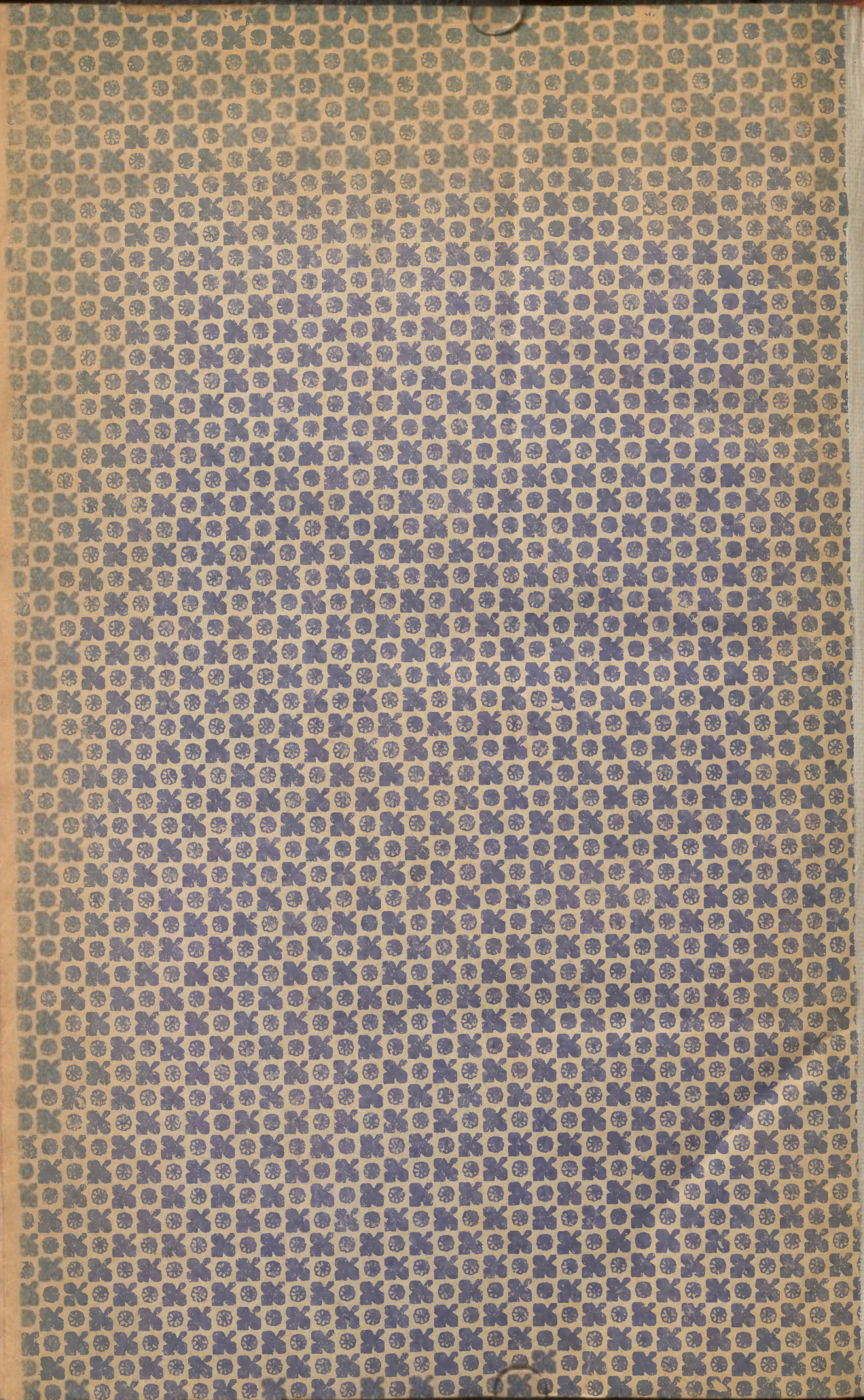


7786

25

FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD

7786 25



Lithographed copy of an old medical
MS.

Presented to the Library of
McGill University
by
Dr. Casey Wood

4051761

۸۹۱۱

۱۵۱ ۴۱۲

۷۷۸۶
۲۵

موصیای مکمل و مکمل فضل و آسما
بن عین بن و بن ق مین ن



در مطبع می نشانی کسور و کای پور فزیه طبع شد

المطالع

اس مطالع میں ہر علم و کتب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے اور فرست اسکی ہر ایک شائق کو چھاپے ماننے سے مل سکتی جسکے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت کتب بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیل پیج کے تین صفحہ سادہ میں کتب مذہب اسلامی تواریخ اہنیاد اولیا فارسی اردو کتب متفرقات دینہ درج کرتے ہیں تاکہ جن جن کی یہ کتاب ہے اور جن کتب موجودہ کارخانہ سے قدر دانوں کو آگاہی کا ذریعہ عام

کتب تواریخ اہنیاد اولیا فارسی

عجائب القصص - اہنیادوں کا احوال و

سجرات مصنفہ مولوی عبدالواحد -

خزنیۃ الاصفیاء - السین احوال اہنیاد و

مرسلین و ائمہ کبار و صحابہ کرام جو درجہ اہل

و اولیاء اللہ سالک و مجذوب نابو زادہ حضرت

غلامیہ و حبیبیہ و سرورہ - اولاد اور خبیثہ

غالواری ہیں بتفاد و تقرات فرادی افزادی

اسب کا ذکر ہے بڑی جامع کتاب ہے دو جلد

میں مصنفہ مفتی غلام سرور لاہوری -

۱ - جلد - سن چار خزن احوال اہنیاد

و ائمہ و صحابہ تاسا ترا اولیا سید امام علی شاہ

مجددی تک -

۲ - جلد - پانچواں خزن الاطال شیخ اوجہم

تاجال شائق لاہوری -

وقائع شاہ معین الدین - چینی امین خلیفہ

احوال حضرت صن سبغری ثم تاجیری بساطت کے

ساتھ لکھا ہے مولفہ منشی بالوالال -

روقتہ العفا - بڑی عمدہ کتاب متداول

مانند سبع سیارہ کے سات جلد ہیں مصنفہ

محمد غلام شاہ -

سیر الما قطاب - ذکر کرامات و خرق

اعادات اولیا اللہ مصنفہ شاہ الہدیہ -

گنجینہ سروری - سحر و گنج تاریخ - تاریخ

ولادت و وفات اولیا اللہ اور سلاطین ہند

اسلامی کا ذکر ہے از مفتی غلام سرور لاہوری -

دبستان مذاہب - یہ امتقادات مذاہب

کلابیان مصنفہ باسم نامہ نگار -

جذب القلوب فارسی - مصنفہ شاہ

عبدالحق دہلوی -

حیات القلوب - لواذرت معتبرہ مذہب

موسوم و مسکا فضائل و اسما
بن عیین بن ولق ق مین ن



در مطبع می نشی ک شورق ن مین طبع شد
کوشا ک پور میر به طبع شد



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حمدی لا احصی حکمی را که بحال حکمت و نور عنایت قدرت بیست اشرف انسانی را از خزانه خود طلعت
 وجود پویشاند که در الله خلقکم و ما تعلمون دشقان عقل و حواس در ساری بستان ابران انسان بگفتانند
 که در جمل کلم السمع و الابصار و الاغذیه طیلاً ما نشکرون صد و حواس از خزن جواهر علم و حکمت گردانند
 که یونی الحکمة من بشار و من یوت الحکمة فقد اوتی غیر اکثر و مرض عالم دانش و پیش را از شریعت
 ثانی برایت درایت چنانند و منزل من القرآن ما هر شفا در حوزة المومنین و صلوات به اعتبار خاتم
 و متر ابیاء محمد مصطفی که از شرف او امر او ما نفا صحت ایمان ابرار و او دوی ذایم تریاق سوم افعال اشرف
 ست و بر آل و اصحاب و ک اجای دار الشفای من اصحاب قطعه و یقین از اماما بعد جنین سر و من دارد
 خادم الفقراء اللہ بہار الدو کہ برآه الله تعالی که چون کلام حضرت سید الامام طیب التیجہ والسلام
 که من کرم علیاً فما اجر الله تعالی یوم القیامۃ بلجام من انار امر بود با تمار علی تاغ مردین و برین
 را و این بیچاره را یعنی از تجارب طبی که شتمل است بر ذرات برنی حاصل بود لازم نمود آنرا امام
 الامر الاعلی و نور انبیاک السعادة فی الآخرة و الا اولی نیست نمود و لهذا اشتغال ساکب این رسالہ
 لم یوسد به خلاصۃ التجارب در او ان سنہ سنہ و تسبیح و تسبیح در مسکن طرشت مردی

مردی زار الکفاح افتاد شکر بسمت پنج اب بویون اشکر الملک اب اب بای اول در بیان آنچه
 دانستن آن به نوبت علیه حفظ صحت رفع مرض است. بزوجه کلی چون طبیعت مزاج علامات باشد از
 طبیعت و نیز تبدیل مزاج و اخلاط از بود اعراضی منفرد و بعضی از مرکبات اولی این مفردات انواع
 قوی افعال برین اساس بدوشت کیفیات در بدن مطلقاً و دلالث بعضی منفس قاروره و بر از و عرق
 بر حالات برین مطلقاً طبیعت بر آن که طبیعت آینه را گویند که بالذات مبداء اول باشد در حرکت
 و سکون آن نیز اگر این طبیعت را حاصل بود یعنی جسم طبیعت از بیاض فکلی و صفیری مرکبات
 و اسلفیات و اطلاق ترکیب معغام بر مزاج و مرکبات و اگر چه بجز می باشد در عرف الجاد غیر هم
 بسیار واقع است طبیعت ظاهر است در اکثر طبع نیز یعنی طبیعت مستعمل بود چون جسم آدمی در این
 چیزی حاصلست جلا سوری را که نیزه مراد تو ایند بودن بر این جسم را مثل ارکان اخلاط و در واقع اعضا
 و ما نیزه صورت تو ایند بودن بر این جسم را مثل مزاج قوی و افعال مبداء مذکور منسوب سازیم جلا را طبیعت
 گویند بعضی طبیعت انسانی را قوت مدبره بدن گویند جهت مبدئیه مذکور هم طبیعت را بعضی بر غش و این
 حکم الملاق نایند با ستاره و بعضی طبیعت انسانی را گویند قوتیست که از شان وی باشد حفظ کمالات
 چنانچه هست بر بدن بقدر طاقت بشری اما مزاج بر آنکه مزاج کیفیت را گویند حاصل آمده از کیفیات عناصر
 اربعه که آن آتش آب هوا خاکست همایکه تبصره اجزاء حاس بعضی یعنی فعلی و استعالی در میان آن
 اجزا واقع شده باشد چنانچه منفس کیفیات فاعل بود یعنی تاثیر کننده و صورت کیفیات منتقل بود یعنی
 تاثیر پذیر و کیفیات بسیط چهارست حرارت بر دوت طربت پوست دلیل که آب را حاصلست در
 رطوبت و خلست و کیفیات مرکب نیز چهارست گرم و خشک سرد و خشک گرم تر سرد تر و در مزاج معتدل
 حقیقی که در جلا عناصر مرکب و کیفیت برابر یکدیگر افتاده باشد موجود است بر مان بر استعمال آن در کتب طبیعی
 مذکور است لیکن کیفیت تعقل آن مقیاسی بود در مزاج محرقه را که مقدار مزاج کی بر او آن معلوم گردد
 اگر چه این طبیعت بود ظاهراً اعتدال کشتن از عدل در قسمت بود یعنی فرار سیده مرکب از عناصر مرکب کیفیت
 منتقلی که لائق حال او بود در مزاج آن موجود باشد پشت اعتبار یکی باعتبار نوع قیاس یا خارج چنانچه مزاج
 انسانی که نسبت با هر قوی الین است در دیگر انواع از جمله دوم باعتبار نوع قیاس یا داخل چنانچه مزاج
 نسبت با هر قوی از اهل بنده الین است بر او مزاج انسانی که در قوی اتم است الین است بر او سائر از مزاج افراد هم

باعتبار صفت قیاس با خارج چنانچه مزاج ساز اصناف انسانی چهارم باعتبار صفت قیاس با داخل چنانچه
 مزاج بندیت چنانچه در فردی از همزه انهم باشد این است بر از مزاج ساز افراد اهل بنیوم با اعتبار شخص قیاس
 با خارج از نفس از داخل در نوع و صفت او چنانچه مزاج نیز مثلاً از آن حیثیت که زیورست این است بر از
 از به اشخاص دیگر ششم باعتبار شخص قیاس با حوال نفس وی چنانچه مزاج شخص در افضل احوال او این است
 از مزاج ساز اوقات او ششم باعتبار عضوی قیاس با سایر اعضا چنانچه مزاج عضو همین لاین بر او این است بر از
 مزاج ساز اعضا ششم باعتبار عضو قیاس با حوال نفس او در اوقات چنانچه نم شده و اقرب از به معتدل
 حقیقی معروف مزاج انسان است بواسطه تعلق نفس با طبع که اثرش اکمل است بر دو اصل اصناف انسان
 ساکنان حوالی خط استوی از به طبع تنادوی لیل و نهار و حر و سرد آنها و بعد از آن ساکنان اقلیم راجع از به
 تقادیر مغزول آنها در انسان اصل اعضا پوست سر انگشت سبابه بود پس پوست سر انگشت دیگر انگشتان
 پس پوست باقی اطراف انگشتان پس پوست لب پس پوست کف پس پوست بینی دست پس پوست
 باقی تن و باقی اعضای منفرد و در کتب بعد از اینها بعضی یک کیفیت مایه و بعضی بر کیفیت مایه و الله
 اعلم و اما اطلاعات تا نیز بر طبیعه ماصله بر آنکه دلائل طابع و از به بسیار است از طبیعی و غیره و مشترک مینما
 چنانچه مغز بر همین گردد اشارة الله تعالی لیکن آنچه دلائل آن بر نیز بر طبیعه ثابت زمین است پوست
 و لحم و عظم و موی و بعضی ملکات معنایی و اصحاب تجارت چنان یافته اند که سرخی لون تن و کم نمی زگری لمس
 بسیاری موی با سیاهی و کثافت بزرگ و تنور و کثرت غضب از گری مزاج بود و سفیدی لون بسیاری پسته شرمه و
 سردی لمس کمی باریکی و سپیدی زردی موی بلا وقت و قار از سردی مزاج بود و سیاهی لون عدم پسته و شرمه و شامه
 و سرخی گوشه و در شقی لمس وجوده و هم شکستگی موی و ثبات نیات و تحفظ و مساوت از خشکی مزاج بود و
 سرخی سفیدی لون و غلبگی گوشه زردی لمس و بیگونی موی در وقت زوال صورت و رفت و الفت از تری مزاج
 بود و سرخی لون با تیرگی خوش آینه و زیاده و کثرت بر پسته و زردی موی و گری لمس و غلبگی و بیگونی و سیاهی
 موی و شامه است و سرخی از گری تری مزاج بود و سرخ سیاهی لون و کم گوشه و بیگونی موی و در سرخستی
 لمس و بیگونی موی با آنکه وجوده و غلبگی و حقد و حسد و گریزی از گری و خشکی مزاج بود و گندم گون لون
 و بسیاری در موی زردی لمس و آنکه تری و همواره و سفیدی موی و بلاهت و وجوده و کمالی از
 سردی تری مزاج بود و سیاهی زردی لون و آنکه و تیرگی آن و سرخی و اعتدال

۳۰

مقدار گوشت سردی در شتی لمس و تلوه در هم شکستگی و غلظت سرد و جبین و سوسه لحن و سفرت از نرمی خشکی و مزاج بود و بختی مانند که هرگاه این دلائل متفق واقع شود و کیفیات مدلوله غالبه کما هی لحن خواه بود و الا حکم بر قرب اعتدال در کیفیات مدلوله غلبه باید کرد و حکم الوان و مو چون بازخلاف بود بلدان مختلف میگردد و در احکام ملاحظه آن لازم و جوه ملازمات این دلائل به تقریب معلوم گردد بر آنکه مسترین از جبهه سفیده انسانی گرم است که در سایر کیفیات معتدل باشد زیرا که اگر چه در جوانی گرمی و خشکی بر وی غلبه کند لیکن پیری بر وی بر آید در آن سن نود و ضعیف نشود و بدترین از جبهه سفیده انسانی خشک است که در سایر کیفیات معتدل باشد زیرا که در بالیدن ضعف افتد و در جوانی از غلبه خشکی بد حال شود و از انزبه که انسانی بهترین گرم و در بوزیرا که جوهر طبع روح و جوه است و بصیرت قوت و صحت و بیشتر باشد و پیری وی دیر و نیکو پدید آید و بدترین آن مرده خشک باشد زیرا که بر طبع است و قوامی و متکامل بود و پیری بر وزد و پدید آید و الله اعلم و اما تغییر و تبدیل المزاج بدانکه هر شخصی صحیح را نیز از او در جبهه لائق فرا جز حال و حاصل گشته از تقابل کیفیات اخلاط و اعضا و همچنین بر عینه از خواه مفرد و خواه مرکب مزاجی حاصل بود و در جبهه حال وی بر وفق اقتضای مصالح برینه چنانکه مجلس مبین گردد انشاء الله تعالی پس هرگاه که مزاج شخصی لائق بوی یا مزاجی مخصوصه لائق بوی از آن در جبهه مقدره بطرف افراط یا تنفر یا میل کند خواه یک کیفیت خواه بر کیفیت آن قدر که تغییری در افعال طبیعی و پدید آید از تغییر المزاج گویند اگر این تغییر تدریجی واقع شود از تغییر مزاج گویند و اگر این تغییر تدریس و سبب این اگر کیفیت رویه اخلاط بود از آزادی گویند و اگر آن باشد از اسافج گویند و اگر چه تدریس این تغییر نیز یافته باشد و اقسام هر یکی از تغییر المزاج و تدریس المزاج یا اعتبار کیفیات از بهشت بریدن نباشد و اقسام هر یک از سوره المزاج همچنین بود لیکن آنچه بیکی کیفیت غالب بود از اسطرط نامند و بر کیفیت غالب بود مرکب نامند و آنچه صاحب سوره از او در نیاید متفق خوانند و آنچه از اسباب خارج یافته مختلف نامند هر سوره المزاجی را علامت چند خاص معلوم گردد انشاء الله تعالی و بعضی بر مزاجی را که از اعتدال حقیقی اطرفی دارد اگر چه طبیعی بود از سوره المزاج سافج شمرده اند و لیکن ثبابت تخصیص کرده اند و بعضی غیر سن جوانی را نسبت بان هم از سوره المزاج سافج ثابت عدد کرده اند و الله اعلم اما اخلاط و بعد از آنکه هر فردا یعنی هر کولی و مشرفی که تقدیر بدن را لاین باشد

چون دارد شود بر بدن تا آنوقت که جز تمام بدن گردد و او را چند ساعت و نصف در چهار محل از بدن
 واقع شود که هر یکی بمضمی تغییر کنند اول در معده دوم کبد سوم در عروق چهارم در تمام اعضا و اجزای
 بود که خوردنی اول چون بعد از آید حرارت معده بمعوت حرارت اعضای که در گردن اندر آمده
 چون جگر از جانب راست و شتر این که از پسر است از جانب چپ عضله های تنگم از پیش و حساب که از دل مجاز است
 گرم میشود از طرف بالا اندران ماکول اثر کند و اگر از آن چون کشکابی غلیظه سازد آنرا کیلوس گویند گویند گویند
 و بهنم معده این بود در بعضی دهن نیز ممد و سبب را این مضمی باشد بعد از این آنچه از این کیلوس بچته تر
 و لطیف تر بود جگر آنرا بخورد در کشتن از راه رگهای بارگت جگر تمامی حرارت خود در آن اثر کند و طبع و
 بهنم نیکو یا بد اندرین طبع سه بهره شود بهره از آن همچو کشکی شود که از وی بقدر معده در دو پای بالاین
 متصل و آن عروق با مار سیقین گویند این کیلوس چون بچگر رسد بوقتیکه از ایاب لکیر گویند در آید و از
 شاخای یاب در جلا انزای جگر پراکنده شود که بر بالا ایستاده و آن صفر بود بهره از آن همچو در سبب
 گردد و آن سودا بود و بهره تمام و صافی یا لوده مانند آن خون باشد و اگر در طبع جگر بقدری افتد چیزی
 از آن خام بماند و آنرا بلغم گویند این که باشد تو اند بلغم بیشتر از معده بود و اندر رود پای بالاین و بنا
 در موضع دیگر افتد چنانچه تو اند صفر بیشتر از جگر باشد و بنا در رگها و معده افتد تو اند دم اندر غیر جگر
 نباشد و بعد از این مضمی خون خون با بعضی از دیگر اخلاط از جگر برگه که بر محمد باطالع اوست از آنجا
 آورده که از آن استنت است منتقسم شود بعد اول آورده اید و زود بسواتی حلاول در رود آنرا بنا
 بر مواضع سواتی در رود و از آنجا بعروق لیفیه شعریه که نهایت عروق است منتشر در جلد و اعصاب در رود
 و جلد این عروق لمبی و مضمی دیگر یا بد تشابه و مناسب مزاجی با هر عضو درین رتبه از آن حاصل گردد
 و بعد از این از او راه این عروق با اعضا مترشح گردد و غذا دیه و از اینجا نیز بعضی مضمی دیگر یا بد کمال
 قابلیت قبول صورت عضو درین مضمی از راهب لصور بران ظاهر شود و بعد از این کیلوس تا این غایت آنرا
 کیموس و خلط خوانند در مضمی از غذای چیزی ناگوارنده مانند که آنرا فضل گویند اما فضل مضمی اول که در معده و است
 شغل بود که در اسما منفع گردد و در باز آنست فضل مضمی دوم که در جگر و باب واقع است بیشتر مانی بود که
 با غذا آمیخته بر ترقه آن میشود بگردد و نشاء منجذب گردد بول آنست و بعضی از صفر بود آن بر مره
 منجذب شود یا بعضی از سودا بود و آن بسپرز منجذب گردد و فضل مضمی سوم که در رگها واقع است و فضل

بعضی چهارم که در اعضا حاصلست ^{بعضی تجلیست} و در بطریق بخار و بعضی بمرق چرک از راه مسام تن برآید و بعضی
مانی بود که در خون جداگشته رجوع قهقری بمروق بجز با زاید از آنجا هم بکلیه منجذب گردد و بشانه رود و بول شود
و بعضی از منفذ گوش و بینی بمرکب غیره برآید و بعضی غذای ناخن نوی گردد و بعضی ماده منی گردد و بمنوان
طبیعی نیکو دبا و عینه آن منجذب گردد و بعضی شیر شود و براه پستان یا لایه و بعضی حیض شود و از راه رحم منقطع
گردد و بعضی در اعضا محبتش شود و با ماس ظاهر گردد و بر آنکه ازین اخطا بعضی طبیعی بود که طبیعت با آن حال
لایق خویش بماند و بعضی ناطبیعی بود که طبیعت با آن از لایق حال خود بگردد اما خون طبیعی بطبیع گرم و تر
بود و در وقت غلط توأم معتدل باشد شیرین خوشبوی و سرخ بود و لیکن آنچه در آورده و بجز باشد سخت
سرخ بود و آنچه در دل شتر این باشد سرخ در خشان تنگ توأم بود نسبت بخون کبدی دگر کم تر بود زیادت
حرارت دل منجذب طبیعی از غذای قریب باعتبار بیشتر خورد و منقعت است که بدن غذای تمام یعنی بر
ما تجمل اغلب از وی گیرد و از آن پرورش نمود و زینت یابد و اکثر بران رفته اند که جوهر روح از وی بخرد
و از شتابان من بری تن را گرم دارد و مجارست قوتهای طبیعی حیوانی را یاری دهد و جوهر خود پوست و
لون را با رونق و از جهت این منافع بزرگ افضل اخطا باشد و از خون بهار و در سالهای کودکی در این
شادها و حرکتهای معتدل غذای گرم و در حیوانی بیشتر آید و خون ناطبیعی که این منافع زیانمند در او مانع
نمکوره مختلف باشد خواه در جلد خواه در بعضی دو گونه بود یکی آنکه مزاج آن بجز بیشتر شود چنانچه گرم و تر و یاسر
و تر از آنچه نایب شود یا بعضی پرزید دیگر آنکه ناطب و غلطی فاسدست بیشتر شود چنانچه گرم و تر یاسر و در دل و لایق غلط
مفسدگای بعضی هم از دم متعفن باشد و بپود لون نمره بران گواهی دهند و گاهی صفرای فزونی
دهد و تلخ طعم باشد یا شور و در قوام روشنی لون بران گواهی دهد و گاهی سودا قرونی دهد و ترشی طعم
و سیاهی لون و غلظت قوام بران گواهی دهند و گاهی بلغم فزونی بود و قلت طعم و لون بران گواهی دهد
و باشد که شور و تر و غلیظ تر از جلا باشد اگر حرارت قوی با این بلغم بوده باشد اگر حرارت ضعیف بود ترش بود
بود و وی ترشی دهد اما بلغم طبیعی طعم تر بود و سرد منی تری یعنی بلغم و سهولت قبول اشکال ترکیب
و سرد بود قیاس با گرمی خون و صفر او اما قیاس با بران اندک مائل سردی باشد بلون سیدی و طعم مائل
بخلادت و قوام قریب بخون معتدل بود زیرا که خونی باشد تمام ناگوارنده و بلغم را سفرغی و خزانه خاص
چنانچه جهت سرد از نهر و جهت سودا سپرز واقع است ناطب بلکه بخون همه عروق تن برانگنده بود و تولد

از هر صوره کم حرارت و از غذای سرد و تر اندر نشاء و بعد از افراط سکون و تعطل بیشتر افتد و نفعت وی آنست
 که هرگاه بسبب غذا بیدن کم تر بدیر رسد حرارت اصلی بدن فوت با ضعیف اندران اثر کند و آنرا غذای اعضا
 گرداند و لغتی از وی با خون غذا اعضای که فرازش مناسب آن بود گردد چون دماغ و خون را از وجی و بر
 نایا اعضا نیکو بچسبد و بندگاه با را گرم نرم تر دارد تا بسبب حرارتیکه از حرکت مصاکت پدید آید خشکی در آن زمان
 در آن پدید آید و بلغم نا طبیعی استغفن بود یا استغفیر قوام و طبع دیابت نیز بجز بجمه و متغفن اما استغفیر قوام وی چهار گونه بود یکی
 سخت و دقیق باشد یعنی تنگ قوام و تابناک و آنرا مانا گویند دوم آنکه سخت غلیظ بود بسبب آنکه دیگر
 در بندرگاه منفذ با مانده باشد و حرارت لطافت آنرا تحلیل کرده همچو کچی در آب آغشته شده آنرا
 جسی گویند سوم آنکه لزوجی و کثافتی مطول نگردد و پدید آمده شود و بقوام با کینت گذاشته شسته گشت آنرا از حاجی
 گویند چهارم آنکه قوام او مختلف بود بر دو قسمت یکی آنکه اختلاف اجزای آن مشاهده بود همچو نماد آنرا حاطی گویند
 دیگر آنکه مستوی القوام باشد لیکن بعضی اجزای آنرا عوض در صمیم قابل آب همچو آب مثلا اسرغ از بعضی دیگر باشد
 خام گویند اما تغیر طعم وی نیز از چهار گونه بیدرین باشد یا حاضری بود یا الم یا غرض استیج اما سبب ترشی و سه
 چند نیز بود یکی آنکه بلغمی بوده باشد و تغیر در دقیق و سودانی با وی مخلط گردد و آنرا ترش سازد و دیگری آنکه حرارت
 غریزی ضعیف بود و طبع آن تواند کردن و آنرا تحمل و قابل بر و خارجی سازد و بدان ترش گردد و از این
 چنانچه از حال سیه های بنیزد که حرارت ضعیف نفع آن کند مشاهده میگردد و دیگر آنکه بلغمی رفیق جلو بود و یا اندر حرارت
 غریب در آن اثر کند و آنرا بنوشانند و از آن ثقبان حرارت غریب آن تحلیل پذیرد و بر دست بران مستوی شود
 و ترش گردد چنانچه از حال عصارات در صیغ محسوس میگردد و دیگر آنکه برودت از خارج بران مستوی شود حرارت
 غریزی آن لطفا کند و ترش سازد چنانچه از حال عصارات در نشاء محسوس میگردد و طبع بلغم ترش مطلقا مائل است
 و خشکی باشد و اما سبب شوری بلغم دو چیز بود یکی آنکه بلغمی تغیر رفیق بوده باشد و صفای محرقه با وی مخلط گردد
 با اعتدال و آنرا شور سازد اگر چه طعم صفرا شویست لیکن اخلاط مایست با اجزای رصینا یا بنه تلخ طعم فی الجمله سبب
 شوری آن بیشتر و چنانچه از مر و آب بر زمینهای سوخته تلخ طعم در نکسارها و از جوشانیدن نوره و خاکستر آتش پدید آید
 و اخلاط زیاده از اعتدال سبب تلخی میشود و آن نیز مشاهده است در اصناف صفرا غیر طبیعی بلغمی غلیظ را که بکثرت
 اخلاط صفرای سوخته تلخ گویند که در کور شود و دیگر آنکه خراسته تریه یا ریه غیر منصفه در آن نیک اثر کند و آنرا شور سازد
 چنانچه از حال لون آب بحر مشاهده است و طبع بلغم شور مطلقا مائل گرمی و خشکی بود اما سبب عضویت که آن را

هم کشیدن بود و جز باشد یکی مخالف سوادی عنقه دیگری نکه برود مستولی گردد و استجیل گرداند آنرا با صفت
 و عنقه صفت پیدا کند چنانچه از حال میو باد اول ظهور مشاهده گردد چه حرارتی هنوز در آن اثر نکرده که آنرا
 زرش کند یا نشیج و در طبع بلغم غفص مطلقا مائل بود بسردی و خشکی لیکن در مین جبهت جمود مایه زیاد از
 خامی باشد اما سبب بزرگی عدم مخالط است بادی طبعی چنانچه معلوم شد و عدم و تغنی سار تغیرات
 مذکوره و طبع مسیح در نهایت بردوت باشد جبهت سردگی که از طول خفتن پیدا کرده و در خامی از جمله مایه
 بلغم فزون بود جمله در سفیدی لون و قلمه لون بوی مشارک آید مگر عنق که در برمی بخالفت بود اما
 صفرا طبعی بلغم گرم و خشک باشد در طبع جسم دی فضلی بود چنانچه تری جسم سودا بلغم تلخ و تیز و بلون
 زرد مائل بسرخ بود چنانچه سفیران بوزن سبکتر از خون باشد و به قوام تنگ زرد و تولد طبعی آنرا جگر متولد
 باشد نوعی از صفرا طبعی بود که الهیا آنرا حرار گویند جبهت سرخی لون دی آن صفرای باشد با خون آمیخته
 و طبع و طعم از خالص فزونی باشد و بلون تیره تر و قوام دوزن بیشتر بود و تولد صفرا از خوردن چیز با سبب
 گرم و خشک آنرا تاستان و از پله تبها و غضب صفرا بیشتر باشد و سفقت دی آنست که خون
 را بر مین سازد و در مجای تنگ اندر برد و لحنی با خون عداا عضا شود که مزاجش مناسب آن باشد چون
 شش و زهره و لحنی از خالص دی با معار دود آنها را از متقل و بلغم لزج بشوید و عضلات معتدل را خرد کند
 تا بجا جبهت بر خیزد و دیگری مقادست یابد و خارجی نماید اما صفرا طبعی آنچه بنفس خود متغیر شده باشد یا آن
 بود با محرق و این سوختگی صفرا چون بسیار نباشد آنرا کراتی گویند جبهت شابهت در لون بکرات تازه
 و چون سخت آنرا زنجاری گویند جبهت شابهت لون زنجار و این صفت از قاپت صورت
 و نوع و در ذات کیفیت مثل سموم بود و تولد این نوع بیشتر از معدیه در دهای گرم باشد و اظلم آن بود
 که صفرای محی سوخته گردد و کراتی شود کراتی سوخته تر شود در زنجاری شود و گاه بود که خون در جگر گرم سوخته
 گردد و لطیف آن صفرای بود سوخته و کیفیت آن سودا بود سوخته و آنچه بمخالط خلط دیگر متغیر شده باشد آنرا
 مخالط بلغم فزین باشد آنرا صفرا گویند لون آن زرد روشن بود و اگر بلغم غلیظ باشد آنرا صفرا
 محی نامند جبهت شابهت در لون قوام زرد و تخم مرغ و تولد این صفت بیشتر از جگر بود و آن مخالط سودا
 سوخته بالحنی از صفرای سوخته بود آنرا صفرای محرقه گویند و این صفت دوم در ذات کیفیت و خواص بجز از
 صفت مخالط سودا بود و صفرا محرقه در لون مائل بکبوده و جلا احسان صفرا در حرارت و مین حرارت

در وقت توأم مشترک هستند و اگر چه در لون مختلف باشند لیکن هر یک که را درین عود من ثلثه تفادق بر برید
 لائق حال خود حاصل بود چنانچه تحقیق آن بر او کیا مخفی نخواهد بود اما سودا طبعی بطبع سرد و خشک بود بلون
 سیاه و بطن شیرین باشد و حال از عفو صحتی نبوده و وزن گران تر از جملا اخلاط طبعی بود در بقوام غلیظ تر و سفت
 او است که خون را ستانی و غلیظی پرید آورده تا درین رسیدن آن با بعضا قبول صورت عسوی و
 انقباض و انقباض است تر باشد و از تاثیر محلل دور بود و نهاد اعضا را نیز بدان پایداری و استوار می باشد و عمل
 آن شیعین غلیظ انقباض بود در شیرین تر از آن با خون غزای اعضا گردد که مزاجش مناسب آن بود چون استخوان
 و نیز در سینه بنم خنده آید و از اتقویت نماید و مغز کند اشتمای طام بچیناید و تولد سودا در فائز و از آنقدر
 سرد و خشک کیفیت اندر سن کسولت و از عقب قهجمای عرق ریز بیشتر باشد اما سودا طبعی بیشتر از حراق
 اخلاط را برید آید و جملا حراقی را برید گویند و گاه بود که از رگ خون نا طبعی حاصل گردد و گاه بود که از غلیظی
 بخت فشرده برید آید با سطر بر وی از خارج بدن یا از داخل تولد این صفت بیشتر اندر جگر سرد بود اما
 آنچه از حراق خون حاصل شود شور بود و بانگ شیرینی گراید و آنچه از حراق بلغم رفیق حاصل گردد نیز
 بود مائل بشوری و آنچه از حراق بلغم غلیظ حاصل گردد تیز بود مائل بشوری و آنچه از حراق صفر حاصل گردد
 در نهایت تلخی و حدت بود و آنچه از حراق سودا رفیق حاصل گردد بنایت تر بود و ترش باشد چون بر زمین آید
 آید بچوس که بر جوشانند و کس هیچ بران نشینند بر مجاری بگذارد و از آن بسوزد و بخراشد و آنچه از حراق سودا
 غلیظ حاصل گردد بدان را داریت و حدت نباشد و ترشی آن بچ عفو صحتی نباشد و طعم آن دو قسم دیگر عسوی بود
 باک بجم صفت با ملوح و از فاسد و اسند این اصناف آن بود که از حراق صفر یا از حراق سودا رفیق
 حاصل شده باشد لیکن در قبول علاج بهتر از سایر اصناف بود و فو و جز در روای و فساد در روای
 نا طبعی باشد دوم محرق و آنچه از بلغم یا از سودای غلیظ حاصل شده باشد متوسط بود در فساد لیکن در قبول
 علاج در تحمیل ماصی تر از جملا اصناف بود و تمامی این سوداها در لون و قوام قریب یکدیگر باشند و لیکن در
 کیفیات مختلف باشند بدان مقدار که مناسب ماده هر یک بود و غیر آن بعد از ذوق بر مسائل سابقه
 بر او کیا مخفی نخواهد بود و بدانکه بر دوت طبعی زیاده بود از پیرست صفرای طبعی و رطوبت بلغم طبعی زیاده بود
 و از رطوبت خون طبعی و بیوست سودای طبعی زیاده بود از بیوست صفرای طبعی و حرارت صفرای
 طبعی زیاده بود از حرارت خون طبعی و کما رسند غلط صفرای سودا را گویند بلغم را از رطوبت مائے

۱۰

بررقت غذا و مقدمات دم باد شتاسند و خون را ماده روح و حیات تمام بدن و مانند بار بار از فضلات
 دانسته بعضی آزار هم خلط ناسند و بنا برین استفرغانات تحلیلات از تعلیل دم منع نمایند و الله اعلم بالاعتماد
 سفرد و بعضی از مرکبات اولیه این مفردات که جمله اینها اساس مقوم بدن اند بدانکه تن آدمی چیزیست
 ترکیب یافته از استخوان و غضروف و رباط و غضب و عضله و وتر و غشا و گوشت و پیه و شره و درید
 و شربان و پوست و این جمله در اصل خلقت از منی مادر و پدر در رحم متولد شود بعضی بواسطه بعضی بلا
 واسطه با خلط بلید و رطوبات حاصل بر پرورش یا بنزغیر از گوشت که آن از منن خون متولد شود و چنانچه
 حرارت طبیعی آزار عقد کند تجلیل رطوبات زائده آن و غیر از پیه و شره که از رطوبت و چربی خون متولد شود
 شود و بران نوع که رطوبت برودت طبعی آنها را عقد کند اما استخوان بطبع سرد و خشک بوده و بهنفت و سه
 از روی کلیه است که بهر آسیانی و قوامی بود در بدن را و عمادی مرا عصبانی نرم ذمی حرکت را چه ظاهر است که
 حیوانی که استخوان ندارد مثل کرم در حرکات بنیابت صیفت اند از این جهت صلب مخلوق گشته و پاره پاره
 بودن آن جهت سهولت حرکات استطاعت افعال که از عظام مانع بر نیست و همچنین بخوف بودن استخوانها
 قوی جهت نیکو یافتن غذا و حفظ امره واضح است و نیز اگر جمله یک وجه بود چون آنمی بعضی از آن
 رسیدگی بهر تن ازان مغرب یافتی و این استخوانهای بعضی بنزله سرد و ما در نگاه میانان و غلافند و بعضی
 اجسام غریزی بدن را چون مخف مغز او هر سه پشت مرصع را و استخوانهای سینه و پشت و پهلوی را هر یک در
 دل و غیره با آنرا از اشارة بعضی بنزله خدام اند چون استخوان زانها در من موضع غذا و پشت سر را سلاح است
 دفع نمودی چون سانس که از دو طرف هر پای پشت برآمده و بعضی بنزله ستن اند را حیاتی را که بولاد و غلج اند
 چون عظم لامی مرعصلات جمجمه و زباز و بعضی بنزله قالب مقرون اند که جمجمه بدن بر پا دارند چون استخوان
 ساق دران و باز و انگشت و هر پای پشت و گردن مجموع استخوانهای تن سینه عظم لامی و عظم ششمانه
 که در آنهاست زیر بعضی استخوانها جهت تکلیف عقد در بطن دو دست و چپل پاره است بعضی متصل بیکدیگر
 شده و بعضی مفصل و بهم مربوط گشته بر جمله در بار و مفصلها بود و ازین جمله بهنفت پاره استخوانها
 سرست دو پاره ازان استخوان مخف بود و از چهار ذرا اکیله و لامی دسه و قشره بر یک را لپهار
 حد پدید آید و چهار پاره ازان دیوار با سه سرست که یک استخوان پیشانی است و دو استخوان با گوش
 و یک استخوان پس سر یک پاره ازان استخوان و سرست که حال سرد قاعده و مانع است و همیشه

استخوانهای سرد و پیوسته است و چهار پاره از مجموع استخوانهای صدغین است از هر صدغی دو پاره چهار
پاره از مجموع استخوانهای ننگ بالاین است دو پاره از اینها اصل بینی است و دو پاره از مجموع استخوانهای
ننگ زیرین است و دو پاره از مجموع استخوانهای دندان است که بر هر دندانک مانده است هفت پاره از مجموع
مهرهای گردن و دوازده دگر مهرهای پشت است پنج دگر مهرهای کمر گاه است سه دگر مهرهای سرین است
که شصت مردم بر آن است آنرا اعصص گویند و جلدی سرد و نیت چهار پاره از مجموع استخوان برپا
پهلوی است و جلد آنها مهرهای پشت باز بسته است هفت از آن از جانب راست هفت از آن از جانب
چپ است استخوانهای سینه هم پیوسته بود و هفت پاره از مجموع استخوانهای سینه است و دو پاره از مجموع استخوان
چیزگرفت دو پاره از مجموع استخوان شانه راست و چپ است و دو پاره از مجموع استخوان سر است که گفت
که از آنگاه اکتف خوانند دیگر حیوانات را نباشد و شصت پاره از مجموع استخوانهای دست است بر هر دستی
سی پاره و چنانچه باز و یکپاره ساده و دو پاره خرد و دست هشت پاره و استخوانهای پشت است که آن را
شست گویند چهار پاره و استخوانهای هر انگشتی سه پاره و ابهام نخچه متصل بود و چهار دگر مشط دو پاره از
مجموع استخوانهای تنی گاه است و شصت پاره از مجموع استخوان پایاست بر هر پایی پاره و چنانچه از یکپاره و
دو پاره و آئینه از یکپاره و شش انگ یعنی کعب یکپاره و پشته یکپاره استخوان که بر کف پا است آنرا زورقی گویند
یکپاره استخوان سدری نزدیک بر جانب حشی قدم مانده است یکپاره خرد چهار پاره اگر زرد بر داخل است
و از نو سه پاره با گناه از وی دارند استخوانهای پشت است که آنرا هم مشط گویند پنج پاره استخوانهای انگشت
چهارده پاره هر انگشتی سومی ابهام دو پاره و جلد اینها مشط مربوط گشته اند و تفصیل نماید و بیات هر یکی از کتاب
تشریح باید طلبید اما غضروف که بعضی جایای آنرا فرجه گویند و آن نرم تر از استخوان و سخت تر از باقی اعضا
بود و بر استخوانها رویه و قوام گوش و بینی و حنجره و قصبه شش و پلک چشم بر آنست بلع هم سرد و خشک
بود و منبت و از روی کلیه آنست که واسطه باشد میان استخوانها و اعضای نرم چون عضله و غیره تا برین
نرم با صلب تدریج و نیکو آید و نیز در اعضای سخت استخوانها نرم دارد تا از صلابت آنها در حرکت گوشت
در پاره و پوست که سلاقی آنها نذر نرود و آزرده نشود و چون غضروفی که بر مژگانها منبت و عصاره صفت
و همچنین مفاصل را حفظ کند تا در حرکت بیکدیگر سوده و کوفته نشود و نیز اعنادهای باشد در اما و عضلات
را که ننگ بر استخوان نزارند چون غضروف جنین و عضلات آنرا نیز و قایه بود در بعضی اعضا چون غضروف حنجره

مرکز معده را و نیز در اعتادات فردیه بدنی کوفنی و آسبی زسد با عضای صلب و نرم چون غضروف گوش
 بوقت خواب و سه مرتبه نشنگاه در صین نشستن اما باط که شبیه است لعصب در سفیدی دزوی کشیدگی
 و صلابت در انفضال و لیکن حس نزار در دستخوانها رسته از با استخوان دیگر یا با عضله دیگر ربط کرده بطبع
 هم سرد خشک بود و منفعت آن از رو سه کلیه آنست که بستن بعضی صلبه به بعضی بدان مستحکم و نیکو آید و نیز ششون
 در زمانهای آن با شقوق دو زمانه اعصاب هم نیکو پیچیده و سولفت گردد و از ان بحسب سر هر عضله دتری
 پدید آید و نیز با آنها هم آمیخته شود و قرح و حشو آن از گوشت آکنده گردد و از ان به حسبت سر هر عضله دتری
 پدید آید و نیز لیفها از ان برخیزد و بخود هم یا منته شود با لیفهای عصب نیز یافته گردد و از ان عشا
 پدید آید اما عصب که از ابله گویند بطبع هم سرد و خشک بود و منفعت آن از رو سه کلیه آنست که حس و
 حرکت ارادک اعصاب حساسیه و متحرکه را بوسیله آن پدید آید زیرا که مغز روح خاص قوت حس روح
 خاص قوت حرکت از دماغ در اجزای عصب ستولی بود به بینی اعصابی که عصب جرم آن داخل نیت چشم
 و از نرون حرکت باراده چون بگرد و پزند و امثال آنها و نیز گوشت را با اختلاط عصب قوتی در جرم
 پدید آید و نیز از بافته شدن لیفهای آن در یکدیگر چنانچه بار با غشاء متکون گردد و با نهایت شناخت
 با یک آوره پوست تن متکون شود و منفعت تولد عضله از ان در رباط معلوم و جمیع اعصاب حس
 و حرکت از دماغ و از تنخاع رسته اند و در بدن پریشان گشته و در پوست بنامت رسیده اند و نادر ششون
 آنها چنان بود که یک شاخ عصب از جانب راست دماغ با تنخاع بیرون آمده بود و یکی از جانب
 چپ در مقابل آن با یکدیگر جفت گشته مگر یک عصب فوقه فرود و نهایت همه است بطبع عصب
 جفت و یک فرد بود هفت جفت آن از تنفس دماغ رسته است و اکثر آن از منفذهای استخوانها
 سر طبرن چشم و گوش و صدغ و ریه و وطن دینی و غیره بیرون آمده و در بین اعضا را از تقصیر و شش و وطن
 دول و معده و اعشار حجاب پراکنده باشد شده آید و هفت جفت از اول تنخاع رسته و سه با گردن
 بیرون آمده و دوازده جفت از اول وسط تنخاع رسته است و همدیگر بیشت بیرون آمده و پنج جفت از اول
 تنخاع رسته است و از نمره هفتم تا نهم که گاه بیرون آمده و سه جفت از اول آخر تنخاع رسته است و از نمره یازده
 عجز بیرون آمده و سه جفت دیگر از اول آخر تنخاع با نهایت آن رسته است و از نمره های عصب
 بیرون آمده و یک فرد از منفذ نمره آخرین که منفذ تنخاع است بیرون آمده از سر تنخاع رسته است

اما این اعضا عصاره عاقل فقط اندر در طبع قریب با اعتدال باشد و بدین سبب حکم آنها در لموسات صحیح بود
 این اعصاب چون تا کم افتاده اند بیستم نرم و لطیف مخلوق گشته اند از بزودی قبول اثر کنند و آنگاه اندازند
 و این اعصاب حرکت فقط اندر قوی و صلب مخلوق شده تا اندر کار خویش عاجز نیایند و اینچه مرکب
 اندر متوسط واقع اندر صلاحیت و لاین و از مجموع اعصابی که از دماغ رسته اند جز اعصابی سرورده و اختار
 حش و حرکت نیایند و باقی اعضا حس و حرکت از اعضای باینکه از تجاع رسته اند اما عضله که بعضی بزرگ
 آنرا یک گوشت خوانند بطبع مائل با اعتدال بود و در گرمی و تری و نموعت و از روی کلیه آنست که گرمی
 و احساس درد کند بعضی اعضا را در نیز تحریک اعضا بر حسب اراده بفعل او تمام میشود چنانچه هرگاه مردم
 خواهند که عضو را سوسه خویش آورند یعنی میدارند نزدیک سازند قوت محرکه بیایند عصب در عضله
 آن عضو طول کرده است جهت حرکت آن عضو آن عضله را تشنج سازد یعنی اجزای آنرا بهم در نشانند
 کوتاه گردانند و ترا در بران عضو پیوسته است کشیده شود و آنرا بنویستن کشند و هرگاه بخلاف این اراده کند
 آن عضله را نرم گردانند و تران بجای خود باز زد و عضو بر نما و خویش باز آید و اگر عضو را باشد که بخواهد
 مختلفه حرکت تواند کرد آنرا عضلات مختلفه باشد که چون قوت محرکه بر وفق آراوه آنرا بجای تحریک نماید
 القیاض عضله موافق آن حرکت از جانب آن مخالفت عضله آنرا منبسط گرداند و علی بن العقیاس و گاه بود
 که بعضی از عضلات بے اراده نیز تحریک میشود بر حسب طبیعت بدن نماید چنانچه جناب ماخر که از عضلات
 سینه است آلات دم زدن را در حالت نوم و غشی تحریک کنند برای تنفس و مجموع عضلات که
 جهت این منافع مخلوق گشته اند و بر اعضا مستقیم یافته یا نفع و بسبب نفع در دوز این ابی صادق
 یا نصدیجیه باشد از آنکه یک عضله تمام پیشانی بود در عضله رخسار از سرور و یکی چهار عضله خاصه لبها
 دود عضله بینی و بسبب و چهار عضله هر دو چشم و پلکهای آن از هر چشمی دو از دهه عضله تک پیرین
 سی دود عضله سر کردن بیجیه از آن فامه سرور و بسبب و هشت عضله حنجره و حلق و عظم لامی شش از بیرون
 فامه عظم و شانزده خاصه حنجره و باقی از طوقم و بی عضله زبان دو از دهه و عضله کتفها از هر کتفه شش و
 بسبب و شش عضله حرکت بازو با از کتف هر بازو را سیزده عضله و بیجیه عضله ساعد با هر ساعد
 ران عضله و بسبب و شش عضله خورده و شش انگشتان و ستبان از هر دستی سیزده و دوازده عضله
 با سله و آلات تنفس سینه که جناب از ایناست و هشت عضله قاع سینه و آلات تنفس و شش و دست عضله

میان استخوانهای پهل از درون نیز در طرفین چه آنها در واقع شده اند و چهل و هشت عضله
 بیست و هشت عضله شکر و چهار عضله قیضب چهار عضله قایم مروان اما زمان او و عضله بود و چهار عضله
 مستعد و یک عضله شانه و دو عضله حرکت راها از هر سرین یا زده عضله میسجد حرکت ساقی از زانو هر
 ساقی از هر عضله و بیست و هشت عضله قدما از هر قدمی چهاره عضله بنجاه و دو عضله زده و انگشتان هر
 پای را بیست و شش و تفصیل نهاد این عضلات را بسطی عظیم است و در این تحقیق آن بکتاب تشریح
 اولی بنا بر و اما در تکرار و طبیعت و منفعت آن از تقریرات سابقه نموده اما غشاء که از او پرده گویند
 در سلوح ظاهر اعضا در احتیاج گشته بود تکرار طبیعت از تقریرات سابق معلوم شود و منفعت آن از او
 کلیه آنست که نهاد اعضای را که بدان پوشیده باشد بر حال خویش نگاه دارد و وسیع آن سلوح از آفات
 فی الجمله بکند و وصل بعضی اعضای را که از عضو دیگر آویخته شده چون کرده محکم دارد و نیز اعضای که جوشی
 نزارد و وسیله غشاء مصاحبت او را که مودمی کنند و نیز وسیله شود میان جسم نرم و صلب یا نرم از صلب
 متفرز نگردد و چون پردهای و باغ و نیز جدا کنند بعضی اعضا را از بعضی تا در آلام شریک نباشند چنان
 غشاء منتصب و باغ و تنجاع و نیز منع حرارت عزیز از تحلیل یافتن فی الجمله بکند چون صفای تنگم
 و نیز منع وصول بیماریات که در بعضی اعضای شریف بکند چون حجاب ما جز که میان سینه و الرت غذا
 واقع است و نیز منع بعضی اعضا از ملاقات فضل غذای آن بلند چون غشاء غلبه فی و تحقیق اغشیه بفریب
 بیان اعضای مرکبه و معالجات واقع شود انشاء الله تعالی و اما گوشت آنچه غیر غده و بیست و بیست و یک گرم
 در زود و منفعت آن از رو و کلیه آنست که خلل و حشو اعضا را پر سازد تا بر و صغیر که لایق آنها باشد
 مانند و نیز برین را گرم نگه دارد و جمع حرارت طبعی در بدن حفظ آن از ترقق بکند و نیز لغتی منع منرر سقطه و نیز
 از بعضی اعضا نماید و نیز منع نفوذ خوردن خارجی از باطن بکند و نیز منع منرر ملاقات صلب از بعضی
 اعضا نماید چون گوشت پشت عروقی را که بدان میگردد و نیز تکیه گاهی بود بعضی اعضا و اجزای گوشت
 ران و هر شکل را بیکو دارد و اما تخم غدهی که در پستان و حینین و شیب زبان و غیره واقع است بطبیعت
 بود مال گرمی جهت ترکیب آن و اما چه که آن بعضی بر پردا و اعضا عضلانیه مشهور طبیعت سردتر
 و منفعت آن از روی کلیه آنست که بر سوسه خود نرم دارد و بعضی اعضای خشک مزاجی را که ملاک است
 آنها خنثی جفان در حرکت و تمب مغز و با آنها راه نیاید و نیز امانت نماید بر منضم بواسطه قبول از و حرارت

به چربی جسم و حفظ بلز و جفت آن بر دخت و امانت که آن بر عشاء عضلات میباشد و بر رگ گشت
 ظاهر است بلع سرد و تر بود و منفعت و از روی کلیه آنست که اعضای یا بسه ملاقی را نرم دارد و در
 در بدن پریر آورد و از نکابت حرور و خارجی و سعادات فی الجمله حیانت نماید اما در عروق که آنرا رگ گویند
 خصوصاً آنچه غیر چسبیده بود طبیعت آن گرم و خشک باشد و گرم آن مکتسب از خون بود که در آنما از دست
 والا جوهر آن چون شبیه است با عضای عصبانی برودت بران انسب باشد و منفعت آن از روی
 کلیه توزیع خونسنت بر اعضا و انتشار قوتهای طبیعی در تن و جذب و هضم غذائی الجمله و مجاری بودن
 مرفصلات را و اعطای راحت صلاح برنی و جمیع آمده از جگر گشته اند یعنی از جانب مقعر جگر و بعضی
 از جانب محدب و اصل جلد در عرق است و اما آنچه از جانب مقعر گشته از باب گویند و پنج و سه
 زاندرون جگر پنج شاخ بود هر شاخی شاخهای بسیار کرده همچو پنج درخت در زمین بود اجزای جگر شش
 شد و یکی از آن شاخها زهره رفته و آنچه از جگر بطرف معده بیرون آمده هشت رگ از روی برخواست
 و بلنت یزانی اینها را اسار میگویند گویند هر یکی از اینها شاخها زده اند یعنی بقعر معده و در دو پایریسته
 و بعضی سپرز و ثوب نم معده رفته و آنچه از جانب محدب است از اجون گویند جهت کشاده تزو بودن چون
 آن و پنج آن نیز زاندرون جگر شاخهای بسیار باریک و سر شاخها و پنج هر دو متمم زاندرون جگر بهم
 اتصالی یافته اند در هر دو کشاده شده و آنجا که از محدب جگر بیرون آمده و در شاخ شده و از هر شاخی
 رگهای بسیار برخواستند شده در گهای یک شاخ بنیمه بالا این بدن برآمده توسط غشاء و حجابها و عضله
 و غیر آن و بعد از آنمهای اندونی و بیرونی آن نصف پراکنده شده اند در گهای شاخ و در گیمه زیرین
 بدن آمده بهم توسط مذکورات و همچنان اندر همه اندامهای اندونی و بیرونی این نصف پراکنده شده
 و جلا آورده و لیکن مخلوق اند الا یک تن از اجون که بلطت بالاتر آمده دور حجاب سینه گشت در غلاف
 دل شاخها برده و بدن اندر آمده است این را در بیشترانی گویند جهت مناسبت با شریان دو نوع
 بودن و آسای اقسام شعب این عروق از قوی یا ضعف یا برون لینه شعریه در بحث اخلاط مذکور شد
 و آسای عروق فصدیه در بحث فصد مذکور گردانند انشاء الله تعالی و تفصیل در دو هر دو بر عشاء از کتب
 تشریح بایر جستن و الله اعلم و اما شریان که آن رگهای جنبه بود که بلع هم گرم و خشک باشد و گرمی آن
 هم مکتسب از خون روح بود که از روی جار بست والا جوهر آن چون شبیه است بر باطیات برودت

بود انبساط باشد و منفعت وی از روی کلیه توزیع روح و حرارت غیر بود بر اعضا و منفعت انبساط
 و انقباض آن در نبض معلوم شود انشاء الله تعالی و اصل جمله شریانین در شریان است و آن هر دو از
 تجویف ایسوزل رسته اند آنجا که از دل برآمده اند منشعب شده اند و در اعضا متفرق گشته اما از آن
 دو اصل آنچه کوچک تر است و از رزق اجزای دل برآمده یک نوع نرم مخلوق گشته و بدو غشاء پوشیده
 شده است و این را شریان در می گویند بنا سبب یک طبقه بودن وی این شریان منشعب خود
 از دل به شش اندر ز رفته باشد جهت استنشاق و نسیم را بوسیله آنها و غذا یا مغز شش از دل بواسطه
 آنها و اما اصل بزرگتر که از وسط آتر او ملی خوانند آنجا که از دل برآمده دو شعبه شده است و از هر شعبه شاخهائی
 بسیار بر خاسته است رگهای یک شاخ به تیند یا لاین بدن برآمده است و در آن اعضا متفرق گشته
 رگهای یک شاخ نیمه درگه نیمه زیرین بدن فرود آمده اند در آن اعضا متفرق شده و شاخه ازین هر دو
 اندر اجزای دل پراکنده شده است و این جمله و طبقه مخلوق شده تا روح حیوانی در مغز زنی که تمام حیات بر
 در نظری مستحکم باشند و محفوظ مانده از تحلیل محل و تفصیل در دو هر شریان بی هر عضو از کتب تشریح باطنین و
 اما پوست بطبع فریب سبب بود جهت تعادل گرمی عروق و خون با سردی عصب و اعتدال آن آنست که
 از دراک کیفیات ستمه نشا میگرد و چنانچه بسیار بود که خون معتدل در گرمی از عضوی بر پوست آید از آن
 گاه نیکو گردد چندانکه لخمی سردی هوا اندر آن اثر کند تا برین سست که حکم لیس را تخصیص است با جهت داشته
 و منفعت وی در حفظ و صیانت اعضای ظاهری و سطح ظاهری در او را که امر لیس واضح است اما گرم
 ترین این اعضا گوشت بود پس از آن عصبه پس از آن درید پس از آن جلد کف و سردترین اعضا عظم
 بود پس از آن عصبه و پس از آن تر پس از آن غشاء پس از آن عصب پس از آن همه سرد پس از آن
 جلد و سردترین این اعضا سرد بود پس از آن پیر پس از آن گوشت پس از آن عصبه پس از آن
 جلد و خشک ترین اعضا عظم بود پس از آن عصبه و پس از آن رباط پس از آن و تر پس از آن
 غشاء پس از آن شریان پس از آن عروق پس از آن عصب حرکت پس از آن عصب حس پس از آن
 موی مطلقاً و انشاء الله اعلم و احکم اما ارواح بدانکه روح نزه الجا جسمی لطیف است بخاری که از لطافت اخلاط
 تخصیص خون لطیفی متکون گردد چنانچه اعضا از کثافت آنها متکون میشود و روح سه قسم بود اذن لطیفی و
 محل آن جگر بود دوم و حیوانی و محل آن دل بود سوم نفسانی و محل آن باغ بود و نشا بر اول روح مطلقاً

دل باشد و اینچنان بود که لحنی از خون طبیعی نفعی از جگر بر دل اندر آید در جوف ایسر دل نفعی دیگر یا بدو طبیعت
 گردد و جوهری شود بنحاری لوزانی پس قشری از آن در دل و شکرین باز در آن روح حیوانی گویند و آن
 با مار غریزی از طریق شکرین با عصاره سرد و قشری دیگر اندر آید و آن روح طبیعی گویند و آن با خون از طریق
 عروق یا عصاره سرد و قشری بر باغ اندر آید و آن روح غفسانی گویند و آن از طریق اعصاب با عصاره
 و هر یک از این اصناف ارواح عامل بود از انواع قوامی بدنی چنانچه تفصیل بعد از این سبب گردد و جهت
 احتیاج این حوامل در حرکت از مبادی بمقاصد بجز احتیاج آن کیفیات که قوتهای حالت اند
 درین محل بیامی در انتقال از مبادی بمقاصد و الله اعلم و اما قوی بدانی که قوت نزد الحیا مایهائی است
 در جسم حیوانی که آن افعال حیوانی بالذلت صادر گردد و در جمیع قوتهای بدنی بنا سبب ارواحی
 که حاصل آنها از سه قسم اند طبیعی و حیوانی و غفسانی و اما قوت طبیعی که محل آن روح طبیعت و قسم بود
 اول قوت مستقره در غذا باشد از جهت بقای اکمال شخص و این تصرف اگر برای غذا بود آن بود چنانچه
 جوهری قابل از غذای بالقوه تحصیل نماید که آنرا کیموس و خلط گویند و آنرا بر اعضا بچسباند و با جزای شبیه
 گرداند برین اعتبارش قوت عافیه نامیده و اگر تصرف بر آرزو یا برین بود لول عرض و عمق بستنی که
 مستقنای نوع است برین اعتبارش قوت ناسیه خوانند و دیگر قوت تصرف در غذا بود بلکه در رطوبات
 مایه از جهت بقای نوع و این تصرف اگر بر جود آید یعنی بود چنانچه جدا کند از اشباع و مخلطیات بدن و هر
 سنی را برین اعتبارش مولد مطلق گویند و اگر بر وجه حاصل گردانیدن از مزج مختلف ضرر بود و در سنی چنانچه
 هر زودی از آن مزاجی که لائق عضوی از اعضا بود در چنین پدید آید در بدین اعتبارش هم مولد و اما
 و اکثر مفره اش اولی خوانند و اگر تصرف بر وجه شکل باشد چنانچه در سنی مستقر در جسم تخلیط اعضا و انگلیس
 و تجویف ملامت مستویه مقادیر و امثال اینها باذن خالق اشیا مقدس و تعالی پدید آید و برین اعتبارش
 قوت مصوره خوانند و شیخ ابوعلی میگویی که قوتی از قوت طبیعت است که مانند فعل آن حفظ نوع است آن مستقر
 دوام التماسل چنانچه فاضل سازد از اشباع بدن جوهری را و بعد تصویر کند که آنرا باذن خالق تبارک و تعالی
 و سکن این نوع و مصدر افعال این اینمان است و بدانی که فعل این قوت صوره یا شکر تمام شود تا غایب
 تمام میگردد و فعل قوت ناسیه یا شکر تمام میشود و فعل قوت غایب یا شکر تمام میگردد و دیگر
 تمام میشود که آن قوت غایب یا شکر و اما سکر و مالکین و باضه مایه جان و دو اتمه تا مفضل و غیر مست و فعل

این چهار قوت با استخدام کیفیات اربوه منفرد برین تمام میشود خواه غریزی این قوا اربوه منجزات کیفیت است
در هر چیزی از اجزای بدن حاصل اند و استخدام هر کیفیتی از کیفیات هر عضو در محل لاین بر حسب اقتضای
طبیعت نماید اما قوت حیوانیه که محل آن روح حیوانیهست قوتیست که آماده میگردد اندامها را از برای
قبول هوا سفناتی و طبیعی حیات بدون این قوت میباشد لیکن بی قوای دیگر میباشد چنانچه در عضو
مفصلج بی قوت سفناتی و در سن قوت بر قوت نموده وقت انقطاع حیض بقیوت مولود و در سوراخ المزاج
صعب که در عضوی افتد چنانچه قبول غذا نمیکند بقیوت غایبه اما قوت سفناتی که محل آن روح انسانیست
بر دو قسم بود یکی قوت تحریک آلات بنیه و از اجزای که گویند دوم قوت ادراک معقولات محسوسات ظاهری
و از اجزای که گویند قوت درک را و در مرتبه است یکی باعث بودن بر تحریک حین تمیز یا توهم مرغوب یا ننگ
برین اعتبارش شوقی و دزد عینا مندر باز شوقیه را انقباض بر غوب و مطلوب شیوه گویند و نسبت بهر دو
و کرب عضویه خوانند دیگری غافل بودن تحریک آلات را چنانچه منبج گرداند عضلات را در بنیه بیدار نماید
نماید در خلاف آن چنانچه در بیان عضلات گفته شد قوت درک را هم دو مرتبه بود یکی ادراک امر
ظاهری و آن بحسب درکات خارجی پنج قسم شود اول درک احوال اضا و اشکال و آنرا قوت بصیر
گویند و موضع آن در بدن دو عصب مجوف بود که ازین و الیسر مقدم و مانع رسته بطرف چشم آمده اند و هم
مختلط گشته اند در قرب عین و باز متفرق گشته و این چشم راست و الیسر چشم چپ اندر آمده اند و آن یک با
بران و جداست که شج مرغی واقع میشود بر روحی که تشبیه عیبیه از ان معلومست و آن روح آزاجیل متفاح و
اختلاط عصبین مذکورین برساند قوت درک آزاد می یابد و وجه دیگر در کتب تفصیل مذکورست و هم
درک اصوات و آنرا قوت سمع گویند و موضع آن عصبیست که بر نهایت سماخ که از اسوراخ گوش گویند گشته
شده و ادراک آنچنان بود که هوا تکلیف مستخرج از کوفتها برین عصب رسد سوم درک رواج و آنرا قوت
شم و تپا گویند و موضع آن دو عصب زائده است بر مقدم و مانع رسته است و نهایت تشبیه بین بجا
و بلغ تشبیه بر دو سر پستان و ادراک آنچنان بود که هوا تکلیف از دی رانجه بران زایدترین رسد چهارم
درک طعم و آنرا قوت ذوق گویند و موضع آن عصبیست بر جرم لسان سفروش شده و ادراک آن
چنان بود که رطوبتی بحالی که از لحم عدد زمان حاصل میشود با اجزای ذمی طعم مختلط گشته بدان عصب رسد
تکلیف شده و ادراک آنچنان بود که رطوبتی بی اخلاق رسد پنجم درک حر و سرد و طبعی و این تشبیه بر حلاطه

و پس بمباست موضع آن پوست است با گوش که در تحت آلت دیگر اوراک امیر باطنی را این نیز
 پنج قسم است اول درک جامع صور جزیه محسوسه یعنی هر چه حواس ظاهر دریا بنده در سامان از احسن شتر که
 گویند و محل او در بدن مقدم بطین اول بود از دماغ دوم حافظه آن معانی صور مرتبه در حس مشترک و
 آرایه آن گویند و صورتی که گویند محبت استحقاق بعضی صور بعد از فاسد شدن آن بمنزله خزانه ایست
 مرتبه مشترک راه محل آن صور بطین اول بود از دماغ سوم درک معانی جزیه که قابلند همان صور مذکوره
 و آنرا هم در او همه صور مرتبه که خوانند بعضی تخیل نامند و محل آن دوده ایست که در مقدم بطین وسط و ما عشت
 چهارم حافظه آن معانی جزیه در که هم در آن حافظه گویند بعضی تذکره هم گویند جهت یاد آوردن
 بعضی صور و محل آن بطین صور دماغ پنجم ترکیب و هنده بعضی صور با بعضی دیگر معانی یا بعضی دیگر یا بعضی صور
 یا بعضی معانی یا تفصیل کننده اینها و آنرا متصرفه گویند بعضی از اجزای در معانی یا استخراج نفس لایحه متفکره
 خوانند و نظر حضرت در صور و معانی یا استخراج هم تخیل خوانند و محل آن صور بطین اول و وسط است از دماغ و احوال
 از قوی جزیه اصل همین مکنند چنانچه حس مشترک و خیال را یک قوت دانند و در هم حافظه را یک قوت دانند
 و متصرفه را یک قوت دانند و محل هر قوی را با احتمال آن قوت از احتمال همان محل شناخته اند و مراد از
 کتابت این قوی چنان الیام رسید که در این قوت مذکوره قوی دیگر در جمله بدن هست که بدان قوت
 طبیعت کلف تعطیل و تراغت کسب طلبه دار امور بر بنیه تخصیص شایسته و اعیانیه و تسمیه این قوت بمعطله مناسب
 بود و پس قوت حس حیوانی که چون طلبه میکند در قوی تعطیل کلی و ترک تدریس برنی با تمام لازم
 می آید و مرکب حاصل میگردد و اما احتمال طبیعیه بعضی مفرد اند که یک قوی تمام میشود چون برافه و هم هم با
 در وجه بجا ذی و اساک با سکه و بعضی مرکب اند که بد قوت تام میشود و یا به بیشتر از دو قوت چون
 از او بجا ذی طبیعیه که در سعه است و برافه ارادیه که در غصه از او است و چون تعذیر بقوت متصل
 تعذیر امور بر بدن را و بقوت لمصغه غذا بر بدن بقوت مشتبه غذا بر بدن انشا علم بالصواب و اما اسباب
 حدوث کیفیات در بدن مطلقا یعنی طبیعی بر آنکه بسببها که تن مردم را گرم کند و از آن نوع است اول خوردن
 پای معنای دیگری مائل از غذا و از او در دوم حرکتی معتدل تفریب بنسب چون یا ضایعات و ضامات
 غیر شایسته و مائل بشقت سوم مالدن با عذال تفریب بشقت چهارم ضادها و واردها و دروغها معتدل
 دیگری مائل از خلق بکار داشتن و در میان آن از بدن هم گریه معتدل دیگری مائل از منزه خوب بیدار

معتدل ششم غسل با بیا که پوست را محکم کند حرارت اندرون تن با زدم سرانی که مسام را بنده و اذیت
لحنتی جنس کند و هم بعضی اعراض نفسانی معتدل چون غضب غیر معتد یا زدم دم گرفتن و دوازدهم عفونت
و یا بسج جویانی که زهر گرم داد و لکن گرمی عفونت بسج نا طبیعی بود چنانچه حی که از افراط جلا این اسباب
نموده افتد و اما سببهای که تن را سرد کند یا زده نوع است اول تبها جت تحلیل حرارت غریزی اگر چه
در اول حال لحنتی امتحاش آن میکند و دوم بعضی از اعراض نفسانی چون جنون غیر متمدن سوم سکون مفرط
جست فردا این حرارت غریزی در احوال رطوبات فضلیه و غای اخلاط چهارم حوز دینای سردی و پنجم
حوزون با فراط جت آنکه چون نیک سفینه نشود حرارت را فرود گیرد و هر گد ششم تا یاقن غذا از جت
آنکه ماده حرارت و حار غریزی گسته شود و تحلیل یا بند ششم هوای سخت گرم جت بسیاری تحلیلات و
کم شدن ماده حار غریزی یا خارج شدن مواد گرم از مسام ششم بسیار شستن در گرمایه و آبهای گرم هم بدین سبب
نهم بسیار رفتن در سرما جت فراتریدن مراد حرارت های لحنتی و هم استعمال قنادات و اطلیه داد و به سردی و خارج
یا زدم سرد از جت بسته شدن راه مواد گرم کتنه این طبیعت بود که در یک عضو افتد به جو مفصل که
از افراط بعضی از این اسباب مذکوره افتد و از دهم افراط استفرانات جت افراط تحلیل نیز دهم مای
اخلاط چهارم غلبه اخلاط سرد و طبیعت فضلیه یا زدم هم گزیدن حیوانی که زهر آن سرد بود و این سردی
هم نا طبیعی بود اما سببها که تری از فرایزده نوع است یکی دقت و سکون با فراط جت علوم تحلیل رطوبات
و جمع شدن آنها دوم بسیار خفتن بر بر پی معده جت همین سبب سوم قلت استفرانات و تحلیل
چهارم استفران صغیر پنجم استقامت را نذیره غیر یا به جت حصول رطوبات ششم خوردن مر با ذوا که
با فراط بغم قدیم باد بان معتدل جت حفظ رطوبات و تقویت اعضا در طبیعت ششم گرمایه معتدل بعد
از طعام تر جت جذب رطوبات بجلد و هم تحلیل آن نهم هوا از معتدل در سردی و گرمی دهم ضادها و طماننا
سرد جت منع رطوبات از تحلیل و یمن بخار یا زدم شادی معتدل اما سببها که خشکی فرایزده و از دو نوع
است اول خوردن آب و غذای شور دوم خوردن غذا و دواهای خشک و قایض با فراط سوم کم خوردن
تریا چهارم بسیاری حرکتها شنب محل پنجم غلبه استفرانات ششم جزایی با فراط جت تحلیل رطوبات
رطوبات دماغی بغم کم یا فتن غذا جت قلت بدل ششم افراط غم ششم استعمال کادات داد و به
خشک و گرد و غبار از خارج دهم استعمال آبهای قایض یا زدم سرانی مفردا که یکبار بعضی سرد

به جهت منع از کشیدن غذا و از وهم سده این هر دو خشکی نامطبیعی بود و اسباب حدوث رکبات است این
 کیفیات رکبات این اسباب بود و چون اکثر این اسباب مذکور کیفیات اربعه بلکه تمامی موجب بروز
 فضلات اخلاط اربعه امری واضح است و حاجت به تفریح آن یا شد و الله اعلم بالذات ما ذات نبض
 بر حالات بدن مطلقا یعنی صحیح و مرضی بر آنکه نبض حرکت و ضعیف او عمده روح را گویند که آن مترادف است
 بهست تعدیل روح بیم و اخراج فضلات آن و تفصیل این معنی در بیان احوال و امر این کلیه که در
 شود و این حرکت که صورت نبض است مولف بود و از انقباض آن که حرکت مستقیم است شرابان را از
 محیط مجروره آنرا از اسبابی که آن عکس انقباض است و از وسوسه که در میان این حرکت واقع است
 اطلاق اسم نبض بر عمل آنکه شرابان است و در عرف الباشاغ بود و شناختن حالات بر این حالات نبض
 در چه بود که چون قاع نبض فوت حیات بود و با آن روح حیوانی است و خوبی که حاصل آن روح حاد غریزی
 و منبع این جلد است و حاصل نبض روحی روح و ما غریزی خاص شرابان است که از دل رست انورین
 بلا شبهه نبض خبر دهنده بود و از حالات روح غریزی حاصل نبض آنها بالذات و خون حاصل و صحیح است
 بر این روح است قوام حیات و تن بدن و بجزارت غریزی است پس پیشک حالات آنها خبر دهند و بود
 از احوال قوتها در زندگی و از ان احوال کیفیت توله اخلاط و کسب و فساد و صلاح آنها بتوان شناختن
 و از آنها کیفیت مزاج تن و اعضا را در ضمن تفصیل احوال نبض این معانی بر تفصیل باید و حالات
 کلیه نبض که آنرا اجناس اولاد گویند با استقرار حالت بود و در تحت هر یک از این انواع بود اما حالت
 اول مقدار بنده از شرابان نبض بود بر سه مورد در تحت این جنس نوع سبط بود بحسب هر قطره
 سه نوع چون طویل و قویتر معتدل و بنیاب بحسب طول او در بعضی معتدل و بنیاب بحسب عرض او در شتاب
 و تخفیف معتدل بنیاب بحسب یک که آنرا عنق گویند و مقیاس سمزد و معرفت این انواع نوعی با اگر مقدار
 نبض معتدل نوعی یا مستوی بود لیکن چون واسطه ادراک پوست سر انگشتان دست است
 اینست در تشخیص یا ملاحظه آن نسبت اعضا و بقا و بر اسباب غیر که چند طویل آنرا گویند در روزی
 هر چهار انگشت را از دست معتدل در کوچکی و بزرگی از ان صغفه آگاه سازد و قویتر آنرا گویند که سر انگشت
 پیش آگاه سازد و معتدل بنیاب آنرا گویند که از سر یک انگشت بیشتر و از سر چهار انگشت که آگاه سازد
 و عرض آنرا گویند که در پنا از عرض سر انگشتان غلیظ تر و در بعضی آنرا گویند که انگشتی را فرا گیرد

از این قوی نیز مانند معتدل میباشد ظاهرست شایسته معنی آنرا گویند که در ابتدا چنان بر انگشتان بر آید
 که گویند با قوی خواهد کرد و آنرا شرف نیز نامند و منخفض آنرا گویند که در ابتدا سخت اندک نماید و معتدل میباشد ظاهرست
 و چون این انواع دست را با یکدیگر ترکیب کنیم بیشک بحسب هر قطری خالی از اجزای مذکوره خالی نخواهد بود
 مجموع این بیت هفت قسم در کتب ثنائی از ضرب سه رنه حاصل آید برین پایه اول طویل عریض شایسته و اول
 را در عرض الیاء عظیم گویند دوم قصیر ضیق منخفض و این را صغیر گویند سوم عریض شایسته و این را عریض
 گویند چهارم شرف عریض معتدل در طول و قدر این را نیز غلیظ گویند پنجم طویل منخفض عریض و این را دقیق
 گویند ششم منخفض ضیق معتدل در طول و این را هم دقیق گویند هفتم طویل عریض منخفض ششم طویل ضیق عریض
 طویل عریض معتدل در عرض و هم طویل ضیق معتدل در عرض یا زده هم طول معتدل در عرض و هم دو در هم
 طویل شایسته معتدل در عرض نیز در هم طویل منخفض معتدل در عرض چهاردهم قصیر عریض منخفض یا زده هم قصیر
 عریض معتدل در عرض نیز در هم کوتاه نگ معتدل در عرض هفتم کوتاه شایسته معتدل در عرض و هم نوزدهم
 قصیر منخفض معتدل نوزدهم قصیر معتدل در عرض عریض بستیم قصیر معتدل در عرض و هم بیستم عریض
 معتدل طول بستیم و دوم عریض معتدل طول عریض بستیم سوم عریض منخفض معتدل در طول عرض
 بستیم چهارم ضیق معتدل در طول عریض بستیم پنجم شایسته معتدل طول عریض بستیم ششم منخفض معتدل
 در طول و عرض بستیم هفتم معتدل در اقطار ثلثه اما حالت ثنائیه نیست که متن شرایان بود و ابتدا انگشتان را
 و این سه قسم بود قوی و ضعیف و متوسط میباشد اما قوی آن بود که گویند که در وقت دست باشد و اگر انگشت بر دست
 فشار حرکت او باطل نشود بلکه چنان نماید که درمی آید در گوشت انگشت و آنرا از خود دفع میکند گویا ضیق
 مقابل این بود و متوسط ظاهرست و افضل احوال همین در هر صفتی مداعت الیهی بود الا درین ضیق که
 افضل قوی بود جهت دلالت بر دوز قوت اصلی که مطلوب کلی است لازم نیست که هر صفتی قوی عظیم بود
 در عکس زیرا که بسیار بود که قوت غالبه باشد لیکن آنرا از جهت حملت نیکو سطا و عمت ابتدا کند و آنجا
 بنض قوی بود عظیم باشد بسیار بود که رنگ نرم بود و بی که آنرا فرود گیرد باشد و بانگ و نه ابتدا تمام
 کند لیکن چون بر انگشت آنرا نمی فرود گیرد که متن آن قوی باشد با وجود عظم اما حالت ثالث زمان
 حرکت بود و این نیز سه قسم باشد سریع و بطی و متوسط میباشد اما سریع آن بود که زمان حرکت او تخصیص در بسیار
 کمتر باشد از زمان حرکت نفس معتدل و بطی آن بود که زمان حرکت او بیشتر باشد از زمان حرکت نفس معتدل

و متوسط آنکه زمان حرکت او قریب بود بزبان حرکت معتدل بر آنکه اور حساس حرکت انقباضی جهت
 منقبض اوراک آن اختلاف کرده اند و در اکثر احوال این ادراک ممکن نباشد لیکن آنجا که پوست تن نرم گشت
 آن موضع کم باشد و بنفش قوی صلب و بطنی الا بنشاط بود ظاهر باشد نزدیکی الحس و بیشک این نیز چون
 حرکت است از یکی اقسام نلته بیزن بود و بقیاله ابساط الحسی معین گردد لازم نیست که در اما حالات
 او موافق بود با حالات ابساط فلذا چون حالات هر دو را با هم ترکیب نموده ملاحظه کنیم نه قسم حاصل گردد
 اما حالات را بود توام شریان بود این نیز سه قسم باشد صلب و نرم و متوسط بینا اما صلب آن بود که چون
 سرگشت در حال ابساط اندک بر دقتش از فرمان برود و فرود نشیند و نرم آنکه نیکو فرمان برود و متوسط
 ظاهرست فرق میان صلب و قوی آن بود که باز که بشیدن مشریان در حال ابساط با سرگشتان
 اندر بنفش صلب زیادت حرکت باشد و انگشت را از خود دفع بکنند در سکون بر صلا سیاه اندر گ
 باقی بود و اندر بنفش قوی بجلات این باشد و ادخال این جنس در اجناس بنفش بحیث است
 که حامل بنفش و سبب آن شریان است اما حالت خامسه زمان سکون بود میان حرکت ابساطی و
 انقباضی آنجا که حرکت انقباضی محسوس بود چنانچه در اصول این علم بیان گشته است که میان هر دو حرکت متعاد
 لا بدست از سکون آنچه بعد از ابساط بود آنرا سکون محلی و خارج گویند جهت بعد از مرکز محور شریان و آنچه بعد
 از انقباض بود آنرا سکون مرکزی و داخل گویند جهت قریب مرکز محور شریان آنجا که حرکت و انقباضی
 محسوس نباشد بمنزله زمان سکونی بود که میان دو ابساط واقع است و این حالت نیز بر سه قسم بود متواتر و
 متفاوت و متوسط بینا اما متواتر آن بود که زمانی که بین حرکتین در احساس حرکت شریان نشود و گویا
 تر بود از زمان سکون بنفش طبیعی این را متدارک نیز گویند و متفاوت آنکه آن زمان الحول بود از زمان سکون
 بنفش طبیعی این را متراخی و متکاثف و تخلل هم گویند و متوسط آنکه قریب بسکون طبیعی بود و چون این
 سکونین لازم صورت بنفش اندر بران سبب این جنس اجناس بنفش داخل گشته و فرق میان بنفش متواتر
 و متراخی آنست که در متواتر زمان سکون سخت کوتاه بود خواه زمان حرکت کوتاه باشد و خواه نه و
 سریع بر عکس اما حالت سادس ملس شریان نامی بود و این نیز بر سه قسم است حاد و دبار و معتدل
 بینا اما بنفش ما آن بود که ملس آن گرم در بود و نیاس بالمس بنفش طبیعی گامی که مانعی پس جبر از خارج
 و جوی نباشد و در اکثر حالات این ملاحظه را و علی هست بار و آنکه اندکی از ان بقیاس فرود باشد معتدل آنکه

در گرمی از جانب فراد قریب استیاس بود و احوال این بنفش در اجناس بنفش صحبت است که حرارت اعظم است
ظاهرست و در وقت تا دبل جای قابل است و اگر بنفش را با بنفش کهنه این اغراضات مرفوع بود اما حالت
سابقه مقدار رطوبتی بود که در عروق تا بنفش است و این هر سه قسم بود و همگی در حال متوسط بینها اما ممتلی آن
بود که رطوبت جوف آن زیاده از مقدار طبیعی است و محسوس گردد و خالی در مقابل این باشد و متوسط
ظاهرست و چون اختلاف حالات بنفش سبب این حال بسیار واقع است همچنین در اجناس بنفش داخل
گشته اما حالت ثابته استوری و اختلاف بود و در هیچ حال از این اجناس فیکوره که آن ماسوی لمس و مقدار
رطوبت داخل عن است و این دو قسم بود استوری و مختلف در سخت هر یک اصناف بود اما استوری
آنرا گویند که کفای آن سر انگشتان را بپیکر کند یا بشود در احوال حتمه معلومه مختلف در مقابل این بود
پس اگر در جمیع احوال یکدیگر مانند باشد آنرا استوری میگویند و بهترین بنفشها این باشد جهت دلالت او بر
عدم اسباب غیر طبیعی و اگر در جمیع غیر مشابه بود آنرا مختلف مطلق گویند و در این بنفشها این باشد جهت دلالت
بر کثرت اسباب غیر طبیعی و اگر در بعضی مشابه باشد و در بعضی دیگر غیر مشابه آنرا نسبت به مشابه فیه استوری
در آن زمان گویند نسبت به غیر مشابه فیه مختلف در آن حال نامند و هر یک از این استوری و اختلاف گاه
بود که در دو سه اسباب استیاس است و گاه در تمام اسباب باشد و گاه بود که در تمامی یک بنفش واقع باشد این
قسم اخیر که بود که در تمامی اجزای سران که در شیب انگشتان است واقع باشد چنانچه احساس هر یک
از انگشتان به اوج احساس دیگر باشد و با آنکه هر یک بوجه دیگر احساس کنند و گاه بود که در یک جزو از آن
سران واقع شود چنانکه اول استیاس و در هر دو سه از آن در شیب یک انگشت یکسان محسوس گردد
و با آنکه بوجه مختلفه محسوس شود و بی جمله اختلاف بنفش تقسم بر دو قسم بود تقسم و غیر تقسم اما تقسم آن
بود که در مابین اختلاف آن تریس واقع باشد چنانچه اختلافات با فراط و تفریط و در هر حال از
از احوال حتمه اگر تدریج واقع نشود و وسط مستقل شود و بجا بنشیند بر فحاش این را تقسم متعل نخواهند
و اگر غیر تدریجی باشد در سخت و در می واحد متعدد محفوظ بود و مثل آنکه سه بنفش صریح بود و یک بنفش لطیف و در
همین ترکیب عدد میکند و با آنکه بعد بطوری بنفش دیگر بود و یکی لطیف و با زیادل عدد کند و بوزنم منتقل کنند و
در ترتیب و درین قباس کن باقی حالات را در همین قسمت ذکر است او را در عدد و بنفشات را در غیر تقسم
آن بود که این ترتیبات معلومه و در مشابه گاه بود که در بعضی حالات اختلاف تقسم افتد و در بعضی

غیر تقطع و آنجا تقطع دیگر تقطع با نسبت پدید آمد چنانچه در ستوی و مختلف دانسته شد چون این انتظام عدم آنرا
 در جمیع اجزای شریان در بعضی از آن باحوال همسه ملاحظه کرده شود شعب بسیار در سموت اختلاف پدید
 آید و از جنسهای مختلف بعضی اطباء سعی نقش کرده اند تا سبب وضع می از آنجا یکی ذنب الفار است این
 چون در بیضات متعده افتد چنان بود که نخست نبض قوی با سریع یا عظیم یا غیر آن آغاز کند و در تری
 صغیر یا بطی یا صغیر غیر شود چنانکه کوی مخرومست و یا برعکس کن از نقصان زیادتی ترقی نماید و از
 دستم اول از سه حال بیرون نباشد یا در تنزل سجدی رسد که آنرا نتوان یافت و این را ذنب متعده
 گویند و یا سجدی رسد که میتوان یافت و از آنجا بتدریج باز گردد و بحال ابتدا رود و این را ذنب متعده
 و مانند گویند و این از سه حال بیرون نباشد بنام حال اول باز آید این را تمام الرجوع گویند و یا زنده بر
 حال اول شود این را از آید الرجوع گویند و یا بحال اول نرسد این را ناقص الرجوع گویند و یا در تنزل
 سجدی رسد از صغیر یا ضعف یا بطور و غیره بر آن حد مستمر شود و آنرا قاری ثابت گویند و آنچه بعد تنزل
 دفعه تری کند بحال اول و یا بعد تری دفعه تنزل کند بحال اول آنرا قاری گویند مطلقا و ذنب الفار
 چون در نبض آمده افتد اگر در تمام محل نبض باشد چنان بود که انگشت اول با ساطع آنرا عظیم با قوی با سریع
 یا غیر آن در پای دوم کمتر و سوم از آن و چهارم کمتر از آن و یا برعکس اگر در یک جز نبض باشد چنان بود
 که ساطع آن خرد و ضعیف یک انگشت زیاد یا ناقص نماید و بتدریج تا آخر با ساطع ناقص یا زائد
 گردد و دیگری سلی آنست و این شیخ ثانی بود از ذنب الفار که باز از حد تری تناقص شود بتدریج یا بقصا
 سیر رسد و این جهت او را تشبیه کرده اند و ذنب الفار که از طرف زیاد هم متصل باشد در حد انفصال
 در نبض انتشاری در الازم بود و دیگری منقطع است و این اندر اجزای نبضه واحده افتد چنانکه ابتدا می
 را مثلا انگشت اول در یابد و در دیگر انگشت منقطع گردد و باقی انگشتان تمام آنرا در یابند و دیگری
 سطر فی سببه و این نیز در یک نبض باشد چنانچه با ساطع انگشتان را که برود و هنوز از آن تمام باز نیامده
 دیگر یکو شبیه به نعل سطر که بر سندان زنده است نرم داشته لیکن آنچه حرکت دوم در سطر باشد کمتر از اول
 بود برین اسم مخصوص باشد آنرا ذوالقرعین نیز گویند آنچه حرکت دوم در وی زیاد باشد از اول آنرا
 غزالی گویند جدت مشابست برکت آه بر بره و دیگری شغل است و این بره و دو بود یکی آنکه آنجا که
 ترکی متوقع باشد سکون بجای آن افتد و این ذوالقرع گویند دوم آنجا که سکون متوقع باشد

حرکتی بجای آن افتد و این را واقع فی الوسط گویند و فرق میان این و سطر فی بعد حرکت اول بود و سطر
 و عام آن در واقع فی الوسط و تخیل در نبضات ظاهر گردد و دیگری مرتقش است و این چنان بود که ضربان
 با حرکتی که میکند منطبق و از آن باشد و دیگری متشنج و ملتوی است و آنچه آن بود که رنگ یا حرکتها که
 میکند که بر خود می پیچد و رشته کشیده باشد و دیگری موجیست و این نبض بود نرم و پس در متواتر و حرکت
 آرا داد از طول باشد شبیه بوج بود چنانچه بعضی اجزای آن بر بعضی مقدم جویند و یک حرکت
 و بعضی متخلف و بعضی مشرف نمایند و دیگری منتاسر است و این نبض بود سریع و متواتر و صلب و در مشرف
 و غور و مقدم و تاخیر و لین و صلابت اجسز چنان نماید که گویا چون دندانهاست از راه نامهور ایجاد
 دیگری و دردی است و این نبض بود شبیه بوجی در حالات مذکوره لیکن از جهت صفا با تواتر شبیه
 بود ب حرکت کرم بسیار پای چنان نمایند که گویا سریع است و نبض دیگری نعلی است و این نبض بود شبیه
 بی دردی حالات مذکوره لیکن از غایت صفا تواتر و ضعف ب حرکت مورچه مانند اما حالت ناسودن
 نبض بود که آن عبارت است از اعتبار نسبت مقایسه بعضی با بعضی و این بر دو قسم باشد حسن او وزن
 و دردی وزن آما حسن وزن آن بود که زمان حرکات و سکات آن با یکدیگر مناسب افتد تا سبب
 طبیسی ملائم و این را مستقیم الوزن نیز گویند و دردی وزن آن بود که زمان حرکت و سکات آن با
 یک دیگر مناسب باشد اما غیر طبیسی و نفاذ بود فی الجمله تحقیق این معنی آنست که حرکات و سکات شریانی
 شبیه اندر زخمات او تا که موله نغمات اندر سکات آن که ما بین زخمات و نغمات اندر هر گاه کیفیت نغمات
 که آن صداهای او تا اندر مراتب بلندی و پستی که آنرا حده و تشکل گویند متفق واقع شود و همچنین او
 دارد نسبت و ایقاعات آنها که زمان حرکت و سکون او تا نسبت طبع ازان متلفذ گردد و آنرا ملائم و
 سوزن گویند و هر گاه آن نسبت تا یعنی و ایقاعات غیر متفق باشند طبع ازان متنفر گردد و آنرا سافر و غیر متوزن
 گویند و در نبض قوت و ضعف و مقدار و پیمان است که بلندی و پستی نغمه در سرعت و بطور و تواتر و مقدار
 پیمان است که ایقاعات آن پس هر گاه نسبت قوت و ضعف و طول و عرض و عمق نبض و پیمان
 نسبت زمان حرکت اینها و انتقاض سکون محیطی و مرکزی آن بر مجرای طبیسی چنانچه سن و فصل و ضعف
 و شسته و بلر و غالب تدبیر است واقع باشند وزن آن نیکو و درست و طبیسی نبود و اگر غیر ازان باشد
 وزن آن بد و ناسرست و ناطبیبی بود و آنچه در بعضی مواضع لاین و در بعضی مخالفت باشد

بنا لب باز خوانند و بنفش بر وزن سه گوته باشد کی آنکه وزن می شایه زن بنفش سنی باشد که نزدیک بود
 پس صاحب آنچنان گوید که راستا وزن بنفش لائق حال جوان حاصل بود و بر عکس این راستی وزن
 دستجاوز وزن گویند هست که وزن بنفش از آنچه لائق بحال می بوده برین قیاس بود و مجاز وزن بنفش لائق
 فصل بوزن بنفش لائق فصل فریبه شایه وزن لائق فریبه میرود و بر وزن لائق فریبه مجاز وزن
 بنفش لائق اهل بلده وزن بنفش لائق اهل بلده اقرب دوم آنکه وزن می شایه وزن بنفش سنی یا فصل یا لیکه
 اهور یا طبع باشد چنانکه گوید که راستا وزن بنفش لائق حال کهنول و بر عکس حاصل بود یا بر وزن بنفش لائق
 صفت در صفت شایه وزن بنفش لائق حال بر عکس باشد یا وزن بنفش لائق اهل سر و سراب شایه
 وزن لائق حال اول گرم سراب باشد و بر عکس برین قیاس بود تا این در صفت ششمه و تا بر این را
 میانه الازن خوانند سوم آنکه وزن آن هیچ وزن لمبسی انسانی شبیه باشد و این را خارج وزن گویند لیکن
 ناموزون مطلقا گویند جهت آنکه هیچ بنفش خالی از وزن نباشد بر عم اهلها و برترین اقسام رومی الازن
 این قسم بود کسی را که اصول درست و از علمه در ابا بنشیند نیز میان نسبت احوال بنفش بر آسان
 بود و معنی همانکه این انجاس مشهور چون با لیکه که ترکیب نکرده ملاحظه کنه اصناف بسیار در بنفش پیدا آید اکنون
 چون اقسام بنفش بوضوح بیست بر آنکه سبب اصل بنفش سه جز بود اول دل و شتر این و آنچه در شتر این
 سار سیست و اینها را آله گویند دوم وقت حیوانی و آنرا فاعل گویند سوم جذب هوا از راه سام جهت تزیین
 روح و پدید کردن بجزار و خالی بر آن جهت تعدیل روح چنانچه بتغییر معلوم گردد و آنرا حاجت
 گویند و این چهار که داخل اند در تقویم بنفش اسباب ماسکه نامند و نیز بنفش از حد اعتدال زعی با صنفی
 با شخصی حاصل نشود الا بتغییری ازین اسباب ماسکه از حد اعتدال لائق و اسباب تغییرات آنها و اگر چه
 بسیار اند لیکن مجموع آن سه نوع باز گردد نوع اول اسبابی بود لازم چون سالهای عمر دزی و مادگی و
 فصلها و ششمه و بله و اینها را اسباب لازمه طبعه گویند نوع دوم اسباب بود غیر لازم که از خارجی پیدا آید
 چون بیابانها و اسباب آنها و اینها را اسباب غیر طبعی خارجی از طبع گویند نوع سوم اسبابی بود مشترک میان
 طبعی و غیر طبعی بر آن معنی که هر گاه آنرا چند آنکه باید در آن وقت که باید چنانکه باید بکار دارند موجب حالت
 طبعی کردند که تدریجی عبارت از آنست و هر گاه بر خلاف این مورد بکار دارند موجب حالت نا طبعی کردند
 که مرض عبارت از آنست چون ضربات شد که در حفظ الصحة مذکور گردد و اینها را اسباب متوسطه

دسته سردی که نیز با جمله سبب از طاعت حاجت یا غلبه حرارت بود خواه غریزی خواه غیر غریزی یا نقصان
جوهر روح و یا اثرات بخارات و غائی بواسطه حصول حاجت یا قنوت سزای زمین بود سبب ازین اسباب
از سبب یا غیر از سبب یا توسط سبب یا غیر سبب بواسطه سبب ازین اسباب گوییم یا قنوت بخارا غائی یا قنوت
روح و یا غائی یا غایت جسم نفس سبب ملائمت آله باره می نماید یا شد با تقدیر در عرق سبب است
چنانچه در اوقات مجتهدان واقع شود و یا قنوت رطوبت غریزی و غریب بواسطه حصول سبب ازین اسباب
مذکور که سبب لیس انعدم برود و مجرد بود و کثرت رطوبات نرم کننده بواسطه حصول سبب ازین اسباب
مذکور و سبب نفوذ قوت حیوانی غلبه حرارت غریزی بود و عدم حرارت غریب و سرد یا فتن جوهر روح بواسطه
بواسطه حصول ازین اسباب مذکور و سبب ضعف قوت حیوانی قنوت حرارت غریزی بود یا غلبه
حرارت غریبه و نقصان یا فتن بواسطه روح حصول سبب ازین اسباب مذکور و سبب غلبه رطوبت
حاصل روح در شریان سبب قنوت آن از استلاست و خلط بواسطه حصول سبب ازین اسباب مذکور
فی الجمله و این است و تفصیل جمله این معانی عنقریب معلوم گردد انشاء الله تعالی بعد تحقیق این اسباب
و استغناء که سبب طول نبض کثرت احتیاج بود و قوت مطاوعت آله بود و تخصیص آنجا که کثافت گوشت
و سستی پوست مانع باشد از عرض و شقوق و سبب تصیر برعکس این بود و تخصیص آنجا که تخلل گوشت و لب
جلد بلوغ باشد از صفت و انخفاض و سبب عرض خلط بود چنانچه طبقه بالا مین شریان بر طبقه در
زمین نشینند و با بسیاری نرمی آله و سبب صفت استلا بود یا شدت صلابت آله و سبب شهوری شدت
و مطاوعت آله بود و سبب انخفاض قنوت حاجت معصیان آله بود و سبب تمامی مرکبات این اصناف
متغیره چون عظیم و صغیر و غلیظ و رقیق و غیر ما هم ازینجا معلوم گردد و خدا تعالی چون از باب تغیر است
و ظاهر است که سبب آن اعتدال اسباب خواهد بود احتیاج به صرح آن نباشد و مخفی نماند که هر غریزی را
چون جلا اسباب آن حاصل باشد بعد کمال خود ظاهر گردد و چون بعضی اسباب آن حاصل بود بقدر
آن ظهور یابد و اما سبب قوت نبض نفوذ قوت حیوانی بود و سبب ضعف نبض ضعف قوت حیوانی بود
و سبب سرعت نبض شدت حاجت است زیاده بر آنچه موجب عظم باشد بر طبع تردیدی که عظم نتواند کرد
حاصل کردن سرعت خواهد که حاصل کند لیکن چون حرکت اسباب سریع بود سبب نفوذ قوت بعد سبب
نسب باشد چون حرکت انقباض سریع بود سبب و موز حاجت با خراج و جان و جزا عرض باشد

و چون هر دو حرکت سرطی بود و سبب دفور احتیاج بجز منفعتان روح باشد و سبب بطور قلت حاجت بود
 ضعف قوت و یا کثرت قوت که بعظم مستغنی گرداند از سرعت و سبب صلابت و لین همان است که
 معلوم شد قبل ازین و سبب توازی یکی شدت حاجت شده بود زیاد و بر آنچه منقضى سرعت بود چه بود که
 که بصیرت حاصل نیاید بهتر حاصل گردد و دیگری ضعف قوت از اهرات سرعت و عظم سبب تراخی ضعف
 بفرط بود و قلت حاجت و قوت غالبی که بعظم مستغنی گرداند از سرعت و توازی سبب حرارت و برودت
 ملس و خلاد و ابتلا آله بسیار پوشیده نبود بعد از معرفت و دلائل مذکوره و سبب استوی در هر حالتی بودن
 اسباب آن حال است و قوی با اعتدال لمبسی و سبب اختلاف برخلات این دلتا هرست که این حکم از
 روی کلیه آنست و اما از روی جزیه سبب اختلاف باقلبه ضعف قوت بود در حین کوشش طبع یا نفس
 با بردهی که خواهد در وقتی که خواهد سحر یک آن توان کردن و احوالش با سهو آره شود و با قوت از احتیاج شتعال
 طبیعت بنخل غذای شترینی با سسی یا اعراض نفسانی و یا خلطی غالب در استلارات گفته که چون خلط
 بر در سعه بسیار کم کند اختلاف لازم بود و باشد که تخفان پیدا آید و نفس خفانی شود و سبب و سبب الفنا
 ضعف قوت باشد لیکن آنچه از اندر الرجوع باشد دال بود بر قلت ضعف و اشتغال طبع و حدوث
 قوت و آنچه تمام الرجوع بود دال باشد بر قلت ضعف و اشتغال بلا حدوث قوت همچو قاری مطلق و تنظیم
 متصل و موزون حس الوزن و آنچه ناقص الرجوع باشد دال باشد بر ضعف و حدوث از زیاد آن و آنچه
 منقضى بود و سبب آن کمال ضعف باشد دال بود بر قوت سقوط تمام آن در قرب بلاک افتد و قوت
 ثابت متوسط بود و ضعف میان منقضى و ناقص الرجوع و در تسلی قوت دو چندان بود که در وقت الفنا
 چه از ضعف بنیاد میکند و چون بنایت قوت بر سردت در رجوع آسایش می طلبد لیکن احتیاج و سبب کثرت
 و بنا برین هر یکی را بر دیگری فصلی بود از وجهی و سبب ذوالقرستین و غزالی بسیار حاجت توانائی قوت
 و صلابت آله باشد چه بقدری که قوت بر اینها طحلیف میکند از فرمان نینبر و با یک ضرب را بلا انقباض
 برود و قوت تمام میکند لیکن در غزالی احتیاج بیشتر باشد و سبب ذوالقرستین شدن قوت و استراحت
 طلبیدن آن بود در آنامی سحر یک و گاه بود که عارضی که نفس و طبع یکبار مشغول کند بر و آید و در
 در حرکت افتد و سبب واقع فی الوسط شدت احتیاج بود و سبب مرتش دفور قوت و سن و صلابت آله
 شدت حاجت بود زیاد و از آنچه وزدی القرطین و غزالی است که کوشش طبع یا علیه علت با رتوا

و منجر گشته و سبب ملونی همین است لیکن در ملتوی آن چون تشنج بود در حرکت بر تو اند آمدن بر خود بچید و سبب
سوی ضعف قوت بود که تمام برگ بیکبار را بسط و متواتر کردن جز جز را در سخت انگشتان می چندان گام
بود که قوت سخت ضعیف نباشد لیکن اجزای متریان سبب نایب نرمی از آنکه بر یکدیگر مقدم کند در
حرکت و شقوق و سبب فشاری اختلال اجزای عرق بود در صلابت دلیلی با اختلال اجزای رطوبت
که در عروق است بفقوت و نفخ چنانچه اجزای عروق در پیچیده بملس نرم ناید و غیر عرق و خام سخت ناید و یاد در
میباشد در اجزای عصبانی که لیف عصبانی که عرق پوشیده است سبب آن تمدومی ناید بملس و سبب
دودی نلی نایب ضعف قوت باشد که هر جز در وضعی چندی و سبب بی الوزن آنجا که نقصان در زمان
سکن باشد زیادتی حاجت بود و آنجا که قدر در زمان حرکت بود ضعف قوت باشد و یا عدم حاجت
چون اسن دلائل بود مضمون پیوسته بیاید است که بنف لاین صیان سریع متواتر و معتدل در
فظم بود و لیسن جهت کزت حاجت ایشان تبریح لیسب قلبه بخار و خانی که از پیوستگی هضم اغذیه
مختلفه متواتر در بدن ایشان پدید می آید و جهت توسط قوت و غلبه رطوبت و بنف لاین جوانان اعظم و
قوی بود و معتدل دلیلی و صلابت و در سخت و بطور و مائل بتفاوت جهت قوت و کزت حاجت و
رسیدگی اندام و اعتدال رطوبات بنف لاین که چهل متفاوت بود و مائل بصغیر و بطور نسبت بانف جوان
جهت ضعف فی الجمله و فی قلت حاجت و یا سبب بر و لازم بنف لاین بران صغیر متفاوت بطی بود جهت
غارت ضعف دانی و جهت حاجت نباشد که سبب غلبه جهت رطوبات غریبه لیس نیز باشد و هر آن هنگام
بی اختلالی باشد و بنف لاین مردان بغایت قوی و عظیم بود و بطی متفاوت جهت قوت حاجت است
گرمی مزاج و بیشک عظیم و قوت کامل را در نگلی نیکو مطلوب بود و بنف لاین زمان در جمل این احوال
انزل بود و جهت نزل ایشان در جمل اسباب نسبت با مردان و بیشک رعیت و توازن آزارک عظم کند
و بنف لاین خنثی شکل متوسط بود میان بنف مردان و زمان از آنکه اختلالی باید که خالی نباشد و بنف
لائق صحیح گرم مزاج قوی بود جهت و قوت و حاجت و اگر با مطا و رعیت را باشد عظیم نیز گردد و بنف لاین
صحیح سرد مزاج صغیر بود و بطی با متفاوت جهت قلت قوت حاجت بنف لاین صحیح مزاج عریض بود یا
موجبی جهت نایب لیس آنکه در ضعف قوت باه فی الجمله و بنف لاین صحیح خشک مزاج و دقیق بود و صلب
جهت قوت و بیس آنکه و قلت رطوبت بنف لاین باقی از صحیح مرکیه بعد از منفردات ظاهر بود

و بنض لائق و درجهتین که مزاج یک نصف تن او سرد بود و یک نصف گرم بود از هر شتی مناسب مزاج آن
 بود و اختلاف لازم بود و بنض لائق مردم لاغر عظیم بود و لطی جهت عدم مانع طول عمر و مشورت به جهت
 عظم بنض لائق مردم و غیره را مل به صغر بود جهت فجو و طول عمر عظیم لیکن قوت بنض مردم لاغر گرم مزاج بیشتر از
 قوت بنض فربه گشتن بود و قوت بنض فربه گوشتن بیشتر از قوت بنض مردم فربه بسیار بیشتر باشد زیرا که
 مزاج فربه بسیار گوشت بگرمی حاصل بود و مزاج گرم به طبیعت از فربه بود از مزاج سرد و بنض لائق
 فصل ریح قوی بود و معتدل در باقی حالات جهت اعتدال اسباب فی الجمله از جهت اعتدال و بنض لائق
 صیف ریح متواز صغیر و ضعیف بود جهت کثرت حاجت تخمیل منظر از حرارت خارج و بنض
 لائق فصل خریف فی الجمله ضعیف و مختلف باشد جهت کثرت استمال مزاج عرضی بگردد و مختلف
 سوزالی و جهت مخالفت طبع ازین فصل با طبع حیوانه به قوت حرارت و غلبه بر صفت بنض لائق فصل اشتنا
 متفاوت و لطی و صغیر باشد جهت قوت احتیاج بواسطه بردن هوا و بهم در شستن گوشت پوست و کلاه
 باشد که گرم مزاج را حرارت با جهت بردن هوا در روزان منقش شود و جمع که بر بردن در روزان مزاج
 و قوت زیاده شود و بنض قوی گردد و حکم بنض را در امتزاجات حکم بنض لائق او اول فصل بلی فصل سوز
 ازان باشد حکم بنض در بلاد معتدله همیشه حکم بنض لائق ریح بود و در بلاد حاره صیغه حکم بنض لائق صیغه
 در بلاد باره شتویه حکم بنض لائق شتا در بلاد یابسه خریفیه حکم بنض لائق خریف بنض لائق صاحب تدبیر
 گرمی فزاد سردی فزاد خشکی فزاد نرمی فزاد ایله برین قیاس معلوم گردد اینست بیان بنفهای طبیعی
 که سوازین بنفهای غیر طبیعی تو اند بودن چون از پیش معلوم شده که عدل از همه مزاج نوع انسان است
 ازینجا با اعتدال لائق بنض نوعی مفهوم گردد و نیز آن مقیاس کلی خود آن بود بدان که اختیار بنض لائق
 بنض از عرق ساعد بصفت آن کرده اند که این عرق مجاری فل واقع است و نسبت با بسیاری از قشرین
 ظاهر ابر بل نزدیکتر است و از بنجارت چنان معلومست که شربانیهای مدغی در کون بواسطه بلون آنما
 بر اعلائی قلب و غلبه صعود بنجاریان آنما در گوشت نیز پوشیده است چنانکه دیگر شربانیها نیز کثرت
 آن یعنی و استیای زیاده که موجب قوی بنض باشد واقع نیست چون عرق صدر و تجرید نیز اشتها و
 آنرا صح یافته اند و اندر علم و امدالالت حالات نفس بر حالات بدن بدانکه سبب اصل هم زدن بر سه
 چیز است قوت جبرانی فاعل و حاجت اذخالی هوا و اخراج دغان قلب و آلتی که نصب خلق و تجریدش حجاب

است

در عضله های سینه است هرگاه حال یکی از اینها از مجرای طبعی بگردد و حال دم زدن نیز از مجرای طبعی بگردد
 در هرگاه این جمله بر وضع طبعی باشد نفس نیز طبعی باشد بین تیزات دم زدن بغیر از آن خبر دهند بود از
 تیزات اسباب بواسطه تیزات لازمه و غیر لازمه چنانچه در بعضی مذکور شد بدینجهت اکثر احوال برنی
 چنانچه از بعضی شناخته میشود زدن تیز شناخته شود و چون میان حرکت آلات نفس حرکت شریانی
 تالیف و توافق دائمی نیست پس میان مقوات نفس ملازمه کلیه نباشد بلکه آنچه هم واقع شود اتفاق
 بود چه معاد آن بدم گفتن را بمنزات در آن اتفاق در بعضی بسیار بدید آید و در بعضی تویس نشود و نیز
 بسیار بود که در بعضی سوزا ملازجات نفس متعیر بود و نفس طبعی باشد و تیز حال دم زدن بتغیر حال اسباب
 بلکه چنان بود که هرگاه یکی از این جمله ضعیف باشد و اگر چه باقی برقرار طبعی باشد دم زدن ضعیف باشد زیرا که
 باضعف حاجت ناعل و آله هر چند قوی باشد حرکتیک با اندازه حاجت کنند باضعف قوت آله جهت
 هر چند قوی باشد حرکتیک با اندازه قوت میسر گردد و باضعف آله قوت و حاجت هرگاه حاجت بسیار بود
 و قوی قوت باشد حرکتیک با اندازه قابلیت آله میسر گردد و از اول ملاحظه دم زدن عظیم بود هرگاه حاجت
 بیشتر گردد هم با و فور باقی دم زدن سریع شود چون احتیاج سخت غلبه گردد متواتر سوده و یا شد که ضعف
 قوت و قلت ملاحظه است آله باشد حاجت در تواتر افزایش و ضعیف بود و باشد که جلدان حد سرد سریع ضعیف بود
 در هرگاه حاجت اندک قوت ضعیف باشد دم زدن بطبیعی ضعیف بود و باشد که قوت غلبه کند بطبیعی و عظیم شود و باشد
 که متفاوت بود با جملہ نفس در اکثر احوال شبیه بود بر بعضی از حرکات سینه پوست شکم و منفذ بینی و در آن
 در آمدن هوا مستشق و بدون تنفس و عدم آن تمامی کیفیات نفس از آن شناختن و سبب دم زدن نامحتمل
 و با طبعی و دلالت آنها جمله تفریب مبین گردد انشاء الله تعالی اما دلالت حالات بول بر حالات
 بدن بر آنکه بول که آنرا دلیل و منفرد نامند چون منفرد هم بگویی و در قیست و گذر او بر کرده مشاهده است
 و در آن موضع نیز کمیتی وارد پس بالذات خبر دهند بود از حال آن اعضاء مجاری و همچنین از حال
 اخلاطی که در آن اعضاء مجاری با آن مختلط بوده اند بواسطه آنها از ذکر احوال برنی از آن جهت کیفیت اعضاء
 خبر دهند و اشهاد او لش نظر بود و دلیل طبعی مرکب بود از مائیه غالبه که از کبد عروق بکلیه و مثانه منجمد
 گشته و از قلیله از آنها اخلاط و از شغلی که از عروق آب رجوع کرده و آن گاهی در ته آب نشیند
 گاهی بر سر آب ایستد و گاهی در میان آب فرار یابد و جمله آنرا سوب گویند جهت قابلیت ترسب

و حالات کلیه بول که آنها را اجناس اوله گویند حکم استقرار هفت حالت بود اما حالت اول رنگ لبل بود
 و اصول رنگهای آن چهار است بعد و مناسب اخلاط آرزو زرد و سرخ و سیاه و سفید از ترکیب اینها
 رنگهای بسیار پیدا میکنند ازین بساط را چند مرتبه است اما مراتب روشش است یکی سست که نشاء
 است بزرگ گاه یا آب آبی که از گاه پاک جدا شود بعد از جدا شدن معتدل و سبب آن اکثر اوقات بر مزاج بود
 که صفرا کم متولد شود و تصور میم آنرا لازم باشد و گاه بود که بارد المزاج را یعنی بسیار بجاری بول میل نموده
 با آن منغم گشته باشد و رنگ او را کم ساخته و گاه بود که محرور را از جهت میل صفرا بجات اعلی رنگ بول
 چنین بود و دوم اترجی است که شبیه است بزرگ پست ترنج و سبب آن اعتدال حرارت بر دوت مزاج بود
 و همچنین بود که صفرا با اعتدال لائق و یکی منغم آنرا لازم بود لیکن اگر بقوام رقیق باشد هنوز در اخلاط ناگوار برگی
 و خامی بود و طبیعت این بولون بجهت آنست که لحنی از صفرا لایست که بشاء منسوب شود از زهره
 نشاء و آلات بول را بلذخ بیاکامند که زرد می آن اندکی مائل بسرخ می و در خشان بود و سبب آن بیادنی
 حرارت غلبه صفرا باشد سوم تاریخت که حرمت آن بیشتر از اشقرت سبب آن افراط حرارت بود چهارم
 ناری سست که بزرگ آبی بود که از زعفران گیرند سرخی می نیاید از نارنجی بود و شعاعی با آن باشد
 همچو شعاع آتش و سبب آن شدت حرارت بود پنجم سرخ ناصح است که بلون سرخ زعفران بود و سرخی آن زیاد
 از نارنجی باشد و سبب آن شدت حرارت و غلبه صفرا باشد و جالبینوس بول محی معتدل آنرا یافته است
 که میان نارنجی و ناری باشد و شیخ بول اترجی را یافته است محمد ذکرا یا میگور که بسیار را دیدم که روز اول
 که تب پیدا کرد بول اترجی بود و در آن حال با ندر بیشتر از روز چهاردهم هلاک شد و در نخست میگور که از تجربه
 معلوم شده که از آب زرد حرارت بیشتر از آنست که از آب سرخ و اندر مائل بسرخی و اشقر در خشان
 ناگرم تر از جمله یافته است و بعد از آن زنجی را و آنچه مائل بسرخیت فردا تا یافته و حق آنست که آنچه
 با شتران و شعاع بود گرم تر از جمله او ان باشد چه اشراق میباشد الا از حرارت صفرا و اما مراتب سرخ چهار
 است اول صعب آنست که هنوز تمام سرخ نشده ما بین حرمت شدت سست و سبب آن در کثرت مائل
 غلبه حرارت بود لیکن آنچه از تراکم صفرا حاصل شده باشد گرمی با آن بیشتر بود که با آنچه از رقت و حدت
 دم حاصل شده باشد زیرا که گرمی از صفرا زیاد بود از گرمی خون دوم در می سست که بلون گل سرخ
 بود و سبب آن غالباً غلبه خون باشد و بر حرارت اول از حرارت صعب سوم قلم سست یعنی آنچه که

حررت آن بسیاری غیرت مائل بود چون رنگ پشت سبب آن غالباً غلبه خون سودا بود و حرارت
بیشتر از حرارت نرومی یا بلغمی عفن بود و بخار است اقل از مرتبه اول چهارم سرخ فانی است که رنگ
زرد طبعی بود و سبب آن نیز در اکثر حال غلبه چگون و کثرت حرارت بود و بسیار باشد که سرخی بول
بسبب صفت کبد یا گروه و یا عروق ریاریش مجاری و یا بجهت درد صعب شدت و عجزت غلبه
پدید آید و آنچه از ضعف کبد باشد آبانی مانند گوشت خام در آن مشتبه باشند اما مرتبه سیاه نیز چهار است
اول مائل نرومی است و سبب آن سوخته شدن منقاد یا خون بود و بهجت بدی بوی شادمان است
دوم مائل بشکره است و سبب آن غلبه خون سوداوی باشد سوم مائل بجهت است سبب آن غلبه
سودا است بود چهارم مائل بسفیدی سوداوی آن بلغمی بود که بجز ماده بلغم حاصل گشته و متقدم عدم بود
و ثلث لون شادمان باشد و آنداد این چهار صفت اول بود خصوصاً که بر آن حال با نردگاه بود که در
حین بجران بول سیاه شود و سبب حرکت خلط سوداوی که از گوش طبیعت وقت بجران علامات
آن شادمان بود و نگاه باشد که فرط مردن حرارت غریزی بول سیاه شود و ضعف شادمان بود اما مرتبه
دو ست یکی سفید حقیقی که بول شیر بود و سبب آن غالباً یا غلبه بلغم بود یا برودت غالبه و غلظت و
مخالفت شادمان در این دو بود یکی که اختن پید و شره بجرارت غالب و جمود آن در قاروره شادمان
بود یا که اختن اعصابی اصلیه زبول شادمان بود و دوم سفیدی مجازی که شفاف باشد بوی پرین سفید
بهر چون کاغذ سفید سبب آن غالباً یا عدم تصرف طبیعه در آب بجهت برد مزاج و در اینجا نفع طبع با بر
و استنق و با سده که منع سفید و سبب نیز در وقت شادمان هر دو بود و نگاه باشد که سبب میل براد مواد
برو مانع بول سفید شود و این در امراض گرم با اختلاط عفن آند و نگاه باشد که سبب بجران مرض بلغم بود
سفید شود چه ماده با درار سفید گردد و نگاه که سبب یشی شان و آلات بول دلیل شود و مخالطه بر کرم بر
شادمان بود و نگاه باشد که سبب حدوث سنگ بول سفید شود و نگاه بود که سبب گرمی کرده و زرد بیرون
آمدن آب بول سفید شود و علت و یا میلس شادمان باشد از نگامی مرکب ظاهره است اول
فستقی است سبب آن احتراق صفا باشد دوم گرانی ماوی است و سبب آن زیادتی احتراق
صفا است سوم زنجاری است و سبب آن شدت احتراق صفا است و از اطوار حرارت
خود جمله لازم چهارم آسمان گویند و سبب آن بزرگنما داده بود و یا خوردن زهر سے

بنجم سبز نیلگون است سبب برود اینجا و خلط بود ششم ریشی است که تشبیه بلون و عن زیت یا تشبیه
 بقوام آن یا مجموع بود خالی از چربی نباشد و سبب آن که اخشن عموماً از کثرت حرارت یا استنشاق
 ماده جرب بود بسیار باشد که از کثرت جماع چیزی پدید آید و غالباً هضم از غزالی است سبب آن اختران
 رو صفرا و سودا بود ششم کدورت است که تشبیه بلون قوام شراب کدوره بود و سبب آن اما س اخشا و یا حل با
 نهم کدورت که تشبیه بلون و قوام نخود آب باشد و سبب آن نیز همین است که نرگوشه و هم عنالی است
 که بسته گوشت ماند و سبب آن به تقریب معلوم شد و برادک یا معنی نماید که حکم برین اسباب گاهی
 صحیح آمد که لون در اسطر سابعی از واردات خارجی باشد چنانچه مثلاً خوردن زعفران و صبر و خیار شنبه
 و زربند و زرد چوبه و شراب سرخ کن آب را از زد کند و خوردن تره آب را سبز کند و خوردن آب گاه آب یا
 سیاه کند و تره و بستن خار دست و پا آب را سرخ کند و همین متناس بنجالد آب را سرخ کند و همچنین
 خوردن روئاس و شراب در اکثر حال آب را بلون خود مائل سیاه و بسیار خوردن آب و تره بلون را
 کم رنگ و سفید کند و افعال ضعیف و کثرت احتیاس بول لون آزار برزد و سرخ مائل سازند اما
 حالت ثانیه قوام دلیل بود این بر سه قسم است رقیق و غلیظ و معتدل اما سبب قوت قوام عدم نضج
 بود چه در صحت و چه در مرض قیام شده باشد در مجاری که حبس اجزاء غلیظ کند و یا بسیار خوردن آب
 و تره یا چه در صحت چه در مرض و یا در ضعف کرده مجاری بول که جذب کند گر رقیق را و یا سرد و خشکی مزاج
 و یا سبب سواد بجانب غیر مجاری و یا استنشاق رطوبات رقیقه و اما سبب غلط یا عدم نضج باشد و تقدم
 بول غلط شایه آن بود و یا غلیظ غلط و امثالاً بود و یا پنجه شدن خلطی در غایت غلط و دفع طبیعت آزار و عدم
 تقدم بول غلط شایه آن بود و یا ضعف و بطلان حرارت باشد و اما سبب اعتدال قوام نضج ماده
 باشد چه در صحت و چه در مرض اما حالت ثالث صفا و کثرت بول و توسط در آن بود اما سبب صفا نضج
 ماده بود و تابع بود آزا اعتدال و استوی قوام و سکون ترتیب انحطاط و اما سبب کدورت عدم نضج بود و تشبیه
 ماده ریخی با آن بود که اجزای ارضیه را که منافذ آبست نگذارد که مرتب گردد و نیزه وارد آنرا و گاه باشد
 که سبب کدورت سقوط قوت باشد بحسب حرارت غریزی و گاه بود که سبب آن در می بود یا طبع
 و گاه بود که سبب بدی هضم باشد که سبب ناگواریدگی اجزاء و غذا نیکو تیز گردد و در فرق میان غلیظ و کدورت
 بود که غلیظ مستوی القوام باشد و کدورت مختلف القوام باشد و گاه بود که غلیظ منع نفوذ بصرف نکند

همچو بیاض منض بخلاف کدر که منع شود بصبر خرد تعریف وی بودی و بتعین منصف توان شدن بسبب
 کدورت قلت اسباب آن باشد در ابتدای نفض اما حالت را بعد بوی بول باشد این هشت قسم بود
 یکی بوی است و سبب آن یابرد مزاج و خامی اخلاط بود و عدم تقدم متن و حمی شادمان بود و یا سقوط و
 قوت و غیر طبیعت از مقدار دست یا مرض یا تقدم متن و بقای حرارت شادمان بود و دوم متن یعنی گنده
 گنده بویت و سبب آن عفونت غالبه بود در عرق و با حدوث فرجه در مجاری و تقدم آثار نفض و علالت
 قره شادمان بود سوم ترش بویت و سبب آن استیلا حرارت غریبه بود در خلط بار و یا قوت حرارت
 غریزی و حمی شادمان بود و گاه باشد که بسبب غلبه سودا باشد و لون شادمان بود چهارم شیرین بو
 است و سبب آن غلبگی خون بود پنجم تلخ بویت و سبب آن گرمی و خشکی مزاج و غلبه صفرا بود ششم
 ماهی بویت یعنی بوی ماهی خام که گرم شده باشد و سبب آن استیلا حرارت غریب بر طوبت
 نفض باشد هفتم تیز بویت و سبب آن حرارت و گرمی مزاج بود هشتم بوی مستدل است که متن
 آن بر ستور متن بول اصحاب در سن لائق و سبب آن نفض است و عدم اسباب غیر طبیعی و این
 احکام نیز گاهی صحیح اند که از خارج چیزی که منبری بوی باشد دارد نشده باشد چنانچه مثلا خوردن خوردن
 بوی بول را نیز میسازد و اکثر آنچه بوی غالبی دارد چون زعفران جوز بود و عصاره برگ شفتالو و شانه
 آنها بول بوی را شبیه بوی خود میسازند اما حالت خاصه کفک بود که بر سر آب می ایستد و سبب
 حدوث وی مخالفت باد باشد بر طوبت استدلال بدان از چند وجه بود اول از لون اما سبب
 زردی و سیاهی غلبه صفرا و سودا باشد و سبب دومی بزرگ کفک نیز در بول
 زرد گنده مرض شش بود و سبب لون دیگر با واضح باشد دوم از بسیاری است اما سبب آن غلبه
 نفض و خامی خلط یا شد سوم از بزرگی دمی چهارم از دیر ماندن وی و سبب این بهره و لزوم
 و غلظت مواد بود و قلت دمی بجمیع این وجوه دال بر نفض باشد اما حالت ساسه مقدار بول
 بود و این سه قسم باشد قلیل و کثیر و مستعد طبیعی مقدار اما سبب قلت یا بسیار است تحلیل رطوبات
 و از قسب سابق و از حرارت حاصل و یا از خوردن چیز باه خشک و کم خوردن آنها و تریها
 و یا کثرت اجابت شکم و یا سده که مانع خروج غلیظ و نمد و موضع سد شادمان بود و میل مواد مانی
 بجانب جلد چنانچه استتقیا ضعف قوت هضم و نفض و دفع و اما سبب کثرت یا بسیار است

خوردن آب تر یا دیا استفرغ فضل در بجران بقوت طبیعت حصول خفت در استخوان آن باشد
 بود و با گذاختن اعضا بود و حرارت محرقة شا بر آن باشد و سبب طبعی ظاهر است اما حالت ساید سوب
 بود و استدلال بر آن از وجه هفت باشد اول از جوهر رسوب است و آن منقده نوع بود نوع اول طبعی
 است که پسید و تشابه الاجزاد متخلل متصل بود شبیه بر سوب کلاب سبب آن منضم و لضع طبعی باشد
 نوع دوم خرابی است که اجزای آن از کثرت عرض دشمن تراشید چوب مانند این یا سفید بود و سبب
 آن تراشیده شدن دریش نشانه باشد و با سرخ بود غیر تیره و سبب آن تراشیدن دریش کرده
 بود جلا اینها بواسطه حرارتی زاید و یا ماده حاده منفسد بود نوع سوم فلوسی است که شبیه بود و نفوس
 مایه و این یا تیره رنگ مکه بود یا نیلگون سبب هر دو تراشیده شدن از امای اصلی باشد بدترین
 اصناف رسوب نیست نوع چهارم محال است که پارهای آن کوچک تر از خرابی بود لیکن سبط تر باشد
 و پسید گشته بود و شبیه سیوس سبط سبب این چرب نشانه یا عروق بود با گذارش و اعضا لیکن آنچه
 از گذارش باشد او کن بود حرارت و صنعت غالب شا بر آن بود و آنچه از چرب باشد کنده بود
 و مقدم ریم در درارش بن قینب شا بر آن باشد نوع پنجم قشوری است که پارهای پوست درون
 بیفته ماند و سبب این اجزاد با چرب دریش نشانه و کلیه نوع ششم سفاجی است که شبیه بود بصفاخ خورد
 دشمن فزون بود از قشوری و سبب این اگر سبب خرابی باشد نگاه بود که سبب آن سوخته شدن
 خون باشد اندر جگر یا اندر گره و سرخی و تریگی شا بر آن بود و یا اندر سپرز دلون آن بنایت تیره باشد
 و شرح و خلاصی صاحب این بول ممکن نباشد نوع هفتم کرسی است و اجزای آن بزرگتر از نخالی
 باشد و شرح بود و بنایت ششمن شبیه بکره و سبب این سبب این با سوخته شدن خون باشد اندر جگر
 و گره و یا سوخته شدن اجزای جگر و یا اجزای گره بحجت حرارت عظیم و آنچه از جگر آید سرخی آن بسیاری
 نند و آنچه از گره آید بر روی گره آید و در بسیاری مال باشد و حال صاحب آن هم بنایت بد بود و نسبت
 که این جمله مذکور اصناف خرابی الوند نوع هشتم سومی است و در او روشنی نیز گویند و اجزای آن خردتر از نخالی
 بود و نسبت با یکدیگر مخالف باشند در صغر و کبر و سبب وی یا گذارش گشت بود از حرارتی قوی که گشت
 آرزو میزد و آبی کند انکاه خشک گرداند و بچوبستی سازد بولون زرد بیخ شرح و یا سوخته شدن خون بود و سر
 لون و تریگی شا بر آن بود و یا گذارش اعضای اصلی و یا سفید لون او کنی و صنعت شا بر او و یا آ

شانه باشد آن مذکور شد نوع نهم لحمی است که پاره های ریزه گوشت مانند اگر بدست بالند و برانهم جدا
 شود و سبب این بیشتر گذارش گوشت کرده باشد و گاهی از جگر نیز باشد نوع دهم دمی است یعنی جرب
 و سبب این بیشتر گداختن سیر و شره بود و آنچه با آب آسینته باشد از غیر حوالی کرده از دو نیز آید و گاهی
 استفراغ فضل جرب باشد نوع یازدهم مری است و مژه ریم را گویند و سبب آن سر کردن فرجه بود
 در مجاری بول نوع دوازدهم مخاطی است سبب این بیشتر سردی مزاج و کثرت رطوبات خام بود و تمام
 بدن و یا در آلات بول که به وقت طبع سفید گردد و گاه باشد که بجران عرق النساء بود یا بجران دمج انفا
 بود و خفت متعاقب آن شاهر بجران باشد و مخاطی بی متن بود و در اجزای آن از همدگر متفرق
 شود همچو مخاط بخلاف مری و آنچه از مخاطی لطیف باشد در وقت نفضح پدید آید ایسیدر خیر باشد نوع
 شریست که در طول بشهر ماند و سبب این بسته شدن رطوبات مستهلک بود در مجاری خفیه بقوت
 حرارت عاقد و آنچه سرخ بود از کرده آید و آنچه سفید بود از آلات بول آید و گاه بود که بر آزی
 نیش باشد و چالینوس گوید که این نوع رسوب خاطر باشد نوع چهاردهم سبب است که بر یک
 ریزه ماند و سبب این ریزه شدن سنگ کرده شانه بود و یا بسته شدن اندر آنها آنچه سرخ بود از
 کرده آید و آنچه سفید گون آید از شانه آید نوع پانزدهم ساد می است که بجا کستر ماند و سبب این بسیار
 ماندن لطیفی یا بد باشد در عضوی تا بران جهت لون او کشته بود و اجزای آن از هم گسته و گاه بود
 که حرارتی در آن نیک اثر کرده باشد و آنرا چنین ساخته نوع شانزدهم حلیفی و سوی است که با خون آید
 و یا خون بسته ماند و سبب این یا ضعف کبد بود و یکی ممانجه رسوب خون با بول شاهر آن باشد و یا جزا
 و شانه و مجاری بول بود و تیز خون از بول شاهر آن باشد نوع هفدهم شابه خمیر پاره باست و سبب
 این ضعف معده و ناگوار بودن طعام بود و بسیار باشد که سبب این بسیار خوردن شیر و شیرین خوردن است
 کمی بسیاری رسوب است اما سبب بسیاری آن علت فضلات باشد و غلیظی ماده و سبب کمی بخلاف این
 باشد چون نبات کم بود دلالت بر عدم نفضح کند و یا رسیده که مانع نزول آن بود و جوانان و اصحاب مردم لاغر
 را اکثر رسوب کم باشد بسیار بود که در امراض جوانان و صفراوی صفت رسوب محسوس نباشد و اگر رسوب
 محسوس نباشد اگر آنکه محسوس شود و غلام وضع بود و در سوم از کیفیت رسوب است مثل لون بول
 و سبب آنها از سبب است ساد می انجمله معلوم شد و تفصیل بقریب بسین گروه استثناء الله تعالی

وجه چهارم از موضع رسوب است مثل استوا که آن تشابه اجزاد را گویند و سبب آن رسوب محمودی نفعی بود
 و در غیر محمود و غیر طبیعت از تصرف در آن و مثل ملاست که آن لصال اجزا را گویند و سبب آن رسوب محمود
 عدم ریح و یکی مضم بود و در غیر محمود و غیر طبیعت از تفریق آن و مثل تشتت که آن عدم ملاست را گویند
 و سبب آن در محمود و غیر محمود عکس سبب ملاست بود و چه پنجم از مکان رسوب است رسوب باین اعتبار
 سه قسم بود یکی غمام بود که بر سر آب ایستد و از اسباب و ثنایب و طاقی نیز گویند با اعتبار رفت و غلط سبب
 این قلت نفعی و تصفید باد بود و رسوب را دوم متعلق که در میان نگاه آب فرار یا برود سبب آن نفعی فی الجمله
 و قلت ریح مستعد بود سوم را سبب کرده آب نشیند این از عدم ریح و نفعی تمام است مخفی مانند که در رسوب
 نیک استلال برین وجه صحیح و تمام بود و لیکن در رسوبهای بدترین دجوه درست نیاید بلکه راسب از آنها
 اکثر سبب حرارتی محرق باشد که نقل را تحلیل لطافت کرده است در صفت آن گذشته و با محبت
 بروی که اخلاص و تکلیف آن کرده و متعلق اکثر سبب ضعف این اسباب مذکوره بود و گاه باشد که با وجود قوت
 اسباب مذکوره بادی قلیل سبب تعلق آن شده باشد و غمام اکثر سبب غایت قلت آن اسباب مذکوره
 باشد و گاه باشد که حرارت قوی اندران کثافت اثر کرده بود و احراق لطافت آن نکرده باشد و از آن جهت
 بر آورده باشد و همچو تصفید را رخته و غیر با نگاه بود که با وجود قوت اسباب بادی بسیار باشد که انتقال را بر سر
 آورده پس ازین دلایل واضح شود که بدترین اقسام رسوب بر اسباب بود و بعد متعلق بعد غمام که آنها را ریح
 قوی یا فوط حرارت تصفید نموده باشد و بدترین غمام بود که از غیر ریح باشد بعد متعلق که از ریح بود و از رسوب
 نیک بدترین را سبب بود پس متعلق که در وسط فارورده بود پس غمام و چه ششم از زمان بدترین مشتق بود در رسوب
 آدن بود اما سبب و در بدترین مشتق بود در آمدن رسوب قوت طبیعت و یکی نفعی و لطافت خلط بود و سبب بدترین
 و در بدترین مشتق خلط این باشد لیکن باید که به هیبت مزملی بود چه هفتم از هیبت اخلاص رسوب یا بول است اما آنچه محبت
 آینه باشد هیچ چیز کرده و سبب آن در کینه اعضای بالاین باشد از این جهت سبب آن در تصفید اعضا
 زینت آن باشد و این توسط بود در تمیز و عدم تمیز سبب آن در واسطه بدن باشد چنانچه ساز احوال بر آن است
 تا بدینست فی الجمله بیان اسباب حالات بول و طریق استلال احوال از آنها و تحقیق اسباب مرکبات
 اجناس اینها تقریب معلوم گردانند تا ان شاء تعالی او بداند که بول لائق حال اطفال شیرگون بودند
 خورش و مزاج و یشان و بول لائق حال کودکان غلیظ تر باشد و سباب مضطرب

مضطرب پراکنده باشد که تیره بود و جمله بواسطه ضعف قوت مزاج ایشان باشد در مجرد کردن سوسب از آب غلبه فضلات خام در بدن ایشان از جهت پر خوردن محرکات که ترتیب ازینجاست که گفته اند که بول که در دوکان را در احکام اعتمادی نیست و قلت سبب تولد صفراوی صابغ و بر بوی کننده در بدن طفل و دوکان واضح است بول لائق حال جوانان معتدل القوام بود ماکن ناریت بول لائق حال کمول مائل به پسمیدی رقت بود و باشد که بواسطه بسیاری فضلات که در تن ایشان پدید می آید غلیظ گردد و بی جمله و غالب آید بول لائق حال پیران سفید تریق بود بسبب سردی مزاج ایشان و ضعیفی مثانه و اندر بیشتر وقتها با وجود پسمید از شتاب سیاهی خالی نباشد و هر گاه بول پخت غلیظ شود علامت تولد سنگ باشد بول لائق حال زنان در جمیع احوال غلیظ تر و کزنگ تر بوی رود تن تر از بول مردان بود و مردان از بیرون تنی کم صفائی و کم در خسانی است و جمله بواسطه آنست که هم از ایشان ضعیف تر فضلات ایشان بیشتر است و منافذ و دفع فضول کشاده تر و با بودن فضول ایشان از سفید بول هم بیشتر است و فرق بول زن و مرد آن بود که بول مرد هر گاه که بجناب تیره شود و تیرگی آن میل سوسه بالا کند بول زنان از جنابیدن تیره نشود و از بر آنکه نفل بول ایشان با آب نیکو آیمخته بود و اگر اندکی شود تیرگی آن میل به فرد سوسه کند و اندر بیشتر حالها بر سر بول آن کفکی بود و بسیار بود که چون سرد جماع کرده باشد اندر بول وی شغلی چون بر شتاب اندر هم شده و این غیر از سوسب سوسه بود و در طین گرفتن بول جهت ملاحظه نمودن چنان بود که نخست شیش سپید نازک مسانی بر شکل شان بزرگ چنانچه تمام بول اندران گنجد بدست اندر آرزو آن شیشه قرار ده سیگنید انگاه از پس آسایش خواب تمام و مهم شراب و طعام در آن بول کننده و مدت کیساعت بخومی تقریباً از ایند تا فرار گیرد و غیره و نیز آن به تحقیق و صرح یا بران هنگام طبیعت عرضه کنند چنانچه حرکت کنند و باید که شیشه را در آب را از کرد و باد و سردا گرمای مفرط و حرارت آفتاب حفظ کنند تا سبب تاثیر آنها در دلیل تیزات پدید آید و بعضی گفته اند که مدت چهار ساعت بر آب اعتماد باشد و متغیر نشود تا فریب شش جهت تجرد کرده اند و حق آنست که بعد و ساعت آب متغیر میگردد و احوال آن سحره نبود تا فریب ساعتی که هنوز فرار نیافته باشد احوال آن هم سحره بود و مخفی نماند که این در جمله احکام مشروط است بدوم سیزات خارجی و داخلی مثل صوابغ و اعراض سفنانی و تبها و جماع تحلیلات مفرط است و تا غیر با و کثرت احتباس و اشباه اینها و اما دلالت حالات بر ازاب حالات بدن بر آنکه بر ازاب چون فضله

بعضی معده است و گذر او بر اسما واقع است و در آن موضع کتی نیز واقع است پس لذت خبر دهند بود
از حال معده و اسما و همچنین از حال بعضی اخلاط که در آن اعضا با آن مختلط گشته و بواسطه این احوال
از اکثر حالات برنی خبر دهند چنانچه متعریب مفصلاً معلوم گردد انشاء الله تعالی و حالات کلیه براز که آنرا
اجناس اول گویند است اما حالت اولی لون براز بود و از جمله او ان وی طبعی نارسی خفیف الالبه
باشد زیرا که اشتغال چون از معده با اسما نزول کند و در ته آنجا بکث نماید بر حسب اقتضای طبیعت تا
بقایای لطافتی که در وی باشد از اسما رقیقاً بجز بجزب شود بر سیل معن شرطیات از جی که بر سطح
اسما لایحه شود است تا مسفت انتقال را از اسما باز دور و دور و در بار مانع از ادراک فساد و تعفن
اشغال که بکث حاصل شده فلذا الحقی صفا از زهره برود با نصب میشود با اشتغال مخلوط گشته اسما
را بلذخ آگاه میسازد تا دفع شغل کنند چنانکه در بول معلوم شد و از مخلوط اشتغال کیلوسیه سفید گونه با آن
صفر این لون پریری آید پس افراط براز درین لون بے شبهه بواسطه حرارت و غلبه صفر بود و متعریب
و بیاض آن سطر برد مزاج و مقهور بعضی و با بلغم و سره در جاری انصباب صفر او آنچه برده و قیج مانده سبب
آن دبیله باشد در اسما و گاه باشد که بسبب کم ریاضت کردن شغل شیبیه مره و قیج شود و آن نافع شود آن
زنج شود تر اول کند و فی الجملة اکثر اسباب تیزات لون براز اسباب تیزات لون بول بود تعین هر یک
بیشتر از آن نمود جمله مشروط بود بعدم در و در صوانج خارجی و اما حالت ثانیه پوسه براز بود و این متن
یا بیشتر بود از متن براز طبعی و سبب آن پا ذوبان عضوی باشد و یا اکثرت اخلاط عفن و یا برمی بعضی
و یا غلبه حرارت و یا خوردن منتقات و یا خوردن کثرت از متن طبعی و سبب آن سرعت خروج بود و بواسطه
زلعی اسما یا بر برشی مائل بود و سبب آن غلبه بلغم ترش باشد و اما حالت ثالثه مقدار براز بود و این
یا بیشتر بود از مقدار طبعی و سبب آن کثرت فضول غذایه و غلبه اجناس آن در رود با و یا خوردن
و سبب آن غلبه قوت جاذبه بجز باشد و یا ضعف قوت دافعه اسما و یا غلبه اجناس آن در رود با و یا خوردن
کرمان آزاد اما حالت رابعه قوام براز بود و این باریق تر بود از قوام طبعی و یا از سمود و سبب
آن یا ضعف یا ضعف بود و یا ضعف جاذبه کبده بسبب سده ماسا رقیقاً و یا فرد آمدن نزلات از سر معده
و قاسد سائلین غذا و فرد لغزائیدن بیش از بعضی نام سده و معن ماسا رقیقاً و یا زود بیرون آمدن غذا
به سبب دیگر مثل تناول و یا خشک تر بود و سبب آن و یا تخمیلیات باشد بواسطه تعبهما و یا حرارت که

که نشفت طربات کند تجنّیس در کبدر کرده یا کم خوردن آب در یما و یا خوردن غذا با خشک و یا بسیار
 رختن بول و یا بسیار ماندن شغل در اسما و یا خشکی مزاج و یا لزج القوام بود و سبب آن بازوجبت غذا با
 و یا خلط لزج و یا اگر احتق عضوی اصلی و نلبه تین و سقوط قوت شایه این بود و یا مختلف القوام بود و خلط از
 ریتن و کثیف و سبب آن کشودن اشغال یا بسبب محبت بود و سختی و حدوث اسباب ترقین بعد القرض
 بقته و لغز ایندن اشغال خشک یا و اما حالت خامسه سبب بر از بود و استلال از اشغال آن کنند چنانچه
 شغلی که تشبیه بود بزل کاوسی در بومی رخت اجزا و سبب آن غلبه بادها باشد از جهت قلت حرارت
 نفع کننده و اما حالت سادسه وقت خروج بر از بود و این باز و تر واقع باشد از زمان خروج بر از طبعی
 یا از مدت متاد و سبب آن بسیار آمدن صفا باشد یا صفا باشد یا صنف ماسکه و یا در تر واقع باشد
 و سبب آن گاهی که شغل خشک باشد یا بر دما و ضعف یا ضمه باشد یا ضعف و انهد و اما حالت سابعه
 کفک بر از بود و سبب شدت آن حرارتی باشد که موجب علیان آن باشد و عدم ترقین لازم بود
 یا کثرت مخالطت ریح و ترقین را لازم بود اما حالت ثابته چیزی بر از بود و سبب این گاهی که چیزی
 بسیار خورده باشد و عمل کرده گذارش از اما می اصلیه بود و اما حالت ناسه او از بادها بود که یا برابر بر اقیه
 و این با بقاء باشد و سبب آن اختلاط بادهای بسیار بود یا طربات ماسه که بار از است و ترقین
 این را لازم بود و موجب حدوث ریح بجل خود بین خواهد شد و دلالت اینحال بر قلت حرارت
 تمام بود و یا آواز قومی کند و سبب آن غلط ریح و تمامی ترقین قوت داقعه بود یا آواز ضعیف کند و سبب آن
 رقت باد و ضعف قوت و انهد بود و معنی نماند که حکم بر جمله این احوال گاهی صحیح آید که مغزات خارج بر مدت
 وارد نشده باشد چنانچه در بول و غیره این قید بین گشته و تحقیق احوال مرکبه این بسیار است و اسباب سابقه
 و لاحقه دلالت آنها به تفصیل از مباحث معالجات و غیره معلوم گردد انشاء الله تعالی بیاورد انستین که
 لازم نیست هر بر از می که مخالط بود در حال یا بر از طبعی مفهوم از بیانات اجناس موجب حال نا طبعی باشد
 زیرا که هر شخصی را بر از می است اما سبب مزاج و سن و فصل او بلکه در طبعی نسبت بحال او بر از است
 که غالب احوال صحت بران کیفیات و کلیاب باشد و این هنگام بر از طبعی و حقیقی نسبت بحال مزاج
 نا طبعی بود پس مقیاس اگر متنا و غالب صحیح را در نزد سمته تر بود و چنانچه بطراط حکم گفته است که من کان بطبعه
 فی خبابه لیفا فانه اذا شاع بمیس و من کان فی شبابه یا بیل البطن فانه اذا شاع لالان بطبعه بیان همین اختلافات

باز از دور
 چنانچه در
 بود در سن
 سبب
 سبب
 سبب
 سبب
 سبب

باز از دور
 چنانچه در
 بود در سن
 سبب
 سبب
 سبب
 سبب

طبیعی میکند و محالست ابل گرم سیراب و ابل سرد سیراب دارند و فضول درین امر اکثر معلومست اما
 حالات عرق بر حالات بدن بدانکه عرق چون فضله مضمع عروق اعضاست که از راه مسام دفع میشود و
 منفذها تنگ را گیرند در جلد که موسی از بعضی آزارها بیرون می آید و مرکب است از فضلات رطوبات مانی غلیظی
 پس بالذات خبر دهنده بود از حال مضمعها و فضلات اخلاط بواسطه اینها از بسیاری های احوال دیگر خبر دهنده
 باشد چنانچه تفصیل آن بتعریب معلوم میشود و حالات کلیه عرق که از اجناس اوله او دارند سفت بود
 اما حالت اول مقدار عرق است و سبب بسیاری آن در غیر تعریب فزود در موغات یا دفع طبیعت بود
 چنانچه در بحر آنها و خفت متعاقب آن نشا بر این بود و یا ضعف یا سکه و کثادی شام و یا کثرت طریبات
 و ضعف مضمع و یا رقت فضلات و ضعف متعاقب آن نشا بر آنها بود و سبب اندکی آن یا ضعف قوت دفعه
 بود یا تمامی قوت ماسکه و یا خامی خلط و یا غلیظی فضله و یا تنگی مسام و یا قلت طریبات و سبب نبودن آن
 یا استحضات جلد بود یعنی بسته شدن مسام بسبب بروی که از خارج بود و یا قوت طبع نبود بر دفع و یا قلت
 رطوبات نباتی و یا توجه طبیعت بشکل داخلی و یا خامی اخلاط و کثافت آنها و اما حالت ثانیه لون عرق است
 و این باز بود و یا سپید و یا چرکن و یا خونا به مانند اسبب زردی غلبه صفر بود و سبب سپیدی غلبه بلغم
 و رطوبات بود و سبب چرکنی غلبه سود بود و سبب بودن آن بلون خونا به ضعف قوت ماسکه و رنگا بود و گاه
 بود که خون سمحت غلیظ و فاسد بود و غذایست را نشاید و اندامها آنرا قبول نکنند و طبیعت دفع آن طلبد و عرق
 همچون باشد شود اما حالت ثالثه لوی عرق است این با ترش بود سبب آن ترشی بلغم باشد و یا تیز بود
 یا تلخ و سبب این هر دو غلبه حدت صفر باشد و یا گنده بود و سبب این عفونت اخلاط باشد و با کم
 بوی بود و سبب این خامی خلط و یا ضعف قوت باشد و یا خوش بوی بود و سبب آن پاکی بدن باشد و اما
 حالت رابعه طعم عرق است و اسباب طعم همین اسباب بویها باشد و اما حالت خامه کیفیت عرق است
 و این یا سرد بود و سبب این در پت های حاده عجز طبیعت حرارت غریزی بود و دفع و نفض خلط خام و
 غلبه عدم و قای قوت بدت لائق برای طبع و تحلیل آن بواسطه غلبه حرارت غریزی اندر پت های آهسته است
 خلط و وقای قوت بدت طبع و تحلیل آن و غیر حمی ضعف حرارت بدنی بواسطه در و مبروات در صین کثادگی
 مسام و یا گرم بود و سبب آن دور جلا احوال قوت طبیعت گرمی مزاج اخلاط باشد و اما حالت سادسه
 و آم عرق است چون لزوجت سبب آن سبب آن لزوجت مواد بود و مثل غلبه قوت سبب آن برقیع

موا بود و یا نگی مسام سبب کثافتی عاود از برومی یا از دوا یا مالک سبب قوت و صیفت یزن آمدن
 عرق است و سبب قوت آن غلبه قوت اعدا بود و سبب ضعف آن غلبه قوت اسکا بود و اسباب ترکیب
 این احوال هم محضی نخواهد بود زیادتی و وضع بقرب حاصل گردد انشاء الله تعالی و شرط صحت و اعتدال این
 دلایل هم با ناست که در دیگر انواع و لائل گفته شد و الله اعلم بالصواب

باب دوم در بیان حفظ الصحة

که اعظم مقاصد طبی است بر آنکه صحت عبارتست از بهیئت برنی که بواسطه آن افعال برنی بسلاست
 باشد یعنی بر وضع طبیعی صا در روز از نشد و مرض در مقابل بود و حفظ صحت عبارتست از مردود دادن
 طبیعت و مزاج صحیح را بتدبیر حکمی در استقرار آن بهیئت مذکوره تا حالت تا طبیعی بالنسبه الیه اقبول
 نگذرد بسوخت و احتیاج این باب نیز گاد تعلما بزاید و فوائد کلمات انشارت حضرت خداوندی ابوی نیاسه
 خلعت برکات براباه میشود قوله العالی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العده سبت کل دار و الخبثه
 راس کل و الدبران اسعدک الله تعالی فی الدراین که معده خانه علتنا بران سبب است که طما حاسه
 مختلف و آبهای مختلف در وی مضتم میشود و طباع مختلفه و کیفیت متفاو در وی جمع می آید و مضتم مختلفا
 در جمع منقاد است بوی بوی و سوار میگردد بران سبب اکثر مردم را معده ضعیف و علیل باشد مگر کسانی
 را که خوردنی کثیر یافته باشند و آنچه خورده باشند نیکو مضتم شده باشد و مضتم پسندیده عادت کرده باشند اما هر چه
 مضتم وی معده را عادت شود و دشوار نباشد پس در مسالجه جمیع اعضا عادت را مستقیم باید کرد و چیزی که
 در تن درستی عادت مضتم نگردد باشد در بیماری مضتم نکند و حصر باید از مسالجه بران در اثر عادت برین است
 که هر که زهر خورده عادت کند زهر در بران او فاد زهر شود و انواع مرصنا بعاتت زهر خورده نارد
 و مخ کرده که غیر زهر هیچ دوا می دفع نتوان کرد بر آنکه هر قدر که غلیظ تر باشد جوهر در مین زهر خورنده و
 عادت کننده آزار عمده را از ترود مرض کتر بود زیرا که از قبول آثار و ضد تغیر بعید تر باشد و غذای شرب
 لطیف اگر چه زود مضتم شود معده را ضعیف کند مثل کشتی گرمی که با کوه دکان کشتی گردد و کم زور شود
 و جنب بازمی که با کنده باز باز در کم باز شود و سخت کمانی که از نرم کشیدن و کمالی نرم کش شود و اگر
 غذای محمود و فضل محمود حاصل میشود لیکن روزه در مسالجه و متغیر میگردد و موجب مرض می شود

تسلیتینان و صحرانشینان از ازاک و اعراب راز دیگران می بیند که قوت بسیار عمرهای دراز دارند اکثر
ادقات ندرست می باشند و شربت خواران را و کسانی را که بنده می لطیف متعادلی بنیند که صفا قوی
اند و با مرض گوناگون مبتلا و از غلط فاحش جوهری متبینه نیشوند با وجود که در کتب سطرست که هر چه لطیفست
رژ و شازاز غیر میشود هر چه کیفیت است در متاثر از غیر میشود و همین مسئله را دلیل ساخته اند که هر چه کیفیت است بر
و برهم میشود و آنچه چنین ندرت بود و مرد غلط بدو علت کرده حال آنکه این مسئله نسبت با غیر متعادست اما چون عادت
شود و نیک بود معضم شود و چه چنین باشد مولد غلط نیک در صحت شود و سبب کثافت در دستگیر گردد و در تحلیل بریزد
و موجب عمر دراز شود انشاء الله تعالی مسئله هر غذا که مزاجش حکم تر بود بهتر بود اما چون عادت نباشد بر معضم شود
و زیان دارد و هر گاه عادت شود نیک معضم شود و سود دارد و عادت ابوبن هم دخل تمام دارد زیرا که اگر اصل
اصلیه بدن در روح از غذای بد در داد است و عادت مرصفت نیز دخل تمام دارد و عادت را تا اثر که بسیار
شلاکسی که بیج رنجی داشته و ریاضت کشیده باشد او را با نیک رکنی تحلیل مواد بسیار شود و ممکن که برش
انجام دیکه مشتقت بسیار کشیده باشد هر گاه ترک حرکت در ریاضت کند چاره شود و گمانیکه خوردنی
که ریاضت باشد هر گاه نمت بسیار یا نبرد بران طریقه که در کلیات طب گفته اند حفظ صحت نگنند با انواع
مرضا مبتلا شوند که الیا از علاج آن عاجز آیند و این هنگام اگر کسی قطر عادت مرصع کرده علاج کنند برود
صحت یابد و ایشان میزان مانند و نراند که سبب مرض چه بود و چه صحت یافت فلذا قال رسول الله صلی
الله علیه و آله وسلم العادة طبعیه فاسده براكه در طب اصل جمیع مسالجات تجزیه ایست پس در حفظ صحت نیز
تبع و تجزیه بهتر است زود از باقی استلالات هر گاه از احوال مردم یا تجزیه میشود اصحاب اصحاب ریاضات
را میا بر همین متاد و آنرا که بحمت ریاضت و عادت اندک مشتقت بر نفس حمل کرده باشند و جمعی که از حقیقت
این مسئله خبر نزار و گمان بزند اگر تنگی کشیدن ریاضت است و این باطل است چه ریاضت عادت
را کند اگر تنگی و تنگی کشیدن عادت کرده باشند مرصع باشد چون دیدیم که اکثر مرصعان هیچ
میباشند و انتم که ریاضت حافظ صحت است و غذا اصحاب غذای مرصعان بود و اکثر غذای ایشان
غذای غلیظ و پر قوت میباشد و کشتی گران در در گران این مسئله را نیکو میدانند و چون در عقب
مرصعان نیز از علمی واقع شود بیمار شوند و در مخاطرات افتند زیرا که قیوب مغرط بیرون از عادت است
و غذای این طایفه قلیه بنده ای چرب قلیه و برنج بریان گوشتهای بریان فربه و نامنای غلیظ و برانی

و کبابی نیم خام و کما چای و فاقتهای ماست و قروت بود و شیرین با کم خورند که حرارت از درون
 و بی تمب باشد و شیرینی خود اکثر مردم را زبان دارد و صحت را بیشترین حفظ توان کردن مگر آن که
 بسیار عادت کنند و بسیار عادت کنند و اگر جان بیلاست بر فصح شوند چون عادت شده باشد
 مر جب حفظ صحت کنند و اکثر غذای اصحابی که غیر روزگرا نذنا نهای جو و فطیر با گندم یا جادوس و گاه
 فطیر فلیز بود با دفع و ماست و پانیزه آشتهای برین و بار و عنبر که فاق کرده و یا بر دفع و قروت
 اشتهای آن قانم دفع و ماست جمیع اصحاب موافق بود چه مناسبت طبع حیوانی اکثر مردم را مناسب
 و کسانیکه کتب نظر کرده اند مقلدان و دفع و ماست و سرکه و سائز ز شیر نارنج میکنند خود اکثر مریض
 باشند و کسی ب حفظ صحت بطریق ایشان تدرست نباشد و این غذا با که عدد کردیم بسبب تجربه اکثر
 مردم را حقیقت ایما معلوم کرده و جله غذای غلیظ است و این بسبب این تجربه منع اگر کسی گوید که حفظ
 صحت بقذاهای غلیظ میباشد که صحیح بود لیکن قبل از تسدید این سخن بس عجب می نماید فاقتم و آنچه دیده
 خواران کم درست باشند و اکثر جایا که میوه بسیار بود و بیاری بسیار بود اما اگر کسی یک میوه یا دو میوه
 عادت کند در بسبیل ریاضت خورد لیکن که در صحت گردد مثل انگور که در بعضی مالک سال بسال
 بسیار خریده و انار تجفیف خریده خوب که منع بسیار دارد و خواص نیکوش میست اما هر میوه که
 هر سال نگاه نتوان داشتن عادت را نشاید با علاج مرض را نشاید ب حفظ صحت و او میوه خشک یا
 چون به سال نگاه میتوان داشتن اگر مادت کنند زبان ندارد اما آنچه مشاهده است میوه خوار شیرینی خوار
 صحیح طویل العمر کم یا بست و غرض از شیرینی خوار و میوه خوار آنست که گاهی خوردند چه این خود اکثر
 مردم را میرست و اصل غذای صحیح نان بود و اش ارینه و بر بختیه اما صحت برنج خوار کمتر از صحت خوار
 و گندم خوار بود و بر بعضی و با عادت کردن چون زرنج درس و بلا با در و اشال آنها حافظ صحت را
 جائزست بلکه او را ناچارست از دوائی که در و زهر بود با اساک قوی باشد بگر و غیر آن تحلیل بسیار
 و چنانکه غذا بملی یا تحلیل برن قوی میباشد پس چیزی که حفظ قوتها کند برین نوع مذکور از بود و اصل
 همه سوم است پس جز مائل پس جز بود اما اشتهای لیکن بر یکدگر و اقتضای اولی باشد بر بسبیل مادت نه غذا
 که حافظ صحت خورد باید که هنوز اشتهای نفسی باقی بود که پس کند و آیه کریمه کلا و اشتر بود و لا تسرفوا برین
 نشاید است و کم خوران با اختیار نیز افزایند و نام تدرست باشند و تمام حافظ صحت است و است خواران

بسی زبان دارد و شب بسیار خفتن هم زبان دارد و خواب بیداری هم بر سبیل ریاضت عادت یابد
و جماع هم زبان دارد و بلا اجازت مسئله آنچه گفته اند که در زمستان طعام گرم با الفعل باید در تابستان
بالفعل باید حق است که طعام سرد کرده خوردن اکثر اوقات سود دارد و آنچه گفته اند که الوان الطمیح جمع کردن
طبیعت را متعزیز سازد و راست است اما آنچه گفته اند که دفع سفرت طوبی با مسن و حاسن و تنفیج بالوج و باج تنفیج
کنند یعنی همان جمع الوان الطمیح است و سفرد و آنچه گفته اند که برهیز در صحت بهر ترک برهیز است مرض
یعنی معاد که در حرس ترک بعضی عادات کرده باشند یا بر سر کار خود رود و در صحت و برهیزی که در مرض فرموده اند
ملازمت نکنند آنگاه هر چه خواهد کرد آنچه گفته اند که غذای صحیح صدای مبر و در طب بود که هر خطی را انداخته
مخالفت فرموده آن چون دانستی که صحیح را معناد حفظ صحت باید اصلا التفات بدین بنامی چنان مسئله در
دفع مرض مناسب بودند در حفظ صحت زیرا که مردم گرم سیراب گرم مزاج اند و هندیان اکثر اوقات در چار خود
ده اما حفظ صحت بدان کنند و باقی گرم سیراب بر حرما و انثال آن مواظبت نمایند این خود از شهر است
و مردم ترکستان که درستان و سائر سرد سیراب اکثر بد و مانع و است سرد که انثال آنها مشغول اند و حفظ
برینا میکنند و در مشرب چنان باید که آب و در وقت تشنگی خوردند و سفردت نخوردند بعد از خر کتاس
عیف چون جماع و غیره نخوردند اگر میسر بوده باشد آبهای که مردم آزموده باشند بهتر است که خوردند و اگر نیاید
که معاد بود بهتر است هوا با قوی را ملازمت کنند بر سبیل عادت و از هوا سست و عفن و بلاد و طوائف
پر بریزد واجب و انزالهم و تقطائند شراب سکر در حفظ صحت هیچ نفع ندارد زیرا که از خمارش در برهیزند
و مرض بگونه حافظ صحت زانند بود نفوذ اکثر من العلطه تریبیر المکره و السکون اما حرکت احتمال اندک تریب
و شقت در حفظ صحت مروی بزرگ است و این امر است اقتدا مردم معاد باید که غسل به استدل پیاده رفتن
و کمان کشیدن و غیره با حرکت بر سبیل و عقب طعام نیان دارد و چنانکه پرگشگی اما از عادت مافیل نباید
بود که بعضی را عادت چنان بود که سیر خوردند و سوار شوند بسیار تا زنده همیشه صحیح و پر قوت باشند بر سبیل از طعام
جماع سفرد معناد و غیر معناد را لیکن معناد را کمتر مریز کنند بگرگشگی و تشنگی هم سفرد بود و آنکه در جماع کردن مریز
کنند هم یافت میشود بلکه ترک جماع مطلقاً او را سفرد آگاه باش تا در هیچ طرف مبالغه نکنی و بعضی ریاضت است
که مفید است معناد را لیکن با خطر است مثل چکان زدن و اسب آفتن در کشتن شستن بر رانج نیزه کردن
ز زبان و بالای درخت رفتن و از زمینان متعلق با وجود خوردن ریاضت در غرق آبا کردن بر روی

۳۸

بخ و دیرن و از بلندیا جمیدن و امثال اینها و بر حال ترک این جمله اولی بود و آنجا که بالفرضه واقع شود
 احتیاط بسیار بود که در حفظ صحت مدد بزرگ است و السلام ای سواد تند چون طالب فطن در مسائلی
 که حضرت نذطله العالی افاده اندنیکو تا مل نماید در طبق حکمت بعمل آورد و مقصود حاصل گردد از طول عرض
 تدابیر الجابانغ شود غیر الکلام باقل دول و اگر مزبورین بسطی خواهی بدانکه حفظ صحت مسرخر ابر شد
 الا بقوت مزاج صحیح و کمال این حاصل نشود الا با عادت فرمون طبیعت بخیط قوی از تحلیل منفرط و اختلاط
 و از قبول فساد و خروج از مقدار ضرورت و مقصود بتقرط حکیم از آنچه گفته که الطیب دوم طبیعت است که
 مادام که این ملکه طبع حاصل نشود با دنی بیستیز گردد و از آن یزدومی متسرود چون این مسئله نیکو فرم
 دانست شود که آنچه الجاب فرموده اند که تمقیه کنند با استفادات رعایت مزاج باغذیه و اشیر به متفاده و تبدیل طبیعت
 بصد جلا آن عادت فرمودن طبع مست یجوز ضعف بلکه تولید تحریک اخلاط بر غیر طبیسی چه محسوس است که مردم
 چون در ارتکاب امور شاد مثل کمان سخت کشیدن و با خضم بر وقت کشتی گرفتن و حمل انتقال نمودن امثال
 آنها هر کار بخودی خود اشتغال نماید چون عادت شود و سهولت صادر گردد و از آن بهیچ وجه کلفنی و حشمتی دنیا پیران
 بدو دیگری باشد تنها نماند مرکب شدن و اگر شوند تعب و حشمت با بند و همچنین چون بستر کشیدن چرا که از آن
 دور کردن عادت کرد و نذر گاه از سواد اندکی و حشمتا چون صداع و عارضش و غده پدید می آید اگر برینا
 عادت نشده باشد زیاد و حشمتی نزارند پس برین قیاس کن عادت فصد حجامت و فی و اسهال و غیره تا دل
 اغذیه و اشیر به متفاده و او به میفرمزاج را و محضی نماز هر شخصی با مزاجی لائق حال وی واقع است تبدیل اعتدال
 شخصی لائق حال وی جهت حفظ صحت موجوده وی باطل است چه مزاج معتدل حقیقی که از نهاد اول ارکان مشتق
 باشد و موجود نیست و نمیتواند بود و آنچه از عدل در شمت مشتق بود و هر شخصی را نسبت به حال خود واقع است و صحیح
 صفراوی بود خواه دوسوی و خواه بلغمی و خواه سوداوی چنانکه در باب اول معلوم شد تبدیل این امر جاز است
 او اگر چه با حسن باشد نسبت با معتدل حقیقی رفع صحت حاصله لائق وی بوده حفظ مایل با آنکه مزاج تبدیل آنها
 رجوع باصل می الملید و حفظ وی ممکن باشد و مزاجین مسئله را تحقیقی بتقریب خواهد شد اشارت شد لائق ایما
 اگر طبیعت بر آنچه معلوم شد قادر گردد مرض را زود بخود راه نهد بلکه اگر سبب قوی از خارج الزامی در طبع مزاج
 بزودی رفع آن توان نمود چنانچه بعضی مردم قوی مزاج معقاد الصحت هستند که زهر را بقوت مزاج بی نیایق و دفع میکنند
 دور عفونات درمی آیند و مضررت نمی بایند پس آنچه الجاب فرموده اند در رفع مرض و دفع حالت با طبیسی

از فرونی خلط و غیره بیکار شوند و در حفظ صحت و استقامت قبل ازین از کلام حضرت منظر العالی منم کرده می
 حفظ الصحة بادویه مستویه مسکوه به بخورند نه عادت فرمودن طبع مست بجز و صفت و غیره چه آنها مدد و حاجت
 قوی اند و دفع مرض و نیز مزاج بکیفیت و غیره بدانکه درین مقویت و اعتبار مذکور رعایت هفت چیز است
 بود اول هوای خوب که احتیاج برود بیشتر است زیرا که روح چون جوهر لطیف سهل التحلیل است
 اگر کیست با اشتقاق هوای لائق تمدین نماید و بخارات و خانه که در حین طبع روح در دل
 متولد شده آن هوای مخالف با روح از راه مسام آنها را جدا سازد و در نفس برینار و بیشک مزاج
 روح فاسد گردد و خلل در قوی و حیات پیدا یابد بلکه از راه حیات و حیات آن ادخه روح بسوزد
 یا به تحلیل رود احسن حرکت حیات باطل شود چنانچه از حال منخوفین مشاهد است و علامت خراب
 هوا که وقت مزاج و طول عمر ساکنان آن موضع و قوت وقوع امراض و عفوئنا در دو بود چون هوا
 متشان و فاقن و جبال رستمدارد و بعضی از جبال و حوالی رستان و گرد استان و باد و غیره مراتب بعضی
 از خراسان و ماوراء النهر و شمال این مواضع چون مشاهده نمایند اکثر جایهای که هوای بجز خشک
 و غلیظ داشته باشند آن علامات مذکور در زیر بتر یافته شود چه ظاهر است که روح را قوی می درستی
 که از هوای خشک میشود و از هوای گرم نمیشود و تیز روم را قوی که در حین جنگی هوا باشد در حین گرمی
 نمی باشد و فرونی قوت و طول عمر اهل جبال در اکثر مواضع نیز معلوم است و هوا لطیف همچو غذای لطیف
 زود از کیفیات رویه تاثیر میشود و تغیری پذیرد و بلا شبهه مزاجی که نشود و ناوبر درش در دو در سه
 یا بر همین حال دارد اما اگر اتفاق افتد که علامات مذکوره با هوای لطیف جمع شود ملازمه آن هم بگوید
 آید و رعایت بران نسبت باید چنان باید که در حین اشتداد حرور در قبل از عادت بگرمی و سردی وی
 تن را از ان حفظ نماید تا بواسطه افراط جز خون رنگماند برود گرمی نفس شده روح را گرم فساد گرمی
 نا طبیعی و اختلاط را فاسد و مستغنی نگردد و یا بواسطه افراط بر خون در رنگمانده نشود و آن هنگام
 محال حرکت روح نماز از ان حالت نا طبیعی پیدا یابد چنانچه تحقیق آن در امراض کرده شود انشاء الله تعالی
 و افراط و تغریظ خود و جمیع احوال از حکمت و درست و منزه است با غیر معاد انط است با جمله بر ضد
 که عادت واقع باشد تن را از ادراک حرور در در زمان فریب حفظ باید کرد که توار و امور مختلف البت سنج
 سازند و طبع و نیز مزاج است و حافظ صحت و چون اعتبار تدریجی است پس خداز چنین حالات و

فانما از موضع گرم چون حمام و غیره بیکبار بسوا بنهایت خشک نقل نکنند و بکس شبیه برین حالت سست
 هوای فایز را که روز بنهایت گرم است و شب سرد باشد و چون نقل او بجا بیند و فی مینست آما چون روز
 مسامات جهت حرارت بر آکنده بود و انچه تجلیل می رفته سرمای شب چون تن رسد مسامات در
 استحسان جلد واقع شود انچه معتقن گردد و از ان حالات نا طبیسی پدید آید چنانچه بتقریب معلوم گردد نشأ
 الصخراتی و بحسب این اختلاف اکثر جای امراض درین فصل بیشتر از فضول دیگر افتد و حفظ سر و سینه و پشت
 و اسافل از سرمای شب فایز واجب بود و نقل از هوای سلاق بطلاق بیکبار اصرار عکس بود زیرا که در صورت
 روح متوحش و متفرق بود و در عکس متروح و متلذذ و سرمای مابری در همه جای تن را سفید بود و امراض نیز
 درین فصل کمتر افتد و حدیث استقبال ابرو در الراجح فانه بیفعل باید انکم کما بیفعل باعضایکم منهنی است و بحسب
 که بخوردن امینی و مقویات گرم عادت میکنند اینها را حالتی همچو سباع پدید می آید که از سرمای هر چند عظیم بود
 راحت یابند و اگر گرا هر چند اندک بود مضرت یابند و آنکه مقویات خشک معادن بر عکس از اینجا واضح گردد
 که تاثیر اختلاف هوا و افرات کیفیات آن در انچه غیر معادده و مقویت تامه نیافته واقع و بیشتر است در آستر آباد
 شخصی را دیدم که در استان در میان آبهای نجف ششست و ششای نجف را سوراخ کرده در گردن افکند می
 چون در شهر سیر کردی در صبح تا وقتکه نجف بسته برهنه لنگی زده و در وجه برست نظری بر آب بود که در وقت داشته
 و آب بر سر ریختی و بدو خود را باده زدی و از رویای ریش او نجف بسته آویخته بود مع ذلک نماز گرمی به اگر دی
 و چون هوا گرم شدی بیفعل دیگر چند جامه پوشیدی و شیری و شعل خود را با آتش گرم کردی و چنان نمودی
 که میل زود سالما بود که برین نجف گذر ایندی مندرست و خوش حال بود اما مادام که به متعفن و غفلت بود
 و او خنر رویه همچو عادت نمودن بسبب است و اگر بگفت میرگرد و از ان حضرت باشد اولی خنر بود ازین
 جمله همچنین از استنشاق هوا سخت گرم که ضعف دست و اگر چه بعدا بر ماده بسیار ضرر کند و دم آب
 گوارنده خوش که بعد هوا اکثر احتیاج بره واقع است چون زرقین فضول تن جهت دفع شدن بسبب
 مسده و غیره نیکو واقع شود و از مناد و سوخته شدن محفوظ ماند و ترقین فضول تن جهت دفع شدن بسبب
 و تسکین بسبب حرارت و ترطیب بدن و اگر چه گرا زندگی و خوش طبع آب بعضی و ذوق توان بیان
 اما انچه آزموده و پسندیده بود معتد باشد چه آب بسبب موجود نیست مرکب را جهت اختلاف تراکیب
 با جزای ارضیه خواص مختلف است و غیره و شرآن بر همه کس واضح نیست و خوبی آب هم کیفیت وقت

مزاج و طول عمر شاربان عدم آن تولید امراض منسوبه بان بود چون رشته و غیره خواه آب چاه باشد
 و خواه آب کاریند خواه آب نر خواه آب چشمه خواه آب باران درین خواه آب اصطوخ و حوض
 و باجملا آب نر که از دور آید تیز رود و تیز رود بر سنگه گزرد و غلغلهای خبیث برکنار آن نباشد اگر نیک
 خاصیت بود رعایت آب چنان بود که از پی طعام گرم آب سرد نخورد اگر صبر تو اندک است گرمی معده
 آهسته آهسته اندک بخورع کنند بلکه هر وقت که رغبت آب باشد چیز باید خوردن و اعتمایان
 برین نوع اسلم بود همچنین در انشای طعام گرم هم آب سرد نخورد زیرا که معده را سرد میسازد و با صند را
 ضعیف میسازد و مقدار ارقام میگردد اندر بر هم نیزند لیکن مردم گرم معده و جگر را که بر تشنگی طاقت ندارند
 و برین نوع عادت کرده باشند مغزت نکند بلکه سفست سازند جهت مقادست با حرارت معده و جگر و داغ
 دل و ترک مغز بود و بعضی هستند که قبل از طعام مادام که آب سرد نخوردند انشای طعام پیدا کنند و این
 داین از غایت گرمی جگر بود و معده بسبب داخل یا خارجی و غیره همچنین کس از اجابت سرد شدن معده مغز بود
 و عند الفزرة بخورع بر وجه مذکور جلا بیج مقصوری نکرده و بحفظ دندان و اعصاب هم اسب داوولی بود
 و از حرکتهای عینف چون جلاع و غیره در ناشتار و بر سر سیه تر بعد حمام گرم و بعد سهل قوی و در حین خواب
 کردن دور او اسط خواب و بر عطش کاذب و تشنگی آب تخصیص آب سرد نیاید خورد زیرا که بعد از جماع
 چون اعصاب گرم شده و تشنگی برداشته و بسبب استفراغ رطوبات منی جذب اعضا مر رطوبات را
 بیشتر قوی تر گشته و منافذ کشاده شده آب را بخورد و در کشد تعدیل نایافته و انطنهای حرارت غریزی
 از سردی آب لازم آید و همچنین بعد از حرکتهای عینف مطلقا و بعد حمام نیز لیکن بر حرکتهای عینف انفر باشد
 جهت تحلیل قوی و صنعت حرارت غریزی بقایت و اما بعد سهل قوی چون افواه عروق کشاده جذب بیشتر
 است و صنعت حرارت غریزی تحلیل واقع مغزت آب تعدیل نایافته با عضای عینف زودتر سرد میشود و در
 حکمای هند ما که سهل خورده را چون افراط اسهال میشد و یا سهل بخون آمدن می انجامید آب سرد و داغ
 سر کرده کادی میخورانیند حال استفراغ از ان بصلاح می آید بیج مغزنی نیافت جهت غلبه حرارت و در
 و اما بر ناشتایست آنکه مغز لا و با عضای عینف بعد از تسرع بود و در معده و بر هم زدن اخطا لیکه منبسط
 انکو منبسط گشته واقع شود و از ان و خشتا پدید آید شخصی در قاین بود بعد سال فریب شده و اکثر اوقات
 تدرست و بافت بود و مزاجی گرم داشت و اب او آن بود که هر شب چند عدد بیج کاسنی را شکسته و

و نیز کوفت در کاسه پر آب انگندی در بر سوایرون نهادی تا سرد شدن علی الصبح بر نشا صنایع آنرا
 در کشیدی و نفع عظیم یافتی و تدریجی او در حفظ الصحه همین بود همین تعدیل و اما بر سر سینه جهت اجتماع
 و تحریک رطوبات مفسده در معده و در ساختن هضم و باخریزه همیشه بسیار کند و اما در وقت خواب
 کردن و دانشی اوقات خواب کردن از جهت تحریک رطوبات و صعود بخارات نیز مفسد
 بر ماغ زیاد از مقدار حاجت مگر وقت که خیر گرمی با خشکی فرازیده خورده باشد و بجاوت نشسته
 که آن هنگام صبر مفرود و اما بر عطش کاذب جهت آنکه هر چند آب خورند ماده معطش قوت گیرد و از
 آبهای دارد زاندر همان نوع و خستهای مذکور پدید آید و اما بغیر تشنگی جهت آنکه چون اعضای مشتاق آب
 نیستند جذب نکنند و گشت هضم آن در معده رطوبات را بر هم زند و معده را سست کند و فساد
 هضم و مستی مزاج پدید آید و بسیار باشد که همیشه بنجر گردد جهت یافتن آن اخلاط را در معده و بر هضم
 زدن و فساد معده آنرا که بحیث ضرورتی بدینا مادت شده باشد با گرمی معده و جگر و دل
 غالب بود از خوردن آب سرد در اکثر این حالات کمتر مزید در همان تنفس را دیدم ملاک زنده نام
 که او بزال بود و معظم نزل او آن بود که بر عوی آب غلبه خوردی بر محل که فرمودندی چنانچه عادت
 بر آن رسائیده بود که قریب یک خیک سقایی آب کشیدی و اگر گاهی بتابیدی بعضی را رو کردی
 و باقی با درار و رفع شدی و اشتهای طام بسیار داشت و هضم او را مقصود بود از آن فعل مغزنی نیاید
 و حکمای بندها سال مرطبات بدن تخصیص آنچه مرد با فضل و غیر نخندی یا قلیل التذیه باشد کفایت
 میکردند و حفظ الصحه مادت بتقلیل استعمال آنها را رکنی بزرگ میدارند زیرا که پس مہنات بقیاس
 و رطوبت قابل عنونت و فساد و تدریجی بر سطحی حرارت طایفه و غریزی زمین که سردی کافی الجلا سودا گئی
 و البیضالی پدید آید و با وجود که پس نا طبیسی در مزاج ایشان آمده اکثر دراز عمری باشند از این طامها
 خشک شده است و غلیظ آب سرد خورد مغز نباشد بلکه غذای غلیظ را زد و دیگر هضم گرداند خصوصاً آنچه
 معطش باشد چون پیر کثک و اشمال آن آنچه شیرینا اگر چه عطش غالب میشود مبرادلی بود زیرا که
 شیرینی رطوبات را تلطف و در قین میکند قائم مقام آب میگردد و اندر هر گاه آب خورند از جهت قلیه
 اشتیاق طبع و محبوبیت و وقت شیرینی ممکن بود که بعضی اجزای آن را آب هضم نایافته
 برون منجذب شود و از آن فسادات تو کند درین فعل همیشه بسیار واقع شود و آنجا که

صبر نتوان اگر اندک برت باج بکار دارند مناسب بود بمیوه ترش هم تسکین حرارت عیش جایز باشد
 و اگر بر آنها تسکین نباشد اندک اندک آب تخرج کنند در همین شکل هوا هم از شراب و ماغیات نبات
 سرد کرده اجتناب نمایند تا بواسطه جمع برده خارجی و داخلی بجزارت عزیز اعضای ریشه قصور نشود
 و برعکس صادق صبر کردن بجز را مسرف بود و اقرار رطوبت نافه و دفع شود لیکن مردی که تشنگی عظیم کشیده
 باشد نشاید که آب سرد بیکبار در کشند زیرا که حرارت عزیز ایشان نبات ضعیف گشته همچو کسی
 که آب بسیار خورده باشد و بیم بود که بقیه حرارت بران فعل بیکبار فانی گردد و ایشان را اول مضمضه غرغره
 بسیار باید کردن و اندک اندک بخرج نمودن و با لجه ایرو آب و ماغیات سرد بیکبار و غلبه بریدن با
 جماع مسرف بود اصحا و اکثر مرضی را در مجموع حالات مذکور و باشد خواه مستاد بود کسی و خواه غیر مستاد و اما
 استعمال آب سرد از بردن در گرما نبات مفید بود جهت منع اخلاط از تحلیل مسرف و تعدیل حرارت
 دل و از آلت تن و کده درات ظاهر را بشتر بلکه بسیار سرد نباشد چنانچه تن را از ان منفرت بود و گشت در ان
 بسیار واقع نشود که سرد مسام کند همچو سرد و از آب گرم آب سرد برعکس نقل کردن بیکبار همان حکم
 وارد که در جوانی که در زستان استعمال آب گرم مناسب بود و در ویر به بشرطین مذکورین دور
 حمام نیم گرم زیرا که از آب گرم تنفیع مسام جلد و تحلیل انجبه محققه میشود و بدن را از ان راضی میرسد و
 کثرت آن سبب تحلیل مسفد بود و در فائز و بار استعمال آب فائز گاهی مناسب باشد لیکن در بسیار نازل
 سردی دور فائز نائل بگرمی رود و عمل محفوظ و در ویر بخلاف نباتان که در وی زود رود استعمال آب
 مناسب بود و طبع حیوانی خود مقتضی نیست چنانچه از کثرت حیوانات ایحال مشاهدت اما استعمال
 آب مساوی بیکو آبهای که ادویه نافه در ان جو شیده باشد از خارج بدن مر آن اکثر اوقات مافظان
 را نبات مفید بود جهت منع عفونات تقویت اعضای ظاهری و شکر چنانچه در بحث مساویات
 بقرب معلوم گردد انشاء الله تعالی سوم غذای پر قوت که برل مانیحل شود و غذا چهار قسم بود یکی آنکه
 اثر او در بدن بماده نقل باشد بآنکه حاصل شود از و خلطی که قبول صورت عضو تو اندر که چون نان گوشت
 پنجه و اشالی آن و این را غذای مطلق گویند دوم آنکه اثر او بماده و کیفیت هر دو بود و آنرا غذای
 دومی گویند چون کاهو که کیفیت تری میکند سوم آنکه اثر او بماده و صورت ذمیه هر دو و آنرا غذای
 دوماست که چون تنغ که سبب است که لازم صورت ذمیه دست تمفریح میکند چهارم آنکه اثر او بکلیه

و از غذای دو خاصیت دو گویند چون خمر که بماده بدل شود بنحیصیت تفریح و دفع عنفات میکند
 و کیفیت تن را گرم میسازد و انجام را از غذای مطلق غذاست نه غذا مطلق و امر او از زیر قوت
 کثیر الفضا است یعنی با کثر اجزای خود تسخیل شود و ضعیف در مقابل این بود افذیه قویه یعنی از صدر باب
 معلوم شد و بعضی دیگر تقریب معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی در رعایت غذا چنان بود که چون اختلاف
 احوال قوی برنی در ضعف و قوت و تفاوت استعداد آلات قابل حس و حرکت حاکم قوت با از مضم
 و دفع و جذب و امساک و غیره سبب انسان عمر از بر و طفولیت تا آخر شجاعت مشاهده و مقرر است پس
 تدبیر ایصال غذا از نشود تا که غایت ضعیف قوی است تا محل و قوت که کمال قوت است تدبیر می باید
 چنانچه قوت و غلظت غذا باید که بقدر قوت مضم بود اول از غذای متعاد و باین مضم و آخر از آنچه
 متعاد و متعادوی اصحای آن موضع باشد همچنانکه در عادت روز زیاد کردن باز و اطفال در اینها
 تدبیر هیچ واقع است تا چنان شود که در کمال قوت بدنی کمال باضم حاصل شده باشد و غذای قوی
 غلیظ را نیکو مضم نماید و در مضم اندید اگر چه ناگاه مختلف یا بیشتر واقع شود عاجز نگردد و طبع را تسخیر
 سازد و در باز غذای غلیظ آن بود که از آن خون صالح غلیظ متولد گردد که قیض قبول صورت عضوی
 و تحلیل کند و بعد از این چون بر آب کسوت بنیاد ضعف طبیعی شود هم تدبیر تلطیف غذا و تسخیل تا چنان
 بنایت بر مرسد غذای او فریب نهد آن لطفال شده و بسیار مردم در از عمر مستند که اکثر اوقات مستند
 بوده اند و غذای ایشان از اول عمر تا آخر عمر بر آردینه و گاهی بر نخینه و نان و روغن و یا ما سته
 و یا نیزه که مقرر بوده مراعات حال غذا تبخیل و کثیر بگردانند و تلطیف و این نوع خود اکثر
 خلق را واقع است و طریق و عام و مجرب است و باید که غذا بر اشتهای صادق خورند تا طبع نیکو از تعلق
 نماید و بگوارد و بر بالای طعام مضم نیافتد بیه اشتها بوس طعام نخورند که چون طبع از مضم سالی تا
 نپزداخته است از مضم آن عاجز آید و فساد گردد و فساد کند و حدیث من کل الطعام شوره
 انشاء الله تعالی الحکمة علی قلبه مشرب برین و بر اشتهای صادق صبر نماید که که اخلاط به بدل غذا تسخیر گردد
 و اشتها را باطل کند و طبع را تسخیر سازد و بیشتر صفا تسخیر گردد و از جهت سهولیت قبول الخزاب
 در همین دوران حرارت معده بجمع تخصیص در گرمی بود و تلخی دهن متوجع زوال اشتها بر آن گوئی
 و سبب مگر وقتی که بگرنگی کشیدن متعاد باشند که آن هنگام مراعات عادت مغز نشاند و بر اشتهای کباب

طعام خوردن حکم به اشتداد دارد و سبب از سعاد بغير سعاد و جز بر سبیل اعتیاد نزدیک که از ان مضرات
 کثیره بدید آید چه سده چون مصمم آن و طبیعت قبول آن معتاد باشد نیکو مصمم نشود و بدن آنرا نیکو
 قبول نکند و طبیعت آنرا تلقی ننماید بر مردم کبابی را که آرونده خورد و تو لجنش گرفت روز خراسانی را
 که برنج خورد و تو لجنش گرفت و شخصی را دیدم که شیرینی کم خورده بود و پدر آن در مضره را و نیز بدان که
 عادت نداشتند هر گاه شیرینی خوردی مرضی چون صدراع و تب و خارش پیدا کردی و امثال این حال
 بسیارست و در حین دفعه بول و غائط هم چیز نباید خوردن تا طبیعت تا طبیعت میان دو حالت
 معتاده متمیز نگردد و مصمم بر نشود و مدت طعام خوردن را بسیار دراز نباید کردن که حکم ادخال طعام
 بر طعام نیم مصمم گیرد و طعام کثیف را ناخاییده فرودن عاجز کننده با صفت و موملم بود و بسیار خاییدن
 طعام عادت فرمودن سده بود مصمم چیزهای نرم و بر ضعف و مضطرب و خفتیده طعام خوردن مصمم نامبروار
 افتد و سفر بود خوردن الموم مختلفه بود چون فردا فردا بزمان طویل واقع شود و طبع را متمیز سازد و مصمم
 بر افتد به تنفیس که اختلاف طعم و قوام آنها بسیار بود و یا بد که از جمع الطعمه که با الحاقیت یافته شده باشند
 که از جمع آنها معنی در بدن حاصل میشود چنانکه از جمع ماهی تازه و شیر فالج و جذام و از جمع عسل و
 خرزله و شربت شیرین و خرزله سفید و از جمع دیوس و شیر مفاصل و اعصاب و از جمع ماست و تخم
 نمرغ برص و دهن و کلف و از جمع برسیه و انار فساد معده و از جمع سون و شیر برنج قویج و از جمع دفع
 باغوره در مفاصل و کلهای سبیل و از جمع شیر سفید کلهای پلید و از جمع ماست و باقلاهای تر در شکم
 و از شیر و شراب سقرس ضرر واجب دارند و بسیار دیدم که مردم از جمع اینها حذر نیکو چون معتاد
 شده بود تریج ضرر نیافتند و بسیار دیدم که غیر معتاد میان اینها جمع کرد مصرفت یافت و اعتیاد و جمع
 این مذکورات بر سبیل حکمت نزدیک و غیره حکم اعتیاد و بسوم دارد و نیکو بود چه گاه باشد که با الفودت
 اتفاق افتد و چون عادت بود مصرفت نکند و آنچه جمع آن را این حالت باشد حکم طعامی داشته
 باشد که از اجزای مختلفه پنجه باشند بلکه در اکثر خورشها جمع مختلفات غیر مضر واقع است و در
 دیگر معده و هم جلا خلطی مزاجی باینه و یک وضع پیدا میکنند و معده تفرق در مجموع میکنند در هر یک
 علیه و لیکن آنچه الطفست اول منجذب بکیر میشود از پنجهت در جمع لطیف و کثیف و از افراد
 تقدیم لطیف لازم داشته اند و مصمم درین مجره هموار افتد و باید که در جمع انچه معتاد را با غیر معتاد

اعتدال بود یا میز نریز که طبع از هیچ چیز چنان تنگدنگ نرود که از متعاد و فلتند آزا تلقی کند و از غیر متعاد
چون متنفر بود بیک تلقی نکند و همگن مختلف افتد و نیز نکند و باید که قطع طعام باشتا شود نه قطع اشتها به طعام
تا همگن سریع بود و معده پر قوت و این رعایت بیشک اسبک ز نام صحت بود و مردم اگر سنگی کشیده را
نشانید که طعام بیکبار بمقدار خواست خورد نریز که حرارت غریزی وقت باشد ایشان صنیعت شده
تاب آن بار نیار و دید و از آن بیم هلاکت بود و بدانکه قدیمی خشک کرده در گرمی هر اجمعت آنکه معدل
حرارت فاضله قلب و کبد رسیده است محبوب و مرغوب طبع بود و همچنین غذا فی الجملة گرم در سردی
هر اوجبت تقادم و تعارض یا بر نفس و خارج و هرگز طبع از محبوب و مرغوب مضرت نیاید
همچنانچه از متعاد و این رکن بزرگ است در حفظ صحت و دفع مرض و خلان کردن این مضرات
کلیه آورد و مناسب آن بود که حافظ صحت چون صباح از خواب برخیزد و بچوردن و دعا علی الرق متعاد
نباشد و لغت نان خشک و یا ستورنی که بجای آن بود بچورد و بعد از آن بهمت دیگر اشتغال نماید و طعام
بند را درین باب مبالغه است زیرا که معده همه شب همچو دیگ در جوش بوده و اخلاط بر ویل کرده
و صباح که خواب برخاسته و حرکت آغاز کردن چنان است که آتش دیگر اتر کند و سه بیکبار بر دارند
آن بخارات همچنان مرتفع گشته و مانع را شوش کنند چون چیز اندک و خشک ببعده رسید جذب
رطوبات فاسده میکند و اخلاط بران متوجه میشوند و طبع بضم مشغول میگردد و بخارات تسکین پیدا بند
چنانچه لختی آب اشغال آن بر جوش دیگر مبلوغ نماند و چون اندک است از آن شسته متولد میشود
مانند نیز نریز که حرکت رطوبات و تشویش معده کند و مع ذلک نافع است این تدریج از ریحین صفا
و غیره ببعده در حرکت رطوبات نباشد اگر چه متعاد آزا تقادتی فاحش نکند لیکن این عادت نیکو بود
و این تدریج در معالجات نیز بسیار بکار می آید و مخفی نماند که چون تفریق کیفیات مفصل از سیرات
و مفردات طبیعت است بحسب اختلافات و تبدلات مفاده و تولید و تحریک اخلاط بر پنج غیر
طبیعی و طبیعت بدین سبب طالب اغذیه و اثر با متعاد و ضد و مخالف خود است پس در هر مصلحتی
غذای بکار باید داشتن که مناسب و متعاد و مفاد و مفاصل هوای بود چنانچه در بهار که محل حرکت
اخلاط از دیاد خون است بحسب گرمی و تری هوا و غذای سکن و رقیق و تلیس المقدار خوردن از مثل
دوغ ماگوشت بره و نان و است و شور باد و برنج و اشیاه اینها و بعضی میوه های باره

چون ریواس شش خیار و اشمال اینها همه نیکو بود بشرطی که اندک خورند و در وقت لائق بخیه و قتیله
 بر امده گران بناید و گران یا با اسطه پیری طمام و شراب بود یا با اسطه خلوصه و حرکتی غلطی مفید
 یا تولید آن و در معیت که محل گداختن و منبسط شدن اختلاله و فزونی صنفاست جهت گرمی و خشکی هوا
 غذای خشک و تر و سرد کرده و بیخ و برف و غیره مائل بجهت خورند چون آنان قد و ذوق آب بیخ و اشمال
 آن سرد کرده و خیار انگیزه و آشنای فائق دارد بعضی میوه ها سه تابستانی چون بادام گنگ و
 هندوانه و شقار و انار بجزرش و سبب و امر و اندک در وقت لائق مناسب بود اندرین فصل
 و چون همهمه معین است بسبب قلت حرارت در بدن و ضعف اول و فوی بجهت اشتیاق هوا
 گرم غذا کم خوردن و بدفاتی اولی بود و بعضی مردم گرم تر بیخ بر هستند که درین فصل در عین گرمی
 روز و شقت در وقت و اشمال آن خورند ایشان بجزکان و خرمان میباشند و اگر با وقت و قدرت
 می باشند و سمنز میوه نازین مکتب نیز غافل نشاید بدون لیکن اعتبار بطریق تر مذکور اولی است
 و در خریف که محل بیخ و از زیاد و سود است بجهت سردی و خشکی هوا اندک از سه زم و چرب پاشنی
 کرده و هم خشک باید خورد و چون قلبه نرا و میوه و قلبه که در باد بخان که محبوب طبع است و اشمال
 اینها و بعضی میوه چون خربزه و انگور شیرین و انجیر و امر و سیب شیرین و نار و اشمال اینها اندک در
 محل نیکو بود و در زمستان که محل سردسام است و حقن انجیره و تولید بلغم و قرار و بود و مراد است جهت
 سردی و تری هوا و غذای غلیظ و گرم کرده گرمی مائل خورند چون هر سب و کبنا و جگانه و قلبه بیخ
 زعفران و اشمال آن وقت همضم چون بسبب کثرت حرارت بدن نیکو بود از همضم آنها عاجز نیاید
 به تشخیص اید العاوه و اگر چه مستاد در اکثر فضول همضم اینها تواند لیکن درین فصل بهتر و انفع بود و شیرینیا
 قی الجلا درین فصل جهت ترفیق بلاغم محدثه زانده در سده مناسب آید حق آنست که در جمل فضول
 از آنچه هم مضاسد هوای آن فصل بود و اگر چه مستاد باشد بدان اندک خورند چنانکه رعایت بنزد
 علاجی بود بر آن مضاسد هر اید آنکه چنانچه در غذا مراعات فضول لازم است مراعات اوقات
 شبانه روزی نیز لازم بود چنانکه در طرف صبح که محل حرکت صفراست سکناست صفرا و سرج همضم خورند
 و در پاشنی که محل حرکت دم مقویات و مصلیات دم خورند و در طرف آخر روز و اول شب
 که محل حرکت بلغم و سود است مقلطاست و ملطفات و مصلیات بلغم و در آخر تروالک لام چهارم

دواى مقوی که با نجات اعم از آنکه کیفیت نیز مؤثر باشد یا به تقویت اجزای اصلی بدن و حفظ جوی قوتها
 و منع حرارت و رطوبت غریزی از تحلیل مفرط کند و مقادیرت با کیفیات منفیه طبیعت از واردات
 خارجی دواى غلی نماید و شرح او در مقویه و بعضی از طرق استعمال آنها در باب ترکیب و مسموم خواهد آمد
 انشاء الله تعالی و بالجملة رعایت دواى مقوی بهر وقت مرتب تدریجی و عدم استعمال ضد آن
 قبل العاده الثانیة و استعمال در وقت مناسب و عدم استعمال در زمین تحلیلات مفرط و
 اشباه اینها باید که در پیچ خواب و بیداری که لا بد است آسایش تن و دماغ و قوی و تدریجی مهات مبنی
 چون مضغ و غیره و تعدیل مزاج تعجیل و تحلیل و رعایت آنچنان مے باید که هرگاه خواب طبیعی
 غلبه کند بنسبت آنکه و با راحت باشد و خواب ضروری را دفع نکند تا گرفته و مانده نشود و خواب شب
 و بیداری روز را عادت کند زیرا که شب بحسب تاریکی و سکون خلق حواس آرمیده تر بود و خواب
 مستغرق تر آید و از این جهت راحت بیشتر بود و نیز چون مست خنک تر مست خنکی نفس با حرارتی
 که در خواب ماندن و در نوبل میکند بهتر مقادیرت نماید و نیز بنا به سبب اوضاع سادوی و جری
 عادت طبیعی سکون و حراس و اخلاط در طون شب بیشتر باشد و در مواضع که مدت لیل و نهار در
 از گذرد آنجا مختار اند و حاکم احتیاج طبیعت و مدت خواب کمتر از بیداری باید زیرا که در خواب
 حرارت برودن بیشتر مایل گردد و بهشتا طلب و نهار و این حالت جهت تکمیل مضغ بکار آید
 و زیاده بران سبب تحریک حرارت طبیعی و اخلاط گردد و نیز آنچه رطوبه که اغذیه در حالت قوم
 بر دماغ متصاعده شود دماغ را آسایش مے دهد و تن از آن راحت مییابد چون زیاده واقع نشود و
 بخارات اخلاط که بعد و حال الخلو منجذب شده باشد بر دماغ صعود کند و مضرت سازد و مع ذلک اتفاقاً
 رطوبات فی الجملة و تحلیل روح نیز واقع شود و از آنجا واضح گردد که بر خلق بدن و احتیاج بغداد و آب
 خواب نشاید کردن و اصحاب ریاضت را خواب بیشتر فایده کوهر و بیکاران را بیداری زیرا که
 خواب اعصابی و اعصابی که مانند گی یا ننه آسایش یا بر تن را تعطیل بود از زیادتی تحلیل و تن
 بیکاران خورنده منتهی بود جهت تحلیل و در بیداری چون تحلیل بیشتر بود طبع را با اعتدال آورد
 و از اینجا واضح گردد که از سهر مفرط تحلیل روح و ضعیف قوی بنایت حادث شود و مضرت آن
 عظیم بود از پله طعام گرم و خشک غلیظ چون کبابی را برزاد یا سرد و خشک غلیظ چون شیر شود

و کسیکه بدان مقدار که طبع بصدری محتاج آب بود خواب نباید کرد تا حرارت و بیس طعام با حرارت
 غالبه درونی جهت خواب سرد شده اقسامی رطوبات بدن زیاده از حد و احرار طعام مسوده پیش بگر
 نکند و او دام که طعام از نم مسوده فرو نشود نباید خفت تا مضم مختلف نگردد و اگر ماض را صبر باشد خواب
 غلبه کند چند قدم حرکت کند نگاه بخسید و گفته اند که جهت نیکی مضم قبل از آن مقدار طعام یا سفلی مسوده
 اندکی بر جانب راست باید خفت تا غذا نیکو به فر مسوده قرار یابد جهت میل نماید مسوده به جانب این
 و بعد از آن بر جانب چپ باید خفت تا غلبه حرارت جگر بسبب اشتغال او بر مسوده درین بیت
 با حرارت مسوده مضم شده طبع غذا در مسوده نیکو تمام کند و نگاه دیگر بر جانب راست خستند تا میل کلیه
 بجگه اتم بود و مضم اسرع گردد و بر شکم خفتن را هم همین مضم داشته اند جهت حقن جار و غریزویل
 حرارت بیشتر بجانب مسوده و این جمله نسبت با کسی نیکو باشد که در مضم یعنی محتاج باشد جهت
 اعتیاد و پشت خفتن را برداشته جهت میل بفضول بطرف قفا و صین مجاری نفس و غیره از جانب
 پیش و ازین بیت هم وقوع کابوس و سکت و فالج و زول نزلات و غیره بود و مرضی از جهت صنعت
 اعصاب بالضرورت اصلاب اعتماد میکنند و حق آنست که اعتیاد بر خلایق این بیت باید کرد و طبع
 مردم که چنین خستند تخصیص که بالین بست بود در خواب چنان بود در خواب چنان بیند کسی میب گلو
 ایشان گرفته و یا بگیرد و یا بر سینه او خفتند و میخوابد که او را خفته کند و یا بنابت گرانی میکند و او میخوابد که سخن
 گوید و با حرکتی کند و دفع آن از خود نماید نمیتواند و عاجز ماند و اشغال این دشتها و این بسبب حقن آنچه رود
 بود در مجاری دماغی و واسطه این بیت و در کابوس نیز همین نوع حالتی مشاهد گردد و در خفته نفس نیز اکثر
 درین وضع واقع شود و اما بر بیت دیگر اگر بر یک وضع عادت کرده باشند نیز آن جهت نفع مضم احتیاج
 نباشد مگر آنجا که بسبب کثرت میل مواد به یک جانب بعضی اعضا در آن طرف بزرگ تر گردد و جهت خلقت
 مستقر شود چنانچه در اطفال مشاهدست بلکه گاه بود که افعال اعضای داخل از آن جانب چون جگر و پسر
 و مسوده بسبب میل مواد آنچه وقتی تر گردد و او جانب مخالف صنیف تر آن هنگام نیز آن عادت
 واجب بود و بطبع نظر ازین عادت بجهت این جهت استنب بود تا هر چه بدن را راحت رسد و همچنین
 با اینهای بلند و پست و نیز باید که بر دفع بول و فاعل خواب کند تا خواب نیکو بود و جس منفرت تر سازد
 ششم حرکات و سکات بدنی و توای سفنانی اما رعایت حرکات و سکات بدنی که لا یت بیت

تریب ممت مزاج و دفع فضلات اغذیه بردارد و طبیعت بر تحلیل آن با نفاش حرارت غریزی تحریک
 اعضا و جهت آسایش به طبع تحلیل تحلیل زانو مضروب و مجال بافتن بر آن نصرت در مطلوب و تریب هم چنان
 باید که ریاضت حرکت بعد از مضروب و قیس از غلبه نام واقع شود تا مضروب تحلیل معتدل افند بر هر دو حالت
 مخالف مذکور سکون اول بود و بر حرکت متعصب متعادله مشغول گردد و مادام که طبع از ان نشاط میکند
 در وی افزودن میشود و کوفگی و مانندی در کمالی از ان در منی یا بر دانه آن عرق راحت و خفت پیدا
 نیکو بود و چون طبع از ان میرسد و با وجود عادت تبکلت در ان شرع میکند و عرق و تحلیلها زیاد میشود
 و در دعضو و مانندی در می یابد سکون واجب بود چه حرارت غریزی اگر چه از حرکت بر می افروزد
 و تا اثر خود تمام میکند فضلات را بعرق و غیره دفع میسازد و اما از افراط آن رطوبات بر می آید و هم چنان
 غریزی تحلیل منفرط می یابد و از اینجا واضح گردد که در بین گرمی مواد و عت آسایش بهتر و سلامت تر بود
 و در تنگی بها حرکت در ریاضت و در عین احتیاج با فراج بول و غائط و امثال آن حرکت متعصب مثل درون
 و جیدن در در عظیم زدن و اشیاء ایما نشاناید کردن که هم جنس فضلات و قشر عضو باشد بلا شبهه باید که
 بعد از تناول اودیه قویه مقویه مادام که احتیاج تمام نشده باشد حرکات متعصب نکند تا با اسطه کثرت حرارت
 و تحلیلها و غفلت طبع از بازگوشیدن با قوت و دافندی کلی در مزاج بد بر نیاید و بعد از سهولات
 و در عین ضعف قوی و اعضا هم سکون از تعجب لازم بود زیرا که از تعجب بیم بود که روح بیکبار تحلیل پذیرد
 و یا قشر عضو واقع شود و اگر چه متعادله باشد و ذلک اعضا اگر چه از ریاضت است که واقع میگردد
 بعضی تعباست به تحلیل مواد مانده کنده منفسد و مقوی بدن است جهت جذب مواد صالحه منفسه چنانچه
 مشاهدت از مرد که ملازمت و لگ میکند که فرجه میشوند و افراط آن هم مضروب است که زیاد است
 تحلیل منفسد و با آنکه بر عضو را که ریاضت قوی فرماید قوت او در افعال زیاد گردد و به تخصیص در ان
 متعادله چنانکه مقدار غلظت که از ان بصورت صادر توانستی شد سهولت صادر گردد و همچنین قوتها
 بدن نیز کمزرت ریاضت قوت می یابد چون حافظه از کمزرت حفظ و متفکره از کمزرت فکر و تحلیل از کمزرت
 تحلیل و امثال اینها سبب جمله کمزرت بود روح و حار غریزی است بر ان عضو و محل آن قوت است
 و دام ریاضت چنانچه مقتضای اهتمام طبیعت است و هر عضو را ریاضتی است مخصوص بر او چنانکه
 سینده و خمره را خواستندگی و چشم را بدن و گوش را شنیدن و اشته را چشیدن و شمار را بویدن

و ملی نزل القیاس و اعتبار در چهار ریاضات بر سهیل ترقی بر سهیل می باید از اقل با کثرت منفعت باشد و
 تا بر قوت و خفایا محسوس گردد و الا منقذات آن بخلقتی است که خلاصه قوی است و نیز تقریب معلوم کرده انشاء الله
 تعالی اما رعایت حرکات سکه است و کسوفی که موقوف علیها از حرکات سکات برنی را چنان باید که فرغ
 از طرد و تفریط و بلکه حد اعتدال است که خلق نیکو عیارت از انست نفس را مستاد و رضای سازد تا بسبب
 بی اعتدالی آنها نظام حرکات برنی و اعتدال مزاج نشین گردد و چه هرگاه در وقت کسوفی که صورت و یا
 کیفیات ارواح از انقسام امور نافع ملایمه و یا ضاره منافه واقع میشود نفس را بر تعیب آن اوراکات
 و انفعالات کفایتی چند عارض میگردد که آنرا اعراض نفسانی خوانند چون غم شادی و تعصب و فرخ و
 ملالت و تجالت و غیره در حکمت بین است و نفس تو در حرکت قوی در هر حال بر زمین میگردد چون
 در غم و خوف که از ادراک منافذ حاصل میگردد و توجیه قوت حیوانی بجانب و در اعماق بدن میسر باید
 هر با غم و در غضب و شادی که از ادراک منافذ در اول و ظاهر در دم حاصل میگردد و توجیه قوت حیوانی
 بجانب خارج و ظاهر اعضا میسر باید مقاومت و مواصله و در داخل هم یعنی ایام که از ادراک در حال
 مذکور معاط حاصل میگردد و توجیه قوت قدر بر اینها نیز میسر باید مواصله و بلا تک در هر دو حال روح
 حیوانی که حامل قوی است با آن متوجه میشود و چون روح جوهر لطیف سهل التحمل است و حرکت آن بر حسب
 براسه میسر نیست و در صافی لطیف که مناسب جوهر روح و حامل حرارت غریزی است قبول در جانب
 اوست سهل با تحلیل او میگردد هر چند او متوجه شود چون در حالت افراط واقع شود هلاکت فاجد و یا حالتی
 نامعینی است زیرا که در حالت اول افراط قلب بسبب هرب و تفریط از سازد و حفظ روح از ان
 بهم کشیده شود و روح با آنچه مذکور شد درون محقق گردد و این حقیق چون نوعی قوی واقع باشد موجب
 اختلافی روح گردد و چنانچه حرارت داخل تحلیل محقق لطیف کند و چون وضع و ضعیف واقع باشد حرارت
 زائد تحلیل روح نکند اما گاه بود که حس و حرکت جهت جنس باطل گردد و غشی افتد و گاه بود که روح را گرم سازد
 گرمی با طبیعت از ان می فولد کند و اما در حالت ثانیه بسبب تقریب روح بلا تم و نبل آن بالعارض
 با سازد و توجیه روح آن افواه دل کشاده تر گردد و جهت اخراج روح و روح با آنچه مذکور شد بطا هر تن باطل
 گردد و این میل چون نوعی قوی واقع باشد قلیله که در اعصابی میسر بانی نماند بود و جهت منع خلا و براسه
 حفظ سهل شود و چون در ویای ضعیف گردد و باطنی اگر ممتواز داشتند باطنی در مشرق و آنچه بطا هر تن کزده

هم بحسب درد یافتن تجلیل رود بخار و واقع شود چون منی و ضعیف واقع باشد تجلیل نام واقع شود
 و لیکن فی الجمله بر ظاهر باطن و ضعف روح و قلب پدید آید و غشی اندک تا بدین حرکت گرم شود
 در حی یوم پدید آید و اضطراب دل در عین ادراک احوال و اشتیاق محسوس است و سایر کیفیات
 نیز بحسب این از افراط تغییرات مزاج و افعال ظهوری بآید و اکثر معلوم است ملامت از اطمینان قومی که
 اعراض است چون در حجب تقلید روح است بسبب قلت تعلیلات بیشک مشتمل است بر اینها و غلظت
 دم که ماده روحی است بحسب قلت حرکت برنی و کثافت اغذیه و همچنین منبع جبهه و حرارت و منفرد
 افعال و قوی بود لیکن که روح بحسب غلظت حرکت و اشتیاق بود و روح بر وجه لائق نتواند که
 تا طبعی پیدا کند و حی پدید آید هر گاه این حرکات سکنت بر وجه اعتدال شود از جمیع این آیات
 محفوظ بود این حال با کاسته فاصله که تنزیب اخلاق است میسر گردد و شرح آن در کتب اخلاق ستونی
 است بهتر در دفع فتنات و اخلاقیات در تنج جس آنها مثل قائله و بول و منی و عرق و مخاط و منی و بول
 و منی سرد چرک و در عایت آنچنان بود که هر گاه متقاضی قائله و بول نکند و دفع کند چنانچه
 نگاه داشتن آنها بر قوی و جسد بول و آنست مجاری آنها باشد چنانچه بتقریب معلوم گردید و باز که
 نباید خواست تا در عین دفع طبیعت نکند باری و در مفاصل نگردد چون دفعه بنا شد سیل اخراج نیست
 تا بیکر تا طبع را دفعه کادب مادت نگردد و نیز سیاه که مواد بی ضرورت بدان آلات میل کند و از آن
 وحشی چون در دم و غیره و کله کند و دفعه کادب صبر باید کرد و خود را شنول و داشتن تا طبع آنرا
 فراموش کند و آن مرغی بود تجلیل نیز در و اگر در خیال ریاضت غریب کند تا زود تجلیل با زد
 و شود اولی باشد باید که اخراج بول و مخاط آن مقدار که طبع اقتضا میکند از برای خروج بیاشده کنند
 و درین کار باز نه ایستد و بقایا را جس نکند که از آن منفردت نجاری رسیده است مازان بقایا در
 غیر محل خود از کله باس بول و مخاط و آنرا نیز مضر بود و در عین اخراج بحسب امراد عفت بران
 اعضا کنند و سیل بمقدار شفقت طبع نمایند و بول در سینه کله کند که سیاه است از حیوانی که ماده
 دی باشد با سفل رسد در موصیهای خداوند علت بوا سیر مکنای سسین خون مبرص و خجروم و
 سسل و ترتیب بانی و شاه اینان نشیند که بران علت بتلا گردد و در کله که از مبرص و کله در
 شغل ایشان بیشتر اوقات بر بیس بود بیس دشتی طبعی تنزد است و در بیان مبرص باشد بحسب قوی

و اسما و یکی همدم اگر چه از کثرت تقادل افندی و او دیه قابضه باشد و اما بر و غده جماع صبر است بود
 و ناممکن باشد بی غده و حفظ منی عادت باید کرد زیرا که تولید منی از خوینست که میباشند جهت تنزیه
 اعضای ریه که دل و دماغ و جگر است و تاخیر و تقلیل غذای آنها سبب صفت آنها گردد و فساد آن بیجو
 و دیگر اعضا رسد و از جهت است که از اخراج بسیار خون آن مقدار صفت نکند که از اخراج اندک منی
 و آنرا که سن صادق بود با فراط بلا محرکی از خارج و ادعیه منی مخلو باشد و طبیعت بجهت لذت
 تولد میکند و استفراغ مباشرت با مرعوب کند تا آنچه صرف میشود طبیعت بجهت نجسیت و لذت تولد میکند
 و بسبب فرخ تقویت قوی و العناش حرارت عزیزی میناید و مع ذلک بیجو به مبالغه نشاید که در عقب
 آن حرارت روح و عین و ضعف من آورد و آنکه متاد بوده باشد مباشرت چون در منع آن افزای کند
 استقامتی گرانی در تن او پدید میآید که منی در ادعیه و مجاری میسوزد و رسیده کند یا خود مستغن گردد و نهاده
 بر ازان برل و دماغ و ارواح رسد و در اعصاب خفقان و سواس و یا بنویسند و تیرگی حواس و تشنگی
 و صلاح و در دار و اشال اینها پدید آید و غیر متاد را برین صدمه مضرب باشد و جماع عجز و حائض زنانی که مبتلا
 مباشرت بوده باشند در وقت ازان در مانده و از جماع معلوما خدر کنند تا از تنفس محلن آلات مستقر
 ترسد و باشد که ماده رودیه با جلیل متعجب شود و سبب فساد کلیه و جگر و مجاری گردد و در امر این
 ازین صورت بیشتر و در ترا فدی و جمعی کثیر را دیدیم که از جهت مجاسمت با فواحشی که آتشک را با ایشان
 جمع شده بود بی آنکه فواحش را واقع باشد مرض آتشک پیدا کردند یا وجود کاین مرض سرچشمه است
 و بر غلای بدن و استلای سده و عروق جماع مضرب و جهت حدوث مین صفت حرارت غریزی و مستطاب
 قوت در اول و انقباض بر او بر اعضا و حدوث سرد صفت همدم در ثانی لیکن ضرر بر جلوبیشتر بود و در پیر
 اخراج منی حبس یعنی نشاید کردن و باید که اشتن تا آنچه طبع استفراغ آن می طلبد کند تا از امان بقا
 آن در مجاری منادی نشود و در چین تقاضای بول و غائط استفراغ منی مضرب و مجاری قوی بود
 مراع لذت و غده و اخراج منی آن مقدار که تن را ازان راحت میرسد و یکی و صفاتی حواس و میل
 استراحت بعد ازان واقع میشود و بسیار ضرر نکند چون بخلان این بود سخت مضرب باشد و تفصیل شکل
 نافه و ضاره مجاسمت در سطولات مذکور است و قوت مزاج و تن عریان نسبت با خدا یان است
 واضح و مجرب است و که خدا یان تن ندرست و در از عمر بسیار هم واقع اند و اخراج عرق را با صفات

در حرارت فصل داخل حفظ صحت است معدل مزاج و آنچه به نام دودیه و سخن هوا و تبها واقع شود منتفی بود
 داخل علاج و اعتدال که آن سفید مطلوب است با اعتدال حرکات متعوبه مستاده بود و محاط آنچه در بینی جمع
 شود و اخراج آن بر میدان باید کرد که آسان تر بوده و راه نفوس کشاده گردد و اگر دیگر فاصله در و مانع بود مجال
 استفراغ آن هم بر پدید و آنچه بر راه نفوس باز کشند و از دهن بر آورند و سفید بینی را نیکو پاک سازند و گویا بجا
 اقباب بود که خروج آن از راه دهن آسمل باشد و در حین دیدن و غیره عصب نباید کرد که سبب استفرغ
 اتصال در متقد و حوالی و مانع واقع باشد و در حین فروردن طعام و آب و غیره نشاید بینی دیدن که
 ممکن بود که از آننا چیزی بمنفذ بینی جسد و وحشت کند و محاط را فرود نباید کرد که چون فاصله مانع است
 بهضم آن سفید بود اگر چه اکثر بزرگان معتادند و تن نعل زازند و دفع باید کرد و شست و شوی و امثال آن تا چشم را
 بوی بر او هم نیاید و دود مانع را سفرت نشود و تدبیر از آن بالکلیه با اصلاح عضو نشاید کردن زیرا که فصل
 مغزی است و درل راپس دفع فضلات از آن نافع بود و منع آن مطلقاً سفر باشد و از ال موسی مرد
 محله باید که هدامی آن بغایت گرم باشد زیرا که موسی بچو پوشش است عضورا و چون هوا سرد بود و سام آن
 عضو که موسی در کرده اند بسته شده و مزاج آن را طبیعت سازد جهت حتن انجیره و غیره زود زود در سر
 نباید سرد که دماغ را سفر باشد و از مو معتاد در نباید گذراند تا صداع و خارش و وحشت تبانند و اگر
 بالفوروت تاخیری اقتد آب گرم اندک بیخ مویز یا بر ساحت و مالیدن و شستن تا تسکین یابد
 و اگر اعتیاد نگاه داشتن مو شده باشد نیکو تر بود و جهت حفظ صحت دماغ فلانست سخن آن بر روی
 جهت دفع چرک و حیوان لازم بود چنانچه در آب است از ال چرک تن جهت نفیج سام بدن مناسب بود
 و بیان آن در استعمال آب تقدیم یافت اینست فی الجمله طریق حفظ صحت در آنکه کما یفعل نماز که این
 نرا بر سبب حافظ صحت بناست تر پرورش که اکب سبب سیاره واقع است هوا از تربیت تری آب تربیت
 زهره و غذا از تربیت قمر و دفع و حبس فضلات از تربیت مریخ و خواب بیداری از تربیت عطارد و در تربیت
 و سکون از تربیت قمر و دفع و حبس فضلات از تربیت زحل می سعادتمند نظر حکامی یونان و اتباع ایشان
 بر رسانیدن مزاج شخص است بمنتهای اجل که آنرا عمر طبعی بخوانند آن تا صد و بیست سال بود
 با آنکه حفظ کنند هر شش را از لطفولیت و شباب که کورت و شیوخت بر آنچه حالت لائن آن سن بود تبدیل
 اسباب ضروریه ذکر کرده زیرا که تکوان حیوان را تخصیص آدمی را از طبیعتی یافته اند که مقارن و بر سر آن نفع

و تدبیر دفع فضلات کند و تدبیر تجلیل آن نیز نماید و تجلیل سراج مردین را و آن لطوبت حرارت
 عزیز است یعنی اصلی ماورزادی که قوام اصل حیوانات بر آن است و آنچه از رطوبت غیر برین با تجلیل
 برین میشود قائم مقام آن رطوبت میشود زیرا که آن رطوبت اصلیه قبل طبع درین بدن در او غیر موی
 رحم در او طبع یافته و طبع این رطوبات هم درین بدن بود فقط پس آن رطوبت بر مقتضای طبیعت
 بدت مذکور تجلیل پذیرد و آن حرارت غریزی که باعث روح حیوانیت منطقی گردد چنانچه چراغ از خرج شدن
 روغن مسوت طبیعی واجب شود این بر تقدیر عدم ضعف مزاج اصلی مقتضیات خارجی بود و بحسب استقراء از
 داین ممالک مزاج و ترکیب انسانی را با وجود عدم در او اسباب مسند خارجی داخلی بیشتر ازین یافته اند
 هر چند که در امات نیز نموده اند اما حکمای هند را چون اعتماد بطول حیات چنانچه هیچ نقص کلام الله بدانست
 بلکه با فوق آن نیز حاصل است و تقویت مزاج تدبیر حکم خود مجمع علیهاست نظراستقامت و ایات کمال قوت
 انسانی است که آن است جو نیست فوق البلوغ تدبیر قوی حکمی چه هر چند تدبیر سبب قوی تر بود مزاج حکم
 ثابت تر باشد و اعظم تدبیر ایشان ریاضت دم گرفتن است در اینجا چند نماند و ملحوظ بود یکی آنکه چون روح
 همواره محتاج است بتعمیل سخونت و اخراج فضلات و خانیه با تشنای هوا بشش در نفس و این نیست انسان
 مضطربست بواسط برین عادت روح را قوتی در قبول حرارت دل در مخالط او خنثی حاره عدم احتراق
 و صاحب با قوت احتیاجی دکی اضطرابی پیدا آید و دیگری آنکه چون روح جوهر لطیف سهل التخلیل است
 و در حین حرکت اعضا بیشتر تجلیل میبرد پس برین اعتقاد چون آلات تنفس و اعضا و اکثر ساکنان از
 تجلیل کمتر افتد و دیگری قلت تصرف از جوهر مسند با تشنای دیگری کثرت طبع رطوبات فاضله و باغی بسبب
 از دیاد حرارت قلت تدبیر و صدور ابخره حاره از دماغ باغ دیگری تقویت قوی اعضا چه مستقر است که آن
 کثرت توجه روح بقوی و اعضا قوت متوجه الیه زیاده میگردد و برین فعل البته روح را توجه تمام بر داخل میشود
 چه از توجه بخارج جهت تبدیل هرب از مضر صاحب که او خنثی قلبی است و از برای اوراکات و امثال اینها با
 پرداخته است و نتیجی که تا دم نگردد در حین زود کردن و اتمام افعال شایعه و برین فعل روح را مستوجه
 بران عضو سازد قوت میسر گردد و ایشان را درین باب انبیهای کلی باشد و تدبیر دیگر منع از اطراف تجلیات
 اخلاط و قوی دار و اح و حرارت و رطوبت غریزی بود و تسفیل محملات خارجی و داخلی چون اوراکات
 و احساسات و افعال شایعه و اخراج منی و استغفرانات و اخلاط جهت ثبوت قوی دار و اح و تسنات اخلاط

و تدبیر دیگر عدم ایراد نقلیات و غرائب بود بر بدن از اغذیه و اشربه اودیه تا ملج متعیر نشود و اجزای
اصلیه را از آثار غریبه آفت کمتر رسد و تدبیر دیگر اعتیاد بود بدو اهلای معنوی که در آن تمدیر یکدیا سکره
با وجود تقویت قوی و اجزای اصلی باشد تا از تحلیل مضر حفظ کند و تدبیر دیگر تعقیب غذا بود بعبادت حمت
قلت احتیاج بدیل بواسطه قلت تحلیل و تدبیر دیگر استعمال غذای معنوی باشد که جوهر آن از بعضی
مناد دور باشد بالخاصیت تقویت مزاج خواه نباتی بود چون ترنج مریمی یا دوی چون خرما می برایشان
آن خواه حیوانی بود چون مار و غراب و لوم باقوت و بعضی لذیات و اودمان جمله بید بر باد و غیره بعضی از اینها
بریه الخیر همین گفته و تدبیر دیگر تقویت و دباغت معده است با استعمال ترپلا و اشغال آن اغذیه ترپلا
و البان از عشب آن چنانچه در ترتیب جلوه و قریب برین طایفه مشاهدست تا رطوبات مجاور معده را و اوده از
خارج و تقصیف و ارفای آن نکند چه هرگاه معده قوی بود اکثر احوال مزاج برقرار باشد و تدبیر دیگر استعمال اودیه
سقویه جلد و اعضای ظاهری و مانع اخلاط از قبول مناد و اودیه از خارج بدن از مطبوخات و سیاه مساوی
و عصیر نباتات و سفوفات و اودمان مدبره و بخارات و غیره و تدبیر دیگر حفظ ظاهر بدن بود از تغذیات
هوا به از دادر مرا منعی که حریر و آن سمندل بود و لبس لیس لاسقده فی الجمله و تدبیر دیگر تحلیل خواب و بعبادت
زیرا که غلبه آن سبب فزاید جنس نفس و مانع جنس است و گاهی که اندک خواب تجویز کنند همچنان نشسته بخواب
روز تا مو او بسیار بر مانع میل بکند و خواب گران نشود و بلاشک چون تعلیلات بحمت تعطل نکرند که اندک مانع
ست برین سبب با سایش تن و مانع او اعصاب تبطیل خواب کمتر محتاج گردند و تدبیر دیگر استعمال اودیه
دافع و مانع مضرت و معنوی بدن بودند و تدبیر دیگر تجویز بود فرمودی قوی در روح تقویت مزاج و منع مضرات
بود در شرط آن عدم حکم و احساس ظاهری بود در بین جنس نفس و تدبیر دیگر ترتیب طسمات و تاشیل نبات
مرعی بود در اوقات لاسقده بران و تا غیر استون هندیان در وقت سحر و سحر در وقت صبح و تبعد و قصد
کرد طلسم طلسم و نیز بخ ایشان در دفع حضم با وجود شترت من بزرگات مشاهد کرده ام و کلمه شترینه
خواص الاشیاء حق شایه است و بلاشک پذیرد که طبع را بر وقت شب در دهم یا بی نوزاد و آن معنوی
طبیعت را شایسته بود و با جمله حد از جمیع حلمات روح قوی غیر آزاد اخلاط صالحه با اولاد و از استغفران
اخلاط نفعیه واجب میباشد تخصیص از اخراج خون دمی در حفظ منی مبالغه بیشتر در نزد آبریل نام
فان مقام رطوبت عزیزی پس لقصیح مضعت ترین اشیاء باشد مزاج را و چنان رعایت آن کنند

که اگر احوال ایشان را احکام افتد از اجابت بشویند و بنویزند تا صانع نشود و همچنین خدر تا بنزد بار داد اندر
 و اکثری مصنفه بدن و از هر چه استسفت و منفرد در حرور و در آن چیزه بدگوار و غایت متع
 ایشان بر این تراب را چون مرغ مرض که کولت است اگر چنانچه سبب نقصی است از آثار آن چیز بطور مزید
 در دفع آن تداوم بر یکی سعی بلین نمایند و بزرگترین تدبیر ایشان جست ایمنی افکندن پوست است همچو آنکه در سال
 پوستی می افکنند تازه میشود و در رازی عمرار را ازین فعل دانسته اند و این خود ممکن است و فی الجملة واقع و
 از جمیع کثیره و از حکمای ایشان شنیدم که چون این تجلب کردند و سیاه ایشان که باز بر می آید سیاه بری
 آید و این علامت عود شتاب است و قوت حرارت مرطوبت غریزی دوران اوقات ادویه منقوسه
 مزاج و سود و مشربها صیت دلون از داخل پرسته بکار دارند و از جمیع کثیره از کبار ایشان شنیدم که بعضی
 از حکمای ایشان هستند که چون در امعای خود تصور دریا بنزد طرف پشت رودها خود را بعضی برین
 آورند و باز گردانیده آرزای بادویه مناسب بشویند و بادویه دیگر آنها بیا لاند و تیار کرده آرزای خود باز کشند بعضی
 هستند که نفس را از گیرند و درون خود آرزای حرکت دهند چنانچه بر عصب را که خواهند با توست سازند تا
 دم را بدو بنام امل گردانند و در داخل آن در برز توجیه آرزای بزرگ کنند چنانکه گویا درم کرده باز بهمال
 اصلی عود فرمایند من جوگی را دیدم که دم میگرفت و در درون شکم خود روید و بار چنان حرکت میفرمود که
 که از برین پوست شکم او کسی پنداشتی که چیزی جمع گشته پوست را بلند داشته بر طرف میرود دوران
 حین شکم او تاز غلیم میگردد و امثال این غرائب و اعمال ایشان بسیار نیست فی الجملة بیان حفظ
 و آنچه در دیگر ابواب میبینی و دیگر و تکمیلی بر این مسائل را حاصل شود نشاء الله

باب سوم در بیان تدبیر اطفال

و پیران نامان و زمانان تمیبه و اعراض منفرد سفاسنی و آبهای برده و استغناات بر آنکه
 مولود را قبل از آنکه اعضای و مستعد حرکت و نهوض شود و آنرا سن طفولیت گویند مزاج او گرم تر بود و جهت
 دغور حرارت و رطوبت غریزیتین لیکن چون رطوبت غریزی او بسیار است حرارت غریزی بلین و نفع اجزای
 برین بکمال نمیتواند کرد و از جهت اعضا و جراح المفاصل نارسیده است و نیز جهت همین دغور رطوبت
 اصلی نشود نمون بدن درین سن بیشتر است و حال ایشان نه داخل صحت است و نه داخل مرض و

پایان

و چون ازین مرتبه تجاوز کرد سن که بود مزاج او همچنان گرم تر باشد اما تری کمتر از مرتبه اول بود بواسطه
 زیادتی تحلیل و این بعد از بر خاستن و حرکت باز کرده بود تا بر آوردن میزان بعد سقوط و محکم شدن اعضا
 شدن و نهایت آن تا هشت سال باشد و حال که در کان فی الجمله داخل صحت بود چون ازین مرتبه
 گذشت سن تر عر ع بود و چون او همچنان گرم و تر باشد اما تری کمتر از مرتبه ثانیه بود و حرارت متعادل تر و ظاهر
 است و این تا هجده بلوغ بود و چون ازین مرتبه تجاوز کرد سن رهاق بود و او همچنان گرم باشد اما
 تری کمتر از مرتبه ثالثه بود و این تا هجده بر آوردن سوره بود که نهایت آن تا هفده سال است و چون
 ازین مرتبه تجاوز گذشت سن جوانی بود تا قرب چهل سال و نهایت نشود و نود تا سی سال بوده از سی سال
 تا چهل راسن الوقت گویند و مزاج او در اکثر این اوقات گرم و خشک باشد زیرا که حرارت غریزی شتال تام
 طبیعی یافته چنانچه چراغ در اعتدال روغن بارطوبت بر شده و درین مرتبه بچگی تمام میاید بحسب کمال
 فوت حرارت غریزی و باز پرداختن عزیزتین از نشود نمودن و چون ازین مرتبه تجاوز کرد سن که کولت بود
 و نقصان رطوبت درین اوقات واقع میشود و سبب نقصان حرارت غریزی میگردد و بتدریج چنانچه
 نقصان روغن بعد از اشتغال چراغ و مزاج کمال نسبت شبان بسوزد و خشکی مائل بود و این تا
 شصت سالگی باشد و بعضی ابتدای کولت از سی بیخ گیرند و این چهار مرتبه داخل اصحاب اند و بعد ازین
 سن بری که آنرا شیخوخت گویند درین مرتبه نقصان رطوبت و حرارت غریزین از دیادی بایر
 و قوی اعضا بدان سبب ضعیف میشود تا آنکه این رطوبت نوعی نقصان یابد که حفظ آن حرارت
 نتواند کرد و آن طبیعی بود چنانکه از پیش دانسته شد و نهایت این تا صد و بیست سال بود و مزاج مشایخ
 بسبب این نقصان مذکور در نهایت برود میس باشد لیکن بحسب حصول رطوبات غریبه باک ستم
 از سومی هضم در بدن ایشان مزاج ثانیه ایشان سرد تر باشد نسبت با مقتضای طبیعی و حال آنکه تری
 از قبیلین صحت و مرض برین بود بحسب ضعف همچو حال ناقان و نقصان رطوبات غریزی غیر از
 حراری غریزی از استیلائی حرارت غریبه و حرکات قیفه و اعراض مغرطه نفسانی و غیره بسیار است
 و همچنین نقصان حرارت غریزی غیر از نقصان رطوبت غریزی از بردات مجملات و غیره با و چون
 این مسائل بدو منوع پیوست محقق گردد که کمال اهتمام حکما در حفظ صحت و تقویت مزاج در جمیع سن
 عمر حفظ صحت رطوبت و حرارت غریزین است از نقص و انتقاد تحلیل زاید و محمود بلا تشک در رعایت

الحفال و مشاخ و ناقین که ضعیف القوی و اعضا اند اتهام بیشتر و بهتر باید آمانت بر الحفال و کوه دکان باید
 که چون طفل متولد شود تن او را از شکلی هوا حفظ کنند لباس و غیره انگاره روده ناف او را که بخت او
 که آنرا شیمه گویند متصل است بر او نگشت زو شهادت آنرا بسته گرفته باشند از طرف شکم بطرف جفت
 تا چیزی که در وی باشد از خلط و باد بیرون رود پس آنرا بر بسیاری نرم یافته و در غن چرب کرده به بند زاز و
 محل یکی نزدیک ناف و یکی به قرب شبری دورتر از آنچه نزدیک ناف بند بسیار محکم بندند تا الی لطفل رسد
 پس از بیرون بستن دوم بمقدار عرض دوسه انگشت آنرا تیغ تیز بر بند و با لجامه همان یافته اند که چون
 بر کلید نهاده آنرا قطع کنند طفل در وی کم کند و بعضی ازین روده نان را بکتر از شبری قطع کنند و آن نیک
 نباشد زیرا که به تجربه چنان یافته اند چون از شبری زیاد قطع کنند آن طفل را وقت ماسکه نشانه بیشتر
 بود و کبر بر خود کم کند و چون از شبری کمتر قطع کنند کبر بسیار بر خود کند لایانیک بزرگ نشود و ترک آن نکند
 و نیز به تجربه چنان یافته اند که روده ناف را چون نیکو از باد و خلط پاک نکنند و نیکو بندد در حقیقه و نه بار
 طفل باد پیدا شود و در نشانه و با رحم و یا سوره علت پیدا کند و بعد از این باید نیک سوره بر تمام تن طفل
 نیک باشد و لطف نیکو او را بچیده در آن حال بگذارد تا تن وی ترک خورده شود و عفونت کمتر قبول
 کند بعد از آن در ظرفی کشاده آب نیم گرم بشوید در اول لختی او را در میان شور آب را را بکنند و از آن
 آب شور بدرون چشم و گوش و بینی او برسد بعد از آن آب پاک بشوید و بر دانه و خشک سازند و تن او را
 در خر قهای نرم بچیند گرمی بر تن او قریب بگرمی رحم نگاه دارند چنانکه آب اشگی جو آب بیرون ستاد به شود
 و بعضی هستند که بچه را اندک سوده بر تن او در فتن بیاشند و همچنان نشسته در خر قهای بچیند یک شبانه روز
 و بیشتر از آن بشویند و تجربه چنان یافته اند که آن طفل را اعضا کمتر جوش کند و کمتر عفونت پذیرد و اگر
 در اول نیک آب بشویند هم شاید و بعضی طفل را بعد از نیک به آب میثونید که در آن اندکی سماق
 و مسط و شانه و حلیه و امثال آن جوشیده باشند و این نوع تریب در پرورش ایشان ازین وقت باز
 بیشک مانع کلیه دهر در حفظ الصغیر بر ایشان علی الخصوص که آن او در خواص نیکو بود در تقویت اعضا
 و قوی و اعتماد حکمی واقع شود و باید که در عین بسنن در خر قهای که آنرا غنقد گویند بعضی اعضای او را که در وقت
 ولادت نرسب یافته باشد و نا جوار شده و از موضع مقرر تغییر یافته بدستکاری هموار کنند بوسیله که با تجربه
 سردیشانی از او پایا و دستا سه او را بر آن شکل گرمی باید راست کنند انگاره به بند بسیار محکم بندند

که آفت و الم آن بن طفل زسد و هر گاه بازمی کند و می بندد همچنین دست پای او را کشیده هموار بایست
 و بادام که اعضای ایشان بقاییت نرم و تر و اعصاب ایشان سست قوی ضعیف است در خوابیدن
 به پشت باید خوابانیدن تا یک طرف تن قوی تر نشود و گوشت که با بند و از وقتیکه ولادت واقع شده باشد
 تا همان وقت از شبانه روز شیر نماید و اگر مانعی نباشد تا طفل حرکت دگر کند خود طلب صادق نماید و
 و خلق او بچینند و کشادگی یابد و به تجربه چنان یافته اند که گرت اول چون شیر شهکام بوقت قرار مردم بند
 آن طفل خاموش و کم آزار باشد چون در وقت سپهر صند و خلق دهند کم حرص بود و در اول که شیر
 میدهند می یابد که کام طفل را بر درازند و آنچنان بود که انگشت شهادت را بشیرنی آلوده کنند و بر کام او بچسبند
 بالند نگاه شیر دهند و به تجربه چنان یافته اند که کام طفل را بچسبند و درازند در مدت عمر از آن کم مضرت یابد
 و چند کس را دیدیم که کام ایشان را بقرب سوده بانبات برداشته بودند چون عقب ایشان را از کز پرس
 المی نیافتند و باید که شیر از ابتدا اندک اندک بوسی دهند و بتدریج زیاده میکنند تا به شیر خوردن در آید و هم
 نیکو از آن زمان باز عادت کند و وقت شیر دادن هر نوبت آن بود که خود طلب کند و گریه آغاز و و قبل
 از شیر خوردن اندک گریه او را سفید بود و در فرنگ بعضی دانان هستند که بعضی اعضای لطفاً خود را
 که میدهند که قائل علی است مخصوص بر آن عضو داعی بر محل آن می نهند آن علت است من میشود چنانچه بر
 پیشانی و در حبت مریع جنون در صند عین حبت امراض عین امثال دور نیست که اگر بعضی عروق سرشته
 را که مرا خلاط و انجیره فاسد یا عضای شریفه واقع اند و در مسالجات امر قطع داع آنها می کنند بکمکت آزا
 داعی و یا قطع و سدی کنند حبت بیم امراض آن اعضای نیکو بود و باید که طفل را در موضعی دارند که سخت
 گرم و سرد و سخت روشن نباشد و بدیر یافتن هوای خشک تن او را بتدریج متعاد سازند و هر روز دو
 نوبت یا سه نوبت و شب یک نوبت طفل را از غنق و یا مهرباز کنند و بچینانند در حوت او را خشک
 سازند تا مبادا که اعصاب پشت او گوشت یابد و یا اعضای او را حرمت بول بسوزد و در زمین بستن
 و کشادن قبل از افتادن روده ناف احتیاط باید کرد تا آنرا گرفته زسد و اگر کوی چرب هر بار بر بالا
 او نهند و یا آن محل وصل را چرب کنند بر هم پی و زرد چوبه نیکو بود تا هفته آن روده بیش و کم نینفتد
 بعد بر نان او اندک سرسب یا سفیداب یا مورد خشک با گل ساییده با خاکستر کز باشند تا رطوبت آزا
 جذب کند و آن محل خشک و مستحکم گردد و در آن عین و عن از آن محل دور و در فصل گرما

هر روز تمام تن او را آب فاتر بشویند یا یکروز در میان نور سر بیاورد روز یا پنج روز لیکن در محل گرم و
 بعد از آن خشک سازد و بر دهن چرب کنند و در غنق با ممد بنزدند در حین غسل احتیاط کنند تا آب
 در گوش او نرود و این غسل زود و در تا چهل روز مناسب بود و اگر آبهای باشد که در علفهای مناسب
 نافع جوشیده مثل بنگه اولویه و خار تر بنجین و امثال اینها بهتر بود بعد چله هر هفته یک نوبت غسل
 یا استحمام معتدل و تدبیر مناسبت بود و این تدبیر زود و زود زود تا چهار ماه مناسب بود
 بر دهن تازه گادی و گو سفندی و باد نیه تازه یا پی تازه و یا مادینه راز و دماه بر دهن بنفشه با دام
 و امثال آن و بعد از آن زنی را هفت هفته هفته و اگر ادواتی واقع شود که تجربه یافته باشند که نفع مناسب
 ایشان داشته باشد و حافظه صحت بود اولی باشد و بعد سه روز از ولادت در مدتی اولی بود
 صحت حفظ از سفرت آلاش و باید که بعد از غسل اندر گرداگرد رحم کردن در پس گوشها و کش راهها و تقابا
 طفل بگ سردسایند با گل سرشوی صمغ کرده باشند تا خواب نشود و در سراگل تنها کافی بود و در
 حین روغن مالیدن باید که اعصاب و عضلهای او را که بر دو طرف سر پشت است تا کردن او
 چرب کرده باشند ز نرم مالند تا کوفلی و ماندگی و تشنجی که بمبت یا صنت قلب اعماد حاصل شده باشد
 بر طرف و بسیار الحقال را دیدیم که گریه میکردند چنانچه نزدیک بود که بهوش شوند و شیرنگر فتنه و بهیچوجه
 خاموش نمی شدند چون این تدبیر کردند شیرنگر فتنه و جواب رفتند و عوام این حال را رگ پشت گویند
 و درین حال شکم ایشان را شانی فرود آوردن بنایت نافع بود و باید که در حین جنبانیدن مدجبت خوا
 آمدن طفل صفت نکنند تا کوفلی نیاید بر چاین حرکت ریاضتی تمام است مرا ایشان را و باید که لمین خوش صحت
 او ذکر می بگویند معتدل زیرا که طبع ایشان بنایت لطیف است و از ادراک صورت ملائم لذت تمام
 بیابند و از غیر ملائم سفرت و بهترین شیر است که طفل خورد شیر مادر است بشرط صحت و جوانی و بهتر آن
 بود که مادر سعاد باشد با دویه مقویه و حافظه صحت بدستور مذکور تا مزاج طفل را ازین زمان باز کمال است
 مطلوب حاصل شود و این اصلی عظیم بود و اگر مرضه چنین بود و در نیمین باشد آن مرضه اولی بود و شیرنگر
 صحیح قوی مزاج بهتر از شیر مادر ضعیف مزاج بود و حکما بعضی در مرضه نیکی اخلاق را نیز شرط کرده اند و
 این بنایت تدبیر نیکوست در محفوظ ماندن شخص از سفرت از اطراف اعراض نفسانی و شیر جوان بهتر از
 شیر کهل بود و شیر لیمن و آبستن بنایت لطف را مضر باشد و در ادواول ولادت چون مادر را می رسد

و شیر او افلاک ما منته فاسدست شیر تندرستی باید داد و شیر سپرست جهت و شیر و شیر و شیر جهت پسر تنبر است
و بعضی گویند که نخست باید که طفل شیر قلمه مادر خورد تا اجزای اصلیه و اعضای او به بدن او به بندد و همچو بایست
شیر را و بهتر فرزند شود و این نیک فکر است مادر باید که تا منته شیر خود را میدد و شد و میریزد اگر برنج یک منته
آسایش نیافته باشد تا وقت خوشی او همین نوع باید کرد و بعد از آن شیر چون بزرگ نیگود و قوم معتدل
آید چنانچه معروف ایشانست طفل را شیر دهند و مرضه را باید که مطلقاً در وقت شیر دادن نخست
سر پستان را لختی بمالد و شیر اندک ببردن کند نگاه در دهن طفل نهد و دست اندک پستان را می
فتار و تا او را در کمیدن مدد باشد و کام و زبان و حلق او کوفت نیاید و اگر در دهن و غلبه باشد از آن
اندک پستان در دهن او میگردد و بیرون می آید و تا شیر در گلوئی طفل نماند و در منفذ بینی او نهد که
از این فعل منفی عظیم بد رسد و باید که یا کیسال و بیشتر لطف را یک منته از جانب راست شیر دهند و یک منته از
جانب چپ تا وضع جانین او متساوی باشد و هر گاه که طفل از گریه بشیر خوردن خاموش شود معلوم شد
که گرسنه بوده و اگر خاموش نشود و بشیر نگردد و بیشک او را املی باشد و یا وحشی در مزاج بزودی تاراک باید
کرد تا از گریه وحشت نشود و علاج شکل تر گردد و دیدم که بعضی اطفال از غلبه گریه عشتی گردند و بعضی کمتر
و بعضی نوسه پیدا کردند و بسیاری گریه اطفال بانگ بیبه تا تمام چله ولادت بود و گویند عورات
که چله بیدار و بعد چله بسبب قوی گریه میکند چون جوع و کوفت اعصاب و اشغال آن و بعضی تا چهار
ماه گریه بسیار می کنند بانگ بیبه و لیکن سبب گریه چله اش ضعف بود جهت عمر ضعف در سن قوی
و قصور مراعات در دگوش بیشتر ایشانرا زنجیر بیدار و قوی شیر لطفال را منع نباید کرد و مادام که از افزایش آن
سفرتی عظیم باشد زیرا که معده ایشان بدان پاک میشود و زود زود فریب میشود و خوب میمانند و دیدم چندین که از اطراف
سیکرند و مرضه سر ایشان و حوالی آنرا ببرد که بر تن جامه میمانند آلوده میگردد و طفل از آن می کشید یا شیر دوس
آن می شیند و تنه کم میشود و بسیاری کردن ایشان و منع آن تا چهار ماه بود و بعد از آن علاج افزایش لازم
بود و باید که منفذ بینی طفل را همواره برفق پاک کنند و اگر مخاط بسته باشد شیر بر آن دشنند و نرم کنند نگاه
رفع نمایند و همچنین گوش و چشم را از سورخ پاک میدارند و اگر ملک بهم چسبیده باشد بیشتر و شیرین نرم
سازند و پاک کنند و هر روز سر کشیدن او را صحت چشم و قوت باصره مفید بود و بعد چله هر روز طفل را
چندوبت دست و پای کشاده باید داشت تا حرکت بدست و پای میکند و قوتی در دست و پا و نشانی

در وی پریری آید و نیز حرارتها و قوتهای طبیعی جنبند و به هم بستری شود و تعلیق تعویذات و عقیق بر ایشان
 جهت منع مضرت چشم و همچنین سوختن سپند و نمک بر انگشت از درخته بیت ایشان دفع مضرات جانها
 کنند پشاییدن لازم بود و این را رکنی بزرگ دانند در تربیت ایشان که بغایت مجرب و درست شیردان
 با لطفال تاد و سال بود و از یکسال و نیم کمتر و از دو سال بیشتر بود زیرا که قبل از یکسال و نیم حاضر ایشان
 قوت بیشتر از آن نباشد و اصل اعضای ایشان هنوز پرورده نشده باشند تا دو سال بعد از دو سال غذا بیشتر
 خواهند و حاضر قوی تر بود و به هم شیر عادت به ضعف مضرت کند و مناسب آن بود که کودک را قبل از آنکه
 از شیر مایه خواهد کرد و اندک اندک از غذا به معاد بوی چنان میدن تا در همین بازگرفتن شیر تدریجاً دیگر
 عادت کرده باشد و همچنین در غذای تدریجاً افزاینده و در شیر دادن تدریجاً کم کنند تا از ترک معاد یکبار
 مضرت نیابند و هیچ غذای کثیف و متکلم بر ایشان نشاید داد که مضرت بکنند و تولید شده سنگ در ایشان زود
 و ممکن بود ببطسه و سرفه و چرچ از آن در بینی ایشان جسد و با نوز چون لطفال را محبت و موافقتی عظیم با
 شیر و پستان واقع است درین آنگاه پستان پیش ایشان همواره باید که و گاهی پستان را سباه کنند
 تا از آن خائف گردد و گاهی بچیز تلخ غیر مضرانگی ببالانند تا از طعم آن نضرته عظیم نماید و از فرآن
 آن بسیار متالم نگردد و اعراض مفشانی مضرت نکند بای مرغوب او را مشغول دارد و چون زودتر که
 شیر خوردن کرد از جهت نضرته شها که وی خواب باشد آنکه او را بیاگانند و شیر دهند و روز طعام چند
 از شیر نیکو مستغنی گردد و آنگاه تمام باز گیرد و اگر بران عادت شها گرسنه شود چیزی مناسب دهند و آن
 مقدار او را بیدار دارند که طعام لختی از معدده او بگذارد و آنگاه اگر خواب خواهد کند و چون تشنه شود در شب
 آب دهند و اگر آنار شیرین بجای آب خورد بهتر باشد و غذای طفل و کودک مرته متفرق چندین وقت
 بایر چنانچه طلب کنند و اگر از شغل سب بران نبرد و از طعام بر ایشان باید نمودن و مائل ساختن هرگز
 که دانند که محتاج غذا اند از عادت خوردن ایشان و از غیر آن همواره ایشان را بلهیاے مناسب
 و الحان خوش و ترغیبات ملائم مشغول باید ساخت تا بنگری که بتایر نپزدانند و بهترین موسمی جهت
 از شیر بازگرفتن مبار و نماز است و اگر ضرورتی بود در آخر زمستان او آخر تابستان نیز توان اما در هر دو
 چله هینے و شوی مضرب و چه در تابستان اسهال عظیم پیدا کند در زمستان جهت استیلاے تنگی
 و شراب آب سسرد برده و سوزانم پیدا کند و مضرت تا ایشان بیشتر بود اگر جهت ضرورتی

در تابستان از شیر بازگیرند باید که چیزهای مسکن عطش باشد و آنکه مایه قابض خشک کرده بهرعت برود
چون دوغ و آب شیرین و آب تخم خیار و بادزنگ نارسیده و شیر خرفه و بورانی خرفه باست و پلا و خشک
و ماست و نان و ماست غذای مناسب بود ایشانرا بهرند و همچنین اردینه باست و دوغ قاقق که در مرغ
جوان کباب با پلا و خشک و افشاد مرغ بز خشک یا نار دانه آلوده بهتر بود اش نار دانه با گوشت بز
آرد برنج و آنکه نفع هم نیکو بود و از چرب بسیار و شیرینی ملینات حذر کلی فرمایند و باید که بر محل نرمی
سرد خانبند هرگز و زرد میان و نشاسته در سرکه و گلاب حل کرده بر آن محل طلا کردن جهت تشنگی طفلان
نافع آید و شهادت و پای او خانبند در میان های و زا و اور و دوغ گاوی سرد تشنگن متن او را
بر آن شستن نیکو بود و اگر در زمستان از شیر بازگیرند باید که غذای گرم کرده و لذت و کم قاقق دهند و از چیزها
خوردنی سرد کرده و آب سخت سرد حذر فرمایند و شیر برنج غذای نیکو بود ایشان را و همچنین هر سید و گوشت
شقل و نان سیده و اشباه اینها و از نو که در گماهند و آنرا میخوش و تر بز و شقلا و دبی و سبب آمد
و مناسب آید و در سرما انار شیرین و سیب شیرین و بهی شیرین و امرد شیرین نیکو بود و هر گاه در طبع طفل
زنی در یابنده میوه با غذای قابض دهند و گوکان را امرات ضروریات مثال و سوره اطفال و جوانان
باید کردن و در تنزیب اخلاق ایشان کوشیدن تا از آفات اعراض محفوظ مانند با اولطف ملاست
باید که در رضای او بر آنچه لائق باشد ممکن گردد و در حین تنجیس در آنچه او مشتول دارد و او را تبرج لبها فرجا
باید داشت تا نیکو باله و از او دیدن او را منع نباید کرد و قیقه افراط در عرق و تحلیل شود و از جمیدن
وز در گرمی و تعب مانع باید نمود تا از آفات قصور عضو رئیس و حرارت محفوظ باشد و آنرا جهت تقویت
جگر دبی و امرد شیرین جهت تقویت معده و سیب جهت تقویت دل و ترشی بواس و دوغ و فراهم
اشال آن جهت تسکین حرارت تبهای ایشان و خیار و بادزنگ و کدو و کاه و اشال آن جهت
ترطیب و تبرید مزاج ایشان فی الجمله گاه گاهی مناسب بود و چیزها گرم و خشک مطلقاً مفید بود
خربزه و هندوانه جهت پاک داشتن کرده مثانه ایشان ملائم بود و تخم خیارین بزرگ با دیان و شکر کوفته گاهی
بر ایشان خوراندن جهت همین سنی بنا به نیت نافع آید و باید که در علاج مرض اطفال و گوکان از هر طبع ایشان عطف
و تکلیف شود و حذر واجب است از عملی مخصوص ترا بر نیز زیرا که مزاج ایشان قوامیت زراکت است بواسطه قریب
بامید و از ادوی ناملائمی مسخرت بسیاری یابند و شیر خواره را ملاحظه حال مرصعه بیشتر کنند که بسیاری

از امراض ایشان ببلای مرضه رعایت غیر فقط بر طرف میشود و کلیه و الطفل ببلای مرضه از مسلمانان
 مجربات الهیست فی الجملة آنچه به تجربه پیوسته در علاج امراض ایشان برین منج بود ام الصبیان این
 صرح حقیقی بود کم تشنج که اکثر طفلان و بعضی کودکان خرد را افتد و بیشتر مرطوبان ایشان را پدید آید
 و اکثر از چهار صنف افتد و از بر جوشانیدن بلغم اندر داغ و بعضی از ایدتوا ترام الصبیان گویند و اکثر کسانی
 که این مرض در طفولیت داشته باشند و بزرگ شده در بیشتر اوقات عمل از صرع امین باشند و گویند کسی را که
 این مرض در طفولیت نشده باشد در اوقات دیگر پیدا کنند و اگر در اوقات دیگر نشود در صحن حلت بر آن
 رود علاج بگیرد و چند سوز زیره را برابر و نیکو با هم سحر کنند و مقدار سه ازان در آب با سیر
 مرضه بجز آنند و باید که مرضه از افتد و ترشیمای با دانگی و ترقی فرزند در باشد و اکثر آن بود که از یکبار و از
 سه بار درنگزارد و آنچه ازین درگذرد علاج با اهتمام تر باید کرد تا مرض شکن نگردد و بسیار افتد که صفرای
 واقع شود آن هنگام سکنت صفا و سفحات مناسب آن باید و آنچه بالخاصیت نافع بود در جای سفید
 آید و بیم که چند طفل را این مرض از سه نوبت و بیشتر هم تجاوز کرد و موره مر جانی را با آتش سرخ کرده و بر
 نزدیک میان دو ابروی او از پیشانی داغ نهادند و صحن مرض سوزش آن بوش آمدند و دیگر نشد و بعضی
 بیشک گوسفند و غیر آن هم داغ کنند سفید آید و چند نیز درون گوش و سفند بینی و بر کف پا سه دست و
 پسه مالیدن نجابت سفیدست و پیرایه خرگوش نیز انگ تا دانگی در آب حل کرده دادن بالخاصیت
 نافع آید و طری آن در اسهال گفته شود و در هر سه ماه این مرض اوقات حرکت بیشترست از جمله طفل را که
 این مرض مکرر واقع شده باشد و هنوز رفع آن معلوم نباشد و نگی طفل بآن مندر بود در او اهل ماه البته بند
 یابد و بدین بکدر بر ممد و لباس او خلیق نمودن دانگی هم خوراندن مناسب باشد و بسیار باشد که در سه
 ماه گریه از جهت و برنج کنند و اندک غفلت در ایشان پدید آید و خرخر نفسی اندک بطریقیه که در گریه میباشد
 بی حمت مقرر پیدا کند و در قرب این علامات ایشان را صرح پدید آید و رعایت در وقت ظهور این علامات
 لازم بود و در اوقات علاج طفل را از روشنیهای بسیار خیره کنند و چیز با سه دوار و کشتی و شبنون آواز
 بای بلند بر آردن بر مقامهای بلند که پائین پیدا بود و اعراض متسانی و سه و نوام با فرط نگاه دارند
 و در بعد از خواب پیوسته مشغول دارند و انزاع او را درین اوقات بیشتر مانند در صحنه مر یض را از گشت
 بز و گا و واسپ و کرفسات و چیز با سه بخار انگیز بر پهن فرمایند و اگر مرضه یک در میان حب الشفا سه

یا حافظه الصحو خورد بسیار مناسب آید و از هر چه شیر او را غلیظ یا آنجا که گردانند یا فاسد سازد حد لازم بود
 و از جماع و جهل تیز دور باید بود علاج ام الصبیان بتقلیل و تحلیل صفرا و تعدیل مزاج و پزیرن از گرمیها
 و گرمای صفرا نگیز باید کرد و اگر طفل خرد باشد تقویه مزاج مرصعه باید کرد غذا با می سدرل صفرا و دن
 و قاندر هر جوانی در شیر با دفع هر دو را مانع آید و داغ پستانی طفل سفید بود و همچنین بستن اطراف و
 بجز بر ساقها نهادن و جنینا لبدن و زراب نرم بر کف پای می او مالیدن و مع ذلک تدریج سابق
 مرغی داشتن عسطله متواتر اگر از حسرت و رمی بود در نواحی داغ علاج تیر بر دماغ بطلا با می
 برود تیرج بوجهار با و در غمهای مناسب چون آب کدوی تر و آب برگ عنب الشعلب آب برگ کشنفر
 بر روغن بنفشه بادام و کدو آینه با یکدیگر و اگر از حسرت روم نباشد با درج سحوق و سحوق را با بشوره
 در بین او و منافع آید و گویند آنی که از گرده گو سفند در صین کباب کردن چکدر بینی او نیم گرم چکانیدن
 و هر کدی راعطسه متواتر آدمی سه شبانه زرد زرد یک سبلاکت شد و هر چند علاجاها میگردند سفید شود
 فرمود که قدسی قندوز عنفران را با هم گرفته بخورد و بینی بران دارد چنین کرد و تسکین یافتگی
 و این در می سست گرم که در پرده منفرید آید و علامت این علت آن بود که جایگاه منفر از محل نرمی
 سر فرو نشسته شود و در جمل و چشم فرو آید و چشمها و اکثر تن از زرد شود و هر چند آب خورد میسر شود
 و از بخت لعباش موسوم بود علاج تیر بر دماغ و مایع کنند چنانچه کدوی تر و خیار تر را تیرا شنود
 با آب برگ عنب الشعلب و آب برگ خرفه و کشنفر تر و روغن گل و اندک سرکه بهم زنند و بر سر
 آدمی نهند و پیشتر بر سر آن محل نرمی سپیده بیضه مرغ بار و عن گل غلط کرده طلا کردن هم سفید بود
 و هم نشاسته با سرکه قلیل در روغن گل و عنب الشعلب با روغن گل تنها هم نافع آید و بنفشه تر و با خیار
 گرفته ضد کردن سفید آید و به طفل اندک طباشیر با تخم خرفه بریان کرده و ساییده خورایندن بگو بود و تن او را
 بطبخ خیار شیرین با روغن گادی تازه و آب هندوانه شستن مناسب بود و خیار کف دست و پاپای
 او بستن مناسب باشد و در طفل در مرصعه به هر طب و مرصوعه باید چون قلیه مزع بکند و اسفناخ و کتک
 جو و امثال آن در ضد راحت تسکین و حج طفل اندک حب الشفای یا حافظه الصحو در طرف سب
 بر بالای طعام باید خورد و گاه بود که ایشان را در می گرم در مرم دماغ افتد و در علاج آن هم بدین نوع
 باید کرد و بعضی از آنچه در امراض دماغی میسر میشود مرغی داشت کشنج و کز از اسچ از یلیس بود

چنانچه از عقب حمایت و یا استقرانات افتد و آن اندک پدید آید علاج آنست که روغن بنفشه را
 یک گرم بر سر او بمبارد و مانند وادام او بران چرب میکنند در مواضع که هوای آن به تری و گرمی مایل
 باشد او را میدارند و مرصعه چیزهای گرم و تر میخورند و اگر طفل خورنده باشد بدو هم میخورند و تدارک تب
 و استفراغ بدستور میکنند و باشد که از خشکی طبع و بچوانی و گرمی بسیار افتد و علاج آن که بشیان خشک
 و خاموش کردن طفل بنخل و محرز خوردن مرصعه و خواب آوردن طفل چنانچه بعد از این واضح گردد
 باید که دو آنچه از رطوبت غالب افتد علاج بنخلک ساختن مزاج طفل در مرصعه باید کردن و نشانی تنزد گرم
 مکرر بکار داشتهن نیکو بود و بعد از مرصعه نان و عسل مناسب باشد و با بخورد آب پرا بر از و بجای آب
 غسل آب و طفل را در غنمای گرم و خشک مالیدن مفید بود و تشنجی که از تب افتد و تب باقی باشد ملک
 بود و آنچه از چپیدن غضب بود در اضطراب طفل و آنچه از ضعف مضم بود و از زردی وقت دندان بر آمدن
 جمله همین نوع علاج بود و علاج سرعت بر آمدن دندان در قسم اخیر لازم بود و در مرصعه راجعه الشفا و یا فقط
 الصحره هر روز بر بالای طعام درین اقسام مفید اند و بچوانی و بدخونی چون سبب مایل واضح باشد علاج
 آنست که او را چند مرتبه بترسانند و اگر اندکی بخوراند هم نیکو بود و بلغمها و لحمهای ملائم حزن او را ششول
 دارند و اندکی نرماییدن او را بسیار مفید بود اگر احتیاج زیادتی تدبیر افتد تکلم او را بشیانی نرم سازند
 و ذلک اعصاب و ارجوه مرتب دارند در صاحبی خاطر او کنند بر آنچه ممکن بود و آنچه بدو موانع است و آت با
 یہ اضرسازند و حسب الشفای بزرگ و حافظه الصحره مرصعه بکار دارند و بعد ساخته شیرها اگر احتیاج زیاد شود
 به طفل نیز اندکی بخوراند در شیر حل کرده و تخم خشکاش و گندم و نشا براند و تخم کاهور ابر بیان کرده در
 کبسه کنند و بومی آن به طفل میدهد تا خواب آورد و زردی بالین او نمادان همواره مناسب آید و بسیار
 سه شقیقما و در طرف نمره پشت او را بر روغن تخم جنس بار و روغن خشکاش چرب کردن خواب آورد
 و همچنین شیره تخم خشکاش در طعام خوراییدن و اگر احتیاج افتد با عیبه و تعویذات نیز کوسل نماید نافع
 آید و بسیار بود که بدخونی و گرمی عیبت از جهت نامتای خواب بود علاج آن بالیدن نرم و تدبیر خواب
 آوردن کند تر سیدن در خواب اگر جهت آن باشد که در بیداری از چیزه ترسیده باشد و آنرا
 بخواب می بیدار کن خون را بنخل از و بیرون بر نرگانی بود و اگر از جهت اشتها بود که بخار است غلیظ
 و مانع او را برنج دارد و صورت های مریب می انگیزد علاج آنست که مرصعه غذاهای لطیف خورد

درمانند الصبح بکار میرود و طفل را بیدار کند از در خواب و اگر میسر نیاید خواب او مطلوب
 بود و در آن حکم جیناقت را مختم مرد بهضم و تحلیل شود و مصطلکی ناییدن لعل آنکه یا آن خشک گفته
 خوردن نافع آید و تعویذات را در بقیاب تاثیر کلی باشد و گفته اند که بلور اعلی را در پوست پشانی نزار بر طفل
 تعلیق کنند ز سید خواب و بیداری را کم کند یا الحاحیه و اگر بزناشته هر روز یک انگشت انگبین بخورد این
 سفید بود و آنرا که قریب بجا بوس حالی می باشد وقت خواب جذیر ستر یا بویا نیدن و علاجا که در صبح
 گفته شد لغتی بکار داشتن و گاهی قبل از خواب بشیان صابون شکم او فرود آوردن تر سیدن از
 چیزها در بیداری علاج است که اگر او را ممکن باشد آنچه از تر سیدن سازند و بنان آشنا گرداند و در
 اول حال برنج پاک را شستن و آن آب را دادن نافع بود و سوخته استخوان خرچنگ با نبات
 و خر قریب یا ن سوده و حرا نیدن نافع بود و تعویذات بر ستور مذکور سفید بود و شنول و اشکن او در این
 فراموش کند از لازم بود و آنرا که می از خوف بیدار علاج می خونی بکار و در اندک بود می چشم
 یعنی از رقی آنچه غیر موروثی باشد علاج است که در مدت چله طفل هر هفته چند نوبت شکم را
 برابر با هم نیکو سخن کرده بپیل در چشم او کشند و اگر بشیر مادر نرم کنند هم شاید در نوم نجات کو یک ساعت
 دوران سحوق شکم در عفزان گردانند در هفته دو نوبت استعمال نمودن آید بعد چله اگر زائل نشود
 باشد گذارند که شکلی زائل میشود و بسیار بود که بگردی دارد و چون بزرگ شد بخود زائل میشود و بسیار
 بود که علاج نکنند و همچنان بماند در اولاد سن این جلیه تجربه پوست و اگر بلعاج اتوی احتیاج آید
 و با خود در چله علاج نیافته باشد خندق را بسوزانند و بار و عن زیت سخن کرده بر محل نرمی سر که دک بالند
 و کرمی سازند نافع باشد و عصاره عنب التلب عصاره پوست انار شیرین اندر کشند نافع آید نیز
 در پوست مع المله و همچنین در پوست سر و کلاب باز عفزان شکم سخن کرده گویند اگر بیل مختل تر
 فرود آید در کشند چند نوبت عظیم نافع آید بر میان کھلی نافع گویند سر را صحنانی سه درم شکم عفزان
 در و آید غیر مشقوب از یکی یک درم شکم و کافور از هر یک دانگی و ده چراغ زیت دو درم جلا را سخن
 و حل نیکو بود هر هفته چند نوبت بکنند سطریری یک چشم و سفیدی که بر حدقه افتد این هر دو علت
 بیشتر از غلبه گرید افتد علاج هر دو است که آب غلب التلب می کشند در شبانه روزی چند نوبت
 و اگر به حسب الامکان نگاه بیدارند و آنچه سبب آن گریه نباشد علاج اتوی مصلح

علاج افوی محتاج باشند هر صبح ببول گرم دی بشویند و بعد از آن عنب التلب از کشتن سبزی
 برین بر طرف شود و هر روز اندک صمغ سماق یا چهار برابر نبات سوده اندر کشتن سپیده رابر و هم چسبیدن
 پلکها چون زیاد از مسود خواب و سقر اطفال و کودکان بود مقدمه رو باشد علاج آلت است که زهر
 صبح ببول گرم خودش بشویند و کل اصفهان کشتن و برگرداگر چشم او از برون توینای شسته سوسن خشک
 مانند از گردوی نعل و بوی جوز تر و بوی خربزه و شمار حفظ کنند و اگر از دو و چوب کباب از چشم دینی
 او آورند سفید بود و چشم که آزار مرگ بیند علاج آلت است که تا سه روز تمام هیچ دارد و برگ چشم از گردوی
 و غذای مرصنه و طفل خورنده از ترید یکله و پاچه و آنچه چرب باشد سازند و اگر بسیار چشم هم چسبیده باشد
 شیر مرصنه و غیره با رنیه پاکیزه و دوشیده بر چشمها طلا کنند و شیر و خرگه بهتر از شیر است و بود و پنبه
 کهنه دو که داده گرم بر پشت چشمها بستن جهت در صعب و درم پلکها نبات سفید بود و ببول گرم
 شستن عظیم نافع آید و بعد سه روز زرد و منقرض با نم تیکو سخن کرده به آب دهن برکت دست
 کرده آنرا بسیار کبر شنند و هم بر همه سازند بر سر کنند و شیر بر آن دوشید بر پشت چشم او به بند و شهاب
 روزها در دو درم بر هم چسبیدگی ترا عظیم سفید بود و به تخفیف در سر او در روی بسیار دیدیم که برین پیر
 بیافتد و اگر نزد بین احتیاج افتد و او ای اگر بر سپید بر ستور که در علاج رمد فرورست بکار در اندر و پسر
 و پسر همان نوع دارن تا ممکن باشد هیچ دو ای بگرد چشم اطفال و کودکان خوردن یا برگردانید که گرد
 چشم ایشان نبات نازک است و هم سفرتهای دیگر باشد آب رفتن از چشم سیر و در افتادن
 چیزه در وی چون سبب این رفتن آب در گوش بود وقت غسل و غیره از یک چشم آب آمدن بدان
 شایر بود علاج آلت است که قلیله از پنبه خشک در گوش او نهد از آنجا آب او را هم بدان گوش
 خوابانند آب با سنجید بشود و باز کرده و اگر آب پشت چسبند سفد گوش طفل را بر دهن نهند و نفس کشند
 تا آبا بیرون آید تیکو بود و اگر آرد سیده در آن سفد تیکو ناکند و بر آن چسبند تیکو بود بیرون خواهد
 خانه چشم علاج آلت است که حصص یکی با شیر مرصنه سائیده و برنیه کرده بر پشت چشم طلا کنند بطبخ
 باون سر و چشم او بشویند و همچنین آب با در و ج بعد طلی و کحل عوام با گلاب کشیدن سفید آید و طفل
 مرصنه فی الجمله از استویات معده بکار میدارند و از خوردنهای متفاح و بلغم فرا بریزی می کنند و اگر اوقات
 چشم را بسته میارند مانند آن چیز در مین این وقت غذا خوردن دافع خواهد که بعضی با سر و غیره چیزه

براهینی در عهد و زمانه طفل آنرا نوازش بر بدن کردن گفتن آن در غده کند مستغن گردد و بخار آن در مغز
 او را رنج دارد و ازین جهت همواره متوحش باشد بر خوبی و بدی که کند دست برین خود از آن جانب باله
 و بغض او غیره نیکو میل نکند ز روی آن در بر خوابی و ضعف و سفاقت پدید آید و باشد که از وحشت آن شب
 نرمی لازم بگیرد و تا بر نفس از انقباض بی تزلزل دست بران هر ساله بران وحشت بران خواب
 اگر اسی میدهر علاج آنست که بین او را تمام از بردن دور و در چرب دارند نیکو در وقت که در خواب
 باشد او را پشت باز خوا با بنده چند قطره روغن در منقدهای بینی او بچکانند بعد در وقت
 بیداری چیزی معطس بر یا نند تا عطسه کند اگر بران بیرون آید میماند الا او را به پشت خوابانند و دست
 و بدن او را محکم گیرند و باز از بدن خود در بینی منقذ گرفته ادست بر منقذ متعاقب منقذ مخالف دست بر منقذ
 سایر در نفس طفل گو باد و میدره آنچه باشد بیرون آید و گاه باشد که بعد چرب کردن منقذ کشاده بینی او را
 بگیرند تا دهن بکشاید و در منقذ گرفته نیکو بر منقذ آنچه باشد بر راه گلوی او باز گردد بسیار طفل را دیدم که
 شب نیز برین سبب پیدا کرده بود و برین تراز بر این ایشان برنج یا نخود یا دانه مار بیرون آمدن مستغن شود
 و همین علاج بعد چند روز بصحت آمدند بسیار باشد که بینی ایشان را از بیرون چرب کنند و چند قطره هم
 اندرون چکانند و همین لحظه باد اندر دهند و آن چیز بیرون آید که دانه انازا انگشت در بینی خود
 فرستاد نفس باز کشید محکم شد و بیچ نوع بیرون می آید بطریق اول بیرون آید در جهان در در گوش
 علامت این سبزی رنگ بر از بود و چیدن سرگردن گرمی در گریه و اضطراب و راحت یافتن از
 دست نهادن بران بران جانب خوابانیدن علاج آنست که آنچه ظاهر بود از سوراخ گوش او به
 آرد و نمک لبر زده سوده و با هم دیگر برابر آمیخته فیله نرم بنا کنند و بگذازند و بادیان خاییده نرم در پنبه برین
 کرده در سوراخ گوش نهادن نافع بود و چوب نیم خشک بادیان را بقدر شیر می یکسر در گیر استند
 دیگر در آنرا بریز سوراخ گوش او را زنده چنانکه بخار او بگوش او در رود آب آن ز سر منقذ بود و
 نیز و شیدن در گوش نافع بود در منقذ حب الشفا و با ماقطه الصمغ هر شب یک نوبت و هر روز
 یک نوبت حوز نیکو بود و اگر بردای قوی احتیاج افند فیله از کاغذ حریر بر باد آلوده در گوش درناک
 نهند و درین و بادین خروغ نیکرم در روغن گاؤ نیکرم با سپیده تخم مرغ آمیخته اندر چکانند بیرون
 گوش او را هم بران چرب داشتن در دو خارش گوش را نافع بود و روغن بادا آنچه کوهی

و قیتله غسل آلوده نیز منقید اند و صبر در آب حل کرده و یا در عصاره تشنیز تر و یا عصاره عنب الثعلب
 بر برون گوش در حوالی منفذ و بنا گوش مالیدن بسے منفع بخشند و در آقوی بیسج وقت بگوش ایشان
 نباید نهادن که بیم گرمی و آماس بود و گفته اند که طبع با بونه را در آفتاب کنند گرم و سوراخ گوش او را در دست
 بر لوله او نهند تا بخار بگوش او در زود تسکین یابیر یا لودن پلییدی از گوش اسنجه بعد از در بود علاج بسیار
 علاج نباید کرد و آنچه بعد از در در هم نباشد چند روز مملت باید داد تا الخی سواد فاسد منفع شود پس از آن
 علاج کند علاج آنست که قیتله را بسسل بیالایند و به انزروت سوده و بخیه انزگر و انزدر در گوش او نهند
 هر شب از وزی چند ذرت تا چرک را پاک کنند و در ویش را بصلح آرد و اگر در شب سوده بگردانند و بنهند
 هم نیکو بود و دو کی سه ساله را بنیاز در می گوش در در کرد چیزهای پز انزده چون آب پیاز و روغن کریمک
 انگریم و اشباه آن در گوش او میچکانند یکیشا روز را کشوده یکمشته چرک می آمد اندک و باقی بود یکی فرود
 که قدری ترکی را در آب حل کرده و بار و عن گل جو شایند چند آنکه آب رفت دور هر شب از وزی چند ذرت
 در گوش او انگریم میچکانند و گاهی قطره چند روغن باد امچه که سه میچکانند سر روز از تمام صحت یافت
 بسیار از سودیم نافع آرد در آنچه بعد از در بود و آنچه بیور بود و در همه لته بوقت بر آمدن انوزان اکثر طفلان
 که دوزان بر آرد نرگشت بن دوزان و بنبت آن متورم گردد و بنایت در کند و بسبب حرارت در دست
 طبع اخلاط رقیق یابد و طبع بعضی نیکو پز از در و اسهال پدید آید و بسیار بود که سودی به تشنج و کزاز در و چشم
 و خارش و آماس کرده شود چون آن دوزان تمام بر آید اکثر این اعراض منفع گردد و گاهی تب نیز آید
 علاج آنست که چیزهای را که بسیار خاییدن بر ایشان برهند تا ماده تحلیل نیابد و گوشت بنبت دوزان را
 را بنزخ گوش و پیسج بالند و بدان نرم میدارند و انگشت برفق تمام بر آن محل میمالند و روغن بنفشه
 با دام که باب انگریم بهم آمیخته سرد گردن او را بر آن جرب کنند و گاه گاه قطره چند روغن بنفشه انگریم در گوش
 او در آن جانب بچکانند و غسل بار و عن با بونه پار و عن شیت خلط کرده و همچنین غسل با صغ پر سک که آنرا
 بطم گویند خلط گوشت و زانهای او را لبدن نافع آید و طبع با بونه و شیت بر سر او ریختن در محل گرم منقید
 بود در خواص آورده اند که تاب سنگ را از آنجانب بکنند و بر آن جانبی وی طفل تعلیق کنند و زانها
 زود بر آید و جهت تنویت اعصاب و قلت احساس و حج هر روز طفل را اندکی حب اشفا را با مافات
 باید داد و اگر از آن اعراض نکرده چیز بعد از آمدن دوزان باقی بود علاج آن بر ستور خود نشانی باید کرد

آماس گوشت بن دندان بعد رسیدگی دندان سبب آن بسیاری ربطت رسیدن مجامعت است
 بود از سده و بری مضمر علاج همین ملکا کرد که در ورم نه گفته شد گفتند آنگشت نیک بران با ملکا گزین
 از آن بر آید بهتر بود و مخففات چون بلبله سوده و فوفل سوده بران پاشیدن شبها فائده بخشند و میسرگی
 دیان که بتاری قلع گویند ریشی بود که بر ظاهراست لب در داخل در بظاهر زبان و گوشت و زبانه
 پر می آید و با سوزش و اندک رده و ضربان بود در چین جفا بیدن آن عضو و بار رسیدن چیزی قوی
 طعم بدان این اعراض زیاده کرد و بلون بیشتر سفید و سرخ بود و سفید آرزای بعضی زنگ گویند و این
 هر دو اسلم باشند و آنچه بزودی مائل باشد سوراخ و مولم از آن باشد و گرم تر بود و آنچه سیاه افتد گاهی
 سبز یا کله شود و ملک باشد علاج آنچه غیر سیاه بود آنست که در همین خواب کردن آرد جو بریان که آنرا
 بست گویند بران بیاشند و بگذارد و اگر آنرا فزونی کرد که بیشتر و همچنین گل سرخ سوده با کشیز خشک سوده
 با فندقی تر همچنین پاک ناکرده سوده عظیم نافع بود مکرر آرد بسیار و بوم که شب تر همچنین پاک ناکرده سوده
 عظیم نافع بود تا خسید و خواب گیرد و بهتر شود و سکر از آن زائل شود و نیز بران آن در سه روز یا پنج روز
 باشد بسیار بود که بی علاج سه چهار روز را صحت یابد و بنفشه سحوق پاشیدن همچنین اصل السوس
 سحوق سفید از جو را ایند شراب شاه قوت و همچنین شراب تر افودت که آنرا شیخ گویند بی سفید آید
 و شستن آن بسبب آب و بعد از آن پاشیدن و در موقع آید و پاشیدن پوست بلبله زرد سحوق با
 همچنین بسیار نافع آید بر بیان سفوفی مجرب بگیرند همچنین در تل مرع و با زبل خشک آردی و خاکستر
 پوست و تور و پنبه و خاکستر سوی سر مسادی و جلیه را سخن نیکو کرده بعد از غسل محل عرض بسبب و اشباه آن
 وقت خواب بران پاشند و در قلعهای گفته عظیم سفید آید و در صند و طفل از غذا های گرم مطلقا نه کنند
 و اگر تنقیه حاجت آید در الحال مرضه را تنقیه خلط کسب فرمایند و در دکان بجا است و زود شرط
 اذن ملین و شیاف تنقیه کنند و اگر عللاجی اقوی محتاج شوند و با اطلاع سیاه بود از علاج قلع غیر طفل آنچه
 بود بکار در ورم حلق در میان رمی و همین این مرض بسیار افتد و چه فرود برودن نهایت بود
 باشد و گاه بود که این ورم بعضیها در مای پس کردن رسد علاج آنست که طبیعت او را شیاف
 نرم دارند و بعد از آن رب شاه قوت میدهند و مرضه نار دسارقی با کشت کبوتر میوز و و چوردن
 شیخ لطف را نافع آید و شیاف آن هم سفید باشد ورم ملازه و از زمین سبب این اکثر بلغمی بود که

از دماغ برانجا فرو آید و بسیار باشد که حرارت تشنگی لطوبات دماغ را بگیرد و بطریق زیره برانجا یا
 فرو آید و در وی درم لوز قین را کل رود گوش گویند علامت آن درم است و شوار گویند فرو بردن
 شیر طلاج طلا کردن تخلیماست چون خاد سرکه و یا خاد آب کاسنی باب کشیز و عنب الشلب بر کل
 زنی سرد پهن کردن مرصنه از چیزهای بلغم فزا در تری می که در دم حلق گفته شد جمله نافع آید و اگر انگشت
 بصل و اندک شب سوخته بیالاند و بر آنها می مالند تا لعاب بسیار بیاید بر لبه سفید آید و اگر سخت قوی
 افتد بعد سه روز با انگشت بر آن روز کردن و آنرا ترکانیدن تا اخلاط آن دفع شود تدریجاً کمال
 بود و انشراح علم استرخار آنها برداشتن آنها بود بصل و شب بر دغن و شب شود و مازوس
 بسکه سوخته بر با فوج و طلا کردن سفید آید و نشانشه در سرکه هم نافع بود ز کام چون سری ناگاه و بر پیشانی
 او در سردی آنکه از مسکن سرد خوش هوا یکبار بر هوای حقیقه گرم نقل کنند و یا بوی گل تازه بیکاره
 بر در سرد او را ز کام رود و انقدر علاج آنست که سرایش از گرم و از سرد هوای گرم را قبل کنند و بوی
 خوش و گل و غیره دور دارند و کنه های دست و پایهای ایشان را بر دغن گاوی در شب چرب کرده
 بر آتش گرم کنند و حسب الشفا در شیر حل کرده یا در میان نان و غیره پنهان کرده شست و صبح بوی
 دهند و مرصنه نیز پنهان بکار میدارد و بسیار بود که خوردن مرصنه کافی بود و بعد از جنگلی ماده استحا
 فرمایند و در غذا تقلیل کنند و لوغان بکار دارند و بسیار بود که او را چون تب آید و پخته گردد و در کام
 نیک شود و آنکه مرطوب بود و ز کام قوی افتد مرصنه نصف کند و اگر احتیاج افتد در روز دوم آخر و بر با
 گوش طفل با کبودک را با پانچند لخمی خون بر دارد در میتاب جل نیکو مرصنه عیدار نر تا خون عظیم نکند و بر
 آنجا ز رفتن و خانی بود در حلق علاج آنست که اندکی دو شتاب با عقیده مویز آب در آب سرد خور
 و اگر آن نباشد نبات و سکر و ترنجبین و عسل هر کدام بود و دهند و شیر سفید آید بسیار بود که شیر مرصنه
 کافی باشد و آنجا ز رفتن گردد بود بخلق علاج آن بشیر و غذا های چرب کنند و تدریجاً دغن با دم خور
 نافع بود و چرب کردن سینه و حلق مناسب باشد و آنجا ز میس و خشونت قصه بود و خشکی که در سینه
 و گواهی سید بر علاج آنست که مهاب دانه آبی شیرین نبات سوخته بهم خلط کرده سید دهند و همچنین لعاب
 تخم کتان با نبات و طریق لعاب گرفتن جهت این حال است که دانمار در شیر مرصنه یا آب میمانند
 و چون نیک غسیده شود آنرا چوبی شیرین بر ضد الما بی غلیظید بر آن نگاه آنرا از لته سفید یا آینه

و بکار دارند و تخم هم شیرین را با مغز بادام و کثیرا یا غنغ عنبری کوفته در با عمل آب شکر یا با شکر منجور
 یا نبات ثوب السوس اندک اندک خورند ان نافع بود در شیر سرشته هم نافع بود و شیر خنده یا نبات و کثیرا
 و شیر مرغ یا نبات شکر و پالوده باقی باشکری بار و عن بادام شیرین غذای نیکو بود ایشان را و نجای
 که آثار صغیرا ظاهر باشد گاهی اندک آب شاه نوبت یارب اگر بالو هم قبل از نماز دهند در وقت غذا
 واقع صغیرا بخورد و آنچه تیز و درشت نباشد و اسهال از کثرت نزول رطوبت بود در زمی سرفه آب جوی طری
 مرین بر آن گوای دهند علاج آشفست که گاهی انگشت بصل آلوده درین زبان مالند تا قی کند و کوب آب
 لخته از حلن و کام و دهن او بیالانید و تسلیل غذا مریدارند حسب الشفا یا حافظ الصو شیر شیب بکار دارند
 در مریض را هم در غسل آب لخمی حل کرده و بنزد بر بینی و بن گوش و شقیقه و کف دست و پا و جگر بتر
 باب سائیده بالند و هنگام سحرگاه که محل حرکات نزلات است حلای می مغز بادام عملی و بنزد بر سینه
 موم روغن بادامی میالند و قدری شیم نرم گو سفندی را نیکو در دو کرده پیسته بر سینه آدمی بنزد
 و در سحرگاه نفس او را گرم دارند تا جرای خشک بجهت او رسد و از سخن کردن منع کنند و منج عفا
 و بنفشه سرفه طفلان را عظیم نافع آید ماش بر بچ باشیره بادام دادن بسی سفید بود و جهت کجانی شیره
 خشکاش نبات نافع آید و طفل و کوبک را و همچنین رشته باشیره خشکاش و بادام طلاهای خشک حن طای
 خشک و مرغ کباب و نان حلای مغزی سرفه ترکودگان را نافع آید و همچنین حسب السعال نیز شیاره کهن
 داشتن و شکر در نار جیل با هم کوفته خوردن و کرنگین که برگ مورد آرد در دهن نگاه داشتن که در کانا
 بسیار نافع آید بشرط کم گفتن و در او از خرمستان سست و ستانینه در ری هو اوله سرفه شد و اطفال
 و کودکان میخان بود که چون سرفه کردنی تاقی تشدی و ضعفه نکردی سرفه تسکین نیافتی و چنان در
 در سینه ایشان گرفت که طفلان زیره دست بر سینه خود نهادنی و نالیرندی و بعضی ازین معالجات کوز
 بکودن نفسی زیاده در ایشان پذیرنی آمد جهت بعضی موانع و بسیار تلطیف نشد اگر در دهن خشک
 و اثر نیک ظاهر نیست بلکه گاه بود که غذای غلیظ بترمی آید و بعضی بلاکت نزدیک شد نزدیک
 که حبه سفید که در میان سیاهی چشم گو سفندست بگیرد خشک سازند و نبات سخن کرده در شیر منقل
 کنند و بر نشاکمی بعد از آن حبه بنزد در شب هنگام هم این چنین تدریجاً نافع آید و بر سه روز
 صحت میافتد و بر بنزیکه و بسیار طفلان برین علاج نیک شدند و کودکان چار خچاله را و بگری

که بوقت خواب مقدار باقلا می هرکلی برود و فواید بسیار دارد و در هر گاه علامی سخن با دام یا حلوا می مغز
 جوز میخورد با بزرگ روزی ازین مرض خلاص شوند و بعضی را از ذقن سرفه آوری برهنه نیکو دارند
 و آن حرارت تب ماز را نفع میگرد و قطع مینماید و بعضی بجران صبح میگرد و در صحت میافزاید از تب ماز
 بعضی را آب پیاز پنجه یک فاسق هر صباح با شتا سید از بند سینته او را چرب سید اشتند و پنجم دود داده
 می نماید زمین صحت مییافت و اکثر این علا با برات: بجز پیوسته است خرخره و گنگلی نفس که در شها
 پرید آید و مجال مانده بوقت ادا خگره عظیم پدید آید که در کان را علاج آنست که طعام درسته نهند
 و فی الحال بار العسل گرم قطره قطره میخوردند و پنجم کتان کوفته و غسل سرشته اند که از کون میفرمایند
 و از استنشاق هوای خشک نگاه میدارند و بنهای گوش او را بر دهن گرم کرده پیوسته چرب می کنند و اگر به
 حکمت فی آورند که گریه نکند مفید بود و گریه در اول عظیم مضر بود که رفتن نبات در دهن و گاهی حلوا می مغز
 با دم عسل حوزون که در کان را مانع آید و درم چندین طفل و کودک را که بمجروح تخم کتان و عسل حوزون
 طعام نرم و چرب و اشتن سینده و حلق خوش شدند و درم طفلی دو ساله را که این مرض شد بدین علاج با بر
 طریقه نیشتر غذای او شور بامی برنج بود بچو چو مرغ شب چهارم عدد گوش پیدا کرد و در آخر شب تب کرد و از
 سموت و ج پلیت عسل آلود در گوش او نهادند و تسکین یافت و به تب ماز که بر تب ماز پیوسته بود پنجه شد
 در روز عرق کرده و صحت یافت و درم کودک را که شب مغز جو خورده بود و آب بر بالای آن دبا که
 گرم خفته نیم شب چنان ترنگ شد نفس او که قریب بملاکت رسید و شیرینی هر چه بردادند فزود کرد و مقطع
 الطبع شد یکی قدری رب شاه توت برد و خوراند بهتر شد و همین مداومت صحت یافت بزود و چرب با
 و اگر که بسبب قریب بران بود از مودیم و عظیم مفید افتاد و درم کودک را که در آنجا نگاه کنه رفته بود
 و بازی میکرد چون از آنجا بیرون آمد این مرض او را طاری شد و قریب بملاکت رسید حضرت
 فرمودند که چند سائید بر بینی و گوش و کنایه دست و پای شقیقه او مالیدند و اندکی هم بر دهن خوراندند
 و سینا او را چرب کردند شور بامی چرب تاق برد و از نوبت غلبه اشتها صحت یافت و حضرت از اشتها
 صبح تشنفس کردند جهت تفر و بلوغ از عفتت هوای گاه انبار چه در ابتدای ظهور صرع الحقال را
 قریب برین حالت روی نماید چنانچه اشارت بران سبقت یافت در صرع ایشان فوان چون شیراز
 کوچک را پدید آید مرضه با گویند که روده و سعه فوج میکند و نیاید و از آنجا بیشتر بدست

از شیر دریا تا بسیار دیرم که در آن مین چون زیاد و واق شدی مرقه رشته ناری از لیا س او
 کندنی بآب و من تر کردی در بر سینی او چنانچه فواق او ایستائی و بسیار دیرم که کوه دکان و المغانی را
 که در آن داشتند در عین فواق سخن بر ایشان گفتند که تیری و یا خجالتی و یا خوشه و یا خسته در ایشان
 پیر آمدی مثل نسبت و زدی و تنوع ازان باب و یا چیزی عجب شنیدند و اما مثال آن و طبع
 ایشان بدان مشغول شدی فواق بر طرف شدی این از تجارب مشهوره است اگر بر تیا زائل
 نشود علاج آنست که وزن حبه جنید تر از آب حل کنند و بر بند جز هندسی باشکرساییده هم نانغ
 آید و جنید تر سرکه گلاب حل کرده فواق قوی واق را دفع کند آنچه از زیای خوردن چیزیهای خشک افتد
 آب تر یا حردون نانغ قوی مسطره اگر طوبت بلغمی آید علاج آنست که بزرگ قرنفل سوخته در آب
 سیب شیرین یا در آب سی شیرین دهند و پوستیکه غلاف بیرون پسته است آنرا ساییده با آب سیب
 یا سی دادن نانغ آید و پودنه دشمنی کوفه اندر شراب نفع دادن مفید بود اگر حاجت آید صفا
 از گل سرخ و قرنفل و پهلای سوخته و شراب بی سرشته بر سده او نهند و اگر صفر این آید علاج بخور اینند
 آبی ترش در غوره در رب ریواس و شربت زرشک در بیدین سیب ترش و سینه های ترش و کوه
 کنند و شراب پودنه و شراب قنقاع و شراب انار ترش و انار دان و اشکی که از اینها در آن باشد جلایانغ
 آید و بزرگانگ نادر هر حیوانی و یاده و انگ گل ارمنی در آب سیب یا بنی یا امر و یا دوع مسکه گرفته
 یا شراب نفع جلایانغ انواع الخراطقی و غقیان نانغ آید و جوارش ذاکه و شراب مصطکی و سکنجبین اطفال را
 بنایت مفید باشد و در وی که ضعفی در سده او بود و هرگاه از مر جیات و مصنفات سده چهر
 خوردی چون ماست و هندوانه و انار ترش و اشمال اینها هیند گزید پیدا کردی و غقیان او را ترش
 داشتی و هر لحظتی کردی و اول بلغم آمدی و بعد ازان صفرای رزد و بعد ازان صفرای بنزد
 بعد ازان صفرای زنجاری در کانی عظیم پیدا کردی و هیچ نتوانستی خوردن و ترشها جانچ فرود
 تسکین او نماندی من او را نفع سبز حندی کشامنی با سه لقمه نان خشک کلفت دادم صحت یافت
 و کت در نفع سبز یا خشک پلاؤ سید ادم هم نانغ بود و چند کت هراور ابر اثر آن تپ آمدی و همین
 علاج صحت یافتی و نفع با وجود گرمی و خشکی بیج مضر است برب دنی زنجاری نمیکرد و نفع
 این سینه و گاهی آنک مرغ کباب جهت صفت سده سید ادم با قنقاع و نانغ بود و بیس جابا

با این بجز که در یک آدمی از جنس این جویندن خون بود از حوالی دل و جگر جمع شدن بخانا
 گرم از آن اندر قضا می سیند بنض عظیم و قوی متلی باشد سرعت و تواتر گر اید و اختلاش کمتر از آن
 بود که در غیب معده محرقه و بول از گلگونی بسرخن گراید ببله آثار نفع نباشد و از آثار عفو مت عالی
 نباشد و معنی نماز که هر اوقات را اینطور علامات مستقل الیه توان شناخت و بعدم ظهور بحرانی
 که داب اکثر و واضح است و از بیاسه که در ساز حمایت خواهد شد مزیر توضیحی حاصل گردد و انشاء باشد
 تعالی علاج آن مبادرت است به قصد کامل از اکمل یا باسلیق و بهیچ حال قصد را از روز اول
 و دوم و سوم باز پس نشاید انگند خون چندان بر باید داشت که بعد غشی رسد و آنجا که وقت و فصل و
 سال مساعد بود چنان خون بیرون باید کرد که بعد غشی اقتدیرا که ماده به قصد نفع شود و غشی به
 سبب آنکه غشی مزاج قوی را خشک بسازد و چون دم غیر عفن خلط پنجه است مملت جهت نفع
 احتیاج نباشد و گاه باشد که بعد از غشی قوی اقتدیرا سال صغیرا عرق کند و صحت یابد و آنجا که از قصد
 کامل برفد مانعی باشد استفراغ دم برود و دفع و در روز باید کرد و آنجا که قصد جاز نباشد
 بجماعت و شرط اذن و امثال آن باید شناخت اگر مانع قصد نماند باشد مملت تاریخ آن باید دانست
 جماعت و شرط اذن را نیز موقوف باید داشت و درین حین تلین بر فو بسوی افق بود اما آنکه
 و بعد نفع مانع سرعت در تسلیل دم واجب باید شناخت سبب آنکه چون این مرض از اسلامی است
 و خون خلطی عام و غالب است از این استفراغ آن بیم باشد که مجاری روح بسته شود و بیار جماعت بریزد
 و یا برض ملک در منتقل شود چنانکه قبل ازین گفته شد بعضی گفته اند که اگر مرض هفت باوه نیز گذشته باشد
 و وقت بر جای باشد استفراغ دم باید کرد و حق آنست که هر استفراغ نظر با وقت مزاج است آنجا که
 وقت باشد هر وقت که استفراغ واجب شود باید کرد الا در روز بجران اگر صغیف باشد و اول نیز نشاید
 بیج استفراغ کردن متبدیل مزاج و تقویت تارک باید نمود که بسیار کس را دیده اند که در ضعف وقت
 و اوقات بجران و کنگل مرض قصد کرده اند و هلاک شده اند چالیوس گوید که از قصد جماعت مانعی
 باشد اگر در احوال نمی نباشد و نماند باشد علاج آن آب سرد کیند و آنجان بود که چندان آب سرد کرده
 خزانند که مریض ببرد و رنگ او بسبزی باطل گردد و حرارت زایل شود و اگر در احوال آشفته باشد و لیکن
 مغز تپ بیشتر از آن باشد یا بیم بود که بزبونه منتقل شود هم علاج آب سرد کیند و بعد از آن اگر

اگر وقت قوی باشد کم کردن استلا و تدریج کشادن سرد مشغول شویم و اندر تقلیل استلا و تنفیج سرد و آب
خشک بکار داریم محمد ذکر یا گوید بسیار باشد که اندر تب های حاده آب سرد مضطرب دهند و تب اندر حال
ساکن باشد بعد از آن پی آهسته باز آید باشد تا چهل روز و بیشتر و دراز تا عارت و با عرق بدین آید
نشود و سبب آن باشد که بحران را پس انگنده داده را غلیظ و فشرده سازد و یا یعنی فشرده شود و غلیظ
در آن آید و روح آنست که چون از حرارت بیم مضرت کلی باشد تسکین آن واجب بود که از دراز
بیاری حظری از آن کمتر افتد که از گرمی و حدت و آنجا که در اشیا آماسی بود استنزاع نوزان کرد
و اگر از آب سرد دادن گزیند باشد تا تسکین کم ترشی و با جلاب سرد باید داد تا ماده بسیار دآماس صلب
نشود و در جلاب تخمهای خشک و نرم باید کرد و آب بیشتر تا به صفر استجیل نشود و غلیظ بشود و در آنجا که صند
کامل کرده شود و هنوز حرارت لغتی باقی باشد غذاها و شرابهای ترش و خشک کرده باید داد و گوشت و
هر چه خون فرازی باشد در باید داشت مگر و فیکه قوت ضعیف بود که آنجا گوشت چوب مرغ یا خروس
رضخت شد و طبیعت را نرم باید داشت مثل معصور انارین یا شیر خشک تنها یا با ترهنندی اندک
شکر و امثال اینها و از هر چه خون را بر جو شان از شیر مینیا تخصیص تر بنجین در جمله حمایت سومی حد باید کرد
اطفال که در کان خوردن اشیا نای خشک کافی بود و هر گاه بعد فصد انار حرکت غلبه صفر اظهار کرده و استنزاع
صفر بنفوحات مقوی یا خود بصور انارین با بلید زرد باید کرد و اگر بجهت تیرید و تقویت به فواک حلیج
افتد الوی رسیده و امر و دویب شیرین و انار المسی و میخوس و قرصیاد بی و مغز باد رنگ اندک
جائز بود و السلام و اما مطبقة بیشتر تعفن چون از بسیار خوردن میوه باس تر باشد که آزار حق
و ابناک سازد و بدان سبب عفونت پذیرد و گرم شود و بر جو شد همچو شیر و انگور و یار طومات خام با آن
چوب کند و حرارت غریزی نوزاند گوارد و حرارت غریب اندران از کند و خون را تباها گرداند چنانچه
در اسباب مطلق تعفن اشارت برین معانی سبقت یافت و بسیار باشد که از سرد مطبقة خون کرد
عروق حوالی دل و جگرست عفونت بیشتر پذیرد و از آن صفرای عفن پدید آید و بجز وقت منتقل شود و باشد
که از غلبه حرارت دم صفرادی بر مانع پر شود و بسرام گرم منتقل گردد و باشد که حرارت خون را سخت
بر جو شد و طبیعت آنرا بر جانب پوست اکل سازد و بجنبه یا آید منتقل گردد و باشد که از جهت کثرت
ریا لغو در علاج بیهودات جهت تطفیه حرارت بلید عفن منتقل شود و جالبینوس طبیعت را منکست

در آن رفته است که چون عفونت اندر خون اثر کرد لطیف او سنجیل بصرفای عفن بگیرد و پتی کلام
 آنست پتی است و ایره صفراوی لیکن چون از صفرای دسوا حاصل شده در لوازم از غلبه لازمه صفرا
 فرودست و از جهت غلبه انتشار و قرب عمد و طبع بدیم علاج آن قریب بعلاج حمی دسوست اگر چه این
 کلام خالی از وجهی نیست لیکن تجارب بقراط چنان بیان کرده ایم ترجیح یافته است عارضت این
 تب است که حرارت آن از اول تیز باشد قریب بحرارت غلبه لازمه و با کمتر از آن و اگرانی مشتربن بود
 جهت استلای دم و عفونت و بلکه که عبارتست از اندک گرمی بخلاف عادت و کلاهی و صداعی هم
 مقدم بود و هیچ سرا و از ننگند جهت محفوظیت خلط در عروق و همچو غلبه لازمه فرآتش فی الجمله ظاهر بود
 تشنگی و صداع و اختلاف نبض و تغییر طعم دهن و تغییر لون ظاهر زبان در او از در برشتن و سیاهی این جا بیشتر از آن
 بود که در سوزش جهت تعفن خلط و سرخی چشم در وی استلای رنگها قریب بدان بود که اندر سوناخس
 و بول تیره و سرخی مائل و ناخوشی وی باشد و هیچ عرق نکند الا در وقت بحران جهت محفوظیت خلط و غلبه
 آن باشد که در وقت اشتداد حرارت او لانتناک در پوست ظاهر باشد جهت تحلیل یافتن از آن که طبعی
 از حدت حرارت در تناقص نقصان مریض و علات نفع برود می ظاهر گردد و اگر چه از اول صعب افتاده باشد
 و بسیار بود که در چهارم بحران نیکو کند جهت قوت طبع و سنجگی خلط و تیزاید اکثر آن بود که بحران منقیم کند نیز
 جهت حرمت ماده و غلبه تعفن و تشابه بسیار افتد که تا هفت روز بر کمال باشد و بر آنش در تیز افتد بیشتر
 آن بود که این تب چون بحران کند تنفای نام حاصل نگردد و اندک حرارت باقی بود لیکن زرد و تدارک پذیرد
 و هر گاه در روزی از روزهای بحران این تب از پدید آید نشان سلامتی و زائل شدن این مرض بود و کلام
 و گفته اند هر گاه اندرین تب سبات پدید آید و تسک با دیگر در چنانکه اگر دست زنته از او بطل کند و بیار به آرام
 باشد و بر بستر میگردد و از اجابت طبع آسایش نمی آید بر تن او خشک زرد سبز و پهن پدید آید نشان قرب
 مرگ باشد علاج تغلیل دم است به قصد اجابت و شرط اذن و لیکن قصد تا غرض کفایت بود
 درک غذا تا قرب سه شب از در آن زمانه نهایت نافع بود و الا تغلیل از اغذیه لطیفه سپهر بند و تطفیه حرارت
 و تلین صفرا و بتوریکه در سوناخس مذکور شد میکنند به تشخیص بقضا با و شربت های ترش و زرد و تلین بلایزد
 در آب نارین یا به چار شربت مقوی و به سنا و بشیا فهای خشک هم چون کشته زرد و آلو قویج و امثال آن
 ایجا آب سرد و چیزهای خشک کرده آن منفع حاصل نشود که در سوزش جهت آنکه خلط عفن این سر و جود

در نفع یابد اگر بنی با آن منم گشته تعفن پذیرد فصد معصب گردد و طبیعت از نفع عاجز آید بلکه آنجا عصب
 بیشتر نفع یابد باقیه بعد از استفرغ دم بایر کرده و اگر ماده رفیق باشد از آب سرد و امثال آن تخلیض از
 ساختن سلیمت بود اگر غلیظ بود آب سرد نشاید داد بلکه زشیمانیز که بایر داد و بنفوذ شربت با سه معتدل
 در رفیق و لطیف آن بایر کرده و اگر فصد را سبب که مانع مصلحت اندک باشد از مولدات عفونت
 دم چون فصد بود و مقتضای آن مراغض عفونی را مویخو زنباشد بعد یکبار زود کنند اولی بود زیرا که
 خلط چون عفن است نفع می طلبد اما چون خون است نفع بسیار محتاج نیست و مصلحت نیز بیشتر می طلبد
 ولیکن آنجا که تخمه بوده باشد تا خیزد و دفع واجب بود و بعد فصد در استفرغ صفت نیز یکبار زود می
 افلا مصلحت بایر داد تا وقت باز آید و از نفع بهتر ظاهر گردد و آن استفرغ مقوی و سهل افتد و مضعف
 و متعب و بیشتر ازین مصلحت نتوان و آنجا که حرارت صغیفی باشد از گوشت چوبه منع دادن
 گزینا باشد و آنجا که غالب بود کشکاب بایر داد و اش چوبه شکر عناب جنودانه در آن جوشیده بود
 و از آن کشنیز سبزه سفناخ در آن نیکو بود و به تجربه پیوسته است که آب که عناب بسیار در آن جوشیده
 و صاف کرده و خشک ساخته سبهای آب کاهی دادن در حیات سه عظیم مانع بود و عطش و ضعف را
 کم سازد و غذا با دشواریهای خشک و کافوریات که در غب مذکور میشود جمله مفید آید و آنجا که اعراض معصب
 پدید آید مثل صداع و سبات و خفقان سرد و عان مغرط و آفت در در احتیاج و از اطلاق عرق تی و
 اسمال و کرب و غشای و غشی و تشنج و تنگی نفس و عطسه مغرط و اشیا اینا اگر چه بحرانی باشد علاج هر یک از
 دستور که در مجلس مذکور شده است لایق وقت بود بایر کرده در بحث محرقه هم بعضی همین کرده در جملة اوقات
 حرارت یکن را و هوای را خشک بایر داشتن الا در وقت بحران بوق که آن هنگام هوای را مستدل
 بایر داشت و تن را پوشیده تا عروق باز نزارد و این رعایت در جملة حیات بایر کرد چندانکه عرق بعد
 از فراز سیده باشد و گفته اند که در سلبقه بعد تمقیه در وقت الخلاء اگر مرین در حمام محکم کند و بعد
 از آن در سلیخ چندان بنسپد که عرق نیک کند عظیم نافع بود بدین تدبیر بسیار کس ازین مرض بزودی
 رسته اند در هفته ششیم بهرام بودیم در روزانه نوزده سلیمان گذشته به قصد سفر این سیریم در هوا
 آنجا اندک تعفن پیداشده بود و مولد تب مطبقه و حصیه گشته و خلق بسیار در زستان بدین اراضی تلفت
 شده بودند بعد یکبار زود که آنجا ساکن شدیم هفت هشت نفر از جوانان که همراه بود زود وقت پیشکش

اگرانی در تن سرد صداعی پیدا شده بعد نظرتب آمد بجایت گرم وقت عصر حمله را فصد کردیم چون
 ناهنجاری گرفتیم غصتی پیدا کرد و بعد از آن وقت خفتن هر یکی را حسب استفای بزرگ خوراندیم
 بنا بر نظرتب گرفت ایشانرا در میان گفتن آمانا کردیم جمعی را برایشان موکل ساختیم که نذر اند که ایشان
 حرکت نکنند و خود را از جای بکنند و تصویری شود و بر جلد که بود تسکین ایشان کردیم تا خواب کردیم
 علی الصبح جلد بپوش آمدند صحت یافته الحال نقل بود کردیم ایشان پایده بچار فرسخ آمدند و هیچ نشوید
 دیگر نشد و در پنهانی امتحانی عفتی این طریق علاج بسیار بکار داشتیم و نفع ازین یافتیم تخصیص
 هست مردم غیر غنیم و غیر طفل و اما غلب لازم داشتند آن بخواه غلب سبب آنست که چون با دهن
 در عروق محفوظ است در ذوات غیب از جنس خود دیگر بر دمی یا بر اندکی که تحلیل یافته بود عوض میگردد و در اثر
 واضطراب بیشتر ظاهر میشود و اگر آنقضای آن در هفت روز بود علامت این تب متوسط بود
 بیان علامت مطبقه و مخرقه و بالینوس مطبقه را از جهت کثرت مناسب است شایسته غلب لازم از جمله
 آن عذر کرده است و فرق میان این جمعی و مطبقه آنست که درین تب هیچ گرانی تن نباشد و غصت
 ماده صداع تلخی دهن و کرب سرد و گلو اسه و قلت اشتها اینجا بیشتر بود جهت صفرا و غلبه حرکت بخار آن
 بول اکثر رفین ناری بود و مکن که اندک عرقی گاهی بر پیر از جهت رقت ماده تب همچنان باقی
 باشد و علامات امتلا بسیار بر پیر نباشد و در روزهای طاق اشتداد ظاهر شود و بهیوشی گاهی طاری کرد
 و فرق میان این تب مخرقه در بیان علامات مخرقه همین کرده علاج آنست که نخست در تسکین حرارت
 و تعدیل تسکین صفرا کنند مثل شکبوس و آب بندر اند و لهاب اسپنول و طیب تخم حیارین بنزله لربا با نثار
 آلو اگر صفعی در سده باشد و همچنین بکشکاب و آب سرد و آتش آمار و آتش زرشک آتش تر و تلین طبیعت
 کنند هر روز در سه مجلس شراب بنفشه در آب آو یا تر یا با نذرک شیر خشک درین آبها یا در تخم حیارین بنزله
 معصوم نارین و اگر درینا مقصود حاصل نشود بشیا نمای نرم و خشک و کنند مثل شکر و بنفشه اشبا آن
 و آومی رسیده تا سبب خشک کرده خوردن هم عظیم مفید آید و بعد ظهور آنرا نفعی که در مطبقه گفته شده پسند
 خون غلیظی داردنی الحال قصد کنند خون بتمهاری برارنده قصد ناقص نیز بکنند و بعد فصد مراتب و است
 و تسکین صفرا کنند به شربت و غذای لائق و چون قوت باز آید برایشان روزی تقریبا اسهال صفرا کنند تا است
 مجلسه بر آنچه مناسب بود از اینانی که اینجا در مطبقه مذکور شد و اگر بعد نفعی در خون غلبه باشد در حقه
 مصلح

و سن هم مقتضی آن بود فی الحال باسهال صفر اشتغال بایر شد و اگر بتی نیر صفر الحقی دفع شود مفید
 بود و آب سرد در ساعت تجرع کردن صفر را فنیج و بر تسکین حرارت نماید و عرق بجناب از غذا
 و شربت های خشک کرده هم عظیم مفید بود و آنجا که قوت ضعیف باشد بعد تقیه مثل گوشت چوبه
 خروس در آتش داخل باید داشت و کباب آن انار آب ده با نازک خشک پلاودان شده آلو بچ
 سرد کرده یا انشیره شکبجین سرد کرده سعاد در عظیم نافع آید و آتش آلو با نازک نفع و جعفر در غیر مرض بسیار
 نیکو بود و همچنین آتش انار در اگر زیادتی علاج محتاج شوند از حقیقت ملاج های محرقه بکار دارند اما محرقه
 صفر آدمی انتقال و کس اندر محرقه کم اتفاق افتد و بجران دستی باشد یا باسهال و یا بر عات
 یا به عرق یا به دو حال ازینا و این تب چون سیرک را بر پیرا بر کتر خلاص یا بند از جهت ضعف بعد مزاج
 از مرض و آنچه در فصلهای سرد افتد برتر باشد و بر اطفال از جهت تری مزاج آسان تر گذرد و محرقه چون
 بنوتهای جفت اشتدادی بایر نخت بر باشد و بجران بر این تب بیشتر اندر ششم بود و در هشتم و آنچه از
 ششم گذرد اید خلاص بر پیرا آید و آنچه از ششم گذرد غالب آن پذیر بود و آنچه از چهارم و پنجم و ششم
 و دوازدهم گذرد کم ضرر کند و آنچه از هفتم گذرد اگر خطای نه ترا بر کند هیچ خون نباشد جهت سرد شدن
 ماده فی الجمله و مقادیر قوت و تغلیب سبب الغت دل با آن علامت این تب است که
 باطن سوزان تر از ظاهر باشد جهت غلبه مفرط و عفونت که بدل و جگر سرد و بران سبب تشنگی و
 اضطراب عظیم بود و سرد کرب و منش کشتن قهقهه غشی و غور تبیین و احتلاط عقل و سقوط شهوت
 طعام اینجا بیشتر از ذکرها باشد و فراقش کم ظاهر گردد و از اول بیج فراتر از باشد و در غیر بجران
 عرف نکند جهت محفولیت خلط در عروق و بوقت بجران بعرق البته فراتر بر آید اگر گرم تر شود
 و عرق کند و تقای نام حاصل گردد و بیست قوت طبع و تحلیل پذیرفتن ماده بیکبار و اگر در او از بزرگ
 لون زبان از ردی و درشتی بسیاری گراید و باشد که سخت سیاه شود و شقوق در لبها بر آید جهت شتر
 لب صفرای فاسد و علامات استلای دم بیج ظاهر نباشد و لون ستورتهای عفونی تیره و در بر باشد
 و بر ستورتهای صفرای ناری بود و اگر آن باشد که صفرای بران دفع میشود هر چند مجلسه و ازک
 سوزان و سخت بر روی و کم راحت و کدکانزاد در محرقه بسیار سیات بر پیرا یا عالی که بجران باجهت
 کثرت صعود بخارات تر و بر باغ و شیر خواره اندرین تب غیر نوزاد آنچه نوزاد در سینه او ترش گردد

قبول تعفن حرارت از دل و جگر و ایتر ایگر کسی را که در محرقه رعشه پدید آید باشد اگر سخن پیش از آن
رعشه او فاسد شود از جهت گرم شدن اعصاب از صعود بخارات و تحلیل یافتن سر که سبب رعشه
شده بود از اعصاب در احدی رعشه درین تب بجانب قریب بنیاید اگر آنکه سبب ضعف قوت
آلت باشد از غالب شدن خلط گرم آن هنگام از آن از بیوشی عصب تر نیاید چون مائع شود
برگاه اخلاط ازین مقدم بود رعشه بیشتر بود بر طرف مشرق جهت بتول عصبانی ماده مرض را در هم دو کرد که
چون محرقه سال پدید آید تشنگی زایل شود جهت بل لطبات لبش از گوشت نرمی که نزدیک است بر
حرکت او بسر نه و گفته اند که محرقه چون ناگه راسته پدید آید بی آنکه بحرانی ظاهر بوده باشد استغراق
یا اشتعالی در آنکه شربت های خشک موافق تسکین کرده و باشد از هوای لایق تر رفقه و منفی که سریع
پرده باشد است شود وقت ضعیف باشد زود ببرد و جگر خردن اعصاب بسیار پدیدن دل در محرقه
عظیم پدید باشد و مجرب است و اکثر مرض صاحب محرقه از ادل عظیم بود و با فتره و بی سرعت و آواز در
لازمه فتره بود و با سرعت و آواز علاج هیچ تدبیری واجب تر و نافع از تسکین حرارت نیست و طریق
آن تبرید تسکین است و بکار داشتن غذاها و شربت های خشک سرد کرده و آب سرد غالب و نهادن طلیسما
و ضاد های خشک سرد کرده مقوی بر سینه و جگر و سرخا پنجه دروق و غیره معلوم شد و اینجا جهت انتظار
نفع هیچ تقصیر درین ابواب نباید کردن و از دروسه مرض تبرید بسیار نباید ترسیدن که خطر همت
عظیم است و بسیار باشد که جالبان کم تجربه تقصیر کنند جهت طلب نفع و از جهت حرارت دل و دماغ
و سردی ریض بریان شود و تشنج خشک در عصبها پدید آید و نفس تنگ شود و یا القوه خشک حادث گردد
و توارک نتوان کردن و در غلبه لازم از جهت دوری خلط عفن از حوالی دل مبالغه در تبرید و تبرید
اصطیاج یافته و اینجا قبل از ظهور آثار نفع کافوریات نباید داد و اتصاف کردن بزادن شکستین و شربت مندر
و لیمو و شربت یلواح و انار و آلود و تر و سبب ترش جله با گلاب انگ و لیماب اسپنول سرد کرده از سحر بلند
تا خفتن مریضه با آب بنددانه و یا شیر و تخم جایزین و یا شیر و تخم خرده سرد کرده بر ساعت از سحر بلند
تا خفتن و در آنای خواب نیز اگر ضرر باشد از همین برداون کشکاب و بازش جو در چاشنگاه با مقدار
ضرورت لازم بود چند آنکه اثر نفع پدید آید و شکستین که ترکیب آن از شیر و تخم جایزین و شیر و تخم کاسنی
و خرند که آنرا آب سبب مندوان گرفته باشد و از آب آلود و تر اندک سرد که در آنک مندر کند بقدر

نوع

کفایت باشد عظیم نافع بود و هرگاه از آن نفع بر آید و حرارتش با عرض همچنان بر جای باشد سرگناه قفس
 کافور در شکمین باید داد و وقت آفتاب کشکاب سرد کرده و بعد از آن دیگر شربت های سرد کرده آنرا که
 و آب سرد بر ستور مطبقه اگر در احتیاج بسیار افتد ما شکر و الا ترا بر سخت سرد کننده نکتند و کافور در درواز
 و بهمان طریق مقدم عمل کنند تریب و اعتدال و من بسیار کسی را که حرارت این تپ غالب بود
 داشته اند از اشتداد تشنگی عظیم داشته اند و احتیاجی بسیار است بود بعد نفع و بعد مقدم دوغ آب بیخ سر کرده
 میدادم و مستاد نیز بود و زمان آنکه که و گاهی بیست نان بر عظیم بیشتر بعضی را آنکه فرانسای باز پدید
 می آید و بعد از آن هر روز بهمان محل آنکه فرانسای باز پدید می آید و تپ بر حال خود بود و فرانسای
 ظاهر سیکن از چارده روز بخیر نیکو شدند و بعد در سینه صحت می یافتند و با طبا شکر دادن و دوغ او سیکن
 جهت منع آن از قبول عفو است بعضی کسان را که بعد از آنکه گیلانی مقادیر و خشک با و با چوبه و منع
 کباب و افشرد سرکه و غیره بیخ سر کرده بعد مقدم میدادیم و اگر سرده داشتی بخور این آب غاب سرد کرده
 تسکین عطش و سرده او بیکر دم و افشرد آنکه که ترشی میفرمودیم سفیدی آمد بعد سیزده روز بحران صحت
 میکردند و جالینوس اندر محرقه وقت صبح حرارت طهام فرموده است جهت آنکه هم سقوط قوت است و این
 بنایت تریب و نافع و آنزوده است و آنجا که بار را اشتیای طهام نباشد فکر نکند اگر در فرسوده و اخطای
 باشد سرده را بچوبه مناسب از ستر جلباب زرشک بیات و صفاد های خاک تقویت کنند اگر در فرسوده و اخطای
 نباشد طهام های خوشبو که گرمی که شهور طهام را بهمانند زرد او بنده چون منع بریان بزرگ و کشیز و
 پایزناردان کوفته آکنده و نان تازه پنجه و اشال اینها و اگر آنکه از آن سرخ بزند بهتر بود و مزین آن
 در غوزه و قرامید اشال آن هم نیکو باشد و آنکه افشرده نیز بسیار مدهاشتا بود و گاه باشد که مریض نیک
 آگاهی از حال خود نداشته باشد و آب و طهام بران سبب طلب نکتند آن هنگام او را باید آگاهیدن و آواز
 دادن و نکتند نزدیک آرنادون در پستانی و بن گوش و بینی و کفای است پای او لغتی ماییدن تا وقت
 شود پس خوربای مناسب بود و خوردن و جرعه آب سرد آتش میدن باشد که جهت آگاهی استعمال
 شیان خشک یا نیز احتیاج افتد و مناسب بود بعضی بعد از نفع فصد فرموده اند و بعد از آن سسل صفراء
 حق آنست که اندر نیجا به فصد جرات چنان نخوان کردن که در مطبقه و غیب لازم است زیرا که بسیار باشد که
 صفرا را برین فعل حدت زیاد شود و ضعف غالب گردد و مجال نفع استفراغ صفراء بر حدت است که

واقع شود پس فصدتقه واجب گردد که علامت استلای دم نیز ظاهر بود موت آنجا که چنین نباشد
استفراغ صفرا باید کرد بجماد شربت و اگر عمل آن ضعیف باشد زیاده باید شامی کس و اخل باید
ساخت و سایر بلینات قوی که گرم باشد هم نیکو بود و به سهل رخصت نباشد یعنی اندک مقویا در بلینات
مصلح آن تجویز کرده اند جهت سرعت عمل و تبرید بالعرض از جو قویه را مناسب بود یعنی تاخیر در زردی
انزاجها که طبع هر روز به شفقت خویش دوسه مجلس اجابت صفرایکند و این غلط است جهت آنکه
این فعل اول است بر علیه غلط بود و میل کردن طبیعت بر نع آن لاشک چون مدد باشد زردی در زردی
طبیعت از آن عاجز آید و توارک پذیرد بلی هنگامه که مریض را از آن اجابت خفت عظیم حاصل
شود و طبیب چنان در یابد از علامات که غلط کم و قوت دانی است همان مقدار تقا حاصل میشود اگر در
یکمذ جاز باشد استفراغ را از سوم و چهارم و پنجم تاخیر نماید که بعد از آن قوت استفراغ کمتر باشد
اینماز هفت بگذرد و قوت نیکو بود در هفتم استفراغ کند و آنچه از هشت در گذرد و قوت دفا کند در نهم
استفراغ جاز بود اگر محتاج باشد چون از دهم بگذرد و استفراغ حاجت نشود اگر قوت بحال است
بر بجران نیکو قادر بود و مرض نیزنی الجلا خک شده اشت و اگر قوت ضعیف است خود استفراغ نشاید کرد
بیج مرضی در روز بجران استفراغ جاز نباشد چنانچه بیشتر است برین شده و در حیات لازمه جاز بود
ششم نیز نشاید از جهت وقوع بجران و اضطرابی بر خطر دردی بخصیض درین ص سبب است که
چون طبیعت سخت مشغول است بر نع مرض از ندر آن عاجز آید و استفراغ اگر موافق بجران باشد
افراط کند و اگر مخالف باشد طبع را عظیم شوش سازد و آنجا که طبع کثاوه باشد با فرام دفع ماده میکند و
افده بازداشتن از جهت بیخمنیت کلی اقرص طبا شرمسک باید داد و همچنین و جلیاب دور باید داشت
و دروغ آنجا مانع بود و شیر و خرفه بریان و شربت بامی ترش قابض تیز را ز هر چه طبع را نرم کند ضرر لازم
بود و غذا آش زرشک و ساق در بواج و امثال آن اینجا بهتر آید و چنانچه آتش آلود تر و اشباه آن آنجا
که تبخیر باشد اگر اسهال بخون ادا کند بدو مع و فادز هر جوانی تسکین باید داد و همچنین بلین ارضی و مخوم
و قوالبض خنک و سماقات و آنجا که تشنج خنک افتاده باشد سینه در گردن او را بر هم روغن که از روغن
بنفشه بادام و یا خطمی ساخته باشند چرب باید کرد و تراشه کردی تر برگ خرفه بار و عن گل کوفته بر سینه
و گردن او طلا با صدا کردن و غذای رقیق و مناسب دادن و آنجا که افراطی در سینه افتد از تنوع و

بجران

و عقیان برنج باشد هم سقوط قوت باشد شراب ناز که در آن کرده باشند باید داد و آب سیب ترش
و آب آبی ترش که اندک پوست بیرون پسته اندران جوشیده باشند سفید آید و مضاد های قابض که مندل
و گلاب آب برگ مور و آب سیب ترش با آن صم کرده باشند بر سوره نهادن نافع آید و بشیان خشک
ماده را به نشیب مائل ساختن هم نیکو بود و اگر سستی سودا بر آید اسفنجی بس که تر کنند بر سوره او نهند
و اگر تنوع و عقیان باشد قهقهه باشد به شکر بخین و آب نیم گرم فی باید فرمود و آنجا که افزای در عرق
باشد دستور که در علاج ناله عرق مذکور شد مرعیدار نزه اگر زیاد است از آن حاجت آید و غن
مورد دیگر قوابض بر مفاصل و پشت باید اید اطراف او را اندر برین بیخ نهادن بود و جانشستن
و بهیامی خانه و چاه برتن را خشک داشتن در طبعی فو که قابض و بنا تاسی قابض و بنا تاسی قابض سر کرده
نشستن و آب سرد غسل کردن و آبهای قابض برتن باید نافع بود و سفون کربا و جلزاره شباه
آن برتن باید نافع حل کرده برتن طلا کردن سفید آید و آنجا که در رعا ف افزای شود از علاجی که در
افزای رعا ف غیر بحرانی مذکور میشود بکار باید داشت و صاحب ذخیره میگویر که من نیم که یکی را بیخ جال
رعا ف را با زینتوا نزشده داشت از دشت آنجا تب و صد گرم و مقدار بیت درم خون برداشتم
در حال بایستاد و بسیار باشد که اندرین تب سبات و غفلت تام پذیرد چاره باشد از آنکه بسیار را
بیدار میکنند و با از بلند با او سخن میگویند و اگر نیز میزیر اجتناب افتد از آنکه تیزاب قاروقی بر شانی
و کفاس دست و پاهای او بمانند و بستن پاهای اینج نزان تا بقدم چنانکه اندکی او را بر بنجان سفید
آید و با فراطی نیز نافع آید و بشیانهای خشک اگر مانعی نباشد عمل باید کرد و ممره کردن میان دو کتف از
شیشه حجامه نهادن مناسب بود به شرط بسیار باشد که عسل و او نگیرد و با فراط بران سبب و مانع عمل
شده و قوت منعیست کرده و طریق باز داشتن آن آنست که چشم بینی برین را بمانند و تکلیف آرد غ
آورده ان کنند کردن و خشک او را سخت بمانند و بر دهن بنفشه چرب کرده و قطره چند از آن نیکم اندر
گوشه ای چکانند و خرفامی گرم کرده و نمک گرم کرده پیوسته پس گردن او کشید کنند و از دو در دو پاهای
عطسه آورنده آخر از فرمایند و اسفنج بجمی و طین سماح و سون می بویانند و بسیار باشد که سرگاو تب
تیز تر خواهد شد صفر بر نم سوره بیمار ریزه و غشی آور و باید فی الحال آب سرد و گلاب بر رویه و سینه
او زنده مندل و گلاب و کافور و عرق مشک بید بویانند و او را نگذارند که به قفا با دانستند

و شکم و معدة اومی مایند و اطراف او را نیک بمانند و بپزند و بدین تر براده را نیک فرو گشته و گاه
 که حاجت آید که لخته دهن زمین بیاید بگیزند تا حرارت با نبردن او ببرد و گود و قوت را بگیزانند و اگر قوت
 سکنجبین با آب گرم در حلق او بریزند یکی از دو مقصود حاصل گردد یا ماده از نم ماده فرود و طبع حاجت
 کند تا بصلح آید و با سستی باز گردد و دم معدده را پاک کند و اگر چینی میسر نباشد مقدار سه درم سنگ شتر
 ریحانی با آب سرد آینه اندر حلق او بریزند در حال که برش آید سبب جو با ناره انگ سائیده و سرد
 دوسه لقمه نان پاکیزه اندر شراب ریحانی دهند تا قوت برود باز آید بجهت مصلح حرارت خرد دهند اگر
 غشی داشته قبل از گرم ز شدن چند لقمه نان پاکیزه از آب نموده یا از آب نمیر یا از روغ یا آب انار
 ترش یا از آب سیب ترش یا از آب هی ترش داشتال آن دهند نافع بود در منع آن و گاه باشد
 که بیار را شورت کلی بر آید و آن هنگام چاره باشد از آنکه حلوا می سازند از ترانکبیس و عن بادام و مغز
 تخم که دو تخم خیار و باد رنگ و میدهند آنجا که بیار اصداغ برنج باشد علاج صداع صفاوی کند و حقیقی
 مشکل دوزم کفید آید و آنجا که بیار از سرفه برنج باشد پوسته حب السعال خشک در دهن نگاه دارد و
 خشک جمله سفید کرده و آنجا که از سوزانی بسیار برنج باشد شراب ختمش از کشتکاب باید بود و گاه بود که
 تشنگی مفرط نیز ازین زائل شود و از جمله علاج بخوابی آنچه برین مرض مناسب بود بکار باید آید و بالجملة
 مبریات و طلاها و صناد های خوشبو بر کف دستها و پایا و بگنجانان بخوابی و تشنگی مفرط هر دو نافع بود
 و آنجا که از خشکی دهن و زبان برنج باشد بلعایی پوسته میشود و از آن بی در بر قطونا و آومی بخارا
 و ترندی برنج در دهن داشتن و برینا غرغره کردن سفید آید اگر زودستی در دهن می باشد بسل آب
 میشود اگر بزبان غبار بسیار نشسته باشد و سخن بر زبان گفتن اول لغاها با عسل آب کرده و
 در دهن باید گرفت و بران شستن و بعد با نسکه فارونی در چهار برابر آب کرده و زبان را بد آن شستن اگر
 لرح کتده باشد و متاقب آن لمعیات در دهن گرفتن نافع و الا جز مرادست لغاها نافع باشد و سواد
 زبانی نیز بدین طریق رفع بخار نماید که داشت که مستقر گردد و بخارات جنبه آن بدماغ بر شود که نافع
 را شوش سازد و اینست فی الجمله میان ترابیر اعراضی و افراط بجهتها و اگر اکثر اینها در دیگر امراض
 حاده واقع میشود علاج اکثر به تسفیریب مرغن نیز مذکور خواهد شد لیکن چون درین تبانی طالت بسیار نافع
 بیشتر اینجاست از علاج هر یکی کردن بیان مناسب بود بسیار دیده ام که کسی اوراد اول این مرض

اصول

استفراغ نیک واقع باشد و اگر چه عملی بود برین علاج کمتر محتاج گشت اما غیبی خالص این تب برین
 یکروز دیگر و دیگر روز دیگر از دو سالم تر بود از دیگر تبهای صفراوی و از مطبوعه و از پتاسی یعنی سلطان کزیر که
 اینجا که ببار قریب سی و شش ساعت اندر آسایش بود و اندر آن پتاه این فرصت نیاید و ماده این
 تب چون صفراوی خالص است و اندر گشت و مائل بر پست واقع است امید است قبول و مائل
 اینجا بیشتر است و از جهت وقوع خطها و مبالغه در تبرید ماده بی نفع و بیه استفراغ بسیار باشد و این
 تب نیز خالص منتقل شود و بدوری کثرت بسیار باشد که از جهت توابع گرمی و خشکی قزاح و با سیرام
 منتقل گردد و سبب ملت یا فتن ازین تب بدت مذکور است که از صفرا از جهت کمی خارج گردد
 بمرجع میشود اگر چه از جهت رطوبت جسمی قبول عفو است سهولت میکند بحیث بر پست طبع حفظ آن
 بسیار نیست و اندر گساریدن آن بقریب دو از ده ساعت میسر میگردد و اما قهوه بان مقدار زمان واقع بسیار
 و علامت این تب آنست که از آغاز هر تبی سر مانی به پشت بر آید جهت آنکه حرارت ناری چون
 بجهت بعضی رطوباتی را که صاحب عصلات است بگذارد و بجهت باز و عضلهها برودت آنرا که بسبب این
 مجاورت در منی یافتند و ریاندند این سر را چون زیاد شود و سجد از این بدن نزدیک گردد و فراتر
 گویند و ازین حال بیچارچنان پندارند که پوست و عضلهای او را بسوزند و سر بخایندن بواسطه حرمت
 بنار است نیز و احساس این اعضا حدت آنها را دردت این حالها اندک بود و بعد ازین سر را سخت
 قوی گردد چنانکه نیک بلزاند و جهت گردیدن ماده مرضی عصای حساسه او کشیدن قوت آن عضلهها
 و غیر حرارت عزیز می باطن از برای حمایت دل و رفع ماده این را ناقص گردیند که گویای انوار
 اعضا ماده را از خود دردت این سر را نیز در از نباشد و زود تب پدید آید و سر را ساکن گردد و جهت گرمی
 و لطافت خلط در وقت اول دووم و سوم از دو سه قوی تر باشد جهت حدت و خامی خلط و بعد از آنست
 ضعیف میشود و جهت نقصان یا فتن حدت خامی ماده بپنج و بیشتر ظهور نماید در طرف صباغ که کل
 حرکت است صفراست واقع شود و گرمی این تب سوزان تر از گرمی پتاهای دیگر باشد چنانچه برین
 او چون دست نهند تیزی تب دست را بر بنجانند و سبب ظاهریست چون زمان نیک آن است
 تیزی حرارت آن موضع کمتر شود جهت تحلیل یافتن ماده لطیف یعنی مبد حرارت کشف درین زمان
 طعم دهن تلخ بود جهت صفرا و بل سرخ ناری رقیق بود و اگر قوامی یا بوسی غلیظ باشد و بسیار باشد

که اثر در روز اول یا سوم اثر نفع اندر دهنده و غالب اندر چهارم و با هضم در پرآید و بعضی از آنماز
 نوبت صغیر و ضعیف متفاوت باشد جهت غور حرارت غریزی و عدم انتشار حرارت غریب چون نوب
 پرید بطنم و قوت یگر اید جهت سخت ماده و مختلف باشد جهت تعفن خلط و لیکن اختلافش کمتر از بعض
 دیگرتهای کفونی باشد و گساریدن هر نوبت بعرق بود بیشتر از دستور دیگر نایب جهت لطافت و قوت
 ماده و سهل آن بر پوست و هرگاه که اندرین تب آب خورده شود بر پوست بخار می پرید و چنانچه گویا
 عرق خواب گردان دورانی نوبت غلبه اکثر ساعت باشد و از چهار ساعت کمتر نباشد
 از دوازده ساعت بسیار کمزرد جهت سرعت تحلیلی ماده و آنچه بچهارده پانزده ساعت سرد خالص
 نباشد و او را این تب اگر تخلیصی و جمعی نشود از هفت بیش نباشد و در چهارده روز از تمام کمتر بسیار
 که سبب نوبت در هفت روز بگذرد و گاه باشد که یک نوبت بگذرد و سبب آن کامل منفی و با اسهال تا شش
 که اتفاق اقتدار نزد طبیعت و در این تب تناسب باشد و بقراری و جوانی و تشنگی در اینجا در وقت
 اشتداد حرارت قریب بجزیره بود و خشم و ضجر و ملاکت و نافرمانی و مانند آن اینجا بیشتر از دیگرها باشد و اگر
 صداعی بود سرخ گرانگی کند و بسیار باشد که صاحب غلبه غلبانی در نزدیک جگر خود احساس میکند و چنان
 نام این تب یا بوق باشد و یا اسهال و یا سستی و باد در علاج این تب خفیفی بود از آنچه در علاج محرکه گفته
 شد قریب بود و علاج غلبه لازم و در رفع اعراض نیز قریب برانما باید لیکن چون اینجا از می نوبی در آسایش
 هست چند چیز نفعی باید داشت یکی آنکه در نزدیک نوبت و در ابتدا آن دور حین سردا در زدا اشتداد
 و ترا بر حرارت تب هیچ چیز که غذا باشد نباید داد جهت آنکه طبع مشغول است بر دفع خصم و باز پراختن مضم
 تواند پس غذا سبب گران باری طبیعت گردد و نوبت و از شد و باشد که شغلهای غلاط را تک سازد
 و اندر آن خطری بزرگ بود و نیز چون مضم غذا صغیر است خلط خام از آن پرید و وسادات دیگر
 از آن توقع بود و لهذا خلط حرارت خصوصاً وقت اشتها در غذا و شربت متاثر از دیگری آنکه در حین
 آغاز نوبت اگر شربتی از شکم بچسبند و یا آب یا در آب بنده و آن بر آشامد و قی کند به تخصیص گاهی که غلبانی مضم
 عظیم نافع آید و بسیار را دیدم که برین نوبت بر می نمودی از مرض خلاصی یافتند و دیگری آنکه چون در مضم
 سحران تمام شود در ششم یا در دهم یا در دوازدهم بلینی لائق اسهال صغیر باشد مناسب کند و بسیار
 شیر خشک و سار آب الود کتاب و آدم بیست مجلیسه و کمتر و بیشتر اسهال شد و صحت یافت و بعضی را

از بعد آن نبوت انزک بر دمی حرارتی یک نوبت و دو نوبت می آید و بر اعانت غذا و کم خوردن تمام صحت
میآیند و باید که بعد از سهول چیزهایی که بلغم فرا باشد کم بجارد از آنکه بیم حدوث غیر خالصه و حمی بلغمی بود این
سبب نخستین بر دمی مستدل و اصولی عظیم نافع آید و ساده مسخر بود محمد زکریا می گوید که واکلی و نیم سقمونیای یادر
هست درم سنگ چلاب حل باید کرد و سحرگاه روز آسایش در او اعل این مرض دادن در غیر فصل
گرا و بلا حاره تا یکبار از صفرا پاک کند و سقمونیای شراب همی نباید کرد و از سبب این تنقیه تب باز نیاید و اگر آب
صغیف بود و بزودی مرتفع گردد و این شربت الو تا مردم رسیده و قوت را شاید دیگر کسی آنکه در
روزهای آسایش آب سرد بسیار سرد بیاورد و در شبهای مضعف سعه نخورد که در غیر وقت حرارت
صغیف آوردن آنها بسبب ظاهر گردد و نفع بر دمی کشد و بکن که خلط متولد گردد و وحشت زاده شود
در این تب چون مجال آسایش است آب سرد غالب بر دات بسیار احتیاج نیست دیگر می آید در تب
نوبت تن خوردن پوشیده دارد و خوردن با بری مرغوب غیر مضعف مشغول گرداند و اگر چنانچه تن نوزاد
بر ستوری که مذکور شد شربت بلغم که تعدیل صفا کند مثل معصور انار ترش با انگلی تسک و یا شقوقات خورد
مضید آید و در اثنای حرارت اگر سخت غالب باشد شربت های خشک یا لبا شیرین آن باید داد و در لحاظ
حرارت اگر پایی از آب گرم هند لخط باقی وحشت حرارت را سرد کشد و گفته اند که روزهای آسایش
باید شکستین سرد کرده خورد و از پس آن کشکاب بدو ساعت خورد و از پس آن بچار ساعت
شرفی دیگر شکستین خورد و از پس آن بدو ساعت فرود خورد یا زیر باجی مناسب بن آتش بارها
که از بیخ و نخود و نواع و چند بر سوزن پخته باشند بی گوشت عظیم نافع یا نم در عصف بچارم و ششم و در روز
های خفت و دیگری آنکه در سوزن هم غذا باز گیرند و کشکاب یا انار آب معصور قناعت کند اگر مانع
نباشد تا نوبت به نغمه بجران نیل کند و بجز بگذرد و باذن الله تعالی دیگر می آید نوبت چون از هفت
زیاده شود بسبب اشتقا چنانچه دستور است علاج کنند و در نفع کشند و به بنین تا در چهاردهم ماده بکدام
طریق دفع بی طلبید از آن طریق اورا ادراد کنند و بر خلاف طریق میل ماده هیچ دفع نکند که آن عظیم
مضعت بود و گفته اند که در غیب خالصه بعد نفع و استفراغ گرا بمستدل در روزهای آسایش عظیم
نافع بود و الله اعلم و اما غیب غیر خالصه چون ماده این شب مخلط است نواب اوقات
آن بطریق غیب خالصه منتظم و مضبوط نباشد و تفاوت در جات نواب آن مناسب

مناسب اختلاط و قابلیت ماده باشد چنانچه صفراوی مخلوط هرگاه یا در بلغم بود قابلیت نفع آن بیشتر
 بود و زوائب آن هم جزو دیگر بود و حرارت بیشتر بیشتر کند و باشد که بنوائب خالصه مانند دردت آن کمتر باشد
 و اگر صفرا با بلغم ساد می افتد و خلط فسرده تر باشد زوائب آن دورتر افتد بواسطه غیر اجتماع ماده غلیظ
 غلیظ و بیشک دردت آن بیشتر باشد و گاه بود که بنوائبش زوائب ربع مانند چنانچه اشتباه عظیم افتد و این
 تب انتقالی بسیار واقع شود و علامت این تب آنست که دردت سردا در زکتر باشد که در خالصه
 و بسیار باشد که لرز نباشد و اوقات آمدن نوبت های آن بے نظام باشد یعنی گاهی بیشتر و گاهی کمتر
 افتد و دردت سردا تب و آسایش نیز مختلف باشد و از ربع و غیب خالصه برین اختلاط امتیاز نیکو
 یابد و عدد زوائب آنرا حدی معلوم نباشد و با جمله بیشتر از هفت نوبت بود و پیشش ماه بسیار کشد و در
 این تب بسیار پدید آید و اگر در فائز افتد و از بعد تبهای دیگر بسیار را دیدیم که قریب به یک سال
 این تب داشتند و اغلب شبیه نوبت غب آمدی و گاهی که مخلوطی که در زکتر آمدی و گاهی
 که رعایتی که در زکتر دیرتر شبیه نوبت ربع دورا و از چنان طبع ایشان با آن خوی کرده بود که بسیار
 از نوبت آن متفرق نشدند و بعد ظهور حرارت بصنایع و مهات خویش بر داختندی و گاه باشد که آنرا
 ادا خانین تب سپرز بزرگ شود و به سبب اندر پشت چشم و اندر ردها پدید آید یعنی برآمده و همچو آما سیده
 نماید و پشت پایا یا باسد و باشد که پوست و گوشت بسیار نرم و آویخته گردد و بتبازی این را تریل گویند و
 در میان تب سرانگی گران باشد جهت صعود بخار صفراوی غلیظ بر باغ و آثار نفع درین مرض دیر پدید آید
 و در آخر از نوبت های عرق کتر از خالصه کند جهت غلظت ماده و برین سبب بول اکثر اوقات غلیظ
 در نگین باشد و کم رسوب و حرارت این تب کتر از خالصه بود جهت خشکی ماده و نسبت بران سخته اندرین
 مرض زودگذر است و بعضی از آنرا نوبت ضعیف و صغیر و متفاوت بود و باخر مختلف گردد و زباده
 بر نبض خالصه و لیکن اندر وقت عظم قوت چندان نباشد که امر خالصه این تب بسیار باشد که در
 زوائب بعضین مانند یا بشطر الغب و فرق میان این و بعضین بطول است مرض و بعضی اعراض خاصه باشد
 و میان این و بشطر الغب بعد متفاوت است زوائب در کوهی دور درازی و عدم اعراض خطر الغب بود
 اینجا علاج نخست باید دیدن تا تفاوت آن از خالصه بچند وجه دفع است بر حسب اعراض و لوازم اگر
 بسیار در نباشد علاج خالصه بکار باید داشت یا زیادتی رعایت جانب نفع البته و اگر بسیار دور بود

سردیادتر شیبایح نشاید کرد که ماده را اندوه سازد و نفع را پس انگیزد و طبع را ضعیف کند و غذای
 غلیظ یکبار نشاید گرفت که طبیعت ضعیف گردد و قوت تایدت نفع و فاکند و حرکت صفت استخام را
 عظیم مضرباید شناخت زیرا که خلط صالح برین فخلما که اخته شود و یا غیر صالح میانیزد و متشکر گردد و در وقت
 تبخیر آید و گمانت بانزد و علت طول مرض شود بلا شبهه و چون این مرض را مدت دراز واقع
 ست در دفع آن بزودی نشاید که شید بلکه سفنج و تعدیل مزاج و تقلیل خلط فاسد بر فن بعد از نفع
 مشغول باید بود و مراعات قوت را بچس نمودن و طریق ترابری الجملة است که بنیند اگر دلیل
 غلیظ و سخت رنگین باشد و علامات استلای هم ظاهر بود و نقد کنند با اعتدال بعد ظهور آثار نفع دور
 غیر در نوبت و بحران قوی و بعد از نقد نیند با دشرتهای جالی دیگر می مائل نفع خلط سید بند مثل
 کشکاب که اندران نخود از ک باریان با ستر و اشتهاء آن بخت باشد و آتش حلیم جو که در آن نخود و ک
 شبت وزیره و کشنیز و چون مرغ بخت باشد و مثل سکنجین بزدر می و اصولی و نفع شرت و اشتهاء آماند بعد
 از نفع تام تلین لازم دفع خلط باقی کند بر ستور و اگر قصد اتفاق نیفتد و یا نشاید طبع را مجیب باید
 داشت بشیافنا و قهنگامی معتدل و با شرتیابی ملین مناسب در اوقات آسایش تا مجان نفع باشد
 غلبه خلط بسیار مضرت ترساند و غذاهای مناسب خلطین باید داد و اشتهای بی قان کم جزئی با چوب
 مرغ مناسب بود و در اوقات حرارت آب سرد با اعتدال و سردانه شیرین بر افق آید و اگر بول ناری
 و بنض سریع باشد سکنجین ساده با شیوه تخمنا چنانچه معلوم شد در خالصه و اشتهاء آن در اوقات حرارت
 دوگرو قهنگامی لائق دادن و آشتهاک قانق نارودان و قلیل شفاع خشک داشته باشد نیکو آید و صبا جا
 کشکاب مذکور قیل از غذا باید داد و لیکن در اواصل مرض و در غیر در نوبت و اما بعد مقدم همه اشترا
 و انقدیه سفنج مناسب بود و دستور مرغ غذا و شراب دادن اینها است که در خالصه مذکور شده در تمام
 اوقات مرض ازین دستور تجاوز نباید کرد اگر در هر چند روز طهای که فی را شاید بجزر و دنی کند و وقت
 آسایش با قیل از نوبت پنج شش ساعت بسیار نافع بود در برین من استفراغ خلط موزی بخلوس
 خیار شنباز در سفنج مناسب حل کرده یا اندر شراب گل کمر و باد و کلاب گرم کرده نیکو آید و جب چینی
 شراب لیمو حل کرده بسی مناسب باشد و بسیار بود که خلط عسرا قابل باشد و حاجت آید که بر سر اس
 استخوان بپلو سوده و صنادی می تند که گرم کند و خلط را بتراند اما استفراغ نیکو آید مثل صنادل و لاون نشا

آن در ترتیب لایق و آرزوین نواب برین من آنست که چون صفرائی غالب باشد البته شکم کم فرود آید
 و بسبب حرارت و صداع رنجیده دارد بیشتر تشبیه نواب و عجمین آید پس غذاها و شرابها که گفته شد در فاصله
 بهمان ترتیب باید داده و شکم را در اوقات آسایش بشناخند و حقیقتا معتدل نرم داشتن از کبکی که بیشتر
 صفا و کتر بلغم را فرود آورد و از شربت و جهای ملین بعد از نفع نیکو گاهی بکار داشتند در غذاها
 چاشنی کرده چرب که منفع باشد و جالی داخل ساختن مثل جازمی استخاخ و زیره و کشمش و قنقاع و مغز
 بادام و نخود پیاز و شاه اینها در کشکاب نخود و بانگ بادبان کردن در حلیم جو نخود و شربت گردان
 قبل از نوبت پنجاه ساعت پیش از نوبت حل کرده کردن و گوشت خردش کچوی در غذا باید در
 ساختن و برین حل چندان مارا نمودن که از بقیه روز گذرد و ماده خشک گردد و طبیعت با آن
 خوی کند و نوبت های آن بر وقت مقرر قرار یابد یعنی اوقات هر نوبت بیشتر و بیشتر شود و نوبت غلبه
 همی آید و با هر روز در وقت معین و این هنگام غذاها و شرابهای نفع دجالی نیکو نیز باید داد و هر چه
 خلط را خام میکند و بلغم میفریزد در داشتن و بعد نفع نام و بجای قوت ملین مناسب قوی دادن
 و بعد تنقیه قرار مزاج نوبت را بحسب الشفا و حافظه الصحة و قنقاع شرف و کشمش زرد می اصولی و اشغال
 اینها و بیشتر داشتن طبع گذرانیدن اگر بلغم و صفا برابر باشد حرارت نرم تر بود و آن اعراض معلوم
 کتر و اگر تشبیه نواب رنج آید و ایجاد در ادامل حال بندهای معتدل بقا قش جو و نخود پیاز
 و شوربامی برنج و ماش برنج در شسته عدس جله بچوبه منع و استخاخ و زیره کشمش حفظ وقت باید کرد
 خلط بخوردن گلغند و کشمش حل کرده و شاه آن در صبا جهای روز آسایش نمودن روزها
 نوبت اگر تو اندک تر خوردن وقتی برستور کردن قبل از نوبت یا بعد از طعام چهار پنج ساعت اگر
 میسر باشد هنوز نوبت نیامده باشد و الا بشناختنای مال بگرمی شکم فرود آوردن چون از چهارده روز گذرد
 غذای جالی و پزاخته دادن وقت اشتهای مثل نخود آب بچوبه منع و بانگ و در عینی و استخاخ
 و جازمی اشغال آن در شربت قنقاع شرف اشغال هر صبح و بانگ که مان دادن بعد نفع تشبیه
 صفائی در آنچه لایق مزاج باشد کردن و یا با اشغال آن بعد از قرار گرفتن نواب بحسب الشفا و غیره
 را گذرانیدن و اینها که به فصل صیاج اند بعد نفع در ایام لائمه فصد کردن و لیکن در قیاب احتیاط
 بسیار باید نمود که در پشمای تاجبه فصد را معرفت بیشتر از معرفت است بحسب آنکه موادی که در خارج

نوبت

عرق متعفن است بر منصف پاک نمیشود بلکه اخلاط یا رده را فرودگی درود خامی یا دره سبزه اندر و اخلاط گرم
راحت می افزاید پس ما دام که بیم آن نباشد که از غلبه دم منادی عظیم متولد گردد و به قصد جرات نباید کرد و همچنین
نصود را در بنایه مخصوص بودین باید شناخت و ملاحظه کنی مرضی حسب ارسال سفیجات بر آنست
که چون ماده این مرض مختلط است و در اول غالب است و ذواتش غیر مضبوط هرگاه در اول مرض
سفیجات در گریه داده صغیر را بیشتر حرکت آورد و ماده را گرم سازد و مناد آن با اخلاط داخل عروق مرآت
کنند و تب لازمی پیدا شود و لیکن چون مرض کهنه شده ماده سرد گشت و تخفیف یافت طبیعت با آن
خوبی گرفت آن هنگام گرمی و سفیجات بزودی تحلیل آن میکنند و حال آن فسادات نیندر ملاحظه
قرار گرفتن ذوات بجهت استعمال حب الشفاء و مخدرات برای آنست که چون محل حرکت قبول
تعفن خلط مقرر شد مخدرات در قرب آن محال طبع را مشغول میسازند از انشای فعل مقرر اخلاط و
بمخارات را در آن صین تسکین میدهند چنانکه آن صین بگذرد و حرارت خریزی خلط مجتمعه تحلیل کند و
انگه از آنکه تعفن پذیرد و هرگاه آن وقت مقرر در گذرد و در حسب اقتضای طبع مرضی تعیین در آن کیفیت حلا
پدید می آید تا بار در محل ذوبت میسر شود انشاء آن صورت نیکند و چون محل ذواب مقرر نیست هرگاه
کیفیت مخذیر بر طرف شده ماده حرکت آورد فصل خود تمام بکنند و حسب مقتضای طبع مرضی و تاخیر استعمال
مخدرات از تنقیح بجهت آنست که چون خلط غالب باشد مخذیر تسکین آن شکل بود و لیکن که از مخذیر
تعلیظ یا بر و بیضه و فسادات دیگر از آن بطور آید و لیکن کسی که تنقیح کرده باشند اما مرض کهنه شده
باشد و تحلیل سخت یافته حاجت بتنقیح دیگر نباشد بجهت تکلف مخدرات و محلات بکار باید داشت
و دستور استعمال حب الشفاء و مخدرات آنست که قبل از ذوبت چهار ساعت دهند و مقدار سه
دیندر که اندک آن مقدار مرضی را البته بگیرد و کمتر از آن نیک و در بیند اگر مزاج مرضی ضعیف است
آنرا با مقوی که غذا محض نباشد و هندی شربت سبب انشاء آن و اگر زیادتی نفع و تمهیل و تعدیل
منجاست و بکیمیجات نفع حل کرده یا در شربت غسل یا در غسل تناد یا غسل بکیمیجات یا در شربت
دیناری دهند و اگر مرضی مخذیر است و ماده بوده باشند و جهت مرضی ترک آن کرده از آن معاد او
مقداری که مخذیر کند اگر مخذیر آن مرضی تراشته باشد همچو انیون که مخذیر آن سفر بود و الا بجهت
و احتمال آن مخذیر اولی باشد و آنجا که مرین را در دست گرفتن حسب و غیره اساک سفر باشد

باید که قبل از آن غذای مناسب و اندک بر بند آنگه در بکار دارند و آنرا که تب میزند طریقی صبح غذا باید داد
 و چهار ساعت پیش از نوبت معذرو حاجت بنفادادن مگر نباشد و در انسانی که تغلی صبح صبح
 نباید داد و اگر خشکی حب اشغال آن حضرت بکنند و سرین نازک مزاج باشد در انسانی که قسطنطی
 معذرتی مناسب و نرم کننده باید بنور آید و آنجا که باد جوید معذیر سرد از زود حرارت پدید آید در انسانی
 خلط واجب است از مسکات سرد از زود حرارت چیز بکار داشتن و در انسانی که آسایش نوارک
 بیش حرارت کردن بر آنچه مناسب باشد و در زود نوبت قبل از معذرو بعد از آن تا انقضای نوبت
 آسایش باید دست و پایی و پشت را گرم داشتن و تا ممکن بود از آب و زود با سردی است
 بالغ و ترشها خرد کردن و هرگاه نوبت بدین ترابیر بنمیزد زود سه روز دیگر نوبت همین دستور نافع است
 و غذا و غیره باید داد و انگه چون صحت مزاج قرار یافت بتدریج از بر نیز آید و اگر معذرت بکار نماند
 و با شریه و افندی علاج کنند آنجا مشغول داشتن طبع طبعها و صنایع مرغوبه لازم بود و بسیار باشد که
 اندک حرکت سواری عظیم نافع آید به تخصیص متاد آنرا و بسیار باشد که اندک حرکت و سواری عظیم نافع آید
 به تخصیص متاد آنرا و بسیار کس را دیدیم که در وقت ابتدای از زود را بیکبار در آب سرد از انقضای غیر
 زمستان و زود بر طرف شد و اندک حرارتی ظاهر شد و بزودی رفع شد و نوبت دیگر نیز چنین کرد و این
 در جمله جوانان بود و با قوت و مرض کهنه و سبک شده و بسیار را دیدیم که بوقت ابتدای از زود را شخصی سبک
 پر آب چنانچه ایشان مائل بودند در عقب ایشان محکم بریری انداخت چنانچه صبر کرده از نسبت آن
 مریض از جای به حبت و مرض را طبیعت فراموش کرد و حرارت عزیزی یکبار بدون توجه شد و او
 علت را تحلیل کرد و سردی از زود حرارت او بدان گشته گشت و صحت یافت و بسیار را دیدیم که این
 تب نوبت ربعی آمد و قبل از نوبت بدو سه ساعت ایشان از تب بندی ستائیده و غسل سرشته
 دادند و آب و ترابیا و غذا هیچ ندادند و نیک ایشان را گرفت و نوبت گشته شد و بسیار را دیدیم که نفع
 شرف قبل از نوبت بدو ساعت بی آب دادند تا لحن کردند و از زود از آب غذا قبل از نوبت تا وقت گذشتن
 نوبت منع کردن و صحت یافتند و تب ایشان نوبت غمی آمد و بسیار را حافظ الصلوة و ادم شود
 حسب الشفا صحت یافتند و بسیار را دیدیم که این تب غمین می آمد یعنی هر روز نوبت گشته شده بود
 همین حالجات مذکوره صحت یافتند و بسیار را دیدیم که ترابیا و از قبل از چند نوبت بچند ساعت

از آب منع کردن زنگسته شده و تب اندک آمدن درکت و اگر مکرر کند صحت یافتند بعضی هم تب دیگر
صحت یافتند بیان ترسومی که بری سست گیر و قدرت و مغز را از هر یکی یک درج جز
سرخام بتانی و جله با یکدیگر در مادن نرم کوب و اندک آب بر آن زده آنرا نیکو سرشته سازد وقت صحت
چنان آب تازه میوزان شربت از سه درم بوداده درم و بسیار را ردینه که در قاق آن بسیار
و نفع بود و چاشنی کرده و ادم قبل از وقت زوبت در آشامی نیکو و بر آب صبر نمود و زوبت نیکو
و صحت یافتند بر هر زوبت آن آرموده ام نافع بود به تخصیص در آب گردش و بسیار را بکسین اصول
بر نشتا بانان بے مان داده ام نافع بود به تخصیص صحت یافته اند و در نواب مختلفه نیز آرمودم
و بسیار را قبل از زوبت از زوبت بلا در چرب با غسل داده ام و بر بالای آن حبش شفا می بزرگ
زوبت ریمی و عجمی بجز گذشته است و کوی سرد سلخه خارشست و جوز بود در غسل آب اندکی گلاب
سایده و کوی ناسخه و کوی زیره کوفته در غسل سرشته و سیاه تخمه کوفته در غسل سرشته و جندبیدستر
فقط در آب سایده و غسل در گلاب سرشته کرده و سلخین زردی نیز آب شکنبه کا و جله را بسیار آرمودم
درین تب با اکثر نواب آن سفید آمد و قبل از زوبت خوردن بعد از کنگلی مرض برستور که معلوم شد مکرر آگود
این مرض کشیده بود و زردی صحت یافت و بعد از چند روز چنان واقع شد که هر شب بوقت خواب
اندک حرارتی بے سراپید کردی و بجمگه گذاشتی حضرت مرطله العالی فرمود که هر نماز شام سه لغز نان
با نفع می خوردی و آب خوردی و خواب کردی چنین کرد صحت یافت و بر نیز داشت و تخلیص نیکو
و بر نغزای متاد و آب مقرر بود و من بسیار کسکه بعد از امراض انجمن بی میداشتند آن تجربه کردم
و صحت یافتند باذن الله عزوجل و بدانکه کس را که در علاج تخلیصات و تقصیرات کرده باشند و تب
پشت چشم و اندر زردی و پیرا آمده و سپرز بزرگ باشد مراعات جانب سپرز و جگر و معده او بسیار باید کرد
تسکین و اجسی نمودن و در امیر عند الفزرة با احتیاط تمام کردن استفرغات بر فحاشات و دفع نمودن
و چون تورم در پایا پیرا آمده باشد در تسکین حرارت سحر باید که شیر و بسیار را ویرم و آرمودم که لعل و یا
برگ بید کوفته و با کاسی کوفته بر پایا بسیار سایدن پایا در میان آن داشتن و خواب برگ میرا کاسی
سرشته بر پایا و دستها بستن صحت آن درم بنایت نافع است و غذاها خشک مقوی معده قوی گل
اندر سلخین هر صبح بر نشتا خوردن و بدانکه در رفع تمامی کسکه خواهد ناسب خواهد لازمه و سلخین و جله

شکاهی است که عظیم سفیدی آید در نایب بیشتر از ظاهر میگردد و بسیار را دیدم که بدین طریق صحت یافته
 و بی آن نیست که اعراض نفسانی و توجع خاطر مریض را نیز درین نگاهبانی فاعلی باشد چنانچه در آمدن آن
 داخل دارد و ادعیه و اعمال که از هندیان درین باب مانع و برده است اما فتنه نامی تشبیه است
 آو آن نارنگ نون برابر کون پر کپال و اکنی جوگنی وینه بند بوشان می کربا لآوه و ده دست نورد
 سخت تره لون و اگر هر زینت اپنی کلا و هادمت پر کلا جو زنت گیان دهان جای بیوا کتے سپید
 بلتی کیا و ار کری سری کورک را و سیکر سونا است دیگری آو آن اجی سیر پنت اجمال را آجا
 اچیریرا فنی آچال کسی سات پراکب جرابند چون دو جرابند چون تبر جرابند چون جاد تا بند چون
 تینار آ پند چون اجیزانی کی ساری رده چیت بند چیره بری بکت کورکی سنگت و طریق بستن
 تپ زوت برین امنونا است که پیش روز زوت شد سر میمانی که از بیستم بره سیاه بر کنده برین
 نیست و دختر کرا آزار شته باشد همین نیست بتانند و وقت غروب آفتاب به تخصیص عصر چار شنبه
 در محل خلوت بکس آزا سبانب پنج علف کره کیدار که ترکان آزا بر فاق گویند و در می آن را
 و یک نامند و آن علفی است که باران خارهاست که چاکت کرد شبیه با سخوان زیتون بود چراگاه پر بود
 حیوانات بیاری چسپد و برگ آن علف شبیه است برگ باد بخان بندد و در چین بستن سه کرت
 بگویند جاگ جاگ بیری کاجکا لاک و نام مریض بریزد و نیت کند بستن تپ او را و تورا نمک در آن
 آن علف برین نیت بریزد و سنگی بران باقی ریمان منند و بگذازند تا صبح و زوت نگاه صبح قبل از
 طلوع چنانچه هنوز سخن نکرده باشد آن علف را ازین بکنند و دم گرفته به نیت مذکور درین چین کرت همان
 الفاظ را بگویند آن ریمانرا سه غبار از محل بستن زود آید آزا به نیت گستن تپ بعضی مکنند سه اوکت و دو
 این علف بریزد میان این ریمان سه و او ابران منند و منون دوم را میجو اند چون بلفظ صیت بند
 چره رسند قبل از آن نام محوم بریزد و تپ با کت بکنند که یا یزدا و برین قیاس و در چین نامی منتریان از
 ریمان را بر میان پنج گرفته منند و منون را بران سه طاق دیبا و از هر طرف سر ریمان را برین منون
 خوانده و نام محوم برده و دیده جدا کرده برزند و بده این را بر گردن محوم بندند و در چین بستن هر دو منتر را
 بخوانند نام محوم دور وقت آفر بر میان و منند که ز منند سه نوبت بخوانند و هر بار یک گره برزند
 و در نیت لادن نزد محوم بوز کنند نگاه طاسی پاک را پر آب کنند و کار می بر بندد و لادین آن میکنند

و افسوسنا را می خوانند و بعد تمام افسوس بر آب میسند و سر کار در اهفت کرات بر زمین نیز میزند و محوم
 سه کرات این عمل با آب کند انگاه ازین آب اندکی بر دی محوم برست چپ باشند و اندک بخورند
 و بدین کار دنی الحمال منع سیاه را دفع کنند و برای محوم آنرا تصدق نمایند و طریق سستن لازمه
 کنند نیز همین نوع بود لیکن آنجا ریسان از پنجه سفید نو بایر کرد که دختر بکر به نیت محوم رسشته باشد
 و اگر همین نیت چیده باشد ادلی بود و آنرا سه تو بایر کرد و بدستور مذکور عمل نمودن و شرط تاثیر این اوعیه
 درست خواندن است و از اسناد سنگرفتن و نفس پر استن چنانچه دابست و چنبدین جا این عمل
 سفید اندادادی داشتیم که هبت پهای کنه میفرمود تا دختر بکر سه با دام را به نیت محوم می شکست
 چنانچه سفیدان است باشد و برای بیرون زدن از او شیب با این مرین شب می گذارند و در
 علی الصباح نزد ادی بر دوقبل از طلوع واد سخن بگفته بر یکی از ان نیز شست که بسم الله و دیگر سه میوش
 که بسم الله و در سوم میوش که بسم الله الله الله و بهین ترتیب هر صبح ناشتا بایر یکی ازین
 می خورد و صحت می یافت باذن الله تعالی مجرب بود که هر کراتی کنه میبود تخم مرغی می آورد و در دور
 صبح چهارشنبه قبل از سخن کردن بر ان تخم مرغ میوش بسم الله بارز الرحمن طارنا الرحمن البرین یا
 بسم الله بن فلان را بر توپ میا بجن محمد رسول الله و بجن علی ولی الله بعد از ان ریسان بکر رفته
 بود بهین نیت سه تو بر میان تخم مرغ می چید و در شب بنما کتر گرم می نخت و بر می آورد و در زده آنرا بهین ذر
 بر ناشتا میخورد مرین و پسیده آنرا بسگ چهار چشم میداد به نیت رفتن تب او و پوستار در آب و ان
 قوی انداخت بهان نیت در ریسان از ادی راست مرین می بست به نیت بسته شدن تب
 و مرین را صحت حاصل میشد باذن الله تعالی اما محرقه بلغی چون سبب حدت و خوربه بلغم صفرای
 محرقه است که آن آینه میگرد و قابل فساد بسیار است از نخت بعضی این حمی را از انواع صفراوی عد
 کرده اند و اکثر احوال و علامات این حمی صفراوی بود و پیران را این محرقه بیشتر افتد و جوانان را آن
 محرقه و علاج این نیز همان نوع بایر کرد که در محرقه صفراوی مین گفت لیکن اینجا چون غشی بیشتر افتد
 رعایت قوت و حمایت دل و فم معده بایر نمود و استغفار بر او می که بلغم شور آورد و کردن و استحمام
 در او و خربد استغفار سفید آید و بهانات اعتدال در اغذیه و اشرب بارده بعد استغارات لازم است
 های مناسب بر دل و فم معده و جگر اینجا بیشتر بکار دارند و هر باره ملاحظه نفس نرون بجا بایر کرد و سخن بوی

و اما حمی لثقه بر آنکه اکثر تبهای بلغمی که در کان و در طبان و دیگر ازان ظاهر و پیران صاحب تخم در آردغ تر
 و اصحاب نزل استلای و کسائی را که بر استلای طمام حمام زنده با حرکت عینت کنند افزوده همچنین میوه خوار
 که آنها سرد یا شور که بر بالای میوه خورند و یا شربت های ترش نیک سرد کرده و یا مسخفات معده آن خورند
 و بر سر آن حرکت های عینت کنند و هیچ یک از پتهای بلغمی از ضعف و الم معده خاتمه نباشد و بجز آن
 پتهای بلغمی اکثر با سعال و چون این حمی لثقه گاهی از تعفن بلغم شیرین می افتد و گاهی از تعفن بلغم
 ترش و گاهی از تعفن زجاجی پس بیشک حدت و لیم و طول و قصر و اعراض آن بحسب مراتب خلط سبب
 می شود و این بود و بجز آن این تب بعد چاره هم بود جهت غلظت ماده و قلت حدت آن اکثر میان سیت
 و سی افتد و بسیار باشد که در او اخرا با استقار ه باز گردد علامت این تب آنست که هیچ و سر را
 دراز کند و گساریدنش سخت پوشید و در دستا به باشد تب ق و ذرق به لیم بنفش بود و در وقت و هیچ عرق
 نکند و در وقت زائل شدن و گاه باشد که صفراوی مزاجان را اندک تنگای بوقت ظهر یا بعد نیم شب
 در گردن و سینه پدید آید جهت تحلیل یافتن اندک بخارات بود و حرارت نیم روز و یا بجهت خلط معده
 و نیم شب و حرکت حرارت داخل و گرم ساختن معده و جگر رانی الجمله بول در اکثر احوال کم رنگ
 بود و در لثه ظاهر است و گاه باشد که سبب عفونت بعد اوائل بسرخی مائل گردد و بر خاصیت گراید و بر بلغمی
 بود و تشنگی کم باشد و بسیار بود که سرفه بخورد و در نصف النهار و در اوائل شب بعد آب و ترشها
 خوردن حرارت بیشتر محسوس گردد علاج این تب بنزد اها و شربت های معتدل باید کرد و معده را به گلشنه
 قرص گل و سفوف مغوی مغویت کردن بعد غذا و اگر ترشی جهت عظیم بلغم احتیاج افتد بکنجین که اندران
 اندک بخورند یا بادبان جو شیره باشند و بنزد آنها که سرفه باشد ترشی دور باید داشت به نگه داشتن
 نبات و کنگرین اندر دهن تسکین سرفه دادن و اگر بحسب السعال احتیاج افتد پنجه ای مشد بود مناسب
 و باشد و آنجا که دماغ قوی بود و صداعی نباشد استفراغ بلغم باید کرد حتی گاه بگهای بعد طمام و آب حتی مناسب
 یا با سعال برین بعد طمویج بسبلی که سخت گرم و تیز باشد و جب چسبان در صلح مناسب بود و در اربول
 بار الاصول عظیم نافع آید و اندرین تب بگر بسیاری و داروهای نر آنند و لطیف کننده آن دلیله نشاید
 کردن که اندر بلغمی ناکه زیرا که بسیار بود که اندر وقت چون ماده لطیف گردد و در دماغ بر آید و به سرسام
 باز گردد و همچنین به سردیها نیز آن دلیری نشاید کردن که در تب صفراوی زیرا که ماده را خام کند

ومرض بر درمی کشد و فساد آن بجز باز در دهر با استفا کشد و نگاه علاج شکل گردد و آنجا که صداعی باشد
 بجهت و شیان شکر زود آوردن مناسب بود و از ترابیر که در غیب غیر خالصه جهت تب نکرده شود و از اینج
 و زنا ببلغمی بجایزین نکرده میشود آنچه مناسب بود بجل احتیاج بکار باید داشت غیر از محذرات در فابن
 سه احدی و تسماة سفر عراق اتفاق افتاد و فرزند من بین الدوله در سن چهارده بود در راه خریزه مات
 و دروغ دیکلچو بسیار بخورد و گاهی با آنها آب شور میخورد و موده او صیغف شده بود در کاشان بریان
 خورد و املا کرد و شربت لیمون برنج سرد کرده با آن واقع شده بود و آب سرد و حرکت عینف بعد از آن
 کرد در کراچی لشفه پیدا کرد و چون هوا موضع گرم بود و عسف حرکات مضرواق شده در او اهل بگری داد
 رخصت نژاد م و تا هفته ماش بچ و هندوانه و گاهی اندک تر یا آلو سید و نریشیا و تیروز با و بجز نژاد
 آب گرم تر میشد و آخر شب و صبا جانک تر میبود و هیچ عرق نیکرده و بعد هفته سرفه پیدا کرده بالفرد و هوا
 بر تنقل لازم بود کجا و در شتر او را یک منزل برودیم از کونت راه تب در او اعضا پیدا کرد چنانچه از
 حرکت شتر بچ بود گاهی بر لحظه چهار پانی او را سوار میکردیم و گاهی کجا و بدین حلقه نظر و تم
 جهت تسکینی سرفه لازم شد که انگلیسین در دهن گرفتن و گاهی تباخت و این خود جهت تب هم مفید
 آمد اندکی چون نهم رسید و هوای خشک نظر دریافت هندوانه و ترشی باز گرفتیم و مانعات نیز کمتر پیداوم
 و اندک سبب شیرین تجویز کردم و نیک بود و هیچ غذا غیر ارماع میل نداشت بالفرد در شبانه روزی در دو
 اندکی ازان میداوم و جهت تقویت معده بر بالای ارماع کفی سفون مقوی سحر را بندم نژاد
 کم داشت و آب گرم میخورد و بدین توایز متفادتی عظیم در در دبا و تب و سرفه او شده و شبها بعد نیم
 شب اندک عرقی در سینه و گردن او پیدا می آمد و هر چند فرسخ پاوار و شکر آهسته میخوردیم روز یا نژاد هم
 در اصغیان نزول شد و او را آن مقدار قوت برین توایز بر شده بود که سوار و یک فرسخ دو فرسخ بی کلفت
 میتوانست رفتن تب در او اهل روز کم ظاهر بودی بعد پانزدهم در بهر نیکرده و طعامهای قوی بجز
 و اما سیه با کتر غیبت میخورد و ملازمه سفون بر بالای طعام و آب میخورد و بهیت مسوم صحت تام یافت و
 و الله اعلم و اما حمی هوا طویه بدانکه عفونت بلغم در خارج عروق بیشتر در جایبای حالی افتد چون
 و مانع معده و اشتباه اینها در اقل ابتدات این تب بجز در روز بود و اقل اوقات اقلع آن مابین چهل
 روز بود جهت حامی و غلظت و غلیگی خلط و اسلم این حمی آن بود که قرأت آن تمام بود

و با خروبت عرق نیکو که جهت دلالت بر وقت ماده فلت آن و تحمل بدن از زمان صعود و الحطاط این
 تب بسیار بیشتر از زمان صعود الحطاط غلب بود علامت این تب مطلقاً آنست که در هر شب از روی
 یکبار بگیرد با سردی و ناقص بیشتر از دیگر تبهای ناسیه و اکثر اوقات مدت داشتن این تب تا هجده ساعت
 بود و مدت آسایش شش ساعت و پاک نگسار و سبب جلا آنست که چون بلغم غالب است و در جمیع
 شود بمحل تعفن و از جهت رطوبت زودتر قبول عفونت کند و حفظ حرارت بیشتر از دیگر خلطها تا چون
 خلط سردست غالب بود حرکت آن بسبب حرارت عضلات احسان بر آن کنند و دفع آن طلبند و زمان سرد
 متد شود و چون کیفیات بلغم عفن مختلف میباشد این تب نیز سبب هر یکی درین سردی و ناقص دلایل
 و تفاوت بود چنانچه سبب هرگاه رطوبت زجاجی با ترش باشد سرد از روی بود سرد و ناقص زجاجی
 پائین تر از قوی تر جلا باشد لیکن سرد با یکبار ظاهر باشد سسنت دست و پایی سرد شود و اندک از ک
 اند اما سردی یا بد تا بد آن حد رسد که گوی جلا اند اما اندر میان برف است بدتر می گم شود و از آن
 گرم شدن نیز گاه گاه عود کنند زیرا که گرم شدن از اشتغال عفونت بود بعد قبول تمامی خلط عفونت را
 و خلط سرد تر و غالب تب در جمیع قبول عفونت میکند و اندک تب تب در جمیع مقبل بلکه بر نفات و گاه باشد
 که سرد با اندک فزانتا بود جهت حرکت اندک صفای با آن بلغم و در او دار آخر سرد از این مرض عظیم
 تر بود جهت فتن و انتشار یافتن ماده سرد هرگاه سبب تب بلغم سرد بود اندر آماز فزانتا کند و تشنگی بیشتر از سایر
 اصناف بود جهت دخل صفای معتدله در هرگاه سبب بلغم شیرین بود سرد و ناقص کمتر از جلا باشد بسیار بود
 که در نواصول سرمای زیاد و تشویه و ناقص بدین نیاید و اندرین مرض مطلقاً حرارت تب حاده هموار باشد
 و کف گرم بر هر محلی که بر تن او نند چندا که کف بر آن می نند گرمی بیشتر نم گردد و حس نیز چنان می آید
 که گویا چوب گرم او قویتر او همی بالا آید و بطا هر سرد اندرین تب از اعراض صفای کم باشد و در اکثر
 این تب یا کسل و سبات یعنی غنودن بود جهت نرمی و گرانی خلط و رنگ وی اندرین تب بیسزی
 و سپیدی گراید و باشد که اندک سرحی گاهی پدید آید جهت اضطراب طبیعت حرارت نبض ضعیف و صغیر
 و افتاده و متفاوت باشد و با خروبت از سخت مختلف شود و بول در اکثر احوال سپید ربن باشد و در
 او اختیه شود و باشد که سرحی گراید و طعم دهن ناخوش بود و شونت طعام نباشد از ضعف الم سده
 که لازم می بلغمی است و درین سبب تشنگی اندر ابتدا و انتهای این مرض بسیار افتد بسیار باشد که در اکثر

این مرض سپرز بزرگ شود و سر پهلوا متفنج گردد و باشد که تب و آماس از چشم و روی در پشت پاهای
 پیر بر آید علاج این تب همچو علاج غلب غیر خالصه بود لیکن اینجا بفرمای منفع جای بیشتر حرارت آن
 کردن و انزوتها بجز سکنجین ساده و غیره هیچ نباید داد و آن نیز اینجا که ضرورتی هست تقطیع بلغم و غیره افتد
 توان باد برقی قبل از نوبت اگر تو اندر دست تو اندر نودن به الحاح بسیار ولیکن تب بعد از
 مرضی باید بنیاد نهاد تا مبادا که قبل از آن چون سعه در بنجایند شود آماسی پیر بر آید و غذا پیش از نوبت
 بشش ساعت یا پنج ساعت یا چهار ساعت توان داد و بندها داد و آب منفع در گرم اینجا بیشتر زود
 زجرات باید کرد که اندر ساعت غلب غیر خالصه جلا تر ابراجا ملاحظه خلط بلغم باید کرد تا از گرم صفت
 و مناسب آن عمل نمودن چنانچه بلغم ترش در جاهی راد و اهای قوی تر در گرم تر و لطیف کننده تر
 باید داد و با بجماریا صفت از کبرگرشک و ذلک ستادی و منقل بجمان گرم و خشک با اعتدال اندر آن
 مرض عظیم نافع بود و لطیف غذا را داخل بود چون بزماش در پنج و ماش مقشره یا در مرق چون منفع بعد
 نفع واجب شود بر حفظ نوبت و یا گوشت مرغ بعد چازدم و سحر و آب بگوشت کبوتر بعد بست گرم و بعد
 هفت بجای آب مارا لسل و شرب آب بلغم ابدان و امثال آن بسیار سفید باشد و تقویت فرموده
 به ضادات مقوی مناسب واجب بود و سفوف مقوی کل اکبر و اشباه آنها بر بالای طعام و آب
 نیکو بود و در آخر در برابر بالای طعام کنی مقوی ترش در ماس عظیم نافع باشد و در بار الاصول
 گرم تر و اسهال سبب پستال بعد نفع بسیار مناسب باشد و مرغ زنبق بجمان حافظه الصحوه در عسل آب
 بسیار مناسب تر از حباب اشفا باشد گاهی غذای نان و عسل سفید ابر یا تخم صیغ یا سجون مذکور در
 ادقات سرد مردم پروردن از جان غیر جوان و صاحب ده سخت غلیظ را هر روز بعد از آن که استفراغ
 نوبی کرده باشد و در آنک تر باروق فاروق یا نیرم شود و یلوس امثال آن هم بسیار نافع آید و اینجا
 که تب از پشت و چشم و روی و آماس در پاهای پیر بر آید هر روز بر نشا قرص کل جالینوس در آب
 بادیان و سکنجین کم ترشی باید داد و در او اخر بلغمی نایب حمام و آدیزن که اندر آن قوت اکیلیل بابونه
 و انجوره باشد بسیار مناسب بود و گفته اند که یک شال تر از بجزه سفید گرفته در مسل سرشته قبل از نوبت
 خوردن است غلبه از طول برد نافع بود لیکن بعد نفع و تقیه اما اگر گاهی که حرارت نالب بیاید در
 نفع گرمی دادن جرات نباید نمود و در بستن تب تر ابر استورها نیست که در غلب غیر خالصه معلوم شد

واکتو از رویه که در آن مرض از رویم اینجا نیز منفع آن موجب است سکون سکونی که گبرمی و خشکی مائل باشد
 بود و الشراط علم اما همی غشی خلطی آن بود که بیار در برنوبت بهوش شب قوت و طاقت باشد و سبب
 این در بیشتر وقتها بسیاری دیرا گذرگی بلفظ نام تخمی بود که بر قوت طبیعت فرزند و ضعف فم معده نیز اما
 آن کند و اینچنین بود که از ماده تب لختی بر جانب دل و حوالی آن که فم معده است بواسطه مجاورت
 و میل کند در روح از برد آن مرده شود قوت بر آن جهت مقهور گردد و در بری معضم نیز در ضعف ممل باشد
 و غشی نماز لیکن چون طبیعت بهر حرارت عنقریب زودستخین و تلطیف آن ماده میکند پس از در
 غشی نماز بعد ظهور حرارت نبض از صف و بطور متفاوتی که سبب غشی داشت لختی قلیل بر در آن
 و برست گراید به تخصیص در امتیاض و دورهای این تب همان دورها یعنی مذکور بود و لونا حساب
 آن بر یک حال نباشد گاهی برصاصی زرد و گاهی کبودی و سیاهی مائل و گاهی به سپیدی و گاهی
 به سبزی گراید و گاه باشد که رنگ لب های او بزرگ لب کسی اندک نشاء قوت خورده باشد و آن چشمها
 او به سبزی و کبودی مائل بود و وقت همچنان علت جزو کند همچو چشم مجنون و سر بر باسه پهلوی در
 و سفید نباشد بسیار بود که تب از چشم در می پذیرد و قتی ترش از برین مرض بسیار افتد علاج
 این مرض سخت و شوار بود زیرا که اگر غذا بار بگیرد از جهت نگیلی و خامی خلطها طبیعت اصلاح
 آن کند قوت بر آن نر از سرد و اگر بغذا تقویت میکند چون معضم برست ممد و خلط میشود و اگر استفراغ سبک
 میکند ماده غالب و خام دفع نمیشود و بجرکت می آید و دشت بیشتر میکند و نمکن بود که منافذ روح و نفس
 ماسد کند و اگر دومی قوی ارسال میکند طبیعت بحیث صنعتنا حال آن نمی کند و نمکن بود که از
 هر یک چنان خطای عظیم او فتد و فته پس بیج چاره نباشد غیر از آنکه اندک اندک غذای تریاقی سفید
 بر نماند و مندر و والی که با الحاصد حفظ قوت و تحلیل ماده و تقویت معده نماید مثل فادز هر حیوانی
 در شراب سبب و ماس و کنی ستوی برس و حافظه الصخره از عسل ز تحلیل حل کرده و جدر دار اندر
 فصل حلومی و اشباه اینها را بالای غذا قبل از نوبت بکار و از نرد و قبض شکم را گاه گاه به نشیانی
 و معتمای گرم کشانید و بختانید و اقتضای عسل آب که از آن قوت ملطفات باشد و ترک دیگر غذا
 اندر او اکل اگر مانعی نباشد پس نیکو بود و جالبهوس گوید که در تحلیل ماده این مرض قبری از دکاب فم و اینچنین
 باید که نخست برانها و بیانهای پای او را از بالا بریزد و بر سبب است که بر پای خشن بعد از آن از سر کفرا را

تا دو سه بعد از آن پشت و سینه را چنانکه سرخ گردد و بهین تر شیب بگیرد و کند تا نانی که نزدیک باشد
 که بیمار از تاب آن بهوش گردد و چنان سازند که اگر در گذار نوبت را ممکن باشد یک نیمه اندر با نش بود
 و یک نیمه اندر خواب و وقت تشنگی آب بی سکنجبین بزرد و بی امثال آن نباید خورد و اندر ضعفنا مان اندر
 شراب ریحانی سفید آید و رعایت سکن و حرکت همانست که در مطلق سواطیه معلوم شده و آنرا که فی کردن
 آسانی بود امیدوار باشد که اگر فی را بر ستور بر دست نماید خلاصی یابد آنجا که اندر احتیاط آسان باشد
 خلاص نباید داشت و شیخ اندر قانون آورده که ممکن بود که این تپا از صفرا می غالب غلیظ افتد و این
 هنگام از سوزش احتیاطی و صفرا تلخی و بن خالی باشد و اکثر علامات صفرا ظاهر باشد و لیکن این
 نادراست و اگر افتد علاج آن ببلع عسب غیر خالص نزدیک بود و السلام و اما حمی نهاری آن بود
 که نواب آن مقرر بر روز میگردد و شب میگردد و اما حمی لیلی آن بود که نواب آن مقرر شب میگردد
 و بر روز میگردد و هر دو عسب باشد و در روز کشند نهاری از جهت طول و وقوع در حرور و زمیم باشد که بدن
 منتقل شود و نیز آنرا بر دو عسب تر یافته اند و اکثر علامات و علاج این هر دو همانست که در سواطیه و مطلق
 گفته شد و اما ظاهرا هر آن بود که اندر در آن سمت سرد باشد و بیرون سخت گرم و سبب این طبع نهجی
 بود که اندر قمر تن مانده و بخاری از آن عفو تن می پذیرد و بظاهر سرد گرم بسیار و باقی از جهت
 حرارت تعفن بمرکت آید و لیکن عفو تن نه پذیرفته در گرم نشود و حس اعضای باطن سردی آنها در میان
 و از آن متضرر میباشند و در نوبت آن از چهار ساعت بود تا بیست و چهار ساعت و بسیار باشد
 که نوبت ربع و یا نوبت غیب آید از جهت غلظت و قلت ماده این تپ و در گذر و پیران از این مرض
 کم خلاص یابند و علاج این مرض ببلع غشی غلیظی و سواطیه نزدیک است و لیکن دگرم کردن ظاهرا اینجا
 جایز باشد و در وقت نوبت بیکبار اندر آب سرد غوطه خوردن اگر با منی نباشد و از فضل و سحر و عمر نکند بود
 ردم گرفتن بمقدار امکان و تخویف سفید آید و لطف کوفته در عسل و سیر قلاب در طعام بچاق و
 چند بید سزده عسل آب نافع بود و السلام اما ظاهرا هر آن بود که بیرون تن سرد باشد و اندر در آن گرم
 چنانچه میسوزد و سبب این اکثر بطنی بود که اندر قمر تن عفو تن پذیرد و گرم شود و از جهت غلظت
 بخاری گرم بخیل نیاید که بظاهر سرد گرم کند و مع ذلک حرارت غریزی بر منع آن باطن سیل
 کرده باشد و تخصیص که در ظاهرا غریز بلا غم خام باشد و ظاهرا سرد سیر آید و عفو تن نمی پذیرد

تا گرم شود و گاو باشد که از ماده مرض بنجاری غیر مستغن بظاهر صعود کند و از گرمی کند از نماطه
 زرد سرد شود و در برد ظاهر گردد و علامات از بلغمی ظاهر بود و درت این تب از شطر الغیب دراز تر
 باشد علاج این تب ببلغمی بود و البته باشد و لیکن گبرها اینجا آن حرارت توان کردن و ذلک ستادی
 و گرم داشتن تن عظیم نافع بود اینجا باشد که سبب این تب صفراوی سخت غلیظ باشد که از قویترین عفت
 پذیرد و پس از آن تحلیل نیاید که بظاهر سرد گرم کند و حرارت از برون متوجه و دون گشته باشد و بر
 سردمانده و اینجا نلاست صفرا بظاهر بود و علاج این تب ببلغمی غیر خالصه باشد و ذلک اینجا عظیم
 نافع آید و انشاء الله و اما تب ربع آنچه لازم باشد چون وجود آن نادر است استخراج علامات
 و علاج آن محول بعلامات و معالجات باقی تبهای سوداوی بود اما ربع دایره از تقفن خلط طبعی و غیر
 طبعی هر دو اقتضای جمعیت بلغمی و از هر خلطی حاصل بود بر ربع و بیشتر حدوث آن بعد تبهای عفونی
 مرکب و غیر مرکب باشد جهت تردا خلافا غیر مستقره فاسده فاضله و گاه باشد که بعد از درم طحال بر
 آید و اکثر تبهای ربع کم خطر بود جهت طول آسایش و لیکن دراز کشیدن اغلب چون از هفت ماه بگذرد
 بسال سرد باشد که ماده وی سخت خام باشد تا دوازده سال برادر و آنچه سخت دراز کشیدن یا خود
 یا درم طحال بود در اکثر با استقامت نقل گردد و اسلم ربع آن بود که از درم طحال خالی بود و ربع سیم جهت
 کردن حرکت ناقص مواد را از محل مستقر و تحلیل کردن حرارت مر آنرا از بسیار مرضهای سوداوی چون
 سرخ و مالونیا و تشنج خلاصی در هر ربعی که در صیغ اقتضای دراز تر از ربع خرمی زائل گردد و بجز موالجه
 جهت کشادگی مسام و تحلیل یافتن و پخته شدن ماده با مانت سهوا صیغ علامت ربع دایره
 آنست که نخست آنرا سرد و از کندی پس حرارتی هموار نرم آید بی تنناک از بنهار تر جهت ثابت ماندن
 بر ذبت سرد و از زیاد میشود تا وقت انتها جهت آنکه هر چند ماده سرد و غلیظ بنفع خرمی میاید هنوز از غلظت
 بنجاری که از دستقامت میگردد در اعضا بیشتر میشود و هر گاه تمام نفع یافت نکات کبیات شر و تمام
 و سرمای این گاهی در استخوان باشد چنانکه پندار و کمی شکند و چنان بر آید که در آنجا بگذرد جهت
 رسیدن ماده عفن با غشیه محیط با استخوانا و عسر از نفع ماده غلیظ مدت نوبت ربع خالصه سبب و چهار
 ساعت باشد و درت آسایش میان نوبتها چهل و هشت ساعت بود و سبب این آنست که چون خلط
 سوداوی است و غلیظ و بر جمع گردد در محل تقفن بواسطه بین بر و بر قبول عفت کند و حفظ حرارت

بسیار تواتر کرده و بیشتر این تپه را قاربانند و از آبش بیشتر به اول شب که محل حرکت سود است گیرند و بر
شدن نوبتهای آن بعرق بود که از عرق غلبه بیشتر از عرق نوره طبعی و بنفش مختلف باشد و به صلاح است
گراید و بول غلیظ و خام و سپید بنفشام بود و در آنجا بسیار گراید و آنجا که ماده سودا محرقه باشد همین
یزمی و غلظت مائل بود و بول غلیظ باشد و عرق کثرت بود و در آن دراز تر باشد و آنجا که صفراوی باشد
بنفش سرست و در آن گراید و قشره با ناقص باشد و در آن کوتاه تر بود و عرق بیشتر کند و تشنگی و التراب
تالیب باشد و آنجا که زخمی باشد در علامات فریب بسوداوی طبعی خالصه بود و سخته و عادت و سن فصل
تر این گشته و بلدر بر یک گوی که در هیچ یک از اصناف ربع از آنست پس زخالی نباشد و سواد آن بگل
و سعه و نیز باز و درین جمله بول در آخر بسیاری گراید علاج چون زمان این مرض دراز است
و زمان آسایش نواب بسیار و غلظت بس ماضی است تر این آن برقی باید کرد و در اول از غذا های
سخته ایچ ضد هر مرض باشد و غلظت مائل در باید گشت و استفرانات قوی نباید کرد و محرکات
خلط و چیزهای گرمی و خشکی نژاد در باید داشت در فایز طبع بران نباید کرد و خصصه صا که هم اندران فضل افتاده
باشد و همچنین بیشتر از سخته روز در دفع آن نباید که شود و اهتمام در نفع ماده درین تپ بیشتر باید کرد از جهت
بیس و غلظت ماده در تعدیل مزاج بجزنهای مائل گرمی بسیار در طبابت باید که شود و اولی آن بود که در روز
بای نوبت از حد وقت مطلقا هیچ غذا و شراب و آب تر یا نخورد و اگر طاقت نداشته باشد قبل از نوبت
بیشتر ساعت قلیلی از غذای سبک سمدل شود و در روزهای آسایش غذای مناسب
سقداری که خواب بر بکار در آرد آب سخت سرد درین مرض سفر بود و در وقت حرارت که در سانس و نوبت
چیزهای پر خام و باد انگیزنده سفر بود و در اوقات سفر در برین غلظت را دفع کند همه سفر باشد و به جهت
سنگ نکلند با وجود ضدیت طبع آن با سودا صاحب ذخیره گوید که آنجا که ماده سخت غلیظ باشد هر یا داد
هفت گرم سنگ کنگلین با ده گرم سکنجین ساده سرشته دهند و بهیوستقاسی دان برون کرده با منزه
پسته و بادام منقل کند هر گاه خواب در سنجو آب بزغ فریه جوان با زیر بلخ بزغ وقت اشتها بکار دارد از
فعل متب و در باشد گوید که بسیار نهای ربع درین تریز نائل شده است و در اول این مرض اگر در
ماده غالب و نرم داشتن طبع حاجت آید حقیقتهای معتدل نرم در هفت یک نوبت در غیر در نوبت
نرم کننده معتدل مثل شکر و بنفشه و منزه یا رشنه و انبوه آن بکار داشتن در هفت یک درکت تلفع بود

دور آمان ز نوبت اگر تی کردن را ملازمت تواند نمودن عظیم نافع بود و هر گاه از نفع نیکو پدید آید مانی نباشد و
 استفراغ سودا به سلامت لا سقمه واجب بود پیش از روز نوبت و قدر سکنجبین عنصلی با گلکند آینه صبح
 های غیر نوبت و با سکنجبین اقیمتونی با گل کند سرشته گاهی که طبع از حرارت خالی باشد عظیم سفید آید
 و قبیح و تحلیل سودا نیکو کند و پیر تاز به بیه تک با عسل خوردن غذای نافع بود در روز سوم از هر نوبت
 و بعد از تنقیه تمدن سبب الشفا و امثال آن دادن لازم بود بر ستوریکه در غیب غیر خالصه مذکور شده ذکر
 آن تذابیر که در ناسه بلغمی و غیب غیر خالصه مذکور شده اینجا نیز نافع آید به تخصیص که ماده سودا بلغمی و سبب
 الشفا در میناب آبی است و باعث بر ساختن حضرت آنرا جهت تب ربع بود برادر ایشان شیخ
 امام الدین جعفر کیمیا ل این تب داشت و الهامی عراق از علاج آن عاجز شده بود و نازین و دا
 و دو نوبت خورد و صحت یافت و پریز تراشت و در فابندی حضرت رابع پیدا شد و چهار ماه کشید و نوبت
 آن در آخر وقت قرار یافت و غذا نخورد آب بر مرغ فریه بودی و قلبه و پولاد چرب بگوشت بره فریه و شوربا
 برنج بگوشت گو سفند فریه و جوان امثال اینها و گاهی اندک سرکه کبری کم ترشی یا لحام واق شری
 و گاهی گلکند با سکنجبین عنصلی صابا خور دومی و از خشکیا دیوه های سرد تر و آب خشک و دوا پاک
 گرم و خشک کردندی و تنقیه تیر کم فرمودی و چون نواب ضعیف شد قبل از نوبت بر دو ساعت
 مقدار با قنای مرکی را با دو دانة کفلس سخن کرده یک قاشق آب گرم را میخورد و نوبت منع
 نفسن خلط و دست و پایا دتن را گرم نگاه میداشتند و آن روز طعام و مشرب در صبح اندک
 میخورد و نوبت بسیاری خلوصه تا اخلاط را زد و در حرکت نیارد و وقت بر جاس ماند که سن ایشان
 از شصت و دو تجاوز بود مگر تا دقت دوا اساک مینمودند و نوبت چنین رعایت نمودند و صحت
 یافتند و این دوا بسیار ز لجهای خفیف آرزو دیم و نافع آید اصل در ترا بر این مرض آنت که
 سخت بنگر تا ماده مرض از کرام خلط حاصل شد در غذا و شراب و تنقیه مراعات جانب آن
 کنند چنانکه اگر ماده از صفاد می محترقه باشد در ترطیب مزاج مبالغه کند در خشکی آنچه خلط را از نفع
 منع کند مبالغه کردن در استفراغات دفع خلط مره محترقه نمودن و اصلاح و جگر به داعی نمودن
 و گرمی های بے اعتدال دور داشتن و اگر از بلغم باشد ترا بر معتدل کردن و تر مشها
 و سرد بها مطلقاً دور داشتن و شیرینهای بکار داشتن و عنصلی و بزوری و امثال آن غذا پاک

منفج استعمال نمودن ساجین تریاتی منفج منقوی بکار بردن و استفراغ کمتر کردن آب سخت سرد
 خدر کردن و اگر از غلبه دردی خون باشد لخمی خون از باسلین و با از صافن باید گرفت انگاه انچه
 داشته معتدل معتدل بمقدار لاین بکار داشتن و اگر از سودای طبعی باشد چیزی با می گرم و تر بکار باید
 داشت و در نفع سودا محض کوشیدن و هیچ عسفت نکردن دور جلد برقی مرض را کنته باید ساخت انگاه
 برقع آن برستور کوشیدن و آنجا که وقت پسر سبب آن شده باشد علاج سپرز اولاً باید کرد و بسیار
 را دیدم که علاج سپرز ایشان کردند و ربع ایشان بدان زائل شده جالینوس گوید که بسیار پنهانی ربع را
 چنان علاج کردم که از بعد تصفیح نام سهل سودا نام و از پس آن چند روز شراب اسنتین میدادم و از بعد آن
 روز نوبت تریاق بزرگ میدادم سود مندا آمد و نغز برستور مقرر نکرد بود و بعضی نرک طبعیان را دیدم که محل
 نفس را بر ساغذ فیله داغ برستور سیکند و ربع کنته بران زائل میشود دریمی را انور خریف در موضعی که در نسا
 می نیند نشاید زد و سه شبانه روز خود را گرم نگا بر داشتن در آنجا و بومی بخار و دوشاب شنیدن و بخار در هوا
 آزاد یافتن بیسه نافع آید و مجرب است با وجود که علاج ربع در فائز صعوبتی دارد ولیکن آنچه سخت کنته
 باشد ممکن الملاج بود اندرین فصل بخلاف آنچه درین فصل آمده بود باشد و آنجا که دوشاب مزه
 بر نوز قلبه باشد هر امی آن آنسب بود در طبع لازم گویند نصف از عروق که سودا را نفع کند از نفع آید
 بودن خلط فاسد در عروق و در این بعد نفع اینجا بیسه نافع آید با اصول معتدل در تا نیمه چون نیم
 بود که به نصف و در رریق دفع شود و غلیظ در خارج عروق با نوز در مرض برتر و در از ترگر و اندرین برود
 بوقت حاجت احتیاط بسیار کردن و الله اعلم و اما تپ خمس و سدس و سبع و تسع جمله در
 در علامات و دستور علاج قریب اندر ربع و اسقراط گوید که تسع را مدت در از تر باشد از سبع و سبع را مدت
 در از تر باشد از بانی و مدت بدترین جمله این اصناف خمس بود جهت آنکه بسیار باشد که مقدمه سهل بود
 دگاه باشد که تریاق آن پیدا بر بر آمدن این جمله هم بعد از این پنجخیص انتقال حیات بیشتر باشد و
 چون مقادیر نواب و از زمان و فصل آنها و طول و فقر مرض بواسطه فرمان برداری خلط و عدم
 آنست مر سفح را نه با قنبار اخلاط مسفر پس منع وجود این امراض جالینوس را و جمی نداشته باشد حساب
 ذخیره میگردد که اندر خوار ارم غلام داشتیم و او را تپ تسع پیدا شد بود و در اول چنان میزد که کرد و نوبت
 میکند و مرض نوحا دث پیدا میشود و آخر کردم و مزاج او گرم بود و او را در روز بعد روز نوبت صباح

سکنجبین به شیر و تخم خرفه میدارم و بر ازان بعد ساعت کشکاب نقطه در روزهای که گلشک با سکنجبین
 و غذای زیاده را با سبزه شب و گوشت بره یا مرغ در روز پیش از روز نوبت هر روز در نخواب و آوری
 با شیر بامی فرود بفرماید و در وقت تب جز سکنجبین ازک با آب هیچ ندادی و آن نیز جهت آنکه آب آنها
 بخورد و قبل از آمدن نوبت آن روز اسماک فرمودی و اخلاط همچون سنجابی ساختم و بعد از نوبت
 بر روز مقدار در دم سنگ ازان دادی و این حسب دو بار بیس ندادم برین طریق علاج صحت یافت
 نماید چنانچه تا سبب بود و الله اعلم و اما شطراغ غلبه گاهی مرکب بود از غلبه لازمه و غلبه لازمه جهت
 تعفن هر دو خلط در عروق و ظهور اعراض هر دو باید که گاهی مرکب بود از غلبه و از غلبه و غلبه
 و از غلبه جهت تعفن هر دو خلط در خارج عروق و گاهی مرکب بود از غلبه و از غلبه جهت تعفن
 صفرا در خارج عروق و تعفن بلغم در عروق و تعفن صفرا در عروق و مقدار هر قی را از هر صنفی ازین
 و گاهی برعکس این قسم بود جهت تعفن بلغم در خارج عروق و تعفن صفرا در عروق و مقدار هر قی را از هر صنفی
 ازین حدی مقرر باشد و گاه نباشد که این قی مدت زاده و بیشتر باشد و گاه باشد که برض حاویا برقی یا به
 بیاری من انتقال کند جهت بدی مزاج و بسیار باشد که بعد نسبت در علاج پذیرد و مخفی نماید که چون این
 مرض از دو ماه متخالف فی النایه واقع است طبیعت را در تدبیر آن تخریب عظیم حاصل بود و معلوم صفت
 آن بود که از نابتین افتد و افزایش در نواب ظاهر با صفت باشد علامت این تب آنچه بود و این صفت
 و اگر چه از این زایل است و از قراین دیگر آنست که در نوبت دراز تر و آهسته بود آن نوبت بلغمی باشد
 دیگر در سبکت و گرم تر از شفت تر و آن نوبت صفراوی باشد و در مرکب از نابتین صحت ظاهر بود و در سوم
 بادل ماند و چارم بر دم و همچنین طاق بطاق و صفت بخت متشابه بود در موالمه و مرکبات دیگر تفاوت
 و تشابه بدین صرحی نباشد و بسیار بود که اندر بکنوبت دو بار یا سه بار مظهر و نشانی جهت اخلاط تعفن با نبتین
 و باز کشیدن با یکدیگر بسیار باشد که بیار چند در که تب بانتهار سید و از نوبت سر و از نشانی بدین یکبار یا دو بار
 و اگر ازین اعراض عود کند جهت تحریک و ترقیق صفرا و غلبه و تسکین بلغم صفرا و غلبه کردن بلغم
 در زمان نوبت این تب دراز باشد و طبع را سخت بر بخاند بسبب این اخلاط احوال آنجا که ترکیب از
 لازمه نماید باشد هیچ نگسار و اعراض نایب نبوت خویش پدید آید و دیگر در و لیکن اگر نایب بلغمی باشد هیچ ناقص
 پدید نیاید اگر تشویه باشد صحت صفت بود و آنجا که ترکیب از لازمتین باشد اعراض هر دو متداخل بود و

اول

و احوال مریض هر لحظه بحسب حرکت خلطی دیگر بر وجه دیگر باشد لیکن اصلا ناقص می نماید و غلبه هر
 از غلبه اعراض قویه هر یکی توان دریافت و در هیچ یک ازین اصناف عرق تمام نباشد و مرد می راکه
 صفرا در بدن ایشان بسیار پذیر می آید و عفونت نمی پذیرد و هر گاه در تریب رطوبت فرا می مبالغه میکند
 ایشان را این تب بسیار و دیر می آید و همچنین مرد می راکه در ایشان تولد رطوبت بسیار زود بود
 و در تریب گرمی فرا می مبالغه کند این تب بسیار و در غیر کسب از نابتین اشتباه بیشتر واقع شود و احتیاط عظیم
 در تشخیص آنها واجب بود علاج طریق اصبوب در علاج جمله اتمام تمام است به استفراغ لیکن قبل از
 نفعی تمام نمی باید فرموده در اوقات لاسته بقمی که از هر خلطی لغتی دفع کند و اگر قبل از هر نوبت بقمی آن خلط
 استفراغ کند نیکو بود و باید نرم نگاه داشتن طبع را بختن و شیاف معتدل و ملینات خفیف که از هر خلطی
 لغتی دفع کند اما چنان باید که غلیظ و رقیق هر دو دفع شود و اگر تسکین حراری احتیاج بسیار بود و اولاً
 در آن باید که شیر بزعی که مانع نفع نمشود و بعد نفع باید سهال صفرا و بلغم کردن لیکن اگر غلبه بلغم را باشد
 آب لیلاب با شربت گل گریز نیکو بود و اگر غلبه صفرا را باشد سنا و شیر خشک در متضج مناسب بود و اگر هر دو
 خلط غالب باشند فلوس خیار شنبلیله از آب سرد یا فلی ترش و لندک تربی مناسب بود و شربت و غذایا که
 در سطلن غیب غیر فالصه مذکور شد اینجا موافق باشد لیکن در نوبت صفرا شربت غذای صفرا شکن باید
 داد و در نوبت بلغم متطوع متضج بلغم بکار باید داشتن و او دار و تعریق بعد از نفع تمام و بعد از استفراغ بملینت
 نیکو عظیم نافع آید و بر سترهای سابق مرعی باید داشت و جالیوس قبل از نوبت بلغمی بچند ساعت کشکاب
 با نمک فلفل ساییده فرموده است و نافع یافته و من جوانی راکه در فضل فایزوری شطرنج و شربت
 از نابتین اعراض بلغمی بیشتر رنج میباشند بعد سبب و بجز در که ذائب آن ظاهر شد مقرر شده بود در صبح
 نوبت بلغمی سه ساعت بیشتر از نوبت شربت کشکاب جو یا نیم شتال فلفل ساییده و او دم دو بگرینج تراویم
 و آن ذابت بریز گزشت و همین صحت یافت و آنجا که کرب از غیر نابتین باشد چون طبع را مملت آساید
 نیست علاج با احتیاط بسیار باید که در استفراغات برفق تمام مرعید داشتن و هر خلط که غالب باشد
 طریق نفع و تدبیر رفع آن بیشتر کردن و اگر ساوی باشد حد وسط نگاه داشتن عنایت بر رعایت نوبت
 هر چه تا ستر باید نمود و قرص گل کافوری اندر او از این تپانراشتن نافع آید و ممد زات گاهی که سینه
 لازم باشد نیاید و اگر وقتیکه نزدیک کسبه باشد آسکاه حافظه الصخره و اشال آن نافع آید و اما مرکب

از عین نایبین و از سه ربع و چهار خمس هر روز یکی نوبت بر او اگر چه غلط هر یک
 از این مرکبات از یک جنس است لیکن چون از هر خلد مستطی چند در مواضع مختلفه تعفن می پذیرد و بعضی را
 دقت مقرر مخالفت دقت دیگری اتفاق افتاده هر یک بنوبت خود آمد و اگر نوبت یکی بر طرف میشود نوبت
 دیگری با آن فاصله ظاهر شود و تشخیص هر یکی بعلامات آن آن باید نمود از ترابیر سابقه و فصل کیفیت
 هر دو سخن در بول و بنض و سایر اعراض مخصوصه هر خلدی علاج هر یکی بتدایر معلومه مفردات آن باید
 کرد و باز یادتی اهتمام در مراجعات وقت و واسطه بودن ریض هر روز از تراب و بعد از نفض و گنگلی مرض
 چون بجزدهی رفع نوبت یکی کرده شود بهمان دستور هر روز آن دو باید داد و در رفع نوبت دیگری
 نمودن اگر چه ممکن بود که بر رفع یک نوبت رفع جدا شود جهت قادر شدن طبیعت بر تحلیل ماده فاسد
 و اگر از آن بعضی شکله بود اسهل را رفع باید کرد و نواب خلد عسیر را گذاشتن تا نفض بیشتر بود و در بعضی
 نوزد و قوی باشن او باز آید و مزاج علاج را قابل تر شود آن هنگام از آن نیز آسان باشد و اشتباه میان
 مرکب از عنب خالصه غیر خالصه و شرط العنب عظیم بود لیکن علاج یکدیگر قریب باشند و اما مرکب از
 رب عین دوز آید و دیگر دوز آسایش هر دو اما مرکب از خمسین دور و دوز نیاید و باشد که نوبت عنب
 آید و اما مرکب از سه خمس روز آید و دیگر دوز نیاید و برین قیاس بود در سدس و غیره اگر ترکیب
 واقع شود و علامات و معالجات اینها قریب بعلامات و معالجات رنج باشند و اما مرکب از حمی
 دق و حمی خلد علامات آن در بیان حمی دق و غیره معلوم شد علاج این تب آنست که
 خلد فاضل فاسد را برقی استفراغ کنند بعد نفض و بعد قانون علاج دق مرعی میدارند و آنجا
 که دق یا حمی سوداوی افتد که از خلد بلغم افتاده باشد و گفته بود علاج آن سخت شکل باشد جهت
 آنکه با وجود بیس غالب تر بر هر یکی ضد ترابیر دیگری باید و همچنین چون با همی بلغمی بسببی قوی اتفاق
 افتد در چنین محلهما جز توسل بخواص اشیا چاره نباشد و اما مرکب از عنب لازمه و آره علامت
 و معالجات این تب قریب بعلامات و معالجات مفردات آن باشد و چون طبع را اینجا ترابیر باقی
 است تمیز با احتیاط تر و با اهتمام تر باید کرد و الله اعلم و اما حمی عفونی و بانی بدانکه هرگاه هوا ملک استغفر
 شود آرزو با خواجه چون هوا با اشتقاق بدل رسد مزاج روح را که در دل است فاسد سازد و در طبعی که در
 دست جلا تراستغفر گرداند و حرارت عفونی از آن برین مشترک گردد و حمی پدید آید و بواسطه این

و بحسب این احوال بزودی هلاک کند چون سبب عامست مرض نیز عام گردد و اکثر خلق آن ملک را
 پدید آید مگر کسی را که بدن او پاک باشد از اخلاط بردسامات و کشاده نباشد مزاج او قوی بود بزرگتر است که
 دفع آن باشد شغول بود و بسیار باشد که فساد آن هر ابدل حیوانات نیز مزاجت کند و حیوان بسیار هلاک
 گردد علامت این تب بعد حدوث و با آنست که ظاهر تن سخت گرم نباشد و در باطن حرارتی
 سوزان همی بابد و تا سه و اصفراط عظیم نباشد دوم زدن از حال طبعی بگردد و متواتر و عظیم می باشد و بعضی
 را نفس تنگ شود و باشد که تا خوشبوی گردد و در عرق لزج و بر بوی باشد و بعضی متواتر باشد و بوی
 رقیق بزرگ و بر بوی باشد و گاه بود که لول اسود گردد که سپرز بزرگ شود و حالی همچو استقامت پدید آید
 و خشکی زبان و عطش بسیار بود و در دل و فم معده درد می باشد و غنجان و با سقوط شهوت طعام
 طعام گاهی پدید آید بسیار قی صفراوی کند و گاهی قی سوداوی نیز کند و باشد که گوشت بن دندانها و دندان
 ریش گردد و باشد مفرغ خشک بجز دارد و سقوط قوت و غش و اختلاط عقل گاهی ظاهر شود و خواص
 خواب کم گردد و حوالی شراسیف تند کند و طبع نرم و کفکلت و سوداوی و بزرگ بر بوی باشد و باشد
 که شربهای سخیخ و اشتر برتن او پیر می آید و باز پنهان میشود و با خرد دست پایی سرد گردد و غشی افتد و باشد که
 غش و تشنج و کزاز پدید آید و از اول تب گاه بعضی اعراض به قوت پدید آید و بعضی مردام را گاه بود که همه این
 علامات دست دهد و بسیار باشد که بیمار از حرارت خود آگاهی کم داشته بود و نفس آب و بعضی نیز بسیار
 از موضع طبعی دور نباشد و مع ذلک زود هلاک شود و اهل بادین حال جیرانند و اکثر این محومین چون
 نفس بر بوی شود از این مرض خلاص نیایند بحسب استحکام عفت و در رطوبت دل و حوالی آن است
 مذکور نیز چون به قوت و غلبه گردد امید خیر نباشد علاج این تب آنست که تنقل هوا کند و الا نگاه بیشتر
 که حفظ الصحة از ترا پیرمراهی و بانی گفته شده از غذا و شربت و دوامی میرانند و عوض همچو
 گرم کاوزیات اندر ترشیا میخورند و اگر نقل ممکن نباشد باید که با ضعف و اعراض قویه برینا مره مبادت
 کنند و خشک ساختن بدن با استفراغ رطوبات ترا نه به قصد و سهل سبک و یا لیمون قوی با استعمال
 غذاهای ترش و خشک کننده تن و در تریقی شل مرغی که آنرا آب غوره و لیمو و یا ترنج و یا ساق بریان
 کرده باشند و بزیره کشنیز خشک آنرا آلا میوه و باناردان کوفته آگنده و خشک پلا و او افشک با طعمانی دیگر کم
 رطوبت و تریقی و ترش باشند و قرص کافور اندر پنهان دادن و اندر مرغی سکه نان بود هر روز

کینوت و گل ارمنی و گل مخوم شربتی از ترشهای تذکر یا گلاب عظیم سفید آید آب سرد با قراط مناسب
 بود و نیز از قراط نیکو باشد و بر تشنگی و گرسنگی صبر کردن عظیم مضرب بود و اگر اشتها کم بود اندک اندک بزور طعام
 طعام بایز خورد و چنانچه استلا نشود و خلونیز نیفتد و تدریسکن بوسیدن تریاقات به دستور که در حفظ از هر
 دانی گفته شده اعظم مزایر بود لیکن گرمیها و بخورات گرم دور باید داشت و در تقویت جانب دل
 بر اینچون ممکن گردد و تقصیر بایز کرد و آنجا که سرمای پلو پوست شکم طر بنجیده شود و دست پایی سرد
 گردد و خواب نیا شد و اندر دم زدن سینه برمی افزارد و بهوشی میکند چاره باشد از آنکه او را بهر
 گرم پریشانند تا حرارت را نطاهرتر کند و لغتی اندر با نند و حکم شد و طریق استفراغ آنست که خون
 شود و صفدی نیکو کند و از پی آن تریاقی خشک چون کافوریات چون دانه آن بر بندد و اگر خلط دیگر
 غالب باشد استفراغ آن کند بلیات قوی و تریاقی و سهلات تریاقی سریع العمل و قلیل
 المقدار و اینجا انتظار نفع نباید کشید که مجال تنگ است و عرض تقلیل رطوبات است بر رفع سبب
 و احتیاط عظیم در سهل بایز کرد که مبادا چون دل ضعیف است فساد می کند و آنجا که اعراض بر ظاهر
 شده باشد و استفراغ توان و توسل تریاقات خشک مستدل بایز کرد و بر عم سن که آنست در اول
 حال هر صباح بعد نضت تمام اگر هر صباح و شام معصوم را ندرش با شربتی عمیر غوره که حسب اشتغالی
 بزرگ اندران مل کرده باشد خورد و در امات غذا بقدر لایق در شب در روز کند بهترین شیر باشد
 دانشد اعلم علامت و با آنست که حیوانی که زکی الطبع باشد مثل لعلن و پرستوک و اشغال آنها
 بمحل دمانی دیگر ایشان خود ترک کنند و از آن ملک فرار نمایند و ضغند و حیوانی که از عفونت متولد شود
 بسیار پدید آید و حیوانی که در زیر زمین میباشد چون موش و غیره بر روی زمین گردند بله محل در سایه
 و در جوش باشند و میل سوراخهای خود کنند و در هیچ محل دم زدن خوش آید و باشد و روح او تنقیه
 راحتی نیاید بلکه نافر باشد و چون بر بند می بر آید و از هر هوا نظر کند چنان نماید که دو دناک است و
 غلبه دیره و بر سر عمارت پیچود و در چسبیده بی آنکه دومی باشد و شواهد وقوع آن سبب تیز است
 جو بود و در حرور و ستوالی بغیر محل و زیاده از دستور و عادت و فضل و وقت و غیره نامی هوا
 و ظنفت و تیرگی و رطوباته سبب بمحل و مستد با ناقب حرور و غلبه طور شب و نهارک و خنیا
 خصوصاً در اول خریف و ایلول و تیز احوال فصول از وضع خصوصاً صیف و بسیاری

بسیاری ترگی هوا انزان فصل بسیاری نزع نباتات خبیثه و قابلیت هوا ملک وقوع آن بار در
قبل ازین شرط بود و الله اعلم

باب چهارم

در بیان حصه و جدری و سایر شرها و در مواد جذام و سرزدگی و سوسوم زدگی و گوئی و قرها و سوزخها
و عرق مرئی و ریش لمبی و جراحتها و بیرون رفتن سر استخوانها و شکستگی استخوانها و اسباب و علامات
و معالجات این امراض اما حصه شرمای بسیار بود که انز ظاهر است تن بیکبار پرید آیرا حمی مطبقة
و از پوست برداشته تر نشود و هیچ آب نگیرد و بخار و و قرص و خشک ریشته پیدا کند و در اول ظهور سوزخ و آن
شبه بود و منشای گردیدن کبک و سبب این مرض دفع طبیعت بود و مخرجون صفراوی حاد را که علیان غفونی
یافته باشد و این مرض از جلا امراض و بائی است که آنرا آخذه و دانه گویند یعنی چون در جای پدید
آید خلق بسیار برین گرفتار شوند بحسب مصاحبت شکارنت و ملاقات یکدیگر چون این مرض بیشتر
اندر خریف و باره اندر بدی هوا افتد و در سه را که چون صفراوی اند و در تن ایشان بسیار پدید
می آید و بیشتر افتد و این مرض در مدت عمر هر کسی را یک نوبت البته پدید می آید و در نوبت هم دیده ام
در باره این نادر بود علامت این مرض آنست که تب مطبقة سخت گرم باشد و نفس کشتن
غالب بود و ناسه بید کند و نشانه نامی مطبقة ظاهر باشد و آنجا که طبیعت قوی بود از سه روز از نوبت
بروز کند و الا در هفت روز بروز کند و آنچه از هفت روز گذشته و هیچ بروز کرده باشد اگر با خطر بود دیدم شخص قوی
مزانج را که در روز آنرا تک نمللی بود در روز سوم از سر تا پای حصه سسرخ بیرون کرد و بخیر گذشت
در پرنس نداشت دیدم چند کس را که انز مسی که ای فرا شامیگر و نرسخت سرفه داشتند بعد
هفته حصه سسرخ بروز کرد و بر ستور و سلامت یافتند و هیچ محد بل زرد و پشت و پاها خالی نماند و در
از جهت مناسب بود و تا بر شل غالب خوردن انگور شیرین و دوشاب نیم سوخته و تخمه در گرمی با
و شیر نهایی دیگر در سبج بوی در گرمی روز این مرض بسیار افتد و حصه اسج این سیاه و یا نقش و یا
سبز بود اگر گذشته باشد بحسب غایت احتراق ماده و آنچه سسرخ ما شتر بود اسلم باشد چون کشمیری را داده
حصه سیاه پدید شده و نزد یک بملاک رسید حضرت او را سه مد و اینر خشک با سسرخ زد و اندر به خورد

صحت یافت تجربه چنان یافت که بول محسوب اکثر سرخ و غلیظ باشد چون لخته بنهند بریده شود همچو
بول خرمبازند و سلامتی نفس را آواز و قبض شکم اندرین مرض نشان خیر بود جهت لالت سلامت آن
تشنه تمامی قوت و میل ماده بخارج دوازده مرتبه نفس دال بود بر سقوط قوت یا بزم حجابی و
ظاهر شدن خصیة زرد پنهان شدن و اختلاف ظهور بروز و خفای آن نیک باشد جهت لالت بر عجز
طبیعت میل ماده بدون و این اکثر احوال مندرج بود اسهال باشد یا نباشی خصوصاً که لول آن نشستن بود
و هرگاه تشنگی در کرب عظیم شود و ظاهر تن سرد گردد و رنگ حصیه بسیاری یا بنببری گراید بلاک نزدیک بود
بیوشی آنرا که فصد مذکورده اندرین مرض سخت بر باشد و بز سرسام ملک نود منتقل شود و اسهال قبل از
بروز و بعد از بروز ناقص هم نیک باشد اما بعد از بروز تمام و دوفور قوت و بعد از دهم هم اکثر آن بود که
بجران شانی باشد و موجب است و در حاف اندرین مرض بحرانی نیکو و اکثر با سلامت باشد و هرگاه محصوب
را اسهال خون افتد حال بر باشد به تخصیص در اواخر لیکن ممکن بود که اگر قوت بر جاسه باشد اعراض
بر دیگر باشد و استلای موسمی بوده باشد بخیر خلاص یا بد به تخصیص در احوال در آنجا که خواب آید زرد
بلاک گردد و اگر آنرا بجز نهای قابض علاج کنند آماسی در احتیاط کند و بلاک سازد علاج حصیه است
که فصد کنند از باسیلس و اگر نیاید از الحبل و اگر نیاید از قیصال و غیره آنچه یا بند خون نیک بردارند و اگر
فصد نتوان رگ سرگوش درگ درون بینی درگ پیشانی ز فصد و تقطیل خون موسمی مزاجان را واجب
بود بقدری که بحد غشی رسند و صفراوی مزاجان را جاز بود و اگر صفراوی مباردت تبلیسین صفرا کنند بعد
فصد اگر یا بد بهتر باشد اول باشد در فصد دوم بود بعد اول بعد سوم بعد چهارم و ازین حد تجاوز
نباید کرد اگر آنکه استلای دم سخت ظاهر بود و هنوز اثر بروز حصیه پدید نیامده باشد و الا بعد ظهور حصیه جاز نباشد
و بعضی متلی الدم را بعد ظهور نیز اندکی استفراغ دم جاز داشته اند بلکه واجب و بقدر تقطیل ماده تسکین حرارت
کنند کیشکاب و از اطراف تجرع آب سخت سرد ستور حمیات و سوک و با سایش و خشک ساختن نفس اگر
برینا تسکین توان یافت فیما و اگر حرارت می افزود و شکم از آب پر شده آنرا قوی کند و باز دیگر نخورد پس اگر
درین تدبیر عتق اول را می ظاهر شد امیدوار بود که نزدیک خواهد شد و هم بدین نوع تسکین
و اگر حرارت دیگر سه افزود تسکین بجا فوراً یا اندر کتکاب و بنورهای نارامی و در خشک مای
و اسهال آن باید کرد و اگر داننده که ماده قویست و هوامد و مولد مرض است و البته حصیه بزین خواهد آمد

بزکشکاب در پنج اندک کاهی آب عتاب آلوده میادرت آتش جو ساده که کشنیز سبز آن باشد
 چیزی دیگر ناید داده ترشها و سردیهای منفرط چون در نضج و بروز تو قف می انگند و ممکن بود که از این
 حال ماده با عصبهای برسیه سیل کند پس این جلد را قبل از هضم و بعد از دم موقوف باید داشت و
 اگر سردی در دست لیکن چون مرده است بخصیص ترا بکین نشاید داد و در این علاجی که بر مصوب
 تجویز کرده ایم بنی خطر بوده است که در او اکل فصد و با تقلیل دم فرموده ایم و بعد از آن جهت
 تسکین و تقویت کشکاب ساده سرد کرده آتش جو که اندران عتاب اندکی کشنیز سبز جو شیده باشد
 داده ایم و آنرا که از این غذا منفعت شده باشد اندر آب جو شیده جو پنجه داده ایم و آب سرد و آب
 عتاب جو شیده و اندک پنجه و شفا و تسکین حرارت کرده و گاهی آب الوجهت تسکین صفت با آب عتاب
 غلط کرده ایم و گاهی که سخت دهن و خشکی کرده بنددانه سرد کرده شیرین داده ایم و اگر شکم نرم
 بوده و منع عمل نموده ایم و آلوده بنددانه نژاده ایم آن هنگام غذا ما ش بر پنج اندر آب جو پنجه فرمودیم
 خصوصاً بعد بر زحمت و برین ترتیب در تبریح محصوبی را خطائی ترسیده و بسیار از حصیص
 بر بدین صفت یافته و آنجا که بر روزی در بیشتر و ناقص و ما ترا جح است و طبیعت بسیار می دادن احتیاج
 است باید که تن او را بجای جو شیده و از سردی جو شیده آب سرد میدهند و اگر قوت داشتند تا شد که قدری
 آب گرم ساعتی در شیب جانم او در زمان آن تن او را نرم و سام او را کشاده سازد صواب بود
 و اگر چیزی در آب عتاب جو شیده آب دادن هم مضر بود و اگر قبل از بروز طبع نرم باشد و منع بروز
 کند و یا هم حدودت اسهال باشد مزین بی ترش در آب آن در بدین نارودان در زشک موافق
 بود قبل از غذا بسیار را دیدیم که در پنج و ترشی مبالغه کردند و حصیص بجز گذشت اما اگر آن در زبان
 و یا در گوش پیدا کردند در آن مانند و آنجا که گرانی سرد صدراع و یا بیوشی و غفلت بسیار شود
 و استلای دم باشد و فصد نشده و حصیص نیز ننیز کرده اگر ممکن بود تقلیل دم غیر از آن بسیج
 نیز بر سفید ناید اگر استلاسه دم نباشد یا فصد در او اکل مسنده باشد ماده را از دماغ بازمان
 داشت به حننه و شیات و یا شویه و یا یونیدن کا فز و لخته با سه خشک و مالیدن نیز آب برکت
 با سه دست او بعد روز آنرا که منصفی باشد و غذای قوی تر خواهد بود چو مسخ با چوبه خرس باید
 داد و پنجه یا آب کرده با فاسبری اندر رے هوا سوله حصیص شد در الحفال و کوهکان

که در کان پنهان بود که سرفه سخت و تلهل پیدا میکردند و بعد بکوفتند و سرفه قوی برپای آورد و وقت شب
 هنگام سرفه و تب بیشتر میشد و اکثر آواز میگرفتند و در روز پنجشنبه سرفه بر تمام بدن ظاهر میشد و تجربه
 شد که اینجور تب سرفه میدادند تا غایت بود و در روز حصیه را نیز برداشته و در شبها سرفه بود هم در تب
 را و در آنوقت بعضی را شور بامی برنج بود و گذشت که سفند را در آن جوشیده و حلیم گندم گوشت اندازد
 جوشیده و بعضی را آتش جوساده و بعضی را زعفران برنج و بعضی را ماش برنج و دیگر چیزها در شبها
 و سردیها و شیرینیا بیخ نمیدادند و بعضی که در کان مناد میوه را انار املسی اندکی میدادند و درین نوع
 تدبیر جمله صحت یافتند اکثر در هفت روز و در یازده بحسب آن نام بعرق بود و چون مرض بود
 و ضعیف بود حاجت به تنقیح نمیشد و بیشتر احتیاج به تنقیح که در کان سخت مرطوب و مردم
 رسیده را باشد جهت قوت سبب به تخصیص که تدابیر اکل و اشرب اینسان بر بوده باشد و حضرت
 بیخ محسوب را نیز داشتند که جامه پاک بپوشند جهت آنکه گزین پیش تب بر روز حصیه نیکو باشد
 و الله اعلم و اما جدرمی که آنرا آب گویند به ترهاست بسیار بود که اندر ظاهر تن پیدا میگردید و باجمی سلسله
 و از پوست برداشته تر شود و عمقی پیدا کند و اکثر آب گیرد و پخته شود و خاک را برین بود و در آخر خشک
 بر هر غره پیدا آید و در اول ظهور نیز بزرگ تر از حصیه باشد و سبب این مرض دفع طبیعت بود و در فصل
 خونی آنجا که راک غلیانی یافت باشد و فاسد گشته و این مرض نیز همچو حصیه از جمله امراض و بانی طارده است
 و چون طبیعت البته جهت پاک ساختن خون از فضل رطوبات لطیف و غیره آنرا جوشی میدهند تا فاسد
 آنرا تمیز ساخته دفع نماید و اکثر آن غلیان بجزر می آید و جهت تاثیر و حرکت حرارت مفسد این
 مرض هر کس را به تخصیص در کودکی البته پیدا آید و اگر در خردگی بدین آید در بزرگی البته پیدا کنند و از یک
 نسبت بیشتر کم پیدا آید در همه مرت عمر و تا دو نوبت چند کس را دیده ایم و سه نوبت هم دیده اند و بزرگی
 در مرت و حیثاً اینست که در دیده اند که شخصی بر آورده با وجود که سه کس و اگر حصیه و آبله بر آورده است
 و این مرض و حصیه را مکرر شدن بدان سبب تواند بود که در یک نوبت آنک پیدا آید باشد و طبیعت
 کار خود تمام نکرده باشد باز به تحریک سبب تیسیم طلبد و یا اسباب خارجی تویه دیگر با اتفاق افتد و بزرگی
 را هم آبله باشد مگر سبب قوی از هوای و بانی و ملاقات مجدد آن و امثال آن و غالب آنست که
 سبب همان باشد که یک نوبت یا دو نوبت دیگر بر آورده باشد علامت این مرض آنست

که تب آن مطبقه باشد با ناسه عظیم دور و پشت غالب و مانگی جهت کثرت ماده قاسد و شریان بزرگ
 که نزدیک مریاناده است و ترسیدن اندر خواب بسیار و از خواب جستن و از زمین پایی در قنیکه
 به پشت باز گردد و گرانی سرد سرخی چشم دیدن اشک بیکریه و خایرن بینی و گرفتگی آواز این جسد
 از خواص آبله بوده باشد که در و گلو و تنگی نفس و یا سر فم هم بریدن گران دست بود و آنجا که طبیعت
 قوی باشد و مادر قابل در دم و سوم آبله بنیاد بر روز کند و بعضی اطفال را دیدم که در آخر روز اول
 پیر آبروز و صحت یافتند و آنچه در چهارم پیر آبروز پخته شود و آنچه از هفت روز بگذرد
 در روز نکره باشد با خطر بود و طلبه آن از غلبه ماده بود و حدوث آن بر اعضای باطنی بر باشد
 آنچه از روزهای نیک ظاهر بود با سلامت بود و آنچه از روزهای پیر آبروز بر باشد و گاهی
 بر دهن آمدن و باز پنهان شدن نیک باشد و اگر با وجود اینحال لون آن متغیض بود و حکم باید داد
 که غشی خواهد افتاد و آنچه بر برمی بیرون می آید و قوت ضعیف بود و محل آن سبز یا سیاه میشود
 ملک بود و بهترین آبله آن بود اندک و کرد بر آنگذره بر آید و بزرگ باشد و زرد پخته گردد و بلون سفید
 باشد و تب بر اثر ظهور آن الحظا ط یا بر قوت گیرد و آبله شرح بهتر از زرد باشد و زرد بهتر از دیگر اوان
 سبب سیاهی و سبزی و متغیضی آبله چون سوتحلی خون بود اکثر با خطر باشد و آبله که بعضی بزرگ و بعضی
 زرد باشد و یا پهلودار و یا در یک دیگر پوشیده باشد و یا غالب و یا در میان یکدیگر باشد یا در پخته
 میشود و بر بیرون می آید و یا بر اثر نهایت باقی باشد و قوت ضعیف و یا تب بیشتر و اضطراب
 غالب باشد سخت بود و در آنجا که سخت بیرون آید آبله و انگاه تب گیرد خطرناک باشد و خطر
 این بیشتر از آن بود که آبله بیرون آمده هنوز تب سخت باقی باشد و آنجا که آبله بین باز میشود در هم
 می پیوندد تا سه بید باشد و سکم یا دیگر بملک نزدیک بود و آنجا که آبله کوچک بے آب باشد می طرف
 دشمن پیشان گوید بزرگ نزدیک باشد و همچنین آنجا که نفس متواتر شود و آواز بگیرد تا سه بید بر پیر
 آید و رنگ آبله به سبزی یا سیاهی گرایده و بشرد سرد می شود و دلیل سبز باشد و نلگی آبله بر روی سین
 و سکم و کمی آن بردست و پایی نشان غلیظی ماده باشد و پیر آمون بول الدم زرد است پس
 ازان سیاه شدن بول تخصیص که قوت ضعیف باشد و اسهال خوبی با صفراوی با آن بار شود
 هیچ امید سلامت با آن نباید داشت و اندر حصین نیز این حال بملک کشد و اکثر این کسانی که

پر پشت چشم طلا کردن نافع آید و هر گاه آبله از چشم بر آید باشد کافور اندر گلاب حل کرده بایر چکانند
 و اگر این تدبیر نافع نباشد چشم سخت منرخ بود آب کمانه بنوی که ترش نباشد بایر چکانند یعنی گفته اند که لفظ
 سفید اندر کشید سخت سودمند بود اگر بر سیاهی آبله بزرگ بر آمده باشد سرکه صفایان و کافور آب کشیند
 حل کرده بساعت اندر کشند و سرکه گلاب نیز نافع آید و با کافور استخیر آید لیکن بهتر آن بود که رفاده
 پر پشت چشم نهند و تحت از سر ب ساخته با نازده چشم بر بالای آن نهند و به بندن تا چشم را فرو
 نشسته دارد و کعبه از آنکه دارد چکانند باشد هر روز چند کرات دارد کنند و چنین بنهند و تدبیر حفظ بینی
 آنست که هر ساعت سرکه تنها گلاب بینی بر میکشند یا صندل و شیاف مایه در ب غوره و امثال
 آن که سخت کرده باشند بر میکشند و در میچکانند و در غن گل یا روغن مورد یا اندک کافور اندر چکانند
 و در اندرون بینی طلا کردن نافع بود و تدبیر حفظ گوش هم چکاندن و فسیله آلابه بدین مذکورات
 نهادن بود و حفظ خلق آنست که از اول قوا بعض مذکوره از غذا و شراب بیکار دارد و بعد
 سباق در ب شاه توت غرغره می کند و آب سرد و طبع عدس و گل سرخ در گلاب
 آغشته غرغره پس سفید آید و تدبیر حفظ شش آنست که اگر انگبین بلوطی و تخم آبی پیوسته
 در دهن میدارد در ب شاه توت بجز و تخم کرده و تخم چهار دبا و ام قشقر با نبات و کثیر برابر ساییده
 و بله با اسپنول مرشته حی از آن پیوسته در دهن داشتن نافع آید و تدبیر حفظ بند کشتاد با آنست
 که صندل شیاف مایه و گل ارسی و اندک کافور جلد را بگلاب ساییده و سرکه بر آن چکانند بر بند با
 طلا میکشند و اگر آبله بزرگ بر گامی بر آید بسوزن زین بشکافند بسوزن زین در طوبت آنرا برون
 کنند آنگاه بر هم اصلاح آن نمایند و تدبیر حفظ ریه با آنست که چون آبله اندر الخطاط افتد شراب در دهن
 لبا شیر در ب آبی و شاه توت و امثال آن میدهند و غذا بر بشور مذکور و آنجا که آبله بر بزرگند وجه و اصباح
 باشد ترشها و سردها را با زباید داشت و بدستور یک در حصیه مذکور شد رعایت کردن عذاب نشک و این
 نشک و خرمانک گاهی مثل فرودن زنان سرد مزاج را نیکو آید و غذا یک از اینها نخند باشند بے
 روغن و گوشت بهتر باشد و اگر با پنجه با غذا خوردیم نافع بود و بلبلج ابرو و عذاب یا اندک رازیانه
 خوردن سخت قوی بود و گرم مزاج را با آب آلبا میداد اگر طبع نرم باشد و اگر عدس مفرغ منبت درم
 دلتک مسئول بچدرم و کثیر باشد درم جلد را در نیم من آب بنزد تا به نیمه باز آید و از آن میدهند و راه را

بر پشت چشم طلا کردن نافع آید هرگاه آبله اندر چشم بر آید باشد کافور از گلاب حل کرده باید چکانید
 و اگر این تدبیر نافع نباشد چشم سخت سرخ بود آبی که شیشی که ترش نباشد باید چکانید و بعضی گفته اند که
 لفظ سفید اندر کشید سخت سودمند بود اگر بر سیاهی آبله بزرگ بر آید باشد سره صفا بان و کافور آب
 کشید تر محل کرده ساعت اندر کشید سره گلاب نیز نافع آید و با کافور اشقیه آید لیکن بهتر آن بود
 که زاده بر پشت چشم نهند و تحت از سر سب ساخته با نازده چشم بر بالای آن نهند و به نیند تا چشم را
 فرو داشته دارد بعد از آنکه دارد و چکانیده باشد هر روز چند کرات دارد و کند و چنین بنزد و نزدیک
 حفظ بینی آنست که هر ساعت سرکه تنایا گلاب یعنی بر میکشند یا صندل و شیان مایه در آب غوره
 و امثال آن که سخن کرده باشند بر میکشند و در هیچکامند و در غن گل یار و عن سور و یا انزکی کافور
 اندر چکانیدن و در انزرون بینی طلا کردن نافع بود و تدبیر حفظ گوش بچکانیدن و تقیله آلائیده
 برین نکورات نهادن بود و حفظ طلق آنست که از اول قوالی مذکوره از غذا و شراب بکار دارد
 و بدنه سمانی در آب غوره میکشند و آب سرد و طبع عدس و گل مسرخی در گلاب آغشته غوره
 بس مفید آید و تدبیر حفظ مشش آنست که اگر انگبین بلوطی و تخم آبی پیوسته در روغن بیدار
 در آب شاه توت میخورد و تخم کدو و تخم خیار و بادام مقشر با نبات و کثیرا بر بر ساینده و بلعاب اسپنول
 سرشته جمی از آن پیوسته در روغن دانستن نافع آید و تدبیر حفظ بند کتله آنست که صندل شیان
 مایه و گل ارمنی و انزکی کافور جله را با گلاب ساینده و سرکه بر آن چکانیده بر بند طلا میکشند و اگر آبله
 بزرگ بر بند گاهی بر آید بسوزن زرین بشکافند بسوزن زرین بشکافند و در طوبت آرزای بیرون کنند
 انگاه بر هم اصلاح آن نمایند و تدبیر حفظ رو با آنست که چون آبله اندر الحطاط افتد شراب مجزود قوی
 طایفه در آب شاه توت و امثال آن میدهند و غذا به دستور مذکور و آنجا که آبله دیر بر در کند بعد از اصلاح
 باشد ز شیار در دیار باز باید داشت و به دستور که در حصیه مذکور شد رعایت کردن عذاب خشک بنجیر
 خشک و خرا انزکی گاهی متعلق فرمودن زمان سرد مزاج از اینکو آید و قدر اینکه از آنها پنجه باشند و در غن
 گوشت بهتر باشد و اگر ناچخته با غذا خورد هم نافع بود و طبع بنجیر و عصاب با انزکی را زیاده خوردن
 سخت قوی بود و گرم مزاج از آب آبله باید داد اگر طبع نرم باشد و اگر عدس مقشر سفید در م و ک
 مستعمل بنجیر و کثیرا سرد جله را در نیم من آب بنیز تا به نیمه باز آید و از آن میدهند ماده را

زود برین فروشد و آنجا که خارش رنج میدارد ملتبه نرم با پرمیغ باید خارید و دستهای مریض را کسبه
 های نرم باید کرد تا با خن شیر بار از خم نکند و بجز با مشغول باید داشت تا خاریدن را لغتی فراموش کند و آنجا
 که آبله در پخته گردد و بهر احتیاج باشد بنیند که هرگاه تمام بیرون آید باشد و بنفش و نفس بحال طبیعی
 قریب شده و اضطراب و تاسه کم گشته طبع با بونه و اکلیل الملک و بنفشه و خطمی و سوس گندم انزب
 دامان او میدارند تا بنجار آن آب گیرد و پخته شود و چندان نمی باید داشت که از حرارت آن ضعف
 پدید آید بلکه چون طاقت نباشد کرمه بلبلت میدارند و هرگاه از بروز هفته بگذرد و آبله رویه نمشکی نهد
 و در خشک میشود آنچه سخت بزرگ بود بسوزن زرین تسکافند با هستگی و آب آنرا ملتبه نرم بر جیدن
 در برگ گل خشک یا برگ سور و یا برگ سوسن یا برگ کز کوفته و بنیخته نرم بران ریختن و اندر سزی هوا چوب
 که در پوست پیاز و شاخ و پنخ سوسن خشک در خانه باید سوخت و در زیر دامن او هر روز چند نوبت از نیما
 دو در کردن و در گرمی هوا چوب صندل مورد زرد و در کردن و اگر بوضعی ریش گردد و گل سسرخ و برگ
 مورد و صبر و کندر و انزوت و دم الاخوین سوده و نرم بنیخته بران محل باید پوشید و در سنگ سنگ
 زخم و سفید آب با بعضی از آنها پاشیدن هم نافع آید و آنجا که آبله غالب و پر آب باشد بزرگ چاره
 نباشد از آنکه بیمار را در میان پنبه کهنه نرم کرده و در دگر دو در برگ مورد و صندل داده خوابانند و احتیاط عظیم
 کنند تا ریش نکرده و اندر میان ریگ سخت نرم باید خوابانند در گرما و سرما بشرطیکه گرمی و سردی آنرا
 رعایت کنند عظیم نافع آید و در میان آرد ارزن و آرد جو هم نیکو بود و میان سوده برگ کز و مورد و گل خشک
 و شاخ سوسن خشک هم نیکو بود و در میان گل سرسبز و شب یاقانی سوده و بر روی بستر نرم آکنده
 سخت مفیده آید و نمک آب بر آبله درست زدن در خشک شدن آنرا یاری دهد و نمک انز و طبع
 این برگها آکنده افوی بود هر طبلکه زخم شود هم کافوزی سوده دارد و در گزرا خشک کردن و به صلاح
 آردون ریش در جلا اوقات شفع عظیم است و هرگاه آبله خشک یسه پدید آید و اگر دیر می ریزد و در شب
 آن رطوبتی نیست روغن نیگرم بران باید چکانند تا زود بنیفته و اگر در شب آن تری باشد و خشک
 نشود و بیعادمی که دستور است آنرا به بنجار آب گرم نرم باید ساخت آنجا که آبستگلی برداشتن دیدن
 تا غوری وار و یا با اگر عمقی دارد و در زمی از صبر و مورد زرد و چوبه و در دار سنگ و سفید آب از زرد
 اطمینامی سیم سازند و بران باشند تا آنرا بر آورد و اگر عمقی نزارد و با پوست برابر است شب یاقانی

و نمک سوده بران پاشند و بگذرانند تا درگبار خشک ریشه برآورد و باز بهین نوع ملاحظه میکند تا تمام سوط
 آن زایل شود و بصلح آید و برعم من آنست که در او آخر که نبض و نفس و قوت بحال اصلی باز آید
 باشد اگر جهت دفع رطوبت زائمه آبله دزد تر بصلح آمدن مراهیم آبله است و زنگ قدری برستور
 باشد تا نافع بود و آنجا که اسهال برید آید جزای غذای ویرا آنچه ممکن بود نیم بریان کرده باید بخت و سفوف
 الطین در پی قایب با براد قبل از کشکاب و غذا و برعم من فادز هر جوانی اندر بے قایب سوده
 مناسب بود و احتیاط از نرم شدن شکم بعد از آنکه آبله در حصیه بواجی باید کرد که مسفت اسهال از نرم
 هر دو مرض عظیم بود و اندرین ملک خشک لیشه های آبله را با نبات سوداگر بخورد و طفلان تندرست
 می کنند و آفت برای عفن سوله آبله را از ایشان باز میدارد و اگر آبله برمی آورد و در آنک دم کم
 مسفت میباشد و بد آنکه حقیقا نوعیست میان حصیه و جدرمی و اعراض و علامات از هر دو اعراض
 و علامات اینهاست لیکن در جمیع وجوه اسلم است از آنها و اندر هر هوای سوله خصیه اطفال بر طرب
 و آنها را که نوبیر تری فرزندارند از آنها و اندر هر هوای سوله آبله اطفال صفا دی و آتای که ترا بگری
 فرزندارند و علاج آن قریب بطولج و آبله بود و اندرین ملک آزا کو آبله گویند یعنی آبله است
 که آب نیگردد و خشک ریشه قوی برمی آورد و سه نوع دیگر شیره اندر ملک ری دیدیم که علامات
 و اعراض آنها غیر از وضع و سیت زبب بحصیه و آبله است یکی را تفک گویند جهت مشابهت بنا
 و آن شربان غالب خورد و سرخیز همچو خار زم و از پوست برآمده چنانچه دست که بر تن مالند در شتی
 آن محسوس میگردد و لون آن اندکی از لون تن بسرخی گراید و اندکی بنجار و بیج آب نیگردد و بیج
 بزرگتر نشود و خشک ریشه نشود و بخورد تحلیل پذیرد و با خردن شود و دیگر را خشتاشک گویند جهت
 مشابهت و آن شربان غالب بود و خورد و سفید همچو دانه خشتاش و اندکی از پوست تن برداشته
 نشود و بیج آب نیگردد و بنجار و خشک ریشه کند و بخورد تحلیل پذیرد و با خردن شود و دیگر بر امروا بر
 گویند جهت مشابهت و آن شربان غالب و متفرق بود و شبیه بر او بر پس ریزه و از پوست برآمده
 تر نماید و از اول حال همچنان بر دکتد و بنجار و بیج قدر آب نیگردد و صفائی تر از آبله رسیده بود و بیج
 خشک پیدا کند و بزرگتر نشود و این هر سه نوع که خطر باشند و بر وز این نوع اخیر گاهی زودتر
 افتد و گاهی دیرتر و اما بر وز آن دو نوع دیگر در او آخرتها و اکثر بهر چه در هم افتد

بابت بحران ناقص جمله با عروق بروز کنند و علاج این هر سه نوع بر تصور علاج حصیه و آبله نیکو آید و اندر
 نپ جمله چون بروز اینها در واقع است اشتباه به تب لمبئی و صفراوی مزمن بسیار واقع شود و تحقیق
 عظیم اندر تشخیص باید کرد الله اعلم اما سایر نثره در آنکه نثره عبارتست از سطلن در مهاسه
 کوچک که در پوست ظاهر شود و سبب جمله تغییر اخلاط بود از حال طبعی و استعمال طبیعت بیخود
 بنجارج بدن جهت عجز از تحلیل آن اولاد و یا سارعت بر رفع آن و منع آن از داخل و هر نثره که او
 غالب آن خون بود یا صفرا که گرم گویند و آنچه غیر این باشد از آن مرد خوانند و از آن انواع نثرات
 که عظم دارند نسبت با ظاهر بدن آنچه الی با نهایت یافته اند و از جمله اعراض مکرره و علامت مایل
 آنها را بیان نموده پانزده نوع بیش نیست سه نوع از آن حصیه و آبله و حیفاست که نکره شده و از
 نوع دیگر حموه است و نمله و شرمی و سفوف و جمعیت و نبات اللیل و بلغم و حرب و لول و سماره
 و تفارخیه و مرجع این جمله بر دانه نوع بود بلکه بازه نوع چنانچه بعد از این واضح گردد و ما چهار نوع
 دیگر یافتیم که در کتب مذکور نیست سه نوع است که با حیفا گفته شد و یک نوع دیگر است و آن است
 که اندر رنگ پیدا شود و از نجا بر دم و عربستان رسیده و در ستاره پنج و ستیمایه در آند با سجان پیدا شد
 و بعد آن در عراق و فارس و غیره منتشر گشت و اکثر مردم درین ممالک غیر بار آورده و نذر برمی آورند
 و شرح آن بعد نثرات کرده شود انشاء الله تعالی اما جمده به جمیم و قسم بود یکی موسوم هم بجمه باشد
 و آن نثره بود هم سخت گرم و سوزان و با در دحوالی و رطوبت کم دارد و بر هر جا که پدید آید پوست را
 بسوزاند و بخورد و آنکه بگوشت فرود و در خشک ریشه سیاه بر آورد و چنانکه جایگاه را که داغ
 کرده باشد و بدین مناسبت آنرا آتش پاره نام نهاده اند و گاه به یک نثره بیش پدید آید و گاه به
 متعدد و متفرق بر آید و ابتدای آن با نارسخت باشد اندر آن محل و بزرگی سطح ظاهر آن اولاد
 مقدار سطح نصف نخودی بود یا اندکی بزرگتر و لیکن حوالی آن درم کند و محل آن خورده شود بزرگتر
 نماید و بسیار باشد که هیچ نثره اولاد پدید نیاید آن محل سخت بنماید و بسوزد و سخت سرخ شود پس
 از آن بلون رصاصی گردد یا رمدی و بسیار بود که از سوزش و عفونت و سبب ماده در دحوالی
 آن تپامی صعب گردد باشد که هلاک کند و در سالهای یاد قرب آن این مرض بسیار افتاده
 نثره صفرا و سودای احترانی عفن باشد علاج آنست که اگر قوت قوی بود و ماسنی نباشد

در خون غلبه ظاهر بود و منفرد کننده تا حد غشی کننده غلبه باشد فی الجمله خون کم کننده فصد یا حجامت بتخصیص
 بر حوالی اگر مانعی نباشد و بعد از آن استفرغ صفرا و سودای احتراقی کننده بسطی که اندر و تر باقی نماند
 بود چون تقابیل خوران را مانعی باشد بسطی اختصار لازم بود در محل علت ضاویهای محل تخفیف
 مستدل در گرمی و سردی بیکار و اندر و شبان روزی دو کرت سه کرت و چهار کرت مثل صفادی که از
 حدس مفسر و برگ لسان الحمل زمان تنگ بسیار بسوس ساخته باشند و انار ترش نیم دو پوست که اندر
 سرکه نخته باشند و یکو ساییده و مازوی اندر سرکه نخته و زرم و غذا های تر باقی مائل به سردی و ترشی بنهند
 و گاه بود که احتیاج افتد بلکه محل علت را بر سر تیج یا چینه و خون فاسد آزا ببردن کنند تا نافع بود
 زود افکندن بسی مفید اندرین ملک رمی آزا بچوب ردناس کرانده به آهن سسوخ کرده داغ
 میکنند و بر هم اصلاح می نمایند و سوزش و درم آن گاهی عظیم میشود از داغ و کم کسی را طاقت
 آنست اما در خطر باز آید و یکوانه بیش برینی آید بعد داغ و کسی را که طاقت سوزش دور باشد
 اولی آنست که به تیز آب فاروقی مذاب آزا داغ کند و چندان تیز آب گرم کرده بر آن میزند که این
 محل سوراخ میشود و حرکت آید و آنجا که این مرض بحرانی افتد این عمل واجب بود و طریق استعمال
 تیز آب به تفریب معلوم گردد و آنجا که جره بر لب یا قصب یا قصب یا نذ آن بر آید و بار دانه های خشک
 کنند محتاج باشد که بجز فلقطار و فلقدیس از هر کی بست درم پوره پنجم و آب مسابند و طلا کنند
 و پنک بز یا انگبین مرشته طلا کردن نافع بود و در هم کوزه نقاع طلا کردن عظیم مفید آید و بر محلهای سرد
 از حوالی علت گل ارمنی در سرکه حل کرده طلا کردن سخت مفید آید و پوست تازه خرگوش همواره
 بر محل علت بستن عظیم نافع بود و قسم دیگر موسوم بود با فارسی دآن بخره بود بر آب با جارش دستگیر
 صعب دور و درم حوالی و بیج غور کنند همچنانکه از سوزن آتش پریمی آید درین مناسبست
 آزا نارگیند و تخصیص سفارسی غالباً بحبت آن کرده باشد که اولاً مرض اندر فارس بر پد آورده باشد
 و اول فرس از حبت سوزش آن آزا آتشک گفت باشند چنانچه ارمنی دانه را میگویند و اندر حوالی این
 بزه نیزهای خرد از جنس او از غیر جنس او بسیار پدید آید خصوصاً رطوبت معفوینت آن بهر جایکه رسد
 و خشک بشته سیاه کند و حوالی پوست را لختی بجزد و بسوزد و آنرا که پس باز شود و این بزه نیز اندر
 سالهای و باد قرب آن بسیار افتد و بر اثر این نیز تپای گرم نملک پدید آید لیکن ماده این بزرگانگرمی

و سودا دیت و عفونت نباشد که اندر قسم اول یعنی این هر دو قسم را جبهه گویند بعضی هر دو را فارسی
 و آشک گویند علاج این قریب بعلاج قسم اول باشد و بشق دواغ اینجا حاجت نیفتد و اگر پوست آزا
 بناخن سرخی لختی بریزد آب آزا بجزقه برچیند هم کوزه فطاع و یا سرهم اسفیداج بران طلا کنند و بر جوار
 آن سه سه محل کرده مالند عظیم نافع بود و سوخته منفرشتقاله و سفال آب خورده بر محل علت طلا
 کردن هم مفید بود غلامی اخوخ را بزنج جره پیا شده و تمام زنج و حلق او درم کرد با درد و سوزش عظیم
 تب کرد حضرت او را از چربها و گوشت پر بهیز فرمودند و غذا های ترش میدادند و وقت خواب معصوم را
 ترش شترتی تمام در بالای آن حسب الشقای بزرگ میدادند و جدو را باب لسان الحبل سخن
 کرده در شب از زوی چندین نوبت بر محل مرض و حوالی آن طلا فرمودند همین علاج اعراض بران طرف
 شد و در سه روز بعد بر هم اسفیداج خشک ریشه و جرات آزا با صلاح آوردند و این عمل
 بسیار به تجربه پوست و اشغ ازین بنود و اما نملک هم دو قسم بود یکی موسوم بود با سم عام که نملک است
 و آن نملک های خورده بیکه گز نزدیک و در هم پیسته میگردد و پهن باز میشود و با خارشش و آنک درم
 محل باشد و بلس گرم بود و سوزش هر شربه از آن همچو سوزش گزیدن مور خورده باشد از این جهت
 آزا نملک گویند و آن به صفت مائل بود و نبات کرد و باشد بیخ آن پهن بود و گاهی افتد که بیخ آن با کتیر
 از سرش باشد و بسیار بود که نملک یک شره افتد و با اثرات منفرد و بعضی که از نملک باشد ریش گرد و پوست
 را از نملک بجز جهت تیزی و سوزنکی ماده صفادی آن بعضی باشد که به تحلیل رود بے آنکه ریش گردد
 از جهت قلت روات و رفت ماده و قوت لطیعت و گاه باشد که حرارتی سخت پستی پر از این
 مرض بر پیر آید و اکثر شتراتی که بر جلد بر آید و پهن باشد متفرح میگردد و عوضی زیاده ندارد و از خارش
 و سوزش خالی نیست آزا از نملک ستمده اند قسم دیگر موسوم بود بجادریه جهت شباهت آن در خورد
 و کردی بحب جادرس دلون آن از زردی به سیاهی گراید و قوام آن بصلابت مائل بود نسبت به نملک
 جهت اختلاف ماده صفادی این با بلغم سودا و هم برین سبب گرمی طس و سوزش و خارش این کمتر بود
 و تحلیلش عمر ترا نملک بود علاج هر دو قسم استقرانغ است اولاً بر ستور که جبهه مذکور شد و اندر مسهل
 جادریه تربیا افیترون جهت تقلیل سودا و بلغم لازم بود و غذا اندر نملک ترش و تریقی باید و اندر جادریه
 زبانی چاشنی دار یا ساده داد و یک در شربه دریش تن لطال مذکور شد جمله نافع بود و آنجا که ریش خورده بر

۱۳۷

ادویه که در جبهه گفته شد بکار باید داشت و اقراص اندر خوردن در فصل مزاج و یا در خمر قابض حل کرده طلا
 کردن مفید بود همچنین عصارة قنار الحمار و ملح و مراره تیس و فطرون در بول گاو حل کرده یا در بول
 گاوگان و اگر در ابتدای ظهور ثورات نمل یا جادوسیه بر سر هر دانه بمقدار عرض آن تیزاب فاروقی مدبر
 نند و چون خشک شود دیگر زنند و چنان رعایت کنند که تیزاب از غیر مراد باطراف تجاوز نکند عظیم نافع آید
 و نلزار که دیگر و خشته پدید آید و تحلیل و منغ نیکو کند آنجا که این مرض بجزارسته افتد این علاج در آب
 گدو و آنجا که هنوز ریش شده باشد طلا کردن مندرک و فوفل یا هم سخن کرده و به طبع بزرگ پیشه متن
 مفید بود و در غن چوب گل و چوب کلنگ بر تیره زدن هم نافع آید و اما شترس شیر باورد بسیار
 و پس و شبیه به نفعات مجتبه و متفاوت و در کوبلی و بزرگی و کم کردن افتد و باناسه و کرب و خاریرین صعب
 بود و لون آن مائل به سرخی باشد و اکثر دفعه پدید آید و در شب اعراف بران زیاده باشد و ماده این
 مرض با غلط بخاری حاده و سوز باشد که در جلد مختس و متکاشف گردد و زیادتی حرمت لون و حرارت
 لمس آن و سوزش و سرعت ظهور بران گواهی میدهد باشد که در چاشنگاه نیز اعراف آن زیاده گردد
 و با غلط بخاری گرم بود که از بلغم بورقی حاصل شده باشد و قلت حرمت و حرارت لمس و سوزش
 و بطور ظهور بران گواهی دهد و باشد که تری همچو عرق از آن می تراید باشد دلیل این متم بیشتر بود علاج
 آنجا که طلاات خون ظاهر باشد نخست تسکین ماده یا بگرد بطلا کردن آب غوره و امتثال آن و
 خوردن دوع و ترشها و افشک بارنج و معصورانارین و بنجر کشیز خشک و شیب جاده و بعد تسکین نه
 فی الحال نصیبا حجامت کردن و بعد از آن تلین صفا نمودن و اگر حرارتی غالب باشد قرص کافور
 طباشیر از دوع ترشها باید داد و اگر مدت و راز گردد و متعصبه از آب کشته و آب برگ عنب الثلب باید
 داد و آنجا که طلاات بلغم بود استقران بلغم کنند و به بیلد کابلی در بر و امتثال آن و کلنگین و گلگندز
 سکنجین ساده هر صباح مناسب آید و مقدار آن بی فائق باید داد و اگر سنگی کشیدن از آنکه مناسب
 بود و یکدم کباب سوده با سه درم سنگ شکر سفوف کرده نافع بود و اگر آبر بود در آب هند و از آن آب
 بخورد سود دارد و تخم بختکشت سه درم گرفته و بنجیه در ساقه شیر جو شیده آشنا میدن نافع بود و در
 هر دو صفت گراب و عرق آردن و مسام کشادن مفید آید و حب الشفار بر بالای طهام میانی نافع بود
 و شیخ گوید که پودنه و طباشیر از هر کدام دو درم گل سرخ نیم درم کافور قیر طی حله را سخن کرده و نخلک

در آب انار ترش دادن هر دو صنف را نافع بود و مجرب است همچنین اهل بزناشتا اندر شترچا شناسیدن
 و اگر با شری انقیانی بود آب گرم و غیره یاری باید کرد تا قی تمام کرده شود و بعد طبع را نرم باید داشت
 و در جملا حوال نرم داشتن طبع اولی بود عورتی بقایای حیض را در غیر محل پاکی بطلاکردن کج و قویض
 بر که گاه منع کرد و روزه گرفت اور بعدیکه در این مرض پیدا شده و ادع بکار داشت از خارج بدن نخستین
 پس سهل صفر اولی هم خورد آنرا نافع بود ولیکن مرض باقی بود هرگاه سستی ترشی خوردنی یا در ترشیدی و
 ماست سخت سفر بودی و هرگاه طبع نرم بودی بهتر شدی چون روز می داشت از غذای مقرر و چرب پزیر
 نمیکردن گاه پیش از سه روز حیض او کشود همان صحت یافت اما سینه دو قسم بود یکی موسوم باشد
 هم بسینه و آن شیرهای متفرق بود که بر سطح تن پیدا می آید مثل بجزت و بعد ریش شود و خشک ریش
 پیدا کند و گاه بود که بعضی گوشت را بخورد و آنکی غور کند و بعضی پهن باز شود و از خارش و آنرا سوز
 و درد خالی نباشد و بیشتر پوست سپید آید و فرغ که آنرا بجلی و کلی گویند نوعی از این بود و گاه باشد
 که هیچ ریم نمکند و گاه باشد که شوه بر آورد بسیار باشد که اندر زمستان از این نوع جوشنه پیدا آید و بزودی
 بر طرف شود بسیار باشد که پوست را بخورد و مسام آنرا بندد و همچو محل داغ نماید چنانچه بعضی کلان
 را واقع است و گاه باشد که ریمی از آن می تر آید به قوام غسل قسم دیگر سینه بود متفرق و آن را
 شهید گویند در دوسوزش در ریش و ریش آن زیاد از سینه باشد و این بر روی و در گرانها
 بیشتر از آن افتد که بر سر باشد که بخورد و ماده این خلطی حاد بود و آینه گشته از صفر اولی هم شور و ماده سینه
 خشک خلط سوداوی باشد که بر طوبه حاد آینه شده باشد علاج آنجا که ریش پهن باز نشود و درد
 میکند در ریم رقیق و سوزان از آن می تر آید نخست استفراغ صفر کنند گاه قوالیض بستور اند
 سرکه دروغن گل حل کرده طلا میکنند و اگر خون غالب یا بند اول سختی خون کم کنند به قصد فیقان یا بنظر آن
 و رگ پس گوش درگی که بر پوست راست درگ پشانی اگر علت بر سر و حوالی آن باشد اگر بر اعضا
 سبب باشد قصد صافن آنست بود یا با سلیق آنگاه سهل دهند و حجامت حوالی علت هم نیکو بود و علت
 بر علت انگندن ترسیده پس صواب بود خصوصا بعد تقیه و اگر ریش پهن باز میشود در طوبی غلیظ لایح
 آن ظاهر میگردد و نخست استفراغ بلغم باید کرد آنگاه طلا با سبب و آنچه هیچ ریم در طوبت نزارد
 میکند اول استفراغ صفر اولی هم خورد آنرا نافع بود ولیکن مرض باقی بود هرگاه سستی ترشی خوردنی یا در ترشیدی و

لایق انگندن بچرکی که بر روی کهنه است جمع کرده آب درین سرشته بدان مکرر مالیدن مفید بود و هر که
 گوید که در علاج سعفه در دریشهای پلید اعتماد بر سرکه و نمک باید کرد و هم گوید که مطلق سعفه را بهتر از این دوائی
 نیست سفال نود کهنه یکجور نمک نیم خردیم ساییده بسرکه ترکند و طلای کفند و حق آنست که کسی را
 طاقت سوختن سرکه و نمک باشد اگر تیز بر فاروقی بکار دارد چنانچه دستور مالیدن آنست و از پیله
 آن اموم روغن نیساند چیزانکه یک دفعه چرک آن کشیده شود پس دم زرد و چند روز بر آساید و بار دیگر
 در اوست تیزاب در روغن با مملت نیما تیزابیش به صلاح آید بهترین عطاری بود مطلق سعفه را غلامی از خوخ را
 سعفه را کز پوست سر بود موسی را اکثر باطل کرده بود برین علاج مرض رفع شد و اکثر از مواضع موسی فته بود
 روید اما متفرق داین بس عجیب است و مداومت طلا کردن نوم روغن لفظ و به ما بون و آب
 اگر شستن کسی را که طاقت تیزاب نباشد عطاری بے بدل است سعفه الحقال را زود با صلاح آورد و گفت
 گوشت چوشیده درین علت مالیدن مکرر آن آید پس موجب است آنجا که ریش خفیت تر باشد تیزاب
 کاری دوم روغن لفظ برد و باید و عظیم نافع آید و بسیار آزموده است آنجا که خشکی سعفه غالب بود بجام
 و بخار آب گرم آن محل را نرم باید داشت و خراشیدن آن محل خون آن برود و مزه می که از مردار سنگ
 دزد و چوبه در روغن زیت و سرکه سازند طلا کردن هم مناسب باشد و همچنین منفرخ شفتالو سوخته ساییده
 مالیدن و منفرخ بادام و شمس بین حکم دارد لیکن اگر مردار سنگ و تو بال س سوخته و خا و اندک
 سرکه ضم کنند بهتر بود آنجا که ریش سخت گرم و عفون باشد گل ارمنی و کافور از سرکه و گلاب حل کرده طلا کردن
 و غذای مصلح خلط بکار داشتن و داروهای که در ریش الحقال نرک و رشیدیم سعفه حل را نافع بود و مردار سنگ
 و نار پوست و زرد و نر و طویل و زرد و چوبه برابر یا و چندان خاکوفته و بختیه در سرکه در روغن گل حل کرده طلا
 کردن سعفه الحقال را نافع بود و سام ابرص را خشک کرده و سخن نموده بار روغن زیت طلا کردن مفید بود و
 آنرا اگر روغن بریان کرده طلا کرد نیز بهتر بود و سرگین نیل را سوخته بار روغن گل طلا کردن مفید بود و همچنین
 زنبق خول با غسل طلا کردن و سعفه موردی علاج و اصلاح نام پذیرد و مع ذلک تیزاب کاری از درون
 نرمی نیک بود بر خلان دستور در هرات شخصی را سعفه تمام سر برد آمد و بود هیچ علاج اصلاح نیافت
 استاد علاء الدین هندی جراح ساکن هری آن شخص را بهیوش داده و او تمام پوست سر بردار داشت
 و پوست تازه سگ بجای آن نهاد و دوخت و بست و سر هم طلا با بر محل وصلی نهاد و ضامه های دیانند

می بست و غذا های مناسب جرات میوز مدتی را آن پوست وصل یافت بر میزد از سلطان حسین
 بالخرامشوری در آن آب سوزد این از عجایب است اما حصص شور بسیار بود سوزانند سخت کوچک
 و سرخ و سوختن آن همچو سوختن غلیدن سرخار باشد از سخت بعضی آنرا شوکه گویند و این شور بر اعضای
 بسیار عرق و قلیل النسل و اعضای که چرک آنرا نیک در نسا زرد پیرا بر تحفیس در هوا گرم و گو با کاه
 آن اشغال عرق است که لاسف آن ترشح میکند و آن بر جلد نجس میزند و گاه باشد که شوخ مثل
 خشک یسه در پوست پدید آید و خارش سوزس اندک خصوصاً آنجا که عرق ریخته باشد هیچ در آن با آن ظاهر
 نشود علاج آنرا که این مرض بسیار می افتد خلطی ففلی غالب باشد تقویه کنند اولاد و بعد تسلیل اخلاط ماده
 غسل کنند محل را با آب ماری سرد و رفع و سخ باهای گرم و شستن آرد با طلا و عدس درون خربزه مزوج
 کرده نافع بود همچنین بگل سرخوی و لعاب خطمی مزوج بر بستن خاد آب کاسنی شسته هم نهادن بسیار مفید
 و غذای سرد تر خوردن آنرا و آلوده اشغال آن و اندر سکن خشک استراحت کردن تن را خشک داشتن
 منع عرق کردن با استعمال و دوا غیره جله نافع آید و طلا کردن و عن گل با سر و یا سکه تازه با کثیر غلظ کرده
 سخت نافع آید و آنجا که فضل کم باشد حاجت به تقویه نیتند و استعمال و طلا با که منع عرق کافی باشد و گاه باشد
 که مرض قوی تر افتد در طلا با سر که در روغن داخل باید ساخت و گاه باشد که متفرج گردد بر هم اسفیداج و
 اشغال آن علاج باید کرد اگر سخت ریش و منفسد شود علاج ریش سفند و اشغال آن باید کرد اما نباتات لیسلی
 بز برای غالب کوچک هرنگ تن باشد که اکثر بسطج تن پدید آید یا خاریدن در شقی پوست گاهی که در خفا
 سر و سرای به پوست تن رسد پوست را در شست سازد و مسام را بیدار نماید و با نباتات منضم غذا و غیره در
 جلد مجتس گردد بنا برین تازی آنرا نباتات اللیل خوانند و اگر چه از خاریدن آن محل اول لذت بر می آید
 بعد خاریدن درد سوزش آن تشویش در علاج آنجا که خلط فضل بسیار اندر تن نباشد مسام کشاده
 بجام و ترنجبات و شستن تن آرد با طلا اندر طبعی چقند و طلا کردن خاد آب کرفس حمام و یا صبر در مسحت
 کرده اندر غسل و تن را از سر محافظ فرمایند مقدار روزی یکبار خورد و بیگاه هیچ نخورد و بر بالای حمام حب اشفا
 با حافظه السمه بکار دارند و از شربت میوه و غذا های خشک مسدود کنند و آنجا که خلط بسیار بود اول تقویه
 کنند بر ستودن نگاه مسام جلد را کشاده سازند بطریق مذکور و آنجا که ماده آن خلط بود بود و خارش آن
 بدین دوا های نیک نشود بعد از تقویه بلغم سستی و اسهال بلغمی قنار الحمار یا بلغم تخم خنظل و اندک آرد حبس

در گرم آب بشویند هر روز بعد از آن آب کرفس در روغن گل طلا کنند و غذا های منفتح و جالی میدهند و
 حقیقی از علاج چرب و حله بکار میدارند اما بطعم شتر بود که در پای پدید آید شبیه به بلغم در لون و هیئت بلغم
 را فارسیان بن دین شک گویند و ماده این از جنس ماده دوالی بود و علاج آن بطولج و واسه و علاج
 شترهای سودا می نزدیک بود و به فصد از عروق پای تخفیف تمام باید و اما جرب که از اهل نرس کر
 گویند و نوع بود و خشک تر آن باشد که از ثمرات آن در صین خاریدن غیر طویلی اندک می تر آید و خشک
 بخلاف این باشد و مرض مشهور است و ماده که تر بلغم شور بود که با خون آمیخته شده و اندر جلد مجتمعات گشته
 و آنه نیمت متفرج بود و ماده که خشک صفاست بنات محرق که مخالف خون شده و بر پوست ریخته
 و از نیمت تری و تره نکند چون حد هر دو ماده واقع است بر آن جهت خاریدن درین مرض عظیم باشد
 و اندر بره های عفن و نمناک و دریا کنار این مرض بسیار افتد و همچنین از بسیار خوردن چیزهای شور و تیز
 و سلع و شیرین عطف چون دو شتاب انگور و حرما و اشباه آن و از خوردن مغز جوهر تنها دو شتاب
 که در وجه ششهای بر بسیار پدید آید و در فائز جرب خشک بیشتر افتد و از اعضا جرب نریبان
 انگشتان بیشتر پدید آید جهت ضعف محل و دفع جگر و بسیار باشد که جرب ریشتها بر شود و در حرا
 و باشد که به سینه و قویا منتقل شود و علاج نخست اسهال صفرا می محترقه و با بلغم مالح باید کرد و مسهلانی
 که در آن صبر باشد باید داد و سهل حب الیئیل مکرر آوادن هم سخت نافع بود و جرب است و تعدیه
 اصلاح مزاج باید کرد و برقی و تریج و طریق آن نقل بواسطه و اصلاح هوا بر اسکن به ضد طبع ماده و ترک
 جماع و چیزهای که مراده باشد و استعمال غذا و شربت های ضد خلد و اکثر چیزها که کمزه مثل کاهو
 و اسفناج و کدو و هندانه و اشباه این سفید آید و طما مهای کم نمک و جربی بگوشت مرغ و گاو
 باناروان مناسب بود و گوشت بزغال نیز مناسب باشد و ملازمت حمام سبک عظیم نافع آید در است
 حب الشفا نافع آید و ملازمت مهارس و سجون زمین عظیم نافع آید و گویند که منقیح صبر یک درم
 با یک شقال در آب کاشی یک شب از روز تر کنند و بر ناستا بخورند و سه روز همچنین بخورند و سه روز
 آسایش میکنند و غذا بر ستور بخورند چیزی که درم یا در شقال برین مرات خورد شود عظیم نافع بود
 و گویند که نافع آید و حجامت سافناگرهای فاحش را سفید آید و بعضی عصیر شاه ترج با قند هندی
 نافع می آید و اگر از رنگی که میان انگشت زرد شاد است از هر دو دست بیکبار سفید کنند

عظیم نافع بود و بسیار کس بهین صحت یافتند و دیدم که برگ شامه را که فتنه دوسه روز گذاشتند بعد از آن
 در حمام بر خود مالیدند هر جای که بود درنی باین طور ساختند و بعد از آن آب گرم شستند صحت یافتند
 و بعضی مکرر کردند و تمام به صلاح آمدند و اگر برین تریز نائل نشود بعد از آنکه گفته شده باشد با لیدن در هوا
 قوی علاج باید کرد چه بسیار بود که زود و دوا با بران نماند و نجارات آن بجا باز رسد سو القینه در دم بر آید
 و این مجرب است و این حال دلالت کند بر آنکه این ماده گرم فضا است که از جگر دفع میشود بسیار ضعیف است
 نام میان و جگر و دست بیشتر در دست و میان انگشتان او ظاهر شود میان دواها به مالیدن
 بگیرند برین کشته و اشان در سرگین خشک سفید گنگ و مردار سنگ و گوگرد و سفیداب از زیر اشان است
 و جگر را سحی و مخل کرده در روغن کبچر مجومر هم ساخته بر محل علت در حمام طلا کنند و بعد ساعتی بطبخ
 چون رخت شوی بشویند و اگر ریش و خشک ریشه بسیار بود با سرکه در روغن گل آینه طلا کنند دیگر
 تخم بواج بست درم مغزونه زرد آومی تلخ مثل آن سیاب کشته بست درم نمک بچچرم جلد را کوفته
 و بخیه بسکه بشنند و با اجزات و با آرد کبچر طلا کنند از حمام دیگری گوگرد و سیاب کشته زرد و نطویل
 برابر کوفته و بخیه در ماست گاوی سرشته طلا کنند دیگری زربج زرد و زرد و درواشن و عدل عدس
 و مردار سنگ و کنزش و بادام تلخ از هر یکی جزومی کوفته و بخیه بار و روغن زیت با کبچر مجومر هم سازند
 و طلا کنند دیگر سه لای و کفت سیل کرا طلا کنند بس بشویند دیگر گوگرد و سیاب کشته را از حمام
 روغن زیتند بران کرگنه چرب میکنند و هر روز در حمام آب اشان یا چون یا صابون بشویند دیگری
 شیطرح تازه کوفته با اجزات در حمام میالند و اگر سخت میوزد و میثویند آب بر عسست و نمین مقدار
 ضرورت تنها مالیدن هم نافع آید دیگری نوسا در سحوق رابار و روغن گاوی در گرابه کر خشک
 میالند و بعد چند ساعت بشویند دیگری اکب بخیه را در اجزات گاوی زیت و شب زیر ستاره زیتند
 و صبح از آن زرد آب بر کرگنه میالند و گبزارند تا خشک شود و چون در هم کشید قیاق اجزات
 میالند و چون بطرفه زرد آب از آن رود حمام زیتند و روغن چرب سیدار نند تا به صلاح آید و گاه باشد
 که در مالیدن از طلا کنند و از تاب آن حرارت و تب شود پس در مالیدن احتیاط کنند و با لغه کنند
 دیگری برین رازم بسیار بود و روغن گرم اندازند و بر کرگنه خواه که تر و خواه خشک میالند
 و بعد سه روز یا بیشتر حمام زیت تمام بصلاح آید و بدانکه اسباب تولد جک یعنی خاریدن تن به شیره

از جنس اسباب تولد جربست لیکن ماده جرب اوقی و غلط بود و حکم از سد سامم جمیع آمدن شمع بر تن
بسیار افتد و از ضعف و اقمه و بدی هم افتد قدری چنانکه پیران و بعضی بسیار از او را و از بیاری در تن است
می افتد و حکم گاهی که ماده آن غلظت مائل بود یا بسوسه میباشد اگر چه حکم از قسم نجات نیست اما چون
مناسبت بسیارست میان جرب و حکم ترا بر آید از جرب هر چه حکم از قسم نجات نیست اما چون
نزدیک باشد و اما در استعمال او ویه از خارج در حکم آن سبب نشاید که از جرب و بهر دایمی حاد احتیاج
نیزند و آب کرفس اندر سرکه و اندر گلاب دروغن طلا کردن و طبع حلیه یا طبع خنظل طلا کردن و تخم شمش
گرفته اندر سرکه دروغن گل طلا کردن و آب انار ترش و غوره و بروغن گل طلا کردن و آرد با قند و تخم
خزبه گرفته با عسر کرفس و پوره طلا کردن و بجز شستن بموم و غن گل جرب داشتن کافی بود در استعمال
عظیم نافع آید و به تیزاب فاروقی نرم ساخته شستن بیده بروغن گل جرب کردن آنفع علاجه بود جرب
و حکم را و آنجا که صفت مضموم و قوتها سخت علاج ضمه با بیکر و آنجا که سبب چرک کثافت جاید بود غسل
نرمین اصلاح بایر کرد و بر آنکه جرب و حکم بجزانی رازد علاج بایر کرد که اندران خطر عرض انتقال بر
آز باشد و هر گاه مزاج به قوت آید و جرب و حکم روی به بهتر شدن نوازند علاج به تیزاب کاری اولی
بود زیرا که ماده را بیکبار قلع میکند و مجال عود و حرکت نمیدهد و حکم مادر زادی و حکم پیرا علاج و اصلاح
تمام کم میسر گردد و آنچه بسی مجرب است در علاج مطلق جرب و حکم می کنند غسل است آب شدن گوگرد
زاک و آب دریا و اما تولد آنچه از وی سخت بلند بر آمده باشد و لختی که زشته باشد آنرا قرنی گویند و ماده
تالیل خلطی غلیظ شود و می بود مستحیل از بلغم و یا از خون که اندر عروق صغار مستحق شده باشد و گاه باشد
که تولد بسیار در اندرک و قتی در عضوی پدید آید و گاه باشد که یک تولد بزرگ پدید آید و سبب
آن جلا شود چه از غذای که با اعضای مجاری میسر لختی را بماده خود مستحیل میسازد و بهر چه غالب
میشود و باشد که متفرق بر آید علاج جلا چنان است که در تالیل الحفالت گفته شد نافع آید و تخم خنظل با شب
طلا کردن سفید بود و هر سه رز زبر که نمک مالیدن و شستن نیکو بود و طلا کردن کنگک بول که از زمین
شوره بر خیزد و طلا کردن منعی آوی بعد از آنکه تولد را لختی خراشیده باشند و آرد و صلاصیت آنرا لختی دور
کرده نافع بود اگر زنجبیل زرد را با میوزانه برود کرده گرفته ضمه کنند و سه شبانه روز بگذرانند پس کشایند
زنجبیل زرد را در اگر چیزی باقیمانده باشد تکرار کنند و طلای زده معمول چند ساعت هم نافع آید

و شوز سحوق به بول سرشته طلا کردن عجب نافع آید و ز راج اندر مویز کوفته طلا کردن قوی بود اندر زین
 ملک بعضی تولول را با بن تابیده و لغ میکنند تخصیص در او اهل عظیم سفید آید و آنجا که یک تولول سبب
 دیگر باشد با شد بعلاج آن سبب علاج دیگر باشد و آنجا که تامل غالب سپید آید زیاد میشود استغراق
 سوداوی باید کرد و غذا های مناسب خوردن و از هر چه سودا انگیز باشد حذر کردن مرادست پرورش کنی
 نافع آید و موجب است و اما مسامیه نیز با تولول مانند سفیدی مائل که طرف سر آن گرد بود و وسط و
 طرف چنان باریک و اندر گوشت دیوست نشسته همچو سار و ماده این هم از جنس ماده تولول بود همچنان
 که تولول غالب میشود این غالب نشود لیکن تعدد یا بد علاج آنست که اگر آنرا از ابتدا بتعماری برین آوند
 و الا آزار میباشند و صفح کویک را از سراب خالص آن بسته سیدارند تا با ناله صله را تحلیل کنند و اگر از زردت
 و نوشادر و زنگار در آب عصاره سرشته بران بندند عظیم نافع آید و نیز اب فاروقی زدن عظیم سفید بود و عمل
 بلا در هم قوی بود و ز راج همچنین سیاه کشته و خاکستر بلوط و نمک قلیات را با آب پیاز سرشته طلا کردن و
 یک شب از زرد بران گذاشتن نافع بود و جاروب کردن چنانچه در واکو اطفال دانسته شد نیکو بود و حقیقی نام
 که هر دو آن تیز و قوی که بر ثمرات زنده باید که احتیاط کنند که از عرض شیره زیاد نشود تا عضو صحیح را نسوزانند
 دریش نکنند و اما نقاشه شیره بود که رطوبت نزار و ماده آن بادی بود در شیب پوست یا ماده ظاهر و
 عضو مجتس گشته و اما نقاشه شیره بود که رطوبت در جوف آن باشد ماده آن مائی بود که از خلط غلیانی
 مگر گشته یکبار بجانب پوست و غیره مندرغ شده و در آن محل مجتس گشته باشد که همچو آبله از سوخته شدن غیره
 پیدا میشود و یا خون رقیق مائی بود که اندر شیب پوست جمع شود و همچو که از آبله کوفته شدن عضوی یکبار
 پریمی آید در حرارسته و خارش با اینها باشد و استعمال لفظ نقاشه یک معنی در کلام قوم بسیار است
 علاج آنجا که ربی باشد زیاد میشود چیزهای محلل ریح باید خورد و متفح سام کردن و از مولدات باو حذر
 نمودن و آنجا که خلطی باشد زیاد میشود و منقبه باید کرد و بر ستر چیزهای مسکن غلیان دادن و گوشت و چربها
 کم خوردن و در اول ظهور آن عدس منشر سحوق بسر که ز کرده طلا کردن نافع آید و همچنین قوا بعض مثل پوست
 انار اندر سرکه آغشته کرده یا اندر آب جوشانیده و اینچیز بزرگ باشد یا بزرگت آب آن برین کردن مجفقا
 طلا کردن و حنا بستن و اگر ریشی پیدا کند بر هم اصلاح کردن و اما ارمتی و آنکه اندر خراسان با بله
 زنگ مشهور بود به جهت کثرت مشابهت اکثر آن بجدی برده است و در جمیع اعراض به انواع پیدا آید

و بعضی را آبهای بزرگ غالباً هم پوخته بیکبار بر آید آب گیرد و سخت بزرگ شود و سوزش نکند و
 نازد و درد میکند و بعضی را در دو دانگ کمتر باشد و بعضی را در اول حال شبیه به نمکه ظاهر شود و هیچ آب نگیرد
 و همچنین خشک ریش پیدا کند و بزرگ میشود و پوست را لعنی میسوزد و بعضی را از آب گیرد و زرد
 ریش گردد و عمل آن سوزش در دو حرارت عظیم کند همچو جره و گاهی بسفند خشک اکان باز گردد و
 گاهی به نمکه برود بیشتر طور آن اولاد بر پوست سر بود یا بر زانوها و گاه باشد که بر اکثر اعضا بر آید تبخیر و آنچه
 اول برآمده بود هنوز باقی باشد و بعضی را نه بلکه یک توبت بر آید و گاه باشد که بر بعضی اعضا غالب کند
 بخصیص سر بر بعضی باشد و اکثر بوجه تخصیص یا نهادگاه باشد که تیراب نرگ متفرق بوده و اعراض
 آن غلبه حرارت مزاج است و اعراض فایردن و در مفاصل بر تیره که حرکت مشکل تواند کرد و در شهباء در مفاصل
 بیشتر بوز دارد و آنرا که دانگ کمتر بر آید و در مفاصل بیشتر بود و ناگاه باشد که وجع ثاقب بود چنانکه بیار خوابد که
 خود را مالاک کند و گاه باشد که زمن سازد و در مکرزنی را پایامدنی بیکار شد همچو منقلج و گاه باشد که با وجود
 در مفاصل پایا درم کند و تبخیر اندر پشت چشم و ردی بر آید و اشتیای طعام کم شود و بعضی صفت
 گردد و گاه باشد که از اول و نه غالب بر آید و آنرا در وجع نباشد و بحران تام آن چنانچه بعضی در یافته
 اند چون تخلیص نشود در مهند ماه بود و قبل از آن چون علاج نیکو کنند تخفیف نیکو یابد و بعد چند روز
 و گردانه و با درد در معود کند و بعضی را که مزاج قوی بود و اخلاط بر در تن او کمتر باشد و آنرا که بر آید
 و اعراض آن کمتر سوز دارد و بسیار بود که قبل از ظهور تبهره حرارتی دومی و سستی مری بر آید و بعد از آن
 گاهی کمتر میشود و باز پیدای آید پس ناگاه تبهره ظاهر شود و یا خود حرارتی و اعراضی در مفاصل صلی پیدا
 شود و بعد رتبه از ایام تبهره ظاهر شود و درم زنه را که رتبه گوی او درد میکرد ناگاه آبله فرنگت آورد
 و بسیار باشد که اول تبهره ظاهر شود نگاه ازین اعراض بعضی یا همه بر آید و در مری از جمله امراض
 مسری بود لیکن بسیار مریع السراپه نباشد و از مجامعت با آفتک ارزد و نرا از صاحبم بر آید
 و از رسیدن بخار تن در حمام و یا رسیدن عرق و آلائش فوطه و لباس و زرد و تر از ملاقات و تنفس او بر مری
 آید و داده این مریض غلطی بود عفن مرکب از اخلاط فاسده لیکن لمبیت وجود اودیت اخراقی بران
 غالب بود و این خلط عفن هر خلطی را که در بدن بیشتر و غالب تر یا بر آنرا عفن سازد و بجنس خود
 سخیل سازد و گاهی فساد داده بجدی رسد که ریش آن عفن را بخورد و متباه کند

و بسیار باشد که ثبات آن با عرض پریر آید و ثبات طرط شود در دو درم و دبری منضم باقی باشد
 نامرت بحران نام وی آن حرارت نیز گاهی ظاهر میشود و کسکه اندرین منق تخلیطات کند و در علاج تقصیر
 نماید و سه سال و سه سال و چهار سال و بیشتر اندرین مرض بماند لیکن سبب دانه ویاکم دانه چنین بود و اما
 بسیار دانه از مدت بحران تام نگردد و در نگردد و بعللاج صحت یابد بعضی را که اخلاط بر بسیار در بدن باشد
 و بتره بسیار پیدا کند و علاج نیک نیاید و در هلاک گردد علاج نخست تنقیه باید کرد و دستور و غذا های تریاک
 کم ترشی بکار داشتن و تسکین حرارت بکافوریات و غیره نمودن و گاهی که ترشی سردی خوردن در
 در دو اعراض دیگر آید باید دانست که خلط بلغم عفن برقی و اشباه آنست از سردی ترشی حذر کرد
 و اگر بخلاف این بود باید دانست که خلط صفراوی مغز فرستد ترشهای تریاقی بکار باید داشت و آنجا که
 ثبات یک یک پریر آید به تیزاب در بر رفع هر یک نمودن عظیم نافع آید و مرادست خوردن بوییدن
 تریاقات بعد تنقیه مناسب هر خلطی واجب بود و غذا از شیرینما و گریما که حاد کننده بر جوانانید و خلط با
 لازم بود و همچنین از هر چه باد آید که بود و خوردن در من عظیم مضرب بود و در هر ماه چند نوبت ملینات خوب
 مثل فلوس خیار شیرین از منغلی مناسب و با شیر خشک اندر معصومانار و منقوع سنا حل کرده باید داد و
 بلبلجات نیز مناسب بود و هر سه ماه حجامت بر ساقین عظیم نافع بود و نیز اب در بر زم بر محل در روز منقاصل
 مالیدن مفید بود و بعد تیزاب روشن مورد که مرکی اندر آن حل کرده باشد تا مالیدن نخلع تمام بخشد و در ماه
 در روغن منقوع شتقا لوز و آلو مالیدن سبب نافع آید و بجز بزرگ گز و صندل و انگور و هر هفته چند نوبت در شب
 و امان مریض که بسیار دانه بود کردن بسی مفید آید و محل علت ما بطبیخ اشترخار و محل سنج و مورد و گز که آنرا
 سرکه اندران باشد هر روز شستن به تخصیص در گرما مفید بود و جدوار بگلاب ساییده بر محل زخمها و درد
 طلا کردن نافع بود و چون از مابشرت افتاده باشد هر شب جدوار ساییده باب اچلیل باید چکانید و به
 پر مرغ مروف ستادن و بر حصیها مالیدن در دو مرد و دانه آرد آب ساییده میمالند بر دانهها و در هفته یک نوبت
 یک شتال و دو شتال میل مجون کرده میوز اندونی و اسهال چند واقع میشود و عظیم مفیدی آید و بسیار
 را برین نوع علاج کنند و مرادست خوردن جدوار صبا جدا گلاب ساییده و همچنین فاه زهر جویان
 و گل مشوم و گل ارمنی در شربت آبی و یا در لعاب مناسبت حسب اشتداد معصومانار حل کرده و حافظ
 و تریاق کامل و اشباه اینها ج این علت را بر کنند و اکثر آن بود که پیش از سفید ماه اصلاح نیکو کنند

و لبنات اگر آبله داران را مسخر بود الا دهن آب گادی تازه در گام بعضی گرم مزاجان راه سیر و گزنا و
 پیاز از طعام همی نافع آید جمله را و اکثر آنچه در جلدی نافع بود اینجا نیز نافع آید چه سیاه گوشت نازک اینجا
 بسیار مسخرت کند و گوشت کبوتر بچه و امثال آن بس مفید آید و گوشت خارشپست در اسود دمی این
 مرض بود با جمله برین ترابیر تعویل و مراعات مزاج کنند تا وقت بچران تمام آن هنگام مری که آزاد اورد
 آبله نازک گوید با لذت و صحت کامل حاصل شود و آن اقواله جای این مرض است و اگر علت غالب بود
 و برین ترتت مذکور همت نهد و علاجهای سابق بسیار موثر نیستند یا بیشتر شود چاره جز آن نباشد که دار
 آبله با لذت تخفیف یابد و آنها خشک گردد و بریزد و دیگر شود نگاه علاجهای دیگر کنند چون در کلت
 طنیان یا بر باز داروی مسخر را اگر عمل کنند بعد از یک ماه و دو ماه تا آنکه بهرت بچران رسد و صحت تمام
 یابد و طریق استعمال آن دو آنست که بر تمام مفاصل ازان میالند و بعد از آن مریض را بر نوبت
 غالب نیکو پوشند یک شبانه روز چنانچه عرق بسیار کند و در آن اثنا بجای آب غذا و شربت جمت دهن
 حرارت و تقویت شربت و صندل و گلاب تخم ریحان بابات یا عرق بید اسپغول دهند و ضعف مزاج
 از آن گوشت آبه هم جائز بود و بعد عرق بنزد تقویت کنند و در سوم یلین شیر خشک سنا با فلوس خیار شنبز
 بر ستور مذکور دهند و یکی عمل و امید صحت کامل انگاه بود که بعد اسهال که دستور یلین است خون بکشایند
 و یا یکی خون آلوده چند مجلس واقع و آنرا بوقت از اول صفا در هر حیوانی در دهن سائیده یا جود در شربت
 سائیده خورایندن ترارک کنند و تا بچنین استفراغ هنوز نماند تمام حاصل نگردد و بکار عمل تا سبب از احتیاج
 افتد و بعد مریض از شهر و ایام و علامت دیگر که بعد از صحت تمام خبر بد آنست که درون دهن
 تمام بر جوشد چنانچه زبان درم کند و سخن نتواند گفتن و چه نتواند خوردن و گاه باشد که سبی یلین را دهن
 کند و آن نیک نباشد اما گاه بود که رمان افتد بعد قه بی آفتی در دماغ و این نیز نهایت امیدوار باشد
 و آنجا که دهن صحت بر جوشد لخته سازند از عصیر عنب الثعلب و کشنی تر و سرکه و شربت صندل و گلاب
 دی بورد و بران دهن بشوید و غرغره و مسخره میکند و سحر ما شور بای مناسب بود و سحر از نوزاد بعد نفا
 از دار و دوسل اگر ریشی بر باقی بود بصلاح می آید اگر دواهای که در نمل بر دنا فارسی مذکور شد ملا کنند
 و من بعض مردم بلغمی مزاج را در هر ماه دوسه نوبت سسل چنیال میدارم و بسی نافع بود و بعضی بعد سسل
 ملاوست همچون سیاه فرمودم صحت یافتند و بعضی الهبار را دیدیم که بعد دهن آبله با لیدر سه شبانه روز

و عرق سینگر یا نیند در آن اثنا غذای لطیف پُر قوت از زخم نماید بند یک نوبت در روزی و یک نوبت
 شربت زکوره بود از این ملین میدهند و این خالی از خطری نیست نوبت این مرض چون درازست
 برقی و در آن تنقیه بر فحالت و بر پیرامون با رعایت قوت واجب بود و السلام و اما در مابدا که هر تفرق تعالی
 که در عضوی پدید آید پس اگر سبب معوج و احتباس خلطی یا مادی یا بخاری یا مائتی اندر خلل و یا تجویف
 آن عضو بود تا جمیع آن عضو پیشتر از دستور و مقتضای اصلی و طبیعی گردد یعنی بزرگتر و برآمده تر شود و آنرا
 درم خوانند و بنابر سلی آماس گویند و از بیجا واضح کرده که بنده مطلقاً آماسی باشد خرد و آماس مطلقاً
 بنده بود بزرگ و احتباس آماس از مشتقش قسم بیرون نیست زیرا که ماده آن با خواست با صفا یا بلغم
 یا مایه یا ماست یا بوج است و آنچه ماده آن مرکب افند منسوب بجز غالب بود و سبب جمع و صحن ما در دم
 در اعضا یا سابق بود چون استلاد و نسا و خلط و دفع طبیعت بر آن محل و ضمیمه ذنبونی عضو و قابلیت او
 بر تحمل خلط فاسد را و بالاجت و بادی بود چون رسیدن زخم و آسیب الم و کوفت و جاذبه یا ماسک
 خارجی بعضی و اکثر اطباء بر آن رفتند که درم در اعضا نهایت نرم چون جرم و مانع و در اعضا سست که بنا
 صلیب اندر جو استخوان نینباشند و شیخ مانع و درمی این هر دو است و مانع قول شیخ نیست و هر آماس که ماده
 غالب آن گرم باشد آنرا گرم گویند و آنچه ماده غالب آن سرد باشد آنرا سرد خوانند چنانچه در ثبات مذکور
 شده و دیگر طالع نسبت نکنند بجهت قابلیت این دو کیفیت و عدم قابلیت ذکر با و انواع آنها که
 که عمومی دارند نسبت با ظاهر بدن و اطباء آنها را هم از جمله امراض صدر کرده اند و علامات و معالجات
 آنها را بیان نموده بفرده نوع بود چون فلغمونی و اول و طالعون و خیارک و حمزه و ماشر و سلمه و غر و او
 ذیما و خازیر و سرطان و سقر و س و کوه و نغز و تبخ و استسقا و مرج جله فی الحقیقه بازده نوع بود چنانچه
 واضح گردد و اما فلغمونی در آنکه فلغمونی در لغت بزبان گرم و ملتب را گویند و اصطلاح اطباء بر آن جاری
 شده که فلغمونی درم و عمومی را نامند بجهت وجود التهاب و حرارت در جلا درام و درم و اگر چه در او درام
 صفر اوی نیز یافت میشود و بعضی فلغمونی درم سوی را گویند که در اعضای ظاهری افند و خون آن
 فاسد نباشد و سر آن برآمده نبود و انجام آن است و آنچه در اعضای باطنی افند بر سبب با سس علیحد
 سرسوم بود چون سرسام و برسام و ذات الحجب ذات الصدر در روزات الرب و تخاق و اشباه
 اینها و بر تخمین هر یک بکل خود کرده شود انتشار الله تعالی و ماده فلغمونی هر گاه خونی غلیظ بود آس

آماس اندر گوشت و پوست مرد و باشد بوز و تند بود و در ضریان بسیار کند حبت ملاقاتش ازین هرگاه خون
رفیق بود و درم اندر پوست باشد و ضریان نکند حبت آنکه شرایین این پوست نباشد و لمس جگر گرم باشد و آن
بسرخی تیره گراید باشد که بسبب مائل شود چون انگشت بران فشارند سرخی آن زایل نشود گاه باشد که با آن
بی سخت گرم بر پدید و بسیار بود که ماده آن بر شود و عضو را ناه کند و آنچه ماده آن نیک بود و پنجه گردد و
سر کند و ریش آن بزودی بصلح آید و باشد که تحلیل پذیرد دریم کند و درم که پنجه شود و در ضریان
دی نسکین بابد و محل آن خاریدن حالی نباشد و چون ماده دم از فلتون بی اخلاط خلط دیگر کم
بر باشد ممکن بود که صفراوی که با آن آسخت بود و در تحلیل پذیرد و باقی صلب گردد و باشد که در
ریش با خون آسخت باشد و آماس همچو بیتی نماید و رنگ سرخ و مجلس گرم بود و بیج صلب نباشد
علاج آنجا که سبب آن لاحق بود و استلای در رین باشد سخت مضمضه بایر کرد انگاه تحلیل ماده و اخراج
آن از عضو شغول بایر شد بضمادها و کادها و طلاهای محلل مناسب و در تنگاری از انگلیدن علق
و سنگافتن و ریش کردن و یا لبستن عضو مودت و گرم داشتن آن و استباه اینها آنچه را
بسیب صلاح بنید و شخیص غذا و منع استلا لازم بود و اگر استلا نباشد جز با صلاح درم
شغول نباید بود و اکثر این نوع ورم به تحلیل زایل شود و طلا کردن صندل سرخ و زعفران برابر با
کثیر تر ساییده در دین ورم رازد و بنشانند و همچنین پشم پاره بر روغن نیم گرم آلابره نهادن
بر ساعت و آنجا که سبب آن سابق بودیم در ابتدا مضمضه بایر کردیم استفرغ خلط غالب بعد از
و هم تحلیل بطلا و ضمادها از استلای سخت بر حذر بون پس ملاحظه کردن اگر ماده از عضو شریف بعضی
خسب مندرغ گشته چنانچه از دماغ بیس گوشها و از جگر گش را نهادن از دل به بعلها که مفاع اینها
از دانتال اینها بیج حال و دمای سرد و رواع استعمال نکنند که بیم جوع ماده بود بران اعضا
شریفه و وحشت آن بیشتر باشد چه برین حرکت فساد آن خلط زباده است بطریق علاج این هنگام
باستعمال مرخبات بود مثل روغن در آب گرم طلا کردن و ملینات محلل و استباه آنها تا جذب
ماده از عضو شریف با تمام واقع شود و انگاه آن ماده را تحلیل دهند با اخراج کنند و جمعی که صلحت آن
باشد و اکثر آن باست که ماده که برین اعضا ریخته شود پنجه گردد و سر کند و در سنگافتن آنها در اول
بجنگ صلاح باشد و اگر چنانچه اول دفع طبیعت بعضی شریفه اتفاق افتاده باشد با عضو که

گوشه کم دارد و بحجاب نزدیک است و بارگ شریان و عصب بسیار و اندک منصفه باشد آنجا از حیات
 و محملات جاذب هیچ بکار نشاید داشت زیرا که ماده بر آنجا بسیار میل کند و ضرر آن بسیار شود و بحجاب
 و بندگاه و عضو شریف را بیم آفت بود و در ضرر آن در اعضای شریانی و عصبانی عظیم موم باشد
 و طریق علاج استعمال رواع بود و الا تا میل ماده بسیار را باز دارد و بعد از آن ماده بعضی ریخته رواع را
 یا محلل منضج و سرخی باید آید سخن تا از سبب ملاقات رواع آنچه ریخته شده غلیظ و سخت نگردد و خام نماند
 و در رواع نیز منضج محلل محض بکار باید داشت تا ماده زود ریخته شود و منفرغ گردد و اگر دانند که چاکرین ماده
 نیست و در استکاری اصلاح می پذیرد اولی آن بود که ریخته شدن اگر پوست قوی بود و سرنگند هم باید ریخته
 تا ماده فاسد جای نگیرد و محل آن کشاده بشود کسی که تا این نخواستند که بنگاه فدی تیزاب فارسی
 شکافد یا بر دومی تیزو تیزاب بترد اسرع شود و جالینوس گوید هرگاه آماس بزرگ و یا ضرر آن صلب بود
 اسید تحلیل یافتن آن نباید داشت و زود آنرا باید پزایدن و یاد دستکاری نمودن زیرا که از صحت
 آن بیم باشد که صلب شود و رنگ آن سبز یا سیاه شود و عضو را تها کند و ورمی که رنگ آن تنفر شده
 باشد جز دستکاری و دوائی نباشد و چون آنکندن عظیم نافع آید و در حقی که بر گوشه افتد و اوم
 که نیک ریخته نشود تا بر شکافت زیرا که مدت سیلان بر یکم و زرد آب و راز گردد و بیان دوائی رواع
 مناسب شیان امثال فلفل اقا قیاضل سرخ همه را برابر بسایند و آب کشین تر بسر کشند و طلا میکنند
 بیان دیگر که کشین و ج کشنده عصاره کشین زرد آب که در سه تازه و در عن گل موم سفید ازینها
 قرد علی سازند طلا می کنند و همچنین عصاره کشین و عصاره عنب الثعلب و عصاره کسان المحل
 آنچه مخلوط و تنها بار و عن گل رواع مناسب باشند و سکن و ج و ضرر آن بیان محملات مناسب
 آرد و جو با بونه اکیلیل الملک حلیه زبر کمان خطمی جازمی خوش نظر دانه عنب الثعلب ساییده اینها
 را کلمید کردن و ریخته اینها را صاف کردن و طبع اینها را طول کردن و عصاره اکثر اینها را اولاب تخمها را
 طلا کردن و بجلد و جوه تحلیل نیکو کند پوست درخت بیخ بشکال در ظرفی کنند و آب غسله و اندران
 ریزند و در تنور گرم با تون حمام تنه کشیب انگاه بر دارند لعاب که از آن حاصل شده بر پنبه کنند کرده
 طلا کنند محله بس قوی بود و بسیار در مای صلب را برین تحلیل نموده ایم تا فایده که بر ورم پیوست
 سوزان طلا کنند و تحلیل و اصلاح آن کرده و تیزاب فارسی حاد بر محله قوی بود

کسیکه طاقت سوختن حاد آن نداشته باشد نرم آنرا کمر طلا کنند بیا آن دوامی سوراخ کنند و غسل بلا درد
 زنت زهر و درایم سنگ اندر سوراخ کنند و بر سر آتش نهند تا آیسخته شود و انگاه از آن قدر بر محل که صلاح
 باشد بزند و نیم روز بگذارد سوراخ دیگری آب نارسیده با پیس برشند و بر نند و یکی ز بل
 کبر تر بلعاب استخوان تر منبری که کوفته و جو شاییده باشد بر سرشند و قدری نوساد در ضم کرده بر نند
 دیگری تیزاب قاروقی فقط اندک اندک گرم کرده می نند و یکی ز کار با خاب برشند و بر نند باید
 که هر دو اکا استعمال نیکند از خارج اندر گرم کرده شده نند و اندر سرد را نیکم کرده به نند
 اولی اندرین مرض آن بود که هر روز حب الشفا اندر معصور انار ترش حوزند و بر ناست تا آیسخته
 اخلاط و دفع نند و اما حراج در می بود بزرگ با سبزی محل و الم و ضربان و حرارت تلمس که با خبر
 حال بخت شود و ریم کند ماده آن خونی باشد فاسد و مفسد و آنچه از خون سخت گرم تولد کند میا نگاه
 بر آرد تر بود و مخر و ط شکل همچو دل بزرگ و بلبس سخت گرم و بلون سرخ بود و ضربان و الم آن عظیم باشد
 در در بخت شود و بر کند و آنچه از خون غلیظ تر و کم حرارت تر تولد کند بین بود شبیه بطنونی و بزرگ
 تر و تراز اول و در آن حرارت و ضربان و الم نباشد و در تر بخت شود و چون بر کند زخم آن کشاده تر بود
 و اکثر آن باشد که چند جای سر کند و با خرجه با یک آید و هر خرابی که بر اعضای بسیار حس افتد الم و
 آن بیشتر باشد و هر جراتی که سر با نردون دارد که بدرون کشاده خواهد شد با خطر بود و ضربان و الم
 جلاد را بدای بخت شدن بیشتر شود و چون تمام بخت شد الم و ضربان نباشد و خاریدن سختی پدید آید از
 ابتدای بخت شدن و علامت خراج که در باطن افتد آنست که در احتساب قرب درم الم و تند و
 یا بند و بنف صلب باشد و تب گردتی بی ترتیب در او اکل پها فراتش می باشد و درت پها و فراتشا
 در اول مرض دراز تر بود و هر روز که نا تر میشود و گرانی در محل الم بیشتر می گردد و الم کمتر میشود و هر گاه
 الم تمام بر طوت شود و گرانی غالب بود و فراتشاد تب ساکن گردد نشان بخت شدن ماده بود و هر گاه
 محل خراج سوختن و خلیدن گیر و نیک بر زد و تب و در مساوت کند و ضعفی پدید آید و محل فروخته
 شود نشان آن باشد که خراج سر کرده است و بعد کشاون اعراض جله تسکین یا بر و بر محل کرم
 گزرد سوزش در آن محل در یا بر و باشد که بول یا یا با جابت ریم پدید آید و هر گاه ریم بسیار
 یکبار از خراج برود وقت ضعیف گردد و باشد که غشی و خفقان تولد کند و باشد که هلاک کند

خواه درم اندرون سرکنند و خواه بیرون جفت آنکه ماده که اندر خراج متکثر بوده روح و قوی جسم متوجه
اصلاح آن بوده اند و آن بجز مرکب و متعلقه دانسته شده روح و قوی را پس هرگاه جمله آن یکبار برین
رود تجلیل عظیم در روح و قوی واقع شود بشناخت آن و خراجی که اندر سینه کشاده و زیم آن در فضا
سینه ریخته شود حال بجز حال فدا در خفا پدید آید و باشد که هلاک کند و از اغراضات بالطنی آنچه در اعضا
شریف باشد دریم آن اندر تجویف کشاده شود که فضل آن عضو از آن تجویف برداشته می شود
چنانچه خراج معده را سر اندر داخل معده کشاید و خراج دماغ را سر اندر منفذ بینی امید خلاصی توان داشت
و خراج اندر مفاصل کم افتد جفت آنکه آنجا خلطی مخاضی است مگر آنکه بحرانی افتد خصوصا اندر ذوات
الیه که خلط آن بسیار بمفاصل دفع شود و هر خرابی که پدید آید و باز گردد نیکو باشد و هر خراج که بر مملوای گوشت
دار افتد بهتر باشد جفت سرعت قبول نفع و اندمال و هر خراج بحرانی که محل آن کشاده تر شود اولی
بود جفت تمام آمدن ماده مرض مقدم و هر خرابی که کم صلاحیت بود بهتر باشد زود بپخته شود و بچنگی درم را
لمس و انگشت فرو فشاردن توان دریافتن چنانچه هرگاه از نکل حالی که در تنزیر داشت فرو آورد
محل آن ترم تر شد و در زیر پوست در چین غمزه اصنع بران چیز نرم تر از پوست حرکت میکنند یقین گردد که حرکت
و بر آنکه دریم سفید بپوار که ناخوش بوی نباشد لیل قوت طبیعت و قلبه او بر علت بود زیرا که رنگ اندامهای اصلی
پسیدست و بلاشک نفع مستلزم استوائی قوام و قابلیت خلط و دم تعفن است پس با دام که طبیعت او
نباشد ماده علت را بزرگ اندامهای اصلی توان ساخت و با برض غالب نباید تصرف اندر جمله اجزای ماده
آن توان کرد و از تعفن که سبب برمی بوی است منع توان نمود علاج نخست تنقیه باید کرد بدستور نگاهار تا
قوت کردن نیز ایامی نیکو که سفید ماده علت نباشد و بزایندن خراج مشغول بودن و چنان رعایت
کردن که در وایکه بر محل علت می نشاند عرض آن کمتر از عرض خراج بود تا اخراج باز بین نشود و جایی بسیار
را ریخته و خراب کند و میان گاه و محل برآمده خراج را سعی باید کرد تا زودتر بپخته شود و در ابتدا رادع
با منفع منم کرده استعمال باید نمود تا جذب و میل مواد و خام ماندن و در پخته شدن حاصل شود و بعد از آن
منفع بے رادع بکار باید داشت بیان طلاهای مناسب منفع پیازی نرگس اندر مار العسل و از نکل
روغن سوسن بچشانند و بجز مرسته ساخته بکار و در فریزاننده نیکو بود و همچنین عصاره پنجه زبا انگلیسین
وزفت رومی با شوخ خانگس انگلیسین که از انیزوموم گویند مرسته و درمی که از زنگار در قیاس و زفت

دوم روغن زیت سازند پزاندند و سوراخ کننده بود و همچنین مرهمیکه از پیاز و کرب پنجه و مغز چینه دان و خمیر
 ترش خردل و زبل کبوتر سازند و همچنین مرهم و اخیلون که اندر لهاب خردل حل کرده یا صابون و اینچ مرشته
 باشد همچنین نمک قلیات و نوشادر لهاب خردل مرشته و همچنین زراج سوده و بر سر کین
 بطایا از مرشته دیار و عن کویک و سوم مرهم ساخته و دواهای اقوی فلنونی مذکور شده اگر احتیاج
 اند از آنها بکار دارند و هرگاه سوراخ شود چرک و جراحت آزار بر همای مناسب اصلاح کننده و اگر
 مریض بعد تنقیه بدست جرب اشفا یا حافظه الصیحه نماید تا ریختن خلط بمل علت و تقفن آزار منع کند
 دقت را نگاه دارد و الم را کم سازد و صاحب را از آن آگاهی باشد بهتر بود بلکه واجب باشد هرگاه
 بیند که خراج عظیم افتاده و دقت طبیعت تمام پنجه شدن آن فایده نکند و یا بیم آن بود که به تمام برآیند
 آن آفتی اندران عضو تولد کند باید که تمام نا پنجه آزار بشکافند داده آزار بیرون کنند به تریج و احتیاط
 نمایند از الجرح بعضی شریف که قابل جراحت نباشد زرد و آنجا که مرهم تمام رسیده باشد پوست قوی
 باشد و به ضرورت شکافند باید که مرهم آزار بر فحاش بیرون کنند و نگذردند که بیکه فحاش بیرون آید که بیم هلاک
 بود چنانچه سبقت بیان یافت و گاه باشد که ماده غالب پنجه باشد در محل علت و جای آن و صلاح
 برآیند آن جمله باشد اگر چنانچه لخمی بر سر تن آزاران یا چند چنانچه در جاست میگذرد تا لخمی ماده آن
 دفع گردد و بهیچیز نگاه محلات از مرهم برافکنند مناسب بود و ملق بر افکنند بر حوالی علت عظیم نافع
 آید و آنجا که محل علت از رنگ مقرر نگردد و جز ملق افکنند و دستکاری چاره نباشد و طریق تلکامی
 و صلاح آن بحیران استاد و متعلق بود آنجا که مزاج اندر باطن باشد هم سخت تنقیه باید کرد
 بر سوز و غذا های لطیف و اودن بدستور و تسکین حرارت بجزای معتدل و لها با نمودن داز چیز پاک
 مرد که ماده را خام کند در بودن همچنین مخدرات و ترشیا مطلقا دور داشتن مگر که حرارت غالب بود
 که اندک ترشی و خشکی نوان داد و بعده تمیز پنجه ماده کردن بخوردن منضجات و غذا های لطیف
 مناسب مثل کشکاف و شور باهای نرم که در صینی و اسفناخ و پیاز اندران کرده باشند و بخورد آب
 که کرب و پیاز اندران پنجه باشند نبات مناسب بود و همچنین آماج رفیق از آرد جو به اسفناخ
 در دژ جو به و دنبه تازه روغن بادام پنجه و حسوی که آرد جو یا نشاسته گندم جو روغن بادام
 و صمغ عربی سوده سازند بعد بچگی درم نافع بود و زهر رفیق سپید اندک اندک جهت پنجه ساختن ماده

خوردن سفید بود اگر هر بار او دود و دانگ صبر و دانگی زعفران سوده اندر آب نیلگرم برهند زود بخته شود
 سر کند و یاد که غذا و شربت اندکی دهند در قمار و آفرینش و صین بفضیح تجویز کنند و هر گاه درم سرد کرده
 بگیرد و اسپغول پیچدرم سنگ یکدرم گل ارمنی تخم جازمی و تخم خنطلی از هر یکی چهارم در صمغ و کثیر او نشاسته
 و تخم خربزه از هر یکی سه درم سنگ جلا را ساییده و غیره از اسپغول شترتی سه درم اندر آب فائز و انزک و عن
 گل حل کرده هر روز صبح ده درم شام گاه سید بنده زریاق فاروق و شتر لیس گویند که سفید و هر دو بخت
 دادن و اگر در ده درم خلعت پیدا شود و دیگر نه تخم جازمی و تخم زرد کثیر از هر یک برابر و جلا را کوفته و خنیه
 بر و عن گل یا بادام چرب کرده سه درم صبا جامده درم شام سید بنده از سه دقیقه شیر تا در وقت شام و آنجا
 که درم اندر اسافل بوده باشد لعاب حلیم و لعاب تخم کتان و کثیر و صمغ عربی و زرده تخم مرغ و عن گل سفید کنند
 و از علاج قروح معده و اسهال و تشنه بکار میدارند و غنمی گمانند که خراج بحقیقت از اصناف فلنونی در اعانت
 که در تداوم آنجا بحسب اختلاف و اسباب سابقه و باوید و غیره مذکور شد جلا را بدستور بای اینجا نیز عری باید
 داشت و اینجا اهتمام در پزاینیدن بیشتر باید کرد و آنجا اهتمام در تحلیل غلامی اخراج را تپ گرفت و دست برابر
 شناختن اشفای بزرگ در معصوم ناروانه و او بیوش شد آنجا بخان بود و هر روز چون نیم شب شد عن
 کرد و زنجبی بر ساق پای او ظاهر شدن دور آن صین اندک بخورد آرد بود در آن می نالید تا عصر حضرت عصر
 به تیزاب گرم کرده بسپرد بر میان نگاه آن خراج میماند قطره قطره و آن هر لحظه بزرگتر میشد چنانچه در ساعت
 بجزئی مقدار نصف آناری بر آمد محضولی در همچنان تکرار تیزاب میکردند ساعتی سوراخ شد و مقدار
 یک کاسه خون غلیظ و چرک گویه بهم آمیخته از آن بیرون می آمد و تب در دو خشتها او همه بعد از آن
 روی به تسکین نهادن و صلیح خوش بود آن جراحت را بر هم اصلاح فرمودند و آنامل و بوی بود مشهور
 و ماده آن ماده خراج باشد و صین سابق آن بیشتر می مضوم حرکت و استعمال بر امتلا بود و به تخصیص مردم
 فزه را و بسیار بر آن آن شندر بخرنج بود و بدترین و لعاب آن بود که غور آن بسیار باشد علاج چون
 به حقیقت دل از اصناف خراج است تیز آن خفیه بود از تداوم خراج ظاهر می و جهت هر دلی تیز تیز
 حاجت نباشد بلکه در ادا مل و غلبگی او تنقیه کافی بود و بسیار باشد که احتیاج به تنقیه نیست جهت کم بود
 آرن مل و عدم امتلا و استعمال بعد سرد کردن مل عظیم نافع بود بعضی بفرمان گفته اند این صفت
 که از جام پدید می آید و از جام خوش میشود و جراحت مل انگاه خوش شود که چیز که پمورینه و بید در آن

آنست درست بیرون آید آن هنگام دیگر بار و نمان احتیاج نیستند تا بیرون آید دل در او از حرکت
 نباشد نشان روئیدن و بصلاح آمدن بسیار بود که تخم تر سندی کوفته نرم دانه را آب بپزیم نیم پخته نیم گرم
 مکرر بر دل بندد آنرا بپزند در دو بصلاح آورد کافی باشد همچنین خمیر ترش شده و روغن کرچک بهم شسته
 یک گرم را مکرر آطلا کردن و خمر و شنبلیله بهم شسته کرا آهنادن و لعاب تخم نمور و لعاب تخم کتان نیم گرم
 را مکرر آنگندن و گندم که روزه دارد خاییده باشد ضا کردن مکرر و پیاز پخته در شیب آتش بستن
 مکرر آنگندن عظیم نافع بود در اول تا سه روز باغ چون آرد جو از آب عنیب الشلب یا آب کشنیز تر
 طلا کردن اولی بود اگر دل سخت گرم نباشد و در نیم پخته شود از رنگی که بر آن پیوسته باشد لختی خون
 بیرون بآید که نگاه حجامت بر دل کردن تا ماده آن تمام دفع شود کسانی را که دل بسیار پدید
 میشود باضت پدید میهم طعام کردن سوارد و از طعام های غلیظه و گوشت و شیرینی با پرهیز لازم بود
 گویند بگفته هر روز مقداری طنجیر خرد سبب آن شامیدن منع آن بکنند کسی را که دل در حرکت منفرد
 پدید آید که البته آنرا نیکو حفظ کند که بر جای ساییده نشود که وحشت آن عظیم گردد و دویم تا سوره بود
 و کاغذ بسروش بر آن چسبندین که برگرد آن کاغذ چسبیده باشند بر سر آن عظیم آن مفید بود و هرگز
 که بچک آید بر طوبت آن چنان پاک میباید کرد و احتیاط نمودن که بملی دیگر سرد که بسیار باشد که از بوی
 آن در گی برای بر آن حوالی که آن رطوبت گذشته و بجز نیست و بدانکه بعضی دل را که ریشه داران باشد
 آنرا بدیل گویند بعضی بدیل مل بزرگ را گویند که همین باز کرده و اگر چه آخر آن جلائی کرده و بعضی بدیل
 بر درم دومی اندک صلابت پدید آید اطلاق کنند و بعضی بر هر درمی که پخته گردد و سر کند اطلاق نمایند
 و اما طالعون آسی بود گرم و نهایت سوزان و با حرارت و ماده آن سبب کشته و بجز زهر و شده باشد
 و عضو را تابه کند و رنگ آن و حوالی آن بر شود و یا شد که اندک خونی با صدیر از آن ترشح
 کند و سیت ماده آن از راه خریاها بدل باز و در حقیقان و غشی آورد و آنچه در گوشت پس گوشت
 در نعل در پستان افتد و در هلاک کند از جهت قرب آنها بر باغ و دل و آنچه رنگ آن نیر
 و بسیاری مائل باشد هم کشته بود و آنچه در اعضای دیگر افتد یا این آن سرخ بود یا زردی را که اسکا
 خلاصی از آن باشد و طالعون اندر سالها می و با دانه زهرهای بد و ملک و سهر با که هوای آن
 رود عفن میشود بسیار افتد و شته است این سرخ السرایه بود بنفایت بسیار کس را دیدم

که در اول حال بر آورده بود و در برقع و خوردن تریاقات ازین خلاص یافته بود و در بعضی را دیدم که پیش
 دواع و خوردن تریاقات خلاص یافته بود و در مجال نفع کم کسی را دست برد به تحلیل گاهی بگذرد و به
 تجربه یافته اند که متعدد بر آمدن آن بهتر از سفر بود و آنچه رفع شود و بر عملهای دیگر پدید آید بهتر بود علاج نخست
 نقل می کنند اگر ممکن باشد و الا تقویت دل بخوراندن کافوریات و غیره با تریاقات خشک خا پنجه
 در حفظ از بهای دبابی و در تپ دبابی مذکور شد باید نمود و دستور تریاک را که در آن مباحث گفته
 شد مرعیه اشتن خوردن جودار با کافور از ترشی بهترین تریاک بود و طلای جودار در آب کشیده و
 سرکه اندک ساینده بهترین طلا بود و قبل از بردن آن در با ازین طلا بیدین و چشیدن و بر نمل و کش
 ران پس گوش و غیره مالیدن و متصل منع بر آمدن طاعون محله کند و گویند طاعون را بر پاره با گوش
 گفته و دروغن بر بیان کرده خوردن منع بر آمدن فرزان کند مطلقا و مجرب است و حتی آنست
 که این مرغن را بهیچ تریاک چنان بود که مریض را زود قصد کند بعد بر بالای طام ترش تریاک حباب سفید
 بزرگ اندر محصور انار حل کرده بند و چون بگیرد او را محل مرغن را تریاک فاروقی در بیاب و جودار
 سوراخ کند و ستوری که در حراج گفته شده و در دل و دماغ او طلاهای خشک تریاقی عطری تند و باقی
 تریاک سحر و پیش نیست اما طیب را اگر چنین مرض گشتن جائز نیست و در سوراخهای گشت کردن غیر حل
 نیست اندر خورد اما حیارک و این در می بود و از شکل بهیبت یاد رنگ کوچک که اندر می خورد آن
 افتد و اندر نمل نیز گاهی افتد و در نرد عوام نیز بهین اسم مشهور بود اما ان اطباء این را بوزم همین مواضع
 بار خوانند و از او رام رخو شمرند این درم در اول با در سمنت و صلابت باشد و از اعراض طاعون
 با آن بهیچ نبود و لون می در او اهل از لون تن دوره باشد و بسیار به تحلیل گذرد و سبب این درم
 یا دفع طبیعت بود از عضوی شریف چنانچه معلوم دیاللی بود و در عضوی فرد سوسوی آن که از مواد می که
 روی بران عضوا درده باشد و گذر آنها برین محل باشد سختی بحیث نرمی و صفت و فراخی محل اندرین
 مقام با نرد این قسم عرض بود و اگر آن باشد که بخود تحلیل میزد و بعد تسکین الم عضوی با و ف که سبب
 بوده بر یکروی استخوان و آنرا صد می گویند و گاه بود که در زیر هر دو رو اعظم و اما شکلی که استخوانها با بر
 دانست که استخوانها بعضی از دراز شکسته شود و بعضی از پهنای از دراز شکسته شود گاه بود که در نرمی
 باشد گذشته باشد و آنچه از پنهان شکسته شود گاه بود که تمام گردن شکسته شود و آنرا در می گویند

و گاه بود که در زمی بر عرض افتاده باشد از یک روی و گاه بود که بعضی با درازمی لختی از پنهان شکسته
 شود باشد که بعضی با پستی لختی از دور از شکسته شود همچو قلم و گاه بود که شکستگی شاخ شاخ شود و گاه بود
 که استخوان ریزه گردد و گاه باشد که نیک فرود درازان آواز خشخاش می آید و هر گاه استخوان
 تمام پاره و ریزه شود جا نگاه شکستگی از برابر یکدیگر در هم افتد و باشد که بعضی پاره با در غشای
 که بر استخوان پوشیده است دور گشتی که بر جوالی اوست بجلد و بران سبب در دو آمان پدید
 آید و اگر شکستگی نامبر او از قرصه خالی نباشد و هر عضوئی در جوالی که استخوان آن تمام شکسته شد
 و دور گردد و صلب ترین شکستگی آن بود که استخوان کرد و شکسته شود از هر آنکه شکل از دور تر باشد گردد
 و هر استخوان که حکم کمترین شکستگی آن بیرون دست گردد و از استخوانهای شکسته جز استخوان اطفال
 باز دور بجهت قرب ایشان بیدارند و زمی اعضا و استخوان جوانان و پیران اگر چه باز نزدیک
 اما بسته گردد و بران وجه که لحامی همچو غضروف بر جوالی آن جا نگاه پدید آید و آنرا فراموش کرد و محکم
 کند آن لحام را الهیاد و ششید گرداند از همه استخوانهای تن مردم استخوان از دور شلوار تر بسته گردد
 پس استخوان ساعد پس تر و ده که شکستگی از آن فرود و استخوان ران بساق رود و رانسان تر
 بسته گردد و مردم صفراوی و خشک مزاج دیر تر بسته گردد و جهت قلت لزوجت و خون ایشان و
 استخوانهای کم مغز هم دیر بسته گردد و پیمان به تجربه یافته اند که اکثر غضروف بین اندوده روز بسته گردد و
 استخوان پیلو پیلو در بیست روز و استخوان ساعد از می تا چهل روز و استخوان ران اندر پنجاه روز
 و بعضی تا سه ماه و چهار ماه هم رسد استخوان فند و لختی در سه هفته بسته گردد و چهر گردن در یک ماه
 و استخوان بازو در چهل روز و استخوان ساق هم چون استخوان ران بود و هر شکستگی که بر بندر گاه
 درست شود حرکت آن عضو بران سبب دشوار گردد و جهت پدید آمدن بندی گری بر استخوان صلب
 شدن بجز گاه و مدت یا بیکر آن نرم شود و آنچه بر بندر گاه استخوانهای کوچک در دست شود صلب تر گردد
 و پیمان هر چه در بندر گاه ای افتد که مجامد استخوانهای دیگر نزدیکتر باشد کثادگی و پستی که چون
 بندر گاه اشانگ علامت بسته شدن استخوان آنست که رنگت خون بر ظاهر پوست
 پدید آید از هر آنکه چون شکسته در دست گردد طبیعت از ان ماده که آنجا آمده کرده بود بر آن
 اصلاح و تغذیه مستغنی شود و ظاهر مریخ کند و کسی که طریق شکسته بستن و اندازد را مجرب گویند

دستور العلاج بر شکستگی که در دوزخی و قصور عصبی و غصه نبود و غلیظی دوشی آن نباشد آنگاه
 طریقی که در روادی گفته شد باید کشید با احتیاط و سر استخوان و دندانهای آنرا باید گیر برابر کردن بدست
 هموار داشتن و به نظام خود باز بردن آنگاه ضا در فاده و غیره بدر نادن و بستن دور جلد روادی و
 مجیری کشیدن بمقدار ضرورت باید که اگر زیاد کشند در سبب قاعده کنند بکن که صورت و بیج مملکت با
 آماس و تب سترخامی عصب شود و اگر کم کشند استخوانها محل خود مقابل نشوند و بنظام خود باز نتوان رفتن
 و هموار نگردند و مقصود حاصل نشود و در جبر شکستگی تجویل باید کرد و پیش از آنکه محل آن صلب شود و مانع
 آن بستن شود و با آماسی بر پر آید و طبیعت عضو فاسد گردد و در نادرک پذیرد و باید که بندازد و زود نکشاند که
 بسیار برادر یا فتن نگذارد که در کشند محکم گردد و در بستن سخت محکم بندهند که بسیار بود و عضو را محکم بندهند که
 عضو سیرد و بسیده شود و آن هنگام جزیریدن و در دوز فکندن چاره نباشد و باید که گاه گاه اندک حرکت
 فرمایند آن مقدار که احتمال کند تا طبیعت عضو کسلان و مرده نشود و در حرکت مبالغه نکنند که مانع بسته شدن
 بود و هر چیزی که خون را لطیف کند و یا ماده و شند را تحلیل میدهد مثل طعمهای گرم ریختن و حمام آب گرم
 و قهوه و جماع و خشم و هر گرم و در او ای گرم و امثال اینها پذیرد و آسایش و آراش و هوای با
 خوش طعمهای مغزی و طلیطه چو هر سیه و کله پارچه و خرب و چرب و عظیم جو گندم و بنجینه و سکنب و بریان بنفاله
 و اشباه آن اختیار کردن و گفته اند که شکستگی که اندر آن خریق یا غار ابقون کرده باشند اندک اندک
 مزین ماده صالح را بعضی ماون کشند و بر بسته شدن یاری دهد و خوردن فاد و هر حیوانی و میا بانی
 درین ابواب سخت نافع بود و در جرب است و هر گاه بسته شدن استخوانها از بدتی که آنرا باید بگذرد و بسته
 نشده باشد و محکم نگشته باشد باید دانست که آنجا ماده است که از آن کشند و نوزد نکند پس آن موضع را بر فی تمام
 باخن با پیر خار بر دگفت دست بدان امید آن چنانکه آن موضع را گرم کنند ماده بر تحلیل پذیرد و خون ستم بر آنجا
 ناید و بعد از آن در کشند محکم بر وید و بسیار باشد که زنگ استخوان بگردد و پوستها از آن بر سیم و بعد از آن سبب
 حاجت آید که بندد و آبشاید و هر گاه این حال بود بنشیند و بر فاده اکتفا باید نمود و بسیار باشد که
 شکسته را راست کرده باشند و بسته ناگاه در وی عظیم بود که آنرا باید کشند و تسکین در گردن اگر باز بستن
 دگاه باشد که استخوان راست کرده را از هر گد بر پیشانی یا بر ساختن و به نظام گذاشتن تا جای از زنج و الم
 آن خلاص شود و هلاک نگردد و هر شکستگی که از دراز بود آنرا محکم تر باید بست چنانچه شکاف در او هم مشاهده شود

و آنجا که سرستخوان شاخ شده باشد از شیطا یا گوئید به قوت تمام با آنها و بر بیامان از نیکت باید کشید
 یا شیطا یا بر یکدیگر شود هر یک بجای خویش بنشیند باز نشینند درین مین برست نیک بیاید باید دور است
 داشتن نگاه عضوی را از کشیدن با بستگی باز گذاشتن و بستن و اگر باره استخوان از اصل جدا شد
 باشد و عشا و عصل را بچلده و در زیاده میشود آن موضع را باید شکافت و آنرا بیرون گرفتن و اگر توان
 بیرون گرفتن زد آنرا باید برید و چون جراحت را فراخ باید ساخت مصلحت عقلها و عصبها و شریان
 آنرا نگاه باید داشت و آنجا دانند که آفتی تولد میکنند مهمل باید گذاشت آنجا که استخوان نیک ریزه شده
 باشد جمله اگر ممکن بود بیرون باید آورد آنجا که همچو خشتاش آواز میدهند لیکن از تمام جود بیرون رفته
 اسیر دارد که چون بنشیند بر جوالی آنها و شنیدت گردد و جمله را فرود گیرد آنجا که با شکستگی جراحی و قصور عصبی با
 قطع و یارانی افاده باشد طریق جراحی در وادی مجری جمله مرعی باید داشت چنانچه بنشین گشته و تا نیز جبر
 در جهت جراحت نشاید کرد زیرا که تا وقت درست شدن جراحت موضع صلب گردد و راست تر آن
 کردن که کشیدن صعب و از آن دور عظیم تولد کند و باشد که خطری نیز گشته اند گاهی که چنان متفصیر
 شده باشد ویم خطر عظیم از راست کردن عضو میند اول آنست که بگذارد نه تا همچنان کوز برید زیرا که کوزی
 یک عضو برتر از خطر آن بود همین ملاحظه باید کرد و آنجا که کوز رسته مانده اند که باز بشکند در است بپزد
 و طریق سنج آماس به قصد او دید و اشرب و تلین مسج و غیره و طریق بر و خون مسج از جراحت علاج محصا
 در کفلی اعضا جمله آنهاست که در مباحث کوفتا و جراحت در وادی گفته شده و استخراج این مباحث
 آنها بر عاقل محضی نخواهد بود همچنین اوقات استعمال آنها باید آنکه طریق بریدن ششلیه آنست که نمدی نرم
 سوراخ کنند باز ششلیه و آن محل خلیدن ششلیه نند و ششلیه را بران سوراخ برین آوردن آن مقدار
 که ممکن بود و با بر پس پوستی بران فسل بریزند نند و ششلیه را هم برین پوست بران آوردن آن دست
 بر پوست و نند و فشار بر طرف اصل ششلیه چند آنکه فشار بران اصل نشینند و آنرا از اصل بر دارند
 و فشار بنایت نازک و تیز بیاید و طریق بستن بر افاده و تخمه و غیره آنست که چون عضو را کشیدند و بر
 هموار و نظام اصلی داشتند اول رفادهای کتان نرم و پاکیزه بر تمام محل شکست نند و بعضا بچیند پس
 بندی بعضی بران بنیزند و تا چهار روز همچنین پوش میدارند و بعد از آن چهار تخمه نرم هموار از چهار طرف آن بر بالا
 رفاوه نند اگر آن عضو را اطراف آرید باشد و بعضا بچیند بندای عصا به ارا چنان بنزد که نخچه بر با مسه گاه

درست اندازد و طرف باقی بر جای نگاه کسترا از آنرا گیرد و جایگاه شکستگی را سخت تر از حوالی باید بست
 و شکستگی بزرگ را بید عصاب باید بست یکی بر فاده با تا از آنجا که فرآورد و جایگاه را سخت تر و دوم
 بر تخته تا محکم نگاه دارد و نضول را از جایگاه شکستگی باز دارد و دیگری بر مجموع جهت استحکام جلد بند
 عصاب نخستن که از فرسوسه بالا باید پیچید و بند عصاب دوم را بر عکس و بند عصاب سوم را بر دفع
 چنانچه خله را فرار سرد و پنهانی عصاب در خود شکستگی هر عضو باید چنانچه عرض عصاب سینده و پهلوی قریب یک
 شبر باید عرض عصاب سابق و ساعد از سه انگشت بود تا چهار انگشت و از انگشتان کمتر و برین قیاس
 در باقی و این برای همه متعلق بود هر چند عضو شکسته بزرگتر بود و تخته دیر تر باید نهاد زیرا که زود
 بستن گرفت کند و غذا برسد و اگر آنجا که ترسند که عضو شکسته افتد آنگاه بزرگ شود و اگر چه روز نخستین باشد
 تخته بر باید نهاد و تحقیق آن بجز در امور متعلق بود و بعد بستن هم دیر تر باید کشاد و ز فاده تخته
 نهم بیشتر باید و اسقاط میگرد که بسته را روزی می باید کشاد و روزی تا بیمار صبر شود و خارش
 رنج نزارد و هر بار که کشاد تر بر همان گونه که بسته بود باید بست و شکل سبب و نهاد ز فاده ها
 و تخته تا ساید گردانند تا آنچه بسته میگردد و تابه نشود و عصب از شکل خویش نگرود و پیچیده نشود و در
 نخیز چون هفته بگذرد در چهار روز یکبار باید کشاد و یاد هر پنج روز از هر یک پس از هفته از آن اس
 تمارش این شوند و بند را نیز اندک اندک سست تر کنند تا غذا بدان محل سبب راه یابد و اندر روز کرد
 تخته شتاب نباید کرد و اگر چه گمان افتد که بسته شده است جهت آنکه ممکن بود که هنوز ویشند محکم نشده باشد
 و عضو پیچید و کوز بماند و بسیار بود که در روز یا بیست روز تخته بسته دارند و لیکن همواره احتیاط می کنند تا
 اگر لادن پوست و حال گوشت متغیر شود تدارک آن ساد است نمایند یعنی بجز آن هر گاه که بند کشاد
 آب نیک فایز طول کشند تا ماده و شش بند بر آنجا بیشتر آید و بعضی روغن و آب گرم را پیش از آنکه
 بند ز طول کشند تا عصبها را نرم کند و الم کشیدن کمتر شود و لیکن هر وقت بستن بجز ز کشند زیرا که
 نگذارند که او شش محکم شود و آنجا که صفا و اطلاع بر آن خشک شده باشد و در خواسته و خواهند که بکشاید
 اندکی روغن طلا کردن جایز بود و تجویض کسانی را که مزاج تر بود آنجا که با شکستگی جراحی رسیده باشد
 ز فاده تخته از جایگاه جراحی دور باید داشت و این چنان بود که جایگاه جراحی را بر بند گذارند
 در حوالی آن ز فاده ها و تخته بر بند و بند تر بر شکل موافق تر و جراحی را بر بند هم می کنند

در

در فاده کرد جراحت را بچرخهای که منع آماس میکنند ترسیدارند و آنجا که محل کوفلی را در غیر جراحت بیم
 آماس باشد هم رفاده آن محل بموانع آماس باید آید و بعضی مجربان رفاده بر جوشه جراحت نهند
 و خشک را بستند چنانچه مرهم بر آنجا فرود شود و در یک از وی بیرون آید و بالای جراحت بنزد چنانچه
 به جراحت رسد و نه بر روی آن چینی تا گس و هوای گرم در سر و جراحت ترسد و بعضی در منع آماس فرغ
 خارش قیر و طی فرموده اند اما میدن لیکن آنجا که جراحت باشد استعمال قیر و طی دروغن نشاید که بیم تعفن
 بود و در جمل احوال زخم و شکستگی را از سرمای مفرط و گرمای مفرط نگاه باید داشت و از عطسه و سرفه و بلند
 کردن آواز پر خرد بودن و اگر تعفن ناگاه در گوشت آن محل پدید آید در اصلاح آن باید مبادرت
 نمودن چنانچه در جراحت و غیره دانسته شد لیکن آنجا با احتیاط تر باید در طلا و ضاد و تریاقات و مصلحات
 عظیم داخل باید ساخت چون خواهند که بنگاه و شنبند صلب را نرم سازند گاهی که نیز آن اراده کنند
 بر راست داشتن عضو کوز تا بار شکستن و زو بستن گیرد و خرماد و بت از هر یک جزو سه روغن وزن
 و انگین و بعضی شیوه آن نیم جزیم سرشته بگرم ضاد میکنند و دیگری تخم بید نجیر پاک کرده بکوفته یا نیم وزن
 آن روغن گاود و چهار یک وزن او انگین سرشته و بعضی سیکنج یا جاوشیر یا جدور یا چندید تریم اضاف
 کنند و جله در شیوه و طبع سیخ بسکال طلا قیم باشد و بعضی این ترکیب را به سرکه مقوی کنند و باقی
 بنزد آید و در ارم صلبه محلات بسیار مذکور گشته و اگر احتیاج افتد از آنها نیز بکار دارند و چون اندر معال
 از کشیدن بیقاعده افتاده باشد به ضاد های قابض تبارک باید کرد و اهل و جوز سرد و زعفران و
 مرداسن و دارچینی و اقا قیا انز و طبع و روح سرشته ضادی آزموده است و گاه باشد که در کس و جراحت
 بعد با جگر رسد و تارک آنها بتقریبات و مصلحات لازم بود از آنها در علاج در دو صنف معده و جگر کجاست
 بین خواهد شد و ضادی که در الم یافتن معده ازین احوال مجربست اینست **سبب پنجمه** و پاک
 کرده بجاودم گل سرخ و درم اقا قیا مصلکی و برگ مور و از هر یکی پنجم درم زعفران و جوز سرد از
 هر یکی یک درم همه کوفته و با آب لسان الحمل سرشته و ضادی که در الم یافتن جگر مجربست اینست
 صندل سرخ و بنفشه خشک از هر یکی پنجم درم آدبوسه درم زعفران یک درم کافور بگرم جگر کوفته و بگللاب
 و روغن گل سرشته و دیگری سنات و گل ارمنی و برگ مور و جگر کوفته و بگللاب و روغن گل سرشته
 و بپانگه گاهی مریض را از کوفت و تمسب کسر و جبر حراسته و بتی پدید آمده باشد آنجا

مراعات الم و کسر بیشتر باید کرد چه آن حرارت عرضی بود و اگر برامات آن خشکها داده شود کوفت و الم
 را زیاده سازد و میکند که چون زخمی هم باشد آن زخم خراب شود به تخصیص آب سرد خوردن و غذا سے
 لطیف هم نشیند بر باشد و آنجا که مرض دیگر چون رعشه و اختلاط عقل و سرد سکت و اشتباه آن از تباہ
 شدن استخوانهای سر فاده باشد چاره جز آن نباشد که پوست مرا تشنگان فدان را استخوانهای تباہ شده
 را اسپر تو اندوبی خطره باشد بیرون آوردن آن اعراض بر طرف شود و اگر خطری ممکن در بیرون آوردن
 مبالغه نکنند و بسیار کسا را استخوان سر بیرون کرده اند چنانچه برده را سفصانی تر سیده در رعایت آن
 جراحی آن کرده اند و گفت بر آن موضع رسته است و درست شده صحت یافته آید بهر حال
 چون و شنبه قوی بر استخوان سر سیزدین شکسته آنها اگر چه تباہ نیز نشده باشد بیرون کردن لازم بود که از جمیع
 آنرا صدید در مغز اسن کرده و در استخراج آنها احتیاط باید کرد تا آفتی بقشای مانع ز سرد و از هوای سرد
 حفظ آن واجب تر بود در جراحی هم احتیاط باید کرد که فاده و ضما و غیره بر آن بار نشود در اول
 حال که می تشنگان پوست سر را صلیبی باید تشنگانفت چنانکه یک تشنگان آن تشنگان شکستگی بود و یک
 گامی که تشنگان کسر و آتسا بود گویند که شخصی جراح اسناد بود که استخوان تباہ سر را بر بریدی و استخوان
 سر سگ یا پارچه که در بجای آن و نعل کردی بحیث حمایت مغز پوست را بر بالای آن برداشتی و در آنجا
 کردی و بر دیدی و حکم شدی و این از عجایب است اما آنجا که این امراض مذکوره از جهت آفت تشنگان
 بود که از آن درون محف کست یا از آفت غشای دماغ اصلاح آرا مجال نباشد و اگر بر استخوان سردی
 که آنرا حداع گویند بر آمده باشد و آن همچو موی بار یک پیدا بود آنرا باید ترا شیره چندانکه از آن زمانه
 مباد که سبب تباہی شود محل آنرا هم بر ستورند که تشنگان باید کرد و بعد از حک آن بار پوست را
 باز دوختن و اصلاح کردن و اگر صدید بر آن روی دیگر رسیده باشد از ترا شیدن افراط نباید کرد
 و آنجا که از تشنگان پیلوینق نفس و سرفه خشک و خلیدن و در درون و منقث خون پدید آید بحیث
 رسیدن آفت بحجاب و غشای درون آنرا بر پوست راست باید داشتند بدست بر دست و باشد
 که بر درون فرو نشسته باشد و آنرا بلس نتوان دریافت آنرا نیز تشنگاری راست باید کرد و بعضی تشنگان
 آتش آنرا بر آورند بعد تشقیق با اما اولی آن بود که پارسی جام را بر سرش سپیره خانه منع و مثل آنرا
 سوره آلایند بر روی پوست آن عمل چسپانند و سه روز همچنان بگذرانند تا بر آنجا نینسکر

خشک شود و پاره پاره شود و بر آورد و اگر بخورد باز نیاید آرزو باز آرزو است آن یکبار دست بر کشند تا پاره پاره شود و اگر نشد مکرر کنند و بعد از آن چند روز آزا بسته دارند اگر حاجت بقوتیست که زمانی باشد ضادی باطلای مقوی بکار دارند اینست فی الجمله بیان طریق کسب و هر که این دستورها را نیکو براند و علاج آن آسان باشد چون جبر از قسم دستکاری بر خط است از استاد ما هر مبادید و البته در آخر متن بنا بر آن تفصیل در هر کسری نکودیم چنانچه در رده آتق است و بر قانون کلی اختصار نمودیم تا اگر استاد حاضر نباشد و ضرورتی افتد فی الجمله ملاحظه توان کردن والله اعلم بالصواب

باب پنجم

در بیان احوال و ماغ از ترکیب موضع و مزاج و غیره در علامات از جمله طبیعه و امراض و ماغی و اسباب و علامات و مسامحات آنها از ترکیب و وضع و مزاج و ماغ و مسامحات این حالات بدانکه و ماغ عضو است مرکب از مغز پخته و توتیمی چند که از روح ملکوت و عروق و مسامحاتی که بسوزد پاره اندر آمده و جمع و ماغ در طول یعنی از پیش سترتاپس سر برده بخش راست بود و بخش چپ ماس یکدیگر اندر جدالی هر بخش از پیش و ماغ پیدا تر بود و آنجا که در فرو نیست که چاره بود بدین است و شمع که از زوینا و ماغ رسته همچنین منقسم بود اگر چه آن محسوس نشود لیکن بانا بر توان دریافت و اکثر مغز شکن شکن همچو پار با خوش بر هم انشسته و آنرا از زیر کینه و غشای که بر مغز و ماغ پوشیده است دو است یکی نرم تر و لطیف تر و آن ماس مغز بود و دیگر غلیظ تر و صلب تر و آن ماس محبت بود و بر با باطالت بران استوار شده باشد و بمراتی که در اندر گذشته بقشای رقیق مربوط گشته نه رطبی که سخت که سخت او را فرو گرفته باشد بلکه آنکه فرجه بود و ماغ را بحال اصنامی باشد و غشای رقیق که وقایه است و ماغ را رطبه و صابله جمع عروق و شرابین در آورده بر ماغ است همچو شیشه و جلا اول اندر و یافته شده اند و بعد از آن بر ماغ اندر رفته و جلا آورده و شرابینه که بقشای و ماغ اندر آمده اند سخت در فرو سومی و ماغ در شیب بطن اوست و در هم یافته شده و پنهانی آنها در یکدیگر گشاده شده است و از آن حال فی الجمله گشادگیها قوی تر پدید آمده و خلل و فرجهای آن گوشت شده و ملوخته که آن حفظ او ضلع آنها میکنند آنرا لطیبان معصره گویند و شبکه هم نامند و خونیکه در گامی و ماغ میگردد

مخمس آنها گرداید و اندر نوهای آن بگذرد و بزجاج و مانع نزدیک شود فذای او گردد و تمام دماغ را
 در طول سنجیست که آنرا بطون گویند گوشت و عشار تجویف هر بخشی از آن تمبر باشد و بطن
 اول آنست که اندیش سر بود و آن بزرگتر از جمله باشد و این جزو اعانت کند و بر استنشاق و دفع فضل
 دماغ بطله و بر توزیع روح حساس و بر افعال قوتهای مصوره باطنی و بطن میانین که حکم تر از بطن
 اول بود و بطن موخر که حکم تر از آن بود و این که چک تر شدن نوعی تریجی بود که چنان نماز که
 شجاع و بنال دماغ است علیه جزو اعانت نماید بر افعال قوت ماقطه و بر توزیع روح محرکه و بطن
 میانین همچو دلیز است میان آن هر دو نهاد می طولانی افاده و چون که اندرین تجویفات است
 اطبایا از روح خوانند و درین دلیز هم متصل شوند و هر چه بجز نخستین ادراک اندرین جزو میانین
 بگذرد و بجز این سپرده شود و بنسبگام باز آوردن همچنین باز آورد و بجز ادراک اول سازد و بنابرین
 بطن میانین محل شکر آمده تا در هر چه بسیار و در بازی آورد در آن لغز کند و نیک از بر جدا سازد
 و سقف اول این بطن اوسط را باطن آن کرمی بود آن دماغ که قاعده این سقف است و بانی
 این اجزا که بر دو طرف تجویف است آزاد و گویند از بهر آنکه دراز افاده است و بجز حرکت انقباضی
 و انبساطی که آنرا برای تعدیل روح واقعت کرده و دراز واقع میشود و هر چه در آن فی الجمله در افعال
 که میان سر ایشان نرم است محسوس شود و هر گاه منقبض شود آن هر دو قاعده که بر دو جانب تجویف
 است بهر گانه نامش شود و کومه و قوی کرد و تجویف بست گردد و هر گاه منبسط شود از بهر گانه و شود و
 دراز کرد و باز یک و تجویف کشاده گردد و این دو جزو فمزین گویند جهت شباهت به فعل آن تفاوت
 و قاعده این قاعده یکبار است تر از اندیشست همسار اجزای دماغ و از جمله حرکت آن بقوت
 و تمام بود دماغ آنچه در طرف پیش بود نرم تر از جمله بود و هر چند بطرف شجاع می رود و صلب تر میشود و جهت
 شغف که در جهت غضب در باب اول دانسته شد و فضل دماغ اندر دو مجری و دفع شود یک مجری
 آنست که از اندین حلیتین است فرد سوس آن استخوانیست به شکل کفگیر که آنرا صفات گویند
 فضل بخش پیشین پیشتر بین منفذ زد آید بر طرف بینی و یک مجری دیگر از میان دماغ آمده است و اندر
 هر دو عشاری دماغ و اندر غده که میان عشار و صلب استخوانست کشاده شده سراسر او فراخ
 و بیخ اذنگ بود بر سان قمع و ازین جهت آن واقع است و فضل بخش میانین انقلب

بدین سفند فرود آید بطرف کام و از بخش نخستن نیز لغتی برینجا دفع شود و نخستن باز بسین را مجری خاصیه
 است جهت آنکه کوچک است و فضلا آن بشیر بطرف نخاع دفع و منعقت و مانع چون توزیع روح حساسه
 و محرک است بر اعضا از طریق اعصاب که منبع آنما نیز و مانع است بنا بر سر و مخلوق شده است تا از او را کما
 و غلبه نکرد و تفکر گرمی نا طبیعی زود برود راه نباید و یا حرارت عزیز می که پیوسته از دل برود بر سرد استوار
 باشد و تر مخلوق شده است تا از غلبه حرکات شکل نا طبیعی برود راه نیاید و نرم مخلوق شده تا او را در اوقات
 و قبول استحالات فرمان بردار بود و روحی که حادی او است و محتاج است به سرعت حرکت
 از او دریا برود و تقدیر بعضی اعصاب بر وجه لائق آن کند و چرب لزج مخلوق شده تا اعصابها
 که از وی رویده کسلنده و شکسته نباشد و نرم و مخلوق شده تا نفوذ روح در او و سهولت بود و حرکت
 و در او تالش تر باشد و در بخش مخلوق شده تا اگر آفتی به یک طرفه سد ظرفی دیگر به سلامت
 برود تا تن از منافع آن بالتمام محروم ننماید و منافع باقی احوال او هم قیاس بدین تقریرات معلوم
 کرده و تواسه دماغی چون در باب اول مذکور شده اینجا حاجت بکار او نباشد و جهت این منافع عظیم
 که از دماغ بدین تقریرات معلوم شد ریاست او را مسلم باشد و اما علامات افزاینده مختلفه طبیعه و مانع
 بخوادند و مانع گرم را از هوای تابستان و حرارت آفتاب و آتش دیگر با باده از طهام و شراب گرم و بوسه
 چیزهای گرم به تخفیف گل سرخ زود و صداغ و نزل خیزد در رنگ روی و چشم او مائل بسرخ باشد و گمان
 چشم او ظاهر بود و موسی او نخست سرخ باشد پس بسیاری گراید زود و او اصلع شود و فضلا و مانع او زود
 بخیه شود و زیرک دور یا بنده باشد و از راهها و مبتهار و دیگر و او باشد که در دس طیش و سکباری
 بود و خواب او سبک باشد و خداوند دماغ سرد از کام و نزل بسیار افتد و سفیدی چشم او صافی بود و در کام
 او باریک و خواب او اگر آن باشد و موسی او نخست مائل بر زودی باشد و جعد نه باشد و در
 روی او زود سپیدی پدید آید و حرکت چشم او آهسته باشد و چشمها بگرانی کشاید و راه
 غریب است از ثابت بود و همچو غریب پیران و خداوند و مانع خشک را مجرای بینی از فصول پاک باشد
 و ز کام نزل کم افتد و حساسه های او قومی بود و بی خوابی تو از کشید و زود اقلع گردد و علما در چشم کند
 و آنچه کند و زیر نگاه وارد و موسی سر او جعد یا غلیظ و سیاه باشد و خداوند دماغ تر را حساسه
 پاکند باشد و نزل و ز کام و سیلان رطوبت از بینی بسیار رود و بسیار خنید و علما در چشم کند

وزود فراموش کند و از برای وغیرت زود نگردد و موسی او سبط بود و کم رنگ و دیر دید و دیر اصلع شود
 و خداوند دماغ گرم و خشک شتاب زود باشد و از برای برای سبک و دو حاسه های نیز می باشد و مجرای
 بینی او پاک باشد و خواب سبک باشد و موسی سیاه و جد بسیار باشد و زود اصلع شود و رنگ چشم
 او مائل به سرخی باشد و خداوند دماغ گرم و تراز گر مایه و باد جنوب و از همه شربت دو و او غذاها سه گرم
 و ترنج بیند و پیوسته مستعد بیماری های سرد باشد و حاسه های او کند بود بسیار خنید و بسیار خواب شوریده
 بیند و موسی او بر سرخی گراید و روی او در خشان و تاز به باشد و رنگهای چشم او ظاهراً بود و محاط او بسیار
 باشد و خداوند دماغ سرد و خشک را رنگ روی تیره بود چون بر بسیاری مانع در لون او رفتی و
 تازگی بود و هیچ طعام و شراب و هوا سرد او را موافق نیاید و اندر جوانی حاسه های او نیز بود و سخت
 بسکسار باشد و بزنگار حاسه های او کند میشود و زود اثر پیری برد و پیری آید و موسی او ضعیف
 باشد و بر روی گراید و خداوند دماغ سرد و تر کسلان و بسیار خواب و دیر نم و بد و دل بود و او در از کام فزله
 بسیار افتد و محاط او بسیار باشد و موسی او تنگ و کم روغن بود و پیری برد و زود پیری آمد مخفی نماز
 که مراد ازین انزج مخالفه مزاج لائق دماغ انزج متغیره و مبتدله فی الجملة بود در جانب تقریط و انزج
 سوانقه آن متغیره و مبتدله فی الجملة باشد در جانب انزط و تغیر مزاج اغضای رئیس به جمله بدن
 سرایت میکند و علامات ثانیه انزج طبیعه که در باب اول مذکور شد هم باین علامات مشارک باشند
 و استدلال با خلاق و اعراض نفسانی اینجا النسب بود و علامات انزج غیر طبیعی به تقریب امراض
 بسین گردد و الله اعلم و اما امراض دماغی و اسباب و علامات و معالجات آنها
 صدراع یعنی در سر بر آنکه هر دردی را سبب آن یا سوره المزاجی بود یا سانه و یا مادی و یا تفرق اتصال
 در عضویا هر دو باهم که چنانچه در او رام واقع است و در اعضا ادراک کردن آنهاست سنانی را
 از ان جهت که سنانی است و دریا بنده آن یا عصب بود یا اعضای که عصب جزو آنست و هیچ
 سوره المزاج رطب مومل نباشد جهت آنکه رطوبت کیفیت انفعالی است و در ایلام فعل مانند خشکی
 نیز کیفیت انفعالی است لیکن چون در هم کشنده است از تکاشفی که در عضو از ان میشود تفرق
 اتصال که موجب الم است پدیری آید و سبب مطلق صدراع گاهی تغیر احوال اجزای سر بود
 فقط و گاهی با تغیر احوال اعضای که مشارکتی دارند با دماغ و صدراع گاهی مرض بود و گاهی عرض آنچه

بیان کرده میشود صداعی است که مرض بود این بحسب طبائع و اسباب و اوضاع متقسم بود باصناف مختلفه
 اما بعد صداع گرم هماده سبب سابق آن حرارت آفتاب بود که بر سردی تابید با حرارت آتش
 و با حرارت گرما یا سخن گفتن بسیار و یا چیزه با دانه بلند خوان و یا بوی چیزی گرم و تیز یا خوردن طعام
 گرم یا تاخیر طعام از وقت عادت علامت آن کم خوابیست و بوی در و بیکرانی سرد خشکی چشم در وقت
 بول و زباده شدن ازین اسباب مذکوره علاج آن حذر کردن است از اسباب مذکوره و بوییدن ضد
 و گلاب بر کاه گل کهنه ریخته و عرق شک پید و بنفشه تازه و نیلوفر و طلا کردن سرکه و گلاب و روغن گل بهم
 آینه یا بار و روغن بنفشه با دام یا بار و روغن نیلوفر بر سر آنجا که در و بنفشه محسوس گردد و بوییدن نخلچه سرکه
 و آب کشیزه و عرق شک پید و بنفشه کردن کوفته برگ بید و برگ ابی و برگ کوک و برگ زرد عنب الثعلب
 و گلاب و سرکه و روغن گل مرسته هر ساعت یعنی چون گرم شود دیگر خشک بر نهند و باید که آنچه از خشکیها بر
 می نهند بر پیش سر نهند که مقدم دماغ است و از پس سرد در آورند که با عصاب حرکت معرفت
 نرسد و بعد سه روز که مرض اندر آن سخطا ط افتد روغن بابونه اضافه کنند و خشکیها بر مقدار حاجت
 بکار نزارند و آنجا که خواب کم باشد که از ضما و طلا در دارند روغن بزرگکاه یا خشتخاش اضافه
 کنند و در علاج صداعی که از حرارت آفتاب افتد عسرت باید نمود که از ناخیز عسیر گردد و باشد که تجارهای بسیار
 بجزایر و بجانب دماغ بر آورده و برین سبب از علاج آن از استفراغها گریزیست و آب نیک سرد و شربت
 های خشک چون پست چون باشک و اسپنول اندر جلاب خام و آب انار و زوره با چون انقلد و زوره
 غوره و اشمال آن از ترشهای مقوی و قلیه خیار و کدو و ریواج و سبنوسه از استفراخ و کوک و اشمال آن
 بعد صداع گرم را مانع آید و لولهای خشک و نسوم مفید بود و خا تاب کاسنی مرسته بر سر بستن بسی مفید
 آید اما صداع خونی سبب سابق آن اشتداد حرارت دم و صعود بخارات آن بود و به دماغ علا
 آن گرانی سرد چشم و اندامها بود و مانگی یافتن بے سبب از تعبها و یا صندا و غنودن بسیار و شیری
 طعم دهان و سبل خواب و سرخی چشم و پری رگهای چشم و غیره و خار برین با بگناه فصد و حجامت
 و اشتداد بعد غذا و شیرینی علاج آن سادرت بود و به فصد قیقال یا اکمل و یا بشرط اذن و یا
 زدن رگ پیشانی و بعد از آن اگر حاجت باشد تنقیه بلبلیجات و اشمال آن کردن و غذا و شربت
 و ضما و طلا بدستور سابق بکار داشتن و اگر تسکین نیابد فصد صافن کردن و بر ساق حجامت

و کجما آتش نهادن در بشیانی خشک گمانی شکم او فرو آوردن نافع بود و بوسیدن کاویر عظیم نافع آید و جفتها
 معتدل اما صداع صفراوی سبب سابق آن بردن آمدن بخارات صفراوی بود بر نافع
 علاست تشنگی بود و تلخی دهان و درشتی زبان و بیخوابی و نبض سریع داشتند و بعد استعمال
 گرمیها علاج آن تلبین صفرا بود به چهار شربت مقوی بنسار و مطبوخ نوک و منقوع آنها و لعوق خیا
 شنبلیله و اشغال آن و غذا و شربت های خشک و نطول و شحم و خلطات سرد و طلا و ضاد مذکور جمله مفید
 بود و در موضع خشک در مقام کردن خواب بپس نافع آید و بشیانی مفرط شکم فرو آوردن و
 فراصیا و اقال در غرور نیمه و سبب و بی بخوش دانارین داون مفید بود و آنجا که حاجت آید
 که بخار از دماغ باز دارند کشیز خشک و بنفشه و گل سرخ برابر گرفته و با شکر آمیخته با مراد و شبانگاه
 و در رم باب سرد بر بند اما سردی مایه سبب سابق آن از مقابل معلوم گردد و علاست
 آن سپیدی در قیچی بول بود و عدم گرانی در سرد نبودن مخاط و باشد که اندیشهای ناسد
 کند از جنس رعوت و زیاد شدن از چیزهای سردی فزاسه علاج آن ترین سراسر است
 بر دغن سرد آب گرم کرده و بسیار بود که همین کفایت باشد و اگر زیادتی استخین حاجت آید روغن
 فرساون بادین را مضافه کنند و کمیذنگ و کادرس یا تماله نیکو آید و بوسه مشک و مرزنجوش
 و برنج و غیره و اشغال آن عظیم مفید آید و سرکه بر خاکستر گرم ریختن بر سر طلا کردن نافع آید بنهایت و هوا
 گرم و آفتاب او را سوافن بود که اگر خلط در بدن کم باشد و شراب اسلخودوس تنها و با شراب لیمو داون
 نافع باشد و غذا نخورد آب که در چینی و زعفران و ریزه ذر بنجیل و پیاز و کشیزه در آن باشد گرم خوردن و
 نان و عسل و با قلاب عسل و کاجی عسل و اشهای کم ترشی که سرد یا گندنا و یا جنبت در آن باشد مناسب
 بود و نطول طبع با بونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و پوست و ختمشاس و اسطوخودوس و ضاد جرم اینها نافع بود
 و شومی که از سیب سازند میان آن با پنون و مر قیون و عنبر خشک و گلاب مطیب کرده بر آتش بجز
 کردن همواره عظیم مفید بود و طلائی روغن زنبق که اندک فرغ و جندور آن باشد و طلا جند تنها بپس
 نافع باشد و همچنین طلائی سرکه و لاله سرخ بران مرشته و طلائی پوش در بندی و آنجا که بسیار سرمازده
 باشد ملاحظه نیک باید کرد و غذا کمتر بود و ادن و طبع را نرم داشتن به شبیات مابون و خوردن
 گلشن و گلین و طماهای نرم و گرم و در مقام گرم بودن و کمیذنگ و ریزه کردن و در هوا

و آب سرد و از اجزاء و حرکتهای متعین بدنی و منقسانی خدر کردن اما صداع بلغمی سبب سابق آن بر
 رفتن بجمادات بلغمی بود بر دماغ علامت آن گرانی سرد چشم است و کسلانی و بسیار خفتن و نرمی و همواری
 صداع و اشتقاد بعد خوردن و استعمال سردیها یا خوردن از بینی و بسیاری آب دهان و پدید آمدن غلظت
 بول و تفادات و بطوری سخن و باشد که از جهت درد لختی بجماد خون برانجا کشیدن باشد و رنگ چشم در وقت
 راسد رخ ساخته علاج آن نفع و استفراغ بلغم بود به حسب جنال و هر چه و امثال آن و
 به حفته و شیاف صابون و امشابه اینها و غوغوه و عطسه آوردن دروغن های گرم مذکور بر سر
 طلا کردن و در گوش و بینی چکانیدن و سایر تدابیر همانست که در صداع سرد ساده گفته شده باشد که بشمار
 سده افتد و غشیان و آرفع ترش بران گواهی دهد و قیسه آن زمانه آید خصوصا که بعد طعام بلغم انگیز
 و آب سرد غلبه افتاده باشد و اگر برینها زائل نشود و مسل بنزد بسیار باشد که آواز باطل شود و آن
 و آن هنگام آب گرم بسیار بر سر باید ریخت و دروغن گرم یا فلز سیاه بگوش اندر چکانیدن و بجای
 آب عمل آب و شویب آب که بعمل چاشنی کرده باشند دادن و طعامهای نرم و گرم از مذکورات بکار
 داشتن اما صداع سوداوی سبب سابق بر رفتن بجمادات سوداوی بود بر دماغ علامت
 آن و سواس و کم خوابی و تیرگی چشم و رنگ و روغی باشد و گرانی سرد اینجا که از بلغمی بود و اشتها
 طعام بیشتر باشد و مزاج و تدبیر ناس گذشته بران گواهی دهد و از چیزهای خشکی فزا بیشتر بود علاج
 آن نفع و استفراغ سوداست بحسب حجار منی و دهنه و بلبلجات و فلوس چار شنبه و امثال
 آن و ترطیب دماغ و تدبیر خواب کردن و سایر تدابیر که در صداع سرد ساده گفته شد بر عی باید داشت
 را اما صداع خشک که ماهه سبب سابق و لاحق آن از تقریرات سابقه فتم شد علامت
 آن خشکی بینی و چشم و لمس بود و میل از دماغ و نفرت از گفتگو و کم خوابی و خیالات
 سوداوی و تشنگی بانا خوشی از طعام آب و زیاده شدن از چیزهای خشکی فزا علاج آن ترطیب
 دماغ بچیزه نرمی فزا از هر دو غذا و شرب و دوا و تعطیلات و غیره با و بجمله تراشیده کرد و بخار کوفته
 باروغن بنفشه ضاد کردن مفید بود و حمام فاتر و تمریح بمبالت عظیم سفید آید و طلاست شیر جام خرد در آید
 بچیزه نیکو بود و غذاست چرب و نرم معتدل و شربت های بنفشه و نیلوفر می دهند و اندک خربزه شیرین و انار
 شیرین نافع آید و نطوهای نمک کننده و لمب نیکو باشد و از استفراغات و تحلیلات و قهها حذر واجب بود

اینست فی الجمله بیان علاج صداعهای ساده و مالوی مفرده و علاج مرکبات هم از اینجا مفہوم گردد اما
 صداع اعیانی سبب آن سبب اعیاء بود و مانگی عصبها و عضلها و دماغ از کثرت ملاخظها و
 فکر با و بسیاری اعتمادی بر اعصابی و عضلات کردن در خواب و غیره بیشتر افتد علامت آن است
 که در وجود درواعیاء بود و از آنکه ریاضت متعب و خوردن چیز گرم و خشک بیشتر بود علاج آن
 علاج اعیاء بود لیکن لغتی این علاج سبکتز بود از علاج اعیاء و مالیدن رگما سے گردن و تدریج
 بنابت نافع آید درگ خواب که در گردن است و بعضی آنرا رگ پنجه گویند گرفتن آهسته چنانکه صاحب
 آن قدر بیوش شود آهسته آهسته مالیدن دوست بازداشتن نافع بود بنابت و بسیار را دیدم که
 برین علاج صحت یافتند فی الساعه اما صداعی که با غلیظ خیز و بهجت تند و متفرق
 اتصال و باشد که کیفیت رویه ما آن باشد علامت آن آنست که رگما سے گردن
 و سر تنفخ گردد و درد منقب باشد بگرائی و خطنده و گردان باشد از جای بجای و تدریج
 اندر قوس چشم میبود بسیار باشد که باطنین و دو دو و وار و سرد و ضربان باشد و آنجا که بشمار کت
 سده بود دروازیان سرکه یا فوخ است آغاز کند و باشد که تا قفا و حلقوم و پایین کفین فرود آید
 و قصور احوال سده بران گواهی دهد و همچنین زیاد شدن از خوردن و چیزهای سفاخ و غلیظ علاج
 آن غنشت تنقیه معده است با طریقات و سهل رب لیلیه و تنقیه دماغ بطبوخ افیتون و اسطوخودوس
 حدس و احتقان بردا های محلل چون طبع بابونه و شنبلیله در روغن کوجک هم آمیخته و بعد از
 تقویت دماغ و تحلیل بجالان بوییدن شونیز و مرزنجوش و جذبه ستر و خشک و بجز بادیان
 وضع بخار از دماغ بخورون کشنیز خشک باشک سوده و سیب سی و آرد و دوز غرور و سماق و طوام
 پر کشنیز زیره و بشد اطراف و بیدر سه سخت کشادن و در آب گرم نهادن و استحمام هر با مراد
 بر نشا نمودن در روغن بادام تلخ اندر گوش و بینی چکانیدن سفید بود و سفوف مقوی حافظه
 و سجون مشک و اشتباه آن بنابت نافع بود و بعد از طعام لطیف و مالیدن و خوردن جذبه ستر
 در بناب آتیه است اما صداع که از دکامی خس دماغ افتد بجهت سرعت ادراک بود
 از آنچنان کیفیت سانیه باشد و اکثر قلیل بود علامت آن منفر شدن مریض و زیاد شدن
 مرض بود از بویهای قوی در و در یافتن بویا سے ضعیف و آمدن غلیان از هر سوی ناخوش

و چون بجز غشی در صباها و در وقت تاخیر غذا از وقت افتد بیشتر گردد و در طول الم کم گردد علاج آن
 استعمال غذای غلیظ و شل کله پاچه و هر سینه اشباه آن در مخدر حس بخور ایندن و غذا کردن مخدرات
 از مشتخاشیات و اشباه آن و حسب اشفادیرین آتیه است و گفته اند که شراب بلوف و گوشت ترنج
 نافع است اما صداع که از ضعف و مانع خیزد بحسب قبول موزی عدم رفع آن بر وجه
 لاین علاست آن فتور حواس و بلا دست بودنی الجمله و زیاده شدن در خلوصه و در طول الم علاج
 آن تعدیل مزاج و تقویت آن بود بیشتر است بخورات که در دیگر صداعها مذکور شد و اگر بر غشی
 مقوی سر را چرب کنند و فلفل سوده بر بالای روغن بر پیش سر بپاشند تقویت بکوه حاصل شود و سر
 غالب بر بخار قلبه بونی و اشتن عظیم نافع آید علاج گیزند جگر نبردگ سفند و قلبه کنند و پیاز و کشیز و زیزه
 در اندک آبی بریزند چون شود و آب کم شود روغن گو سفند اندک بر افکنند و به پیاز و دیگر بار با
 کشیز و زیزه مجرد آنرا مسخ کنند و در آخر اندک زعفران و شک در افکنند و همچنان باد یک و پیش
 روی نهند و جامه بر سر دیک پوشانند چنانچه هوای بیرون دخل نکند و سرد یک بر اندازند و چندان
 گفت کنند که عرق بسیار از روی برود و چند نغمه از آن مقدار شتهایم بخورد و هر گاه سخت به تنگ
 آید در اندک هر گاه که خواهد کرد که کند و همان را نیز گرم ساخته استعمال توان کرد در یک روز و تقویت
 و مانع بوجه دیگر سقریب معلوم گردد انشاء الله تعالی اما صداع که از افراط جماع افتد بحسب
 حدوث بیس و با صعود بخارات بر مانع از حرکت جماع وقتیکه بدان پاک نباشد علاست آن وقوع
 سبب مذکور بود و باقی علامات بیسی و اعیانی علاج آن دعوت و آسایش و غذا های مرطب
 و دلک معتدل و غسل آب سرد بود و علاج بیسی و اعیانی و چرب کردن گردن و اندک بر و خصبها عظیم
 نافع آید به پیوم و بیج و دودا و غذای گرم و نیز نژاد بکار داشتن و چیز های حالم از فواکه و غیره
 به مسرود و چیز های فی الجمله مغزی و معتدل و سیرهای مقوی جگر و دل و گرده بسیار سفید آید
 اما صداع که از خمار خیزد بحسب صعود بخارات فضلات خمر بر مانع علاست آن بجز و سقیه
 آثار خردین آن بود علاج آن تسکین بخار بود و جوامص فواکه و غیره یا و تلین طبیعت بقویات
 خشک و حامض بعد تقویت و مانع بندین بر روغن گل و آسجا که امتلا کم بود و اشتها صادق پدید
 آید و زوره که صداع گرم گفته شده مفید باشد و ترشیهای تیزی چون سرکه و آبکامه سفردود

وقتی در ازل مفید باشد نهایت دور او آخر خواب و استقامت فایز متدوالند اما صدراع که پیش از
 عضو دیگر افتد بحسب مشارکتی که آن عضو را با دماغ بود الم آن را در باید یا بخارات روی
 ازان بر دماغ بر آید علامت آن تقدم تصور احوال عضو مشترک بود اما آنچه بشرکت معده بود
 علامت و علاج آن فی الجمله معلوم شد در ریجی و آنچه به شکر جگر بود در بجانب بین مائل
 بود و آنچه بشرکت مسپرز باشد در بجانب چپ مائل باشد و آنچه به شکر کروه باشد در
 به تقا مائل بود و آنچه بشرکت راق بود در بر حاق یا فوج باشد بواسطه محاذات این اعضا با این
 مواضع علاج آن تقویت دماغ بود و اصلاح آن اعضا با آنچه در علاج امراض آنها مذکور خواهد شد
 انشاء الله تعالی اما صدراع که از گرم و غیره افتد بحسب بر آمدن بخارات از آنها بر دماغ
 علامت آن ظهور علامات گرم بود و زیاد شود بوقت گرسنگی و کم شدن به وقت سیر سردی
 و پریشانی خواب و زردی و سفیدی رنگ و اختلاف لین و سختی و بدبوی براز علاج آن تدریج
 گرم بود و بر آنچه در مجلس مذکور گردد و تقویت دماغ و منع بخار و چون جاح درین باب اطریفل کشیزی
 بود پیوسته مزین کشیز خشک و سفوف دار چینی و قند و کشیز خشک سوده هم نافع آید و کشیز بسیار
 در طعام ریخته خوردن و تخم بلینک و در منترک با مویز سیاه و نار دان کوفته بر ناستنا خوردن و
 حافظ الصغیر هم درین باب عظیم مفید بود اما صدراع که از گرم دماغ خیزد و آن در مقدم دماغ
 متولد گردد و بجرکات اعصاب را بخازند و بخارات بر نیز ازان حادث شود علامت آن آمدن
 بوسه بر بوزینه و احساس حرکت چیز در مقدم دماغ و بدون غار شش و گرانی در آن موضع
 و زیاد شدن درد در حرکات و جج علاج آن استفراغ بلغم بود که ماده گرم است بعد تقیه دماغ
 کردن بسوسه طما و قطور هاشل راسن و زنجبیل فقط فلفل فقط و عصیر و برگ شنگلا و طبع ترس
 و سکببین باد طبع و در منترک و اگر خشک آب کشیز بچکانند و بعد ساعتی دیگر دواها که ذکر کردیم
 بکار دارند تدریجاً و جهت آنکه گرم از بوسه کشیز است شود و از دار و توانند که سخت و تدریجاً
 گرمی و خشکی فرامناسب بود و آنجا که از مجموع حرارتی باشد تدریجاً خشکی و سردی فرامناسب بود
 و استعمال محذرات از داخل و خارج نافع بود اما بیضه و خوده این هر دو قسم کینوع صدراع
 باره و مزمن بود که بعد از امراض افتد سبب آن اکثر صنعت دماغ بود و قبول دوا غلط و در باره

و گاهی عرض اورام دامغی نیز واقع شود این قسم خارج بحث بود علامت آن آنست که تمامی سر را
 در دفرار سیده باشد و بدین جهت بگناه خود موسوم بود و بادنی میباید از حرکات و غیره باز یاده گردد و از
 روشنائی و سخن گفتن منتفرد و تا یکی دو تنهائی و به پشت باز افتادن دوست دارد و آنجا که ماده در
 پرده است و مانع بود در زخمها فرو آید و آنجا که ماده در پرده بیرون مجمل محض بود احساس آن و علاج
 توان کرد و لس کردن در روز یاده کند علاج آن تیزاب کاری است تمام سر را بعد تراشیدن به تیزاب
 نیم نرم و بعد از آن فقط و موم چرب کردن و زنجبیل نرم ساینده با زنجبیل در آب کاجی واریخته طلا کردن
 گرم بر تمام سر گرم نگاه داشتن عظیم نافع آید و تقویه طینین و تیزاب شربت و تمیل و تیزاب که در ویداع
 بلنی گفته شد جمله آنجا نافع آید و تکیه در یک ریزه بنایت مفید بود و شراب شرین بعد طهام مناسب باشد
 و آب سرد و هر چه سرد بود و عظیم مضر باشد و نقل بهای گرم مفید آید و تقویت و مانع به تکیه پوتی مذکور و اشباه
 آن و تقویت معده بقویات واجب بود و در دوست مانع از الصخره و حب الشفا بر تبه تخم زیز عظیم مفید بود و گفته
 اند که بر خاب سر سنبه شهبان نافع آید بنایت تخفیف بعد بالیدن حجر مصری و اما شقیقه این در و نیم سرد بود
 سبب این همانست که در سینه گفته شد لیکن اینجا صفت در یک شق بود و ماده این اکثر در عضلات
 صغیر و پیشانی بود و از باد غلیظ و غلط گرم و غلط سرد جمله افتد علامت این بودن در دست در یک
 شقیقه و گاه بود که بجز ت با زاید و گاهی در آن بر تبه رسد که لس نتوان علاج آن بجز علاج خود بود
 به تخفیف آنجا که شده باشد و در اوائل که از ماده گرم افتاده باشد و علامت غلبه خون ظاهر بود
 درگ پیشانی و درگ بینی و گوش زدن نیکو بود و مميزات دادن سبانه در او عجمای محلل بکار داشتن
 چون آب کشیز تیزاب آب غیب الشک آینه تها و یا با سرکه و روغن غلط کرده و تیزاب جامع النفع بود
 درین باب و قبل آمدن نوبت آن استفراغ بسی مفید بود بعد از آن تقویت و مانع و اگر نرم شود و پس
 باید بست ناعلت انتشار پدید میاید و گویند موسوم روغن زرا یکی ماییدن چند آنکه آبله کند موضع در و بدین
 خرولیات و اشباه آن از مفرجات نافع بود و بعد از مفرج ترین بمصلحات واجب بود و باید دانست
 که تیزی که مام بود نفع آن در جمله صدماتها شود بود بخلات جاذب چون طلیح یا بونه و اکلیل و
 بونه و غلغلی و نظرون و سخاله و برگ بید و بالیدن تیزاب نرم بر سر و نیز بر کفاس پای
 دوست و بستن اطراف مکم و بید کنادون در آب گرم نهادن و مجله آتش بر ساقتا نهادن

و خواب کردن طعام خفیف کم خوردن آب با گلاب آسخته بنا صنف خوردن کم کم و نیم سرد بلکه ترک
 آب و اتقار بر گلاب و نارالمسی و جلاب قند و گلاب و تخم ریحان یا عسل آب یا شویت آب با
 بندوان یا خرزبه شیرین بتخصیص یا با شیخی بوبیدن جنید بیدتره لمین طبیعت بلینات و شبان و حننه
 معتدل و طلا کردن چیزهای مقوی بر سر خواه گرم و خواه سرد و همچنین روغنهای دیگر آنجا که با صداع
 نزله باشد که آنجا روغن دور باید داشت بلکه هر چه تری قزایر و تکیه بیه نیکوتر ترک ترشی در اکثر صداع
 اولی بود بعضی مردمان باشند که چون آنک طعامی صفاوی خوردند یا نعل گرمی فزا کردند نه ساعت
 ایشانرا صداع پیدای چون آنک ترشی خوردند فی الحال تسکین می یابد و حذر از بویهای گرم و
 عطر چون زعفران و سیلین و قسط و حما و اشباه اینها از نافه در اکثر صداع لازم بود و همچنین از
 طعام های بخارا انگیزد و شرط اذن درگ پشانی نافه آید در جلد و همچنین مالیدن اعصاب و عضلات
 کردن و دشمنان بسیار را دیدم که بهمن صحت یافتند با وجود صعبی صداع دیدم شخصی را که صداع
 صعب مزمن داشت دور در میان سر نزد یک با فوخ بیشتر بود و بس اطباء علاج کردند و مفید بود
 حکمی هندی فرمود که صنف ع را گرفتند و بوالی دور شکم و اسوراغ بسیار کردند و در میان سر او تراشیده
 بستند چنانچه شکم آن بر میان او بود گذشتند ساعتی ذرع و دم کرد و آنرا برداشتند و دیگر همچنین بستند
 پنج عدد بستند صحت یافت و چند جای دیگر هم آزمودیم نافه بود دیدم شخصی را که او بسیار صداع
 شدی و اگر یک روز جدا بر نیک شدی باز پیدا کردی و چند سال چنین بود یکی فرمود که در حمام
 رود و زروه تخم مرغ را بر روی کینه حمام ریزد و خام و سوراغ گوش بران نهاده خواب کند و با همچنان
 برارد و چند آنکه گوش او تمام آرزو جذب کند بعد از آن بر جانب دیگر حسد زروه و دیگر گوش دیگر جذب
 کند و همچنین کرد صحت یافت و در شقیقه نیز از جانب در و تجربه کردیم نافه بود دیدم شخصی که در سرد
 عظیم داشت و در هر چند وقت او را پدید آمدی و در تماگاه داشتی و بسی مضطرب ساختی او را هیچ طلا
 و نطول و دوا و غذا نافه نیامدی شخصی مجرب فرموده که ذقینله بزرگ ساختند و بر سر زده شقیقه او نهادند
 و ناسمه حکم بران گردانند و بر او بستند صحت ساعتی را تسکین یافت و هر گاه پدید آمدی همین
 نوع علاج کردی چند جای دیگر هم به تجربه پیوست و بسیار باشد که صداع مزمن گردد و هیچ علاج او را
 رفع نکند الا که داغ باید کردن میان سرد او را بر صدغها و سل بستن که از مغز در و چشمتها را حفظ کند

۱۶۴

و دیدم شخصی را که صداع مزمن داشت هیچ طبیبی بر ستورالطبا صحت نمی یافت یکی فرمود که صبر آب
 حل کرده طلا کرد و قیله با بران آلائیده در گوش نهاد و درون گوشه را نیز بران نطوخ کرد صحت یافت
 و بسیار جایها از سودیم سفید بود و بسیار کس را دیدم که کثیر الصداع بودند و بعد از دست نزیاد العمر و
 حافظه صحت و حسب الشفا و جزو بود و بلا در در رنج تقویت مزاج نمودند این علت دست از ایشان
 باز داشت و آنچه احیاناً شدی زود رفع شدی و چند صداع کنه صعب را بر او دست رس بر بالایی
 طباهای نرم غلیظ و گرم علاج گرم و الله اعلم و مرا گاهی صداع صعب افتادی بیسه مراعات کردی
 و خفتی یا فتمی لیکن تا خواب نیکو نگردی رفع نشدی و خواب شب و کم خوردن معنی بودی از جمیع علل
 و آخر الامر جهان تجربه شد که حدوت آن از خوردن فرشی در طرف شب و آب بسیار بران یا آب
 بسیار بر بالایی میره در طرف شب بیشتر بودی و یک نوبت از صعوبت دردی که بملقوم سرفه و آنره بود
 انگشت اندر حال به پیش کردن فرود بروم و بر قصبه قوز فشار دم نافع بود تکرار کردم در ساعت طرف
 شد و بعد از آن همین نوع علاج میکردم و این بسی عجیب است و غریب چند نوبت مرا این صداع مزمن
 واقع شد و با بدن رگهای گردن و کتف و دوش و حفظ از هوای سرد و در او دست رس و ترک ترش و
 شیرینی هست یا نیت اینست فی الجمله یا این صداعها و علاج آنها و الله اعلم قرانطیس بر آنکه درم
 گرمی که از خلط گرم و نیز از زغنه و دماغ افتد آنرا سرسام گویند و گاه بود که درمی را که در جرم دماغ افتد
 از جنس خلطی آنرا هم سرسام نامند و یک نوع از آن موسوم بود به شفا قلوب و چون لازم این نوع
 درم دماغی است هندیان گفتن آنرا با اسم قرانطیس که در لغت یونان عبارتست از هندیان موسوم
 ساخته اند و این از قبیل تسمیه شی است باشم لازم وی و این در استنمالات بسیار شایع است چون
 سرسام در لغت فرس آنرا گویند مطلقاً گاهی بدین اعتبار بر جمله او را می که بر دماغ می افتد اطلاق
 مینمایند و ماه قرانطیس صفالی بود و اما با محرق و یا خونی یا صفر آینه نیز در قبضه شده و این مرض
 را استدمات است که جمله آنها خبر دهند از وقوع آن به پنهانی گرم با خشکی طبع و فراوشکار سه امور
 فریب المهد و آنره مندی به سبب در سخی زبان و چشم در وی و استلای رگهای گردن و چشم
 در میدان چشم از روشنی آفتاب و غیره و در در لازم با رنگانی و بیخوابی و ویدن خوابهای شوریده
 در قبضه بول و عدم رعایت بعد از اینها و این علت گاهی سبب درم نواحی سر از خارج افتد و

وگاهی بسبب درم غشائی که قهقشیده است بواسطه عروقه که از دریای استخوان سر برودن آید
 و آماس گرفته وگاهی بسبب درم سینۀ افتدیه و سیله مشارکت حجاب عضلهای سینۀ وگاهی بسبب انتقال
 ماده ذات الریه افتد وگاهی بسبب درم معدۀ دیارحم دیاتانۀ افتدیه و سیله مشارکت در اعصاب
 و این درم گاه بود که بر عشاء ریختن افتد و گاه بود که در غشائی غلیظ افتد وگاهی در جرم دماغ افتد
 در زنگامه که از در زها برودن آمد وگاهی در غشائی رفیق و جرم دماغ هر دو بجاوت یا انتقال وگاهی
 در غشائی جزو مقدم دماغ افتد وگاهی در غشائی جزو مقدم میانین افتد وگاهی در غشائی جزو آخر افتد
 وگاهی در غشائی در جزو افتد وگاهی در تمامی غشا افتد بدترین جلد درم عام بود بحسبت عموم سفت
 آن به جمیع افعال نفسانی و آنچه از غشا بجرم سرامیت کند هم بنایت بر بود بیشتر از چهار روز ملت نبرد
 و آنچه از چهار روز بگذرد امید نجات پیدا آید و آنچه انتقالی بود از سرسام هم سفت بر بود اکثر
 کسانی که سرسام هلاک شوند به آفت نفس برود بسیار باشد که قرانطیس به سیلان خوان بر اسیرائیل
 شود و گاه بود که صاحب این مرض دیوانه شود و این علت خلاص باید بسیار بود که قرانطیس به
 لرغس سبدل گردد و پیران بواسطه ضعف ازین مرض کم خلاص شوند و بجران کامل این مرض
 بر نفس غالب یار مان بود و بکنوع مرضی هست که خداوند بلیه ظهور تب و علامت آماس و دماغ
 سفت متحرک و بیقرار باشد چنانچه خواهد که بر یار بر جسد و فخر و دلنگ بود و تشنگی بر غالب و نفس
 اوتنگ باشد و اگر آب خورد بجلن افزود و در بر اندازد و روی زبان اوسیه شود و چشمهای او باز ماند
 بود و در کتاسه اوست شدن گیرد و قوت او یکبار باطل شود و در حال ببرد و در بعضی روز سفت نبرد
 و بعضی روز چهارم گردد و بهیله آنرا از قرانطیس داشته با وجودیکه نبودن تب دلیل نبودن درم باشد
 و شیخ گفته که همانا علت این تشنجی است یا افقی دیگر اندر عضو سے از اعضای دم زدن و بسبب مشارکت
 با دماغ آنست آن دماغ باز برود و این هر دو سخن بعید بینا بر حسب آنکه این مرض به آنکه عقب آن
 امراض افتد هم باشد و بر هم من چنانست که ماده سمی در جرم دماغ و یا در غشائی آن و یا در دل دماغ
 هر دو حادث میشود از احتباس خونی و یا استعمال غلطی و یا امر خارجی موجب تسیم و مریت آن روح
 غشائی و حیوانی را فاسد میسازد و هلاک میکند چنانچه اندر و با باد از غلبه وقوع این مرض مشاهدت
 داشته اند علم اما علامت مطلق قرانطیس تب لازم است نمائی جلدها تشنه و آن پیشینگیگاه با و صداع

لازم در گمانی مرد گاهی سخن بیش از گفتن و گاهی خاموش بودن و دم زدن عظیم بے نظام در خواب مضطرب
 و در خواب نوره زدن و دیدن بیدار شدن مضطرب و بگسلانی آواز دادن و باشد که آوازش گاهی
 منقطع شود و باشد که زمانش آه آس گیرد و در بین زبان مرقت بول و سیاهی لون زبان بعد از رسد
 و تقطیر بوی اراده و آنجا که بول مائی بود امید که بر آید باشد و چشمهای صاحب این مرض در او اهل
 خشک بود و در او اخرازی یک چشم و سه پر آید و بنفش در درم جرم و باغ سوخته بود و درم بنفشه
 فشاری و گاه باشد که مرقتش گردد و آن سفید غشی بود و باشد که از تشنجی تشنج گردد آنجا که درم اندر
 غشای جزد مقدم باشد و در تنخل او بیشتر بود و نیز از جاسه و گاه از دیوار بر یکند و دست پیش چشم
 بیدار و برسان کسیکه کس را ندید آنجا که درم اندر جزد میانین بود و از چشمهای از تباه گردد
 و زبان بسیار سخن بیش از گوید و آنجا که درم اندر جزد سوخته بود هر چه بگوید بنحو ابر فراموش کند چنانچه
 اگر آب خواهد که خورد فراموش کند و آنجا که آه آس در غشای بیرونی و عدوی بود که از درهای سرزده
 اند صداعی بود که گوی در زهای سرکشاید و آنجا که ماده آه آس خون صفراوی بود در گمانی سرخ و سفید
 باشد و غلغله ای او با خنده بود و قطرات رعان گاهی ظاهر شود و درم میباش. و حرمت غالب
 در رهناره و چشم او ظاهر بود لیکن صغیر باشد زردی در بشیره او غالب بود و حرکات او مضطرب
 باشد و خواب نکند و گمانی سرکم بود اگر خلط سوخته بود کوس و ملالت و خون نما بود و غالب بود و خواب
 او شوش و خیالات او فاسد باشد و آنچه بشمارکت اندام دیگر افتد بیکبار نگاه پرید آید علامت
 بیماری آن اندام قبل از آن شایان باشد و آنجا که آه آس غشای جرم و باغ سوئی شود
 علامت آن آنست که بیمار برین صورت از خفتن به قه با تا قناده خسید و گاهی گاهی سیاهی چشم او پدید
 باشد و سر سولوهای او طر سنجیده بود و نسک او تبض شود و احتلاج اندر اما پدید آید و آنجا که به لیس غشای باز گردد
 علامت آن آنست که نبض بلی و نرم شود و سیلاب لصاب هم پدید آید و چشمها بر در اندر افتد و فر از
 کرده دارد و چون علیل را اختلاط عقل او با گریه و خنده بود کم خلاص باید و آنجا که تشنج و قی زنجاری
 پرید آید در ساعت هلاک گردد و آنجا که عرفی متفنج گردد و یا در اسافل در سه یا در جبهه در پایا
 پرید آید و یا علیل بزبان خود او را می یابد و تقریر میکند عظیم امیدوار بود علاج آنجا که فرافکند بے
 مشارکت عضو باشد تقریر می صغیر می لازم مرقت و غیره و صداع مار سلفا چنانچه ذکر شد باین

باسافل و در جذب ماده باسافل و اگر تیزاب فاروقی تیز بر کفهای دست و پایی مریض مالند چنانچه
 قومی از آن بردارند بر سر او تیزاب نیم نرم مالند و هلمت دهند و تدبیر کنند بر دهن های محل مستدل
 بعد از آنکه رواع و لمعات و آب کشیز و اشباه آن بکار داشته باشند ماده فی الجمله خشک ساخته
 و باسافل مائل گردانیده بحد و غیره و خفت با استفراغ حاصل کرده نهایت نافع بود و تسکین دهن
 با خوش هوادوشن و بی نقش باید و در روز ازل بیخ غذا نباید داد و بر سنگین سوده و امثال آن
 اقتضای باید نمود و بعد در روز کشکاب بر قن باید داد و بعد سه روز یا چهار روز کشکاب غلیظ دادن
 اگر آنجا که از ناخوردن دانند که صنعت می در طبیعت مریض کران نمی آید که هنگام غذا سس خشک
 از کشکاب و غیره بیشتر از روز سوم توان دادن اما آنجا که اغراض قومی تر بودند بر لطیف تر و
 خفت و غذا بیشتر باید آب سخت سرد را از صاحب این مرض دور باید داشت و آنجا که بول کردن
 فراموش کند شانه او را بر دهن شبت نیگرم چرب باید کرد و انگشت بر نهادن تا بول جدا گردد و آنجا که
 ماده قراطیس خلط محرق بود و تسکین و خشک ساختن ماده اولاً تقصیر نباید کرد و بعد به بلینات خشک
 استفراغ باید نمود و خفته که از آرد سپستان و عناب و نیلوفر شاهتره و مویز و بیخ خلمی و درنجبین و
 جلب بزرخیا رین و کشکاب و جاززی و بابونه و در دهن بنفشه با دام ساخته باشند بکار داشتن و پشانی
 که از ترنجبین و بنفشه و خلمی شیرین و شکر و انجیر و سمقونیا و ترا قورت و زهره گاو ساخته باشند گاه گاه
 شکم فرود آوردن و باقی ترابیر به طریق که ایما شده مرعی داشتن و آنجا که ماده خون صفراوی بود
 و سینه مقتضی نقد قیبال ستونی باید کرد و الاحجامت ساین دیان و دوشانه کردن درگ گوش درگ
 پشانی و بینی و زیر زبان زدن و بعد از آن تلین فرمودن به نگرهات و در خشک ساختن ماده اعتدال
 مرعی داشتن و باقی ترابیر که بران ایما شد بر ستور بجا آوردن و آنجا که اضطراب دور و عظیم بود
 بر تیزاب کاری و غیره تسکین نگردد و چاره نبود جز آنکه مخدره مقوی بود به خوراندن آن مقدار که
 او را زود و بیخ سازد و انگاه مجال یا بند با هتام تخلیل مشغول شوند آنجا که مرض به شرکت اندام
 دیگر باشد علاج مشترک باید کرد و در جمله باید که انچه بر سر میالند و سس نند جبت ورم سخت را
 دمای محض بیکار دارند تا انچه بخارات متوجه بود باز استمداد و علت منقطع شود و بعد از آن
 نخته قوا بعض زیاده کنند تا عضو قوت یابد و بعد از آن مبروات بی قوا بعض بکار دارند

و دلیل از خشمش اضافه کنند جهت نواب اگر ضرر باشد و طبله با بونه جهت تبدیل آن و تحلیل فی الجمله
 و بعد از آن محلات معتدل بقدر ضرورت استعمال نمایند و امر تیزاب خارج ازین تدریس است بر
 وقت که توان بکار داشتن و بعد استقراغ و تسکین حرارت اولی بود و الله اعلم شفا قلوب این فلزنی
 جرم دماغ بود و سبب آن احتباس خون عفن باشد و منزه علامت آن تب گرم لازم و اضطراب
 و صداع صعب بود چنانکه گویا در زهای سر کشاده خواهد شد و چشمها سرخ باشد و بیرون خواسته
 و خفتن بیار به نظام و قاعده بود بر خلاف مادت بیشتره قفا باز خیسید و باشد که سبب مشارک غشا
 که از اوله کند و باشد که بشارکت معده و غشیان رنج دارد اکثر این مرض در سیم بکشد و اینچ از آن بگذرد
 امید خلاص دارد علاج آن همچو علاج قرانطیس خونی است لیکن آنچه در میانها باید کرد و خون فاسد
 بسیار بیرون کردن بر نفحات در روزها متعاقب و بعد از فصد قیال اگر اغراض درود که نشود
 درگ پیشانی درگ زیر زبان باید زد و اگر زیادتی احتیاج افتد حجامت سابقین کردن مساز
 قزایر و ستوریکه در مسام فتم شد مرعیه داشتن و الله اعلم حمره و قوبامی دماغ این برود مرض
 هم در جبهه دماغ افتد لیکن آنچه ماده درم آن صفراوی صحیح بود آنرا گویند و آنچه ماده درم آن صفراوی
 صحیح معتقد باشد آنرا گویند و گوکان را این مرض بسیار افتد علامت آن تب سخت نیز بود
 و صداع قوی و اندرون سر سوزش بسیار در یابد و پوست روی اکثر اوقات مرد شود جهت غلبه
 بل حرارت باز دودن و باز یکبار گرم و تیز گردد و درنگ در روی زرد باشد و دهان در میان خشک بود
 و سبات اینجا که از فلزونی بود لیکن سار اغراض معتبر باشد و الهطال را یا فوخ و نشیند و چشمها غور کند
 و بنفش صغیر گردد و هیچ تمناکی در بدن نباشد و اکثر این مرض در سوم هلاک کند و اگر اندران
 بگذرد خلاص شوند علاج آن علاج سرسام صفراوی بود و باز یادتی در تطیب و بسن اطرافت
 و جذب اینجا پیوسته باید کرد و کوازا سپیده حالت مرغ بار و عن گل آمیخته و سرد کرده بر سه طلا کردن
 و چون گرم شود دیگر سرد ساختن و نهادن متصل و همچنین طلاسه آب کشین تر و آب برگ حنظل
 و آب کدو سه تر بار و عن گل آمیخته و سرد کرده عظیم سفید آید و الله اعلم صبا را این دیوانگی
 صعبست که با قرانطیس افتد پس بحقیقت مرضی بود مرکب از مایه قرانطیس چنانکه قرانطیس
 مرکب است از ماخولیا و درم و تب و ماده این صفراوی سوخته و گاه باشد که اول جنون

پدید آید و نگاه حادث شود متعاقب آن علامت آنست که هر چه بشنود جواب مناسب
 آن نبرد و فراموش کار باشد و حرارت تب غالب باشد و چشمها سرخ بود و دیگران بکشاید
 بر طرف مضطرب نگردد و بعضی را چشم زرد بود و زبان درشت و خشک و زرد و بعضی حرکت
 کمتر کنند و زبان بیشتر گویند و باشد که هم از حرکت و هم از گفتار عاجز آیند و هیچ نگویند چشم نکشاید
 حرکت نکنند و باشد که فراموش زیر از جامه و گاه از دیوار کشدن گیرند و بخوابی و آشفتگی و غیره
 که در ترانیس گفته شد جمله آنجا علاج الزیاد علاج از بعینه علاج سه سام صفاوی با زبان
 در تربیب و بزباده با سافل و اطراف و گاهی حاجت افتد با آنکه مرین را بیند تا از اضطراب
 وحشی برتر رسد و دست بملاج او توان کردن و الله اعلم لیشر عس آن در می بود یعنی که
 اغلب از رجماری روح و باغ که آن عروق و شراینی است که بر باغ و حجب آن در آمده افتد
 و هیچ در جرم و باغ و غشایند فند بواسطه از حجت غلط و منفر صلابت حجب و لیکن از مجاورت
 این درم و باغ در روح را مسخرت رسد و ممکن بود که بدست بلغم از روح را حجاب و باغ را تشرب
 کنند و منور شوند و یا از تعفن بلغم بدست پیدا کنند و در آنما نفوذ کنند و این کم افتد اما جمعی بیشترین جمله
 این نگرورات الطلاق کنند و بعضی آنچه ماده آن درم سودا بود هم بدین اسم موسوم دانند و آنچه ماده
 خالص نباشد لیکن بلغم یا سودا بود هم داخل بود و درین اقسام و با استعمال جسد را اسر سام سرد
 خوانند و لیشر عس در لغت یونان لسیان را گویند و تتمه این مرض بدین اسم بواسطه لازم بود
 سیانست مرابن درم را همچنانچه در تسمیه قرانیس معلوم شد علامت پتی نرم و لازم
 بود و صداعی خفیف و غنودن و نفس بر بری زدن و گران بر خواب و فراموشکاری و سپید
 بر زبان و کسلانی در حرکات حتی در چشم کشادن و درین برم نادان و گفتن ضروری است و در بعضی
 خواب بنشست فرو رفتن و غلظت نفس با تنفادت و یا سوجی و یا بطور و شبیه بودن بول بر بول خرد
 گاه باشد که بول با بگردوم زدن صیف بلطی شود و اگر نغمی سودا با ماده آن آینه بود صداع
 سخت با زبان و صبر و چشمها باز کرده دارد و همچو چیزه که کسی سخت در آن میخورد و در مقدم اخلاج
 یا اگرانی و کسالت و غلظت و غلبه فراموشکاری و در خواب دیدن بار آناهی غالب بعد از ترا بر
 مرطب و خوردن چیزها به بخار انگیز و غلبه مستی و تخمه اسنود برین علت بود علاج آن صداع بلغمی است

باز

بر رعایت اعتدال در گرمیها جهت تب غلبه ایتها تمام بنفج ماده و استفرغ بلغم بعد از آن مناسب
 آن بود که اولاب سرطلای رافع معتدل ننند از سرکه و گلاب و روغن گل آینه و بتدیر بچ گرمی
 های محمل داخل سازند از آنچه در صداع سرد گفته شده و در آخر لاجرم تیز آب فاروستی
 اضافه کنند که با نهایت شفع عظیم بخشند و حقه نیز در اول از بنفشه و اصل سوسن و میز و انجیر
 و بیج بادیان و صلیب و تخم گاجر و شکر سازند و بعد از آن اصل از خربزه سفاح اضافه کنند و در آخر
 گریه سازند با اصل کبر و اصل کرکش و اسطوخودوس و فودنه و مرمری و اینسون و نمک هندی و اشباه
 آنها و اگر آرزای تقویت کنند به تخم فلفل و بوره و ترب و سمقونیا و غار میقون و اشال اینها به یک یاد و
 از اینها اول بود و استفرغ بحسب چلیپال و هر چه و اشباه اینها مناسب بود و در جذب ماده به دستور
 مذکور سابقا سسی باید نمود و تیزاب کار می و بعد از آن تدبیر به قیرو طی و لفظه و بدین ارائه عظیم
 نافع باشد و مدارات و ادن اکثر سفید آید و بیمار را نباید گذاشت که به ضرورت خواب کند و
 اگر غمزدن و خواب غالب او را آید باید آگاهایندن و قطعا نگذاشتن که غافل شود بعلیه آوازها
 و کشیدن سوسر او خواندن و جنبانیدن و تیزاب تیز بر کفهای دست و پایی او مالیدن سات
 سهری و سهر سبانی بدانکه سات غمزدن را گویند و سهر بیداری را دهر یک ازین دو نوع مرکب
 باشد از قرائطیس و لیش غش جهت بودن ماده مرکب از بلغم و صفرا و ترکیب تمام مزاجی بلکه
 ترکیب اخلاطی و محل این درم محل قرائطیس و لیش غش بود چنانچه دانسته شد و چون صفرا
 غالب بود علامتهای قرائطیس ظاهر تر باشد آنجا با بریان و چون بلغم غالب باشد علامتهای
 لیش غش ظاهر تر و آنجا با بریان غمزدن بسیار باشد و اگر بد شود غافلانه یکبار چشم باز کند و دیگر
 چشم فرزند کند تمام بطریق نوبت چنانچه گاهی بلغم طمیان کند و افعال سبات سهری ظاهر تر شود
 و گاهی صفرا طمیان کند و افعال سهر سبانی ظاهر تر گردد و درین مرض مطلقا بازگرفتن بول و برانز
 سخت بر باشد و سرفه خشک در سهر سبانی ظاهر تر گردد و درین بگلو اندر مازدن و بکلن ناشدن
 آب خورده ازین بی بیرون آمدن در جمله عظیم بر باشد و در سبات سهری گاه غلبه سجا بلغمی و یا سنج و
 رنگ رصاصی بود و در سهر سبانی گاه بود که از جهت غلبه در و بیوشی صاحب آن هر ساعت بعد از خوردن
 بول کند به اختیار و بیض صاحب سبات سهر از بیض صاحب لیش غش قوی تر و از بیض صاحب قرائطیس

ضعیف تر باشد علاج این مرض مطلقاً مشترک بود میان علاج ترانیس و لیتر غس و گاه بود که یک
 فاشن تیزاب بر برابر با چهار برابر آب آینه داند عظیم نافع آید و الله اعلم حمت که آزار عونت گویند
 نقصانی بود که در فکر افتد چنانچه تدریجاً اعمال ضروری بود از اصلاح توازن کرد بطریقی که قبل از آن
 او را میزدوده سبب این سوء المزاج بود باره که بر بلطن او سطر مستوی کرد و یا سوء المزاج بود
 یا بس یا سوء المزاجی بود سرد و خشک که جوهر روح را کم و غلیظ و سرسازد و قوت آنرا ضعیف کند
 و حمت اصلی زائل نشود علاج تعدیل مزاج و باغ بود در سافج و در مادی تقویه و باغ و برن بود
 و تعدیل مزاج برن تقلیل و تلطیف غذا و تقویت محل تبدیلیات با دهن مقوی و طلاها و ضادها
 و نظایر آنها و غیرها و در جلد مادت طلای تیر و طی که از روغن بلادر با چهار برابر روغن کنجد
 سوم سفید بمقدار کفایت ساخته باشند و طلای آهن الراحة نافع بود و در دست خوردن
 بلادر حلوا می آن و طریقات بسی سفید باشد و خوردن غذاها که در آن دار چینی و مصطکی و کندر و
 زعفران و شک و عنبر و زیره و زنجبیل بود و قرص عود و عنبر و سفوف و تار جیل باشد که مسلمات
 نافع باشد در رس و زنجبیل در بسینی و سیدن یا درون بینی مالیدن نافع بود و عادت
 فکر با سه وقت به قوانین حکم درست و گفت و شنود با مردم مقبول در معاملات نیکو بود و الله
 اعلم لسیان این نقصان قوت ذکر صورت معانی بود و سبب این علاج در اغلب احوال هر سبب علاج
 حمت بود اما محل مختلف باشد و گاه بود که سبب غلبه رطوبت باشد از ماده و غیره در جرد موخر و باغ و آن
 هنگام علاج خفیفی بود از لیتر غس و فرق میان مادی سیان و همچنین از حمت بلالات از صبر
 و تدابیر سابقه و غیره آسان بود و الله اعلم بالسخو لیا این تفسیر کلمات و فکر با باشد از مجرای
 طبیعی به برمی و خوف به وقوع بحمت سوء المزاجی سوداوی که از داخل مکرر و منظم روح نفسانی بود
 و بدان سبب روح نفسانی که جوهر شفت و نورانی است از کورت و ظلمت ماحول جوهر خود متنفر
 و گریزان و متوحش در سان باشد چنانچه از ادراک ظلمت خارج و این سوء المزاج یا سافج بود
 یا مادی ماده آن با در نفس و باغ بود یا در تمام بدن یا به شرکت عضو از اقدامات این
 در نفس و باغ عادت شود چنان بود که سوداوی طبیعی غالب یا غیر طبیعی جمع گردد و منفر آنرا
 فراخزد و آن کیفیت و باغ در روحی را که در بلطن نیست مکرر و متوحش دارد و سبب

حرارت غیر طبیعی دگاه باشد که حرارت دماغ بود با حرارت دل یا هر دو تا بدان جهت سودای طبیعی
 در دماغ یا خونی که بعضی مجاری دماغ بود مستحیل بعینه طبیعی تبکالت و غیره بجهت احتراق غالب زیرا که
 آنچه خلط آن نیک محترق باشد آرزای نوزلیا نگونید بواسطه آنکه اعراض آن از نوزلیا زیاده باشد
 چنانچه پیتر معلوم کرده انشاء الله تعالی و بدترین اصناف مایه نوزلیا این بود که بحسب استحکام
 ماده در عضوی رئیس باشد و بسیار بود که این صنف از انتقال صرع افتد و آنچه ماده آن اندز
 تمام باشد چنان بود که بسبب سوء المزاج کبیر یا سپر یا تریا سپر سودا انگیز یا حبس استفراغات سودا
 متعادله سودای غالب در بدن حاصل شود و بخارات غالب ازان بر دماغ متعادل گردد و در روح
 نفسانی را مشوش و مکرر دارد و این اثر اصناف بود خصوصاً که از دردی خون و کثیف آن اتفاق
 باشد و آنچه بسبب عضوی مخصوص افتد چنان بود که فضول غذا و بخار در مراقب که بر عضلات حکم
 مترکم گردد و یا اختلاط آن بواسطه حرارت جگر و امعاء یا سده سوختگی فی الجمله پیدا کند و مستحیل بود اگر
 دو در بخاری مظلّم ازان بر دماغ میرسد و این را مایه نوزلیای مرانی و مایه نوزلیای نامفهمه و نفخه مرانی
 نامند بحسب اغلبه بنفخه درین صنف آما سوء المزاج ساذج یا اندز دماغ بود فقط و یا اندز تمام بدن
 اما آنچه در نفس دماغ چنان باشد که آنچه از رطوبت غذا رسد بطبع سودا آورده و مزاج روح روشن
 را بظلمت و کدورت مستحیل سازد و بسبب این اغلب سوء المزاج سودای بود که در دل پرید آید
 بواسطه القالی که روح حیوانی را با روح نفسانی هست و به وسیله آن مزاج دماغ را مستحیل به
 طبع سودا گردانده گاه بود که بسبب دیگر باشد از اسباب سردی و خشکی فزا لیکن هیچ کسی درین
 مرض بشارکت دل نباشد و آنچه در تمام بدن بود هم اغلب بسبب تقدم سوء المزاج
 دل افتد و یا بشارکت آن و در آنکه سبب قوی در مایه نوزلیا غم منفرد و یا خوف منفرد بود و جهت بودن
 این دو عرض موجب تبدیل عظیم در احوال دل و دماغ و روح اینها و بسیار باشد که در مسمومه درحم
 و اسارت بقاد سپرد باب الکبد و مراقب و غیره سبب مایه نوزلیا شوند بحسب احتراق اخلاط و صعود به
 بخاری از آنها و بزعم آنها متفجع شود گاه باشد که احتیاس طشت و حیض و خون را بسبب خونریزی که در آنها
 نیز متفجع و مودی رسیده که دل و جگر ایشان گرم و دماغ ایشان تر بود به تخصیص مردم الثلج و آنان
 که سگ زبان و خشک اندام باشند چشمهای ایشان متحرک بوده و سیاه و پیوسته بلکه بر هم نرسند

و بانیک بر هم میفتارند و سو ایشان بسیار سیاه و غلیظ بود و بزرگ سخت سُرخ و یا گندم گون به سبز
 مائل باشند و سینت کتفا فرخ و لبها سطر دارند و رنگ های گشادند و مستعد این مرض باشند و همچنین آنما
 که بسیار فکرهای دین کنند و شدت گرسنگی و تشنگی کشند و خشکی فراخورند و مراد آنرا بیشتر از زمان افتد
 و از گیارا بیشتر از بلبل افتد و کلازاد پیر از بیشتر از جوانان افتد و در فصل خریف و صیف بیشتر
 افتد جمله جهت مناسبت طبیعت و در بار جهت حرکت اخلاط بیشتر حرکت آید و باشد که همچنان آن
 باد و در پیری آید و این مرض با مرضی که خیر اسافل افتد چون باد سرد و ارضی و دوا سے بسیار
 منتقل گردد و در متغ شور و گاهی بصرع منتقل گردد و دیدم که به فالج و جذام نیز منتقل شد علامت
 ابتداء حدوث آن آنست که بعد از استعداوت مذکوره و یا بیجه دیگر از آنجمله فی الجمله سین مشد
 و سه ریاه می باشد و ملائمتا به تقریب و سیا اللسان غالب غصه های بی موقع و قبض شکم و زدن
 از عادت و اذارد رسیدن به عمل دهر رسیدن از آنکه خیر باد سخت از تار یکی شغرت کردن
 و سخن زودن و بسیار به فکر و در فتن و براه افتادن چشم غالب و نیک آگاه نشدن از چکات
 که گویند با دوران صین و سوختن و مانع خشکی بینی و چشم و اطراف و آسایش و یافتن از خورده ن
 و خشکیهای سرد کرده و زربها و از آمدن تکم بنگ آمدن از آنکه خشکی در گرمی هوا و در خواب تار یکما
 و دودها بسیار دیدن و با خود ناگاه بلند سخن گفتن و بدی مضم و سوزش منم سده و قه بودن
 و ترشی طعم دهن در گرمی میان سردگاه بخارات سرد روی بر آمدن چنانچه پذیرد که از خود خواهد رفتن
 لب در زبان و انگشتان به تقریبی ظاهر و چیزهای تیره و سیاه بنیبه را بچو و دود و خط و دهنار تیره و تیره
 در پیش چشم گاهی نمودن چنانکه نیک احساس چیز دیگر تو از رنگهای بخاری در سرد دست در د
 اد حرکت کردن بنیبه ب حرکت سوزچه و غلبه خیال یافتن گنج و نسیمت و خرج آن و گرفتار سلطنت
 و ساختن کیمیا و خراج آن و بسیار سے میل حرکات منجمک و از نوا و نهار بودن در گورستان و
 که بهاد و غلبه خوف آواز قصد مردم و از اتقادن خانه و درخت و اشباه آن و علامت است حکام
 آن آنست که اکثر این حالها غلبه کند و سخنان نامربوط گوید و کارهای بی فاعده کند و حقد
 و لجاج او بسیار شود و همواره از نیشها سے بد و قصد با کند به جهت در گریزان و ترش روی و
 نمکین باشد و دائم نپارد که کسی قصد او میکند و رود از چیزهای آنکه بر بخند سخت بر بخندند تا

در آن بماند و دام بر خود گمان زود مردن و مردنش برودن غلبه کند و ضعف عظیم از اجماع اندک یا بد
 و اختلاج اعضاء و آواز گوش و سر که آنرا مینویسند و می گویند در آن رخ دارد و در جثاسه حاسن بسیار
 باشد و خیر با سه سیاه پیش چشم سید و همچو کس در آن مردنی کسی سخت گریزان باشد و در برد و خلافت گردد
 استعمال در امور سه که صبر سه طلبیده و صبر و کمالی در محلی که تعبیل می خواهد بر می کنند و دام در آن رسد
 آنچه بقدر اینست می باشد و گاهی بیماریات چنان بد و برمی آید که چشمها سه او خیره می شود
 و یک نصف مردم را می بیند و گاهی یک شخص را دو سر می بیند و گاهی نمی بیند و لحظه هر چه می خواهد
 فراموش میکند و بعد از آن دست و زبان بعضی اعضای سرد و غیره در خواب رود و چشم او کثایر و
 لحظه دیگر آن نیز بهتر شود اکثر ترس از چیزهای که بیخ و جبهه نرا در و در غالب شود چون افتادن آسمان
 و اشباه آن و در محلهای بیجاک و در کارهای هولناک جرات های بموقع کند و گاهی حیوانات با مردم
 در نظر او مثل شوند یا دره با ایشان حکایت و غنای و جمل کند یا ترسد و خوشحال بود و سخنان
 بترتب گوید و تزیین صواب کند و اکثر آن است که ما خول بر کار می که قبل از آن مشغول میبوده بعد از
 مرگ همان بر تصور او غالب باشد و از آن گوید و باشد که خود را از آن تصور کند چنانچه مرغ فروش خود را
 گاهی مرغ تصور کند و حرکات مرغ را تقلید نماید و گوید که خود را کوزه و اندر او زودوار و سنگ حذر
 کند و اشباه آینه و آینه را که اندک نیز می باشد و از سودای خود گاهی واقف بر هر که گمان ملامت
 بر نواز و علاج بر سبب زاری و چون سفر کند کند و گاه باشد که سخنها و اخبار پنهان و احوال آینه
 شنود بلی آنکه از مردم کسی گوید یا داند بگویند آنرا است آید و درین علامات مذکوره اشخاص متفاد
 از بعضی هستند که بسیار مرض بر ایشان استیلا یافته و خود آنرا بیخ و در نمی یابند و عمره طویل با
 آن بگذرانند و سوز المزاج متفق بحبت این عالی همی این سیده اند و در اکثر این مرض از
 قسم سوز المزاج ثابت گردد اما آنجا که ماده خونی بود عم و ترس کند باشد و امور مضحک خواهد و کشتند
 و رنگ او سخت تیره نباشد و به سرخی زنده آنجا که صفرا می با آید باشد تشنگی و تنزی و زردی رود
 و تلخی دهان اکثر اوقات بدان شایع بود و آنجا که صفرا می بلندی بود کسالت و آهستگی و کم سخن غالب و
 خواب بیشتر آید و رنگ و سه سپید تیره بگوید مایل بود و آنجا که سودای محض بود خوف و فکر و غم
 و اشباه آن بود غالب بود و رنگ او گرفته باشد و آنچه به شرکت تمام بدن افتد به سبب حرمت

سودای عام از ترابیر و مرض جگر یا پسز باشد و یا حبس عادت آمدن خون بواسیر غیره یا جمود اخلاط
 از بروی خارجی و امثال آن بدان آنها نمایند آنچه بشارکت مزاج بودنی درمی جسته امراض
 دوار و طینین و اختلاج روی و بر آمدن بخار با چنانچه بنظر آید که سست نشود و تشنگی نشدن صفرا
 صغف و در رسیده و ترشک و ترشک و ترشک در مزاج از طرف جگر بیشتر ظاهر گردد و آنچه از جهت گرمی بود
 علامات درم بدان گواهی دهد و آنچه از بی حیات افتد مزاج و حال تب بدان مشعر باشد و این کم بسبب است
 گذرد علاج آنجا که سوراخ مزاج باشد تری کلی تبدیل مزاج بود و بیالته و درام در ترطیب بخوردن
 غذاها و شربت بادیه سوسماق تری نژاد سفرجات سرد یا معتدل و شراب مزاج و به نقل نمودن بر آب
 سرد یا تر کبری مائل و با جمله خدر کردن از هر چه خشکی نژاد و درامت نمودن بر آنچه تری نژاد چنانچه
 در او آب سابقه بین است و از زمین علاج و تعجیل توان کردن و نه متعادل بلکه اصلاح و این متعادل
 و تریجی باید کرد و در زردی کردن بدن مریض کوشیدن و شستنای مرغ آوردن گشت و تفریح شکار و مواضع
 خرم و گلزارها و سینر با و صورتها سه مطبوع و سماع افغانی طایم و ترنات نیکو دیدار انچه و اگر ام و
 انعام جمله و دای این مرض نبود و از بشارت با خوش آمدن داخل بسیار شادتر گردد و تفریح بلنج باید چهاره
 سرد کنمای پاسه را چرب داشتن بر دغن نغشته با دام یا نیلوفر با دام یا روغن کدو سی سفید بود و اگر
 دانه درسته از دینه تازه برکت یا نه است و در عظیم نافع بود و سی مجرب است و آنجا که ماده باشد
 با این ترابیر ترقیه معتدل و زود باید کرد و بلیات تنگ و مسلهای سریع الحرقه سبک و فصد صافن
 گاهی که دم غالب بود یا سواد عروق همه تن تشنه باشد عظیم نفع بنشیند و همچنین فصد با سلیق اگر
 در احشای آفتی هم باشد و همچنین هم فصد و و همین و عرق پشانی اگر ماده و در باغ فقط بود و تیزاب کاری
 و بعد از آن در همین هم نهایت نافع بود و آترا که طهام در معده ترش و قاسد که شود قه
 بعد طهام در هر سه روز یک نوبت بقیات سودا بسیار نیکو آید و درامت کلفت و قمر عود عظیم ملیند
 بود بر سه طهام و همچنین میوه های شیرین در میان دو طهام صباغ و شام جهت منع حرکت بخار
 و تعلیظ روح نفسانی تا ادراک خلطت خود بسیار نکند و تفتیح شده و خواب آوردن و درامت
 نمودن حسب الشفا یا انط الضمه مناسب بود بر تری نژاد و شربا وقت خواب یا بالای طهام آنزور را
 بود و جهت اصلاح عضو و تبدیل مزاج درامت زریج و یا نهارس و با کسی جنبانی تجویص آنجا که صغف

در روده پانصد و پنجاه و شش موزان است تمام قاتری غلبه نکند و کله خردت خوابت بسی مفید بود بر سینه
 در رسانی با وجود این تریز مذکور گاهی چیزای که نفع را بشکند مثل زیره دار چینی و مصطکی و قنقل
 و زنجبیل اندر طعام ایشان باید افکند و اصلاح حال جگر کردن و مقویات آن چنانچه در امراض جگر
 پسین است و همچنین تقویت دل نمودن بنایت و بر تریز بری و بر مرق طلا با وضادها سے محمل نفع
 و نافع تولید آن نمودن از آنچند در ادم سرنگور شد و آنچند در سرکه چینیانیده و بدست مالیده بانزک رود و
 کل طلا سفید آید از سوده است و همچنین عصیر کاسنی و کشنیز و گل سرخ سوده بانزک رو طلا کردن و بر
 در آراختن و داشتن و همچنین طلای جود در آب کشنیز و گل سرخ سوده بانزک سرکه و اگر در است
 الیون تریز اسب نرم و تریز برین در نماید تریز کامل بود و چون مساد مرق غالب باشد و نافع سوختن
 بر جانب راست مفید آید و کبر سرکه چاشنی دارد و سکنجبین عصفلی قندی کم ترشی و سکنجبین شربت و نیار
 جلودین و آنچه از وحشت پسرز افتد نافع بود گاهی خوردن و آنجا که توری در مرق باشد طلاها سے مذکور
 و جاست نافع بود و تریز تحلیل آن نفع بود در جمله شربتها و غذاها و میوههای سرد و تر دادن و در
 هوای چنین بودن بهترین سالجات است جنت آنکه بر لوبت که ضد پسین است که سبب کلی آنست نیز
 نافع تولید باد و بنجار است و سخیل بسو انیشود قطعا و مسکن سار سنخار است بنا بر اینست که ما خولان
 مطلق اهل سودا از چنین خوردنها تازد و کشاده دل میشود و تسلی میا بنده و لحنی با هوش می آیند و از
 ضد آن بر عکس دانجا که سبب درم طحال و رحم یا غیر آن آماسی و اشباه آن بود علاج آن امراض کافی بود
 خارج بحث باشد و همچنین سورتی که آن خود علاج پذیر نیست ازین بحث برود و ما خول حقیقی را گاهی جماع
 کردن مفید باشد جهت کشیدن ماده از دماغ و رفع بعضی بیماریات که در مشغولی گشتن طبع بر غوب و تریز
 کردن مرض و تسکین حرارت بنجار گرم و سوختن لیکن باید که افزا نکند که پس غلبه آورده بنا خواست
 رغبت کم نکند که تعب عظیم و کراهت حاصل شود و در مرض از لایم یا غیر محبوب نکند که بدل مای تحلیل و بر
 پدید آید و با مرغوبند خود ماده منی حاصل گردد و زود ضعیف نشود و باید که بعد طعام و مشرب و میوه
 کند جهت آنکه بر جلو سده و بدن پس حرکت بنجار غالب شود و پری سده و تری برین این چشمها باشد
 و زطبات در بعضی مجاری بانزک میکن که پانیا و حی پدید آید و ماده از دماغ بد آنجا متوجه گردد و یا اشک
 افتد و ماوت بود عضوی سفلی بهتر از خول و بے تریز بودن و خواب هم بعد از خوردن تریز

و خلیها و بر سه بنایت مناسب آید جهت بر رفتن بخارات تر بدماغ همچنین دلک و حرکت مغز
 در ایها زود آویخته نشستن جهت جذب ماده و در گرما به آب سرد غسل کردن و سرآب سرد زود
 اندز سایه یا در وقت کمی حرور اکثر روزها سفید باشد و پیش سردینه و کفهای دست و پایی را
 خشک داشتن ناخ آید و همچنین گرم دزم داشتن پشت و پیش سر مبت اعصاب را و بر کفهای
 دست و پایی اکثر شبها جاب آب کشته سرشته نهادن سفید بود و اگر گاهی بر سر نیز بند میگوید و چند گس
 را دیدم که بخار بسیار با ایشان بر می آید یکی فرمود که عصب و عضلهای بغل ایشان را سخته می
 مالیدند برین مداومت آن حال بنایت کم شد بنحایت آن طبیعت و چندین را دیدم
 که شکک پنجه که آنرا بعضی موشنگ گویند بر ستور ماکلا چند بخت خوردند و این بخار از ایشان کم شد
 بنحایت نه طبیعت مجربست و بیاید دانست که هر چه در آن قبض و عقوصت و درشتی باشد درین
 مرض سفرد بود بواسطه آنکه مجاری بدن صاحب سودا و خش و خشکی مائل باشد از دیاد یا بد چرب
 نیک گرم بالفعل و سرد بالفعل و یا مرخی بود هم بد باشد جهت ضعف و باغ و دل و جگر و معده ما خول
 و همچنین هر چه در آن طمی غالب بود سفرد باشد و فزاید نماید سفید باشد و حکمای هند در علاج مطلق سودا
 از خوردن هر چه در آن سیاهیست منع کنند که آنها با نخاصیت مدد علت شود و در مورد المزاج ثابت
 این مرض بر طعام طبع نیاید کرد و کوشش در تغلیل وضع از دیاد آن باید نمود انذیه تا فقه نخواب
 بگوشت مرغ فرجه شور با برنج بگوشت طفلی فرجه رشته بگوشت بره و مرغ قلیه برنج چرب و گوشت
 پلاو چرب بروغن بادام یا سکه تازه یا دنبه و فالوده قند با عسل بروغن بنفشه بادام و گلاب و مغز
 پسته و خشخاش و مری بروغن بادام و خشخاش و مغز پسته و پنیر تازه با عسل یا شربت سیب یا شربت پدیا
 خرما چینیاندره و فغان تازه با اینها شیر و قند و پنجه یا نان سیده تازه با گوشت فرجه و نازک دانست
 شیرین گاوی و گله و پاچه و زبیر آن و منر کله با قند و روغن شیرین و بطبخنه مرغ و کوهی که گندنا و کشتیز سبز
 و کاهو مسادی در آن باشد و هر سینه بگوشت گوسفند یا مرغ و جلم کشک جو بگوشت فرجه و نازک
 شویب و آروینه که فاقن از بکاسه و عسل یا قند و مغز بادام ساییده باشد بشیرط آنکه ترشی کم ختم شود
 صفرا در مزاج و سه بود و یا فاقن آن از ناروان و مغز بادام و موز یا باشد و ترشی زائد از صفرا
 دی و موس و احتراقی بود و آنرا آزارها سبز با وجوبات که در بعضی ازین اطعمه کنند مزیره و کشتیز تر

با خشک و کاه و پیاز و چغندر و کدو و خیار بازرنگ و اسفناج و گاهی انزک کرب و خرفه و سلمه و شلغم
 و زردک و برنجست و خبازنی و ترنبز باید کرد و شتر بنافه شربت سیب و بی و فراصبا دار فندب
 و صندل با عرق کاسنی و عرق بیدرگ و گاو زبان و عرق کاسنی و مریمی اینها و قند و نبات با اینها و تخم
 اسپنول یا بریحان و قرص عنبر و عود و مصطکی و لیمو و شراب مزج و اقله از شکبختین قند با انزک
 تنوع بشود و مقدار آن کشیز سبز گرفته و آب بمقدار کرده یا از آلوی نخته یا اینها و یا از آب گامه و قند
 و یا از غوره و قند حلوا با می سفید بریحان و کدو و ترنج اندر شربت قند پرورده در بچال هند
 و آن در بچال خیار در بچال خرفه در بچال کشته زرد آلوی میرین و حلوا می ترنجبین با دانه
 و حلوا می بنفشه لاریسه و حلوا می سپید مز با دانه و بادام شیرین سفید و خرفه بریان قند و قطا بیفتد
 نبات و دو شتاب سفید میوه های مناسب خربزه و انگور شیرین انجیر سیب شیرین امرود
 و بلبل نار شیرین و پنوش معتدل یا مخلوط با شیرین و گلاب زده زرد آلوی شیرین توت پیرانه شیرین
 نارچیل تازیه میوه های شیرین کیلاش نیک نخته با دانه فندق پسته خرمایا بازرنگ هند و انجیرین
 گلاب زده طینات و مسلمات لائق آب پیروز فلوس خیار شنبدر مطبوخ خاک شیرین
 و ترنجبین یا سانس کی جبت صفرا و در تنوع ذاکه حب چنپال حب هر بے حب سنگ
 سلیمانی جلد در مطبوخ انجیرین حل کرده تیزاب فارسی با چار برابر آب و الله اعلم عشق زود بود
 از مالجولیا و آن اکثر زبان زبوان را بیکاران را افتد جبت بسیاری توت شہوت و حرکت منی
 در بدن ایشان و مجوس و متفن شدن آن در مجاری و صعود بخارات بدانان بر مانع خصوصاً
 که غلبه فکر معشوق و از نشه و خیال جذب بر او بخار بیشتر نماید و در احراق و بیسی می افزاید علماست
 این غمزدگی چشما بود یا غلبه کردی بر طانی از مهمات ضروری تیج پلکهای چشم و بچایی و لاغری شدن
 بے جتی ظاهر دور و بر زدن و بر کشیدن آن هر ساعت بے اختیار و بے ترتیب بچای نظامی
 شامل و بیست و زرد می لون بشود و سیل غلوت و زرد و ترنم و ششیدن آیات پروردگاشقا
 و متطرب شدن از آن و بطور و الخفاف منفس و کم خوردن بے اشتها بودن بے تشنگی بودن
 و با شدگی بیس غلبه و اعراض بر مالجولیا ظاهر گردد باشد که احراق ماده شود و اعراض جنون پیدا آید
 علاج اولادصال معشوق بود و اگر زنده باشد و در نکاح او آرزو تمام به علاج آید

به تخصیص بعد مباشرت و اگر بخلات این بود مجرد مصاحبت و کلم بسیار دیدن او مانع بود از امانت
 غذا و غیر همان است که در مایه لیا نکر شد و اگر مصاحبت نیز میسر نباشد نیز متنفر ساختن او کند از
 معشوق چنانچه عجزان پیران را برمی انگیزد تا جنت او زرد او میگویند و بدگیری او را غیب میسازد
 و یکی را که ممکن الترویج باشد برمی آرد و بدو مینمایند دیگر نیز اندر چند آنکه بر در حریص شود و از آن خیال
 بیرون آید نگاه آرزو با او ترویج کند تا دفع ماده بینی عفن واقع شود و بعد ترطیب و دماغ و اصلاح
 برستور کند و با لاجلا اگر میسر شود او را محاسبت مطبوعی مندرمودن و بکارهای مرغوب و لعیبا و
 شکار و افانی و صحبت مردم نسیب و دوستان دیگر و نظرها مشغول داشتن بزودی علاج پذیرد و اگر
 برینها نشود چاره نباشد جز آنکه دست او را بسکرات و مخدرات غافل دارند شاید که تفادتی کند از نگاه
 علاج برستور مایه لیا کند و ابتدا علم چون دیوانگی چهار نوع بود صبارا و قطرب و مایا و دار الکلب
 اما صبارا معلوم و اما قطرب نوعی از مایه لیا می بود که از خلط سوخته افتد به تخصیص صفر و حرکات
 صاحب آن چون بحرکات قطرب مانند آجا نور نیست سیاه همچو کس و جمعی از آن پیوسته بر روی
 آب نشسته بر طرف در حرکت آید برین جهت بدان موسوم شده و این چنان بود که غایت خوف و
 خشت بیج جای قرار نگیرد و هر که را میندازد از فرار کند و بر طرف گریزد و در آنکه گیار و در شب بیشتر
 حرکت کند و بر طرف گریزد و در آنکه گیار و در اما مایا بخت یوان جنون سببی را گویند و صاحب آنرا
 چون خوی و دان باشد در مصرفت مردم و حیوانات و نگان کردن او هم نگاه کردن سبع مانند برین جهت
 بدان موسوم گشته و سبب آن صفت سوای سوخته بود و سوای بود که از صفرانی سوخته حاصل شود
 و اندر دماغ جامی کرده و اما دار الکلب یعنی در و سنگ و صاحب آن چون گاهی عصب کند و گاهی ملامت
 نماید همچو مسک برین جهت بدان موسوم شده و سبب آن سوخته از خون که اندر دماغ جامی
 کرده و مایه لیا گاهی مقدس چون بود و بسیاری کا بوس با گرمی دماغ و سرخی سرد قما و متلی بودن
 از خون و همچنین بسته شدن خون در پستان زنان مندر باشد بحدوث مایا و دار الکلب علامت
 اندر قطرب صفت و در حشمت از خلق بسیار بود و با وجود حرکت و بیقراری مذکور مقابله و خرابیا
 و خلوت طلبید و بر پایهای او گاهی بواسطه بسیار افتادن و بر خار چوب و سنگ زدن و غیر آن
 ریشها پدید آید و مندرمل نشود از جهت روارت اخلاطها و چشم دینی او خشک بود و در مایا بخت حدت

و در اوقات خلط اضطراب و پر خوی و کینه و بسیار گفتن و غضب و تعصب و تشنه غالب باشد و در اوقات
 الکلب حقد و بدخولی بدان مرتبه نباشد و گاهی آرام گیرد و اندک خنده کند و لطیفه گوید و حرکتی مضمک
 کند علاج جمله علاج بالهونیا بود با مبالند در تبرید و ترطیب و اولی آن بود که در بعضی را عقید سازند
 و بنزد تخم کفایت کنند تا نفع تسکین یابد و در علاج زمان برد اگر هر روز بعد طعام بر کفایت پاسه او
 چوب تر بسیار زنند و سر او چوب کنند نیکو بود و سحر و جادوهای ناخ آید و گفته اند که اگر نیم در هم این خون
 بزنجبیر زنند ممکن بود که در روز به صلاح آید و اگر نشود مکر سازند تا یک درم توان داد و اگر بعد از آن
 که سر او را روغن مالیده اند تا سه قدر بر سر او زنند هم نیکو بود و در قطرب و غیره میان سر
 داغ کردن نافع بود و دیدم شخصی را که دار الکلب نماند داشت و راول بار پیدا کرد و در تابستان
 غلبه کردی و در فائز بحال بود آمدی بی عطای مقرر و چندین سال برین حال بود چون پیری
 بنیاد کرد و در تران خلاص میشد و در تبریدی و کمر طعیان میکرد و چنان شد که گاهی ساله
 بود که مجنون نمی شود و دیگر بر همین مرض بهین نوبت آمدی و قبل از ظهور نوبت هفته سر او در
 کردی شخصی فرمود که قبل از ظهور نوبت میان سر را داغ نهاد آن نوبت سبک گذشت حضرت
 فرمود که چون آخر فائز شود هر سر هفته و دوازده حسب شروع پاک کرده مستخرج کن و هر شب روغن
 آنرا گرم کرده بر تمام سر میان و خواب میکن تا بهار و همچنین میکرد و بهین روح مذکور بر طون شد
 و با رجول نیامد و آن مدامت میکرد و صبح بود اسباب خواب طبیعی و گران و در از باشد که صاف
 آن بدستواری بیدار گردد و چون بزود بیدار گفتنی الحال دیگر خواب رود و بیدار شدن
 او بخواب آلودمانه سبب آن با فرام تحمل روح بود بجهت تعب مرضی و یا ریاضت و یا الی
 که برل استراحت با تعلق روح در درون جمع شود تا بدیل رسد و یا بسته شدن مسالک روح
 و یا فی از رسیدن صدر و ضرب بعضلات ضدغ تا سفوذ آن بخارج حجت اورا کات سو قوت
 مانده یا رسیدن سرمائی از خارج که عصبها را حذر کند و گذر روح در ان سو قوت مانده و داخل
 جمع آید و یا رسیدن رطوبتی از خارج که عصاب را سترجی سازد و بر هم نشاند و گذر روح اندران
 دشوار شود و یا وقوع ضربه که روح را غلیظ سازد و از سفوذ بخارج و اورا که مانع آید یا نتر نوبت
 بنیظ بجهت اضطراب طبیعت از تعب اورا کات و سیل او بسبب او یا از استیلائی ماده سمی و یا کسی

و با حصول برودت و بارطوبت مزاجی و مانع آمدن از نفوذ روح بخارج میجو برودت و در طوبیت
 خارجی خواه سانج بود خواه مادی و انز مادی از برودت سودا تری بلغم افند و شستن و دفع آن از هر
 سبب ازین اسباب مذکوره بتقدم آن سبب و ابیلاک آن سبب چنانچه در کتاب سین است
 آسان بود و فرق میان سبوت و سکوت و خشیت ظاهر بران کنند که سکوت را نتوان آگاهانه
 و نمایندن بخلاف سبوت و سکت ناگاه افند و سبات به نرسج و سکوت را دم زدن و شوار
 و با خزیه بود و سخته خواب کرده ماند و سخته سکوت میجو مخوق و به حضرت و سودا مائل بود میان
 سبوت و منشی بران کنند که منشی را نیز نتوان آگاهانه نمایندن و منشی را غلب
 به یکبار افند و سخته او بر روی گراید و میان سبوت و منشی را حس بران کنند که آگاهانه
 و نمایندن او بنیشتدیر ممکن گردد و سخته او بر روی و تیرگی گراید و علامت قریب سبوت
 سبوت آن بود که اگر آگاه کنند آگاه نشود و سیاهی چشم او با لاسیل کند با تمام و منشی
 کم شود علاج آنجا که سبب از لامل تحلیل بود بتدریج در نمایندن برل با تحلیل اصلاح باید
 آگاهانه سبب چنانچه در پیش گفته شده و تقویت و مانع نمودن و آنجا که سبب صدره منفر بود
 اولاً گرفت از بر طرف باید ساختن نگاه آگاهانه نمایندن و آنجا که سبب سراد تری خارجی بود بجادات گرم
 و خشک کننده اصلاح باید ساختن و آنجا که سبب وقوع مجزوم و شاه آن بود علاج بر سبوت
 که در غلش سین است کردن و آنجا که سبب بر مزاج بود علاج صدره سرد مناسب باشد و آنجا که سبب
 رطوبت مزاج بود علاج پیشترش سفید آید گفته که سبوت مرکه و عصا و سودا مانع بود و آگاهانه سازد
 و در باز آوردن قوت قادر بر حیوانی آتی است و در آگاهانه نمایندن تیزاب بر کف دست و پاس
 و بر سر نمایندن در سن و در پیری کردن علامت رومی پانزده ساله داشته و او را میفیند شد و بعد از آن
 سبات نوی افتاده حضرت یک قاشق تیزاب فاروقی بر جادیا چار برابر آب مهم کرده برود خورایند و
 بر سقوی و کفهای پای دوست ویشانی قدری تیزاب مالیدند و نظر را قدری بهوش آوردن بر او
 افتاده و اسهال سودا و سخته نوبت فی صفای سخته و سبت مجلس استعمال سودا کرد و صحت یافت سهر
 بے تموللی تا طبعی با قراط بود که صاحب آن هر چند خواهد که بخواب رود خوابش نیاید سبب آن با
 سودا مزاج گرم و خشک بود که روح را بخارج تحریک نماید و از جمع و در داخل وسیل سبوت مانع آید

بواسطه گرم ساختن روح و یا برتست خلطی مسکن در و مانع یا مقصد بر مانع که بحدت روح را گرم سازد
 و بخارج مال گرداند و برتست هم مانع خواب شود جهت آنکه پس نیز سبب گرمی روح بود و سبب
 بے خوابی پیران بیشتر این باشد و سرفه خشک باین هر دو نوع کشنده بود و یا فکر سبب باخون و یا غم جهت
 غلبه تیره تحلیل روح و حدوث بین و یا غلبه روشنائی که روح بر آن میل نماید برینا کلت نوارتست
 بتخصیص که میسبب هم در و مانع باشد و یا در وی سخت که طبیعت را بر دفع ضد شغول دارد و در روح بر آن
 سوز باشد و با سانسش توان پذیرد افختن و یا فساد هضم که طبع را شوش دارد و بخارات مفسد از آن
 بر مانع صعود کند و یا خلط سوداوی که بخار آن و مانع را خشک و روح را شوش دارد و چنانچه در مایه نخلیا
 معلوم شد شناختن حدوث آن از هر سبب ازین اسباب مذکور به تقدم آن سبب و ظهور علامت
 آن چنانچه در کتاب مبین است بیشتر کرده علاج آنجا که سبب آن سوراخ زجاج گرم و خشک
 بود و خشکی سرفه و حرارت و سوزش قعر چشم و خشکی بینی و درین بر آن گواهی دهد و یا بخار سودا
 درین آن باشد و بعضی اعراض مایه نخلیا بر آن گواهی دهد علاج بر سوراخ زجاج مایه نخلیا باید کرد
 یعنی بزیره و تربسب و استعمال منومات و تعدیل مزاج با سحاح و تبخیل بعد تنقیه مزاج و دوک بعد
 از حمام و نقل هواد بکار داشتن مخدری سرد بحد تخذیر و قمر مزاج و اشیاء اینها و آنجا که سبب
 بر تریست خلط باشد در لوط چشم بینی و شوری محاط و نفث و آنرا گرم شدن چشم بخواب
 زود آگاه شدن و برون آرزوی خواب غنودن بر آن گواهی دهد تعدیل حلقه بنزد و شربت های
 مناسب باید نمود و تنقیحی و حقه و سهیل کردن و گلشن و حب الشفا و ما فقه الصحوه و ایفون
 و غیر بقدر احتیاج بکار داشتن و علاج بے خوابی پیران دشوار تر بود و در فن و اجتهاد بیشتر طلبید و اگر
 نطوبه از یاد و خشک چوسازند و هر شب بکار دارند در وعین یا بوز و انخوان هر شب آنرا که
 بینی بر کشند و سرفهات و مقدره خصیه بالرد در گوش بچکاند و پوست جوید و از پس که با نیز ریاضت
 سفدل کند و بعد از آن طعام مناسب خورد و آسانش جوید مفید باشد جالبینوس در پیری هر دو جهت
 خود طایفه میفرمود از گوشت نازک تر بود که در دو ارجینی در آن میگرد و تا خواب آورد و میگفت
 که من پیرم و مرا خواب سود دارد و ما لیدن روغن ما بر سر عظیم مفید بود در باقی اطفال ریح همان سبب
 کافی بود در جله غذا های ترک که گوگ یا شیر خشنک در آن باشد مانع بود و حب الشفا و اسنال اعظم

منفعت نبشته و ساعهای خوش معتدل بخصیص لواخت شده و آواز آب روان و آواز حرکت
 در خان را از باد مستدله و آواز باد شیندن از خانه درون تاریک استماع حکایات و قصص حرکت
 از چوبه جله خواب آورد و اگر اطراف مریض را بعد تعریلات مزاج و دماغ به بندند و در شب بر او
 حکایت گویند و او را به تکلیف اسماع آن بسیار نمایند تا ملول شود و منومی در آن آنا بندند و چون
 نیکی بنیاد کند بخوابد و شد خواب بنوازند و بنظر و بیکبار بر خیزند و اطراف او بکتابیند و چراغ بر او زنند
 و آواز کند و تشویش ندهند خواب رود و الله اعلم شجوص که آواز اخذه و جمود نیز گویند علت
 بود که به یکبار حس و حرکت باطل شود و صاحب آن در هر حال یک باشد هم بر آن بماند چنانچه اگر ایستاد
 بود همچنان بماند اگر گشته بود همچنان بماند و اگر میزد بود چشم کشاده بماند و اگر در خواب بود چشم
 بر هم نهاده بماند و اگر دست بکار دارد همچنان بماند و جهت تشبیه شجوص که باز ماندن چشم
 است و باخذه که گرفتن است و بگوید که منفرده شدن است ازین حالات ظاهر بود و سبب این
 علت سود المزاج سرد بود که بر دماغ غالب شود از ماده سودا و عسر این ماده اندر جزو موخر بود
 و آفت بهمه جزا باز دهد و نیز این مرض از سایر مشهور به ابران کنند که این ناگاه افتد چنانچه گفته
 شد بے تشبیه و بے کف کردن و نبض اندران وقت بلعی و صلب بود و جهت سردی و عسر ماده سودا
 و هر چیز بجهت ناگاه نشود علاج نخست حقه قوی باید کرد از آن نوع که در بیشتر عسر او آخر کنند
 و اگر صابون در هر گاه و اندر طبع یا بونه و اینستون که راخته و قدر روغن نیت و شکر بآن آمیخته حقه
 سازند نافع آید و بعد ازین مجرب بر ساقهای او نهادن عضلهای صرع و عصبهای پشت میان انگشت
 شاد است و ابهام او را سخت گرفتن و مالیدن و سیرینی او را با محکم فشردن و گوش او را کشیدن
 و عضلهای بغل و کف پایی او گرفته ریحا چیدن و تیزاب تیز بر ستور مالیدن جمله او را آگاه سازد
 بعد ب ماده و تحریک روح حاسه و بویهای تیز تیز مفید آید و بعد از آگاه شدن تقویت و مانع
 و تعدیل مزاج آن و تنقیه خلط فاسد و دیگر فسادات دماغ معلوم شد کردن هر چه مناسب
 بود و آواز آب سرد و هوای سرد یا هر چه سودا و خشکی آورد و خدر فرمایند و بجای آب مار العسل بانزک
 کلاب دهند و دماغ پس سرد تیزاب کار می بآن بسی نافع بود و وار و سرد این هر دو علت
 را بفارسی سرد گشتن ناسند و هر دو به یک دگر نزدیک باشند اما دو آنکه صاحب آن

چنان پندار که همه چیز با برگردد و او در میکنند و اگر بر پایی خیزد و بیدار آن بود که صاحب
آن چون بر پایی خیزد و یا لختی تسلی کند چشم او تاریک شود و سر و بگرد و بجم باشد که بقید سردا کثر
مقدمه و دار باشد و این هر دو چون بر پیران غلبه کنند نیندر باشند بصرع یا سکت جهت ولادت
ایشان بر کثرت بخارات بلغمی غلیظ در دماغ ضعیف و تراکم آنها و حدوث سده که سبب آنها
بود بسیار بود که در ابداع زائل شود بر عکس و سبب سرد بخار تیره غالب که به یکبار در
مقدم دماغ حاصل شود و در روح با صره مخالط شود و مانع شود از وقوع شیخ بر او و حدوث این
بخار گاهی اندر دماغ بود از تاثیر حرارتی بخار انگیز اندر رطوبت بلغمی مخصوص و یا اندر عضوی دیگر
مثل دل سده در حوضه و مثانه و گرده و سپرز و ملق و پاپاها و غیره با مشارکت بر دماغ رسد و سبب
دوار و در کردن روح با صره بود و تبدیل یافتن صور و اشباح حاصل در آن روح علی الاطلاق
و سبب حرکت روح یا بخار و ابر و بار و روح آینه از آن نوع که در سرد معلوم شد و یا سوزان
مختلف باشد که یکبار در دماغ افتد و روح از آن گریخته تنفر کرده اندر عروق و بطون
دماغ و ابر و با بسیاری و در زدن و چرخیدن بود یا بسیاری نظر بر چیزهای متحرک
و دوار کردن چه روح با صره بقربا بموافقت آن حالات دوار شود بعد سکون صاحب قطع نظر
و پنهان آن کیفیت در و باقی بود بجهت تردالت با صره و یا سقط که بر سرد روح را بقدر ابر
سازد و ازین حال سرد بیشتر افتد و ماده ایما از هر قطعه افتد اگر چه بشارکت باشد
ولیکن بخار موجب سردی سوداوتی نباشد و بخار موجب دوار صفر ایتی نباشد و گاه بود که تا
رادر افتد بسبب ضعیفی قوت که به تکلیف حرکت روح او مضطرب شود و در کند علامات
آنجا که سبب بخار نفس دماغ بود پیش از دوار گرانی سرد طین گوش و تیرگی چشم و کندی همه
حاله با ضربان ثریانات صنغ و کردن بوده باشد آنجا که سبب سوزان و دیگر بود ضعف
قوت و آفت آن شاید باشد و آنجا که سبب سوزان مختلف بود ضعف دماغ و تقدم حرور و دواز
و یا استعمال چیز سخت گرم کنند یا سرد کننده و مفرودن شراب و مانع آمدن آب سرد بدان گواهی دهند
باقی نفس سبب شاید بود و علاج آنچه از بخار متکون در دماغ افتد تنقیه دماغ باید کرد و بسبب
چینیال مقوی بصیر و غیره با سبب مسطحات لایق تقویت معده و خون با طریقی و کنگنه و غیره

و سفوف مقوی و حافظه الصحتة تا حد مخذیر در نیاب بعد تقویه جامع بود مانع حرکت بنجار و سکن سفلط
 روح که مطلوب است درین مرض و غذاهای صداع بار و مفید بود آنچه شیرین و ترش نباشد و شد
 اطراف و جذب ماده بنجار از دماغ بجهت آنکه در بیشتر غس گفته شد مناسب بود و آنچه از سوراخ المخرج مختلف
 اقتدایر او صد صلاح باید کرد و تقویت دماغ کردن چنانچه معلوم شد در گرمی مزاج سرد مخذر
 چون امینون و جوز مائل و در سردی مخذر گرم چون حب الشفاد حافظه الصحتة مفید آید و غذای سرد گرمی
 و سردی مزاج مناسب آن باید داد و طول مدت مرض حاکم بود به سردی آن و آنچه از دور و نظر
 بردارد متحرک پدید آید رفیع سبب و تقویت مزاج دماغ کافی بود آنچه از مزاج و سقظه اقتد صلاح
 محل و ضرب و کوفت و تقویت دماغ کافی باشد و آنچه بحرانی بود از علاج مستغنی بود و در حاکم صحت
 باشد و آنچه از بنجار سده افتد اگر از خلوص سده و گر خشکی و صفراویت سده باشد چنانچه کمی آشتهار
 و تلخی دهن و تفاوت مرض در وقت سیری و خفقان و اضطراب نم سده شایع بود و بطعام
 صفا شکن تدارک کند و صفرا و تلیسین آن مناسب بود اگر از غلبه اخلاط بر در سده باشد
 و بدی مغز و تلیان و بی اشتهای و اشمال آنها دلیل گردد و تقویه بعضی و تلیسین لازم بود و بعد از آن
 تقویت سده و منع بنجار از دماغ و آفتی دیگر اندر سده باشد علاج آن کافی بود و آنچه از بنجار و آفت
 عضوی دیگر باشد اصلاح آن عضو اول باید کرد و نگاه تقویت دماغ و منع بنجار به کشیزیات و مخذرات
 نمودن و در جمله نظر از چیزهای دور کننده و بلندها و آبهای بزرگ باز باید داشتند و چیزهای
 که ماده را به اسافل مائل سازد و بنجار دماغ را تحلیل کند بکار داشتند از آنچه در صد او غما و غیره
 مذکور بود و داری که از پس حذر عضوے اقتد زود علاج باید کرد که مندر بسکته باشد و نیز آب
 کاری و تدبیر سرد و بعد از آن آنچه مناسب باشد و همچنین دار پر آزار نیز مفید آید این تدبیر
 و الله اعلم کما بوس این علتی است که مردم را اندر ابتدای خواب چنان خیال افتد که چیزی به
 گران یا میب بر سینه او خفته و او را میفشارد و نفس او تنگ شود و زبان بی فرمان و آواز
 و حرکت نتواند کرد و گاه بود که فریاد باز نرود بیدار شود و مضطرب و نفس بر او قناده و این علت
 چون غالب شود اکثر مقدمه صرع باشد و گاهی مقدمه سکته و یا مانیام بود سبب این
 بسیاری غلطهای غلیظ باشد اندر تن چون بلغم سرد و خون سرد و دمی که بنجارهای غلیظ از آن

از آن بدماغ برمی آید لیکن در بیداری بجز کتلتا تحلیل میاید و اما در خواب بجهت رفع حرکات باغ را
 فرو میگردد و گاهی بود که سرای سرد بر باغ رسیده تخصیص در خواب و دماغ را کثیف سازد و فراهم نشاند
 و گاهی بود که کند و در خواب لون بخار غلطی چنانچه در لامل مذکور شد میاید و بر علامات هر غلطی
 چنانچه سینه شدم قرصه باشد علاج آنجا که ماده خون بود فصد با سلیق یا صافن باید کردن و
 لطیف غذا و تقویت دماغ نمودن و اگر بیسلیق مناسب بود فصد دماغ را پاک سازند مناسب
 بود و تقویت معده بجهت تقویه و تسکین بخار لازم بود و دیگر اخلاط دیگر تقویه متوالی و برقی باید کردن
 و از بیس باغ بود در هفته دو نوبت و گاهی خوردن چند بیست در دو بین آن اکثر اوقات مفید بود
 و غذای لطیف کم بخار چون نخود آب باغ باشد و بعد تقویه تقویت دماغ و معده و منع بخار واجب
 بود و غرغره متوالی و احقان نیکو بود و دیدم چند کس را که از غلبه مصاحبت مصرع و بسیار شستن این
 مرض پیدا کردند و یکی در سن چهل سالگی مصرع نیز پیدا کرد و الله اعلم مصرع این علتی بود که یکبار
 توت ص و حرکت ارادی لغتی از کار بازماند بسبب مانعی و افعال اندامهای حس حرکت در نظام
 شود و در اکثر تشنج اندر آنها پیدا آید و صاحب آن اگر ایستاده یا نشسته بود بیشتر در بین جهت بر سوم
 بصرع که در لغت افتادن است گشته و اغلب کفک بر لب آورد و سبب آن علت سده بود
 تا نام که اندر بطون نفس مغز افتد به تخصیص در مقدم و آفت آن به جمله بار و هر دو چون دماغ
 بجهت حذر از موزی دماغ آن خود را بهم در کشته اعصاب بدان واسطه تشنج کردند و این
 پیمان بود که معده گاهی که خواهد که طعام فاسد را از خود دفع کند خود را از ازم آورد و قوت و انفع
 آن نوع و فواق کند و همچنین شش نیز چون خواهد که خلط حادتر که یا مودی را چون گردد و در از
 خود دفع کند خود را از ازم آورد و قوت و دفع آن برود و هر از ازم دفع طلبد حرکت صرف بر آید پس مصرع
 دماغ را بجهت فواق بود معده را صرفه شش را و عطسه نیز دماغ را از حذر کردن از مودی و فراهم کشیدن
 خود افتد مثل صرع قلند صرع عطسه بود در از و عطسه صرع بود که تا ه و جهت کوتاهی عطسه
 لطافت و اندک ماده بود که طبیعت آنرا از مودی دفع کند بجزای بینی از سوسه پیش و حرکت
 دماغ و هر اسه استنشق بران یاری کنند و ماده صرع بجهت غلبه و ضعف طبیعت و باز رسیدن
 آن همه بطهای دماغ است تحلیل و دفع آن در از گردد و سبب آن سده یا با هم کشیدن باغ بود از رسیدن بخار

مودی از عضو مشترک که بدان جهت مسالک روح بسته گردد و افعال آن ناقص شود و یا از رسیدن
 کیفیت سمیه از خارج چنانچه از رایحه پیش و لیسع عقرب تخصیص بر عضله و یا از رسیدن کیفیت سمیه
 از داخل چنانچه از حیض محبتس و یا از منی مترکم و فاسدگشته در اعمیه منی در رحم و اشباه آن و یا از کوبیده
 قلیل رویه البره که از دماغ جایی یافته باشد و به کیفیت ایزاکند و مانع او با خود مادی غلیظ باشد که
 محبتس گردد و بجهت غلظت در گذرگاه روح و یا بر جوشیدن لطایف بود اندر دماغ و سد کردن منافذ آن
 و یا غلبه بلغمی غلیظ یا رقیق یا سودامی رقیق بود و این دو خلط بیشتر افتد و از خون سودا و بلغمی
 نیز افتد و باشد که نادر از بر جوشیدن خون فقط یا از صفراوی فقط افتد و حق آنست که این سده
 از بنجار غلیظ است چنانچه رای قومی و اسطوخودوس بعضی از چوگیان برین است و حدوث این بنجار
 نیز در عضو دیگر است چه ناگاه افتادن این مرض و زود آگاه شدن مریم و بحال اصلی آن
 دلیل نیکو بود برین سنی و تو صرع را جهت آنست که از بنجار در هر نوبت چیزی از بنجار بیفت
 و مانع باقی مانده بواسطه ضعف دماغ و بد ادنی محرکی در حرکت آید و دماغ و روح را بر بنجانند بسیار
 باشد که حس دماغ قوی بود کیفیتهای تا موافق را زود در باید و صرع تولد کند صرع و مانعی بین
 دو نوع بود و باقی از اعضای شاربک افتد اکثر صرعی که ثابت شود سبب آن بنجار سده
 باشد یا مران یا پسر یا تمام بدن یا پایا دستها و باقی صرعها که از دماغ و حس و یا از بنجار که م شکم
 و یا از فساد سنی یا حیض و یا وقت حمل و اشباه آنها افتد بر غایتها زود در متغیر گردد و دراتی بدتر
 از آنجا بود و طحالی نیز بدترین فریب باشد و بسیار بالینجی لیا و دمانیا منتقل شود و بسیار به تسبیح
 زائل شود و بهوش آمدن از صرع و اشباه آن به تحلیل بنجار و دفع خلط مودی بود و نامتومی این سده
 بدان معلوم گردد که حرکت گاهی لختی باقی بود چنانچه صرع احیاناً نبی تشنج باشد و آنکه دهن
 جفا نزنند و نمانند کله گیر و اگر سده تمام بودی سکنه شدی تمام حس و حرکت مرتفع گشتی و بیاید و آنست
 که هر صرع که پیش از صیت پنج سالگی افتد و رگ زود و اما بعد از صیت پنج سالگی بر آن لم اتفاق
 افتد و علاج آن بنایت صعب بود بعضی الهابطع بر آنرا منع کرده اند و من در قرز و من سید
 را دیدم که بعد پنج سالگی صرع پیدا کرد و در شصت سالگی بر طرف شد و چندین جوان را دیدم
 که بعد سی سالگی صرع پیدا کردند و صحت یافتند چنانچه بعضی را بعلاج دی اطلاق بود و در معالجات

نذکر گردد صرع که دوکان بیشتر از غلبه رطوبت باشد و بتقلیل دتیزسن بصلاح باز آید و بسیار باشد که در قریب بلوغ قبل از ان و بعد از ان صرع افتد و آن بحسب قوت حرارت غریزی باشد که تدریجاً زود قبول کند و بسیار باشد که تب صفراوی که دوکان بصرع بحران کند بحسب بر جوشانیدن آن حرارت رطوبات دماغی را و بسیار باشد که صرع با قویج بر طرف شود به تخصیص که بلغمی باشد و با پتهای ناسبه که در آغاز آن رزهای صعب کشد و بعد از ان گرم شود و عرق بسیار کند داده آن صرع بدان از جا که خود کنده شود و تحلیل یابد و بهتر شود و گفته که چون صرع را برود و پیشانی برص پدید آید نشان تحلیل ماده باشد و بدان خلاص یابد و الطفالی و دوکان را که بر سر و اطراف آن جوشش های بسیار باشد از صرع ایمن کردن و اگر معرّوع بوده باشد بحرانی نیکو بود صرع ایشان را و آنها را که بنجار سبب صرع ایشان از عضوی مقرر برمی آید چون در ان عضو ریشی و المی دور می حادث گردد و آن صرع بدان بر طرف شود هر صرع که ماده آن در جوهر دماغ بود و یا در سخن آن برتر از ان بود که در میان عشا دماغ باشد هر صرع که متواتر گردد و کشنده باشد همچو ام البصیان و همچنین صرعی که بان غشی مقارن بود از رسیدن فساد و فلفله و بنجار دماغ بدل در حال تشنج او مانع علامت سطلن صرع افتادن بهوشی بود میل سیاهی چشم به بالا و باشد که قاصب شود و تشنج دست و پای باز ماندن دهن و گرفته شدن بیشتر در نه و فاسیده شدن زبان و میل میان زبان به بیرون و آمدن کفک بیرون از دهن حسین عضله های رود چشم در ابتدای گرفتن و کج شدن دهن و آوازی همچو ناله دراز کشیدن و از زدن دست و پای مضطربانه و تشنجه و تیره شدن رنگ در حین گرفتگی نفس در آخر حال بهم لرزیدن و گشادن نفس بر فعات و زرم شدن اعضا تدریجاً و بهوش باز آمدن بعد از ان همچو خواب آلود و بعد از بجا اول شدن و زرد بودن زبان در اکثر اوقات و بسز بودن رنگهای زیر زبان و گندی دهن و برمی بوی دهن و آنچه از ماده سوداوی افتد قبل از ان بعد از ان علامات بالجو نیا یعنی ظاهر بود از خوف و حقد و صد و غضب خیالات باطله و غلط کردن سخن و اشتهاء آن و اندر مرسته و طمأنینه نیز از این اعراض باشد و اندر این احوال تشنج بیشتر بود و چشمها بیرون خیزد و بنایت و در برتر بهوش و حال اول می آید و می باشد که نفسها از جدا شود و بعضی از غایت صعوبت مرض در دست که اندک نرمی اعضا و ادراک پدید آید ناله بسیار کنند و بر طرف خود را انگننده و با سشد

که چنانچه شبیه از چای بر روی او از غلبه تشنج و سایر دلایل سوزنجات این اعضا و غلبه سودا چنانچه
در مایه نوال بعضی گفت شاید این اصناف تلمش باشد و آنچه از ماده لبنی افتد این اعراض بسیار صعب
نماند و تشنج کمتر بود و کفک بیشتر و زبری بود و در بول چیزی غلیظ و لزج همچو آلیکینه گداخته ظاهر شود
و از کسل و چین و سیان و سایر علامات بلغم نباشد خالی و مخاط و لعاب دهن او سخت برود
و غالب بود و قبل از نوبت هوسه صداعی و گرانی در سردا اعضا ظاهر گردد و نگاه صرع
افتد اندر سعه اضطراب و فریاد و ارتعاش بسیار بود و بر امتلاهی سعه بیشتر افتد جهت
از دیاد و ضعف و قبل از حدوث خفقان نم سعه و عقیان ظاهر گردد و باشد که صداعی بیشتر ظاهر
گردد و هرگاه که طعام زیاد خورد و در میان هر دو کف او پدید آید باشد که در پیشی بر خود برآید یا
بول کند و باشد که متواتر گردد و هلاک سازد و سایر دلایل فساد و تصور مزاج سعه شایه بود برین صنف
و آنچه از تباهاه اخلاط سعه بود از غلظت سعه بیشتر افتد بشوهد هر غلظی را بتوان دانستن و آنچه از خون سعه
افتد در قرب صرع خندان و ناز روی بود و در سایر اوقات بیشتر باشد و فکر او به قانون بود صرع
او ساکن بود کم تشنج باشد و سایر دلایل غلبه خون سودا شایه بر این صنف بود و آنچه از خون لبنی افتد در
اعراض شبیه صرع الحفالی و کدکان بود و سایر دلایل غلبه بلغم و آبکی خون با غلبگی شایه بر این صنف
بود و آنچه از صفرا و بنجران و خون صفراوی افتد قلن و اضطراب و رنده غلیظ باشد و تشنج صعب و قلیل
المدة باشد و زود و بوش آید و در حواس او تصور و واقع نباشد و در چشم و درک و تلخی دهن و سایر
دلایل صفرا شایه بر این صنف بود و آنچه از با و غلیظ و بنجران افتد تقدم ملین بود و در وقت و باغ
و سختی تشنج و زود بخود آمدن و نزدیکی نواب و قلت اخلاط شایه بر این صنف بود و آنچه ماده آن اندر
و باغ باشد گرانی سرد زبان و تیرگی حواس و زردی رو و خرافت در اوقات هشامی و لازم بود
دوار باد و جو که سعه سبک باشد و طبع مجیب غلبه اضطراب صرع بعد از آن مدتی حرکات بله
ترتیب کردن با سلامتی سازا اعضا شایه بر این صنف بود و آنچه از عضو دیگر افتد آن عضو شایه
بود بران صنف و آنچه از سمی خارجی افتد تقدم لس حیوانی و یا از سمی یا خوردن سمی شایه بر آن
باشد و آنچه از سمی داخلی افتد چنانچه ماده دوسه یا منوی اشیاء آن در عضوی محبت شود و سینه
در آن پدید آید و بنجران بواسطه عصب بد باغ رسد احساس بر آمدن آن بنجران از عضو بطرف

دماغ بجز حرکت موری یا نفخی در شیب پوست درون آن مقدار که بر سر رسد چشم تاریک شود و
صرع اگر در شبها بر این صفت بود و اعضای که از آن این بخار بر آید پایی بود و دست و پشت و نهار
و رحم و معده و او عینه منی و آنچه بجهت حبس منی افتد تقدم عادت استفرغ آن و تقدم حبس
آن و علیصیل جماع و تیرگی از اس شایه بر این صفت بود و باشد که در اوقات صرع از ناله یا نند
واقع شود و آنچه بجهت حبس منی افتد تقدم حبس تیرگی چشمها دلیل بود و تفصیل این دو قسم در
اصحابی که رحم کرده شود و آنچه از بخار گرم افتد سیلان لهاب غالب از دهن فطور کرد و دانه و اشباه
در بر از دانه کسری طلیل و لازم در اکثر اوقات دبری و شکستگی رنگ بشره و لحافت با وجود
خوش تمام و پیش تنگ در حواله نوبت صرع شایه بر این صفت بود و آنچه از بخاری بود که از همه تر
بر سینه و در لاله خله غالب و پراگنده در بدن و عدم دلیل آفات سایر اعضا شایه بر این صفت
باشد و آنچه از دکامی حس دماغ افتد تیزی حواس و سلامتی اعضا و مقارنت را بسجده بود و عدم
تکرار توابع و تقدم تنقر آن شایه بر این صفت باشد علاج آنجا که صرع از سودا یا از دم سودا
افتد یا آفت مزاج و لجمال علاج بر ستور مایه نولیا باید کرد و آنجا که سبب بلغم یا دم بلغمی بود علاج بر ستور
صداع سرد بلغمی و بعضی از علاج لیشرغن باید کرد و آنجا که سبب خلط صفراوی گرم بود علاج
بر ستور صداع صفراوی و بعضی از علاج قرانطیس باید کرد و آنجا که سبب باد و بخار بود علاج صداع
ریگی باید کرد و آنجا که سبب آفت عضو باشد علاج آن عضو و تقویت دماغ باید کرد بعد تنقیه و آنجا
که سبب می باشد علاج آن بر ستور که در باب مسموم مذکور شده باید کرد و آنجا که سبب بخار
زهی باشد از احقان اخلاط در اعضا آن محل را که بخار از آن بر می آید دماغ باید کرد و به تیز آت
کاری تحلیل اخلاط آن باید کرد و به سملاط تنقیه دماغ و بدن کردن و بالای آن محل را پیش از رفت
صرع حکم بستن نافع بود و اگر آن عضو را توان قطع کردن تقطیع آن با تمام مرفق سفید کرد و شرط
آن محل و حجامت آن در هر هفته عظیم سفید باشد و آنجا که سبب بخار و ضعف معده باشد تنقیه مرفق
سفید بود و ترکیبی جلابی و یارس و بلاور و یا حافظه الصخره و سفوف مقوی مدواست نمودن نافع بود
بعد تقویت دماغ و خوردن شراب زرم هم سفید بود و دماغ بر معده نهادن مناسب باشد و غذا با
سبک کم بخار نیکو آید و همچنین گلغند و مقویات معده بر بالاک طام سفید بود و سایر از این معده را

علاجش برستورسه که در مجلس سپین هست باید کرد و تقویت دماغ نمودن و اطریقات تقویت
 تنقیه معده و دماغ جامع النفع اندر آنجا که سبب فساد اخطاط معده باشد نخست تنقیه خلط فاسد باید کرد
 بعد تقویت دماغ و معده نمودن چنانچه گفته شد و در هر دو نوع از تخمه و مضغفات معده پرتر است
 واجب بود و آنجا که سبب بخار منی باشد و باطش محبت استغرائع آن نافع آید و بعد از آن
 تقویت دماغ و کرده در رحم باید کرد و به تدریج این اصناف رحم اشارت تام واقع شود و آنجا که سبب
 بخار همه تن و خلط غالب را دفع باید کرد و مزاج بدان تبدیل کردن فرجه لاغر ساختن و لاغر را فرجه کردن آنجا
 که سبب تیزی حس دماغ باشد خشکاشیات و مخدرات و غذاها مکنطه جلا نافع بود و از بویهای نازک ضرر لازم
 بود و آنجا که سبب اندر جوهر دماغ باغشاء آن بود تدریجاً قوی باید کرد و در قی غلیم مرعیداشتن و در تقویت
 دماغ و تنقیه آن بسیار کوشیدن و علاج صداعها و سرسامها و جنونها اینجاماناسب بود هر ماده انساب
 آن و بعد تنقیه آن بسیار کوشیدن و علاج و بدان در ادمت نمودن نافع بود حکما هرندگو نیک که صرع
 پیشتر مردم بزرگ را از کرم دماغ افتد و علامت آن برپوشه مقلطه و غلبه تری دماغ باشد و احساس کت
 چیز در مقدم دماغ و کرانی و خارش و در غده در آن موضع و حدوث صرع در خلط و در حرکت
 علاج آن بود که بمسلمات رطوبات را کم کنند و چیزهای گرم را کثرت در بین چکانند و مندره پیشانی و
 میان دوا برد طلا کنند و از ادویه که در صداع دودی دماغی گفته شد همان ستور چند تا که آن اعراض برطرف
 شود و انگاه تقویت دماغ کنند و تعدیل مزاج و چون اکثر دختلهای دماغ بیشتر کت معده و دل نباشد
 در سعالمات مراعات آنها واجب دانند و طریق کلی در مراعات معده و عین آنست که چون صرع
 گرفت از انماهای او را راست بردارند و بیشتر خوابانیده و اگر تشنج قوی میباشد انگشتان دست او را
 کشاده برست گیرند تا بناخن آزرده نشود و انگشتان پایهای او را راست بردارند تا ناخن بزرگ
 نازد و اگر زبان میخاید لته در ابتدا اندر دهن او نهند و در آخر تشنج سر او را بگذارند تا تسکین کنند و بعضی از
 اعصاب و عضلات او را محکم گیرند و بمانند چنانچه در تشنج گفته شد و چند بیدتر و سرداب بویانند
 و بر پیشانی و درون گوشها بمانند بآب ساییده نازد و تر بنحو آید و باید که همواره چند سفر او را پاسدارند
 تا در آب و آتش و چاه و غیره نیفتد و از بلند پیا و سوارسی و کتا رآب و آتش و جاهای ناهموار او را
 حذر فرمایند و از چیزها که خوردن آن صرع را میخیزاند چون کرفس و گوشت بز و خرد چیزهاست سخت

چرب و شیرین و نذایا علیظ از گوشت و حیوانات بزرگ و لبنیات و میوهها کم حلاوت و مایه چیز با
 سخت ترش و سنگین و کرب و تره و سرد و میاز و باقلای خشک و عدس و لوبیا و هر چه بخار انگیزد و تیز طعم بود
 یا سخت سرد و یا سخت گرم بود بریز کنند و همچنین از هر چیزی که بوی آن صریح یا جفا ندهد چون دود گوگرد
 در دمی سرخته و غیره یا صغنی یا صغنی سیاه و قطر آن که روغن باشد سیاه و بد بود در سردن
 بزودین بوی مروارید به تخصیص آزا که از دکامی حس صریح افتد و همچنین از چیز با که حس پریشان
 میکند و بخار و داغ را میجذبات چون ملاحظه چیز با که دارد گفتگویی غلبه و آذازهای بلند و در آب
 روان از بلند یا نگرستن و بسیاری فکر در سائل و غیره در سفیدی و روشنائی و توی نگرستن از
 ریسان با و خوردن و در دمی باد شستن و همچنین از هر فعلی که اخلاط را سخت در حرکت می آورد
 چون حرکات متعجب بی عادت و بر امتلا جماع عادت و حمام گرم و خواب روز و ناله و حرکت در گرما
 غالب و در سرمای غالب و همچنین از اعراض منفسانی منفرط به تخصیص از غم و خوف و غضب و همچنین
 از هزا و غذاهایی بر و سولد خون و در آن و در جمیع الفع درین مرض داغ کردن پشیمانست زرد یک
 میان دوام و یا بر میان سربز محل یا فوج یا بر پس سر که چال است و حجامت پس سرد میان و گفت
 و ساق و مرق و تیزاب کاری تمام سرد کنفای پایا بقدر تنقیه و ملاومت روغن کاری سرد روغن
 مار و عقرب و بوم روغن لفظ و کراچک و دهن سرد و راحت روغن صندل و اگر بچه و گفتا و در هر تنقیه
 بسمل یا لبنین مناسب یا حقه کردن و یک روز در میان یا در روزی کردن و حرکت معتدل بین الطماین
 چنانچه عرقنی الجلبه باید کردن و مسام را کشاده داشتن و جذبید سرد فادانیا با خوردن داشتن بر ساق
 سفوی مانع بخار بعد طعام ملاومت نمودن بر مریض را خوشدل ساختن بطرافتها و سببها که مرغوب
 ششول کردن غذاهایی پر قوت و سبک سریع الهضم خوردن و از امتلا و تخمه و میضه و در برون اطراف
 را بستن و محجراتش بر ساق نهادن و نقل به ای ضد هوا محل حدوث مرض کردن و در جاها که
 بیم دغم شستن و یکم خوردن آب و میوه عادت کردن و اکثر اوقات دلک معتدل از
 طرف بالانشیب کردن و هر روز غرغره بغور مناسب کردن و در سراسر ما جذبید سرد
 خوردن و سه روز در سراسرها استونهای ماده که درین باب آزموده است خواندن بر مریض میدان
 که طریقتش اینست که چون مریض از خواب بر خیزد صبح بر ناستا او را بستاند چادر سفید بر او پوشند

و غیره کثیر کثیر در ترازو چاروبی افسونگر دست گیرد و افسون بخواند و چاروب را از سر او
 با طراف بیکشد و چون تمام میکند سه کت بر زمین نیزند و افسون ترا هفت کت بخواند و اگر در اول
 سه کت خواند و دوم پنج کت و سوم هفت کت نیکو بود و بعد ازین بر قدر آب بخواند و بعد در
 بیاخند و اگر بطام دشرب او اکثر اوقات خواند و مندرم بس نیکو بود و در وقت بیوشی او اگر آب
 خواند و در سیده بر رو او بیاخند هم مفید آید و ایر و آن اینست سورج مستی سمندر تری نکات کاهی
 کنایه کنی کلا و بار دکماری منگی جمال بیما کتون کتون کتون کتون کت کنکالی سس نیک بان
 چو ناراین کا جگر و چویشو نکا بجریان چو کر دکان چو جن کنکالی و سن رکبا لاجن من کنکالی چو رکبا
 بیا و چو جن من کنکالی بای پای تملیون سری هست و با تری کی بر سادین کوری کی سب معادی
 کے منتری ناین جمال کنی جمال سنا بین جمال هست ناین جمال گنت ناین جمال چپ ناین
 جمال جمالی سری سری آدمی جا و ایسه جمادی کی مندر آلاک جا جمالی سمند پار جا بعد تمام کردن این
 افسون چند لفظی دیگر خوانده بر مریض و مدینه قولون سارا اساری و مارا آبندهون تینی یار سے
 بر لو مانی کہا دادک کری سری کورک را و نیتگر سونا ست نافع بود انتشار اللہ تعالیٰ و یک نوع
 مرضی هست که ناگاه زنان را پیدا آید که صورتی نابوده بنیزد و سخنان نامرطوبه گویند و خنزد و
 آنگا گریه و در ری گویند که او را کیش شده یعنی ازین مصرت یافته و سن چندین را برین افسون
 علاج کردم در ساعت صبیحة شش ساله در فابری صبح شفق اولی نیم رسیده و زعفران خورده بسیار
 خورده بود و کتر عامی پیدا کرد و چیز کثیر آنرا روع کرد و صباغ دیگر تپ کرده و بعد سه روز ام لصبیا
 پیدا کرد چنانچه قطع الطبع شده بود و سن او را فاذر هر در گلاب ساییده شبانگاه و آدم بهتر شد
 غذا گوشت آب و آدم و علی الصباغ دیگر فاذر هر و غذای مذکور و آدم بهتر شد شی دیگر مکرر آدم با خود
 آمد و غذا طلبید شور بای بقیمة و اویم و روز دیگر عرق کرد و صحت یافت جوانی سی ساله را در که پنهان
 ری صرع پیدا شد و چندین سال داشت و چنان بود که چون نوبت مرض او نزدیک شد
 جمیع اعصابی او در گرفت چن روز بطریق اعیان عام و بعد از ان مصروع شدی بعد صرع جمال
 خود باز رفتی حضرت در ابتدا سے در او را هر شب بوقت خواب حب الشفای میا میدادند و غذا
 و در وقت صباغ و عصر ملا و چرب بگشت نقلی سفیر بود زیرا که گری بر سر طام کلقتند می دادند

۱۱۱

و هر روز چند بر سر سائیده آّب در بینی درون گوشه ای او بر پیشانی او میمالیدند و انما سے
 ایضا نیز در هر صبح بر ناسته مقدار یک فاشن خرد سکنجبین عصفلی اورا حق کردن میفرمود به همین
 ترتیب چند نوبت بخیر گذشت و صحت یافت و همین ترتیب یکسال مداومت نموده بعد یکسال
 سکنجبین را نیز ترک کرده خوش شد عظامی سی ساله رنگی را صرع پیدا شد حضرت اورا هر
 صبح یک شربتے چند میخو رایند و غذا یا چرب ساده میخورد بهین دو صحت یافت و الله اعلم
 سکتہ این علتے بود که قوت حس و حرکت اروای بیکبار با تمام محفل شود بسبب مانعے و صاحب
 آزار هیچ حرکت جزوم زون نماند زیرا که آن حرکت ارادی نیست و این مانع سدو تام بود که به
 یکبار اندر مجاری و باغ افتد و راه رسیدن روح حیوانی را بر مانع در راه رسیدن قوت روح نفسانی
 را با بعضای حس و حرکت می بندد چو سبب این سده یا استلای مانع بود از راه غلیظ یا الخ بلغمی
 یا خون یا سودای غالب یا هم در کشیدن بردهای و باغ خور از موی که بیکبار بر او وارد شود
 یا از خارج مثل سرمای قوی و ضربت محکم و سقط سخت و یا بخاری عفن یا از داخل چون بخاری فاسد
 سی غلیظ که از غلبه احتیاس منی و یا طشت مرتفع گردد و باشد که از غلبه خون در پخته شدن آن اندر
 بخار و بیعت دل و باغ و پیر ساختن آن تمامی رگها و شریانهای بدن را سکتہ مملک در یک زمان
 واقع شود و آنرا اطبا خاق قلبی گویند و گاه باشد که ماده فالج هر دو جانب و باغ را پر کند و فالج
 سبب سکتہ گردد عظامت خاصه سکتہ اندر سیات گفته شد و آنچه مندر بود به وقوع دیگرانی سرست
 و غلبه دو طرفین و کسلانی اندر حرکات و چیزگی چشم و اختلاج اکثر اندامها در هم سوزن نماند و خواب
 بسیار دانلای رگها و سردی اطراف و بول رنگارمی یا سیاه یا رسوب نخانی بجمعی سابق و یا پر نشستن
 که هر سکتہ که دم زدن اندر آسایش ترد بانظام بود اسهل باشد و آنچه صاحب آن بسیت شبیه گردد و
 و با بینی خرخره میکنند و دندان محکم بهم در برده و کفک بر لب آورده کم خلاص گردد و بقراط حکیم میگوید
 که سکتہ هر گاه که قوی افتاد از آن خلاصی ممکن نباشد و اگر ضعیف افتاده علاج به صورت پذیرد زیرا
 که چون سده تام اندر مجاری روح واقع میشود و روح بحیث لطافت از احتیاق تام نماند و فاسد میگردد
 زیرا بر ابران رسیدن صعب بود و فرق میان مسکوت صاحب شخص بدان گفتند که اندر شخص بر حال
 سابق مانور در سکتہ نتوان باشد بلکه اگر ایستاد باشد یا نشسته بود و چشم مسکوت اگر قبل از آن

گشاده بوده باشد هم گیرد و فرق میان آن غشی و غشی گفته شود چون اشتباه افتد که مسکوسته
 که در خون و کلاهر باشد زنده است یا نه پنبه زده بر بینی او نهند و در آب برود شکم و مریز بزرگ از یک
 حرکتی از آب یا پنبه پدید آید زنده باشد و الا مرده بود و اگر آینه روبرو او دارد بتوان در یافتن و
 شریانی در درون و بر سیت بر جانب نظر که دالما در حرکت است و بعضی از جهت بردن خارج و صنعت
 زود حرکت باز میماند و با دخال اصبح معلوم تو انگر دن که حرکت میکنند و تا آن ساکن نگردد حیات
 منقطع نشود و بهتر آن بود که درون چشمهای مسکوت نظر کنند اگر مثال انسان که آنرا در یک
 گویند دیده میشود زنده باشد و الا نباشد علاج آنجا که خون غالب باشد و مسکوت سخت سرخ و در طبع
 بود سخت فصد باید کردن از قیبال هر دو دست یا از دو این بر ساقها حجامت نیکو کردن و
 شکم را به حقیقتهای معتدل فرود آوردن اولاد بعد بجهت های حاد اگر احتیاج باشد چون در زمان بهم
 در بزده باشد بر سرخ از روغن سوسن غیره چرب باید ساختن با پارچه فقرا آوردن بجلن او فرود کرد
 تا باشد که قه افتد و بعد قه حقیقه کردن اولی باشد و هر یکی پشت و گردن او را بر روغن فریون گرم
 کرده نیک باید مالیدن و اگر چیز بجلن او فرود در تریاق بزرگ مشابه آن یا چند سیرا حلیت یا سیرا
 و رمار الحسل حل کرده بجلن او باید چکانند و سوی سر را باید سترون و دو ابای حاد سرخ مثل فریون
 و بلادر و ذرا بر روغن و سرخ و سیاه و اشباه اینها بر او ضا دیا طلا کردن گرم کرده و عصیه مرز بچون
 و چند سیرا ترند هر کنگک بهم آینه در بینی او چکانیدن نمک گرم کرده بر سر او پوست ضا و کردن نافع
 بود و گفته اند که اگر طبیعت یا تا سیرا آب آتش سرخ سازند و بر سر او نهند چنانچه موهای سر او را بسوزد و عظیم
 مفید بود ایجت آگا با نیدن بود و تریق خلط لرج و باید که اطراف او را محکم بالند و پشت بکوبند
 و پوسته بجز مناسب بر بینی او میدارند و اطراف او را در محلیکه هوای آن مسکول بود از آب گوگرد
 می نهند و از حمام گرم بے آب بعد از استفراغات می نشانند و آنجا که از بلغم لرج افتاده باشد در حقیقه
 نیز و مالیدن بلشه خشن و نهادن تا به گرم و سفرحات بر سر ضا و کردن و سایر علاجهای مذکور سوا
 فصد حجامت مبالغه تمام باید کردن و خون را بحال خود گذارشته ب حرکت در آوردن و در تخمین دماغ
 و تریق و تلطیف ماده بیشتر کشیدن و قطور یون کبیر و تخم خطل و غار بقول انزیرین حقیقه مناسب
 و اگر بچه بزم یا دوال بر سر او بسیار زنده نبایست مفید باشد و آنجا که از سودا افتاده باشد اگر در خون

طلب باشد فصد و اجیر و یا با سلیق مناسب باشد بجزه حقنمای معتدل مکرر با سائر تریبیری که اولاً
 نکرده شد و لیکن چیزهای بسیار گرم و تیز در برابر داشتن در حقیقت چیزهایی که سود از ذیابغ بکشد داخل
 باید ساختن چنانچه در امراض سوداوی معلوم شد و آنجا که از ضرب بر سر افتاده باشد فصد و سخت مالیدن
 بعد از آن و چیز بر سر آوردن و آنگاه ایندن و حقنمای معتدل بکار داشتن مناسب بود و آنجا
 که از سفت افتاده باشد همین علاج مفید آید و آنجا که از بیماری عفن افتاده باشد تریاقات باید در گلوئی
 او بکار ایندن و بوی ایندن و سرکه پیازی و سرکه علی الاصل در درون بینی و گوشها و بر سینه و کفهای
 دستها و پاهای او مالیدن و تیزاب نرم بر سر زدن او ملاحظه کردن و عملهای موافق بکار داشتن و مسجد دار
 و غیره کردن با بگل محتموم در هر محل کرده و استنباه آن و آنجا که از انتقال مرضی افتد
 مثل فاج و غیره آنرا علاج باشد امیر الیاس خواجہ را در غم از امتلا و کزنت شرب خمر سکت
 شد و بعد بتباروزی که نفس تمام منقطع گشت او را بجهت سوز و کفین کردن و در جندوق نموده به
 تبر بر زدن مولانا طیب فنی رسید و از کیفیت قوت او پرسید و دانست که سکت است التماس
 کرد تا نش او را بجهت او باز آوردند و خلوت کرده از شربان دیر او در یافت که هنوز اندک رسته
 باقیست فنی الحال خانه را گرم ساختند و علامان را فرمودند تا او را بسیار مالینند و بر سر اطراف او
 هم زدند تا سخی خون بجزکت در آمد نگاه از هر دورگی بقال فصد کرد تا اندک تخن دان شد همچنان او را می
 مالیدند و آبسته نیز در چنانچه یک خون بجزکت آمد نگاه بر سر او چیزهای گرم مینادند و بکرات میبویانند
 بعد از آنکه بجزکت آمد و نفس ظاهر شد بعد بهتفاه فصد حقنمای مناسب بکار داشتند از اثر او به
 لاسقه بجلج او اندک چکانیز تا بهوش آمد و بعد از آن مراعات میکرد تا تمام از آن علت خلاصی شد
 باذن الله تعالی و وزن را در می سکت و موسی افتاد و بهر دورانی الساعه به فصد و مالیدن و چند
 بویانیدن بوش آوردم و بعد از آن دیگر مراعات میفرمودم تا بحال خود آمدند و کوهی رسیده
 از دراز گوش افتاد و سکت شد شخصه او را و بحال رسیده و بفرمود که او را سر برهنه کردند و تا زیاده
 بسیار بر سر او زدند بوش آمد و علامی بندی را پهلوانه لیا سنج محکم بر بنا گوش زد او را سکت افتاد و بعد
 سه چار ساعت که باخیر شدیم و ندانیم در بره بود و گاهی اندک کفک را بر لب سے آورد
 اما نفس او بقدر همواری آمد حضرت فرمودند ما چند نفر او را میمالیدند محکم محله کرم و شتک نیزه

و از هر دو دست او را فصد کرد تا از اکمل که قیقال او ظاهر بود اول خون کم کم قطره قطره می آمد
 و بعد بر تن روانه شد و دو دوشست خون از او گرفتند چون قدر بوش آمد تیزاب هر کفهای دست دپا
 و پیتانی او را لیدند و هر ساعت دو دوشته که بود بر دماغ او میداشتند تا ساعتی را نیک واقف شدند
 او را به شیخ و روغن گاؤ فرمودند تا حفته کردند سه نوبت بحال خود آمد شخصی از آب بسرفرو افتاد
 و سکت شد خبری رسید فرمود تا مردی بر قوت بلهبا سے اورا گرفته از زمین بردارد و محکم بچنان
 او را چنین کردند بوش آمد و تکریر حق نزدن آست که اگر خون غالب باشد بر تکریر که توانند
 خون کم کنند اول و بعد اگر بوش نیاید سر او را به تراشند تیزاب فارودنی در بر جاد و طبیعتی بر سر
 کف با سے دستها سے و پایهای او میالیدند و اطراف او را دک می کنند و مشک سے زود زدود
 لته بینی او میدارند تا بوش آید و بعد از آن با حقان مناسب ماسجی خلط را دفع سے کنند و اگر
 برینا نیز بوش نیاید قدر سے تیزاب تیز بر سر زبان او نیز بالند و قدر سے تیزاب نرم در حلق او
 قطره قطره بچکانند چنانچه مقدار یک ملعقه بجان او فرود و در چیزهای سخت گرم کرده بر سر او می
 نهند و طیله رسن قوی بر روی بینی او بالند هرگاه شکته کشاده کرده تا بیست و چهار روز او را
 کنند تا از عود امن گردد بدان که هر صبح بار الاصول یا روغن بیدارنجیر یا روغن بادام تلخ و هند
 و هر هفته سه سے مناسب بکار دارند و یا حفته موافق کنند و غذا نخورد آب و شوربامی گوشت
 کینک و کبوتر بچ فرمایند و در امت حب الشفا یا حاطه الصمغ می کنند و غیر بلبنی و در بلبنی رس
 قوی می خورد و این تریبیر امراض بلبنی بود و آنجا که خون غالب باشد و فصد مناسب نداشتند
 باقی مسالجات نکرده موافق آید و آنجا که از سیمت بخار سنی افتاده بود بعد از فاقه دفع آن مناسب
 بود و آنجا که از سیمت بخار طشت افتاده بود بعد از فاقه او را از حیض و طشت و لب بود آنجا که
 از برد مغز افتاده باشد گرم کردن بر تکلیفات و تا به گرم و در حمام گرم و خشک نشاندن و غالب
 مالیدن و تدبیر بر نهی نکرده کردن کفایت بود و الله اعلم فالج در اصطلاح الجاستی عصبها
 و عضلها و این تار یک شش بدن و باطل شدن حسن حرکت آنها را گویند چنانکه مناسب معنی لغوی
 فالج است که آن نصف ساختن چیز است و گاهی بر سبیل عموم سستی و مجسی او حرکتی بر عصبها
 اگر واقع شود آنرا فالج خوانند و این مراد است که فالج و فالج و فالج یک معنی طے باشند

سبب فالج یا آنست که روح حساس متحرک در آن عضو نفوذ نمیکند و یا آنست که با وجود نفوذ اثر
 و قوت آنرا عضو قبول نمیکند بحسب سوره المزاج مفروضه که عارض آن شده و این سوره المزاج اغلب
 بار و بسیار طرب است آنکه بر وقت تکلیف و اجامه و اجتماع اجزا عضو سد مجاری روح میکند و موجب
 بارخا و تزلزل و در هم نشاندن اجزا عضو سد میکند و حرارت و یبوست بخلاف فعل اینها میکنند لیکن
 در افرات ممکن است تخفیف نام و سد مجاری کفند و این فالج سوره المزاجی در یک عضو از اعضا افتد در
 تمام بدن و در یک شش چون فالج شانه و ذکر و اشباه آن است عدم اتفاق سوره المزاج اعضای
 مختلفه الطبائع و دغنی نیز متواتر واقع شدن است آنکه حصول سوره المزاج ساقچ تمام را مدانی میباشد و
 اما عدم نفوذ روح حساس و محرک در عضو یا بسبب تلخ مجاری باشد از پنهان و یا بسبب سده بود که در مجاری
 روح واقع شود از غلبه خلط یا از غلیظی آن یا از لزوم آن یا از منقبض شدن عضو یعنی شش در شستن
 اجزای آن بحسب رسیدن سرمای عظیم بکیار بعضی رسیدن ضربت یا وقوع شدی و خفی محکم از
 خارج و یا مجاورت درمی و یا سیل نمودن که از راههای گردن پشت و یا از غلبه غلظت جوهر عضو مجاری
 پوست عقب و باشد که سده و انقباض هر دو مانع شوند چنانچه درمی که در تمامی منابت عصب افتد از
 سقطه قوی یا در شعبه از شعبهای آن و فرق میان آنکه فالجی که بعد از ضرب یا سقوط واقع شود بسبب قطع
 مجاریست یا بسبب انقباض از درم بران کفند که فالج قطعی دغنی بود و درمی تدریجی و بیاید و استن
 که هرگاه سبب فالج در یک شعبه عصب افتد اعضای که حس و حرکت به وسیله آن میرسد منفلج شوند و باشد
 که در عصب حرکت افتد و عصب حس سلامت بود و عضو منفلج را احساس باشد هرگاه سبب در
 یک شش شخاع از گردن افتد نصف بدن در طول منفلج گردد لیکن رو سلامت بود و از جهت آنکه
 اکثر اعصاب روی از جوهر دماغ رست است و هرگاه سبب در یک شش بطین موخر و مانع افتد یک نصف
 بدن در طول و یک نصف پوست روی منفلج گردد و نصف پوست سر نیز خدر شود و جهت رستن بعضی
 اعصاب آنها از این بطین اگر سبب در هر دو شش بطین موخر باشد تمامی بدن غیر از سر منفلج گردد و مراد
 مراد از ساق و قون رقیه است جهت آنکه اکثر اعصاب حس و حرکت سر و رو از بطینین مقدم دماغ رسته اند
 و هم بر بحسب حس و حرکت اعضای درونی هم به سلامت باشد اگر سبب در جمله بطین دیگر افتد آن
 سکت مملک نکر بود و این علت فالج از انتقال امراض چون مایه نخویا و حصیه دار منی دانند

و صرع و احتناق رحم و ذات الجنب ذات الریه و لیثرخس و خدر و لقوه و آماس عضله کردن بسیار افتد
 و گاه باشد که بسبب خشمی عظیم یا بسبب خونی و اندر و غالب و یا بسبب حرکتی رطوبتی فزونی که اندر
 تن ساکن بوده بچیند و باطران فرود آید و عضو مفلوج گردد و در استلار بدن فالج عام هم ممکن
 و هر عضوی مفلوج که رنگ آن بزرگ تن نزدیک بود و لاغر و کوچک نشود و قطعی و انتقالی نباشد
 علاج بزرگ بود و آنچه بر خلائ اینها باشد علاج آن شکل بود و بنفش مفلوج از بطول ضعف و فقرات
 و بی نظامی و تفاوت و تواتر خالی نباشد به تخصیص اندر سوره المزاجات بارود رطب و بول اکثر را
 سفید بود مگر آنجا که جگر و یا گره ضعیف باشد که به سرخی مائل باشد جهت قصور در تقسیم و تفریق خون
 و در خلطی و در رمی بنفش بول مناسب باشد بحال هر یک چنانچه در ابواب سابقه معلوم گشت و آنجا
 که سبب سوره المزاج عضو بود فالج در عضو ظاهر می باشد مثل ذکر و انگشت و دست و غیره بضاد با
 و کما دهای مناسب و تدریج متصل بر همین سن و دهن را در و تعدیل مزاج بهر دست کنی و در سن رس
 و بلا دریات علاج کنند و آنجا که علت در عضوی باطنی بود چون شانه و ساعی مستقیمه اشباه آن بجهتها
 مناسب و ضادها و طلاها کما دهای لائق از بیرون تعدیل مزاج بزرگوارت علاج کنند و بیان اینها
 در تفصیل امراض آن اعضا مذکور گردانند انشاء الله تعالی و آنجا که سبب سده باشد باید دیدن اگر از ماوه
 و رمی غالب است و سخته و فضل و سن و قوت ساعده باشد اول فصد کنند و سه شب از روز اگر ممکن
 باشد بهر غذا نهند و بعد از آن هر روز غذا های سید هند که بجز بر لطیف بود و به اثر متقو و منفح سده بر آنها
 غالب صادق و از پی آن دوا دهند که تفتیح کند سده را و خون را بجز و بنحایت و کم سازد
 و این فصل در سن پر قوت بود و یا خود تفتیح کند و عصب را از آفات پاک سازد و بجز بلا در و همواره
 بجز باینکه مقوی عصب و محلل ماده و منفح بود می مانند به تخصیص همین راه و دهن سن که در میناب
 آیتی اند چون مرض در یک سن بود تمامی مری می گردن و پشت و آن یک دست و یک پای دیگر سن
 را روغن و ادویه می مانند در ریگ گرم نهند و یکد ریگ زیره کنند و اگر تمام شقیق باشد جمله را
 تریزین یکمید کنند در دست در ریگ گرم نشیند و غسل اندر آب گرم مساوی آب دریا عظیم نافع آید
 و طلای تیزاب نرم بر سیاهی عصبها از نخاع و فقرات و بعد بهوم روغن لفظ چرب و استشن
 بس سفید بود و اگر گاه گاهی سته کند بخوردن تیزاب نرم ساخته و آنچه مثل آن بود میکن که عظیم سفید بر

دور هر هفته حقیقتهای متوسط مکرر کردن نافع بود و در هر ماه حسب چنیال خوردن مفید باشد چون این مرض
 زمزمست در علاج هیچ تعجیل نباید کرد و جهت تقویت گوشتهای گرم لطیف چون کبوتر بچه و کبک
 و اشباه آن باید داد و در چینی و زنجبیل و زعفران همه طاهما داخل باید ساخت و چیزهای سفیاض
 سفیاض دیوها و سردیها و ترشها و هر چه با عصاب و اوتار مضر باشد و با خون فزا بود چون خرد در باید داد
 و گل انگبین هر روز باید داد و جدوار از جلاب و مار العسل گرم کرده سوده هم نافع آید و از سرما
 و آب سرد خوردن در یخستن برپز کردن باید پیوسته مویها باید پوشیدن همچنین تا هنگامیکه
 اندک تفاوتی بخیزد یا بند آنگاه در طریق که نافع آید مبالغه و مداومت نمودن و چون فصد را مانع
 باشد بجات و ارفاق و شرط اذن و غیره خون کم کنند دیگر گنگ کشیدن و اگر اینها را نیز مانع باشد
 همین دستورها را رعایت نماید و آنچه از غضب و حرکت عینیت و هم عظیم افتد علاج آن هم برین
 نوع کنند و اگر ماده سودا غلیظ یا غالب شود در خون هم غلبه نماید با احتیاط تمام اول فصد با سلیق
 بادواج انجامش کنند بعد هم تدریجات مذکوره بکار می و از نوزاد چیزهای خشکی فزا بود
 سودا حذر میکنند و اگر در خون غلبه بیند سهل سودا چون حب سنگ سلیمانی و اشباه
 آن بعد فصد و قرار ماده تقویه میکنند هر ماه دو سه ذوب و بعد تقویه سایر تدریجات را بحمل لائق ملازمت
 می نمایند و بعضی قرار ماده این علت را مطلقاً بعد فصد هم تعیین کرده اند و بعضی بعد سه هفته و
 بعضی بعد چهل روز تمام درین فالج سوداوی اکثر از علاج مایه نوزاد مناسب بود و دست گردن به تیز
 نرم کرده مدبر بر آنجا بیشتر صنعت و در جهت دفع شدن سودا و این صنف فالج از انتقال مایه نوزاد
 بسیار افتد و علاج پذیرد و آنچه از غلظت سودا افتد علاج آن صعب تر بود از آنچه از غلبه سودا افتد
 و اگر از ماده بلغم غالب باشد فی الحال که حذر غالب و سستی در یابند تخم ترب و بیج خرزله گرفته
 در مار العسل گرم بپزند و قه فرمایند بمبالغه و بعد تا چهار روز اگر ممکن باشد با غذا هیچ تدریجات
 دهند و الا بر مار العسل نیگرم اقتصار کنند و از آب خوردن هر چند ممکن گردد در ایام این مرض
 منع کنند مگر وقتیکه مسلسل قوی خواهند داد که آن هنگام پیش از آن آب دهند و اگر بر تشنگی صبر
 نباشد مار العسل دهند و غذا هم کم آب و گرم و باز باز نیکو دهند مثل مطبخ کبوتر که ترشی نداشت باشد
 زعفران و در چینی و فلفل و مصطکی و کبابه و شک انبران باشد و گوشت حیوانات

میزان گرم بخصیص داشته نیکو بود و گوشت و باه و گنقار در اسبدرین علت مخصوص باشد و سیر خام
 غالب در لحم هم مناسب باشد بر بختینه دارینه و غیره نیکو نباشد و زنان خشکارانگی جائز بود و بعد چار
 روز که مرض محقق گردد بنیاد تقویه کنند بختنهای بقوت مائل در هفته دو نوبت و مابین حقیقتن یک هفته
 نیک میکند چنانکه سه هفته بگذرد و بعد از آن حقیقتن قوی کنند چنانچه در سکت سرد معلوم شود و شیافا و
 فرزج بای گرم در بول در طوبت هم مناسب بود و بعد چهل روز هر هفته از سهلالت قوی میدهند
 مثل حب چنبال و قیر و طی ا قوی و پیش روز سهل تے میفرمایند بقے بلغم و در غیر ایام سهل هر
 صباح سجون فلانطے و یا دوار المسک و یا بلادر بدستور باید داد و بر بالای لحم از بنجیل پرورده
 و اگر برس قوی با کیتی مرادست نماید هم نیک بود و اولی آن باشد که هر شب رس درون
 بینی بالیده خواب کند و در موضع گرم و خشک نشینند و موبنه پوشند و در میان ریگ گرم کرده
 بشب شت مفلوج را نهاده خواب کند و روز در آفتاب گرم نشیند و در پیش آتش و پیوسته روغن
 مسمن یا روغن راجه یا روغن حبث پنجه مے مالد بر پس سرد و مرهای گردن و پشت و بر تمامی
 عضو مفلوج و از استعمال آب از خارج خواهد گرم و خواہ سرد الا آب معدن زجاج که نیک بود
 و از میوه خوردن و از هر اے سرد تر از هر چه بلغم انگیزد سردی یا تری فزا باشد حذر عظیم نماید و هر چه
 گرمی و خشکی مے فزاید بکار بردار و شراب را درین مرض عظیم مفرد اند جت آنکه در معده
 مفلوج ترش شود و سر که برین پسند بود اندرین مرض و تب لازم و مناسب اندرین مرض
 نافع بود بشرطیکه در سردی و تری خوردن جت حرارت مبالغه نکنند و تحریک عضو مفلوج فی الجمله
 لازم بود و این مضم بلغمی بیشتر از سایر اقسام افتد و اگر از ماده بلغم لزج باشد علاج همین نوع باید کردن لیکن
 در سهلالت و حقیقتن چنان باید اندیشیدن که چیزی مے داخل سازند که تقطیع بلغم کند و بصعب مضر نباشد
 و اطر عقیقات و سفوفاتی که بلیله داشته باشد و یا ترکیبی که سطح باطن اعضا در شکست سازند و از آرایش
 لزوبت بلغمی آنها را پاک سازند چون اخراج بلغم لزج از دماغ و از تجاع و عصب و تریب شکست درین
 صنف مرار و احتیاط و مالازست علاج بیشتر باید کردن از چیزهای خشکی فزا بقدر مے محبت باید بودن و نیز
 تریا بخار بر محل سده مالیدن و بعد از آن درین روغنهای مذکور مناسب بود و در جمله اصناف سردے
 بعد تقویه ای قوی مفید و ششستن در آب نی که در آن گنقار زرنزه و تخم خردل کوفته در عفران و جن

و خوش نظر یا بنگره جوشیده باشد و دغن احد یا قرد طی و لفظ دوران غالب کرده و همچنین در آب زنده
 که در آن بچگرگ زنده و صفح زنده و کلان بزرگ سیاه زنده جوشیده باشد و دغن خشت پنجه نصف
 آن کرده عظیم نافع آید و همچنین طلای زنجبیل خام سوده در آب هم جوهر نیمه گرم گرم بر پس سرد و هر پاسه
 گرم را سفید آید و همچنین دوامی آبله رنگ برستوش مالیدن عرق کردن و گاه گاهی نیم درم جند خوردن
 بسی فائده در حضور صا یا یکدرم ایارج و گفته اند که هر روز یکدرم ایارج یا یکدرم جند خوردن سفید آید و منزه از آفات
 با ایزارهای مذکور خوردن بجام طهام عظیم سفید بود و دغن پپیل و فریون و زنجبیل و جند دوران
 باشد مالیدن نافع آید و آنجا که سبب افلیج هم در نشستن اجزای عضو بود از سرمای سخت و یا از عارضی
 دیگر چنانچه بسین گشت اغلب آن باشد که بر فاع آن سبب و تدارک و خستای آن
 مرضی ترسغ کرده و تدبیر سرما خورده و کوفلیها و اورام هم از پیش سقره شده اما بیرون رفتن
 هر چون از ریجی غلیظ باشد و یا از ماده لغزاینده علاج آن صعب باشد و در رایج لافزیه بیان
 این کرده شود و هر گاه باشد که مفلوج را حجه و مری سخت گردد و چیز بکلن فرود برده و مجرب آتش زنده
 ز نخدان او بایر نماند تا گرم شود و آترا بر تیغ اینجندن بستور حجامت اما خون بیرون نکرون
 و بسینج و جند بیدستر طلا کردن امیر شیخ جلا میر در روزی گرم خمر خورده بود و بر امتلاسه
 بدن سوار شده از پے شکار بسیار ناخسته و مرطوبتی هم داشت چون بجانه آمدنی الحال آب سرد خورد
 با طهام شیرین از پے شکار بسیار ناخسته سرد ساعت استرخای عامی بدید آمد مولانا عطار الله
 طیب کردستانی که یکی از استادان مصنف بودنی الحال او را در آب بیخ نبات سرد تا بگردن
 نشاند چنانچه روزه بر واقف و بعد از آن پیاله پیاله دوع کاوی بیخ سرد کرده برد و میخورد ایند با فراط چون
 از سرما سخت بے طاقت شد ملتئم میداد و سه سیار و زین پوسته برین طریق میکرد دیگر بیخ غذائیداد
 تا تمام بحال خود باز آمد و فرترت که درین تدبیر واقع مے شد زمانه بود که در شب خواب میکرد
 پس این رای اتراعی غریب است جوانی را از سن و سال لگی افلیج عامی طاری شده بود یعنی
 و هشت و نه سال داشت و دستها و پایهای اولانغوشده بود در حضرت اؤامراومت مالیدن
 دهن را صفر سودن در آفتاب گرم در پیش آتش خانه گرم بر تمام بدن چون دو سال این مداومت
 کرد و چنان شد که برخاستی با هتنگی در از چوب بدست گرفته قدر راه رفتی و بدست چیزها سه

فی الجملة گرفتگی و هر دو روز سه فرغ کریاس بافتی و همین قانع شدی و ترک علاج گرفت و الا تمام
 بصحت آمدی بعورتی جوانی افلیج شده بود در آنروسی تغییرات کردند و نقصه زیاد و در آن
 بنزد آنرا امر روز سه در بیمار و کوزه که غلیظه که در میان آبهای روید و گلی سفید دارد و در طعم
 نیز حیدره بود و بودی خورد اید هم قدر سه طلب کرد و بجز در آن آمد چند روز دیگر از آن همچنان خام خورد
 صحت یافت خواص الا شیا حق عورتی سپر زانیده و کوفت غلیظه یافت و تب کرد هفته در
 سزی خوردن از جهت حرارت سبالت که در پانزدهم فالج از یک شش او ظاهر شد و زبان او هم بکار
 شد و بیسه سعالجات کرد آن مقدار تفاوت شد که به بسیار سعی بعضی سخنان نکسته لغتی بکشد بسیار
 پایی خود کشیدی و بر راه رفتی بعد چند سال حمل پذیرفتی اما ز سیده اسقاط شدی چون از انتقال و
 فساد رحم بود علاج قبول نیکر و دانشرا علم حذر یعنی کزخی که آنرا عوام بزواب رفتن اعضا گویند متصفا
 بود که حادث شود در حس اس اولاد گاهی نقصان حرکت نیز بان اتفاق افتد چون عصب
 حس و حرکت عضو یکی باشد و سبب این یا غلیظه شدن روح نفسانی بود که بدان جهت نیک
 نفوذ در فرج عصب نتواند کردن چنانچه از خوردن محذرات مثل انیون و نیک و غیره افتد و یا فسرده
 شدن خون و روح بود چنانچه از رسیدن سرمای قوی بعضو افتد و یا فساد مزاج روح بود چنانکه از لسع
 عقرب دور و بعضی سموم افتد و یا غلیظه شدن عشا و عصب بود که با نقیاض نفوذ روح بود و یا سده
 بود و تمام در عصب از بلغم یا از سودا یا از خون و یا نشا رده شدن عصب بود و از مجاورت
 درمی یا از شدی یا از ضربت بر عصب یا از اعتماد بر آن چنانکه از بسیار بر بالای پایی نشستن محسوس
 گردد و جالینوس گوید که مردم خشک مزاج گاه بود که در وی گرم میزند و خشکی زیاده شود بدان سبب سر
 انگشتان خرد شود آن خرد بیدگرا نماها بر آید و آنچه در پتهای مخرقه بسبب تحلیل رطوبت اصلی و غلبه
 خشکی خرد از اطراف پدید آید ازین نوع باشد و گاه بود که از ضعف قوت حیوانی خرد افتد چنانچه
 اندر حال عشی و نزدیک مرگ واقع میشود بسیار باشد که بخار سوداوی بچنبد و روح را غلیظه کند و از آن
 خرد در اطراف و زبان پدید آید چنانچه در مالمو لیا بدان اشارت شد و بسیار بود که خرد از انتقال
 ذات الحسب و ذات الیه و اینتر عس افتد و بسیار مقدسه فالج و صرع و سکت و تشنج واقع شود و اکثر
 خرد بلغمی که لازم گردد و حرکت نیز کم تواند و حواس تیر و فالج باز گردد و گاه باشد که اندر سفیه از جهت تیره

و غلیظ شدن روح از حرکت بخارات و به حذر سخت افتد و ممکن بود که ماده حذر از بطون مانع افتد
 و حسن حرکتش جمله یکبارگی باطل شود و همان روز مریض هلاک گردد و موافق سده مخدرهاست که
 فالج گفته شد علاج چون اسباب حدوث این علت با سیاب حدوث فالج قریب است و سده ابن
 نام تمام است و این مرض مست غیر لازم حقیقی از تدبیر فالج در رفع سده این کافی بود و سایر حذرهاست
 غیر سدی را تا درک بعضی در بحث سهم گفته شود انشاء الله تعالی و باقی را همان رخ سبب لاحق از
 خارج کافی بود مثل روح برود شد و امثال و آنچه از بخار سوداوی می افتد علاج آن در بالجو لباس
 نازک نکر شد و حذر میسی را بر تربیب و تبدیل مزاج تراکم باید کردن و عرضی را بر رفع مرض و تقویت
 مزاج و کسانی را که خشک مزاج و کثیر الحذر از تدبیر مزاج ساختن و بعضی از تدبیر حمی و قبحار و استن
 بر این بود و کسانیکه مرطب و کثیر الحذر از تدبیر مزاج ساختن باید کرد بشرطیکه سوداویست در ایشان
 نباشد و اندر اعلم رعشه لرزیدن باشد که در سرد دست پدید آید بجه اختیار و اینچنان بود که قوت
 حرکت اعضا باراده عاجز آید از حرکت عضو اعلی الاقلال بران محمی که خواهند قوت عضله نیز عاجز
 آید از ترک حرکت و اثبات برای آرام و آسایش بدین عضو بیل طبعی یا سفله حرکت طلبند و سبب
 مانع انعام تواند کرد و از خلط این جمله اضطراری در ارواح و بخارات و قوتهاست عضو پدید آید
 و عضو و عضلات آن لرزان گردد و عجز نکور یا بسبب ضعیفی نفس قوتها باشد چنانکه در سردی
 که بیماری غالب کشیده اند و یا جماع بسیار کرده و یا از چیز سخت ترسیده یا غم بسیار خورد
 یا از چیز عظیم در خشم شده یا بر سردی بلینز آمده این حال مشاهده گردد و یا بسبب ضعیفی
 آلت حرکت عضو بود از سوء المزاج سرد و تر چنانچه از مستی متواتر و بسیار خوردن آب سرد و
 سوده است سرد و تر قناع بسیار و ناگوار بدین طام و امثال آن افتد و یا از سوء المزاج دیگر
 چنانچه در فالج و حذر مبین گشت و یا بسبب ضعیفی قوت و آلت هر دو بود چنانچه از گزیدن حیوانی
 سمی افتد که از سم آن بصورت نوعی تضعیف روح کند و به کیفیت ایلام و تضعیف آلت کند و رعشه
 بران هم ازین قبل بود و رعشه که از خشم عظیم افتد هم دور نیست که ازین نوع بود چه گاه بود که مرطوبت
 فضلی اندر عصب و یا حوالی بوده باشد و بجزارت غضب گذاخته شود و در حرکت آید بر اعضا و اوتار
 رنجته شود و مزاج عصب و اوتار را رنجته بگرداند و دست شونزد و از سیل روح بخارج روح نیز قوتها

ضمیف شوند و سبب ظاهراً شدن رعشه همین اندر سردی است که اعصاب حرکت آنها چون
بسیار اقرب است نرم ترست و حرکت مختلف بانکه تقصیر در قوتها و آلات زد و پذیرند و بسیار
بسیه قوی میاید تا در عضوی دیگر احیاناً رعشه افتد چنانچه در خون و غضب عظیم از زمین زانو گامی
پدید آید و صعب ترین رعشه آن بود که از جانب چپ بنیاد کند جهت آنکه از طرف چپ حرارت
غریزی و قوت کمتر بود از طرف راست و همچنین آنچه گفته شود و آنچه پیران را افتد و آنچه در سردست
هر دو افتد اما آنچه از ضعف قوت افتد و بس و تو باشد و از جانب ایمن افتد سهل العلاج بود علیحده
چون رعشه در اکثر اسباب حدوث قریب بحدیست همان نوع ترا بر مرعی باید داشتن لیکن
چون این علت را طول مدت دلزومی نسبت یا حذر واقع است مداومت علاج و ترا بر برفت
لازم بود و اکثر رعشه که از دوام سستی افتد ترک خمر و بقوت عصب و تغلیظ غذا بصلاح آید و رعشه
که از غلبه جماع کردن افتد ترا پیران در بحث تدارک مفرات جماع گفته میشود و ادوی ترک جماع
بود و تقویت دماغ و اعصاب و اوراح به طریقی که در حفظ الصحة مذکور است و باقی رعشهای
غیر سردی مذکور را بر رفع آن سبب و تقویت مزاج علاج آسان بود و اکثر خود به صلاح آید بعد رفع
سبب و اندر رعشهای مزمن سردی اندک اندک جنید سیرت انزما، العسل هر روز بر ناستا
خوردن دگر سنگی و تشنگی فرمودن موافق آید و حلوی بلادر مناسب باشد و چون ماده این علت
اکثر اندر لیفهای عضلهها و در درهاست اتهام در تقویت عضلات بیشتر باید کردن و داغ بر مباد
جمله نادن بسی نافع آید و الله اعلم لبقوه کردن تمام ظاهریک شق رو بود از وضع طبیسی چنانچه یک
طرف دوی کج برد نماید نسبت با طرف دیگر و سبب این یا استرخای بود که اندر عضلات یک شق رو
پدید آید از جهت ریخته شدن رطوبتی رقیق از دماغ بر لیفهای عصب آن عضلات و نیز بل ساقین
را و فرود ریخته شدن آنها و اعصابی که حرکت از ان عضلات می یابند چون پوست پشانی در و س و دیگر
چشم و ابرو و لب و این قسم کمتر افتد و یا تشنجی باشد که اندر عضلات یک شق رو حادث شود از جهت
متصل شدن آنها از رطوبتی غلیظه که طول آنها را کم سازد و عرض آنها را زیاده کند و تمدد یا فتن عصب
روی با آن تمدد این قسم بیشتر افتد و گاه باشد که از جهت کم شدن رطوبت اصلی و یا بران شدن
دماغ و تنج از حرارت تشنج خشک اندر عضله یک شق رو پدید آید و نهاد رو و یا آن به گردد

چنانچه اندر آخر ته پای محرقه دراز و از پس استغراق غمهای با فراط گاهی لقمه عادت شود و باشد که آمان عقله
کردن اندر خنق سبب لقمه گردد بجهت آنکه بعضی اوقات عضله های دمی و لب از خنجر کردن و استخوان سینه
و نرک کتف رسته است و ازین لقمه اندر ایها پدید آید و در جملة اقسام خرد و نرک است آب دهن راست
تواند از احتقن و باور است نتواند بیدن و جنبه های چشم و لبها از ان جانب نرم نیکو منطبق نتواند شدن
و هر گاه این علت قوی و یکبار افتد پوست رو از جانب دیگر هم بجهت متابعت لحمی بر محیط منجذب
مائل شود و چون اندک اندک و سبک افتد شق دیگر هیچ مستقیم نشود و گاه بود که میل شق مایل شق بجانب
انفی روی واقع شود و این هنگام گرانی این شق بر شق غیر مایل و میل آن ظاهر گردد و این
نادر بود و از انجاست که جسمی گمان برده اند که جانب لقمه جانب صمغ را می کشد و متین می سازد
و خود بر نماد طبیعی میانند و چون اشتباهی واقع شود فرق بدان کند که طرف مایل از آفت حسی جالی
بیباشد و علامت خاصه قسم استرخامست که حاسه تیره بود و یک زیرین چشم فرو آورده تر باشد
و غشاء کام هم از ان جانب لحمی فرو آورده بود و لغات همین باز نتواند داشتن و پوست اعضا
مایل نرم بود و از تمدد خالی نباشد و علامت خاصه قسم تشنجی است که حواس سلامت باشد و پوست
روی سخت و ترنجیده بود و خطها و سکنهای پیشانی ناپدید گردد و آب دهن کم ظاهر شود و پوست رو
این شق بطرف گردن بیشتر مائل گردد و از پهلوی و از سر بر منی بطرف طول میل کرده باشد و صدراعظم
در ابتدای تشنجی هم واقع شود و این علت چون کند و تسکین شود علاج آن تسکین شود و آنچه از شش ماه
در گذرد اسید بر آن نماید داشتن علاج طریق احتیاط در جلا است که تا هفته نگذرد ماده آن فی الجمله
ترامی نیاید هیچ علامتی قوی که مخصوص لقمه باشد از سوط و قطره و غرغره و طویح و اشباه آن و همچنین
باستفادات قوی نیز مشغول نشود که مبادا ماده آن غالب باشد و سخت بچیند بر مجاری روح بریزد
و سد کند و سکت یا فالج با نهار پدید آید اما بعد هفته چون قبض باشد بجهت متدل شکم فرو باید آوردن
و غذا را نهایت کم باید ساختن از اول آب را کم ساختن ترک کردن بر غسل آب تقصیر کردن و از
دیدن روشنائی و آب روان و از هوای نازک و جایهای سرد و خنجر کردن و از هر چه بلغم انگیز باد انگیز
باشد بر پهن کردن و بعد دو هفته حفته تیز بکار داشتن هر هفته یک نوبت غذا و استرخای از جنس
نان و غسل و نان خشک و غلبه خشک گوشت کبک و طیور و اهور و گو سپند و کبوتر مناسب بود

و در تشنجی نمود آب بروغن زیت که در آن داریچینی و زیره و کشنیز خشک کرده باشد که یکد محل سترخی یک
 و زیره و طلا کردن آن موضع بجنید ستر عظیم مفید آید در تنین محل نشنج و صد غماد مهرهای کردن برین
 الزامه و درین سخن نافع بود و گفته اند که صاحب لقمه اگر بعد از صحنه تیز مکرر و تقطیل ماده در مو صحنه
 نشیند که سخت روشن باشد و پیوسته در آینه چینی نظر میکند و تکلف صورت خود را مشاهده نماید و چون
 بود در دهن سیدار و غذا کم می خورد و گوشت آهوی یا ربابه و یا خرکوره و یا کفتار و گاو کوهی و یا
 زله می خورد و گفته در روغن زیت آلائیده بر سر و گردن و در روز صفا می کنند سخت نافع بود و حاشا
 در روز فاد پودنه و شسته و ستر آنچه میسر شود اندر سر که چو شامینه از آن طبعی برابر در پیشانی مریض طلا
 کردن و مریض را سر بر بخار آن داشتن فایده دهد و این تریا پیر تا چهل روز بایر کردن و بعد
 چهل روز چون مرض باقی بود سوطهای مناسب بکار باید داشتن و اگر از آن سر که اندکی گاه گاه
 اندر بینی بر کشد تا رطوبت از راه بینی فرود آید بهتر بود و در سرش و در بینی مالیدن جهت ستر خانی و غیره
 نافع بود و تیزاب نرم طلا کردن بر مهرهای کردن در تمام یک شش روی در جمله مفید آید و مسلمات
 قوی مناسب بعد جلد باید کردن هر دو صفا دهاست مناسب مبادی علت نهادن بروغن سیاه و شاه
 آن صد غماد مهرهای کردن را در تشنجی نرم داشتن در استرخای خود لب که سوده مالیدن و در چنبل
 و لفل سوده و در آب پچو مرهم چینه طلا کردن گرم گرم نافع بود و غالبه در روغن بآن حلقه و مالیدن
 در جمله نافع آید و همچنین چیل سوده در روغن سداب سر بر بخار باری داشتن که از آب آن با بون و نرنگوش
 و سداب و قیسوم و حرمل جو شیده باشد مفید بود محمد بن زکریا گوید که اگر لحام از ملقوبان گیر تا تن او گرم
 شود و درگهای او خالی گردد پس سر بر بخار آفتاب دارد که در آن طبعی مذکور بود مکرر و بسیار نگاه در روغن
 قسط و یا روغن سداب کرده بر سر و صانع او باشد مفید بود و در قنفل و در ج خاییدن نافع بود و اینچ
 در تریا پیر این علت آزموده ایم آنست که چون مرض ظاهر شود سه روز او را حمام آب نرهند
 و تا چهل روز او را خانه نشاند که سخت تاریک بود و اگر اجازت ضرورتی بیرون آید که سیاه یا کبود و توبر
 پیش چشم آید و تاریکی بنید و غذا بعد سه روز نان و غسل دهند و اگر مانع باشد آتش سرشته و نان خود
 و بجای آب غسل آب و پیوسته خورد و در دهن گیرد و آب آن فرود سیر و جهت تشنجی خلطی تخم خرد و
 بریان کنند و ساییده بر روی پنبه کنند با اندازه تمامی یک شش روی کنند و جنید ستر ساییده بر آن روی

نیم

پیاشند گرم کرده بر شق ماوت طلا کنند و هر شب تا صبح بر آن چسبیده بگذارند و صبا دیگر بر آنگنند و تا شب
بگذارند و جهت استرخانی چند نقطه بگللاب ساینده طلا کنند شبها زوزی چند نوبت با جوزه و یا با چند سمن کرده
بر روی البته طلای نرگور نیز کرده طلا کنند و درین اثنا حقنهای تیز مناسب بعد از سه هر هفته هر سه روز
چهار روز یک نوبت میکنند و همین علاج صحت یابند اکثر باون الله تعالی و اکثر زهره کلنگ آب چغندر
نیز مناسب اگر بعد از کیفیت حکم کرده در بینی علیل چکاند و قطرات بسیار دفع کند و فایده عظیم دهد و مجربست
و آنجا که از تشنج بینی افتاده باشد در تربیب و تبدیل مزاج باید که کشیدن بعد از رفع اسباب پس و آنجا
که از سبب مردم افتد نخست علاج درم باید کردن و اما در اول حال که لقوه پدید آید و بدرا مندر که
البتة فایده یابست باز خواهد گشت جهت ظهور بعضی علامات و مقدمات دیگر ازین امراض بالقوه آنجا
هیچ همت نشاید دادن و فی الحال حقنه نیز باید کردن و غذا قلیله بخورد آب دادن و تیزاب کاره
بیکو ریبادی ملت و بر کفهای دست و پایی و روی زبان کردن و سبب چنپال یا قیرو ملی اتومی بعد از
سه روز تنقیه نمودن و بدین عمل سده تام راسخ نمودن و داغ بر چال پس سرد پیش سرد بر صد عین
بر محل بسن سل مناسب بود و به تنقیه نیکو مزاج را نیکو بسدل باید ساختن و الله اعلم تشنج هم کشیده شدن
عصب و حرکت عضله باشد چنانچه از اینها عاجز آید و از حرکت اینها عضورا هم مانع آید و بدرا نخست
عضو کشیده و یک باز و این گاه در جمل اعضای متحرک افتد جهت وقوع سبب در سیدر اعصاب و
گاهی خاص بعضی افتد جهت وقوع سبب در عضله و عصب آن سبب تشنج یا ادراک بودی بود که
عصب از آن بطرف سیدر گریزان شود چون رسیدن خلط صغیر اوی حاد و عصب و علامت آن
آنست که در عضو تشنج و جسی سخت باشد و یار سیدن بر روی کتف باشد از خارج دیار سیدن سیدر
از داخل چنانچه از خوردن مخدرات افتد و یار سیدن سمی بود و عصب از بسی و اشیاء آن دیار سیدن سیمای
سمی از داخل مثل بخار سنی و طشت مجنس سیمیل کیفیت سیمت و مقدم این حالات و آفت محل آمل
دال بود بر آن دیار سیدن بخار سنی عفن از داخل مثل بخار گرم سده و کدر دانه و غلبه آنها و لوروست
آنها بر آن گواهی دهد و یا وقوع استلای بود از عصب که طول آنرا کم سازد و عرض آنرا زیاد کند و
از بلغم غلیظ بیشتر افتد و احیانا از سودا نیز افتد و علامت غلبه هر خلطی و افتادن مرض به یکبار یا استلای
بر آن و کسالت حرکات و گرانگی محل مرض شا بر آن بود و یا وقوع خشکی در جسم عصب بود

که اجزای عصب از جهت عدم خلاصه بهم مجتمع گردد و در جمیع اقطار کم شود چنانچه بعد از پتهای محرکه دستفرمانا
 قویه افتد و با این مخالفت و تشکی پوست اکثر تبین و تیزی و گرمی بول واقع شود و در تبیحی افتد و یا باد
 بود و غلیظ که در منافذ و مسام عصب افتد و آزاد در عرض بار کشد و گویا که در این را عقاب گویند و این
 قسم دفته افتد و هیچ گرانی نکند و بزودی مرتفع شود و یا در اک آفت عضوی باشد که شکر کشته دارد و یا دماغ
 که سبب اعصاب است چون رحم متورم و متقلب و مسدود متورم دستفرز از در دو صفرای محرکه و گاه
 باشد که بحسب ترسی یا عم عظیم روح بیکبار بیاطن باز گردد و عضلهها بتابست روح متقلص کند و تشنج
 افتد و بیاید و است که هر تشنج که از پس جراحت افتد علامت مرگ بود و هر آلم که بعد تشنج در عضو تشنج پدید
 آید تشنج سبب آن بوده باشد و آنچه الم مقدم بوده باشد تشنج بسبب آن پدید آمده باشد و بسیار باشد
 که اندر تشنج چشم حول شود و در مسرخ بر آید و دم زدن دشوار گردد و واسطه کشیده شدن عضلهها
 خنجره و گردن و عصب مجوف و یا شد که بعیت آن بدان مانده میخورد و خنجره نباشد بحسب کشیده شدن
 عضله رخسارها و گاه بود که طبع و آب تا فتن باز گردد بسبب کشیده شدن عضلهها شکم نشان
 و گاه بود که بول همچون خونتابه آید یا کفک و پدید آمدن بادها به بسیار اندر مسدود و تشنج علامت
 بر بود و تشنجی که گفته گردد علاج آن دشوار شود و آنچه از پس افتد علاج آن شکله از آن بود که از
 رطوبت افتد و آنچه عام افتد علاج آن دشوار تر از آن باشد که در بعضی افتد اعضا علاج
 چون اسباب حدوث این مرض قریب است یا اسباب حدوث صرع و اندا عرض آن نیز واقع است
 مناسب هر حال همان نوع ترا بر یکبار داشتن لیکن چون اینجا بهم کشیدگی در عضو واقع است
 پیوسته و فرجه و زوبته نزاره دوران میباشد که کشیدن که عصب عضله بمقدار طبیعی خود باز آید یا میسر
 مزاج و تدبیرات تسلیه و تسکین حرارت و تدارک استفراغ این مقصود حاصل گردد و استلابی با استفراغ
 خلط غالب تقویت از خارج با دمان مناسب و از داخل بغذا و شربت های موافق و مانند دستور جمله در
 ابواب سابقه مبین شده است و آنچه مجربان نافع یافته اند آنست که چون تشنج اندر همه اعصاب افتد
 صاحب آنرا بیکبار از آب سحت سرد غوطه دهند و بر آورند بشرطی که جوان لطمانی بود و فصل گرم بود
 برتن او هیچ ریخته نباشد و آنکه این علاج بر نیاید در اندر آب معدن که گرد اندر طبعی گفتر و یا روبا و یا
 طبعی عقاقیر چون براز اسفند برگ غاره و پودنه و شتی و سید مرتکوش و شبث و خوش نظر و یا در طبعی

پنج و رخت نکال با بر نشان زن روغن بنفشه دیار روغن سوسن یاروغن کفتار مالیدن خداوند تشنج است
 مام را و بعضی تشنجهای خاص را تب آمدن عظیم نافع بود و گفته اند که اگر حلیت و چندید تر به هم سادی
 سرشته و چند چیزی بر بند تپ آورده و در حال تشنج بخناید و غذای ایشان نان و غسل آب و نخود
 آب ببارز گرم و اشباه آن نیکو بود و اگر قوت کم باشد مرف گوشتهای گرم اند که مناسب بود چون تشنج
 اندر عضو سے خاص بود و تیزاب در بر بالند مکر عظیم نافع آید و بی مردم را برین علاج شده و اگر و بنده شرمه
 کرده نازده و بران عضو بنده بود بگذرانند تا بران کنده شود پس دارند مکر کنند منقید آید و همانا سینه تر و چند
 بیدستر و فریون دهم روغن کبچر منقید باشد و در گریه سفید خشک در رنگ گرم ریزه نشستن نافع باشد
 و زرد تشنج یا بس را اگر تب باشد اندر آبرنی نشان زن که اندران بنفشه خلی دکو و خیار و موم روغن و
 بنفشه بادام باشد و روغنهای مالدین و حقیقهای تری فرایند کردن نافع بود و غذا شیر تازه با شکر در غر
 بادام دادن سفید آید و آنجا که تب هم باشد اندر آب زنی نشان زن که اندران که در و نیل و خیار و خربزه
 بندی و برگ بید و کشک جو و بنفشه و کوک جو شیره باشد و روغنهای تری فرایند نافع آید و غذا کشک
 آب باروغن بادام و آب خیار و کدوی پخته سفید بود و در جله بی لباب اسپنول و آب برگ خرف
 دکو و تریز سرطل کردن پیوسته نافع آید صاحب خیره گوید که کندا لیلاب کوفته در گریه رسد صاحب تشنج
 خشک فرمودم مالیدن نافع افتاد و الله اعلم که از نوعی از تشنج بود مخصوص بصلها و عصبها سے
 کردن از پیش و پس چنانچه کردن راست باشد و متواتر التفات کردن نیز متواتر خفتن و از جهت کزنت
 اعراض برین قسم جدا مکر میگردد و سبب آن آن بادی غلیظ بود که در منافذ عصب گزرد و آن را
 کشیده دارد و باشد که ماده اندر کیفیهای عصب اجزای عضله گذر یابد و بسبب سرمای که بران محل رسد
 کیفیهای اجزای عصب و عضله فراموشیند و بران جهت در با تو لکن در حرکتها باطل گردد علامات
 خاصه که از آنست که هیت روی و چشم صاحب آن هیت روی و چشم صاحب خاق ماند و گاه باشد
 چشمها از دور هم زرد و اشک میریزد و در اندامها هم در می نشیند و کردن کوتاه مانده و شمار آید بود و
 چشمها از دور هم میریزد و اشک میریزد و که هیت خنده بروی او نماید و خنده نباشد چنانچه در تشنج مطلق
 شده باشد که عضله مشکم و شانه هم کشیده شود بر شکلی که قوت و دفعه باطل گردد بول باز گیس و
 و باشد که عضله شانه کشیده شده با سفید بر شکلی که قوت باطل کرد که با آن در بگسلد

و جمل خون گردد و باشد که عضله متعده و معامی مستقیم کشیده شود و ثقل را نگاه نتوان داشتن و باشد که بعضی
 را بسبب فسردگی قوی گیرد و اندر بیشتر حالها بول همچون خواب یا کفک باشد و بسیار باشد که عصبها بسبب
 کشیدگی پیچیده شود و بیمار از جامه خواب خود را بیرون افکند و می غلطد همه انواع از بخوابی و در حال
 نباشد خاصه در میان دو کتف و هرگاه و عضله قفا و پشت کسی را سخت شود آب من شربت بر کف برود
 اختلاج و خارش اندر همه اندامها پدید آید و از خار پیرن لذت نیابد و زبان گرانی کند و مقدره که از باشد
 علاج همان نوع باید کرد که در تشنج مذکور شده و در تحلیل باد غلیظ از عصب و عضله که شیرین و صفا با
 در و عنهای گرم تر بکار و اشتن و پیه خرگور و پیه شیر و پیه گفتار و پیه کادگویی گرفته مالیدن شیر بر عضله
 و شیرین از شیر آدمی و غیره و چون که از از امتلا افتد بحفنه تیز علاج کردن اولی بود و اگر حفنه تیز امعرا
 بسوزد شیر و عن غن و نبه یا گادی دیگر باز حفنه کند سوزش نشانزد و در جمله شیر خورد سرد کردن سر مالیدن
 نافع بود و تیزاب کاری مفید آید و الله اعلم ثم در راست ماندن عصب عضله عضو متحرک بود چنانچه از انقباض
 عاجز آید و عضو را از حرکت انقباض مانع آید و بدو اجنت عضور است مانند و بسبب آن اغلب ماده
 بود رقیق که سفوذ کند و در جرم عصب مساوات و لیغهای عصب از فرو خوردن در جنین اینها با عضلات
 ماده آنها منجمد گرد و بر همان هیئت و خلل عصب و عصب را همچنان برار و بی آنکه طول با عرض آن بقسما
 شود و چنانکه فقیله که موم گرفته را فرو خورد و در گرد و باشد که موزمی برود و عصب سرد عصب آن بطرف
 منقبی در طول گریزان شود و بران هیئت مانند بازگشتن آن گردد و باشد که پوستی از عصب
 آید و عرض آنرا کم کند و مجتمع ساختن لیغهای عصب طول آنرا بر حال خود برارد و آن پس مانع آید از
 انطاف و هر چه بملا مات خود تمیز گردد چنانچه اکثر همین شده در ابواب امراض سابقه و این مرض
 مخصوص با عضای آلیه بود علاج همان نوع باید کرد که در تشنج همین شده عورنه را که در هرات
 بجای او متمد شده بود و از زانو خم نمیتوانست شد اما بیس از علاجهای تشنج فرسودن مانع نیامده بود
 حضرت فرسودن تیزاب فاروقی تیز بران و کتف دست و پای او مالیدن مکرر چنانکه پوستی نیک از کتف
 پای او بر خاست و بعد از آن روغن کاری زخم سیکر و در دوسه فرخوش شد و او را چنانچه می بلغم آنکه تیز
 میفرمودند و از چیز خوردن نیز منع میکردند و الله اعلم اختلاج جمیدن سطح ظاهر عضو بود و بسبب آن
 بادی بود غلیظ که در عضله محبتس گردد و حرکت خویش و عضله پوستی را که ملاصق آنست بجناب و بسبب

حرکت آن باد کوشش طبیعت عضو بود و دفع آن و این باد غلیظ گاهی بخار ماده غلیظ بود که بهر حرارت
 قوی حاصل شده باشد چنانکه بعد از خوردن دوا می گرم اجیاناً واقع میشود و یا بعد از غضبه و یا رعبه
 عظیم بر پیری آید و گاهی بخار ماده غیر غلیظ باشد که بسبب در عضو محبوس گردد و از احتباس فلیظ شود
 و بچوبهای چاه آب و این باد گاهی که سوداوی افتد چنانچه اصحاب بالیخولیا سے مراتی و مطحولان افتد
 تحلیل شکل پذیرد بسبب مردیافتن ماده و پوست لطیف آن جهت آنکه محلل بے گرمی نباشد
 و گرمی مردود لید ماده و پس آن میشود و هر اختلاج که در همه تن افتد و دائمی گردد مقدمه بالیخولیا
 و صرع بود و اگر اندر روی افتد و دائمی شود مقدمه لقوه باشد و اگر اندر سر پهلویها افتد و غالب
 گردد مقدمه آماس حجاب بود و اندر دیگر اندامها گاهی مقدمه تشنج بود علاج آنجا که از باد
 خشک افتد تبدیل مزاج و تقلیل مزاج سودا و اصلاح عضو مایه و عضو کیه بشرکت قنادان پدید آید
 باید کردن و بر محل اختلاج طلای محلل معتدل و کثیر الرطوبت باید انگندن در و غنهای نرم معتدل
 چون روغن بنفشه مالیدن بسیار دیدیم که بخوردن چیزهای سرد و تر از سیوه و غیره تسکین یافت
 و آنجا که از باد تر افتد بلعلاج لقوه استرخامی و تشنج استلانی علاج کردن از تضاد و کما و دوغوغه و غذا
 و شربت در روغن کاری و اشیاء آن و اگر آن موضع را اول بخورد در شت یا لنگاه روغن مالند
 بهتر باشد و طلاهای مناسب بران انگندن که بران بچسبند تخصیص آنچه در ان میترشم باشد عظیم نافع آید از
 هر چه باد آنگیزد و حذر واجب باشد و بر آنکه حکمای هند اکثر امراض باغی را که سرط البر است یکبار می افتد
 مثل صرع و تشنج و رعشه و لقوه و تمدد و اختلاج سبب آن باد غلیظ و انست اندر و در علاج اول تنقیه
 طلای که باد از ان حاصل شده است کنندگان بالیدن و ابامی محلل آن از خارج و خور ایندن
 و ابامی واقع باد کوشند اغلب بقوت سموم آن ماده را از فخل اعماق و اعضا بیرون برند الله اعلم

باب ششم در بیان احوال چشم

از ترکیب و وضع و قوت باصره و مزاج شغفت اینها و علامات آنز به مختلفه طبیعه آن و آنچه مفرد
 یا نافع است بدان و مرضهای عین و اسباب علامات مسالجات آنها اما ترکیب وضع و قوت باصره
 و مزاج چشم و منافع این حالات بر آنکه چشم عضو سه است مولف از طبقات طوبات عضلات اعصاب

و برد باورگمای اجوف و شریانها و ترتیب هر یک چنان است که نخست سه طبقه اندر مکره استخوان
 چشم گسترده شده است نخستین را که مناس استخوان است طبقه صلبیه که نیز دوم را ششم خوانند سوم او
 شبکیه خوانند و سه رطوبت اندر میان این سه طبقه بنا نهاده است نخستین را از جاجیه گویند جهت مشابهت
 آن در قوام و رنگ آبگینه گداخته و گوهر آن از خونست دوم را جلیده خوانند از بر آنکه صافی است و
 روشن و فسرده همچو شمع و شکل گرد است همچو زلاله و برین سبب آزار بر وی نیز خوانند و درون بیزون
 آن اندر که پنبه دارد تا اشباح دیرتها در وی نیکو پیدا آید و پشت او تیر سری گرایتا اندر عصب چشم
 که در رطوبتها در آمده است بانزام نشیند و رطوبتها سوم را بیضیه گویند جهت مشابهت آن در قوام
 سپیده خان مزع و جلیده اندر میان زجاجیه است بیضیه از زجاجیه نیکو غذا گیرد و بیضیه قوت فرغ
 آفتاب و چیزهاست در خشان از وی لختی باز میبارد تا بتدریج بوی سرد چهار طبقه دیگر اندر پیش این
 رطوبت است نخستین را عنبکوت خوانند جهت مشابهت آن در وضع و لطافت آن تبار عنبکوت
 دوم را قبیبه گویند جهت آنکه بیابانگاه او برابر موضع دیدار ثقبه ایست برسان ثقبه دانه انگور که در بنا او
 بر کشیده باشند و هرگاه آن ثقبه بسته گردد بینائی باطل شود و رنگ این طبقه آسمان گون است تا نور
 دیده اندر وی مستدل گردد و زیرا که افزای آنکه نیای است نور را تیره دارد و فرا هم آورد و تقریبا آن که
 سپید است نور را پیدا کند و اندرون این طبقه خلهای نرم است که مالان آب را که در چشم فرو اندازند
 در آن خلهها چنان کنند تا جل آنرا نگاه دارد و نگذارد که دیگر بار پیش طبقه باز آید و طبقه سوم را قرنیه گویند
 جهت مشابهت آن در صافی و صلبی و شفافی و شفاف سفید تر اشیره و این طبقه چهار توست همچو
 پوستها بر هر که سطح دسترا کم شده و طبقه چهارم را ملتحمه گویند که بران گوشت سفید است و چرب
 به عضلهای چشم آمیخته و بر قرنیه سخت شده و لجام پذیرفته بدین جهت ملتحمه گویند اما عصبها دو نوع است
 یکی عصب حس بیانی است و آن مجون که محل نور باشد بر خلاف همه عصبها دوم عصب
 حرکت است اما عصب مجون از کنار تجویف نخستین از تجویف باسه و باغ رسته است
 و اندر میان و باغ نگذاشته دارد و نزدیک فزونی و باغ که آنرا حلهتان گویند بیرون آمده یکی سوسه چشم
 راست و یکی سوسه چشم چپ آنکه از سوسه راست رسته است بیوسه چپ آمده است و آن که از
 سوسه چپ رسته است بیوسه راست آمده و بضرورت در میان مسافت بهم رسیده اند

و میان گاه هر دو آنجا در هم پیوسته است چنانکه تجویف هر دو در هم کشاده شده برین شکل عین عین
 یکی گشته و آنجا تجویف فراخ تر شده است و تجویف هر یک پیش از آن نیست که سوراخ آنرا در آن بگذرد
 و ازین اختلاط بازگشته اند و دنبال چپ پنجم چپ آمده و دنبال راست پنجم راست ازین اختلاط بعضی
 گمان برده اند که آن هر دو شاخ از هم گداخته است صلیبی در او چپ است و از راست چپ نوردیده
 که از روح با صره گویند که قوت دیدن با آنست ازین تجویف بگذرد و بر طوبت جلیده در آید و برود
 تا برود محلی که این دو عصب ملاتی شده اند از مجموع النور گویند و تسمیه ظاهرست و چون از آن محل
 گذشته یکی پنجم و یکی پنجم راست آمده اند هر دو عصب را همان فرخ و سلب شده و گرد طوبت با جایی طیبتر
 اندز آمده اند و طوبت شبکیه از آن مرتب شده است و شریف زین اجزای چشم رطوبت جلیده است که قابل
 نورست و همه رطوبتها و طبقاتها از برای مصلحت آنست چه رطوبت با جایی طبقاتیکه از پس آنست بیک
 بنده آن رسیده اند و در آورده در رطوبت بیضیه و طبقاتیکه در پیش آنست گردنیده دیگر آورده اند
 و از برصیانت او در میان آن جمله نمانده آمده و از دوازده عضله هر چشم پنج عضله بر یک نمانده است و
 این پنج است که حرکت برداشتن پلک بر آنست و دو آنست که حرکت فرود آمدن پلک
 بر آنست و از هفت باقی یکی آنست که در اندرون چشم عصب مجنون را نگاه میدارد و تا چشم برین
 بنزد و شش دیگر آنست که حرکات خاصه چشم بر آنست و جنبها مرکب باشد از غشای عصبی و غشای عضلی
 و جلد در حقیقت اعلا غشای دیگر بود و چشمی چون چشم از برای منفعت دیدن مخلوق شده است بنا برین از اجزای
 ترکیب یافته که قابلیت انکسار و انقباض صورتهاست مقابل یا حدت و خروج شعاع از بصیری بیجا
 بصیرت مجادنی و یا قبول اشباح آنها چنانچه هر چیزی بود از آن قابل شده اند داشته باشند اگر چه
 اجزای آن بطبع نهایت مختلف افتاده لیکن طبیعتی که از مجموع حاصل شده در حرارت رطوبت بقایب
 اعتدال واقع است و بزعم من آنست که اعدال اجزای بدن رطوبت جلیده است جهت تعلق از وجود
 انسانی که روح مجسم نورانیست برود و محل و قابل شدن جلیده تر از او چون امر دیدن از اعلا لحمها
 برینست جهت این مهم چشم دو گاه مخلوق شده تا اگر آفتی یکی رسد بدن از منفعت دیگر که
 با نصیب بود مع ذلک در ابصار و در جهت حرکت هر دو مستقر واقع شده اند تا یکی دودیده نشود چنانچه
 محل را واقع است و سبب اتحاد رطوبت هر دو چشم صحیح آنست که از روح با صره میاید مجموع النور

و در جمله بجهان ادراک کرده میشود و احوال را از جهت پیچیده شدن با تشنج عصب حرکت چشم پاست
 شدن تجویف ملاقی عصبتین مجربترین یا سیل رطوبت جلیده بطرف مخالف طرف دیگر ادراک حرکت دست
 مختلف افتد و پدید آید چشم را مشارکت تمام است با دماغ و حجب دماغی معده و بدین سبب امراض آن
 مشارکت این اعضا بسیار اتفاق افتد اما مشارکت آن با دماغ بر آن است که با وجود قرب و مجاورت
 نرسد که یکی از طبقات چشم شده از دماغ رسته است رطوبات چشم از رطوبت دماغ و از غذای دماغ تغذیه
 می یابد و معدن نور با هم دماغ بود و مشارکت آن با حجاب یا بر آن است که از اجزای حجاب
 خارج دماغ که محیط مخفف است و آنرا سماق گویند و از گوشت سفید رنگ طبقه پنجم پدید آمده و از اجزای
 حجاب غلیظه که مخاط مخفف است متصل بر آن طبقه صلیبه و قرنیه حاصل شده است از اجزای حجاب
 رفیق که ملاقی مغز سر است طبقه ششم و عبیت شکل گرفته و مشارکت آن با معده بواسطه مشارکت
 دماغ با معده بواسطه عصب رابع و مسامت است دماغ و چشم نیز به تشنج معده واقع شده است و الله اعلم
 اطلاعات از جمله مختلفه طبیعه چشم سرعت حرکت چشم با خفت و ظهور رنگها و آن با سرخی و نیز
 بینی در راحت یافتن از ملاقات خشکیها و زردی لون و اسفلی دلیل گرمی بود و ضد این حالات و
 کم رنگی و سردی دلیل سردی باشد و خفت و حرکت چشم بی سرعت و کمی رصص راحت یافتن از
 ملاقات تر یا دهم نشودن بلکه و سیاهی لون چشم و از نزدیکی بتردیدن دلیل خشکی بود و ضد اینها و گرمی
 دلیل تری بود و شملایت دلیل قوت بصیرت یا آنچه هر چیز را که بنیز به مقتضای ادراک کند دلیل اعتدال
 مزاج چشم بود و الله اعلم اما آنچه بچشم مضرت است و او بسیار است و گرد و غبار باد و ملاقات هوا
 سخت سرد و سخت گرم و بسیار و بسیار است تر بین سرد و غن و در چشم کردن و نگرستن بر آفتاب
 راه گرفته و بسیار نظر کردن بر نور آفتاب و بر چیزهای براق و در خشنه و سخت سپید و روشن
 مثل برف و بر رویشینهای متحرک همچو عکس آب جنبنده و بر چیزهای دوار و از بلند یا بر زمین در آب
 رود و رنگ سیل و بر نقشهای خود و خطهای باریک و بر چیزهای آنچه سیاه و سفید و متعلق و بر روی خفتن و
 مستی و تمیز بر متواتر و السه و اثره بدکار و چیزهای که شمار بسیار و بر از آن بر دماغ بر آید و چیزهای تیز چون
 آتش یا پیاز و سیر و اکثر شیرینها و کندن روی بینی و نعل و ابرو و مژه و بوی نعل و پوستهای گنده
 و پوست خربزه و شامه و پوست جوز و برگ آن و بسیاری استخوان و جماع درگ و نون و حجامت کردن

و به خوابی خواب غالب متوالی در امتحان خفتن بشب طعام خوردن چیزهاییکه نم معده برابر بخاند
 چون سرکه و بعضی ترشها و آنچه در نمک اسود و شور بود و شراب میوه های سرد و تر و دیار و ج و سبب مجذبات
 و کرم و زمین و کرب و عدس و باقلا و شاه اینها و گوشت های غلیظ و بیضات غیر از جزایات کاوی
 تازه و پایی بر خاک خشک و گل بسیار نمادون بسیار سر سبب افکندن در سراز جا یا فرو آویختن
 و بسیار سلق زدن و غالب غوط خوردن آنچه چشم را مانع است یستن قوی دینه تازه است
 برگهای پایی و یستن خواب برگ بیدیا کاسنی یا آب مرزنگوش یا آب بادیان سرشته
 بر پایا و دستا و مرادست چرب داشتن کهنای پایی مرادست سر کشیدن و تویا برگ و چشم مالیدن
 و گاه گاه تویای غوره و تویای شلم و اشباط اینها کشیدن و در صینی و فلفل و قزقل و زعفران و
 بادیان خوردن و گاهی آب بادیان یا مرزنگوش یا گلاب در چشم چکاندن اندر آب صافی بسوز
 مائل سرفه برده چشم کشادن و در تار یکما نظر کردن میا لغه در خطهای خوش و جل نگر یستن در سردی
 این در چیزهایی که دوست میدارند نگر یستن و سیل زین در چشم کشیدن و اکثر ایام طبع را نرم دانستن
 و غذای سبک کم بخار خوردن و سردی کسی و طبعی مائل و آب سرد با احتیاط خوردن در تشنگی صادق
 و میوه های گرم و تر و خشک کرده اندکی خوردن و دونه گاوی تازه خشک کرده در گام تشنگی خوردن و
 حذر از مضرات مذکوره کردن و بالین را بلند ساختن و تقویت مزاج بران نمودن و حفظ نظر از ملاحظه
 بسیار در چیزها مطلقا کردن و لباس شیار پوشیدن و در واهای مسکن و بنجار و مقوی معده بعد طعام
 خوردن و مرادست بلیجات کردن و الله اعلم امراض عین و اسباب و علامات و علاج
 آن بر آنکه رمد که مشهور است بدر و چشم آماسی بود که در طبقه طلحه افتد با درد و ضربان و ساد آن بجا رت
 بختنا نیز رسد و سبب رمد اغلب خون بود با خلط صفراوی باشد که از ماده سوادی با از بلغم عقیق
 و با از مرکب ازین اخلاط باشد که از ماده ریجی حار افتد اما علامت رمد خون در و غالب هموار بود یا
 جستن شریانها که آنرا ضربان گویند گرانی و غلبه سرخی چشم و پلکها در خاستن رنگهای سرد صرع و چشم
 و بسیاری رمد آب بینی و بسم چسبیدن پلک و زرد پنجه شدن و مرطوبی و علامت صفراوی
 حدت درد بود و سوزای و گرمی رمد و التهاب و سبکی چشم و کم چسبیدن و غلیظدن در دیانتاوت
 و اختلاف و تلخی و بن و سیل سرخی چشم زردی و زردی رنگ بشتر و مخالفت علامت سوادی که در زردی

نسبت بر روی و صفراوی و کمی رسس نفایت و ازین جهت آرا خشکه در خوانند و پلکها آسان نمکند
اما با سوزش بود و رنگ چشم به سرخی و تیرگی مائل باشد و عسر العلال چون بود و این صفت کمتر افتد از جهت
عدم حدوث سودا و چشم و قلت وقوع آن بماده خود آنجا و آنچه اچنانچه پدید آید مردم سوداوی را تو انزودن
و اما علامت بلغمی غلبه گرانی و تری چشم بود بی سوزش و التهاب ضربان و کمی سرخی چشم و از جهت
رسس و به سپیدی مائل بودن و سرخی پلکها و تهج پلکها و پدید آمدن بچگی رسس و بعضی از علامات
غلبه هر خلطی هم به وقوع آن شاہد باشد و اما علامات ریخی غلبه و صبح بود با تدر و غلبه خفت و کمی سرخی چشم
و کمی رسس و عدم علامات خلطی و اگر اندر پلکها تهج پدید آید زود کم و زیاد گردد و هر ساعت در طرفی از
چشم در مقابل احساس کند و گاهی چنان پندارد که محلی از چشم خواهد ترکیدن بیج ساعت آرام گیرد
و بد آنکه هر چشمی که بزرگ و فرخ بود در گمائی آن سرخ و ظاهر باشد در اغلب اوقات مستعد این مرض باشد
و این علت بچو حصه و جگر اکثر مردم را در ایام عمر پدید آید بچو حصه در کودکی و از جمله امراض وارد باشد
و زود باطفال مزیت کند و گاهی بعضی را چندین نوبت واقع شود و خداوند در چشم را هر چند که مرض فتمی
باشد چون زرق الامعا یا زچیر پدید آید زودی از آن خلاص شود علاج اینچنینی مشترک النفع است
ست در مقام خوش هوا و بگیری و تری مائل و تاریک و تیره بود و سیاه بزمین چشم آویختن و از مسرات
نرگور پر خرد بودن و تا سه روز و چهار روز دست بچشم نه زدن و در نکر دن بز شیر و ختره که بر پنبه
دو شبده کاهی که لینی مطلوب باشد از آن طلا کردن و گاهی دیگر ببول گرم شستن چند آنکه بچگی در
رسس پدید آید و غذا های چرب و نرم خوردن مثل پاپ و تریر و اشکنه و نخود آب چرب بر پیاز
و اشباه آن و جز این نوع بیج غذایی گرم و سرد و سیوه نخوردن و طعام کم خوردن و کم خفتن و هر شام
پاشویه مناسب کردن و در از جود و اشباه آن خفتن و بچکایات نیکو دارا مشغول داشتن و
طبیعت او را و انهم نرم و مجیب داشتن بشیانهای لائق و حقنهای موافق و مقومهای بلین معتدل
و پنبه و دو که داده تکمیل کردن حضور صا و سردی هوا و با شربت لعاب تمهندا دادن و بعد چهار روز یا سه
روز اگر تمجیل شود و او را سرد سپید و چشم ریختن هر روز و نوبت و بعد مغمم اگر سرخی در چشم باقی
بود و او را سرد سرخ ریختن همچنان در این اوقات اگر پلکها بر هم چسبیده و تورم باشد جزو زید و پرتوریکه
در در اطفال گفته شده استن هر شب و بعد از دهم و چهار دهم اگر سرخی و خشکی و سوزش و اندرک

دردی باشد آبی میریزد و شبهای چسبیده روزها مالک کشیدن یک نوبت و اگر این اعراض قلیحی باشد
 پیوسته طویلی شسته و سوده برگردانند و پلکها مالیدن بعد تنقیه هر روز بجمام فاتر در آمدن ساعتی و آب
 غالب بگری مائل بر سر ریختن و تیزاب نرم بر صندغین و گرد چشمتها مالیدن در غلظتی درود آنچه بر سبب
 بخصوصه نافع است آنست که در موسی روز دوم مضد فیقال کنند و اگر مانع باشد سر ساسه
 گوش یا چینی یا بریس سر حجامت کنند یا بر ساقهای پای مکرر او بعد سوم بلین مشرب بنفشه در کل
 مکرر در شقوق مذکور دهند یا بشیان بنفشه و شکر شیان روزی دو کرت شکم فرود آرد و شیان در دست
 در چشم کشند یا شیان بر الیوم در چکانند و غذای سبک بکار دارند و بعد از تنقیه ملازمست
 حام کنند و از صفراوی چون بے بلغمی نیاید شد روز چهارم تنقیه کنند بلینیات صفراسه مقوی
 بسا و اشباه آن و فلو س خیار شبنم از مقل حامض یا بلبله زرد از مضمور تار یا ترنجبین در عصیر
 آذوی پنجه یا مقشر شقوق و امثال اینها درین اثنا سکنات صفراسید هند از تنقیح فو که در فاق شیرینی
 مائل یا مغز بادام کوفته و مرادست حمام فاتر بعد تنقیه و غذا کشکاب که در آن کدوی پنجه باشد در وعین
 بادام آفکنده بے مناسب بود و شیان در کلباب بزر قطور ماحل کرده کشیدن نیکو آید و اندر
 سوداوی تنقیه بدن و دماغ کنند بمسلمات سودا بعد چهارم دور تبدیل مزاج که شند بر کفهای
 پای نوی و نپوسته بنزند و غذاهای چرب خورند و ممالک کم تو تیا مے کشند و اندر بلغمی بعد سوم
 تنقیه بلغم دماغ کنند بمسلمات بلغم چون حب چنیال و امثال آن و نخود آب چرب و املاح
 و اشباه آن اندک اندک خورند بر جوع غالب لطولات محلل بکار دارند و اگر سهل را مانع
 باشد شیانهای حاد جهت اجابت استعمال کنند هر روز چند نوبت و تکمیلت پینه و دکر و او و اشباه
 آن پیوسته میکنند و در ریخی چیزهای شکسته یا خورند و از چیزهای سفاخ و استلای معده پر صدر باشند
 و نیزه و جوز بنز و بلغم محالات باد بعد سیم فطول کنند و تکمیلت باد سکن پیوسته میکنند و نمجده آتش
 بر چال پس سر نادن بیسی سفید باشد و در جمله اگر تیزی تو اند کردن که زجر با زلق الاسعار از ان
 پر بر آید بیسی نافع باشد چون نرم شستن و چیزهای نیز خورند و اشباه آن و آنجا که ازین انواع
 مذکوره بیشتر است معده اقدر و کمی در آن در خلوص معده و زیاده شدن آن در پر پی معده و در فساد
 طعام در معده بدان گواهی دهد غذا کم و مقوی معده باید خوردن و تنقیه سبیل باید دادون که بعد نافع بود

و خلط بر از سعه باز دارد و سعه را پاک کند چون بلیله و حب چنبال و گل کمر و بعد طعام و آب سکن بنجا
 و مستوی سعه بکار باید داشتن از دو ابا و معاینه بی محذور گرانجا که در و صعب بود با استعمال محذور
 از داخل و خارج احتیاج افتد آن هنگام در طلا با انز که افیون داخل باید ساختن و حب اشفا
 و اشباه آن به مقدار لائق خوردن و آنجا که بشارت حب خارج افتد و نمد و عضلات پیشانی و
 غلبه آفت پلکها بران گواهی دهد در نظرات باید که شیدن بر سر و چشم و در استعمال نیز بقیه تقیه و حجامت
 پس سر کردن و کما دهای محلل و مستوی بر سر و پیشانی و چشم بعد تقیه نهادن و آنجا که بشارت حب داخل
 افتد و غور چشمها با ابتدای وجع شاد بر آن بود در تقیه و نظول و ضاد مناسبه اطفال لائق حجامت
 سر ساقهای پای باید که شیدن و آنجا که بشارت و داغ افتد و مقدم گرانی سر و صداع و بیماری
 رطوبات چشم و بینی و لعاب و هین و نزله بران گواهی دهد در تقیه و داغ باید که شیدن بمسلمات لائق و فصدال
 و بعد تسکین نزله و نزول ماده نمودن با استعمال حب اشفا و حافظه الصحوه و برش عشا و اشباه اینها و
 داغ شریان صدغین و تیزاب کاری سر و تقیه با پوشویه های مناسبه غذا های نرم که اندران
 شیر و خنکاش باشد خوردن و بعد تقیه نیک و تسکین نزله و دوار را بر بکار داشتن میان ذر در
 که آزاد دوار را بر امیض خوانیم از مجربات ابل ری بگیریم تخمی که آنرا چشمک و چشم بضم شین گویند و آنرا مقشر
 با هم چندان نبات سفید و هم چندان انزروت و همچنین اسپنول سخن نیکو کن در هادن یا رنگ ساق
 و جمله از دالای بسیار سفید بگزران و نگا هر دو بعضی بی اسپنول نیز سازند و نیکو بود تخصیص در سر
 بر ابیان ذر در ری دیگر که آزاد دوار را بر امر خوانیم هم از مجربات ابل ری بگیرند دوار را بر امیض در
 هر یک درم از آن یکدرا نگ خون سباده شان که آنرا المیادم الاخوین خوانند و آن عصاره معقود و نج بود
 بود سائیده و نرم بخیه ضم کنند و با هر یک باز از دالای بگزرانند و نگا هر دو طریق استعمال این ذر در با
 در چشم آنست که مر بعضی به پشت باز خوابانند بر بالین نهاده و پلکها را بدو انگشت ز و شهادت
 بر از نزد بردن پلکها یا شند همچو عبا ری چند آنکه نزدیک بیان رسد که سرخی روی پلکها پوشیده شود و بیابا
 آن نگاه پلکها را بگزرانند تا بجای باز رود و بر هم گرفته پس که نرم بر پشت چشم بنزد و چشم باز کند و دست
 ناله و نهار و چند آنکه دار و را نیکو بجزو یعنی دار و حل شود و بجمع اجزای چشم برسد و با اشک بران آید
 نگاه پلکها را بگزرانند تا بجای باز رود و بر هم گرفته بهتر آن بود که هر صبح و عصر ننگ ازین در سفید بکار آید

دوسا

و صبا جا اول غذای نرم و چرب بخورد و بعد دارد افکنند به تجربه چنان بافته اند که در چهارشنبه چو در
 افکنند یعنی نذر و بیان مالک از مجرب بل می بگیرد و روغن بادام شیرین در ظرفی مسی کن در بر سر
 انگشت از دوخته بنه و قدری پوست پازره قدری زیرهای چوب خشک که در قدری پوست بچ آه وجود آن
 اندازد از نرم نرم سببشان تا طعم دومی اینها در روغن در آید احتیاط کن تا روغن سوخته نشود پس از
 آتش بردارد و روغن را با بالای دوتای سوخته شسته و سیراب گرفته یکمزد کف در پانجم جزو که پنجه ملتان
 جزوی جمله سوده از بالای سفت گذراننده درین روغن زیر آن مقدار که بقوام انگبین شود و دیگر
 بچوب که از برهم زدن و نگاه دارد و به وقت حاجت قدری از آن سبب انگشت بردارد و با انگشت ز
 و شهادت آزار بر می برنجی قوی می مال چنانکه بجزارت میل نماید در خلط رنگ میل رنگ آن که بوی نکو
 شود مال سیاهی و قوامی پیدا کند نگاه آزاد چشم برین می کشد و بسیل زرین ادلی بود اگر چشم را سر لسه
 رسیده باشد بعضی روغن بادام مغز تلخ زرد آلو با شفتالو را نیم سوخته و بر سنگ با انگشت نرم ساینده
 باید کردن و از آن دوهای خشک قلیله با آن سرشته بر میل نماید و کشیدن بیان شیان
 دردی مجرب بگیرند گل سرخ تر چهار شقال زعفران و اسفیدان و مسنول از هر یکی دو شقال
 ایون و از زروت از هر یکی شقال جلده را کوفته و نرم بخته آب باران صافی برشند و شیان ساخته نگاه
 دارند و به وقت حاجت به سپیده خای مرغ بر سنگ صلایه کنند و قلیله از پنبه نو باریک بدان بگردانند و از
 میان جفها مانند چنانچه بر حد قلیله کند و در پیش چنان است که بلبهارا لحنی باز گردانند و قلیله در نهند و
 بگذرانند آهسته تا بحال خود باز در دو و آنرا بگیرد و اگر در او را بسپیده حل کرده بسیل اندر کشند با فطو کنند
 از چشم هم شاید بیان شیان بر الیومی مجرب بعضی اطبا بگیرند مایه و از زروت از هر یکی هفت درم
 زعفران دو درم کثیرا یکدرم ایون نیم درم جمله را سحی و زرد کم آب باران به سرشند و نگاه دارند
 و در ستورس که در شیان در وی گینتم عمل نمایند و عوامی واضح آن بوده که این شیان در یکروز
 رمد بردار اصلاح میکند و میاید و استن که این برالته در تنقیه و استعمال شیانها و غیره از برای
 رمد های بود که بسیار موده باشند و جنیت قریب بود و تاج والا کثر رمد های الحفال مردم جوان خوش
 گوشت و شیرین خوردن و کم خلط فاسد و هو آرا بر تیبی که در علاج رمد الحفال گفته شد علاج کافی
 باشد و ناممکن بود هیچ دوائی که سخت نیز با گرم یا سرد یا خشک باشد به چشم نباید رسانند

که عضوی بس نازک و شریف است زرد آزرده میشود بخصیص گاهی که در چشم در وی و ضربانی
 باشد بجز دو ابا می نرم مسکن بیخ دو اگرد آن نشاید بدون و آنجا که پلکهای چشم بسیار منورم بر هم
 افتاده بود اول در تسکین ورم باید که شیدن بضماد کردن جوز و زیره بر پشت چشم و طلا کردن بیه
 بز باور تمامی تازه برگ علف بیدک که آزرده بعضی جاها از بندک گویند و در لب آبا بسیار روید
 کوفته نرم همچو مرم ساخته و بپول گرم هر ساعت شستن و از باد و سرما نگاه داشتن و همچنین به
 بنطولهای مناسب و غیر ذلک نگاه زورهای مذکور انگندن جهت ورم و فیلهای مذکور نهادن
 هم مفید بود و آنجا که در درون پلکها نفاط خونی یا درمی همچو کیسه از غلبه ماده و وجع پیدا شود تا آن
 سر کند خون آن بیرون نیاید اکثر این دو ابای مذکور نباید انگندن و این مرض را در وی گویند که چشم
 فلان بیج دارد و آنجا خایه زرد چوبه را که آن کرد های اوست در خمیر کلهج نموده در تیز بند تا کلهج بچینه
 شود نگاه بر آردند و سائیده پسیده تخم مرغ بشنند و فیله بران آلائیده در چشم او نشاندند که آن
 و آن نفاط غیر را بطرف کفند که خون چندان از آن برود و ورم تسکینی یابد و بعد از آن بروسد روز
 فرور با در انگند و سفید آید و بسیار دیدم که فیله زرد چوبه مذکور را یا فیله زعفران را به پسیده
 حایه مرغ آلائیده در تخمی که در وی اسپیده ریجک گویند و آزرده صحرایا گیرند میگردد و آنرا با تخم
 در چشم می نمند زرد تر آن نفاط را میکشاید و لیکن گاهی که ورم هنوز خام است از آن تمهات و زیاده
 میشود و اگر طاقت تواند آوردن مرد بفضی آن میگردد و آنجا که هنوز ابتدای علامات رده باشد
 بری که از طبع بیخ ترشک و بیخ زرشک گرفته باشند خشک ساخته آنرا آب و هن بسیارند و در کشتن بی
 نافع آید و توتیای سوده خشک بر گرد چشمها پیوسته طلا کردن و مالیدن و کفهای پایی را چرب داشتن
 هم نافع آید و باید که هر دو اینک در چشم کنند و بران نهند چون بنیند که در در ساکن میسازد و همانرا بوقت
 دیگر که سازند و تجربه و کنند و هر گاه بنیند که در و از آن زیاده شدنی الحال آزرده و دیگر بکار
 دارند و عوض آن چیز دیگر استعمال کنند که در بعضی کیفیات قویه مخالف آن دو باشد از جمله کورت
 دانشا علم نگاه باشد که در مد طلای مناسب کنند چون عضوا و فست فی الحال در زیاده
 خود با سوزش اما چون دست نکند ساخته و تسکین گیرند بعضی تسکین نیکو با بنند اما بران
 چینی و توتیای سفال مسادی چون صلابه کرده بر پشت چشمها مالیدن سوزش و تمدد

در دراتسکین کند و مجرب است در روینج این رمی بود عظیم بر چنانچه درم سپیده چشم بران صدرسد
 که حرقه را پو شد و چشم را بر هم توان زد نادون و این مرض اکثر الحفال را افتد از جهت غلبه رطوبت مزاج
 و داغ و ضعیف چشم و قوای ایشان و باشد که از ماده ریخی افتد همچو کیسه از مایین سفیدی پلک پیدا
 شود و بر روی ملتحمه بالیست و چشم هم نادون با خلیدن د کوفت عظیم باشد علاج همان نوع بود که در برها
 صعب گفته شد لیکن اینها مبالغه و رتقیه بیشتر باید کردن و چون از ماده گرم افتاده باشد در خون
 بیرون کردن باید که شنیدن به فصد فیحال و حجامت ستره پس سر جایا که سترخ در از زودن بیشتر
 زود بر ناز قاعده تاماده بیشتر کشیده شود و بجمامت بر دو کتف و علق انگنذن بر پیشانی و فصد شراب
 صدعی و بریدن آن و دیر غ کردن ایسی نانغ آید و طریق آن است که پوست را از بالا سه
 آن شق کنند و در طرف شریان را از محل قطع با بر ششم محکم با ریک به بندزد و میانگاد را قطع کنند و به
 بسبب آتش سرخ کرده هر دو سر تقطوع را داغ کنند چنانکه از ششم سوزد پس زخم را بر هم اصلاح کنند
 و ضا و کشین تر زرده تخم مرغ و اندک زعفران جلا هم ساینده و آتش گرم کرده نادون سفید باشد
 و اگر غلبه اشک داخل سازند از انفع باشد و موش شب بر رانگم شکافه گرم بران بستن نافع آید
 و ضا و گل سرخ و عدس مقشر بزرگ خشک و غلبه اشک در آرد و دروغن گل جله با هم کوفته در زخم نرم
 پنجه نیکو آید و آنچه از خلط سرد و غلیظ با و افتاده باشد بعد از استفراغ ماوه غلیظ بنهار آنگیزد زیره نرم ساینده
 بزده تخم مرغ ریخته بر رو پنبه کرده و گرم ساخته طلا کردن بر پشت چشم نافع بود و اگر خشکی با آن باشد
 پیش از نرم خراشیده با آب بسیار برکت دست مالیده بهفت آب از استهسته تا چون برن سفید گردد
 دلی آن بر دو بر پنبه کرده بر پشت چشم طلا کردن نافع بود و بعد چند روز که درم تسکین یابد بزود طلا کایا
 به ترقیه در درینا نیم انگنذن نافع بود و اگر یک بریش شده باشد در را غبر فائده و در زود در اچنان بیرون
 پلک با بر نشانند که بحدقه ز سده لاد افتد علم مهور این رمی باشد که از بسیار دیدن و شمی بیرون
 افتد بواسطه غلبه سیل سوادید اینجا علاج کشیدن غسل خام بود سیل اندر چشم و فیتل نرم بسبب آلوده
 در درون پلکها نادون و اندر تاریکی کشیدن غذا های نرم خوردن و شیرینی هم گاهی خوردن و سر
 بر بنار طبع نگاه کنند و داشتن ولته سیاه بر پیش چشم آویختن و اندر حمام تاریک هر روز آب گرم بسیار بر
 سر نیندن و آنجا که سرمای هم رسیده باشد همین علاج نافع آید و پنبه دوز کرداده بستن بسیار نافع بود

و همچنین بطبیخ گاه گنده گرم شستن و انداختن کله رسو الزامی گرم و تر بود که در چشم برید و چشم کسی
مانند که بنیاد بر کرده و هنوز درم حادث نشده و برین حال مانده باشد که رگمای بر خاسته بود سرخ بی
مصلحی ضربان و وجع جبهت قلت ماده آن و این از اسباب بادیه افتد مثل ضربی که چشم سرد از سبب
انگیزه در بنجاسیل کند و با گرمی آفتاب استباه آن بخارات سرد حرکت آورد و بظاهر ملتحمه کشد و یا سبب سختی
که بخارات سرد چشم را حقن کند و گرم تر سازد تا بران جبهت بخند و لحنی بظاهر چشم آید باز خوردن چیزی گرم
که بخارات را گرم کند و لحنی چشم فرستد و یا خوردن چیزی سگ و معز که بختر یک تفلیط بخارات را گرم سازد
و لحنی چشم میل کند و سرخ سازد علاج اینچنین قطع سبب ترا که در حشمت آن بر طرف شود و بنام
و اینچنین بران اهل نگرده حیفی از علاج رد باید کردن مثل طلای آب کشیند و حصن و ما نیار که چشم تو لجا
مغول همچنان خشک بر که چشم نالیدن از بیرون و گاهی مالک کشیدن و گاهی کلاب از بیجا نیدن
که بری نیشل سبب آن شده باشد و بعلما را هم بکلاب شستن عرق سکن مالیدن نافع بود و اکثر بعد
تمکین کشیدن از تپای پرورده چشم را بخورد آن بر طرف شود و انداختن علم طفسه که از آب فارسی
مانند گویند فزونی بود ناموار از جنس غشا که بر ملتحمه یا بر غشای که سر چشم است برید آید و از چشم
ریجکام باشد و این اکثر از کج انسی چشم آغاز کند و باشد که از کج وحشی آغاز کند و گاه بود که از گوشه
انسی برود چشم بنیاد کند از جبهت بگلگ ماده باشد که این ناخنه بدرج بزرگ شود تا حدی که در
حدقه را بر شود و برین نوزاد لون آن با سفید باز رود و یا سرخ یا کمد سبب اخلاطی که سبب بکل
آن شده باشد و از جلا پنجه سپید در قی و نوب باشد و علاج بهتر برود و در اندر سرخ غلیظ آن اثر
باشد علاج در جله بهتر از دستکاری بود چه هر دو ایکه برای تحلیل آن در چشم انگندن چن حدقه بقا
نازک است مغزت آن قبل از منفعت رسانیدن بناخته بحدقه رسد که در اندک خاصیت جامع النفع
بود که استعمال آن توان امد را بجا آورد اگر تنبیه کنند و بکسین زهره ز آب میخندی کشند و کحل دیاشیان
قیصر کار سید او در شب نافع بود و جالبینوس درده است که اصل سوسن خشک را چوبخار سوده در چشم کشند
ناخنه صیفت را برود و انداختن علم سبیل برده بود غلیظ و به سرخی مال که بر سطح ظاهر تمام چشم بر آید و اثر
ظهور آن از اطراف چشم بود و یا خشکی زیاده شود و سبب آن شتغ شدن رگمای چشم بود از خون
قاسد که در امتلای سرد و صیفت زان چشم بر آنجا ریخته شود و اکثر با غارش بود و صاحب

آن از روشنائی عظیم برنج باشد چشم درین علت که یک تر شود از جهت صفت نخرج شدن غذا
 آن به سبب این مرض سوسه بود و میراث به فرزند نیز رود و علاج اینچه قومی بود و تنگناری باید کردن
 و اینچ صیف افتد ولی که یکش از زبراده تخم قبری در آن تر کرده باشد چکانیدن و شیان احمر
 حاد کشیدن نافع بود و تیزاب نرم که سیاه نداشت باشد و منقره داشته باشد بر آن کشیدن چنانچه زور
 آن بحدقه زرد عظیم نافع آید و بر بیرون چشم مالیدن هم نافع آید و آنجا که از حله آن برنج باشند طبع سمان
 که در گلاب جو شیده باشد کشیدن نافع بود و طبع بود و سمان با هم وزن خود از زودت و چهار وزن نبات
 سوده کمال کردن بیس مفید آید و چرب آزاد الله اعلم انتفاخ ملتحمه این هم بر آماسی
 بود علاج تریبراب لطیف کردن و ضادهای محلل و طلائی صبر بر پشت چشم انگندن و شیان
 خورتن و شیان اسود کشیدن و سر بر بنجار طبع با بونه و بنفشه داشتن نافع بود و الله اعلم
 صلابت ملتحمه این چنان بود که ملتحمه سخت شود و همه حرکتهای چشم دشوار گردد و طلائی بر ملتحمه سسرخ
 و طبع خیره دور و مندر باشد علاج بنجار طبع با بونه و بنفشه مفید آید و طلائی سپیده در زده خای مرغ
 یار و عن بنفشه و پی بطن هم زده و کشیدن شیان احمر حاد و جلد بیدرتقیه خلط ملتحمه سودا و تریبراب لطیف عظیم
 نافع بود و الله اعلم خاریدن ملتحمه سبب آن سیل ماده حار و گرم یا سوز بود و در آنجا از دماغ یا غیر آن
 علاج از هر چه گرم و تیز باشد بر منبر باید کردن و غذای چرب نرم خوردن و هر باید در درگرم آب
 بسیار بر سر باید ریختن و هر روزنی کردن و ممالک و قوتیا پرورده بخوره و غیره کشیدن و الله اعلم
 جراحات ملتحمه که از زخم خوب و اشتباه آن افتد علاج اول فصد باید کردن بعد بلبین
 قوی مواد بر آنجا کردن و اگر خونی بیرون آمده باشد از پاک باید ساختن و شادنج منقول با آنک شیان
 انبونی سائیده بر آن در و بر باید کردن در فاده بر پشت چشم نماده بعضا به سخت بستن و اگر خون
 بسیار رفته باشد تو تیبای منقول باز زده خای مرغ آینه به بستن و علاج قرص کردن یا اینچ مناسب
 بود و اگر چنان باشد که زخم پاره از طبقه ملتحمه بیرون افتد فی الحال حجامت پس سر باید کردن بمبازند
 زرد و اینچ پوسته کشیدن و الله اعلم طرفه نقطه بود سسرخ یا کبود به سرخی مائل که بر سپیدی چشم بر
 آید و سبب آن یا ضرب باشد که بر چشم رسد و یا غلیانی بود از خون در آن موضع و ترشح آن از عرقی
 جهت امتلا و یا سیلان خونی قلیل بر آن محل از حرارت حرکتی سفرط و با کشاده شدن سر بر گس

از رنگهای چشم بجهت زردی متاعده بچشمیس در جبین فرود داشتن سر بخیزد و رتی کردن علاج آنجا که
 سبب قوی نباشد خوشی که از بیخ بال کبوتر یا ناخته به فصد یا بکندن پرهای آن گیرنده تاره و گرم در چشم کشیدن
 نافع بود و آب ترب کشیدن هم نافع بود و اگر در ابتدای رواج داخل سازند مثل طین از منی و طین قمری یا
 و سوده سنگ سلطان مهره زرم بهتر باشد و عناد می رواج بر پشت چشم نماند هم مناسب بوده آنجا که
 سبب قوی باشد رنگ قینال بایز زدن و یا حجامت پس سر کردن و گرایش انجیندن نگاه دار و با
 زکوره بکار داشتن و شیر و خمر و شیاف احمدی کشیدن بسی نافع آید و عناد اکلیل الملک و دم لاجون
 و اصل السوس و زعفران معدس مفسر و زرده تخم مرغ در روغن گل جلا را بهم کوفته و گرم کرده بر پشت
 چشم نهادن بسی مفید آید و انشا علم سفاطه که در طبقات قرنیه پدید آید چون رطوبت آن در سالن
 پوست اول و دوم قرنیه باشد از جانب خارج رنگ عنبیه موجب نگرند و سیاه نماید و چون میان
 تشویر دیگر قرنیه باشد رنگ آن ظاهر بود و رنگ عنبیه مخفی است آنکه بجز شعیف شعاع بصیر را می
 و آن مایست چون شور و یا تیز و انکال باشد الم آن موضع بسیار بود و اگر طعمی نداشته باشد الم کم بود
 علاج آنچو کوچک باشد و ابای خشک کنند و مثل توپا و اکمل و اقلیمیا انگلزن کافی بود و کم ساختن
 غذا و مداومت حسب الشفا و انباه آن مفید آید و آنچه بزرگ بود منقیه بایز کردن و بدستکار
 به صلاح آوردن چنانچه بایز که جراح بیضی محل را از طلقه کرسواد که آنرا اکلیل گویند بنگافند و به
 کبره را از عقب قرنیه گاهی بیرون می آورند بیرون آوردن نگاه اصلاح زخم کند بر آنچه مناسب بود
 و انشا علم قرصه که بر حدقه افتد حدوت آن یا به ندر رسد باشد که بقیه مواد فاسده آن پرده سطح ظاهر حدقه
 و غیره را مخفی بسوزد یا بعد وقوع بتره جنبش هم از فساد ماده آن و یا در غضب ضربی واقع شود
 که گوشت آن سبب تفرق القصال و منع شده باشد و مطلق آن از هفت قوع بیرون نباشد
 چهار ازان در سطح ظاهر قرنیه افتد نقطه و سه دیگر در عمق قرنیه افتد اما از قروح سطح قرنیه آنچه در حدقه
 بر ظاهر رسد عین نماید و گویا هیچ منفور در جرم آن ندارد و آنرا اقسام خوانند و اینجا مسیاهی حدقه
 در موضع بیشتر ظاهر بود و جهت که در توج المایچ مانع دیدن عنبیه نه شود و آنچه ازان
 کوچک تر باشد و فی الجمله عتقه دارد و بلون سپید گره بود آنرا سحاب اسود خوانند و این سه بر
 اکلیل رسوا افتد آنرا اکلیل و درین عمل چون مشترک است میان قرنیه و ملتحمه

آنچه بر قرصه که حدقه است افتاده باشد سفید نماید بر جهت زائل شدن شبنم جرم قوی اول قرصه ازان
 موضع و آنچه بر لخته افتاده باشد سرخ نماید گاهی که ماده آن تمام سخیل بده نشده باشد آنچه همچو چشم زده بر
 روی حدقه نماید از اصولی گویند و آنچه نیز رنگ طبقه غصیه محجوب نگردد و اما از قروح عمق قرصه کمی عمیق بود
 و محل آن تنگ شده باشد از چرک و شکر شیشه پاک بود و دیگر بر اعین کتر باشد و محل می کشاده تر بود
 و دیگری با وجود عین دست با چرک و شکر شیشه بود درین هر سه نوع محل قرصه سفید نماید بر جهت زائل شدن
 شبنم قرصه مفرجه غار و جمله قروح عین یا در وضربان قوی باشد اما آنجا که ماده از قرصه بر فاده ستانند
 سفید بود و بیشتر باشد و آنجا که ماده رقیق آید یا زرد گوته یا چوبه بود و کتر باشد و آنجا که سبخی
 نائل بود سخت کم در و باشد جهت شهوت ترشح دم لطیف علاج آنجا که قرصه بر جانب راست بود دست
 چپ خواب باید کردن و بر عکس و غذای لطیف باید خوردن و اگر قوت ضعیف باشد گشتنای طیز نازک
 مناسب بود و اگر آنرا نان و گوشت خوردن آب شور باها و تر باها بچورد بهتر باشد و از میوه با و چیزها
 بخورد انگیز حذر لازم بود و در استفراغ و نقل ماده باید که کشیدن چنانچه سخت فصد نیگومی کنند از
 قبالی و بعد ازان اگر قوت و فاکتد در هر چند روز تغلیظ خون و ظلمی میکنند بطریق نقل ماده چون
 فصد صاف و حجامت پس سرد ساق پای از همان جانب کشف همچنان و اگر مانع در استفراغ
 خون متواتر باشد سهیل و ملین و حقه و اشباه آنها تغلیظ و نقل ماده کنند و شیخ ابو علی در چهار روز
 شقیه فرموده است بسبب که فضلات گرم در قیق را بر نع و نع کنند مثل فواکه در مقومات سهیل و چاه
 شربت مقوی و اشال آن و آنجا که قرصه بسیار دسج باشد مار العسل کشیدن و شیای انار شیرین
 در شیر دغری حل کرده کشیدن ایسی نافع آید و آنجا که با قرصه از وجع در پر چیز باقی بود چکانیدن غیر
 دغری و کشیدن ممالک و شیای نشاسته اندر شیر حل کرده سفید بود و چون قرصه از دسج پاک گردد و
 یا دسج نباشد بمقدمات مثل شیای کندری و کنز سوده اشیا نشاسته بطریق کحل در شیر حل کرد
 جمله نافع بود و الله اعلم سینه که بر حدقه افتد همچو ابر بر قیق بویج و ضربان منع دیدن نکند و سبب
 این علت یا غلبه در چشم دورومی آن بود و یا صداعی صعب نزنم که بحسب میل مواد سر نخسته
 ازان بحدقه در دورومی آن منزکم گردد و یا رقیقه ازان غشارا فاسد سازد بے تفرج و باشد
 که انگندن و اروهای نامناسب در چشم این پدید آید و باشد که از ضعف قوتهای چشم و میل بخارات

بران این حادثه گردد چنانچه بعضی پیر از واقع است علاج آنچه سخت رقیق باشد کشیدن
 عصاره شقائق النعمان و عصاره قنطاریون با یک وعسل خام قوام داده زوده شود بسیار بود
 که زبان درشت دران مالند بر خیزد در شتی زبان بجزئی عقیص در دهن گرفتن حاصل شود و
 آنچه قوی بود ضعیف و ساقی و انزروت برابر با چهار برابر نبات سفید سوده کشیدن نافع آید و همچنین نبات
 اخضر کشیدن و بارنی خطاب یا کبوتر در عسل سوده کشیدن ننی بوسیده با چهار برابر نبات سوده در
 کشند بی سفید بود هر روز چند زوبت دران مالیدن خصوصاً که در شست باشد نبات نافع باشد آنجا
 که در میا صداع باقی باشد سخت علاج آنها باید کردن بر ستور مذکور و ملین در جمله نافع آید و همچنین بر آب
 توی و نیبرکت یا با بستن و بول در چکانیدن و اگر تواند که اعتدال حدت تیزاب بر عید از زنجار
 بحدقه معرفت کند و از آن تیزاب آن سپیدی رسانند زود دفع گردد و اصلاح حدقه آید و کم کم بخار
 و اندک خورون جلد لازم باشد و انقدر علم سلاق سبب گشتن و سرخ شدن کنار یک چشم بود چون
 گفته شود از فساد ماده از سرنگان بریزد و عمل آن بسوزد و دریش شود و بیشتر در زرد یک پیوند چشم افتد
 باشد که تمام بلبک را از گرد گاه باشد که زرد گردد و فساد ماده آن غالب شود و بحدقه نیز سرایت کند
 و بیابکی خلل بریزد و سبب سلاق رطوبتی بود غلیظ روی که طبع پوره پیدا کرده و اکمال شده و این
 علت از انتقال ماده رمد بسیار افتد علاج تیزاب کاریست چنانچه هر روز تیزاب فاروقی مدبر
 نرم بران میالند بوی یک بحدقه زرد و اگر هر هفته سهیل خلط لایح حاو غلیظ و عفن مثل حب هر بی در تری
 و این تموی خود زرد دران اثنا تیزاب کاری کند بهتر باشد شش رالین علت آنما زرد در هر دو بلبک
 و باز میگردد و انقدر تیزاب نیم نرم میالید و پند در درون چشم می نماید و تا بحدقه ترسد چون سوزش تمام
 پیشدنب برداشت و بلبکها را هموار میکرد و صحت یافت بزودی و اگر تیزاب حاضر نباشد تنقیه باید کردن
 و افگندن زرده تخم مرغ دروغن گل سازند و ضاد می که از کشنیز تر و عنب الثعلب و برگ مورد و سپید
 تخم مرغ دروغن گل سازند و ضاد می که از کشنیز گلاب سپیده نمایه مرغ سوده کشیدن مالک بکار دارند
 و آب دریا و معدن شستن و هر روز در حمام آب گرم بسیار بر سر میخیزند در الخطاط مرص و آنچه گفته شد
 باشد بر ساق اول حجامت باید کردن و بعد از آن رگ پیشانی هر روز بکینوبت زدن و سرگوشها
 بچیندن و زلو مکررا افگندن و استتمام را متواتر کردن و این طلا از خارج بکار داشتن مس سخته میوم

در این سه درم در عفران و فلفل از هر یکی یک درم جمله گرفته درم نیمه در بول یا در شراب منبت صلا
 کرده بقوام غسل نرم و اگر جرم تیزاب بعسل و پسته تخم منع سرشته ملاکنند بیس نافع آید اگر ماده سخت
 بر دست باشد توینای سفال را با منو با دام و عناب بر سرنگ صلا به کرده آب فقط روزی چند
 نوبت بر برون پلک مالیدن نافع بود و الله اعلم برده رطوبتی بود که در درون پلک جمع آید و غلیظ
 گردد و متحرک گردد که در بدین مناسبت بجاگ موسوم گشته است علاج طلا کردن از زردت و صمغ
 بطم را که سارست که با نذک سرکه سرشته و پیوسته و جرب است و ادلی آن باشد که اول آن را لخته
 برداشته به فشار نزد بالند انگاه ملاکنند از برون و باشد که از ماده سودای افتد آن کو چک
 زردت تر و بیسی مائل بود و بعضی آنرا مدسه گویند و در برون دستکاری بود و بهتر آن
 باشد که اگر زیاده نشود و مسخرتی نیز سازد آن متعرض نشوند و الله اعلم شعیره در سه بود در از
 پم جو که در سبزه گاه مزگان برید آید و سبب آن یا خونی بود سودای که تخم گشته و آن
 صلب باشد و یا خونی بود صافی که غلیظ گشته و آن نرم باشد علاج تنقیه باید کردن به قصد و
 سسل و بعد از آن بر مسم پی زرد آرد و جو ضاد کردن و خون کبوتر و اشباه آن طلا کردن و جرم تیزاب
 بعسل و پسته تخم منع سرشته طلا کردن و گس سرکنده درم کرده طلا کردن و شیان مانند گل ارشی
 آب کشنیز سوخته طلا کردن جلا از خارج و الله اعلم شتر نایق جسم فزونیست از جنس پیکردن
 جنف بالاین برید آید غشائی در وی پوشیده شده و پلک را آید بجهت وارد و در پم جو عضو مسترخ
 و بوقت برداشتن نیز تمام برداشته نشود و سبب این بیماری میل سلوبات قابل شحمیه بود و
 بران مناسبت غشائی می و عقد کردن حرارت و بیس حرکت جنف آنرا و ضعف حرارت
 گدازنده و قوت دافعه چشم و از بجهت که در کان و در طویان بیکار و مردم بسیار نزل و زکام
 را بیشتر بر آید و همچنین مردم بسیار در راه علامات اخس برین آنست که چون انگشت سبزه و سیلی
 از هم کشاده بران نمند اعتماد کنند شریان از میان انگشتان بدرخیزد چون دست بردارند
 زمانی بر همان شکل با نذر شیب پوست پم جو سلیمه جنیان بود و خداوند علت و شنائی آفتاب نخواهد
 که بیند در و داشک فزوز و عمله فرد آورده و علاج نیکوتر دستکاری بود آن بخطری نباشد
 عیسی بن علی کمال در تذکره خود آورده است که شخصی را این علت بود و در فرغ از رضا بر دستکاری

وادند من اوراندر وراغبر و در وراصفه و بطلاهی صبر و اقا قیاد و حفض و سکت شیان مایند و انزکی بر
 آب مورد تر سرشته علاج کردم و درین باب نیز اب کاری بر پشت چشمه نیز اب بر با فوخ بقدم تقیه به
 سهل بسی مناسب بود بشرطیکه درون چشم نرسانند و آنجا که بر بدن کس صحت افتد و نام را بر بدن
 مانعی باشد یعنی راکه کم خطر بود بایر برین در بانی آن تکم ریختن تا آنجا بگذارد و نخورد و البته بر که تر
 کرده بران می ننوا خون باز دار نو و جراحت بهم نیاید و تحفیف رطوبات آن کند و دفع شود چه اگر
 آنرا بگذارد نوازان درد سخت و درم گرم و صلابت یکک حادث شود چون آن تحلیل را بجا جراحت
 را بادد بر که حفض و شیان مایند و عرفان باشد اصلاح کند و آنجا که رمی و منزله باقی باشد تا علاج
 آنها نکند دست بران نبرد و الله اعلم قوته گوشتی بود فزونی نرم و سرخ بر شکل توت از جنس آن کخته
 گاهی بر جنس اعلی و گاهی بر جنس اسفل گاهی از اندرون بگک و گاهی از بدن بگک و باشد که
 رنگ بعضی سیاهی زرد باشد که از بعضی خون تراید و سبب جمله خوبی سوخته بود که بر جنس ریخته شود
 و جای گیرد علاج نخست به فصد و سهیل تن را پاک کنند و بعد از آن سفوف کشیزی را بطریقی
 کشیزی بخورد و چیزهای که خون را از دم بسته شدن منع کنند داده ادراهم و موسی را تحلیل
 دهند و نوازان چه که خاص در جراحت و ادراهم و بخور گفته شده اما آنچه بر بدن
 آویخته باشد اگر بر چشمه برینج آن بندند و بگذارد تا آبشگی با یک شود و در هر چند گاه محکم تری
 کشن تا آبترگسته شود نیکو بود و آنچه در درون بود و در دفع نشود بر شکم کاری دفع باید کرد و الله
 اعلم گفته بودی غلیظ بود اندر و حفض و غلظات آن آنست که خداوند علت هر گاه از خواب
 بیدار شود پندارد که در چشم او یک ست یا خاک علاج تمیر لطیف باید کرد و هر با بد او را
 به زدن و شیان طریقی قوی کشیدن و ضاد جوز زیره چنانچه در رو گفته شد بکار و داشتن و آنجا
 که مرض غالب باشد تقیه کردن اول لازم بود و ممالک کشیدن مفید آید و الله اعلم حسی
 یلکها این علت چنان بود که هر گاه صاحب علت از خواب برخیزد چشم نتواند کشادن تا زمانی
 نیکو بگکها را نالد و باشد که با آن سرخ بود و از المی با سوزشی خالی نباشد و اندر گو شماسه
 چشم رمس خشک پدید باشد که بگکها را در خواب بهم بنسپد چو سسته در بگک چشم خشکی بهم
 شود و سبب ریختن ماده غلیظ لزج مائل به خشکی بود بر جنس و باشد که

ماده آن دم سوداوی غیر حاوی بود اغلب این مرض بیدرمدی گرم افتد که آنرا بالیدن چیزها سے
 سرد و خشک علاج کنند علاج تنقیه خلط غلیظ و یا بن و گرم بود بعد از آن استحمام ستوالی و چشم را برنج
 طبیعیه سے محلل داشتن و روغنهای گرم کرد بر سرد پای مالیدن و ضماد بنفشه و خطمی اندک سرکه بر سر
 نهادن و شیاف احمر لین و مهالک کم تو یا کشیدن و از غذا های غلیظ و برگوار پر هیز کردن و از
 استناب حذر بودن به تخصیص در طرف شب و بر پشت چشمتا نیز آب بنری مال مالیدن چند آنکه
 پوستهای خشک بر هیز دوگامی بول گرم شستن با لسان مراد هرات رمد گرم واقع شد و آنرا
 بطلای مایران و تو یا سے سفال آب سوده علاج کرد و سن سوزش پیدا کرد و در هم و ج
 نیز بود الاخر الامر حمام و غذا های چرب و نرم و فصد با سلیق و ترابیر خشک و تر در چرب کردن کف
 پای شهاد و هوا گزستان فائده داد و آنجا که سبب بلغم غلیظ باشد بعد تنقیه آن طلای سرکه که اش
 با صطکی یا کندر در آن حل کرده باشد فائده دهد و الله اعلم استرخامی جنس اینچنان بود که پلکه
 زرد و بنجته باشد و بجای خود متواند ایستادن و سبب آن سستی و تری عضله آن باشد از خلط
 سرد و تر علاج تنقیه بدن و دماغ بود از فضلات یعنی بسمل و چغندر و غرغره و عطسه آوردن
 چنانچه در فالج و اشیاء آن مذکور شده و بعد از آن ماینها و مرد و زعفران آب سور و سرشته بر پشت چشمت
 نهادن و نیز آب بر پیشانی و پشت پلکهای معلول مالیدن چنانچه پوستهای نیک از آن بر خیزد و بر زمین
 خشت پنجه و روغن سور و که زنج سوخته در آن باشد چرب کردن الله اعلم اشفاق جنس این بر سینه
 شدن چشمتای بالاین بود چنانچه از خواب که بر خیزد بر پشت چشمت بر آید باشد از آنچو دستور خواست
 و باشد که کنارهای پلکها بر مید و شود فقط و سبب آن بر می معتم و کثرت صعود بخارات بر بود از آن
 و با غلبه حرکت بخار بلغم از جهت تقصیر حرارت غریزی و ضعیفی احشاء و کدو کان که اکثر حال استلا
 کنند و در وقت خواب با آنها خیزند این علت بسیار ایشان را واقع باشد علاج تقویت معده
 و احتیاط بود در طرف شب کم خوردن و بعد معتم خفتن و آب تر یا در قرب خواب ببادت
 نرک کردن و در آخر روز حرکت مستدل معرق کردن و شبها اندک جو بلو آوردن گرفتن تار و ز
 و الله اعلم خارش پلک این در درون پلک افتد و در کناره و گوشه های آن با اندک
 اشک ریختن علاج آنست که بر باد اندر گام به خوش آب در آید و تو یا می غوره پرود یا شلم نر

باساق پرورده میگذرد آنجا که از بخار نزله باشد تنقیه و مانع و بعد از دست نمودن حسب الشفا و ایشاه
 آن واجب بود و طعمهای کم نیک و نرم جمله میفید آید و همچنین حرکت سواری و پیاده که خوردن آب را
 ترک کردن و از هر چه خلط را بر جوشانند و پارسازد برهنه کردن و اگر دولت در بینی و از نژاد اشک بسیار برود
 و همچنین پیاز خام بویید و بخور نژاد اشک بریزد مانع بود و زنجبیل خام در دهن داشتن و آبی که در دهن
 حج گذر بخفتن بسبب فائده دهد بسیار را دیدیم که و مانع گرم داشتن در بار از بوی گل سرخ ایشان را دکام
 و نزله و حکم جلد بر حرکت میشود این خارش جفن را بجهت میباشند چنانچه موسمی میگردد نشت ز کام و نزله و حکم
 جلد بر طرف میشود در آن اوقات بعد علاجهای مذکور تحقیقی می یافتند و الله اعلم موسمی ترا در نگاه باشد که
 در درون جفن بر آید و طغیرن و کوفتن آن چشم را بسیار بود و نگاه باشد که بر محل مژگان از درون بر آید
 آن نیز چشم را رنج دارد و نگاه بود که از درون مژگان بر آید و در نهایت سبب آن زیادتی ماده و سوسیت و
 ضعف و افقها ضمه موضع آن و یا غلبه قوت ماسکه آن موضع علاج تنقیه برن و مانع باید کردن مسقیات
 خوردن موسمی را کندن و سر سوزنی قوی که با تیش تافته باشند در میست آن فرستادن تا داغ شود و محل
 داغ را مرعات کردن تا خوش شود و اگر چنان باشد که بر محل آن چیز طلا توان کردن بوض داغ دارد
 که در سنج موسمی گفته شده بکار داشتن و الله اعلم موسمی منقلب این یا موسمی فرزونی بود که نژاد
 مژگانها بر آید و سر درون چشم داشته باشد یا موسمی مژگان بود که کج آمده باشد سر بطرف درون
 چشم از جهت کجی مینت و چشم از آن در گوشت باشد علاج همان نوعست که در موسمی
 زمانه گفته شد و اگر ابره یک در نزد یک بیخ موسمی منقلب و فرزند بطرف بر آمدن مژگانهای تری بالاد
 سر زمان دو دو در سوراخ سوزن بگذارند سوزن را برودن آورند و آن سوزن قوی را آن مقدار کشند
 که از پایان در بیخ موسمی منقلب مقدار حلقه کوچک بماند نگاه سر موسمی منقلب را در آن حلقه آویزد و جلد
 را بکشند تا از جروح سوزن بیرون آید تا مژگانها هموار و مخزج و محکم گردد و در است شود در میر نیکو بود و الله
 اعلم رنجستن مژگان این علت را بعضی چنان باشد که بریزد و پلک غلیظ شود و ریش گردد و سبب
 این رطوبتی باشد تیز و عفن و آنچه ریش نکند با ماده دار الشلب بود یا خشکی مزاج عضو علاج
 آنجا که سبب رطوبتی حاد و عفن باشد و سوزش و خارش شاهد آن بود و تنقیه باید کردن و
 علقی انگلیدن و شیاف ماینها و ایشاه آن طلا کردن بعد از آن حجر ارمنی در در کردن و

تیزاب کاری بتدریج و احتیاط کردن و بفرولی لفظ و موسم چرب داشتن آن قوی تدبیری باشد
 و آنجا که سبب خشکی باشد تیزاب علاج مقرر آن کنند آنچه توان و بچشم سفید بود و تیزاب زرد هم نیکو بود و آنجا
 که سبب خشکی باشد تیزاب مزاج بدن و عضو باید کردن و چیرا می نرم و تر کنند طلا کردن و تیزاب
 کاری و سره صفایانی کشیدن و استخوان سوخته حرما سنبل هندی لاجورد سوده کشیدن و دوزور
 کردن جمله نافع بود و زیادتی تیزاب زینت باید جستن و الله اعلم پسید شدن مرگان بے
 محل علاج خشک استقراغ بلغم کنند انگاه بگیرند لاله دشتی و بار و عن زیت یا پیه زب ساینه
 و طلا میکنند و حلزون زرده را بدستور خرچنگ بسوزانند و یا پیه زب سرشته نرم طلا میکنند و همچنین خاکستر
 مارسیاه یا پیه کلان پرسیاه سرشته و زهره کلان سیاه فقط و سوخته مزاج سیاه یا پیه زب سرشته و کل
 بران میمانند و سوخته چوب ارغوان بران میکنند و مرادست خوردن بعضی مقویات که در حفظ
 سوی گفته شده مینمایند و الله اعلم چراحت جستن آنجا که پوست تنگ افتد شودنی الحال باید درخت
 بیش از آنکه عبارسی یار و عننی و غیره دران افزودن حاصل مانع آید و آنجا که از پوست چیزے
 ضائع شده باشد نباید و دختن که سطر گردد و لیکن صبر زردت باید نهادن تا فایده هر گشت را بطبیعت
 پوست گردد و خوردن بعضی آن برانند و درست شود و آنجا که جراحت کن گردد اندکے مرهم با صبر
 آینهت باید نهادن تا خشک کند و بسیار نباید نهادن تا گوشت برآرد انگاه مرهم صبر و انزورت و
 قشور کند و دم الاوین و زعفران نهادن تا تمام درست و رطوبتی که سبب و سخ باشد پاک گردد
 و باقی امراض جن را از ناکل و تلول و آماس صلب در خود شرمی و نملد و سفد و قتل دشتش پلے
 و اشباه اینها علاج از مجلس استخراج باید کردن و الله اعلم و مسه آمدن اشک بود بے مرادی
 و سبب آن یا نقصان فردنی بود که در کج چشمها واقع است از طرف بینی و یا ضعف مزاج آن و
 یا ضعف عضله از عضلات چشم که آن فردنی را نگاه میدارد و یا کشادگی عروق چشم و غلبه رطوبت
 فضل و دماغی زیرا که اشک از رطوبت فضل بود که از دماغ و سر در چشم دزدنی بدان گوشه چشم فرود
 می آید سبب قوی از داخل بدن چون اعراض نفسانی از خارج چون طهمهای تیز و بویهای تر
 و بخرای آن رطوبات بارگمای درون نمف باشد یا رنگمای بدن نمف پس هر گاه ضعفی در گوشه
 چشم و عضله پدید آید نتوانند حفظ آن رطوبات منع کردن تا بے احتیاط پرسته می تراید و همچنین هر گاه که

سینه جوان
 صدفه سینه کوزه

رطوبات مجاری غالب و مجاری وسیع لیکن بیخ حال توجه گوشه چشم نباشد و نقصان آن فرود
 وضعف آن وضعف عضله آن یا از اسباب داخلی افتد چون ریختن ماده آس و آس کردن و متفرع
 شدن و یا غلبه کردن رطوبت و حصول سود المزاجی از آن و یا از اسباب خارجی افتد چون جراحتها و
 ضربات و سرمای سخت و دود غبار و غلبه دومی و طعم تر بسیار و ممتد دیدم شخصی را که لکد چند بر سر او زده
 بود و زخمها بر سر او بر زمین بسیار خورده بود و این مرض او را حادث شده بود و بسیار کس را دیدم
 که چشم گوشه چشمی میخوردند و باز حرکتی چنان آب در چشم ایشان میگشت که دیدن نمیتوانستند و
 پیران را از جفت غلبه رطوبت وضعف قوت اعضا این مرض بسیار افتد و آزا اصلاح ممکن نباشد
 علاج آنجا که نقصان در گوشه چشم باشد شیان مایه ای که در زعفران و دو انگ صبر نیزه انگ شیب
 سوخته و انگلی جله را نرم سوده بشراب کنن به سرشند و شیان سازند و شیان بشراب بسایند نرم و در کج
 چشم بچکانند و آنجا که ضعف در گوشه سخت چشم را بشراب انگوری بشویند پس اندک صبر در شراب یا
 آب سائیده بر آن بچکانند و اسفنج بشراب تر کرده پیوسته بر چشم نهادن نافع بود و محمد بن ذکریا گوید که شیب
 اندر شراب پخته اسفنج بر آن تر کرده بر چشم نهادن سفید آید و آقا قیا و برگ مایه ای که گفته بر پشت چشم
 ضاوت کردن هم سفید بود و ممالک کشیدن بسیار فایده دهد و آنجا که رنگهای درون تحت بر آن اعانت
 کند و پیرنگی دسه و غلبه عطسه بر آن گواهی دهد بزغره و عطوس و بوییدن عطرها و بجزرات و استفرغ
 و باغ را پاک و قوی باید ساختن و سه سرد و زرد و سردن کج بر پشت چشمها و پیشانی طلا کردن
 مجر سرشته پس دواهای مذکور کشیدن و آنجا که رنگهای درون تحت بر آن اعانت کند بعد تنقیه
 و تقویت مذکور ضاوت کند و عبا را شیب آب غرض سرشته بر سر باید نهادن و تمام پیش سر را گواهی
 کج طلا کردن مجر سرشته و آنجا که از ضعف عضله باشد بود غوره و قویای غوره با سلیقون روشنائی
 و کحل در آب سماق یا خرمل کرده باید کشیده بعد تنقیه و خیار و ماز و بهم سرشته بر کف پایا و سرتین
 در جمله نافع بود و همچنین در دست جز بود و در وین گرفتن و آب آن خورون و حب الشفا و اشباه
 آنرا ملازمست کردن هر شب یا هر روز بر بالای لجام و غذاهای کم رطوبت و کم لزج است خوردن
 از سوره با دریا و سردیها پرهیز کردن و آنجا که سبب ضربه و سقط باشد چیزهای که گوشتی را بر چند بجا
 باید داشتن و آنجا که سبب سرما بوده باشد بر سر بنجا طرح کاه کشته داشتن و شلغم نافع و پنبه و دو کزله

چشم را در آن
 گواهیست که از آن
 بود بافتن شیب
 در اصل آب
 بود و ضعف آن بسیار
 نافع است
 در کون و دروغ
 من کله و جبع
 در غلبه
 در وقت آرد
 باشد سرخ بنید
 در آن وقت
 در آن در دم
 در اول خشک
 در آن

بج

بشن تافع آید و آنجا که سبب بود و بوده باشد و شباب کشیدن و در هر جا نمیدن منسید بود و آنجا که سبب
 خیاره که بود و باشد چرب کردن تمام نشسته چشم بر روغن بادام نفع بود و آنجا که سبب بر بسیاری است
 از آن حبه نموده گلاب و روغن چکانید و بسیاری لخته نمید آید و الله اعلم غده زیادتی غالب
 بود که بدان زیادتی گوشه چشم پدید آید علاج استفراغ خلد فاضل باید کردن بعد و در آن
 که در علاج غطره گفته شده افگندن و همان نوع سبب نیز کردن و الله اعلم غرب اما سی
 کوچک و متفرج بود که اندر گوشه چشم پدید آید و این چنان بود که فضا لهما ای که از چشم بر مصل
 اشک می پالاید و رنده صج آید و آنجا ممتبس گردد و متغض شود و سبب آما س مفرجه گردد و با
 در بود و باشد که استخوان را تپاه کند و قرصه آن بدو زشت گردد و علاج جزو و استفراغ و تپاه
 تام باید کردن و در تحمیل آن قبل از سر کردن کوشیدن و مناسب باشد که علق بسیار را بکنند
 و بعد از آن بر چال پس سر حجامت کنند و همچنین بر ساقیاد سر براس گوش بیایند و حب
 چنال و شاه آن مسهل بخورند و مایه و صبر و زعفران و صدف سوخته آنچه باشد آب طرب
 در خشوق سوده طلا کنند و طلای نظرون و مرو و صبر هم سر شسته لسی مجرب سبب و گفته اند که
 ماش آنست که اورا بخانید و بر عرب نهند ازل گردد و اگر کند با سر کین کبوتر شسته و راج سوده و
 و کینج سر که حل کرده بر آن نهند پیش از آنکه سر کنند از نپ اند و بگذازد و اگر خسته شود سر کن از افشا
 و پاک کنند و گز از بند که چرک جای گیرد که با استخوان مجاوران هم مغز باشد و مغز زده و گرفته در سوراخ
 در سوراخ غوب آفتن منسید بود و همچنین برگ مورد خشک و مزوزین با هم گرفته و بر زده تخم
 مرغ سرشته و اگر ممکن بود که در اول سر چوب بار یک تیراب گرم کرده زنده چنانچه چشم رسد چندانکه
 سوراخ شود و عظیم نیکو بود و زرد و صلاح آید و احتیاط آنست که قدری پنبه چرب در درون چشم
 منسید بوی آن و محل دم را افزاشته دارند و قطره روغن در چشم بچکانند و هر ساعت آب و
 روغن حافر دارند اما اگر قلیل چشم برسد فی الحال بشویند چشم و دیگر بار روغن در چکانند و بعد
 سوراخ شدن مردم لائق تا جدار بکار دارند و الله اعلم چنانچه پدیدینا حقیقی قوت بصیرت
 را بر وجهی که هستند و دیدن بدان می رسند بنویسند دیدن سبب آن یا سوراخ مسزاجی
 بود در تمام بدن و صاحب آن از دور و نزدیک همه چیز بار از بون بیند و با سوراخ مسزاجی بود

خاص بر باغ و صاحب آن از دور همه چیز را بر میند و یا سوز المراحی بود خاص بحاله اعصاب چشم و اکثر
سوز المراحی یا بس یا شد که از کم شدن رطوبات برنی که ماده روح از حادث شده باشد چنانچه بعد
استفراغات مفراط و غلبه جماع و التماسی طولی و دفع مست و باشد که از غلبه رقت روح با صره افتد چنانچه
نظر کند و در قرص آفتاب در شعاعها را واقع است صاحب آن چیز را را حیره بیند و شب بهتر بیند
را از نزدیک بقدری تواند چون در خطوط بینک تواند خواندن و از دور نتواند دیدن و باشد که از
آزاد غلبه روح با صره افتد و صاحب آن از نزدیک بر تواند دیدن و از دور فی الجمله بهتر بیند از
غلبه روح بجز شود بگری و حدت و رفت روح و ایشان از نزدیک دوری بچکدام نیکو نتوانند در یافتن
لیکن از نزدیک فی الجمله بیشتر بیند و باشد که از حدت که دورت در رطوبت از رطوبات چشم
افتد چنانچه قوام تمام بیضه هر گاه غلبه تر شود از سکه از دور بدین تواند دیدن و از نزدیک هم اندک
بیند و اگر قوام اجزای آن کمر گردد و غلظت بمذاجات بجل بصرا بصرا مشکل باشد و اگر قوام جلیدی بکمر
شود فی الجمله غلظت بزروح شعاع و انگاس و انطباع هر دو ضعیف گردد و همچو آب گذر آید
رنگ و ناگزیر قوام ز چنانچه غلبه تر گردد همین نوع بود جهت رسیدن غذای که از آن جلیدی و کمر
شدن جلیدی و باشد که از قصور حال طبقات افتد مثل کشا و شدن تقیه غیبیه که از اتساع و
انتشار گویند و رنگ شدن آن در هر گاه که این هر دو علت قلیله باشد و اگر ک چیزها مشکل گردد و جهت
پریشان شدن روح و اتساع و منقسط شدن آن در ضیق و کم شدن آن در هر دو حال و اگر این
حالات قوی افتد بیانی تمام فلل کند سایر امراض طبقات و عصب بچون هم برین قیاس موجب ضعف بصیر
شود اما اینها را در ضعف بصیرت و عرضی و چون چشم عضو است کوچک و اجزای آن بقایت بهم نزدیک و بجز
از سایر هر سبب ازین اسباب مذکوره بخصوصه بسبب ضعف بود و از آن خدشتی قوی باشد عمل ج
آنجا که سبب سوز المراج عام بود تبدیل مزاج جمله بدن و تقویت و مانع چشم باید کردن چنانچه در ابواب سابقه صدر این
باب معلوم گشت و بدل ما تجمل رطوبات بجزون قوی مانع صحت حاصل باید نمودن و آنجا که
سبب سوز المراج مانع بود تقویت مانع بر سوز که در امراض و مانعی گفته شده باید کردن تقویت مانع
و معده چشم کردن و خوردن اطریقیات درین باب جامع الفتح بود و همچنین صدر بر بنجار قلیله پونی
سیار داشتن و آنجا که سبب سوز المراج چشم بود فقط و صحت سایر اعضا بدان گواهیست و هر دو

و تقویت و تعدیل مزاج آن باید کردن بچیزهای مانع که در صدر باب مذکورست باجتناب از مفرات
 که مذکورست و بعضی از ادویه تقوی چون ممالک و قویا پرورده و بعضی ترا بر خون استعمال مینماید
 سبک دو نبه بر کف پایا بستن و غذاهای نرم خوردن و آشپزها که در در مد مذکور شد جمله اینها مناسب
 باشد و آنجا که سبب رقت روح باشد غذاهای باید خوردن که از آن خون غلیظ مینماید حاصل شود
 و از نظر دشمنها دور سپید بیاورد و در روشنها حدز باید کردن و پیوسته نظر بر جاسه سیاه و چیزهای
 تیره و دیگر رنگ باید داشتن و در اوست کشیدن کحل مشهور نمودن و تقویت بدن کردن و از سرخ روج
 با صبر و تحمل در هر چون بسیار نگریستن و در چیزهای دوار و حوز و دور بمبالعه دیدن و دور بودن
 سفید بیاورد و شینهارا همین حال بود و بعد طعام حافظه الصحت خوردن عظیم مانع آید و در شبان
 روزی یک نوبت در تخمین اطریفات نیز درین باب بیس مفید باشد و آنجا که سبب غلظت روح
 باشد و مانع را بمطبوخ مسلل پاک باید کردن و غذاها خوردن که از آن خون لطیف حاصل گردد
 اگر سودای در مزاج باشد از تریبیر الیخولیا با این تریبیر باید آسخت و بهنارات سودا را بعد از مسل
 بتقویات و فواکه لطیف تری فرا تسکین باید دادن و گاهی احتقانه مناسب کردن و در این
 و بادبان و مزنگوس و باد روج حل کرده و حوض تنها و غسل در کشیدن و شلغم کشیدن آب درازانه
 با آب مزنگوش و شلغم بسیار خوردن پنجه در بان کرده و چیزهای رقیق بسیار نگریستن و آنجا که
 سبب کدورت رطوبتی باشد اگر آن کدورت از غلبه تری افتاده بود شقیه باید کردن انگاه قویا
 و کلهبا بکار داشتن اگر از غلبه خشکی افتاده بود تعدیل مزاج و تقویت و تربیب و مانع و چشم باید
 کردن و آنجا که سبب فزاعی شقیه باشد از پنجه قلیله واقع شده باشد چنانکه مانع البهار باشد بلکه ضعف
 بود و صاحب آزاد دیدن چیز با چشم از آن بود و سیاهی از آن بزرگتر و غالب تر نماید و اگر از زور تری
 و انزال آن افتاده باشد آسایش باید بستن و در خانه تاریک نشستن و در راه تابین کوشک
 و عود و ورق زرمسوق در آن باشد پوسته کشیدن و محجراتش بر پس سر نهادن و اگر از غلبه خشکی
 غلبه باشد و یکی رنگ و خشکی و مانع بران شاهر بود تربیب و مانع باید کردن و شیر و زهر می بران
 و کشیدن و طمان کردن و از زور و عقب پر نیز نمودن و روغن بنفشه با دام اندر بین دو گوش
 چکانیدن و سدر بر بنجار شلغم و قلیله پوتی و اشپزها اینها باید داشتن و اگر از ضرب و سقطه

اینها را باید دید

بسیه تقصاتی در عضوی چشم افتاده باشد قصد قتل باید کردن و بعد از آن حسب الصبر بکار داشتن
 و صداد آوردن و با بزرگ بیداریگ خورق بر پشت چشم نهادن و بر صندل ثبات یافتن و صندل طلا کردن
 و طلا کردن و گلاب سرد چشم چکانید و در پیش چهاست کردن بر چشم زرده تخم مرغ و دروغین گل نهادن
 در پشت خواب کردن و غذاها سس یک خوردن و اگر از غلبه رطوبت غلبه افتاده باشد
 استفراغ غرطوبات باید کردن و رنگ گشته چشم و صندل زردن و شبان زهر با کشیدن
 و سل بستن و در آب دریا و معان دریا نشستن و غذاها سس خشک خوردن و آنجا که سبب
 تنگ شدن ثقبه باشد فی الجمله اگر رطوبت بود که بران مستولی شده ثقبه آزانسته فراهم آورده
 باشد تا بحد در تری ثقبه بقی باید کردن و زردگری و کمان کشیدن و دم گرفتن و زرش نردن و
 تدابیر خشکی فزاید کردن و اگر از خشکی غلبه بود که در وین آن لغنی ستر ارم کشیده باشد و در ترب
 باید کشیدن چنانچه گفته شده بعد از آن دوایای تر و چشم کشیده باشد و تری مزاج حاصل شده
 دم گرفتن در در بر چیزها کردن و در تنگی ثقبه مطلقا چشم کوچک تر نماید و در غلبه مرض مرض جز مشیخ
 و متشالی از اشیا چیزه نه نیز قریب بسایه آنجا که سبب قصور حال بسیار لطقات با عصب
 محوت افتاده باشد رسم قیاس بدین حالات مذکوره ثقبه و تقویت عین و اعصاب و عضلات با آنچه
 ممکن بود باید کردن و علاج بعضی حالها از قره و غیره سبقت بیان یافته اما اینست از
 هر سه کلیه وین صفت نافع است اکثر آنهاست که در صدر باب مذکور شده و گفته اند عدد
 جز یا بیست سوزانید و باسی عدد بلبله زرد سوزانید و سخن کرده با متقال فلفل غیر محرق و زرم نیست
 و چشم کشیدن بیه سفید بود و عصاره انار میخوش را جو شاییده تا ب نصف آید نصف آن غسل صاف
 یا آن خلط کرده و در آفتاب نهاده تا غلیظ شود و لته بران پوشیده چنانکه گرد نگردد بعد
 از آن برداشته با انگه صبر و فلفل صلایه کرده و در چشم کشیدن نافع آید و گوشت افامی در میخون
 کرده خوردن هم بیه سفید آید و سام سر کشاده داشتن و زرد زود و چرک آن دور کردن و در دست
 خوردن سلیم و انکمال بختیص جواهر دار و بیه نافع بود و همچنین در بق بار بانات سوده کشیدن
 و ماس و سرورس میخون بلاد خوردن سفید آید و الله اعلم شیب کوری سبب
 آن غلیظ شدن روح با صره بود و غلبه رطوبت اجزای چشم و یا غلیظ رطوبت بیخیه

۱۱۱

و اندر آفتاب بودن بسیار و اندر هوای گرم روز گشتن و هوای سرد وقت آخر روز و هوا شب جلا
 بران امانت کننده جهت تخلیل کردن آفتاب و حرارت در در و دشانی غالب لطافت روح و اجزای
 لطیفه رطوبات را و غلیظ تر شدن آنها از جمع آمدن بخارات در طرف شب و کثافت هوا سبب
 علاج و باغ را از خلط غلیظ بمسل و غیره پاک بابر کردن هر روز پرورش در درون بینی تا بدین
 و غذا سبب لطیف خوردن و تقویت باغ بر بهای لطیف کننده بخارات کردن و همچنین تقویت
 و باغ و سده بخوردن رس و گیتی و حلوا می بلارد و حلوا سبب دار چینی و سفوف مقوی و از
 چیزهای غلیظ کننده روح و خلط پر هنر کردن و در گرمی هوا و آفتاب حرکت نکردن در هوا سبب
 خوش مقام کردن و پیوسته سر سرد و دشانی و شیان مرارات کشیدن و هر صبح و شام خون گرم
 خفاش و زیر بال بوم در چشم بکامیدن و اگر حکم تازه را بر آتش تند بکار و اینجده رطوبت
 که از آن بچوش بر آید در لفضل و نمک هندی را نرم سوده بران پاشیده بمیل آن رطوبت را بگرم
 در چشم کشیدن عظیم فایده بخشد و اگر در لفضل و قنیل را ستارست سوده بران پاشند و از آن
 آب کشند هم سبب نافع آید و کباب بگر بزر بگر بوم و قلیه آنها که دار چینی و سحر و زیره و کشنیز
 داشته باشند و آنرا قلیه پوتنی گویند خوردن و سر بر بخار آن و داشتن سوده مند بود جوانی
 یا زده سال را استقامتی زنی بنیاد شده بود او را علاج گرم چون ماده او تخلیل یافت
 نفع بر باغ او بر آمده و شب بگردد فرمودم تا بگر بند بر راقلیه پوتنی می کردند بر ستور و سطر
 می ساخت و هر روز سر بر بخار آن میداشت همانی بر افکنده و چشم کشاده چندانکه عرق بسیار
 از سر روی او میرفت و همانجا بمقدار حاجت از آن بخورد و بتدریج عرق را خشک می ساخت
 و پیوسته سر سرد میکشید همین صحت یافت جوانی دیگر را درم سپرد بود او را بکچ و باغ کرد و بعد
 چند روز شکوری پیدا کرد او را نیز همین علاج کردیم صحت یافت و سبب بر آمدن بخارات سردی
 بود و باغ و این تقویت نافع آید و الله اعلم روزگوری سبب آن غلبه لطافت و قلت
 روح با صبر بود که روشنی روز سفریق آن کند و گرمی هوای روز تخلیل و زین آن نماید و این
 علت چشمهای از نرق و اشمل را بیشتر افتد علاج چیزها سبب تری فریاد خوردن و بر سر چیزها
 رطب و باغ طلا کردن چون شیر و خرما و لعل بادا شاه آن و از تخلیلات و محلات و چیزها سبب

تیز طعم و شور و سخت ترش خدر کردن و شیر زمان بر چشم طلا کردن و کحل و گلاب آب ساق کشیدن
 و نوعی که در ضعف بصر گفته شده مرعید داشتن و اگر از جفت نظر برین سفید یا افتاده باشد علاج
 بکار باید داشتن و الله اعلم حیالات اشکال و الوان بود که در نظر آید بے آنکه موجود باشد و این
 گاهی ضعیف افتد و همچو میبافت مشبک و یا توی برود و همچو زنجیر و یا مثل عیار با نماید و این خود اکثر
 کس از واقع باشد چون در هر نظر کنند و این طبیعی بود و سبب این قوت بصر باشد که بخارات چشم
 یا رطوبات روی حدقه و غلظت بعضی اجزای آنها را مصور بیند و اما آنچه غالب شود و سیاه تر نماید
 یا شالی و دو بود یا همچو بخار که از آتش تیز خیزد یا همچو عکس آفتاب که بر آبهای خورد غالب شود و سیاه
 و بر دیوار افتاده و از باد جنبان بود و با الوان و یا آنچه نماید و با نصف چیزها را بیند و بعضی را بیند
 و یا میانگاه چیزها بیند و یا خیالی از چیزها بنظر آید همچو سایه و گرد و یا صورتهای غیر معلوم میسب تا وقت
 آئینه و یا همچو گسها و پشتها و صورها نماید و چیزها در میان دو و بخار بیند و یا لکها سیاه بیند این
 جملها طبیعی بود و بعضی از اینها شکن دو بر پاینده باشد و بعضی لحظه بر آرد و بر طرف شود و باز عود کند
 بعضی زود تر و بعضی دیرتر بمناسب اسباب و سبب این مرض یا تیر شدن روح بود از بر آون
 بخارات تیره کنند از بر غلظی بر باغ چمنانکه در بالینو یا گاهی می باشد و در وقت بعضی بخرانها
 و در وقت برسام هم مشاهده میشود و حیوانات و علاست آن در غیر مرض زود رفع شدن آن
 خیالها و ضعف و مانع و مسدود بود و قوت یا قوت بعد فزاد نمودن هر دو بے بر غلظی که سبب بخار
 بود و لالت کند و یا کدر است بود که در رطوبات چشم یا در طبقات آن پدید آید چنانچه هرگاه اجزای
 بیضیه بعضی غلیظ تر شود از بخار تیره یا از غلظی یا از کیفیت و آن اجزای متفرق بود پیش چشم خیالها نماید
 چون پیشه و گس و خطوط و مانند آن و اگر بر یک محل واقع باشد چون سیاهگاه مثلا هر چه را بیند میانگاه
 آنرا سیاه بیند یا خالصه و اگر یک کنار بیضیه تمام مگرد بود همه چیزها را یک نصف بیند و برین قیاس
 و اگر لون بیضیه تیز شود تیره آن از هر غلظی که باشد لون آن خلط و دیدنیها بیند مفرور و اورکب
 مرکب و اگر بخاری غلیظ از اخلاط در و ساری باشد سیاه آن بخار بلون شکل خویش نماید و نیز
 لون چلبیده همین حکم دارد و کدر است زجاجیه بواسطه رسیدن غذای کدر از آن به جلد به هم
 داخل بود و برین اسباب و اما در قرینه چون کدر است و کثافتی پدید آید از سد های قوس

و يا از بنقيه و رخ يا پمپیدی از زردی و آفتاب آن بجاذبات آن یزینها ویده نشود و یا آن محله که محاذی
این کرد و استت تاریک نماید باشد که آن شکل بود شکل در سطح مرئی همچنان شکل بنیزد مرئی بچو
آرسته مرئی شکل مانمانید و بگرداندن حد فای آن نیز است کند و بچو یک ازینها از ضعف و باغ و یا چشم خالی
باشد در رخ ذکب چون بخار سه اوی هر و باغ باشد و بخاری سهل شوش از عضو در باغ
بر آید و باغ را در پنجه کند صورتی جن و دیو سبب نماید و اگر بخارات افلاک نیکو طلبه کند صورتی
خوب در نظر آید از جمله این خیالات آنچه بچو دو و گس و پرورده و سایه نماید و تمکن گردد و صفت
بهر نژک اندک با آن زیاد میشود و ماده آن رطوبت باشد مقدمه نزول آب سیاه و هر چه از
شش آه بگذرد که اقوامی بخرانهای شیبست و آب فرو در نماید دیگر امن گردد و از نزول
آب علاج آنها که سبب آن بخار بود و آن از دماغ و معده باشد تنقیه باید کردن و تنقیه
نمودن بخار و ن اطریقات به تخم ص کشتیزی و کشت در شش و آفتاب اینها با طعام چیزهای مسک
بخار کند از دماغ خوردن و طعامهای سبک بخار داشتن و ملاحظه باید نمودن اگر در خلاصه معده
ببرست که ننگی فی الجمله باید کشیدن و حرکت کردن بر ریاضات عرق آوردن و اگر در ملای معده
ببرست غذای متفرق خوردن و سیوه های سکن بخار بین الطماین بخار برودن و در چشم مقویات
که در ضعف بصر مذکور شده کشیدن و آنها که عضو دیگر چون مرق و جگر و سپرز و رحم و اوعیه نسی و اسنا
و با گرم در مد بخار داخل بود در اصلاح آنها باید که کشیدن طریقی آزار از بحث هر یک باید طلبیدن
و بعد اصلاح آنها چیزهای مقوی چشم باید کشیدن بخار داشتن آنها که سبب کدرت رطوبت بود از
بخاری هم قریب برین نوع بخاری علاج باید کردن آنها که سبب کدرت رطوبت بود با طبقه بود از
خلط و سوء المزاجی کیفیت از خارج بهم تنقیه باید کردن و تحلیل آن کردن بجملاً و غیر آن چنانچه در
ضعف بصر غیر گفته شده و تدبیر بر رفع خشکی رتبه و فرود رتبه و خشب در مد و سپیده و غیره حسب مقتضای
بیان یافته آرزو آنچه عرضی مرض بود باز الة مرض بر طرف شود و آنها که بسیم نزول آب بود
نظیری خشکی غذای باید کردن و از زرد کردن و حرکات عقیق در شیب کردن بر حد باید بودن
و الله اعلم فرود آمدن آب چشم این علت چنان بود که رطوبت غریبه مجتنب شود و در تنقیه
غنیه میان صفای قرینه در رطوبت بر نیضه و این رطوبت گاهی سفید بود و گاهی سیاه

کلیه عین بود
مکون من بود
بسی برصدت
بسی است برسی
سین است بر این
بفرزین است
داد و سکون ارکان
ملازم در وقت عتق
است برش بازان
اسماء و یساری
باشند در غلظ

یا کبیره می نائل باشد و گاهی صاف نماید و گاهی همچو گوی که گراخته و گاهی دفعه نازل شود تمامها و گاهی به
 تریخ نازل کرده و بسبب قوی تر از این علت غلبه سردی نرمی است بر مزاج چشم و ضعف مزاج آن باشد
 که فرجه بر سر رسد و غللی در اعضای چشم و المی پدید آید و بدبختی رطوبات بر آنجا نائل و محسوس گردد و نیز
 اوقات عربی را دیدیم که شتر زبر سر آورده بود و آب نازل گشته و یکی بر سنگکاری آن را علاج کرد
 و این آب گاهی تمام ثقبه را فرو گیرد و صاحب آن از بیانی تمام بر طرف شود و گاهی در یک طرف
 ثقبه بایستد و بجز وجهت چسبیده باشد که بطرف دیگر فرو رود صاحب آن از طرف دیگر تو اغذ و بدن و نصف
 چیزها در نظر آید و دیگر و این حدقه نفضی دیگر را به بنید و گاهی در وسط ثقبه بایستد مستحکم چنانچه از اطراف
 او حلقه کشاده باشد و صاحب آن از مریات برود و دایره بنید از غیر در بر او همچو کوه سیاه در وسط
 آن خیال کند علاج آنچه بنایت رقیق و صافی و نود آورده باشد و از ضرب باشد با استفراغ رطوبت
 مشغول بایر شدن و سهولت مناسب بنیاتی خوردن و از تری یاد و خوردن و غذای خشک
 خوردن و تری خشکی فرا کردن و ادویه جفنه کشیدن شیخ گوید من شخصی عاقل واقف معتبر را دیدم
 که او آب سفید که آنرا مروری گویند سرد آورد و خود با استفراغ مشغول شد و طعام کم
 خوردی و از چیزهای تری فرا پر نیز کردی و بر قلبیه شک مطبوعه اختصار مینمود و سردهای محلی می کشید
 آب نازل شد و در بیانی باز آمد و آنچه گفته شده باشد و باز ضربه افتاده بود و سفید باشد آنرا
 میل بایزدون چنانچه در عمال کمالان سقر است و بران تاسالی نگذرد دست نیاید کردن که اکثر
 بعد از آن باز عود کند و آنچه سیاه و یا تری باشد نارقیق بودیم ممکن باشد که بر سنگکاری نازل گردد اما آنچه
 سخت غلیظ و کدر بود و با از آن مصفا و با آنچه گراخته بود علاج پذیر نبود و بر او بسل زدن جهت
 آنکه غلظت نیک سیلان نمیکند تا به میل دفع شود و جففات فساد او زیاد میشود و قوت محملات
 را تا بدان رسیدن فساد است و دیگر در حدقه میشود و تریا بر که در خیالات و در ضعف بصیر گفته شد
 اکثر آنها در ابتدای این مرض در کمی آن نافع بود و گفته اند که ایارج نیکتر اودن در اول این
 مرض و در ضعف بصیر و خیالات جمله نافع بود و اندر مطبوع قنطاریون النعم باشد و آزموده است
 میان مطبوع قنطاریون بگیرد قنطاریون باریک سه درم زبر سپید خراشیده میان سخی نیکو فته درم
 به سفنج نیکو فته هفت درم سوزانده برون کرده بسبت درم همه اندر نیم من آب بسپند

بسیار

تا بقدر پنجاه درم باز آید ببالا نهد و بکار و از نریمان شیان که اندر ابتدات در چشم کشیدن نافع بود بکبر خیزل سپید یک دقیقه پیش یکدرم بمهر از م سوده بخیه آب سرشند و شیان سازند وقت حاجت سوده در کشند آب پنج نیاز با عمل آینه کشیدن هم مفید بود و زهره کلنگ زهره کرک و زهره گفتار و زهره شبوط کشیدن مفید بود بسیار شیان بخر بگردد زهره گاد زریک درم روغن بلبلان مقداری بادل بیایند بعدد شک کنند همچو عصاره با خشک کنند و شیان سازند و وقت حاجت سوده بگللاب در کشند و الله اعلم ححوط بیرون خواستن چشم بود از مکه از محل خیزل سبب آن یا قوت تی بود یا قوت خنق یا صیغی زادن و باشد که از مری یا چوبه و اشباه آنم واقع شود علاج آنجا که سبب زور تی و اشباه آن باشد شستن مضرباید کردن و بر کردن و حاجت بشرطه و بی بشرطه کردن چند نوبت و استفرغ بچشمه تیز و سسل کردن چشم را بعه و آستن در ناده بصحابه و بر بالای رفاده تخمه از سرب با نازده چشم ساخته بستن به تقاباز خفتن و طهام اندک و سبک خوردن و از گوشت و شراب و تر با و باد انگیز بریز کردن و شیان سماق اندر چکانند و آنجا که سبب در زاون باشد با این تدابیر در اطمت نیز باید کردن و آنجا که سبب مزب تیر و اشباه آن باشد و قصور نشده باشد صاحب ذخیره گوید که من دیدم که شخصی صاحب تجربه آن چشم را با زیست و محجمه آتش بر پس سر او چندین نوبت نهاد و شیان مایتا و شیان امیران شیان انار و زرد را غیر در چشم دس کشید تا بر جاسه شد و قرار یافت بے قصور و الله اعلم

باب مفتم در بیان احوال گوش

از ترکیب و وضع و قوت سامعه و منفعت اینها و مرصهای گوش و اسباب و علامات معالجات آنها از ترکیب و وضع و قوت سامعه و منافع اینها - بدانکه گوش عضو است موهبت از غضروف و عصب و گوشت و پوست و در گناد شریا نهاد برسان و بادبان کشتی برداشته تا هوایکه از آب تکلیف است برسد سوراخ گوش تنگ و پیچیده برسان بلبلاب مخلوق شده است تا آوازه های قوی یکبار بر عصب سمع نگردد و آنچه نثار و در اندرون گوش فعالیت و عصب حس بر محیط آن فضا از جانب بینی گسترده است همچو فرش از اصماغ گویند

و در اندرون فضا هواست ساکن و گرم مناسب لمس آن محل هرگاه که هوا بر دنی از آوازه با
 جنبه برهیت و نسبت که نجات حروف گویند را و یا غیر آن حاصل بوده و بر همان وضع تحریک آن
 کرده و به سوراخ گوش اندر آید این هوا ساکن بر همان نسبت و هیت بجنبه مذکور این هوا با عصب
 حس مصادمه کند بر آن شتون حاصل کرده و همان دستور و هیت حاصله و حس مع چون از اعلاظم
 نجات برهیت و فضیلت دیگر هم دارد که سخن گفتن که کمال مرتبه انسانیت بر شتون موقوف
 است چه هر که که مادر زاد است و یا هیچ نشیند هیچ نواز گفتن که کمال مرتبه انسانیت بر شتون دهند
 و باز گویند که بنا برین محل آن نمی آفریده شده است تا اگر آفتی بیکر سیدین از منفعت دیگر با نصیب
 باشد و ادراک هر دو یکسان و متحد مخلوق شده است تا اختلاف آنها نفع آنرا بر طرف سازد و از غرض
 مخلوق شده است تا در گفتن از صدقات و ضرب زد که گفته نشود و اینست اصل مصلحت مذکور
 باشد یعنی همانند که شاکت گوش با دماغ بسبب قرب مجاورت اعصاب تمام است و چه که در گوش
 هیچ می آید فضلا ایست از غذای صغری که از دماغ برانجامی آلاید و همچنین میان گوش و زبان
 بران سبب که گذرگاه موادی که بر زبان می آید بعضی بر گوش باشد و برین سبب لال مادر زاد
 کرمی باشد و همچنین میان گوش و آلات تناسل بسبب شریان که در قفای آن و قسمت چنانچه در صایا
 گفته شد الله اعلم و اما امراض گوش و اسباب و معالجات آنها کرمی و
 گرانی گوش سبب کرمی و بر شتون که بے نقصان خلقت گوش و بے فقدان قوت
 ساسه از اصل نظرت حادث گردد یا سده تام بود یا ناقص از اسباب داخلی چون غلبه چرک گوش
 و بسته شدن آن از حرارت خارجی و چون حدوث کرم و گوش از ماده عفن که گوش ریخته بوده
 باشد و چون حدوث عثانی یا تلولی یا گوشتی زاید از بعد قرصه و منقذ گوش و چون وقوع خلط
 غلیظ و رجمری یا خارجی چون ماندن سگے یا دانه یا خاکی یا گلی یا پشه که از خارج در رفت باشد
 یا حیوانی دیگر و اشباه آنها و یا سوز المزاجی بود یا غیر مفرد و عصب حساس آن اغلب سوز المزاجی بود
 می باشد این سوز المزاج گاهی در نفس عصب بود نقطه و گاهی بشرکت دماغ افتد باشد که کرمی گرانی
 گوش از نوع طبیعت افتد و در بحر آنها انتقال ماده قلیل یا کثیر با حیه گوش و سرد باشد
 که از نقصان مواد حیوانی گوشش افتد بیکبارگی و فوّه چنانچه بعد اسهال صغری و سبب

بر او غم و گاهی واقع میشود و اسهال بر آن منقطع میگردد و باشد که از زور کردن بعفت افتد همچو زور بستن
 و اشتباه آن و باشد که باومی غلیظ در فضای خون صمغ و یا نواحی پرده منتهی درون گوش جمع آید
 و از برای خارج نیک متاخر نشود و با صعب را منتهی تیره کند و جمله اینها آنچه قوی افتد و متکثر کند
 گردد علاج آن شکل بود علاج آنجا که سبب آن غلبه و تراکم چرک گوش و بسته شدن آن باشد
 و آنرا با دخال میل و عدم اسباب دیگر بتوان دانستن گوش را بر بنجار آن گرم باید داشتن بسیار
 و روغن عقرب و روغن بنفشه با دام نیکرم با اندک سرکه چکانند و بر جانب مخالف خفتن چند آنکه
 نرم گردد آنگاه بعد استحام بر آن گوش خفتن و یا گوش بر باوه حمام نهادن و خفتن و زور کردن
 تا برود آید و بمیل رسد و بعد پاک شدن ترا بر لطیف باید کردن و مراعات گوش پوسته نمود
 تا دیگر چرک در مجری غالب جمع نشود و گفته اند که اگر فقیله سازند و از تخم سپندان و بوره
 با هم کوفته در گوش نهند سه روز بگذرانند بعد در گرنا به نقطه گوشش بر تابه گرم نهند و فقیله
 بیرون آوردند چرک حل شده بسیار بیرون آید و آنجا که سبب حدوث گرم بود و خوردن و
 چغیدن و دغدغه درون گوش شاهد آن باشد خیره بای کشنده گرم نیکرم باید چکانیدن مثل عصا
 برگ شقلا و دبلنج ترمس و طبعج در سینه ترکی و روغن در سینه ترکی و روغن عقرب جمله با عصیر کشنیز
 زرد چون گرم بیرون آید تنقیه مزاج و اصلاح گوش باید کردن تنقیه مقدم هم نافع بود و درم بر پوشیدن
 را که یار بود تب لازم داشت بعد تنقیه گوش او در در که بعد و روز در دچان صعب شد که
 بیطافت شد و گریه بسیار کرد و در خواب شد ساعتی ناگاه از گوش و میانگاہ کرمی ظاهر شد و تا باشد
 بی آنکه دوامی در گوش او کنند آنرا البته گرفتند و بیرون کشیدند و کرمی سرخ بود همچون کرم معده و مقدار
 چهار انگشت طول او بود بار یکتر از کرم معده همچون کرم سرخون داد بهمان صحت یافت و آنچه درین
 باب آورده اند آنست که دو درم شراب بنه درم عسل و یکدرم روغن گل و پسپیده دو خایه نمزع
 بهم نیکو بیا مینزد و نیکرم کنند و چشم پاره بر آن آلوده در گوش نهند و دست بر آن نماده بر آن گوش
 خواب کنند یکساعت و بعد از آن چشم بیرون آرند و نقطه را گرم بر آید و آنجا که سبب حدوث عثمائی
 و بانفولوی و یا گوش قزونی بود در مجری و آنرا بتوان دیدن خرد و شکاری آنرا تریبری نیا شد
 و بسطع آن مقوس باید و احتیاط بسیار باید کردن تا آفتی بعصب اصل گوش سرد بعد بر بدن

دوای سوزاننده بران محل طلا باید کردن تا عود کنند و صاحب را قبل از بریدن بیوش با برساندن کب
 الشفای بزرگ و گفته اند که روی سوخته در ریج مسخ هر دو را بر سر که سوده اند چکانند تا گوشت فرو
 و نولول را بسوزد و در پیش کند پس علاج ریش کنند و آنجا که خلط غلیظ از قرصه غیره در منفذ مانده باشد
 و متقدم وجع و قرصه سبب آن ظهور ریم و عدم علامات دیگر اسباب بران دلالت کند چیزها
 تحلیل کننده باید چکانیدن چون عصاره سداب با عسل آمیخته و چندید ستر اندر روغن
 شبت حل کرده یا اندر روغن بادامچه کوهی یا زرد اندر بول یا اندر زهره حل کرده و طبیح
 اهل اندر سرکه جو شیده چند آنکه سرکه سیاه شده باشد و طبیح خرفق و چندید ستر و بوره اندر
 خرچله میگرم و این دواها جهت شوخ اصلی نیز نافع بود و اگر با خلط غلیظ تنقیه از قرصه و غیره مانده
 باشد هم این دواها جهت شوخ و آنجا که سبب حدوث دم بود تدریجاً دم باید کردن از هر نوع
 مناسب آن و علاج آن جدا اند که خواهد شد و آنجا که سبب آن ماندن سنگ و اشباه
 آن بود در منفذ روغن باید چکانیدن با آب نمک یا سرکه بیده یا شوره بزرگ بر ممان نهادن
 و بدین آنرا کشیدن و گل و آنچه آب نرم شود چون بران گوش خفته زور کند بیرون آید
 و الالبه کافتن خارج نشود و آنجا که سبب رفتن حیوانی بود در گوش احساس و حرکت و غده
 بران شاد بود همان ترا بر گرم نافع آید و اگر قطران اندر چکانند زود آنرا بکشد و همچنین عصاره
 در سب پیاز با اندک ستمونیا یا اندک صبر حلب میگرم پس کشته آنرا با حیاط بس بیرون باید آوردن
 و آنجا که سبب سوزانندگی سافج باشد در تبدیل مزاج عصب حس سمع باید که شید چنانکه در باره
 روغنهای گرم کنند و میگرم کرده باید در چکانیدن چون روغن ترب روغن شبت با اندک جندر و غز
 قسط مرور روغن بادامچه کوهی و از سردیها و میوه دهنو سرد و لبنیات پر حذر بودن و در اوست
 خوردن جدوار با رس با بلاد در پائینی کردن و در حار تسکین حرارت مزاج باید کردن بدستور
 حیات و عصیر عنب الثعلب و کشیز تر روغن گل بادامی و یا بنفشه بادام جمله با هم در چکانیدن
 و بران نصف در طلا با سه خشک انگذدن و در یا بس گوش بر بخارهای داغستن و شیر زمان
 بار روغن بنفشه در چکانیدن و از چیزهای خشکی فزا و در بودن و گاه باشد که دروسه سابقاً
 بوده باشد جهت اصلاح آن دواها می غیر مناسب است تا قب در گوش کرده باشند و مزاج عصب

بران تصور یافته بود و یا خود گرانی قلیل بوده و هست آن و در آنها مناسب انگنده باشند و کرے
 پر بر آرد بود از تصور مزاج عصب از آن دو ایما و اینجا تحقیق آنها نموده مند آنها و مطمح باید ارسال
 نمودن و با مملت در تبدیل مزاج تمامی اعصاب کوشیدن چنانچه در امراض عصب مقررست و
 تزارک موزرات که در وجع استعمال کرده باشند و عنمای گرم بود یا جذب بیشتر و آنجا که سبب سوء المزاج
 بادی باشد اگر از بلغم بود و این بیشتر بود استفرغ بلغم بر نفحات باید کردن و غذای خشک و کم خوردن
 و شرب آب جگر و اشتن کبده تقویه و اگر از خون باشد شستن مفید باید کردن و شرط و اذن حجامت
 شیب گوش کردن و غذای معتدل خوردن بعد از روغنما سے که در باره گفته شد بکار
 و اشتن مخلوط آب کشیز یا عنب الثعلب و روغن بادا چمه تنها مفید بود و اگر از صفرا
 باشد شستن اسهال صفرا به طبعی فوکه و بنفشه و نیلوفر بر نفحات باید کردن انگاه تبریز مزاج غذا با
 و شربت بامی خشک بر ستور حمیات صفرا می نمودن و آنچه در سوء المزاج حار و در گوش
 چکانند چکانیدن بعد تقویه و سن کر می راست نمودم که از سوء المزاج ماوسی و غیر ماوسی افتاده
 بود بلندی که بر کنار غضروف گوش است از جانب روی بر اول منقذ آزاره پلیت ابریک کوتاه
 و باغ نهادند بر ستور و بعد روزی گوش او بیشتر گوش ایشان بر ستور صحت سابق کشت و دینک
 می نمودند و آنجا که بشرکت ضعف و باغ افتد شستن تقویه و باغ باید کردن انگاه اصلاح
 گوش نمودن و آنجا که سبب بران اشتعالی باشد و تقدم مرض حاو چون بعضی امراض باغی و پتهای
 صفراوی و وقت بران بران ایما کنند بعد از حصول نفوت مزاج بحالی اصلی خود تقویه فله سبب
 باید کردن بر آنچه مناسب بود و تقویت و باغ کردن و انگاه روغنمای نافع مذکور آنچه لال حال
 بود انگندن و باغ مذکور هم نافع آید و آنجا که سبب بر آمدن خلط مراری بود با عالی و نومی آن
 گوش و استقرار آن در آلات سمع و تقدم و انقطاع اسهال صفرا بعد و ث آن دال
 کرد بران تقویت و تبدیل مزاج برن و صفرا باید کردن و بلین صفرا بر فن و دیگر بار نمودن تقویات
 خشک و باغ در گوش چکانیدن و اکثر آن بود که انقسم نخودی خود بعد تبدیل بصلح آید و اگر خشک
 کرد و باغ مذکور نافع آید و آنجا که از زور تے و اشباه آن افتد و وقوع آن متعاقب آنها بران اشتها و نایم
 تسکین مواد و آسایش باید کردن و این نیز اکثر بخود خود بصلح آید و آنچه مستکن گردد

همچو دماغ سابق محل باید کردن و آنجا که از باد غلیظ افتد و وقوع سودا ویت مزاج با بلغمیت قلیل
 و کشودن گوش گاهی بیکبار و دیگر گران شدن بران وال بود و قد باد شکن باید خوردن اسهال
 سودا و بلغم باید کردن و گوش بر بخار طبع با بون و مقصوم داشتن و تکبید کا درس و زیره در یک کردن
 و تنقیه دماغ بر فتن نمودن در و غنما س محل با با جند آیمخته در گوش چکانیدن به شخصیت وین ال
 و چیزهای مسکن بخار و معتدل از اثر به و فوا که باید خوردن و الله اعلم شتوون آوازهای
 دروغ یعنی آوازهای که از تنوع و فرغ هوای بر دینی نباشد اما اینها آواز تند و آواز باد که در گوش
 و جایی چیده آواز آسبای و آواز گس و زنبور که در طرفه مازده باشد و آواز آب روان و آواز
 اینها مازدا از طین گویند و دوسه و عوام آواز سرنا مانند جبت اوراک آن در سردا پنجه بیابانگ
 طرف روین چینی مانند که چیزی بران زنند و یا آواز درای از دور چا از عوام آواز گوش خوانند جبت
 اوراک آن در گوش و الهیاسیل تمیم هم طین دود گویند و سبب غالب این علت بخاری بود یا بادی
 در تجمینهای سرد حوالی گوش که حرکت خود محقق را یادوارهای سر را با اینچه حادی شقیه گوش است
 بگوید و هوای مجادر ملاتی صنایع از ان شاخه گردد و آواز صماخ در یاد و این بخار و باد گاهی در نفس
 دماغ و نواحی سر متولد گردد و ظهور و علامت غلبه ماده و سبب بخار و باد در دماغ و احساس گردیدن
 بخار در درون دماغ و نواحی سر متولد گردد و ظهور و علامت غلبه ماده سبب بخار و باد در دماغ و احساس
 گردیدن بخار در درون دهر روز جای بجای رفتن آن شاخه آن بود و گاهی از عضو دیگر بر دماغ
 بر آید و بیشتر از سده بر آید و وجود دم دم کم شدن و زیاد شدن و خلط پیری سده بدان اشتها و کند
 باشد که مران و طحال و یاروه از بخار گرم و غیره و یا از زهره و غیره بر آید چنانچه در مالونیا و غیره
 اشارت بدان باشد باشد که از سوره المزاج گرم اخلاط بچند و بخار است از آنها پدید آید و با ما س
 فرستد چنانچه در آغاز نوبت است پ گاهی افتد و باشد که از غلبه کنگلی رطوبات بگذارد و بخاری از ان
 بچند و بر دماغ بر آید و مقدم جمع مغز بران وال بوده و باشد که سبب این علت قوت حسن سمع و ذکا گوش
 و صحت قوت مزاج و حواس دلیل آن بوده باشد که سبب ضعف دماغ و نواحی حساسه بود که از ادنی حرکتی
 منفعل و متاثر گردد خواه از خارج و خواه از داخل و از جهت ضعف قوی آنرا چنانچه هست اوراک
 نتوانند کردن و مخلوط از فرج سبب داخل و خارج احساس افتد و چیزه و بگرشند و ناطق

و این مردم متفکر و سودا می مزاج و ناقه ضعیف و پرتیشان دماغ را بسیار افندوده و کار حس نیز این
نوع خلط و ادراک خلط متصور بوده باشد که حیوانی در گوش حرکت کند و آن هوا را ساکن را تحریک
و دخول حیوان و عدم دلائل دیگر و یا علامات گرم گوش بر آن دال گردد علاج آنجا که سبب
بخار و باد سفن دماغ باشد اول تنقیه بدن کنند از نگاه تنقیه دماغ نمایند و بعد تنقیه مراء دست
خوردن مقوی چون رس و اشباه آن نماید تا طبیعت و مزاج و قوی را برقرار داد و چندین را
دیوم که آواز سرکننده بعد تنقیه بر او دست پرورس بعد سالی بر طرف شده و خذرا از چیزهاست که
برای مغز بود و بخار بسیار بد مایع فرستد از اغذیه و فواکه و بقول واجب بود و استعمال در غمهاست
مستدل بر سر بالیدن و در گوش چکانیدن مایع بود از آنچه در طرش گفته شد بخصیص و عن مورد
و بادامی و آنجا که سبب بر آمدن بخار بود از عضوئی دیگر آفت آن عضو اولاد باید کردن نگاه تنقیه
دماغ و گوش فقط با استعمال ادیان و مرادست خوردن مقویات مخصوصه بر آنها و آنجا که سبب حیوانی
بود بر تنگی که در کرمی گفته شده مرعی باید داشتن و در جمله این انواع در حرارت آفتاب و آفتاب و
گرایه بسیار نشستن و حرکت عینت کردن و گرنگی کشیدن و طعمهای بخار انگیز خوردن و بر استلا
خفتن و تن و آواز بلند کردن و چیزها در هم خوردن و او جان کردن در جماع و مطالعه سبالنه خوردن
و صداهای بلند شنیدن و قبض شکم مضرب باشد و سر بر قلبه پوتی داشتن و از آن خوردن و متعین
مسطر خوردن در یا صین خشک بویا بدین و هوا گرم و بر غیر عفن بودن و حرکت سواری
مستدل کردن و خوردن آنچه پخته‌های دلکش مشغول داشتن و در آب خشک غوطه خوردن در
گرمی هوا و حمام فاتر آب فاتر غسل کردن لخته در سردی هوا و مرادست خوردن نمودن و
استماع مفید باشد و الله اعلم و در گوش سبب آن یا سودا المزاج بود و یا مادی بود و در حوالی
برده گوش از ماده گرم یا سرد یا از ضرب یا آتاسی بود که حادث شود در درون گوش یا در بین
گوش از ماده گرم یا سرد از ضرب و سقطه و یا از رفتن حیوانی بود و نیز پایی و مورد اشباه
آنها که در درون برده گوش را بر بخارند و یا کرمی بزرگ بود که حرکت رسیده دارد و یا رفتن آب
بود در گوش بوقت غسل و هر بیس را بعلامات خاصه آن تمیز توان نمودن علاج آنجا که سبب
سودا المزاج عصب حس باشد و مستور است که در کرمی کرانی سودا المزاج است

گفته شده مرعی باید داشتن بعینه دارو یک در سوراخات در گوش نادان چکائیدن و غیره
 شفقت آنها بر بست روغن گل است و روغن خروع که بول در آن جوشیده باشد تمامی آن
 و قیله نسیل آلوده در روغن باداچه که هست و روغن گل که آب پنج ترب در آن جوشیده باشد با برگی
 یا در آب اولی کرده شیره چند آنکه برود و روغن با نر و ماد و قیله که نذر برود و کانه بندادی روغن
 فرا بریح و قیله لعل و انزروت سوده و آلائیده و روغن که پیرست در آن حل کرده باشد در آن
 راه و شیر و خرما و پسته و آب پیاز پخته در روغن گل با عصیر عنب الثعلب آمیخته و جوشیده و کوزه
 بر بنجار بلخ خار خشک و عنب الثعلب داشته و بر بنجار آب گرم که میخیزد زمین فرو بریزد و بر کشته و آب
 گرم بر آن ریزد داشتن و کید بنک و کاندزس و زیره در یک و کید پیله و دود کرده و بخورد خوب
 بادیان چنانچه در وج اذن اطفال گفته شده و شیاف امیض بسفیده خایه مرغ سوده چکائیدن
 و همچنین سفیده و روغن گل با هم در روغن گل و آب کشتیز سفیده با هم ضم کرده و روغن گاو
 یک گرم و صبر بر برون گوش مالیدن و آنجا که سبب باشد هم علاج بدستور طریقی ریگی باید کردن و بخورد
 خوب بادیان نافع آید و آنجا که سبب آماس گرم بود در درون گوش کشته بود در هفته بجهت غلبه
 قشر بدماغ و احداث تشنج و غشی و سرسام پنخضص جوان را که حرارت مزاج و قوت حس بیشتر است
 چاره جز تقلیل ماده و تسکین در دو تب نباشد اما اگر غلبه خون باشد فی الحال فصد قیال کنند و
 بعد سرمای گوش یا چند بستور و بر پس سرد کردن و کتفا و ساقهای پای بر فعات حجامت کنند و
 شربت های خشک و آتش چو کشتاب بر بندد و روغن گل بانگ سر که جوشانیده تا تری چکانند و بعد و روغن
 لعاب پنج بشکال بار و عتکل میچکانند اگر در غالب باشد و عتکل و سرکه بار و روغن تا توره آمیخته قطره کنند
 لعاب مذکور و روغن با پونه بانگ سر که عنب الثعلب بر برون گوش طلا کنند و با عصیر تا توره ضم کرده
 بهتر بود و بر برونهای گوش از جوی سرد کردن و بنا گوش تیزاب نرم طلا کردن مکرر آسفید آید و روغن
 را بجز زرات چون حب الشفا بیوش داشتن تا الم آزاره یابد چند آنکه ماده سرکنند تیزاب است آنها
 که فصد مانع باشد یا خون غالب نباشد و صفر غالب بود و نین صفر باید کردن بر فعات و کلیات
 معتدل مثل تنوع میوه های خشک و شیر خشک و ترنجبین مقوی مینا و بعد از آن روغنهای مذکور
 چکائیدن و همچنین عنب مثل اندر روغن تا توره و غذا های مذکور و شربت های مناسب

بکار داشتن چنانچه در حیات حاد و گفته شده لیکن قبل از نفع همه چیزهای معتدل باید خوردن که
 آماس مضر نباشد و نفع را پس نیکنند و اینها نیز بخورایندن محذرات در شربت خاک سنجید کردن واجب
 بود اگر چه محذرت نفع را پس انگند لیکن مصلحتی بزرگتر را مرعی میدارد و آنجا که آماس سرد باشد و عدم تب
 و قلت آن و آهستگی در دوسر می مزاج بران شایه بود و سخت استفراغ سرد باید کردن و بعد از آن
 های محلل چون روغن بابونه و سوسن و بان و اشتال آن باید چکانیدن و سوراخ گوش پیوسته بر
 بخار طبعی پنج پیاز غالب داشتن در جمله نافع بود و همچنین ارسال مرهم شانی در گوش آنجا که
 عیقن گردد که سر خواهد کردن دور آماس سوداوی بعد تنقیه در قطور آب غیب الثلب و کشنیز تر داخل
 ساختن مناسب بود و چون آماسی محکم گردد و صدق سوخته با عسل در منفذ باید ریختن تا آنرا تحلیل
 دهد و جرم تیزاب با عسل هم مناسب بود و آنجا که آماس بحرانی بود همین تقویت طبیعت باید کردن نیز
 زود بزایندن آماس و هیچ چیزه که رادع بود یا سخت جاذب استعمال نباید کردن و روغن رمان
 و روغن بلسان چکانیدن در جمله اورام سرد و سوزان سرد نافع آید و همچنین روغن خردق که جعل
 اندران بچته باشد نیکم و جمله روغنها و قطور با که گوش پر زدن نیکم کرده یا دانه و دتر از کند و بسبب
 ضرر نکند و آنجا که سبب آماس ببردن گوش بود در چال بنا گوش و بلندی و پس گوش و آن
 اغلب از قسم در همای رخ بود که در کج بخل و کش ران افتد و آنچه بحرانی بود محلات جاذب طلا با
 کردن تا ماده را تمام برانجا کشند نگاه آنرا بچکانیدن یا تحلیل نمودن بدستور که در اورام سفر شده
 و آنچه غیر بحرانی و غیر عرضی باشد سخت تنقیه باید کردن نگاه بدبر آماس بدستور مشغول بودن
 و آنچه عرضی باشد بر فم مرض مرتفع گردد لیکن درین جمله پیوسته روغن گل در درون گوش چکانیدن
 و شیر و شیدن تا کوفت آنرا از درون گوش باز دارد و از ضرب و سقطه افتد بعد فصد کامل عصا
 برگ سوسن بار و روغن گل جو شیده فایز در گوش باید چکانیدن و ضد برگ تازه سوسن کوفته بار و غیر
 گل کرده بر درون و محل ضرب و کوفت بکار داشتن و پوست تازه گو سفند گرم بر بردن گوش
 کشیدن و تکبید بسوسن و نمک کردن و از سائز مرا مانا که در کوفتگی همین شده بجا آوردن
 آنچه در خون بود و در لومست حب الشفا جبت آدر درون خواب و تسکین در دوسر و عظیم نافع آید
 در جمله اورام و غیر اورام و ترک گوشت و فدا با عسل با و انگیز در گرم و خشک در جمله اورام سفید آید

و آنجا که سبب رفتن بیرون و تولد حیوانی بود در گوش بر ستور که در طرش گفته شد علاج کنند و آنجا
 که سبب رفتن آب باشد در گوش و گرانی گوش و متقدم سبب عدم سبب دیگر بران گواهی دهد باشد
 که در می ازان حادث گردد از غلبه در و د باشد که از چسب که ازان جانب است اشک هم رود به
 جهت تدبیر احراج آب باید کردن و طریق آن یکی دستور عام است که بران طرف تکیه کنند و دست
 بچنانند یا بران پایی ایستاده گوش بر کف دست نهند سر خم کرده و بر جند بهمان پایی دوین
 بر گوش نماده بکنند و طریق دیگر آنست که چوبه بیوت از بادبان یا شبت بمقدار سه
 که در گوش گنجد بگزیند بمقدار شیره و یکسر آزاد در آن شنبه گوش بخلائند یا بستگی چنانچه بر او
 نتوان کردن انگاه بر سر دیگران ملبته پاره بر و عن زیت چرب کرده بپنچند و آبش در گیرند و
 بگذارند تا سوخته شود چند آنکه نزدیک گوش رسد انگاه سر شیب داشته بیکبار آنرا بیرون کشند آب
 با آن بیرون آید و اگر بر شیم از خون بجرمی که در صدنی بود پس بزرگ همچو صدف لولو و یک طرف
 آن در از دبار یک باشد و اندر دریای مشرق در دم و قروان یا بند قنبله سازند در گوش
 می نهند جذب آب کرده شود اما هر ساعت بیرون باید آوردن و خشک ساختن و دیگر بار ارسال
 کردن در و عن گل نمک ریختن در گوش و باز بیرون کردن هر ساعت نیکو بود و الله اعلم قرصه
 گوش آنچه بر ظاهر گوش پدید آید از ریشتهای بر باد و جراحات و آماها بر ستور که در ان سبب است
 مقرر شده علاج کنند و آنچه در درون بود اگر بعد از در و بسیار در دم پدید آمده باید گذاشتن تا آنچه
 پالودنی است بیالانند و در ته بیج و دانیاید کردن جز تقییه بدن و تلین طبیعت و تقویت مزاج
 بمقویات و ترک گوشت و چیزهای غلیظ و باد آگیز و سردیاد از هوا سرد محافظت نمودن
 و نپدید سوراخ گوش نماده استحام کردن هر روز لخطه و اگر بیم بستن چرک در منفذ بود و عن
 باد امچه کو به یا باد ام تلخ گاه می چکانند و اگر گندگردد قنبله بسمل آلوده و به ما نرودت سوده
 گردانیده می نهند و شیاف ماینها بسر که و سپیده خای مرغ سوده گاه می چکانند و اگر اندک در و
 باقی بود با اندک بیسی و در و عن مرکب باید چکانیدن و گاه به روغن باد امچه کو به و اگر نرم
 کنده باشد در طربت غالب و بر لوی ازان می تراید قطران تنها بار و عن آمیخته می چکانند یا
 گرد و در او اخرا این اقسام استعمال مرهماه رویاننده و صلح خون شایانی و با سلقتن و

اسفنداج سفید آید خارش درون گوش سبب آن یا سبب مطلق حکم باشد بسیار
 و غده حیوانی بود چون کرم و غیره و با حرکت باد و بخار نزله گرم چنانچه در خارش جنن گفته شد علاج
 آنجا که سبب بخار تیز باشد بود روغن باید چکانیدن و اگر غلبه شود استفرغ خلط تیز یا
 شور باید کردن نگاه روغن گل و بادام و شیاف مایه و اندک سرکه باید چکانیدن و آنجا که سبب
 غلبه چرک باد غده حیوانی بود تریب چرک باید کردن و آنجا که سبب حرکت بخار نزله گرم بود تریب
 نزله و تعدیل مزاج باید کردن و یا ممکن باشد چیزیست جهت خاریدن در گوش نباید کردن که
 لهذا گفته اند که گوش را با آنجا که بخار چرک را گوش بدو آورد چرک بسیار میرفت آخر
 بجهت نشستن گس بر اسفنداج کرم پیدا شد و تشویش میداد گویا همیشه که در رس آزار کرم
 کاکب گویند و اکثر آنرا بجهت گو سفند نگاه میدارند قدری نرم ساییده در گوش او کردند کرم
 بر طرف شد و صحت یافت

باب هشتم در احوال بینی

عضویت مرکب از استخوان و غضروف و عصب و غضله پوست و عروق و شریانین و نهاده
 چنانست که نیمه بالای آنکه نزدیک ابروست استخوان است و نیمه فرود آنکه در میان رخسار است
 غضروفست و حرکت دو کنار بینی بدو عضله است که با عضله رخسار آمیخته است و مجرای بینی
 از سوی بالا استخوانی که آنرا صفاة گویند میرسد و از استخوان برگزشته اند هر دو غشای و باغ
 بر این استخوان منفذیست بونما از آن منفذ بر باغ رسد و حس بپیدن که آنرا قوت شامه گویند
 در آن دو فنونیست که در نهایت این دو مجریست و آنرا حلقمان گویند چنانچه در باب اول نیز
 اشارت شده و از هر دو منفذ بینی در منفذ اندر نهایت گاه کشاده است نفس بدان دو منفذ از
 نصبش بر بینی گذرد و از بینی به قصبه در آید و صفای او را نیز بدو منفذ باشد و مخالف ازین راه
 برین وطن در رو هم اندر مجرای بینی بگوشه هر چشمه منفذی سمت نیک کشاده است و بوسه
 دو با که در چشمه کنند از آن دو منفذ بینی رسد و لطام آن از همان راه نفس بکام و زبان رسد
 و هر دو منفذ بینی از ابتدای که بطرف بیرونست تا نهایت کام فرخ مخلوق شده است

و طولانی در خم دارد و بادگیر تا نفس آسان بود بمقدار لائق هو او آمد و انتهای آن منفذ که بطرف دماغ
ست باریکتر مخلوق شده است تا هوا سه سرود و روح گریه بیکبار غالب بر دماغ نرسد و چیز بازمینی
بر آن حوالی در نیوفتد و حس بیدار چون اعظم و اهم عظام مهمات بر نیست که موقوف علیه حیات است
برای آن نیز دو منفذ در بینی ساخته شده و یک منفذ عظیم و بزرگ در دهن نیز شریک بینی گشته تا
اگر سردی در منفذی افتد حیات از دیگر سه برهه یا بدو سه ذلک چون بینی عضو سه بیرون آید
است اکثر بلندی آن از غضروف مخلوق شده است تا از ضروب و صدقات زود شکسته نگردد
و مخفی نماند که بینی را باد دماغ بسبب جوار و جزو عصبه و توقع او متفرج دماغ مشارکت تمام
ست و همچنین به وسیله بعضی عروق و شریانین چنانچه آثار حقیقت آن واضح گردد و همچنین چشم
و سبب قرب جوار و منفذی که مذکور شد با شش بحسب مر و نفس و الله اعلم

بطلان و نقصان قوت شامه و اسباب و علامات و معالجات

آن سبب اینها یا سوراخ المزاجی بود یا در سافج یا از اخطا بلغم در مقدم دماغ یا در زائده تن معلوم
باز اطباء بنیر افراط و علامات سوراخ المزاج مقدم دماغ و موجب آن در عصب بران دال بود و از سوراخ
سافج آنچه گفته و ممکن شده باشد علاج آن و متوار بود یا سده باشد نام یا ناقص که در مصفاة یا منفذ
بینی واقع شود چون از زکام و خشک شدن آب بینی در منفذ ماندن چیزی در راه نفس در گشت
نزولی و گرم دماغ باشد و باد که بادی طلیط در منافذ مصفاة نماند و باشد که آماسه در منفذ بینی
پدید آید و غمخه در کلام و احساس گرانی در مقدم دماغ و نهایت منفذ بران دلالت کند و در دخی
تندی باشد بے گرانی علاج آنجا که سبب سوراخ المزاج سافج بود تعدیل دماغ و عصب باید
کردن و شتمات عطر گرم و چند بیستر و بخورات آنها و مالیدن پر روس در درون بینی و روغنهای
گرم بر سریشانی و ذکر و خصیما عظیم نافع بود و دولت که بود و خوب گرد و بینی داشتن و پیش که زودتر
گرمی و در شیشه گرمی نشستن سفید بود و غذا های گرم با الطبع و خشک بالفعل خوردن و قطره
روغن چند در اوست نمودن سیر خام و پیاز و گندزادرس و بلا در جله سود مند بود و آنجا که سبب
سوراخ المزاج مادی بود نخست تنقیه بلغم باید کردن نگاه همین دستور بار امری داشتن و آنجا که سبب
زکام بود علاج زکام باید کردن و آنجا که سبب بستن شش بود در بینی شیرو درون بینی تا بدو شدن

و آب گرم اشتقاق کردن و حمام زدن و بعد صندلین بزور نفس بیرون کردن و آنجا که چنبره
 در بینی مانده باشد بر شکار می باید بیرون آوردن و در امراض الحقال اشارت بر آن شده و آنجا
 که سبب گوشت زدن بود تر بر آن بعد از این مذکور شود و آنجا که سبب گرم و مانع و منفذ بینی
 بود بوسه که در صداع گرمی گفته شده و در گرم گوش علاج باید کردن و آنجا که سبب ادمی غلیظ بود
 در منفذ صفاة بجز زیره و بنجار سداب و ستر و پودنه که بر سر که سوده باشند و قطور پیل و سپیده و
 هزار اسفند و جنید شتر بر و عن بادام تلخ سوده نافع بود و همچنین تکید ریگ و زیره بر پیشانی
 و جزدن بادنگن و آنجا که سبب حدوث آاس باشد بر نع آن بر طرف شود و تر بر آاس
 بینی هم بر وجه آاس گوش بود و الله اعلم و و ام ادراک بوسه بر ولذت یا فتن
 ازان و ادراک بوسه در وقت بوییدن ذمی روایح طیبه بے
 آنکه در خارج موجود باشد سبب این یا غلط بلعنی عفن بود در مقدم و مانع و یا در خیشوم که
 نهایت بینی است از درون و یا در زایدترین حلقین که حس بر بعض پیوسته ادراک تن آن
 میکند اگر بوسه آن غالب است و از جهت انف ازان لذت می یابد بجز و باغان که انسان
 و الا درین توجه با دراک شومے دیگر بواسطه توجه حاسه و محرک بجمارات آن و استزاج و
 غلبه کردن بوسه آن بر بوسه شوم و اگر چه عطر باشد ادراک آن میکند و با قره عفتی بود
 در بینی که متن آزمای شنود و یا بجماری بود گنده بوسه که از مسوده و با از ششش و یا از زمین
 بینی بر سر از غلطی عفن که بر سطح آنها یا در اجرام آن اعضا جای کرده باشد و یا تر حبه
 در اما حادث شده باشد بر بوی پیوسته بوی آزادین یا بر علاج آنجا که سبب غلط بلعنی عفن
 بود در مسوده یا مانع یا خیشوم یا زائدترین و ظهور علاست بلغم و کورت حواس و عدم دلائل
 دیگر اسباب شاہر آن باشد کسخت تنقب و مانع و بدن باید کردن بسملات مناسبه
 بعد ازان پیوسته مشک بویاییدن و بطوسات اگر مرض مسک بود عطسه آوردن
 بان ماده را بر فحالت کبند و یارد و ببول گوسالز یا شراب یا بول خرما در شوق فرمودن
 و نیز غراده سفوفهای ماده مانع را پاک کردن و سقوط ترش بے سفید آید بعد از شستن بینی و
 همچنین فقیه بخر آلائیده و در بینی داشتن و دواهای مقوی و مستقی مانع و محلل بلغم خوردن

و غذاهای کم رطوبت و کم بخار و گرم بکار داشتند چون بچه کبوتر بریان و قلبیه آن مرغین و قند با عسل
و گوشت دینه در اسود خا ریشست و مغز کلهرغان یا فلفل سوده و شیر و اشباه اینها و آنجا که سبب
قرصه و ناسوری و عفن بود و در منفذ بینی هم سخت استفراغ و تنقیه بدن باید کردن و غذاهای سبک
تر یاق خوردن آنگاه بعلاج ریش مشغول گشتن و شستن آن ببول خرما ده و خرما آب لسان الح
بنایت نافع بود بعد از آن قند از سعد و سنبل و صبر و گل و قزقل جمله آب خرزهره سرشته در بینی
نهادن سفید آید از جمله علاجهای که در ریشها گفته شده آنچه مناسب بود بکار باید داشتند و اگر قنطریه
را به تیزاب نرم کرده بران محل توان رسانیدن و آنرا بدان شستن و طاقت شورش آن باشد
عظیم نافع آید و آنچه در قرصه گوش گفته شد از قطران و غیره هم مفید آید و جدا در هر مرام کرده و با زرد
و تخم مرغ و عسل و ادرک و انزوت همچو مرهم و آنرا بر پیش طلا کردن عظیم نافع باشد و بخصیص بعد از
شستن مذکور و آنجا که خون غالب باشد فصد قیقال و شرط اذن و حجامت پس سر و فصد کردن
در و ن بینی نافع آید و آنجا که سبب بخاری گنده بومی بود که از عضوی دیگر بدیدر سید علاج آن عضو
برستوری که در محلش سبب گردد باید کردن و الله اعلم و دوام ادراک بومی خوش و طیب
بله آنکه در خارج موجود باشد سبب آن سوخته شدن خونی بود و در داغ در سیدن بومی آن بشام
و این حال چون در امراض حاده واقع شود علامات سهل دیگر با آن قرین بود و دلیل قرب مرگ
باشد چنانچه در علامات خیر دشر گفته شد اگر غیر از آن با اصلاح ممکن باشد علاج سخت مرگ
در و ن بینی باید زدن و تنقیه و داغ کردن سبب که خلط سوخته را دفع کند آنگاه پیوسته جذبید ترسے
ببیند در بینی سوط میکند چندانکه بومی آن در یابد و الله اعلم حقیق و خشکی کردن و در و ن بینی
و نوع بود یکی آنکه میج رطوبت محسوس نشود و تشف و در هم کشیدن آن رنج دارد و سبب این
یا حرارتی مفرط بود و در بدن که رطوبات نازله را تحلیل کرده باشد که منشی سیلان رطوبات کنند چنانچه
در حرکتها سے عینف و پنهانی گرم پر پر و یا بیسی بود مفرط در تمام بدن که انعدام رطوبات کرده
باشد چنانچه بعضی از مردم سوداوسے و اصحاب تریبیر خشکی فزاسے را واقع است یا بیسی
بود مفرط در تمام بدن که انعدام رطوبات کرده باشد چنانچه در قوفان را واقع است دوم آنکه
در مجری رطوبات غالب آید و زرد خشک شود و محکم بسته گردد سبب این لزوم است

رطوبات بود که بینی می آید و رسیدن حرارتی بدانکه نشفت تری آن کند از داخل یا از خارج و یا گردد
 عیار و غلبه که بجا نطق است آنرا غلیظ و خشک سازد علاج در جمله ترک تعجب کردن و در هوای سرد تر ساکن
 شدن و پایی در آب سرد نهادن و در عصیر کاسنی در پیش سر طلاهای خشک و نرم کردن و خواب آب
 کاسنی و لبا با سرشته شهاب بر پیش سرد پاییا و دستها بستن در و عن بنفشه و نیلوفر و کدو با اندک
 آب بخضم کرده در بینی چکانیدن و لخته بجام فاتر در آمدن در غیر حرارت منفرد و خیار و بادزنگ
 و انشال آن پوسته بوسیدن و از باد و گرد و غبار و گرما پر خذر بودن و غذا های سرد و تر و سیو با در
 غیر عرض خوردن در غیر تپ غسل با آب سرد کردن زیر زان فرود بردن نور غلبه سودا و در از دست
 غلط تنقیه و تعدیل خلط مانع بود و الله اعلم خشک ریشته بینی این همچو خشک ریشته بود که در درون بینی
 پدید آید و در غده کند چون آنرا بجهنبا بند و بکند خون ترا میدن گیرد و مجروح شود و ماده سبب این خلط
 محرق غیر حاوی بود از قسم ماده قومی و سالم علاج سخت تنقیه باید کردن مسهل که خلط محرق دفع
 کند آنگاه پینه تازه را بر دست نرم کرده بر روی آن طلا بکند و همچنین لباها از خوردن دیرون هر دم
 روغن گل که مروان سنگ و اسفیدان در آن باشد بر آن مالیدن شهاب و خواب کردن و در ذره
 لباها شستن سفید بود و قطعا آنرا بدست نباید گرفتن که ریش و جراحت تازه گردد در اصلاح
 نبرد و سایر امغانی که در جفان گفته شد جمله اینچنانفع آید و الله اعلم شقاق بینی این طریقند که
 بود که در کاسه بینی پدید آید و سر بینی و لب پایین از کوفت آن درم کنند و باشد که کوفت آن بجای
 چشم سرد و پاک چشم آماس کند در درون چشم سرخ گردد و در ریشته بر آید بلکه روز سبب این
 سوزن را می خشک بود چون نرمن گردد و بجلال نه نبرد علاج تعدیل مزاج باید کردن و تویا که
 سفال را با منقار بادام و عناب بر سر سنگ آب صلا یا کردن با پنجه نرم کردن و بر آن طلا کردن
 پیوسته بینی چون خشک گردد از طلا کردن و غذا های حریب دادن و الله اعلم گوشه شست
 فردنی این گوشه بود نرم و سفید و بیدر که از وی تری پالا یزد و ریشته بینی پدید آید و آنرا بعضی
 با سر گویند و باشد که فروتنی سخت و تیره رنگ پدید آید و کام بر آماس سخت کند و گمان افتد که
 مکر با سر است و آن سرطان باشد فرق آن باشد که یا سوز نرم بود و از پس علت سر سام افتد
 که مرض تولد کند و باشد که در از گرد و سوزن بینی بر آرد علاج آنچه با سوز بود جراحان بتعماری

و اصلاح جراحت کنند و اگر انار را با جرم ملج کوبند و بچونشانند و صاف در ظرف مسی کشید بگذازند
 و قند بر آن ز کرده در مردوشاد در گردانند و بر باد سوزنند و در سفند را دست کنند ز اهل کند و بقیه
 به قند و سسل اولی بود و سرطان را مسح دست نباید کردن و بقیه و لطیف غذا و تیزاب
 نرم و با جرم آن دیا عمل اصلاح کردن و انشا علم خارش درون بینی
 سبب آن بخاری تیز بود که بسرو دماغ بر آید و بسیار باشد که مقدمه زکام و نزله بود یا مقدمه
 رعاف و یا مقدمه آبله و حصیه و دوابی که بخار سحره باز دارد و بکار داشتن و غذای کمی بخار خشک
 خوردن و بینی را درون درون بر و عن غل و بادام چرب داشتن و اگر خون غالب باشد
 فصد قیصال کردن در گ بینی کشادن و آنجا که سبب مقدمات مذکور بود نیز آن امراض باید کردن
 و آنجا که از بقیه ماده فرجه و جراحتی باشد طول آب گرم و در آن شستن درون بینی مفید باشد
 و انشا علم عطسه متواتره سبب عطسه در مرگفته شد و سبب تو از آن قوت دماغ و ذکا
 حس آن و تو از رسیدن بخار حاد بود و بیدار اعصاب در بطن اول و این در ابتدا
 نزله و زکام و آماس بود و نبرهات آن قریب بند بر صرع بخاری باید کردن و در عن غل
 بیدار بخیر بودیدن و همچنین نخود سرکه و عصیر کشنیز تر و گلاب و یاقوق بیدار همچنین بیدار سبب و
 بی داسنج بهی در پس کردن مجبه آتش نماندن و بلیت گرم نمکید بر آن محل کردن و در عن غل
 نیگرم چکانیدن و سر بر بوز و قندوز عفران داشتن و چشم دگوش و اطراف مالیدن خوب و به
 چیز با سه مرغوب مشغول کردن و ترسانیدن بچیز با یکله آوازی کند و در بعضی از چشم و در من فراع
 باز کرده در چیز بگلف نگر بستن و آب گرم بسیار بر سر ریختن این جمله نافع آید و آنچه مقدمه زکام
 و نزله باشد نیز آید با بیدار کردن و آنجا بیدار شدن شماسه فیونی و کاه کل و کل سر شوخه سفید و خوردن
 حب الشفا در گرسنگی کشیدن و حرکت در تنگی هوا کردن نافع باشد و آنجا که آماسی در نواحی دماغ
 بود فصد باید کردن و تقلیل غذا و نیز بر تحلیل آماس و آنجا بوی تیزاب ناروق و انشال آن مفید
 باشد و همچنین بوی پایز پنجه بوی کرب پنجه و خوردن شور با یا و سر بر بخار ایمنه داشتن در دو چوب
 که انشا علم رعاف سبب خون آمدن از بینی با دفع طبیعت بود ماده مرض را در بجران
 دیا امتلا سے برن از خون که بجهت تمدد سرگی در سفند بینی از دماغ کشاده شود

و یا طبعیدن رگی یا شریانی بود از تشکیه و مانع بسبب سیدن ضرب یا سقطه بصر یا بینی و یا بر خوشین
 خون بود از شریانی و مانع بسبب سوراخ مزاج مادی و در مانع و کشادن سرگی از غلبه تودو
 حرکت غلیانی و باشد که از خارج حرارت سوراخ سرد و عروق آن اثر کند و غلیانی در خون پدید آید
 و از استداد حرارت بینی در منفذ هم پدید آید و اجزا پرده بهم کشند حرکت غلیانی در کند و سر رگی
 بکشاید و قطره قطره خون چکیدن گردد و باشد که از غلبه استنشاق کردن و انقباض آن در مانع
 و منفذ بینی خشکی حادث گردد و بانکه مدتی بکشاید علاج آنجا که سبب دفع طبیعت بود و وقت
 بر آن شایه آن باشد قطع آن جائز باشد طبیعت کار خود تمام کند بلکه گاه بود که طبیعت در دفع
 ضعیف باشد و بهر حاجت آید چنانچه در بیماری بر آن اشارت شده و اگر افزایش واقع شود
 و اندک طبیعت کار خود تمام دارد از اسماک ماخراست بیم سقوط وقت است آنگاه باید بستن
 بناید و دو با می که بعد از این مذکور میگردد و آنجا که سبب استلامی و موسسه بود علامات استلامیه
 چنانچه در باب پنجم همین است بر آن وال باشد هم قطع آن با دام که خون به مقدار لائق
 باز نیاید و رنگ و روی بجنبه صافی نگردد و از جمود و امتناع نفس و کسالت بر طرف نشود و نشاید
 کردن که بیم استلامی ماده بود بعد از دفع استلامی باید کردن تا ضعف و دو حشته دیگر حادث
 نشود و بناید و بچارش که بعد از این همین میگردد و آنجا که سبب ضرب یا سقطه بود آنچه از شریانی
 آید علاج پذیر نباشد الا نشاء الله حجت حدوث ضعف بزود التمام با پذیرفتن شریانی در
 مرضی که شد آن میسر نباشد و از اثر و او بید بود و ساختن خون شریانی در منفذ گفته شده
 و آنچه از در بر آید علاج آن نیز صعب بود هم بحسب بعد مذکور لیکن نبشی باز ایستد و بعد از آن بعللاج
 با بر شافت و آنچه خوراندن فادز هر دفع یا عصاره خرزله و سکنبیه و خوراندن موسیانی با عصاره
 خرزله بی نافع آید و همچنین اطراف بر سر از خارج و طلای کج غلیظ بر گرد سرد خربزین که از غسل
 مورد رعاقت گفته شده همین سبب صحت گردد آن بخورد با ایستد و غلبه آن بر سیدن خویش
 دفع شود و آنجا که سبب جو شیدن خون بود از سوراخ مزاج گرم و مقدم صداع قوی و
 التهاب و سوختن در آن سرد چشم بر آن گواهی دهند و تعدیل مزاج باید که شیدن
 چنانچه برات بسین شده و آب سرد خوردن و در دهن گرفتن و بر سر ریختن و لتهای سرد و دور

سنج
 سنج

بر سر نهادن بیره خشک داشتن و آب برف و یخ بر پیشانی بر بالای لته نهادن لخته لخته و پایها
 در آب خشک داشتن لخته لخته و همچنین چیزهای خشک کرده قابض بر سر و صدغهای پیشانی طلا
 کردن در در مقام خشک ساکن بودن و هوای خشک داشتن و غذاهای قابض و خشک کرده خوردن
 بعد از دفع اعراض سوء المزاج و اضطرار بواجبش منع آن مناسب بود و میسر گردد و آنجا که سبب
 از حرارت خارجی و بیس شفق بود چنانچه کودکان و جوانان را بسیار افتد هرگاه با فراط انجا که سبب
 باید بودن خشکیها را خورند و سرد را خشک باید ساختن و اغلب همین قدر کافی بود و آنجا
 که سبب اشتیاق بمقتان بود کتاندن خون برفعات و مملت و بعد کوزه شدن خشک
 ریشه و جفات سفید آن شاد بر آن گردد بعد استادن پوسته بیرون درون بینی را چرب
 باید داشتن و همچنین تمام سر را چرب باید داشتن بلکه کفهای دست و پایها و حقیها را نیز و شبها
 قطره چند روغن در گوش چکانیدن و از حرکت عینف و غضب و هوای خشک و گرم خذر کردن
 و در آب سرد غوطه خوردن و گاهی در حمام آب فائز در آمدن بیان اعصاب که درین
 مرض مطلق نافع است نهادن نمجه آتش بر پس گردن و بعد از آن بر جگر اگر خون از پیش آید
 و بر سر اگر چپ آید بر هر دو اگر از هر دو جانب آید و بستن خصیه مردان و پستان دختران و بستن
 بازو و پا در آنها و آویختن سنگ سر بر سر و در آب سرد نشاندن و آب سرد بر سر ریختن و
 در دهن داشتن و سخت او بر ساییدن در مقام سخت خشک و خشک ساکن بودن و از
 حرکات عینف و عطسه و گریه و خنده بلند و سرفه و اعراض سفنانی گرمی فزا حد کردن و از قیصال
 اینجانب قصد باریک کردن خون آن مقدار برداشتن رمان با بستن یا غشی افتد و باز ایستد و پیشانی
 بخی و بینی دور سفید نهادن بیان دواها که در بینی و مندر خون را بندد و کاغذ حریر سوخته
 گرد آسیا و فاق کندر بگل ارمنی سوده سنگ زخم سوده کج سوده برگ خرقوله خشک نرم سوده
 چشم خرگوش سوخته چشم سوکمن زیز و نیه تراشه درون خیار نرم سوده و نج عکبوت سوخته اسپنج
 که اندر حریر وقت آغشته وی خون شیا و شان بیان دواها که در بینی چکانند بجا صیت نافع آید
 عصاره سرگین ماده خر عصاره بادروج عصاره خرقوله مراد سنگ عصاره سبب ش سوده عصاره
 نفع کند عصاره خیار عصاره کرک عصاره نجه التیس خون سفید بیان دواها یک بر و پیشانی و صدغها

له بر زبان
 نیک اگر بخواهد
 در خشک بینی
 در بر سر ریختن

طلا کردن مفید بود که بر سرشته یا باین عصاره های مذکور سوده اتاقا دکلار و ماز و صندل و کافور
 و ایون و گل ارمنی جلایا بعضی سرکه سرشته یا بعصاره های مذکوره باید که کج را بقدر یک انگشت و بیشتر
 بر کرده نصف پشانی طلا کنند بیان دواها مرکب که در دوزن بی تا اقصا اندز به قیله در نهندون
 باز دارد و مجرب است ایون و لنگه عیار آسیا و گلزار و مازدی سوده میزدیم جمله بعصاره رویش
 الحار سرشته و خانه عنکبوت در دوزن بیان دواهای که بخورند نافع بود شربت ششماش و دوا انگ
 نادره حیوانی در دوزن ساییده یا در عصاره خرگوله و دوا انگ سومیانی در عصاره بادروج یا نحو
 تولد سرشته بیج تراشیده برن در دوزن و در افسله غوره یا ساق حب الشفا ترش نموده ایون نیم
 نخودی گل ممتوم در عصاره نفع و یا در عصاره خرگوله و دوا انگ در آب سیب ترش آب خیار و یا
 درنگ سوده میزدیم و نیز یا حیوانات در عصاره خرگوله بیان دواهای نافع بود یا پاره بره بهماق
 پنجه برنج دیوی داده بهماق و انزک نفع با پودنه پنجه نیز تازه کشک با تش بومی داده ماش و عدس
 بزنگک یا ساق پنجه ماتچه که خمیر آرزای نفع گرفته باشند بقاق ساق بانان در دوزن بے مسکه و خشک
 پلا و مرغ و کباب یا زان انزه و امثال اینها از آنچه در اسهال موسمی فرموده اند و باید که درین
 خفتن چیزه در بینی نماند احتیاط کنند که خون از راه طلق بمده در نزد که سوده ازان باز گردد
 و بعضی ضعیف شود و غشی افتد و بقی محتاج گردد و یا بخوردن محملات و جسمه بر عارف مضر
 باشد و اگر از سوده بگذرد و بر دوه اندر رود و در شکم بر آید و بقتنه و محملات احتیاج افتد آن نیز در
 رمان مضر و بیست فی الجمله ترا بر عاف و بسیار را بدین نوع علاجهای شفا حاصل شده است
 الا آنرا که شریان شکافه بود و الله اعلم شخصی را جهت تفتیح سده و مانع حکمی هندی دوا
 نیز در دماغ از منفذ بینی دمیده بود او را رعان شد و سه شب باز دوز خون انزک انزک میرفت
 و هر چند آب سرد و اشباه آن بر سر او میرختند زبانی ایستاد همان یکم فرمود عصاره علف
 بکم که در انکسای باشد آنرا بسیار ستراشند و پشانی طلا کردند و در بینی او میرختند و سر او را
 خشک میداشتند همین باز ایستاد و کام و نزله اصطلاح الما بران جاری شده است
 که آنچه از رطوبات دماغ سیلان کند و تودت و افه بر او بیفتد آید یا آن که سده در
 نهایت منفذ بینی ازان واقع شود آنرا کام ناسند و آنچه سیلان کند در راه طلق و سینه

عین کار
 ششماش
 خرگوله
 سومیانی
 بادروج
 عصاره
 خرگوله
 دوا انگ
 ساق
 بانان
 در دوزن
 بے مسکه
 و خشک
 پلا و مرغ
 کباب
 یا زان
 انزه و امثال
 اینها
 از آنچه
 در اسهال
 موسمی
 فرموده
 اند
 و باید
 که درین
 خفتن
 چیزه
 در بینی
 نماند
 احتیاط
 کنند
 که خون
 از راه
 طلق
 بمده
 در نزد
 که سوده
 ازان
 باز
 گردد
 و بعضی
 ضعیف
 شود
 و غشی
 افتد
 و بقی
 محتاج
 گردد
 و یا
 بخوردن
 محملات
 و جسمه
 بر عارف
 مضر
 باشد
 و اگر
 از سوده
 بگذرد
 و بر دوه
 اندر
 رود
 و در
 شکم
 بر آید
 و بقتنه
 و محملات
 احتیاج
 افتد
 آن نیز
 در
 رمان
 مضر
 و بیست
 فی
 الجمله
 ترا
 بر
 عاف
 و بسیار
 را
 بدین
 نوع
 علاجهای
 شفا
 حاصل
 شده
 است
 الا
 آنرا
 که
 شریان
 شکافه
 بود
 و الله
 اعلم
 شخصی
 را
 جهت
 تفتیح
 سده
 و مانع
 حکمی
 هندی
 دوا
 نیز
 در
 دماغ
 از
 منفذ
 بینی
 دمیده
 بود
 او
 را
 رعان
 شد
 و سه
 شب
 باز
 دوز
 خون
 انزک
 انزک
 میرفت
 و هر
 چند
 آب
 سرد
 و اشباه
 آن
 بر
 سر
 او
 میرختند
 زبانی
 ایستاد
 همان
 یکم
 فرمود
 عصاره
 علف
 بکم
 که
 در
 انکسای
 باشد
 آنرا
 بسیار
 ستراشند
 و پشانی
 طلا
 کردند
 و در
 بینی
 او
 میرختند
 و سر
 او
 را
 خشک
 میداشتند
 همین
 باز
 ایستاد
 و کام
 و نزله
 اصطلاح
 الما
 بران
 جاری
 شده
 است
 که
 آنچه
 از
 رطوبات
 دماغ
 سیلان
 کند
 و تودت
 و افه
 بر
 او
 بیفتد
 آید
 یا
 آن
 که
 سده
 در
 نهایت
 منفذ
 بینی
 ازان
 واقع
 شود
 آنرا
 کام
 ناسند
 و آنچه
 سیلان
 کند
 در
 راه
 طلق
 و سینه

فرود آید در آن مجاری سده کند و یا کند زلزله نامند و علامت خاصه مطلق زکام و شوارس نفس
 زون بود از راه بینی و غده کلام حضور صامیم را میب گفتن زون و دشواری تکلم مجرد حلق در
 علامت زکام و نزله گرم سرخی چشم در وی بود و خشکی و گرمی و تیزی یا شوره رطوبت که می باشد
 بر راه حلق و بینی و سوختن و دغدغه کردن آن مجری حلق را در وی و تلخی نشت در صفاوی
 و سرخی و سبزی آن در دوسوی و سخن و التهام سرد وی و سبکی راحت یافتن از خوردن تخلیکها
 و هوای خشک و پری سده و غلبه آن از گرمیها و هوای گرم و خلوسده و علامت مطلق زکام
 نزله سرد گرانی سرد وی بود و توده پیشانی و مقدم و دماغ و غلیظت و سفیدی در شسته زبان یا بد زنگی یا بد
 طعمی و سردی رطوبات نازله و دغدغه منفذ بینی و توده آن در باوه شدن گرانی و پری سده و از
 خوردن سردیها و تریا و هوای خشک و سبکی راحت یافتن از خلوسده و هوای گرم و دوسوی
 گرم بر سبب جمع آمدن فضلات رطوبات مذکوره در دماغ یا سوراخ المزابی بود گرم در دماغ
 که بجمادات زائده بدان جهت بخوبیش کند و از صفت عارض آنرا تا آنکه گواری بدن و تحلیل کردن
 و یا سوراخ المزابی بود مرکب از اینها زیادتی پری و خالی بجمادات گردد و در دماغ و یا سوراخ المزابی
 بود مرکب از اینها و از خارج گرمی بود و امثال آن در سر از کند و رطوبات و دماغ را بگذارد و سیال
 سازد و با بویهای تیز بر دماغ رسد و رطوبات و دماغ را بجهت زود و بجمادات آنرا بر انگیزد و یا سوراخی
 بر سردیها و مسامات آن بسته گردد و در رطوبات بجمادات تحلیل نیاید و جمع شود و باید دانست
 که خداوند مزاج تر و دماغ تر از زکام و نزله بسیار افتد و مردم کثیر الغضار اکثر اوقات فرمودم
 بود جهت آنکه از گواری بدن تریا و خداوند دماغ گرم را از بوی گل و شک و امثال آن زکام افتد
 و سبب این ظاهرست و مردم کثیر الغضار هم نزله و زکام بسیار افتد از جهت تحلیل بدن
 ایشان و در شتاد مردم میوه خوار را نزله بسیار افتد و همچنین آب بر بالای شیرینی میوه خوردن محرک
 نزله و زکام بود و لیش ظاهرست و از هوای گرم بکیار هوای سرد بر آمدن و سردی را در گریه بکیار
 سرد ساختن و از سردی در وقتیکه سرد شده باشد بکیار از خانه آمدن که هوای سرد بیرون مان
 داخل نتواند شدن و آنرا گرم ساخته باشد و نزله و زکام زود آورد و جهت حقن و تحریک
 رطوبات و جواب روزاندر زستان زکام آورد و جهت زیاد ساختن رطوبت دماغ را

و همچنین دفع بسیار خردن در زمستان تابستان دالمیدن بر سر و عن زمان چرب بسیار خورد
 و هرگاه از پے با و جنوب باد شمال آید زلزله بسیار افتد و همچنین هرگاه که تابستان بر طبع خود نگذرد و هر ماه
 بارانهای بسیار آید زمستان زلزله بسیار افتد بجهت تحریک و تولید رطوبات او بقراط گفته است که هرگز
 زلزله بسیار افتد از مرض طحال این گردد جالینوس سیکویدر که سبب آنست که هرگز اعضا صغیر
 شد هراده بر که در بدن او پدید آید و وی بر انجالی آورد پس عضوهای دیگر بی سلامت از شیخ گوید سبب آنست
 که ماده خرد و زلزله رفیق باشد ماده مطول غلیظ و جواب حق اینست بلکه غلبه تفاوت رطوبت و یبوست
 خلط هم واقع است و در اعجاب می آید از حکمی مثل جالینوس که از تخصیص قول بقراط بطول چون غافل
 مانده و بدانکه زلزله سبب بیماریهای بسیار گردد چنانچه ماده ترله چون بره اینی فرود آید زکام باشد چون
 بر گوش ریزد امراض گوش تولد کند چون چشم ریزد امراض چشم تولد کند چون بر نران ریزد درد
 دندان تولد کند چون بکام فرود آید تلأزه کند چون بر دوده آید سبب اسهال و سحج و قویج گردد
 و چون بشش فرود آید سسل و سر فو ذات الیه تولد کند و اگر به حجاب فرود آید سبب ذات الحجاب
 و شومه گردد و اگر بخلق فرود آید خناق گردد و چون بعهده فرود آید سبب اکثر امراض معده گردد
 و اگر بعد حرکت در اجزای دماغ متخفن گردد سبب بعضی امراض دماغی چنانچه دانسته شد و از
 شیخ گفته است که زکام را درست میدارم برای تنقیه دماغ اما از سرسام خون میکنم فلند از نختن
 ماده زلزله اهتمام بلیغ لازم بود و در تقویت دماغ و دفع آن کوشیدن واجب علاج در زلزله و
 زکام شش مسالیح را رعایت لازم است تعلیل ماده آنچنان باید که چون خلط
 غالب باشد و سخت گرم در آخر همان روز فصد کند از قیفال و چون تمام بر داند و بعد از آن
 شکم را نرم داند و بلیغی نرم مناسب و اگر خلط سخت گرم باشد تا سه روز جهت نفع هلت
 و بعد از آنگاه فصد کامل کند و بعد از آن بلیغی نرم شکم فرود می آورد چون بیس که از بنفشه و پادشاهان
 و سفستان و تخم خج ظمی و بیخ سوسن و عناب و نیاز سبز و شیر خشک سازند اگر خلط غالب سرد
 باشد بعد سه روز سسل دهند که از تیر و صبر و رب السوسن و مصطکی و تخم بادبان باشد ترکیب
 با سینه باشد حب جبال و حب الینیل و استیقل حلوی نبات نیکو بود و حفته درین مرض ظهور
 دارد که خلط را بر حجاب میکشد و دفع نمیتوان کردن و دوم تعدیل مزاج و آن چنان باید

بعضی سبب زلزله
 حرکت که از زمین
 حلقه است باشد
 از راه کوه و دریا
 گویند
 طبع با کوه سبب
 بسیار شش خارده
 در حال بیخیم
 بلیغی ایله

که در حار تبریز مزاج کنند با ستمام متعاقب در حمام ناز و بوییدن زنبق و کشنیز زرد بخوردن غذا با
 خشک و چون مرقات و مرجات و اسفانات با اشر مفسر و بوغن با دام و کشک جو گوشت
 بزغال جوز و سال با کشنیز سبز و اسفناخ عظیم تا نفسست و بعدین سرد و درون مقعد و کف است
 دست و پایی و مریای پشت و ذکر و خضیا و لبکون در مواضعیکه که هوای آن بسیار خشک
 باشد و باشد که نیایدی تبریز حاجت آید و آنجا خوردن نار بجزش گلاب زده و هندو گلاب زده
 انقله چاشنی کرده فائق سلیمین و منزه با دام با طعام و نار بل کم ترش و شراب خرقوت اندکی مفید آید
 و در بار و نشین مزاج کنند بکبکد کاورس گرم ولته و اشیاء آن بر سرد کردن و در مقام گرم نشستن
 و نادر عرق آدر دن و بخوردن غذای لطیف گرم چون عسل و لیمون و صلیبهای گوشتی
 لطیف گرم بے زعفران و بر تشنگی کشیدن بسیار دیگر تشنگی کشیدن بر ریاضت معتدل با ستمام عرق
 آدر دن بعد ظهور آثار نفع و بوییدن خشک و عجز و شونیز بریان در لکه کتان کبود کرده بخوریل و سندر
 و کمر بادکندر و مرزنگوش و بنجار سرکه پرنگ آب تافته ریخته و نشستن نیز در صبح در حمام بطاوان
 و سر بر بنجار تلغم و طبعی با بوند و اشیاء آن داشتن همچنین بر بنجار قلبه پسته برادویه
 و خوردن آن هابنجا سوم رخ سیلان ماده از دماغ بخورایدن شربت ختمش و ختمش پسته
 داده با قند سائیده بر ششها و حب الشفا و حافظه الصحه با کشکاب و آتش جو در حار دیا سله شیرین
 در بار و بزغزه فرودن بلخ ختمش و عناب و حدس در حار سرد کرده در بار گرم کرده چهارم
 تعدیل توام ماده حبت سهولت بلخ چون تعلیله رقیق و تلطیف غلبه بخورایدن مشیره ختمش
 با آتش جو و کشکاب در حار و شراب زودفا و جلاب بوق سوس و سلیمین عصفه عسل کم ترشی
 و شراب لیمو کم ترشی و علوا سے عسل منزه با دام در بار و پنجم مائل ساختن ماده نزل از طریق
 قبضه و ملن براه بینی بعلطات چون لوی زنجبیل و فلفل و خردال سوده سفوخ کردن آنها ششم
 خنک کردن قصبه و مجابا و غیره که ماده نزل اند اما از لکد کردن آن و شسته یا بنجد بخورایدن
 باطلای زرد پخته و سوس آن و پالوده که از سبوس آب جو قند با بیات پخته باشند در روز
 با دام کرده و کشکاب با سوسون بفسه در بوغن خام و حب السعال بر بالای آن و بدانکه در سطلن
 زکام و نزل بالین لمذ کردن و به قفا باز خمیدن و گوشت خوردن بخصیص گوشتی کیشف

با آب گلاب
 کرده خوردن
 با سبوس
 از راه بینی
 بران و ملن

و غلبه و همچنین روغن پخیز با می غلیظ و سخت گرم و تیز درشت و گلوگیر دشور و سخت ترش و میوه با آب سرد و در حیات غیر جالی خورون و روی بر باد نشستن در سرد باد و هوای خشک بر سینه کردن و در مقام خشک ساکن بود و داخل و امتلا سے لھام و بسیار سر به نشیب انگذدن و جسماع بسیار کردن و معتد تیز کردن عظیم مغز بود و همچنین بوسیدن گل سرخ و خشک و اشال اینها کسی را که حس ذکی و دماغ کرم باشند و اما تشنگی کشیدن و اندک اگر شکلی خصوصاً بعد از محضرات در حمام رود و دوسه سر سترن و چرک آن پاک کردن در سر را گرم نگاه داشتن و پنبه در گوش داشتن به تخفیس در شبها و گاهی قطره روغن مورد و بار و روغن مرکبی در گوش چکانیدن و چیزهای نرم و لغزنده که مرغن باشند خورون و با شور با می که در آن شلغم و اسفناخ باشد خورون در مقابله که آن گرمی مائل باشد ساکن بودن در مقابله که هوای از غیر زمستان و تابستان و در زمستان در مقام نیک کرم ساکن بودن در شامه ایونی بوسیدن و کفهای دست و پاها را بروغن گاد چرب کرده بسیار بر سر آتش داشتن و سر بر ستمار شلغم و قلیه پونی داشتن عظیم مفید باشد و تدبیر سے که نباتت معتدست که چون بدن نباتت منکی در لیسن در مطوب بود و سخته و فصل در لیسن مطوب بود و فعل و قوت مناسب استفرغ باشد سخت استفرغ خلط به سبب کنند بعد جب الشفای بزرگ فی الجمله گیر و هر روز کیوبت و هر شب کیوبت خورن و غذا بر ستر که گفته شد بکار دارند و همین نوع ملاحظه سے کنند که سے خورن از غذا و آب چند آنکه ماده پخته شود و بعد از آن بھام ساقب و انزبا پاک شود و آنجا که با استفرغ حاجت نیاید یا مانع باشد همین جب الشفا خوردن و سایر مراعات کردن کانی بود و در بار و حفظ الصحتہ عظیم نافع آید بلکه ادلی بود و در حار ترش فائز مفعی تمام نمیشد و بسیار حریفان نوی مرض را بدین نوع علاج شده است و باید دانستن که اکثر مردم کثیرا السكر را و رمی را که سودا و تپه در مزاج و دماغ واقع باشد که مردم کثیرا الریاضه کرم دماغ را زکام مفید بود و آنرا از دود علاج نباید کردن بلکه به تدبیر و حیل مزمن ساختن آن یعنی کسه و لازم ساختن آن مناسب بود و صاحب نزله سرد را چون سب آید پیش از آن که بر اعضا سے درونی ریخته باشد نافع بود و زود به علاج مشغول باید شدن و الله اعلم

کرم ساکن
تشنجی غلبه
تشنجی غلبه

باب نهم در احوال دهان

از ترکیب دو وضع و قوت و اسفه و منافع اینها و امراض اعضای که اجزای آنها و اسباب و علامات
 و مسالجات آنها اما ترکیب دهان و قوت و اسفه زبان بدانکه دهن عضو نیست نتیج
 از چند عضو مرکبستین چون لبها و دندانها و گوشت بنت آنها و نهایت وی بر پنج منفذ و متصل
 بود از برون و درون سطح داخل وی در نوزدان از حساب دهان باشد و عضله پوست لب
 همه وی بمقتضای هم آمیخته بود جدا نباشد بجز دیگر اعضای منفعت لبها جمله جهت صحت تکلم که از اعلاظم
 مهمات بدنست و جهت تکمیل حسن صورت سر دهن ایداد و اعانت بر آشناسیدن و خوردن
 امری واضحست و اما دندانها برای آدمی از جنس استخوان مخلوق گشته اند و اکثر برابر هر یک شانزده
 عدد نشانده شده و شانها از عصب حس بر آنها پیوسته شده است درج آنها پراکنده گشته تا عفت
 آن ادراک و مناظر بطبیاع کند برای اصح و راصل خلقت و دندان از تخم مایه در پدر متکون بود و در
 ولادت اگر چه بچون سایر اعضای اصلیه ظاهر ظاهر نباشد لیکن بیخ آن در استخوان با فلکها آماده
 نموده باشد تا در وقت حاجت بر طبق حکمت الهی غرض جل ظاهر گردد و در غلبه احتیاج و کمال قوت و ضعف
 با قوی بتبدل گردد و چو این عضوی بود که حاجت بنایست برابر غالب باشد و قابل نقل و تبدیل بود
 و در بزرگ شدن اعضا در حدود سن هفت و هشت سالگی جای بیخ دندانها فراخ تر گردد و در خاندان
 آنها را بجنابند و غذا نیکو نیابد و ترتیب آنچه ضعیف تر بود می افتد و طبیعت عوض آن انشا
 میکند و دلیل که بعضی نوشته اند بر آنکه دندانها از تخم مایه در پدر نیستند است آنکه اگر بود
 بایست که در رحم متکون گشتی خالی از ضعیفی نیست چو من دیدم کودکی متولد شد جز استخوان
 سرد برای گردن و پشت هیچ استخوان نداشت و هفت سالگی به آهستگی استخوانهای دیگر در بدن
 پدید می آید و از جمله انسان آنچه جهت خاندان بکار رسد بهتر و بزرگتر مخلوق گشته است چون کریمه که
 آزار بسیاری ابرها ندارد و آنچه جهت قطع بکارست باریکتر و تیزتر مخلوق گشته که آزار کمتری گزیده گشته بود که در
 عصبانی و منفعت آن جمله حفظ داشتن گشته است چون دیگرها و گوشت بیخ دندانها و تخمین میات
 آن ظاهرست بجز منفعت دندانها جهت تخمین صورت انسانی و تخمین ادای حرف و حرج و اما

زبان گوشتی است نرم و سفید غشای در رو به پوشیده رگهای بسیار در پیری و شربانی در گوشت او پرگنده
گفته شرح نمودن آن طبعی چون آن رگهای باشد و از اصل وی قطعه گوشت و غذای مخلوق
ست جهت استحکاک لعاب یا مطوم تمثلا گردد و در سولت بضع و ادراک طعم شود و از غشای
وی نیمی تمام از عصب حس آینه بود و حس ذوق که از اوقات ذائقه گویند بران قائم باشد و گوشت
زبان و دوشاخ بود همچو زبان مار لیکن بسبب آنکه هر دو اندک یک غشاست هر دو یک باره باز
و غشای آن نیز از میان دوشاخ واقع است لیکن بهم پیوسته است جهت حکمت حسن تکلم و نشان
در زنی در میان او پیدا است و منفعت زبان جهت سخن گفتن ذوق طعم مطومات و تکلی اکل و شرب
که شایسته قوت حیات آنست ظاهر است و اما کام که آنرا خاک گویند گوشتی بود صفاقی قوی برود و سخنان
پس گسترده شده و بران استوار گشته باشد که لایق نماز که چون تیز آدمی از اکثر چیز انان سخن
گفتن است و اکثر امور سماش و مسا در ضمن تکلم مذبح است جهت تمیز این چندین عضو مخلوق گشت
و مزج و هر چیزی بر عملی از طلق تا شفقت مقرر شده تا در آفت بعضی از منفعت دیگر بابا نصیب باشند با وجود
این شغل منفعت ارتفیش فی الجملة و اکل و شرب جهت بقا حیات که منوط بر این است بمشورت و
منافع است و فی الحقیقه و همین در جاست منافع را اکثر اعضا شرف دار و در دهن را با رو سده بواسطه
دفع جمل یک سطح و باد باغ بواسطه غشاء و اعصاب باینی و چشم بواسطه شفقت نفس مشارکت تمام است و اعظم
و اما امراض اعضای دهن و اسباب و معالجات آن طر قیدین لب
سبب آن سوراخ می بود ایس و اکثر آن از جهت اثر هوا اند علاج کثیرا در دهن گرفتن زبان
لعاب آنرا پیوسته بر لب و محل ریش شده آن ماییدن نافع بود و همچنین کفک که از خیار باد رنگ گیرند
و نت بریدن آن و هم دیگر سوزن و همچنین لعاب اسپغول و بی ماییدن و جوزون و هر شب نان
و سده را چرب کردن بر دغنی نرم و غذا با چرب و نرم خوردن مفید بود و پاچه بره نیم شب خوردن
بسے نافع آید و اگر حرارتی و سوزشی با آن باشد کشک جو و سفناخ با گوشت خردس چو مفید آید
حفظ آن از هوا بجنبانیدن کاغذ و شایه آن بر بالای آن واجب و پوستی که در اندرون آن پیدا شد
چسپانیدن نیگو بود میان مرجه که طلا کنند نافع آید بگیرند سفید را ج از ریز و ما زوی گفته و نرم
بخت و نشاسته گندم و کثیرا نرم سوده و بخت جله برابر در موم و روغن گل بپوشند و طلا در بالای آن

لمن غشای اللسان
رغمه بنوعه
جاست
بعضی سفید
مطلب است
بنوع اول که
از مریه
شده بر زدن
و هر چه
است بجز
رده اندرون
علی راه آب
و طعم است
آنرا بنوع
آنکه گویند

پوست درون بچپانند و بگذرانند هر روز یک نوبت مرهم کنند و باید که از خنزه کردن اسپاه آن پرخند باشد
 و از استقبال بادور سیدن گردد آب سرد نگاهدارد و هر روز نیم روز بجام فاتور آید تا حد عرق کشش
 کند و آب نیکرم بریزد و از دو اهای گرم و خشک از چیزهای سخت شیرین سخت شود و سخت ترش بر نیز نماید
 و الله اعلم بحال این ریشه بود و بشکل مائل که در کجای لب پرید آید و از سوزش و بهم کشیدن خالی
 نباشد و گاه بود که از تاب آن اطراف روی که در حوالی آنست دم کند و دهن کشاد و دلیله سخن گفتن
 و خائیدن مستزگره و بسیار باشد که چون در خانه یکی را پرید آید با کثر ایل آن مقام سزایت کند تا ده
 آن دم سوخته بود از صغیر یا بسودا آینه سخن آن پرید کرد دست از شیرینی با و اگر سیاه کم خوردن و غلبه
 و غذای ترش شیرین خوردن و پوسته آزاب پیه تازه گذاشته چرب داشتند و اگر علاجها
 طریقین لب مفید بود و او اسیر لب این علقی بود که لب سلطه بود در میان آن شقی ظاهر گردد و او
 سود بخورد و بخلالت و مرهمهای خورنده آزاد دفع کنند شاید و الله اعلم و مرهم لب سبب
 آن یا با او شقاق بینی بود یا با او شقاق لب و علاجهای آن علاج سبب آن باشد و باشد که سوزش
 آن ماده راه یا با او اندک اوده در غلظ آن راه باشد پوسته سوزم باشد به کیفیت و خوشی دیگر
 علاج این آنست که جانوریکه در خانه میگیرد و پس پشت برآمده و سفیدگون و بسیار دست و پا
 که آنرا بعضی جای خردی گویند بگیرند و سوزنی در اسافل آن فرودند و به فشارند و بر طوبه ازان
 و بیرون آید آنرا که بران دم میمانند بسیار را با این دو علاج تشبیه است و الله اعلم خوره که
 بر لب افتد سبب آنکه که در لب پرید آید غلظ بود که تیز که بر اینها نرود و اندک سودای خالی نباشد
 و اغلب از دماغ بر آنجا دفع شود و در عفتونات هوا بسیار واقع شود علاج این فریب به علاج پیش
 ریشهای ساعیه و جره نام فارسی و بعدة تشبیه تیز آب کاری بعد ازان به علاج به مرهم جوداری
 عظیم نافع و مستعد بود اگر گوشت دندان بر پرید آید همین انواع علاج فائده دهد و علاج قلع سیاه هم خوب
 بود و این رطوبت بود که خونی را که خدای آن میشود فاسد سازد و این سترجی و متربل و ناقص
 گردانوبه نماید و سوره کم افتد علاج بگیرند که روز را و نرود و مرهم و دم الحامض و گرسند و آید سا
 جگر را سوره و بختی بکنیم عنصله رشته بران یا گشت میماند و شب بر طلا کرده س گزاند و سوره
 تشبیه رطوبات سبب مبیال این است که آید و پوسته لیلی با جزئیها یا فوخل و در دهن داشتن

علاج خدای
 سوزان رطوبت
 سینه

و آب آنرا فرود بردن و گاهی بدان مضمه کردن در بختن فایده در بیان دوا مجرب چو بر بیان کشتن بر پاره
 سوزنا و دام بر بیان فوغل بر دغن گا و بر بیان کرده مردار بر ریزه جله بر آسوده و بختی هر شب پنج دوزانما
 باشد و خواب کنند و دیگری فوغل و خیار آسوده دوزم بختی هر شب پاشند و خواب کنند و دیگر
 برگ تمبول و خا و بلبله زرده مجموع یا یکیک سوده پاشند و الله اعلم است گشتن
 گوشت بن و ذراتها سبب استرخا و ترل غلبه رطوبت غیر فاسد و غلبه بنهار سوده بود و علامت
 آن است که بر دوزانما استوار نباشد بر ستور سابق و عام بزرگتر نماید علاج آنچه از آنکه بود علاج
 که در نقصان گفته شد نافع آید گاهی بود و اگر بسیار باشد با لیدن انگشت به لته نرم بچیده خون
 آنرا برودن باید کردن و تنقیه رطوبات بسمل کردن و بمقفات مثل مازوی نیم سوخته و فوغل
 نیم سوخته و سده و گلنار و دار فلفل و شب بمانی سوخته و بلبله و برگ تمبول و برگ سرود و خاکستر
 پوست هندوانه و نمخ درون بارسل و انا قیاد اشباه اینها یک یک با دود و بیشتر سوده هر شب
 پنج دوزانما پاشیدن و خواب کردن و صبا جا بگلاب و بلنج ساق و در دهن نشستن مقویات
 سده خوردن و حافظه الصمغ هر شب نگاه بکار داشتن نافع آید گوشت بیخ و ذراتها سبب این
 سستی و ترل و کتادگی سام آنها بود علاج این ترل بود و الله اعلم قلاع بیان در امراض
 الحفالی شده و این اثرات آنچه مفید بود که برنگ مشهور است سبب آن البلی باشد شور و سوزش
 و حرارت و الم آن کم بود و بوقت جنبانیدن ظاهر شود و آب در دهان بسیار آید و آنچه سرخ
 بود سبب آن خون باشد و دوزش و الم و تشب این بیشتر بود از آنکه و آب دهان غالب
 شود و بران حد بلغمی و آنچه بزودی مائل باشد سبب آن صفرائی بود و سوزش و حرارت
 این نوزن از جمله بود و آنچه بسیار مائل باشد سبب آن سودائی بود و مخرقه حار و از درد و سوزش
 عالی باشد و آب و دهن کم بود و این صنف برتر و فرسمن تر از جمله بود و سرخ اسلم و سرخ الزوال
 تر از همه باشد و سیاه اگر با کله متقل شود علاج نیکو نیاید بلکه سازد علاج در جلا اضنان فی سیاه
 چون صنیف واقع باشد تر بیس که در قلاع الحفالی گفته شد گاهی باشد و چون اثرات آنها
 غالب شود و بزرگتر میشود و در هم می پیوندند نخست استغراق آن خلط کردن از نگاه
 دوا با از خارج بکار داشتن و از گولی خوردن حذر نمودن چون جله بی فساد بنهارات سده پاشند

تقویت و تنقیه معده کردن انار و موسی قصبه نیکال بایز تا حجامت نهند و سیب زرد نخود چار
 رگ و دهن و ترک گوشت کردن و حب الشفا و غذای خشک خوردن در بجهین با پاک سوده با آرد
 جو بریان و سفوفی که در قلاع اطفال گفته شد شبها در روز با بکار داشتن کافی بود و در لغوی بعد تنقیه
 بلغم شور غذای خشکی مائل و با شیرینی معتدل مائل و نموده آب بر پیاز و با ادویه گرم چون زیزه و اکتمینز
 و اگر ادویه و سفوف در چینی خوردن و آب شلغم آب شور و آب خردل و سرکه و طبخ تخم تره و سرکه
 شستن دهن و مضمضه کردن و بعد از آن کبسل آزمایستن و سفوف مذکور در قلاع اطفال
 پاشیدن هر صبح و شام و بعد طعام گلغند و خوردن حافظه الصلحه گامی سفوفیکه از خاد و امیران
 سعد و شب یمانی سازند پاشیدن تمام بود در صفراوی بعد اسهال صفرا بپار شربت و با آب هفت
 میوه یا بلبله زرد و در معصورات امین دهن و شیخ بریان و با ابکار شستن و غذای واقع صفرا خوردن
 و مضمضه طبخ پوست انار در گلاب و سرکه و یا طبخ برگ سور در سرکه و انزک شب یمانی کردن و سفوف
 که از کافور و گلنار و بلبله زرد و سماق سازند و پاشیدن صبح و شام و غسل سرشوی و کثیرا و استنول
 پیوسته در دهن داشتن سفید بود و اما قلاع چون سیاه افتد در قلیل و کثیر آن فی الفور با سفوف
 سوادی آخرت بایز شستون و بعد تنقیه به تیزاب نرم غیر سبابه مضمضه کردن و همچنین گرم
 پر آب در سرکه محصل کرده یا در سلجمین محصله و غذای مصلح سودا خوردن و بر بالای بار سن
 نوشیدن و سفوفی که در صفراوی گفته شد شبها هر روز بکار داشتن و در تعدیل مزاج که ششیدن
 و طبخ کرده در دهن پیوسته داشتن نافع آید و سفوف مذکور در قلاع اطفال در ادوا حکایه سفید آید
 اعلم لعاب و هان سبب آن یا حرارت و غلبه تر یا بود و در فم معده که بر سبیل بحسار
 برهن کصیدی یا بدو یا غلبه رطوبات در معده سودا یا در غلبه بخار کرده و یا حرارت عارضی باشد که
 شوق در غیبت حادث شود و وقت یاد کردن ترشها و غیره و رطوبات حوالی کام و زبان
 بران گراخته گردد و باریدن چیزی که مرفق آن رطوبات با جاذب رطوبات داغی بود برهن از
 ادویه و غیره و این هر دو قسم از علاج استغنی باشد علاج آنجا که سبب حرارت فم معده باشد و هفت
 یافتن از دواها و غذای گرم و بیشتر شدن مرض به تشخیص در شب بران مشا بود و سفوف
 با سلیق باید کردن و تعدیل مزاج بفاها سے خشک و در اوست حب الشفا بزرگ

طعم آن رنگ تلخ
 ابلغم است و آن
 ضار است ببلغم
 غلبه آن به سینه
 کان علی بنی تلخ
 سینه در وقت قضا
 و بخاری طالع
 گویند

در حضور انار ترش هر صبح با هر شام و آنجا که سبب غلبه رطوبات سده باشد و بری مغنم و منفعت
 یافتن از غذاهای خشک بدان گواهی دهد و هر سه در کمیوت بعد طعام تنه باید کردن و لحامها
 خشک خوردن و آب میوه ترک کردن و مداومت کند نمودن و آنجا که سبب غلبه رطوبت و باغ بود و غلبه
 آب بینی و علامات دیگر سردی و باغ بران اشتها و کند تنقیه و باغ بسبب مناسب باید کردن و بعد از آن
 تعدیل مزاج آبخندان در باب هشتم و غیره سین شده و پیوسته خیر بود و در دهن داشتن نافع آید و همچنین
 مداومت حافظه الصحت و آنجا که سبب کرم سده باشد و لحاب آوردن از زبان در خواب روز
 گاهی آب در دهن پر شدن و در دل شورش اندک بدان شاهر بود و سخت علاج گرم بر سوز یک
 در مخلص مذکور است باید کردن بعد تقویت سده نمودن و اطریفل کشیزی و حافظه الصحت خوردن
 و غذاهای خشک در طرف شب با وجود کرم نافع آید و مداومت بیخ زنجبیل در دفع کرم مفید باشد و در جمله
 این انواع از اسلانی سده و آب مکرر و میوه خدر لازم بود و انقدر علم بدیوسه و دهن
 که آرزای بجز گویند سبب این رطوبت بود و این عفوتم یا از سبب و غذای نادر است بود یا اندر
 سفن و غذای نادر تمام سلح دهن بود یا در تمام تن باشد چنانچه اندر حیات و باالی افتد از
 بعضی سموم و باشد که صفرای عفن اندر سده باشد و تن عفوتم آنها بدین و باشد که قرصه
 در شش و یا در حواله آن باشد و بیمار آن همراه نفس بر دهن گزرد و باشد که از خوردن
 چیز بر بومی افتد و این قسم از علاج ستنی بود علاج آنجا که سبب عفوتم سبت و انما
 و گوشت آنها باشد و تریل آنها و زائل شدن بوی لخته مسواک و خلال و شستن بران
 شاهر بود علاج استرغای مضمضه بخل عفضل و طبع بیخ کز نافع آید و آنجا که سبب عفوتم و غذای نادر
 باشد و تیز رنگ آنها بر روی یا بسیاری یا بر روی یا سبزی یا بادنجانی و کرم خوردن بران اشتها نادر
 چون یکی یاد و یا سه بود و نخواهد باید کردن و در اکثر و غذای نادر است سبت و تاید شستن و پود تیزاب
 غیر سبب زرم مضمضه کردن در روی و غذای نادر است سبت و تاید شستن و پود تیزاب
 کردن و پیوسته چیز خوشبو قایل تر باقی در دهن داشتن درین جمله نافع بود و آنجا که
 سبب آن در تمام سلح دهن بود و زائل شدن لخته بفرغ و مضمضه نیک آب و اشتباه
 آن در لیز و بدرنگ و دیوسه بودن رطوبات تمام دهن در اکثر اوقات اساک

کرم خوردن از
 شکر و بیخ سبزی
 است در علاج
 کرم خوردن
 کرم خوردن

بران گواهی نخست رگ بایر زدن و سرگوشها بچیدن و بر شیب ز نخندان حجامت کردن با صندل
 قیصال کردن بعد غرغره و مصنقه به تیزاب نرم مذکور کردن و پوسته نمک اندرانی و بلیله در دهن
 داشتن و آب آن ریختن و بار خادبرگ و مایات بنز چون ساج پوسته در دهن داشتن و آب
 فرودن در باب این آمد بعد تنقیه بدن و در جله اینها تنقیه و ماغ و مسده بخصو صنها نافع بود و آنجا
 که سبب عفونت خلط بود اندر مسده و تلخه دهن و زردی رین و کمی اشتها و غلبه تشنگی و
 زردی و بشره و زبان بر صفراوی بسبب مزگی دهن و غلبه آب دهن و کمی تشنگی و
 اشتها و سفیدی زبان بر بلغمی گواهی دهند تنقیه مسده و ماغ بایر کردن و مداومت اطریفات
 کردن و در بلغمی مداومت کنند و در صفراوی بر ناشایسته های خوشبو و متوج آنها خوردن
 و طماهای خشک بکار داشتن در هفت کیسوتی کردن و در هر دو قسم و همچنین چیزهای خوشبوی خشک
 و صفراوی در دهن داشتن و آب آنرا فرودن میان چیزهای خوشبوی که در دهن گیرند و آب
 فرودن در صندل کشنیز خشک مقشر و زرد آلود کشته شفتا لوسیب کشته امر و کشته می ترش کشته گل انبی
 فواکه عطرا گل سرخوی گل سرخ خشک را شابه اینها میان چیزهای گرم خوشبو که در دهن گیرند و آب
 فرودن در باخار و برگ چون ساج و عاقر قرحا تازه برگ بتول فلفل جوز و اجست کشته زیر زبان که
 معمول و مصنوع است و در چینی گات عنبر خشک ایرسا و عودا و ن سلاق مصطکی سنبل پوست بزم است
 نامیخ گلاب و دالک و اشباه اینها و آنجا که سبب مرض باشد علاج مرض بایر کردن و انقدر اعظم

لکه در هفت کیسوتی
 آن را سال گویند
 که با کسر تلخه مصطکی
 که بر دهن در شکر
 سوه که هم آن بر دهن
 کرده باشند که در دهن
 بینه خنده از خشک
 آب شکر بود
 در زمین

ضعف مزاج و نران و رفتن آب

این حالتی بود که از ملاقات چیزهای سرد با الفعل یا گرم با الفعل و همچنین از شیرها و ترشها
 و از خائیدن چیزهای محکم و حشمت حکیم بایر و باشد که در دیگر و سورا الزاجی سبب این بود
 که از غلبه در و چیزهای که در آن کیفیت غالب یا طعم قوی ازین کیفیات و طوموم با سنیات
 شده بود و یا اندر و دوا می و می که با الحاصیست مصنوع آنها باشند و کند و نران که از
 غلبه خائیدن چیزهای سخت و یا ترش و با عفن واقع می شود هم ازین قسم بود موجب
 آن تضر یا رفتن در کندی حصول اختلاف اجزای آن بود و در بلندی و پستی ازین دروات
 علاج ضعف مطلق یکی حذر کردن است از هر چه بر نران مغز است چون نمک کردن بسیار غلیظی و دیگر خوردن

و همچنین شیرینیا: تخصیص خائیدنی و سرکه و چیزهای سخت سرد و گوشه‌های فاد و هر حیوانی و گندنا و تریا
 و مضغ چیزهای علك به تخصیص شیرینی و چیزهای سرد بعد از خوردن گرم و برعکس چیز لطیف تر بر بالا
 خوردن و چیزهای سخت بدندان شکستن و خائیدن و در شب آب خوردن و بعد تب را یا صفت چیز
 لطیف که در معده بسوزد خوردن و گل و گلنگین و گل خوردن و مسموم بدندان رسانیدن و دیگر به کبریا
 شدنت هر چیز یک بدندان نافع است چون غلیظ بر بالای لطیف خوردن و خلل و دندانها کردن بعد طعام
 به تخصیص بعد گوشت خوردن و سواک کردن مسواک که سر آزاریشه ساخته باشد به تخصیص از یوب
 ارک و یاریشه درخت جوز یا ریشه درخت زیتون لیکن احتیاط کند تا گوشت دندان آزرده
 شود و وقت خواب بر دهن با دام صمغ کرون و گاهی سبونات که در زیت لوزان گفته شده شستن
 بلبلز و یا کابلی یا زغفل یا کافات یا فلفل یا جوز بود در دهن و اشتن اکثر اوقات دکات قبول با انزک
 ایک و پوست تخم مرغ کاهی خائیدن در ریشه علف قبول بر دندانها مالیدن شهاب تریاق فاروقی یا روغن
 لبان مالیدن و یا یارج فیفا و مداومت بلا کردن و غذا های نرم و آنچه در آن سیر کردن باشد
 خوردن و فلفل و دارچینی و اشباه آن در طعام گاهی خوردن و بجا کسر گوش با انزک نمک طبرزد و نیم
 سوده و دندانها شستن و همچنین شب سوخته و با مرصافی سوده و بلبلج نیم نیم با انزک عسل و در دیر
 علاج کندی دندان خائیدن مغزهای تلخ بود و دندان بر مغزنان گندمی نمادون در برنج بخته بنفشه
 نیگرم و خائیدن برگ خرفه و تخم آن بزرگ با درج و موم زده و نمک با انزک عسل در دهن گرفتن لخته
 و از هر سیوه ترش که گند شده باشد برگ درخت آزا خائیدن به نافع آید و انشد اعلم سپیده
 دندانها به محل سبب آن بسیاری رطوبت باشد و رنج آنها و منبری دندانها و تزل
 گوشت پنج آنها بدان گواهی و هر دو یا سورا المراحی بود خشک چنانچه بعضی تا آنها را افتد و یا خورده
 شدن گوشت بن دندان بود یا رسیدن گوشتی از خارج بدان علاج آنها که سبب
 بسیاری رطوبت بود تنقیه باید کردن سبب میال و اشباه آن و آبهای فابغ صمغ کرون
 و قوالبن سوده بر پنج آنها باشیدن و اکثر آنچه در امراض گفته شد نافع آید و آنها که سبب
 سورا المراج خشک بود فلفل و تبدیل سراج بود باید که سفیدن و بمنز خرگوش و در غنما
 پیوسته آزار چرب و اشتن و طبابت در دهن و اشتن و آنها که سبب خورد و شستن

در وقت بلبل
 از زغفل یا کابلی
 سبب زیتون
 است

گوشت بن دندان باشد ملاجی که منقرض شده جفت نفعمان نشد کردن و آنجا که سبب رسیدن
 گوشتی بود از خارج پوسته معین سوده در بیج آن باید کردن در جلا از میان دندان برست غیره و از
 بسیاری گفتن و چه سخت یا غالب بر آن خاییدن و از سفیدات دندان خوردن حذر واجب
 بود میان سونی نافع در جلا قرن اول سوخته نمک انزانی بسمل مرسته دوخته و عقیق از هر یک بزرگ
 سوده وزم بختی شهابی ز دندان باشد و از دو طرف غالب با گشت محکم کنند و در خواب کنند
 در روز بقوا یعنی منضمه می کنند و الله اعلم کرم دندان سبب آن رطوبتی بود که در دندان
 جمع آید و متعفن گردد و قابل حیات گرمی شود علامت آن خورده شدن دندان بود و باشد
 که گاهی در و گرد علاج بگیرند تخم بنج و تخم گندنا و تخم پیاز نرم بسایند و با گداخته پیریز تخم
 که در مرا حوزنیکو بسرشدند و جها متوسل سازند و در انگشت از دوخته نشود و منی بر روی آن
 فرد کنند و سر آن به قلع را بر دندان معلوم کنند چنانکه بنجار آن نیکو بر دندان رسد نافع باشد و بجز تخم
 و تخم آنم سفید آید و اگر تیزاب بچوب باریک بر آن جوف رسانند و کرم نیکو کند و الله اعلم در و
 دندان سبب آن انواع سوراخ بود الا رطب ماده سافج مومل یاد رفس جوهر دندان و
 سلامت نشد و احساس و حج در طول دندان بر آن شام بود یاد بیج دندان در عصب بود و تورم
 نشد و اید یا فتن از لس و تقدم تر بل آن بر آن دال بود و سافج را آب گرم و سرد در و آن
 گرفتن توان شناختن چنانچه همراه رالمون دندان باشد که از جفت کرم سوراخ شدن و ضعف
 مزاج و میل مواد و هوای بیرون یافتن یا کیفیت ماکولات و مشروبات در و گیر و ماده یا نملیکه
 مومل بود و یا بحدت و یا نملیکه و یا دنا که و اکثر و ج اندر دندانهای کبار بود جفت و سست و قابلیت
 آثار قبول مواد را از جفت قرب و مانع و شریان این دار و صعب باشد و یا فریان بود و اکثر
 ماده آن از دماغ آید و با ماس کردن رومی و حوالی آن درد تسکین یا بر جفت نقل و انتشار
 ماده سوخ بر آن مواضع علاج آنجا که ماده در جوهر دندان باشد و الم آن عظیم بود برداها تسکین
 منی یا بر بیج بهتر از کندن نیست لیکن احتیاط عظیم باید کردن که ناگاه بشکنند که بماند و بیشتر
 کند جفت غلبه جذب الم قلع مواد را بر آنجا و بسیار بود که ماده در بیج دندان باشد و بکندن
 مرتفع شود جفت و فغ ماده با خون دکشاده شدن محل دگاه باشد که برد الم کندن بیشتر شود

اگر سوداخی در آن باشد و در واز کرم و جمع خواهد بود آن محل باشد هیچ بهتر از تیزاب تیزم بر زون نیست
 و طریق آن آنست بگیرند چوبی سر کج برین مهیت (سه دو بر سر کج آن از ک پنبه بچیند چنانچه بود
 بودن با آن مقداری بود که در آن سوراخ بگذرانند نگاه پنبه آنرا پتیزاب برسانند در بعضی را پتیزاب
 باز خوا بماند و بن او را در روشنی باز کنند و آن سر چوب و پنبه با بکوف آن خرد شده برسانند
 نیک و در روز در ساعت تسکین یا بدو احتیاط باید کردن تا تیزاب بگوشت و دندان نه رسد
 و گاه باشد که قطره تیزاب با آن پنبه برداشته بر سردندان درد کننده که درست باشد ننداشتن
 بر آنکه در آن نفوذ کند ماده آن در تحلیل و برود و تسکین گیرد و درین باب تیزاب
 اینست لیکن اکثر آن بود که بعد از آن دندان ریخته شود و با هستگی و دندان کرم خورده
 را اگر سر جوال و دومی تافته در سوراخ آن نهند تا دافع شود و نافع آید اما باید که ما شوره نهند و سر آن
 را بر دندان گرد سوراخ محکم کنند تا سر جوال و دوز بجای دیگر نه رسد و اگر این علامت را نامی
 باشد داده در هیچ دندان و لثه و استلاسه در طویته غالب در بر آن باشد و یا نزله حرکت
 کرده باشد جهت ماده کرم فصد تیفال و یا فصد چهار رگ باید کردن یا بر شیب زنجیر مجامدی
 آن جاست کردن و علق بر محل درد انگندن و پلیسه خشک حوزون و بعد از آن طبع خارج نمک
 و غلب الثلب نیگرم پیوسته در دهن گرفتن و بعد لخته ریختن و حب الشفا بزرگ
 بعد طعام ذخک بکار داشتن تا از درد اگر غالب باشد نختی به تومسانند و اگر نزله باشد چندان
 و اگر بجز زسه طلا کردن جهت دفع ثاقب حاجت آید نیم نخودی اینون در لثه کرده بر آن دندان
 گرفتن و چوب لهاب غالب شود مناسب بود اگر در روغن گل گرم حل کرده پنبه بدان تر
 کنند بر دندان نندیم بیکو بود و گاه به اینون سوده بر روی از بیرون آن طلا کردن هم نافع
 آید در رفتن بزر الیج سوده و استباه آن مخدرات قوی هم مفید آید و جهت ماده سرد و مسل
 خوردن و غذا های گرم بکار داشتن و بطبع شبت و بابونه و زنجبیل نیک گرم کرده معصنه
 کردن و در دهن و استیشن از اسباب و از بیرون زنجبیل را بهیچ مرهم بخت طلا کردن و از آن
 جانب را گرم بکار داشتن و بیکادر س ذخک تکمید کردن در روغن کرم فاطر ساخته در گوش
 چکانیدن از جانب درد و حافظه الصحت مقدار مخدر حوزون و بادیان با شبت سوده

طیبه
 در دندان
 تیزی از آنجا که
 از غایت
 بچینه

یا عاقر قرحا و لفل سوده یا ترنفل سوده یا نشک یا نوشادر در پنبه کرده در دندان گرفتن اگر نفعی در آن
 باشد ماده زیره سوده و ایمنون سوده و فودنه سوده و طلیخ اینها در آن جانب گرفتن و از برون هم
 سکید کردن و چیزهای باؤسکن خوردن نافع باشد و طلیخ برگ عناب برگ زیتون برگ انجیر برگ
 خنظل گرم کرده در دهن گرفتن هم مفید بود و آنجا که سبب سوز المزاج گرم بود چیزهای خشک در دهن
 گیرند و برون رو هم طلا با کنند و کافور یا ایمنون در پنبه کرده در دندان گرفتن نافع بود و همچنین کشنیز
 خشک و طلیخ برگ خرفه و کشنیز و عنب الشلب سرد کرده و چیزهای خشک کرده و سردتر خوردن
 مفید باشد و آنجا که سبب سوز المزاج سرد بود بر عکس آن عمل باید کرد و اینها همه چیزهای
 گرم گرم کرده در دهن باید گرفتن و روغن چند در گوش چکاندن و چند برون رو از آنجا که
 طلا کردن و درین دو قسم هم تیزاب زون عظیم نافع بود و کندن کم فائده دهد و داغ کردن رو
 دندان بمغز جو گیراننده و پست کرده یا این سرسین هم نافع بود و آنجا که سبب سوز المزاج خشک بود و غمنا
 و در دهن گرفتن و بر آن جانب رو طلا کردن و آب روغن گرم در دهن داشتن و غذا با چرب
 خوردن نافع بود و تیزاب اینها نیز فائده دهد و این قسم کمتر افتد و جهت رفع دندان کرم خود قابل تفر
 آفات تیزاب زدن و یا نوشادر در آن نهادن و بالین بنوع بار و مرشته در آن نهادن و یا پی
 دوزخ سبز در نخته نهادن و یا داغ با این کردن کافی باشد گویند چون جگر با سام ابرص در آن
 نهند و در آنجا ساکن گردانند و اشدا علم شقل اللسان این مرض چنان بود که صاحب آن
 در سخن گفتن بدستور عاجز آید و این بر دوفوع بود یکی آن که ادای سخن مطلقاً برود و شوار باشد دوم
 آنکه آغاز تکلم بکلمات در بعضی حروف چون ف و یات و یام و یا غیر این بسیار در مانده تا او کند سبب
 این استرخار عضله آن بود از رطوبتی و سوس یا بلغمی و باشد که بشرکت دماغ افتد چنانکه در لیشخس
 فالج واقع است و دیدیم که از بعد حصیب و آبله از غلبه سردی و ترشی خوردن این مرض داغ
 شده حکایت ده ساله درشت کلام از بام بلند افتاده و بیوش شد کبر عضله کیفیت بعد از آن
 تا پانزده شانزده روز و یکس را نمی شناخت و هیچ سخن نمیتوانست گفتن و بعد از آن چون شناختی هیچ
 سخن درست نتوانست گفتن و بعد چهل روز یک کلمه شکسته گفتی و بعد از سالی بعضی کلمات
 درست گفتن توانست و بعد سالها اکثر سخنان گفتی لیکن در بعضی حروف آغاز کلام مانده

و علاج بیخ تفاد است نیافتی و کسانه را از کوهی باز این کرانه پرید آمده باشد و بزبان بزرگ
 شده باشند هم علاج پذیر نباشد همچنانکه گران زبان متطوع و داغ شده و مطلق این مرض را علاج کامل دشوار
 بود جهت غلبه رطوبت جرم لسان و غلبه نزول سرد و رطوبات بران اما آنچه عرضی افتد چنانچه از غلبه جفاف در
 پناه از مرضهای داغی و از آماس قره و قشج و غیره برغ آنها شفع گردد و علاج آنها که بسبب استخرا
 رطوبت داغ و سوسمی باشد و حرمت و حرارت زبان بران حال بود و تغلیل غذا و تره یاد آنها بر سیل
 عادت مناسب بود و قوا بعض خشک در دهن داشتن پیوسته و آب ریختن فائده و هر دو را دست
 بلا در نافع بود و آنجا که سبب رطوبت بلغمی باشد و غلبه آب دهان و غلبه گرانی و سفیدی لوز بران
 اشتها و نماید بعد تنقیه بلغم را دست کشتی کردن و غذای خشک خوردن و ترهها ترک کردن و غرغره
 و مسخنه بقوا بعض گرم چون جوز بودا کردن و خوردن آنها نافع آید و چیزهای تیز در دهن داشتن
 و آب ریختن و شیرینها خوردن و از ترشی دور بودن مناسب باشد و آنچه بعد از حمایت از غلبه تره
 هم برین نوع تارک باید کردن و مسخنه تیزاب بیزی مائل بسی فائده در بر بخشیس بر پوست آن
 هر روزی و انفراد علم خشک شدن زبان سبب آن با حرارت است تبها باشد و یا
 حرارت پنهان حاره یا حرارت جگر یا غلبه گرم در معده و یا غلبه خلط لزج در فم معده یا از رطوبت
 و از دون لخته ازان سطح زبان را و یا غلبه سرد و هوای سرد بر زبان از جهت بسته شدن راه بینی و
 جلا را بعلاجات خاصه آن جوان شناختن علاج آنها که بسبب حرارتی باشد تبدیل مزاج و تسکین باید
 کردن و خلیکها و نقومات نوک و رطوبات خوردن و در محرقه بعضی ترهها بر مذکور شد و آنجا که سبب
 غلبه صفرا بود در معده تلخی دهن در وی زبان و بشه بران نشاء باشد اول نلیس صغرا باید کردن بعد
 ازان لجا بای خشک شستن و اسپغول در سنجین خوردن و آنجا که سبب خلط لزج باشد تنقیه باید کردن
 بسهل در زبان را به سنجین با آب خربزه و انشاه آن شستن و چیزهای زردانیده در دهن نگاه داشتن
 و آب آرزای ریختن و آنجا که سبب سردی بود و ترهها کم باید کردن و کثیره انبات و انشاه آن در دهن
 داشتن هم سفید بود انفراد علم شستن کردن رویان سبب آن یا غلبه خشکی بود از اسباب
 مذکوره یا غلبه گرمی و خشکی بنجرا است که بران می گویند یا غلبه خوردن ترهها اسه سخت
 زرش و قوا بعض عارض علاج آنها که سبب غلبه خشکی بود از حرارت چنانچه در پنهان باشد

همان نوع مذکور علاج کنند آنچه از گرمی و خشکی بخار مسدود یا جگر باشد تبدیل مزاج آن باید کرد و پسته
 بنزد قطن و تخم می و اشتباه آن در دهن را شستن و غذا با چوبن و طیم مناسب بود از سرشتهها
 حذر لازم بود و الله اعلم تشیح زبان اسباب مطلق تشیح از پیش گذشته در باب هشتم علالت
 آن دشوار است حکم و کویای زبان و نافرمان بود در حرکات علاج در امتلا تنقیه باید کرد
 در پس گرون ضاد با محلل نماندن چون ضاد و سه که از اکلیل و بابونه و مرزنجوش و خشک دست
 سازند و فرغ کرده بلطیخ حله و انجیر و روغن بابونه در دهن گرفتن و اگر حلوائی سازند از آیین
 و آرد حله و روغن سداب یا جوز یا مغز زرد آوی تلخ و گرم بر پس کردن اومی سندنافع آید و تا
 ممکن بود گرنگی کشیدن و جهت میسی ضاد از بنفشه و خنملی و بابونه و پیه بل یا مرغ خانگی دموم روغن
 بنفشه بادام ساقین و شیر خرد روغن که در روغن بادام خردون و مصفضه و فرغ بران
 کردن و پیوسته آنرا با روغن و آب در دهن و شستن و الله اعلم آماس زبان اسباب آاسها
 و علامات هر نوع مکرر سبقت ذکر یافته و از خوردن بعضی سوم هم این حال افتد بخصوصا
 علاج آن علل الموع آاسهاست لیکن موضع طلا و ضاد وین حسین است در اینجا اهتمام
 به تحلیل ماده باید کرد و اگر مصلحت پزایدن باشد و پهنجات سوزک و پند بکشکاب و روغن
 انزک و غسل مصفضه باید کرد و پیوسته در روزها تعلق نافع آید و تیزاب نرم در اوایل باید کرد
 و بران مصفضه کردن بے نافع بود چو آنرا در زبان درم کرده بود و از خوردن دهن آرد و از سخن
 کردن و چیز خوردن بازمانده بود فرمودم نادرع راسے گرفت و شکم می شکافت و گرم
 بران می نداد و همچنین چند روز مکرر کرد درم کمتر میشد یک شب از روز را چنان شد که شور با
 می خورد روز دیگر بهمین تدبیر صحت تمام یافت و آنچه از سوم افتد علاج باید کرد و الله اعلم
 ضفوع اللسان این بچو فزده سخت بود که در زبان چو پیر آید و در تسمیه بصفوح آست که لون
 آن آینه است از لون زبان و بزری رنگهای شیب زبان پدید آید و جهت تشبیه بلون ضفوع
 علاج پیوسته نشاد و زنگار و زاک و سرکه بهم سرشته بران میاید نداد و اگر برینها تحلیل ناید
 رگ زیر زبان زنده و دار و با که در تحلیل سرطان و خانیرو اشتان گفته شد می منند
 تا تحلیل یابد و احتیاط کنند تا بطن زرد و از غذای غلیظ پرهیز میکنند و الله اعلم بر چو شیدن کلام

طیغ غنشین
 حویلی سالم است
 بخاری چلباش
 یعنی منقح را از
 گوید از صفت

سبب آن خلطی بود کم و نیز که از دماغ بر اسنخار برود و از خوردن جوز سبز و شیرینی بسیار افتد و اکثر با
خارش و اندک سوزش و درد بود علاج گرفتن چیزیکه خشک بود در دهن از لعلها یا دیگرها و خوردن
غذاهای خشک و باشد که پضد و سهل خشک حاجت آید و از خوردن مذکورات سبقت مضر باید
کردن و غرغره بسرکه و گلاب و عصیر کشنیزه آیسخته و یا برب انار و شاه توت در اکثر نافع
بود و الله اعلم خارش کام سبب این اکثر بلغمی شور بود که از دماغ فرود آید و در مقدمات
نزله بسیار افتد همچو خارش گوش و یک چشم علاج غرغره با بید کردن بسرکه و گلاب
در دهن گل آیسخته و روغن بنفشه در بینی چکانیدن و غذاهای چرب و نرم خوردن مقدّمه
نزله را علاج کردن و الله اعلم

له الدقه الحریک
لیخه بزور اصلاح
البابیکه از غفران
منزه که اصل او بل
زبان پسته است
اراده که کند از
جست آنکه اندر
ما زبان باشد از
جای خود
تاری از غفران بود

باب هشتم در بیان احوال حلق و الهامی آواز دوم زدن چون لهات و لوزتین او حجره
و قصبه شش و حجات از ترکیب وضع و نفعت اینها و اراض این اعضاء و اسباب علامات سهالجات
آنها اما ترکیب وضع و منافع اینها بدانکه کشادگی که در درون دهن است از سوسه
پیش هر با که قصبه دمری اندران ناده است آنرا حلق نامند و لهات که آنرا ملازه گویند گشته
نرم خوردنی بر نهایت کام و مجری نفس آویخته مجازی سرد قصبه بشارت رفیق پوشید و منفعت
این آنست که لحنی مضرت هر سه سرد گرم و دود و عبا رگر در از حجره قصبه شش باز دارد
جت رسیدن آنها اول در در فرود بردن لیسه نزار بر دما بلنزد و بجلن رود و بر اینی هر دو نفس
نیونند هر که ملازه آویزد آواز او نیز کند و لوزتین یعنی دو مغز بادام و صمغ و دانه و نیست از گوش
فلنط عصبانی همچو عدد مخلوق گشته و از سه نهایت زبان دو طرف بر او همچون دو گوش طهام که کلن
فرود آید از میان این دو بگذرد همچو راه با استگی بجلن درود و این هر دو چون دو اصلند که گوش را
و حجره و غضروف است یکی را درونی گویند و آن بر نهایت زبان پیوسته است بوقت طهام خوردن
سرد سرد کردن آرد و مجری طهام را چون سردم را قبالا اسم که گفته اند برابر در تهشته است هنگام
کشادن حجره پشت آن سوسه کرده کردن باشد سیم را یکی گویند میان الذی لا اسم له مفصله است
هر دو بوقت طهام خوردن سرد در نمی آیند و آنرا فرود گیرند پیوسته تا طهام و شراب بجزی آواز فرود
آید و بافت سخن کمی از پشت در تنه دور شود و حجره کشاده گردد و بدین سبب است که چون

مردم در صین طمام فرود در ناکه سخن گویند چیز که اندر قصبه افتد چون میشش بقدر سفید و دیگر نازک
 که چیزه بران راه بیرون تو اندر شد قوت و افرو بسجالی آنرا بر افکند و این غصاریف بنسازد و عضله
 و عروق استوار و فرمایند در باشند و اندر میان غضروفهاست حلقه حلقه برهم ساخته بعضی حلقه
 بزرگ و تا تمام و بعضی کوچک و تمام و با تمام حلقه قریب پنجش بود از سه بخش و این حلقه با بد
 یکدیگر بود از اندرون و یکی از بیرون اما غشای درونی صلب تر و الماس تر بود تا از ماده حلقه
 زود متاثر نگردد و غشای بیرونی لطیف تر و با گوشت آینه تر بود تا بحرکت اینها فراخ تر و اندرون
 و هواد استنشاق جهت ترویج روح بیشتر تواند گرفتن و از ماست آن امر نشود و وقت فرود در
 طمام فرو نشیند و جاسه بر می بازدهد و برین سبب دم زدن فرود درن هرگز با هم جمع نشود و در آن
 قصبه بر رازی هفت تیره کردن بود و از آنجا که چیز کردن است چون فرود آید لبش اندر آید و در
 شود جهت دو مری بودن و شفقت خلق قصبه از غضروف است که پیوسته در آمدن هوا بر آن
 تسکین لبیب حرارت دل و مرد روح و اخراج بخار و فانی آن کشاده باشد در خواب
 و بپوشی و عقب نفس زدن که متوقف علیه حیاست باطل نشود و شش مرکب بود از گوشته
 ششخانی و غضروف قصبه و عروق و شرايين و غشای رقیق که پوشش دیست و شفقت ششخانی آن
 است که در کشیدن هوا آنقدر که باید بدو تواند آمدن و نحتی از هوا تازه در اجزا آن نیزه
 مانند آرد از کشیدن مرد و در مردم گرفتن فردی روح رانی ایله روح دارد چه حقیقت شش
 بپنج مورد است زیرا که بحرکت اینها طایفه بیوت عضله حجاب بر وفق اقتضای طبیعت حیوانی
 جذب هوا نماید مثل اسفنج و از راه مسام آنرا بدل رساند و در روح را بنگلی آن تازه سازد و به
 حرکت انقباض هم بیوت عضله حجاب بر وفق اقتضای طبیعت بخارات سوخته دل را سازد هم
 راه نفس اخراج کند و اصل شش بر پنجش شود و از دو بخش است آنچه اندر فضا جانب است بزرگتر
 بود جهت آنکه دل بسمتی بجانب چپ این فضا مل با شد و جانب راست جز شش شانه بنود
 تساوی لازم بود و پنجش راست از شش سه شعبه است و پنجش چپ آن دو شعبه است و مجموع
 گردول اندر آمده اند و حرکت شش ارادی نیست چه در سکت غشی و خواب از کار خود باز نیمانند
 بخلاف سایر افعال ارادی و مزاج شش گرم و خشک و قسمت جهت غذا یافتن از خون

مغزای

صفاوی که از دل برود آید و قبول بخمارات و خانیه دل را و مجاورت آن دو دام حرکت تعدیل مزاج
 آن بودی مستشش است و مقبول بر طوبات دماغ و مجاورت مغزوف و حجاب سینه که آزا حجاب عاجز
 گویند بحسب وقوع آن میان آلات غده و آلات تنفس و منع ملاقات آنها از دو عضله مخلوق گشته
 گشته است یکی از سوسه راست و یکی از سوسی چپ و هر هر یک از ممره دو از دهم رست است از ممره
 پشت و از اینجا بسوزدانه پهلوی آخرین پیوسته و بر آستان سر پهلوی برابر آمده است سوسه با استخوان
 سینه بد پیوسته است و فضای تاخیر کردن بدین سبب و در بخش و حرکت هر سوسه از ششش اوز
 بخشی ازین فضا واقع شود و ظهور او از سموت این اعضا چنان بود که از هوا سه که در کوششش است
 بر حسب اراده حجاب و عضله سینه بخیند بطرف دهن و بینی و در قصبه ازان دوسه حاصل
 شود چون بکناره قصبه که از آلسان الزمار گویند جهت تشبیه قصبه بزمار رسد او از شود و چون در
 کام که همچون قبا است مرخیزه را در در منافذ بینی و دهن که پوسورا خای آنست بجز صدرا کند و تبرق
 حمزه اذنان بر وفق کم و زیاده گردد و تطیطات و نغات خوانندگه پدید آید چنانچه از انگشت
 نماند بر سوراخها سه مزار و سموت حرکات حلق و زبان و لهما در عین مرور آن هوا سه
 مزاج که او از شده بر حلق و دهبان حروف حاصل شود و سخن پدید آید و بتنگی و فراخ قصبه
 و حمزه باشد و همین نماند که چون منافع او از تکلم و تنفس چنانچه مکررا بسین گشته است افضل و اتم
 منافع بدنی اترا اعضای که برای این امور مخلوقند اشرف در بیس اعضا باشد خدی و تقصیر شش
 و قضیه و این را از اعضای ریسه و شرکای آنها عدد کردن تا آنکه مجمع بر آسند که هوای آن جزو
 روح نیز میشود جهت معقوله براسه آن معلوم نیست و انشا علم و اما امراض این اعضا
 و علامات و معالجات آنها آما سلمات سبب این فرود آمدن ماده
 نزل بود بلاذیه بیشتر از رطوبت و حرمت و م باشد علامت آن آنست که ملاذده او بخت
 و بزرگ شود و یاد رود و یا بنیز تنفس زردن و چیزه فرود بردن دشوار باشد و در ان عین درد
 زیاده گردد و نیز غلط آن از لولون آن و از سخته و سن ترا بر و غلبه رین و کمی آن آسان توان
 کردن از دلایل دانستن علاج آنجا که ماده غالب باشد و مرض قوسه بود سخت
 غلط سبب را کم باید ساختن چنانچه دستور است و به تقصیر در قلاع مذکور است

افسوس که ازان
 آزان را در کون
 معلوم شود
 آزان نیز خرا

و بعد از آن پوسته غرغره فرمودن در دو سه صفر اوی بر شاه توت بیخ و طبع ساق در کلاب رب
 خزلت با عصا که کشنده آینه و سکین با آب گرم آینه و طبع بزرگ سر در گلزار و گل شترخ و بلبله و باز
 و نار پوست و زجاج بلوز و امثال اینها در بلغمی سوداوی بطبع عاقر قرقا و قزل و بلبله و باز در شب
 و جوز بوا و قزقل و زرد چوبه و اشباه اینها در غسل آب گرم انفع آید و غرغره غسل سفید آید و اگر در
 ابتدای مرضی فی الفوز زجاج سفید نموده را در روغن گاو زنده با انگشت بر ملاذه میمالند تاغ بود
 به شخصیت و بوسه را و همچنین تیزاب با انگشت بران مالیدن و سوسه که از ساق و انگزه و ایرس او
 گلزار و صندل سفید و بلبله و شب میانی سازند با انگشت تر کرده بران زدن و بر ملاذه مالیدن
 سفید آید و سوداوی را و سفوف زشاد و عاقر قرقا بیخ نند و یا سوسه و بلبله و قزقل و دار قزقل و قزقل
 و باز مادر و قزقل و حنظل و قاقله و اشباه اینها مجموع یا بعضی از آنها ترکیب کرده همچنان با انگشت مالیدن
 سوداوی و بلغمی را نافع آید و غسل سرشته مالیدن بسی مفید بود و تیزاب در اول هم نافع بود گفته
 اند که سرگین سنگی که در اسهال روز استخوان داده باشند و خلاف سوخته بران مالیدن عظیم سودمند است
 و اگر با این اودی زکوره ضم کرده بالند بهتر یا بر او احتیاط باید کرد تا دواها که غرغره کرده اند بجلق در
 نزد و غذاهای صفاوی و دوسوی آش جو کشنده بنزد و ماش برنج بیله گوشت مناسب بود و خشک
 پلازه اشله ساق و غوره سفید آید و غذای بلغمی نان و غسل مناسب و سفید آید و مجرب است که غذای
 سوداوی صوبای کم ترشی و شیرینی و اماج و نبه سفید آید و در ورم کرم حب الشفاد و معصور انار
 خوردن جهت سوزن در ورم هر دو قطع المصود و غسل آب بسی مفید آید چون آماس ملاده بعلل اجاب
 نکره تسکین و تحلیل نیاید و پنجه نشود با انگشت آنرا یا بر طرکانین و تیزاب تیز سوراخ کردن نیکو بود و بعد
 از آن بفرغی نامی مناسب اصلاح کنند و الله اعلم استر قهای لهات سبب آن نزول لطبات
 و مانع صعود بخارات معده بود علماست آن فرود آید و نیشن آن و مزاحمت حنجره بود بی
 در و لیکن گران کند علاج آن همان زرعست که در آماس بلغمی ملاذه گفته شد و غسل و مقبول بعضی محض
 برداشتن آن کرا کانی بود و الله اعلم ورم نورقین سبب و علامات ضعیف این مرض همان
 نوع بود که در آماس لهات گفته شد این کما به در بچگونگی اند و کما به در هر دو طرف این قسم دوم
 چون قوی افتد و از بیرون علقن همچونیم طریقه ظاهر بود لیکن پوست آنرا زردی که نیند و اعراض تو

بلغمی است
بنی ابابیل

بلغمی است

آن قریب با عراض خقاق باشد و اسباب آن اسباب ناس بود و علاج آن هم حقیقی بود از علاج خقاق
 و ضعیف آنرا و آنچه از یک شق افتد علاج آن قریب بعلاج ملاذه بود چون نیم بخته کرد و زود در کابین
 آن صواب باشد و مجربست و از بردن حلق هم ازین دو ابامی قابض و محلل در ابتدا طلا و ضاد
 کردن تا فاع آید و بلنه دوار از بردن بچپانند بگذرانند تا بران جا سے خشک شود سفید بود و حافظ
 در طلا هم بکارداشتن بے فائده بخشد و در غم شکم شکافته بے آزموده است شخصی بود که دست
 بر دم ملاذه دوزین که صباغ نداشت اما لیدی و از بردن حلق هم انگشت زبر و عن چرب کرده از
 تشبیط بطرف گوش بیالایوزین را مالیدی چنانچه دستور برداشتن مات دوزین است از درون
 و بردن مرین صحت یافتی و آن شخص داباره و موش دو پای شسته را بطریقی که در خازر گفته شده
 بقتل آورده بود و در این خاصیت از ان فعل در دست اینها حاصل شده بود و مجربست و لیکن که
 طلای خون موش از بردن در بریانف هم عظیم نافع آید بسیار اتفاق افتد که شب کسی تشنه حنظل صباغ
 را این مرض پیدا کرده باشد و آن بخوردن مرطبات بر طرف شود بسیار افتد که کسی را گریه آید و خود
 زنگاه دارد و در و گلو پیدا کند و آن نیز نمکها خوردن صحت یابد و الله اعلم خقاق این صفت
 دم زدن بود و شوری فرد بردن چسبند و سبب آن غایت آماس و عضلهای خمره است
 و آماس را با طلا و غشا با س آن و آماس غلصه که آن نوشی است صفات بر خشک چسبیده در
 شبیه لحات محاذی سر قصبه الریه و ماده این آماس اکثر خونی حار بود یا صفر اگانه بلغم نیز بود و سودا
 کتر افتد صفت آنکه سودا می خلط غلیظ است و قلیل در پختن آن بیکبار از عضو بر عضو تواند
 بودن و این مرض اکثر اوقات بیکبار پیدا می آید و آنچه از سودا می نادر اتفاق افتد هم از شمال
 در دم حار ممکن بود بعد از تحلیل لطافت ماده آن و باقی ماندن کثافت آن ماده و باشد که به
 سبب تشنج و یا رسیدن زود بگردن مهره از مری از جای برود و بیشتر آید و مزاحم آلات
 از در او یعنی آلات بلع کرده و این مرض حادث شود و باشد که بسبب تشنج و از خوردن دو اس
 زبان کار چون قبر و خرب و غیره این مرض حادث شود بواسطه ضعیف ساختن آنها و ت
 محرک را و تشنج شدن اعصاب و عضلات آلات تنفس فرد بردن چیزی با علامت مطلق این
 مرض بردن دیدن چشمها بود بجهت بزرگی رنگ موی و باز ماندن دهان بردن داشتن زبان

له راجع الی کما
 باریک است
 باشد
 طبع
 را گویند
 مخرج اول است
 را گویند

شبهه بجهت شخصی که ساعتی خلق اورا فشارده نگاه دارند و آواز مرلیض با و از مرگوم و صاحب ترایان
 و بسیار امید خلاصی نتوان داشتن و هرگاه که نفس او منقطع میگردد و اطراف سرد رنگ رود زبان
 سیاه و یازنگ رود سبز شود و نفس منقطع گردد و مجاز عین بسیار است که اگر مرده باشد و خلق
 کلبی که همچون سگ دهان باز گردیده و زبان دراز بزرگ داشته بود بر باشد و شناختن خلط سبب
 آماس بعد ظهور درم بزرگ زبان و انتفاخ ارواح و تخمین استغناغات متعاده چون خون حقیق و
 طشت بلغم و بقلیت و کثرت وجع و بالتهاب و بحس عدم آن کلبی و بسیار است که بن بقلیت و کثرت
 عطش و بسین و مزاج و سخته و اعمال و تدابیر مقدم آسان بود چنانچه مراراً آسین شده اما آماس
 چون در عضلات جنه و نفس زردن و شوار تر از زردن چیر بود و اندرین قسم چون درم اندر
 عضلات خاربی آنکه بیرون مایلند باشد سهلتر بود چون آماس در عضلات سرد باشد زردن
 چیز صعب تر از نفس بود و علامات بیرون شدن مرده زود رفتن آن موضع بود و در کردن عدم آما
 و از لس آن الم بسیار بافتن و کج نمودن کردن ازان محل فی الجمله و آنچه از سم افتد مقدم خوردن
 آن سم علامت آن بود علاج آنجا که سبب آماس و موصوف باشد یا مرکب از خون و غیر آن
 سخت تغذیل خون باید کردن به قصد قیصال و غیر آن لیکن باید دیدن اگر امتلا تمام بدن از دم
 غالب بود و مانع نباشد چندان خون باید برداشتن که نزدیک بفتنه شود اما بفتنه نرسد که غشی
 با تکی نفس ملک بود و بعد ازین غرغره بنخلکیا کند چنانکه در ملاذه و غیره گفته شده اگر برین علاج
 صحت یافت منها و نم و الا بجا است ساق و هر دو جانب کردن و فصد رگ رگ زیر زبان و
 دیگر بار ماده را کم باید ساختن و همچنین ترک غذا آنقدر که تو از و بسیار را دیدیم که بیشتر تنقیه
 هیچ نخوردند و بقیه نرم طبع فرود آید و در آن اگر چیز بملن فرود رود خیار شنبه و شیر خشک و آب
 کشیز و عنب الثعلب حل کرده بشیرینی باید دادن بشرط آنکه کسی باشد که او را ازین هائی نماند آید
 و بعد از تمامی عمل اطراف او را بطبیخ بابونه و اکلیل و اشاه آن بشویند و غذا کشکاب دهند که در
 مسترد اندر که تخم خستخاش که گفته در آن پاشند و اگر ازان منقرنی باشد بکنجین دهند و اگر
 خاق عظیم بود بعد از شربت حاجت آید و تو از فرودن شیشه حاجت بر مرده دوم از مرگ
 کردن او را باید نمود تا استفذ نفس و حیره غذا نماند کشته باید نگاه چیز از قسم شور باها
 یعنی مطلقم

باید جزا ییدن بعد خوردن شدن شیشه برداشتن و اطراف را محکم بستن و مالیدن جهت میل ماده
 مناسب بود و شیان و حفته معتدل شکم فرود آوردن عظیم سفید آید جلت ورم صمادی از برگ کشنیز
 و لسان الحمل و آرد جو عدس و خطمی و بنفشه و بابونه و زعفران و نمک بر گردا گرد کردن و تقابا بیدر نمودن و بر گل
 ورم از برون جدا در عصاره کشنیز و لسان الحمل و عنب الثعلب سوخته طلا کردن و همچنین تیزاب
 طلا کردن نافع بود و غرغره بشیره تازه گاوی سفید بود خیار شنبز نیز داخل کرده غرغره نافع گردد و در اکثر
 سبوا بعض غرغره آید در او اهل برب جوز با سلیمین آمیخته مناسب بود جهت تسکین حرارت در
 غرغره برب شاه توت یا آب عنب الثعلب نافع بود اگر بعد تنقیه سوز نیکه از دو دو حمام و شست بمانی
 و نمک انزان جمله برابر ساخته باشند تا کیشب ز کرده برداشته از درون بران تمام ورم مالند
 مگر این نافع بود و آزموده است و اگر در عرق راشکافه تازه بر گلو بندند چنانچه تمام ورم برسد
 عظیم سفید آید در میان قوی نیلی که اهنی بران حفت کرده باشند بر ملن محتوق بستن عظیم نافع
 در بعضی از اهل تجزیه گفته اند که سبگین گرگ که سفید و خشک شده باشد و یا سرگین سگ که چند روز
 استخوان خورده باشد فقط با شربت سلیمین یا نیلوفر یا بنفشه لعن فرسودن مریض را از برون
 با شیخ یا رب خر توت آمیخته طلا کردن عظیم سفید و مده که از اکرم ابوب گویند و کاغذ بران مده بندند
 در گردن صاحب خناق آویختن آوینین و از ان آب مالش دادن و سوخته آنرا بر برون
 ورم مالیدن نافع آید با لمانا صیت بجز دست مالیدن موش گفته و بعد روز دوم اگر آب کشنیز
 عنب الثعلب با طبع گل و ابر سا آمیخته فلوس خیار شنبز در ان حل کنند و بر ان غرغره کنند صواب
 صواب بود و بعد سوم آب بادیان و قدری مسخته اضافه کردن در ان غرغره سفید بود و اگر بنفشه که آنرا
 سنت میشود خیار شنبز نیز شیره تازه حل کنند یا آنکه که بوره اندر شراب خر توت یا خمر زرش اندر طبع
 طبع و این خشک و بدینا غرغره کنند و غرغره سکه تازه با عصاره برگ کرب و سمنه و تخم کتان مرو
 در شربت نرم کنند و پزاینده و همچنین غرغره لهاب چغ بشکال و یا شیره در با طبع شربتندی و اگر
 ورم عسبر تر گردد بوزه یا انگزه یا سرگین خطان یا سرگین خرگوش یا چند میر ستر یا زنده باد و ده
 حمام لیل با خول با هزارا سفید در شراب خر توت یا در سلیمین حل کرده بران غرغره میکنند و
 طلای اینها از برون و همچنین طلای خر توب و قیراب و لهاب پشکال حل کرده بپس سفید بود

کلیه نفسی از شیشه
 است که در سفر
 از خوردن در لیبه
 از بیخ میازاز
 نسخه

و اگر آماس نرم شود و نیکتایدار و دمای فایض چون که از تاج و شب و غیره باشد و در وقت خواب
 یارب جز آن میخورد غرغره کند و جمله غرور و طلا و خنک و غذا که درین مرض بکار دارد نباید که فایض باشد
 و اگر میسر شود که انگشت فشارون آنرا بطرف کاغذ یا لقمه تیزاب تیز بران رسانیدن مسرّحوب اگر
 بران نمایان باشد هم نیکو بود لیکن در حینکه سر کند سر فرو باید داشتن و احتیاط کردن تا احتیاط کلین
 در زود و بعد آمدن خلط بر دهن گاو یا روعن بنفشه آب گرم آمیخته غرغره کند تا آنرا بشوید
 و همچنین بزرده خای مرغ خام و روعن با دام در آب گرم و یا بطبیخ ایرسا و انزک که نشات داشته
 کثیرا و تعدا درین وقت مسبوس آب بر دهن با دام بقوام آورده مناسب بود آنجا که
 قصد کامل را مانع باشد خون بد قیات بیرون باید کردن به قصد حجامت و غیره تا راه بیرون
 برین تریبیر لخته کشادماند و سخت تنگ نشود تا محال تحلیل و نضج ماده باقی باشد در آنها آن
 استفراغات همین تداوم نکند که در صواب بود آنجا که سبب علت باز اینست چون
 حیض یا لخته یا خون بود یا برود قصد صافن و حجامت سابقا مناسب تر بود و کشادن آنها اگر میسر
 شود صواب بود و گرم خوردن و از لطیف و نرم کننده خوردن جمله مفید آید و آنجا که آماس صفراوی
 باشد بعد تنقیه ماده صفرا بلیغی که مذکور شده همین علاجا بکار باید داشتن در غرور شراب
 خشخاش و بلبلج سماق یا غوره اضافه کردن صواب بود و اینجا چون در دو حرارت بیشتر است
 در تسکین باید که شیرین بعد از تلخین بلبلج پیوسته طبع را بقوامات فوکه با مصلحات آمیخته
 و بشیا فاماسه خشک زود آوردن شفع تمام بخشد و اینجا اگر شکی کشیدن فائده ندر که در موس
 بلکه ممکن بود که اگر شکی و تشنگی ماده را پدید سازد و مگر و قیله خون هم غالب باشد که آن هنگام بر
 اندک غذا اقتضار مناسب بود و آنجا که آماس بلبنی باشد بعد تنقیه بلغم صبیال و اشباه آن
 در رب جوز و اشمال آن حل کرده همین ترتیب در مذکور و مسرّحوب را در لکن مصلحتی جهت نضج بلغم
 بود بمقدار سه که صلاح وقت در آن باشد در غرور با مصلحات و محملات بلغم باید کردن و در شبها
 که تراختن و آب جوز عاقر قرع یا بمسل و آب ترب یا به دو دار الخشب لطیف و مسخه حل کرده غرغره
 باید کردن و لغت زبلیهای مذکور در غسل یارب جوز حل کرده مفید آید و طلا کردن آنها از بیرون
 هم نافع بود و همچنین دواهایی که در عسر شدن خنق گفته شده و غذاها را غسل خوردن و اگر شکی کشیدن

به بالفوق
 بلبلج باشد
 بلبلج
 مصلحت در ارض

بسی سفید آید و اگر لمغم شود بود بعینه تری بر دست نغز از نضد و جانشست جمله نافع بود و آنجا که آماس سودا
 باشد حقه نیز مناسب بود و نسقیه بعد از آن با یاج و در مطبوخ استخوانی یا به حب شک سیلانی و مطبوخ
 مذکور سفید آید و غرغره بجلا بگرم دوار المسل گرم و مسخه گرم نافع آید و اگر بطبع ناکیلیس و با بونه و کمر
 کمان و حله و اقیهون و شبث و تخم مرو یا عسل یا مسخه آینه غرغره کردن بهتر باشد و غذا با عسل
 و کشکاب کثبت در آن پخته باشد نافع آید و باقی علاجه و سوخته غرغره ها سه ترش و غیر از
 تقلیل دم چون بسین بزغ و استباه آن جمله موافق بود باشد که سودا از سوخته حالی نباشد و مسخه
 بران دلالت کند آنچه بعد از نضج بود نضد با سلیق کنند و آنجا که سبب بیرون آمدن مده کردن باشد
 تر بر بجای برودن مده و دیگر کردن اگر به انگشت فشار درون از درون میسر باشد چنان کنند و الا باقی
 که نشیه است بزبان بیان لگام تیرگی بر کمانی مزور در کرده چنان که بر سر آن چیده آنرا سبک
 برزد و به چیز با سه قابض از برودن چهره طلا و ضاد بکار و از نو تا محکم گردد و آنچه کم بود با از ازلت هم آمانی
 در مجاری باشد بجز ناز و ناپوست و برگ مورد و سریش کفشگر آن و ز قوت از هر یکی خردی
 دهم را کوفته و بخیته بر سر ششم بای گداخته بر سر شند در گردن نهند تا مده را بجای باز آرد و همیشه بر نماند
 هم سفید بود و اگر چهار روز بگذرد دست و پایی جلوش تیر امید خلاصه باشد لیکن گردن کج باشد اگر
 بعد چهارم روز هم آمانی بود یا امثالی سفید نضد کنند و بچفته شکم را فرود آورند و دوایکی که مناسب
 بود بکار در آن تر و آنجا که سبب سم باشد علاج آن بر ستور یک در خلش همین است کنند عورتی
 ترک را نزل شده بود بجمام رفت و در حمام بود و بسیار بود و خود و خاق شد اطبا ایامی فرمودند
 شربت نارنج و لیمو سیراوند بر تریشد حضرت فرمودند تا دو شتاب دوامی را بارب قابض شربت کرده
 چند نوبت دادند و صحت یافت و میزان در مرفه و غشی همین گردد ثمرات حلق آنچه بر سر بود
 از گزشتن طام و غیره الی اندر حلق و پس کردن میان دو کتف یا بر آنچه بر حنجره بود و قصب
 بود از سخن گفتن بلند گردد و الم یا بر و سبب ثمرات حلق همان سبب ثمرات دهن بود علاج
 رگ با سلیق باید زد و ن و طبع را با آب جیره و فلوس خیار شنبه فرود آوردن و باراد و شنبه نگاه
 کشکاب بار و عن نغشته با دام و در و عنکل با و اسی و لهاب اسپنول و فکریا نیز بچین دادن و از آب
 سرد و ز شیبها و حلیکیا بر نیز کردن ناز و نضج بر بر آید و غرغره با پز اینده که در حلق دانسته شد

لغز سفید
 مینو که در دست
 از بلیا

لغز سفید
 مینو که در دست
 لال سال گزیده

بکار داشتن و اکثر بزرگ بود و گفته گردد و حلق را میجوزد و آنرا که از کرم موم روغن باید دادن تا فرونی برد و از آن در دستگیر می یابد و بعد از آن هر ساعت مرهم کافور باز زده خایه مرغ فردمی برد تا پاک کند و بر داند و بتر بار بر آید و در آب لسان الحمل ساییده چند نوبت هر روز بخوردن بتدریج فائده در تمام و الله اعلم حسیبیدن ز لودر حلق آنکه توان دیدن بر نمک و سرکه و انگزه اول باید غرغره باید کردن انگزه آرزایه سمنقاش با کلبینین باید کردن پاره نشود و سر او با نکه از آن آماس و قرصه و غشی و امثال آن پدید آید و آنچه توان دیدن تقدم شرب آن بر ز لودر غده کلور و سوزش و گرانی آن محل و احساس حرکتی در آنجا و تفتت الدم رقیق و صورت غم دکرب بر آن شاہر بود علاج آنست که غرغره کند بر سرکه و نمک در خوردن یا آب پیاز خام یا با فستین و شونیز که فته در سرکه فرغار کرده و در آفتاب یا گرما به گرم بسیار بکشد کند تا تشنه شود بنایت انگزه مصلب تازه تازه در دهن پر کرده سیدار و دوازده بخ آب آرزایه سیریزه تا ز لوبوی طحلب و سبب بخ بر آن میل کند و بر آید اگر سبده فرود و شیخ ارمنی و قیصوم و فستین و شونیز ترش و مغز رنگ کابلی و مرصن از هر یکی جزو یکجز و اندر سرکه مزوج آب پزند و بیالایند بخورد و از طعام سرد پیاز و با بونه خوردل و کرب سیدر و همچنان در آفتاب یا گرما به تشنگی عظیم میکشد و طحلب و سبب در دهن سیدار و تا ز لوبوی میل کند و بر آید یا نزدیک آید بگیرند و اگر بعد از دو اها و تشنگی پاره بزرگ از طحلب فرود بخ آب طحلب سرد در دهن گیرد بعد از ساعتی کند ز لوبو بر طحلب چسبیده بر آید و الله اعلم مانند آن خا و اشباه آن در حسلت اما لغت آنچه در اعلائی سری مانند فی الحال مشت چند بضر بر تقفای او باید زدن تا بزود بخش و زود ضرب بردن جهد و اگر فی الساعه شیشه حامی بر مرده دوم کردن ننزد و مانس و بلبله آنرا در گلوئی او چکانند و بدست آهسته آهسته بر حلق او مالند بکین که نیکو فرود رود و آنچه در اوسط ایستد لغات روغنها چیره باید خوردن تا آنرا فرو لغزاند و اما شوک و اشباه آن را چون در روشنی دهن او را باز کرده توان دیدن باید مبتعاش گرفتن و اگر نماید آب نمک لب بکیار و در کشیدن و لغت های بزرگ خوردن تا بر کند شود و فرود و به تشخیص لغت بزرگ از صمغ دهنجان میوه از صمغ عربی و اگر بدین فعل بر هم نشود و خلیدن الم آن آن ال بود طعام غلیظ باید خوردن

بسیار کوشش
بسیار کند بیسوی
آن را فرزند کوشش

بسیار کوشش
بسیار کوشش
بسیار کوشش
بسیار کوشش
بسیار کوشش

و فی کردن بر آید و اگر برین فعل هم نشود لقمه بزرگ که از گوشت گاو یا صغ یا ابخیر خشک که پوست
 آنرا کنده باشند باید گرفتن در سیاه نای بار یک محکم بران بستن و دادن تا فرو برد و چند آنکه از خار در گذرد
 آنگاه آنرا یکبار کشیدن تا خار را گرفته بر آرد و گفته اند که مقدار لقمه اسفنج را در میان بندند و بعضی
 فرود بمقدار مذکور آنگاه آب بخوراننده بر دما اسفنج آب گیر و بر آید و آن موضع را هم نرم کند آن هنگام
 یکبار یکشده تا خار را بیارد و اگر سوزنی در مانده باشد باید که هیچ چیز بمچو لقمه فرو برد و در سه
 قطعا نکند تا بیشتر جای نکند و عند الضرورة اندک آب و شور با آب استگی به تجرع کند و پوسته
 سنگ مقناطیس را در اقصی و در نگاه دارد و اگر مقناطیس پر قوتی یا بند بمقدار لقمه آنرا بر سیاه
 محکم بندند تا زرد یک سوزن فرود برد با استگی برودن میکشد تا سوزن بنحایت منجرب گردد
 و اگر استخوان نیز در سر حلق و سر رے نشسته باشد و نتواند کشیدن گفته اند که دندانها را تمام
 در زمین گیرند و سر مرغ جابی زنده را در دهن گیر و و نفس پوسته باز میکشد تا نفس مرغ
 با استخوان رسد و بگذارد و بنحایت و اندک علم محنوق شدن صرف آنرا که هنوز حیانت
 باقی باشد و بهوش باشد علاج آنست که در آن گون در آویزند و هر ساعت باز مرین را بر بینی
 اسپ کنند و چنان سازند که نفس اسپ نیکو به بینی و حلق محنوق در آید مرتی باشد تا با برش
 آید و لفلعل کوفته در سلنجین پنجه ازان شربت بخلق او رسانند و آس در بینی او دهند و در
 کام او بمانند و سویا سراز او بکشند و اگر گرم دارند و تا به گرم در میان سر او بپند جا کند و در
 دهن و بینی دیگر او را بدست نگاه دارند بهوش آید چون بخورد آید ازان شربت بر و بخوراند و غذا
 صوی گندم دهند و اندک علم لطلان آواز و تغیر آن بدانکه از جمیع آلات آواز و نفس آواز
 منزه گردد همچنانکه از کام و اگر چه این امراض ضعیف باشند اما لطلان آواز از حدوث آفات
 و امراض قویه اندر حجاب و عضله سینه حلق و حنجره پدید آید و جلد ایتا عرضی باشند و در مرض
 بر طرف شوند و آنچه مرضی باشد سبب غالب آن سفقان رطوبت لزج بود که اندر میان عضله
 های حنجره سمیت همین مصلحت آواز مخلوق شده است و سفقان تو آویا مرد و جانب
 چنانچه از رتبه محو و بعضی نقاها و اندر تب حرکت گراما و اندر دود گردد و افراط گریه و بعد
 از سهلات قوی و بعد از زیاد کردن بسیار شاد است علقح ترطیب مزاج و حنجره

و تقویت قوی برلی باید کردن بر طبابت و بمقویات چنانچه مراد امین شده در ابواب گذشته
 از ترا بر سور المزاج یا بس ترا بر ناما و اشیاء آن و اکثر طبعیات با نبات سوده خوردن و تخم می
 و نبات در دهن داشتن و حی که از لهاها عقد گرد و با نبات و از تخم کتان کوفته با شکر سازند
 و پیوسته در دهن داشتن فایده دهد و بسیار باشد که سبب حدوث سور المزاج سرد یا تر در
 حنجره و رطوبات غلیظ بران غلبه کند و آواز بار یک مرتش شود همچو آواز سنگ بچه و یا توسته
 مرتش بود یا تره و گران که بر یکدیگر افتد علاج دم گرفتن بسیار بود و کباده کشیدن احتمال
 اندک بر یا ضت کردن و بقدر گرنگی و تشنگی کشیدن و آنگه دزیره گرم کرده گاهی بر حلق بستن
 و زنجبیل پرورده پیوسته در دهن داشتن و آب آنرا خوردن و همچنین پاره نبات و خید
 دان قلفل و خرزیه شیرین و کرنب و غیره به جای آب خوردن و غذا لطیف و شیرین کم رطوبت
 بکار بردن و بخوردل و خرخرزه کردن و اگر رطوبات معده نیز غالب باشند فیه کردن آب
 ترب و حل و خوردن بسی فایده دهد و سبب صبیال تحقیق کردن نیکو بود و هر شب حافظه الصحوه
 در غسل آب مل کرده خوردن جهت تخفیف رطوبات هم مفید آید و اکثر علما چاه خفیف اینجا
 موافق اند و گفته اند که خداوند آواز مرتش بعد از علاجها می نرود و اکثر اوقات به پشت باز خفت
 باشد و نخته کران که از سرب و غیره بر سینه او نماند بکلفت سخن گوید مانع آید و اکثر اعلم تشنگی
 نفس که از زمین النفس گویند چنانچه عرضی بود از اسباب حقایق و از آسایش و حجاب
 و بعضی اشیا چون مگر معده و سبب از افتد و همچنین از زینت شدن سواده و قنار و سینه چنانچه
 در استسقا واقع است و از بعضی سخات نیز افتد باشد که از استسقا عصب حرکت عضلات
 صدر افتد و آنچه مرضی بود سبب آن با کاشفی باشد که در شش پدید آید از رسیدن هوا سرد
 خوردن طعام و آب سرد و حرکت امینا و انقباض شش چنانچه بایر میشود و تشنگی در دهن
 یافتن از هوای گرم و بر تخفیف یافتن از خوردن آب گرم در دهن گرم نرم شایر این بود و یا از
 جهت غالب شدن بخار دحانی انقباض شش پدید آید و از انقباض چنانچه بایر شایر
 از سرد این بخارات مینق ساقند و بس شمش پدید آید و حرارت دل و تن و سودا ویت و
 احساس دحانیه در آلات تنفس و راحت یافتن از هوای خنک غذای خنک و چیزهای فزا

شاهبران باشد یا سور المزاجی در شش حادث گردد و انقباض و انبساط از جهت صینق مجاز و شوا
گردد و مقدم موجبات پس شش از غالب رفتن دود و گرد و حلق و غالب دم گرفتن و حرارت دل
و غلبه اشتیاق بر اسه سرد خشکی و باغ و مزاج و تداپه خشکی حلق و دهن بر آن دال گردد و باشد
که از امتلاهی شرابان بزرگ که بر پشت میگردد و با از امتلاهی شتم اجرف که بر بالای سر می آید ازین
مین پس پدید آید از جهت مزاحمت آنها شش را علاج آنجا که صینق مرضی باشد علاج آن علاج
مرض سبب آن بود و بر آنجا که از برد و اشباه آن پدید آمده باشد مثل سگری کرم یا عرق سوسن
خوردن نافع بود و تدبیر حلق و سیننه بر دهن سوسن و روغن بان اندک منافع و کثیرا سوده
در آن کرده باشند سفید بود و پنبه دود و کرداد بر سیننه و حلق پیوسته بستن سفید آید و ملازمت پورا
مستدل و هوا حمام و اجتناب سردیاء سرد کننده فائده و هر دم گرفتن بسیار و بیخ و بیخ و در دهن دهن
و آب آرزو بردن بے نافع آید و همچنین نکمید کردن بر میان شامنا و آنجا که سبب غلبه بخار دفا
بود از حرارت دل استفراغ سودا بایر کردن و غذا مار الشیر و سکر دادن و تعدیل مزاج دل تقویت
آن کردن بفرج با فوقی و عرقا عطر و اشباه آن و از مالدات سودا و از ترشیا سحت زین
و شور بر نیز کردن و شربت قند و عرق گاوزبان نافع آید و نبات و عرق کاسنی و عرق سوسن و گلاب
با هم چشیده و خشک شده بم بے نافع باشد و همچنان انارلس و نیشکر و سوز و قرص کافور و متعویع
بیخ کاسنی لمبو و خریزه فازی شیرین و شراب مستدل و عرق سید و قرص کافور و متعویع
بیخ کاسنی و اشباه اینها و بعضی مردم مرطوب سودا و درین الخمر را این حال بسیار دست دهد و انفس
با سلق و در دست جردار با عرق سید و تغلیل فرخفت عظیم یا بند و گابے صینق مقدمه تو لبح هم واقع
شود بسبب سود بخارات رودی از قوتش بجا با و آنجا که سید و المزاج یا بس بود در شش خورد
خوردن صواب چرب و روغنهای مستدل و لها با جمله فایر ساخته و حذر از اعمال خشکی قزاد از خوردن
چیزهای سرد یا گرم با جمله نافع آید و همچنین تداپه تری قزاد اکثر سفید بود آنجا که سبب امتلاهی ق طوق
باشد آدم بصفه نیکو بصلاح آید و همچنین تغلیل غذا و الله اعلم عسر نفس آزار بود گویند حالتی بود
که نفس صاحب آن شبیه نفس مخموز میگردد و صینق اول تنفس و بجزیره از و غده آن نیز بینی اما
ماده در آن موضع بجرکت نفس زیر برد آمدن ده بانگ سره و تخمی شاهبران باشد بر سطح نمایان و در آن

ع
س
س

از فرجهای آن چسبیده باشد و صفت آخر نفس و گران سینه و محل شش و بیرون آمدن ماده
 بسود و سوزنی رخسار و عدم علامات مقدم بر آن دال بود یا ماده در عروق شرابان شش بود این
 قسم بد باشد بسیار منجر گردد و به تحقیق تحقیق قلبی بواسطه منع ماده سفید و سوار ابر و بطلان
 ترویج و این ماده گاهی در شش تنگن گردد بواسطه حصول سوء المزاجی بار و در سینه و تبیح روح
 و صورت تریحی این علت شایه بر آن بود و گاهی از دماغ بر شش ریخته شود و علامات نزله بعضی
 اوقات دماغ چون صداع و ثقل سر و ترو و صورت مرض ذوقه بر آن گوهری و در دماغ سبب مرض باد
 بودی غلیظ در گزهاست نفس که مزاجم هواست نفس گردد و خفت صدر و تخفیف یافتن از استهلال
 چیزهاست باد و تنگن و پر نیز کردن از چیزهاست باد انگیز بر آن دال بود اما سبب شمار و غانی سواد
 بود چنانچه در صفت گفته شد و علامات سودا و حرارت قلب و خفقان در باد شده از حرکت قلیل
 و خوردن گریه بر آن اشتباه نماید باشد که از حرارت غریبه در دل این عسر می آید باشد
 که بسبب پر شدن معده از غذا تکی با و مردی نفس پر می آید بحیث مزاجت معده حجاب را ذائل
 شدن آن بعد گذشتن لطام بر آن شایه بود و بسیار بود که بویه ذات الریه منتقل گردد و علاج آنجا
 که سبب بلغم غلیظ بود از نزله تیرید بر سستورش باید کردن و نقویت و مسل بلغم و ادون بیدفع
 تمام در او اول جت بضع هر روز جلاب برف سوسن و عرق گاو زبان جو شایه و ادون و غذا
 سیرس آب گندم یا شکر بقوام آورده و ادون با صوی که از آرد با قلا و شکر ساخته باشد با با قلا
 ترغاب در جلاب تمیاز و غسل آب جو شایه یا کاجی قندی که تخم مردا و پر و تخم ریحان آنک
 جلس و آنک با دیان در آن باشد اگر آرد گندم و آرد با قلا و کاجی قندی که تخم مردا و پر باشد و
 بود و اگر ماده سخت غلیظ برای غسل زمان غسل و فالوده غسل بار و عن بادام شیرین سفید تر آید
 دور او وسط شور بامی چوپر مرغ و شور بامی خروش به تخصیص خردس پیر که مبتلاش مقشر و نخود با قلا
 و آنک زنجبیل در آن باشد با پر و ادون هر روز در طرف صباغ در طرف شب از همان غذاها مقوم
 و ادون و آب تا ممکن بود مرین حذر کردن خصوصاً در طرف شب آب سخت سرد قطعا نشاید خورد
 و در او اگر گوشت کبک و کبوتر جوان و کبوترک و اشتهاء آن بود که در سطحی ساخته باشند زیره و کیشتر
 و ارچینی و زعفران و زنجبیل و ستر و فلفل و انشال آن در آن کرده نافع و بعد غسل بلغم فی کردن بقیات

و تلین و جلابی عظیم سودمند بود و گاهی با دانه بلندقوات و تخم بلندقوات بعد از آنکه لوقات تورده باشند مفید
 آید و بعد خشک شود و کما از عنصل ششوی و ایرسا و فراسیون و مذوقار و رب یا یابس و رب السوس و عسل
 ساخته باشند بکار و داشتن عظیم نافع آید همچنین کوفته و بمسل دروغن با دانه سرشته به تخفیف کوه کاذرا
 و همچنین لوبون مغز با دانه سفید و مغز پسته و تخم باجوزانک و فاسی خشک جلا کوفته بخند و گلابی که عرق سون
 در آن جو شیره باشند سرشته و جی که از اجزا سازند نبات سوده و انزک افیون و لعاب تمه می افغانه
 کنند شها در دوز با در دهن داشتن سودمند بود و هر شب یک حب بزرگ از حافظ العنز در جلابی که در
 آب لعاب باشد حل کرده و اذن حبت ستم زله و خشک کردن ماده قضیب بسی فایده دهد اگر برین
 طلا جاکشاید بلع بله با انزک عسل چاشنی کرده هر صباح باید و اذن و بعدا علفیست که در کوه یا چا
 روید شبیه نبات طحشور اما برگ های آن سبز تر از برگ لیمو کتر آن باشد و ازین چوب بریامه باشد
 و ناخامی آن غالب و بار یک تر شاخهای لم بود و گل آن هم سرخ تر و کوچک تر از لم بود لیکن
 در لمی قریب بیکدیگر باشند و طبع و خوردن آن آنست که مقدار دو دم درم از آن با یکدم دم
 از خشک آنرا بنکوب در کین آب بچوشانند تا یک شربت و از با نر از اصاف از ک سفنت بیالایند
 و شب بگذرانند تا نشین شود آنگاه صباح از سر آب آن مقدار یک فاشن یا دو فاشن با انزک
 عسل چاشنی کرده یا شاد بعد و سه ساعت غذا خوردن منعی عظیم یا بند از ضیق و در بود و در انتقاب
 بر بست و آنجا که سبب بلغم غلیظ باشد که در شش متولد گشته علاج همین انواع بود لیکن لوبون
 نیز زله نیز گرم ساختن شش باید کردن بر م گرفتن بسیار و حرکت همجو از زله و کباده کشیدن
 و بکشد کف و آخر کردن در میان شانما و حذر از چیز های خشک بالفصل و از هر هوی سرد و آنجا
 که سبب آن باد غلیظ بود در مجاری نفس بجز باسه باد شکن و حذر از باد و انگیز اصلاح باید نمودن و
 تقویت معده لازم بود و در ادمت آس و بار بلا در فایده دهد و اکثر بلغم جلا در عرق باویان
 سفید آید و غذاهای که امراض باد می زند کورست جلا سفید بود و آنجا که بنهار سبب سوخته بود و خون
 بسیار باشد بید نصیح سهل سودا باید و اذن و غذا با نر کور جله موافق بود لیکن عوض عمل لعاب می
 و کیز و نبات و اذن باشد سفید آید و همچنین لوبون و انار اعلسی و رب و شراب نار شیرین با
 عن گا و زبان و مار الشیر یا قند و جلاب قند و عرق گا و زبان جلا نافع باشند در تقویت خشک سال

کله آواز و
کردن

عسل بنوع اول دوم
شده و بنوع ناکه
برای اول

کله گلاب
بجز مال بود
بر آن شاه
چوب درخت ناکه
ست

بوطرهای خشک و عرفای عطری خشک و شترهای کافور و بنفشه ای خشک نرم ترک گرمیاد بطلایا
 خشک بر بیان شاناستر بنج و دایمی ترک حرکات آسانش جستن در هوا خشک و بطلین سودا سی
 بلج باید کردن و آنجا که حرارت غریبه در دل باشد در تبریز مزاج مبالغه عظیم باید نمودن و سودا سکون
 را خشک و خوش ساختن و نقل هوای درین جلدی منقعت بخشد و اصلاح حال سپرد در سودا و
 به شب باید کردن و اگر دم سوداوی غالب باشد فصد با سلیق چپ نافع آید در غلبه فصد با سلیق
 هر دو لازم بود البته اینجا فصد قبل از تنقیه منقعت عظیم و هر دو تفصیل این اصلاحات در امراض
 آنهاستین گردد و اهل تجربه یافته اند که گوشت را سود شش رو باد و ششش گرز خورون در جلد
 این مرض نافع بود و خشک اینها را سوده چند مثقال هر روز با کبکببین عصفه و هندسی نافع آید گفته
 اند که در یلیخ و مسط و زعفران جلد برابر سخن کنند و به شراب بر شند و قرصا سازند و بر روس
 انگشت افزوده بخور کنند خداوند بود و آنرا برین بگیرد و مکرر نافع آید بلج لدا چنانچه در بلجی گفته شد
 بعد کنه شدن سوداوی بسیار نفع باشد جو استی را این مرض کنه شده بود گفته تا هر شب
 مقدار با قلمی مرکلی فردی برود و غذا های چرب نرم میوز دبی گوشت برقی را بهین صحت یافت
 و الله اعلم بنفس الانتصاب این چنان باشد که صاحب آن راست است ابتدا با نشینند
 و تا گردن را راست بیالایر نکشد نفس نتواند کشیدن و این نوعی بود از جنق صعب برتر از سبب
 این غلظی عظیم و غلبه بود در مجاری ریه و باشد که بسبب آسایشش با حجاب غشای سینه این حال
 چه بر آید علاج آنچه عرض بود تبریز مرض باید کردن و آنچه از غلبه خلط غلیظ افتد علاج بر وسه مزمن
 باید کردن و نرم داشتن طبع پیوسته در جلد ضعیف مانع آید و همچنین حریره که از شیر خر سازند و چند کس
 را دیدم که جهت ریه انتصاب بر چال پیش طلق و هر دو طرفت قصبه داغ نماید فائده کرد و الله اعلم
 بحال حقیقت مرفه همان است که در صرع گفته شد و سوایات ششش که سبب حدوث آن میشود
 یا ماد و نزل بود و یاد و سخت و با کرده غالب که با چوبه منقعت قصبه ششش در رود و با غلظی که افز
 ششش بواسطه سوراخهای پر پر آید و مستقر شود چنانچه در برود گفته شد و با کیفیت غلبه ماکولات
 و شربیات از طعم و غیره که مجاورت مری و حجاب قصبه و ششش و حشمت با بند یا سوراخهای
 گرم ساده بود در ششش که موکه و فزاسه که پرده است آید گرم سازد و از آن داران بخار

۴۰

علیه مستحضر و مستوحش باشد یا سوراخ الزاجی سرد سادو بود که موادشش را سیر سازد و از هر اسه سرد
 قلیل و حشت یا بر سوراخ الزاجی خشک سادو بود که اجزای ششش را الخفی فرایم کشد و از آن در
 انبساط و حشت یا بر سوراخ الزاجات مادی بود که از سواد آنها برنج باشد و جلا آنها از سجد و نقل
 خالی باشد و یا ریخته شدن دمایسل نمودن ماده حار ترش بنعم صحره که مجادرت ششش را رنجوارد
 و چنانکه در ابتداء نواب بعضی تها واقع شود چون حاده و ریح و غیره و یا آناسی بود در اعضای بالا
 چون حجاب و سینه و فم سنده و بجز بخت نمد یا ترشح ماده آنها ششش مستوحش باشد و با تیزاب بود
 که در درون ششش بر پدید آید ششش از آن برنج بود از اثرات السعال گویند و یا شد که خرابی
 در ششش بر پدید آید و یا افتادن چیزه از آن گول و یا ششش بود بر او قصبه به بیرون آمدن متغ
 شود جالینوس گوید شخصی را سرفه عظیم بود تا گاه به تنگی شکم از قصبه بیرون افتاد و همان سرفه
 او تسکین یافت و تا روز حنزه و آواز بود که ششش بر آن آزرده شود و به تسکین مرتفع گردد علاج
 آنها که سبب نزله باشد تدریجاً باید کردن به قصد فیقال که گفته شد علاجی کامل بود و آنجا که سبب رفتن
 بود بکلن دهراس تنگ و خوش و خورون شربت و دوشاب آب سرد و نان در آن شربت تبر کرده
 و حذر از ترشها و دوده و عیار علاجی کامل بود و آنجا که سبب رفتن گره و عیار بود بکلن دهراس خوش
 و خورون و آتشایدن و روغن مسکه گداخته و شیر برنج داشته و اباج چرب روغن بادام در بینی بر
 کشیدن و آتشایدن علاجی شانی باشد و آنجا که سبب تولد ماده لمینی بود در ششش و بدون ربو
 مقدم بر آن گواهی دهر علاج ربوی سرد بر سوره که گفته شد باید کردن و آنجا که سبب کیفیت غایب بود
 بپراودن آن کیفیت تدارک پذیرد و آنجا که سبب سوراخ الزاج گرم سادو باشد و گرمی نفس راحت یافتن
 از هوای تنگ و مغزت یافتن از همای گرم و خشک قصبه و طلق و دهن غالب شدن در گرا و عظم
 شش و نفس بر آن دال بود و در تبدیل مزاج ششش باید کشیدن بسکون و قرار دهراس مردج تنگ
 دهرامادن طلا با تنگ و خشک ساخته بر میان کتفها و سینه و شکمها سمحت سرد کرده خوردن از غذا
 و غیره و دل را خشک ساختن و لهما با تنگ آتشایدن دهراس از لهما با تنگ و بر دخیارین
 نبات و اندک کافور و اینر ساخته باشند پیوسته در دهن داشتن و بیودن کشنده تر و اینر
 و تراشه کرد در از دود و کز و بلند آواز داشتن و خواب بسیار و گرمها بر جدر بودن اگر با دهراس

از ششش
 به عسل
 در ششش

خشت استفراغ ماده باید کردن آنگاه همین طریق مرعی داشتن لیکن اگر دم غالب بود و فصد
 کردن و اگر استفراغ غالب باشد بشیر خشت و سنا بخلوس یا ز شیر در منطی حاسف یا در تقوی نرم یا
 برود و بطرف غناب و سفستان و آرد تخمیف ماده کردن در هر چند روز یک نوبت غذا از جنس آن
 جز گوشت فروس چوب یا زغال که کدو یا بقول لمب بشیره خشکاش در آن باشد مناسب بود و آنجا
 که سبب سوء المزاج سرد ساد بود و خللات و دلائل سوء المزاج گرم بدان شاہر باشد یا زنگاه باید
 داشتن تا سشش گرم شود یا بر خللات سوء المزاج خشک بود و اسباب خشکی چنانچه در صنیق گفته شد
 آن گواهی و در همان علاج صنیق خشک باید کردن و اگر ماده سوداوی با آن باشد برفیق تمام حل
 استفراغ سودا یا بر کردن و از چیز با سه سودا انگیز دور بودن و خفیفی از علاج ماخولیا نافع آید و آنجا
 که سبب سوء المزاج تر بود از جهت ترن عضو مجاورت یا در رطوبات نزله و غیره خرز سفش کردن و لعل
 بنض بر آن دال بود و ترابری خشکی فرا بکار داشتن و چون مواد رطوبه غالب باشد هر در سه چهار روز و تلبین
 و استفراغ بلغم و رطوبات باید کردن و آنجا که سبب مشارکت مجاورت عضو سه دیگر باشد ببلع
 آن عضو آن مرض سرفه بر طرف شود و آنجا که سبب براتقه السعال باشد خشت فصد و استفراغ
 نلط مار باید کردن و غذا با دشر تها تک بکار داشتن و ترابری سه که در ثرات حلق گفته شد غیر
 غرغره دیگر جلا اینجا سفید باشد میان ترابری سه که در اکثر سرفه سه مزمن نافع آید و
 بر آنکه هر مرتبه که کهنه و مزمن گردد سرد شود و بیج ترابری سه سردی فرا نافع نیاید و به تشخیص در
 سرفه کهنه که سبب حرکت غیر طبیعی سشش و قصبه مواد تر یا دوام بر آنجا پوسته انزک انزک مائل
 باشد و سشش را از کثرت رطوبات برودت غیر طبیعی حاصل بود ترابری سه و سبب در مرض گردد
 سح ذلک چون در اصل حرکت سشش بقضای طبیعت است نیز حسب اراده رطوبت است این
 عادت حرکت او جهت ادنی بیست چون برای سرد شدن و از ذرات اول گردانند فلذا ترابری سه
 که جامع بود در گرم کردن سشش و منع حرکت سنا و بکار باید داشتن و آنچه درین ابواب بیست
 آزموده است یکی دم گرفتن است و نفس چنانست که از سحرگاه تا شام از جامه خواب
 بر نباید خواستن و سخن نباید کردن در سردی از سحر برون نگاه باید داشتن و بینی بر بالین نماند
 بروی خفش و مالینه غالب برودت نماند داشتن دوم را آن مقدار که توانگر گشتن

و با سنگی گذاشتن و اگر نفلت سرفه حرکت کرده باشد و یا بطریق زلزله فرومی آید و دفعه در مجاری
می کنند حب السعال یا شکر سرخ یا سفید یا حلوا می منزج یا منزه ادام و سد بن گرفتن و با کز انگبین
بلوطی که در اکثر سرفه آئین است با هستگی آب آرزو برودن و همین نوع محافظت و مگردن و اگر
نظر سده در آن باشد از اینها احتیاط باید خوردن و بسیار سرفه ها به بزمین را بدین طریق علاج
شده و صنعت خواب خوب هم قریب باین است بشرطیکه بنبوبات واقع شود تا منع ریختن مواد
در خواب بر شش هم کنند و بعد خواب سرفه غلبه کند و دیگر استهلال سکانات و مجففات
اخلاط است و معدلات طبیعت و مقویات امضا و مزاج بدن چون حب الشفا و حافظه
در شفا و مزاج الحمروا مشابه آن لیکن طریق استعمال آنها آنست که بجه خوردن بمقدار
که از کف کیفیت سازد و بآن طاهای غلیظ نرم و چرب خوردن چون هر سیه که اندک نکر شرح
قلم در آن نهاده باشند و چون با بچه مرا که قند بر آن سوده باشد و کفالی حرنا و کاجی سکری
و باطله و نان و حلوا می منزج ادام و نان و فرنی قند که در دهن با ادام بران کرده باشند
و زیزبان کم نمک و شکر و نار جیل و شیر و پنجه و شکر و یا خرما یا عسل و فرنی که آرد برنج و آرد
نار جیل سوده در آن ماسدی بود و نان کز انگبین و مشابه اینها و هرگاه کیفیت خشکی و تیرگی
جواس که بسبب حاصل شده باشد کم شود می دیگر بخورد اگر چه نیم ناش باشد تا بگذارد که
سنا مشش حب خوردن و مواد حرکت آید و پیشش موافق عادت مقرر میل کند و بسیار را
برین تریب صحت حاصل شده و دیگر استهلال دارد های سفوی شش است با لهما صیت چون
مشش گوگرد مشش چارک و مشش روبا و گوشت را سود طریق انفع در خوردن آنها آنست که
خشک سازند و در سایه خشک و نرم بمانند و اندک نبات سوه اضافه کنند و بر نشا از آن سفوف بخورد
و بارزده تخم مرغ بر آتش نیم بخته سازند و ازین سفوف بر آن ریخته صباها سجا قذا جزند و چشم کسند
و صبه سفید آن با نبات سوده چنانچه در سرفه الطفال گفته شده هم نبات مفید آید و همچنین در
نیم برشت که رنگی بر آن ریخته باشند حب السعال مجرب گیرند منزه ادام شیرین است
کنده و منزه نیم کنده و صغ بادام از هر یک یک گرم کثیرا و نشاسته و نبات از هر یک دو درم و مصلی
یا کنده از هر یک یک گرم بادام از هر یک یک گرم کثیرا و نشاسته و نبات از هر یک دو درم و مصلی

بجه

بلعاب تخم می برشند و جها سازند مقدار فندقی خشک کرده در دهن سیدار زریه تحبص و اشتها
دیگر سه مرکبی و دو درم سیمونیک درم رب السوس چندرم نبات و نشاسته و مغز بادام سفید
از هر یک سه درم صمغ یکدرم و نیم ایفون چهار دانگ و نیم جله را سوده بلعاب تخم کتان برشند
و جها سازند مقدار نخودی باید دانست که سرفه و زلزله از امراض داره از همچون سرد و حصبه
و آبله و سرفه همچنانکه از هوای ترش فزای او فنداز هوای عفن نیز گاهی می او فند سبب تفریح
و شش از هوای ستنس عفن دهن چندین ذوبت این شایده کرده ام در هر ارات
و ذوبت بود انوک تخفیف پیدا کرده بود سوله سرفه عام بے نزله و بر تپه بود روز سرفه که منقطع نشدی
باقی نیامری و ضعیف نکر دهن و الحفال بهوش میشند و بسیار مرم از کویک و زبرگ بهمن
منشی روز سرفه هلاک باشد و در کت اول آخر الامر زنجبیل خام سوده در آب گرم حلیم
هندی فرمود که آشا میدند هر روز بختقال و بیشتر اکثر برین علاج صحت یافتند و در کثرت دوم
که سرفه در بار بود علاج به فصد و تسکین کردن و بخورد زنجبیل سوده و بلع مرکب شهاب و در کت
گرفتن لبلب و بیخ کج و جوز بادام چینی و نمک طبرزد و پوست نار شیرین سیاه و آب آنرا در بر
و بعضی جها و خوردن غذا های زبانی پخته و کم ترش به درتے برید واقع سے غدر ادرجے
از مردم مرا این سرفه واقف شد و به علاج جها سے مقدم سابق تخفیف شد در دو ماه تا نقل
بود انکو ویم مرتفع نشد و در سے غلام چرکش منوادی مزاج را در زنان سرفه کند
فازتے تشویش سید او چنانچه به شب خواب نتوانست کردن و از مسکات نزله و مزرات
گاہے بخورد و غذا های سقر و سنتے بکوشی یافت اور ادر است انار سیمونش با پر دها سے آن
فرمودیم و بهین صحت یافت و چند کس دیگر انار سیمونش را در شب آتش سے بختند و بخوردند
و صحت یافتند و در آن فازتے بود انوک بعضی داشت کثیرے را سرفه شدی چنانچه
در افضن مقدم گفته شد حضرت اورا بحب الشفا بهوش ساختند و در شب بلا روز بهیچ غذا
و آب بر روز اندر و بهر دو شبانه روز قدر سه شربت عمل بود و اندر و غذا سے نرم خوردن و فازتے
تمام شد سرفه تسکین تمام یافتے بود و بلعاق نوی دیگر محتاج نشد و چندین کس را ویدیم
که صحت سرفه ای کنه بر چال پیش کردن داغ کو بکلی سوختند فائده عظیم یافتند و چند کس را ویدیم

لے در کت
ست

که بزرگی که در حال شیب نرمه گشت است بپلوی استخوان چانه زیرین چون انگشت بران
 فشار نرسد آید و داغ کوچک سوزخند و سر فهای سخت برداشتن صحت بافتند و آنجا که سر فهای
 اتفاق افتد شربت مورد اطفال لعن یا بر فرموده اگر پی نیز با آن باشد در سه هم بهین شربت سفید
 آید و آرزو است و الله اعلم سفقت الدم خونی که با آن رطوبات حلق و قصبه و شش است
 به سرفه و غیره بر آید یا از داغ آید از بینی یا از للمات یا از لوز تین یا از حلق و حنجره یا از قصبه یا از مری
 یا از شش یا از عروق سینه یا از حجاب بسبب کشاده شدن سر رگه یا جراحی یا آماسی یا از
 کردن خون لبش از عضو مجاوره و اشباه این حالات از آفات این اعضا علامات اما
 آنچه از داغ یا مخاط نیز گاهی ظاهر گردد بے سرفه آید بجز داغ قف آنچه از بینی آید جراحات سفند
 بران گواهی دهد و یا مخاط بیشتر آید و آنچه از للمات و لوز تین آید آماس و جراحات آنها بدان اشتداد
 کند و آنچه از حلق و سرری آید خون با آب آینه بود بے سرفه و بی تنخ بر آید و با آخ و تنف غالب
 تر آید و آنچه بسبب رطوبات علامات بر بر آن دال بود و آنچه از حنجره آید با تنخ ظاهر شود و بعضی
 از امراض موسمی آن محل یا زور آواز و غیره بران شاهر گردد و آنچه از قصبه یا شش بر آید
 یا سرفه باشد لیکن آنچه از قصبه آید با بلغم بود و کمرنگ و بے ایضا باشد و بے سرفه و ضعیف بر آید و آنچه
 از شش و نهایت قصبه آید با سرفه عظیم بے درد بر آید کم رنگ و کفک ناک بود و گاهی
 بایستد و با آمدن گیر و آنچه از شکاف رگها از شش یا از سینه آید با سرفه سخت و در
 بر آید و سیاه رنگ و غلیظ با آنک کفک بود و غالب باشد و فته پیدا شود و اگر از کتادان
 سر رگه در نزدیکی قصبه باشد خون آنباک تر بود کمزور و اگر سبب کتادان و هن رگ تری
 خون بازی غلیظ بود که با خون آینه است بے تب باشد و ترا بر گذشته بران گواهی دهد
 و اگر سبب استلای خون بود و بطور آن آنک آنک و بیدر و باشد و از داغ آن آنک راسته
 یا بر و آنچه بر سبیل ترشح از عضوی دیگر چون حجاب غیر لبش آمد با شد آنک آنک و در بین
 بود و در موسی آن عضو در و وضیق شش بران گواهی دهد و آنچه از آماس شش بر آید
 علامات ذات الریه بران شاهر بود و آنچه از قره آید با چرک و ریم ظاهر شود و مثل این بود و خطر
 این قسم بیشتر از آن باشد که از عروق شش و سینه آید حیث صوبت النیام قره شش گفته اند که

آنجا از شش خونی آید بے قرح چون بایستد بر تے (حاجی) باز آمدن گیرد دلیل آن بود که شش
 ریش گشت و این کثرت از آن می آید علاج آنجا که سبب عرضی مرض بود چون آما سها و قرح
 و جراحتها در جمنا بدستور سے که در مجلس مبین است عمل بایر نمودن و آنچه از نزله یا طرکین
 رگے از اسلامی یا حرت دم و اشتباه آن افتاده باشد در آلات آواز یا تنفس نخست ترهیر
 تسکین و منع خون و جذب بجانب مخالف بایر کردن و طریق اگر چه در جراحات و فصد و رمات
 و غیره مذکور شده لیکن درین اعضا بخصوصها چنان بود که در جمله اولاً فصد صافن و لسا کفند
 فصد باریک تا خون میل با سافل کند و قوت بر جای ماند و بعد از آنکه بنید اگر خون از دماغ
 و یا حلق و یا خمره است از قبضال بر ففات خون بگیرد اگر در شمش و سینه بود از سلب
 بر ففات خون بتا نند تا منع آماس شود و قوت صغیف نشود و بعد ازین اطراف را بایستد
 و مالیدن و شیشه بر نهادن و پاپیاد و آب گرم داشتن و پاشویه کردن بجا و نوب
 و حقه کردن تا باقیمانده تمامه با سافل باز گردد و در جسمه اینها از سخن بلند کردن بسیار
 گفتن و خشم و صحت که آن قلق و اضطراب است از غم و به فارسی عصبه گویند و از
 هینو و عطسه و خنده و گریه و جماع و زور کردن و از چیزهای تیز و شور خصوصاً کشک و پیر
 خشک و از چیزهای سفح خصوصاً سخت گرم و یا شیرین و از چیزهای خون زار قیق و منفود
 کفند به تخصیص خرد و از بویا بے تیز و گرم و خشک و از خوردن مطلق شیرینها و ترشی های
 تیز کم بقض و از مرچیات ترش و غیره حدز و پر میزد واجب بود چون برین ترهیر تفاوت کلی
 پدید آید بعضی از دواها بے مناسب شش و تصب و حجاب و سینه که جهت بستن خون
 در رمات و غیره مذکور شده بکار بایر داشتن و در اصلاح و تقویت عضو مآذف که شیدن بیان
 دواهای که جو بستن شکر النفع باشد یا شامند و غرغره کنند شراب النجار در عصاره لسا
 الحمل که باد خون سیاهشان و وضع عربی بر بان کنند از هر یک میزد در عصاره مذکور یا
 در عصاره لیمه الیش مجر فادز هر جوانی یا معدنی در عصاره مذکور یا در دغ حالم و غیره تا در
 حدی منقول از یک درم یا دو درم در عصاره مذکور یا عصاره خرفه یا عصاره بعضی الراعی یا در
 عصاره خیار و سیب ترش بومیانی در یکی از عصاره های مذکور طین مختوم در عصاره های مذکور

سند آواز بلبل

طین ارمنی در عصاره های مذکور پیرمایه خرگوش در عصاره مذکور و اگر حرارتی باشد و غلیانی
 شیره از کافور بایکی از اینها ضم کنند و اگر افراطی باشد در نشت قیرالمی ایفون اضافه کردن
 نافع آید و اقراص که با در عصاره با در و ج در بر و اعضا هم مفید آید میان لوتی شک
 النفع چهار دوم الاوخین و که با در بسد و طراشیت از هر یک ششاسه کثیر و نساسته
 و صمغ عربی بریان کرده از هر یک درم ایفون ربع جزو سه جمله رازم سوده ویه شراب
 نارالمسی سرشته در جله بجای آب عصاره خرزوله نافع آید و عصاره حن نیز در حرارتها
 مفید بود و اگر آب جواهر شادنج عدسی شسته یا گل ارمنی و جلیا شیر از آب یکشب بنگند
 و از آن آب میزند میان غذا های مشترک النفع محیی نیم برشت تنها یا از حوا بس مذکور بران
 پاشیده و گوشت بزغال که اسبخار و برگ خرزوله و گشنیز خشک یا زرد نار گل با آن جو شیره باشد
 اشکاب که بقله الحمفا خرزوله و لجه الیتس و عدس و عناب در آب جو شیره باشد دوم الاوخین
 سوده بر آن پاشیده باشد یا چه بره یا بزغال که بساق و خرزله پنجه باشد یا عدس و لجه الیتس و
 بقله الحمفا پنجه باشد و سنگ پنجه تنها هم مفید آید و آنجا که سبب نزله باشد با ترابیز مذکور که سر
 زود و دیار ستردن و ضامدی از لجهها و سرگین کبوتر بر سر نهادن و پوسته سر را خاریرن بجللات
 سرشتن و تیزاب فاروقی بیله سیاب و نرم کرده بهترین سمجونی بود و حب الشفا یا حافظ الصحه در
 عصارات مذکور خوراندن مفید آید و آنجا که رگ در سینه از ضرب یا زرد می شکافته باشد مفید
 و زایر مذکور ضامدی که از طین و از سنی و خاک کندر و مانو و آرد و گرد آساید پوست انار
 برگ مرد در اطراف روز چیزهای رطب سازند هم در اکوفه و بختی چون عصیده ساخته دروغن باروغن
 مرد با آن آمیخته بر سینه نهادن عظیم سودمند بود و اگر سبب شکافتن رگ سرمای سخت بود که پسینه
 رسد بجز ملک شاخ سه درم و تخم کتان یکدرم و نیم سنبل سه درم کندر و گل سرخ از هر یکی پنجم
 که با پنجم درم چند میزگریم و نیم اقا قیا سه درم فاد زهر جویانی دو درم جله را با در و ج فادر
 ساخته و امثال اینها بجز نذیسه مفید آید و اگر سبب شکافتن رگ بودی بود غلیظ غذا های با
 شکن بایر دادن و سمجون و فلونیا و ترابقی بزرگ نار سیده در عصاره بود نافع آید آنجا که سبب
 دهن گ بود از امتلا خون راز و دبا ز نساید داشتن تا آنکه استفراغ دم بحد واجب سرد آنجا که ترابیز مذکور کرد

و غذای سه روزه ترک کردن صواب بود بعد از آن کم خوردن تا طبیعت تمام قرار یابد و آنجا که
 کشادن سرگ نیزی خون بود یا نیزی ماده بود که با خون آمیخته است بعد از فصد کشاکش سرگ
 مفید بود و کافور و جوا بس داخل ساختن لازم آید و اگر بعد از فصد اول سبیل مناسب دفع خلط
 ما و کفند آنگاه به بستن خون پردازند اولی بود و اگر کشادن سرگ بسبب آغوشگی از رطوبت و
 سستی آن باشد تقبیل رطوبت بکم خوردن و سهل لایق اول باید کردن آنگاه تقویت عضو عضو
 نمودن و جوا بس بکار داشتن از خارج و داخل و الله اعلم و اوقات الریه این در سه
 بود حار که در شش پدید آمده گرم یا از بلغم شور عفن و سبک حدوث این اغلب نزل
 گرم باشد و از سینه بیاید و دو کفت بر سینه بر ضربان اندر زیر کتف یا اندر ترقوه یا اندر زیر
 پستان یا اندر جلا اینها و بنض موهومی عظیم یا متواتر و متفرج بر آمدن رخساره به مقدار یک دوم سر
 یکدوم سرگ در حدت تب و بر دیدگی رو به دسیات و انتفاخ پلنین و غلظت پلگما و گرانی حرکات
 چشم نسبت به عادت و انشامی رنگهای آن و ظهور رطوبت غلیظه لزج پیوسته بر روی زبان و در
 بلنی سرخی روی و حدت تب و اضطراب کمتر باشد و گرانی محل علت و آب و هین بیشتر و در جلا
 جز بر پشت نتواند کیه کردن این علت اغلب در تنقیه هلاکی و انتقال آن بر تر باشد و گاه بود
 که در طبیعت قوی بتدبیر خوب ماده آن بطریق بنجار نفث تخلیل پذیرد و ظهور رطوبت پنجه به سر
 بران دال باشد یا منتقل بزات الحسب و این اسلم از عکس باشد و کمتر شدن صفت نفس ظهور و
 خلیدن پلو و بنشار نائل شدن بنض بران گواهی دهد باشد که به سرسام منتقل گردد چون از غنچه
 بگذرد و تخلیل و انتقال نکند منتقل پتنتج و پائل گردد و خلاصی ازین شکل بود و از دم تب بعد
 تنقیه و بدون درد و تدرود در معالین شش هم شا بر این حال بود و گاه بود که بعد ریم کردن شش
 شود و هرک در فضای سینه بریزد و عریض و مویجی شدن بنض بران دال گردد و گاه بود
 که ذات الریه صلب شود و زیاده شدن نگی نفس و سرفه خشک متواتر بران دال بود و باشد
 که خراج گردد و باشد که اندر شش خداوند علت رطوبت بسیار ریخته شود و حال او بهسم چو
 سستی گردد و در حین خفتن بر جوا بس ادراک تواند و شش او سخت گرانی کند و نفس او
 عظیم تنگ شود و گاه باشد که در ذات الریه صلب سنگ در شش تولد کند و از جهت بجز مواد پیش

دیونس از جالینوس نقل کرده است که او دیده که بسزای سنگ پاره با برآمده است همچو زالدا سنگ گشته
است که من دیدم که به سرفه بزرگ تنگی بر آمد همچو سنگها که از شان بیرون آید و بعد از بر آمدن سنگ سرفه
از اهل شد و دیونس خود گوید که من دیده ام که سنگهای فرود در شست همچو خشک بر آمد به سرفه صعب
بعد چهار یا پنج دهر یکی بوزن سه فیراط و پس از آن سرفه کمتر شد لیکن غلت بجلل باز گشت و بعضی
بر آن هلاک شد علاج فانون ترا بر اینجا است که بنگرند آمانس خوبی دور آمانس که از خون و
صفرا باشد که از کدام جانب است و از آن سرفه شدن خار در تب از آن جانب بیشتر دیگر آن
جانب درم و به بیشتر آمدن رطوبت از دهن در عین خفتن بر آن جانب تر آن تشخیص کردن و همچنین
بعد طلاء کردن لبه آب و گل تر کرده بر سینه مریض بلا حظه زود تر خشک شدن از جانب متورم
پس اگر درم از جانب راست سرفه باشد از پای راست فصد فاضل کنند و بعد سه روز از این
فصد با سلیق چپ کنند و اگر قوت قوی باشد از این سه روز دیگر با سلیق جانب موافق کنند تا ماده
تمام پاک شود و اگر فصد کامل نتوان این فصد جانب موافق اخیر لازم بود و اگر درم اندک جانب
چپ باشد بر عکس این مذکور عمل نمودن درین مرض اعتماد کل بر فصد کامل و بعد بر حقت
بوده استعمال سهل نیک باشد به تشخیص که تب گرم بود و دیگر گرانی نزدیک چیز کردن نباشد
اما در مرکب اگر مس گرانی و تود در شرا سیف نیز می یابند بعد فصد بلینات موافق تعدیل و تقلیل
خلط مرده تعدیل مزاج مناسب بود و نرم داشتن شکم در جله بخور ایندن چیزها سه نرم و بی
سفل شیر شست و به داخل کردن بنفشه و شکر در کشکاب و شیای بسی نیکو آید اینجای هیچ شربت
خک و قابض نتوان دادن بلکه همه چیزها سه لیسن منفع و شتی معتدل و منقش آورنده مناسب
بود اگر از جهت گرمی تب بشربت خک حاجت آید شربت های خالی و تری فرا چون آب
خیار و آب هندوانه و کشکاب و شراب بنفشه و آب کدو و عرق سوسن و ادون جائز بود و اگر
درم از جنس حرمت باشد کشکاب و شراب بنفشه و آب کدو و عرق سوسن و ادون جائز بود و آنچه
که ماده خام بود یا اندر اشتهاء دیگر وره و دیگر زحمت او فند و شست زیاد کرده و در اول زمان
از سوم سفید دروغ بنفشه باید ساختن و بعد از آن پیه منع و لعاب خطمی و لعاب بشکال بیان
آید اینست و بتدریج با ابونه و بنفشه و عرق سوسن اضافه کردن و همچو عصاره آینه بر سینه بکار و داشتن

عنه بنی نایک
عنه بنی نایک

و چون ماده سخت خام باشد ضاها از کرب پخته در برگ بادیان پخته و جله را باید کوفتن و ساختن در جله
 کما در گین تازه رنگاوی تنها و بانگ و سوس و گل خشک نافع آید و آب گرم تنها در و عن نبشته
 گرم تنها در خردنک و سوس یا از زان تنها گرم کرده در فلغونی تکمید کردن مفید آید و در استعمال
 ضاها و کما در احتیاط باید کردن تا حرارت بخار آنها بر روست بیمار نرسد که طلاس ضیق البغیر
 تولد کند و ماده آماس خام باشد غذا از جنس کسکاب و گندم آب و سوس آب
 و ماش با اسفلخ و جازری و با قلا سرخ و مرد و ماش تمشتر باید دادن و اگر در شتی
 در سینه شود و صوابا از آرد با فلا و کرسنه و آرد نخود و جزدوس پزند و با آن گین و هند و اسل
 در وقت سینه را پاک کند و لوق کرب و تخم پنبه و ان مقشر کرده اندر روک پخته و در شته پاک
 گفته است و لوق اسفیل با شیر و خرفه آمیخته سخت موافق بود و باید دانست که بر وقت
 آماس شاده خواهد شدن تنگی نفس و گرانی سینه دور زیادت گردد و آب گرم نرگردد آن روز
 که کشاده شود نیک بر زمانه وقت ابتلای ظهور این آثار روزی چند متواتر از ضاها مذکور بکار باید
 داشتن تا زودتر کشاده گردد و اگر در ان ایام بر پهلوی که آماس است خواب خواب کند هم بر
 کشادگی اعانت نماید و حرمان از شراب زونا و کشکاب پخته و اوان هم موافق یافته اند و آنجا
 که ماده بلغم عفن بود علاج بر ستورس که در ذات الجنب گفته شد باید کردن و در نفع بیشتر
 کوشیدن و الله اعلم و است الصدر این علت ریخته شدن رییم بود اندر فضای سینه
 و سبب آن یا استخار آماس شمش و جابها و غشا و عضلها بر سینه بود و با حرورت قرح موضع علک
 آنک بود از راه کله پاک شود بطریق نفث جمت فرستادن ماده رییم را بشش و هر چه در مدت
 چهل روز پاک نشود اندر جرم شمش نفوذ کند در ریش سازد و علت سل تولد کند و اگر ماده چپ
 باشد اجزای سینه را تباها کند و هلاک سازد و ناگاه بود که مرض طویل گردد و پانیا آماس بنیاد کند
 و آن دلیل ضعف حرارت عزیز می بود و در باشد و گاهی اتفاق افتد که طبیعت قوی تر دفع شود
 و دفع آن با در بیشتر باشد جهت اجتماع جذب کرده تا دفع بجز و عدم جذب اسما علاج
 تر بر این علت قریب بتزیدات الریه بود لیکن آنجا چون رییم اکثر بطریق تاورار دفع
 میشود یا بطریق اسهال بر آید و پای که لائق هر حالی و وقتی باشد از حرارت و سهلات و طینات

برای امداد بکار باید داشتن و الله اعلم سل این ریش شش بود و سبب آن یا نزله تیز اکل بود
یا شخ شدن آماش شش یا گزشتن رییم حبیب از عضو مجاور بران چنانچه در انتقام ماده ذات
بعضیات سینه و شش واقع است علامت این ریش لزوم تبوی است و اشتداد آن در طرف
شب بعد طعام و تقدم سرفه کننده ذات الریه و گزشتن رت بحران آن که هفته ایست و یا ذات
الجنب و گزشتن رت بحران که چهارده است و ظهور نفث الدم و چرک در رییم با سرفه گزشتن
رت پاک شدن رییم که آن چهل روز است و گزشتن بر ستور و با شکر در شها یا در اوقات گرمی
روزانگ عرته کند و باید داشتن که این مرض بعد ممکن و عواکم علاج پذیرد و جهت مانع بودن
حرکت سرفه و حرکت نفس از درشت شدن جراحت آن و آنچه الیها در علاج آن نوشته اند جهت
تسبیل شداید اعراض آنست و مدار کردن طبیعت با آن در مدت دراز و اغلب این علت است
را بود که بر سینه ایسان تنگ باشد و گردن دراز و حلقوم بیرون آرد و کشف از گوشت خالی
و بطرف پشت بلند بر آرد همچو بال مرغ و آنکس را هیچ خوانند و اکثر این مرض پس از نوره سالگی
بسی سالگی افتد و یا آنکه این مرض در هفت ماه هلاک یسازد و گاهی که ماده مفسد و کم
جراحت و کم خورد باشد جایگاه ملت دراز در دهر باشد که از سن جوانی تا کمولت برارد و شیخ
گویر بر و شیده را دریم که هفت و سه سال اکثری درین علت همت یافت و گاه باشد
که بعضی کسان را اگرچه در شش ایشان رییم بود لیکن سبب آنکه پوسته رطوبته لزج از سر
ایشان بر شش فرومی آید سرفه و ضیق النفس با ابتدا تولد کند و حال ایشان بحال سلولان شبیه شود
و اگرچه آن از جنس ذات الریه بود او را سلول گویند و آنچه از ریش شش علاج پذیرد آن بود
که ریش از غشای درونی وی تجاوز نکرده باشد و همچنین آنچه از کس سطح ظاهر گوشت را زار سیده
و عوز نکرده باشد و عروق را ناسد کرده و مع ذلک ماده که هوا از بار بصیفت منتقل میشد اسهال پیدا
کردن و چند روز بچکس را نمی شناختند و دست بجا میزدند و اری بر روز و حرکات بیه اختیار
میکردند و از ضعف قدرت انجام هیچ فعل نداشتند و همین شیخ رفعتد علاج قانون کاهمان
است که در علاج نفس الدم ذات الریه و جمی گفته شد و اگرچه ریش را به محففات دست
میتوان کردن اما اینجا محففات چون سبب زیادتی سرفه و نافرمانی رییم هست

بردن آمدن میشود و استعمال آن نمیتوان کردن اما اگر دوالی باشد که بجا نیست ریش را در
 تری بر ویانزد صاحب علت دم بسیار توان از نگاه داشتن برستور که در سرفه گفته شد سرفه را
 بر تنه بچسب منع منع توان کردن لیکن که بزودی اصلاح پذیرد و بعضی از اصحاب تجارت براد
 آشناسیدن سرشیم ماهی مل ساخته برستور با ازک شکر طبرزد هر روز دوسه ذوبت نافع یافته اند
 و همچنین خوردن موسیائی سنگ بچودشش گوشت پاچه پنجه آزاد و همچنین برادست خوردن
 فاذ هر حیوانی در شیر خورده و همچنین حقه کردن هر روز بزده تخم مرغ و موسیائی سنگ بر پای موسیائی
 انسانی یا سدرنی و آبی که پاچه بزغال با سنگ در آن جوشیده باشد بسیار در درین حقه حبس سرفه
 لازم بود تا بالابریزد و شیخ گفته است که غالب خوردن کلنگبین و سبب غذا با نان خوردن هیچ آن
 این علت را ضرر نیکند و خشکی آنرا بلبوته اصلاح کردن نیکو آید و در در لوقات حک و غیرت
 اورام در و نه و بر اهما عظیم نافع بوده و همچنین بجز حقه کردن اما با اصلاحات بهتر بود و الله اعلم
 ذات البجب و شوصه و برسام بر آنکه ذات البجب خالص در می بود گرم اندر حجاب
 که عاجز است میان آلات تنفس و غذا و شوصه آماسی گرم بود اندر عضله های درونی سینه یادر
 حجاب که در شیب حجاب عاجزست بر سینه پوشیده و این را ذات البجب غیر خالص نیز گویند
 و برسام یعنی آماس سینه و آن در همه بود گرم در حجاب که اندرون سینه و اضلاع بران پوشیده است
 و آن حجاب را سبطن نیز گویند و جلای این اورام را بر سبیل تقسیم و تراود ذات البجب و برسام گویند
 و گاه باشد که این درم گرم در بعض حجاب بر آید که اندرون سینه و اضلاع را پوشیده است تا اندر
 عضلات خارج سینه چنانچه توان احتباس کردن و اینها را بر ذات البجب و برسام گویند لیکن
 خالص نباشد و ماده این درم گرم با صفر بود یا خون صفرائی و یا خون صفرا سادی اجامات از
 بلغم عفن حاد و رقیق باشد و شوره و نادر از سوداوی صفرائی هم افتد و یا غلبه این مواد نزل برین اعضا
 ریزد و بواسطه بروی و کثافتی درین جایا بالند و سبب درم کردن آنرا هیچ جهت در در این مرض بیشتر
 افتد و باشد که با انتقال ماده از درم عضو مجاور و یا از انتقال ذات الصدر بر آید و این باشد حکایت
 سطلن این مرض در محل درم بود و سخت خلیدن در و اگر ماده گرم باشد فاعده در وقت نفس باز
 کشیدن یا دم زدن و در سرفه کردن خود تمام بود و در اول سرفه خشک و تب گرم لازم بود و تکی

و نواز نفس زدن و بدون تدریج از محل ورم نمودن نبض صلب و نشاری و ظهور نفث با سرفه در اول
 و بر آمدن در بوجالی و خلیدن آنرا که عوام خلط گویند تر و ه و میان کتفات تنگی و بے خوابی و درشتی
 زبان هر گاه که در نفس و اشتیاق در و بیشتر شود ورم در عضلات با سطر بود هر گاه که در نفس
 در و زیاده گردد ورم در عضلات عالیه باشد و تدریج در ورم بیشتر بود و خلط در صفرائی
 زیاده باشد بغیر ظهور نفس تمیز هر خلطی از لون آسان بود و سایر دلائل اخطاط هم شاہر باشد
 و همچنین اشتداد تب بنوبت غیب و سوبیت ریح و عدم تفاوت بسیار در اوقات و دلیل صریح
 بود بر لینی و صفراوی و سوداوی و موسوی تدریج و بیاید و اشتن که درین مرض ذات الریه
 سمیزین دلائل در تیز اوقات از بجه مرض و حال سلامت و هلاک احوال نفث بود اما دلائل
 آن بر اوقات چنانکه نبودن آن و از ک رقیق بودن و و شوار بر آمدن ابتدای مرض باشد زیاد
 شدن آن و از وقت بغلظت میل کردن و از و شوار بر آمدن با سانی تبدیل یافتن و از سرخی
 بزردی گراییدن ترا و مرض بود و پنجه و همواره شدن و با سانی انوک سرفه غالب بر آمدن
 انهای مرض باشد و باین حال و کم قوام شدن تدریج اخطاط مرض بود اما بر سلامت چنانکه
 زود بر آمدن آن و پنجه شدن آن و با سانی بر آمدن و دلیل خیر بود و علامت نفث سفید
 لون و ملاسه سطح و استوای قوام آن بے لزوجت بود و هر گاه نفث در روز اول پدید آید توقع
 نفث ماده مرض و بجران در هفتم باید داشتن و این مرض اگر چه سخت گرم بود لیکن چون قوت
 قوی باشد هیچ خوف نیاید کردن هر چند که اعراض مرض قوی باشد و اگر نفث در سیم یا چهارم
 پدید آید و در آخر چهارم نفث پدید آید و توقع نفث در هفتم بجران یا در یازدهم باید داشتن و اگر ظهور
 نفث از چهارم باز پس افتد و قوت قوی باشد و نفس از حال طبیعی بسیار دور نباشد و دیگر
 اعراض بر اقلت اشتها و خواب و کثرت عطش و امثال آن بسیار باشد نباید در یافتن که مدت
 مرض در آن خواهد بود و انقضای آن از در چهل روز و شصت روز توقع باید داشتن تا سلامت
 مابست اگر خطی و خلط نشود اما بر موت چنانکه موخر شدن ظهور آن از چهارم باید بے اعراض
 فرود و کسی قوت و ماندن آن بر لون سرخ یا زرد یا اشقیق یا سفید شدن یا لزوجت و و شوار
 بر آمدن یا تیز لون آن بیای حصول یا بژی یا بسری و حرکتی یا بچو چهار بر آمدن در جلد و باطل آن

علاج آنجا که ماده خون و صفرا بود هنوز روز اول باشد که ماده سخت در حرکت است فصد باید
 کردن از باسلیق جانب مخالف ورم و چون ما جوش نیک برداشتن اگر قوت قوی باشد
 و اگر اصفت تر شد بر سه مرتبه بردارند چنانچه از قیال جانب موافق بردارند اگر یک روز
 از مرض گذشته باشد که ابتدا به فصد کنند باید که در آخر روز دوم خون از باسلیق بگیرند پس از
 اکل موافق جانب بردارند چنانکه رنگ نیکو گردانند اگر در چاشت سیم فصد کنند هم شاید
 به تخصیص که صفرا غالب باشد در جلد روز دوم را بهتر یافته اند در بین ایام غذا از جنس ماش
 منقش و اسفناخ و جازمی و کشنیز سبز مناسب بود و چون سفمت ظاهر شود و لوق سفستان جهت
 سهولت آن باید دادن و یک شبانه روز آنرا منقش نماید کردن و بعد یک شبانه روز که در آن
 که ماده کم باشد آنرا بجا بس که سفمت الدم گفته شد چون ملین ارسی و اشال آن باز باید در آن
 در روز دیگر یعنی قوی بمقدار قوت باید دادن و بعد از آن بخواهد و سحریت با سه جالی نرم شود
 کردن و جلد ترا بر سه که در ذات الریه گفته شده اینجا موافق بود هر یک به محل خود اگر ملین
 دادن محل نباشد بجهت غیر حاد هم تنقیه سفید آید و صفراوی صفت بعد نفع قلیل فصد معتدل باید
 کردن بلین قوی بعد یک روز دیگر بقیه ماده را دفع کردن و غذا و شربت آنرا که خشک کرده است
 طبع جالی و بلین و منقش و شسته دادن و اگر ماده ریختن بود در اول و نفع دیر خواهد بود شربت
 شمشاد با شیر و شمشاد در آتش جو باید دادن و باقی ترابیر ذات الریه صفراوی در تریب
 مذکور معیدار شدن در انجبار و بعد انجبار نیز همان ترابیر که در انجبار ذات الریه مذکور شد
 سیاه باید آورد و بیان اشتر که درین مرض گرم جهت تشنگی و حرارت منفرد ورم
 نافع یافته از به تخصیص در او اول مار الشیر یا منخله حلوی طبع عذاب و سفستان و برزخا و سه
 و برزخمی عرق سوسن با شراب بنفشه سرد کرده اگر حرارت و تشنگی غالب باشد و الا فانازات عرق
 سوسن که تخم خیار در آن شیر گرفته باشند با چوب جزوس و ماش منقش ساخته بریان کرده مقدار
 سفید باشد و جهت تحلیل استعمال فادزهر در بعضی دوها داخل ساختن در او اخر توان و اما
 در غیر اسهال انقبیه که نافع یافته اند همانست که در ذات الریه و صفراوی مذکور شد بیان
 تلینها سه که مناسب یافته اند بعد نفع و فصد خیار ششبر پانزده ورم شراب بنفشه سی ورم

باعوض خیار شنبلیله شیر خشک پانزده درم اگر اسهال قوی شود اینند اگر خواهند از شیر خشک خیار شنبلیله
 هر دوی درم بنا صفا صفا کنند و دیگر سه سفستان عناب زهر یکی بیت عدد آوی بخاراده بود
 بنفشه و سنای کنی از هر یکی شش درم اول میوه های یک بچوشانند در آخر علفها را دو سه جوشه دهند
 و صاف بیالیند و سی درم ازان را با بیت درم یا کمتر شراب بنفشه و لوق خیار شنبلیله هم نامغ آید
 اما در درم بلندی و سوداوی حقیقت نیز باید کردن کمر او بعد ازان صفا های پزاینده و تحلیل کننده بکار
 باید داشتن و آب گرم جرعه جرعه دادن و کبچین عسل با آب گرم آمیخته یا با قند گاه بگاہ دادن
 و غذا کشکاب از کشکاب جو نخود و کشکاب گندم و نخود و یک درم تخم بادیان و پندرم پنج پنج اندان
 باشند سفید آید و همچنین شرابی که در سه چغندر در کتب ثبت و نخود پنجه باشد و جو سه که آرد
 علیه شسته و آرد با قند و انگبین و مسکه ساخته باشند و بای شوری یا شبت و گند نامی پنجه پزاینده پاک
 کننده است و اگر ماده بس غلیظ باشد سخت تنگ شود و با سخت باز ایستد گیرند و فامی خشک
 زرد کوفته مقدار سه درم و انزمار العسل برهند و گاه باشد که گلی نفس قلبه کند و بران حاجت
 اندوزن با قند از بخار با انگبین سرشته برهند و سوزانیدن آنرا مع بیض نیم برشت خوردن زائل
 کند و در بلندی غذا کم خوردن سفید بود و از سردی و ترید و سردی فزا حد واجب باشد و افزای
 در ترید هم سفید بود و سوداوی ترید و طینن غالب سفید یا سفید لوق خیار شنبلیله
 تمام فائده بشند و آنجا که از این اورام در عضلات خارج سینه یا در حجاب اصطلاع افتد از
 دستور علاج فلتنونی جرعه دو دستور این اورام درونی مذکوره آنچه مناسب باشد بکار باید داشتن و
 بعد تقیه بعضی دوا و طلاهای ملین زود اصلاح یابد و کم خطر باشد و درم که زنجبیل ساییده را در او اثر
 بنوام هر چه آب آینه کرده متعاقب بران طلا میگردند زود سه به صلاح آمد و از جمله اعمال
 که نفع آنرا در انواع این مرض بخبر کرده ایم یکی مالیدن رگما و عضله ها در طرف سین
 است از بالای پستان بازو و یکی تزویه به تخصیص محلی را که در سرفه مرده کنند و بعضی
 گویند که شیخ نیز زود و همچنین مالیدن دو طرف مرده با سه پشت را میان دو شتاب تا سردن
 به تخصیص محلی را که در دو طرفه و غلیظان بران بیشتر برسد و طریق این مالیدن بران بیشتر
 سیدار زود در تنگ آنرا که بیشتر زود می کنند و بنوعی انگشت را بران سیدار مذکوره بجهت ازان

و با همگی انگشت ازان بر میدارند و انگشت و عضو را دم سید هند و دیگر سس گبر نیز چندانکه اعراض
 و ج و درون تفاوتی پیدا کند نگاه هفت سید هند و شباز دومی چندین کرت چنین میالند ماده
 آن ملت برین فعل بسیار تحلیل می یابد و دیگر سس تکمید کردست خصوصاً بعد ازین مالیدن
 بکامدی که از پیشک گو سفند و سیوس جو دگل سرخ و اسه که از اترکان کلکه کوفی گویند جلد را کوفته
 و به نیک آب خمیر کرده همچو فرس بر تا به گرم ساخته باشد بر محل درواز سین و میان شامها تا سر
 دوش و دیگر سس داغ کردن است به فیتله چنانچه دستور است بر ملامی که در مالیدن گرفتن
 آزا تمفیس کرده شده و داغ بیکبارگی از پیش بیان زرقه و پشان و کی بر محاذی آن از تقا
 بر بلوی مر و سر میانه نزدیک سر دوش و حاکم آن انگشت بود چنانکه دانسته شد و آن اکثر
 که ناخوش شدن و اعما ماده مرض نیز تمام تحلیل و استفراغ یافته باشد و بسیار کس را ویرم
 که برین علاج بے استفراغی سخت یافتند به تمفیس بر آن که مانع استفراغ و در میان استفراغ
 داشتند و در میان اتراک این مسالجات شایع است شخصی مرطوب را در تے مقدمات بالیو لیا
 اتر که پدید آید بود و در سرستان بقره زین رفت نزد امیر ملا طیب بعللاج رفت بعد بر نیز او را
 حقه گرم و تیز فرمود و عمل تشد و جگر او را ازان حرارتی و ضعفی پدید آمد و سبب ذات الجنب شد
 چنانچه آخر روز دیگر تب و تهر و طاهر گشت طیب چون حال چنان دید مرض شخص شد غذای او
 بر ماش مقرر و استفراغ مقرر داشت و تکمید از سیوس و بنفشه و نمک آب زرده و در روز سیم اثر
 نصیح دید از رگه که ظاهراً بود از جانب موافق مضد تالی کرده و غذا بر فرار بود و در آخر همین روز
 سیم نفث الدم پدید آمد طیب امیدوار شد و بشارت امید خلاصی داد و جهت سهولت بر آمدن ماده
 صباغ چهارم لعوق سفستان یک ملقه واد شب پنجم طین ارمنی در آب کرده و او و خون را بست
 و سفث پنجه می آمد و قدر بقدر تسکین یافته بود صباغ پنجم طینی که پانزده مجلس عمل کند و او از زنده
 و شیر خشت از هر یک ده درم در طبع غناب و سفستان حل کرده و چهار درم سالی می در آن طینج
 اضافه کرد و چهارده مجلس عمل شد و مجلس پانزدهم مرین عشی کرد و آب بر رو او زدند و کا به کل
 بویانیز بر خورد و اسهال بکم منقطع گشت و آن روز و آن شب غذا همان داد و ششم چو خورد
 اضافه کرد جهت ضعف و شک بهنتم عرق کامل شد و صحت یافت و در هشتم استمام معتدل فرمود

در نیز ابتداء تشنگی بسیار را برین نوع علاج کرده شد شخصی پیرگیلانی الاصل را در فصل
 زمستان در هرات ذات الجنب شده و او احساس سینه در بوکمنه چنانچه دستور بعضی پیران ست
 هم واقع بود حضرت اورا مضمحل فرمودند و بکسیدند که در محلی گرم جفت او تعین کردند و طبع غلاب
 و بنفشه جفت تشنگی پیوسته با میخیزانند و غذای او بقا و اصلی ماهی شور سیب آتش سخته و پلا و تشنگ
 لیکلی و انقله که سیدانند و هر شب حب الشفای بزرگ با میخیزانند و بعد مضمحل همه روز و شب
 او را نبات در دهن داشتن و آب آزا با تشنگی فرود بردن مقرر فرمودند چون چهارم شرفت الدم
 پیدا شد و گاهی چنان سرفه پیدا کردی که از درد در آن صفت کردی و هر شب از وزی چندان
 خون برفت بر آمدی که جرت شدی مردم را و تبر این همین مقرر بود تا چهارده روز بحران
 صحیح کرد یافت و این علاج خالی از تبخیری نیست زمستانی در کوه طواریس هوا تفتنه پیدا کرد و بولد
 ذات الجنب مملک شد و هر گزایه صوبهای شیرین علاج کردند که بملک شدند و آنجا که شربت با کثرت
 مردم آن جاها را هم عادت ایناست حضرت هرگز اسقامت مرض درسی یافتند فی الحال نصف
 کامل سفیر و نوز غذا شور باهای برنج و اسفناخ سیدانند هر صبح یک انار بزرگ نیم ترش را با طبع
 درون آن عصر کرده و پالایند میخیزانند نواعاض بسیار ظاهر می شد در هفته صحت ییافتند و مقابله
 سرفه برین نوع صحت یافتند و بچکس برین علاج نزد کثیرک و غلامی سفید را دیدم که سوخته
 شده بود و تا هفته آماس بود اما ماده صیغف بود غذا باهی نرم میخیزانند و در دم نمیشود و بحران
 صحیح نیکو شخصی زنجبیل خام را سوده و برستور که در بالا گفته شد پیوسته بر سینه آنها طلا کردی
 همین علاج در دم شد و درم تحلیل پذیرفت و صحت یافتند و این مرض غالباً مرده و الله اعلم

باب یازدهم در بیان احوال دل از ترکیب و وضع و مزاج و حرکت و صفت
 آنها علامات آنزجه مختلفه و امراض قلبی و اسباب و علامات معالجات
 آنها اما ترکیب و وضع و مزاج لاین دل و حرکت و متلفع اینها

بر آنکه دل عضو بیست مرکب از گوشت و عصب و غضروف و شرابینه که از دوسه بسته
 است درک اجون که از جگر برده اند آمده است و خونی که اندر اینهاست اوست

چون غذا و آرزو بعد نصیج کامل حار غریزی گویند و روح حیوانی که بنحوا آن خوشتر و غشای که مملکت است
 اما گوشت دل گوشتی است سخت ممتاز از گوشتهای دیگر و مشهور به شکل است طرف بزرگتر از او که
 قاعده است بطرف بالاست با آنها و نیز ازین طرف رسته اند و با آنها که دل را بر جاسه خوشتر
 میبارند هم برین طرف بالا پیوسته اند و آرزو بر حجاب و قصبه استوار کرده و غضروف او قوی
 تر از همه غضروفهاست و هم ازین طرف است آنکه بنیاد دل است و غشای بیرون دل
 هم صلب تر از غشای اندک دیگر از آنهاست بسبب آنکه حامی عصبه است پس شریف است از آنکه
 خالی نیست و این غشای از که از وی جداست و اندکی بخود فرسخی هم دارد تا بمرکت انبساط دل
 در وقت تشنه نشود و بخوبی همای دل بنا بست بطرف دماغ است و دوازده گز است یکی کوچکتر
 اما از آن دو تا که بزرگتر از یکدیگر که بر جانب است واقع است بزرگتر است از آن دیگر که بر جانب
 چپ واقع است جهت آنکه چون ماده غذا سخت از جگر اندر روی آید همیشه در او جمع شود تا بر آن
 وقت ضرورت دل آماده باشد و این نسق را شقاق دل گویند و آن کوچک در میان این هر دو
 واقع است همچو پلیزی که مستفاد آن در تجویف بدان اندر هم کشاده است قاعده این تجویف نیز
 از طرف بالاست ولیکن قاعده تجویف بزرگتر و تر است از قاعده دو دیگر تا راه غذا از جگر بر دوزخ
 باشد و گوشت طرف چپ سخت تر است از بر آنکه در تجویف چپ روح بیشتر است از خون خون
 آنکه آن حار را حار غریزی گویند لطیف تر است پس چنین ادلی بود یا بعلافت مانع تحلیل و محافظ
 آنها باشد از طرف بالای دل که قاعده است در پاره گوشت فلیطه رسته است بر شکل دو گوش
 و راه آمدن نسیم هو از شش بل بران تریح دل این دو گوش بود هر گاه که دل حرکت بنشاط
 کند هر دو بنسب شود تا نسیم بیشتر گیرد و هر گاه حرکت انقباضی گیرد هر دو منقبض شوند تا نسیم گرفته
 باشند و بل اندر شود و خارت دل میر شود باذن الله تعالی و نیزه گزین رگهای دل در شریانی آن که
 از جانب است از طرف جگر و حجاب بر اندر آمده است تا مخزن تمام برای تقدیم بر در سایه باقی
 رگهای رسته از دل چون برای نسیم رسانیدن از راه سهام اندر خود تر اند و تشریح شریانی فی الجمله
 در باب اول بیان گشته است و بیان روح حیوانی هم در آن باب بیاید است که دل چون نسیم
 حار غریزی میدهد و آنها در معدن روح حیوانی است قبل از رسیدن اعضا در رحم متکون گردد و قبل از جمله

در حرکت آید و بعد از همه اعضا در مرت ساکن شود و بطبع از جمله اعضا گرم تر بود با بطبع و لطیف بود
روح و افشای آن بخار چنانچه لائق بود تا آنکه درون بجزارت کلیه با برودت و مانع و اعصاب برابر
که سبب اعتدال مزاج است تا آنکه درون و او را در حرکت بود یکی اینست از برای هوا خشک در یافتن
و یکی انقباض از برای اخراج اذخالی چنانچه مکررا بسین گشته و در سکون بود که میان آن دو
حرکت لازم است و جمیع شریانیها که از دل رسته اند همچو خاومی اند و آنرا در رسانیدن روح حیوانی
و حار و غریزی بجمیع اعضا در ترویج آنها فی الجمله در یافتن هوا از راه مسامات بدن و انقباض است
که حرکات و سکنت و شریان موافق بود یا حرکات و سکنت دل زیرا که مانعت فزوع مستقل را
باصلی که بیس ماده جمله اعضا قوت حرکات اعصاب حیوانات است بیس قوی باید و اینجا
جان بیس ظاهر نیست و نیز چون از قبض دل شریان منبسط شد یعنی از بخار و حانی بران اندر
و مزاج رون و خون شریان را فاسد سازد اما حرکت شش و ریه با مقدم بود بر حرکت دل و از
انقباض موخر باشد و اگر چه از تقدیم و تاخیر بسیار ظاهر نباشد و گاهی که در دم منقطع گرفته شود ترویج دل
فی الجمله با معنی هوای بود که در خلل شش بازمانده و متعلق گشته و از هر چه قلیل که از راه مسامات
بشریان میرسد و محل دل بحیث ریاست و اثر نیست که از تقریر آن معلوم شد توسط اعضا
شریفه در درون سینه بود تا از آفات محفوظ باشد و الله اعلم اما علامات امراض مختلفه
دل - از طبیسی - و غیر طبیسی - اما طبیسی بر آنکه خداوند دل گرم از سینه کشاده بود است اینچنین
مناسب بود و سوختن خصوصاً بر سینه و کتفها بسیار باشد و نفس و نفس او با وجود سکون عظیم بود
از هوای خشک فرحان شود و غضوب و غیور و مستور و سوزناک باشد و نیز فهم و خداوند بر دل سرد را یعنی
مال سردی از حد لائق حال بر خلاف آن احوال بود از عطر گرم سخت فرحان شود و خداوند دل
زرا بخش نرم بود با وجود حرکت و تب کینیات سفالی زار زد و پاره و در دوزخ کند در طویات
فصلیه در بدن او بسیار جمع شود و خداوند زغال خشک را حال بر خلاف این احوال بود و خداوند مزاج
مرکب را حال مرکب بود از این احوال هر یک که مناسب از آن شود چون تغییر مزاج اعضای
رئیسه جمله بدن سرایت میکند علامات ثانیه که در باب و گفته شده هم با این علامات شاکر
باشند و استدلال با و ارض سفالی اینجا بنایت صحیح بود اما غیر طبیسی - خداوند گرمی دل التام

و تشنگی باشد که از هوا سه خشک بهتر از آن تسکین یابد که از آن نفس او سریع بود و لول و مغز و سخت دل
 و بے سبقت باشد و خلو از سردی دل را بنفش و نفس صعب تر و متفاوت و بے تطویل بود و در
 اطلاق بر خلف آن باشد از هوای گرم و عطر گرم دیگر میماند یا بزرگتر از تری دل را بنفش
 نرم بود و کسلان و کند نم بود و از رطوبت و فضلات پست منفر با شد و خدانو خشکی دل را حال بر
 خلاف این بود و مرکبات را نیز از این احوال استنباط آسان بود و فرق میان طبعی و غیر طبعی
 و راسی اعراض آن باشد که ایما اکثر بعد از آنکه بزه باشند پدید آیند و تبدیل یا بند و آما از اصل
 چنان باشند و نیز تبدیل پذیرد و یا بند بر نرود و در بعضی دلائل اعراض با سورا المزاج عام غیر طبعی
 مشارک باشند و الله اعلم اما امراض دل و اسباب و علامات و معالجات آنها
 بر آنکه اندر دل همه انواع سورا المزاج پدید آید و علاج پذیرد و اما آنکه و متفرق الا اتصال
 و بزه را احتمال نکنند جهت تجلیل یا فتن روح از دج جراثیم و از فساد ماده و الم بزه و فتنه
 شدن ارواح در سده آما س و گفته اند که هر گاه بر دل بزه آید و از بینی خون سیاه برود و بیار
 زود هلاک شود و اما در پرده غلاف دل ممکن بود که مطلق متفرق الا اتصال و بزه پدید آید و علاج
 قبول کند جالبینوس نقل کرده است که خروس بوزینه داشته است و آنها ضعیف میشده اند و
 هر چند مراعات میکردند نیک نمی شده اند هر دو را گفته بر غلاف دل خروس آما سی یافته چند عدد
 بر پرده دل بوزینه در می یافته و چند با قلابی و بر تری امراض دل آن بود که از سده افتد و سبب سردی
 با اتسالی خلطی بود یا بخار غلیظ که عضو بر او بر آید و تنقیه دل چنانچه بفضد میسر گردد و سهل نشود و
 سده اتسالی آنرا بفضد با سلیق راست تدارک یابد کردن سده بخار آنرا بفضد با سلیق چپ و از
 سهلانی که جهت تنقیه دل دهند از ادویه قلبه معتدل یا سرد با گرم یا آنچه موافق باشند یا بدست
 یا قوت و دواعی را بر دل رسانند اما ادویه معتدل قلبی یا قوت است در جان و فیروزه و لعل و ورق زرد
 سیم و سبب شیرینی و لسان الثور که آنرا به فارسی گاو زبان گویند و اما ادویه گرم قلبی در دج و حنظل
 است و جودار و فادز هر حیوانی و شک و عنبر و ابریشم و زعفران و زرنبا و عمو و دهمین سفید
 و سرخ و سبیل و بادرنجبویه و تخم آرد پوست لیمو و ترنج و قاقله و کبابه سانج هندی و اچینی که با
 و خمر یا ادویه سرد قلبی کاویات و کشنیز و صندل و غیره بیدر شک و مروارید و سید و گل سرخ

و طباشیر دگل منقوش و ترشی ترنج و لیمو و امراض قلبی اگر چه ازین انواع بود که مذکور شد لیکن چون عرضی
 اعم و اقوی از جهت امراض خفقان و عشی است بنا برین ملاحظه این هر دو را انبرک مخصوص
 ساخته اند خفقان این را لطیفین دل گویند و این حرکتی بود که در عضلاته دل پدید آید بر
 احتیاج اعضا یا با بجا و اعضا چنانچه در او اهل نواب پنهانی باشد بر اسی دفع شود از خود خواه
 مزاجی و خواه خارجی و این خفقان هرگاه غلبه میکند نقیشتی اسباب و عشی هرگاه متواتر گردد بهلاک
 انجامد بسبب خفقان یا سوراخ مزاجی بود سابق یا سوراخ مزاجی بود مادی اندر دل دنا ده
 آن خلطی بود از اخلاط اربعه یا در خلط از آنها آئینمه یا مادی باشد یا بخار سے و خانه باشد
 که خوبی و فتنه در دل ریخته شود و در بنف و نفس از آن اخلاطی عظیم پدید آید و از بی آن
 زرد عشی افتد و یا سبب سده با تاملی بود در شریان دریری که بواسطه کامل از سفتش
 بسبب آن بدل نتواند رسیدن و بخار سوخته هم تمامه منفع نتواند شدن و یا ضعف مزاج
 قلب بود و یا قوت حس دل باشد و یا در دو چیز غریب و سفاد بدل چنانچه از خوردن بوم
 آزار دگر پذیرد جا بوزان زهر دار افتد و یا رسیدن بخار سے عفن از گرم یا از رحم
 و غیره بدل باشد یا غلبه خوف و یا غلبه شادی و یا رسیدن بخار سردا دسه از مرق و نسیم
 سده و یا سپرد علامت آنچه سوراخ مزاجی بود علامت آنها همان است که در آئین
 شده و آنچه از با بود عدم سوراخ مزاج و عدم افزودنی اخلاط و عدم اسباب دیگر بر آن گوایه
 و سوز آنچه از بخار و خان افتد علامت آن چنانچه در همین النفس دانسته شده بر آن اشتها و نایب
 و آنچه از سده افتد اختلاف بنف در صغر و عظم و قوت و ضعف عدم علامت اشتلای بر آن
 دال بود و آنچه از ضعف مزاج دل باشد تادنی شدن او از بی کیفیتی مثل گرمی و بخار طعام و
 عظیم نماز شدن از قبیل اعراض سفتانی مثل عنی انرک و فرخی انرک تا بر آن بود و آنچه از
 قوت حس دل افتد هم همین باشد علامت آن لیکن در ضعف قلب بنف ضعیف بود از قوت
 حس دل بنف قوی باشد و این شتم چنانچه از ادنی سبب پدید آید از ادنی علایج زایل گردد و آنچه
 از زرد و چینه غریب و یا سفاد افتد همان وقوع سبب علامت آن باشد و آنچه از بخار گرم بود
 علامت گرم بر آن دال باشد و آنچه از بخار عرضی افتد آن عضو بر آن اشتها و نایب

و آنچه رسیدن بخار سوداوی بود از علامات بالیو لیا بعضی بدان دهند و آنچه از اعراض نفسانی
 افتد همان حال بران دال گردد و گاه باشد که فم معده از جهت بر آمدن خلطی سفید از معده بیاید
 یا بخاری تیز از احتلاج کند و از جهت قرب الموضع بدل چنان گمان افتد که خفقان است نه
 باشد و فرق آن بود که از تقاب و تکرار خفقان البته سستی در قومی فم شود از تو از آن جزو فم
 چیز دیگر نباشد علاج آنجا که سوراخ گرم ساده باشد نقل باید کردن سپهر سرد و تر و پیوسته
 صندل بویدن و کشیزبند و ایون دکا و زوگل خشناش و اشال اینها و دهن را گرم باید داشتن
 و سیندر را خشک و گاه از خایج ادویه غالب خشک و خشک کرده طلا کردن که بدر ساختن
 و غذا های که خشک باشد و کم بخار خوردن به تخصیص آنچه ترشی ترنج یا لیویا انار یا عنبر نیخته باشند
 و پاره های آبی در آن انداخته با و از و کار های گرمی و خشکی فراد آنچه نفس را گرم کند و خوردن
 و همچنین از غذاها و شربت های گرم و شیرین و دوا های گرمی و زو نیز ظم و گاهی از سبب های خوشبو
 به شیرینی مثل چون سیب و ارد و بلخی و انار اطسی و بی و خربزه فایزی و جردوی و انگور کلابی
 و از شربت های متوی قلب چون شراب لیمو و حاض و اترج و صندل و از عرق های بید مشک و
 و گاه در بان دکاشی و از ترصهای کافوری و لیمونی در صبا جا و بین الطمان و بوقت خواب
 اگر معده خالی باشد آنچه مناسب آنوقت باشد بکار داشتن و علامت خوردن ایون جوز مال
 و معاصینی که ازین اجزا و از آنها غالب باشد عظیم فائده دهند و آنجا که ماده گرمی باشد سخت متقیه
 باید کردن به فصد یا پسل یا بلین بر ستور سے که در مقدمه گفته شد بعد از آن چون از سوراخ گرم چیز
 باقی مانده باشد بهین دستور اشف عمل نمودن و در قومی گفته اند که بعد از آن کامل و باز آمدن وقت
 بتن در جماع مبالغه کردن نافع آید و اینجا که سبب سوراخ سرد ساده باشد تدریر آن ضد تدریر
 سوراخ گرم ساده باید کردن و با بجمه دم گرفتن اینجا نافع عظیم آید و همچنین بویدن عطر های
 گرم پیوسته و در دست رس قوی و سیر خام و خمر و زنج و بلاد ریات و منفرحات با قومی شاهی و در اشک
 بے سفید آید و بر بنهای زعفرانی و قرصهای عمود و عنبر و اشباه اینها خوردن و اگر ماده سرد باشد متقیه باید
 کردن بحب صبیال و اشال آن بعد از آن همین طریق مذکور را مرعی داشتن و آنجا که سبب سوراخ
 یابس باشد کمال اعتدال در تدریر مرعی باید داشتن و اگر سبب صحت خشکی گرمی بوده باشد از علاج تن

الخی که لائق بود باین تمایز خلط کردن و از تحلیلات خارجیه مطلق دور بودن الا عند الضرور
 تر طب بدین کوشیدن و آنچه در صینق النفس بخاری مفید آید و تسکم رازم و داشتن پیوسته بجز
 خشک لبین عظیم نافع بود و آنجا که سبب سده تر یان در بر می باشد بجانب چپ و سهلات منفخ و
 مناسب قلب تدارک باید کردن چنانچه در صدر بحث با اکثر ایما شد و تقویه تقویت دل کردن
 بغزایات منفخ و مداومت خوردن رس بر بالای طحالی مناسب بنایت موافق آید و سده که سبب درم
 عضوی مجاور افتاده باشد تر بر درم بود آنجا که سبب خفقان ضعف قلب بود تقویت باید کردن بغذا
 های مناسب مقوی عطر سور المزاج و همچنین به شربت آب عطر اللان از تقاضی و سفر جلی و سفرجات با تویه
 و بر قهای خوشبو و بهر طایفه موافق در تقویت مزاج بر کوشیدن بر ستور که در حفظ المعده مذکور است
 و این مزایات را بر فتر و مداراد مملکت زمان و طول کردن تا نیک به قرار باید شخصی را این
 نوع خفقان بود سه سال علاج میگردند نیک نیشد یکی فرمود که چقدر بخت را که بدمش بخت باشد
 پوست باز کرد و بر تابه های گرم ورق درق بر بر بند و نبات سوده بر تمام در قهای آن باشند
 و گزاشتن آبی از ان بیرون آمد بنایت شیرین و آزر ناستا بر خور ایند زمان آمد و چند نوبت
 کر این عمل کرد صحت یافت و دیگر هم آزمودیم نافع و آنجا که سبب قوت حس دل باشد و آرد
 و صدمات نافع بود و آنجا که سبب درم و هوم و اوجاع لیونخ باشد تمایز بر ستور باید کردن و
 همچنین آنچه بسبب بخار گرم و دمنی و طمست و اشتباه آن پدید آید و آنجا که سبب غلبه خوف یا شادکی
 باشد مزایا فراط اعراضی و سفستانی بر ستورش باید کردن و در خوف همه مقویات قلبی خشک بود و در
 شادی مقویات قلبی گرم یا معتدل و آنجا که سبب بخار سودا و کوه اکثر معالجات مایه خولیا مناسب
 باشد و زرم داشتن لطیف با آنکه در جلا امراض قلبی مانع است اینجا انفع بود و سفرجات معتدل و
 خشک در شربت که مانع بخار بود آمیخته بیه نافع آید بیان شراب صندلی مجرب بگیرند صندلی
 سفید نشان کرده و زرم سوده و بختی چهل درم کثیر خشک بجز درم اندر صدر درم آب غوره یا آب پیچیده
 پیچیده طرز و بر افکننده و بچوشانند بموم و کنگک بر دارند و یک درم زعفران شاخ و در خرد بسته در
 و هر ساعت بر روی سیالند و با خربشتا رند و در افکنند پس نیم شقال کافور دودم طباشیر سوده
 در آن افکنند و به قوام آورند و نگاهدارند شربت بجز درم در قدر شیر و تخم خرفه و اشتباه آن

و با آنها بکار بر زمین بیان فرس کافوری مجرب که در اکثر مرصها بفایت گرم هم نافع آید بجز نزل طبا شرک
 سرخ و نیلوفراز هر یکی سه درم تخم زعفران و تخم خیار و تخم کدو و تخم کوک و تخم کاسنی و تخم خشخاش و از هر یک
 دو درم نشاده صندل سفید سوخته چهار درم سرطان انزلی بریان کرده سه درم رب السوسن
 و کبر اشک از هر یک یک درم زنجبین ده درم زعفران دو دانگ کافور نیم درم جلا را گرفته
 و بجایه بلعاب اسپنول به سرشند و فرصها ساخته در سایه خشک کنند و نگاهدارند و وقت حاجت از
 شربت یک درم یاد و درم دهند و الله اعلم غشی که آنرا بعضی از خود رفتن دل گویند حالتی بود که با
 آن بیکبار حال معطل شود و قوت حس حرکت اعضا و سبب های تحلیل یافتن روح حیوانی باشد و هر
 روح نفسانی نیست با قوه و یا مقننه شدن آن فی الجمله اگر چه تحلیل و خنق روح با تمام باشد فاجده
 بلاک شدن لازم بود و داخل مرص نباشد و فرق میان منشی و سکوت آنست که در وقت
 غشی آفاده سستی از دل منوم گردد و در غشی اغلب دهن الحقی باز شود و در سکوت الحقی بهم فشارد
 و غشی را چون آواز دهند چنان پندارند که از جای دور آواز میرسد و در سکوت این حال نباشد و سبب
 کمال آفت و مانع آنها و سکوت را آفت نبش بیشتر باشد و غشی را آفت نبش دلون منشی عظیم تنبذ
 شبیه بلون موتی گردد و دلون سکوت فریب یعنی باشد و در تغییر بخنوق تشبیه گردد و ظاهر برن
 اطراف منشی زود سرد شود بخلاف اطراف سکوت و سکوت به مقدم و حشی در مرص در اعضا می سر
 نباشد بخلاف غشی مگر آنجا که از امری خارجی افتد چون سیدن بخار بر عفن بر مانع و ضربه و سقوط و
 اشال آن غشی بسیار مکرر افتد و سکوت کم با تا آید و سبب تحلیل روح حیوانی که موجب غشی شود تب
 و اعراض نفسانی و قههای برنی بود و ضعف و قوت تن و وجها و بیماری است عاده عاده صامد از اعضا
 و لذت عظیم و سوء المزاجات قلبی که در حقیقت مذکور شد و سبب خفه شدن در دل یا غلبه سیل آن باشد
 پرورن دل بحیث حد از مودی مثل بیماری عفن گردد که با نفس لبش در ر و نر و بدل رسند و یا
 کیفیت سی و یا عرضی عمن و یا فرخی و یا عونی و اشیاء آن و یا وقوع سده بود که منج نفوذ روح و حرکت
 آن دیا ریخته شدن ماده زائر بود و جوف آن بواسطه استلای و این ستم ملک علامت است آنچه
 از تحلیل روح باشد مقدم اسباب محله بدان اشتها و نماید آنچه از خفه شدن روح باشد مقدم تقاضای
 اسباب خفگی کنند و مذکور همان گواهی دهند و در جمله نبش ضعیف و منیر و بطی گردد و آنچه که

غشی بتدریج افتد نخست رنگ درو گردد و بعضی صفر شدن گیرد و حرکت چشم ضعیف شود و پیش
 چشم طلعت با خیال رنگ دیگر می آید و اطراف سرد شود و آنرا عرق سرد کنند باشد که هم تن آنرا
 عرق کنند و غشی خاسته را علامات استلاب بران گوای و دیگر که اگر پیش از غشی باشد و میس پر بر آید
 سبب آن فساد مفرده باشد و غشی که از پس فصد کامل کافی افتد اکثر هم برین سبب
 بود چون در آن عین طلعی بر به نم معده بر آید به تخصیص صفراد بجا درت دل را بر نماند
 باشد که به سبب غلبه صفت از جهت خرج شدن چون صالح افتد هرگاه اندر غشی رنگ درو
 به سبزی مائل گردد و سر اندر پیش آید نیمه بماند چنانچه راست تو آنرا کردن چون گردن و سر او را
 راست کنند فی الحال ببرد و هرگاه غشی را اسباب ماده سابقه ظاهر باشد و بشارکت مضمون
 هم بقیاده بود سبب اندر جوهر دل باشد و آن زود هلاک کند و تا تر غشی چون قوت از سبب
 در دل یا روح یا سبب قوی مقادیر تو آنرا کردن هلاک بزودی لازم آید علاج آنجا که مدت
 غشی را طولی باشد و سبب آن دوامی بود نخست تدریج بوش باز آمدن غشی باید کرد و بعضی
 از آن در بخت فصد مذکور شده و اقوامی تدریج بود که در سبات و اشتباه آن مذکور است آنچه
 مناسب بود از آن اعمال اختیار باید کردن اسرع از سموات عطریه در تقویت دل بیخ
 باشد و در اخبار و آگاهیدن اسرع از دلک قوی و تیزاب بیخ باشد اما از روای کلیه
 در غشی گرم همه عطرها سرد باید بود یا نیدن و ادویه غالب سرد بکار داشتن و در سرد بر عکس
 این دور جمله در تبیل مزاج باید که شنیدن و آنجا که سبب اعراض نفسانی باشد بعد افاقه هنوز
 آن عرضی باقی بوده علاج آن عرض در مجلس باید کردن و تقویت دل و بدن بنزد و شربت
 های لائق بودن و آنجا که سبب ضعف قوت باشد از امراض علاج آن مرض و تدریقات
 بر منورش باید کردن و آنجا که سبب ضعف استفرغی بود تقویت بدن بنزد و شربتهای لائق و عطر
 و عطر با بایر نمودن در غشی و بعد افاقه و آنجا که سبب ضعف رنگی باشد از بوی طهارت های خوب
 خوشبو از کباب با تخمیم با و بچکانیدن گوشت آب که بخمیردی گرفته باشد در حلن غشی تقویت و
 نزارک باید کردن و بعد افاقه آنرا که بنزد و شربت در آوردن که قوت ضعیف مستعمل
 باز نماند و اگر ضعف از قشنگی بوده باشد بچکانیدن آب شربت خشک مقوی در حلن و

و بآب سرد بر روی سینه او زدن و بهو خشک داشتن و بوی ایندن عطرهای خشک اصلاح باید کرد
 و آنجا که سبب رسیدن غشی بنجار از عضوی چون رحم و غیره علاج عضو باید کرد و بدستور
 که در مجلس مذکور است لیکن در احتیاطی رحم بوی عطر با دور باید داشتن و نیز بوسیله که بعد از آن است
 بوی ایندن و اشتراک بر سر که و نیز سوره و اشباه اینها و آنجا که سبب غلظت جماع باشد بوسیله ترک آن
 باید بودن و تغلیظ روح کردن بجزرات تقویت کرده نیز بودن و آنجا که سبب سوراخ مزاجی باشد
 بنوعیکه در حقیقت مذکور شد عمل باید نمودن و آنجا که سبب رفتن دود غالب یا گرد غالب باشد
 حلق و قصبه علاج همانست که در سرفه گفته و لیکن اینجا در چنین غشی از دود و دوشاب آب کرده در
 گلوئی او باید چکانیدن در همین گرو شیر حریب یا روغن بادامی در حلق او باید چکانیدن در روغن
 بنفشه و اشباه آن در بینی او تقطیر کردن و بر سرد فیل و سینه او مالیدن و آنجا که سبب اشتیاق
 مستغن بود جدا ریافتن هر حیوانی و غیره باطین مخموم در خمر حل کرده در گلوئی او تقطیر کردن و
 بدان حقیقت فرمودن و سرکه پیاز و سرکه صندل یا با گلاب و کشمش نیز بود بوی ایندن و همچنین
 سرکه انگور در آن حل کرده باشند و سرکه سیرکاه کل و گلاب سرکه بر آن میخته و نخله اینها بر بینی او مالیدن
 و در میان سرد سینه او طلا کردن و او را سخت مالیدن و یک جوی ایندن طویل چاهی غله بود و سر او را
 پوشیده بود و در حیوانات بر بالای آن ذیل و شاش بسیار کرده بود و نوزاد استند که آنرا پاک سازند
 و نیز غله مرز آنکه اندر شخصی در وقت که آنرا پاک سازند و نوزاد پاک چاه نرسیده بود که در رفتن و آبر
 او را آواز دادند جواب نداد اینها نیز بعد بخت در رفتن تا حال او باز اندازین همه در سینه چند نوزاد
 بیوش شدند مردم را از نوره ایشان خبر شد از آنکه آنها برادر نرسیده بیوش شدند مردم
 تا که سرکه جاری غالب آوردند و بر کنار باسه چاه افتادند و پاره در چاه ریختند و در میان میان کس
 بستند و آنها میسفت را بدان سرکه آلابیره بر بینی و درهن آنها بستند و آنها را درمی آویختند و بخیل آن نیک
 را برمی کشیدند و مع ذلک هر که ام که یکبار در رفتن بود نفس زدن او بسیار ظاهر نبود و آن دو دیگر نفس زدن
 دید و بر کس نام ازین زیایات مذکور بخیل در نای گلوئی او میچکانیدم وی بوی ایندن و طلا میکردیم
 و بر سینه ایشان و در بین الصلواتین احصین گاه پیوسته دوش و میان شانما دلی در گما
 ایشان را میمالیدند و در دستخشانک بخود آمدند و نوره گاه میزدند و کس را نیکو نمی شناسند

تا صبح که خواب کردند و غذا خوردند بحال خود آمدن آن یکی که اول رفته بود چون بیدار در حلق او
 زبنت هلاک شد هم در او اهل شب و آنجا که سبب سده باشد همان نوع که در خفتان مذکور شد تدارک
 باید کردن و آنجا که سبب می باشد علاج برستورنش باید کردن و عشی که در هینت واقع شود علاج
 بیضه برستورنش باید کردن و اگر چنانچه آنزک شک و مشک دو مقابل آنز آب آبی یا باره اللحم
 کرده اندز حلق او چکانند و بعد افاقه هم مار اللحم یا آنزک ازان و هندیسی سفید بود و آنجا که در غشی
 و فواق پدید آید بوی طعام از دور باید داشتن و دیگر مرغی بجلن او باید فرستادن و جبیندن و قی آوردن
 و بیزهای سس عسسه آوردن و عضله های او را محکم نالیدن و آباد از نالیدن آگاهایندن و چون منشی
 بنزیر س که زرد شد بوش با زنیار درنگ او هر لحظه تنگی زرد و بعضی ضعیف تر شود امید خلاص
 نباید داشتن و مردم ضعیف المعده را چون غشی افتد و دار المسک مثال آن زخم حاکرده در حلق او با
 چکانیدن و نم معده او را بر دهن مصطلک و اشباه آن چرب داشتن باشد اعلم

باب دوازدهم

در بیان احوال مری و معده و تریب و صفاتی از ترکیب وضع و شفقت آنها و اراض این اعضا
 و اسباب و علامات و معالجات آنها اما ترکیب و وضع و منافع اینها بر آنکه مری عضو
 است رگ از گوشت و عشاها و رگها که غذا و بر دشر با آنها که مرارت و قوت جوانی بر آوردند
 حس ان اما عشا یکی از اندرون آن پوشیده است و یکی از بیرون یعنی غشای عشا از رونی
 آواز و است و کار قوت جاذبه و انزاعها بلیف در آن باشد و لیغهای عشا بر بی آواز پناست
 کار قوت و افه همه انزاعها بلیف پناست پس فرودن طعام که آنرا از در او گویند بجای و نیت بر
 لیفت باشد و قی بجای و نیت لیفت و دفع که از بیرون است فقط بنا برین قی کردن و شوار از فرود
 بیرون بود و مری برستی هم برای گردن فرود آمده است از پس قبضه الریه و در عصب و شغ
 باونی نمله آمده اند و آنجا که برابر مهر چهارم رسیده اند از کی بطرف مست راست میل کرده اند تا نانی
 که اول بیالامی آید خالی باشد پس همچنان برابر پشت سر فرود آمده است تا نزدیکی حجاب پس بحجاب
 فرود آمده است و در بالها بود و پیوسته است شده و مری آن در عصب و هر یکی بر بلوی ازین بالمات
 شده اند و از یکدیگر می نختند جدا نیستند تا نگرگاه که معده از طعام آب منطی گردد آنها را فرود بکشند هر گاه که مری

طحام فرود فرخ تری شود این عصبا در گمائی دیگر را که اندر حجاب برود نزدیک اندر نشا رود
 تراجم کرده و دوسری اینجا که بحجاب فرود آمده است بتدریج فرخ تر شده است و آن جا نگاه را که
 آغاز فرخ تر شدن است نموده گویند و جرم معده برمی پیوسته است و ترکیب هر دو نزدیک به
 یکدیگر است و غشای درونی مری و معده بقشای اندرون دهن پیوسته در یک سطح واقع اند و بزرگ
 سبب که اندر دهان اندک از قوت مضغ نیست و چیزی که آنرا بنمایندنی الحال اثر مضغ اندران
 پذیرد و ازین جهت است که چون گندم خابنده را بر دهنل نهند آنرا پزند و اگر بخت برسد از کنگنه و غشای
 رود با هم بچشای با هم پیوسته تا معده و یک سطح باشند مری فرخ تر از روده است و غشای درونی
 هم قوی تر از غشای روده است جهت آنکه مری مجری طحام ناگوار پیره است روده مجری گوار پیره معده
 و طبقه است و لیکنای طبقه اند و دهن او اکثر دراز است و بعضی مویز نموده است و در هم بافته
 از برای نگاه داشتن این طبیعت و از اجزای کثرتا آنکه مضغ و کار معده با تمام رسیدن قوت با سکه
 برانها طبیعت مویز باشد و لیکنای پیره بینی او همه از پهناست تا بعد تمام مضغ انتقال را دفع کند
 و طبیعت هر یک را بجل خود کار فرماید و در مری هیچ طبیعت مویز نیست جهت آنکه اینجا هیچ حاجت
 با سکه نیست بلکه مغز است و آنکه گاهی چیزی در وی لطمه باز میماند جهت خشکی محل یا خشکی یا داخل
 یا بزرگی آنست و شکل معده گرد است و پشت او که ملاقی مری است پشت است پس اگر این تالقات
 هر دو با هم باشد طبقه بیرون معده را آنجا که قرار است گوشت بیشتر است تا گرم تر باشد و مضغ بهتر
 کند چه قرار او با سگگی دل و جگر که او را گرم دارند و در پشت و شانی که از عصب کافش منبسط شده است
 و اندر وی گسترده شد تا از نقصان فزادها جتمندی بر آنکه آنرا اگر خشکی گویند خبر دهند باشد و این
 حس گرنگی به تقدیر حق تالی جزو اندر نم معده باشد چه اگر در دیگر از اجزای این بودی آدمی در خشکی
 بی طاقت شدی از حارش و سوزش بر اعصاب و شریانی درک اجوف از دل و جگر بجانب مویز معده
 رسیده اند و شاخار زوده دور هم دیگر یافته شده اصل تر است که آن پرده سراسر است و بر معده با سار پوشیده
 است ازین رگها بود و از بعضی شاخهای صفق که از پرده ترش و درون عضله می شکم برسد
 احشا پوشیده است در طبیعت چرب و لزج که آنجا میرسد و بر آن بسته میشود پیر تر است و طبیعت
 آن حفظ حرارت است بر معده و اسما و غیره با و اصل صفق از سوی بالا از حجاب شسته باشد

و نیزه بدن را پوشیده و زیر شانه اندازد و آنجا که دستها را نگه دارد و دستها را از آن جدا کرده است
 با ناله آنکه رگها در باطنها که بنحای مردم چسبیده است اندر وی گذریافته هرگاه که یکی از منفذها با هر دو به
 سینه فراخ تر گردد و در دوده و ترش بران منفذ فرود آید یکسره خایه از آن فرقی گویند و در دهارا همین صفت
 بر ماند خویش نگاه میدارد و بعد در عضله های شکم و پوست و ترش منفذ مسوده را که شغل طحام از دست
 برده اند تا عشر فرود آید و اب گویند از بر آنکه تا طحام معضم نشود این منفذ فراتر هم آمده باشد و دست
 چون معضم تمام شود این ابواب گشاده گردد تا قوت واقعه کار خویش تمام نکند ابواب همچنان گشاده
 باشد باذن الله تعالی و منفعت مری مسوده از برای گذشتن ماکول و ترش و طبع غذا تحصیل
 کیلوس و تنزیه بدان که از اعظم منافع مری از ازان واقع ترست که به بیان محتاج تر باشد و در
 ذاک به تقریبات مذکور شد و الله اعلم و اما امراض مرسته و اسباب و علامات و معالجات
 ایما و شوار فر و بردن طحام و آب که آن را صومبت از در او نامند سبب این باتمی
 مری و درازی آن بود از اصل خلقت و این حال بعضی مردم در از بار یک گردن کفنده را افتد
 که در تنبیه ایشان قوی بود و از پیش خلق بسیار آمده بیرون و با ضعف قوت جا زید و قوت و
 باشد و یا ضعف قوامی تن بود چنانچه در آخر مایه های گاه به واقع میشود و یا خنکی رطوبات
 مری باشد و یا مرضی بود از امراض خلق و یا پیش آمدن مره گردن بود از محل خویش و یا چسبیدن
 زن زانو که بر درون مری بود جلد را بعلامات آن چنانچه مراد را همین شده توان شناختن آنچه
 خلق بود علاج پذیر نباشد و آنچه عرضی بود بعلامت مرسته گردد و آنچه سبب آن ضعف قوامی
 مری بود به میزنا و سبب آن که ام یک از سوره المزاجات است در تبدیل آن که شیون مرده
 سوره المزاج مری اکثر از مرده ماکولات و مشروبات و خلطهای بی رطوبات نزلات باشد پس
 شناختن مروره المزاج بلا خله حالات ساجت و لاحق ملاحظه حال نزلات و نامی ممکن
 سل بود اما در سوره المزاج گرم مری رو غنما سه تنک یا عصاره کشیزه و کک پیوسته یا در پرس
 کردن طلا کردن و شربت های تنک و کنکاب بکار داشتن و آب چختر ع کردن و سنج زنگ
 بر ستورش کردن و اگر خشکی رسم تا این باشد پیوسته موم روغن بر پس کردن یا در الین
 و غیره است چرب و نرم و تنک کرده آهسته آهسته خوردن و اگر خلطی گرم بان باشد

اول تنقیه این به فصد قیقال و ملییات باید کردن بعده این عملها را بجای آوردن و اگر
 حی خشک بلها با سرشته در دهن پیوسته نگاهدارند و آب استگلی آب آرزو میسرند مفید آید و همچنین
 میوه های خشک ترش غیر قابض چون کشته شمش و شفقنا و امثال آن در سور المزاجی سرد
 بخلاف اینهمه ماکولات و مشروبات گرم بکار باید داشتن بزود غنهای گرم مالیدن و با دهن راحت
 و امثال آن مالیدن بسی نافع آید و اگر چه بزرگ از زنجبیل و عسل و امثال آن ساخته و خشک کرد
 هر شب یکم فرود برد چنانکه در مری یافتند بر تها و تری بر بالای آن بجزرد و خواب کند عظیم مفید آید
 و در وقت اشتن در وقت عظیم نافع بود و در سور المزاج ترتر با بر خشکی فرا باید کردن و از ترها خوردن
 و در هوای تر بودن و بسیار در آب در آمدن و خور نمودن و قلیها و غذاها به خشک و شور خوردن
 و به پس کردن تحمید کردن گا و رس و اشباه آن و اگر چه بزرگ از حافظ الصحت و امثال آن هر شب
 روز خوردن و گرسنگی و تشنگی کشیدن و بر نان و عسل اقتضار کردن و ترک آب و میوه و حیوانات
 اولی بود بر آنچه میسر گردد و عسل آب بجای نان و انار المسی بجای آب نافع بود و در وقت کشتی
 فائده دهد و در سور المزاج خشک بخلاف این اعمال باید کردن و غذاها به چرب و نرم و نفاسات
 باید خوردن و مملات و در داشتن و از ریاضات پر خور بودن پیوسته حلق و تماشای کردن را
 بر دهن نبغشته با دام چرب داشتن و اگر سو دای غالب باشد و بر نم معده پیوسته میرزد علامات
 بر آن گواهی دهد تنقیه سودا نیز باید کردن بچیزی که کم قبض بود و میس نیارد و در نم معده را پیوسته
 بچیزهای که منع آمدن سودا کند ملازمت باید نمودن و نکته از علاج ضعف معده سودا و سه
 بکار داشتن و پیوسته بهای نرم و چای شیرین در دهن گرفتن و آب آرزو آب استگلی فرود کردن نافع
 بود و آنچه سبب آن ضعف قوای تن بود در تقویت بدن باید که کشیدن و در اصلاح بزاج و آنچه
 سبب آن خشکی رطوبات مری بود که در سور المزاج یا بس ساده گفته شد باید کردن و آنچه
 سبب آن چسبیدن زل و اشباه آن بود در گلو و نم معده و علامات از ظهور لعاب اندر دهنی و اندر
 بر جوشیدن آب به نم معده در آمدن بجلت و دهن و گرانی حمل و احساس افعال آنها در آن موضع بر آن
 گواهی دهد با خراج آن سعی باید نمودن طریق اخراج پیوسته بیان یافته و اگر چه باشد که بخوردن
 را کتبه و مسقره با عصاره سوسن و زنجبیل بود گو میسر نمیشد را فرقه نموده و در آن بر اثر آن پدید آید اشتها می غذا

هیچ نداشت و سوزش در فرم معده حاد محافظت و اسباب سرفه چنانچه میبین شد هیچ علامت بود و چون آب
 بعد از تحض احوال مقدم از چنان تشخیص کرد که بملق این شخص رفته در فرم معده او استوار
 شده است و بجا درت شش میرنجاند پس بی خبر او فرمود گوشت سگ بچراهم بخته آوردند
 و در دوزخ این نزد بعد ساعتی بردگفت که این گوشت سگ بچرا بود که بخلط بخته بود و از فرم یعنی از ان
 نفن عظیم شدتی کرد و کت بر گوشت پاره چسبیده بود بجهت بخته که کت را با گوشت و خون سگ می
 باشد برین آورد و صحت یافت و اگر پاره گوشت خام سگ بچرا برشته حکم بسته فرود چنانکه
 بر فرم معده و محل کت رسد و لخته کت کند نگاه آنرا بکشد و بر آورد و بکین که کت بران چسبیده بر آنرا
 اعلم سور المزاجات ساده از معده علامات گرمی این تشنگی بود که بهو خشک تسکین نیاید
 چنانچه عطش قلبی تسکین می یابد و طعام لطیف راز و تبا که در طعام غلیظ را بهتر و در گوارد مگر از غلیظه
 حرارت و ارفع در دناک بود یعنی با آن بوی سوختگی در می یابد در آب دهن بچرا هم مایه خام ادراک کند
 و هم او افزاید اکثر اشتها باشد و از آب خشک و بهو خشک راحت باشد که بعد طعام شیرین ارفع
 ترش آید در دناک و دهن با آن تلخ بود همچنانچه بعد بخوابی نیز چنین حال گاهی می افتد علامت
 سردی قلت عطش و منفرت از چیزها سرد بالفعل و مسفرت یافتن از خوردن سردی است
 بودن اشتها از هضم و دیر نیک هضم شدن لطیف گرم و در هضم شدن کثیف بلکه هضم ناشدن حد
 یاد و قراقر بعد غذا خوردن به تخصیص آنچه اندک خلطی هم داشته باشد و بسیاری جثا در نرمی
 طبع و باشد که طعام نگو آید علامت خشکی کمی آب و بان رطوبات مری بود و از اطرش
 بسیار بودن میل چربی و راحت یافتن از ان و خشکی کردن پوست سر نشان مسفرت یافتن عظیم از
 جوع و عطش و قذای خشک و تسکین یافتن تشنگی از آب سرد و خصضه کردن آب و در معده بوقت
 حرکت اندک بصداین علامات پیش بوده باشد که اغلب احوال در خواب بوقت سخن گفتن آب
 از دهن رود و این هر دو شتم اخیر سفر و کم واقع شوند و علامات سور المزاجات مرکب معده مرکب این
 علامات بود علاج هر یک را به صدان تبدیل باید کردن با شریه و اغذیه مناسبه سار و تدریس
 سوید کیفیات بالفعل آنها تاثیر تمام بود در مزاج آنها و این مراعات بود و نیز در سور المزاج
 مادی و در معده علامت مادی صفراوی تلخی و بان بود برناشتاد بعد

این تشنگی
 که یک
 دیگر با از ان
 چسبیده

این تشنگی
 از جوار
 است

غذای لطیف و شیرین و تلخ سوخته شدن غذا شیرین در دو حدت صداع و اکثر اوقات متغای
آن از روی لون بشره و لاغوی تن و مسفت یا فتن از گرمی و شیرینی غالب غلبت خشکیما و
ترشیا و میوههای آبرار کم شیرینی خشک کرده و سفمت یافتن از آنها و باشد که آروغ گاهی بگامی
تاباشد که گدو گاهی طعم نخود خام خیسده و گاهی بوی آب ایستاده و کنیده کند و گاهی بوی بنز یا
عود و اگر بوی زنگار کند معدی است و گرم باشد و صفرای احراقی در معدی بود برگر شکله و تشنگی
صبر نتواند کردن و باشد که در جوع غشی کند از غلبه بنجار صفرا و گاه باشد که دوار و سپندر از غلبه
کند و اورا نشیان دنی بسیار افتد به تخصیص در چین ریختن صفرا بعد در برسی معدی از غذا
به تخصیص صفرا و این اعراض سبک گردد و در خلوت معدی سوزش فم معدی و تشنگی غالب
شود و علامات مذکوره از گرمی معدی و هم با این حالات باشد علامات بلغمی بسیار رفتن طوط
لریج و غلبه بود از دهن در خواب و میداری و ترش آروغ و طعم دهان و بسیار پریدن بلغمهای لریج
کشیده در قی و باشد که آب دهن و بینی با غلگی شوری بود و آنچه از تشنگی کاذبی ریخته میدارد و این
قسم بے ترکیب کم باشد و علامات تری سافج هم باشد علامات بلغمی یا بار باشد و اغلب لهاهایی که
حزوه شود ترش گردد و پذیرهاے خشک اغلب نافع آید و حرکت تشب فائده دهد و کم نرم باشد
علامت سوداوی غلبه اشتها کاذب بود و ترشی و طعم دهان در اغلب احوال با بزرگ تلخی
و یوست طبع و خشکی بشره و مسفت یافتن از ترشیا و راحت یافتن از غذاهاهی جرب و نرم و از چیزها
گرم و تر و معتدل سوختن و خشکی کردن بلکهای چشم و تشنگی بینی و چشم و خیالات غلط و ترسیدن در
خواب و بدی چشم و سوزش فم معدی در گر تشنگی و کم شدن آن بعد طعام به تخصیص مناسب علامت
یوست معدی هم با این علامات ظاهر در در قی قوی که بناگاه بخود کنند و یا بمغنی غیر مغوی سودا یا
و یا منشی لون سودا و آن در آن پرید بود و بر آنکه سوراخ المزاج و سودا معدی نباشد جهت قلت ترشیت
و خون آنجا و عدم مراد در جوان آن بخلات سارا خلط علاج بهترین در بر سه در جمله نیست
تقیه هر غلطی بود از طریق یعنی که مناسب آن خلط باشد چنانچه در باب ثالث بعضی از آن
مذکور است و بلغم در قی زودتر از صفرا بر آید و صفرا زودتر از سودا و بعد تقیه بعد از ترشیا و سودا
مخرج خلط سودی و معتدل مزاج باشد و اگر قی را ملن باشد و داده از تعریلات بصلاح در نیاید

و تسکین نگرد و بلینیات و مسهل لائمه تنقیه بایر کردن بعد از آن تقویت معده نمودن بقویات
 مناسب چنانچه بقویت امراض معده اکثر آنها معلوم گردد و با جمله در صفاوی به قرص فواکه
 و اطریفل و شیر خرفه و دوزخ و سایر اغذیه و اثر به داد و به که در تحریک اشتها و محرور زبان
 گفته شده تعدیل و تقویت معده منافع باشد در سودا و سبب آن که ترا بر در بالینویا و مرانی
 گفته شده حقیقت با قرآن موافق آید و آنچه در علاج او جامع و ضعفها معده گفته میشود اغلب
 آنها علاج این مرض باشد و الله اعلم و در معده سبب آن سور المرابحه بود مادی
 و بیشتر از صفر افتد یا از سودا جهت آنکه فساد معده آنها مزاج معده را یکسفت حاده و بحدت
 و بحدت نوع با خوردنی باشد که در این کیفیات غلبه سردی مشروبات بود چنانچه آب سخت
 سرد که اکثر مردم بر ناشتا در کشند معده ایشان فی الحال در دیگر دویا دکای حس معده بود که از
 آدمی کفایت معلوم گردد و یا بر آمدن فضلات اخلاط بر باشد به فم معده از عضوی دیگر بجادرت یا
 بشارکت چون جگر و رحم و یا یادی غلیظ بود که در جوف معده حادث گردد و یا بسته بهیر و ایلام کند
 و باشد که در میان هر دو طبقه معده حادث گردد و در تر باز و المس بیشتر باشد مادی بود که در مردم معده
 پر آید و این قسم عرضی بود و بسیار باشد که وجع معده است و آید بر و بواسطه جهت میل مواد بحال نام
 آسان بر آید و بسیار باشد که از این اسباب بر جلد پردهای بالائی نرسد و بخی با وجع بار شود و علاج آنجا
 که سبب سور المزاج صفاوی بود و علامات چنانچه دانسته شد سابقا بدان گواهی دهند نخست ملاحظه
 باین نمودن تا ماده صفر از فم معده است یا از قعر معده است و اجزاء معده ماده را تشرب کرده است یا نگردد و
 صفر از عضو دیگر بواسطه سده یا ضعف معده و فم معده بر می آید و یا بسبب گرمی معده میل بر این بیشتر میکنند
 و یا از اصل خلقت منفذ عتی از زهره قعر معده و گشاده است صفر از آن منفذ بیشتر از مقرری آید و در
 الحالت ملاحظه باین نمودن تا ماده سخت رقیق است یا نه پس هر طالی مناسب آن بایز تر بگردن چنانچه
 ماده اگر رقیق و از فم معده است و صورت و وجع در قعر معده طرف صلیح و از آن آن بعد طعام مناسب
 و احساس الم در فم معده است و زود بر آمدن خلط سفیدی و تسکین وجع بر حسب آن بدان گواهی
 دهند یکسخت یا آب سرد و اکثر روزها بر ناشتایی بایز فرمودن و بعد از آن در طرفهای صبح و در وقت
 لائق و یا شیرینی موافق دادن و معده خالی از مسکنات صفر انگذاشتن اگر هم آوی بجار باشد

که پیوسته در دهان داشته باشد و آب آن فرومی بریزد و شتهای مقوی معده انفع اندر پنجه خفصیل آن
 دان و آب بی و نغزهای و شربت های که در امراض صفراوی برار اند که در بطلان اشتها و خرد
 معده های گرم نگرند و میگردد و به موافق بود و همچنین ادویه های مقوی که با چایان میشود و به تقویه جلد نفع آید
 و اگر باده اندر تمام سطح معده آلائیده است و در از خلو با ستراد کثیر و غلیظ و متورع و کم نشدن
 و جع با وجود حدوث فی و در بر آمدن خلط در معده با وجود سستی مناسب بدان اشتها کند و نیز
 رقیق و بیخوش و مرخی و غیرتی باید فرمودن و اگر بدین نشود سستی لائق با آن با آن غذا صبر کنند
 و اگر بدین هم پاک نشود تعیین گردد که جرم ماده را بشرب کرده است پس از آنکه با چای با ستراد یا دیگر
 باید دادن و بعد از آن غالب فاتر خوار ایندن قوی فرمودن و در تسکین طبع غذای مناسب دادن
 و در دیگر راه سهل یا ملین صفرا دادن و همچنین در هفته یک نوبت این عمل کردن غذای نوبت
 دو دای مقوی از آنها که جهت منتم سابق سقر شده از مشتتات دادن چند آنکه طبع قرار گیرد و اگر
 ماده ریگی در قعر معده باشد و حدوث در د بعد غذای لطیف و متورع پیوسته بدفع خلط و سستی و
 تلواسه و دشوار بر آمدن ماده ریگی در قوی با وجود سستی بر آن دال گردد و متقیه سهل غلط غلیظ صفرا
 باید کردن چون ایاریه فقراد اشتهای آن بعد از نفع بخوردن مطبوعات مناسب قبل از آن بعد
 تنقیه غذا های چاشنی کرده و شربت های بزائنده معتدل الطعم و الحرارة و مقوی معده باید دادن چون
 اشتهای ناروان و سوز و منز یا دام و تنوع و کشیز داشته باشد و تنوع و شرف و اشتال اینها و اگر
 صفرا بسبب سودا یا غلبه گرمی جگر و غلبه آن معده می آید در معده و اصلاح جگر بر ستراد
 که در حلقش همین است باید کشیدن و اگر از منفذ زهره می آید آرزاسد کردن ممکن نباشد لیکن
 پیوسته به تنقیه صفرا و تعدیل خلط و خانی نگذاشتن معده از چیزهای ضد معتدل صفراوات باید
 نمودن و اگر بسبب گرمی معده صفرا بسیار برود چل کند علاج سوراخ سوراخ چار خشک ملاحظه باید نمودن
 بر سوزش باید کردن و آنجا که سبب سوراخ سوراخ بود علامات سودا چنانچه حقیقت بیان
 یافته بدان گواهی دهند خشک ملاحظه باید فرمودن تا سودا از مزاج می آید بودن و اغلب طرف
 شب و بعد غذا می سرد و خشک بیشتر بودن دلیل در در گران بجانب سراق از طرف راست
 و عدت آفت سپرد در فصل بر بیشتر بودن بدان گواهی دهد و یا از سپر می آید آفت سپر بر آن بود

پس از مرقی تراگیری که در مایه نوزای مرقی گفته شده آنچه لائق بود بکار باید داشتن و در جلای بی تربیر
 پسر بر سوره ش بزود و بعد اصلاح آن تنقیه معده و تقویت کردن در جمله از مولدات سوداوی
 فرا بر بزر بودن و در تربیب که نشیدن به شرطیکه از عاده معده نشود حضرت را ده سال در
 معده مران بود با انواع معالجات که در کتب مسطور است مشغول می بودند و تقاضای میگرد
 اما تمام بر طرف نمیشد چوکی آمد تقریباً یعنی جای مقوی رس ساخت و چند نوبت ازان داد
 در شب و روز بر بالای طام و قبل ازان و اسهال سوداوی چند برف ازان و افشود تمام صحت
 یافتند و هرگاه بعد ایام آنک کوفتی در معده و تصور مضموم می یافتند بعد چند روزی اعاده میکردند
 تا در نه روز ازان امن شدند و چند جای دیگر هم این تجربه شد تا فراموشی این نوع
 در معده هفت و بردوست پر رس که بر بالای طام آخر بر طرف شد و انتفع اوقات خوردن
 این دوا درین مرض طرف آخر روز و اول شب بود و بر بالای طام مناسب و ترک آب ابقار
 بر خیزه شیرین بدل آن در بخوردت استلای معده از طام بی نافع آید و چند روز در معده
 یکی هم بردوست رس و ملج کرم دور صفاوی هم بسیار باشد که بعد تنقیه نیکو بر بالای
 طام ترش شیرین هم رس خوردند و نافع آید بخا همیشه که در اوست در تقویت اعضا و در بلغمی که نادر
 را از بلغم شور و با ترشش افتد همین دوا با بعد تنقیه بلغم بینی مکرر بر بالای طام کم قاتن و با برناشتا
 بی نافع باشد به تخصیص کسیکه مقوی برس و صبیال و بد آنکه بعضی کسان باشند که چون
 طام خوردند بعد چند ساعت در دغلبه کنده چنان بقرار شوند که تا نمیکنند و چیزه ترش بر
 نباید از آنکه نوزاد سبب این بودن خلط سودا باشد و در فر معده که در وقت مضموم با طام یا نیزند
 و نشتر که در وقت معده بر آید در دوا آغاز کند و قی را در اینجا بعد خوردن طام و پیش از حدوث
 و عظیم نافع بود و اگر متقی مناسب بود که ماده را بکند و با طام بر آرد بیس نیکو باشد بعد ازان
 آنک چیزه لطیف با بر خوردن دبر بالای معده مقوی بکار داشتن و تنقیه بسبب
 اینجا عظیم نافع آید و آسان بود و بهترین باشد بسیار بود که کسی بر بالای آن مناسب به
 تنقیه اصلاح کند شخصی را از خوردن می پدید شنبیه به پچیدن تان اما در حواله
 معده ادراک آن می کرد چون در زیاد می شد قی میکرد و شکمش هم گاه می

حرکت یکره و برینانی الجمله تسکین می یافت و بسیار سست بود و هیچ اشتما نداشت و زیاده
 لاغری شد حضرت اورا نوبت کینی دادند صحت یافت و آنجا که سبب خوردنی نامناسب باشد از غریفات
 بخوردن مصلحات کیفیت آن دستی دفع کردن اصلاح باید و این را دوامی نباشد و بکار سبب
 مکرر شود و همچنین آنچه از غلبه و ثقل لھام و از آب سرد پدید آید همین حال دارد و دفع این سستی
 کامل شود و بار سال صند برد چندین حرکت نوجوان را دیدم که از خوردن هریره مسوده در
 گرفت و خوردن چربیها و شیرهای ستمدل و شیر تازه و سیوه های شیرین صحت یافتند و چند
 دیگر را دیدم که از غلبه خوردن آلو باو در مسوده سخت پیدا کردند و در تاداران با نزنند بواسطه
 تغیر مزاج مسوده و حدوث خلطی سولم از آنها قریب با عراض و حج سودا و سینه ظاهر میشود
 آخر مراوست دوار الشک و حافظ الصحت کردند صحت یافتند و آنجا که سبب ذکامی حس
 مسوده باشد از عدم علامت سوز المراجات و غیره با از نکورات متاثر شدن آواز از نک کیفیت برا
 شایه باشد مراوست محزرات تقوی مسوده چون حافظ الصحت و مزید العمر و اشباه آن نافع بود و
 و هیچ چیز که لھام بسیار غالب داشته باشد نباید دادن و آنجا که سبب بر آمدن فضلات
 اخلاط سومی با خلطی و یا طشی یا غیر آن باشد با صلاح مزاج آن اعضای مجاور و مشارک
 و تنقیه آن فضلهما صحت حاصل شود و آنجا که سبب با غلیظ بود از مسوده و غلبه آرفع و در و لھام
 و سبکی مسوده و قراقر و حرکت با در مسوده و شکم و عدم علامت خلطی سولم در مسوده بران گواهی و برار
 لھامها سینه نفاخ و پر خوردن و بے ترتیب و هر ساعت خوردن حذر باید کردن و غذا با و دو آه
 با تسکین استعمال باید نمودن و بعد لھام مناسب و دو آه لائن حرکت مستدل کردن و سوزنی
 کونی در نیاب بسی نفع و هر و کمید خیر با سئ کلنده یا دفاوه بخشد باید دیدن تا سبب تولد هیچ
 چیست اگر قصور بهم بود علاج با ضمه باید کردن بر سوزش و اگر خلطی باشد تنقیه آن نمودن
 و اگر بر نغذائی بود تغیر کردن و آنجا که تغیر الاتصال ریجی بین الطبعین مسوده واقع باشد
 و غلبه تمدد و خفت محل و ضعف بعضی قوتهای مسوده و کمی آرفع و بودن میل آن و صوبیت
 بر آمدن آن و عدم علامات دیگر اسباب بران گواهی و هر فردی سبب آن و تحلیل آن کمادات
 با تسکین و استعمال انغزیه و اشرفه کلنده رایج باید که شیرین و یکن که بر آسگی محل چیزه

محسوس شود و در جمل برادست ممارس و کبیری و حافظ الصلحه و شکر کوفی نافع باشد و آنجا که سبب
 درم سوره باشد علاج درم باید کردن بر ستورش و الله اعلم اما سبب معده سبب آن غلب
 غلبه گرم بود که جسم سوره آنرا از اجزای درم بر آید و گاهی از غلبه سرد هم افتند
 باشد که از کوفته عظیم که از خارج بر درم سوره کند علامت آن بر آمدگی گراتی محل
 بود و ب لازم دماسه و غنیان و در شتی زبان و بزالی بطلان اشتها و سایر علامات اختلال سبب
 درم با این علامت او بود و آنچه از ضرب افاده باشد بیدم آن و تقاب درم با آن دلیل
 بود علاج آنجا که سبب غلبه گرم باشد سخت ضد باید کردن تا ماده کم گردد و از و بسبب
 این شکر لیکن شفاوت ماده پس خذراکم و لطیف و خشک و ملل باید ساختن چون قدره
 کشکاب یا انار آب و آب را با شراب بنفشه و با شراب بنفشه باید دادن و تحلیل درم بفناوات
 و بزای کاری کردن بر ستور که در امام گفته شده و از سنتی و سهل بر چند بودن و شیخ بقی
 اگر بشود بکست کردن اما چون تبلیس و تسکین و تحلیل درم احتیاج کلی واقع است آب کاسنی یا
 آب چهار شتر و قدره روغن بادام شیرین و شراب بنفشه باید دادن و آنجا که تبلیس زیاد باشد
 چون ضعف است بوجوه چهار شتر و درم و شراب بنفشه قرص طباشر با عرق زرد کوه و اشغال آن
 باید دادن هر گاه شکم صلب شود دیگر تبلیس مذکور دادن چند آنکه نفع بر آید و گشت تقدیم
 اگر میل کند از که توان دادن و باید که منادرا قبل از غذا دادن بود سه ساعت بر دارن و بعد
 غذا چهار ساعت مندرتاد در معده تصور نیست و آنجا که سبب صریه باشد اغلب بجز در معده و اما
 که صریه بوده باشد یا اغلب در سقط گفته شده بصلح آید و آنجا که سبب خلط سبز باشد
 در اجزای افندی و اشربه و ادویه ملله بجا باید داشتن و بعد نفع کامل خلط مستدل را و آبرن
 با عنایه تمام صاحب اعراض گوید درم و سوختن ضد کامل باید کردن از ناسلیت یا اگر
 و آنچه از در بر کشکاب و آب انار اقتضار و آب همان نوع مذکور دادن و طلائی آن در نیاب از عصا
 برگ مورد و صندل سوده موم روغن گل و عصیر آبی یا سیب جمل را با هم در باون صلایه کرده
 باید ساختن و مناد آن از ابی در زیر آتش بریان کرده یا سیب در زیر آتش بریان کرده
 و زرشک که در ترساق خرفه بران کوفته باید مرتب گردانیدن و شربت آواز آب انار ترش

و شیرین و آب آبی و آب سیب بایر فرمودن و بعد چهار روز با مغز هر روز شربت از آب کشند و آب
 عنب الثعلب هر یکی یک اوقیه و چهار درم فلووس خیار شنبه و دانگه زعفران و انزک روغن
 بادام شیرین بایر دادن و نهادی از آرد جو و مندل سپید سوخته تراشه کدوی نرود و عصاره عنب
 و انزک زعفران بکار داشتن و غذا برقرار دار ششم تا چهاردهم شربت از عرق عنب الثعلب
 و عرق کاسنی و عرق بادیان و عرق کرنس مقدار جمل ورم یا چهار درم فلووس خیار شنبه
 و دو دانگ زعفران دادن و غذا و آب برقرار و اگر طبع را نرمی باشد زیاد و از مرارت
 قرص طباشیر معوض خیار شنبه بایر روغن داخل بایر ساختن و یا قرص گل و یا رتیب
 یا رب آبی دادن و نهاد از عنب الثعلب و کشن خشک یا نرود بنفشه و خلمی و آرد و اکلیل الملک
 و بابونه و پنجه ترس و سوم روغن گل بایر بکار داشتن بعد چهارده روز که حرارت نمانده
 شده باشد با بونه و اکلیل الملک و تنباخه و قزازه هر یکی سه درم مسکلی و کبریا با هر یکی دو درم
 از قرص گل زیادت کنند و به شراب انگودی به شترشند و اقراص کنند و بوق عنب الثعلب
 جو شایزه و جای کرده بمقدار لادن دهند و اگر وقت ضعیف باشد شرب البیضی البیضی شربت سرد
 توان دادن بعد شش روز که ماده تحلیل کرده باشد و تب است شده چون مرغ خانگی توان دادن
 و در رسته و ماش برنج و آتش جو که از حملات مذکوره در آن جو شیده باشد چون آمان نماند
 و چرک کردن و تحلیل شود بر رغن سخت در روز بیاد است آرد و تب گرمتر آید و اگر نماند
 ظاهر شود و در و تب است کرده و اما پس بر حال خود باقی مانده چون لمس معلوم کرده و با می بایر دادن
 تا کتاده کرده و این تدبیر چنان بود که شیر تازه و آب گرم میخوزا بنده بدست معده را میمانند
 می جنبانند تا بکتابیر چون کتاده گشت و کم شدن ورم و اعراض سنگ و ظاهر شدن ریم و بر باز
 بر آن گواهی دهد و تب پاک ساختن محل ورم از چرک مار العسل گرم بایر دادن و آنچه خشک
 میز نشل فرمودن و اگر حرارت غالب باشد حلاب دادن و اگر در کتایر مقدار می خوردل کوفته از
 مار العسل دادن و اگر نرسد که تب ساد و تب کند خیزش از آب گرم گداخته و انزک لب
 خیار شنبه از آن حل کرده با انزک روغن بایر دادن بسیار شربت بی زانده بگیرش
 آب انجیر و اوقیه لعاب تخم کتان لعاب طبع از هر یکی ده درم زعفران سوخته و دو دانگ

میرد آنگی و نیم این جمله یک شربت بود اگر تخم مردوخ تخم کنان تخم حطی مسادوی بکوبند و شبانگاه
 سه درم یا چهارادقیه شیر بز برود و بند برانند و بکشاید چون بریم دفع بود چیزهای مانده بکار باید و شستن
 از آنچه در جفت او درام جراحت اکثر آن مغز شده و ترا بر د علامانی که در آن صحت مبین شده جمله را
 ملاحظه باید کردن که این نوع امراض با خطر باشد هرگاه که خون دریم مبنی آمدن گیرد و اسید سلاستی
 نشاید داشتن اما در ورم صفراوی اگر دم غالبی باشد هم فصد باید کردن و خون کمتر از دو سه
 برداشتن و اگر خون کم بود آنرا که باید گرفتن تاماده فی الحال با آن نخسته کم گردد و بعد از آن
 ترا براندن صفرا و تبرید مزاج بر بردات و ترطیب بر طبابت لاسفند و تسکین بسبب حرارتش بلوغ
 نمودن چنانچه در بعضی تنها و در نما از خلط حاده صفراوی مستقر مقرر شده است و از طلا عصبیه
 کثیره عصبیه با کشته با آنچه در دوسه مذکور شد اول بکار داشتن و اندر کتکاب کرد و در سرطان چنین دیا
 آب انار ترش دادن و یا آب چارین و خیار ترش و شیر خرد و یا شراب عوزه یا شراب سی
 و امثال آن دادن و صفاد از طلع و لسان الحمل درگ خرد و آرد و حطی ساختن و آب سرد
 با احتیاط دادن و تسکین عطش برهوی خشک و تخریب آب انار بنجوش و شیر و شربت مذکور کرده باید
 بودن بیان فرس گل که در دهن و در نافع بود و در دم و عطش نگیرد گل خشک شش درم کیترا
 و سبل از هر یک بگردم اصل سوس مسون و منزه تخم خیار و زنجبین از هر یک سه درم کیترا
 وضع از هر یک بنورم جمله را کوفته و بچینه آب کاسنی با شیر تخم خردجهای یک شقال سازند
 در پنج خشک ساخته و در دهن میدارند و آب آن فرودی برنند و بعد چارده روز ترا بری که در دوسه
 مذکور شد کردن و درین قسم اگر چه استعمال مبروات لازم است اما احتیاط آن می باید کردن
 که انبساط نفع ماده ویز نکشد عورت زائیده را بعد چند ماه درمی در سوره پیدا شد آنچه در آن محل
 لزا و دیه محله بیشتر حلیه و بیج شکال یافته شد و دیگر ادویه کم بود میفرمودم تا غالب ازینها میجوشتانند
 جدا جدا و بریت لهاب انار و در شیار زردی چندین بار طلا میگردند و تخم مرد و حلیه و حطی و نیز
 زالمی که دنبه و انزک رز و چوبه در آن کرده بود و طیار میساختند و از آن روز یک نوبت
 میخورانیدند و سببای آب انار میجوزد و در جرم او از خربزه هم گاهی بشکر شیرین کرده میدادیم
 همین مراد است آن درم تخلیل یافت مرین عظیم صیغف شده بود بعد از آن بیخ چوبه نوبت کرد

لکه کشته سون
 از آن شش
 شش و در آن روز و در آن
 غایت

لکه کشته سون
 شش آن از بی است
 غایت

صحت یافت و هرگاه که مرین پیش از وقت دفع ورم گرم سخت لاف شود و منتهاس بحال در نشیند
و فی پریر آید و تب آهسته باشد و بول از یک از یک آید و سده سخت باشد تا که انگشت تنوره نشیند
علاست آن بود که ورم دبلیه قوی واقع باشد اگر با این حال ورم در و کند و اطراف برده شود
دلیل بر باشد اما چون دبلیه معفن کرده و در دفع آن باید که نشیند تا زود بچرخد و در سر کز جمله غذا
و شربت و دواهای براتر دهاست که در بحث اورام و ازین بحث مذکور بود و از خشکیها و چیزهای
که دفع را پس انگند و باز دارد و حذر باید کردن دواهای ضار و طلار انیکرم انگندن و تیزاب
کاری فائده نیکو بهر میان دواهای مجرب بگیرند و مشتوق بکرم بزمم تخم فزود طلیه از هر یک
ببجورم جلد را ساینده با سه اوقیه شیر خرباشیر بزرگم کرده بجز در نانغ بود میان مواد سه مجرب
نیکو زلط مشتوق خشک یک اوقیه زرم و چهار اوقیه جلد که فته به شیر تازه بزرگم به سر شند و به شند
و هرگاه ورم نرم شود ملاست آن بود که پنجه شود از ان هنگام مرین را پیر فرودن تا بر و سه
جاسه خواب فرو سپند و معده را بر قرش لحنی فرود سازد تا برین بروید که در بیم و سه بر آید انگاه
تدریجاً و یا بیدن بر ستورش کنند و آسجا که آس کرم صلب گردد بجهت تحلیل یافتن اجزای
لطیف آن و باز ماندن اجزای کثیف آن و صلاحیت محل سکون حی طول بر من کرم در تحلیل یافتن
و خشکی و طاقت برن و خیالات بر و سواس بران گواهی و بند مرین ناشیر شربوض آب و طام
باید دادن و گاهی چهار شنبازمار الاصول حل کرده و روغن بادام با خرغ بر انگنده دادن و شند
بود و اقراض سبیل در شقیق و ادون نانغ آید و گاهی سه غذا از که مغز نان سیره در با قلاب محله
که زیره و بادیان در ان جو شیره بود و ادون سفید باشد و کاهی عملی تخمه دار هم نانغ بود مواد سه
پزاننده اکلیل اللک با بونه و حلبه و حب النمارا فستین از هر یکی جود و اشق مقل از هر یکی ربع جود
اینهمه خشک فزوست عدد اینهمه را از شیر بز تا بنگ و شند پس او به را ساینده با بکین بر شند
و صهارا در ان شراب مذکور حل کنند مجموع را ضم کرده پیوست بر می شند نیکو کرم کرده و تیزاب
کار سه بی نانغ باشد و ساز علاجا از ساجاست و انم صلبیند باید استباط کردن و اما و ورم
بلغمی اگر رانی نماند و در دو سه روز اول غذا و شراب آب آلود باید گرفتن تا رطوبات اغلب تحلیل شود
و بعد از ان دستور کرده می بلغمی گفته شده مرعیداشتن اینچنانست وقت و انقدر تا بهفت روز

سفجات معتدل باید وادون درع بر اوع مناسب کم بر کردن بعد هفته تبر بر گرم تر کردن در تحلیل
 بحلاصه قوی گوشتیدن چه این درم کم صلب گردد و از بر ماندن آن عسر گردد و تیزاب کاری قوی
 در اکثر احوال نافع بود و در غنهای محلل قوی ماییدن بعد هفته چون راجه و شاه آن و بجای آب
 بار العسل خوردن یا بیشتر و یا قریب نافع بود و آنجا که در رمی ازین انواع درمی پرید آید هم بدین
 نوعا علاج باید کردن و الله اعلم ریش و شتر اث مسده سبب این ماده بود تیز و سوزاننده
 که از مسده تولد کند از خوردن باس گرم و تیز که از دماغ بر آنجا ریزد و باشد که ماده نیز از عصبه
 دیگر بر آنجا آید و باشد که از خوردن چیز سخی نیز چون ذرا بیج و بلا در و اشغال آن واقع
 شود یا از چیزی ست گرم بالفصل چون روغن و دغ کرده و یا سوزاننده چون تیزاب و شاه
 آن حادث گردد علامت اینج از ماده حادث یا زلزله بود تا بر آن تب گرم است و یا پیرس
 بر سه و بان بخلاف عادت و غشلی کام و زبان دقت اشتها و سوزش و الم محل از درون
 از قماش مسده و اعضا نیز گاهی دقتی بسیار در آخر اندر قی پوستهای که از سر ریش بر غیر پذیرد
 آید و باشد که بیاورد باز برگردد اما اگر قرصه و خیره اندر نرم مسده باشد الم آن اندر مسده
 باشد شود و گاهی باشد که نفس تنگی کند و اطراف سرد گردد و غشی افتد و پوست قرصه اندر بر از
 اغلب اینجا پذیرد و اگر اندرون متصل مسده باشد هرگاه شغل طعام پیچیده فرود آید الم اندر
 حوالی ناف ببرد و پوست ریش اندر بر از بیند لیکن این پوستها اندر که نازکتر بود و هر که
 خوابد تا محل و ج را مستقیم کند چیزی که در آن زردل و سرکه باشد بر این بجز اندر و ملاحظه
 کند علاج سخت فصد باید کردن خصوصاً که دم غالب بود و هر روز و دفع ترش کاوی مقدار
 ده سیر یا یک درم طباشیر و یک درم گل سرخ و یک درم بزالمحاض سید هند بگیرند شیر گاو
 و در آب نفع ساق پا و سیر عسیر غریب و سیر یا نیز نردنگ آب می کنند چندانکه آمانا برود
 شیر با نرد آن شیر را با آب انار ترش میدهند و وقت حاجت و آنجا که زلزله سبب
 بوده باشد تقویه دماغ و سد زلزله باید کردن بر ستورش و اگر ماده از عصبه دیگر آمده
 باشد اصلاح آن عضو و تقویه ماده بوجه لائق باید کردن و اگر ریش کهنه و عفن شده باشد
 جلاب و اما العسل و اندر که اما ریح فیه را با اندر که جد و ارجیت تقویه محل و اصلاح قطن آن باید

کله از مسده
 کاز بادان و غیره
 یا بیکند غده از کله

پس دوع ترش با آب انار ترش با کشکاب سید هند غالب تانی کند انگاه متعاقب تانی دوع
 ترش و جلبا شیر و گل ارمنی و گل سرخ باید دادن تا بصلح آید و طعام تریاقی فرمودن و اگر استغراق
 خاصیت خیار شنبلیله از آب کاسنی باید دادن و اگر بخود اسهالے پدید آید جلبا شیر در رب
 آبی یا رب سیب یا انز کشکاب بسی نافع آید و اگر عضو خورده میشود و علامات آن در رتبه
 و بر از ظواهر گردد و فاذر هر او جودار و گل محتوم یا مثل آن در آب لسان الحمل یا بدادن و جله
 عصاره باسے قابض یا مثل تریاقات خزانیدن مفید آید و علاجی که در تانی چون مذکور شود هم
 مفید بود و غذا باسے قابض ترس تریاقی مانع باشد و آنجا که سبب ریش و شره خوردن ذرا بچ
 و جلبا در امثال آن باشد علاج بدستورش باید کردن و آنجا که سبب خوردن روغن داغ
 بر مرغ و تیز آب و اشباه آن باشد و آن جمله می و معده باشد علاج آن خوردن شیر گوسفند
 در روغن و سرهم باسے مناسب بود پیوسته و کم کم جله غذا با می منری و لانا با و فاولو با می بر من
 و سرختم نافع آید و نیز برن گل سرخ پیوسته بس فایده دهد یعنی اینجا در ریشهای عفن و
 و اللہ اعلم تخم هر گاه تخم در معده گنده شود چنانچه غشای که از حلق برود پدید آید تخم مرغ
 پخته و چیزے کندی که کندی آنکه چنان چیزے خورده باشد و یا نیز ترش شود چنانچه در دهن
 طعم آن یا بند و نم سوده نیز سوزش آزاد می یابد و جشا حاسض بدان گو اهی باز از تخم گو سینه
 این حال از صحت بسیار دور نباشد لیکن مقدمه امراض کلی شود همچو جشا غالب سیب نوع اول
 حرارتی و میسی بود که بعد از سرد و آنرا از قبول معضم باز دارد و لحنی آزا میوز انز و نیز گردانند
 و به فساد و بر د این حال سوده باسے گرم را که تشنگی پیدا کل غذا کشند و یا گرمی بر بالای طعام
 یا میوه خوردن بسیار افتد و سبب نوع دوم مخالطه یعنی ترش یا سرد او سے بویا غذا بود و معده
 که بر معضم اعانت نکند و غذا بسیار در معده جانند ترشش شود علاج اول آن بود که در
 جله با و رت کندی با تمام یا بیشتر آنچه میسر شود و بعد از آن تقویت معده نماید بقویات مناسب مزاج
 سوده و اگر تانی مانعی باشد یک جام آب نیک گرم و نمک آن کباب باید خوردن و نیم روز
 مصلحی سوده قبل از آن باید خوردن یا مقوی دیگر که بسیار قابض نباشد تا آنچه اعانت کندی
 بر دوع و کد اضم آن مسورت آزا لحنی بشکند و سلح معده را از آن بشویند و انتقال از فرود ترشند یعنی جلبا

با در دفع کنند و با دام که معده ازین طعام فاسد پاک نشود رحمت جمع نیکو بر نیاید باینجه
 غذا و شربت و شراب و آب و میوه خوردن و اکثر مردم با مساک تخم را اصلاح کنند و معده کندی
 از گرمی و خشکی را این بسمل نیکو باشد و ترشی معده را خود حرکت و اسماک درس و کسبه
 و اشباه آن زود به صلاح آرد و صبیبه را دیدم که چنان عادت کرده بود که چون معده او کندی
 طعام خوب غالب بر بالای آن حوزدی آنجمله با هم همضم نیکو شدی و از آن مضرته نیامتی
 اگر چه این حال رسے نیست لیکن این حال بنیاید است که آب غالب خوب میان آنرا
 آب کندی در رود جلد را خوب سازد و آب گرم که فرسوده اند آنجا که تی نشود بین شغل کند میوه خوردن
 و غیر بنیایدت بر باشد و اگر دومی مصلح بعد خوردن طعام بر بالای آن خوردن اعتمادی پیدا شود
 در اشغال تخم بسیار و منا و اخلاط و امراضی پدید آید چنانچه تخصیص که او خالی بران واقع میشود
 و اکثر سبب مرضهای که در کان بر خوار ازین بود حضور عماره قصولے که استحسان جلد کثافت
 بفره در آن واقع باشد چون نایند و صاحب معده کندی را حرکت و اسنچه ریاده مضر بود
 دعت و خواب را استراحت در هوا خوش و اسماک بعد تر ابریزد که عظیم مفید بود و او را در تخم
 دفع آن کند و در هر دو قسم بعد اصلاح تا سه روز ملاحظه کردن لازم و کسانی را که این مرض بسیار
 می افتد بعد اصلاح فاسد در تقویت معده و تبدیل و تغذیل مزاج آن باید که بشین و ترتیب تمام
 در اکل و شرب مرعیداشتن و با جمله کسانی را که معده گرم و خشک باشد آنچه خوردن سردی نایل
 و نبات تر و آبهای خشک با طعام مناسب بود و میوه های کم شیرینی مفید آید و هیچ چیز سبے که میوه
 المضر و لطیف در قیق باشد نشاید خوردن که زود تنفر گردد و دستخیل کیفیت بر شود و بلبله فقط
 در دهن داشتن و آب آن فرودن اگر اوقات عظیم مفید بود و کسانی را که معده سرد بود
 بجان نکرده عمل اختلاج نمودن و مزید اعمال در اصلاح حال معده از سباحث دیگر معلوم گردد
 و اکثر علم قواقی که بعضی جایها آراشکنجک گویند حرکتی بود فم معده و معده را غیر طیبی مرکب آتشخ
 انقباضی و تند و اینست جهت دفع موزی و ضرر از آن و این موزی با کیفیت غالب حر
 و یار رسے بود که از خارج یا داخل ستم معده رسد چنانچه بعضی سازان در هوای بسیار سرد
 و بعضی موممان را در پهنای سخت گرم واقع میشود با کیفیت جاده باشد که از در د

که از رو و چیزه ها و برقم سده نوسه حاصل آید چنانچه از خوردن او به ماده و از گذاشتن صفرا
 و نجاری در قهبران واقع میشود با کیفیت حاده باشد و باشد که از ترشی در معنی دارد هم بر پیر
 آید چنانچه از خوردن آبی ترش می افتد و یا بلغمی باشد غلیظ و لزج که برقم سده چسبیده بود و به شکل در
 آزار بجز بسیار زود یا مادی باشد غلیظ که در سده حادث شده باشد و تحلیل نماند و چیزها را
 به رقم سده برمی آورد و ایضاً کند و یا مانند چیزی خشک بود در رقم سده که به جرم آزاره و نجانه
 و یا سوزن را به سرد بود چنانچه در ضعف حرارت غریزی یعنی مرصیان و پیران و کودکان را
 افتد و یا سوزن را به خشک بود که رقم سده را شش سازد چنانچه از عقب پتهای محرقه حیوانات بعد
 از استفراغهای مسمومی واقع میشود و این قسم چون مستحکم نگردد و اسید خلاصی نباشد و یا آماسه
 و المی باشد در سده یا در بکر یا در غیر آن که ماده بر ازان کهنه سده بر آید و ایزد کند اگر بعضی از این
 اقسام عرضی بود و بعلل بر وقت باشد لیکن چون این عرضی است که در اکثر بتر از مرض میباشد
 در اکثر احوال بعلل باشد نادرک آن بر ستوری که بکار بیان یافته کردن لیکن چون استعمال
 یعنی با سهل حاجت آید از صفویات رقم سده با آنها باز باید اگر کثرت تحلیل باشد تقویت نموده
 که جهت ناخام و دستفرغان مقرر است باید کردن و آنجا که سبب حرارت تب یا آماس باشد
 در تسکین داشتن و خوردن و فتنه لائق آنها موافق آید و آنجا که سبب خوردن چیزهای نازک باشد
 خوردن آب گرم در سخن و شوربای چرب و طلای خشک فائده دهد و آنجا که سبب خوردن ترشی
 ز سخت باشد همین باشد علاج به آن و شربت فائده عظیم دهد و اگر ترشی و تیزی طعام سبب
 باشد تبی دفع آن باید کردن و گلغند و اشباه آن خوردن و آنجا که سبب باد سرد باشد دم فرو
 گرفتن در سینه گرم و استحام فائده بخشد و همچنین خوردن شوربای گرم و آنجا که سبب ماندن لغته
 بود گزشتن جگر شود و آب آرزو گزرا نند و آنجا که سبب باد غلیظ بود از علاج دفع ریج بکار
 داشتن و آنجا که سبب گزشتن صفراوی زنجاری بود بکنجین و اشباه آن قی مستوفی باید کردن
 با غسل لتهای کلان خوردن سفید آید و سل آب گرم در کشیدن انوک اندک و زنجبیل پرورده
 با سبکی خزمین و خوردن نافع بود در قی کردن بیسولات و خوردن قلع آن کند و کسی در سبب
 بر نشا خوردن دفع آن و اگر لغتی رقم سده آزار از خوردن باشد باز تر آید قوی تر باید کردن چنانچه

بعد فی سهل ملتم غلیظ باید دادن و در اوست کسی با مهارت نمودن و باطلوای بلاد و پیوسته
 جزو او در دهن داشتن و آب آنرا فرود بردن بجا بخت نافع آید و از مساجین مناسب هم در وقت
 خواب بعد تنقیه و قرار طبع جهای بزرگ فرود بردن بس مفید باشد بشرطیکه در فرسوده برکت
 باشد و بندرم چند پیر ستر در سرکه حل کرده آشامیدن توان بلغمی را برود و موی در بری
 بود و او نوب ربع داشت و درین اوقات که تب کم شد ذائق غلیظ پیدا کرد هشت روز و او
 منقل چنانچه از خواب و سخن کردن باز مانده بود و طعام غلیظ بپس توانست خوردن
 دور آفرینزریق بپس از اجبت خوردن از صوت آن و صفت کبابی که غالب
 بیشترش سبک و فریب بلاکت رسیدیم در سرکه فرودم که سه روز تا شتا می خورد و بهتر شد
 در روز چهارم در آب و ادم و غذا شور با بزنجی ساده چرب می خورد و پیغمبر موم اول حال تا همه
 روز و اکثر شب مصطکی می خایند و بین روز چهارم تسکین یافت و در شب پنجم عرق کرد و صحت
 یافت و با بکل در اکثر فراماده گرفتند و صدقوی کردن و از چیزه سبب رفتن و حرکات
 صیفه مرعوضه کردن و رسیدن آب سرد بیکبار بر روی دهن و دست انگشتان
 پای راست و خوف و غم و فزع و استحمام و عطسه کردن بس مفید بود و الله اعلم
 کرب صیقا به فارسی آفرغ گویند آن کعبه بود که قوت معده آن را تحلیل و هضم
 و از راه طلق برآرد سبب بیماری آن با خلط سوداوی و یا صفی معده که تصرفش
 در غذا کمال نبود و بدان سبب از آن باد ما تولد و یا عدم قوت گواریدن اندر تصرف
 معده بود و اگر باد اندر معده بماند تحلیل نمیدارد و با روع بر نمی آید هم هلاک باشد که استفا
 و بلبل تولد کند علاج آنجا که سبب ماده غلیظ بود و در معده تنقیه باید کردن و بی کسبل
 ایام فیکر و یا صبر هر که دارد و اشتباه اینها بسیار بود که دوا می قوی و گذارنده آن خلط
 چون کسی در سس خورده شود اصلاح کند و آنجا که سبب صفت معده بود و در دفع
 سوء المزاجات آن با برکشیدن و حافظ المعده بر اوست بختیص با پنجه هند سوء المزاجات
 تنقیه غلیظ مفید بود و آنجا که سبب خلط قد استفراخ بود بگذشتن آن بر طرف شود و اگر باد اندر
 معده بچند و معده را میسر بخاند و بر نمی آید چیزه سبب باد شکن باید خوردن چون کوفی

سفوف مقوی در سن و اشتهاء آن و حرکت معتدل و استعمال مفید بود و الله اعلم غمغمان و
 تهوع و قلنج بر آنکه دلشور و بالش گشتن معده که آنرا غمغمان گویند و حرکت معده جهت دفع
 چیزی از راه گلوی دفع کند که آنرا تهوع کند و اضطراب معده با کرب و جفقتان و دور و سرد
 و نیز لون بشهه و شکل نخله بلوطی به قه آنرا قلنج و قلب نفس و گویند آنچه از اینها در گانه بازند
 یا زود عود کند سبب آن خللی بود روی در معده مثل صفرا یا بلغم یا سودا احتراقی یا رطوبات
 فضلات خفنی و طشی و اشتهاء اینها و این ماده یا در میان طبقتین معده بود و معده آنرا تشرب
 کرده باشد و یا بر سطح معده آلائیده باشد و یا از رفقهای معده ریخته باشد و یا از رقره معده آید
 باشد و یا بنغم معده آید باشد از معده یا از عضو دیگر و حوامل در چهار ماه اول این حال بود و
 علامت این ماده بران اشتهاء کند و طم آب و دهن شایر قوی بود و باشد که این حالات
 از سوء المزاجی سافج افتد و عدم علامت اخلاط و تقدم اسباب سوء المزاج بران گوئی
 و هند و این سوء المزاج اغلب گرم بود جهت ضدیت آن با مزاج نم معده و آنچه از پی خوردنی افتد
 ناگاه سبب آن ناموافق خوردنی افتد و یا معده بکفایت یا کسبت یا از خاچا پنجه از خوردن خیر و دلیر بر
 و نم معده بر آید چون آب چغندر و ترب و امثال آن افتد و از خوردن بعضی خیرهای تیز و یا نرم چون
 سکه و آب افتد و بعضی مردم باشند که ایشانرا از بعضی خیرها مثل خراط و پرک قرها و نجاسات اشتهاء آن
 انقباض بر تیه باشد که اگر بنیز بانام آن بشنود و قریب برین حالات ایشانرا دست دهد و باشد که اگر
 از ان اعراض نتوانند قی تیز کنند و بعضی هستند که از بعضی بوها چنان متنفر کنند که اینجالات ایشانرا
 دست و هر شخصی را دیدم که اگر بدو گفتند که که جزوات و دو شایب در هر گز کنند میخوردی او را
 غمغمان عظیم شدی و بسیار باشد که از بے اغراض منفسانی چون نغم و خوت ازین حالات پدید
 آید و باشد که سبب ورم گرم از معده تهوع و اضطراب حادث شود و باشد که اضطراب معده و
 غمغمان مقدمه بحران واقع شود و آنجا که سبب سوء المزاج سازج و اعراض منفسانی بود و تبدیل
 با موافق اندر جی سرد و معده بحران بود از علاج تا اگر شستن مستثنی بود و آنجا که سبب ورم
 بود علاج ورم باید کردن و آنجا که مقدمه بحران و آنجا که سبب خورنی نامناسب و یا قلبه و
 یا مودی بود حتی در رسان هند آن تدارک آسان باشد و آنجا که سبب ماده بود که از عضو

بعد از میرزا اصلاح آن عضو باید کردن اگر سبب قفلد حل بود چنانچه حوامل را میباشند تا چهار
 ماه علاج پذیر نباشد و سی در آن مضر بود لیکن چون بسیار خون کند و قتی نرسد او قندین
 یابد و آنچه در تسکین غشیان و تنوع حوامل مجرب است خوردن ماهی شیر قدیر بود در زیر
 خاکستر بریان کرده و کباب شکسته که سفند که آنرا هزار خانه گویند بر ناستا و بار کوفته بسل آسخته
 و در آب جینی و یا جویز بود و دهن داشتن و آب آنرا خوردن و یا غسل سائیده لهن کردن هم
 نافع آید لیکن نزد گرم سرد مزاجان را مناسب باشد گرم مزاجان را به نوزاد که در شکم زبان
 دارد و در بای تریج و بی نخته قرص عود و مصطکی در شراب عود در ساس آفتاب شراب نار نار سبب آید
 جویز شهابه غشیان آنرا کند نیکو آید زردک خام خوردن عظیم فائده و هر دو پیاپی خام در برگ ترب در تریج
 و آبشاه اینها از مقبول بانان خوردن هم لحظه تسکین دهد و غذا های خوشبوی و خوش طعم و کبابهای طبع
 بزی و کشتیر آلائیده پس نیکو بود و آنجا که سبب بند شدن استغراقی بود از حیض طمست و خون بر آید
 و نیز در حمل نباشد و لاندیر آن استغراق معاد لازم بود نمودن بفسد یا سلیق یا صافن استعمال
 طلا و حقیقتا در اوهای کتایب از شیب بالا انگاه تقویت معده کردن با دودیه و اشرف الطهر متویه
 و آنجا که سبب مضر بود و معده آنرا تشرب کرده باشد یعنی بزم معده آنرا قدری در خورده باشد شراب
 در یافتن سختی صفرا باید کردن بفضیلت قوی انگاه مابقی آنرا تبلیس و اسهال دفع کردن پس
 تقویت معده بچیزهای صفرا شکن نمودن و اگر صفرا از فضای معده ریخته یا اندر قعره معده است
 و غلیظ است و قوی آنرا در بی معنی و تسکین نیافتن و بر نیافتن مبتدی و قلبه و قطن بر آنها گوای و هر
 بسمل و بلین قوی دفع آن باید نمودن انگاه چیزهای ترد و گرمی مائل خوردن و غذا های جاشنی
 کرده بکار بردن و صابا حافظه الصحره در شربتی مناسب چون شراب فواکه و سیکنجین عسل خوردن
 بی مناسب بود و صابا صندل و لادن و کافور و گل باب و فواکه مقوی معده سرشته
 نمادان و طلا ای اینها کردن سفید آید و گاهی جبت مناسب خلط جاذب آن هم نفع عظیم بخشد و اگر
 ماده اندر نم معده بود یعنی کردن سیکنجین و همواره مزیدین فواکه مقوی معده و مے خوش و قرص
 فواکه و بجز در آن کباب مرغ بمان بنار و آن دکنشیر آلائیده و پلا و خشک و آب شله عود و آب
 اینها ترارک زود پذیر و آنجا که سبب بلغم شور و عطش قلیل و ظهور بلغم غالب در قی بران

اشتها و کند و یا بلغم سفید و خام و ندیم تشنگی و سوزگی آب و دهن زمین و ببری بضم لهما و غلبگی آن
در قی بدان گواهی دهد و یا بلغم ترش بود و علامت آن ظاهر باشد کجاست و در پی بمقتضات سنا
سبب لغت نمودن و از چیزهای بلغم فزا حد کردن و تکیسای خشک بر سنا و کم خوردن و اگر تشنگی کشید
و حرکت های متنازانه کردن و بر بالائی آب و در س با کسی با قلاقلی و استباه آن بکار بردن
و یا پوسته جوزه بود و دهن و اشتتن و زنجبیل پرورده شها خوردن هم نافع آید و نان غسل که
بلغم ترش و بی مزه را کم کند و اگر ماده قوی بود سسل بلغم باید دادن و حب سسل البصل نیکو
آید و آنجا که سبب سودای محترقه چنانچه اصحاب مراقبا را گفته اند و منع میشود در تنقیه سودا باید کرد
و بعضی از ترا بر بالین و سراتی بکار و اشمن اینچنین مناسب و احقان در جلد فائده دهد و در اسهال
که در ادیاع سوده گفته شده اغلب آنها درین امراض مفید بود هر صنفی را از صنف مناسب آن
علیج باید جستن و بعضی از ترا بر مشقی نیز تیر این امراض بود و الله اعلم افرطه حرکت
معدده باشد صحت و مع موزی و دفع کردن او چیزی را از راه حلق و دهن و اسباب افرطه آن
بینه اسباب عقیان و تنوع باشد علاج در جزا احوال و ترا بر هم بران انواع است سعایت
باید نمودن و با بجز اینچه عابس و مانعی فی است خصصا بعد تقطیل ماده خوردن و ابای قابض و مطهر
بود خواه سفرد و خواه مرکب و همچنین اینچه اشتهای لهما آورنده باشد و گاه بود که بخوردن صحتی آوردن
ماده قوی سوده پاک شود و دیگر عمل نکنده معنی مناسب بسیار بود که ماده را مائل با ساگر دانزد و قی
را باز دارد و شد اطراف و مناهای قابض و عملی نمودن بر سینه و نیک مالیدن رگهای دوش و پشت
و غیر تنقیه مجرب بر شیب سوده قریب نماند و آنچه در افرطه قی المقال گفته شده جمله نافع آید و همچنین
اینچه از علاج مسافران بحری گفته شده و اینچه از علاج عقیان و تنوع سبقت ذکر یافت و خواب
کردن عظیم فائده دهد و جهت سهل حرارت بدردن و جهدی باید کردن و تزویم و خوردن محررات
قابض این مرد کند و اگر بر تنخی از تنوع خسپه و آن سخت را می جنبانند برفق تمام نیکو بود و بسیار که از
بسیضه او قدر علاج آن بکشند که در خواب بر شود و اینچه از خوردن سسل افتد و تنوع آب خشک گرم و نایب
تسکین آید و افرطه بحرائی را علاج نباید کردن که که صفت خود پاک آورد و اینچه از سنا و سیه و باد
خوردن از ریسمان آید سخته و از سرخ نمون افتد بسیار مدبر کشند و تراحت بپوشد خوردن از آب کسین

سبب لغت نمودن
اشتهای لهما
و غیر تنقیه

دیایدانستن که هرگاه معده ماده پتشر کرده باشد تا وام که ماهه را کم سازند هیچ ضاد طلای قابض
 بکار با نشاید داشتن در جمله ای ابتدا علاج بقتنه مناسب باید کردن یا بملینی اگر دانند که بران پاک
 میشود در مایه قوت را اعظم امور علاج باید دانستن زیرا که تنوع بسیار و قلق متصل و منفی قلیل زود
 ضعف و غش آورد و تریاق الطین صمدیه فاو زهره و دوع گاو یا شیرینی قابض سائیده درین باب
 بروی عظیم سازد در جمله انواع این غذای کم رطوبت و شربتهای آب چون قمر صا و آب با توام
 دار باید دادن و از چیزهای بسیار تر و مرغیات و مرتفات اجتناب کردن و چیزها که مرین را سخت
 مشغول گرداند و یا عظیم نرساند جمله نافع بود و الله اعلم فی الدم فی خونیا یا از مری باشد یا از سرد
 یا از جگر و اسباب آمدن خون ازین اعضا یا خارجه بود چون کمر به بر شمش و آواز کردن
 به نزدی قوی و چسپیدن زود و سبقت این اسباب محمول و لامل دیگر شایه بر این احوال نبود یا
 اسباب داخلی بود چون استلای عروق خون بختی که محل کجاست آن نما ندریس به تنگ آمدن
 عروق رور آن موضع در نظیر استلای غلبه گرمی دم و ترا بر سابقه بران گو اهی دهر و چون
 ضعف مزاج عرق درین مواضع از غلبه لیس یا بیس یا بادتی بسبب مشق گردد علامات بیس دلین
 در ان عضو عدم استلای عدم گرمی خون و ترا بر تری دشکی فرا بران شایه باشد و الله اعلم یا او
 رطوبت ماده دلین عرق و ضعف قوت ماسکه آن وحدت حرارت خون خارج و گرمی محل مصلحت
 مزاج و غلبه حرارت مرین و آبناکی خون خارج و تری و سردی محل مزاج مرین دلیل آن آلات
 باشد علاج طریق ترا بر این محافظت که در نفس الدم مذکور شد لیکن اینجا تری بر ختی نیز لازم
 بود و از تنه سرد مرین نشود و در استلای اگر علت دهر بلاک سازد و از هر دو دست دهر و پاس
 یکبار قصد باید کردن و خون تا قوت دور مل برداشتن ماصب خیره میگردد و حتی داشتند در خوارزم
 بحام برنت بمن رسیده بنفش بن نموده و بریم استلای عظیم بود و سخته و ترا بر غلبه خون گو اهی سید او گنم
 بحام سردی الحال صند کردن قبول نکرد و بحام رفت چون از حمام بیرون آمدنی الدم آفا ز کرد
 مزاج کرد و ترا بر سیدم بلاک شده بود و اگر بعد از تسکین خون نختی اندر معده با تری و نیز در اعراض آن
 چون غش و سردی اطراف و عرق سرد و ضعف بنفش بد پر آید نیز خرد گوش یا پذیر یا به آن یا ننگ از نانی
 باید فرمایند تا آنرا حل کنند و سبب آزار بر طرف سازد و استلای آهوی بره بر فاله دیره نیز بگوید

باشد که طبیعت بنی آزاد دفع کند بعد الحبل و باشد که بهر از اخراج کند و بیل حل شدن آن خفته
 موافق کردن اولی بود و فریقات خوردن یا سستی صبت دفع آن اگر مانعی نباشد و وقتی را جائز
 بود و غفایات قوی خوردن جائز نباشد تا کسرت خوب انجیر هم بنها صبت سفید آید به تخصیص که
 با انچه خوردن در باریق الفصی و سرد و بیطوس هم موافق بود و محرابین ذکر یا گویر مردی را دیدیم که
 بنی باره بچو گوشت برانراخت و از ان هیچ وحشی وارد پیدا نیاورد من بفرس چنان دریا نغم
 از اور معده در همانا که ناصور سے بزرگ بوده و اصل آن ناصور باریک شده بود و بزور نفی
 کنده شده بیرون آره و الله اعلم آرزو با سے بد چون آرزو سے گل و رنگ و انگشت
 و گچ و برف و پوست تخم مرغ و چیز با سے تلخ و تیز ترش و عفن سبب این حال خطی
 بر فضل و دغدغه گفته بود آرزو منضم معده و نم آن چنانچه اکثر حوامل را این صورت واقع میا شد
 به تخصیص در ماه دوم و سوم ایستادن آزاد بالان و کتا گویند و این حال بیشتر حوامل را
 در این صورت واقع میا شد چون از پاراه و بیجا بگذرد و در طرف شود همچو عثیان جهت خرج شدن آن
 فضلات رحمی در بدن چنین واسطه رسیدگی آن و باشد که در بعضی این خون شود و بماند در تمامی
 عمر ایشان و آرزو علاج و شوار باشد و موجب این هم حادث بر آمدن سواد بود آرزو رحم به نم معده
 و آن قلیل و گاه و گاه بود و بران سبب آرزوی بر ایشان هم کم و کاد بود بخلاف اوقات اوائل
 حمل و بعضی کودکان باشند که ایشانرا حادث کل خوردن بیسه شده باشد و بر آن مانده باشند
 هیچ وجه از ان نشخ نشوند علاج نخست تسکین و غده ایشان بجز ایندن مطلوب باید کردن
 چه چیز در چین فیندن آرزوی ایشان بجای آن مطلوب نه ایستد بلکه بعضی باشند
 که اگر دریز مانند ضعف دل بر ایشان ستونی گردد و بواسطه میل بخارات سهل از ان ماده رود
 بدل از حیث یا قنن مطلوب و بعد ازین تقویه غلط و تقویت معده باید نمودن و تقویه بر فانات
 و رف کردن و طریق اولی در تقویه حاله تے بود یعنی مناسب و اگر زور تے بخل سبز باشد
 تا تقویت معده نمایند که آرش خود گوارش فواکه و قرض و مسکه و بیسه و اشال اینها و اشال
 بر ما نط العتقه با شرب همی بر نیاید جامع الشخ است و دلمای که در ان از کم سیر و نزل
 یا از کم لطف و ارسینی باشد ایشانرا سفید بود و منع و کبوتر کباب و طیاسه متصل و فاروان

دیره کشیز و پیاز قریب کرده و پنجه بنایت مناسب بود و چیزهای گرم و تیز دور احساسه بر وقت
 از حوامل دور بایر داشتن و مسل خلط و لیسین قوی بهم بریشان نشاید و لون و غیر حوامل را تقویه
 بنی و مسل بر فمات بایر کردن و غذا بهمان نوع که مذکور شد دادن و اقله و خشک بلاؤ و کباب
 بله بچه و قاز بچه بناروان آگنده و زبره و کشیز و ناروان بران مالیده بسی سفید آید و متقل
 بران مکیدن و مزیدن استخوانهای آنها و متقل بر آنچه در تسکین غشایها و آنها مذکور شده نافع بود و
 همچنین متقل بچیزهای بریان کرده از نخود و پسته شور و شاه آن بسی نیکو بود و اطریقیات و کواکبها
 مصطلک و فواکمی و کسی و سحر مات فلانلی و اشتر به نفعی و نیز شور با سفر جوز و پیاز و نان توک
 قابض ترش و تر و ط جله سفید بود و اطفال و کوهکان معادکل را از ان بیاید منع کردن پس
 داشتن و به تنقلات مذکوره بنوع مشغول ساختن که بران نبرد از دو اگر در اول حال را با زین
 نوع نقلها مخلوط کرده و هند با تنگی آهنگی آزار کم سازند تا بر نقلها قرار گیرند و در ان آنها بکنایات
 مناسب تقویه خلط ایشان کند بسی مناسب بود و آزار که از خوردن گل کنا ر جگر آس هم میدارند
 باشد و آزار بلس از خارج جوان و در یافتن و به سپیدی لب و به قلت اشتها و بار یکی کردن و کمی
 ذلت هم توان ساختن در شفیع سده اوسی بایر کردن و بهج وجه بایر که استن که گل خورد و مملات
 و کجینیات ریوندی و غیره اورانغ آید و طریق شفیع سود کند مجلس همین گردد و انتشار القدر تامل
 و بعضی از اصحاب تجارت گفته اند که غیر حوامل را خوردن مغز بادام تلخ یا چاله آن خوردن و عین
 سیزه یک سکره اردون گل خوردن برابر و انقدر علم تقصان و بطلان اشتها
 طعام بر آنکه شهوت غذا و نوع بود یکی طبیعی و آن در جمیع اعضای آن باشد بلا احساس دوم
 نفسانی و آن خاص بود بجم سده و اتمام این بقوت حساسه باشد که از دماغ بر می آید و او را می
 آگاهاند و در عین نا یافتن غذا بدین حاجت و باعث بر تنبیه و طلب غذا سواد می شقیل بهم باشد که از
 طعام بنهم سده آید و مجموع خود آزار غذا می کند و ساهمی غذا میسازد پس سبب نقصان و بطلان
 شهوت غذا یا در جمله بدن یا شمر چنانچه بعد سوراخات مغز و در استلا ران بدن در تعبها و صفها و از
 مشغول بودن طبیعت بر نوع مرض و یا به فرض نفسانی و در عین مشاهده چیز نفرت آورنده چون
 طعام پر گس و در غلبه سردی و گرمی هوا و در وقت یافتن غریب و در سحر چنان افون باشد آن

واقع است و یا در سده باشد فقط چون چنانچه در سوره المزاجات مافج وادی نم سده به تخصیص
 سوره المزاج گرم و در تنها در همین استیاق به تریهای خشک و آب سرد در غلبه گرم در سده و افنا
 و آنها بسده و اسما در حرکت واقع است و یا در سده و نم آن باشد بشارکت عضو و دیگر چنانچه
 در همین حصول سده در مجرای که میان سپرز و سده است می او فترت بجهت نیامدن سودا
 مرفوع و باعث بر شوت از سپر بر نم سده در وقت غلو و همچنین مستقمان و بطلان شسته کمی
 او فترت در همین وقوع آما س در جگر و یا در مری و یا در عروق کمی که شند غذا را از سده و یا در اسما
 و اشباه اینها و تقدم هر حالی ازین مذکورات و حصول هر سوره المزاجی چنانچه علامات اینها
 شده آسان گردانند تشخیص مرض را علاج آنها که سبب مرض دیگر بود از اراض تن و روح و
 اعضا شارک و مجاور و سوره المزاج اعضا نخست تدریجاً باید کردن بر ستور با سه که در مجلس
 مبین است آنگاه تقویت سده نمودن و اگر علاجی مشترک النفع باشد اولی بود و آنجا که سبب
 سوره المزاج سده باشد تدریجاً آن بود عیقه سبقت بیان یافته اند باید کردن و آنجا که
 سبب استلاب باشد ترک غذا و شراب مرته و حرکت ملائم نافع بود و اگر استلاب باشد تنقیح باید کردن
 بود عیقه انسیب بود و در آن آنها تقویت سده نمودن با آهستگی و از آنکه ننگ بنده خوردن و طریق
 دفع استلان جلد در اعیا و در این مناسب بود از تدریجاً باقیان و همین منتهی می مرض ضعیف و مردم
 سهل خورده هم سبقت بیان یافته و آنجا که سبب سبب متفرق بود به چیزهای ششی تبدیل باید کردن
 و آنجا که سبب تعدیل معاد بود چنانچه اکثر ترکیان و شارب الحمران درین الحمران واقع است بلکه بعضی
 هستند که مرصهای دیگر نیز از ان سبب پیدا کنند چون دانند که اگر سبب مرض کلی میشود بهمان علاج
 کنند و بتدریج حکمت آن عادت را از ایشان بیرون برنورند و بحسب الشفا و حافظ الصلوات و مغزات آنرا
 تبدیل فرمایند چون از ترک عادت اینها آن مفرت تیا نیز که از ترک آنها فائده ازینها بیشتر باشد
 و آنجا که سبب سبب باشد دفع آن بر ستوری که سابقه مذکور شده باید کردن آنگاه اشتیاق و ادون
 و آنجا که سبب بل تریا و خشکیا باشد قبل از غذا از ان باید دادن و ازین قلیل بسیار باشد که مادم
 که آب سبب یا هندوانه سرد یا انار سے خوش بخوردند و قوت آنها اثر خوردن و سبب این گرمی و صفاوت
 سرد بود خوردن گرمها چون خرمو میوه های گرم و عیسره و اینچنین مردم را از تری سرد تری

سفید آید و بسیار مردم باشند که اشتباه طام دارند چون طام حاضر شد زنجبت ایشان بر طرف
 نزد و سبب این ضعف قوت جاذبه مری و سده بود علاج این مرض تقویت عصب حریت بتقویات
 و باغ و سده و مصلحات مزاج عصب لیفهای این اعضا و آنجا که سبب گرم بود علاج گرم بدستورش
 باید کردن و آنجا که سبب سده عرتی بود که سودا از سپرزدهم سده بر میگردد و میرسد نتیج آن بخور این
 چیزهای ترش مقوی باید کردن چون کدو پیاز به سرکه و شلغم منجته که از سرکه و آب نماده باشند و خوردن
 در آن کرده و آنرا شلغم آب گویند و جلا که ما و آنجا که سبب سده و عوز به از رشک یا مطبوعات پادوانی
 و اشباه اینها و ایاریج فیر او مقوی بافتیون این سده را بکشاید و سده را پاک کند و مداومت مدا
 بر بالای اغذیه مذکوره عظیم سفید آید و نتیج سده ما ساریقا در امراض کبیده مذکور گردید
 ادویه که شفع مداومت در حین مرضی سده نسبت با مزجه مختلفه عظیم سفید بود کسے مقوی
 رس جیبال رمارس سرور ش منفرح شاهی سفوف مقوی حافظه الصحه مزید العمر بلا در کشته زریخ
 جردان فاو زهر پنجوش دوا الملک و نوشداروی قصب هندی اطریفل کثیر او اشباه اینها لیکن
 در هر مزاجی استعمال در وقتی آن باید کردن چنانچه در مزجه حاده در طرف آخر روز بر بالا
 غذاهاست خشک و ترش باید دادن و در باره بزانتا و یاد طرف صلیح بر بالا س طاهما
 نرم گرم باید دادن و بر آن حرکت فرمودن و در مزجه خشک بر بالای طاهما س نرمی فراوانیت
 جرب و وقت دقه و در از وقت خواب باید دادن و در مزاجها س نرم بر بالا س قلیا س خشک
 در نانتا باید دادن و بر آن حرکت فرمودن و چیز س در تر خوردن بسیار آنجا اشتباه
 مردم گرم مزاج را در صاحبان سده های گرم را بجز باند قنایان و تنوع ایشان را فایده بخشند و تقویت
 بعضی قوامی سده ایشان نماید آب بیخ و اشباه بی س خوش زعفر و سیب ترش و امرو
 ترش دودغ و خیار بیخ در آن باشد مصلحت خشک کرده زرشک رقال ساق قرصیا نموده آشی که از بز
 زشیا بز و سرا کرده باشند منع با س بار دادن کباب کرده یا شکر پلا و و افشله ترنج آلو نیم
 خام سرکه خیار قرص فواکه قرص لیمو ترش که آنرا که مصلحتی در آن باشد با درنگ ترش شلغم آب
 و شلغم سرکه زیتون پرورده بار دادن بکجنین سفر علی آبکاره فاستقما می جاشنی کرده بلبله پرورده
 آله پرورده بلبله پرورده ترنج و زرشکی آن هوای خشک و معتدل خیار با درنگ و اشباه اینها

کله نانی است
 درین چیزها خورد
 جلا سده

و نماد های خشک بردل و معده نهادن آنچه اشتهای مردم سردتر اجازت بخنداند و تقویت طبعی است
 معده ایشان نماید و بنفیان یعنی نافع بود کنگبین قرص مصطلکی قرص عود قرص عجز قرص زیره که
 انگبین زنجبیل پرورده مریمای بی سیل مریمای که در چینی قرنفل جوز بوا پیل بادیان برگ تنول طبع
 قرنفل در گلاب بوشانیده خابیدن مصطلکی با کندر ترب می ماست تره تیزه شانه پیا ز طوقن طبع
 و پیا زه پر ازار مرغ دشمن کباب مرغ زیره و در چینی مالیده سلغم آب که ترش بسیار خردل تیز شور پلانه
 و منزه جوز کهای پرافزار خود آب پر در چینی و پیا زه زنجبیل ربی و عطرهای گرم هوای گرم و خشک
 شراب نفع عرق نفع پودنه و شتی تر نفع ترب سلجمین بزور می اشترخار بسر که نفع بسر که شبت
 بسر که سیر بسر که جمله چاشنی کرده پسته شور شاه بلوط بریان نان و عسل دنان و ریجان که هندو
 و زردک و منزه جوز در آن باشد حلوا ای گذر حلوا س زنجبیل حلوا می بلادر حلوا ای تا قوره حلوا می مغز بادام
 شیرین حلوا می ناستف قلیه مرغ شیرین حلوا می عسل گرم کاجی عسل پر چینه دار و شاه اینها و نماد های
 گرم قابض معده نهادن و اما آنچه جهت مردم خشک مزاج و معده های سرداوی و تحریک اشتها و تقویت
 مناسب بود جمله امراض سوداوی به تخصیص ربع و یا لوز لیا نکر است آنچه بعد تر و قهزل مناسب بود در
 معده مذکور کرد و و الله اعلم ضعف معده اکثر مردم ضعف معده که گویند غرض ایشان ضعف قوت
 با صفت معده باشد خداوند آنرا مسمود گویند با حقیقت ضعف معده هر قوتی از قوای شش که غیر
 است بر بریدی بضم اعانت بیشتر از کس آن مینماید نابراین بعضی از بیان اقسام علی الاطلاق و الاصله
 به بیان این شتم که نقصان اضم است یعنی کرد و در او از این ضعفها آنست که مانع مرض مقرر از
 جمله امراض اعضای شاک و مجاور و امراض ظاهر معده باشد و بدانکه با صفت اگر می نری و یا قوت
 دهند مگر که بسیار از اعتدال بیرون شود زیرا که این قوت به حقیقت از خاصیت طبیعت صفا
 حاصل آید و ماسکه را خشکی مائل به سردی مرد کند مگر که بسیار از حد اعتدال بیرون باشد زیرا که این قوت
 به حقیقت از خاصیت طبیعت بلغم آید و چون این معنی واضح شد بلاشک هر قوتی از کیفیات صفا
 مقوی خود ضعیف شود و اگر چه آن کیفیات بسیار خرف از حد اعتدال نباشند لیکن ضعف بتقارن بر بیرون
 واقع گردد که هر چه در کیفیات از بیرون با اعتدال باشد جمله قوای معده بلکه قوای از بود تمام تر با فائده بخشید بود
 معده بشاید جوف من و آورده ماسا ریتقه متصله بدان بنبره جداول و اناری که از جوف با اطراف میرسانند

اما علامت ضعف قوت جاذبه آنست که طعام از فم معده برگردد و گرانگی کند و توحش سازد
 و باشد که احتلاسه در فم معده حادث گردد اما علامت ضعف ماسکه آنست که معده طعام را نفوذ
 نکند و چنانچه بیشتر آب میبوده و صاحب علت چنان پندارد که اگر آنرا حرکتی کند آنچه خورده است
 باز پس خواهد گشتن یعنی برآمدن این حال بے غثیان بے ارتعاش باشد و یا خود آنچه خورده زود
 از معده با مسارود و بر از انز شود نیکو مضم یافته و علامت ضعیف و احمه آنست که طعام با وجود
 لطافت ویراز معده بگذرد و دفع کند و بی طعام سیایافته شود و بحقیقت این مدت چنانست که
 طعام هر چند غلیظ بود در معده صبح بلامانع تا دوازده ساعت و پانزده ساعت بیشتر تا نزدانش
 هفت ساعت بیش در معده صبح تا نوزده ساعت طعام لطیف بیش از چهار ساعت برده میل
 کند دلیل ضعف ماسکه بود و چون بهرت مانزین غذا غلیظ رسد دلیل ضعف و افخ بود و قدامی غلیظ
 برعکس این باشد و علامت ضعف باضمه علامات ضعف این قومی بود و علامت ضعف
 حرارت غریزی معده و آنجا که قصور حرارت غریزیه سایر اعضا سبب ضعف باضمه آنها گردد
 چنانچه در مضم ثانی یا ثالث یا رابع فتوری شود یا در جله مضموم قناده آنها معده نیز باز در همچنان که
 نشاد مضم معده با کثر آنها مسرت رساند علاج آنجا که سبب ضعف معده ضعف قوت جاذبه
 معده بود یا بدین اگر چنانچه این ضعف از غلظت صفراویست غالب که در معده ریخته و نیم معده
 بری آید و ریخته میدارد و وقوع غثیان و بیقراری از پلوپه پلو غلظیدن را از درد صدر و خفقان
 بران علت گوهری و در سخت تنقیه خلط باید کردن یعنی حفته و طینن آنگاه تقویت معده کردن به
 غذاهای لطیف و کم خوردن و چیزهای معتدل و یادسکن و بکار داشتن و تقصیر کردن معده به
 قوا بعضی گرمی و خشکی مائل چون مصطکی و گلکار و سنبل و قزقرنل و صبر و انستین و آبی پخته و آب برگ
 مورد و اگر چنانچه این ضعف از سوء المزاجی سرد و ترسافج بود تبدیل سوء المزاج بدستورش باید نمود
 و تقویت بتقویات که قبل ازین تقریر مقرر شده کردن و آنجا که سبب ضعف قوت ماسکه بود یا بدین
 و بدین اگر آن ضعف از غلظت خلط حاد و حار محترق باشد در معده که بدان سبب طعام را قبول نکند
 و دفع آن یعنی و علامت آن چنانچه مراراً مذکور شده حرکت خفقانی معده و قلن بلکه ارتعاش اکثر
 اعضا بران اشتها کند سخت تنقیه باید کردن چنانچه مقرر شده و بیب سفر جل و سکنجین آن تقویات

که جهت تحریک شهوت محرور مزاجان گفته شده تقویت کردن فضادات مائل بسروی و مقوی معده
بکار باید داشتن و اگر از غلبه خلط سرد بود که سلخ معده را آلایده است و غذا را می نازد و زود و آزار
از راه معایرون می کند و یا آن خلط غلیظ در فم معده ایستاده است و زود فم معده و دلیل قه و نفرت
غذا بسیار و حرکت حقیقان معده بران اشتها و ناپرخفت تدریجی باید کردن چنانچه در فوان
و غیره همین شده در وقت کلبه عضو در ولی پس از آن خوردن جو بود و کسی در قنفل در کباب
منوع داخل ساخته و یا در کلاب جوشانیده و هارس و سجون الحب و مراد است اینها اصلاح باید
کردن و بر پله سبب و اما خواب کردن و غذا نان خشک با تناع مسرت یا سکنجبین ترش
بزوری یا ابولی و یا عسل و یا تناع تر و نامر خون و یا رب سبب شیرین و اشباه اینها مفید آید
و اگر از تحلیل سلخ معده و سستی جرم آن باشد و ضعف قوتی و عدم ملامت سوء المزاج
و ادرام و تشنگی طعام بر معده و بد معنی و بافتن سستی ربانیه در معده بران گواهی و در بقویات ترک
تقویت باید خوردن و مراد است خوردن بیلیجات چنانچه پوسته بلبلیه سیاه یا زرد در دهن در نزهت یا جود
و یا با جود قنفل یا سبوق آنرا کسی بیشتر ضم کرده خوردن یا بارس یا جوشانیده در کلاب یا بعضی
گرم طبع آنرا نشاء خوردن به تخصیص در قدری به شیرین یا شراب مور در سینه عظیم نافع بوده پوست
سنگدان منوع صحرانی را خشک کرده رسا نیز با نیم شقال اطریفیل یا در شراب مور و خوردن
بجایت نافع بود و پودرم غناع خشک سوخته در شرابی قابض بجه منفعت در فضادات قبض کننده
مثل بلبلیه و سبب و سرد و سبیل و قنفل و در خوردن در گل سرخ و زیره و اشباه کوفته در آب بود
نماند پس نافع آید و غذایم چیزهای قابض رخوت کننده باید دادن چوب شترت بی که تناع
در آن باشد بان شک فانی که آرد کنار و یا آرد بلوط در آن باشد آشنای قیر و طی که سیر و غیر
جود تناع در آن باشد و چیزهای کم آب و قلیهای خشک پر بار زود شمه و اشباه اینها و کم خوردن ملاز
خوردن حافظه السخه و حب الشفادر معصومان را شیرین هم پس مفید آید و آب دهن تاب سنگلاب
هم نافع بود و از چیزهای بر رطوبت و مرخیات معده حذر واجب باشد و آنجا که سبب ضعف قوت
دافعه معده بود باید درین اگر مبتلا است سوء المزاج کید یا اما مست علاج مشرک کردن اگر بلی
شکرک است بتدریج مزاج معده بدستور کردن و اگر از جهت بری غذا و بی ترش است که

دفع آن منجی و آنچه بنایب بود نمودن و این شتهای ثانی را ثباتی دوامی نباشد و تقدیم اسباب
 و علامت هر حالی بدان گواهی دهد با جمله آنچه در فوسده را قوی گردانند آب فواکه و کبکین ساده
 بود و نیز آب و فلوکس خیار شنبدر در آب کشته و بلبله پرورده و متوج فواکه خشک طعمهای چرب
 نرم چون اشتهای آلو و تمر که اسفناخ و چغندر در آن دروغن با دوام بر آن ریخته و یا مغز بادام
 سوخته در آن ریخته باشند و کتیاره با دوام و فواکه پرورده بروغن با دوام چرب کردن معده بروغن مصطلی
 بادامی و آنچه که سبب قوت با ضمه معده بود بیایدون اگر موجب آن حرکتهای غلیظه و باغذای
 نامناسب بود کمتر آن باید کردن و اگر موجب آن ضعف حرارت غریزی بود بیایدون اگر خشکی
 غالب است علاج دفع شیخه کردن و اگر برومی غالب است قریب بللاج استفا کردن و در ایام
 که در ضعف اشتهای سرد و غتیان فواکه سرد گفته شد بکار داشتن چیرهای قوی و در فاسه بریاز
 و بادار چینی و زیره و مشک و نود که از گوشت کبوتر بچه و اشباه آن باشد سی سفید بود و اگر با
 مغز معده ضعف مضمت و بگریار باشد نیز ابرات قوی تر باید کردن در افناش حرارت غریزی
 بر متن کوشیدن بمفرجات و تفریح و ضرب مستند و حرکتهای معتدل در هوا گرم تر قریب با معتدل
 و غضبهای معتدل و در اوست همارس و اشباه آن میاید و ایندن عطرهای گرم نویدن مجامیت و
 دو شان عزیز و خدایهای سحر و ترتیب و انزاد بوقت خوردن طعام شترتهای مقوی مشا بده هلاک
 و کیت عدد و اشمال این مقویات است قلبی و اگر خلطی بر درین ضعف مهمناسبت باشد اول
 تقویه کنند آنگاه به تقویت مشغول باشد و الله اعلم کا ذب تشکی مغرط آنچه غیر عرضی بود سبب
 یا غلبه گرمی شش و دل و تسکین یافتن آن بر برای خشک بیشتر از آنکه آب خشک بر آن گواهی
 دهد و با غلبه گرمی معده و تسکین یافتن آن باب بیشتر از آنکه بواسطه خشک بر آن اشتها د کند و یا
 خشکی بر می و دم معده و معده بود و فائزه یافتن از خواب بر آن دلالت کند و سایر علامات سوال المزاج
 معده در اول باب بتفصیل مذکور و یا خلطی و یا غذائی بود که بواسطه شوره و لذع آن طبیعت
 نشان آب شود تا آنرا بیشتر از معده و دم آن و از عروق و علامت بلغم شوره و تقدیم تناول
 شوره غذای بر آن دال گردد و یا بواسطه لزوجت آن طبیعت خرابان آب شور تا آنرا
 حل سازد علامت خلط لزج چون لزوجت بر از نماط و مقدم خوردن غذای لزج

بر آن دلالت نماید و بواسطه غلیظی آن طبیعت طالب تریق آن شود آب و غلیظی آب درین بینی
 و تقدم اکل غذای غلیظ بر آن شهادت نماید از جمله این احوال چون مقصود طبیعت بسبب حرارت
 یا بسبب یا ناقصانی خلط و غیره یک آب در آب حاصل نیگردد و لاجرم هنگام حصول طالب بود چون
 این طلب از جهت تریب بدن و تعدیل قوام اخلاط فاضله تن است صادق نباشد اما آنچه
 مرضی سبب آن شده باشد چون عطش در پهای صفرادی و در برود سده کبیر و در سور المزاج برود
 صائم و غیر آن تریب آن مرض بود چنانچه در مصلح همین دبا فراد بیان محتاج نباشد علاج آنجا
 که سبب تشنگی قلب گرمی شش دول باشد بویهای خوش خشک چون بوسه خیار دراز بادرنک و
 بوی امرو و بوی ویسب و صندل و نیلوفر و بنجک داشتن نفس در دن دل و طلای عطرها می خشک
 بر آن و به دعوت و آسایش دیر نمودن و عیش خانه بخوردن قرص کافور و شراب صندل در عرق
 کاسنی و عرق بید و شیره خرفه و دونه و بیج و بون و آب سخت سرد و میوهها سرد کرده خوش بوی و اشباه
 اینها تسکین مناسب بود همچنین تشنگی در استنشاق هواهای گرم در فصلهای گرم بسیار افتد
 به تخصیص حرکت همان هوا واقع شود و اخلاط نیز گرم گردد و بر حرارت دل شود و اطراف آن را از آب
 سرد ندادن بلکه غسل در آن عظیم فایده دهر بوقت گرمی و خشکی هوا آنجا که سبب گرمی مری و سده
 بود یا بدین اگر سور المزاجی است علاج آن بدستورش کردن و در دست خوردن شیره خرفه
 بانگ کند هر صباح و خوردن بوبرانی خرفه در سافج بی تنقیه و از مادی بعد تنقیه و عظیم سفید بود و
 همچنین بوی ترش و آبهای سخت سرد و بیج در برت تنها با دونه و غیره بسی نافع و اگر جهت خوردن هوا
 گرم یا جادست معلمات آن دواها باید دادن خشک ساخته بیج و غیره و اگر با این گرمی سور المزاجی
 خشک هم باشد کشتکاب های چرب کرده بر روغن بادام یا روغن گل بادامی و آب گز و آب خیار
 و لهاب تنهای خشک و مستدل باید دادن و از هر چه گرمی و خشکی آورد حذر باید کردن و کثیر آب
 انارین و انزک روغن بادام سخته نافع بود همچنین شیره جو که با شیره خرفه برابر کرده به نبات آنرا
 فالوده سازند و بار روغن گل بادام خوردن و خواب بر بالای آن شربت های خشک و طوبت برودت
 آنها را به قمرن رسانند و عظیم سفید بود و غالب خوردن خرفه شیرین فاضلی و آب هندوانه با قند بی
 سفید بر همچنین دونه شیرینی تسکین دهر و آنجا که سبب غلیظی شود در فم سده و غیره اگر نفس نیافت

بصبر کردن بر تشنگی و کشکاب ساده خوردن به تخصیص نیک گرم کرده یا با قدری فلفل سوده تا سید
 و آب نیک گرم بر نشا خوردن و یا رس و با کبسی خوردن نیز از غذای مناسب عطر و مسورن خلط
 چون کشکاب ساده و اشباه آن علاج باید کرد و اگر مستغن بود تقویه باید کرد و سبب و بعد
 ازان کشکاب و مسکنات و ادن چون حب الشفا و در معصور انار میخوش و یا یا بشیره خرفه و قند
 چون حافظ الصحته و رب زرشک و غیره آنجا که فلفله و لاج بود تقویه باید و بعد ازان مار المسهل و جلاب
 بارقا و ادن و قمر نازه بنایت نیکو بود و همچنین خربزه شیرین در رس و کبسی و اگر خلط در نفم سوده بود
 بعد از وافی جبهای مسکن عطرش در دهن و داشتن و آب آن بندریج خوردن عظیم منفعت است
 و همچنین بزرگ آزان خوردن بیان جی مسکن بگیر فلفل و زنبیل و قرفل از هر یکی یک گرم تخم نیارین
 دو درم باز خار و ک پنجه برم تخم زبجان سه درم جله را کوفته و نرم بجمله لعل مرشته جها سازد و آنجا که سبب
 عطش خوردن غذا با فلفله لطیف کینف و شور و لاج بود چون ماه بر فرفره شور آنرا اقله سرکه با بیخ فامره بود اگر
 سببهای فلفله آید از خصوصاً جزیره فامری مانع بود و بکشدن آن غذا از سده این تشنگی بود و بر طرف شود اگر
 بر او شود یعنی دفع باید کرد و آب سخته و آب با قلی از شور با بای تشنگی آورنده بود خصوصاً در صفای
 و انتر اقلم شهوت کلبسی این آرزوی کاوب منفرد بود که هر چند غذا خورد بر طرف نشود چو تشنگی
 سگ و سبب این علت یا خلطی بود ترش و فلفله در نفم سوده که پیوسته آزار میگیرد و در فرفره
 میکند و بازله بود نیز که از سیر زبغم سوده میرود و بدت آزار میزند و در غده که کز و با فلفله تحلیل و تحلیل
 بران بود چنانچه بعد استسقا در آرزو غلبه یار پیدا در از تحلیل کننده واقع شود و یا غلبه حرارت
 سوده و انزها و شورهای بیرون بود که قوت ماسکه را در جله اعضا ضعیف سازد و مسامات
 را کشاده گرداند و غذای انزها را پیوسته تحلیل میدهد و عوض آن می طلبد و یا غلبه آن
 گرم باشد در سده که آنچه از غذا بمجده رسد می خورد و نمیکند از آنکه با انزها رسد و بدین
 سبب پیوسته انزها غذا طلبند و نفم سوده ازان می آنگا با نرو این قسم وقتی تو اندر واقع شدن
 که حرکت که هم در طوبت سوده سبب تقیان و منفرت نشود و با حقیقت که تشنگی این قسم در تشنگی
 بعد تحلیلات مرض اگر چه غالب بود از جنس تشنگی از مستی عصبها باشد بلکه آنکه ازین تصور حالات
 تصور قوی از قوی را بود که جنام عاذبه اندر واقع باشد و تن را با ازان نیز سرد نیز درت ایحال در از گردد

و مقصود با بعللاج اینجا ازین قسمین این قسم بود و اینچنینی جوگیان را و بعضی مرصیان را بردهاست
 سسی و غیره در یا منات نادر می در وجود پدید آید که هر چند سوزن و وجود ایشان میگردد و بخار دفع
 میشود و شغلی و شغلی از ان رسیده پدید می آید خارج ازین سبب علاج آنجا که سبب آمدن سودا
 غالب بود بنم سوده و غالب بودن شغل و معضم یافته بیرون شدن و لاغوشدن من و سایر علامات
 سودا از سوزش سوده در خلط و آفت سوز و غیره این حالات بدان گواهی دهند نخست تنقیه سوده و
 سیرت کنند به مضد با سلیم اولیم و ببطیوخ اقیقونی و اشباه آن آنجا غذاهاست چرب کم تره مثل
 و نبه کم سخته غالب و هند و همچنین سگریات و آنچه ضد طبع سودا بود از طعم و حمز و میوه باد و ستره بنا
 و اگر در سوزن در می بود بعد فصد و سهل در اصلاح سسی عظیم کنند بر سوزن که در عطش مبین میگردد و سودا
 از سوده بر نمادان محبه آتش بر سوزن باز دارند و اثر به و اغذیه و ادویه مناسب بغض و لین
 طبیعت و هند و داغ کردن سوزن به کچ و غیر آن هم سفید بود و کوراچوبه بر می و کبسی و صیال
 قومی با سلطونی مناسب در تنقیه سوده از سودا می چنین قوت تمام دارند لیکن در بن علت استام
 در تنقیه با بقا قوت و غذا اگر فتن تن فی الجملة جائز بود و این را در ضعف قوی در بن جز منقوبت توان
 و این جوع سودا می بعد از تهامی ریح کنند که با دم لحال بود بسیار پدید آید آنجا که سبب یلیم ترش و سرد
 سوده و فم سوده بود و علامت آن چنانچه مراراً مبین شده یا بر می معضم و سخاقت من و دستی بران مال
 بود نخست تنقیه باید کردن سستی و سهل ایام ریح بقرا و اشباه آن و ترا سبب که در فواق یلیمی سودا مزاج
 سرد گفته شده جمله موافق و می که در عطش گفته جمله موافق بود و امثال آنهم مناسب باشد از مواد
 خلط سبب در جمله حذر واجب بود و آنجا که سبب نزله سرد بود در سوده ترش میشود و بعد از تنقیه و مانع بود
 سوده و سرد نزله همین نوع ترا پدید که بران اشارت شد باید کردن و آنجا که نزله حار بود و تدریر آن مستحب
 باید کردن و سوده را با استفراغ و غیره از ان پاک ساختن و لیکنات خنک اینجا موافق
 تر از تنقیه بود و حب الشفا و امثال آن خوردن یا اشربه معدل و مقوی فم سوده و مناسب
 ماده در بیاباب جاس النفع بود و بسیار فایده بخشد و آنجا که سبب غالب تلبیل باشد از استفراغات سرد
 و غلبه یا ریاهی محلل معند و تقویت قوتها باید که بشین بنزله ای چرب لذیذ خوشگوار ستاد و ستره بنا
 تا بعضی کم ترش و حب الشفا هر شبان روزی دو ذوبت یا برودن دور گرسه بود

در آب سرد نشاندن در و غنمای خشک بر تمام تن مالیدن در مقام خشک ساکن بودن در آن مزایای
از اطراف استفراغ مقدم و از ترابیر نادان اینچه مناسب بود بکار داشتن و اگر بعضی مجذبات معاد
بوده باشند همان فرمودن در دفع و فادز هر در آن ساینده صباغ خوردن قوت عظیم دهد و اگر بقوت
نوری در پا بنده شخص در چادری و یا سکه تقویات تقویات مناسب آن چنانچه در صنعت
سده بین شده باید کردن و از حملات و هر چه سبب بسبب تحلیل شود از حرکات و اغراض مفسانی
غذای واجب بوده و آنجا که سبب تحلیل و از متوالی تمام تن بود و تفتیح سیاهات بواسطه حرارت
سده و از اجزای و سوآبیدن و طلاست سوز المزانج تمام دتری بود و عرق بسیار و کمی شغل و عطش
غالب فقط ساختن بدن از غذا چنانچه باید بدان گوامی و هند تبدیل سوز المزانج گرم بنویسند
مراسم کرده باید نمودن و تغییر هر کردن و در آنچه که در تحلیل استفراغ گفته شد بکار داشتن
در سردی سادات آب سرد و دقت بنویسند باید که بشیرن که موجب مزید حرارتها و بین نشود و در تقویت
قوت ماسکه سی باید نمودن در بین هر دو نوع تریح بدن بر دهن موره کردن و در آب خشک کمر
غوطه زدن و عطربای خشک بویدن و ضادها و طلا با قافض خشک بر سده نهادن و شراب
حافظ آنج و شراب ریاس و غیره و اشغال آن خوردن و غذا از جنس سلطبات ترش بنار دین
و اشغال آن از گوشت گوساله و بزغز و از سیربیا و نخود انزرا با سازند و اکثر آشنای ترش بکار دین
و مجذبات بر بالای آن خوردن مفید بود و هر چه سبب تحلیل و تحریک حرارت شود مغز با شند
آنجا که سبب گرم سده بود علاج گرم بر سوزش باید کردن و البته اطمینان که هرگاه این مرض بجای
سنگم گردد و بدان منجر شود که همه آنرا مگر سده باشد و سده تمام سوزا بر و طبع نرم بود برین جهت با
قوت برود و بیمار بیوش میشود هر ساعت این را جوع البقری نامند به جهت بسیار پرید آیرین
این علت گاد و مردم سوزانج را که در جوای سرد حرکت کنند هم این علت گایس بر بر
آید و علاج این مرض بنایت شکل بود جهت احتیاج بیمار با استفراغ و تمقیه سده و نافع
بودن صنعت قوت بر جوع اعصاب و غشی ازین اعمال و اینچه بعد جوع کلب افتد بر بناتند و سبب
را در ترابیر این علت جز مافات قوت نباید تا در دو هلاک نشود چاره نباشد و تقویت او برود اما
نیز بر سر شود همین گوشت آبهای پر قوت و بعضی بجز گرفته در طلق و قطره قطره باید چکانیدن

و بعضی از علاج غشی بکار داشتن و ممکن بود که رس با کسی غیر صبیال یا فادز هر دو غسل آب گرم با آنکه تریاق فاروقی در آب گل و یا اشتر به مقویه عمل ساخته او را در عظیم رسانند و بعضی در غشی او به سبب وقوع آن اغلب از بودن بلغمی غلیظ لزج بلغم در فم معده و گران کردن بر آن میرانند توت شهبواتی را بفاسد ساختن مزاج آن و اشتر اعلم

باب نهم

در بیان بعضی امراض که اکثر الجبای این مالک تخصیص آنرا انقبوی معین مناسب فرشته از بنا سبت بعضی امراض ذکر آن کرده اند چون بعضی دیگر اغلب حکیم های هند آنها را از امراض معدی میدارند بنا برین نادر یا بی جواد برین سوز المزاجی یا بس باشد که بر بدن غلبه کند در صورت بر قوتان مشابه گردد و بعضی از احوال پیران بر برین طاری شود و اگر چه وقت ضعفهاست بری نباشد و برین مناسب برین اسم سرسام بود و با این سوز المزاج یا بس گاهی گاهی سردی هم غالب رسیده و این مرض افتد لیکن بزبانی مناسب پیران را بیشتر از جوانان افتد چونان را بیشتر از کودکان و اسباب انواع این مرض پنج بود یکی آنکه در عین کشادگی مسامات و تحلیل قوتها و حرص اعضا بر جذب آب چنانچه بعد از حرکت های عینت و حمام واقع است آب سردی غالب بیکبار در کثیره شود بران جهت اعضا سرد شود و حرارت غریزی ضعیف گردد و قوت غذایه از فعل خود باز نماند و پس بر حاصل آید و دوم آنکه بخار رطوبت بران جانب دال شود مزاج اول را سرد سازد و قوتها بران جهت ضعیف گردد و تغذیه بران از وضع طبیعی بگردد و قوتها آن تمام بر باشد سوم آنکه بواسطه ریاضتی یا غیر رطوبت بر بگزارد و به تحلیل رود و حرارت غریزی سبب و که ماده در کرب ضعیف شود و قوتهاست فتود و تصور یا بر و ضعف توای عادت گردد چهارم آنکه استفراغی توای افتد و بران جهت مواد حرارت غریزی ضایع میشود و پس و ضعف قوی عادت گردد پنجم آنکه در علاج بار بیای گرم تر بر های سرد کنند با فرط مزاج بیکبار بگردد و برود و ضعف اگر کسی آنرا علاج تواند کردن مرکب را باز تواند داشتند و حکمای هند اکثر اوقات آنرا ممکن العلاج و اندر بسیار هم علاج کنند ایشان سبب این علت برودن بعضی

عروق را نشاند محبت تشرب کردن جرم آنها ماده سوادی را و علامات مرض آنست که ستم
 برده و تخمه و چهره مرین خشک و بزرنگ و بی رونق باشد و اغلب بنگ آواز روی به سبزی گراید
 و آثار غذا بر بدن پدید آید و قوت هر روز ضعیف تر شود و باشد که طهام را بعد لحظه خوردن سخی بر آنگند
 یا غیر مستقیم به براز بیرون آید و ستم اول اغلب بود در بیست بهر قوتان مانده و بر هر جا از ظاهر او
 دست نماند در غیر سر و سایر و نبض از صغیر و بلخی تفاوت بود بول سپید و رقیق باشد و در
 این مرض باشد که بسال و بیشتر هم کشد علاج اصلی کلی در هر چه تری و گرمی فزاید بود بقدر
 وقت و مناسب مقتضای وقت بریدن ایراد کنند و بران عمل در مانند چنانچه در کلیات و صغیر
 تریب مرفوق مخوم مذکور است و از جمله اعمال اینچه به تجربه نافع آنست که در او اول مرض بیمار بعد از
 معین طهام بمقدار سه که او را بنیز آب و در گرمی معتدل رود و آن مقدار که عرق نیکو نیاید کند نه شده
 کت کند و به وقت بیرون آمدن تلم تن پر آب کند و روغن زگی یا سوسن یا چوبه اشغال آنادیا
 و آب زن مرطب غیر محمل نشیند و بعد از آن خود را نیکو خشک کرد و در بیرون روغنها چرب کند و در
 در برده و غذا و شراب مرین چنان باشد هر صبح و پنج مرتبه با جیل پرورده باشد تا قیل مسری با
 عمل آنها را قدری که خود بخورد و بعد از آن بساعتی چهار پنج زرده تخم مرغ هم نشسته با نبات سوز
 غلط کرده و لعق کنند و بر اثر آن چهل درم پایچاه درم شراب انگور سی یا شاندر و بعد دو ساعت ازین به
 حمام آب زین در آید بعد از آن تریج کند و بعد ازین اعمال اشراحت نیکو نماید پس از اشراحت باز آمدن
 وقت طهام خورد و از جنس نخود آب و شور با برنج و اگر گوشت بره فربه پخته باشد و حوالی آن چینی
 در بخیل و خولجان و کشنیز و استغاخ کرده باشد و از جنس ضاد های عملی منزه باد ای اشباه آن
 و بعد طهام اگر به شراب مستاد بوده باشد از صد درم زباده نخورد و کرفس سبز تریج و اشباه اینها شود و شفا
 درین مرض نافع بود و به تخصیص از طبیسی سرد و یا بچه گو سفند و ستور اعدا استعمال آن بگیرد و سر
 بره و دست و پای آن پاک کرده و بکوبند و با یک مشت نخود یک مشت کشک گندم دوده درم
 شبت دوده درم پاو نه دوده درم خشک دوده درم و اینچ سیاه فربه از تریج من آب پزیز مادد بر رو و یا
 و مقدار سه سیر ازین شور با بیست زوده درم روغن گاؤ دوده درم روغن گاوی ده درم شیر تریب
 نانه پنجه درم روغن بان با انگی سوم گذاشته هم مانند تخمه کنند سه روز هر روز هم بویین مقدار

دو پنج روز فرد گذارند باز سه روز می کنند پنج روز هملت میدهند چند نوبت چنین میکنند تا فایده بود
 و بر دهن برادست خوردن فادزهر حیوانی در شترتی مقوی سیی شمع بخشد و بعد از قوت گرفتن بر
 فی الجمله ازین تدریجات و غذا قبول کردن زن و دواها قوی تر بر بالای طهام خوردن چون دارالشک
 و تریاکی بزرگ و اشباه آن نبات سفید بود اگر مابقی یا شکر و سوره چیزها که دباغت
 آن کند چون اطرفیلات و پرورد و بلبله و اشال آن بایر داون و اگر نه روزی افتد و میگردد
 که طبیعت در آن تصرف نماید از مسکنات فی آنچه مناسب بود پیش از طهام دستاقب آن بایر
 خوردن و از جماع استغنافات و قهبا و هر چه تشنگی بخورد و در بایر بودن و آب سرد مالمس مغزت کلی
 کند البته آب در بر پر دای مناسب و کم سردی بایر استمال نمودن و شراب بعد از طهام خوردن اکثر
 اوقات مقوی بود از آن و همچنین عس و آسایش معتدل شور باها بزرگ به شتر طیکه ننگ و نخود آب کم
 که باشند و اما طریق حکمای هند است که غذا های هندی من متواد و خوش طعم و مقوی معده فی الجمله
 و هند سود و درواز پله آن دوا ی قوی سی که صد سودا و مقوی معده باشد و در آن قوت نافذ
 بود که در جرم معده و غرق در آید و قوت سهله داشته باشد که ماده بسبب مقدم مرض را بر اندوزین
 فرستد قوت محرکه حرارت غریزی و اجزای دانه و معلو معضوداشته باشد که بر آنها تقویت اعضا
 و ارواح کند و با سخت سطح معده و عروق و اسما نماید چون که را چوبه بری کسی مقوی بر لیس میباشد
 و همارس مقوی بقلیله از هر سه در بر جلوی بلا درسی اشباه اینها هر چه تحلیل و بیس آرد منگ کند و بین
 از هر خیات و مبردات معده و از چیزهای تیز و شور و پر آب و از چیزهای تنفوخ کننده و محرک به تقویت
 و شبیه آن چون خم در حرارت جوانی ترک مے خوردن ملازم حکام را که درس بیست و هشت
 دو بود و ضعف معده پیدا شده بود از حرکت در گردا آب سرد خوردن و آخر الامر بران منجر شد بعد
 ساعتی مے کردی و انرک غذا با منی و پوسته انرک که اخن و در قرب سال چنان گذارنده
 بود که در آنهای او را از بیرون دست لب بر داشتی شمردن و ضعفش بران مرتبه بود که از بهلو
 برگره بهلو به مده مے نخواستی کشتن و سخن درشت و بلند نخواستی گفتن و خوابش نیامدی جمله الهی
 برق شیز در مرتبه ثالثه تشخیص نمودند و بر وقت اوقات تقیه را حکم کردند و بعد از علاج او استنکان نمودند و نزد
 پادشاه وقت با اتفاق قرار دادند که ممکن العلاج نیست بعد از آن حضرت در ظله العالی فرمودند تا حاضر شدند

و مقامی خوش هواست او تعین فرمودند در وقت عمر بخت و نیتان برنج جربی و آتش ناری بکھنند
 آورند حضرت از سوال کردند که هیچ میل برین طعام واردی او تقسیم کرد و تصور کرد با او مزاج می کنند
 چه ایجا او را بخت ضعفه معده و قوی اکثر بزمایش و کشکاب با ابابیز و امثال آن داده بودند حضرت
 فرمودند که برایش یکویم و معالجات ما بجز بخت دیگرست از هر چه ترار بخت میشود بطلب گفتن بطلب
 برین طعام میل دارم او را نشادند و وفاش از آن آتش ترش و سه قاشق پلا و خورایندند
 بعد لحظه خوابانیدند تا قرب نماز خفتن رو کرد او را کبسی مغوی برس و صیبال شربی دادند و شب
 خواب کردند بعد از صیباح باز از همان غذا بمان مستدار دادند و آسایش کرد و کم نشسته شد
 و از شدی اندک آب نیم سرد زمزمی و خوردی و عمر وقت بنذای سیده بود قاق آن سر که دو شب
 بر آن میل کرد و در آن عادت بیشتر داشت هفت هفت قاشق از آن باد او زنی قلبه و وقت خواب
 بچنان کبسی دادند تا سه هفت نوع غذا میدادند و همین شربت شب چهارم مویز کبسی و در کورا
 چوبی بری دادند و سرگناه او را سهال شدند و در آب سلیمه ترش برده و خورایندند از همان طرف
 شد و اشتها نیکو شد و غذا از همان انواع میدادند و شب پنجم هیچ نراوند و شب ششم و هفتم با کبسی
 دادند و شب هشتم جی کورا چوبی بری و بعد از آن کبسی و او زنی کبسی و دوامی دادند
 و هر هفته یک سب کورا چوبی بری می دادند و گاهی در او اسطر و نخود و تخم کبسی و کبسی و کبسی
 با آن برادوی بچسین تا پانزده روز و وقت او در سیم چنان شد که از پهلوی پهلوی غلیظه و بعد
 شش هفته راه رفتی و تا هفتم چنان شد که به عصا راه رفتی و یا اندک در راه سستی روز پانزدهم
 کمان نکل از اختری و مرغان را زدی و کمان خود گشیدی و پیاده اندک سیر کردی و بقدر گوشت
 گرفتن او پدید آمد و بعد پانزده روز و روز کبسی نراوند و چنان در مقدار طعام و مرعات فرمودی
 را استلای و ادعالی نشود هر گاه اندک ضعف در معده در یا قوی اگر روز بود که بر بالک
 آن غذا کبسی دادند و بعد بخت روز بخت رفق تشنگی و ز طبیب بدین خزیه در میان روز اندک
 دادند و خزیه شیرین مرده و بعد ازین دو ابر کبسی اقتضای فرمودند در دو سه روز یک نوبت در
 بری روز جمعی بر زم آمد چنانچه چهره از بچه و نا فرمان میان گوشت نازدی از کمان سخت بپزند و در
 بستم او را بجز حمام مستدل فرموده اند و بعد از آن یک نوبت هفت بجام منی و لعله پیش گفتن مگر دی

در پیغم سوار شد و بدین آن بادشاه رفت در صورت فریب بحال صحت اصلی و الهیا کبر است قائل
شدند و کبر از آن هر چه خواستی میل کردی لیکن از مضغفات معده و انما پر حذر بودی در هر گاه از ک
صفت در معده یافتی به تخیل غذا و کسی اصلاح آن کردی و چندین سال بر همین پنج گذرایند
فریه و خوشحال شد و از اکثر امراض محفوظ شد باذن الله تعالی همیشه این حالتی بود که مواد فاسده
غذای که قابلیت هضم از ایشان رفته یکبار حرکت کنند و انفعال جویند و طبیعت از روی عنایت
و بر عصب و اضطراب و دفع آبا طلبید بطریق اسهال باقی یا همراه در هیچ حال از فتنان خالی نباشد
اما آنچه به صفرا یا بنده تر بود یا لایس کند آنچه بلغم داشته باشد با مسا مائل شود و این مرض از امراض
حاده بود و مدت خیر در این سه شب از روز کم رسد و بسیار باشد که چون اخلاط فاسده غالب یکبار
حرکت آید طبیعت قدر کند و فاجده هلاک سازد و آنجا که طبیعت بران غالب شود بدن را تنقیه عظیم
از آن حاصل شود که از هیچ دو آن حاصل نتوان شدن و از جهت سنت که شیخ ابوعلی فرموده که همیشه
را بحسب پاک شدن بدن دوست میدارم اما از مرگ مفاجات میترسم و بسیار هستند که ایشان
را این علت بسیار افتد و طبیعت ایشان با آن مقاومت نماید و بدفع آن مستعد گردد و آنچنان
کسان از آن خطر کمتر بود و بدن ایشان بران پاک شود اما مردمی را که این علت کم بوده باشد
تا ایام بزرگی چون واقع شود قوی و با خطر بود به تخفیف مردم قوی از نام سخت گشت فریب مسلی البدن
را نیز که این مرض را قوی بود که از طبیعت یکبار بر اخلاط فاسده ریخته واقع و آن مواد بدافع میل کننده
صالح هم بشا بخت و مخالفت فاسد میل کند و طبیعت حفظ آن جوید و در اینجا تخمیر گردد و بنمال میدان
بازرت از گرد و غوغا و فرغ در شیر و خون ریزش و غیره با در میدان بدن حالات ظهور کند و مردم به
باده صینق الهیاری را غلبه حرکات اخلاط و بنجارات و حشمت عظیم رسد و سبب این فساد مواد نا
گوارید طعام بود و مستحیل شدن آن کیفیت ادویه سمیه و موجب این ناگوار بر باد فساد جوهر غذا
باشد و با سله چیزه مضر که در آن بوده باشد باز در مستحیل شدن آن از حرارت معده بجهت بر
چون خیزه و غسل که با هم خورده شود و آب بر بالای آن و یا مخلط شدن آن یا اخلاط بر غلبه در
معده عروق و یا مستحیل شدن آن با خلطی بر که در معده باشد و با سله مناسب چنانچه در زمین غلبه صفرا
در معده خیزه شیرین و یا شربتی خورده شود با هر دو علامت الظاهر این مرض همان است که

در تفسیر معلوم شد اما گاه بود که بعضی را بجهت صعود بخارات بر بدین مانع و زبان و لهما در و سه
 و یا اگر انگشتان دست و یا محلی دیگر بود یا اکثر اعضا جلوی پیرا کند و گاه باشد که چیزها از اموش کند و گاه
 باشد که چیزها را نیکو بیند و خیالهای همچو بخار آتش و چیزهای بسیار در نظر آید و هر گاه می افتد از تنوع
 و اضطراب سوره و در او خالی باشد و در اکثر تشکیلی قلبه کند و اطراف سرد باشد و گاه باشد که اسهال
 یا زبری افتد و یا با پیش نماند و بعضی واقع شود و باشد که بعد مضمینه خسته یوم باشد که پدید آید و گاه
 باشد که در شوزشی پدید آید و استفراغات صفراوی بالوان و اسهال مانع تیز بر رویه بر اثر آن
 واقع شود و آن هنگام حاصل صعب گردد و بستن آن تشکیلی بوده و گاه باشد که مریض اسهال
 افتد شبیه بگشت پای خام یا کرب و ضعف و از قوت مرض بگذرد و غلبه بول گرم زرد و بدبو
 و نیز دلخج بران دلالت کند و بعضی ضعیف و صغیر شود و چنانچه عوز کند و صدغها در تشبیه و بینی
 بار یک شود و ناخنها کبود و اطراف سرد گردد و تشنج در عضلهای در آن دست پدید آید و رنگ زرد
 رنگ سرد با مانده بود و این حال با خطر عظیم بود اما اگر با این حال مانده رنگ رود بر قرار
 باشد نفس با نظام بود هنوز قطع طبع علاج نایب کردن و طبیعت با هر که نترسد در تریر مملت نرید
 بود که زود اصلاح مزاج کند جهت مدو کاره طبیعت در تنقیح علاج بهترین تر آید است
 که چون مرض مشخص شد و آن آبی بنایت گرم چنانکه تشکیلی توان خوردن بسیار در ندر یا بیع
 آن گلاب فتم کرده بر مریض بچکلیف بخورد تا اندکی از ذهن و بینی او بے اختیار روان شود و
 بر غلط که آمدنی است بر آید باز به چمنین میرسد آن مقدار که از قوت و مجال و تریر دیگر پدید آید و
 اگر دقتی بر روی از خارج احتیاط باشد هم کنند مثل ارسال بر سوغ و انگشت و ترک معنی آن هنگام
 کند که دانند که سخت بی طاقت شد و بقایه فی الجملة حاصل آید و هیچ حال در بستن استفراغات
 پیش از بقا سعی نکنند مگر وقتی که از افراط آن هم سقوط باشد و تن ترا پونستانه بلکه خشک و در نر
 و در حرا خوردن در آب سرد و تر از بدین بریزند تا خشکد از ش کند و در و درن گرم شود و از خوردن
 غذاهای حرکات بر حذر باشد بعد قرار طبع در آسانش و خواب سستی کنند که خواب بعد قرار طبع و قلب
 اعراض بریزن سکنت و مقویات است اما اگر از مضم حذر و خیالات و سیان و خون غشیه
 چیزه باشد و اما که تمام قرار نیا بر غشیه و در رفع آنها باید که نشین و گرفتن جوز بود و در این طریق اعضا

پخسل و اطراف و تیزاب برکنمای دست و پای و در زبان انزکے ماییدن و عطر باد و اسفند پلما
 بویدن و مریض را ترمانیدن یکبار به پیچیدگی انشال آن و متعجب ساختن مریض باب باسی نافع و مجرب است
 و آنجا که آب گرم و او نیز با فرط میسر نباشد و آنچه میسر باشد زود باید خورد ایندرون و سفتی زود آوردن و
 بعد از آن باقی مواد را تسکین بمصلحات کردن بویعیکه در انفرطانی اطفال و بجزیم گفته شده در دنیا
 کلیه بخلاف غالب نیک گرم کرده با ترغفل مدان چو شید و بی نافع است و به تسکین اسهل جنت بجز
 شدن این حالات نشی و سقوط قوت بزودی و هیچ شیرینی بر لیض نباید دادن مگر وقتیکه ضعف دل
 بسیار باشد و خواهد که تقویت کنند و یا اثر دوی زود بر دل رسانند بخالط آن و از شیرینی مرکب
 یا دوی مقوی یا مصلح خالی عند الضرورة استعمال توان نمودن چون گلفند مثلا و اکثر ترشهای مقوی
 سوده بوقت حاجت بمقدار ضرورت مفید آید و آنجا که سوزشی در اشیا یا بند و استفرغانات صفراوی یا
 اسهال مائی یا هر دو پدید آید در بین تریبیر مقدم عمل نموده باشند و ملته پدید آید باشند قوت کردن و ضعف
 کشیدن نداشتند باشد گلفند در دم و بیخ سرداب چو شایند باید خورد ایندن بشرطیکه نیک گرم باشد
 و اگر برین سوزش و غیره تسکین نیابد فاو زهر جود لے باطن مخموم با تریاق الطین قدیم یا جدید
 و دواشن و دودغ یا شربت رب بی و امثال آن ساینده و باطل ساخته باید دادن و مزیدن سیب
 ترش و بی ترش هم نافع بود و اگر زیاقات نیابند تا محل ستمس دادن یا نماند باشد حسب کم دفع شدن
 ماده بر حسب الشفای بزرگ یا حافظ الصحتة مقدار فنذقی کوچک در معده و یک انار ترش حلاوه یا هر
 چو ایندن خواب فرمودن و اگر این در الحال تے کند ساعتی گذاراشتن بعد از آن از زیاقات مذکوره و غیر اینها
 آنچه یا بند بستر مذکور دادن و شربت ترش نفع و انشک سرکه و غوره و نفعات اندکے مزیدی هم
 یسے مفید آید و از غذاها هم نفع ایج نباید دادن اما اگر کودکے باشد یا مصطفی از پے غذای
 در یا بند اشتما تے الجلا پدید آید باشد و از ابتدای مرض شایر و زیمی گذشته باشد مریض طالب بود
 و اندکے خشک بلا و با نفع سیر باید دادن و از چربیها و گوشت غلیظ حذر واجب بود و کباب چو ج
 مرغ که بنار دادن و کشیز و زیره آلابند باشد اندکے مزیدن چشیدن عظیم مقوی نافع باشد و آنجا
 که علامات گذارش و اسهال غسالی و اغراض بد مذکور پدید آید باشد و تک و نفس نیک بود کلاب
 سخت گرم کرده چو ج باید خورد ایندن و به مسخ قی را بجز یک کردن و در آب منتر نشاندن اطراف را باید

و بعد از آن فی از تر یاقات چنانچه گفته شد و ادون دیر کفهای پای تر یاقات چنانچه گفته شد بستن و بکن
 پای پای تر یاقات طلا کردن و بلبه آب نج سرد کرده آرز سرده اشستن و آنجا که غشی افتد محرک
 فی کردن و اطراف بینی دگوش و میان شفقت او را سخت مالیدن و مو صندغ او کشیدن و شراب
 شکر و مار اللحم در حلق او چکانیدن نافع بود و اندک شکر در گلاب حل کرده در حلق او ریختن
 عظیم مفید آید و بوی عطر با نافع باشد آنجا که تشنه افتد لته بر دهن گرم بر عضلهای او طلا کردن
 در فطن از قیاسه مناسب نماید همچنین بر پس سرد نافع آید و به تسکین هیضه این جلاء اعراض بر طرف
 شود آنجا که فواق رنج دارد و دقیقه معده می کشند و تقویت فم معده بگلاب گرم و قند منخل و قوکه مذکر و غیره
 آن تسکین آن کنند و هر کجا اعراض بر دهن هیضه تسکین باید ممکن بود هیچ نباید خوردن و استراحت
 و خواب باید کردن و بهتر آن باشد که کمی از حافظه الصحو یا حب الشفا زرد بر دهنم بر خواب هم تسکین طلا
 امانت نماید و اگر از گرنگی و تشنگی کشیدن و خستی ز سر چون اشتهای نیکو پدید آید و خواهند که غذا خورد
 همانند و مقوی معده سراسیمه نباید خوردن و از آب سرد یکبار در کشیدن اجتناب کردن تا مابفته
 باشد روز حرکت های مستدل کردن و اگر بیهوشه میل شود آنچه بیره معز باشد خوردن و از چیز های
 بر هضم و حرک اخلاط چون هر سیه تخم مرغ و خرزبه شیرینهای مضعف معده و شور یا با و خر و انشاه اینها
 بر خورند و اگر بجماع معناد باشد بیهوشه آنرا که جائز بود در غیر وقت امتلاهی معده در روز غیر حسلو
 کسانی را که هیضه بسیاری افتد اولی آن بود که بدو ای قوی همچو کبسی و برس و اطریقات و فلا قلی و
 زرنج و بلا و دوداء الشک و مجوس و سفوف مقوی و حافظه الصحو و مزید العمر و انشاه اینها از اول
 مصطلح و عود و غیره مراد است نمایند و جوز بیا پرسته ما بجز طهام و اگر از معده اجایا سبب او خالی
 نسله نسله و جوشیدن طهام و میل بالا نمودن و با حشای بد ملاحظه کنند فی الحال آب گرم باید
 خوردن و بمقدار توانائی فی کردن آنجا که اگر چیزی از غذای فاسد مانده باشد از زاید ای مناسب باید
 بصلاح آوردن تا اشتهای غالب بر دهناید طهام خوردن جائز نباشد و همه شربتهای شیرین و خرزبه گرم
 تابستانی غیر خنثی و هر سیه و چنگال و کلیچه و حلوا و طهامهای پر روغن و تخم مرغ و غذا های لذت
 و شور یا آبی قاق و آب غالب و سخت سرد در غیر تابستان بر سر سیه و شیرینی ده میوه های آبدار
 و مرغی چون هندوانه و آلو و شنگاوی بلور زرد آلو و لوت و لوفات حلوی و کشتهای شفتالو

والو الشمس و غیر با سفر باشند بر ضعف معده امانت نمایند و زعفران هم با نجا صیت مبر و ابل نهضیه
سفر باشد و جلا آنچه در ضعف و بطلان اشتها گفته شده نافع بود و همچنین اکثر ریاضات شاقه سفید آید
و همچنین در آب سرد غوطه خوردن و در هوای خشک ساکن بودن در آب چشمها خوردن و الله اعلم

باب چهارم

در بیان احوال جگر و مزاجه از وضع و ترکیب مزاج و منفعت آنها و علامات انزله مختلفه کبیر و امراض
کبیری و مراهی و اسباب و علامات مسالجات اینها اما ترکیب و وضع و مزاج کبیر و مزاجه
و منفعت آنها بدانکه جگر عضو است مرکب از زرگما و از گوشه شبیه بخون منزه بقوت
بعض دوم که صغیر کیلوس را خون گرداند از زمین گوشت شست و قوت جذب و دفع اسماک
از عروق وی است و اندر جگر جوینے نیست که کیلوس آنها جمع شود و طبع و نفع بایر بلکه همه در
عروق باریک که در جلا اجزای وی است پرتشان گردد و آنجا اجزای در حلا آن اثر کند و جگر
آدمی از جگر هر حیوانی که بجنه مقابل وی باشد زبگتر است و در بدن پر چاربی و زمانه
پهلوان چنان راست آویخته است بر شیب قضیه شش و بر جگر زدنیاست زبان انگلستان بکت
و برین فرو نهانند که در معده انزله آمده است چنانکه کسی چیز را بنام انگلستان فرگیرد و اینها را بنام
زوایر الکید گویند و اینها از بعضی مردمان چارتر باشد و انزله بعضی در دندان پشت جگر
عماس یعنی پهلوان است و انزله بعضی نیست و بیار بهای جگر بیشتر است پهلوان و حجاب با نزاره
این ماس باشد و انزله تمام جگر غشای عصبانی پوشیده است و منفعت و آمنت که گوشت جگر و گما
آزار بر نهادن خویش بر او و جگر را در پاک الما و سید آن حاصل باشد و المصالح جگر با معده و در دبا
بر بود و عروق بران گذر یابد و با عضار و جگر در با معده بواسطه این غشاء و عروق باریک
و شاخ عصبی باریک که از فرم معده بطرف جگر آمده شرکت تمام بود مزاج جگر گرم و تر است با سکون خون
وروی لائق تر باشد و منفعت جگر از خون محل روح طبیعی و طبع کیلوس و تحمیل دم و اطلاط و غیره
تقسیم آنها بر اعضا غذا پرورش بدن چنانچه از تقریرات لایح و بعضی ابواب ما بقیه مقیم میگردد
از اعلا علم منافع منی است و یا است برین برین سببها و در بیشک حاصل بود اما ملاحظه فرمایید

از لیت جذب و اساک و دفع یافته بشده و بر زائده بزرگتر جگر نماده است چنانچه مقعور در بعضی بدن
پوسته است و هم از جانب مقعور جگر منفذی است از روی کشاده با بقال عرق با صفرا می نامل
از آن کمزیر هر زهره در رود و از زهره نیز منفذی است از روی برودها اثنا عشر که لحمی صفر از آن عرق
پایین رود و با فرد آید و از آن جا بگریز رود و در دو بار از رطوبتهای غلیظ بشوید و بر دفع نقل غالب
و غده کند و یاری دهد و در اکثر مردم این دو منفذ پیش نیست و در بعضی مردم منفذی کوچک از
زهره به مقعور کشاده باشد و از زهره صفر امجد و چون این منفذ کشاده افتد صفر بیشتر آید و خداوند
این صده از صفرای صده بر پنج باشد چنانچه در امراض صده گفته شد و این از جمله بیماریها
باشد که از امواته الاعضاء الالهیه گویند و منفذ زهره از جهت حفظ ثقلات این خلط صفر او
پاک داشتن عروق از آن بسی ضرر بود و الله اعلم و اما علامات امراضه طبیعیه جگر تا رنگه رنگ
رودی و سرخ سپیدی و گوشت ناک تن قوت نبض نشان با اعتدال گرمی و تری جگر است
و زردی رنگ و لاغری تن و خشکی بشده و دلیل گرمی و خشکی دست و لولون رصاصی و تیره و سختی
گوشت و کم عرقی نشان سردی و خشکی بشده و دلیل سپیدی لولون و باریکی عروق و پنهانی آرزو
و زردی گوشت و عرق ناک و دلیل سردی و تری اوست و هم نشان کوچک دی در گهای سبط و ظاهر
هم نشان بزرگی است و کوچک انگشتان هم دلیل بزرگی و کوچک جگر باشد و اما علامات
امراضه غیر طبیعیه جگر تشنگی صادق سخت و محبت آبهای سرد و لذت یافتن از چغنها و نج
آب و کمی اشتهای و حرکت اشتها از آب سرد و میوههای خشک و التاب حوالی جگر و راحت
یافتن از غلظتها مجز و ن و از خارج استعمال نمودن و منفر شدن از گرمیهای بالفعل و بالقوه
و برت و صفت بول و براند گرمی کفهای دست و کفهای پای پیش سر بیشتر از سایر اعضا به خصوص
در شبها و غلبه تنگی و بان و سرعت نبض و زردی لولون بشده و سرخی چشم دلیل گرمی و سپیدی
لولون بشده و لبها و زبان و بیرون تنگی رنگ و روی و کورت آن و قلت اشتها و قلت تشنگی و منفر
شدن از سردیها و زردی و راحت یافتن از گرمیها و شیرینها و سردی اطراف به خصوص دست و
پای و بسیاری تری و بن و کمی میل میوهها و آب سرد و غلبه میل حمام و تا بنان و بطور منفر
و سپیدی لولون و کم رنگه بر از کمی قوت تن دلیل سردی بود و آنرا کمی خون و تنگی تن

و غلبه بول و نرمی از دست و نگیلی بر از نرمی مفاصل و متفر شدن از نرمی و سیل خشکیها و راحت یافتن
 از آن و لین بنفش و پر آبی و من و بیزگی آن کمی تشنگی و نزول گوشت نرسید و بر تیره بودن
 روی و خشکی و کمی بر از بول و صلابت بنفش و سفرت یافتن از خشکیها و راحت یافتن از چربیها و زردیها
 غلظت خون و غلبه سیل سیوهای گرم و تر پر آب و شیرین سفرت یافتن از آنکه کمی یافتن نزد
 از جانب جگر بعد از آنکه تب و جوع و کثافت جلد و لیل خشکی بود و دلایل از همه مرکب جگر این دلایل باشد
 و چون این امراض اوقمی اند این دلایل بقوت تر باشد با مرض سنج بود و چنانچه بعد همین شود و خلط را
 به غلبه آن خلط شناسد و بعلامات آن و الله اعلم ملک و ضعف جگر آنچه تا به مرض از آن امراض
 اعضادی مشارکت و مجاری تا به امراض ظاهر کنند چون ورم و قرصه و غیره و اشباه آن نباشد
 از ضعف هر قوتی از قوای چهارگانه آن واقع شود یعنی اسم عام را بر هر یکی از آن انواع خاص الحلق
 کنند و خداوند آنرا از آنکه گویند و سبب این صفتها انواع سور المزاجی آنج باشد را دی و ماوی و حصه
 قوت و ضعف هر قوتی از هر مزاجی همان است که ضعف سده بعد از بین شده و ضعیف که بواسطه
 آفت اعضا مشارکت و مجاری افتد و یا از سده و اشباه آن خارج از بحث علامت مطلق یکپرو است
 که رنگ و روی از سفیدی و زردی مائل شود و باشد که بر و غلبه کند و کمبود مائل گردد و بر وقت معین تانی نوع
 نرمی در جگر خود یا در آنجا که سبب جاذبه جگر باشد بر از نرم و سفیدی رنگ و غلبه آید و بول رنگین و نضج القوم بود
 و بی تریه حبت غلبه تاثیر ضعف جاذبه در تشنگی و آنجا که سبب ضعف باشد باشد چون آبناک و تبخی
 از کپشت چشمها و قبض اطراف چون پشت یا باید پر آید و آنجا که سبب ضعف ماسک باشد شیرو حین معضم دوم
 گرانی در کبیر خود و ریاب و غذا از کبیر زد و در کبیر و نیکو معضم نیافته و بدان حیت فصلکات معصمها بیشتر بود
 آید و آنجا که سبب ضعیف و افه باشد صفرا و سودا و امیت در خون فضل بسیار ظاهر گردد و رنگ از بول
 کم بود و غذایه و راحت کم باشد و عنت کم نشود و علامت سور المزاجات ضعف این قوی همان است
 که سبقت بیان یافته علاج آنجا که ظلی مفسد باشد تقویه باید فرمودن به فصد و مدارات و طبلیات قویه
 و سهلات بشرطیکه معویات از کبیر از مصلحات مزاج با آن اودیه یا باشد و یا در نضج خود و سبب
 کبیر و مفسد مزاج آن باشد و بعد تقویه تقویت جگر کنند معویات آن از مضرات حذر باشد تقویت
 و الکی مستعد نماید با طبیعت ناسیه حاصل و آنجا که ظلی مفسد باشد قوی و تبدیل مزاج و جگر آنچه

مناسب کافی بود و مقیبه جائز نباشد و تعدیل مزاج جگر بر او با مسرگردد که در آن عطری باشد تا وقت
 آنرا تقویت نماید در منع عفونت اخلاط کند و مقیسه باشد تا جرم آنرا قوت دهد و منع تخلل روح و حفظ
 قوت آن کند و تفتیح باشد تا سده را از آن تیره بواسطه بهضم جگر پدید می آید بکشداید و نضاج و تلین باشد
 تا دفع مواد مجذبه در عروق سهولت میسر گردد و اغلب در جگر سوراخ مزاج سرد و زبرد پدید آید و با الجملة
 آنچه بیکر بسیار نافع است و ازینهاست زعفران سوز با عجم یعنی دانه آن دار چینی سفاح از خزرانی
 ریونز چینی جدوار نارادان و زرشک و قرص آن آب کاسنی و عرق کاسنی شراب دنیا به
 سکنجبین اصولی کشکاب از قنق فندق گل لک عود سنبل مقل مورد جگر گرگ خشک کرده سلخه انجیر
 بز لیمو تلون نیاب الشفار نفع شرف سیر شیرینز عاری شقلا سفوف سفوی جوز و اقرا نقل گلشن قرص
 گل تخم خرفه نار باز زرشک نار تا لیمو که بوز و مغز بادام کوفته چاشنی کرده باشد شراب تلخ زبجانی و کس
 را جگر که یک باشد و اشتها قوی و از بهضم غذای مستوفی بر آن جهت عاجز آید علاج او آنست که پرست
 طعام قلیل المقدار کثیرا غذای سرخ اللحم خورد و یا بتقارین جوز و صباغ و نیم روز و عصر بر بالای
 آن برآی که مصلح باشد خورد و آنچه بیکر بسیار مضرت تشنگی کشیدن است و حرکت عینت بر بالای
 طعام و زطلو او اذغال و بی ترتیب خوردن چنانچه لطیف و رقیق را از کثیف و غلیظ موزوداند
 و آب سرد و غضب و عقب ریاضت و حمام و جماع بر ناشنا و در میان خواب و بر سر بر شیری
 و حلا و تا سیر خوردن و طعامهای لذیذ و غلیظ و شراب شیرین و جمله شیرینهای سقرط و اشیا س
 گرم و گل سرخوی و آبهای لای آمیز و دهر چه در آن خاک با سنگ سوخته باشد و آبها سرد و آب گرم
 و کبابهای بخصیص خام و سوخته و جماع غالب و برطلو و پراشلا و حقیقهای گرم چیزهای نیز و شور و محفقات
 نوی و مباله در خوردن سردها و شورهای گرم برابر کردن و ادویه مسهل گرم و نیز بر وقت استجمام
 بسیار و الله اعلم سده کید سبب بسته شدن مجاری و منافذ جگر اکثر حرکت عینت باشد تا قتب
 خوردن طعام بخصیص آنچه غلیظ و کثیف باشد و آنچه لزج یا شیرین باشد زودتر سده کند و همچنین
 استجمام و جماع نیز بعد از چنین طعامها سده آید و زبراک این افعال قبل از تمامی مهم سده
 غذا را بیکر در بر نبرد و فضلات غیر منضم آنچه با نرد و نفس این طعامها نیز به این افعال گاه سده
 کند بحیث غلظت و تنگی مجاری کید و شراب شیرین اگر چه تفتیح سده کوشش کند در جگر سده کند

جهت سرعت نفوذ آن جگر و جذب کبیر از اقبل از قبول مضم کبیری و تمامی مضم سده اغلب شیرینها
 و این حکم دار نزد کل و چیزها سے خاکناک و سوخته سده بر کند و ملس ظاهر است و گاه باشد که خوردن
 آبها سخت قابض بود چون آب بعضی سادون دیو با سے بسیار قبض زرد و اشتهاء آن برده کبیر
 آورد و جهت در هم کشیدن جوانب عرق را و گاه باشد که بواسطه غلبه لین که در جرم عرق پدید آید
 اطراف آنرا بهم در نشاید و گاه باشد که غلبه خلطی یا غلبی آن یا لزجت آن سبب رسیده کبیر شود
 و این اغلب از ماده خون افتد و سده کبیر بیشتر در جانب مقوی پدید آید و جهت آن که کیلوس
 از اینجانب بجز آنرا آید و عروق این جانب نیکتر از عروق جانب محذب باشد پس اینجانب
 خام و غلیظ کیلوس بود در این جانب باز و مصفی آن بمحذب سده و آنچه در محذب واقع شود سبب
 آن بسیاری خون است غلیظ و ضعف قوت و دفعه آن عروق قوت جا زد و دفعه عروق جانب مقصر
 و ضعف قوت ماسکه اینها باشد و گاهی باشد اتفاق افتد که سده در هر دو جانب واقع شود بواسطه
 غلبگی خلط سده و ضعف جمله عروق کبیر و کسانه را که در اصل خلقت عروق کبیر تنگ تر از مقدار
 لائق واقع شده باشد و آنها را که بسیار خورد و مینمای کثیف غلیظ خشک خوردن قابلیت وقوع این
 مرض بسیار بود و تحلیل سده که در جانب مقصر جگر افتد با سهال باشد و با در ار کتر بود و تحلیل سده
 که در جانب محذب وی افتد با در ار بود و آنجا که سده محکم گردد و هم حدوث آماس بود یا پنهانی
 عرقونی و بسیار با سستقا و اکنه علامت علامت سده ده نوع است یکی آنکه تشل رقیق و سفید
 و بسیار باشد جهت آنکه کیلوس می یابد که تمام بجز آنرا آید و بواسطه سده باز میماند و برود و با فرود
 می آید و دم آنکه در جانب جگر گرانی قوی میاید بر میدرد اما اگر سده در مقعد باشد گرانی بیشتر در
 ماسارینقا محسوس گردد و تغیر حال بر از اینجا بیشتر بود و اگر در محذب باشد گرانی بیشتر در نفس
 کبیر مفهوم شود و تو اینجا نهایت نانی و کم نفع بود اگر رنگ صاحب سده جگر بسبب قلت تولد خون
 بزودی و سپیدی گراید چون رنگ ناقمان رزود و لاغر شود و بسیار باشد که نفس خرد و نزد
 سده بواسطه شاکت جگر با نژامای دم زدن تنگی کند علاج آنجا که سده در جانب مقصر
 باشد قوی بفتح آن با دو پیغمته مسهله یابد که در آن بعد از آنکه چند روز منبجیات داده باشد از
 مطبوخات و غیر یا ماده سده پنجه ساخته و اینجا مرآت محض دادن مضر بود و جهت مائل ساختن آنها

ماده بجدب جگر و نشتر شدن ماده سده در تمام جگر و اما مسهل سبب مشارکت مقهور جگر با اسهال است
 به ضرر مذکور دفع آن نماید و مسهل نافع آبر و معتمد در بناب ریزست در آب زبانه یا آب کاسنی یا آب
 بنمایا آب کرفس هر یک مخلوط به سکنجبین ساده یا زردی چنانچه گرمی و سردی مزاج اقتضا که از دیار ج
 بنظر اهم نافع بود درین عصارات با اندک ریونزد و افستین انفع باشد و اگر درین سهلات اندک
 آب چهار شنبز و عن بادام شیرین بیامیزد اشتهای معده بهتر کند و سهلات تویه را به چوبه استعمال
 نماید کردن زیرا که مسهل تومی بادها را از اعصاب دور کند و همین بود جگر قانع نمی شود و باشد
 که ماده بسیار را از جگر بکشد و سده مانع دفع آن شود و در جگر با زرد سده بارده شود و از آن هم حدوث
 امراض عفونی و اسهالای کبیری بود و در سده صنف چنانچه اگر کوه کان را می افتد احتیاج مسهل
 نباشد و بمقتضات بر منفع حالی و ملین و بنزدای مقوی روانی و در زشتکی و خرفتهای مقوی سفر جلی و س
 بزردی و اصولی معتدل در گرمی اصلاح باید و معصورانار به مناسب بود اینها را در حسب اشتقا
 بان عظیم نافع آبر و گل سسرخ در پرده آن دبی اگر سردی جگر گرم را بکنند یا در بخار کز عفران
 دفرس عود و مصطکی و دار چینی اکثر سدهای جگر در اینها کشنده و اکثر سده نوجوانان نیز درین غذاها
 و سکنجبینات سفر جلی و بزردی و راوندی و اصولی و اشمال آن و معصورانار درین و عرق کاسنی
 و خوردن بی شیرین و تخم کاسنی و خرفه و اشمال اینها کشنده کرده و آسجا که سده توی گفته
 شده باشد پیش از مسهل نصف عرق مابض از پایی راست مناسب بود آنجا که سده در جانب
 محب جگر باشد میرات مقوی و منفع نفع آن باید کردن سکنجبین که از بزود معتدل باشد
 یا از اصول معتدل و شیر و تخم خارین و کاسنی در آن کرده و اگر گرم باید تخمهای سرد و
 درواشتمن و شراب و نیارمی و سکنجبین راوندی دادن و اگر قوی تر یا در ریونزد از قاعدت
 اصل شربت قدری اضافه کردن تا با اندک تخم کثوث و با افستین رومی آرزای مقوی گردانند
 و اگر خشک باید در سده توی را در معصورانار یا شیره تخم خرفه و اشمال آن باید دادن
 و شرابها و غذاها بی نافع درین مرض مطلقا و همچنین اود به مقوبه و مقهور جگر و خوردنهاست معفر
 بران جمله همان است که در صنف کبیری الجمله مبدین شده و ترک نان و گوشت خصوصا فطیر و
 سبوس و اردو امشته و گوشتهای پزوت غلبه و چسرب دار بنایت مفید بود

و شوربای برنجینه دماش متشرهتر آید و بسیار باشد که خربزه شیرین بحسب قوت او را و تلخین و جلا رت
و محبوبیت طبع سده جگر را بکتابید خصوصاً سده گل خوار و قرص خوار و استباه آنرا باطعام مناسب
یا و این مصلح خورد اولی بود بسیار باشد که سده های گرم جگر را دفع کم روغن شتره و دزبه
بیخ سرد کرده بکتابید و آنرا نیز در مزاجی که هم بعضی با مصلح باید داد و طلاها و صنادهاست خشک
و سرد کرده از خارج سده های جگر گرم را عظیم نافع بود و گرم آنها گرم کرده جگر سرد را سفید آید آنجا
که سبب سردی و قبض عرق و بالین جرم عرق باشد با بتدایر تری قزایر طرقت شود و علاج لبن
و شور تر بود و سور المزاج رطوبت آید بصلاح و حکما بهند در تفتیح این سده ها غیر از میس و آنچه از
گل شود و در او دست سردس سیفر مایند و بعضی را سسل شکر نیز میدر عظیم نافع می آید لیکن در سده
جگر گرم بر بالای آشنای ترش و بندرس را و در سرد و بناشاد بر مرآن غذاهاست گرم و بهند و حب الشفا
در معصوم نار حل کرده بر بالای طعام ترشش درین ابواب عظیم نافع آید و سفوف مقوس
با غذا های مناسب آن هم عظیم نافع آید و حافظه الصحت با شربت مناسب بنایت فومی بود لیکن آنجا که
به تنقیه محتاج باشد بعد از تنقیه ازینها باید داد و آن شخصی را سده جگر شده بود و بعضی آنرا سور العقیقه بنیاد
کرد پذیرد و زهر صلیح آب سائیده شربت نیکو خوردی و غذا های مناسب بکار بردی همین صحت یافت
غلام ده ساله ده ساله بندی را رنگ زرد شده بود و لها سفید گشته کردن او با یک وقت
او منبسط شده و اشتها کم داشت و شکم او نرم و کبرنگ بود و لانا غالدین طیب یونانی او ایدر
و تشنیه سده کبر را گل خوردن و آن غلام گاه به خوردی و سر انگشتان دست بر شیب بره
پلو سے او فرقتار دو بلوس دریافت که کناره جگر او محل انزک صلابت و او فرمود تا او را از
گل خزون حفظ میکرد هر روز یک تخمین ساده با ریونز انزک سے خورد و یا شربت دینار و سکنجبین
ساده میخورد و انار بخوش آنچه میخواست هم میخورد و آتش با باد رنگ و امثال آن بکار میبرد
و گاه به هر سید یا نذائے که بر مرکب و دو شتاب و مترو با دام فائق کرده بود و زهر چه غلیظ و خشک
بود برهنه میکرد و گاه به خربزه هم انزک سے خورد همین صحت یافت و انشرا علم در و جگر
سبب آن یا بادی بود غلیظ که بحسب صنف مهم کبر یا غلظت و محتاجیت ماکول پدید آید
باشد در شیب پرده اولین سگر مانده و بر تر و دوسر رسد و آن با و

طبع تلخین شکر کاف
راغواست کارا می بخور
و غیر شیب میخورد خون

گاهی متحرک بود که بر طرفت میزد و این را ریح الکبیر گویند محل در یک محل محبتن باشد این را منفحة الکبیر
 گویند نگاه باشد که با در جگر باشد همچنانچه در سپر زمی باشد علامت آن آنست که چون دست بر آن
 فشارند ز قراقرز آنکند و باشد که بدست نماند و مالیدن متفرق شود یا سبب در سده و سه بود که
 با تله و گران میزد و علامت جگر را در وج تدری محسوس گردد و یا سوراخ المزاجی مختلفه باشد که در زوای
 پرده جگر پدید آید و کیفیت غالبه ایلام میکنند و در می بود در مریب یا مسفر جگر که بتفرق اتصال ایلام
 دین بایست بود علاج آنجا که سبب تریج یا منفحة بود و سبکی محل در و تکرر خوردن چیزهای نفاخ
 و عدم علامات دیگر و حرکت ریجی بر آن گواهی دهد غذا نباید داد و چند آنکه ممکن بود چیزهای سخت
 گرم سازنده کشاننده و تحلیل و تلخیص کننده بجا براید داشتن از شرابهاست مقوی چون شراب
 دیناری و اصولی و بزوری و مار الاصول با عسل و اشباه اینها و از سفوف مقوی محلل چون
 سفوفی که از بادبان و اینسون و کون و کوریا و ناسخا و کرم کرس و قاقله و قرضل مجموع یا بعضی
 بنفشه شیرین کرده سازند و اگر بعسل سجون کنند هم بیه نافع آید و در میناب اوقی است از جمله
 ضادات مناسبه مثل ضادسی که از سنبل و میان گل و کاورس کوفته و آب قرضل سرشته
 و آنرا شک و عود خام با آن ضم کرده ساخته باشند و استحام بیه نافع ابود و شراب صرف تر ساخته
 بر ناسخا خوردن فائده دهد و تفتیح سده نیز کنند و اگر در حین تشنگی اشتها غلبه کند غذای لطیف محلل
 مقوی بایر دادن از آنچه در امراض ریجی سبقت یافته و قبل از تسکین نیز بهین حکم دارد و در
 بالای چنان لطامی منفعت عظیم نبیند باذن الله تعالی و آنجا که سده توی بود علاج بدستور
 که در سده سبقت بیان یافته است بایر کردن و آنجا که سبب سوراخ المزاج مختلف باشد تعدیل مزاج
 بایر کردن بنوعیکه مراد و سوراخات اجزاء مقرر شده بتخصیص سوراخ مزاج معده و مری و کبد
 گوهر مرته و جگر و در جگر بود و من آرزای انواع کرم و نیکو نبیند آخر الامر از تریج آن مایوس
 شدم شکر کرم و نخا ص که اکب استغاثی جسم در میان جان دیدم که از جل الذراع شانه
 که میان حنظل و مفرآره آمده و قطع و دانه کردن نافعست چنین کرم آن علت بزودی زایل شد
 و این چیزهای دیگر هم به تجربه پیوسته و آنجا که سبب سده ورم جگر علاج ورم بایر کردن تریج
 بدستورهای که در ورم معده مذکور شده آما سس پخته سبب آن اولاسده باشد

که مواد را جس کند و جگر خیزد که اجزای جگر آنرا فرو خورند و درم کنند و ماده آن اغلب صفر بود چون
 باشد که از خلط بلغمی یا سوداوی افتد و این درم یا در محردب جگر بود یا در سفرد و در تمامه کبد کم
 میباشد اما ممکن است و بسیار باشد که درم گرم جگر دیده شود و دریم کند و باشد که صلب گردد و آن علاج
 پذیر باشد و با استسقا یا اسهال متقل شود و هلاک سازد و باشد که درم در پرده جگر حادث گردد و باشد
 که در نفس ماساریقا واقع شود بی آنکه در کبد یا معده درم شده باشد علامت بدانکه درم
 محردب جگر گاه باشد که بوزم ذات الحجب مشتبه گردد بواسطه اشتراک در بعضی امراض چون سرفه
 و تنگی نفس و برآوردن درد و پیمیز کردن و عجب لازم و فرقی بدان توان کردن که خداوند درم کبد چون
 نفس تنگ باز کشید گرانی و المی در شتر سیف و بالای آن دریا درم خرد و ذات الحجب این الم نیاید
 و اعراض آن خود مذکور شده سابقا و آماس مزر کند بلالی یا مستدیر نماید و بجز ربع کره در نفس گاهی
 که مرانگشان بر مجاری درم از کنار استخوان پلو لحنی سفشارند و نیک مس کنند و گرانی این درم
 بسوی پشت مائل بود و بول خرد و نران آنرا که باشد از تشنگی خالی نبود تا آخیز زبان سیاه شود
 و اگر آماس ماسرا بود علامات صفراطا هر گز در آنجا و بعضی صلب و مساوی باشد و تشنگی بی اندازه
 بود و تب سخت سوزان باشد و زبان سمنت سیاه گردد و آنجا که آماس در جانب سفرا باشد و نفس باز
 کشیدن الم کمتر یا در سرفه کمز بود و تشنگی بیشتر باشد و شهوت ضعیف بود و گرانی اینجا کمتر باشد بواسطه نکیه
 کردن این جانب بر معده و همین جهت در اینجا بیشتر بود و بحیث مشارکت اینجا نباشد با معده و اکثر
 از ذوق و فتنان برنج باشد که نیکامیکه درم آنرا که بود که اینجا این امراض کمتر باشد و آنجا که درم
 عام گردد از اعراق هر دو شق لحنی ظاهرا گردد و الم و گرانی عظیم تر بود و خلاصی از آن ممکن نباشد
 و این متمم در افتد لیکن ممکن بود که در سده سفرد در است قوی محض داده باشد و ماده را قوت
 و در تمام جگر نشتر ساخته بود و طبیعت از دفع آن عاجز آمده اجزای حله جگر آنرا تشرب کرده باشد
 و درم تمامی حادث شده و آنجا که درم در ماساریقا فقط پدید آید علامات آن همان علامات
 بعضی احتشایز بسیار بود و آنجا که درم در ماساریقا فقط پدید آید علامات آن همان علامات سفرد
 است لیکن تب کمتر بود و گرانی معده و اندرون شکم باز در برود و در بعضی بیشتر از گرانی بود
 و گفته آنرا که هر گاه بیستند که در معده صفی ظاهرا نیست و بر از رفیق و کیلو سس می آید

و از علامات سده درم کبد هم چیزه برید هست و تمودی ازک در حوالی سده از جانب جگر می باشد
 و تب آهسته با آن پیوسته می باشد حکم باید کردن و با آنکه درم گرم در ماسا ریقا است و آنجا که درم
 در نفس غشا کبد باشد از هر جانب که باشد در عظیم بود تب سوزان باشد و معضم جگر بهتر بود و نیز آن
 که در بول دیر گفته شد کمتر بود و علامات سرد کنیز از علامات او دم گرم مذکوره نرم زود آهسته تر باشد
 و علامات سوزانجات بار و با این ظاهر بود و چنانچه علامات سوزانجات حاد با آنها دور آمانس
 کبد مطلقاً چون اسهال قبل از نفیج پدید آید مندر یوبوت و اغلب این مرض با مستقا ادا
 کند خواه سده بود و خواه گرم و بجران آمانس جذبه بار عاف بود و یا بادار یا بوق و بجران درم معتد
 باسهال بود و یا بمرن علاج آنجا که آمانس گرم بود خشک فصد کنند و در سوخون مستونی گیرند
 در صغری می کنند و پسر فصد از دست راست کنند از اکمل یا باسلیق و بعد فصد بتدریج تخلل درم
 شغول شود و رعایت فواین و اوقات که در درم سده گفته شده اینجا نیز قریب بران مانده قانون
 کل در ترا بر این درم آست که در ابتدا آنچه بکار دارند از شربت و اندوه لطیفه قلیل المقدار و
 الطیبه و ضادات همه رادع باید ساختن بر سوره که در دیگر اورام گرم مفرست لیکن اینجا چیز
 سخت سرد کننده باشد استعمال نشاید کردن زیرا که جوهر کبدی گوشتی بقایت نازک و لطیف و از
 برد غالب زود شکست میشود و آن موجب تجر موده و صلابت درم بود و آن حال مملک باشد
 لیکن رادع با شراب از ظنمونی اندک سرد تر باید بر حال با هر رادعی که از داخل و خارج استعمال
 کنند چیزیکه لطیف کننده و کشاننده مجاری باشد به تحلیل خلط باید کردن یا بسبب بر رو قبض
 رادع منافذ تنگ تر شود و صغرا دران محل محبوس سازد که آن موجب زیادتی درم گردد و بعد از
 اوقات ابتدا در تریز با آن رادعها چیز که پز انزه باشد و اندک فابض بود مخلوط سازند تا لطیف
 و کثیف موده را نگاه داشته پز انزه قوت عصارا هم حفظ کنند بعد اوقات تریز در آنها همه عملات
 یا بر استعمال کردن لیکن در تحلیل روح و قوت نیز واقع است جز فابض که حافظه الصحه بود یا محلل
 یا آهسته و اگر چیز باشد که در تحلیل و قبض هر دو باشد مع ذلک عطریه هم داشته
 بود که تقویت دل در روح کند همچون مرکبه که زعفران و گلاب و اسنتین دران باشد
 بنزد و از عملات چیز نایب تیز خوردن چون در و انگیز است در برابر داشتن در النحلط هم

مقویات بکار باید داشتن و باید که در درم محب از سهل و اوان پر حذر باشد و در درم مقوی از
 مرزوان و آنجا که سهل مناسب بود مبالغه در اسهال نکند که ضعف قوت آورد و آنرا که قبضه باشد
 شکم او از ممانعت سازد تا بزحمت مدالم نشود و آنرا که یعنی غالب باشد فی الجمله منع کنند مقوم طمانینه
 و امثال آن تا با سهال تا بخار و همچو به غذا و شربت آن مقدار که بر طبیعت اندک بار شود و تا به
 بجز کردن و آب سحت سرد مضر بود لیکن قلیله تجرع کردن و در صفاوی سحت ضرر نکند بلکه
 گاهی فائده هم بخشد و ابتدا و تزوید میان آنچه در ابتدا بود تقیه به قصد تسکین بوقت حاجت
 بکار دارند اما اشرب به عرق کاسنی با سکنجبین ساده و یا زوری قرص زرشک کبیر قرص گل
 شراب و نیاری سکنجبین ساده با جلب تخم حیار و دودنگ و شیر تخم کاسنی و تخم خرفه با مجموع یا با
 هر یک شوق زرشک یا نارदान یا نمربندی یا آلود نیلوفر هر یک از اینها با شیر تخم حیارین یا خرفه
 جلب تخم کاسنی و عرق کاسنی و شیرین کرده بقند یا شراب نیلوفر و هر شربت مناسب درم جانب
 دهند چنانچه ترا اشاره بدان شده که در هر چه در ارات اولی بود و در مقوم سلیمان و گاه
 باشد که بفلت و تزوید احتیاج عظیم شود و آن هنگام چاره باشد از داخل ساختن آنرا که کافور
 در شربت یا در صفاوی و کدوری تازه و سرطان در کشکاب بچین هم مناسب بود و باشد که سرفه
 رنجدار و کثیر اورب السوس و داخل ساختن لازم بود و سکنجبین کثیر باید و ادن در شرب را چاشنی
 و ادن و جهت غلبه تشنگی و حرارت لطیفه داخل ساختن مفید است اما اعتدیه کشکاب ساده و محلی
 آب انار ریس و اگر نذ اکثر خورند بهتر باشد و اما صمغ و صندل سوده زرد و دیال سرخ گلای سون
 جو جله را با آنرا که غلط نیکو کرده بیان آنچه در تزوید آنها استعمال نماید اما اشرب به عرق کاسنی مخلوط
 عرق بادیان یا عرق کرمس و این را بجای آب گاه در وزن سفید آیر یا سکنجبینها سه نذ کوز با آنها
 هم مناسب آیر اما اعتدیه کشکاب جو محلی بشکر یا سون محلی بشکر و اما صمغ و آنچه در ابتدا
 گفته شد مخلوط با سفینتن و زعفران و اگر در وقت اشتها صندل و در درازتر باشد بلکه لازم
 بود و سفینتن و زعفران بگلای سرشته کافی بود یا یک مقدار عرض و طول صمغ مقدار عرض
 و طول ورم باشد از خارج پهلوا و در زیر پستان مائل بطرف بغل راست با کناره پر با میان
 آنچه در وقت الخطال بکار بردند اما اشرب به اما آب رازیانه که در درود انبر بار ریس

در آن خیا بنده باشند یا قرص زرشک بزرگ در آن حل کرده باشند مخلوط بکنجشین ساده اما اعتدال
 برگ کاسنی که تلخ آب آن گرفته باشند و روغن بادام پنجه و به سرکه چاشنی کرده مزور ناروان زیر
 باغ ناروانی یا بکرکه و غسل و مغز بادام چاشنی کرده و اما صماد انستین و زعفران و عود و عود
 زنتل سرشته اما آنجا که بعد از نفع باسهال احتیاج افتد وقت بر جای باشد فلوس خیار شنبه
 در آب عرق بادمان با کرفس و قدری روغن بادام بر آن ریخته باید در دوان یا مطبوخ
 که در آن به سفنج و گل بنفشه و ترسندی پنجه باشد و اندکی غاریقون داخل ساخته باید در دوان
 و با شیره تخم خیارین و تخم کاسنی را با قدری سفنج تازه و صاف کرده با قدری زنجبین یا با قدری
 شیر خشک و قدری ریون در دوان هر یک مناسب حال مطلوبی تعیین مقدار شراب و غیره مناسب
 حال بیمار بر برای طبیب و اما متعلق است و اگر بعد چهارم تا هفتم هر روز شربت از آب گشته و شکر
 دودسه درم فلوس خیار شنبه و انگلی زعفران و اندکی روغن بادام شیرین دهند و بعضی
 را بعضی هم باشد نبات نافع آید و بر پنجه شدن درم اعانت کند و اگر مرین را آید باشد
 باید در کردن و ملاحظه آن بسیار باید نمودن تا قلبه نشود و بلیجات بحمت قیض قوسه و سقونیا
 بحمت عداوت با مزاج کبد بالخاصه در اکثر امراض کبدری به تخصیص اورام آن استعمال
 نشاید کردن و جرم گوشت تا هفدهم نباید در دوان بلکه تا بیستم و حمت صغف و دغدغه مرین و سقونیا
 نیم برشت اندک که توان داون و قافون وقت نهادن و صماد و طلا برداشتن همان است
 که در درم سده مذکور شد و معنی نماید که هرگاه درم تحلیل پذیرفت و از درم و جمله اعراض
 مذکوره بر طرف شود وقت الخطا و آنجا که آماس دبیل شود سخت تر نماید و مرین سخت لایع شود
 و چشمها بیحال در نشیند و بول بسیار کم شود و در دوا خطر آب بیشتر باشد و آن هنگام تمام عظیم و غیره
 بزودی باید کردن و سفجات قوی تر باشد مذکور شده هم باید کردن و بیان آن در بحث اورام استوفیت
 و حال این مرض با خطر بود و آنجا که آماس پنجه گردد و سر باز کند و علامات آن چنانچه در بحث خراج
 در درم سده همین شد و اعراض بر آن گواهی و نزد باید دیدن تا ریم بر او اسکا کشاده است و آن در بر
 ظاهر شود و یا بر او کرده و نشان کشاده است و آن در بول بدید و یا در قضای نسک کشاده است
 و آن دوا وجود لائل کشادن در هیچ یک ظاهر نگردد و با شد که اخسای حدت از احساس غایب اگر

براه امساگتاده بود چنانچه با نرم و لطین باید و او را تا طبیعت آرزو در پاک کند و حیا شنبه در آب کاسنی دانار
 با نیک روغن باو ام در میناب نافع است همچنین با عرقهای مذکور و با قدری ترنجبین یا شیر خشک و شیر
 با شکر یا با سوز دیا با بجز هم مفید آید و اگر براه بول گتاده باشد چنانچه با سه او را رکننده جالی و نرم باید و او را
 چون خیره تخمنا سه مذکور و شراب بنفشه و شراب زرد فاق و شراب حاشا و بناوق البزور و ایزرین شرابا
 و شیر باد را الاصول جراحی استاد می بود و فرودین که هرگاه در حوض یافت که آماس بخته شد و سر
 خواهر کردن آزمای شکافت و این عمل چنان میکرد که محل درم را از زیر پرده با معلوم میکرد و در بعض
 را بر پیش مائل میداشت و بعد از آن بیشتر می داشت قوی بر آزی استخسخته آن را بر محاذی
 درم فرود می برد و نایزه بران ترتیب میکرد و آنک از آن ریم را بیرون می آورد و بعد پاگی در
 روئیدن محل و زخم سی میکرد و صحت حاصل میشد و چند کس را برین نوع علاج کرده هرگاه در یا بند
 که ماده تمام پاک شدند بر روئیدن گتند و آنچه در میناب نهایت نافع است از بن نوع است
 مصطلکی و تخم کاسنی و گل مخوم از هر یک که شقال کند و دم الاخوین و گل سسرخ لها شیر
 از هر یک که دو شقال شیرینی سه شقال با مار العسل یا جلاب یا اسکجنین اگر حرارتی باقی باشد
 و آنجا که گل مخوم نیاید نیدرم فاد زهر جوانی و اقل سازند یا دو درم گل ارمنی ضم کنند و غذا ایست
 آب با آنک نشاسته و عسل بخته و روغن باو ام برافکنند گرم خوردن با اماجی که دونه تازه برده
 آنک زرد چوبه داشته باشد و جازمی یا حطلی در آن بخته باشد و کم نمک بود و حریره که زرده تخم
 منع و حلیه در آن باشد و امثال اینها باید که مریض درین ایام از هر چه زور و صفت آورد و در باشد
 و اگر آماس در فضای شکم گتاده باشد و این اغلب آماس حجاب تواند بود چاره نماند خبر آنکه بخت
 پیوزد ران راست را جراح استاد بشکافد و عضله را نگاه دارد و صفای درون را به بند و نادر
 نماند و مریض را راست برانند برست بران جوانب بیاید بطرف شیب نار میا تمام با لایه انگار
 قریب روئیدن هر دو جراحت کنند و اگر در صنف سوراخ گردنگش ران توان مریض را آنقدر
 کردن بجزر سه تا الم در نیاید اول بود و خطر این قسم از آنها بیشتر بود از آنکه اگر حرکت را بیرون
 کنند اخشا رتبا ه کنده اگر بیرون کنند عظیم دشوار بود و روئیدن برده دیر میسر شود و دوا با روئنده
 جراحات و فو این استعمال آمان در همان بحث مذکور شده و آنجا که آماس صلب گردد و علامات آن

از صلابت محل و تسکین تب و لاغری شدن عضله های مری و زیاد شدن گرانی محل در دو سقوط است
و کبودت رنگ بشتر و کمی بول و تقدم آماس گرم در اغلب احوال و زائل شدن اعراض آن
بر آن وال است کرده و بختنای لاسقه نرم کنند و شربت های نرم کننده لایب دارد و بلبلنج و بجز و مویز
و بنفشه و بجنای محلل و تخم های پزائنده و نرم کننده علاج باید کردن و اگر خلطی غالب یا بند استفرغ
آن کنند مناسب باشد و این درم کم علاج نیز در تخصیص که سرطان باشد و غلیظه در دزد و ملاک کنند
و بر حال از معالجات سرطان و اورام صلبه آنچه مناسب بکار باید داشتن و آنجا که درم سرد باشد
به لطافات و منضجات و محلات استعمال باید نمودن و در اکثر احوال چیز که قابض و خوشبو
یا ایما یا ریا باید ساختن تا حفظ قوت و منع ماده از تخریب حاصل گردد و در ابتدا چون مقصود روع است
قابض قوی تر باید بود بطور آمار نفع متعیه ماده باید کردن مسهل یا در در نفع و تکمیل بعد از ابتدا باید
سالمه کردن و اکثر ترابیه که در درم سرد و سوده در سه کبیر و اورام بارده گفته شده است اینجا
نافع آید لیکن مستعمل همه دو آنها مناسب کبیر باید و آنچه نبایت نافع است او حال آن در ضداد اثر
سبیل است و زعفران و روناس و دک و اسارون و مار الاصول بار و عن بادام مناسب
نیکو آید میان مطبوخنی مناسب حب قرطم و به سفاح از هر یکی هفت درم فستون اینستین و پنج سوز
و خطمی از هر یکی چهار درم تخم خیار و تخم کاسنی و زرشک و تخم کرسن و غار میقون از هر یکی دو درم
جلد را بچو شانه در یک من آب تا شربت واری نماید و صاف کنند و سیزده درم لب خیار شنبه
بست درم شکر و نیم درم ریز نرم کرده و نیم درم گل با آن غلط کرده بخورند و اگر وقت خواب بکیرم
حب ایارج یا بکیرم غار میقون حب کرده فرود بر و صباغ مطبوخ خورند که عمل نیکوتر کند و آنجا که بر جگر
صدمه یا ضربه برسد و از آن درمی در جگر حادث آید علاج آنست که شخت و صند کنند پس
ترا بر آماس گرم انگور پزند و بر سینه نافع آید و گفته اند که همچنانکه در شراب انگور پنجه دهند نفع
باشد و آنجا که سبب صدمه یا زردی بقیاعده زانده بزرگتر جگر از قرار خود بچیند و از آن و روس
در شتر اینست متناقبه بر پیر آید علاج که راست با سینه و سینه راست کنند و از خوشترین نیکو بزرگان
تا آن ججا باز در دو روز اکل گردد و اندر علم سوره القیتمه این صنف بود که در جگر بر پیر آید مزاج
جگر از حال طبعی یعنی بشتره بد شود این را سوره المزاج کبیر نیز گویند و این مرض صفت است

استقامت باشد علامت آن آنست که رنگ رو بزرگ را بدو پنج اندر پشت چشم و دوسه
 و اطراف پر بر آید باشد که شیخ قوی در تمام بدن پیدا شود چنانچه هرگاه انگشت بران نهند چنانچه
 فرو نشیند و این در استحکام سود المزاج افتد و تشنگی غلبه کند و باشد که اشتها زیاد شود و مضمض بر باشد و
 بادها و قرا در شکم و سستی و کسلانی درین پیدا شود و گاه بود که بسبب صعود بخارهای برگشته از
 خارش گیرد و بجز شود و بران کم و بیه ترتیب دفع شود اگر برآید تا بقره درین روید بر آید و با بندن آن
 درد بمرت میر شود بسیار باشد که خرا و نرفات الریه را از تریهای آنجا که اندر شش حبس شود و
 حال او همچو حال صاحب سورا القینه گردد و در فرق آن با عراض دیگر با بر کردن علاج جزیره سورا القینه
 حقیقی بود از ترابری استقامت کشف و این مرض اغلب علاج پذیرد و بودت آن دراز باشد تا توان
 کلی در علاج سورا القینه آنست که آب و ترهیا را با کل و بجای آب انار ترش با شیرین خوردن مناسب
 غلط و مزاج و تنقیه را بر فحاشات و نزدیک کنند و بسیار وقت بر آن مواظبت کنند و دوائی مقوسه
 کبیر و اعصاب و مصلح و معتدل مزاج در آن مواظبت نمایند چون رس و حب الشفاد حافظه الصخره
 و سیرین کلکلانه دووار المسک و اشباه اینها و غذای مناسب معطر بکار و در نوزادش من مرغها و اشباه
 آن و شترتها و فرصها هم از آن نوع میوزند چون کبچین بزوری و ریونزی و شراب و بنارس
 و قریس و عود و عنبر و اشباه آن و اگر غالب مفسد ماده مفسد دوی باشد بعد تنقیه آن اغذیه و اشتره
 معتدل و مقوی معطر خوردند و اگر غلط غلیظ باشد بعد تنقیه آن غذای و شترتهای مری منفع منفع ملطف
 خوردند و آنها از احوال و استلا پر خیز باشند و همچنین از هواهای تر و سرد و در سهیل و بلین این مرض
 مطلقا باید که از چیزهای خوشبو و معوی جگر داخل سازند چون عو خام و مصطکی و اشباه آن بعد
 از آنکه غلط مفسد را بستی و اسهال بر فحاشات کم ساخته باشند بر آید و در تنقیح سده کوشیده
 اینجا مفسد نشاید کردن گو و قیحه حقیقی و آنست که بسبب سود المزاج بسته شدن خون جنس یا بواسطه
 است آن هنگام سخت تصفیه خون کنند بسبب یک چون فیقر و بلین انستین و بعد از آن
 در آسایش خون از رنگی که مناسب آن امراض بود بیرون کنند و در انون آن مواد هم سعی باید
 کردن و اگر بیه مفسد آن تریز میر باشد مفسد حرات نکند البته گفته اند که درین مرض هر بار دراد
 شراب انستین خوردن نافع بود و آنجا که ضعف سده ظاهر باشد در تقویت آن اسهال معبد

باید کہ نشین و گفته اند کہ اور بجای آب و طعام اکثر اوقات شیر شتر نافع آید بول شتر عربی یا شتر کاس
 کہ دو با خوردہ باشد یا بول شتر و اوقیہ یا نیم گرم سبکینج یا قدرے بیشتر ہر روز دوا دن مفید باشد
 و اگر صفرائی بودہ باشد ان کے بلیڈ زرد نیز در ان کردہ مناسب بود و پوستہ معدہ و جگر را گرم
 باید و اشقین مجکیر ریگ گرم و زبیرہ سناسوی و اگر سنبل و اشباہ آن ہم در ان باشد
 حضرت را دوری سورا القینہ حقیقی از بنجار و اسیر و شاکت معدہ بود و درت کبکسال و
 فی الجملہ علاج شتر کہ جبت ہر سہ مرض میگردند و مرض در جہر و شد متفاوت میبود آخر الامر در
 اطراف یعنی در مظاهر ایشان در تنقیہ و تفتیح سدرہ کہ شید و بر یونزبان مثل شتراب و نیارے
 و جب الشفا در امت نے کردند و غذا ہی معطر مناسب سے خوردند و گاہے دوار المسک
 در باقی زرقانی مینوشیدند و در مشہا و جب صیال بکر و زرد میان سے خوردند و اغلب
 بر بالای طعام صباح اما جی صغیفے کہ دوسہ مجلس تسلینی میشد نافع میبود و ازین قبل تسهل در سالی
 صد و بیست نوبت خوردند و عایت یک نوبت ازین جب غالب تر خوردند و اسہال و سقے
 بسیار شد و سقی صفرا ہی محی غالب بر آمدن و آن مرض بعد از ان بہتر شد و بر عایات مذکورہ صحت
 تام حاصل آمد صبیہ را در قزوین این مرض شد حکمی فرمود تا زنیہا را از وضع کردند کہ آب
 بے نمک با غسل جبت غذا میدادند و او گاہی کہ آب میخواست اما رملی با عرق کاسنی انک
 میدادند یا بر جہ اندکے در ہر دوسہ روز یکبار شترن اورا بطبخ خار شترے می شستند و از ان
 بطبخ ہم قدرے برد میخوردند بہین علاج بانکے در شترے صحت یافت و واسلے چند جوان
 را سورا القینہ پیدا شدن من ایشان را ہر ہفتہ و ہر روز بطبخ از شتر خشت در معصور اناترین
 میدادند و از آب فقط بر ہیز میفرمودند و گاہی بجای آب عصیر میفرمودند و گاہے بجای
 آب عصیر آب برگ کاسنی یا آبی کہ در آن بیج کاسنی بیج بادیان عینا پندہ پودند قدرے میدادند
 و از پے آن میفرمودند کہ در چینی در و ہن نگاه دارند و آب آرا چوستہ فرورند و غذا پلا و
 بگل کبر و انوک روغن و بنہ پنچہ میدادند و بر سر آن دار چینی در و ہن گرفتن سے فرمودند چون
 تا ایشان میبود تا آخر بار گاہی بہت تسکین نشکی اندک خربزہ یا شفا لویا زرد آلو سے شیرین
 خوردند تجویز میگردم ان پے آن ہمچنان دار چینی سے خوردند و بہین صحت یافتند

و اعتماد برین علاج شده بود و الله اعلم استسقا بدانکه هر آبی که خورده شود نخست از سوره
 بجز سوره سوره که در و جگر اندران تصرفی که لائق باشد نماید و چون اقسام اخلاط و رطوبت بر اعضا
 وفق ندرت طبیعت به حقیقت بگردد است از مقدار ضرورت تزیین تسقیه بدن با اخلاط با اعضا
 خزان برنی فرستد و در آید از راه بول و ساسم غیره اخراج کند یا در خلل اعضا و فرجهای بدن
 باز نماید و در رطوبت مزاج آنها را فاسد سازد پس هرگاه در اقسام پیدا شود متوازن که تسقیه بدن
 بوجه لائق نماید و فضلات را اخراج کند بیشک اعضا تشنه شوند و اگر جگر آب طلبند و آن طریقت
 زائده در خلل و فرج بر شمع و غیره در آید و باز مزاج آن اعضا را فاسد گرداند و مگر حرارت
 عزیز می آنها آن اعضا متورم گردند همچو خیز انگشت در آنها فرو نشیند و برنی اثر آن باز نماید
 و این مرض را بواسطه آن عرض که تشنگی است استسقا نامند و سبب این ضعف موجب
 استسقا با انواع صور المزاج بود چنانچه سابقا مبین شده و اغلب از صور المزاج سرد و تر
 افتد و موجب این مزاج بیشتر آبی است و بود که بعد از حرکت های عینف و حمام و جماع و بر تاشنا
 در کشند چنانچه در حفظ الصحه و غیره بر مینوی ایهای شده و بر بر آمدن ضعف کبد و استسقا از
 صور المزاج گرم و خشک چنان بود که گرمی رطوبات بدن را بگذارد و خشکی آورده خشکی رطوبات
 عزیز را کم سازد و ضعف حرارت عزیز را تعلیل برد آن لازم آید و موجب ضعف کبد و استسقا
 و اعضا تشنه باز در آن رطوبات گداخته دما سیت در بدن منتشر شوند و یا محبتس گردند و با سبب ضعف
 سده و کبد بود چون مستحکم شود ضعف غالب چنانچه سبب آن سابقا بیان یافته و با سبب گرم کبد
 و ماسار مقین بود که سده بزرگ است و یا است آمدن فضلات بود بکبر اعضا مشارک و غیره چون
 طحال و کرمه و ماسار بقا و روده و صائم معده و مقعد و بافتی بود در آنها که بالعرض فعلی بگردد تمام
 نشود چون سده که در راه کرده افتد و ما سیت دفع کند و متس علی نراد این جمله اسباب سابقه
 باشند و وقوع استسقا اگر چه ضغفا بجز اسباب و اصل توان گفتن اما بحقیقت سبب و اصل
 مایهت در رطوبت گداخته محبتس و تشنه باشند پس استسقا مرضی بود داده باره غریبه و مطلق استسقا
 سه نوع بود ذی رطوبت و طبعی از آنست که رطوبت مائی یا مایهت در فضای شکم جای
 گیرد میان ثرب و صفان و این بیشتر باشد و یا میان ثرب و اسما و این کمتر بود و در آن چون از پلو

بر پهلوی دیگر گردد از شکم او آواز آید شبیه آواز چنگ آبرو در بین مناسبت با این اسم موسوم یا شنند
 و تحقیق وقوع این مرض از ماهیت غالب در طوبت که اخته برین که از اسباب و اهلک آنز چنان بود
 که هرگاه ماهیت در طوبات مانی که از مخارج طبیعی خود بیرون شدن سیطبلند راه نیا بند سبب مانع
 که از سده و غیر آن در مجاری بدن نمانند لئین مسام آن اعضا کنند و بطریق ترشح از مسامات
 اعضا بیرون بدن میل کنند و جمع آید در محل مجوس شدن در مجاری خوار ته که لازم
 احتقان مواد است در آنها از کنند و بطریق بخار آنها را بخارج آن مجاری درون فرستد بی سحر
 که در جمیع آینه و باشد که این مواد در مسامات باقی ماند و یا در مجاری که میان جگر و گره است و یا در مجاری
 که میان گره و مثانه است و در آن مجاری شرف الاصلی قلیله سبب واقع شود و مواد رقیقت
 از آن محله بقضای شکم فرود آید و جمع شود که گاه باشد که چنان اتفاق افتد که سنگریزه از گره مثانه
 افتد و از گزشتن آن در مجاری قطعی افتد و مواد بول تمام در شکم ریزد و این علت بے سقدمان دیگر
 پر بر آید و باشد که بعضی رطوباتی که ببول دفع میشود راه نیا بد که از جگر بگذرد و مثانه رود و از مقعر جگر برین
 رگهای که بنات استقبال است میل کنند جهت دفع از سره که مخارج اصل بول چنین آن بوده و آنجا
 را خروج نیا بد و با بند و با شنگلی در قضای شکم راه کند و جمع آید و سبب غلبه ماهیت با ضعف قوت مغیره است
 که آن شترک است میان قوت و دفعه جگر جاذبه گره چه آبی را که با خون مختلط است در جگر و دفعه جگر
 آنرا بکلیه فرستد و کلیه آنرا از خون جدا کرده بجز کند پس هرگاه در کار یکی از اینها قصور سے پدید
 آید آب ستمیز نشود و چنانکه باید سرفه نکند و چون بدن آنرا ببول نکند باز گردد و در مجاری بازماند
 با فرط شراب و امثال آن باشد و بجز میزه از تفصیل آن و یا گداضن اخلاط و اعضا بود نکلیا
 از حرارت مغرط وقوع سده با آن در مجاری و بر آنکه بر زمین اقسام زنی بود زیرا که ماده آنرا
 رای نیا باشد که بدان راه دفع آن توان کردن و بطریق بخار و ترشح بیرون شدن این مواد
 غالب از مسام روده و آلات بول و اسهال است شکم امر بے نهایت صعب و بعید الحصول است
 و نیز چون اکثر از مسام روده سلامت اند و در تحلیل این ماده استعانت با دویه قویه لازم است از
 استعمال این دو هم مغزنت باعضای سالمه بود در عایت جمله مشکل باشد و مع ذلک قوت بدن نیز
 از جهت ضعف سده و حرارت غریزی چنانچه باید حاصل نمیشود و با ضعف احتمال دو اها سے

واستفرافات قوی کردن میسر نیست و هلاک ساختن مرض نیز بر آنکسختن حرارت غریزی بتدریج
 و پختنیدن اختصاره او اخر اختلاف عقل هم پدید آید جهت فاش شدن مزاج و مانع در روح مستانی
 علامت است استسقای زنی برین رنگ و روی بود و گرانی اطراف شکم با درم دورم عضله بعضی
 اطراف چون تمامی پایا و بار یک شدن گردن و پوست شکم براف و کشیده و بلند برآمده و آواز دادن
 شکم بوقت جنبانیدن همچو آواز خشک آید و با سشد که بعضی را تا کبر هم آمان گیرد و آنجا که آب میان
 رود با و ترش باشد مرین بوقت حرکت چنان پندارد که رود باسه او در میان آب مسکود و این
 قسم اغلب از الصداغ عرسه باشد که آب از آن مر بگری میرسد و همچنین از ترشح کردن
 آب از حواله اسهال و ترش نیز واقع شود و اما منقسم اول از به تخیرات افتد و از الصداغ
 عروق حوالی کرده و شانه و اشباه آن و هرگاه این مرض مستحکم شود صرف پدید آید و از جهت
 نزاحت آب به پدید آنگلی سفن نیز حادث گردد و بول اندک باشد و بعضی را در پشت و سینه اندک
 درمی پدید آید و اندر بیشتر وقتها سرخ بود جهت تصویر نیز میزد و قوت ظهور آن از کمی آب و باشد که آن
 رنگ صفرار بر او برنگ خون پس درین مرض آب سرخ و اما دلیل گرمی نباشد و آنجا که
 سبب ضعف جگر آمدن سودا بوده باشد به فرسوده و از آنجا برده صامیم و از آنجا بجز رنگ در وی
 به سبزی و سیاهی زرد و آفت پسر بران گوای دهر و آنجا که سبب استسقا گز استن اخلاط
 بوده باشد از حرارت قوی سبب آمان اندک گاه و موی گاه پدید آید و بول و برار صدیری
 و غسانی باشد و در اکثر استسقاها که از گرمی افتاده بود این علامات ظاهر بود آنجا که سبب آمان
 کید بوده باشد با وجود آمان جگر اجزای درم در پایا ظاهر شود و صرف خشک پدید آید و بعد از آن
 و زب معده تو که کند و ضعف زیاد شود علامت هر سودا مزاجی از اسباب سابقه هم با علامات
 این مرض ظاهر باشد و همچنین علامات سدا با و آفات اعصای مجاوره مشارک کید و ظاهر شدن
 رنگی از شانه و جمع شدن آب در فضا شکم متعاقب آن به مقدمات دیگر و دلیل خلق شدن موی
 باشد و این در حقیقت استسقا نباشد و پراگه اندر به انواع استسقا نفس تنگی کند و شتوت
 صعیف و تشنگی غالب باشد لیکن در باره نسبت با جار کتر بود و آمان در باره زرد تر از حصار
 ظهور کند علاج بر آنکه تدریج مطلق استسقا دفع مایه معسر و دفع سوا المزاج معده و کید و مشارک آن و سه

و تقویت دل و اعصاب و تعدیل و تبذیل سور المزاجات و تقویت کبد و دل و عروق و معده
 و اخلا و غیره و طریق استفراغات و مستقرات اگر چه سابقاً بیان یافته لیکن آنچه مناسب این
 مرض است برترینی که لائق بود اینجا بسین میگردد اما دفع ماده این مرض سبب و چه باید کردن
 اول از آب و آشامیدن و سه و لطیفان و میوه آن مقدار که ممکن باشد مریض را باز
 دارند تا اگر تشنگی و تشنگی مرد ماده منقطع گردد و خیلی به تحلیل رود هرگاه از تشنگی بے طاقت شود
 باز خوردن با عصا ره گاسنی با عرق آن اندک و چون همت حفظ قوت بقدر آن حاجت
 آید قدری قلیله پلاؤ خشک سرد بنزد آتش نشود یا قدری کباب مرغ بے نمک با عسل یا قدری
 پلاؤ کگل گیرد و نک روغن و نبات تازه در آن باشد و اشمال آنها و غذای قلیط لرج بناید و آن
 در ششها هم تا ضرورت نباشد نرسند و دوم آنکه بغی و اسهال و اذار و حفته و شبات ماده را کم سازند
 و چون ماده این مرض در خارج عروق در یک محل مجتمع و غالب شده است بطریق رشح و بخار
 و غیره دفع آن نیز بدین نوع تواند بود پس بزور و ابر طبیعت عفت نشاید کردن به یکبار و دو
 سه بار طبع از آن بناید کردن و بیرفات و مرآت استفراغ باید کردن تا قوت بر جاے
 ماز بیان دوانی که در دفع این آب باسهال و اذار مجرب است بگر رند ریونزیم و درم لک
 مسول بیزم زعفران میزدانگ جلد را ساینده و درسی درم آب طلسمتقون و چلدرم اب انسان
 فارسی بر بند چالینوس گو بند سه درم اشنان فارسی درای مناسب هم باسهال و بادار
 دفع این میکند و دیگرے قرص ماز ریون در آب طلسمتقون و یا مسعود انار ترشش و اگر صیبال
 و نادر بیقون و تریر و در نخبه این مرض بغیر عسر غالب و اقل ساختن عظیم نافع آید سوم آنکه باغی
 مواد را صیغف کنند برفق آوردن و از آن بر شکم بستن و در آب معاون زجاج و کبریت
 نشستن غالب آب و بر با گرم کرده یا با بای مثل آن و طبعی خاثر زنجبین تن شستن و پسته
 حجاز گرم سیرات رفتن و پسته و صفا و صفت بستن بر تمام محل درم حضور صابون شکم و آمار سازند ابر چنان
 بود که بعد از استفراغات جثت الحیدر چه که زرع فاکه آنها کند بکار باید داشتن از اشرب و انگیزه
 مناسب و تقویت احشاکند بجز بای که باعث کرده است چون اطریفل و جثت الحیدر بود که نقل
 یا جز با و بلبله سباه با آن ضم کرده باشند و تقویت سونهای خویش از غذاها و غیر کنند

دور جلا او دوی از عطریات داخل سازند و حرارت غریزی او را برافزایند بفرجات و حرکات مستدل
 و شرفهای مرصی و عصبنهای مستدل و فرهای تدریجی بپای کردن چنانچه روزی در تقویم
 حکم بایر که نشین بجز ایندن آب کاسنی با سکنجبین و یا نکلدن طلاها و ضماهای مناسب بر کبد در وقت
 در تنفیج و دفع ماده که نشین بجز ایندن آب بادبان و عنب الثعلب و غیره در وزه در نرم کردن
 بنخل عصیر زرب و آب کرن و غیره و گاهی تقویت اخشا کردن بجز ایندن چیزهاست که با آنها صیغه
 نافع یافته اند چون بول بز یا بول شتر عربی یا شتران و هر سه روز یا چهار روزی کردن بمغنی مناسب
 و در هر سه روز دمای که آب را با سهال و ادرار قوی دفع کند دادن و بعد از آن اصلاح حرارت
 آن بنخل شراب غوره و لیمو و غیره کردن و تسکین تشنگی با نارس سیتوش و شبرین کردن و با عصیر
 کاسنی و بعد تنقیه ضماهای مختلف بکار داشتن و تعیین کردن فی الجمله و غذاهایی چاشنی دار و زرشک
 و انار سی و سرکه در آن کم کم و از آب سیوه مخ کردن سایر طاهر لطیب گوشتی را زنده گرم
 داشت و بعد از آن خوردن عصیر برگ زرب با سکنجبین صحت یافت و بر چند کس دیگر آزمودیم
 صحت یافتند شیخ علی گو بزنی را دیدم زنی گرم داشت و علت بر دستولی شده سیل
 او با نارسه آن مقدار انار عومن آب و گاهی حوض فزا حوز که اگر مستقر افتد مردم تعجب کنند و
 بهین صحت یافت جالینوس گوید و شنی داشتند او را استقامتی نه گرم افتاده بود و بسیار
 کم قوت شدین او را جهت حفظ قوت رحمت و ادم تا از گوشتهای لطیف و مانع خشکار و عصبیه
 و آتشی که از زمان یا سرکه و غسل و منزه ادم فائق کرده باشند و کم زنی بود و اینچه بسمل
 کند از که بجز در آب و زربا آشنا میدن اینها مطلقاً او را منع کردم الا در آن روز که او را
 سهیل و در خواستم دادن از زربای مناسب از که قبل از آن دانز که بعد از آن بیدادم
 و تشنگی بدان جهت بر دغلب نیکر و سهیل او گاهی بود و بلبله زرد و صفت درم شایسته چهار درم این
 دو درم کاسنی و نازد بنخل و تخم کاسنی جلد و درم این اجزا را گرفته در یک من و نیم آفت شایسته
 بتلست با زرد و دهان آزاییه درم شکر سفید جوش ساخته این یک شربت بود و گاهی
 قبل از طعام سهیل بیدادم که از سر و شرم و سر بسادات عقد کرده بودم هر یک
 مقدار خودی و یا جی که از سر و شرم و غسل الخیر ساخته بودم بیدادم و بعد از استقراغ غایله گرمی

وحشت آنرا بخور ایندن آب غوره و ریواس اصلاح میکردم و بر جگر او گاهی صندل طلا میکردم
 و نبات و حوالی آن ضامی محلی از گل ارمنی و آرد جو و کادرس و سرگین خشک گاو و پشک
 بزدا کستر بلوط و کرم جله را بر سر که تر کرده بی بول گاو یا ببول بز یا ببول میشتر می مالیدم و
 گاهی در او خور دن انجیر خشک ذسکر تجویز میکردم برقی را بهین رعایتا صحت یافت گویند
 جماعتی از سستیان از هرنوع بادیهای عربستان افتادند و آنجا بز شیر شتر گنی یافتند و آن
 بزوز جمله صحت یافتند مگر بچه بود در گیلان که هرگز استقامتی نزی بودی در موسم خزیه کرد
 هر روز کینهتال براده آهن نرم صالحه کرده بر روی خزیه کرد که گیلانی غالب افتانده خورا نیدر
 همچنین تا چهل روز و آنکس را هر روز از ان اسهالی چند شری و صحت یافت و او را آب نذر آن
 و غذا خشک پلا و گیلانی دادی و با این همه تری در ان هوشنگی کم میشد و آنجا که سوز المزاج سردی
 در جگر بوده باشد علاج آسان تر بوده و سبالوز در تنقیه و تحلیلات بنوعی که سابقاً مذکور شد نافع آید و
 صبر بر گرسنگی و تشنگی بهتر تواند کرد و بیشتر فایده یابد و مساجین گرمی فزا و حسب الشفا و حافظه
 و امثال آن نیکو آید و اما بعد تنقیه بسیار و در تنقیف سبالوزه کردن مذکورات هم سفرته
 باشد صاحب ذخیره گوید شخصی را دیدم که این مرض بر دهنایت ستوسه شده و در تنه نظر
 من غائب شده و بعد از ان او را دیدم صحت یافته بود از کیفیت آن سوال کردم گفت چون
 بر جای ماندم و دل از خود برکنم بر پیرز را ترک کردم روزی شخصی بدرخانه من آمد و آواز کرد
 که بلخ فاق نمک سوده میفرمودم مرا میل شد غالب از ان خریدم و بسیار خوردم اسهال برین
 افتاد و چندان رفت که حدیزار و بعد از ان ابتداء شکم من بحال باز آمد آن مرض بهین
 رنج شد پس رفتم و از بلخ فروش شخص کردم که آن بلخ را از که گرفته بودی گفت از فلان محل دانستم
 که از زین گرفته بوده که آنجا ماز بون بسیار میباشند آن لمجان از ان بسیار میخوردند آنرا
 فوت اسهال و فائده از ان مرده و در رمی جوانی سیاه جرده در سن پانزده شانزده را
 استقامتی نزی پیدا شده بود چنانچه شیب تان و بالای زهار او وزنی بقدر داشت و در پشت هم
 انگ که پدید آمده بود و استهای او ضعیف گشته او را از آب منع کردم و او هم تشنه کم میشد و بجای آب
 آن شیرین میدادم و غذا پلا و بکل کیر دینه سخته میخورد روزی دو نوبت در بار انکی روزی کینهت
 فرمودم

تا یک زم آوردند و ثلث آن زیره و ربع آن نمک سوده در آن کرده کردند و بر لته بن کرده
 پیوسته بر شکم اومی بستند و چون سرد میشد تکرار میکردند و نوزمت یکماه را بدین تداوم دردم از شکم او بیا
 های او آمد بعد از آن همین تمهید بر پایهای او سفیر بودم تا از پایهای او نیز رفت چون این دردم
 زائل شد بیماری از آن بدماغ برآمد و شکم بری پیدا کرد و آنرا نیز دو سه روز علاج کردم چنانچه
 در شکم بری نماند و دست و تن آنرا سوراخ مزاج بار و تشخیص کرده بودم که از سودای سپرز واقع بود
 گرانی هم قبل از آن در سپرزاد بود و گل گیر و روغن دمنه اصلاح آن هم کرده بودم که هرگاه سوراخ اجابت
 جگر که اسباب سابقه از شغف کردن و روغن سبب لاحق بدین معنی ترکیب تدریسی باید نمودن که
 بزودی حاصل گردد و اغلب آن باشد که بجز ترک آب و آشامیدن و تسکین عطش بهار عرب
 و آب برگ کوفته کسی و تسکین جوع به پلا و گل گیر و یا ماش و برنج با عدس و پیستین ریگ و زیره
 و نمک گرم کردن و بکم کردن با ده مسیله گاه گاه بصلاح می آید و من بسیار کس را بدین نوع علاج
 کرده ام و آنجا که سبب دردم گرم با سرد بوده باشد بیشتر تدریج در اهتمام دردم باید نمود و بیشتر که بملش تکرار
 شده و بنوعیکه در جگر گرم گفته شده ترتیب توابع ابام مرعی باید داشتند و مادام که دردم مرتفع نشود در آن
 آب بر روی قوی نشاید و تسکین و انقلاج به قلوبس خیار شنبه روغن بادام سی سفید آید و در ضحایات
 بمالند کردن جهت دردم مناسب آن و هر یک جدا جدا داشتن اولی باشد و این استنفاذی
 مشکل العلاج بود به تخصیص آنچه متفرج گردد و اگر اتفاق افتد که دردم بر طرف شود و هنوز فوت باقی
 باشد آن هنگام را بنزد آب بسملات و مدرات که بسیار قوی باشد و بر فوات بکن که فائده و نیز آنجا که
 سبب گرو آمدن آب در شکم شکافه شدن مجری بول بود از گره اغلب آن باشد که چون بر آن
 جانب خنجر و ترک آب و مانعات کنند و در بیکار سیدارند از با از همان شکاف بمرشانه آید و دفع شود
 بعد از آن فکر و بانیدن عرف باید کردن بیشترش شخصی را استقامی زنی بود و شکم بجایت بزرگ
 شده و مرض استحکام یافته و از حرکت بازمانده بود و در کاینچه حقیقتا نگاه از آن جاف و اتفاقا شکم او بزرگ
 و تمامی آنها برقت جرایم یا در روز و شکم را بد و فستق و آن جوامع روئیدن و او نوزد و صحت یافت
 و این از عجایبهای عالم است و در احیان میماند که همچنانچه در صین ریخته شدن بم قره جگر بفضای
 شکم سفر کرده اند که اندر کش ران راست پوست را بشکافند و صفای را بستند و بیا زه آن میا

بیرون کنند بجا نیز اولی آن بود که چون از دیگر حالات، علاجات نفسی یا بدیهی نوع عمل کنند و بعضی اطبا
 نیز این تجویز کرده اند و مردم قوی مزاج کالبدی این نیز وقتی توان که آب میان ثرب و صفاق بود
 ولیکن چون در داخل ثرب باشد ازین ممر بکشاید و آنرا از محل دیگر از شکم توان کشاد که زخم بر آن
 عضله نیفتد و آنکه سوراخی در ثرب شود و برود با آفتی برسد و اگر نایزه از پولاد تصنیف کنند که سر او
 بنایت باریک و تیز بود و سوراخ میان آن بنایت تنگ بود بر سر دیگر قوی آن نایجه به بند نایهوار
 بیرون زسد و شکم و ثرب بان بستن نافع بود و مسخرتے زسد صاحب کامل گفته است که اولی
 آن بود که از پهلوی آن سره که محل خروج بول بوده در اصل سوراخ کوچک کنند به سیرش و نایزه بر آن
 استوار کنند و آنکه آبی بیرون میکنند و باز نایزه را استوار میسازند تا قوت با خروج آن غالب
 بگیا به تحلیل زود این بیسه نیز نیکو بود لیکن استاد ما هر میا بد که چنان رعایت کند که مسخرتے
 دیگر بر نایه شخصی را این مرض مسنولی شده بود و قوی یکیل بود و اما سے بزرگبر و اما سے
 را در سیدنا گاه بر روی ران او ریشته پیداشد و سوراخے و از آن سوراخ آب رقیقه پیدا لایم
 و بهین خلاص یافت و آنجا که سبب آفت عضو بشارک یا بخار بوده باشد اهتمام در اصلاح آن
 بیشتر باید کرد و طریقی آن به غلش مبین شده لیکن بر ستورے که در مردم کبد گفته شده همان نوع
 زکب علاج مرعی باید داشتن و آنچه به تخصیص از بسته شدن خون حیض یا بواسیر فاده باشد
 کشادن آن نافع بود اگر بیرون کردن خون درین مرض معز بود اما مبالغه نکنند و به فصد صافن
 و غیره او را آمانا جز نباشد عورتے ترک دریا و غیر برات بچکره و در چله آب بسیار بخورد و این
 مرض بر اولی شد و مرتے در آن بماند عربی فرمود که بوشتر بسیار آوردند در آب غالب چنانیند
 و صاف کردند و آنرا در کدوسه کردند باریک کردن دهن آن تنگ دان کید و در کوی کرد که در
 انگشته دهن آن بیرون بود و او را فرمود که بر بالای آن می نشست چنانکه مر آن در دهن
 فرج بود چندانکه آب آنرا خشک باشد باز اعاده کردی روز بسم ران و ساق آن زن رو پوست
 زکب و در آب و صاف از آن میرفت چندانکه درم بر طرف شد و او آب آتش و نان نمیداد تر
 دیند و بیشتر مرتے حوزد و بهین صحت یافت و آنجا که احیاناً بتی اتفاق افتد یا مستقلاً علاج
 مشکل گردد رجعت مخالفت و درین صین اولے آنست که بنیز تا کرام مستخدم بوده

در علاج مقدم گوشت و مرعات موخر هم فی الجمله کنند و بسیار که باشد که تمامی گرم خصوصاً در سفر با
 سبب حرارت جگر شود و با استیقا کثرت و مردم کم دانسته تریب استیقا کنند و از بسکین حرارت
 جگر باشد و بسیار بزودی هلاک شود شخصی را چون ترک خراسانی بنی شد در راه تبریز در راه از
 حرارت شب و حرکت هوا آب بجزر میوز و غذای مناسبی نییافت و اکثر اوقات نان می خورد
 و شب او بیست روز کشید و آخر نمای پایا و دستها در روی او آما س پیدا کرد و سرفه بود و غلبه کرد
 و اشتهای او ساقط شد و از غلبه ضرب سرفه پهلوی او سینه او درون در و محکم می کرد حضرت
 جهت عادت اصلی و حرارت او فرسوده و تا آردینه جهت او تریب میکرد و نتایج آن خجرات
 کرده بجای آب او را دفع میدادند برین تریب تریب بر طرف شد و مردم کم می شد تا به تمام
 صحت یافت و اشرا علم و اما لحمی است که رطوبات لطیفی و مایه با خون در غلغل ظاهر تمام اعضا
 در آید و توام گوشت تن همه چون توام خمیر شود که چون انگشت بران نهند و نشیند و در تن همچنان
 بماند و برین مناسبت آنرا لحمی نامند و سبب سابق این مرض اغلب صنف جگر باشد
 و آن سهوق بود و ضعف معده و این صنفها اگر از برد باشد و سبب اقرب از صنف معده
 رگها و اعضا باشد و اسطه صنفهای مذکور باشد که سرمای از خارج به تن رسد و مزاج اعضا و
 عروق را بر سازد و معضم ثالث ابتدا بر شود و آن خون در اعضا خام بماند و در گوشت در آید
 بزود آن تمام نشود و رطوبت آن موجب درم گردد و باشد که سرمای در صنف مذکور گما حادث شود
 از خوردن گل و امثال آن و آن سردا کیوس متین را از رسیدن اعضا باز دارد و رطوبتها
 رحیق آن بگذارد و که از سردا و اعضا پریشان گردد و باشد که گداختن اختلال و اعضا از حرارت
 حادث گردد از جهت سرد در بعضی مجاری بر او بول دفع نشود و با خون زمین تشر گردد و علامت
 خامه لحمی است که از تریب فم شد لیکن اول درم در پایا پدید آید بعد از آن شکم و ضعیف
 بعد از آن در روی دستها و بعد از آن در سائر اعضا و بعضی و موجبی بودن بعضی اینجاست لازم باشد آنجا که
 بشمار کت عینوی دیگر باشد علامت آفت آن عضو هم ظاهر بود و هر گاه این مرض مستحکم گردد و
 غلبه کند بدن بچنگ بر باد بماند و چشمانا پدید شود و باشد که بعضی جاها پوست از غلبه درم تبر کرد و
 ریزد آبی رود این حال از غلبه کند و قوت باقی بود و لیکن که مفید باشد چون آفت این مرض تمام

بجای برن و جمله هضمها اینجا ضعیف اند علاج اینجا هم مشکل بود و ازین جهت بعضی برترین اقسام این
را داشته اند اما حسب تجربه برترین جمله زنی بود و بعد از آن لحمی و پلاک ساختن این علت بفساد
زنان اعضا ظاهر و محمود حرارت غریزی بتدریج علاج قانون کلی آنست که در زنی مذکور شد لیکن
آنجا که سبب باز ایستادن خون حیض بود یا بواسیر باشد و بول سسرخ و غلیظ بود و سخت فصد عرق
که گشاینده آنها باشد باید کردن و اندک حونی برداشتن تا آنکه در استقامت ملقا تسکین خون
برسط کمی و آبناکی آن جایز نیست و این مرض را سه علاج است یکی آنکه ماده سبب و بعضی
لحمی کم بگردود دیگری آنکه بطنهای سابق منفتح برساند دیگری آنکه همچنانچه میزیم تر غالب چون
آتش زرم نهند دیگر میشود و فرومی رود و هرگاه کمتر است بهتر است اینجا نیز این خون آبناک که در تنائی
برن منتشر است بر ارات غریزی اعضا همان نوع مضر است و ساز پس بگت او بهتر باشد و باقی
ترا بر همانست که مذکور شد در زنی و در اوست حسب الشفا درین مرض غلیم منفتح و هر دو همچنین
مراوست تنی کردن و غرغره کردن و آنجا که پی با این اتفاق افتاده باشد و فصد و تسهل شود
جایز باشد و به تبدیلات درازا آن باید کشیدن بعد زائل شدن تب همان نوع در زنی عمل
نمودن لیکن اینجا استفراغ جهت آب بسیار محسوس باید کردن و اینجا جهت آب بسیار تشنه
سهلآت آن بران فوت و حدت نباید و ایاریه فقیرا کشیدن اولاد بعد از آن بجلج استفا
مشغول شدن و علاج بیشتر کردن چنانچه در زنی مذکور شده درین مرض تشنگی بیشتر کشیدن دور
رنگ گرم عرق نمودن دور نمود گرم به تخصیص روز در منفتح و هر جهت بودن این ماده فرجه
ظواهر اعضا درون پوست قریب بسام و بنا برین دو اهای محلل ماده مستوی جلد و سطح ظاهرا بسیار
بکار باید داشتن و کباب سمک با غسل خوردن بسیار سفید آید و در اوست حوزون ریون سوده
و به غسل با سکنجبین سرشته هر روز دو سه متقاع و بجای آب انار خوردن بیج این مرض را
بکنز طیب مجرب یکی بود در قزوین امیر و نام او درین مرض مراوست شراب دیار سه
در ریون و زردی میفرمود و بجای آب انار میداد و گاهی عرق کاسنی آب آیمخته و غذا نخورد آب بر
دار چینی و زعفران و ریزه و کشیز و پیاز نگوشت که تر و اشتهای آن میدادند و بعضی را میفرمودند
که هر روز یکتقال ریون سوده را به سکنجبین حسب ساخته بلج میکرد بدین ترا بر آبناکی صحت می یافتند

و چون فابروزستان بودی این اعمال میکردند تا وقتیکه هوا گرم میشد تمام مجال صحت آمدند و عورتی
 را در که بیایه ری این مرض دست واد میبرد فرمود تا عصاره سداب بتانی زامی گرفتند و هر روز
 بر تمام تن او طلا میکردند و دو قاشق از آن بر میخورانند و غذا بلا خشک بر ستور آنجا می خورد
 و گاهی نان و عسل همین تریز میفتند تا تمام صحت یافت کوکی سیزده ساله را در رسته در او
 نیز تابستان این مرض پدید آمدن او را از آب منگ کردن و بجای آن اب انار محصور کرده
 فرمود و غذا بلا و بگل گیرد و نه سیرام و تکمید رنگ و زیره بر بن او میکردم چنانچه لته واسطه
 نباشد و شستن تن گاهی به طبع اثرش و انکه از آن خوردن میفرمودم و او نیز جان خود
 را عزیز میباشست بالکل از آب شود با با و سیوها اجنباب میخورد همین چهل روز را صحت یافت
 اما طبله است که بادی غلیظه و ر فضایی شکم جای گیرد و چنانکه آب در رتق و شکم را ماسیده
 وارد چنانچه هرگاه دست بر آن زنند او از طبل و هر برین صحت آزا طبله نامند و گاه باشد که آنکه
 ماده آن هم بباد اتفاق افتد آن هنگام طبله صرف نباشد و سبب این اقسام مضم اول
 باشد هرگاه هر حرارت غزیری از طبع و استحاله ماده به سبب ریح عاجز آید بحران کند و به مقدار
 اجزای ناریه آن با و پدید آید و سبب این اقسام با ضعف فوت با صند باشد و علامت آن
 بر دشا هر بود یا عصیان ماده باشد و قبول مضم او علامت آن ظاهر بود و گاه باشد که حرارت
 غزیر و رسوده و جگر پدید آید و از حرمت غلظت بنجاریج دفع نشود در خلل مملهای غذا و اخلاط در
 آید و در مسام آنها به فضایی شکم آید و جمع گردد و بهانه علامت خاصه طبله است که به تعریف معلوم
 شد از طلبه و زور باد ناف بیرون خزیره بود و شکم گرانی کند و از آروغ حقیقی یا بر آما سیدگی
 اطراف نباشد گر آنجا که آنکه ماده آنجا که هم بود که آنجا در پشت پاها و جنبها آنکه تپچه و در
 پیداشود و این قسم از آن دو قسم سابق اسلم باشد علاج آنچه در وجه رسوده ریکی و در کثرت جثا
 و در تنفیذ الکبیر گفته شد اطلب آن اینجا نافع بود لیکن ملاحظه آن باید کردن که اگر گرمی و رسوده
 و جگر باشد علامت معتدل بکاره از نر چنانچه آب بادیان و کرفس و خشک و طبع با بون و اکل
 و هند بر شکم ضادی از صندل و عود لادن و خشک لادن نهند و غذا و شربت هم
 قریب برین رعایت کنند و اگر سردی غالب باشد گرمی منبر کنند و در تکمیدات محصل

مبالغه كنفذ در بگ و ریزه گرم کرده بسین بی نیکو بود در حقنه روغن سداب کردن و یار و عن بر حمت
 عظیم فایز و در خوردن شیر شتر بول آن آمیخته نافع بود و عصاره سداب در روغن آن در روغن
 راست بر شکم قبل از کبیرا بدن بسیار سفید باشد و همچنین محرق آتش بر شکم نادان و اشرا علم ریان
 زرد بر آنکه نیز و تبدیل فاحشی باشد که در رنگ ظاهرتامی پوست تن و سپید چشمها پرید آید پر زردی
 با سیاهی یا برود اما آنچه زرد باشد اغلب از نیز حال زهره و جگر افتد و این جان باشد که سفیدی
 که بیان زهره و جگر است و یا سفیدی که بیان مراره در روده است بسره گرفته شود و صفر از جگر بویا
 خود بیاورد یا از زهره بخرج ستاد خود منفرغ نشود با خون آمیخته و طبیعت اعضا از قبول و دفع آن
 بنجارج عروق و ظاهری برین نماید و گاه بود که این سده جهت درم جگر با عضو مجاور افتد و باشد که از
 گرمی جگر و عروق و یا گرمی خوردن یا چیزهای سرخ الاستماله صفر اچون شیر و شربت های صفر اوی
 غالب متولد شود و از دعای خود فاضل آید چنانکه مذکور شد تشریح کرد و غلغلی صفر نیز بسیار شود و باشد
 که سوزن مزاج گرمی در تمام بدن باشد آن سبب تولد صفر اوی غالب شود و زمرستان با گاه
 اتفاق افتد که اکثر سامات ظاهری در تن مسدود شود و حرارت در درون غلبه کند و بران
 جهت صفر غالب متولد شود چون سفیدی اکثر مسدود است و از هم ازین حالات توامی بیشتر
 بر بر آید نیکو در منافذ و نیاید و فضلات آن منفرغ نشود و طبیعت بعضی از آن را بنجارج برین
 فرستد و باشد که این مرض بمران تب صفر اوی بوده باشد از ارض سینه و برین اکثر مواد شکر
 به صفر شود و طبیعت آنرا بنجارج از آنرا در علامت آنچه سبب سابق آن بسره منفرغ
 باشد که میان جگر و زهره است سرعت ظهور بر قان و بدون گرانی در جانب کبیر و تلخی دهان و سردی
 لون بر از ویل بول از زردی به سرخی و سیاهی تنه صفر اوی بران دلالت کند و آنچه سبب
 آن سده منفرغی باشد که میان زهره و روده است سفیدی لون بر از ظهور بر قان بعد از
 تولد مفاوه باشد یا از رفته شدن قرصه بتبریز امل شدن و سبب انزال قرصه بران دل گردد
 و خلاص از آن مشکل بود و آنچه سبب سابق آن گرمی جگر و گاهی آن باشد و تلخی و سوزن
 و بطلان اشتها و زیادتی در بوی چشم و در مسدود شدن بول بر از ویل و زردی کف بول بران گواهی دهد
 و باشد که تبی هم بران باشد و آنچه از خوردن یا سگرم صفر انگیزه استند جان خراب سیر

دلیل آن باشد چون سده با آن نباشد ضعیف و اندکی بود و اگر آن ترا بر توی افتاده باشد
 لیکن که پنی نیز بر ایشان پیدا آید و غثیان و فی صفرا نچه دارد و بول سرخ و غلیظ بود و باشد که بسیاری
 زرد و آنچه سبب آن سوز المزاج حار تمام بدن باشد سخافت تن و گرمی آن سابقا و همی لازم خارتر
 تن و ظهور شربهای صفراوی در رنگین بودن بول و براز و سقوط اشتها و غلبه تشنگی بران دلالت کند
 و این سبب آن بستن مسام ظاهری بدن بود فصل سال و عدم اسباب و دیگر گرمی مزاج بدان
 اشتها کند و اگر سده داخل هم با آن باشد و با غلبه صفراوی غلیظ دلائل آنها نیز علامت باشد
 بحرانی بود همان مرض بران دال باشد و این قسم چون پیش از هفتم حادث شود بد بود یا خردن
 سمی باگز بدن جانوری سمی باشد تقدم آنها و وقوع آنها یکبار از بی آن دلیل آن باشد بدانکه
 اندرین مرض چند بول رنگین تر باشد و از تر بود و آنچه بسیار گر آید در وقت بحران غالب
 باشد بهتر بود و بقراط گفته است که هرگاه اندرین مرض چیزی همچو گرسنه در بول پیدا آید در شکم
 غریزی باشد و طبیی با تشهره صیفی می باشد و سخن گفتن مریض ضعیف بود تا چاره روز هلاک
 شود و گلی بول و کم رنگی آن بسیار بود علاج آنها که سده باشد در تنقیح آن باید که شیرین ببرد
 و مسهلات و بلینات و اغذیه و اشربه و اسهله و آب زن غیر ابو عیبه در سده کبیر حنی و هم اسهلاتی
 میسین شده و اگر این سده از درمی باشد در جگر یا در عضو سے مجاور که سوزان محادی کند علاج درم
 باید کردن بطریقی که در مجلس مذکور شده و آنجا که سوز المزاجی در کبیر با تمام بدن باشد تعدیل و
 تعدیل باید کردن برستور سه که در مرار امین شده بلینات و مدرات و مسهلات لائق صفرا را کم کردن
 لیکن آنرا که حرارت تب غالب بود جز در و بلین نشاید دادن از غلبه استعمال گرمیها و نذایر گرسه
 فرا واقع شده باشد و اگر فصد را مانع باشد حجامت کردن بر فرد سوسی کتف نزدیک جگر سفید آید
 و آنجا که بحران بود باید دیدن اگر بحران صبح است بیج بعللاج برقان اشتغال نتوان کردن و کار را
 طبیعت و اباید گذاشتن و اگر طبیعت را یاری باید در اعانت آن فی الجمله توان سسی نمودن
 آن مقدار که مدد تقیته چنانچه هوای مقام را گرم تر سازد و سکنجین که در آن بیج کاسنی و تخم آن
 و تخم کثرت باشد میزند و بعضی روغنها سفنج چون روغن بابونه و شبت و سوسن ترنج می کنند و اگر
 بحرانی بود واقع باشد علاج سوز المزاج حار کبیر و تمام بدن باید کرد و در خشک ساختن مزاج

بفرص کافور و اشباه آن سعی کردن و بتلین ماده بر فئات کم ساختن و آنجا که از سموم افتاده باشد
 بزبات مناسب آن باید دادن و علاج اکثر سموم بخلش مذکور است و با جمله آنچه در یرقان بحرانی
 و غیره می واقع و اسلم است ترک غذاهای سرد و مولد صفرا و تقوی حرارت غریبه است و ترک گوشت
 و چربی و استعمال آبن سفید جالی و سکون در هوای خوش و نظر در آب پر مایه و فرو بردن مایه خورد
 روزه متعدد و تلین سنگ یرقان بر جانب کبد یا بستن بر بازو سے راست و کشیدن در چشم
 و خوردن شربت و غذاهای خشک نرم و کشاننده و جالی سفید فی الجملة در یاقات خشک یا مستدل
 و ملین دار و در رو تعریق بتدریج و در فئات و تقویت کبد بتقویات معتدل در آتشا میدان بول خود
 هر روز یک مثقال شترجی ناشتا گرم و گرم و شستن بر ذرع گاهوی بطبیخ خار ترنجبین گاهی که سده
 در سام نباشد و کما حوزده باشد و آب خاکستر زرد و بید و یا بطبیخ کماله جو و جرم سرکه و برگ بید
 و یا بونه و گفته اند که اگر بکرم سلیمه در شراب کهن بدهند و بیار را به فرمایند تا پاره برود ماده یرقان را
 با دار بیرون آورد و شستن در م و کتر ورق خشک چغندر یا غسل یا سنگین بخور فرسوده بکنایه
 و بیه نافع بود و انار ساییده هر روز بر ناشتا بخور تا سه روز منصف کلی بخشد و بعضی بجرمان سنگینه
 گاو بکر میدهند و نافع می آید و بعضی مرغ گاهوی بپزد و عن آتش و در خشک میدهند و فایده میدهند
 و بعضی شیره خرفه بسیار بخورند و سودمند است عورتی یرقان زرد و ضعیف و تب نرم با آن
 دشت لیکن تب قبل ازان پیدا شده بود بحدت هفت و نایسان بود روزی در خود ضعیف عظیم
 یافت چنانچه طبع از خود قطع کرد و ان حین انگور گشش ترش شیرین حاضر بود بیل کرد و قدر سے
 ازان بر عبت بخورد و قوی عظیم دفعه در و پیدا شد بعد ازان هر روز ازان بخورد نافع بود و ترا بید
 خشک میکرد بحدت میت روز صحت یافت و این یرقان بحرانی بود بلکه ترا بید گاهی فرا چون خوردن
 نیز و اشباه آن کرده بود و این پیدا شده عورتی را یرقان زرد قوی شده بود و بیکم فرمود تا هر روز
 فرسے عرف کاسنی را قدر سے سرکه قریب بنصفی داخل ساختند و در م سرگین خشک سنگ
 را کند و سفید باشد سوده بران میرنجیند و سید از نایانک روزی صحت یافت و بر چند کس دیگر
 آزموده شده نافع بود حضرت را در جوانی یرقان زرد از حرارت جگر و ترا بسیر گرمی
 فرا افتاده بود و علاج چند میکرد و فرساده نافع بود و از هفت سجا در کرد و مجرب بفرمود

که زاج بلور لازم بسیار و بریزد و در انگشت خود می‌نویسد آن مقدار که بر آید بگیرد از آن دور یک
 کاشن خبثات بیانشند و سیم روز سه آن مقدار زاج بلور صم کنند و هر روز یک مقدار اضافه میکنند تا
 هفت روز هفت مقدار رسد و غذا بلا خشک با خبثات تازه گاو سه بخورند چنین کردند
 هفت و هشت یافتند و چندین جای دیگر آزمودیم نافع بود از آنها بعضی تب نداشتند و بعضی را
 تب کنه شده بود و بسیار دیدم که به خواص ادویه و طلسمات تقرب کردند و فائده عظیم دارد
 و اندر ملک شهر یاسر جماعتی هستند که ایشان را صفرا بنوی گویند و در قریه و جا باد ساکن
 می باشند و همه ایشان زرد چهره و زرد چشم و صفراوی از خاصیت در ایشان هست که چون قانی
 نان ایشان بخورد و از طرف ایشان بخورد و از طرف آب غسل کند به شخص از جام موردی
 در ویته که در آن جهت همین امر فائده یابد و مجرب است و گاهی دعای نیز می خوانند بر بادا سه
 چند که شب چهارشنبه در زیر سر مریض بوده باشد و مغزهای آنرا برندان طاق پاره میکنند و بعضی
 بر میدهند که هر روز چند عدد بخورد و بعضی را آب روان میدهند و آن دعای را وقتی که بران
 بادا میخوانند آن مغزها بر پس گردن مریض نهاده می خوانند و بران مریض میدهند و آن الفاظ
 فارسی است معنی آنکه بستم صفرا می فلان ابن فلان را بخی محمد و بخی علی و بخی آل طه و بس
 و السلام کو و کے : سال داشتیم چاشتگاه در باقلازار رفته بود موسم باقلا و در آن صین
 بخاری سمی قوی که آنرا میاشند هر کد که در آن وقت و در آن موسم آنجا بسیار می کرد
 و البت از رعوت سمی آن برقان تب میکنند و سحر نیست که این کودک بمانه آورگفت بر من
 میگفت وقت حرکت و کسی را از رفتن باقلازار خبر نمود التفات نکردیم روزی دیگر زردی چشم
 دهن او پر برآمد و اشتهای او کم شد و بنفشه خرف شب سیم حرارت تب ظاهر شد و برقان
 عظیم پیدا آمد صلیح بکنجین ساده ایدم و بول او غلیظ و رنگین بود چاشتگاه از سبب آن وقت
 شرم حضرت او را فرسای فاور هر دو دفع ساییده دادند جهت دفع آن سمیت و پیشین گاه را
 تب غلبه کرد و بهوشی اندک هم داشت حضرت یک شربت داری شیرخرفه فقط جهت تسکین
 حرارت دارنواز قرب پیشین تا بعد از پیشین سه نوبت بول سپاه کرد امیدوار شدیم
 و صفرا بند آمد و غذا بلا خشک و خبثات فرمود و از آن زمان جو با خبثات که خود آورده بود

فردی داوان عمل خود را بجای آورد و چو قبل از آمدن او بادام در شب سرد و نهد و داشتند روز چهارم
 اشتها نداشت چاشتگاه بچل قدری پلاو است و او نیم و جت بے پروانی و بیوشی و غفلت و طلحه سنا
 بودم از سر که و صندل و کشیز تر بودی آن اورا فائده عظیم دارد و هر روز با منز با داسے که صفر ایند و او
 در برناشتا بخورد و عصر چهارم بهتر بود در نیم روز گاهے و دوغ آب سرد گاهے شیره خرفه سیدادیم
 نزد یک شامگاه چهارم غذا سقرا نرکے خورد آب سرد هر گاه خواستی خوردی شب پنجم
 اگر عرتے کرد و صبح پنجم بهتر بود و از کاشتھای داین روز در تب همان غذا خورد و بعد غذا بخورد
 شکم آبر نهایت زرد بول بعد از این کم صبح شد و در اتفر جا مشغول میداشتم و سنگ برقان نامی
 و آب پیوسته در نظر داشت و هر روز او را کتری با شتر تازده روز از چهارم گاهے که طبعش
 بعض بود به شیان پنج فردی آورد و در روزی یک نوبت در معتم عرف بیشتر از پنجم کرد و اشتها نیکو شد
 و نصف النهار گاهے نان و دوغ هم خوردی و حرارت در نیم تسکین یافت و رنگ چشم و تن پاک شد و
 در باز دهم بر پیر شکست و جو جو مرغ خورد و جمع تجار در تابستان بکیرمان آمدند و در راه گرما خوردند
 و در جلد ریرقان زرد بے تب طاری شده بود و بجر بے فرمود که برگ خیار را در آب بنمیسایند و شب
 و صبح آب آنرا صاف پالائیده بر ناستا و می کشیدند و سه روز چنین کردند و نیکو شدند بے علاج
 دیگر و از طاهمای گرم و پیر بوشین بر پیر سیکو و نروا شرا علم

باب پانزدهم در بیان احوال پسر

از کب و وضع و منفعت آنها و امراض آن و علامات و معالجات آنها اما ترکیب و وضع پسر
 و منفعت آنها بدانکه پسر عضو است مرکب از گوشتی مخلوط و عروق و شریانین بسیار
 است زبانت و در جانب پپ سوده واقع شده و منفعت مخلوط وی آنست که چون اود مای
 هر سو که بوی آید جاسے یا برود برن متفرق نگردد و مناد کند و منفعت رگ شریان بسیار که
 دوست آنست که به حرارت ماضی یا برودت سودا معادست نماید تا مزاج آن فاسد نگردد
 عشائی از خارج در تمام وی پوشیده شده تا آنرا نهد خود برارد و پسر حساس بود بایات و سبب آن
 کند و او را با حجاب بواسطه این عشائی شارکت باشد و از کیسوی ظاهر پسر منفعت عرقه به قهر جگر

پیوسته است و آلت پسر در مجزب سود اگر از جگر آلت بگردد دفع سود از خویش و بیرون فرستادن
این منفذ باشد و منفذ دیگر از باطن پسر بمجره پیوسته است و سود که جهت تحریک اشتها بنم سده بر
آید برین منفذ مجده آید و انقدر علم اما پسر از امراض و اسباب و علامات و مسالجات اینها برقان
سیاه سبب این باسده باشد که واقع شود در منفذی که سود از جگر به سپرز می آید و بران
جهت سود بمقر خود نتواند رسیدن و با خون در اعضا منتشر گردد و طبیعت آنرا بنجارج برن انزاد
و باسده باشد که واقع شود در منفذی که سود از سپرز باز گردد و با خون عروق مخلط گشته در اعضا
منتشر شود و باشد که این سده از درمی بود که در جگر یا سپرز واقع شود یا در عضو مجاور افتد و گذر بگیرد
و با صیفی باشد که در وقت مجاز به سپرز واقع شود و سود را نتواند کشیدن از جگر و مع ذلک در دفع
جگر نیز قصور است باشد و بران جهت سود با نماند و منتشر گردد و چنانچه گفته شد یا غلبه تولد سود بود
در جگر و اسط حرارت آن و سوخته شدن صفر او یا بواسطه غلبه برودت آن فشره شدن خون در جگر
و تسخیل گشتن آن بسواد برین جهت از دمای خود قاضی آید و منتشر گردد و این قسم عار بر ترین
اقسام باشد و اغلب با صفر مرکب بود و باشد که از غلبه خوردن چیزها سود انگیز باشد و کثرت بعضی
از آن با خون در بدن منتشر گردد و این نوع اسلم باشد و گاه بود که می نوعی دارد و سود بر بدن با طبیعت
بعضی مواد را تسخیل سود اگر دانند طبیعت آنرا بنجارج دفع کند و باشد که از بجران مرض سود او
افتد علامت آنچ سبب سابق آن شده باشد و بجرای که میان جگر و سپرز است سقوط اشتها
بجریج با دلائل سلطن شده بران دلالت کند و آنچه از درم افتد همان دلیل بود که سبب هم
باشد و آنچه از ضعف جگر و سپرز افتد سبب آن ضعف درم آنها باشد عدم دلائل آفات آنها
و علامات سود المزاجات بدان اجتهاد کند و مع ذلک رنگ تن بسیار سیاه باشد و اشتها کم و بول
سیاه کرد و بود و برانهم بسیاری مائل باشد و آنچه از گرمی جگر افتد و علامت سود المزاج کبودت
و میل رنگ تن از سیاهی بر روی و رنگ بول از سیاهی به سرخی دروشنی و لیکن در آفتاب
از سرخی بر روی مائل بود و سلامتی لثمال بران گواهی دهد و آنچه از برودت کبد علامت سود المزاج
بارد کبودگی لون سواد تن و بول و براز و بیرون خوارت و ضعف سده بران اجتهاد کند و آنچه
از غلبه تر آید سود انگیز افتد سبقت آنها با عدم دلائل دیگر بران دال باشد و سعی و بجرانی را بسفر

هم در مرض دلیل بود علاج آنجا که در می بود نخست ندریزد الباید کردن بر ستورش و آنجا که اثر می یا
برانی بوده باشد رفع سبب مرتفع شود طریق بود بجزانی همان نوع بود که در یرقان زرد گفته شد و
آنجا که سبب سود المزاج کبد باشد بر ستورش تعدیل باید کردن و در ملکیات و مسلمات و سایر مزایم
آن مستغرفات و معدلات سواد اخل باید ساختن و آنجا که سبب و خشمای سپرز باشد نخست
مغذ یا سلین یا از اسلیم دست چپ باید کردن بعد از آن چند کت مسهل سودا دادن و با خربزیر آب
دادن و به تخصیص نیز آبی که از سلکینین افیتونی بسته باشد درین گاهی سلکینین افیتونی که بخل کبری
ساخته باشد دادن به تخصیص با آب بادیان یا مار الاصول در صباح و چاشنگاها سفید بود و غذا
به مناسب و معدل سودا باید کردن با سرکه که در اگر زیادتی نیز مجامعت آید در هر چند روز ازین
سقوط بلبله دادن سفید آبر بیان آن بگیرند بلبله زرد سه درم و بلبله کالی دو درم افیتون یک درم
اناره فیترا نیم درم تک هندی دانگی ازین جمله یک شربت باشد زیاد کم کردن آن بقدر اوت باید
اگر شیر شتر را با افیتون بلبله و غار بیون در تک هندستوی ساخته گاهی که مناسب بود و بندهای آید
و آب ترب مزوج آب برگ گز دادن سفید بود آنجا که فرارته یابی باشد و دیسهله و سقوط و غیره
را با آب غلبه و آب کاسنی آمیخته باید دادن و غذا های چاشنی کرده بخل کبره و سلکینین افیتونی
معدل سوافق آید و آنجا که سبب آفت جگر و سپرز هر دو باشد و مغذ یا سلین این باید کردن و ترا بر
بیا بر آن نخست و الله اعلم درم سپرز اغلب این مرض سوداوی بود و گاهی از خون غلیظه که در تب
الاستماله بود هم افتد و نادر از صفرا و بلغم هم واقع شود و آنچه از غلط گرم افتد زود و صلب گردد و اکثر آن
درم در طرف اسفل سپرز باشد صفت نقل ماده و غذا و تر این مرض را اسطول گویند و عوام آنرا
اسلونه خوانند طلاست این درم صلاحه و گرانی محل در آبرگی آن بود در ظاهر تن شیب استخوانها
پلهی چپ در آبردن در دوازدهوی چپ بحجاب تا شانه دست و چپز کردن و باشد که دم زدن
معا عت شود و بچو مفش بچکان اندر گریستن قوت درم و زحمت آن بحجاب و خون مطحول
رفیق بود صیت میل در دیبانی غلیظه به سپرز باشد کفهای دست و زانو با پایا گرم باشد
در غریب بسبب میل حرارت غریزی با طران بینی و گوشهای او سرد باشد صیت مزاج آنما و قهول
بر سهولت و بسیاری باشد که بر سا قما شیر با آید و گوست بن نرانا خورده شود و نرانا بر زرد

بواسطه میل خون سوداوی بپایین و میل بخارلت برآوردم ببالا و هرگاه مطول را اسهال خون آفت
 امید آن بود که بزودی تخلیل بریزد اما اگر کمین گردد بزنان الاسواد استسقا و اکنه از جهت آنکه مزاج
 سرد و حرارت غریبی صنیفت شود و بول مطول هر چند غلیظ تر در نگین تر باشد بهتر بود و اگر به فصل
 در سوبی متفرق در آب بنیز بهتر بود و هرگاه از دل خون منسره برآید آماس زائل گردد و گاه آفت
 که بحران این آماس بر عاف و گاه باشد که اندر پس گوش آمامی کند صلب و بسیار بود که این آماس
 لمحال آماس بجا انتقال کند و این اسلم باشد و آنجا که درم گرم بود از تب و تشنگی و سوزش محل
 خالی نباشد و در صفراوی این حالات بیشتر باشد و در بلغمی منس نرم بود و رنگ سفید سیاهی مان بود
 آنجا که صلب شود مطول بلول و مخزون باشد و تکرش برقرار نباشد و عقلمش مجنط بود و چون سپرز
 از درم نهایت بزرگ شود و منکم بزرگ شود و نفس تنگی کند و جگر صنیفت گردد و درنگ به سپید و زرد
 گراید و بدن صنیفت گردد و گردن باریک شود و سر را راست نماید و نگاه داشتن و هرگاه سپرز
 کوچک میشود برن قوت بیکر و بهمان مقدار و سپرز را باین نسبت واقع است و گاه باشد که چون
 دست بر درم نند و آنرا نیک بجهانند و فرس در آن محل برآید و سبب آن مادی بود که در
 روده مجاوران ابتاده باشد بواسطه تراحت و منخ و درم سپرز از او بدین جهت بسیار باشد که قوی
 ریجی هم مطول را واقع شود از جهت غلظت ماده مطول از مرض نزلات ایمن بود و گفته اند که هرگاه
 مطول از درم سپرز نبالد اسب سلامت بود جهت دلالت آن بر سلامتی حسن سپرز و اما بقراط
 گفته اند که هرگاه اشتهای مطول باطل گردد یا بران خون سرخ ظاهر گردد و بر اعضا می وی تریاے
 سپید و قرجمای بیدر و پدید آید و درم هلاک گردد علاج بر آنکه ترتیب تدبیر این درم بترتیب درم
 کبر نزدیک است لیکن اینجا چون فی و اسهال مسبر واقع میشود و محل نیز از دو اجد است جوهر عضواز
 جوهر کبر غلیظ تر است ادویه که اینجا استعمال نماید از داخل و خارج جمله بقوت برآید اما با وجود این
 لطیف تر و معتدل تر باید تا ماده را بکثافت و سخوت غلیظ و مخرق نسا زد و اگر ادویه تلخ و تیز با چرب
 قایلین آمیخته مناسب باشد و دستور لایق آنست که اول از باسلین دست چپیل لذراع فکند
 و چون قوت بتن باز آید ماده را با استفراغ بر فعات پاک سازند و در آن اوقات از اثر به دانغزیه
 لا سقما بچ مناسب وقت باشد بکار برار نرود و در تغلیل قدر بقدری که ممکن باشد که آب شامسید

و خوردنی خوردن در ظرفیکه اینج کز د کبر ترا سیده باشن بوی نافع آید و آنجا که درم صلابتی پیدا کنند ز ابروی
 قوی تر با بکردن بیان آنچه درین مرض مطلقا نافع یافته اند سه درم تخم کاسنی و کشت بکیرم و
 نیم لوده و تر سندی مقدار سی که اندک طعمی گیرد و جله را بچو شانه زد و نیم من آب تا شربت داری با نود و
 بیایند و سحرگاه یک شقال ابارج فیترا و یک درم غاربتون حب ساخته بوزند و صباغ این مایع
 ز کور را بر بالای آن میاشناسند تقیه سبز نیو کنند و درم غاربتون با سکنجین حل کبری بچینین تقیه
 کنند و اگر قرص ریونز اضا فکند و یا بیزاب و سکنجین ساده خوزن قوی باشد چون حرارتی باشد
 یا آب غلب الثلب و آب کبی خوزن و آنجا که قوی باشد با آب کرفس و بادیان و اندک عصار
 دانستین و هند و اصل اذخر و منافع اضا فکند اما سفوف بکیر بزرگ جز جیر بارگ بیداریک
 کبریا پوست بچ کبر در سایه خشک کنند و از هر یک مقدار سه صوده با شکر بناشتا خوزن و اگر پوست
 کبریا با سکنجین بزوری لعن کنند ماده را بطریق دل و باز بیرون کنند و اما اقراص قرص نوت
 قرص کبر و بچ کشت و قرص اشق پس از طعام خوردن انسب باشد و اما معاجین سیاهشان
 بکیرم بزرگ کشت مثل زوفای خشک ببله این جمله بکینین سرشته یک شربت بود و متون
 و پوست بچ کبر کوفته و بختی بسمل سرشته شربت بچ شقال حر باق کبر شربت مقرر فکلور یون کبر
 بچ شقله بسمل سرشته شربت سه درم و بیشتر بناشتا و شاینگاه توان خورد و اما اشربه
 سکنجین عسقله سکنجین بزوری سکنجین ساده حل کبری شراب و نیاری شراب اصولی که اصل
 نوز نامل در آن باشد و درم تخم خرفه در سرکه کبری مزوج آب دواد قیه مار کرفس بشکر شیرین کرده
 یا سکنجین جوش ساخته تخم ترب دو درم و نیم با سرکه مزوج آب تلخ قوی و اما منادات بکیر سرد آ
 و نوز بچ دانستین و پوست بچ کبر جله را در سرکه بیزند و کرم بر نموده کرده بر سپرز بندد و کبر و انجیر
 و قورس الکلیل الملک در سرکه بچو شانه و برگ سداب و بوره قدری کوفته بر آن بیزند
 و پنجان بنهند و اگر اشق داخل اینها سازند بهتر باشد و کرب و اسبقوله قدر یون که بچ کبر
 ردی است هم صنعت بسیار بخشد و بکیر نر غسل و بر کاغذی کنند بمقدار محل ظاهر درم و خردل
 را کوفته بر بالای پاشند و بنهند و چند آنکه طاقت آورد بگذارند و بناشتا این منادات منع بود
 و بر ساعت که سرد شود تکرار باید کردن و گفته اند که تا بسیت دیک نوبت آن منادات مقدم را

انکار کردن برناشتا اولی باشد و همچنین بعد حمام و آبریزن تا بیدار شدن این بخورد در شب بسیار دهنیانیست
 محل سفید رنگ و اما افضله شور باهای مرغ جوان فربه که نخورد مقشره اندکی برنج و گل گبر در آن باشد
 و زربان چاشنی کرده سرکه کبری با عسل و کرفس داخل ساخته و گوشت مرغ قره باره فربه در آن
 جو شیره و بی آبی که داشته باشد یا سکنجبین با حل کبریا عسل یا برگ ترب با کبریا که با زربون پرورده و
 پلاؤ شور که گل گیر در آن باشد و اشباه اینها از آنچه بالجوئی مذکور شد و از هر چه سودا انگیز بود چون سرکه
 پیزه و اشباه آن برهنه واجب بود اما مسوده های خشک در آنچه خشک مغز سسته مغز بادام مغز خرمخورد
 نیشکر خربزه انگور شیرین انجیر زربوز و آنچه خواهند برین الطمانین خوردن نیکو بود و انکار بعد طعام نیک بود
 و آنچه که درم مینمی باشد ایدار با استفراغ بلغم مشغول بایر بودن و از ادویه و غیره که اینجا مذکور شد
 مناسب دانند بکار بایر داشتن و بعضی از زربا درام مسوده و کبیرا ملاحظه بایر کردن میان آنچه
 آزار در برین مرض عظیم یافته از شیخ گوهر مطحوی در خواب دیو که یکسویک بر هر روز سه جرمه از بول خورد
 گرم گرم برناشتا بخورد تا صحت یابی دو روز چنین کرد و شفقت تمام یافت با اینوس گوهر را این
 حال بود در خواب و درم که یکسویک بر عرقی میان خضره سفید است چپ از جیل الزرع آمده بزرگ
 داغ کن چنین کرده در اندک روزی صحت یافت و این نیز بر نهایت مشهور است و استعمال در دفع است این
 بنطار گوهر بنفشه روانس را با سکنجبین بخورد چند روز شفقت تمام بشود همچنین خوردن کعبه سبب
 سکنجبین بخورد سفید باشد و هم شیخ تعلیق پایز عفضل مدت جمل مدینه بنامیت سفید بود و بعضی از اهل
 سنجاب گفته اند که در باه و گوشت او خشک کرده و مسوده با سکنجبین خوردن تاغ آید و همچنین بپزند
 است خشک کرده و حقاش خشک کرده و مسوده باشد برناشتا سه کف خوردن و همچنین تا گستر
 حقاش بی سفید آید و گفته اند که داغ نهادن بران از بیرون جهت قرب آید بکلیه و بگذاردن تا یک
 بسیار از آن رو و نافع بود و من درم عربی مرصی که هر کس مایه این مرض بودی جوالدودی را در
 آتش سرخ کردی و محل درم را که شب پره پهلوست بدست چپ محکم گرفتی چنانچه پوست برود
 و کنار سپرز گویند و میان انگشت اودر آمده بودی و آن جوالدوز را ازین جانب پوست بزودست آید
 طرف دیگر بیرون کردی و لحظه بگذاردن تا نیکو بسوزد و در بعضی را دو کس و ششما و سینه و سر او گرفته
 بود تا بجهت و سپرز برین دست و داغ شدی و بعد از آن جوالدوز را کشیدی و در بعضی را اثرش

شربت شیرین دودی بسیار هستند که در آن جن عشی میکنند از ده مدتی حرکت از آن فنی در بعض
صحت یافتی و دیگر آن مرض اورا ظاهر نشدی بجز به دیگر ما داریم که پس از آنکه داغ کردی و حرکت
بسیار از آن رفتی و صحت یافتی و طریق این عمل چنان بود که صبح چهارشنبه آخر ماه پیش از چتر
وزدن و سخن گفتن شکل را که اینجا مکتوب میشود بنام مرعیف و مادرش بر کاغذ سفید مبره نویسد
و آنرا به پیچیده در فاشتی چون نوسند و انگشته آتش بر یک سر آن بنزد و مرعیف را به پشت باز
نویسند و دوشنای او را محکم گرفته پشت فاشتی را بر محل کنار سبزه شیب بر پهلوی او چنانچه محل
درم آن محسوس است بنده یا بروی پیراهن دمای شفا بخوانند تا در انگشت آهسته آهسته
میرسد چنانکه کمانه طوار در گیرد و با انگلی تمام آن بسوزد آن هنگام در شب فاشتی با وجود که
در پیراهن هیچ اثری نشود در فاشتی نیز حرارتی زیاده پدید نیاید پس از مرعیف پوست محل بسوزد که
و آنرا بنام عظیم پدید آید اما اثر تقاضای در بعضی اغلب در آن جن طاعت نیاید و در اضطراب و غشی کند

	۵۹	۵۹	۵۹
	۱۴	۱۵	۱۴
	۱۸	۱۶	۱۸
	۲۰	۱۹	۲۰
	۲۲	۲۱	۲۲
یا جریل			
حم			

و آب بروی او بایزدون و او را بموش آوردن
و آن شکل نیست و بصورتی دیگر هم
دید شده و آن نیز همین عمل کند و مجرب
ست و آن شکل دیگر نیست و بعضی آن
دو اوره چنین نویسد و انشا الله اعلم و بعضی

گفته اند که پوست هیچ کبر را در تری بکار
در زم تیز تر از شنبه چو تراش تری کرمی و آنرا بر لته کنند و همچنان بر درم سپرز ضا و کنند و من در هر ات
صفیقه را داریم که این علاج ترک طبعی بر در فرود او هنوز تنقیه نکرده بود و مرض نوزاد چون در سوز
این ضما دست بیکبار بادی در تمام بدن او پدید آید و تشرش از زمر تا پاس بر آنا سیده
چنانکه نیشاشتی با دور پشت او سیده اند و مرعیف بر حال دور و مند شد و جمله اعصاب او در دو
پیدا کرد و هر جا از تن او که دست می فشارد نوزد می گرفتند آواز حرکت با دو جل جل او می آمد
بطرت با قاعیل کرده چنانکه بکلن میرسد جنای با آن بر می آمد و قراقری گرفت بعد از آن
شش ماه مسالمت سید و نوزاد عایت سیکر دند تا صحت یافت و درم همس با آن نعل

بر طرف شد تا داخل ساختن آزاد و ضادات بعد تنقیح و کنگلی مرض نافع باقیم و الله اعلم در و پسرز
 بادی سبب حدوث ریج غلیظ در پسرز ضعف هضم می و ترا بر باد انگیز بود و این باد در حرم او
 باشد در میان غشا و جرم و فرق در میان این درم ریجی و غلیظی پسرز بدان کنند که اینجا هیچ گزانی
 نباشد و تدر و بیشتر بود و از ساس دوست فشاردن مسبک در زیاده نشود و علامت غلبه خلط در
 بول و براز و سینه بسیار ظاهر باشد و خداوند آن حرکات سبک باشد و بول او کنگ ناک بود
 و هیچ تب اینجا نباشد اگر بی با این اتفاق افتد نافع بود در علامات ضعف هضم طحال و ترا بر باد
 هم برین باد گواهی دهند علاج اینجا مبالغه در استعمال محملات فویه چنانچه در ورم صلب
 مفهوم شد نافع آید و نگیند بک و از زن و تنهار و سوس و کم خوردن و کم را بتقارین خوردن
 در تشنگی مبر کردن و بجای آب گاهی شراب کهن خوردن و قرص خوردن و در س و گیس و بهر
 طعام خوردن بنایت سفید بود و دهن را بی ماییدن کرده بے سود باشد الله اعلم

باب شانزدهم در بیان احوال دوده

از ترکیب و وضع و منفعت آنها و امراض اسما و اسباب و علامات و معالجات اما ترکیب
 و وضع و منفعت آنها بر آنکه روده مطلقاً عضو نیست عصبانی و دودنی و بر هر توست آن
 عشا می پوشیده است با عشا می سده در یک سلح واقع شده اند و لیکنهای رودها هم از پنا واقع
 از تا بر شغل امانت کنند الا در سار آخر که در بعضی از لیف جذب هم هست تا از اسما می جذب
 مابقی اشغال کند و همه را پاک سازد و جل رود و او شش صفت واقع اند و همه بهم پیوسته اند اول
 روده ایست راست و بقیه سده متقل و بواب دهانه اوست این دوده از قوس سده است و فرود
 آمده است و هیچ خم نزارد تا حوالی آن از بهر عشا می دیگر حال باشد و دفع او را اشغال را آسان
 تر بود و اندر هر شخصی طول این روده بمقدار عرض و دازده انگشت اوست برین جهت
 این را انما عشری گویند و دم بر و پیوسته است و آنرا صائم خوانند و جهت آنکه تنگی اندر دوس
 جای نگیرد و زود از وی بگذرد بواسطه رسیدن صفرای خالص از زهره برود و شستن آنرا
 از شغل رود می شوم برین صائم پیوسته است و آن بر تو رتوسه بر هم رسا و تا هر چه

تا هر چه شایستگی غذا داشته باشد و یا مثل برآمده بود و بر تر از وی بیرون رود اندر شکم و توپها
 آن میگردد و آب شنگی تا مقول ماسا ریتقای آن حصیه را از ثقل جدا کرده بجز گذردن نیز سبب
 یافتن ثقل آنجا در نه تقاضای بجاست برخواستن هر ساعت بجز نوارد و این هر صنف از باقی
 اصناف بجز لطیف زود فتن تر باشد و برین جهت این امسا را اوقات گویند چنانچه باقی را که غلیظ
 تر از آنکه هر یک نامی دارند جمله را اخلاط هم خوانند و منفعت وقت و لطافت اینها آنست که چون
 حصیه از غذا با ثقل برینمای آید بیشتر از آنکه برگیرد امسا حرارت اعضا درین روزها زودتر
 و از کردن و طبعی فی الجمله اینجا نیز حاصل باید که مدخل معده گردد و برین رود و این هیچ
 بدین باشد بواسطه قریب اینها با اعضای گرم و قبول حرارت آن اعضا زود می رود و درون این امسا
 رطوبتی که لطیفان آنرا مروج الامسا گویند بیشتر است و آن رطوبتی است همچو اهار نشاسته که سطح داخل
 امسا آلائیده است تا گذر اشغال آسان تر باشد و سبب اشغال کثیف و صلب بر آنها زود
 و از گذشتن اخلاط پریش نشوند و منفعت غلیظگی آن رطوبت درین امسا مخصوصا آنست که چون
 صفراوی صرف بیشتر برینها میگردد نخرانها را چارم رود غلیظ برین امسای قوی قوی بوی
 است و از محله از وی در او اهل رود همچون خریطه بسوسه راست بیرون آمده است
 بظرف پست مائل و او را ایک منفذ پیش نیست و آنچه برود در آید از راه هم بران راه را آید
 و برگیرد امسا رود بجهت این او را عور گویند و همچون معده دیگرست و منفعت این آنست
 که آنچه از بقای غذا یا ثقل مانده باشد از وی بایستد و بعد کسب حرارت از مجادرت جگر بخت
 زنده بروق منجذب گردد و اندر علت رقیق این روده باشد که بلبسه خابیه زود آید بهر آن که
 بیک پهلوان فاده است و هیچ رباله پوسته نیست بجز عور پوسته است و آنرا فو قون گویند
 و آن روده ایست غلیظ و بسوسه راست آمده و نزدیک جگر رسیده پس به سوسه
 جب باز آمده است و سوسه کشیده تا نزدیک پنهال در آن چپ کشیده و باز سوی راست باز
 گشته است تا بر برهه فطن درگانش هم فرود رسد و او را امسا که بسوسه چپ میگردد و چون نزدیک
 سبز رسیده است نیک شده است و فرام آمده و برین سبب است که درم سبز نگذارد که باد
 از روده های باسانی بیرون آید و محتاج شود که برست بالذات بیرون شود و نام قوی را از تمام

این روده اشتقاق کرده اند به سبب علییه وقوع آن از رین روده و منفعت آن قریب است
 اعور ششم برین پرست است و آن روده است نلیطه و راست که نبات آن مقعده است
 و این را سبب راستی نهاد مستقیم خوانند و فراخی وی قریب است فراخی معده تا منتحل در وی
 جمع شود و در فضا حاجت آید بکیار فراع شوند و هر لحظه از ک دفع نماید کردن و این روده در هر
 پست پرست باشد پرستی که آن را بر نهاد خویش بر آورد منتحل از روده قولون و اعور عفن گردد
 و لوی نگردد و بر نبات روده مستقیم که مقعد است چهار عضله گردوی در آمده است یکی از این مقعده
 را از ریم کشیده دارد تا منتحل بر آید بیرون نشود و دیگر بر بالای اوست و در وقت دفع بر منتحل
 قوت کند تا تمام بیرون شود هر دو سر عضله دوم مردان را برین نصب پرست باشد و دو عضله
 دیگر بویب نهاده است بر بالای عضله دوم این هر دو مقعده را بر جای خود سیدارند و هر گاه
 درین دو عضله سستی پیدا شود مقعده بیرون خیزد و انشراح علم و اما امراض امسا و اسباب
 و علامت مسالجات اینها اسهال سبب رفتن سکم یا هوای بود مضغفت قوتها در قین کننده ماده با
 و کشائیده مسامه و یا استلانی بود از بعضی اخلاط رویه در عرق تن و قوت طبع در دفع آن بره مسا
 یا ذومانی باشد و اخلاط و اعضا و فرستادن طبیعت آنرا بمرده و امسا و یا تصویری بود در حال عضو
 مخصوص چون معده و جگر و ماسار بقا و پیر زنده و دماغ یا در دو سبب یا بینی یا زلفی یا کرمه و بی طعم
 یا از بواسمی بود بر بلان اما اسهال که از رین نوع چیزها واقع شود مادام که موجب نیز حال عضو
 از قانون طبیسی نگردد و بر خلط قوت خود عمل نماید داخل درین مرض نباشد همچنین اسهال که آنرا
 مکرر می دیند و توتی نبود و همچنین اسهال که بیفتی و عرض و بحرانی و مادام که با فراط با سجا مند و اخلاط
 صالحه را صالح گردانند و بدانکه سبب شدن مرض معده را اسهال را چنان بود که چون معده سبب
 موانع نتواند که در غذا نیکو تصرف نماید کیلوس مناسب حاصل کند طبیعت اعضا از ان متنفر
 گردند و آنرا بخود نکشند تمامی آنرا یا بعضی را و آن بر معده گران آید آنرا با مسا و دفع کنند و اما نیز
 از ان نفرت کنند بحیث ناچگی و بیرون فرستند و باشد که رطوبتی نیز ازینده تمامی سطح بر معده
 را آلایده باشد و غذا قبل از انز مضغ فرودم نیز اند و باشد که اخلاط و مواد فاسد غالب بر معده آید
 و در آنه بر طبیعت کلی آن را دفع کند و باشد که آن مواد اخلاط از قبیل ریم و خون آماس

و براجت و دریش معده و اعضای مشارک آن بود و سبب امراض کبد طبیعت جگر آنرا از خود دفع کند
 و با ساریقا باز گردد و اساریقا آنرا با معافزستد و اسما آنرا دفع کنند و باشد که بسبب مانع جذب
 کیلوس نکند و از معده هم با ساریقا با معافزستد و اگر بریم قرص یا خون جراحی و یا شکلات عرق در عود
 آن مجتمع گردد هم بدین طریق اغلب منفع شود و سبب مرضهای ماساریقا را سهال را هم قریب
 بدین تو اندر بودن و سبب سپرز زهره را سهال را چنان باشد که سودا در سپرز غالب گردد و به
 معده بیشتر از سقر ریخته شود و از آنجا با معافزستد گردد و باشد که در معده با غذا مخلط شود و آنرا مستغیر
 گرداند طبیعت از آن منفعت کند قبل از اتمام هضم با معافزستد و همچنین صفا در زهره غالب
 شود و با ساریقا از منفذ معین و یا سده آید و از آنجا با معافزستد و باشد که از هر دو طریق منفعت گردد
 و سبب دماغ را سهال را چنان بود که نزله با معافزستد آید و طبیعت از آن منفعت کند و افه آن را
 با معافزستد و با اشتغال منفعت گردد و باشد که در معده غذای باشد و از ماده نزله فاسد کند طبیعت
 در آن تصرف نکند و با معافزستد گردد و باشد که آن ماده حاد بود و مزاج بعضی اسما را فاسد سازد
 و واقع پیوسته دفع آن طلبید و سبب روده را سهال را چنان بود که قوت و اسماک آن سبب
 زین بارض دیگر ضعیف شود و هر چه بر آید زود نکند و باشد که از دریش آن مایع شود و باشد
 که بسبب آفتی آنرا که در محله از آن باشد مواد بر آنجا غالب میل کند و طبیعت دافع آنها طلبید
 و باشد که سرگ از وی بکشد و خون منفعت گردد و اسباب علامات امراض این اعضا که سبب
 این مرض سهال واقع اندر سوسه روده سبقت ذکر یافته اند و تحقیق هر یک از مخلص باید نمود
 و اما اسباب و علامات امراض معام در میناب سین گردد و لائل مطلق امتلا در اول باب
 پنجم مذکور شده است و در بیان موجب سهال با علامات و رحمی تی باشد و آن نیز سبقت بیاید
 یافته علامات آنچه از هوا افتاده بود اختلاف الوان بکثرت و قوام بر از اکثر زینت و کم پوی
 و زنج آمدن و در کرمه او آخر روز بیشتر شدن با گرمی و سستی هوا سه ملک و عدم عادت
 سریش بدان بلکه عادت بصد آن و لزوجت عرق بدان گواهی دهد و اگر متعنه آنرا که در هوا
 باشد چینی و بانی مانند با این علامات یا بر بود و ضعف مرین بیشتر از مقتضای
 مرض سهال یا شد و مرین مرض را عموماً نیز واقع بود و این قسم را سهال

اسهال قلبی اعتبار توان کردن و آنچه از امتلا بود یا بچیدن ناف بود پسته نواب آید و این
چنان باشد که نوبه دور و یا سه روز اسهال کند پس باز ایستد و در بعض چنان بنزد که بر طرف
شد دیگر بار باز آید و چند روز می باشد گاه بود که یک هفته بر حال تندرستی باشد گاه بود که بیست
روز تندرست باشد پس نوبت اسهال باز آید در بعض چنان بنزد که تو این مرض طاری شده
و باشد که بر از بر الوان مختلفه باز گردد و جمله با راحت و خفت یا فتن بود و فرق میان آنکه ماده از
جمله عروق بجز رجوع کرده و از اینجا با ساریتقا در روده آمد و آنکه ماده در حوالی معده بوده و سینه
ریخته و از اینجا که با سوا آمده است که اول با کیلوس مخلط باشد در قین بود دوم با غذا و شغل
و غلیظ تر باشد و آنچه از معده افتاده باشد اگر از بطلان با صمغ بود و با مسکه افتاده باشد در شغل
انزک مضم معده پیدا بود و چون سبب این صفتها دیا بطلان بلغم غلیظ بوده باشد که سطح معده آلاینه
است و در بر از بلغم غالب لزج ظاهر بود و در تر از مقدار و درت لائق دفع شود و اگر خلطی دیگر چون
سودا و صفرا سبب بوده باشد و در بر از پدید آید ساز علامات غلبه هر خلط واضح باشد اگر سبب
انجام مضم معده بود و تولد یاد باشد تر از قوت و شکم و معده باشد نیز غذا بوج شایان شود و اگر قوت و دوائی
مسهل در سطح معده جای کرده باشد و آزار آمد و موجب این فعل ساخته تقدم سهل قوی و عدم دیگر
اسباب دلیل آن بود و اگر ریش شیره سبب ضعفها بوده باشد چرک و پوستهای قرص در بر از با علامتا
آنها ظاهر بود و اگر آماس سبب بوده باشد دلائل آن واضح بود و اگر آماس کشاده بود و دریم و
خون در بر از پدید باشد بسیار افتد که ریم از عضوی دیگر معده آید و با سوا منفرع گردد و در بر از
ظاهر شود و باشد که از سینه یا جگر یا حجاب آورده شده باشد و علامت هر حال علامت مضم معده آن
و آنچه از جگر افتاده باشد اگر از بطلان مضم آن بود اسهال کیلوس محض باشد و جدا از شغل آید و اگر از
صمغ با صمغ و با مسکه آن بود انزک از مضم جگر در آن پدید باشد و در ضعف با مسکه کیلوس جگر انزک
زناز با نژد و اگر از صمغ جاذبه بود بر از غالب تر یا کیلوس ایخته آید و اگر ضعفها و سده یا درم بوده
باشد همین علامات با علامتا آنها ظاهر بود و اگر سردرم کشاده بود ریم خون هم بر از ظاهر گردد و اگر
رگور جگر اتفاقا مکرر کیده باشد با سوا باز کرده سبب سوزناج گرم تر از خون صرف غالب آید
و اغلب اینها در آخر سیاه و غلیظ شوند همچو در وی شراب و در جگر علامت سودا المزلج ظاهر بود و در شکم روده

بیخ آفت نباشد و زنگند و اگر اسهال و سوسوی کبیدی یکروز یا دو روز جوش شود و باز عود کند و آنجا
 که خون در جگر از جهت سوزن مزاج حار سوخته گردد و اخلاط با آن گداخته شود و با ماسا مندرج گردد
 و بر از صدی باشد و علامات غلبه حرارت کبید با آن ظاهر بود و اگر صفراوی در جگر غالب
 متولد شده باشد و طبیعت آنرا با ساریقا و اسما فرستاده بود و علامات آن با صفرا و تب بر از ظاهر
 باشد و اگر گرانی آید و گاهی اندک خونی هم با آن یابد و گاه باشد که خلطی محترق اکمال در جگر متولد
 گردد و خلطی آنرا بجز دو چون خاک تر از آن با ماسا مندرج شود با التهاب و صحت در نوای کبید باشد
 و بعضی از جرم جگر را بجز دو و قطعه از آن جدا کرده طبیعت آنرا بوی با سحا اخراج کند و در برابر پاره
 گوشتی که آتش بگذارد و در آب حل نشود با عروق صنار غالب ظاهر گردد و بسیار دیره اندک قطع
 بزرگی از این نوع در بر از ظاهر شده و آن شخص زنده ماند و صحت یافته و حکما را در خروج آبچین پس
 از عروق ضیقده اختلاف است بعضی چنان دانسته اند که جرم جگر بحارث غالب صحت خلط اکمال گداخته
 شود و داخل اسما شرح کند و آنجا باز منقذ گردد و بهمان وضع چه گوشت آن بخون بسته ماند و این
 صحت را در عروق شکل توان کردن مگر گوشتی که شحم نازب از عروق با ماسا برود و عروق قاق هم از آن
 میگذرد و بر تقدیر تسلیم باز با هم خون منقذ میشوند و بعضی چنان یافته اند که چون پاره جگر بجای
 اسما رسد طبیعت اینها می آنرا بحیث دفع آن از هم بکشاید آن مقدار که آن جرم بر داخل آن آمد
 و بعد از آن لیغهار روده بحال خود باز رود اینهم بسبب و اگر هر دو نوع را معا اعتبار کنند فی الجمله
 دارد و فرق میان اسهال معدی و کبیدی در بعضی مواضع اشتباه است که در مطلق کبیدی
 نسبت با سردی خلط مندرج بیشتر باشد و عدد و حرارت آن کمتر بود و شغل آید غیر نخلط و در بعضی
 در مطلق باشد و فته بمرته در از تر اخراج یابد و فرق میان اسهال لمالی و اسهال سیاه که از اخلاط
 منقره و کشادون سده باشد است که خلط محترق سخت سیاه باشد و به توام غلیظ تر از جمله بود و خلط
 سوداوی سیاه تر و رقیق تر باشد و بوی بر کنند و آنچه از سده آید متعفن و بد بوی باشد و گفته اند
 که اسهال که از اخلاط محترقه باشد چون بنبری سیل کنند نشان قوت طبیعت است امید خلاصی بود و نیز
 بزودی زرد گردد و صحت پدید آید و آنچه از ماسا ریتقا افتاده باشد و هم قریب کبیدی بود لیکن
 چون اکثر سده قوی بود بیخ اثر منضم جگر برابر کیلوسی پدید آید باشد و در جگر بیخ گراسته

در غذا پذیرد و نیاورد و نه زال زد و غلبه کند و آنچه از سپرز افتاده باشد بر از سوداوی بود بے متن چنانکه
 مقدم ذکر یا منت و علامات و حشمت سپرز غلبه سودا بران شاہر بود و گفته اند کہ ہر گاہ کہ اسہال سودا
 در ابتدای مرض کہ واقع شود بر زمین بچہ شدہ بچہ سرکہ کشتہ باشد جبت غلبہ حدت و اختراق مادہ و
 اگر بوقت بحرانی افتد ممکن البر بود زیرا کہ در ابتدای اینچنین خلطے سوخته جاد و شوار و فغ جز سبیل
 اضطراب طبیعت اخراج نیاید و بعد بفضیح بوقت طبیعت اخراج نماید و آنچه از زہرہ افتادہ باشد
 بر از صفراوی بود غلبہ حرارت مزاج و جگر و تریب صفرا انگیزد و ما مقدم حمی غلبہ شہرہ بر این مرض
 مراری و دلیل غلبہ کردن صفرا بود و آنچه از دماغ افتادہ نزلہ و میل فظور رطوبات بلغمی غالب در
 بر از و بیشتر بودن اسہال در صبا جما و بعد از خواب در از رود آمدن و بعد از آن بنیر بچہ کم شدن
 و در شدن کم بودن یا بیخون بران دلالت کند و باشد کہ مادہ نیز گرم نزلہ سبب سج اما اگر دود آن
 بنکام علامات نزلہ گرم با اسہال دسوی ظاہر بود و نوازش بہان طریق تذکر محفوظ باشد و آنچه از زہرہ
 باشد علامات امراض روده بران اشد کند لیکن آنہا کہ سبب صفت ماسک و اسہال رطوبی بود غلبہ
 و لزج کہ سطح آرزو آلائیدہ است بجهت کم آمدن صفرا شو نیزہ برودہ در بر از ظاہر گر دو این نزلت
 معده نباشد جبت فولد این بلغم در معده و آمدن از اسہال با معاد آنجا کہ سج اما یا قرصہ آن سبب اسہال
 باشد علامات آنہا چنانچہ بعد از این جبت مبین گردد تا ظہور خون در ریم و پو شہار در بر از قرین بود اگر
 سبب اسہال کثادہ شدن سرگ بود از عروق کہ در سطح اندون اما مستقیم است بر از خون بود
 و کم ظاہر شود و عدم آفات دیگر اعضا و عدم آفت روده در عیج و عدم علامات سوزا الزاجات مطلقاً
 بران گواہی و اگر سبب باہ و اسیر باشد بر از با شیخ غالب و فراق مقابن دفع شود و در سحر گاہ بیشتر سبیل
 شود و با خون و بچون باشد و علامات باہ و اسیر با آن باشد و گفته اند کہ ہر گاہ اسہال مانی بچون
 مرہم شود و با عنالی گردد و خطرناک بود وقوع اسہال بکیار بعد امراض بچہ آنکہ بحرانی باشد نشانی
 بر بود ہر گاہ مسول را غذا و ہند و بعد غذا در بنض او بیج فوت پذیرد و دست از علاج او باز یاید و اگر
 علاج بر آنکہ شیخ اسہال مطلقاً بیخ و بیسر گردد یکے استعمال فواہین و این گاہی باید کہ دہن مجاری
 عرنے کثادہ باشد و یا تراشے در سطوح شدہ و دوم استعمال مغزیات و این گاہی باید کہ مجاری با
 قوت اساک رطوبات صنیعت شدہ باشد شوم استعمال منططات و این گاہی بود کہ سواد رقیق و

سبال شده باشد متبها چهارم استعمال مخدرات و این گاه بیاید که در مواد صغیر و کذری باشد بنجیم
 نایل ساختن باوه بخلاصت است اما و این با تعریف بود اگر ماده رفیق و قابل آن باشد و ما سنی
 بود اگر ماده عشر التصعد باشد و یا با در بود اگر ماده قابل آن باشد و یا به کجبه نهادن بر اعصاب
 بالاین و بر شکم اگر آزمایان نباشد چون این معنی واضح بیاید و استن که اغلب انواع اسهالها که
 ذکر کردیم بحقیقت عرضی اندر مرض سابق را که از اسباب آن شمرده اند چون سدی و درمی و زلفی
 و اشغال آنرا و لیکن چون این عرض در اکثر اوقات و احوال آخرت از آن مرض بنا برین این
 عرض را مرض حد کرده اند و علاج جهت این مقرر ساخته و تدریج آن امراض را جزو علاج این دانسته
 اند و علاج مشترک فرموده و بسیار افترکه طبیعت را اسهال قوی باشد با وجود رفع سبب مرتفع گردد
 و به علاج دیگر علیحده محتاج ملاحظه و با آنکه آن فعل واقع شود و هشتمای آن موجب میل و تحریک
 مواد بدان موضع گردد و در علاج ملاحظه و مراعات جمله احوال لازم بود و اصلاح این مرض از روی
 کلی حضوراً بعد اصطلاح امراض سابقه بقویت بهمنها دقت جاذبه و اسکه بیشتر گردد و قانون تالیف
 خاصه این مرض آنست که اکثر چیزهای خشک که درین مرض آنست است و اکثر چیزهای خشک
 را که درین مرض میدهند از تخمها و دانهها و مغزها و اندیزه مثل تخم ختنشاس و برنج و مغز جوز و زرد و مثلها
 جمله را با نش بریان کرده یا بوی واده بوی و بند و شیرین نیز ازین تخم بریان کرده گیرند و میوهها
 را که اینجا میخورند هم را در شیب خاکستر گرم بچینه چنانکه روی آنها شوز و اندر که دهند چون
 خربزه سی و سیب و امرود نار و اگر بعضی را در خمیر گرفته بریان کنند بهتر باشد و آب و شیر و مرغ
 و اکثر ایجات خام را که استعمال کنند هم را سنگ تاب کرده یا آهن تاب کرده و دهند از منصفاً
 احشا و سده بر حذر باشند و حرکت عینت در روز نکنند و چیزهای که تر و گرم کنند و خلطها یا شکر
 زنده که در صورتی عظیم باعث آن شود و طبع سردی علاج مطلق مرض آنست که با این
 رعایات مذکوره رعایت امراض سابقه قوی نیز کنند و تدریجاً مرکب سازند اما آنجا که سبب
 دردت اسهال بواسی غیر معنادار است سفین باشد تبدیل آن با بر کردن و اگر بیشتر شود تبدیل
 آن بدستور که در حمی و حمی و بانی و غیره گفته شده باید کردن و تریاقات قابض یا
 سفینات وادن و مالیدن و پیوسته در آب سرد نشاندن و بر سر درختین و با کتانها

ترود و لای برتن پوشیدن و بروج آزانک داشتن و اطراف را بستن و آنجا که سبب ابتلا باشد
 در اوقات ایستادن اسهال اگر خلط فاسلے یا بنز تنقیه کنند و غذا را بجا دست گرم سازند و بر بالاس
 غذا رس یا گلکند و امثال اینهای خورد آب کم خورد و بر تشنگی لخمی صبر کنند و با انزک گلاب بنفشه لیکن
 و آنجا که سبب امراض سده باشد سخت علاج آن باید کردن بر ستورے که در مجلس مذکور است لیکن
 مرض چون اسهال است رفع اسباب آن سهل و ملین و حقیقه نام که مرده و عظیم واقع باشد از آن
 بی بود چنان باشد و عند الضرورة مسهلات بارده اولی بون چون بلبله و کل و امثال آنها اگر
 مانع نباشد و گاهی که سبب آماس بود مع اسهال متوالی بعضی موارد نشاید کردن که درم را
 زیاد سازد و ترکیب در او در جمله احوال لازم باشد و گاهی که سبب قوت دارد مسهل باشد
 که در صلیح سده مانده بود تریب را فرط عمل بنوعیکه در بحث تریب استفرغات سبقت بیان یافته
 باید کردن دست کردن اینجا اگر قوت باقی بود بنیابت نافع آید و همچنین فادز هر دو نوع سایده خوردن
 و گاهی که اسهال سوداوی بود سخت مضرا سلیم موافق آید و بعد از آن معنیات سودا و مسهلات مزاج
 و اذن مناسب باشد و خورا میند جد و در آنچه مناسب بود و سخن کرده فائده تمام بنشد و مسهل
 حال پیرز بر ستورس لازم بود و اگر مجمه بر پیرز افکنند و یکچ داغ کنند عظیم نافع آید و اگر صفا و
 بعد از سوز و سوزن میگردد علاج آن علاج مراری باشد و فی کردن اینجا بے نافع آید و زلتی به
 علاج زلتی مرتفع گردد و در طریقتش در ضعف سده گفته شده بیان می نافع بگیرند و در فقه و ایون
 و بنزید از یکیکه یک جز آب سرد و حب سازند هر یک مقدار فلفله شربزه ازان مردم رسیده
 را هفت باشد و کوهکان را دو حب و ده ساله را چهار حب و بعضی حکمای قرفه تخم کرفس کنند و اگر
 ضعف هم از باد جوف سده باشد علاج و حج ریگی و قلبیه جشار کافی بود و آنجا که سبب امراض
 کبر بوده باشد علاج آن بر ستورسی که در مجلس مذکور است باید کردن با ملاحظه در غایت جانب
 اسهال جانب در سده و درم اذا استعمال توابع قوی بے مصلح منفع و منفع و چیز با س سرد
 با فضل بر خور باید بودن چنانچه در درم سده تصریح یافته و خداوند اسهال عالی را غذا جز
 کنکاب ساده نباید و آن نیز در روزی دو نوبت توان داد و اگر این معتم شود
 جا در رس سقشر با بست جو پنجه بگیرد و در سبت جز آب توان داد و انصاف بجزدن موز بست

در بیابان عظیم نافع است و شیخ بیه از بربان ازین تجزیه کرده اند و خواهر اسمانی موسی اسفندی
 و آنچه در بستن خون زخمها و جراحتهای و زوئی چند جای تکرار ذکر یافته دادن نافع بود و آنجا که استلا
 هم در خون بود و فصد از عرق مخالف جانب کبد مفید باشد و سن چندین اسمال و موسی را در سری
 بود تجزیه فابری شیرین بریان کرده با فراط خورایدن و غذا حاجت بگرم کردن نیست علاج زنگلی
 را در زستان شش روز اسمال خون و بلغم با آنکه تجزیه بود قدری جوز بود و خوردن نیز
 بر شد و تکرار بودیم صحت یافت و چندین را در بیم که معیاره خرد که صحت یافتند چنانچه روز اول
 یک تا شش خورد تا هفت روز هر روز یک تا شش اضافه کرد و چون بر طرف شده آنرا که این اسمال
 از حرارتی و غلط حادی افتاده باشد آب سخت سرد بر تاشد و آن در بر گرا از طلا کردن و شربت
 سرد در که خورایدن و شربت ششاش و تخم ششاش و شیر آن در آتش جوید و کشاید و آن
 نافع بود و همچنین زرع کافور قرص لطیف حامنی دادن مفید بود و اگر در اسمال خون اطراف سرد
 گردد در وی زرد شود و بنفش سقوط کند و غشی اندک و شکر بر آن بر نه خون معلوم گردد که خون در شکم
 بسته است و علاج آن بر ستور سے که در بحث تے خون گفته شده باید کردن در هر گاه غلط
 مستقر در جگر بر پدید آید و جگر را بخورد و در تبدیل مزاج و دفع غلط مفسد آن مقدار که توان باید که نشین
 و غذا را در شربت های لطیف جنگ تریاتی باید دادن و بعد از در آب خرد که و طین مخموم بولافا در
 در دفع آهین تاب کرده در بیابان مغنی جامع ظاهر در نزد تخم خرد بوی داده و بر زرد نوناسه است
 داده از هر یکی خردی در شراب ریاس با شیره صندل لهاب گرفته دادن بے مفید آید و جگر دن
 را خشک کرده دادن و همچنین جگر گک بچہ بنامیت نافع بود و منادات تریاتی بر جگر دادن هم
 بے مفید بود و معذرات تریاتی دادن هر روز یکوفت نیکو بود و شبات و حقتنا سے خشک تریاتی
 فاکر که مفید باشد لیکن ادخال معذرات در حقتنا و شبات حمت این مرض اسمال مطلقا جائز
 باشد و شیخ گوید که بکے را در برم که شبات اینون برداشت و هلاک شد و آنجا که سبب امر امن
 ما سار بقا باشد بر ستور سے که در کبیدی بدان اشارت شد عمل باید نمودن و منادات بر حمت
 که بیان سوده و جگر و اسماست انگندن و آنجا که اسمال از غلبه صفر باشد که از زهره می آید
 سخت جگر را خشک باید ساخن و اگر صفر سحت غالب باشد بطبع بلبل زرد در مای هندی

راستغفرانی اولاً شانسب بود و بعد از آن تبدیل مزاج و تسکین اسهال بکتاب و سفون حساب از نا
 دو دفع سنگاب کرده و شراب ششماض و اقرا من لها فیروز که ارش همان و اشباه آن و اگر قدری
 بست جوگیر نزد مقدار دو درم ششماض با آن بیا میرند و آب ناز ترش از آنکه شراب با از آب نسی
 سماق یا آرد آب دوغ آبن تاب کرده بر سینه اسهال صفر بار زد و در کفک بزدای سوده مقدار حمل
 درم از سنگاب که ششماض بکشد و بر سینه نافع آید و ضادی که از خندین و نوزل و
 گل شیمیخ و ما ز و گل ناز و گل ارمنی و افاقیا جل را گرفته بکباب با آب برگ مورد یا آب جو تر سرشته
 ساختن با شنبلیله بگردان سفید با شنبلیله و رسته را بعد از استفاد حمل در تابستان در سه اسهال صفر
 شده و شنبلیله در زمی قرب بلیت مجلس رفتی بعد سه روز نهایت ضعیف شده هر لحظه غشیه کردی به
 خفقان حضرت فرمود نازا فادز هر جوانی در دوغ سائیده بر دو خورا بنین اسهال و غشی جلد بر طرف
 شد و بانگ مراعات صحت و آنجا که سبب نزله باشد سوزله بر سوزری که در مجلس سبب شده باشد
 کردن و بعد خواب فی فرمودن و نهایت صحت همین حکم بعد منع نزله بکار داشتن و غذا شربت
 و در از قوا یعنی نقص دور بودن در بر ششماض و حب نزله بر بالای غذای مناسب چون شیر
 سنگاب کرده و نشاسته شیر تخم دارد و پالوده الطفال و با بزمیره پخته و اشباه آن نافع آید و آنجا
 که سبب نزله الاسهال باشد بزمیره در زهر برین معده گفته شده موافق آید و ضادی که از کندی و سردی
 مسکلی و همبر و افاقیا و شب و لادن و انیون و زبزر البنج یا چند برابر آن آرد و وجود سماق و گل سخیخ
 و گلزار و شک و عصاره لیمه الیتس و محض و محض و ما بنیاد عصاره مورد جلد را بر هم رسته ساختن
 بزکم طلا کردن و گداشتن تا بر آنجا خشک شود بیه سفید آید و اگر چه تیز باشد این طلا بکو
 آید و آنجا که سردی در اسهال بکشد و اسهال خون افندانه آید که جهت بستن خون بر احتیاط
 در دنی مذکور شده استعمال با بر نمودن و از ذواقل و حوامج و از حرکات عینیه بر صبر با بر بودن
 اخفقان بعباره خردوله نهایت نافع آید و ضادی که بر شکم نماند خون را به بندد و آنجا که سبب باد و آب
 بود سخت علاج باد و آب بر سوزری که در مجلس مذکور گرد و باید گردن و هر صبح اورا با سبب که سفند
 جوان خورا بنیدن با قدری از تر بر آن و از آب آن حفته کردن مفید بسیار کس را من برین
 بر اوست خوردن یا با سبب هر صبح از سفرت و وحشت آن باد با سواد بخور یک اسهال صفر خلاصی دادم

و از بیله دوستی داشته شخصت ساله و چندین ساله او را این مرض بود و شبانه روزی سه چهار مرتبه
 بیشتر زنجی در بنانی در هرات این مرض بر او قلب کرده و بدو نوبت و بیشتر سید بیسه هفت و تصوف هم
 در و پیر آید و هر علاجی که در اسهال از قوا بعضی دادن مفر است و از قواوه اطفال دادن و
 خشک ثبات و شیر باد امثال آن که در قاعده نداد بلکه قوا بعضی مضر آخر تقصیر استغاثه کرد این مزه بر
 فرودم بروت یکسال فرجه شد و بقوت و در بانی اوقات روزها بجز خواستی خوردی و اگر در سه روز
 یا پنج یا حتی بار دیگر شکم بیشتر و غده کردی و چون قلعه آن بالکل ممکن نیست خبر لعلیل آن تبدیل علاج
 علاج با بر داشتن و بهر را باید گذرای منن اینست فی الجمله میان قوا بر انواع اسهال و جمله در علاج
 که در کان سبقت ذکر یافته است مردم سیده هم عظیم نافع بود و آرزو شده است استعمال هر دو
 مناسب هر مزاجی که هر جمله برای طبیعت با هر معلق بود و آنچه در علاج حج و فروع اسهال گفته میشود
 بر سنی باشد مرا این تدابیر را بعضی از اصحاب تجارب گفته اند که شش شمال بر بان صاحب
 اسهال گفته را نافع بود و جالبینوس که بدین شهر قدری را چون بیشتر و مسوق چند تا که شوره
 آن کم شود بر روی انگشت افزوده بر بان کرده بخورد نافع بود و اگر سوسه برشته آزا با اثر
 سوز با عصاره قابض یا بنزای بی شیرین یا امر و شیرین بخورد نافع آید و گفته که سده شتر
 مرغ را خشک کرده و سوده و درم ازان بارب سفرجل یا بپس آس دادن نافع بود و در تفصیل
 اسهال را که از سنی سده باشد و گفته اند که از گوشت کبوتر بچ و گوشت در علاج و کبک که آزا با روان
 از زرد و کشمش کباب سازند غذای موافق بود سهولین را لیکن در او آخر توان دادن ایکه اوایل
 ممکن بود از گوشت و چربی و هر چه نرمی فراست حذر باید فرمودن و بعضی گوشت سگ بچرا
 بجز در اسهال خون میدهند و عظیم نافع می آید و همچنین مومالی که از گوشت سگ ساخته باشند
 میدهند و سفید است و احتقان بدلیل گوشت سگ هم آزموده است و بعضی خونی را که از درون شکم
 و سفید بوقت شکافتن بیرون می آید آزا یا آن کرده میدهند بی نافع باشد و بعضی روده شتر را
 خشک کرده و مسحق کرده با کر انگبین سوده سفوف سفید یا نودر اکثر سالها نافع آید و متبل به کر انگبین
 بلوطی هم آزموده است و همچنین بجزهای سنگ شکن و باری که در قاعده کباب باشد ساید در سخته
 شکلی همچنان سفوف کردن در مشبهادگا چه در وقت با شیر سنگاب کرده خوردن عظیم نافع

آید و اکثر سالها و بعضی آرد بلوط در مان میکنند و میدهند بسیار فایده میدرد آرد کنار نیز آرد است
 و بعضی زیتون پرورده میدهند تاغ می آید و شیخ گوید پیژم از محرق طح چنانچه پناه شده باشد
 و آن در اینچ مناسب بود اسهال کنه را البته باز دار و تخم رادر حواله ناف دروسه
 بود و آن با آن شکش رفتی داشته تراشت و ملاجهای اسهال زیاده موثر تا مدتی روزی
 دست خشک بر مچله و جج نهاد راحتی یافت پس لذت آب سرد کردی و بران نادمی هر لحظه همین
 برادست جلا اعراض بر طرف شد و صحت یافت و چند کس دیگر را که چنین مرض داشته بودند
 نوع علاج خدا را بجه غلامی چرکس پانزده ساله را چنین ماسته پیدا شده بنایت صیغت
 بیشتر فرمودم تا ج و برت بر ناف خود در همین دروسه نهاد همین صحت یافت جوانی بود در ساده
 که هر سال در حدود بار آور اسهال و موی افتادی و شبازوزی صبت مجلس بیشتر خون مرف
 آمدی و او چنان تجربه کرده بود که بعد سه روز آنرا بجز با علاج کردی چنانچه هر روز یک حوزه و او
 جوزدی و آن مرص بر طرف شدی و الله اعلم بحج و قروح اسعا بر آنکه حج مطلق حقیقت
 تفرق القالی بود که در سطح ظاهر عضو منبسط شده باشد و از آن ظاهر سطح پیزه بران تصرف
 زائل گشته باشد و عوام آنرا سوگی ظاهر عضو گویند و بعضی الهای این حالت را چون در سطح داخل
 اسعادی یافته اند بعد این مجاوز در میان قوم اشترار عظیم یافته بر شیک هرگاه حج مطلق گویند
 این مسمی عباد شود و حج ظاهر را بر عضو تقصیر کنند و این حج هرگاه بیشتر عمر کنند و چرک باز در
 فرم بود و باشد که قرص از وقوع درسه یا نثره افتد و اسهال خون که از قرص افتد آنرا ذوسنطار یا خزان
 با طلاق و آنچه از اسعا بنیز حج و فرم در ریش و بلیه آید آنرا ذوسنطار بار دروسه خوانند و آنچه از
 کبد آید آنرا کبیری گویند و سبب حج روده یا غلظی ماده بود که بر در بر سمار رطوبت مروج را که
 بر سطح آن پوشیده است و جلای آنرا لیبیان غشای مخاطی هم گویند نیز اشرد و برت سطح ظاهر روده
 را بخر اشرا شد و این غلظ یا صفر بود و آن در مدت دو هفته ریش کند و یا بلغم تورمی کند و آن در
 مدت یکماه ریش سازد و یا سودا بود و آن در مدت چهل روز ریش سازد و گاهی که بسیار ترش
 تر باشد بیشتر از دو هفته ریش نکند و آن ملک بوده و با ماده تر که گرم بود که از دماغ بعد از معا
 رسد و آن زود تر از مالج ریش سازد و یا سبب ریش دوا سهل بود که سطح اسعا

را برود این مضمون مذکور باشد و اغلب آن بود که در چهار روز از اصلاح پذیرد و گاه باشد که نقل خشک
 در پشت و نا هموار در رود و در تنفاضا بگذرد و آنرا سحر اسفند و این از جمله اسلم بود و اکثر آن
 باشد که بوی خود رود بصلح آید میلاجه و بدترین انواع سحج و قروح اسما السنه که بعد از این
 عاده واقع شود جهت افراط خلط و ضعف حرارت غریزی و آنچه در اسما و قاق افند برتر از آن
 بود که در اسما غلاط بواسطه کم گشتی آنها و بدیر الحتام پذیرفتن و بیم سوراج شدن و هلاک کردن
 این جمعا پنجه در حاتم افتد برتر باشد جهت غلبه ریختن صفرا می صرف بران و وقوع عروق بسیار
 در آن و نزدیکی آن بجزگ و هر گاه قرص بدان مرتبه رسد که زوده را سوراج کند و ثقلی بار می تضایف
 شکم ریزد و ملک بود بزودی حصول صفا که در اسما علیه واقع شود و مودی شدن آن بعفونت اسقاط
 وقت بشارت معده و اما تشبیه که در اسما غلاط واقع شود و اگر بان در شکم سفیدی دیگر اتفاق افتد
 که آنچه از آن به تضایف شکم ریزد از آن سفید سوراج بدن دفع شود بکن که صاحب آن مدتی زنده ماند
 اگر چنان نشود ثقلی در تضایف شکم جمع آید و شکم مریض بشکم سنسقی تشبیه گردد و بعد از آن هلاک شود
 و شیخ گوید شخصی را زوده از دوابی غلاط سوراج شده بود بسبب قرصه اتفاق در مقابل آن در آن
 ای بواسطه درمی سوراج شد و در پوست شکم هم سوراج گردید و انتقال از آنجا بیرون آمد و آن
 شخص زنده ماند مدتها در زمان مادرش از بلجی بود اسناد فو لبحی صعب را علاج میگردد و در آن اثنا
 سینه داد و عمل نکرد و حال مریض بدتر شد و از اصلاح آن عاجز آمد جهت اخراج فضلات هر سه
 مخاضی فولون به بیشترین بزرگ پوست در زوده را سوراج کرد چنانچه یعنی ازین نوع ترسیر نموده اند و ثقلی
 و فولنج بدان بر طرف شد اما آن سوراج دیگر مسرود نشد و مریض هر چه خورد می رجم از آن محل بیرون
 آردی مدت آن حال زیست علامات آنچه از خلط ما و نزله و غیره افتاده باشد مقدم نزله و ظهور آن
 خلط در براز خون زائر پوستها در برازی سهول بدان گواهی دهد و حدوث سحج یا وجعی روده و ظهور
 خون پوستها در براز نشانه حدوث قرص را بطهور ریم و جواده و فراطه که آن رطوبت به پوست
 روده مانده است در براز در مانده که در معا مستقیم افتد گاهی بیوج نیز باشد و وج رود با بالان
 بیشتر بود و وج رود با غلیظ گاهی که سحج و قرص در هر دو موضع مساوی باشد جهت غالب بودن
 طبیعت عصبه در اندام محل سحج را سه و وج محل تران نشانه تشنجه و تشنجه است پوستها که از ریش

روده آید چه آنچه از روده های باریک از تنگ باشد و آنچه از روده های نعلب آید اکثر نعلب بود و همچنین
 بسبب اخلاط مواد با شغل چنانچه از دور تر آید میخیزد و با شغل همچنین زسیدن نفل بران موضع بعد از آن
 از سوره بختیص شغل که ترشی یا شوری یا تری داشته باشد هیچ سودای در اغلب احوال کشنده بود و
 شغ یا صید در برابر از سما نادر باشد و آن اکثر از متغیر بدلیل یا درمی که در احشاء بود و گاهی که مرت
 مرور آن بر اسما آن دراز گردد لیکن که فساد آن با جوار سیرت کند و قرصه حادث شود و اسهال
 خون صرف که بعد از عروث قرصه و جراحت روده افتد نشان آن باشد که آفت به قمر اسما سیرت علاج
 اصل تر بر در این مرض حفظ غریزه است بر آنچه ممکن باشد مناسب علت وقت بود و رعایت اسما
 ریس و سوره که از دفع فضل و تقویت قوت و تبدیل مزاج منحر بر ستور لایق حال چه هرگاه این کلمات
 همان حاصل شد بعد از آن تقویت معاد و اصلاح مزاج آن مناسبت است که اسهال بسبب سردی در این آن ترابر
 آنست که سخت بنگرند تا موجب اسهال و مرض چیست آنرا دفع کنند بسیار باشد که از دار و خوردن
 بسیار این مرصها بختیص هیچ بودری کشد و مرص را ممکن بود تا سه روز در در طعام باز باید گرفتن
 و بعد از آن غذای اختیار باید کرد که ماده آن کم بود و لذت آن طبیعت باز نشود و در مطبخ خان است
 که ادویه قابضه را که جهت حبس اسهال لایق است هم نرم سازند و در صفت کنند و در آب سبب پایی
 و امثال آن بچینا نیدن در تنه با شگلی بدست بالکند با لطافت آن در آب در آب و آنجا از لایق پایی
 که جهت اصطلاح محل در کار است با آن بپزیرند و هر ساعت آنرا می آفامانند گفته اند که ششول ساز
 نشاء فرمودن مرض را با شغ نجهای خوش و حکایات عجیب بلا خط کلزار با وضع عربی سوده در آب
 سرد دادن مانع آید در اغلب انزج کافی باشد و همچنین عصاره گل سرخ تازه آتاسیدن بران احتیاج
 کردن و قرص گل که از گل سرخ و بوز حاصل از هر یک یک گرم و نیم صمغ و نشاء و کنیری بریان از هر یک
 یک گرم بلعاب اسپنول ساخته باشند دادن و در هیچ اسهال خون نهایت فائده دهد و اسما که در جوی هم باشد
 در ساق شمشاد هم و اسبوس با رنگ در دجله بریان کرده در آب خیسای نیره تا لعاب باز دهد و بادو
 درم روغن گل دادن نافع بود و یونجه پی سوده در آب کوفته خر توله و اندک شراب کهنه دادن
 در اسهال دم و قرص اسما خالصتی عجیب و هر اگر بپزند سوده را بر روغن گل اندک برپ کنند و روغن گل
 یا اسبوس ترش و بند غلیم نافع آید و در جوی آنرا هم فائده دهد و اگر پی باشد با شراب کهنه شگلاب کرده

یا آهن تاب کرده دادن زودتر از کندی و کثافت یکدیگر و تخم مورد و در آن جو شیره باشد و گل ارمنی سوده
در آن ریخته باشد و دادن در جمله سفید آید و همچنین شیر سنگاب یا آهن تاب کرده که طبیبان در صبح عربی نشانی
بر آن کرده و سوده بر آن ریخته باشد و دادن در جمله سفید آید و همچنین پوست ختمشاش رسوده بر زراب بخار یا بر
ریخته لعن فرمودن و این امر گوید خوردن گل ارمنی مقدار یکبرطل بعد از بی بکردن متفارق اسهال خوردن
مطلقاً عظیم سفید شود و اگر آن باشد گل سرخ خوب هم فرب برین شفقت سازد و حقان برین کلکها در شیر آهن تاب
باشنگاب حل کرده هم فائده بسیار بخشد و حقیقت که از طبخ خود برنج دوزه بر آن کلکها در زرد لسان الحول و خلط دست
ختمشاش و تخم برگ مورد و زرد که تخم مرغ بچند دانگ زد و عسل یا قدری پییز یا بر مساخته باشد بر نافع و شمع گوهر
پییز نافع نیز است در حقیقت و اگر صمغ بریان کرده دوم الاخوین سفوف الطین و سیرک با اضافه کنند او
باشد و جمله حقیقتاً در امراض رودهای سفلی غلیظ فائده بیکد بود خوردن مغز بادام در امراض اسهال و فاق
علیها سفید آید و آنجا که سبب غلط ما بوده باشد و ظلی باقی بود و قوت بر جای مانده باشد نخست تنقیه باید
کردن بعد دیگر علاجاً اما در صفر اختیار شیر ذاب کاسنی و عنب الثعلب و انزک عفران باید دادن و غلط
مالح و سودانی سلیمون بلبله زرد و سیاه و میوز و خیار شیرین آید فرمودن و آنجا که سوج کرده و در فرجه بزرگ شود و چسبک
ساختن گوشت مرده و رویا بندن گوشت صالح مار العسل و جلاب و ایاب و بقر چنبر زیت بایر خوردن
انگاره دوع سنگاب یا آهن تاب نیز سنگاب یا آهن تاب دادن و غذای کثیف مطلقاً نشاید نشاید دادن
و بیخ غذا غالب و بیکبار نیاید دادن و از غذای حسو که از چند روس پییز یا بیاضغ رسا زرد و لاف و آنرا
حسوی که از جادرس مقرر و برنج شسته نرم سوده بریان کرده و در مبلوغ ختمشاش بچند سازند و صمغ و نشانی
بریان اضافه کنند و اگر حرارتی غالب بود و حسود در متبع سماق آب در آن بچند دادن سفید باشد
و اگر حرارت تب باشد برنج کوفته در آب پاچه بریزد و صمغ سوده بر آن باشیره برهند نافع بود و در بسیار
فابض اکثر اوقات نافع آید و پیرکنه شسته و برشته چنانچه در اسهال گفته شد که از آن وقت
خواب دادن نافع باشد و اگر کلبه انگ پیرمایه خرگوش برهند و زنا شب سودمند بود و در روز
و دانگ متفارق بر بند هم شایر و بیکبار نشاید دادن که هم قویج باشد و انگساز حی که از اینون
و باد و نوره الطریقات جمع ساخته باشد و دادن شفقت رسا زرد در شبان روزی مکرر هم توان خوردن
و حقیقتاً که سابقاً مذکور شد سفید باشد خصوصاً که علت ورودش پیشین بود و در حقیقتاً عصا زرد خوردن

و عصاره لیمو الیتس داخل ساختن ادلی بود و اگر روده خورده میشود و غلبه در و غلبه متن بسیاری
آن و کمتر بودن از براه قرص بران ولالت کند حفته جالی تیز باید کردن اولاً تسکین و حج سوزش آن
بر و عن گل کردن بیده رو با ننده بکار داشتن و اگر ریم پلیدی قرص بسیار باشد و جالی کافی نباشد
گفته اند که بندرم قرص زرنج در عصاره های مذکور با در کشکاب داخل باید ساختن و اگر مریض را
طافت سوزش آن نباشد اول او را تخمیر کنند بجزری انگاه این حفته کنند و اصلاح سوزش آن
مید حفته بر یختن از ک روغن گل کنند و بعد از آن طین محتمم با حجر فادز بر انثال آن در اینج مناسب
باشد بخوراند بعد از آن بادویه رو با نند که پییز در آن باشد حفته کنند و از آن جنس میخورند اگر در وقت
حفته خواهند حفته لحظه چند کت کنند چون حفته ریختند فی الحال سفنجی که از بطیج قوا بیض تر کرده باشد
معد مریض نهند و بگذارند حفته در بر باز کرده و دانشرا علم ز حیرین تقاضای برخواستن بود لحظه فلحظه است
دفع بچین ناف و زور آمدن بر مقعد و شواری دفع و گرانی هر بار چیر از ک جدا شدن غلیظ و جام
یا بعضی با خون آیمخته بعضی با خراطه و بعضی خراطه و این تقاضا و دفع باشد حق و باطل و در آن
بیشتر که شغل سوزا هر که مندرگردد و بار یختن صفرای بود با بلغم شور بر آن موضع از اعالی و گزیدن و دفع
کردن محل را بحدت و دفع آن طلبیدن و پار سیدن سرمائی بود به نشنگاه که یکیشف آن
معلم را در هم میکشد و گمان میشود که شغل است و در غده دفع آن سیکند و بار سیدن صلاحتی گوینده
بر آن موضع باشد از سواری و انثال آن که غده محل کند و اما زخیر باطل است که سبب آن با ن
شغل خشک بود در فوق مقعد و در غده کردن آن روده را بر پشتی و بنامدن گاهگاهی بسبب
رطوبتی از اسافز و آمدن و باشد که بشوشت طوبت غسالی را بر روزه فرموده آورد و جان نماید که اسار
بلغم واقع شده و برین سبب بعضی لطیبیان کم دانش به قوا بیض علاج فرما بند و آن بنوعی نهایک و کند
علامت آنچه از دم باشد علامات درم از می غیر میدان گواهی دهد و چیز جبر نشود و با طیل جبر شود
از روز تقاضای نشستن و در گرانی بیشتر شود و از جدا شدن فطره راحی و فراری ناید و از این سخن صفرا
شده باشد بدون اسهال صفرا قبل از آن و ظهور و نخس و لزج در محل و خراطه و خون نیز در رنگ در
باز و ریختن و سوزش مقعد از گذشتن آن چنانچه گویا بر زوره است است است تسکین راحت یافتن
از استعمال آب سرد و غلبه بر است و شغل و علت گرانی آن محل شاید آن بود و از این بلغم شور اتفاقاً باشد

بدم اسهال لطیفی و قلت و تشنگی و بیرون آمدن براز با قراقر و توابین بسیار و ظهور خراطه یا خون از کدی
 و گران موضع در است یافتن از کسید بران گواهی دهد و آنچه از غلبه سردی خوردن یا از نشستن بر سردیها
 زنیایا از سیرن باوه هوای سرد یا از سواری پیر آره باشد مقدم آن اعمال و عدم دیگر دلائل بودن
 براز بلغم و خون بر رنگ برانند کند و آنچه از تشنگی و خشونت شغل افتاده باشد عدم ترا بر خشک
 کننده شغل و ظهور بشکلهای کوچک چون نخود و بزرگتر در حال مرض یا قبل ازان و کمی اشتها
 بودن گران در شکم و در پشت از فردوسوی و مخص دایمی با اکثر اوقات بران گواهی دهند باشد
 که آن بعضی بحد قویج رسد و اگر این قسم بر جرح شتبه گردد و خواهند تحقیق آن کنند تخم خروت یا ز قوطیا
 و اشتباه آن به فرمایند تا فرود برد اگر بیرون آمدن است حبت مردم مانع که شغل مابین حبتین است علاج
 آنجا که سبب سماره مستقیم باشد شست رگ با سلین باید زدن اگر مانعی نباشد بر فردوسو که گاه حجابست
 کردن بعد نه فرودن هر یک به وقتی مناسب دسه روز زیاده روز غذا بار گرفتن و تدریج اینان
 درم کردن بقانون که در درم معده گفته شده و ادویه حبت حقه و شیان و غیر هم ازان اجناس
 اعتبار نمودن و من دیرم بیک پنجاه رساله را که این مرض در فایز پیدا کردید علاج بگیرد می غشی آن پیر
 در مرتبیت دسه روز هلاک شد و هر گاه این درم را بر ستور علاج کنند زود تحلیل یابد و درم سرد
 نیز درین محل ممکن بود که واقع شود و طریق علاج آن نیز همین طریق علاج درم بار و معده است لیکن اینجا
 ادویه مملای حقه و شیان بیشتر استعمال گردد و آنچه سوزا ایندن و هلاک کردن و آنچه که سبب آمدن صفرا
 و گداشتن غلظت گرم بود بران محل مگر در غذا ترک باید کردن و نیز تخم خرد یا با زنگ بریان کرده و
 بر دغن گل چرب ساخته شربت دارمی در شراب بی خوردن و بوقت احتیاج غذای رایج در زخم
 الحقال نکره شد بکار داشتن و پاچه بره و بزغال نار دان یا ساق پنجه هم نافع بود و گاهی که تبی باشد
 صورتی که از تشنگی جو سوین آن برتابه بریان کرده سازند موافق آید و قرص طباشیر در آب سفوف
 یا سبب نافع بود و شیان که از زهده و خانه مرغ و دغن گل و مردار سنگ پسید حصول سازند نافع
 در بیان شیبانی اقوی کنند بزعفران و مخص و صمغ از هر یک جزوی اینون چهار یک جزوی
 بزرگ به سبزه تخم مرغ شیان سازند اگر اینون نخواهند و بدل آن سفید آب از ریز و مراد شیخ
 شسته درم الاخوین داخل سازند با جزای مساوی مخلوط بود و استخرا کردن بطریق قوا بعض گرم کرن

مفید آید و بخورقوا بعض حضور صابج کبر در جلد نافع تر باشد چون بعد تقاضای الحال نشسته نگاه جو را
 برود و آنرا در نرد آینه که سبب بلغم شود بود مغز جوز بریان کرده سه درم و ماخواه یکم و کنگر
 بنرم جله را کجوتند در آب گرم بیاشاند بعد از آنکه دوروز غذا کرده باشد و غذا کشکاب و شکر و پسته
 یا مالج که تخمهای بوی داده داشته باشند و به پسته زرد و زرد چوبه پخته باشند و اشغال اینها موافق آید در حق
 بالای این طهاها مناسب بود و اگر سحر و نصب الزبده و ایننون را یک شب باز در آب
 کنند و صاف آنرا با قدری پیوسته و شراب کهنه خلط کرده و هندی نافع آید و در طبع با بونه و قیوم و گل
 بنفشه و اکلیل و مرزنگوش و برگ کرب نشستن و بعد از آنکه مقعده را بر و عن کتان ترنج
 کرده باشد فائده دهد و او ترید گوید کسی را ورزید برین علاج کردم و اگر تقاضا باشد و چیزها نشود
 گوگرد یا پسته بز کجوتند و گی سفالین را در تک او شقیه کنند و آن دو را در شیب و یک دو کنند
 سرگون نموده و محل را بر آن سوراخ کنند و فائده دهد و آنجا که سبب خوردن چیزهای سرد
 بالفعل باشد چیزهای گرم کننده بالفعل خوردن و تکمیل است کرده پیوسته و غذای آنرا گرم نرم
 لطیف خوردن فائده دهد و وقتی کردن آبهای سخت گرم نافع آید و آنجا که سبب رسیدن سر با بونه
 خارج بمل تکمیل و زیره و اشغال آن با فزله فائده بخشد و همچنین ملا کردن و عن با بونه و
 شبت گرم کرده درین هر دو قسم بردی اگر در دم حب الرثاد بریان کرده و یا کوفته در آب گرم برهند
 سودمند آید و در سبب خوردن بر بالای طعام هم منفعت رساند و آنجا که سبب سختی مرکب بود
 روغن گل در زده تخم مرغ و مثل سوده بهم زده و دیگر گرم کرده بر مقعده مالیدن فائده دهد و صالح است
 که در زجر اطفال گفته شده نافع آن جهت مردم رسیده هم از سوده است هر یک در محل گشته است
 آن باشد و آنجا که سبب خشکی مقلی بود شکم را نرم بایر ساختن بمل شراب بنفشه و گلغند با لجا با بونه
 بنفشه و در طبع نفع خطمی و تخم بی و لحمی و لحمی چرب بمل قاق بود و خانی و استقاع و طویضه و ان انگنده باشد
 و گاه باشد که آب گرم خوردن در آن نشایدن کافی بود و اگر اقوی ازین تر آید خواهد
 خیار شنبلیله روغن بادام یا کثیرا و ب السوس یا در اول و حقه نرم که مثل ارزق و در آن باشد
 فرسودن و از هر چه خشکی فرا باشد حذر کردن و بر آنکه در اکثر زجر با گرم داشتن با سافل و تکمیل کردن
 بر سبب که گاه بر چیزهای گرم و خشک بالفعل نشایدن بر بخورقوا بعض داشتن بعد از نفع گلغند

در آبی بر لماب گرم کرده نیکو دادن و تریخ محل کردن بر دعای گرم قابض در آب گرم نشستن بجز
 بر نای گرم حمام بستن و غذای لطیف گرم کرده خوردن و از چیزهای غلیظ سرد با فضل بر جدر با دون و
 محل را نیز از ملاقات آن نگاه داشتن جهت عصبه عضو نام ایضا و اصلاح این علت بیشتر نشیاف باید کرد
 جهت کسی بر طوبت آن و نزدیکی محل در درمی از خشکیها و کبیر حرکت عینت کردن و تمهید سیر که اندرین
 دهنه پنجاه در اسهال بر بر ساخته مفید آید یا بنزلهای طین سری باید داشتن و پیرهای نرم و منبر
 و مالک این مرض را بصلاح باز باید آوردن و چیزهای قابض در پشت نباید دادن و زود در علاج آن
 بادیه و تدریج تویه سی نباید کردن که بسبب از اخلاط فاسده برنی برین علت دفع شود و بعد منقار مختار
 از این جهت شیخ گفته است که زجر را روشن میدادم جهت تنقیه بدن لیکن از صبح سیر سسم
 و زجر جراحی را علاج نباید کردن در زمانه زجران محرکه بود جهت تریخ بود و سبب پیاز و کبیر نم
 بجزنی بقوت دوکی در میان آن فرد بر زجر چنانچه سوراخ شود و بعد از آن بر چوب نر که با کنگر و چند
 قطره سیاه هم در آن میان کنند و آنرا بر سر آتش نمکست طبع کنند و چون میان پیاز را دانستند که بخت
 نر از آن بردارند و در تمامی اطراف آنرا در می کنند چنانکه یکدیگر قوی میان آنکه دارد و دارد و بقدر شتانی
 با نر از آن بجز بردارند و در نقطه توقف کنند بطن بسیار بیکبار فرد آید و صحت حاصل شود بسیار را بدین
 علاج کرده بود شخصی را انگ صنف سده کنته بود روزی حرکت عینت در سواری کرده بود و از
 عقب آن دفع و آب شور بسیار در کشیده او را فی الحال ریختند در تقاضا گاهی اغلب غذاها
 درست آمدی و گاهی بطنم در طوبات محض جدا شدی و گاهی با خون چرک بزرگ خراپی آمدی
 و گاهی براز منجم زرد با بطنم و خون آمدی حضرت بعد شش روز جهت او منجم ترتیب کرد و از غناب
 بنفشه و پوست بچ کاسنی و کاسنی و بجنادیان و قدری قلیل پوست بچ کبر و گل سرخ قالب ترسید و از
 هر روز صبح و شام از این منجم شربت داری گرم بر خورد ایند زسه و از آب سرد میوه و غناب
 غلیظ و حرکت عینت او را باز داشتند و آرد نیش چربی گرم یا بشور با بر بنی گرم چرب بر میدادند
 و گاهی استقام هم میفرمودند زمین صحت یافت و سن چندین شخص دیگر را که هم از این نوع
 زجر داشتند این منجم بعد سه روز میدادم و دو وقت و غذا اما جی میفرمودم که خیر آنرا بنده تخم
 سرخ و شیر و آب ترتیب کرده بودند و زجره و زجره انوک پیروز باد بنده تازه در آن کرده و گها

لعاب دار تجفیس تخم خشک در میان بران ریخته و در پنجم تا هفتم صحت می یافتند و از جمله غلامی هندی
 را در تابستان در رمی ز جیرومی ثابت افتاده بود بهین علاج صحت یافت و مراد تابستان در رمی
 ز جیروم روز دوم خون و چرک بسیار آمدی با انزک بلغم و تشنگی غالب بود در باغی خوش هوادر ساع
 سید و کنار آب ساکن شدم و خود را بشطرنج کبیر مشغول ساختم و بیخ کوفته بخوردم پیوسته نافع بود چنانچه
 در او آخر روز کم شده بود رنگش هم فی الجمله بصلح آمده عصره ازان آلیج خوردم نیکو بود و شب باز ایستاد
 و در سیم انزک بود بهین نوع علاج تمام به صحت مبدل گشت غلامی هندی نامیبانی ایفونی را در رمی
 ایام صیف ز جیروم در تقاضا صفرا و خون بلغم انزک آمدی و هرگاه معده اش از طعام خالی بودی
 به پیش بیشتر کردی و شباه زرونی فریب به صحت مجلس تقاضا شدی و از درد و توانی سوزش مقعد به
 طاقت بود او را گاهی در آب خرقوله نشانی از بند بقر تسکینی می یافت و گاهی طلاهی از زرده تخم سرخ گل در
 سنگ بر محل او که باز گشته بود سبک در فامه داشته که داشت و تشنگی غلبه مرض بود هفته کشید و نهایت
 خراب شده بود ناگاه هوس آش آرد کرد که قاق آن فرد بود و قدری که خواست در آخر روز
 حوز صیاج را بولش بند شده بود ناگاه هوس آش آرد کرد که قاق آن با سوزش تمام حضرت
 فرمودند که جودار را آب بنزدان سایه برود و اندر وعین الثلب با آب کشیند ترتر بار و آلات
 طلا کردند بعد چند ساعت بولش بکشود و در اسافلش هم کم شده بعد ازان هر روز او را صباها قدری
 جودار آب سایه میدادند و غذا آردینه بقاق ناروان و انزکی روغن بنفشه میوز بهین علاج تمام صحت
 یافت گرم شکم بر آنکه سبب تولد گرم در معارطه غلبه یعنی باشد که حرارتی غریبه تلیل دران
 از کند و آنرا استغن و کستقد تکون جموده و جوانی خنسی گردانند این در امعا و قاق پدید آید و غلب
 فریب بشری باشد و گاه است افتد که بر رازی یکدراغ و بیشتر هم رسد بوا سله در رازی ماده و اتصال
 انزلی آن داین گرم در اکثر مردم یکدی بود یا دو یا سه باشد که بسیار گردد و اهل آنجا را بحسب
 تشبیه کرده حید گویند دوم کرد و کماه و سفیر رنگ همچو گرم گوشت که قوی شده باشد سیمین و کوناه
 و سفیر رنگ که آنرا حسب القرع گویند صفت شایسته بران داین هر دو نوع در روده در قولون
 و اعور پدید آید و حسب القرع غالب باشد جلا اندر غشای مخاطی قوی باشند چون خریطه و از آنجا انزک
 انزک بیرون آید تا مثل چارم حوز در راز و بار یک همچو گرم سرکه و این اندر معارست تقسیم آید گاهی

با مثل بیرون آید علامات آنچه مشترک است میان جلازمی بر از است در اغلب احوال درنگی
 آن و لعاب رفتن از دهان در اکثر اوقات در شبها بیشتر بودن جهت غلبه میل طویبات بیرون
 دمی لهذا در شب همین سبب و خشکی آن در روز جهت خروج شدن رطوبتهای زیادتی بقصدای گرم و تحلیل
 ویری خلق و ملاست دائمی و در خواب و نهران بهم بودن در میان روز خواب آوازها کردن
 و نگاه در لرزیدن در جبین و سخنان نامربوط گفتن و در تلفظ حروف کلمات خلط بسیار کردن و گاهی
 دمی پیدا کردن مخصوصاً در خلوصه از طماهای گرم جمله بسبب صعود بخارات عفن و سمی از آن
 بر مانع و دل بودن و غشیان کرب و خفت طام در اکثر احوال و غلبیدن و دوا و پدید آمدن ناف در رنگی
 جلا بواسطه حرکت گرم و آن رطوبات سیل از حرکت آنها معده و قاسد ساختن آنها و آن طویبات
 طام را از روی دلاغر کردی و آنچه بگرم در از مخصوص است و قدره نم معده و گزیدن آست و
 شوزش و پیش رو دوا و بجز به چنان ملحوظ شده که خداوند کرم در از را قبض بیشتر واقع بود و باشد
 که تو لایع کشد و باشد که از رسیدن بخار بوسی آنها بدل خفقان و غشی پدید آید و از رسیدن
 آن پیشش و سرفه خشک تولد کند و صاحب آنرا خواب و بیداری به ترتیب نباشد و پیش
 گاهی سرخ بود و گاهی تیره و باشد که چشم کشادن نخوابد و گاه بود که گرم در از و سواد عفن آنچنان غلبه
 کند که شکم بر آید و نیز شکم سستی و آنچه بحسب القراع و گرم کرد مخصوص است آست که آرزوی غذا هر
 ساعت واقع شود و اگر چه از آن تعفنی میباشد جهت جزدون گر میا غذا را در جبین خلوصه از آنها
 حرکات قارعه نمودی در نزدیکی ناف پدید آید و بجز به چنان یافته میشود که صاحب ب القراع
 را اکثر شکم نرم بود و معده ضعیف و هیچ بر از اولی آن نباشد و آنچه بگرم ریزه مخصوص است خاریدن
 معده است و باشد که حرکات آن در مقعره محسوس شود و چون غالب باشند اکثر بارزیدن
 آید اگر اشتباهی افتد که کدام حادث شده و تحقیق آن خواهند بایر که بیار را در گریه بر نزد صبر کنند چندانکه
 از طماهای گرم شود و تشنه گردد پس پاره و بجز شکم او مالند اگر بالای ناف بلند شود و حرکت آنجا پدید
 آید و باشد که گرم در از است و اگر فرد سوزی ناف بلند شود و آنجا حرکتی پدید آید و باید دانند که گرم بین در از
 کرم است و هر گاه اندر تب اعراض میگردد و بیو شماسه به سبب سقر و به خللی که موجب آن
 تو اندر پدید آید دلیل فساد گرم و از یا بحسب القراع باشد زیرا که در مابوا سلسله حرارت

و کم رسیدن غذا در حرکت آید و اما از مزیدن گیرند و بخار ایشان بر آید و از آنجا بر فم معده
 بریزد و گاهی بر لب هم رسد و رطوبات متیل تلافی آنها و گاهی هم معده آید و بین گشتن بزبان بهوش
 تولد کند علاج دستور کلی در تریب کرم مطلقا آنست که سخت از اسباب تولد ماده آن اجتناب
 نمایند چون بسیار خوردن طعامهای غلیظ و کثرت ادخال و امتلاار طعام بے ترتیب خوردن کثرت
 و پیوسته خوردن گوشت های نیم پخته خوردن و شیر بر سید و دفع بسیار خوردن و بسیار ساکن
 بودن در شیر سبب جماع کردن و امثال اینها و بعد ازین ماده آنرا کم سازند و مستغنیات بلیغ نگاه نمایند
 ادویه که قائل کرم باشد تلخی با نجا صیست از داخل و خارج قتل آن کنند یا با استعمال ادویه که آنرا
 خاصیت ست سازند بعد از آن شکم را نرم دارند و بلیغیات مناسب قوی یا مقتول یا مکسور یا بارز
 دفع شود و عفونت کرم مرده مصرفت بشیر سازند چون جمیع حیوانات غیر از آدمی بالطبع از خوردن کرم
 مجتنب اند و بعضی از کرمها طعمی و مفری و دوار از معده واقع و تا دوار ابد ایشان رسیدن
 قوت آن شکسته شده باشد پس در رسانیدن دوا بدانها چنانچه محصل مقصود باشد حلیتی نیکو باید
 کردن و طریق آزموده در پیاب آنست که مریض چند روز متوالی شیر گوشتندی بسیار خوردن یا نان
 یا بی نان تا اگر مان در خوردن محبوب مناسب ماده خود مشغول است و خوردن با استقبال فراگرفتن آن
 مبادرت نمایند و وقت بعد ازین گرسنگی تا سنگی تا هنگام خوردن دارد بکشند تا کرمها غذا را با نیت
 طالب شوند آنگاه داروی کشنده کرم با شیر یا شیرین چنانچه مریض بوی آن حسد و درین صین قدر
 گوشت بے نمک کباب کرده پخته آب فقط و هند تا بزود آب آن فرود آید اگر مای جوی آن بیالایند
 دهن باز کرده در طلب غذایش آن شیر را بد بیا نشانند یکبار متغذی را اسکرده تا بوی آن قبل
 از وصول دوا با هوای بکرها از مشام داخل رسد و کمتر نشوند اگر اقبل از مزیدن گوشت گشته
 حرکتی متقب کنند بهتر باشد و بعد از خوردن دار دوا بی آن بود که نفس است زنده و گاهی باز
 میگردد تا بوی دارو به نفس آمیخته گردد و آن هوای چون بکرم رسد مرده بود و دوا آنجا که بیمار دارد
 و نوزاد خوردن تو بر حقیقت کشنده غذا چیرسب که مناسب باشد میدهند اگر حقیقت نیز نتوان پیوسته
 صنادهای لائق بکار دارند در غذا چنان رعایت کنند که چیزی که کشنده کرم با ست کشنده باشد
 داخل سازند تا کرمها آنرا بر با نیز و گاهی اگر زباید لاک شوند فقیلا مناسب هم نهادن هم در آن تا بزرگ

و آنجا که حرارتی باشد یا پختی اودیه بارده قالمه کرم استعمال باید کردن و اگر از اودیه حاره قالمه کرم پخته
 نباشد آنرا با معدلات مناسب مثل سکنجبین و آب گامه و دودغ و سرکه و آب کاسنی و ملخسوق باید واردن
 و اودیه کرم کشنده کرم مطلقاً در سینه ترکی است و فرودمانا و قسط و پودینه و قیقل و انبتمون و زبرالنج و
 صندرا و سنبلین و تخم کرب و لحار شجره غریب و کینکد دارد و نلفعل منزلی و نیزه بریان سیاه تخم و تخم
 زه تیز و سیر و کبر و سعد و ماشا و تخم خنظل و عنصل و ترس و قطردان و حب الینیل و ما بودان دروغن را
 دروغن مغز زرد آلود تخم شفتالو و تخم ملوک که در دارالمز آرزاکول گویند و اودیه سرد کشنده کرم کشنده خشک
 است و این کرم راست کند و بر آرد سماق و تخم خرفه و سرکه کبری و عنصلی و عمیر برگ شفتالو و قوقل
 و طبع پوست و بیخ خرفوت غالب و طبع پوست بیخ انار ترش و عوره هم ترش بیان ترکیبی نافع
 بگیرند و سنبلین و شیخ ارسنی و قسط و مردق و نفل و برگ کابلی و بلبله کابلی و بلبله آمد و تر بر سپید و مشک
 طراشیع از هر یک سه درم ترس و نمود سیاه از هر یک یک درم غافث شش درم سرش چهارم درم
 همه را کوفت بنجیه با گلبین بر سرشند و صبا جا چند عدد انجیر خشک بخورند و بعد از آن این شربت
 مقداری جوزی بخورند و چند آنکه نوانند بر سنگی از بی آن صبر کنند جمله که ماریادغ کنند دیگری بگیرند ایام
 نیزه و شیخ دانسنین از هر یک یک درم تخم خنظل و دودانگ ملح هندی ربع درمی این جمله یک شربت
 بود همچنان همچون ساخته یکا دارند دیگر بگیرند بزرگ کابلی مقشر و خرما می دانند بزرگ کرده و سوز جوز
 از هر یک ده درم جله را بگویند و بر سرشند و وقت خواب بخورند و به چنینند و اگر این ترکیبات نهادند
 بای سابق بکار در افراد اولی بود و اگر سوز و شیر با هم دهند هم شاید و از ترکیبات قوام تریاق بزرگ را
 بسی آزموده اند و آنچه آزموده ایم در اخراج حیات تخم ملوک است که آنرا با پنج برابر آن آماردان
 سوز جوز کوفت باشند و با نشاء و بر بالای الطمه از آن خوردند مردی بزرگ را که از شش درم و بیشتر
 از ده درم نیکو باشد و کوکان را تا چهار درم و پنجم درم دهند و بسیار کوکان برین صحت یافتند و همچنین
 عوره که نیم شیر باشد با شیر بالای طمام غالب خوردن مفید آید و همچنین پوست کبوتر و مرغی و صیقل
 همارش و زبرنج و بلاد بر بی غلبم فانه بخشد و همچنین طماهای قاق دارد که سرد تخم ملوک با برگ آن
 باشد و دودغ ملوکی و شیر باست و بر شیر که ده سه ساله را کرم معدن تشویش میدارد و کشش بر آره بود
 و سه بسیار میگردد و قراقرم در شکم او میبود لاغر میشد و غذای طلبید و کشش با وجود آن قبض بود و گاهی

اگر شکش آمری گرمی در اندام آن بر آمری حضرت فرمودند تا در منته ترکی با امانت در آن نیکو گرفتند و با براد
 بر مقدار نخودی بود سیرالینز بعد چند روز همین شکش کپشود و گرمی در از چند افا و صحت یافت و صبی
 پنج را از رون او پیش کردی و قبض بود قریب شانزده روز و هر قدر که خوردی بعد لحظه نیکو ت
 کردی و گاهی گرمی در از هم بقی بر آمری و بی صنیعت شد حضرت فرمودند غذای ما را الحس سازند
 گوشت و کرم دارده کشیزه غالب در آن کنند و بعد غذا اکثر اوقات هم کشیزه خشک با انگ نبات
 در دهن گیرند و با طعام اکثر چیز شتر و سر که کبر بخورد و قبل از طعام انگ شربت و نیار هم بدو میدادند روز
 دوم شش نوبت تی کردند در هر نوبتی گرمی دفع شد و بعد از آن فرمودند که کشیزه خشک با برگ
 خوخ بر بالای ناف او طلای میگردند روز و شب و هر روز شایانی بعد طعام آخر روز عمل میکردند و با پنجه
 مناسب بود و از آنکه شغل خشک دفع شدی بعد از این تحقیقات چون غذای الجله هم بیشتر وقت
 گرفت در منته ترکی را با امانت در آن سخن کرده بود میخورد ایندند و شکش کپشود و کرم بسیار دفع شد صحت
 یافت و اما در اخراج حب الفریح چون مقام او در ترست و جلد در کیسه از مادام که با کیسه برود
 میانز فانه بنا شد آن بقوت سهل مناسب میسر گردد و بعضی نگردد و در بیند ناخ آید و دریم بر بل
 را که چند روز طعامهای نرم مناسب میسر گردد و بعضی نگردد و در بیند ناخ آید و دریم بر بل
 باش میسیر او در نا ثنا اسهال وقتی بسیار میشود بعد از آن که با کیسه می افتادند از این جله کشیزی
 بود وقتی ترکیب وز در رنگ از و کیسه افتاد از دراعی بیشتر بر کرم کوردانه و بعضی دوست پر
 از گل شفق او را در بهار آن و همچنان تازه بکوب در شیر لحظه فرغار میکنند و میسیرند عمل بسیار میکنند
 در آخر کیسه کرم را بر روی می آورد و کرم در از راهم میسیرد می افکند و اگر عایتی که سا بقا نگردد
 شد بجای آوردند مقصود بهتر بهیول پیوندد و کرم حقه قوی مانع آید گیرند فلقور این بر خس و افیتمون
 و به سفایح و تسط و سرد قشر اصل توت مرغ از هر یکی سه درم جلد را بلنج کنند در آب برستور صان
 آزا با قدری روغن زیت بکار و در نزد اکثر کرمها دفع کند که مورد را شایر بگیرند پوست بجزر حنت
 شاه توت پوست درخت طارزش نیکوب و در یک سن و نیم آب صان شب در تونز نند تا نیکو
 بچو شد و پنج سر آب با نر صان آزا با پنج سیر با کتر عصیر برگ شفق او بکار و در نزد بیان صنادی ناخ
 بگیرند طرس بری و صبر و شرم غنظل برابر و جلد را بصبر برگ شفق او یا آلو همچون ساحت

بست کرم بزرگ بر بالای ناف جهت حسب القرح بر زیر ناف بنهند و اگر در معده ضعیف باشد او را
 به قراب می یارند آن سرشته بنهند و اگر خلط کنند اولی بود و ضاد می که از تریان بزرگ سازند در
 آب نبات سودمند باشد و بجز بست دیگر که بگیرند شونیز سوده و آنرا بطبخ تخم خنظل خلط کرده بر جوی
 ناف می بنهند دیگر که بگیرند صبر و انستین و تخم خنظل و قطران و زهره گاه و شونیز در سرکه پنجه دورق
 فروخ جله را آب سرشته می بنند و هر گاه ضاد و تشک میشود تازه میسازند بیان طلای مجرب است
 اطفال بگیرند در سنه ترکی یک شقال صبر نیرم جله را باک شفتالو سرشته بر حوالی ناف او
 بستی می افکنند و چون خشک میشود عادی می کنند و سیان و فیلکه که ترتیب کنند هم ازین اجزا باک
 در ضادات و جنین مذکور شد نافع آید هر شخصی را آنچه مناسب حال وی بود و حکمای هند بسیار از آنکه
 تنقیح کرده باشند اسهال از کرم پوست پر پیرایه فرمایند و از آنچه بولداده گرم بوده در هر چند گاه دیگر
 بار سله که آن ماده را دفع کنند سید بنند و آنرا بر دوا مدها دست میفرمایند که مقوی اجساد و اسهال مانع
 نفس و ضد مزاج و مقوی حرارت عزیزه و ما قطر طوبت اصلیه باشد مثل کسی و ماس و زنج
 و بالاد و اطریفل کبیر چه هر گاه طبیعت عضو مقتضی تولید این حیوان شد خصوصاً حسب القرح و مزاج
 سوده و غیره مناسب تولید ماده آن باشد هر چند دفع آن کنند باز دیگر با نیک بیس و آنکه وقتی
 پدید آید پس از ملاحظه در از مضاد این حالات چاره نباشد و آنجا که با کرم اسهال پدید آید
 برگ لسان الحمل خشک کرده با عصاره آن دادن که ماریا ضعیف کند و اندر سال باسانی بر
 آرد و بطبخ ساق هم فائده دهر و فاد زهره و عدد هم با این آنها فائده عظیم بنشیند خربزه گرم غالب است
 بر آن کرده هم بیس نافع آید درین اسهال و در غیر این اسهال هم داماد احزان کرم خورد آنچه در علاج
 کرم اطفال آورده باشد جله سفید بود تخم خنظل و قطریون و بلج جله را سوده و بعضا زهره برگ شفتالو
 سرشته فیلکه بر آن آلائیده برداشتن سفید آید و همچنین فیلکه زهره گاه و شیان که از نظر دان
 و شونیز سازند برداشتن فائده تمام دهر و مغز سوخته شفتالو و مغز سوخته جوز برداشتن و اطران معده
 را بر آن آلائیدن خارش و خورده شدن آنرا از کرم نافع باشد بیان حقه که کرم پاک سازد
 بگیرند دورق و تخم خنظل و شونیز کوفته و خاد قطران و نقطه سیاه آنکه در دست بچشازند بر آن حقه
 و غذاها در سیر که ماکفته شده است آنجا نافع بود و جله غذای لزوج و پریلفت به تمفیص در اینها

و آنچه چقدر در آن بسیار باشد برین مرض مفروضه و مغز گفته شد اینجا این که همان نسبت بجهت
 حب الفرج بسیار نباشد و علاج هم آسمل بود و الله اعلم مقص سبب در دروده در غیر سنج و در
 دورم به چیدن گاه گاه غیر از بچینی که در زخبات یا بادی بود که در او بند نشود و اجزای روده را
 از هم می کشد و حرکت باد هر سوی با قرا و عدم گرانی تسکین در راحت یافتن از خروج باد بران دلالت
 کند مومول را این یا خلط خام باشد یا غذا با وجوبات میوه های باداگیر با سبب مواد فعلی حاد و
 لاذع بود از صفرا با بزم برقی یا سوداوی غلیظ و علامات آنها چنانچه مکرراً مذکور شده بدانها اشتهاد
 کند و هیچ یک بیکرانی نباشد و یا گرم بود که روده را میگذرد و در حرکات متدوم میازند و علامات گرم
 بران گواهی دهد گرانی این غالب تر و مقهور اشتهاد برین بیشتر بود و یا بحرانی بود که طبیعت مواد را
 خواهد که با سهال دفع کند با مسافر ستد این قسم مقدمه اسهال بحرانی باشد و مرض و قرب بحرانی بران
 گواهی دهد گفته اند که هر گاه با بعضی علامت اشتا ظاهر نباشد بول بیکبار سفید و کم شود و در
 نیز و خنی باشد و مرض کران بران مقدمه بوده باشد از الحطاط دلیل آن بود که البته اسهال خواهد
 شدن و هر گاه بعضی غلبه کند مگر بقیه شسته گردد علاج آنجا که سبب باد بود از سولفات آن صند
 باید کردن و تقویت معده بجز بای با دشمن مقوی کردن و حقیقی از تدریس قولنج ری و وجع معده ریگی
 مرعباشتن و آنجا که سبب آمدن خلط حاد یا لاذع بود باید که تنقیه باید کردن برستور و به حقه
 این خلط را دفع کردن بهتر باشد و بعد از آن بمقویات معده و روده و معدلات و سوانع خلطها اصلاح
 مزاج نمودن مناسب بود و آنجا که سبب گرم باشد علاج آن چنانچه سبقت بیان یافته اند کردن
 و آنجا که سبب بحرانی باشد ترک علاج آن و تدریس تقویت طبیعت بر دفع ماده اسهال لازم بود
 آنجا که بقولنج شسته گردد علاج قولنج باید تحقیق سبب و اکثر آنچه در علاج پیش و در روده اطفال
 و کودکان گفته شده درین اقسام هم نافع بود لیکن هر یک مناسب صنفی باشد و نیز آن واجب
 بود در صفراوی که شکم با آن نرم باشد و اشتهاد ضعیف آب بیخ بز شکم طلا کردن پوسته سنج بران
 فایده بر الله اعلم قولنج این در صعب بود و روده که بران بران باد و بران بطریق معهود و مقرر آن شوار
 باشد و گاه بود که چنان غالب شود و بیشتر حد و ث این روده تولون باشد و با سطله غلبه
 برود خلط شکمهای آن دگای در امور هم افتد با سطله مجوس بودن شفته درین

و مدت خروج که در رودهای باریک افتد آن مخصوص بود با سم البلادس و ملک با شربت افناد
آن مزاج معده و اسعاق و قبول نکردن دویدن واسطه و بعد از آن از محل استعمال حقیقتاً سبب
این علت بادی غلیظ بود که در میان طبیبین زود بند شود و آنرا از هم میکشند و بیرون نیندازند
و حرارت روده ضعیف بود و آنرا تحلیل نتواند کردن و با بادی غلیظ بود در روده بوده محبت گشته
نیشود و نمیرد از آن میکنند و این هر دو قسم را قویج ریجی گویند و تولد اینچنین باد غلیظ بسیار نگاه داشتن
با بود در روده و خوردن چیزهای غلیظ و با دیگر واسبب شغل بود که در اسهال نسبتی خشک شود و بناوی
رود باز مانده روده را میرسانند و باشد که بعضی گویند هرچند سنگ شانه و این قسم را شغل نامند و موجب این
شغل شغل مطبوم بود یا بیوست مزاج تن باشد یا خرج شدن رطوبات با قراط عرق یا غلبه او را با اسهال
و سهل عاجز بود و بسیار باز ماندن بر از باشد در روده بسبب عدم باعث دفع با صفت آن
یا خش کردن آن از دفع عمد او یا حرارتی زائده بود در تمام بدن یا در نفس معایب دیگر یا در کرده
گشت رطوبات شغل کند و قویج این قسم شغلی در ریجی بیشتر از سایر اقسام باشد بسبب بجز به حدوث
این هر روز از خوردن خشک و پزیز شود و سرکه غالب و کادوس و برنج و فیل و سماج سرکه و تر تیره و
خوردن ماست و باقلای تر با هم و سولین و شیرینج با هم و ترشها و اینون با هم و خوردن شراب
که آب در آن بسیار کرده باشد و گذرش که بی و نان بلوط و فوجی ماست و ریواس و جماع غالب
کردن بر پری معده از طعام یا سیوه غلیظ و بر بخورد و ساد و سعد و بر تقاضای خروج بر از و با بیشتر از
ساز سوجیات باشد و متاد و غیر متاد را در این احوال تفاوت بسیار بود اما سبب علت بلغمی بود
غلیظ لزج که در روده جمع آید و راه بیرون شدن شغل را بگردد این قسم را سدی گویند و جلوه این
اندام را حقیقی نامند و موجب تولد این نوع بلغم در مسا بیشتر غالب خوردن نان فیل و گوشت های
بزرگ و گوشت گاو و بز و مگساف و دودغ و شیر و سماج و سیب و امر و ترش بقول سبز چون چغندر
و اسفناخ و جباری و اشال آن باشد و لیکن که صفرای محی هم سد کند و گاه باشد که کرمان علی کند
و جمع و پیچیده شوند در راه گذشتن شغل مانند یا ترها شغل چنان بخورد که خشک شود و باز آمدن این
هر دو داخل باشد در سدی و شغلی باوری بود در روده که در و کند با قویج گذشتن باد و بر از هم شود و یاد
میبود و اعصابی مجاور مثل گرده و شانه و جگر و پزیز رحم و محملات مستحکم که به صاحبست

راه گذشتن شغل و باد اگر فته باشند و این جبارا در می گویند و اسباب هم چندین جای سبقت بیان
 یافته و با پیچیده شدن روده بود بسبب روزه قوی که ناگاه بدان رسد و آنرا از موضع و نهاد بگرداند و نیز
 نیز شود و یا نیز برین روده باشد از جای مقر سبب حدوث فرود تحت آن یا در جنب آن
 و راه گذشتن شغل و باد در آن محل روده تنگ شدن این مرد و شرم را التوائی گویند و بسیار باشد
 که قولنج همچو امراض بابی در موضعی غالب پیدا شود و از شخصی به شخصی سبب سبب کند و از مقامی بقای دیگر
 روده ایلا دس اغلب سپرد و بسیار افتد که قولنج بر آن انتقال بفالج یا باد جاع مفاصل یا بواسیر
 یا بالیخ یا البصرع و یا با استقا بر در پشت باز گردد و جلا بواسطه قوت بافتن روده در وقت شدن باد
 قولنج دفع کردن طبیعت آنرا با آن اعضا هر جا نسبتی خاص مقتضی آن و مردم سوداوی و بلغمی را
 قولنج بیشتر افتد و در او خرزستان و ادامل با هم این مرض بیشتر واقع شود علامات اسپه از
 جیس یا دین الطبعین افتاده باشد خفت شکم و عدم حرکت باد بر سو و عدم قرار سبب رانقی یا خنز
 از جشار و خروج ریح در باز و مقدم ترا بر باد انگیز و طعوبت و ج چنانچه گویند بشفقت سوراخ میکنند
 تو شکم از معاذی آن بر آن گواهی دهد و اسپه از جیس باد در جوف اسما افتاده باشد شکم سنگ باشد
 و از بیرون محل آن در جین سکون باد بر آره باشد و صعوبت و ج چنان بود که گویند روده را میسرند
 صاحب آن از پهلوی دیگر پهلوی غلظت و قرار تو اندر رفتن و قرار شکم و حرکت باد قبل از آن بسیار
 بوده باشد و از جشار و خروج باد خفت یا بر دور دکاهی این سوزند آن سوزند و در این حرکت
 اسپه و از تراز سکون باشد و اسپه از خشکی شغل مجنس گشته بود سبقت ظهور باد و ق بلغم آلا میره
 مکرر و تقدم اسباب خشک کننده انتقال مولدات آن و راحت یافتن از دفع آنکه شغلی و گرانی
 شکم و برآمدگی محل و در یکجا ثابت بودن و ج زوال اشتها و در یک تلام بودن در اکثر اوقات
 و کتر بودن از اسپه در ریجی گفته شد دلیل آن باشد و اسپه از شدت بلغم غلیظ افتاده باشد سردی اسما
 و گرانی و تقدم ترا بر مولد بلغم و ج قوی و در یک محل مستقر بودن و بند شدن باد و شغل قبل از آن
 بچند روزی هم بر آن گواهی دهد و بر باشد که در بلغمی هم بول سرخ گردد و جت و ج استعمال دوا
 گرم غالب و گرنگی و خشکی کشیدن و اگر سبب سده گرم باشد علامات آن بر آن اشتها کند و آنچه
 اندر دم روده افتاده باشد بر آمدگی محل محاذی و پدید آمدن در دوا اعتبارش شکم به تدریج

و غلبه و اتمام آنها در آیام متعدده دلیل آن باشد اگر در دم غالب گردد بول هم باز گردد و در دم گرم
 غلبه تشنگی و تب و ضربان و سوزش محل ریزه دار و در دم سرد این اعراض کمتر باشد و سائر دلائل اولدم
 با اینها یار بود فرق میان درم روده علیا و سفلی بکلی وجه و بدون تی و ممنوع در ایلاوس توان
 کردن و آنچه از دم عضو در افتاده باشد علامات آنفات آنها بران گوهری و هر دو آنچه از التوا سے
 روده افتاده باشد حرکات غلیظه سابقه و وقوع مرض متعاقب آن عدم انتقال و تزییر و ج عدم
 سبقت اعراض دیگر اسباب بران دلالت کند و در قیغی و خرقه رفتن روده بران منافذ و در
 انزان محل واضح باشد بسیار افتد که در قویج بر در کرده حصوی مشتبه گردد و جهت تشابه بعضی افرائین
 فرق بران توان کردن که مطلق در قویج در شکم محسوس شود و محل آن وسیع بود و اکثر ابتدا بر قویج
 آن از شیب تان از جانب راست آن شود در مراقب گردد و در بجانب چپ تان رسد و باشد
 که از جانب چپ بنیاد کند و باشد که در زیر بار فرمود آید و یک خصیبه بر کشیده شود و از قویج حقیقی هرگاه
 شکم فرمود آید یا بادی جدا شود راحت یابد و از در در کرده اگر حالات بر خلاف این احوال ظهور نماید
 چنانچه در علامات آن همین کرده و هرگاه خداوند قویج ریجی و بلغمی رانپ آید بویوم آمید خلاصی بود
 بزودی و سردی و گرمی این علت را بظهور منفعت و منفعت از استعمال و دای گرم در دست بران شناختن
 در دم قویجی را که مزاج روده و طبیعت ایشان بر لید این علت معناد شده است هرگاه این من برید
 خواب آمدن نخست اعراض چند ظاهر شود که مندر بود بحدت حاجت باز پرس افتد و تقاضا سے بول
 و مقدار آن بیشتر شود در قضا حاجت و بر تر خلاص گردد و اشتمای طمام سفقان کند و تشنگی
 بید آید و آب در دهن بر آید و در پشت پا با دردی اعیانی بر آید و منض رنجامیدارد و آنچه سخورد
 بگویند که در و منغنا بسیار در معده و شکم میباشند و قراقر میکنند و دفع نمیشود و غنجان رنج میدارد و اگر در
 بزیای ترس و تیز و شور بسیار بود و از شیرینی و چربی قففت و منفرت کند و در سرم استحکام مرض
 وج و تشنگی غلبه کند و از آب بیزی دلالت حاصل نشود و جهت بسته شدن بنهای سار بقا و تزییر
 آن بیکر چنانچه باید در دهن قویجی را و در دم که هرگاه قویج دی آمد سه روز بیشتر و دردی مام در اکثر
 برن او برید آمدی و با آن اکثر اوقات لرزیدنی و سردی یافتی پس بعضی قوی پیدا شدن و قویج
 کشوری هر سال در همان فصل باز نبوبست پیدا شوی و گاه بود که بسبب بر آمدن بنهای سه بر

از شغل یا بلغم محسوس بر باغ و دوازده غلبه و از گوش و فراموشی هم در حد مرض ظاهر شود و هیچ تو لجنه
 بی صفت سحره در دوده نباشد علاج بر آنکه ترا بر شمع در رفع قویج مصفی بعد از مسخ اسباب سابقه
 آن و استعمال حلقه و شیاف و سسل از داخل و خارج و در هر یک از پنهان چند چیز مرغی باید داشتن
 اما در احتقان چنان رعایت باید کردن که سخت چیزهای نرم کهنه بکار باید داشت تا اشتغال
 خشک داخل اسهال را نرم و تر سازد و بعضی اشتغال را دفع باید نمودن تا مابقی را دفع کند و اگر بیکبار
 نتواند مکرر باید عمل کردن خصوصاً که علت سردی و پشیمانی باشد در شیاف نیز زمین نوع مرغی باید
 داشتن و در سسل چنان باید که سسل مناسب و کم جرم و بقوت دهند و بعد از آنکه به حلقه راه
 رانی الجلا پاک ساخته باشد تا مواد و اشتغال را با تمام دفع کند خصوصاً که مرض در رودهای بالا این
 باشد و بسیار از لیبیان جاہل تعجیل در استعمال سسل کرده اند و مواد را سسل بر آن موضع برد و راه
 دفع بسته بود مرض غالب تر شده و هلاک ساخته و مولانا امیر طبیب فریدنی در جمله شغله و بلغمه و دیگری
 بر ایند اسجون سفر جلی سسل در آب گرم مقدار مقرر داده ای گفتی چون طبیعت بر فاع آن مرض از آن
 محل شغول است و او را در مقصود خود استعمال میکند و از آن همی نیست و چنین بود در اغلب شغله
 غلیظ کردی و در مالیدن چیزها چنان رعایت باید کردن که بعد از تقیه و تخفیف سردی و علت بکار دارند
 تا مابقی وجع را بزودی تسکین تواند دادند و مخمور را جز در وقت صوبت و جع و هم سقوط قوت استعمال
 نباید کردن و سفویات را در جلا اوقات بکار باید داشتن و لیکن بنفذاً ممکن باشد تقویت کنند که
 اشتغال آنرا راه گذشتن نباشد و چون طبیعت بر فاع مرض موزی شغول است بعضی نیز از پر داشتن
 و اگر آباری غلیظ حاصل آید نیز طبیعت چون بنفذاً شغول گردد از دفع موزی باز ماند و مرض را قوت
 بیشتر شود و طبیعت را صنف و ازین جهت در اکثر تو لجنها چند روز غذا ندادن و از آنکه دادن و
 چیزهای گرم مناسب دادن واجب دانسته اند و خواص بعضی چیزها را درین علت شفقت بر تبه است
 که گاه باشد که از دیگر ملاحی ستننی گردانند و هیچ علاج را آن مقدار تا نیز باشد و ازین جمله سرگین کر که
 است که تمام استخوان خورده باشد و پر خارا نکلند و علامت بودن او استخوان فقط آنست که سفید
 دیگر نکند یا شود و جزا بدن این زایل در شریجه مناسب بالحق فرمودن با سسل یا سفوف کردن
 با او به مناسب غلیظ نافع آید و استخوان سفید و درست مانند که در میان آن باز خوردن این آن

و تعلیق آن بر آن مریض هم بنایت فائده دهد و جالینوس گوید انفع بود و جرم روده گرگ خشک و
 با آنچه مناسب بود خورامیدن هم نافع آید و همچنان کباب کرده خوردن هم در تأثیر لیکن با چیزهای
 نرم و سوده دادن بهتر بود و پوست پلنگ دایل و گوسفندی که گرگ آزا گرفته باشد و از گرگ جسته هر
 یکی از آنها را بر مریض تعلیق کردن بیه فائده دهد و اگر آن زبل مذکور را درین پوستها کرده تعلیق کنند دایل
 بود بعضی آنرا در ظرفی از شکر کرده بسته اند فائده داده است و اگر بر سیاهان که از پیغم گو سفند
 مذکور یافته باشند تعلیق کنند مناسب باشد و عصاره سرگین خرماده که دو در بر هم پیسیده باشد
 دادن در چنین اشتداد و وج غلیظ نافع بود و بعضی از جربان زبل کرک بعضی عصاره مذکوره را نموده
 قبل از حدوث قویج دادند دیگر بار او را قویج نگرفته و عقرب سه درم انگنده بریان کرده دادن
 و همچنین خاکستر شاخ ابل را آشامیدن منفعت تمام دارد و به تخصیص در شدت و دروغن دینه
 کرک بعضی از آن را در زنگی گو سفند بوده باشد خورامیدن و مالیدن در حقیقت کردن جمله نافع آید
 و بر بست و خراطین خشک کرده را بر شکم بستن شوربای که از گوشت بریده پخته باشد و دادن در شکم
 مالیدن نافع آید بنایت و مردم قویج را که این مرض هر سال یا زودتر نوبت بازمی آید چون در سیز
 ابتداء مقدمات آن آنها را قویج کنند و بگز از نر که به قویج کشته دیگر بار یا زنیاید همچو نوبت تب رزه
 و اگر آید بر تر آید و مجرب است و آن شخصی را که سابقاً ذکر کردم که قبل از مرض لرزد و در اعضا
 سدی حضرت او را قبل از قویج به شراب دیناری و حب الشفا تسکین کردند و بعد تسکین سسل جمبات
 دادند و دیگر بار زاید باز نیاید همچو نوبت تب بران محل نفل او را آن علت و اعراض پیدا نشود و در تمام
 خلاص یافت و با جمله آنچه بتدبیر یکی مخصوص است آنست که از مولدات با پدر عذر باشد و هر دو را
 و اغزیه که بر و جزا نذای نوعی دیگر است حال نماند جمله خلل با و مستوی سده و اسطبلاندا پنجه مراد در امراض
 ریجی سین شده که یا دین الطبعین باشد تا بر فوی تر و بسیار نفع تر کتود بر بستن شکم بر فائده همین
 بر محل وج به تخصیص بر بالای کما و بی مفید باشد و آنک محل کبک دست نرم نرم از طرف بالا بس
 شب هم در همین تنگم بر و غنهای محل نافع آید خصوصاً آنجا که در سپر زیر قولون راه باد را
 گرفته باشد مالیدن و جبالیدن با خراج لازم بود و جالینوس گوید که مانع ترین چیزها در قویج ریجی
 ترک طعام و شراب است آن مقدار که ممکن بود زیرا که تحلیل ماده بدین فعل نمودن اسلم

ازان باشد که بر دای گرم هست آنکه ممکن بود که دادای گرم خلطی را بگذارد و نتواند تحلیل کردن و در
 باد و بخار افزاید و ج صعب تر شود و اگر هر صباح پنج درم تخم تره نیز نیکو فته در آب با کلاب بچوشانند
 و ده درم فایزه و یک درم روغن شیرگاذ بر انگذده و گرم بخورد فایزه تمام یابد و سیرخام دادن درین
 مرض با نان نافع ترین چیزهاست هست آنکه با در اشکند و تشنگی نمی آورد و اسهال را تقویت مینماید و غلظت
 نیکند جالبینوس نقل کرده است شخصی را این علت در هر چندگاه طاری شده و چنان تجربه
 کرده بود که هر وقت که ابتدای آنرا در یافتن میان خود را محکم بر بستی و قدری سیرخام یا قدری نان
 خوردی و به وقت خواب قدری شراب انگور کهنه صرف خوردی و همچنان میان لبته خواب کردی
 صباح که برخاستی آن امراض برتفع شده بود صحت یافته و ماس و سنزرس و سنزروس و اگر
 ترکی و سعد و همچون کوفی و کوارش اسجزان و اشباه آن جلد در بیاب نافع اند بسیار بود انزک باشد و حجه
 آتش بنه از تحلیل کند و غالب باشد تسکین عظیم مینماید در صعوبت و ج برین عمل طبیعت را آنقدر
 محال حاصل میشود که به حفته و شباب و غیر آن تحلیل موده نماید لیکن در حین احتقان و استعمال و در آنرا
 بر باید داشتن و اگر خواهد تا حفته یعنی بیشتر گشت کند بعد ریختن دارد و حجه بار دیگر انگذده و اگر با حفته
 کند چنانکه بر وی در چسبید و اسافل بلند و در باد و بخورد کشتند بعد مخطه و در اخراج کنند و باز مکرر کنند
 بیه فایزه و دیر و کبیرات و مالیدن روغنهای بادشکن را هم اینجا اثری عظیم بود جهت فرب محل بردا
 و لجنه بود که در هر چند وقت او را نگاه این باد پیدا آمدی و چنان تجربه کرده بود که هرگاه ظاهر شدی حواله
 بزبور پرازا کستر نشکب گو سفند نهایت گرم کردی و بر زمین بین ساختی همچو بستر تو سکم را بر روغن
 محل چرب کردی بران حواله صبی سکم را بر شنه بران نماده خود را پوشیدی تا غرق نیکو کردی بعد
 ازان بر خواستی صحت یافتن و آنجا که اطلاق میشود زمی و در همچنان باقی است ده سیر شراب کهنه
 بر ناشتا خوردن بقایین انزک و بعد ازان انزک که نان در مارا لطمه مقرر الما اثر بر کرده اند خوردن
 و خواب کردن نافع بود بیان حفته نافع در سطلن ریجی بگبرند و روق سداب و اکلیل و بابونه و زیزکوش
 و تخم کرس و بادایان و کاپره و قدری قنطاریون کبیر بچوشانند و صاف آنرا با انزک
 روغن سداب که در روغن حزنش گرفته باشد و بار روغن ریزه بار روغن شبت بار روغن
 زیت گرفته باشد استعمال نمایند اگر قدری از روغن دیند گو سفند و کرک گرفته

داخل سازند اقوی بود و اگر حفته را در سبکچ کفند که از پوست گرگ بود یا از پوست پلنگ یا از پوست
گفتار یا از پوست گوسفند زکوره یا از پوست ابل نفع آید اگر زیادتی قوت دو خواهند از کی جنبت
و طبیعت در آن حل کرده بکار دارند دیگر سبکچ بگزیند تخمهای محلل مسطور حلتهای محلل مذکور و بعضی از
غیر غرور آنچه لایق بود جلد را بچوشانند و صاف آنرا بگیرند و ثلث آن روغن زیت افکنند آتش نرم
بچوشانند چند آنکه آب برود روغن با من پس بگیرند ازین روغن مقداری که حفته را شاید قدری
پیه بطوان بگذرانند و درم سبکچ دیگر درم جاد شیر در آن حل کرده بکار دارند دیگر اقوی بگیرند روغن راجه
را و جنبت و طبیعت بکار دارند تحلیل باد و تسکین وجع کند و مریب است دیگر بر اندوس درم
روغن سداب خردی و چند جاد شیر و سبکچ از هر یک یک درم در آن حل کرده بکار دارند تحلیل نیکو کند دیگر
که در صین صعوبت وجع عظیم نافع بود بگیرند روغن سداب سی درم و پنج درم بزرالبنج را نرم کرده در آن
بچوشانند آتش نرم و بعد چند جوشی بردارند فاقتر استعمال نمایند اگر عرق بزرالبنج درم
جنبتی درم افیون در آن حل ساخته بریزند نیکو بود و بدل دهن زیره و مقصوم
زان کردن بیان سیانی محلل و نافع در مطلق ریجی بگیرند بزرگ سداب زرد زیره و ناسخو و دوز
مان برابر جلد را کوفته بصل سرشند و لته پیچیده بر آن نیکو آلایده بردارند در میان بر آن بنویز تا
لته را حفظ کنند از بالا رفتن و دیگر در وجع صعب نافع بود بگیرند جنبتی درم و مرد زعفران
و افیون برابر جلد را بصل سجون ساخته بردارند تا همچنان لته بر پیچیده بردارند در میان بسته و اگر
زبل گرگ با عصاره زبل محلل را درین حفته و شیاندا داخل سازند نفع عظیم بخشید بیان
کادات نافه مجرب سرگین خشک گ گ پلنگ گوسفند پلنگ اشتر سبوس و نمک مشهور سرگین
کادی تازه تنها با سبوس و گل آمیخته و فاکترو استخوانها و سرگینها در زان در یک وزیره
و ناسخو و تخم کرفس و حلیه و تخم سداب و نمک فقط هر یک یک بعضی آمیخته بکار بیاورد آتش بیان
روغنهای که خوردن و مالیدن آن در حفته کردن نهایت مفید آرزوده است پس در روغن
سداب و روغن زیره و روغن مصطکی و روغن بابونه و روغن شبت که اصل آن روغن زیت
بود یا روغن کرچک پس چند قوی را فرمودم که زیره یا نیکو کوفته در روغن خردی بچوشانند و در گرم میا بدند
نافع بر بیان سلیمونی محلل باد بگیرند زیره که دیاد امینون و تخم کرفس یا دیان ناسخو و انجیران از هر یکی بخورند

و جمله را در آب بجوشانند بر ستور و صاف کنند چهارم ادویه فانی و یک ادویه غسل و نیم ادویه روغن
 با دام تلخ اضافه کنند و برهند و اگر اصول نیز اضافه کنند و بار روغن خروع و دهنم سبب نافع و بسیار
 افزای مناسبه شور بای گنیشک یا شور بای خروس یا شور بای کبوتر بچه که به نخود سیاه پخته باشد
 و سریشیت و ایمنون و نمک و سداب و فلفل و گرد باد و کزنا و بادیان و جمله با بعضی درینها چوب
 باشد همچنان یا به انزک نان و شراب کهنه بجای آب هم نافع آید و آنچه تریاقی مثل مغز صفت
 است است که از هر چه بسیار جرم و قابض و سولفس و مزاج شغل است در کوزه هر چه بکار آید
 همه نرم و کشانیده باشد و اسباب خشکی مثل را با زرد و علاج مشرک کنند و در جمله اعمال بخواص
 چنانچه در یکی گفته شد تقرب نمایند و اولی آن بود که جهت نرم کردن انتقال که نخست شکر یا فانی
 سفارده سیر در انزک آبی حل سازند و روغن شیر تازه را در آن کوزه برهند هر چند روغن تواند
 خوردن دادن آن نافع بود و انگاه تریاقی مثل باحقان نکهت با حقنه آبی که بر کوزه کمان
 و طلب با بون و خطی و سفان بجوشانند و صاف آنرا قدری تلخ هندی و زهر گاه و یکسر غسل و یکسر روغن
 که چک بر انگنده و فانی بریزند و بکرسه که در راحت پوست مزاج استعمل بود بکوبند و درم برگ حقیق
 شکرک با سلیق قبضه بنفشه سفید درم طلبه و تخم کاسنی و کاجره خربزه نیکو با زهرگی پنجم درم پستان
 سی عدد در تخمین سی درم خیار شنبه درم جمله را بجوشانند و صاف آنرا سفید لافون بستانند و آبکاسه
 شکر سرخ از هر یکی دو اانده درم اضافه کرده بار روغن بنفشه با دام بکار دارند و در شایف آبی اکثر شیخ
 در آب بجوشانند بمقداری که بخوانند و از زهره گاه و مقوی میسازند و بار روغن که چک بکار میسازند
 مثل را بکشانند اگر آن نشود مالون را در آب بجوشانند و بار روغن کاجره میسازند و کشانند و بعد روغن
 اگر تسکین نشود باشد همچون سفرجل سهل یا همچون تری سهل یا غیر آن آنچه مجرب باشد با دادن بعضی کفایت
 صبر در کباب ادویه غسل و در ادویه شیر دادن نافع یافته اند و بعضی خیار شنبه را در تلخ بجز و سوز و سفان
 دادن بار روغن که چک نافع یافته اند در انشای این ترا بر شیر میتهای مناسب بکار داشتن مناسب
 و بعد بنفشه و نسکین بی جمله اگر احتیاج افتد از کس از غذای مناسب دادن بیان انزج لانه شراب
 بنفشه البانی بی و کتان در آب گرم و شراب آلبالو با باد با شراب گل کمر در آب گرم و ادویه
 لبا بکوه کمان و طلبه حسب الرشاد را گرفته با سه ادویه زنجبین آمیخته و سفورده از روغن گل بران کشته

از آنها شام و سحر دادن شکم را نرم کند و وجع را تسکین دهد و طبع سلق با نیرم بوره بان دوا و قیوداد
 باغ آبر بیان اغذیه مناسب اسفیداج کند و وجع را تسکین دهد و طبع پررب بگوشه مرغ نر و آرمیده
 و بوس آب با شکر دروغن بادام نخود آب که بگوشه خروس نیر یا برب پخته باشند و اسفناخ
 غالب کرده و ترک غذا اکثر آن مقدار تا وجع و دفع ثقل روی بود و آنجا که حقت کردن لکنه باشد
 سخت به شیانهای نرم شکم فرو آورند و بعد از آن به شیانهای جا و بعد از آن سهل بیان شیانهای
 لادن شکر سرخ و بنفشه و اشق و زهره گاو و شیخ زهره گاو و آلوده صابون فقط تخم خنظل از زردت
 و فانیز بکینج و مقل و جاوشیر دوبره و زهره گاو و شیر خشک و صابون و تخم خنظل و شکر سرخ و نمک
 هندی و تخم سدایب و مصطکی و زهار سفید و پایند و میوه دوبره و مقل و زهره گاو و آنجا که وجع صعب بود
 در حقت و شیان و طلا از مجزرات چنانچه در ربی گفته شده داخل تران ساختن و سرگین کادی تازه را
 گرم کرده بعد چرب کردن شکم بروغن خروغ بر محل وجع بستن تا نمره بسیار نباشد محبت است و تخم
 کردن شکم لهاب حله و دروغن بادام لهاب خنظل دروغن کرچک را آب داین روغنها با لهاب
 تخم کتان و دروغن کاجوهر نافع بود و برق بر بر و مرق اسعاد حر باد کرک که روغن نرم آن باشد تا
 عجب ملحوظ کرد و آنجا که سبب مس خنظل و حرارت بدن و یا حرارت بگر و غیر آن باشد و در تعدیل مزاج
 آنها باید کردن و جهت ترابیر گرم دیا سرد مطلقا نشاید کردن و با وجود احتمالات و مسلمات و شیانهاست
 زکوره و طهام و شیر نهایی مناسب باید دادن و از چیزهای نرم خشک مناسب عضو گرم مزاج با آنها بیشتر نرم کردن
 و اکثر ترابیر آنها سبقت بیان یافته و ازین جمله آنچه مشترک النفع است کشکاب و شکر و لهاب و سلق و
 اسفناخ و طبع فواکملین و متعوق آنها دروغن بنفشه و حله و حیار شتر و ترنجبین و شیر و ترنجبین و شیر خشک و آب
 عنب الثعلب آب کاسنی و آب طبع خروس پر و آنجا که سبب دیگر باشد ازین مزاج و وضع صنف دانه و
 با عدم باعث و یا غلبه استفراغ و دیگره غیره فواکله همین نوع که نرم شتر تر بر مشترک اصلاح آن باید کردن
 و اکثر آنها هم سبقت بیان یافته از برادر بارسی سفی در از در صفان واقع شد صائم بودم و بعد از آنکه با
 آموم ترابیر گرم و خشک بسیار واقع میشود و عصیره و سبب خام خوردن و بر بالاس سبب خام نوز و یا جهت
 تقویت معده خوردن شد و شیانگاه و لجنه فوی طاری شد و در بیشتر در شیب سرد و بالایی تا آنکه
 از طرف راست یا سار یقافم بیشتر و سحر گاه طبع بسیار و قند خوردم تی شد و در چنان صفت که بیانات

و باحاطه آمدند و احقاً تا برستور فرمودند مکرراً انزک بر از صفای دفع شد و صعوبت و حج بران نایل
 میشد اما وج تسکین نیافت و سن خبر بپشت نوعی دیگر تراشتم خفتن و زانو با مجوز کشیده داشتم در آن
 نیز تراشتم کردن و هر چه میدادند که گرمی دفعی داشت فائز نمیکرد بلکه ضرر میکرد و آخر الامر بعد از شش
 آنقدر فرصت شد که اندیشه کردم و تراشتم که مرض از گرمی جگر بر پاره منی الحال فضا آوردم
 و از باسلیق راست نقد کردم در ساعت آنقدر تخفیف شد که راست ایستاده بمقام خود رفتم نگاه
 پذیرم جزوات گادی تازه خشک کرده چشیدم چشم من روشن شد و نیکو آمد و نوع ساختم و باج خوردم غالب
 و بر محل وج آب کاسنی و گل خشک لپته گمان طلا میکردم و بدو آنرا خشک میداشتم و از پله جزوات
 مغز خیار و زرد آلودی شیرین خوردم و حج ناشنا گاه تسکین یافت بجران با عیار که شبانگاه جان و حج
 اعیانی عالم در تمام تن من بود که جسمه تا صباح همه اعصابی را در دست داشتم تا آنکه من فرار میکردم
 و الالبه یافت بودم و سرگاه انزک جواب کردم دعوت شده صحت حاصل شد و چند روز بعد از آن
 ملاحظه کردم تا زانو نیکو واقع شد و اجابت برستور مقرر افتاد شخصه کحل قویجی را بعد از آنکه ده روز
 قبض شده بود در کعبه پیدا شد و بعضی اورا بطریقی غلبه غلبه علاج فرمودند فائز نهاده
 بعضی عصاره زنبق الحار فرمودند تا فایز بود از صعوبت وج اورا الزر آمدی و تب گرفتی در صبا حاکم
 باقرانیا و شیا فاعمل میکردند و انزک شغل بر حمت تمام دفع میشد و تسکین منی یافت آخر الامر
 شکش بعد چند روز درم کرد تا معده و دردی در سینا اش میبود و نفس بر توانستی زدن بقدر استقامت
 کردم فرمودم تا از غناب و سپستان و گل سرخ و کدر زیر پوست بچ بادبان پوست بچ کاسنی بطریقی
 ساختند و در پنج سیر از آن ده درم ترنجبین و پنجم درم روغن بادام نهاده بردادند و بر ناشنا شبانگاه
 شوربای منع فرمود که اکثر اسفناخ در آن پخته بود و پوست شکم اورا بر روغن کرچک نیکم جرب
 میداشند و در شب بشیاف و بنفشه و شکر و زهره گاو عمل میکردند و مفید بود سه روز و پنجمین علاج کردم
 و گاه به روزی در وقت حمت حفظ قوت از آن شور با بخور می کردم و اگر اشتها نداشت یک
 نوبت بچکلیف بخور ایندم از تب و لرز دور و قبض بالتمام خلاص شد جوانی بسبت پنج ساله قویج
 بود و در هر چند گاه اورا این مرض طاری شدی و در آن با ناری هر چه خوردی کردی و آخر جان
 شده بود که هر ماه اورا قویج گرفتی و ضعیف شده بود حضرت اورا غذای مناسب فرمودند

در طبله سیاه و شکر سبزه و شربت رانی میگردانی بجملا میکنی در روزها بیشتر باز نمود و بیکر دو در شب
در دغاب بیشتر روغن نیم هم می مایند بقیامه بنود و شکش هم گاهی انگی می آمد و تسکین تام حاصل نشد
در روز با شافردن تا عصا زنبل الحمار خورد و صحت یافت جوانی دیگر را این مرض طاری شد و
وقتی بود حضرت فرمود تا چار شقال طبله سیاه بویزک را بنگرم در آب جوشانیدند و صاف آنرا
سر بر شکر ناده بر دوزخ را بنیدن همین فی الساقه صحت یافت و چند جا دیگر هم آزموده ایم نافع و در طبله
بزرگ این به تجربه پوست است و آنچه تدریجاً بلغمی مخصوص است است که تا کشاده شدن شکم
و تخفیف ماده ترک غذا کنند و حفظ قوت برق فرودس تر و مرق بر هر دو صومی که درین شور باخته باشد
میکنند و مادام که لخمی شغل و بلغم را بنیات و با سفته دفع میکنند و سبل جرات نماید و بعد از آن سسل سفید
و اشباه آن در آنچه مناسب آید بود و بندد اگر مرض انگی بودنی فرمودن معنی مناسب بنایت شود
بود در اعمال تجویز اشیا چنانچه در بعضی گفته شد متعرب نمودن نافع باشد بیان شایانی نافع بگردد
دره و نمک هندی و یا غیر هندی و با سخته و فانی مقدار می که کفایت بود بر سرد کفچه آهنین گرم بگیرند
و ادویه را بدان بر شند و بقدر طول چهار انگشت مرغن شیان راست سازند و آنرا بر مره گاو یا
بر دوزخ و بعضی بطول پنج انگشت و شش هم فرموده اند جهت متعرب نمودن به محل ماده مجتس
دیگری بگیرند و بره شحم خطل و انزروت و شکر سخی و شیان شیان بر ستور و اگر بستمونیا آنرا حقوس
گذازند بر عمل کنند و دیگر که در پشت را فائده دهر بگیرند بکنج و مقس و جاوشیر و صابون و
بوره و زهره گاه و فائده و قهرنیا و شقال در بنجیل و نمک هندی و برگ و تخم سداب و جله را
بر ستور شیان سازند و اگر شیان از صابون ساخته بسمل دزهره گاو یا لانی در درازند هم فریب برین
سنت رسانند بیان حقه نرم و فوی بگیرند از لهابا و از طبله بعضی علقه های نرم کنند و از طبله بعضی
بویهای نرم کنند و شماله و لوز سداب پنجاه درم درین مجسوع یک شقال اشق و یک شقال
بکنج و یک شقال مثل و یک درم جاوشیر و نیم درم جنید ثلث درمی ملح دو ازده درم فائده صفت
درم سری و قدری روغن کرچک و پیسز و داخل ساخته بکار دارند که تسکین و جع صعب کند و خوا
آرد و جرب این ذکر یا بگیرند بر زنج سفید یک ادویه ابو جیح نصف ادویه زعفران سفید
بر ادویه جله را بچوشانند بر ستور که گفته شد و صاف کنند و جمل درم روغن بان بر لاکند

وزرم میجو شام تا آب برود و روغن بانه بران روغن استخوان کنند و گفته اند که اگر زبر البهج و کبوتر را
 مساوی صلایه کنند و روغن کنند به ستور و آنرا زرم نام نافع آید و اینجانب از احتقان بر روغن راحه
 سودمند بود و خوردن بر شفا بعضی مردم را نفع رساند و همچنین کس کبشی همچون بلا و نافع بود
 و عصاره ذبل الحمار و سرگین گریگ هم اینجانب بسیار فایده رساند بجز در آن احتقان کردن با بیدن
 علیل کردن باها آزموده شده است لیکن بعد تنقیه اثر آنها زدودن بر آید ترجیح کردن سکر برین نسبت
 و زردل و فناد الحمار با روغن فرغ و عصاره اینها دیا روغن نیز به نافع آید و بعد ترجیح نکند کردن
 به بعضی کما د است که در ریجی گفته شد به تخصیص بعد تنقیه بنایت فائده و در بیان طلاسه سده بگیرند
 خرب و تخم انجوره و اسفینج از هر یک که جزو س زهره گاه و نصف جزو ستر خطل ثلث جزو س توبال
 س و ماهودانه از هر یک که جزوی و نیم جلا را به عصاره قارا الحمار یا عصاره برگ که یک صلایه کرده از
 ناف افضیلب طلا کند بیان اثر به نافع و مجرب عمل آب گرم کرده یا سرد بجای آب غسلی زنجبیل
 در آب گرم حل کرده و در دم تخم تره کوفته در غسل آب گرم کرده یا در جلاب همچون فلاغلی در جلاب حل کرده
 و آنجا که سفرای می سده کرده باشد سه سلات صفر را بیشتر سه سلات لبنم غلیظ باید آید استمن و قدر بر گرم
 زمان کردن و آنجا که سبب سده گرم باشد علاج گرم بر ستورش باید کردن اگر از آن ادویه با دونه
 مستطول در قویج شغلی یا میزند اولی بود بیان نیز قویج زرمی که از ورم اسما افتاده باشد
 مخصوص است آسنست که در ورم چار نخست ضد یا سلیق کنند نگاه فصد فن بخصیص که اول
 هم باز گرفته باشد و خون با نازنه بگیرند تا فوت ساقط نشود و در سه روز غذا باز گیرند و شراب بنفشه در آب
 عنب الثعلب یا آب کاج یا آب برگ خطلی میزند و کشکاب که بنفشه و سپستان در آن جوشیده
 باشد بجای غذا گاری دادن مناسب باشد و زرم داشتن طبیعت بعد فصد و تسکین بخار شیرین و
 شیر خشک در آب نارین و آبای مذکور نافع آید و چهار ورم نیز بکنوچ و یک اوقیه روغن
 گل در شیر در غربت داری آب جوشانیده دادن سکر زرم کند و در در آنک را سارد و ج
 تسکین دهد و مادام که در ورم تخفیفی و ایمنی بر آید ترجیح عمل نشاید دادن که در آن خطری عظیم باشد
 بواسطه سدر طریق بوزم و بعضی این تجلیل کرده اند و در بعضی پلاک شده و آنکه بزودی پلاک نکرده و در
 بلاد ساند و تجلیل این ورم بجنفنا عمو و نیکو بود بیان حقیقته لایق بگیرند جو آب چار شیرین و شیر خشک

در آن حل کنند مقداری مناسب بکار و در آن اگر در آب چون بنفشه سفستان چشیده باشد خوب در
 با اگر قدری آب غیب الثعلب و آب کاکج با آن بامیزند و فو با شد و شیخ گوید که چنان و دست دارم
 که اینها حقیقت به نیر خود و خیار شنبزور و عن بادام روغن بیشتر کنند صنادی آزموده بگیرند برگ بنفشه
 و خطمی و کاکج و غیب الثعلب و جلا این بر گمارا یکو بند و قدر بنفشه خشک و خطمی خشک را گرفته
 با مقداری آرد و جود آنکه با بونه و اکلیل سوده با آن گفته بر گمای تر بستر شود می بندد در نهایت
 در نوبت ترا بر چنانچه در دم سوره گفته شده اینجا نیز لازم بود و آنجا که در دم مرد باشد فصد نشاید کرد
 و در حملات در سقنه و صناد و شربت استعمال باید نمودن و در تحلیل سبغات باید که شیرین کرنگی
 و تنگی اینجا بیشتر توان فرمودن و اینجا نیز رعایت ترا بر دستور که در دم مرد سوره گفته شده است
 واجب باشد آنجا که سبب همین شغل و باد در دم عصبه و دیگر باشد اصلاح آن عضو بر دستور
 باید کردن مادام که در دم آن عضو کم گردد و قطع محسوس نباید کردن و خط مسهل اینجا قریب بر آنچه
 بیفت ذکر یافته واقع بود و آنچه بتدبیر التواری مناسب است آنست که روده چون پیچیده باشد
 یعنی را بر فراش راست بخواباند و هر دو پای او را راست به بالا بردارد و در آنیکو بچیناند چنانچه
 در روی او بچینانیش در آید و بجای باز گردد در ساکن شود و بعد گمان رجوع حسوسه چرب
 بر دیگر اندر و اگر در همچنان باقی بود و معلوم نشود که التو باقیست یا نه آن هنگام باید که بر بیض حسوسه
 چرب بخورد و در پیله آن سیاه زنده و واقیه بر منور و بر زمانیکه تا گامه چنبر بود به نشانه
 او را بدست چرب کرده و شکم و پشت و حتی نگاه او را از بالا به شیب کف دست فرو می کشند
 و او را می چینانند تا سیاه بیرون آید و یقین گردد که روده هموار باشد اگر زین برین نوع بیرون
 نیاید او را بر طرف بایر خوابانیدن و گردانیدن در راست نشاندن اندک حرکت دادن تا برودن آبر پای
 که آب دوه هم مقبوت گرانی زین و اشود اگر برین هم نشود او را انگون باید داشتن و حرکت دادن
 تا زین از طلق بیرون آید و این علاج دشوار گردد و هر تمسح و پوست سجاسی بیرون در دست
 کشیدن برفق با آن گذر از میذن و هر چند ساعت باز او را همچنانچه اول گفته شد چنانیدن و پامیسا
 بر داشتن چاره باشد و هر گاه روده بجای خود باز آید شکم را باید بستن بر فاده همواره در تمام آریسده
 بودن و از حرکت عینت خدر کردن و آنجا که فتنی در حرسه باشد راه را بر شکم را بجای باز بایر بودن

و محل را بستن چنانچه درین گفته شود و بعد از آن اگر گنجی از وجع باقی بود آنچه مناسب بود از علاج
 قولنجی در یکی و شغل بکار دارد و اما در ایلاوس همین برین انواع علاج ممکن باشد لیکن چون
 آنجانی دهنوع و عثمان بسیارست و بدان سبب چیزیکه منع سازد در معده کمت نمیتوان کرد آن گاه
 احتیاج افتد که بطریق علاج هیضه و انزاطی و تنوع نماید که نافع آید و چون محل آن از حقیقت
 دورترست ناره مختصه آن باید که در از تر باشد و سوراخ بر سر داشته باشد نه پرپلو و گاه بود که در بعد حقا
 بجهت بعد از دارو که قوت آن بچیند و منتشر گردد و گمان افتد که سفر بود و آنجا تکرار باید کرد و نه
 رسیدن چون این وجع صعبست و محل آن هم پیشتر در فساد داشته و حقیقت از مخدرات داخل
 ساختن لازم بوده و ان اتنا که مجابی پذیرد آید تدریجاً کشادن باید کرد و علامات سردی دیگری را
 اینجا بیشتر ملائمه باید کرد و جهت آنکه درین امعا قولنج گرم درمی و غیر درمی بیشتر افتد بواسطه قریب
 با عضای گرم و غالب آمدن غلط گرم بدین مواضع و مرفوع شده از صفای محی درین امعا بیشتر
 تواند بود و بنا برین علاج به سری اینجا اکثر نافع آید دیگری سفر بود و تبدیل و تبدیل مزاج اینجا بیشتر
 احتیاج افتد دریم شخصی جوان گرم و خشک مزاج را که این مرض از گرمی افتاده بود و بدتر بر سر و تر
 بزودی بصلاح باز آمد و بعضی از طبیبان همچنین نقلی کرده اند و آنچه در علاج سابقاً بیان کردم هم
 قریب بدین مرض واقع بود اینست فی الجملة تا بر قولنجها و مردم قولنجی را لازم است که در آنها کما
 بر تری که فتنه سبب بود در مرض وی است در اوست نمایند و مقویت معده و احتیاج او را جی کنند تا امن
 کردند از حدوث این علت بلکه ناممکن بود و در انشا بد که هیچ فعلی که موجب آن باشد کند الا قلیله بعد
 گذشتن در آنها از حدوث مرض زیرا که مردم قولنجی را مزاج روده ایشان قابل تولید این علت شده
 و طبیعت ایشان مقتضی آن گشته بران خوی کرده و هرگاه و حالی چنین در عضو پذیرد آید مانند که
 احداث آن میکنند و بسیارسی از آن منتفع دیگر و تا آنگاه که بعد از آن محال خوی کند و عادت
 حاصل آید فلند حکمای هند بمقوبات چون مهارس و بنیردس و کشنیز و کسی مقوی برس و صبیان و
 بلادر و طوای بلادر و بچون آن در بزنج مجرد انامراست میفرمایند و این مرض بدین فرایزائل
 میشود چنانکه با وجود سبب شرت اعمالی که مولدات آن بوده بچگونه آنست پذیرد آید و گل کنند و ترک شرب
 و ترک قوابض در اوست و جالبه و حافظ الصمه و غذا با سه چرب نرم که تیز نه با سبب

چون بر بنحیضهای نمرود نخود آبهای کم زعفران ترید یا بچند شاه اینها هم درین باب بنایت آورده است
 و در اوست ایون و ایونوات در مرض بنایت مضرست جهت خشکی مرض و اولی آن بود که هر سال
 چند مرتبه تنقیه کنند خلطی را که از آن هم تولید مرض بود و بعد از آن به ترطیب و تعدیل گوشتند
 و اگر چه با در اوست آن ادویه نوسیه به تنقیه کم احتیاج افتد و الله اعلم

باب هفتم

در بیان امراض مقعده و شرح و اسباب و علامات و معالجات آنها و این باب بحقیقت بیست
 سار اجبت بودن شرح نهایت بهاستقیم اما سن مقعد این اغلب گرم باشد و سبب آن
 در اکثر اوقات خونی بود صفراوی یا مرف و یا حدوث آن ابتدا کم باشد جهت میل مواد گرم باغالی
 برین فلذا اکثر بعضی مرض دیگر از امراض مقعده که موجب جاذب مواد باشد بران موضع حادث گردد
 چون شقاق و جراث و یا سیر مطوع یا جراث و دیگر در سرد سیدن ضرب با صدمه بدان محل علاج
 است که فصد با سلین کنند و روغن گل و پسته تازه بهم آمیخته چرب سیدار نذر روغن گل و زردوه تخم
 مرغ خام بهم خلط بنگورده و در حین غلبه و ج آب کشینند و داخل ساختن ناف بود و طلاسه روغن
 گل و سفیده تخم مرغ آمیخته باشند و در باون اسرب صلایه کرده چند آنکه سیاه شده باشد به
 سفید آید و همچنین طلای مرهم آن محل بار و روغن گل آمیخته و حجامت سیاه سرین هم مفید باشد
 و هرگاه زبان ابتدا زرد بگذارد و مرهم و باخیلون طلا کردن سودمند بود و آنجا که مواد در آنجا جمع
 شده باشد و دانند که اگر تا مای هنگام نفع هلت سیدهند و آن بعضی از گوشت صالح را هم می
 زنند و بنا صورت او اسکند و با سله آنکه عضوی سفلی است امر از دفاع فضل و عصبه و عیر الال تمام دفع
 است و جهت کسر عوق و الم مواد بر آنجا بیشتر نریزد پس چاره یا شد جز آنکه قبل از تنفیج آنرا قلع
 کنند و تیغ تیزتر از آنرا بران وجه منرف سازند و بعد اصلاح زخم کنند و آنجا که درم حلب گردد طلا
 مرهم و اخیلون و مرهم شانی و مرهم الرسل در روغن گل و روغن حنکده ناف بود و صنادسه
 که از برگ سلین پخته و حلیه کوفته در روغن گاوی کند سازند تا درن دفع مزاج آنرا ناف آید و طلاسه
 عمل سرشوری و زردوه تخم مرغ در روغن گل بهم خلط کرده در بنای خاصیتی محبت داره باید که از استعمال

قوا بعضی داخله وندجا صدر کنند و پیوسته طبع را نرم دارند تا شعله بجرم خود زنجارند محل راه ماده نیز
 برین تدریج کم کرده و از اغذیه که در درم مهارستقیم و در درم معده دهند اینجا فایده نبخشند همان تر تبههارا
 اینجا نیز مرعی باید داشتن و اثره که فلوس چار شنبدر در آن باشد فایده نیکو دهد آنجا که درم سردی
 در غیر منع اتفاق افتد که از بزرگ پخته و پسته تازه کادی نیم کوفته سازد طلا کردن مفید آید و آنجا که مرج
 امراض سابقه مقدره سبب آن شده باشد علاج هر دو یا شتراک باید کردن و آنجا که مرض قوی
 بود ماده غالب بعد فضا با سلیق اگر الماض یا صامن را هم بکشاید مناسب باشد و اگر علم
 شقاق مقدر سبب شکافه شدن لب سرخ با جزارتی و میس بود در آن محل که نشفت پوست
 آن بشکافد و یادنی گرمی دشمنی ملس آن و خون آمدن از استنجا آب سرد ال
 گردد بر آن و یا در می بود گرم در آن موضع که در هم کشد و شوق کند و وجود درم و بر آمدگی محل و
 وقوت الم شاهر آن باشد یا خشکی و یا شعله غلیظ بود قوی که در وقت بیرون آمدن در اثر از او باز
 در می که از خارج بران رسد بر اندرین هر دو جای بوجه سبب دلیل آن ماست و یا ماده حا
 و و اسیر بود که بحدت بحد بران فعل کند و وجود بوا سیر و عدم سبب دیگر بران گواهی و هر دو یا قوت
 خونی بود که بر اینجا مندرج شده باشد و برای جای کردن خون آنرا از هم کشیده و شقی
 لازم آمده و سیلان خون مفرط از آن دلیل آن باشد و یا سراسه بود که از خارج بران
 محل رسد و مزاج آنرا خشک و ضعیف گرداند و بطور کانه چنانکه در پوست دیگر اعضا این حال
 محسوس است و تقدم و حصول برود فضل بران اشتها و کند باشد که بادی خشک و غلیظ سودا و
 بر اینجا میل کند و مزاج آنرا فاسد کند و بطور کانه و تقدم اصلاح آن محل بسیار و خارج بران تر سببه
 شترن و در کردن علامت آن باشد علاج در مطلق این مرض شکل را نرم باید داشتن بخوردن
 چیزهای نرم کننده تا جرم شغل سبب زیادتی مرض نشود از سواری و نشستن بجزهای محکم و خشکی فزاد
 باید بودن و پیوسته بر چیزهای نرم باید نشستن و چیزها سخت ترش و قابض نباید خوردن و شها
 ناست را چرب باید داشتن اما از آنجا که سبب گرمی و خشکی محل مزاج باشد تبدیل مزاج آن کنند
 بخوردن شتر تبا و سیره های مناسب و ماییدن و دواهای اللتی و نشستن بر بالای سبز بادکن
 در وقتیکه محل را بر و غنی خشک چرب کرده باشد و طلای مرهم کافوری نافع بود بسیار

در آب سرد آمدن فائده دهر و پیه تازه برز اهرست نرم کرده بر آن محل طلا کردن در جمله شفا قما
 نافع بود اگر شقاق کهن شده باشد از آنجا بر خارین تا خون بسیار از آنجا نرود پس بر هم علاج
 کردن و آنجا که سبب درم باشد یا بواسیر علاج آن امراض برستور باید کردن و آنجا که سبب
 خشکی شغل باشد تر بر ما نست که جهت مطلق گفته شده این قسم داسخ در زودی خارجی آفت
 بدست و حفظ بزودی بصلاح آید بی آنکه دوائی استعمال کنند و آنجا که سبب استیلا می خون باشد
 فصد غریکه مناسب آن باشد باید کردن مثل صافن یا بفض یا اسلیق و بعد از آن در آب فرو گیرد باید
 نشامین و اگر خون بدینها باز نماند استر از حوا بفض آن باید دادن و نهاد کردن و یا سر همی لابن
 بکار داشتن و آنجا که رسیدن سر با بود از علاجی که جهت عفو سر خورده و طریقه از برد خارجی گفته
 شد اینهمه مناسب بود بکار باید داشتن و از خوردن آب سرد سردیها حذر باید نمودن و آنجا که سبب
 خشک باد بود از علاج بواسیر غیر انسان و علاج باد آن طریقین کب آنچه مناسب نماید کردن
 و از خوردن چیزهای گرم و خشک و از سولفات سودا حذر نمودن درین هر دو قسم آخر
 در حمام روغن مالیدن بر محل در تا به گرم نشستن در و بیرون آمدن پیه تازه نرم کرده طلا کردن
 فائده دهر و در ثانی طلا کردن موم روغن که از کوان شتر یا روغن کادی عود یا روغن گندز ساخته
 باشند نافع بود و الله اعلم ریش ظاهر شرح گاه بود که حواله آن از خارج ریش که غور
 پر بر آید اغلب غولانی بود و از طرف نهایت ذکر افتد در می آنکه از آن ترشح بکنند سوزش
 آن آنچه سبب از او سبب آن اکثر فائده نیز بود که بر آنجا ریزد یا بر آنجا گدزد و باشد که سبب
 خراشیده شدن آب گیرد درسته بماند علاج هیچ بهتر از طلا کردن گل سرشوی نیست و پاشیدن
 خشک نرم سوده آن بر آنجا هم نافع آید بواسیر این صج با سوسه و با سوسه و نوع بود یکبار
 غلبه که اندر تپیکاه و حواله کرده و در گاه و مقصد و ز بار میگردد و آباد با سوسه گویند و اول آن در
 کرده و نواحی باشد دوم فزونی است که بر مقعد بر آید از مدون یا از پردن بر بکار و لب آن
 یا بر پردن جنس گوشت و سبب این نوع را سبب اختلاف و اعراض اصناف بسیار
 بر پر آید چنانچه بعضی را روزه سوسه بالا بود و بعضی بر پردن یا ن باشد بعضی ناسفت
 بود که چیزه از دسه با لایند و چون مدسه زیاید که آن را عطفه سازد

در دکنده پنهان باشد که کجیم میرنجاند و بعضی ازین ناسفته را گاهی که مدوی سرد متلی گردد و در
 کندی تخفیف تسکین یابد و بعضی سفته باشد که زو آب و خونی از آن میآید و کتر در دکنده باشد که هیچ
 در دکنده بعضی چنان سفته شود که باده تشل از روی گذاره کند و جمله اینها از سفت مکمل برین
 نباشد یا همچون و بند بود بزرگ و نرم آن هیچ در دکنده یا همچون تشل مشاخ هیچ مسترد و آسشته
 باشد و آنرا سخته نامند و یا همچون اسجیر گردد و پس بود از آیتنه گویند و یا همچون دانه انگور گردد و طولانی
 باشد و از جوانی با املی بار جوانی بود از آنستیه خوانند و یا خود بود همچون عدس و نخود و صلب باشد
 شبیه بسولول و آنرا ثولول گویند و یا همچون دانه حرما در از و صلب بود آنرا هم از ثولولے دانند
 و یا همچون توت نرم در از باشد آنرا توتے نامند و از آنجا آنچه سطر بود ماده سودا سے آن
 غالب باشد و آنچه نرم تر بوده ماده خون آن غالب باشد تهرین از اصناف تخلی بود ازین
 مینی زیرا که قلع آنها از محل شکل میسر گردد و نادر و صعب با نظر بود و در اینها از قلع آنها اثر
 کتر باشد و آنچه همسایه مجرای بوی افتد برتر باشد جهت مزاحمت کردن آن مجرب را در زیاد
 شدن آفت آن و با سورا البته مسترد و افتد و اگر مردم را از دوتا سه بیشتر نباشد و بعضی را چنان
 تا پدید آید باشد که گاه گاه از سفته تا نزدیکی کرده بر طول مساحت تقسیم شش دانه پدید آید و این
 از جمله اقسام تیر باشد و از جهت تعدد بلفظ حج خوانند و شود تهرین این جمله آن بود که پدید
 و گرانی باشد با کم در دنا سفته بود و یا انگ ریگی و خون از آن دوده و بر یک سنق میباشد حال این
 منم بلع زیاد کم محتاج بلکه نفع آن هم اکثر سفر بود سبب اسطلاح این علت خونی بود سودای
 طبعی یا غیر طبعی که بر آنجا مندرگردد و بلادی که هوای آن روی و حفن باشد شیر و خرما
 و مای شور بسیار خوردن این علت بسیار پدید آید و مردم سودای مزاج را بیشتر و بتر واقع شود
 و غم و خوف بسیار مردم را این علت باشد و همبست بر متوضای میور بسیار شستن هم این
 علت برآورد و اول سنجار بچنان یافته اند که اگر مدوی را که در دماغ علت سودای است ازین
 علت حالی نیستند از باد آن یا از دانه آن موجب این حال تواند بود که در اکثر ابران مردم سودا
 قلیل بواسطه تیر میرمحق یا منقلط آن حاصل میگردد و آن بحیث غلظت عروق باقی میماند از ساسا
 آن مندرغ نیست و طبعیت دفع آن از افواه عروق می طلبد و هرگاه حرارت آن مقدار نباشد

که از با عالی مائل سازد لاجرم با سافل خواهند شد و ساختن این تخصیص مقدر و حوالی آن که قاصد
 مثل همین مواد بر آنجا بیشتر وارد و چون در آن موضع حرارت برنی بران رسد آنرا مستعمل بنجار سازد
 و بسیار از آن متولد گردد پس بعضی از آن در رودها جمع آید و بعضی گاهی از عروق به فضلات
 در میزد و اگر از انواه عروق مقدر به شب جلد ریزد آنجا بازماندن او را م و شور پدید آید و اگر
 انواه آن عروق بسته شود چیز فرود آید همچون و شدید گوشت مرده بزرگ حاصل آید آن با شور
 آن بواسطه فسادهای که در ماده آن هست و در دیگر گاهی بران میرسد قابل آن مذکور باشد
 علامات اما با دبا شور چون قوی بود با قراقرود در اکثر اوقات از زمان در بار و فنیب و جای
 و گاهی زحیر کند و باشد که گاهی بخت باشد و بسینه و باشد که گردن و شتر اسب و پشت بر آید و در
 گردن شکم اکثر نرم بود و بر باز شود و باشد که شکم با دیگر در در مناف رنج دارد و باشد در مفاصل و
 زانو و کبیر اعضا آرد و باشد که سبب اسهال خون شود و صاحب آزاد نشستن بر خاستن بنجا
 آواز کند و قوت جماع ضعیف بود و از آن لذت نیاورد و غرقه آرزو آن بسیار کند و در جن
 بردن جستن منی از نک دردی در مقوره و حوالی زهار لحظه پدید آید و اگر بسیار نباشد این
 اعراض هم کمتر بود و گاهی مقدر هم بجهت اما با شور آنچه از خون گرم صفرا و س متولد شده باشد
 با ظنیدن و سوزش بود و آنچه از خون غلیظه پدید آید بود غلیظین و سوزش آن کمتر باشد و اگرانی
 بیشتر و ضعف قوت جماع اینجا بیشتر بود از بادی و در غرقه هم بیشتر باشد و بعد از جماعت
 ضعف بسیار پدید آید و قلت اشتها و سوء هضم اینجا بیشتر ظاهر باشد و خواب جلد اعضا را
 بسیار گران و کوفت ناک یا بزرگ میسور بزرگی و سبزه گراید و باشد که بسیزی
 و سبای زرد در صامی و سخاسی نماید و باشد که رنگ وی بگرد و با شور خارش در بیخ آن پدید
 آید و باشد که بسبب غلبه صعود بخارات بر مانع بر تمدان و موسی روستی ریزیدن گیرد و اکثر
 را در زمانها ضعیف و بزرگ شود و زرد و بیفتد و روی بر و سیده نماید و در حرکات زود دست
 شوز حکمت گرم شدن بخارات مبدون و در سیرن بول و گاه باشد که از ر سیرن بخارات
 بر از بوا سیر بول و مانع غشی دودار و خمداح پدید آید و علاج بدان که این
 علت گاهی که استفراغ ماده باشد اما آن بود از بی طمانه و مانع

به تخفیف سوداوی و هرگاه بعد از چنان علتی حادث شود اغلبی جب زاله آن گردد و من دیرم
 را که صرع سوداوی داشت و بار سوسیه با آن پیدا کرد و هرگاه خون از آن فنی مزاج او بصحت
 بودی و چون آن خون باز ایستادی او را صرع گرفتی متعاقب و بعضی قوی که کردی تسکین گرفتی
 و بگذردن آن خون تسکین و راحت تام یافتی و مردی را که این علت ضعیف افتد و طبیعت
 ایشان با آن خوی کند و تبری با مضرات جزویه آن مقادست نماید و بے جهت کلی طبیعت
 بگذارد که غلبه کند تا آخر عمر ببارد و ایشان جز خنجر کردن از سولات آن ماده زیاده از فائز
 طبیعتی و تعدیل مزاج و خلط سبب تسکین آن در امات محل از بعضی اوقات احتیاج بریزد
 نشود و سعی در ازاله آن صلحت نباشد و اکثر مجربان زایل شدن این مرض را بکلی نادره دانسته
 اند و علاج بر آن ضعیف سودا و تسکین اعراض فرسوده اند و اگر چه بسیار واقع شده که آن
 را بزیره اندر اما استقامت کرد و نیز بر طرف شده اما ماده آن بر طرف نشده و بشک و بعضی از مواد
 که بر آنجا مندرج می شده هم در بدن تشرک در ازان ماده مرضی دیگر پیدا آید و باشد که بعد از
 باز ماده بر آنجا ریزد و دیگر با او سیر متولد گردد و بعضی را دیرم که بگو بزیره بود و نود کرد بیشتر و برتر
 پس بر هر تقدیر در اصلاح این علت بارادرفن مرعی باید داشتن و بر تریب نافع در ازان
 و ایم لازم تا آخر عمر باید نمودن و تریب که جهت مرض مطلقاً بیان کرده اند از زده و
 بزیر نیست اول تنقیه بدن است به فصد صافن و باطن یا اسلین و صافن و حجامت
 سرین و استفراغ سوداوی ترتیب و اعمال و تخی باید که ماده غالب باشد و اعراض مرض
 مستولی گشته و ایم استیلای آن بود که با سیلان نافع متادسه که سه بوده حبس شده و دوران
 هم بدوش مرض دیگر باشد و یا استفراغ دم از طریق با سوره صلحت نباشد و قوت بر آن
 نیکو بود و آنجا که سودای غیر طبیعتی سبب باشد تنقیه به بلبلوخ بلبله آله و سبستان آن
 و خیار شنبز مجربا فرماید و آنجا که سودای طبیعتی باشد تنقیه به بلبلوخ بلبله و انتمون کفای
 بود و دوم اصلاح حال طحال و کبیر و معده و اسماست بر آنچه در عملش مبین شده و این
 مرض بے سوز المزاج این اعضا نباشد و هرگاه حسنه اینها بصلاح آید و لید و اختلاط
 ماده مرضی بجز آن کم گردد و مزاج روده از قبول باره آن احتیاج نماید و دفع مرض آسان بود

و لیکن تریا بر اشتراک علاج لازم بود سوم تخلیل ماده با سورت با ستم تواتر غیر سرفط در حمام
 معتدل در ریاضت و دلک اسافل بر سورت و سواری آهسته غالب در اکثر ایام و ناشک
 این تریا بعد از تریا بر ستم مناسب آید و آنجا که مرض سخت بقوت باشد منفعت این اعمال بهتر
 و در ظاهر شود دیگر رعایت غذاست بطریق که مراد در امراض سوداوی به تخصیص مایه نجوایا
 گفته شده و بالجمله حذر از مولدات سودا و از مستی تواتر و شراب قوی و از سیر و پیاز و خوردن طریحون
 و آنچه موجب سوخته شدن خون باشد واجب بود و استعمال غذاهاست لطیف تر
 که شتهای نازک فری و اشتهاست چرب کم فانی و سیوهای گرم و تر پر آب و فالود باد
 فریباست چرب و امثال اینها مفید باشد و نجایست خوردن گندمای پخته در دغن آن
 البته چیزه که منع و تسکین بخار آن و تقویت معده و اختاناید و گلشن و قرص مصطکی بکار آید
 و حلوائی بلا درمی که ادویه گرم و خشک در آن کم کنند در نیاب جامع النفع است این مینت
 منع آن مرض میکنند و لیکن بر سبیل اعیان تریا بر ستم از قلیل آن بمقدار لاین آید و فتن مجنون
 را دست زربنج بر سورت و چغندر در نیاب خاصیتی عجیب دارد و تخم برداشتن و انداختن
 از محل پر شکاری و آن بجرمان استاد متعلق است این عمل گاهی توان کردن که بر ستم
 طافت کشیدن الم آن داشته باشد و از دیگر علاجها تحقیقی که به آن توان گذرانیدن نشود
 و در بریدن خطای دیگر باشد مثل رسیدن آفت باصل عضله و متان و باز با بستادن خون
 و درم کردن و غیر ذلک و با وجود عدم این خطای تمامی و آنها را قطع کردن نشاید بسبب
 انتشار ماده از آن مرده بدان و بیم حدوث امراض بدتر و آنجا که صلاح در قطع باشد اگر سخت
 فصد کنند و مرین را بجزر سه مناسب تریا کنند تا از ادراک الم آن بقوت نشود و خون مهم
 بسیار سیلان نکنند اولی بود و احسن وجه در قطع و انهای بلند برآمده است که نج ابرو ششم خام
 با نج آن بندر در با کنند مری نج آن باریک خورده شود و بوقدر بر ستم زیاد و شسته ششم
 ریزان و انهای با سورت با دویه که گوشت را بجزر اندوزد و میزانشانند و یا
 خشک می کنند آنرا بجزر یا به نطوخ و این عمل گاهی باید کردن که قطع میسر شود و مصلحت
 باشد و انهای آنرا توان دیدن اما دویه فوریتره اینجا استعمال است و موجب

در بخار و نجاس است و دیک بر دیک و غلافون که آن بر کبی است از آگ و زنج مسیح و زرد
دو شب و مردا قاقیا جله سوده و مخل حمزی سرشته در سایه خشک ساخته و طریق استعمال اینها آنست
که ازین اودیه بر روی مری چسبند و بی روغن یک توام که بر نپه رفیق یا پرده تخم مرغ انزال
آن کرده باشد و قدری قلیل به پاشند و بروی دانه به خسانه چنانچه بغیر دانه بعضی دیگر
نرسد و دیگر دانه که از نو اگر هم میوفتد از رو سے آن مکرر سازند و دیگر دانه ملت دهند چندان این
عمل میکنند که دانه سایه شود بعد از آن برک کرب پنجه و روغن گاوگنه مرهمی ساخته بر آن
می نهند تا هم درد از آن تسکین دهد و هم آنرا بپایند و اگر با سور قوتی اندکی از بنهایا تا بند آن
خورده شود و گوشت صبح از پشت آن ظاهر شود و آنجا که دانه ظاهر نباشد مجرب هر درون مقعده
بیرون با یک کشیدن چنانچه برای قطع گاهی هم برین عمل احتیاج افتد و ساعتی همچنان گذارند تا بیانی الجمله
تومی پیدا کنند و زود یا زجای بود انگاه مجرب در داشتن دود از زدن با طلا کردن و بعد لحظه با احتیاط
و چرب کرده باز بجای بردن و گذارند و اگر سوزش دارد المی سخت دپتس پرید آید نه باید
ترسیدن و عمل را باز چرب باید داشتن و شور یا می چرب و خشک دادن بعد تخفیف آن اعمال
دیگر مکرر کردن و مس به تیزاب سیاهی قطع این دانه کردن اول از دیگر اعمال و در هم بواسطه
جمع بودن حدود و جذب تحلیل و تریاق است و دفع بے سیلان خون بعد آن درین دود
سفتت او خود در اصلاح اکثر ادوام و نیز از آن ظاهر تر است که محتاج به تعریف بود لیکن
این عمل برفق و در ایام بسیار باید کردن تا جراحی قوی نیز مقتدالی دیگر برید نباید اما اودیه
که دود آن خشک کننده ماسور و مجرب است بلا در ست و زنج دپوست کبزد و بیخ خنظل و بیخ
هزاره سیند و سورنجان و فریون و برگ سور دپوست مار سیاه خار زنجبین و علف و خرز بره
و ایر ساد بیخ انگوان و سوز زرد آلودی تلخ و نیک شرمجوع با خردا فز و ایا مخلوط بعضی به بعضی
و اقوی این جمله بلا در ست و زنج و فریون دپوست مار و این عمل گاهی مناسب باشد
که دانهها هر بود در وقت حاجت بردن خیزد و لحظه مکت کند و طریق این عمل آنست که دیک
سفالین را ادم مقدار مقعده بین سوراخ کنند و نیک شتر با بیخ کبر را در گیرد و اندکی چنانچه
قریب با انگشت شود انگاه ازین اودیه برین آتش ریزند و دیگر ابر بالای آن نکون فرد کنند

دوانه را بران سوراخ سفید چند آنکه نیکو از آن دود و بخار بیدان سد نگاه بر خیزد و هر روز چند کت
 چنین مکرر سازند مری را نافع آید و اگر باز میسور را خشک سازند و هر روز بیدگ در شیب آن
 مکرر آید و کند با سوزن لولی را عظیم نافع آید مجرب است و جاروب کردن آن بطریق که اولی
 گفته شده هم بعبایت سفید باشد اما ادویه که مالیدن آن خشک کننده با سوزن آزموده است
 بی افنی است که قدری برگ مرزنجوش خشک و نمک نرم سوده در آن فطط کرده باشند و در او
 آبله فزنگ و درهن المفاصل که از مخرمات جوگیان است آلا میدن و آنها بدینا پیوسته
 نافع آید مجرب است بود که بسیار با سوزن را خشک کرده بود عمل او آن بود که پیاز عفضل را درین
 تازگی گرمی و شیرینی که در بیج آن میباشد قطره قطره برده انهای با سوزن و مکرر کرده
 جلاد دفع شدی باذن الله تعالی و آنجا که با سوزن دور بود و ظاهر نشود بگیرند و زرد آلو
 تلخ را دروغن کشنده و کنجاره آنرا نیکو در آب بالنز و بالانز و با نزه درم ازین روغن در مقدار
 درم از آن آب پالانیده ریخته و فخر حقه کشند سفید آید و مکرر باید کردن در ایام کثیره مجرب است
 و اگر قلیل ازین روغنهای مذکور هم الحاق کنند نافع آید در حمله این اعمال طلب
 دفع و انان تا بگردن حبت همان سفرت که در قطع اقوی آن سعی باید کردن بفرم کشادن
 سر با سوزن حبت استفراغ ماده آن را این عمل گاهی باید کردن که استفراغ متعاد
 آن باز آید باشد با سوزن متلی گشته باشد در وی ممدوی در آن موضع غالب شد و یا امراض
 دیگر از فساد مواد و بخارات آن در بدن پدید آید بود و اما ابتدای ابتلای وجه در بواسیر پدید
 آورده مصلحت در استفراغ ماده بود ازین محل حبت وجود و نافع دفع آن از دیگر طرف و تا
 دفع آن بران مرصی و مانعی در طریق این عمل است که مرصین را چند نوبت متوالی
 استحکام فرمایند بیده بردنهای نرم مناسب علت چون منوساق بزر را چند نوبت دفع اول
 دروغن که بان شتر دروغن منور زرد آلو تلخ و منور شقالو با مقل ارزق آمیخته یا تنها
 منور منی کنند و تا به گرمی نشاند سوزنی سفید آید و اگر بدینا نشود سفحات فقط چون
 زرق کبوتر و تخم نر هندی سخته و سفلی و بخور مریم و زهره کا و طلا کنند و با بطریق شیاف بکار دارند
 متعاقب لحظه به لحظه بقره و از صافن با بعضی فصد کردن نیاب نفسی تمام دارد و چنانکه در تقیبه

اولا بدان اشارت شد بسیار اتفاق افتد که بخورد مضد صافن بکشاوه گردد و اگر به تیزاب فارقی
 بر بکشا نیز سهل و انفع بود مخصوص بود که هرگاه او را حبس باده بواسطه شدی و اعضا و ترمه محل
 پیلو پید آمدی و چون دفت کشودن آن نزدیک شدی او را صعبوت تب دلرز آردی و تب
 گرفتگی و در اتنای تب چانه زین او بطرف راست و چپ بلی اختیار چنان حرکت کردی
 که سخن برودن توانستی گفتن در آن عین او را قدری فاذر هر حیوانی در گلاب سوده دم
 آن اعراض برودی جلا تسکین یافت و بر من او برتی هم نافع بود و بعد چند ماه باز از اسک
 ازان حالها ظاهر شد او را مضد با سلیق کردیم درس دادیم مضد آمد و بعد در حد و حبس مراد
 رس میکرد و مضد نافع میبود آن حالها جلا کم شد و اگر در سالی یک نوبت واقع شدی تب
 و لرزه آن چندان خشک نبودی شش و دیگر را چنین حادث شده بود که هرگاه خون بواسطه
 باز ایستادی چند روز بباد بوسه و در آخر شب فله کردی و نام سردوش او بر آمدی و آخر بر خیز
 انجا میدان و وجع محل بسیار شدی و از صعبوت آن حبس باده بول سرخ و خون سیاه بواسطه
 در حبس زخرف نظر و چند هر بار با بلغم آردی و او آخر روز کتر بودی بهین حال حاضر شد و حضرت در
 برناتنا شربت نفع شرف دادند با مزی نان تازه فی الحال اعراض تسکین یافت و عصر
 او را غذا بنام برین و فاق اناد و او در شب نگاه بواسطه او بکشد تا صبح باز در مجلس انده خون
 اطلاق شد بعضی صرف و بعضی آسینه یا بلغم بر باز و خفتی و قوی او بر آید هر صبح او را مضد
 رانارین دادند و غذا بلا بدل گیرد و عن گاؤ فرمودند و بعد قضا حاجت محل را برود و کبر و دشمن
 امر کردند و پیش او برین اعمال کم شد عصر او را از با سلیق مضد کاسه فرمودند و تسکین
 تمام یافت هشت تسکین دادند و در دو کوفت آسنت بسکانت مناسب بیان مرتبه که بواسطه
 و شفاقی را که با آن بود نافع آید و تسکین و ج با علی مرتبه نماید که بر پیله سب که بر پیله
 منزسان گاؤ سادی و باد و برابر مجموع که بان شتر گبزه از نزد بانکت مجموع خون کبوتر و
 ربع مجموع انیون و در باون سرب با صفر صلایه کنند و فانه طلاسه کنند و یگره گبزه کنند
 او بشویند و در لست پیچیده در شیب خاک کتر گرم بیزند و بر آرزو در روغن کسسه
 گاؤ بار و عن مغز زرد آوی تلخ هم بریان کنند و در باون تر کرد آرزو اصلا بکشد چند اکل بچو

مرهم سود و پس بردارند و دیگر مطلقا کنند اما چون دانه بیرون باشد برفته کرده بر آن نشینند و اگر
 درون باشد منبسط را بدان آلا بجزه بردارند و چنانچه بر آن رسد و بگذارد و مرسته و باز سنجید و کنند دیگر
 بگریز اکلیل و بابونه از هر یک یک پانزده درم زعفران یک درم ایمنون دو درم مغل سه درم
 طبعه و تخم کتان از هر یک دو مبرگل خلی یک مبر و مغل و ایمنون را در منجبه حل سازند و در او با
 بار کوفته و بنجیه یک زرده تخم منوع با آنها مالند و جله را با هم به ساینند چندانکه مرهم شود
 دیگر با سی مطلقا کنند و روی آن را بر روغن گل چرب سازند و دیگر مرهم بر محل دانه نشیند و اگر
 که درم و حج را بر روی زائل سازد بگریز موم سفید و اسفندیان و پسته بط و سببه گاه جله را
 بگریز از نو کنند تا بنجیه در روغن هم مرسته ساخته را با آن در باون بچرخد مرهم ساخته و هم گرم می
 نهند میان روغنهای که ترنج کنند و همچنان با آنند نسکین و بر روغن عود کاری روغن
 گل که از روغن زرد آلودی تلخ ساخته باشد روغن کوبان شتر روغن گندار و روغن باد که از
 روغن منقشند و باز روغن آلودی ساخته باشد روغن شتر و گاو اگر مغل و قدری موم در دنیا
 حل کنند بیزود و دیگر کرده بکار داشتن بیان آبرنی که نسکین و نسکین و مرهم هم کنند بگریز خلی
 و بنفشه و جبارزی و خوش کرد و جله را با یکدیگر بچرخند و غلظت آن از ابرست نرم کنند و نامی سفید
 دی را بر روغن ازین مذکور است چرب کرده در آن آب ناز ساخته نشاندند و اگر با سنج
 بسیار و منکر و اشتهای آن در طبع کنند زودتر منفعت سازند و آنجا که دانهها منقبی باشد و بکسین
 تخفیف افتد برین مرهمها و روغنهای لطیفه حقه کردن فائده تمام بخشد و بعضی از تدابیر سابقه
 چون مصدر و تفتیح دانه و استمام در روغن استلای این علت عظیم موثر باشد و آن اعمال
 چون بعد این تنقیه با واقع شود بیزود و تراثر کند علاج دیگر بستن خون است که از دانهها
 با از محل قطع آن رود و قطع کردن زرد آب با سورا این حسن گایه باید کردن که از
 محل قطع خون صالح با فراط رود یا از با سورا ده با فراط منقطع شود و بلا شبهه این هر دو
 حال صفت عظیم آورند و باشد که سبلان ماده و صورت و حج صعب شود و در محل و جوارب
 همان است که مراراً در مسبلان خون از جراحت ظاهری و بالینی را انتفاع از او و در
 گفته شد و استعمال آنها اینجا بعضی بجز ایندن باید و بعضی با حقان کردن و بعضی ضار کردن

تا ختم کنند به تفصیل محل بر بره را و بعضی بطریق ذرود بعضی آیزن هر یکی چنانچه مقتضی وقت و محل باشد تعیین آن بلیب مجرب متعلق بود و گاه باشد که در افراط سیلان به قصد و شداطراف قبل از ارسال دوا احتیاج افتد و اتفق بود و زود آب استغناخ از زیره و مرد اسنج و شادنج عدسی و اقیمیا و سیم جلد شسته در مزگی مسکن ملکا کردن باز دارد و هم رود یا بیدن جراثیم با سوره محل قطع آنست بعضی مرطبات لاسقه از آنچه در بحث جراثیم و غبوره و فرود آوردم داخل و خارجی گفته شده مکرر و مقرر اند مال با سوره فنی باید توقع کردن که سیلان خون مسفرع آن منقطع شده باشد نبسته و بواسیر مندل فشرده و دستور این عمل از جراحی بود و آنجا که نامصوری در مقعد بر آید از آنچه در مجلس مبین است اختیار باید کردن زمان پیشتر بستگاری باید اصلاح باد با سوره گاهی که با با سوره نوزاد علاج آن هم ازین نوعها باشد که مذکور شد چنانکه آن هنگام مجموع عرضی بود درین مرض را و آنجا که بی با سوره بود و آنرا که باشد بللاج قوی احتیاج نیفتد و همین قدر مرطبات باید کردن که زیاده نگردد و درک سولفات ماده آن نمودن و سولفات سودا خوردن و گاهی سوره کرده را بر دغن کادی عور جرب ساختن و همچنین به پی کرده بزود ترطیب غیر مضعف معده که شیرین و مرادست بروای مغوی چنانچه در با سوره گفته شد کردن و آنجا که قوی باشد با رعایت این تریا نیز مذکور قصد و تقویه ماده نیسله لایق در هر چند وقت که قوی از آن می باشد باید کردن و اصلاح حال کرده و مراقبتر نمودن به صناد و مرادست خوردن یا آنچه پنجه و تریزید آن صبا جاد درین باب منفی عجب دارد و با طعام گاهی سرکه خیار خوردن هم منقحت رساند و زعفران و اشباه آن از گرمیها سیب منقحت مغز باشند و خزره شیرین با فراط خوردن بجای آن و غذا و طعام کم خوردن این مرض را مطلقا سود دارد و اسهال آنرا نیابت نافع بود و استاد علم شخصی مستد گفت مراد آنها بسیار بود و تشویش میراد حجر بی فرمود که با خاک ماده جاسمت کردن نافع بود یک ذوبت چنان کردم صحت یافتم و استاد علم جارش مقصد سبب این یا گرم خرد بود که آنرا می گزد و در غده میکند و طور غلبه آن در برابر آن گو آبی در دوا غلطی بود بورتی یا مراری که غده آنرا میگذر و مقدم تریا بر سولفات آنها بران اشتها و کند و از خوردن علفهای لزج چون بوریانی برگ چشند و استغناخ به خبرات بسیار افتد

و یا قرص بود و جوز نره و یا مقدمه شقاق یا او اسیر باشد این با سوزش بود علاج آنجا که سبب گرم بود
 یا قرص به سوزش علاج باید کردن و آنجا که سبب خلط گزیزه باشد تنقیه باید کردن و همچنین آنجا
 که مقدمه شقاق و او اسیر باشد تنقیه لازم بود و بعد از آن تقویت عضو نمودن بقرص طما سے
 مناسب رادع و گفته اند که هیچ سوره بسر که در حجامت عصب پس نافع بود پیه تازه را بدست
 نیکو نرم کرده طلا کردن بر محل خارش هم بنایت نیکو بود خصوصاً که آب گرم بسیار شسته باشد
 در آن در آب گرم نشسته و آبی که گل سرخوی بسیار در آن ملکوره باشد شستن عظیم نافع بود
 مستی به شرح این صعب بود که عضله مقده را فرا هم بگیرد و پیر آید و بار و طفل رقیق بے
 اختیار گاه بیرون شود و سبب بسیار شستن بود در چیز با سه مرد و تقدم آن مثل
 گواهی در دیار طوبی باشد در جرم مقده که از جای عضله آن کند و علامات رطوبت و آن
 بلغم بار از بران اشتها کند یا ایسی که سبب آن سیره باشد از فربه یا سقطه و ستانف بودن مرض
 بان حالها دفعه شاد بران باشد یعنی جای است که آب دهنو است و گرم دارد و مردوی
 که بران متعاد نیستند چون بر آنجا در این طبیعت استرخا مقده ایشان را دست و هر
 چون آب شست مامور علاج آنجا که سبب رسیدن سر اعصاب باشد تنقیه رطوبت باید کردن
 در همه قطن نیز تکمیدات باید کردن و از سر محافظ نمودن آنجا که سبب طوبت و استرخا
 عصب باشد تنقیه رطوبت باید کردن و در آبرهای قایض مقوی شستن و بمده روغنهای قایض
 مثل مالیدن در بر یک گرم دزیره شستن و آنجا که سبب آسیب عضله بود علاج نتوان کردن
 و آنجا که آب دهنو مفتضی آن بوده باشد نیز آن باید نمودن و بعد تقویت عضو کردن و الله
 اعلم باز گردیدن مقده این مرض بود که بزور قضا حاجت مقده باز گردد و بیرون بماند
 و بصوبت بار جای رود و سبب این استرخای عضله ای بر جاسه دارند مقده باشد نگاه
 باشد که مرض در می باشد و این خارج بحث بود علاج آنچه در علاج حسره و مقده
 که در کان گفته شده جمله نافع و مجرب بود و قبل از ریختن قوی بعضی بران و شستن
 در آب با سه قایض آنرا روغن قسطه و مصطکی و مورد و جرب کردن نیکو بود و گاه باشد
 که امتیاز افتد بر دست آنرا بجای بزرد و پیه نهند تا حکم بایستد و قرار گیرد و الله اعلم

باب هفتم

در بیان احوال کرده از ترکیب و وضع و سفقت آنها و امراض کلی و اسباب علامات سالها
 آنها اما ترکیب و وضع و مزاج کلیه و منافع آنها بدانکه کرده عضویت مرکب از گوشتی
 سخت و کهنه و عروق و شرایین و غشای که غلاف آنست و بعد و دست و شکل هر یک خیال
 واقع است که گویا محیط سطح ظاهر یک از آنها نیم دایره است و هر یکی بر طرف از مهره پشت ترمانها
 یافته اند و جانب محراب اینها سوسه مهره واقع است تا در حین پشت خم کردن با نزام بود و گفته
 نشود و منع آن نکلند و کرده راست از برابر کرده چپ یعنی برتر نموده است از برابر کرده رده
 امور چون نخته بجانب راست آمده است بران مجازات پس جاسه او بالاتر لازم آمده
 است با یک بهم فرامحت نکلند و از جگر برود کرده منفذ است مجور گس آب که جگر از چون
 جدا نشود و بقوت میزد و اندک جگر جدا کرده برین منفذ کرده آید و کرده بقیه خوبی را که بران
 آسخته باشد و از ان بر رفته و برین جهت غذای آنها صان تر و پخته تر شود چنانچه شناخته
 آنهاست و از جهت این اتصال است که اندر امراض عفون کرده و بوی طهام دهان ناخوش
 کند و گاهی از شمار آن خفقان و غشی تولد کند و از کرده منفذی او میانه کشاده است و آبها
 که کرده آنرا از جگر و اعضا کشد بعد تمام فعل خود برین منفذ بماند می فرستد و این منفذ را برارنج
 خوانند و مزاج کرده مائل به سردی و تری است و ازین جهت بر غشای او پیه بیشتر تواند بود
 و صفرای که با آن آسخته بود گذرد یعنی حدت آن شکسته گردد که تا چون بماند آن را سنوز
 و پوست کرده را حسن نیست و او را ک او الما را بواسطه غشائی است که غلاف طافهاست و سفقت
 او یکی همچو سفقت سایر عضوهاست دو گانه است چنانچه اکثر مذکور شده و به حقیقت دو
 بودن اکثر اعضا و اجزا جهت آن تواند بود که مبراد اعصاب که معدن روح نشانی است
 و اعصاب معدن روح حیوانی که تجویین دل است و در شعیب واقع اند و الله اعلم و اما امراض
 کلیه در اسباب و علامات و مسالجات اینها سوره المزاج گرم سبب آن بیشتر
 علیهم خوردن گرمها بود از طهام و شراب و دار و دوشستن بر تن و استباه و ریختن

در پنج دریا صفت علامت اینست که بول زعفرانی و تیز بوی باشد و تنگی غالب بود و لهبای
 او سرخ باشد بول بسیار نگاه تو از داشت که سخت گرم شود و دغدغه کند و از گذشتن آب جوی
 را گاه به باشد و شہوت جماع غالب شود و قطن گرم بود علامت تبدیل و تبدیل بود به ضد از
 اشرار و اغذیه بار و در طبعه جالبه و با ستراحت در هر ابای سرد و تر با استعمال حصنای و ضد با
 و طلاهای خشک چنانچه در سوراخ اگر اعصابی اشارتی بران شده و خزار و باد رنگ بس که خوردن
 نشسته نیکو دید اگر آنرا نرم بگویند از لته مثال بیالامیدن و با تر بچین بر توری کجین سازند و صابجا
 از آن خوردند سفید بود و گاه باشد که در طلای آن کافور از کی داخل باید کردن و فائده در بزرگی
 جگر و مرق را نیز انجا اصلاح کردن صواب بود و آب سرد در زانها خوردن و بعد حمام در بیشتر شود
 بر خفتن اکثر ازین منفعت را حاصل باشد در المزاج سرد و سبب این ضد سباب گرمی
 بود و از بس زرد کردن و جماع و حرکت سواری عینت و آب سرد خوردن و بر زمین سرد سخت
 خفتن بسیار احداث این کند علامت این آنست که بول سفید باشد و شہوت جماع کم یا طائل
 گردد و پست او بچو پشت بران ضعف شود و در وقت ویرکاست و لها سفید باشد و علاج تبدیل
 و تبدیل مزاج آن بود بچیزهای گرمی که مناسب کرده و در او مسترس و کسی بیاد و سجون
 آن و حلوی متزیاد و چوبی و حلوی بارادرس و سجون لسان الساقیر کوفته و بسیل سرشته جمله
 آنزوده اند و احقان بشور بای سرد و کبوتر بچو روغن بادامچوبی یا روغن جوز یا روغن کشته
 یا روغن بادام تلخ یا روغن زربیل سفید باشد و آنجا که ماده بسبب این سوراخها جات شده باشد
 اول تنقیه آن به نشسته و غیره باید کردن آنگاه این علاج لاغری کرده سبب لاغری و کم بینی
 آن یا بسیاری جماع بود یا بسیاری خوردن که میباید گذارند و در رات و چیز است شکل
 آورند یا سوراخ مزاجی باشد خشک سرد یا گرم علامت این لاغری بدن باشد کمیت بران
 جفات آن کند و ضعف پشت بود یا در وی اندک و انقطاع شہوت و جماع و سبب پیروی بول
 در دوران و یا شد که قوت چشم ضعیف شود و صدع یعنی باشد بول نگاه داشتن و کمر گاه
 و آنجا که علاج آنجا که سبب کثرت باشد شربت بوده باشد از آن باز یا بر اینستادن است
 جستن و چیز است سبب مسمن از آنچه در بحث لاغری سفید ط گفت بشده

اختیار کردن و آنجا که سبب استعمال چیزهای خشک در نره باشد از مرد و غیره تریب بقصد آنها را
 ملازمت باید کردن و آنجا که سبب سوز الزام یا بس بود در تبدیل و تبدیل مزاج من و کرده خصوصاً
 باید که شیرین چنانچه برادران ایما شده و حقه سرد یا پنجه بره با پیه کرده در میناب خاصیت عجیب
 دارد و همچنین خوردن گوشت کرده حیوانات و پیه کرده در الهله و جمله چیزهای جالی و بر در تیز و تلخ
 و شور در تن مضر مفید بود و اکثر مغزایات نافع آیند و نرا بری که جهت مزید کردن گفته بعد تبدیل
 مزاج کرده نهایت سود مند بود و مواد مست طلای پیه کرده بزود غیره یا آنچه کرده بر میان بر من
 بند مزاج آیو سبان باز کرده اورا گردیدن مضر باشد و بسیار بر پاس ایستادن خصوصاً بر ناشنا
 عظیم مغزیت رسا رند و بر سترهای نرم کمان خفتن فائده دهد و شکم را نرم داشتن همچو پاس
 نرم خشک در غیر بار و بسیار سود مند بود و پنجه های گرم نرم در باره مفید افتد و احتقان زمین
 حکم دارد و الله اعلم صفت کرده این صفتی بود که کرده آبی را که بره آب و خون آلوده نه توان
 کور ایندن و خون آزا بحیث تغذیه خود گرفتن چنانچه مقرر او بوده همچنان دفع کند و در سه
 و سوزش و بول قبل از منم غذا سفید باشد و بعد از منم همچو گوشت بر آید که آزا اعسال گویند
 و با آن شورت و جماع و طهام کم گردد اگر چه سبب سطلن ضعف کرده جمله صحنای آن بود لیکن
 به سبب این خصوصاً سخلیل توام گوشت او باشد و فرق میان این بول و آنچه سبب آن
 صفت میز که بود علامات ضعف هر یک درون دیگر میسر گردد و سبب بجران بود علامت
 بجران سبقت مرغن موجب آن بدان اشتها کند علاج اگر مانع نباشد رنگ با سلین باید
 زبون نیزه بر نره باید کردن که بخلش سپین شد مرعی باید داشتن همچنین از تدا میر سوز الزامات
 که سابقاً تریب کور شده بکار داشتن و صنادهای قایلین بر بکر گاه نهادن و فادز هر حیوانی
 و سوسیا به بسیار داون و از مسهل و در هیچ نرادن و از جماع و حمام و حرکات عینف
 منع کردن و آسایش فرمودن در هرهای خشک و غذای اورا در سیه بساق و غوره که با پنجه
 بره و پیو دران نخته باشد و اشتها از نره های ترش قایلین تریاتی و سوبن شیر و گندم دران در بهار
 و فرس طباشیر و امثال آنها فرمودن و در وقت آنها شیر شتر با فلون باد اقراص جبار و اشته
 آن میسوی موافق آید و آنجا که این مرض کند و در اطراف درم بر پدید آید علاج استخفافی

پیش باید گرفتن و انقدر علم بادحوالی کرده علامت این آنست که در کمر گاه در دوسه
 روزی بیکرانی در همین دوره جن گسنگی زیادتر گردد و شب برد بالا تر رود و هضمی با آن نیکو بود
 گاهی مرتفع شود و باز عود کند و فرق میان این با دبا سوره صیغف بدان کنند که انتقال
 این بران مرتبه شود و باز اغلب این نفع مزاجی بود که برین منتقل گردد علاج این حذر کردن است
 از سولات باد و استعمال عطالات درواز داخل نخوردن و احتقان کردن و مالیدن روغنما به
 محل بعد چون روغن زیره و سراب و دندان ضا دهای باد شکن از آنچه در امراض ریگی مکرر است
 و انقدر علم سنگ کرده تولد سنگ در اعضا سلفا حرارت قوی باشد که ماده بلغمی لزج غلیظ که اندر
 عضو بازماند است از کثرت و شفت رطوبات آن نماید و تجسس گردد و دوسن چنان دانم که
 در آن موضع بواسطه قابلیت مزاجی و تدریجات حادیمی و فانی مافد همچو بخار سه که در میان
 اجزای آن فعل بکنند و پدید آید و تولید سنگ کند و برین جهت بعضی مردم را واقع را شود و این
 ماده سوزناکی از بوی هم خالی میزد و باشد که اجزای مزاجی بسبب خوردن آبهای لانی و اشتباه
 آن با این ماده مخلوط باشد و بران امانت نماید تا در آورده و خون هم در او رام حلسب و تجمه گردد
 و بسیار خوردن چیزهای غلیظ لزج و کما کماک و حیرات و انفرود آنچه مافد بود و کثرت بلیات و قلت
 او برین مرض امانت کند و در هر آن این سنگ بود و تخفیف بیانی که فرج باشد جهت
 صنعت وقت و اعتدال و غلظت و لزج و جسته ماده و همچنین منافذ غلیظ را که در کان فریبی مزاج و کم گوشت
 و جوانان لاغر سنگ کم تو از پدید آمدن جهت قلت آن اسباب در ایشان و جوانان و کلمان و
 از کم گوشت را که رگها باریک بود و چیزهای غلیظ و در برابر هم بسیار خوردند هم این مرض
 طاری شود و در جلادی که آن هوای سرد باشد و برین نیکو بود خوردن ایشان این مرض بسیار
 متوقع باشد و در جلادی که هوای آن گرمی مائل باشد خریزه و خیار بسیار خوردند اکثر آن مردم
 ازین مرض این باشد و سنگ کرده نبردگت باشد جهت نقل منتزاع آن سنگ آن سرخی مائل بود
 جهت صنعت کرده از آب از خون که قدامی وی باشد تولد سنگ اندر هر دو گردد و یکبار ممکن بود
 و بعضی مردم باشند که ایشان را این مرض بسیار افتد و تولید آن راه برون آمدن آنرا
 هم فریبی باشد بسیار شش ماه و سالی و این مرض خواه در کرده باشد خواه در مثانه و میراث

در فرزندان پدید آید همچو سایر امراض متواترات علامات حدوث آن در گره آنست که در بول
 چیز دیگر بجز ریگ ریزه سرخ یا زرد متسبب شود گرانی متواتر و خلیقنی در قطن و در گره
 بی بقی میباشد و وقت استلای روده از شغل میباشد که همان جانب در آن خدر پدید آید
 و آنجا که در دیار سراو پدید آید بعد ظهور علامات سنگ دل بود بر آنکه سنگ در مجاری بول
 مانده است و چون آن وجع سکون یا بر محقق گردد که از مجازی نباشد نزول گردد و بعد از آن
 تولد سنگ دراز باشد و جمیع که از آن انزک زیاد گردد بهر دراز غالب شود و در محل سنگ
 قرار گیرد و اجزای آن از طرف بالایی محل قرار باشد و فرود آید در آنجا مائل بود بطرف
 پشت از جانب سنگ برین اعراض از قولنج نماز بود و دلالت کند بر آنکه سنگ متواتر میگردد
 آنست که بول غلیظ و کدر باشد و بیکبار رقیق گردد و یا بول سیاه بیکبار بیدرست و بجز آن
 مرض و نفوس مبالغی ظاهر میگردد و به تشخیص که صاحب آن بپوشد و یا سخت گوشت و بار دیگر
 باشد علاج آنجا که مقدمات آنرا در یابند سخت اسباب تولد ماده آنرا رخ بایر کردن و ماده آنرا
 بتیمای قوی مائمت بقیای مناسبه بر فئات کم ساختن و از محل بازگردانیدن و بمسئله مناسب
 بمنزله غلیظ دفع کردن و گرده را تقویت نمودن و پاک ساختن از سببه مواد غلیظ بهر راست مقدار
 لطیف دادن و آنجا که سنگ متولد شده باشد هم برین توابع یعنی مرد آنرا اولاد کم باید ساختن
 تا قوی نشود و کمر گردد و لیکن آنجا که بزدرستی و در زیاد شود قوی نشاید بود آن که بیم تولد در
 بود بعد از آن بایز توابع بریزانیدن و اخراج آن کردن با و درین منقیه قویه دره و لغز انزله و نرم
 سازنده مجاری و ماده بجزه مثل عقرب سوخته و جملیه و دروغن عقرب و خرگوش سوخته
 و پوست تخم مرغ که سپه از آن بیرون آید باشد و خاکستر شیشه سوخته و خاکستر شاخ کرفس
 نخلی سوخته و سنگ گرده و فشانه در بول تبس و جعل خشک کرده و نبات خشک و قسط و حب
 لبان و عود لبان در دروغن آن شرف و پربا و شان است و کف زرد بون و تکی در میان آن
 بایز دروغن زرا بچ و مغز عک و کلاغ بید و سوزده و پاک و راز یا نه و کرسن برگ و تخم ترب خرن
 و خیار و قناد انگور و انجیر سفید و حل کبره و بوزه ارمنی و قتل و کاسنی و تخم خلیج و توت
 و جازی و خوش ناز و خون خشک تبس چهار ساله که آنرا در اول صیفت ذبح کرده باشد

و ادامل و او اخر خون او را گذاشته باشند و وسط آنرا گرفته و بعد بسته شدن ریزه ساخته و بر روی
 محل بر آفتاب خشک کرده و از عبار حفظ نموده باشند و این را بعضی یرا لنگه خوانند و آنرا به سبب
 قوت و سرعت اثر وی در ریزه این سنگ و شربت از آن تا چهار درم بود و طریق خوردن این
 این ریزه آنرا سنگ چنانچه محفل مطلوب شود و در اعضا با زنت از قوت آن شکسته
 کرده است که از مارت آن مثل بزرگ کس و یا قوت قویه با عنبر مرد آن از او به قویه لنگه یا نیز
 تا آنرا از رود بران راه برود برساند چون بهمان چه زود میرساند زود میگردد از ریزه
 چیزی که آنرا بعد وصول لخطه مکث کند تا آنرا خرد و با تمام رساند سیاه نیز از چیزهای لاج
 منفع مثل آبله و اشباه آن و چون از قوت و حج آن بیم حدوث ورم است از سنگات چیزی
 که با الخاصیت تسکین کند چون بزرگ کس و یا تجزیه تسکین نماید چون خشخاش هم با آن لختی یا رساند
 چون سبب در قوت عضله نیست شده از مستویات نیز با آن لختی منعم کنند از جنس سلیمه و سبب
 در مثل آن دلاون جالی طبیعت هر یک را در آنچه لاین است استعمال نمایند و همچنین و کبره
 زردی و قدری شیر خشخاش و صمغ با هر که جامع این مطالب اند و منفعت قوی را با آنها داد
 یکبار در در منزلت و کلاغ تنها اکثر این ساخته حاصل بود و مقدار آن تا نخودس بزرگ طبیعت
 نیز از خوردن آن بسیار منفعت میشود و اگر از این دو ریزه آنرا قویه چند تا با بسم ختم کنند تا بر
 چنانچه در قرا بدینا مذکور است و هرگاه از این خواص مطلوبه در حیدر از آنها باشد ترکیب
 آنها منفعی بود از ادخال چیزی گرم و دیگر از خارج مثل سرب روغن عقیق و خشک و منزه و
 پریاه شان و اشباه آن و تقسیم مقدار هر دو این را از کت ادویه بایر جستن و بعضی در سنگ
 شاه گفته شود و مناسب حال هر شخصی برای طیب با بر شستن یا شست و حال استخوان منفعت و او
 بکثر و بیشتر و او را هم گاه یا بند اولی آن بود که چون این ادویه خواهد خوردن نخست
 مریض را در آبرن مری نشانند تا بالای کمر گاه در حیات لانتة طول یا استخوان کنند تا مجموع نگاه
 و در بر بند یا جاری نرم شده باشد در قوت در آب اسنان برودن تا آنرا برن بیان آب زن بلبله
 مناسب بگیرند بلونیا رخم کمان و کلاغ پس برگشته و با بون و اکیمل و خربزه و مصلی و خوش نظر
 و بخارا انور که جل را بر شاستند و بکار در اندر اگر حقیقت از این ادویه مرضه و شفت که در سبب کنند

و بکار و از نوره عظیم نافع آید و هم زکریا گوید که بسیار نجره کردم به فصدوح تسکین یافت و بعد آن
 سنگ باسانی بیرون آمد و آنجا که سنگ از گروه جدا گردید در جاری دیگر بازگروه و آنرا با جلا س
 در آیزن و یکمید به آب گرم و در غن زیت مخلوط نمیکند باید نمودن ذکر از تقویت مناسب باشد
 و بیستین سالک و مسافر بیرون نیز و بنامت این ترا بر در بحث سنگ شانه اشاره شده واقع شود
 انتشار اشرفی لای و مرده را که این مرض به پوست بازمی آید پوسته بر اعانت حال کرده
 مشغول باید بودن بر تری کردن مرادست نمودن و گاهی مسهل ملین و خلط غلیظ خوردن از چیزها
 غلیظ و گرسنه گروه پر میز کردن و همه چیزها به جالی و طبیعت خوردن و هر روز بر بالاسنه
 طعام سبون رماد مغزب و اشتهاء آن بکار و داشتن آب سرد با طعام و در با اشتهاء گاه خوردن و خیزه
 با فراط قبل از طعام نوشیدن در بسترهای خشک تکیه کردن و از جماع و حرکت سبب و در بودن
 و اشرفی علم و درم کلی این اغلب و مو بود جهت بیشتر گذشتن خون برده از دیگر احسلاط
 و صفراوی و طبعی و سوداوی صلب هم افتد بر میل سواه موجب هم برین محل اکثر گفته شدن
 کرده بود از حرکت عمیر و با از مغز به با از سقط یا بستن چیز گران بر میان مانند میان و یا از بسیار
 حبس بول با از زوری قوی برداشتن چیز گران باشد که از انتقال ماده می واقع شود و این
 علت گاهی در برود کرده افتد و گاه به در یک افتد و هر یک ازین نوعین در تمام اجزای
 کرده باشد یا در جانب نوری آن یا در جانب عمیق آن و یا در داخل آن مرتب بجل تجویف و یا
 در خارج قریب بپشای که غلاف وی است و باشد که خلیم درم بران متبر رسد که راه رود و راسد
 کند و نخبه پذیر آورده اما علامات مطلق درم گرم تب لازم است با فریاد و سها با بے نظام
 و تشعریه با التاب و گرانی و نمد کرده و ارد و در بسیار حضورها که درم قشاد ملاقه آن نزدیک
 باشد و هر گاه درم خلیم بود صاحب آن پشت راست در فرود عطر کردن هیچ نتواند باشد که سواد
 ماده بر باغ رسد جهت مشارکت و اختلاط عقل بر پر و اینچ بر مو مخصوص است آنست که حرارت
 وی تیز و گزنده باشد و تند و غلبه کند در محل درد یا گرانی و یا هر لحظه قشند شود و بول کردن کم بر خیزد
 و رنگ چشم درو به شرح باشد و نیزه در با فرودخته و اینچ به مشرق مخصوص است آنست که تب
 وی سوزان باشد و گرانی کم بودن و سوزش در محلی باشد و تشنگی غالب بود چنانچه

از خوردن آب قلی نگردد بول از کنگر زرد زرد آید و بحری را بسوزازد رنگ رود
 سرخ بزرگی مائل بود و از آنجا که درم گرم و پیلید گردد و این جله اعراض مذکوره غالب تر شود بول
 بر سپیدی باقی بود و بیمار چنان پندارد که چیزیست که آن بر کرده او آویخته است هر گاه و پیلید بچینه گردد
 این اعراض بتدریج سبک شود بول رنگین گردد و چون درم منجر شود زائل گردد لرزه قوی
 اولاد بر پیر آید چنانچه در استغفار او رام باطنی گفته شد چون لطیف نشانه کشاده بود سوار در بول
 ظاهر گردد و در جلد در سخت بول سفید بود پس زرد گردد و باقی ماندن آن بر سپیدی دل بود بر
 دفع و پیلید یا صلب شدن درم به تحلیل یافتن لطافت آن باقی ماندن کثافت آن و آما س
 صلب و سومی از دهمی حالی نباشد و بلغمی با شغلی جلیل بود و سوادوی را مطلقاً حس و دوج نباشد
 دریم که از پیلید و غیره یا بول آید اگر سپید و هموار بود و گنده نباشد اسیدوار است و اگر با خون آویخته
 و بولوی در هر قوام بود اسید خستوان داشتن و اگر از گرده بجانب نشانه کشاید و بجانب
 روده سوزن شود از طریق مکر و ماسارینا و یا نوعی دیگر از وجود دفع طبیعت بر باشد و طالع و خوار
 بزرگ و اگر بقضای شکم کشاید هم سخت بر باشد همچنانچه طریق آن در دیگر او رام دانسته شد
 باین شکافتن و اخراج آن کردن و آنچه منجمت شود و بماند نموده آن در بدن استخوانند
 بلاک کند و اطلاعات مطلق درم سرد کرده آنست که تب نباشد و گرانی بسیار بود
 سایر اعراض کم باشد و آنچه بلغمی مخصوص است آنست که احوال کرده در دسه
 ضعیف تر باشد و مقل و سرد محل بی التهاب بود و بر خواستن بول و بر دیر باشد بول
 و بلاز سپید باشد و قوام بول غلیظ بود و از آب گرم و هوای گرم راحت یابد و پشت چشم در دسه
 منجمت باشد و گاه بود که تمام بدن منجمت گردد و آنچه بسوادوی مخصوص است علت کمیت
 نسبت به بلغمی و حضرت رنگ بول و کمی آن دوج آن با حس در جانب سپرد گره رنگ
 روی و منجمت ماندن پشت چنانچه راست نتواند کردن و لاغر شدن را تا در گاه و ضعف
 شبیه نمید باشد که مدوی در سرینیا و حتماً ران حادث شود و این او رام باید آ
 ملب بود و در آخر صلب تر گردد و گاه باشد که سبب درم ضعف و قوتها کرده
 آب از خون تمیز نشود و در عروق باز ماند و با استفراغ ادا کنند و در سلطان

این اورام مریض را بر جانب عضو ستورم خفتن و شوار بود و هرگاه بر جانب مخالف آن خستیان
 پندارد که چیزه گران از محل درم آویخته استاده است و پشت باز خستیدن اورا آسان
 باشد و در درم کرده راست از جانب راست نزدیک جگر محسوس گردد و باشد که در درم جانب
 چپ از نزدیک شانه در یافته شود و هرگاه درم عام بود بی هیچ جانب نترانه خفتن و در و از هر طرف
 محسوس گردد و باشد که در درم داخل آن بول بالتمام باز گیرد و علاج آن بدیر میسر گردد و گفته
 اند که سفیدی و غلظت بول با پستی نرم بے آنکه اسهال باشد یا غلظت و خستی و انقباض
 شده بود یا آفتی و وحشی در دماغ و احتشواتع باشد مقدمه حدوث این مرض بعد از تشریب
 کردن مواد آن اقامت را علاج بر آنکه اصل عظیم در تدریج این درم حفظ آست
 از صلب شدن و در تعدیل قوام ماده آن بغایت کوشیدن زیاده بر مراعات ساز و اورام
 اعضا چون این عضو معدن تولد سنگ است و سخت گشت و قشقت پس طبیعت آن تحلیل
 لطافت مواد و تقید کثافت آنرا بغایت قابل باشد و با نرگ مروی آن فعل لبطور رسد
 و بموانع قوی ازان باز آید هر چه مواد را افزوده یا کیفیت گردانند به کیفیت یا خاصیت
 آن مقدار که ممکن بود استعمال آن نشاید کردن و اهل بادریباب تا غایت احتیاط
 فرموده اند که آب سرد را که در دیگر اورام در حین غلیان حرارت آنرا که تجرع کردن
 تجویز کرده اند اینجا تجویز نین قطره باشد که از کوزه نوبر آید رخصت نژاده اند و آن
 نیز بشرطیکه بغایت سرد نباشد و استعمال او در حاره محلل لطافت و بارده معذرا از داخل
 و خارج هم برین قیاس باید نمودن و تو این مراعات اوقات مرض و مقتدا استعمال غذا
 و شربت دود از خارج و داخل مناسب و هر غلطی و لائق هر شخصی همان نوع است که سابقاً
 در درم معده و جگر و غیره همین شده و با بجملة در تعدیل قوام مزاج این ماده و اصلاح درم چند
 رعایت باید کردن یکی آنکه اینجا از مدرات قویه مادام که شقیه کرده و نشانه از بقایایه چرک نر
 درم احتیاج نیوفتد نر سحر حبت تحریک کردن آن مواد را در سایندن عجل مرض و مسفت یافتن
 ار بر خواستن بقا صافی بول هر لحظه در کم دادن آب این مصلحت تر معی بود دیگر
 آنکه مسهل قوی اصلاً استعمال نشاید حبت وقوع سده قویه جنبانیدن

و دای قوی اخلاط را بعین تمام و از اعلی برین با سافل مائل ساختن و مدت دگر می دود
 و جمله اینجالات برین مرض مضروب دیگر آنکه چیزهای سخت و گرم و تیز طعم و سخت ترش یا شور
 مطلقا و در دارز جهت بر ساختن آنها کیفیت موده سبب ورم را دیگر سه آنکه در تقویه
 بی ممانع تر کوره قبل ازین مبالغه کنند و دیگر آنکه از حرکت که کوفتی به محل رسد نهایت
 ترز با شد و دیگر آنکه در جذب مواد ورم بجانب مخالف و تحلیل مابقی آن باحقان ملازمست
 تا به جهت قرب محل بی انکسار قوت دود لیکن در ورم بسیار مطلقا بعد فسد با سلیق یا
 عافن یا با بیض این ترابری کنند و دیگری آنکه پوسته تنگ را نرم دارند با شربه و اغذیه لایق
 است رفع مزاحمت شغل روده بالکلبه و تمقیل مواد را از روده مضربه و اما موده مرض
 بجانب اسهال و دیگر آنکه با استعمال ضمادات و نظولات و آبزنها و طلا با و اغذیه اشربه
 در به در آن کیفیت قویه بالفعل بالطبع باشد از آن پر بهر دعایت اعتدال مرعیه دارند
 چنانکه از صلب شدن ورم اسن شود بظهور علامات نفع انگاه اگر تحلیل کردنی است ستر
 تحلیل کنند اگر نر ایندن نیست بر ستور نیز اندر میگردانند تا بر پاک کردن محل در رویان
 آن بر ستور می که در اورام داخلی گفته شده با دویه مناسب باید کردن در نرم ساختن ورم
 صلب هم نبوی عیقه در تریب اورام صلبه داخلی و خارجی گفته شده سعی باید کردن و اگر صعب بود
 و چون کرده را با نشان اشتراک و مناسبت بسیار است و اکثر ترابری یکی دیگر بود تفصیل این
 طلاها و تعین اغذیه و اشربه و دویه را از بحث ورم نشانه استخراج باید کردن و جمله را با
 زمین ترابری اورام داخلی نیز کوهه سابقا خلط کردن و اندر علم قرصه گلے سبب آن
 با سبب بود که از گذشتن سنگ پدید آید یا منجم شدن ورم آن باشد و یا گذشتن خلط
 زبج کننده بران متمم کتر افتد علامات آن ظاهر شدن خون دیوسته های سرخ رنگ
 بود در بول و کمی در قیج نمودن در دقطن و خاطر با پیش گشتن و تشنگی غالب باشد
 که در دگر گاهی به کف رسد و اگر قرصه در مجری سخت کرده باشد که از و نشانه می آید در و
 با وجود سایر علامات در حوالی ناف و دنگاه و پیچوله ران محسوس گردد و در هر دو متمم بول
 بر سردی آید و در ران حین بیشتر شود و چون قرصه در گوشت کرده باشد

با وجود علامات سابقه تب گرم و قلب و سوزش محل و صلابه بنفش باشد علاج در حجامه تنقیه
 باید کردن معنی متواتر هر روزه بسیار باشد که این تنقیه معنی گردانند از دیگر تنقیهاست کم کردن ماده
 و بار داشتن ماضی از سحج و اگر در خون زیادتی باشد از هر دو با سلین فصد باید کردن جانب موافق
 که فصد درین ابواب تریبیری بمثل بود و اگر در هر دو کرده قرص افتاده باشد از هر دو با سلین فصد
 باید کردن و اگر در مجرای افتاده باشد فصد صافن کردن اولی بود و بعد شقیقها بزم داشتن
 طبع بلیغیات موادر ایجاب مخالف مائل باید ساختن و اگر صفرا باشد بلینت نوی
 که تغزیه در آن باشد دفع آن باید کردن و از هر چه طعم غالی از ترشی و شیرینی و تیزی
 و شور سداشته باشد در باید بودن و همچنین از سولفات فلفله نیز قطعاً استعمال نکردن
 و گوشت کم و لطیف خوردن عند الضروره بلکه رشور بای اقتصار کردن اولی بود و ماسن
 مستقر که اسفناخ و ملوچیا در آن باشد خیل بار و عن بادام موافق آید و از جماع در حرکات متعب
 که مانع را سیدون عضو باشد بر جزر باید بودن و اینجا که دج صعب بود از محذرات مناسب
 چیزه باید دادن و در صفت قرصه ماسکه هم اگر اندک داخل سازند مناسب بود و قرص
 کاکج و شراب خنثاس دادن با شیر خرا سخته درین تسکین و تنقیه قرصی بسی نافع بود و همچنین
 شراب آلود شراب فراصیا با شیره تخم خنثاش و خیار و خرزف مجموعه و در مرث دادن به تخصیص
 مرر قوی مبالغه کردن بسی مضرت رسانند بمقدار ضرورت پاک ساختن محل باید استعمال
 نمودن و صباغ جواب که اسفناخ در برگ خلمی ذکر و در آن باشد دادن موافق آید و همچنین کشکاب
 و شکر باشد که جهت تنقیه جلاب عملی با تخمها باید دادن گاهی که حرارتی نباشد و شیر
 با آب تخمها و شکر هم مناسب باشد و هر گاه محلی از چرک پاک شود تدریجاً رو یا بنیدن باید
 کردن بخور ایندن اودیه رو یا منده چنانچه در دیگر فروع داخلی گفته شده به تخصیص فرسج
 اسما و اورام سفیجده اعضا دادن چهار اذقیه هر ما براد با آنچه مناسب مقام باشد در او اسلا
 شیر بز بچیان در آخر شیر گاو با قدری عسل باشد که آمیخته یا قدری از آن بر موافق مثل نسبت
 بنفشه و غیره و اینجا که چرک پاک نشده باشد باز الیستدر یعنی را در آبرنی موافق باید نشانی
 و مجاری زرم ساخته از آن حرکت کردن نایسته نشود و سبب فریاد علت گردد و در فرسج

موضع کلبه دارند و خورایندن حرارت نرم کنند و اینجا استقامت واجب باشد و آنجا
که مزاج گرم باشد تر بیرات فی الجمله گرم تر هم شاید کردن اگر فردی باشد و از جمله از تقویت
اعضای ریمسه فاضل بناید و آنجا که قوه متغیر گردد شرح بود با معار و دو اصلاح آن
بر حقیقت لائق بناید کردن و اگر در سه هم باز قوه کلیه اتفاق افتاده باشد مراعات آن نیز بناید
کردن و قصد مگر از محل دیگر نافع آید و الله اعلم

باب نوزدهم

در بیان احوال نشانه از ترکیب و دفع و مزاج منفعت آنها و امراض وی و اسباب و علامات
و معالجات اینها اما ترکیب و وجع مشانه و منافع آنها که بر آنکه نشانه که مفرد و جمع
آبهای فاضله بر باشد منقبت معضوب است عصبانی و دو توست و فریضه ماتند
و بی شکل بلوطی و افح است میان کشاده و دو سه بر هم پوسند و توست اندر و بن آن از عصبها
بازید و ما سکه و دانه بانیته شده تا کاردی بجهل آنها بر وفق طبیعت با انجام رسد و توست
بر دنی او صفایست قوی تا هر گاه که آب غالب در دو جمع شود قوی اندر و دنی را حفظ کند
تا از برای آن از هرگز باز نشود و منفذی که از گرده بنانه کشاده شده است اینجا که نشانه رسیده
است راست در درون نشانه باز نشده است چنانچه آبی که از گرده اندر اینها گذرد و بنانه
آید راست فرود بگذرد آن هر دو منفذ اول بر و منفذی که در میان صفاق و عصب نشانه
مخلی است کشاده شده اندر آن منفذ اول در میان هر دو طبقه آمده اند تا آنجا که نزدیک
بوی بیرون رفتن بول است و اینجا هر دو منفذ یکی شده اند و قوی اندر و دنی کشاده آب اینجا
بنانه ریزد و این محل منفذ پوشیده باشد هر آنکه از اندرون نشانه غشایی که یک همچو پرده پیش
از بن منفذ او بخت بود تا هر گاه که نشانه از آب پر شود راه باز گشتن آب بر بن غشایست گردد و
نشانه را اگر دینست که راه بیرون شدن آب بول بران بود مردان را درین کردن سهیم است
در زمان را یک خم برین جهت که مردان دیر پاک شوند از بول و بدان بود که بر بانه نشانه که آب
بیرون می آید عضله ایست که لیغهای آن از بنها گردان دهانه بر آمده است است بر دشتن محل

و بیرون کردن بوقت حاجت این عصله باشد پس هرگاه که مردم خواهند که بقوت اختیار بول
کنند یعنی عصله است کرده و مانند کشاده کرده و مزاج نشانه مزاج عصب نزدیک بود بقوت
خلق آن واضح است و بالیقین از کبار منافع باشد همچو منفعت عصب آن است که قابل
کشاده شدن باشد برای غرض جمع و احسان کیفیت بول بزود بزودی دفع را باعث نشود
و انشاء علم و اما امراضی نشانه و اسباب و علامات و مسالجات آنهاست که نشانه این علت
بیشتر که در کان را افتد از لطو لیت تا بلوغ نسبت تخلیطات ایشان و با مریضه خوردن
و آشامیدن و قوت مزاج ایشان در دفع مواد فضلیه یا سافل و جوانان لاغوراهم که مجرب است
ننگ بود بسبب تخلیطات و قوت و لنگ کرده و حرارت قاعده این بر آب و از زمان
این ننگ نادر است که مخرج بول ایشان از نشانه کوتاه بود و برگردن آن یک قسم
میشد باشد و این ننگ گاهی بقدر جزئی و کلان تر هم پیدا میزند خاکسیر باشد علامت
آن سپید بول است و در شمار آمدن و گاهی نیز شدن در شوب خاکسیرگون سپید و بافتن حله
و گران در زهار و بیخ قضیب و در آینه دوست بردن مریض بر ساعت خود اعتماد قضیب و یا
و بزودن در و نشانه جهت سحت که در وقت آرزودن آن ننگ نم نشانه را بسبب افتادن آن
در وین نشانه باشد که بول بیرون سحت تمام بازگردد و بدان سدر که از زود آن دلیل نشانه بول
مقعد بردن خیزد و در غیر این حال هرگاه مریض فارغ شود از بول همچنان تقاضا باشد که سحت
کردن ننگ و آنجا که ملیل میشود باز خیزد و در نشانه و غیره کم شود باید دانستن که ننگ در نشانه
یکروز و حکم نیست در و نه آن و پیدا آمدن رنگ و باوی از قاروره لالت کند بقدر ننگ
و غلبه آن رطل و لالت کند بر زمی جرم سنگا و کمی ظهور رطل هم در آن ال باشد بر صلابت ننگ
و عدم نفوذ آن و باشد که بار یکبار سوب تنالی پیدا میآید جهت تراشیدن آن با بیخ بخری را و آنجا که بول
بسر بردن آید با ارتفاع مریضه بالا بر کشیدن زمار ننگ از و نه بستر خیزد و بول بکشد از همچنین
بفرستادن انگشت در مقعد و افرج تا محل ننگ رسیده حاصل گردد و این احوال هم لالت کند
را ننگ در نشانه است علاج سحت در تنقیح سقی کردن مبالغه باید کردن جهت تعلیل ماده
بازگردد ایندن از محل و کشیدن ننگ از وین نشانه و مردم مضرتی که در ننگ کرده ممکن بود بواسطه

کفادگی محل اینجا و شکم را بلیونات نرم باید داشتن و بشیاف آوردن و بنفشه خلط موجب سهل
 مناسب کردن و غذای لطیف و از آنک و اودن و از آب در تریاک موجب ندرت و دل و کثرت
 آن شود و در شانه باید داشت چندانکه ممکن گردد و موجب زیادتی حرارت مزاج نشود که مغز باشد
 و در است نومی بقیعات که در سنگ کرده گفته میشود با نقویات و بلینات چنانچه آنهاست و در شکر
 بخت لاین استعمال نمودن و بهمان نوع مذکور خواهد بود و در اطلال و طول و آبرن موخر
 داشتن و چون اینجا علت در شانه واقع است ضادات و طولات طلاها را همه بر بار خانه بکار
 داشتن و بهین جهت ریختن اودیو مناسب در اطلیل و سیال کردن اینجا تا شسته و باغ بود و در
 آب زن تا نبات نشستن گاهی بود و دیگر آبرن اینجا بسیار مصعقت باشد و جلا اودیو که اینجا
 مستعمل بود و کمتر از آن که در سنگ کرده مستعمل گردد زیرا که طبیعت شانه سرد از طبیعت کرده باشد
 طبیعت قوت و در گوشت بیان تراکیب جز به در ریزانیدن سنگ نیاک کردن کرده شانه
 بجز عقرب سوخته در هم و نیم و خطیانا بکیرم و نیم زنجبیل بکیرم فلفل در اقل فلفل و در هم نیم رخ
 کاکچ در هم و نیم و چند بیدسترها در هم جلا کرده نیم بختی بکیرم شسته شسته ازین طفلان را
 بوزا بک در هم رسیده را و انگلی معجون عقرب مشهور است این بود و دیگر سه بکیرم خاکستر کربن خاکستر
 پوست تخم مرغ از چوبه جدا شده و جبر الیه و سادات جلا را سوده مقدار یک مثقال یا
 بکیرم با آب خشک یا شیان کند بکار در این یک فرست بود مردم رسیده را و دیگر سه
 بکیرم مغز تخم خیار و خربزه و کدو از هر یک بکیرم در از یا نیم جز و گوهر آگینه سوخته نیم جز و جلا را
 کوفته مرد رسیده را سه درم از آن با شتراب کس و امثال آن برهند و دیگر جز جاج محرق عقرب
 سوخته خاکستر کربن خاکستر خرگوش سنگی که در میان اسفنج باشد خون خشک بیش خاکستر
 پوست بیض از خویچه جدا شده حجر الیه و وضع عربی آلودج از هر یک بکیرم و فطر اسالیون دو
 نوزاد شکله اشبع یا نخود سیاه تخم خطمی فلفل از هر یک بکیرم و نیم جلا کرده و بسمل سرشته شتری از
 بکیرم بود تا مثقال مردم رسیده را در طبینج خشک یا نخود سیاه و ضاد و طول که اینجا مستعمل بود و از
 بهمان نوع باید که در سنگ کرده گفته شده و بعضی اصحاب تجارب گفته اند که هر صیاج یک اوقیه
 آب برگ ترب آتش سیدن سنگ را مطلقاً بر زانند همچنین فرود بردن سه عدد نمونه دورک خشک کرد

درست و بیدست و پایی سرگین کبوتری که تخم کتان خورده باشد باورنی آن شکر ضم کرده
 نیرم در آب سرد اوان سنگ الحفال را بریزانند یکدم سنگ بزرگان را نرم کند سوخته
 عقرب هر بار ادا از قراطلی تا دو قراطلی مردم رسیده از طبع بر سیاوشان بخورند سنگ دفع شود و کتان
 را با قراطلی دهند و نیرم از بوره ارمنی معسل سرشته در آب ترب سه روز بخورند سنگ کرده و مثانه
 دفع شود باذن الله قائل گویند شخصی در طبع کرب می نشست دهر روز یک اذقیه
 مغز تخم خربزه کوفته با شکری خورد و غذای لطیف و نرم بکار میداست بهین سنگ شانه رحمت
 و پاک شد و مالیدن روغن عقرب بر شانه از زهار تا کش ران در اعلیل چکامیدن محمول
 بکار داشتن سنگ شانه را بریزانند در حقه انز که کردن بر کمر گاه مالیدن مکرر سنگ کرده
 را بریزانند که در حقه کردن و در کمر گاه مالیدن و انز که ازان خوردن هم منفعت دهد خوردن
 مغز عک و یا مغز عک و یا مغز کلان نیز خشک کرده مقدار نخودی کلکی مردم رسیده را با قدری
 نبات سوده سنگ کرده و مثانه را بریزانند و نهایت قوی بود عورتی را در هر ات بول سنگ
 شانه حبس شده بود از این خورد و صحت یافت و مرد از این غالب خورد و پوش بکشود و بعد
 ازان بے اختیار رفتی و طلا کردن عقرب سوخته بر زها هم نهایت مفید آید شخصی را این سنگ
 بود و بولش بند شده جوگی فرمود که حب خرد جوگی با پوست گردن بر بیان و نرم و گرم سوزن
 در پینه بین کرد و عقرب سوخته بر رده آن پاشیدند و بر زها تا نقیب طلا کردن گرم
 دهر ساعت دیگر گرم میکردند بهین سنگ ریزه شده و با بول بدون آمد و اطفال و کودکان
 را خود نهایت نافع آید و بعد نشان در آیزن از چیزهای نرم لمانی ترب داده منفعت
 آن عظیم تر بوده و من چند کس را مرادست نشانیدن در طبع خطمی و خوش نظر خشک و با بولینه و
 چرک و تخم کتان و معصر کوفته و چرب داشتن بر دهن کتان در اعلیل چکامیدن و عن عقرب
 و ازین مرض خلاصی یافتند که ده سال را در همان بقیه بول بند شده بود شخصی فرمود که بیخ
 علفی ازان حصیر بے بافتند که فتنه و عصاره آن یک اذقیه با خورانیند و غالب ازان جوشانیده
 اوراد ران میان نشانند سنگ جراثمه و منفذ خروج آمد و در صحت گرفت اوراد در نقیب
 او با زمانه چنانچه پیدا بود سوزنی گرفتند و سه اوراد قلاب کردند و بدان قلاب آزا

از آن کشیدند بر آورده در خلاصی یافت و در اعلیل چکانیدن مغز نمک در طبع خشک یا خمر حل کرده و
 همچنین سنگ بود را بسی منفعت بخشید و صلایه کرده آنها را بر قتیله کاغذ بغدادی آلا بیره در اعلیل
 نشاندن هم مفید بود و مالیدن در زخم در آرنج و خوراندن جل خشک کرده سوده هم سنگ
 نشانه را از سوده است و بزعم من ملا گردن تیزاب در بزخم ساخته بر نشانه بایر که بسی نافع آید آنجا که
 از زرد سنگ در کرده یا نشانه در می برد آورده با شتر مادام که حلیل آن نکند بر فغ سنگ نبرد از زرد
 و آنجا که از زرد سنگ و جیس آن در محلی و جعی سخت متولد شده باشد نظریا و اشغال آن باید داد
 و در طبعی مناسب یا با فیون تسکین و جع کند و دیگر گاه در سنگ را بریزانند آنجا که از گدشتن سنگ
 بر مجاری تبیحی در آن موضع پیدا آید و آن خون بدان گواهی و در فی الحال فصد با سلیق
 بایر کردن تا از درم امن شود بعد از آن تدریجاً است بر ستور کردن در آنجا که سنگ مجری قضیب
 باز نازد و در جع قضیب و کراتی سخت و جیس و عسریول بدان گواهی هنی الحال و با گشت نیز توان
 یافتن و دانند که بیرون نیتواند آنرا بایر که مرخص را به پشت باز خوا با نژد و یک پا به پای او را بگیرد و بر دست
 بر طرف جیبانند چنانکه سنگ بنانه باز در او اگر بر دهنه نامهار در افتد و بیرون توانند آید و آن
 پس از نرمی لها با که او را در آن نشاندند تقطیر کنند بیرون آورند با شتر با گشت توان یافتن
 تا مجاری آنرا در آن عمل توان آنرا باز پس لغز اندین لاطله کردن چنانکه با زخم محوی آید
 و اگر برینا باز نگردد و عسفت نکند که از آن بهم درم بود و به قنایطیر آنرا بار گردانند و مفتیاست و آنرا
 نرم بکار در آن زمان بزرگ شده بر آید و اکثر این اعمال جز با درم رسیده نتوان و اگر سنگ
 بزرگ باشد و برین اعمال جاره ان نشود و بیمار را خطر است چاره جز شکافتن نباشد
 دوران نیز چندان خطر بود چه الحفال را قوت آن نباشد و زود باشد که کله از هم هم تولد نمونی بود
 اگر از آن بر بند جرات ایشان بکن که اصلاح بپذیرد و من بیدم کی را که در جوانی شکافته بود و در
 و عمل شکاف رسته نشده بود و سالها نژد بود جراحی استاد ما بیدم که سنگ از نشانه بیرون آورده
 بود مقدار چیز بزرگ و سبب که چک بعضی از آنها رسته بود و درم متناه حدودت درم من
 عضو کم بود جهت استصاف جرم و ضیق عروق آن و آنچه واقع شود گرم بود اسباب
 آن هم اغلب میل مواد بود بجل و کجیت که فکلی و اسفال ماده حدودت درم سرد هم

بر سیل بزرگ ممکن بود علامت این گرانی در آردگی غالب بود و حسن بول یا غیر آن تب
 گرم و سوزان یا تشنگی غالب و زهریان سردی اطراف بسیاری زبان دردی لازم با نخس و
 ضربان و آسجا که ریاح غالب باشد بول دراز سرد و ما زگیرد و اگر غالب نباشد شکم بلبین و از
 آنکه آمدن و بول قطره قطره آید و بر پهلوی خفته هیچ نباید و چون راست نشسته باشد بی جمله
 بول تو اندر رخ کردن و اگر ایستاده بول گند آسان تر بود و آسجا که بدید کرد و اعراض
 او نیز بود اختلاف نظام تب اقسوی شایه آن بود و اگر تا هفته نفع پدید ناید ملاک سازد
 در همان اوقات و آنچه به فضای شکم کشاید هم ملاک کند در درم آید و باز اعراض گرمی باشد
 و گرانی حبس بول در برادر بچه دارد و چون صلب گردد سالها ضعیف شود و حذر در آنها بر آید
 علاج رعایت قوانین کلیه که در درم کلیه گفته شد اینجا نیز فریب بران لازم بود و قوی اینجا بر نفع
 و اسهل باشد و ترا بر صفا در ادع بکار و در نوزاد در درم صفا در نرم کنند و بنزد صلب نشود و چون
 از روزها مبداء و گذر و باز از ما بین صفا کنند و چون در ابتدای وضع سخت نباشد بچه ناسه
 نرم و گرم چون آب نیک گرم در متانند گا کرده و پنبه بر روغن بنفشه فایز کرده مکسید کنند در متانند
 تا به حسیها و اگر روح قوی بود پیرنهای نرم دور در نوزاد و شراب غلب بالذکر خیار شیرین
 بر بند جست بلین و تسکین و روح و یا کشکاب که آنرا از خشک در آن جو شیره باشد مثل بنفشه و کرده
 نیلوز و اسفناخ و غیر آن بکسر شیرین کرده بر بند و یا شراب نیلوز و یا شراب بنفشه و لهاب تخم بی
 با حلیب تخم خزند و شماش مجرب در شراب آلبالو بر بند هر که مناسب بر او نذای او را بر بنفشها
 قرار دهند و لهاب بز قطن با شیر زمان و یا کشکاب با شیر زمان بر کراهه او نطول کرده در گلو سه
 سوراخ قیسیب او بر نوزاد متانند وی و آنکه خیار شیرین غالب از بها کرده بران احتقان سه
 فرمایند در مطلق و زمان بشم بران آلا میره بر میدارند و صفا نطول از خبازی و غلظی و آرد جو
 و بنفشه و تخم کتان ترتیب کرده بر قطن و حاضر در گلوبی و بر عانه در متانند وی بکار میدارند و گاه
 آرزو بر روغن بنفشه با دام و آنکه روغن با بونه چرب میدارند و گاهی بعد ترنج برین و عشا نهند
 و هر گاه ازین بر بیج باشد ترنج تنهای کنند و صفا شکم بچه در متانند هم نانغ آید و صفا سه
 از متانان سمید و کبچر و شیر و روغن بنفشه با بونه ترتیب بنایت نیکو بود و در جلد چون از

بینه هنگام که ابتدائی تر است در گذرد و مقدر کم شود محلات از جنس آرد با طلا و نم گمان و
 ایوبه و اکلیل الملک جمله درین ضادات و در حقنه اضااف کنند و تدریجاً از جای بارده که آنرا
 کم میانه از چنانچه دستور است و شربت فدا و کشکاب بشکر شیرین کرده و هندیاب شراب بلون
 شیرین کرده جهت خالصی که آنرا در اکثر امراض کرده و شانه است و اگر حرارت تخفیف باشد
 داشته باشد اسفناخ و ملوخیه و کدر با ماش مقشر سخته و برغن بادام افکنده باید دادن و چون
 بدقت الخطاط رسد از صافن نیز مضد کنند و حقنه و ضاداتی محال نیکو بکار درازند لیکن احتیاط
 مبالغه کنند که ضعف آورد بعد ابتدا تریب الخطاط با زین مناسب نشان زن نافع بود چون
 در الخطاط ضعف غالب باشد غذای اقوی باید و طبع و احتمال کند چو بر مرغ در غذا ب
 زکرا اضااف کنند اما از گوشت آن خیزند که نخورند آن نیز بعد مفیدم خزر کنند اگر درین انا
 که هنوز قوت قوی بود و فطرا مانع بر آید باشد سبب احتیاج افتد چار خیزد در آب کاسنی
 و انزک روغن لوز مناسب باشد و همچنین لب خیار شیرین در مغزای شیرین حل کرده روغن بادام
 بر افکنده و یا در مطبوخی که از ساد بنفشه و اسفناخ و منتر کوفته خیار تخم خرفه کوفته و آلو و عناب
 و سفقان و شاه تره تریب کرده باشد و روغن بادام بر افکنده هر یک مناسب و قوی و مزاج
 چنانچه رای طیب افضا کند و آنجا که درم دبیل شود و آوی که در دبیل معده و غیره گفته شده
 بکار باید داشتن و فریب بدان قوانین مرعیه داشتن در شانوی و بعضی از ترابیر سرسام هم با
 آن مقوم کردن و در نفع و انتقار آن سعی بلنج باید کردن که حملت مملک بود احتیاط باید کردن
 تا بیرون اشکم کشاده نشود و این نیز باید وجود صعوبت فی الجمله بدان میسر گردد که هرگاه در پابند
 که درم پنجه شد که حقنه و ضاد و طلا و غیره و انتقار آن نزدیک سیوه از چیزهای کشاننده مثل
 سرکین کبوتر و خیر ترش و غیره از آنچه توان حوزا بنزدن با دردی قوی همراه کرده بدین تا بحال
 طاعت رسد و آنرا از زدن کشد از آن در اعلیل چکانیدن اگر راه هر هم مفید باشد و آنجا
 که هنوز پنجه نشده باشد و در آن قلب کشد امینون و انزک زعفران در زعجک حل کرده
 طلا باید کردن چندانکه مملتی جهت استعمال دیگر آوید بر آید مطلق این صلاح میسر صاحب بود
 و احتیاط بسیار در آن واجب بود و آنجا که درم سرکند بخور ایندن مدرات قوی مثل زنجبیل

و خرنیزه در شراب قرصیا و در کشکاب باید مثل را مانده پاک کردن و چون حرارت قوی باشد
 کشکاب و عسل و تخمهای گرم تر مثل بادیان و غیره با شیرهای تخم مذکور باید دادن و بعد از آن
 تر بر روی این بر سوز کردن و آنجا که درم صلب گردد هم بدستور دیگر اورام صلبیه تدبیر باید کردن
 و تیزاب کاری قوی اینجا بنایت نافع بود و موثر افتد و اگر بول محکم گرفته باشد شکافتن از غلظت که
 برای سنگ بنگانند بول را بیرون می آورند کردن اگر دیگر تدریجی بیرون نمی آید و بعد از این
 اصلاح کردن و اگر مستفید نباشد لیکن با آن رستن به از آن که بے آن مردن و آنجا که درم سرد
 اتفاق افتد از ابتدای بول تدریجی باید کردن بدستور س که اورام در بازه مذکور است
 و در دغن با س گرم در حلیل چکانیدن و در حقتن کردن بسی مفید افتد و به شراب
 نیم گرم حقتن کردن هم بی مفید باشد و تیزاب کاری اینجا هم بنایت نافع بود و انشاء علم است
 سبب و شوار آمدن بول با ضعف و احوال شانه بود سبب حذر یا استرخای جرم آن از سوانح
 رطب بار و بدنی یا خارجی بود که از خارج برون رسد و از تالم بر بول در حین دفع
 نیکو اشتغال نکند و یا بسیار نگاه و در حقتن بول بود که بران جهت لیضای شانه به رطب متور شد
 باشد و در حین دفع بول عصر آن بواجبی نوزاد و یا بادی غلیظه بود که مانع اشتغال شانه شود بول
 در حین دفع آن و باد در میا شد که مانع آید و از آن فعل فی الجمله و اما سنگ شدن راه بیرون
 آمدن بول بود بواسطه سنگی که کوچک باشد از شانه ناکرده در آن مجری افتاده باشد و باد در سبب
 همان محلل حادث شده باشد و ماده غلیظه و یا بلغم لزجی یا چون بسته قلیل الحمی در مجری باز
 مانده باشد و یا گوشت زیاده از آن زمان قرصه و یا قوئل در آن نمر پر آورده باشد یا قفنی و اجاع که
 در اجزای جرم مجری سبب تشکی حاصل شده باشد و راه خروج بول چنانچه باید در اخراج آن
 رنجیده باشد و در حقتن دفع آن بیکبار تدریجی هر گاه بران صبر کنند بول نیکو دفع شود و جهت عدم حقتن مجری
 عدم ضعف شانه و گاه باشد که از قرصه مجری که میان کرده و شانه است این عسر بر آید چنانچه گفته
 شد و گاه باشد که در اعضای مجاری مثل روده در حم درمی و اشیاء آن بر آید و تشکی سبب
 آن حاصل شود و اشیاء درم مثل خشک و باد بود و گاه باشد که قصبه بالا بر کشد و براق بر آید
 بواسطه استیلا بر روی و بر اجنت مجری لحنی سنگی کند ملاح آنجا که سبب حذر یا استرخای جرم

برم نشانه بود از سوزن با مد رطب و تقویم بسیار خوردن چیزهای سرد و سخت سرد شده باشد
مثل جبار و خیزه کم مزه بیخ و غیره سرد کرده و بسیار خفتن بر چیزهای سرد تر بالفعل برده و بسیار
در میان آب سرد ایستادن تا بیان حبت ضد و غیره بر آن گواهی دهند و تقفیس که بعضی بر
دبا و دک با شند سخت منع سابقه آن باید کردن پس در دفع سبب لاحق آن که شبنم بخور این
درات گرم باید با مقویات غیر مرشش دار چینی و سوسنبل و سیخ و قتر مثل و بسیار است و اینها
و بخور ایندن تر باق کبیر و تر باق فوقانی و تر باق بعضی در مار الاصول با حلواهی بلادر و بلاد
بر برداشته و یا بخصوصاً و امثال اینها و با لیدن روغن باعث دوین مسن روغن زیره و آنچه بدین
زودیک بود در گرمی و دفع و تخمیل و غیره و تیزاب قاروقی هر که منفعت آن در بنیاب عظیم است
و گرم و خشک داشتن کل دگانه یک گرم و زیر و بستن با حقان کردن بر نوع روغنهای
نکره و بقی فرمودن گاهی که خلط باردی زانو یا بند و آب گرم سادون نشاندن مکرر و بخور ایندن
نایه خشک کرده خرگوش و کوفته در شراب گاهی و با حایه دادن خردش خشک کرده و سوده
در آب گرم و ناشناخته آن تنها در مایت بعضی از ترابیر که در طلح و دیگر استرخا با گفته شده
در گاه نشانه از بول پر شود و در برابر سر بالا باید نشان چنانچه حبت دفع بول می کشند و کف
دست چرب کرده و بر زها آهسته آهسته مالیدن و آنمکی فشار دادن تا بول دفع شود و فراغتی
حبت ترابیر بر آید و اگر برین مثل هم دفع نکرده بول را هر بار برودن باید کردن و آنجا که سبب
کوفتی عظیم بود که از مزه بنانه سرد فصد باید کردن و تا از درم این گردد بعد از آن دفع گرفت
در در آن پانجمی است بر آنچه مناسب باشد نمودن و چیزهای مانع درم و سکن و حج از آنچه از
که قمار بر جرات گفته شده دادن و توخین کردن و اگر بلائین کوفت مینیدن نشانه از مخلص
دافع باشد علاج خلق نشانه چنانچه مذکور گردد باید کردن و آنجا که سبب بیس کردن با اختیار باشد
ترک آن باید کردن و روغن سفوی فابعض بر زهار مالیدن و بازرگ تقاضا بر خواستن و
آنجا که سبب باد نشانه بود علاج ریج نشانه از مخلص باید کردن و آنجا که سبب درم نشانه با
آن باد نوع سنگ در مجری باشد علاج بر شوره گفته شد کردن و از آنجا که سبب از آن دانه طینا است
در مجری و سبب تر جباری نشانه بر آن گواهی دهد یعنی اولاً برن را پاک باید کردن و آنجا

بقیه تری که فایز و پوره در آن بود احتقان کردن یا بر وزن بابونه فایز کردن تنها و بعد از آن
 مفتحات مردادون چون مار الاصول و بار البر در آب برگ ترب نیمه برمانه نهادن که از
 حلیه و بابونه و اکلیل و اطراف کرب و سلق و پیاز و آرد با قلا و جود نخود و شکر زبل کبوتر دروغ و غش
 ترتیب داده نهادن نافع باشد و آنجا سکه پوسته آب گرم دروغن بابونه گرم کرده که تکرار دروغن
 تکمیل کردن در یحانی دادن و بایک نخود متزنگه در آسبه مردادون و باد و درم از خرد گشت با
 کرده دادن درین ابواب خاصیت عجب ملاحظه افتد خصوصا در مزاج بیران و کودکان
 غذا همه نرم و جالی و در ترتیب باید کردن و آنجا که سبب در ایشان بلغم غلیظ بود در غیری
 ولز و جت بول و آب دهن و بینی و علامت غلبه بلغم و تقدم سبب غلظت آن بران شهاب
 کند و همچنان نبی و غیره تنقیه باید نمودن آنجا که سرگین تازه کبوتر دشتی در طبع نبشت یا بول
 کودک حل کرده در اکلیل او چکانیدن و سرگین موش دشتی هم این را نفع بود و دروغن مغرب
 تریخ کردن و در آبرنی مناسب نشاندن و نهادن که جت بسته شدن خون نافع
 بود بکار داشتن و آب ترب و دروغن با دام در آبرن دادن و نیز در سبب بر بالای شور بای
 نرم چرب خوراندن و آنچه بنام صیت در نیاب نافع است نشان موی سته عدد و بست
 یافته در اکلیل که آنرا به نیم سوخته نارنج آلائیده باشد و لخته گزاشتن در چیتین خوراندن ذبل
 کبوتر دشتی است و آب ترب یا کرفس و یک نخود متزنگه یا کلاغ در شراب و ذبل موش خانگی
 در شیر خزه خیز تبلیه و آن رفته را خشک کرده و سوده یا یکدرم ملح هندی در آب گرم و سه درم
 صلیب در شیر خزه حل کرده و آنجا که سبب بسته شدن خون بود در مجری و بعد بول الموم بدان
 گواهی دهد علاج بدستور که در مجلس مبین شده باید کردن و آنجا که سبب رویدن گوشه
 زانو بود بر محل قرص مجری یا بر آمدن فولول در آن موضع و عدم علامات دیگر بدان دلالت
 کند علاج تریب کم باشد لیکن در فولول تبرک افندی مولده فولول و تلین و محل و در دست آنچه
 در تحلیل و قله فولول نافع است تدارک کردن ممکن بود و تدبیر لاین آنرا از مجلس استنباط باید
 نمودن و هرگاه بزرگ گوشه و یا فولول بدان مرتبه رسد که مجری را بند کند چاره بر آن نه باشد
 که از شیب قصب محلی را که جت سنگ می شکافند و محل سرد را معلوم کنند و بر آلائید سفیدی کنند

تا بول را بران منفذ و غمیکنند چنانچه در منفذ او درم مجری گفته شده و اینها که سبب غیر شکلی حرم
 مجری در هم نشستن اجزای آن باشد باید دیدن اگر موجب جفاف در آن غریب عام است
 در بران چنانچه در حیات محرقه واقع شود در تری مزاج باید که شیرین در محل بیخ با بره و نقشه خطی
 و کوه و یا بلور آینه بایر پیوسته بر سنور ناز ساخته رختن و اگر موجب جفاف سواری با فراطیاری
 بر وی کیفیت گفته است به آن محل در تبدیل و تبدیل آن به صند باید که شیرین و اینها که سبب
 سرفه مجری و یا درم اعضای مجاور باشد و یا جسن شغل و باد بود در آنها و یا در آن خصیه
 بر تری آن امراض چنانچه در حملش مبین است باید کردن و اما در سرفه که در کمان اینجند
 آسان تر و یا رقیق تر باشد ازین تری بر مکرر بیکجا نوان داشتن در اکثر اوقات هم تریات
 قوی محتاج نباشد و آنچه بر ایشان بیست شایسته واقع است سوزن خیارین و خربزه است یا مگر
 سوده و پوست خشک خربزه سوده باشد کردن و با الحامینه سفید آید و همچنین شانه ابن عربی
 خشک کرده و سوده با نبات داون و با شانه تری خشک کرده سوده باشد شراب حلودان
 و با خرچنگ بریان کرده و اگر نمه با عمل با شکر خوراندن بیست سوده باشد و اگر کوبنچه را
 بکشند چنانچه آن گرم بر جان او چکد و سینه آنرا شکافته همچنان گرم بردارند و بنزد فایده و در تریان
 کبک طبرزد و سیاق کاغذ آلائیده بسوخته تخم نارنج نافع بود و چکانین خشک و چند پودستر
 در دغن سرداب و غیره حل کرده در اعلیل نهایت منفعت و هرگاه بود که بیاض بار که از
 خشک بصف در اعلیل فرستند و با شمع زعفرانی در نموده بگذارند فایده نماید و در شور و سوز
 بیم سوخته نارنج همین منفعت دارد اگر سبب فرجه باشد فلامت این بافتن و ج است
 در نه بار و پنج قضیب و کش ران و آمدن بول با نره بد بوی و خون قلیل رقیق و با نموده سپید طلبه
 در در جستن خروج بول و اگر در مجاری هم باشد سوزش آب تا صحن بیست سوز دارد و بهر حال
 سیر البول تا باشد غلیظه و دره و تشور و خون و اعراض و دلیل قوت مرض و سعت محل آن باشد علاج
 و این تریات را در کزاد و یا اغذیه اثر به مستعمل درین علت همان است که در فرجه کلید گفته شده و بعضی
 اعمال که برین موضع و فرجه آن النسب که اینها در تنقیه و استفراغ سستی و سینه نرم بیان
 نرم گوشتند و استعمال شیر چنانچه اینجا گفته نیز کنند هم بخوراندن و هم در قطره در حقیقت بکار آید

و غذا را و اخرا کفر زوره که مغز با دام بسیار و پانچ بره در آن پخته باشند و بنزد آنجا که مریض
بسیار خفیف شده باشد گرمی در اعضای اصلیه باشد و اشیر زنان به تخفیف شیر مرغیه و
باید خورائین و چون آزا مهمم کند کشکاب سرطانی روان و ملاحظه جانب آن کردن که تب
و تنه بسیار با درام و قروح داخلی واقع میشود این ملاحظه در عایت اغذیه قرحه و درم کلایه هم
واجب بود چون نشانه عصبیه عصبانی و کم گوشت و مجرد مجمع آبی مادی واقع است در انزال
آن سی بیشتر از آن باید کردن که در انزال کرده و بدین جهت در ادویه که جهت با انزال
آن بعد تقیه از دره سید هند به تخفیف در سفوفات و اقراص از حبس و قرح مجری و هند و لولوماش
هندی و دم الاخرین و کربا و عصاره لجه الینس و ورق خرتول اضافه باید کردن در قطرات
عصاره لجه الینس و عصاره خرتول داخل با بر ساختن و همچنین در منادات زیرین عصاره
و عصاره ورق سورد الحاق باید کردن و انشا علم حسب نشانه علامت آن مابین
نشانه دین عصب و پیولهای روان بود یا در دو سوزش آب تا ختن و بدون بول بر بوسه
و بار سوب سخالی بود که با بول رطوبتی صدیری با خونی ظاهر شود علاج اینچنین در تریبر
قروح کلی و نشانه گفته شده بعینه نزدیک این مرض باشد به تحقیقت این فرم ایست که
از بز اسه خنار و حاصل شده است و مجامعت پنهان سرن و سهل صفر اکا با مغزایات باشد
و بعد تنه گلاب گرم دادن در قفله داخل ساختن و غذا اشتهای پاشنی کرده که مغز
با دام سوده یا کهنه در آن باشد دادن و در آب هندوانه شیرین و در بلبلج تلخ سرد کرده نشانه
و از ک گوگرد از شراب غیر شیرین جو نشانه تجرع فرمودن و در آب مواد نشانه از آن
آب و یا از آب آهنگران اند که خورائین برین مرض مخصوص و بیه سودمند بود و اگر این ملت
در کرده نادر اتفاق افتد خارش در کمر گاه بود از حرارت و تشنگی خالی نباشد و علاج آن هم
برین انواع باید کردن و انشا علم سوزش آب تا ختن سبب این یا فرجه
و شیره نشانه و مجاری بود چنانکه گفته شد و یا گرمی و تیزی بول بود از گرمی مزاج برن از
و غلبه صفرا یا غلبه خوردن چیزهای گرم و تر باشد چون خردل و تخم تلخ و حرمت و غیره
و بیشتر افتد و با بر پنه شدن مجاری بول بود از رطوبت عصبیه که جهت حفظ مجاری

وایا صلح آنها از گوشه‌های غذایی که برده‌اند نشانه واقع‌ست می‌آید سبب بسیاری جماع کردن و کم شدن
 رطوبات برنی و شایسته نمودن از رطوبات با سنی بواسطه قرب مجری و اتحاد هر دو در سه
 قضیب در زمان را این قسم واقع نشود و علامات هر قسمی وجود بینی آن را متقدم سبب
 آن بود که چنانکه زیر کی محقق نخواهد بود علاج آنجا که سبب قرحه باشد علاج آن علاج
 سبب بود آنجا که سبب گرمی مزاج و غلبه صفر باشد اگر چه آن بود تریات آنرا نافع
 آید و ملذات صفر دفع آن کند و اگر تب نباشد هم ملین صفر باید دادن و آب هندوانه و شیر
 خرد یا فلفل و سکنجبین و بیخ و غیره سرد کرده خورائیدن و غذا آش جو به کشنیز سبز و جو به
 خردس و اسفناخ و کدو فرمودن و در آب خشک و دروغ سرد کرده کادی و آب هندوانه
 نشاندن و صلب الثلب و آب کاسنی بر بند طلا کردن در هوای خشک مریض را آسایش
 فرمودن و بسیار باشد که چون صفر غالب نباشد به همین علاجه‌ای ملین به صلاح آید و غسل
 سندی آب سرد سکون در آن منفعت بسیار دارد به تخصیص در تابستان و آب سرد
 و سکنجبین فندی و یا آب هندوانه و سکنجبین قه فرمودن عظیم سودمند است و اگر مرض کینه
 شده باشد با جمله این تریات مذکوره لها با می خشک در اثر به غالب باید دادن و در کتاب
 و اسفناخ و کشنیز سبز یا چوبه پختن و دادن با قدری روغن بادام که گل تنفشه در آن
 جو شیره باشد در اعلیل شیر خرد لها با چکانیدن و در آنما نشاندن و از هر چه گرم و تیز کننده
 غلط است و در بودن و بر پخته که گاه حجابست کردن هم مفید آید و آنجا که سبب چیزها
 گرم تر باشد ترک آنها باید کردن و شیر غالب خوردن با قدری قند و شیر و لها با در چکانیدن
 و لها با می خشک کم رنگ چرب بکار داشتن و میوه‌های کم مزه پر آب خوردن چون هندوانه
 و زبزه فانی کم مزه و انار لمس حیار با درنگ و شفتالو و استیبا و اینها و آنجا که سبب
 کثرت جماع و کم شدن رطوبات مجری باشد ترک جماع باید کردن و با استعمال مغزای
 در طبات و فلاح مزاج و عضو باید کردن و ازین تریات سنج شایسته دانسته بود آن
 باید ساعتی عورتی را این علت شد از بسیار نشستن بر زمین نناک می‌چرب
 فرموده که کمیت آرد سیده گندم را با بنگ سوده اشتمان گارزان بار و عن

دو و شتاب بدستور کاپی بخت و خورد صحت یافت اما خون صرف یوقت بول کردن
 سبب ظهور خون صرف غالب بی ریم در وقت بول بی آنکه در پراز باشد اغلب کتانه
 سری رگ باشد در حدود کرده و موجب آن انقباض یا سخی جرم عرق بود از جهت غلبه
 کردن مزاجی تر بر آن دیا حرارت و حدت خون آن موضع بود که قوت باسکه عرق از حفظ آن
 عاجز و اغلب سبب غلیان و حدت آن موضع علییه حرارت کرده بود بموت حرارت
 کند و آلات بول دیابادی بود که از حرارت کرده اولاد در عروق حادث مشد با شد
 و حرکت سر رگ را در متغذ کرده و متنازه کشاده و به تجربه این نوع را غالب و مزمن یافتیم
 موجب آن باد و اسیر استم و علامت هر سوز المزاجی چنانچه مراراً مبین شده ظاهر
 بود و درین دو قسم اخیر با سوز لائل خون بنایت گرم و تر باشد در اول کمرنگ سرد بود و غنای
 که از ضریب و اسقاط و تمدد غیر با واقع شود چون آنرا استدادی کم واقع بود خارج ازین بحث باشد
 لیکن در معالجات که اینجا بران اشارت میشود چیست آنها آنچه مناسب باشد اعتبار باید کرد
 و با تریب اسباب آنها خلط کردن و آنجا که سبب سستی عرق از رطوبت بود یا حدت خون ایشان
 آن از تریب است که در سفت الدم و قوی الدم در عات و اتمال آنها گفته شده آنچه لائق بود
 اختیار باید کرد و آنجا که سبب باد بود در دفع گرمی گروه و دفع باد باید که شیرین و بعضی ازین
 مذکوره را تریب است که از جهت باد با سوز گفته شد التفات نموده خلط باید کرد و در جمیع احتیاط
 باید نمودن که مادام که تغلییل ماده و جذب آن بجانب مخالف شده باشد بقصد و غیره حواس
 قوی تر مندر که سبب باد در درون بسته شود و از آن دختها پذیرد و بعضی از اهل تجارب گفته اند
 که هر گاه که شخص شود که درین رگ در حوالی کرده از چه محل کشاده شده است بیخ تریب است
 از واقع سوختن بران محل نیست یا برینش کردن آن محل بنوعی که مدتی حرکت رود آنگاه حواس
 نیز دادن تا مقصود نیکو بمصوب پیوند جوانی مزاج کثیر الجماع رنج بر که هستانه را که باد بواسیر
 کما به رنج داشتنی این علت پیدا شود من آنرا از گرمی گروه اودانستم و او را مراد مست
 خوردن انشای تریش چون غوره با ساق باروس یا زرنشک یا گبوشت بزغال و مجرد س
 در و پانچ که سفند فرمودم و همچنین مراد است بالیدن پیاده زیر کرگاه او را از کر خالی کار هاشاق

و چیزهای گرمی و خشکی فزا را در این گرمی و همه ندر ابروی فزا بگری مائل یا بسودی مائل مقرر داشته‌ام
 در درمراقب مرادست طمائی خشک و متقوی مثل عصیر کاسنی و گل سرخ سرور کرده فرمودم و درین اثنا
 با از علاج باو با سوره هم بعضی کردی همین ترا بر در چند ماه بهتر شد و گاهی چند ماه بر طرف نشد
 به تشخیص در خشکی هم با از مازا ترک علاج و خوردن چیزهای منقاج و حرکتهای عینت که لازم
 که ایشان سست بر پدید آمدی در بارها او را رگ با سلیم فرمودی و بعد از آن ترا بر نر کرده رود
 نر نر کردی و چون کم شدی مرادست خوردن فادز هر دو میانی و در دفع فرمودی و نشستن در
 آب سرد در تابستان هر روز چند نوبت ملازمت کردی بدین ترا بر صحت یافت بسته
 شدن خون در مثانه هرگاه بول خون بیکبار باز ایستد از پس آن کرب و غشی و در
 اطراف و عرق سرد و غشایان پدید آید باید دانستن که خون در مثانه بسته باشد یا لیز
 گوید که از بسته شدن خون در اعصابی میان تنی درونی چون معده و روده و مثانه سینه
 با این علامات مذکوره و می بارده با ناقص هم پدید شود بواسطه فاش شدن آن خون
 نشوده و صورت کیفیت سیر در روست و رسیدن آن بجهت و دل ازین نشود شدن خون هم
 طاری شود بواسطه فاش شدن آن خون نشوده و کیفیت سیرت و روست و رسیدن آن بجهت
 دل و این نشوده شدن خون در مثانه مخصوص به تنگی از سیل بول الدم نیست بلکه بر وجهی
 که خون صرف مثانه آید نوع این مرض ممکن باشد علاج آنچه جهت تحلیل و تقطیع خون نشوده و پدید
 گفته شده و همچنین آنچه جهت ریزانیدن سنگها مذکور شد جمله علاج این مرض باشد نگاه بودن
 که خوردن سکنجبین مفصلی فقط این منقعت رساند و آنچه منقعت آن را هم اینجا عجب یافته سوای
 ترا بر فشار الیه با خوردن جگر خشک کرده حرمت و زهره سنگ پشت هر کدام از اینها را که یا بند
 در آب خاکسوز یا قصبوم یا در طبع سرداب یا در آب نخود سیاه و هرگاه بخور ایندن و داد مرآت
 بنزد که نفعی مطلوب است حاصل میشود و مانند نکتند که خطا بود و آنرا به ترا بر دیگر مثل مناد با
 ریزاننده و خفتها و بلین و محلل و امشباه آن ترا بر که نمانند و الله اعلم سلسل الیول سبب
 بزدن آمدن بول به اراده و کشادگی مجری و غلبه خوردن مرآت بود چون خربزه و شراب
 ریحین با بر روی بود که از خارجی به پشت اسافل و عضله و نم مثانه رسد و در عضله مثانه خورده

و صفتی اعدا کند تا به سر می سازد آنرا و یا سوراخ المزاج بارومی بود در بدن که این افعال کند چنانچه
 در قالیج عام واقع است و باطلع شانه بود چنانچه سابقاً مذکور شده و با حرارتی مفرط بود و در گرده و شانه
 که جذب آن غلبه کند و دفعه هم با آن جهت حرارت و میں صغیف یا شد و یا آفتی بود در عضله
 و پان شانه بسبب کوفت شدن آن عظم و شدت آلت مجامع و یا از صعوبت وضع حمل و اشتهاء
 آن و یا بسبب از جای رفتن فقره به فقره یا صدمه فی الجمله و یا فشارده شدن شانه بود از جهت
 حمل یا از بودن تشغل غالب در رودهای از درم اعصابی که مجاور اند از طرف بالا علاج
 آنجا که سبب کشادگی مجری و غلبه استعمال مدرات باشد بزرگ مدرات و کم خوردن آب
 و تواضع در آبهای قابض معادن و آبریزنا نشستن به صلاح آید و این قسم تشبیه بر منی باشد
 آنجا که سبب برودتی و ضعف بود می در افعال شانه و عضله آنجا که سبب بول کردن و کوفت کردن
 خواب گفته شده نافع آید و مداومت مالبیدن روغن راته و درین سخن روغن زیره که از روغن گل گرفته باشند
 بر زهار و درون مقدره عظیم نافع آید و مداومت خوردن مقویات خوردن بلا زرد و ملا و ریات در سهاد
 کسبه و حب الشفا و حافظه الصحوه و نیزه العمد و جمله ذوالبض حاره بخصیص جوز بود و یا در تشغل برودت صلاح
 آن کند و پشت اسافل را گرم و خشک داشتن منفعت رساند سرد داشتن و سردیها
 در تریا خوردن جمله مضر بود و از اغذیه برنج زعفران و مصطکی مطیب کرده و کباب مرغ زیره
 و نساج و نارदान و سن کرده و کشته و قلبه و پیازی و برنج و سیرگندنا و کرگم و ناخواه و برگ
 سیر و اشتهاء آن بنایت سودمند بود و عمل در نجیل پرورده و حلاوت الیف و سترهای گرم
 چون نار جیل و جوز و پسته منفعت رسانند و سواری بسی سودمند بود و آنجا نیست خوردن شانه
 شانه شتر ز تشک کرده و سوده یا تخم سبب و کرفس و بصل لثوق ساخته و همچنین گوشت روباه
 و گرده خرگورد شانه آن دو مانع و شانه گوزن هر یک بنایت نافع آید و قی کردن بسیار سود دارد
 بے در آب معادن و بر اطراف مورد غالب نشستن نیکو بود و مچر بے بود در زمان نذران
 جهت علاج این مرض حیوانی را که بر سردیوار زمین که می رود گنایه غالب بر آن موضع
 آلائیده میشود و آنجا آنرا از زن گویند بعضی جایها گرم از لیس گویند غالب از آن کوفتی و تسکیم
 از دور کردی و دار چینی و فلفل و زیره و زعفران سوده مقداری آن ریختن از آن بر منی خورند

چند بیماری است نام حاصل شدی و اگر چه مرض گفته شده بودی و مجرب است آنجا که سبب
 نایب بود علاج پذیر باشد و آنجا که سبب خلط متاثر بود رفع خلط مرتفع شود و آنجا که سبب حرارت
 کرده و غیره بود بر خلاف این مذکور است محل کردن نافع بود و این قسم که واقع شود و آنجا که سبب کوفت
 شدن عضله یا شدت تدارک کوفت آن باید که شیدن و کوفتنی صوبت وضع محل و جنین فقره
 و اصلاح باشد و آنجا که سبب نشانه شدن نشانه بود به حمل بعد وضع خود به صلاح آید اگر آنکه
 از وضع زود آمدن از غلبه تنقل بود بر رفع آن مرتفع شود و این قسم عرض شبیه گردد و آنچه از دم
 اختصار مجاور باشد برین دم مرتفع گردد و اگر علم و یا بیطیس یعنی دو لایه و این علتی
 بود که پیوسته صاحب آن آب خواهد بود از خوردن آل سیرنگردد و همچنان پیوسته آب
 نوزد چنان بول هر لحظه بیرون آید بے نیزی زیاده سبب این حال قوت جاذبه و دفع کرده
 است و استعمالی سور المزاج چار بودی و غلبه احتیاج آن بکشیدن آب جهت ترویج
 تسکین و تعذیل و برین جهت پیوسته در جگر آب طلبید زیاده بر مقدار ضرورت اصل
 و دیگر جهت تنقیه او از ماسا بقا آب کشند و ماسا بقا از معده بتاثر چون زیاده مقدار کنجای
 بر لحظه میگردد و دفع آن هم هر لحظه لازم باشد و حال شبیه فعل و دلالت ظاهر گردد برین سبب
 برین رسم سوم بود و باشد که سبب آن ضعف قوت ماسکه کرده بود و بواسطه بر تعلق شدن گوشت
 آن از حرارتی گذارنده و بر جهت حفظ آب نتواند کردن آن مقدار که در آن تصرف کند و در سه
 نوزدان گیرد و چون آب بشان در دیگر جهت ضرورت تنقیه مالم آب بود پیوسته آن
 حالت مذکوره لازم آید و بر سیل نوزت حدوث این ضعف ماسکه با عطش و دفع بقا در
 از بر کرده نیز ممکن بود و بعضی از مقداران هم دیده اند و برین اقسام لازم بود که گاهی بول
 از عسالتی خالی نباشد و بر گاه این مرض دوار پیدا کند جگر را ضعیف سازد و بلاغی تن بریر
 آید و باشد که بروزی برق آنجا شیشوچی یا غیر آن جهت رسیدن رطوبت و برودت آب
 برین و بیس مزاج و غلبه گرمی کرده علاج اصلی هم در برابر این مرض تعذیل مزاج کرده و تنقیه
 است و آنچه در نیاب بے منفعت رسانند و دست نمودن و خوردن رهاست و در آب
 نبض کنند مرکب و غیره و سیواسه سرد و آشنای ترش غوره ریاسی البومی و اشباه آن بگوشت خرگوش

و بره و انشال آن و ما جو کوفته و کشنیز تر و برنج و نظائر آن سکون در هوا خشک و نشستن در آب
 خشک آن مقدار که بگوید و شوده تفصیل این اعمال را از بحث عطش کاذب که از حرارت اعظم
 باشد باید دیدن و در ابتدا اگر مانع باشد قصد باسلیق موافق آید و شیای تج برداشتن و طلاهاست
 بیخ کرده بتخصیص آب کشنیز و کل خشک و همچنین غذاهای قابض خشک بر که گاه مرق و جگر انگیزان
 مناسب بود و قی فرمودن آب هندوانه بیخ بر انگیزه هم منفعست رسانند و گفته اند اگر سه بقیه
 پخته را یکشنبه در در سرکه هند و بجز نافع آید و اسهال که مرض از سردی اتفاق افتاده باشد
 حریرات بصدایماناغ باشد چنانچه اعمال آن بر طبیب حاذق مخفی نخواهد بودن و مبالغه در
 اینجا بستی سفید بود گفته اند که خوردن جوز بریان با عسل درین باب خاصیتی عجب دارد
 تقطیر البول حقیقت این علت چنانچه متناز کرده از عسر البول و سلس البول است
 که در صین بول کردن باراده و سفر لختی از بول در آخر بازماند و طبیعت همچنان بر دفع مشغول
 باشد و عضو از ارسال آن مانع یا مانع بود و بطریق چکیدن قطره قطره بدفع شود و بان امید
 از جس آن بقیه دفع آن هر دو باشد و حمیت دیر از بول پاک شدن به نشوین و چکیدنی که
 در ابتدا واقع است و بی وقت و بی اداده داخل سلس البول باشد و اگر به وقت
 و اراده بود داخل عسر البول باشد سبب این یا اثر کردن سرمای بود از عضله شمشانه و جوی
 آن جهت کثفت محل در برود و برودن رفتن اکثر مواد گرم بولی از آن و این حالت در زنان
 بسیار پدید آید و عدم دیگر اسباب بران است و ما و کند و با کوفت یافتن عضله و مجاری بول بود
 از زور الحاح کردن بول کننده جهت طلب دفع آن به سرعت بواسطه همی یا رفع آزاری که
 از غلبه نگاهداشتن آن و پری شانه یافته بود و مرد کردن قوت و دفع در آن امر و یا حدوث حرکت
 بازی بود در شانه و حدود مجریه جهت فرصت یافتن از سبب خالی شدن شانه و تحریک
 حرکت آب و عضله و از امتثل حرارت در آن مجتنب و بران موضع جهت دفع لذت و توجیه طبیعت
 و کسی را که باد و اسیر باشد این حال بسیار او در افتد و ظهور وجهی و تندوی اندک در آن صین در
 شانه و حدود آن دلیل این بود و یا برخواستن قنصیب باشد در آن وقت به سبب دفعه حدوث
 بادی بر خیزاننده و بران جهت عضلات لختی تدریجاً در دو مجری منقی کند و در صین کمتر شدن

در آب بول از سال سابقا یا تدریج دفعات کند و باشد که غلبه حدود بول مجری را بر سجاوند
 در کم شدن زرد بول از دفع با منجی لخمی منتفع باشد تدریج سبب و دفعات اخراج آنرا حالت
 نماید این بجزقه البول اقرب باشد علاج آنجا که رسیدن سر یا بود و کوفته و قبضه ازک
 از سر یا در عضله مجری پدید آمده باشد حفظ محل از سر یا باید کردن و بر چیز با
 گرم کرده قما به حمام باید نشستن و از خوردن چیزهای سرد و سرد کرده ضرر و اگر چیز با
 گرم و تر و گرم کرده خوردن و به تخصیص شیرین یا و تسکین بخته نافع بود همچنین چکانیدن روغن
 گرم و الیدین آنها و آنجا که سبب کوفته شدن مجری و عضله بود از زرد آب در دفع و با سبب
 بر خاستن قنصیب باشد در دفع و دفعه در ابتدا آن باید کردن و از چیزهای با انگیز
 عاز نمودن و سیو با در خوردن و دفع با احتیاط و آهستگی کردن و مجاری را بر وزن
 نرم داشتن و آنجا که سبب باد و اسهال باشد در تعدیل باید که مشیدن و بر شانه
 و نهما با دشکن بایدن و آنجا که سبب گرمی و بزی بول بود علاج خرقه البول باید کردن و اگر

باب بستم

در بیان احوال آلات تناسل از ترکیب و وضع و منافع و علامات از جمله مختلفه و امراض مخصوصه
 مردان و اسباب و علامات و معالجات آنها اما ترکیب و وضع و منافع ذکر و خصیصه
 و اعیان منی بر آنکه ذکر عضو است مؤلف از عصب و رباط و عضله و شاخه
 که اجوف و شاخه نریبان و اصل او باطنی است که از استخوان زهار رسته
 است و اندروی تجاویف بسیار است و نفوذ آن وقتی پدید آید که این تجاویف پر باد
 نمود و جوالی این رباط شاخه که از نریبان واقع است زیاده است از آمدن این
 عضو باشد و عیبهاست آن از هر با رسته اند و بد پوسته و مجری بول و مردن منی هر دو
 در طرف زیر آن واقع اند و اتحاد ایشان در حوالی قنصیب بود و در چهار مسئله است و اما
 از استخوان زهار رسته است و بر هر دو پلوس او نهاده و بقوت نفوذ آن هر دو در از تن
 دو سه دیگر هم از استخوان عانه رسته اند و برین قنصیب پیوسته هر گاه که این

دو عضله کوتاه شوز و ابرم یا ز نشینز قصبه راست با استرو هر گاه نیک کوتاه شوز قصبه بکامب
 ز بار میل کند چون یکس هم باز نشیند و دیگر بران جاغب میل کند هر گاه که هر دو از کار باز است
 دیگر جنبیده باشد اما خصیه عضو است مخلوف از گوشت نزدی سپید چوپشان و اندر کیسه از
 پوست و غشا ناده و بهالین بز بار و بیج قصبه باز بسته است بعد دو تا سنت در گماسه
 ریاری از اعضای ریه و سایر از آنها که چون مرد را حسی کند از شغف بیخوله از ان حوالی آن اندر
 صفاق که ز بار پیوسته است بگذشت اندر دبرین بطنین پیوسته و دبرین جبهت که چون در اخصی
 کند تغیر در عقل و ترازیر و حرکات و آواز و قوتها و او پر آید و معدن توالت منی بخصیت جایست
 زیرا که ماده منی که آن خوینست در غایت صفا و منجم چهارم یافته و از بخش از آنها فاضل از هر از ان
 کفینتی و قوتی مناسب آن اندام در ان حاصل شده چون از طریق عروق بجهت آید طبیعت
 خصیه آنرا سپید گرداند چنانچه طبیعت پتان ماده شیر اسپید مبارزه و از آنجا با دعیه آید و از آنکه
 و اکثر مردم را خایه راست قوی تر است مگر کسی را که چپ بود و دعیه منی تسهیلت میسر که آنرا
 تانزی بوج گویند یک طرف این مورماس خصیه بود و یک طرف دیگر سو قصبه آمده است اندر
 مسالین خصیه گذشته و در زیری بول قصبه پیوسته و بدو اندر آرد آنجا که هر دو متحد شده اند و وقت
 با شرت بادی در عروق حوالی آن آنگونه شود و با دعیه منی آید و دبر ان جستن آب بقوت آن باد
 باشد و منافع این اعضا جهت اظهار نسل و اسقای نوع و ملذذ جسمی از ان واضح ترست که
 بیان محتاج و حکمت منافع بیشک ریاست بدن او را حاصل بود و الله اعلم و اما خلاصه است
 از مزجه مختلفه آلات تناسل بر آنکه شدت شبق و بسیاری سوس بر ز بار و در انما و سطره
 و رگهای دیگر و غلبگی آنها در بزرگی آلت و خصیه و تیز منی و سرعت انزال با غلبه شدت آلت
 و زود بیان شدن دال بود بر گرمی مزاج این اعضا و مندرغ این حالات دال گردد بر سردی مزاج
 آنها و تگی مزاج منی و غلبگی آن و ضعف نوظ و نقاط دلیل تری مزاج این اعضا باشد و در این
 حالات وحدت منی دال بود بر خشکی مزاج اینها و الله اعلم و اما امراض مخصوصه بر جال
 و اسباب علامات معالجات اینها پدید آمدن دو خلت سه گاه این علت چنان
 بود که باد و پر پوست نرم گردد و در زیر مشتقه افتد و در بخنده وارد از کیسه منی

باز همه جانب چنانچه گویا باد در آن دمیده اند و آنچه بر تمام کرده ذکر باشد شبیه بود به بعضی منع که
 خشک و پدید رنگ شده باشد لیکن نرم در قیمن بود و بیج در دو طرفه با آن نباشد و سبب این غلب
 برین یافتن باد شقاق مقدره بود آمدن بر آنجا و از مباشرت با بعضی زنان ناپاک و از طلاق کردن
 نیز باری بود که حسب علمیم هم این علت افتد علاج آنجا که سبب باد شقاق بود برود غنما سه
 غلغل مناسب مالیدن و تقویت شترج برود غنمای مقوی خاک کردن و چیزهای سحرل سودا
 و غیر شقاق خوردن به صلاح آید و اکثر آن بود که بر نایت غذا در چوب داشتن مقدره هم به صلاح
 آید و در دو سه روز یا بیشتره آنجا که سبب مباشرت ناملانم باشد در وقت تر یا ستمه در ذکر
 باید تقطیر کردن و مالیدن و آنجا که سبب طلاق کردن چیز گرم بود حضور از آن پاک باید کردن
 و به خندان اصلاح نمودن در از شدن کیسه خصیه اینحال با غز بلا دی که هوس گرم بسیار
 زدست باشد چون سوزا هرگز اکثر مردم غیر معاد را واقع شود و گاهی بر آن مرتبه رسد
 که از زانو با گزرد و در نشستن در خاستن در رفتن تشویش دهد و باشد که غلافه خصیه نیز نماند سترخی
 گردد و خصیه نیز زرد آید علاج مردم آنجا چنان باشد که کات مندی راسه ساینده بر آن
 می باشد و بله ز بسته سیدار نوبجای باز برود و یا متقل میا و استمال توابع بر جلد آن و
 خوردن در بر بستن عضو بله به توابع تر کرده استغ آید آنجا که بدین تدبیر به صلاح نیاید مقدار کمی
 که زرد بود آنرا از میانگاه بیاید و در وقت زردی آنرا بر بدن و به سرم اصلاح کردن و اندر اعلم
 درم خصیه این اغلب گرم بوده بسیار چنان افتد که مردم با ستیامی تحصیل آن اسباب
 و یا مباشرت تحریک می کنند و بگذارند که دفع شود در آن موضع آن با نرد موجب درم گردد
 علامت است اینچنین در کیسه آن واقع شده باشد و بعضی انواع آنرا توابع یافتن دانند در بعضی افتاده
 باشد و نوع آنرا در یکی یا در هر دو شفق توهم را هم با سانی احساس توان نمودن لباس و غیره
 چون درم گرم بود سرجی و حرارت موضع دمی بر آن دال و تشخیص صفرا و خون با عرض آن
 کنند و اگر لمسی بود همین درود محل و قلمت و ج و عدم می شا بر آن باشد و ممکن بود که در لمسی توهم
 در درم جلد هم آنرا که حرارتی باشد حسب مشارکت توابع این عضو یا قلب و اعصاب و آنجا
 که درم صلب بود هم لمس توابع در یافتن و آنجا که ریخی بود بیج گرانی نماند و گاه باشد

که این ماده بواسطه سرفه سینه مشتعل گردد جهت کندن حرکت سرفه سودا را از اسافل مایل سائن
 کما یس و بسیار افتد که درم کبک کاسه و فاسد و متفرج گردد و کبک بنفید و بیضا بر سینه و سلق بماند باز
 کبک دیگر شبیه بران بجز از غشای صلب بر آنجا برود و بیضا را برایشان علاج آنجا که درم گرم باشد
 نخست برن را پاک بایز ساختن و با شفقانات چنانچه در دیگر ادرام دانسته شد و همچنین در
 ماده از محل و تقبیل آن کردن به مقصد حجامت و ترک گشت و تقبیل قدری تلبین طبیعت
 و اشتباه آن و بعد از آن به تجلیل درم و تقبیل مزاج اشتغال نمودن انسب آن بود که
 ابتدا به فصد صافن کنند از جانب موافق یا بر از دو جانب چون نام بود اگر فصد را مانع
 باشد قی فرمایند در ساق جانب موافق یا بر دو حجامت کنند و یا بر رویه و آن بهمان دستور
 یا بر قطن حجامت کنند و شخصی بر مقابل کرده در بین مرض حجامت کرده بود نفع عظیم یافته
 و بعد ازین شاید که جذب ماده بر جانب مقصد کند عمل کردن سفید باشد و زیتب اکل و شرب
 و اگر تر بیره جان نوع است که در درم شانه و غیره گفته شده داد و یک بر موضع فصد در ابتدا
 روغن گل است و هر که وارد با قلا با در و همچنین طلا که از سر که و گلاب و عصاره کاسنی
 و کاه بود کشف ساخته باشند نهادن منادی که از بنفشه و آرد با قلا و آب غیب الشلب سازند
 بسے آزموده و سحر و نافع است و در اینها بطبیع باید در غلظی و تخم کتان و با قلان کوفته لؤل
 کردن و با شغال آنها صاف کردن نافع آید اگر برگامه آنرا کوفته بنهند سفید باشد و زیره
 را با مویزدان برون کرده کوفته صاف کردن نافع بود و آنجا که درم بلهنی باشد در اشتغال آن
 از ابتدا میاید که شیدن تا صلب نشود و بیبار فرمودن و فدا کم و شیرین و گرم باید و ادون
 و عصاره از هر دو صفا کردن و مناد آرد با قلا آرد و صلبه شراب تلخ سرشته سفید بود و همچنین
 مناد آرد با قلا و زیره و اکلیل و بادونه کوفته و چکامین روغن زینق در اطلیل و همچنین شک
 خاک کرده در روغن نزع سودا وارد لیکن احتیاط و مسی باید کردن تا روغن در مجرای سنی در رود
 در مجرای بولی با انعام و آنجا که درم صلب باشد نخست استفراغ سودا باید کرد از اول و اول
 آن با حذر کردن و بعد از آن زدن و مناصه از زوناس زود تخم به فرو مغز ساق
 ایل در روغن گل در روغن بوسن بکار و استنش و تصفیه برگ پنجه که سب

و اگر در عصبه و با قدام یا پشت و پدید می آید هم نافع بود و همچنین ضناده نیز خشک و پسته بپزد و برگ سیر درخت
 جگر کوفته بر زمین و عسل آب سرشته و ضناده ای که از اشق و منقل آرد با قدام منضج ساخته با سفید
 پس قوی و آنجا که درم ریگی باشد کفکیده گاو دس و سبوس نافع بود و پسته های باد نسکن باید خوردن
 و از باد انگیزه صذر کردن و آنجا که سوخت درم جیس منی بوده باشد در مجاری آن موضع اگر در اول
 اساس منقل در مقدمه درم قبل از آن استحکام آن اخراج منی کند میا شربت هیدراسه
 ماده درم منضج کرده و به صلاح آید و اگر تری ازین ترا بر احتیاج افتد از علاج او رام اعتنا
 داخل و خارجی اینچنین مناسب عمل در علاج باشد التفات باید نمودن و الله اعلم بزرگ شدن
 بیضه این علتی بود که بیضه یله اما سیدن بزرگ شود بطریق فیزیکی چنانچه در کتابتان بیان
 گاری واقع میشود در حرکات رفتن و نشستن کوفته کرده و عظیم و درم علاقات آمان علاقات
 آن باشد علاج آنست که مندرات و مصفقات و نوت با ذره و اسکه و محققات قابضه پسته
 بر آن ظاهر کردن مثل شوکران و بزر الیچ آب کشینز سوده و صندل سرب آب کشینز سوده
 سنگ آسیا آب کشینز سوده و شاه آن و الله اعلم قسره هذرا کیر - بسبب این غلط
 حادی بود که از اعالی براجا منضج کرده چون عصفورک پوشیده و گرم است و اکثر اوقات
 از نومی عرفن خالی نیست بر او آن نیز یادنی بیسی زده عفونت پذیرد و مردم گرم و تیز بینی
 را پیشتر بر آید و از سببش زمان تابسته و تیز بینی این علت بسیار افتد چون عفونتی در
 بران متولد بوده باشد نیز این ریش سخت عفن بود و این همیشه در درون سوراخ قضیب
 در بردن آن در بر هر دو در پوست خارده و بر حواله مقدمه هر جا پدید آید با سوز منشن و اگر
 در دود و در حین لغوظ در بیشتر شود و اغلب چرک زرد و غلیظ باز دبرد آنچه ماده آن با عفونت
 غلیظه سمیت بود عصفورا بخورد و بران رسد که کیسه را بیفکنند تا از بودن آن خطر پاکب بود
 و چاره جز آن نماند که میاید مجموع آید و قضیه را بر برین و اصلاح جراحت کردن بر مماند اغلب
 آن بود که آنچه در درون سوراخ پدید آید بر بردن آن هم بر حلقه گاه پدید آید و خارشن
 و سوزش در درون مقدمه و قضیب مقدمه قرصه آن باشد علاج نخست تقصید
 منی و غسل باید کردن و اگر نوبتی با آن مانده باشد به قصد عروق پائین با بر نمودن


و مبر در سنج و توپای مسئول را به شراب یا به شیر زمان سرشته جدا جدا طلا کردن و در اطلیل
 چکانیدن در مایه افزیه و اشربه و استعمال سازد و با چنانچه در بحث علاج سلقن قروح ظاهری
 گفته شده نمودن و آنچه در جناب بسی مانع و سهل الاخذ است بستن گل سرشوسه نرم سوده است
 بر آن و هر لحظه تجدید کردن بعد تنقیه در مایه افزیه و اشربه مناسبه و چون تشریح
 نیکتر باشد خشک آن بستن گل سرشوسه سفید آید و چون کم تر س بود گلر آب یا شراب
 سرشته بستن انفع باشد و آنجا که از عفت و مدت رطوبات محل مدخول میند و انفع
 باشد شستن محض هر لحظه با پیاسه زیاتی خشک و معتدل و بعد از آن آب بستن اول بود
 در قرحه داخل لعاب گل سرشوسه در شیر زمان حل کرده در اطلیل چکانیدن هم نبات
 مانع آید لیکن اگر باید که بسیار غلیظه باشد و چکانیدن به سشیر صفات یا در شکل هم معتدل
 و تنقیه نیکو کند و تا بر قرحه همیشه به در محلهش نرود است و الله اعلم خا ر شش
 قضیب و کیس خصیب سبب آن مایه رقیق مایه سوسه یا غیر آن بود که از جوی
 و اعالی بر آنجا آورند یا غلبه چرک محل و عرق آن باشد علاج - اما الله اعلم از حرکت و عرق
 بود اگر آن به شستن آب گرم منفع گردد و آنچه از غلیظی باشد و کم بود هم تنقیح مسام و تلبین
 آب و در وقت و با استقامت زائل گردد و چون زیاد مینوی باشد کجای کردن لیکن با بر و آنچه
 غالب بود تنقیه باید کردن انگاه با جمالی نرود و اصلاح نموان و جماعت بر پنهان سود مند
 بود و همچنین در آب معادل شستن و طلائی گل سرشوسه صبا سینه عظیم سفید آید و اگر به
 تدریج هفتی ترا احتیاج اندک از ترابری بر پنهان و حکم التفات باید کردن و الله اعلم بر آمدن
 بزهار بسیار اندک که اجاده است بزهار ترابری در زهار پنهان شود باید که عسر البوگ بر پنهان
 آید و خراج بول باورد باشد و سبب این سرد مزاج سرد بود و در حضوره خارجی ممکن
 باشد علاج آن علاج گرما به است و آنرا در روغنهای گرم تلبین و در هوای گرم
 و تر ساکن بودن و مناد با سوسه نرم گرم قوی نمادن سواری معتدل کردن و اطلیل گوید
 که قدمافرسود و آنرا که در مجرای قضیب نی نیند و با بد سوزند چنانکه برن با چو خشک بر باد
 شود و بر آن همیشه فرود آید و قرحه این علت است مشهور و اغلب در پشت زهار

یاد حوالی آن یاد که حصیه می افتد و این قسم اخیر مخصوص بود بر حال و مطلق فتح از سه
 نوع بیرون نباشد با غشا باریطون شکافته شود آنچه در درون آن محبتش بوده قبل از شق
 بعضی برود و آید و جای گیرد در عقب مراق و یاد عقبت پوست و اگر مراق و صفاق نیز شق شده
 باشد از افتق المراق گویند و با مجری نهایت که آن از کش ران از غایت تکی واقع است در بالا
 اینست که کتاده و چیزی از داخل آن بران مجری یا کش ران از غایت تکی واقع است و شب
 بریزد و از افتق الارنه گویند و گاه بود که اتساع زیاد بود و یکسره فرو آید از آن فیلد گویند و با شق
 که مجری کش ران و آن مجری مذکور که در داخل آن نماده است سیبب نختی از هم بر نبرد
 آنچه در داخل آن موضع محتسب بود نختی بران کشادگی یکسره خایه فرو آید و از آن هم قیلد دارد گویند
 و باشد که در پشت زهار یا بالاتر از آن افتد جمله از اصناف نوع اول باشند و موجب این شکافته
 شدن غشا در مجاری نهایت آن اکثر دالی بود که بران رسد بواسطه زور که صاحب
 آن کند و برداشتن چیزهای گران یا از بلیند فرو هید یا در همواری جمیدنی محکم کند و یا آن بود که از
 خارج کوفتی از ضرب یا سقوط بران رسد یا بخارج در پیره شود پوست بر دید و آن شکافته
 باز و موجب کتاده شدن مجری اغلب بسیار جمیدن نرم نرم بود مستند جمله بر بر
 شکم و در رطوبت لغزنده از طام و آب همچنین است با خفتن و دیدن بسیار و جماع کردن
 بیفوت و غلبه سلتقی یا بر پهلوی خفته و یا فریادهاست مستند جمله بر بر پی شکم و در رطوبت لغزنده
 یا بادی قوی تر می کشند بران مجری و آنچه به فتح اندر آید یا شراب بود و در اصناف قیلد
 دارد و آنچه داخل آن روده باشد یا ژب روده هر دو باشد یا بادی بود غلیظ
 یا رطوبت مائی یا دوسه یا شیر آن باشد از قیلد المار گویند بعضی او رده مطلق گویند
 این را خوانند و این فتق قیلد اکثر در یکجا نباشد حصیه افتد و گاه باشد که هر دو جانب
 از امتیاس روده های بار یک یا وضع در آن محل بسیار باشد که اعراض ابلاوس از درد
 در کب و ته برج و اشتهاء آن ظاهر گردد و لیکن بسن و حفظ کردن فتق اعراض انسان
 زود و مطلق فتح انسانی را علاج مشکل بود زیرا که درست شدن پرده در درون بدیر
 میگرد و وقتن بران مردم خشک لاغر دست نشود و برخی دمائی زودتر از اثر و اعمالی

و در سه گوشه آن بند کرباسی بین و محکم بمقدار ذراع بدوزند و آنرا بعد از خراج کردن چنبره از محل
 از روی بومی و از بر منند چنانکه گوشه در آن بران برکش ران بود بطرف شیب چنان
 ران و ذکر در آن دو گوشه دیگران از دیرمانه بطرف بالا بود از زهار و اول دو بند بالا را
 بر مر بندان میان بگذارند و بر پس بسته کرده رنند کشیده و بمقدار محکم بند نخوت بجهه آن بند برین
 از میان مذاکر در آن بطریقیان مذاکر در آن بطریقیان بگذارند چنانکه از مقعده اندر که
 دور باشد بران بندها و نیک کشیده چنانکه ممر گرفته دارد و بعد از این مرخص در نشستن و خاستن
 و راه رفتن ملاحظه کنند که بند پیش بین از کنار سرین میان نگاه نیاید که در طر اول محکم
 نزد بند وارد ممر را و هر دو گاه نخته بند با سست شوند دیگر باره بکشند و محکم سازند و
 گاه گاهی که طعام مضتم شود اشتغال دفع شده یا شد پیاده یا آن بسیار باید گردیدن تا مراز
 جوانب کوفته شود و مواد بدن بر آنجا میل کند و پوست از برون آید و نزد بعد از آن
 رفتن با احتیاط کردن تا در شیب خوب خوش شود و باز مکرر کردن و غذاها را به لزج طلیظ
 ازان نوع که در کسر و جز و غیره مذکور شده باید خوردن و مدتها از جماع و قبض بودن
 شکم و سواری به ضرب و اینچون در آورده در باید بودن و بر پالان سوار نباید شدن
 چون با الفروقه بر زمین شوار شود یا به قضای حاجت رود بند زیرین را انگتر باید کشیدن و بست
 خوب را بر فشار ده داشتن چندانکه ممکن بود پر حذر باید بود و درین اثنا شیبها را بند را
 اندر که نرم کرده در شیب چون از ضاد و طلا مذکور هم بکار باید داشتن و بعد در تها
 برید که اثر تنگی مرمظا هرگز در چنانچه نه بستن تا زوری قوی نیاید بکیسه میل نکند و بعضی مهات
 نعب آورده فی الجمله اشتغال باید نمودن و چون ترا بر ممر تمام مستحکم و نیک شود مدت
 دیگر بجهت احتیاط هم بست باید داشتن و گاهی که کشودن چندانکه ایمن شو کند آنجا که فتن
 در غیر کش ران واقع شود نخته مربع باید ساختن و بے موم در دست و در ختن و چهار بند
 سنا دن و بستن چنانچه مقتضای موضع بود و باشد که به کیسه نرم تر در سنا ده داشته
 آن سسم مضبوط گردد و این عمل اخراج من است و بسیار ضعیفان که از ده سالگی
 تا سی سالگی قبل از امساده اشتغال بر نوع بستن به صلاح آمدن از دست

سه چهار سال که بران ملازمت نمودند با وجود که اکثر اوقات سواری سفر و سفر گرم و کمر خدایه
 شدند و داشتند و مباشرت رسم با فرا میگردند و کسانے را که ملت تو باشد و دنیگ سازد
 به تحصیل که در کان و مرطوبان را و فرقه با سخن برن در اثنا سے این تدا میر لیایت نمود
 مین بود در صینق بحری رعایت قوانین حکم داشتن چوب بر مجادر مین حرکات و حفظ
 از زیر فرد آمدن روده و غیره بدان در اوقات نهات گاهی که چوب تخط باید مین به
 خرب حاصل میشود و بزم نیست نسبت محتاج نیست و الله اعلم کثرت احتیاط سلام
 اخلام واقع شدن انزالی است در خواب از مشاهده مباشرتے با امر سے لذت آورنده
 و ابتدای بلوغ ازین حال است و گاه این امر در بر اتفاق افتد طبعی بود چون نزدیک افتد
 ضعیف آورد در مینی باشد و بعضی مردم را چنان افتد که در هر هفته یک دو شب اینحال
 یک نوبت و نوبت واقع شود و بعضی را چنان باشد که در اکثر شبها یک نوبت تخط
 افتد و امثال این و سبب کثرت اخلام گرم و رقیق شدن مینی بود از توجه بخارات برنی
 براخل اندر خواب و بر رفتن بخار از مینی گرم شده بر ماغ و دل و اینگختن خیالات مناسب
 آن و ضعف شدن دل و دماغ از وصول آن بخار و دفع طبعیدن او عیبه آن مینی گرم
 را و ضعف ماسکه بسبب ضعف کرده آن اعضا و آنرا که مزاج سرد تر باشد و گره ضعیف
 و دماغ در خواب این ضعیفها بر دغلبه و کند و این حالت بود بیشتر بر آید و اغلب مردم
 کثیر الاخلام برین سببها ضعیف شهوت که سرع الانزال باسند و بعضی مردم ضعیف
 شهوت کم لغو کم قدرت بر جماع را چنان افتد که مباشرت انزال نشود و یا بنیایت بر واقع
 شود و دفع ذلک در خواب تحمل شوند و جمل موجب اینها محمود مینی ایشان باشد و گرم و رقیق
 شدن آن از سیل حرارت بر اخل حرارت در خواب چنانچه بدان اشارت کرده
 شده لیکن آنچه ان کسان کثیر الاخلام باشند علاج اصل در تدریر این ملت تقویت
 اعضا می ریسده و معده و گره بود و آنچه در میناب منفع آن مجرب است برادست خورد
 پیروز رس و ماس و کبسه و صب الشفاء حلوا سے نالوزه در یات و حافظه
 و دوا را ملک و زید العسر و نوشدار و حلوا می جدمائل معجون انجنت و معجون

علاج بزیر و علامات آنچه بر یکی بود هیچ گزانی نکند و چون دست بران فشار نرزد و سستی گردد
 و چون دست بردارد نرزد و بر شود و نرود و هر کت و قزاق و تندر بسیار کند و گاه باشد
 که خصیه صاحب آن مقدار ننگه بر باد شود و زمان را در کش ران انز که بدید آید و آنچه
 مانی دیگرانی بسیار کند و بر خالی شود و تا به پشت باز بنشیند خالی نگردد و پوست خایه
 با آن روشن و بران باشد و چون بجنبانند و از آب محسوس شود و هیچ قرار نکند و آنچه آرس
 و متالی باشد چون به پشت باز سپیند بجای باز در دگرانی کتر ازین کند و باشد
 و گاه به باد هم با تغل همراه و از کبیه و غیره بخت استلابه تخفیف عور بد بجای باز در احتیاج
 اندک در آزن نشاند و تریح نکند نگاه به پشت نوا با بندن دست فشار دن اندک اندک
 تا بجای باز رود و بار پلوتخته رانها هم فشار دنا باز گردد و آنجا که باد هم با تغل باشد بدید و باشد
 و بسیار بود که سعد هم با آن در کند و آنجا که تریب در روده هر دو در محل در آره باشد چون
 به فشار نرزد در روده باز رود و نگاه تریب و لمس توان در یافتن علاج اصل کله در اضلاع
 این مرض مطلقا در بودن آست از اسباب سابقه و فرود آورنده و چیز با بدان محل و
 از مولات مواد ریخی و مانی دفع و اخراج آنها و نیک ساختن مجری کش ران از گشت فشار
 در دیابین پرده پاره باشد اگر ممکن بود و الا منع کردن در آهن چیزه بران بر زمین
 دنی الجله طریق سفید در دفع باد آست که پوسته چیزهای باد سنگن در مرد محل آن به صناد
 دکاد و طلا و نقره بکار در در اعلیل آواز آنها چکا بنرن و به شیان نیز از آنها استعمال
 کنند و در غذا و دوامه بکار از ان نوع دهند و بدست آزا از محل اخراج کرده باشند از طلا
 باد و سنگنده آن بر میسیدند حکم چنانکه نزول باد بر آنها سهولت نتواند بودن و هر بار که چیز
 در آید چون نوع عمل می کنند و در نیک ساختن مجری میگوشتند و با کتر عضو صیات این
 در فنق کوهکان اشارت شده در بعضی از علاج استقلا هم نافع آید و در دست
 بالیدن دهن راحت و قطران و ستن رنگ در بره گرم گروه دور میان آن نشستن
 سفید بود و اخراج آن فن هم ممکن بود شخصی را این مرقی بود و خصیه او مقدار خربزه
 شده بود چون بر پالان سوار شدی جان نمودی که گویا خربزه در پیش گرفت

و در امان پوشیده است روزه چنین بر نیت ترکمانی جاتی در دست باد و چاره شد گفت که
 خیره که پنهان کرده بود گفت این خیره نیست ترک گفت در ذی سبکی و چاق حواله سر او
 کرد او سر خود را باز کشید چاق بر خصیة سنی آمد و بطریق قیده از مرکب در افتاده و بهوش شد چون
 بهوش باز آمد جراحی آن را برداشت و اصلاح کرد او خوشش شد و طریق سفید در ذی
 مایت کم خوردن آب و شراب و چیز های آبروست و مداومت بطن مخففات بر کل
 و ممد و سهلالت آب استفراغ کردن و اکثر تریا بر استتار زنی نافع بود و اخراج آن به نفع
 چنانچه آفت از زخم حادث باشد و اندک اندک که ناصفت یابد و ممکن بود و چون آب
 غالب بود جز این چاره نباشد و طریق نفع ساختن مجری چند نوع است یکی آن که داغ
 سوختن است بر سر زکش ران چنانکه از آن مجری رسد این نفع آید که آنچه زود آمده
 بود کبیه آنرا اخراج یا اعاده کرده باشد و چنان نفاقت کند که تا خوش شدن جراح است
 دیگر ماده چرب کشته سازند و بر آنجا بگذرد و این بے صعب بود زیرا که از حرکت اندک
 زود دور زمین بول دراز کردن دیواسب چاره نیست و این افعال موجب نزول مساوی
 و غیره میشود بر بستن مریاد است بر آن گرفتن فی الجمله منبسطی پذیرد و آن با داغ شکل
 است دوم استعمال چیز های قابض و حاکت بر مجری و مریاد است بر آن گرفتن
 فی الجمله از ضماد و طلا چون زفت و فلک البطم و کند روز نماز و کلنار و سریش گفتگر آن بر ششم
 ماهی و جوزا سرد و زک و کور و سومیانی شک و خون کت و ذیل موش و جند بر دست و حفت
 بلوط در برگ مورد و سفیده تخم مرغ و صمغ و جوز بوا جمله کوفته و بنجیه و در سریشم که احتیاج غالب
 مبر کرده یا بدان نرم سرشته بر لته کرده و این مداومت بے نافع آید لیکن اینجا نیز اخراج داخل
 شده از محل و حفظ آمدن مجر و چندانکه از صیق ظاهر شود لازم بود و بسته داشتن اینجا
 بر تریا بر گردد سوم بسته داشتن مرست و عمل این چنان است که بگریز تخمه باره شلت از
 چوبی گران به ضخامت و انگشت برین شکل  در رنگ رو آنکه بر مریاد
 بودن موم به چسبند از کتا ر تا کتا ر چنانچه در وسط برسد هموار پیدا کند فی الجمله تا در کشتن
 با لازم بر لشتند و مریاد بر منبسط کند انگاه آزاد در کبایسی سر تر منبسط کرده بر و از نظر

و در سه گوشه آن بند کرباسی هست و محکم بمقدار ذراع بر وزن دوازده انبره اخراج کردن چنانچه از محل
 از روی موی و از بر مرسند چنانکه گوشه در آن بران برکش ران بود بطرف شیب چنان
 ران و ذکر دان دو گوشه دیگران از دیرماتة بطرف بالا بود از زهار و اول دو بند بالا را
 بر مرنه بقیان بگذارند و بر پس بسته کرده رنند کشیده و بمقدار محکم بند منوقت بعد آن بند برین
 از میان نذاکیر در آن بطریقیان نذاکیر در آن بطریقیان نذاکیر چنانکه از مقصد آن نذاکیر
 دور باشد بران بند و نیک کشیده چنانکه ممر را گرفته دارد و بعد از این مرخص در نشستن و خاستن
 و راه رفتن ملاحظه کند که بند پیش بین از کنار سر برین میانگاہ نیاید که در طر اول محکم
 تر و بند دارد و ممر را در دو گاہ منحنی بند با سست شوند دیگر باره بکشند و محکم سازد و
 گاہ گاہی که طعام هضم شود اشتغال دفع شده باشد پاده با آن بسیار باید گردیدن تا ملامت
 خواب کوفته شود و سواد بدن بر آنجا میل کند و پوست از بدن آبله زرد و بعد از آن
 رفیق با احتیاط کردن تا در شیب خوب خوش شود و باز مکرر کردن و غذاها را به لایح علیظ
 ازان نوع که در کسر و جز و غیره مذکور شده باید خوردن و درتها از جماع و قبض بودن
 شکم و سواری به ضرب و آنچه زور آورد در باید بودن و بر پالان سوار نباید شدن
 چون بالفور و بر زمین شوار شود یا به قضای حاجت رود بند زیرین را انگتر باید کشیدن و دست
 خوب را بر مرنه تارده داشتن چنانکه ممکن بود بر جز باید بود و درین اثنا شیبها را بند را
 از کسکه نرم کرده در شیب چون از ضا و طلا مذکور هم بکار باید داشتن و بعد درتها را
 مدبر که اثر نکل ممر ظاهر گردد چنانچه در بستن تا دوری قوی نیاید کیسه میل نکند و بعضی همت
 نقب آورده فی الجمله اشتغال باید نمودن و چون نذاکیر ممر تمام مستحکم و نیک شود دست
 دیگر بجهت احتیاط هم بست باید داشتن و گاہی که کشودن چنانکه ایمن شود نذاکیر چنانکه
 در غیر کش ران واقع شود منحنی مربع باید ساختن و بے موم در لست و دو ختن و چهار بند
 هساندن و بستن چنانچه مقتضای موضع بود و باشد که به کیسه نرم تر و روانه و اشار
 آن سبب مصلوب گردد و این عمل اختراع من است بسیار ضعیفان که از ده سالگی
 تا سی سالگی قبل از اسهال داشتند بر نوع بستن به صلاح آمدن از دست

چهار سال که بران ملازمت نمودند با وجود که اکثر اوقات سوار می سفرط و سفر گرم و کمر خدایه
 شده و داشتند و مباشرت رسم با فرای میگردند و کسانے را که علت نوباشند و دنیگ سازد
 به تخصیص کوهگان و مرطوبان را و فریب یافتن بدن در اثنا سے این تراسیر نبات نموده
 سین بود در صفت محرمی به نایت قوانین محکم داشتن چوب بر مجراد و صین حرکات و حفظ
 بر ایزر فرود آمدن روده و غیره بران در اوقات نجات گاهی که چوب تخط باید بستن به
 تجربه حاصل میشود و بیزیر نسبت نسبت محتاج نیست و الله اعلم کثرت احتیاط است
 اقلام و دفع شدن انزالی است در خواب از مشاهده مباشرت یا امر سے لذت آورنده
 و ابتیای بلوغ ازین حال است و گاه این امر در یر اتفاق افتد طبیعی بود چون نزدیک افتد
 ضعیف آورد و مرعی باشد و بعضی مردم را چنان افتد که در هر وقت یک دو شب اینحال
 یک نوبت نوبت و در نوبت واقع شود و بعضی را چنان باشد که در اکثر شبها یک نوبت است
 افتد و امثال این و سبب کثرت اقلام گرم در قیقت شدن منی بود از نوبت بخارات برنی
 براخل اندر خواب و بر رفتن بخار از منی گرم شده بر ماغ و دل و اینگختن حیالات مناسب
 آن و ضعف شدن دل و دماغ از وصول آن بخار و دفع طبعیدن او عیب آن منی گرم
 را و ضعف ماسکه بسبب ضعف کرده آن اعضا و آنرا که مزاج سرد تر باشد و کرده ضعیف
 و دماغ و در خواب این ضعفها بر و غلبه و کند و این حالت بود بیشتر بر آید و اغلب مردم
 کثیر الاقلام برین سببها ضعیف شهوت که سرایت الا انزال با سندر و بعضی مردم ضعیف
 شهوت کم لغو کم قدرت بر جماع را چنان افتد که مباشرت انزال نشود و یا بنایت بر واقع
 شود و دفع ذلک در خواب تحمل شوند و جمل موجب اینها جمود منی ایشان باشد و گرم در قیقت
 شدن آن از میل حرارت بر اخل حرارت بر اخل در خواب چنانچه بران اشارت کرده
 شده لیکن آنچه ان کسان کثیر الاقلام باشند علاج اصل در تدریس این علت تقویت
 اعضای ریسه و معده و کرده بود و آنچه در نیاب منفع آن مجرب است برادست خوردن
 پیروزس و ماریس و کبسه و سبب الشفاء حلوا سے نالوزه در یات و حافظ الصلوة
 و دوا را ملک و نیز با لیسر و نوشدار و حلوا می خوردن و معجون انجمن و معجون

پنجگشت و جوز بواس است در وعن مصطلکی و درین اراحه در وعن نیره در وعن با بوند و مثال
 آنها ما لبدن بر پشت و کمر گاه و نذا کیر و درون مقعد به تخصیص بوقت خواب خوردن غذا با
 کم نفع نرم گرم چرب به تخصیص شیر برنج و خرما و آنچه بدان نزدیک بود و ترک آب یکم خوردن و
 دور بودن از خوردن و استعمال کردن سردیاد تر یا به تخصیص در طرف شب و گرم داشتن
 پشت و اسافل در شب و در وین گرفتن جوز با شنبها تا صبح و سواری کردن معتدل
 و کثرت استحمام و مباشرت در هفت یک نوبت یا در نوبت شخصی سی سال بود و اکثر شنبها و نوبت
 و سه نوبت اختتام شدی و در پشت و کمر گاه در و سه اندک هم داشتند در مباشرت
 بے ضعیف بود برادر من حضرت شاه شمس الدین اورا مرادست خوردن بلاد بر بالاسه
 طاهای مناسب فرمود و از نرسیدها و سردیاد آب بسیار خوردن منع کرد تاغ آمرا در اول
 با بلاد یا کجی گرفته به قانون مقرر خوردن و با هستگی زیاده کرده چنانچه ساسه را لبدن
 مرتبه رسانیده بود که روزی که بلاد یا سینه در عدد خورد سه و ازین مرادست قوت
 عظیم پیدا کرد چنانچه بعد از سه سال روزان خواست و هر دو از دستا کرد بود نرسیدن
 پیدا کرد سرعت انزال یا قریب عمد مباشرت سبب این اغلب ضعف قوت ماسکه
 اذعیسه بود سبب غلبه رطوبت و غلبه یا فتن لذت و سستی کرده و معده و کتادگی
 مجاری و حامی سنی دتری و مانع و فی الجسماء جذب محل بر خول فها هم بران امانت
 نمایند و آنرا که این حال با ضعف نفوذ و علت شدن آلت منتشر مانع اعضا با
 وی هم ضعیف باشد در زمان بیچکس را ازین دشمن تر نرسید و بعضی را این علت بران مرتبه
 بود که بجز در سایندن محل قبل از دخول انزال شود چون این حال با عدم نفوذ منتشر
 صاحب را عینین گویند چون سستی مادر زادی باشد آن عینین حقیقی بوده عارضی
 و باشد که سبب سرعت رقیقی سنی وحدت آن قوت واقع بود بوقت بیرون آمدن مرفتن
 مجری و نگلی توام آن شاهر آن بود علاج آنچه مجربست تقیه رطوبات فاضله برنی سبت
 سستی و غیره مرادست آنچه در کثرت اختتام گفته شد و آنچه از ضعف ماده گفته شود شخصی
 چند را این حال بود مرادست ایون در برش عشا با همچون پنجگشت و منتشر و یا

و بالیدن روغنهای گرم قابض منفعت عظیم یافتند و چند شخص دیگر بر اوست حب الشفا سے
 بزرگ و حافظه الصوة همچنان و حلوائی تا توره منفعت عظیم یافتند و بران رسیده بود که از قلت
 سنی و دیر جدا شدن بر پنج بوده اند و تقویت کرده و خصییه و ادمیه در جمله این نوع امراض
 اصل کامل است و بعضی تجربه کرده اند که چون در حین انزال بر اساک لخته در مباشرت
 و ابتدای وقوع لذت خود را باز کشید و نزدیک کنند چندانکه نفوذ و خیال آن بر طرف
 شود و دیگر باره اشتغال نمایند و چون بتقریب انزال رسد دیگر همچنان باز ایستند
 از حرکت بانفوذ باز بقوت شود و به محل سیل انزال دیگر بار خود را همچنان منع کنند برین ماست
 وقت عظیم در حفظ و منع آن سنی حاصل شود و بدین فعل محبت عظیم میان زن و شری که آن
 سبب نیکی توالد و نظام امر معاش است پدید آید اگر چه این فعل هم حدوث درم خصییه است
 لکن بسیار هم بخیر گذرد باید که این فعل بعد تقویت مذکور کند تا بقائه و اصلی باشد و الله اعلم
 خون آمدن با شسته سبب این منفعت با صمه خصییه بود که خون تمام سفید ساخته با و عیب
 نرسند علاج تقویت کردن خصییه است و نهادن خصییه در روغن مصطکی در احتیاط
 آن نافع بود شخصی مجردی ساله بود هرگاه او را اختلام افتادی پذیرفتی که اها رسی است که اندک
 صغ مصفر با آن آیسخته اند و با آن وحشی دیگر نداشت غدی لوط این علتی بود که صاحب
 این کثیر الشبق بود به وقت انزال بر از او بی اختیار بیرون آید بخلاف سایر اوقات
 عم فلامی بندی داشت که خدا ساخته او را در حین انزال بول سنی دفع شده و میان
 او زن برین جهت مفارقت شد و سبب غدی لوط استرجی شدن عضله مقعد باشد از افراط
 لذت و در حالت دیگر هم ممکن بود که عضله ممد شانه از فرط لذت مسترجی گردد و دوست مجاری
 دزنی شکم درین باب ممد باشد علاج در تقویت عضله مقعد یا شانه باید که کشیدن بالیدن
 روغنهای قابض و در آبهای فایض و آب مساوین غالب شستن و قبل از مباشرت بول
 بر باز دفع کردن و مخزیه خوردن بالیدن بر مقعد مذکور در وقتی که سده خالی بود نزدیک
 کردن و با عروبت اعتبار نمودن و الله اعلم کثرت لغو لوط بی شهوت بدانکه موجب لغو مطلقاً
 بادی بود که از بخار سنی یا از بخار اغذیه و غیره با از مجموع بر انگیزت شود و بنافذ تقصیب در آید و روح

خون از شرايين بحيث طلب لذت بر آنجا بیشتريل کند و آنرا بر سازند و روح و باد به مسام
 اعصاب و در باطنهای قصب در آيند و آنرا در طول و عرض و عمق محدود سازند و شدت استرات
 و اشتقاست آنرا حاصل آيد و باعث بر حدوث باد منوس در ان موضع حرارت غریبه
 بود که بواسطه غلبه سنی و جس بخارات در غمت دفع و کثرت شغف و میل افتداد و حرکت و توجه
 شود که گرم بر ان محلها مبعث گردد و در ان مئی اثر کند و بخاری از ان برخیزد این نوع با از اعراض
 شموت و بر غلبت صادق بود و ادام که آن مئی دفع شود و قصب شکست گردد مگر سبب از
 اعراض صفائی سرد کننده حرارت باعثه بر ایجاد بخار یا نگر و آنند روح یا گرم کننده محلل
 یا دو اشباه اینها باعث بر تولد ریح غیر متومی و آمدن بقصب حدوث بخارست بود و در چین
 بهضم طعام چنانچه دستورست و تحلیل یافتن آن و با کیلوس بگردد آمدن و از آنجا بگردد و غیر
 منجذب شدن سبب گرمی جاذبی طبیعت که در ان موضع حاصل گردد و بنا برست که در اواخر
 خواب این نوع بسیار افتد چون از خواب برخیزد بزرگ حرکت تحلیل یابد و قصبست گردد
 و بسیار واقع شود که چون که خدایان آن حال را در یا بند شغول را عنینت شمرد و نگاه در میان
 هم از کار بازمانند و برین نوع اغزیه که در آنرا طوبت فضلیه غالب باشد و با دیگر باشند اما منت
 تمام نمایند چون این معانی ظاهر شد واضح گردد که کثرت نوع با سبب شموت ازین اسباب
 المناطراستی باشد سبب این غالب تولد یا دیگر کننده بود از رطوبتی غالب غلیظ و لزج و غیر
 منومی که در حواله ادعیه حادث شده باشد مولد باد حرارتی بود در اعضای مجاور مشارک
 و مشارک ادعیه بخار انگیزه تمام از تحلیل آن هرگاه مرد تحلیل اندک بود در اعضای دیگر متولد
 گردد از تحلیل آن در هرگاه این باد بنوت حرارتی مائی بدنی تحلیل پذیرد و نوع بر طرف شود هرگاه
 مرد تحلیل اندک بود دیگر متولد گردد و نوع آورد به تقصیر که از خارج و داخل دیگر مردی بهم
 برسد و باشد که باد بوسه یا شعله مزاجی سبب این حال گردد و نگاه بود که با نوع بغایت غلیظ باشد
 تحلیل نیاید و قصب پیوسته ایستاده بماند و بروام مرد و ایی گردد و قصب از ان سالم بود و این
 را تو بر قصب گویند و نکاشف پوست غذا که در کتادگی او از عروق متصله بران اغزیه باد انگیز
 و بسیار بیشتر باز چسبید جدا این علت باشند چون این علت کنند که در نهایت منفذ گردد

واصلح کند و موجب سردی و درم ادعیه شود و شکم از آن صفت باد کند و عرق سرد بر پیرا آورد و مسا
 آن بپاک شود علاج تنقیه خلط سبب بود تنگی کردن و مسهل معتدل و خشک ساختن مصلحی که حرارت
 بخار انگیز از آن حاصل میشود به انگلیدن طلا با و ضمادهاست خشک برماند و فطن و بستن
 صفی سرب بر پشت و بخوردن غذا با و مشربهای جالی خشک پشتن بر گل و کشیز و نیلوفرو و بید
 و خفتن بر آنها و بخوردن کا بود برگ کشیز و بیدین آنها نگاه باشد که آشامیدن پنجگشت با بونه
 و لظول گران به طبع آنها فائز نیکو بشود و ریاضت فرسودن اعصاب بالا این مانع آید و از
 جماع و فکر چیزهای شورت انگیز و چیزهای با انگیز دور بایر بودن و تخویف اعراض سفانی
 در نیاب بی فایده و برود دست حب الشفا و حافظه الصوة بر تبه سوزن نهایت سودمند
 و در شیافهای خشک نرم سرد کرده و عمل کردن مانع آید و سیان بخ نیکو بود و آسنا که باد غلیظتر
 باشد و لغوظ پیوسته تر گردد در تیاب و تخویف اعراض سفانی در نیاب بی فایده و بر
 و مراد دست حب الشفا و حافظه الصوة بر تبه سوزن نهایت سودمند بود و به شیافهای خشک
 در شیافهای خشک نرم سرد کرده و عمل کردن مانع آید و شیاف بخ نیکو بود و آسنا که باد غلیظتر باشد
 و لغوظ پیوسته گردد در نیاب میانغ بشیر بایر کردن و آسنا که ماده سبب ریج از دوسری
 عالی باشد فصد هم مانع آید و بعد از آن تنه بسیار بایر کردن بر فطن و حواله کرگاه و نان
 بحر آتش نهادن چند آنکه با در آبگند و کبیرات باد شکن کردن و برماند و نقطه سرد که در گلاب
 و عصاره کا بود خرفه و طبعی عدس طلا کردن جالینوس گوید یکی را ازین علت از ماده
 بلغم و درم افتاده بود در الفضا با جلیق کردم و پنجگشت و نیلوفرو و خورا نیدم در مشربتی مرفق
 و با بونه بر قضیب او طلا فرودم مانع بود و بعضی گفته اند غلبه جامع فائز و دارد و کافوریات داد
 در آبرزی مناسب نشانند هم سفید است و همچنین اعراض سفانی و سکر حیات و یکبار
 در آب سرد انگلیدن مرین را سودمند آید بر فطن و مانع و بر قضیب هم نیز آب نرم
 مالیدن رافع تمد آن کند و جاج ذکر به قوت لغوظ سبب یا تلیل الاستار گفته باشد
 و اگر چه نیک شده باشد زیرا که قضیب چون عضو حیوانی است تا همیشه آن دارو که
 آزا بر طرف اقل دارد و در نه میل کند و بدین جهت است که بعضی جهت طول و عظیم آن

پیوسته چیزی که انی محل بر قضیب بستن فرموده انرا مانع یافته اند و یا سبب آن قصور فضل
 عضله راست کننده آن بود از جانب مخالف میل و باز دوری بود که بر نفس عصب آن
 رسد و گریه و گمی پیدا کند شخصی عرب عورتی را نشد و سه پیرا شد و میل بر او علیکه کرد از
 نهایت اضطراب آنرا تا بحکم داد و گشتی دوری در آن پیرا شد و گریه در یک جانب
 آن و گمی دیگر در آن جانب باشد علاج آنجا که سبب بانق و شکست بود اصلاح نتوان زیرا که
 مسخرت اصلاح بیشتر از مسخرت کمی آن بود و آنجا که عضله از یک جانب سستی کند و غنما سه
 گرم به شخصه درین راحت و آنچه بدان مانع طلباید کردن و از سردیها حذر باید نمودن
 و شایفای مقوی اعصاب استعمال نمودن و امثال این اعمال چنانچه در ابجاث را بنام
 از جنس این تریا بر مذکور شده و الله اعلم شیعن کا و ب غالب آرزو و جماع بزنان
 طبیسی و یا عدم استطاعت آلت و قوت برین حسب المراد اغلب سبب باد بود اسیر
 و شقاق بود و علامت کذب آن آنست که پیوسته و غدره میوق می باشد یا انزوا و بی لفظ
 بهر چه که و چون میباشند واقع شود یا آنکه بر تو آنست باشد بهر سبب غلیم از آن بدور
 و مع ذلک اصل و غدره لحنی باقی بود و در دست و در شرح در یابد و گاه بود که این حال سبب
 علی بنی مکه آورده و ضعف بعضی از اعضا می رئیس افتد و خاریدن درد غدره مجاری می اندازد
 ضعف و تسلی نیافتن و دلایل ضعف عضو رئیس بران دلالت کند علاج آنجا که سبب باد
 بود اسیر و شقاق بود تریا بر آن بر ستور کردن مانع آید و آنجا که سبب سستی می بود گاه است فراغ
 آن میباشند زمان سردی و الزام باید کردن درین اثنا تقویت اعضای میسه کردن ستور بر
 و پیشی و به قصد و حجامت سهل باد و بارها و را کم ساختن و تعدیل مزاج کرده با استعمال داد و به
 و خشکیهای مناسب این اعضا نمودن و اکثر این تریا بر چنین سبقت بیان یافته حاجت تکرار باشد
 و الله اعلم ضعف قوت باه سبب قلت غنبت جماع و قلت اقتدار بران یا کمی ماده
 می باشد سبقت تریا بر کم کننده آنها سلفاً و یا یک گرمی و حدت در غنبت می بود بواسطه
 تریا بر بوده و یا بر و حنیه و ادعیه و حامی آن و یا ضعف تریا بری بود چنانچه بعضی ناقما را واقع
 واقع است ریاضت غول بودن طبیعت بود یا می از ممانت برنی یا با عارض سفالی چون غم و

خوف و حجاب است و استیجاب غضب و فرح مغرط و یا خشک شدن می بود بواسطه اعتبار ترک
 و اعراض از آن و یا ضعف مزاج او عید منی بود یا ضعف کرده بود و یا ضعف دل باشد یا
 دماغ بود و یا ضعف آلت بود سبب وقوع استرغای تلیل از خون آب سرد بعد جماع
 در سبدن سر راه اشباه آن و باشد که دو دو یا بیشتر ازین اسباب موجب آن گردد یا رسیدن
 سرمای بود از خارج بزرگ و پشت و یا بستن می بود یا جمال سحری چنانچه مشهور و شایع است
 و یا چند جای ملاحظه کرده ایم و باشد که کرامیت سیری فقط از در خود باعث بران حالات
 بود و این بسیار افتد و از اینجا است که عبیر را کافی گفته است در نریات خود کانس بقود و
 بیگانه علامت است کمی سختی و کمی و پری آلت و قات مقدار منی و پری انزال و سخت شدن
 در میان کار دلیل قلت باد منی بود و سفیدی و کم بوی و کم قوامی یا نبردگی منی دلیل سردی
 و عدم جذب و بر و خصیه بود و حصول نقابست و اشتعال با مورد مذکوره خود دلیل باشد و همچنین
 بزور آمدن و مرخص بودن خود علامت جنات منی بود چنانچه شیخ از جماع بر خشکی خبر دال گردد حسب آنچه
 و ایشان ضعف او عید منی و خصیه و ضعف سایر اعضا منی رسیده و گروه همان علامت است
 که در سوره المزاجات آنها مذکور شده لیکن بتناقض این خصوصیه و از آنها چنان بود که هر که را
 او عید منی ضعیف بود آن ضعف محل درین امر اغلب از سوره المزاج آنها باشد لیکن بتناقض
 این سخن بخصوصیه از آنها که سرد یا تر یا هر دو لغو نظر بران دیر شود و انزال سریع باشد
 در عینت کم کند منی رقیق و غالب و یا خام بود و آنرا که چکر ضعیف باشد منی دشووت جماع
 کم رود و غلبه کردن نتواند بعد جماع ضعیف در خود یا بر و آنرا که گروه ضعیف باشد با این حال
 نرود و کبری در و سه و گران در که گاه او باشد و بعد از انزال بیشتر شود که تشنه گردد و آن را
 که دل ضعیف باشد دشووت کم بود و نوزاد لذت نیکو نیاید در وقت میل دست و پاسب او
 نرود و باشد که گاهی او را چنان دشت شود که پشت او بلرزد و دل فطیدن گیرد و بعد از انزال
 خفقان کند و آنرا که دماغ ضعیف باشد بقبض سستی کند و اشتها سے با ششرت
 کم بود و لذت نیابد و سرج انزال بود و چون سردی بر دماغ غالب باشد و سردی هوا
 افتد از بر جماع نیابد و چون گرمی غالب بود و گرما قطعاً سوزاید و بر نداشتن آلت در عین

رغبت صادق و عدم دیگر مضغها و اسباب و با هم خیز شدن با وقوع شدن آن گاه
 قبل از آن و ظهور اسباب استرخا بر صنعت استرخای نیز در برهه ای سبقت وقوع امر بقابل
 بران دال بود وقوع مباشرت بر ستور سے مقصور جای دیگر و باز ماندن بسبب تک زدن
 مقور با وجود حصول توطئه پیش از محل کار و بیکار شدن در محل کار بیکار دال بر بسته شدن
 به سحر و سیر و منفرت را دلیله حاجت نباشد علاج جهت تحصیل این مقصود کسبست رخ
 اسباب آن باید گردن چنانچه اکثر بسین شده بعد از تقویت بدن و عضو نمودن انگاه دراز و
 یاد اودن که شیرین از مضغفات باه پر خند برودن بیان آنچه مراد است و ملازم است
 خوردن آنها درین ابواب نافع است اما اودیه مطلقه رس مطلقا از بیخ بلاد است
 حلوی جوز مائل سفرح یا قوسه سمون فیکشت سمون قنب بندی برش عشا شکت اصلی
 جردار در گلاب سائیده فادز هر جوانی در شیر سوده قضیب گاو جوانه خشک ساخته و تشار
 کرده بر مخ البیض نمیشست انتشار بره پیرایه حیوانات و دود انگ در خمیر حل کرده حسب الشفا
 حافظ الصومزیر العزیموش قینی سمون شفا قل سمون حصه الثعلب سمون لجه بر بری سمون تخم
 حرز سمون انگر و سمون گندزای صحرانی سمون جرز بر مشرود یلوس دوا اسک زنجبیل پرورده
 سمون سفقور سمون فلاسند حلوی جرز خصیه الثعلب پرورده حلوی زنجبیل خولجان پرورده
 زرباد پرورده بوزیران پرورده سور سجان پرورده مناث پرورده اما اودیه سفند و
 جرز حب صنوبر کرمش گندزای تخم آنها و حب الزلم دار چینی بیاسه طیب سفقور حبی الثعلب
 زنجبیل شفا قل اشترخار خولجان بوزیران تخم گرز زرباد سور سجان مناث ورم خشک
 کرده که آنرا مالوی گویند نمک درون سفقور خشک کرده فرصد لجه بر بری کبابه حون همین سبط
 پیرایه شتر پیرایه شتر عربی پیاز خام آب پیاز پنجه اما اغذیه دوائی و عیسره دوائی
 باقلای ترد پنجه بجز تر چنایند بخود آب بر ستوری لوبیای ترد پنجه کبجوز فستق حبه الحفصل
 فندق سوزنیله فرار جیل شکر سفندل نیکر غسل عقیده سوزنی تخم مزع خانگی خصیه خروس تخم
 کبشک سفند حوانات حلال به تقطیر بانگ سفقور حرزای سوز که از سرد حنت فرما گیر
 شیر گو سفند نیک جو شیر که گشت میش پیاز و نخود پنجه فلیه و پیازی گندم آب گوشت گوشت

که نخود و پیاز در آن بسیار باشد گوشت مرغ و خروس چون گوشت فاخته یا خنثی با دقاز گوشت
 کبچک کبوتر بچه شیر بچ تخم فاخته و بیل که گوی گندمانها استخوانها مرده شیرین طوی زردک
 شلغم بچ ترش گوشت شش مای کلی ابریان کرده مرغهای سمن کبابا سکه کم زیره هر سینه دار
 ریخته بار و عن گو سفند جزات کادی و گو سفند نازه حکم بسته و شیرین انگور تازه با پوست
 و دانه خربزه شیرین کوهی عملی با قندی ساده از تخمهای مذکور غله برنج قلیه بندا سیاه پلا و دانه زرد
 چرب پر نخود و سوز بگوشتهای مذکور قلیه بریلون و نخود و بورانی لیون با قلیه پر نخود و لوبیا دقاز
 جزات یا خردت کم تک و گفته اند که اگر کسی بیوسته بجای غذا گوشت خورد و بجای آب شیر اکثر
 اوقات مالمی و کثیر المنی و شیر الاله باشد اما اثر به بیند مویز خرفه بمقداری که سکر نکند بر بالا
 طعام در طرف آخر روز حصاره جرجیر یا بنیز مذکور طبعی گزرد جرجیر و شلغم و انجیر یا بنیز مذکور
 پیاز یا پییر مسادات آینه و به قوام آورده مر با گزرد مر بامی راحت در با بالنگ بیان آنچه
 مالیدن آن بر تانگه و عانه و مقدره مقوی بزرگ سازنده عضود مصلح مزاج جله آلاست
 تناسل و محرک شهوت بود و عن آن روغن بنین روغن مکرم که در فربه ساختن لاغز مذکور است
 و بن سمن روغن مستر روغن راحت و عن غالبه روغن تخمهای مذکور است چون گزرد گندمان
 یا شیر گو سفند بیان حقه نان بگیزد سر و پا بچه کبوتر بچه و گندم از هر یک جزوی بر جیره و غلات بنیز در
 و شقاقل و قلب الصنوبر از هر یک ربع جزوی جله را شب در توزه مندا تا مرا شود پس بالند
 لختی و بیالایند و شیر و روغن اصفانه کرده بکار دارند تا شب چسبیده و سرین بر بالش
 ناده اگر سه سفنقور بار و عن آن میامیزند بهتر باشد اگر ازین آب غالب باشد در آن
 بشیند فائده یا بنیز بیان افحاله که هیچ و مرغ است ملاحظه حسن نیکو و ملاحظه با آنها و بدین
 صورت نامه و آنچه بران مانده شنیدن حکایات از ان باب و خواندن طریق این فعل و نکاح
 مکرر و مجدد و غسل آب سرد و صیقل و استحمام سبک در نشاء و فرخ ممتد و متواتری معتدل
 دنی کردن گاه گاه و عادت بهم نیکو و دلک معتدل به تخصیص آنچه نیک ترش بود نیز بامی
 گفته مالیدن بیان آنچه منصف باه بود ترشها خوردن به تخصیص آنچه نیک ترش بود و چیز
 های نیز خوردن و چیزها سه شور خوردن و سستی متواتر و تخمه کردن متعاقب و سردی

بسیار خوردن و چیزهای بادشکن خوردن و چای غالب کردن و حرکات مینفک کردن و قصد
 و حجامت بسیار کردن و آب بسیار خوردن و بتخصیص سردی و یا سیاهی شکلی آورنده خوردن
 و چیزهای سخت بالفعل و یا سخت خدرکننده و یا سردی فراخوردن کمتر و ترسیدن قوی
 و بسیار فکر کردن و بسیار نشستن و بسیار میان دارایتادن همچنان بسیار کردن و سوار
 بسیار کردن و یا رگران برداشتن و چیزهای مرخی یا آبناک در قیاس بسیار خوردن و بر چیزها
 سرد و جایهای نناک نشستن و بر سنگ و چیزهای صلب نشستن و چیزهای گران بر میان
 بستن و در نشستن و در نرمی شکم و ایما کشیدن اینست فی الجمله چیزهای که بقوت باه مخصوصست
 و استعمال هر یک بجل لاین و ترکیب در ترتیب هر دو برای طبیعت حادق منوط است تا اثر
 این مقویات در مزاج پیران اندک باشد و در مزاج ضعیف آن موردی و مادرزادی
 بیخ نباشد و آلت مفلوج بقایست مسترحی اصلاح پذیر نبود و زاهدانی که این فعل فراموشش
 و سخ کرده باشند کم نمی و حرکت شده و جهت نسل و مراعات ارستت خواهند که بر سر کار آیند
 بتدریج مباشرت و استمنا کردن و این رعایتها کردن مفید بود و کسی را که بزرگه بت باشد
 باید که این صورت را بر همیشه فولادین نویسد و در آتش ننهد تا سرخ شود بعد مریض
 بآب سرد غسل کند و بر آن صورت بول کند چنانچه گفته است نشود باذن الله تعالی
 کشاده شود در صورت این است شخصی را شغفه تمام مباشرت بود و ضعفی در افعال و
 یک فرموده که مرادست پانز هر جوانی نافع است هر صباح مقدار دو دانگ بشیر خوردی
 مرتبه قوت یافت که از حال خود تنگ بود خارسه را ضعفی در باد بجهت دوام سستی واقع
 بود پنجان یافته بود که هرگاه نیم گرم جردار با کلاب خوردی قدرت بر مباشرت یافتی و چندین بله
 آن بزرگت بسیار بهم رسیدی و از طعامهای ترش و معصورانار هم فایده یافتی و چندین ضعیف الشهوت
 که قریب بر تبه نیست قوت عظیم یافتند و برین الطبا هم بجهت گواهی داده اند و بهی روم لا عن صنف النش
 سریع الانزال بهر دست رس و زبرنج و بلاد ریات فربه شدند و در آن فزونی قوت عظیم میرشد
 ایشانرا چندین دیگر بهر دست حافظ الصبر و حلوائی تازه قوت عظیم حاصل کردند و بهی نرم
 که نیز الرطوبة بهر دست سبوز لعلی قوت عظیم پیدا کردند و بهی دم ضعیف القلب بهر دست مغزات

مذکور و بوییدن عطریات و خوردن اغذیه عطر و پر قوت بصلح آمدند و اشرا علم

باب بیست و یکم

در بیان احوال نواله و پستان از ترکیب وضع و منفعت از مزه مختلفه رحم و امراض مخصوصه
 بزبان و اسباب و علامات مخالجات اینها و دلائل حصول حمل و تداوم احوال حامل و منع کردن آبستن
 اما ترکیب و وضع و منافع رحم و شرمی بدانکه رحم که از زایه فارسی ز پستان گویند
 مرکب است از عظامی عصب مانند عین دگوشته غضروف مانند گردن است و عصبی طوق
 مانند که در درون ویست و حل به وسیله است و شرا این در عروق تیکه رویم و اغذیه و میانی
 و شکل او همچو آلت مردان است باز گونه چنانکه گویند رحم بجای خریله جایست و گردن رحم
 بجای تقیب و محل رحم درون فرج است میانه شانه و روده مستقیم از شانه دراز تر است و
 مقدار درازی از عرض شش انگشت تا یازده انگشت معتدل و آن بر باطنار محکم بود و باطن
 آن بعضی مبرای پشت باز است و بعضی بنات و جد و شانه و اصل رحم در پوست توست
 از زمین آن چون در رحم است بعد از باز مانده دور است و چپ چنانکه اگر توی رو بین او با
 کند و در رحم بر آید و گردن سبک بود و منفعت او بودن عتامت آن همچنان است که در
 شانه گفته شد و منفعت او بودن تجویف آن همان است که در اعضای دگانه زمین شد و گوشت
 غضروفی در گردن رحم سکن بر سکن مانده در از تر دکوتاه تر شود و تجویف رحم مادام که آن تمام
 بالیده شود تمام بالیده نگردد و عتامت رحم هر چند فرزند بزرگ شود کتاده گردد و چون فارغ
 شود باهنگلی بهم باز نشیند فریب بحال اول زمان را نیز و خایه است لیکن بیجهت ایشان
 که بکر است و در از بیضهای مردان و بیانی مائل است و هر یک اندر عتامت جدا
 از هم دارند و جانب فرج مانده و ادعیه می ایشان هم بر نشان ادعیه مردانست لیکن ادعیه
 ایشان از کیسوی تمام بیضه پیوسته است بر دیگر آن که محل فرج سنی است سه رحم است
 نامی ایشان اندر رحم افتد و جمع شود جهت تولید فرزندان و منفعت ادعیه ایشان تنگ بود از زمین
 جهت انزال ایشان دفع دفعه واقع شود و یکبار فارغ نشوند و برین سبب است که از نکر از بیضه

همچو مردان صنیف نگردد و برکناره خم رحم و دوزنی است پس وین از راست و چپ نهاده
 آنزای افزای الرحم خوانند بوقت مباشرت هر دو طبعینده شوند و رحم بران طریقی با استقبال
 منی بیشتر آید و دهن باز کرده تا آنرا فرا گیرد و از مساس آلت تلمذ کنند و دوشیزگی که آنرا بکارت
 از غشای رقیق بود که در اصل بر منفذ فرج فریب فرم رسته است و در میان آن غشای
 محاذی فرم رحم اندک متعددی بود که تا فضلات حیضی اخراج یابد و پستان گشته بود و در
 و شغل در درون پوست در گهای بسیار از رحم بدان پوسته باشد و فضل حیض در آلتی بران
 عروق به پستان آید و طبیعت گوهر پستان آنرا سفید گرداند و شیر سازد و چون تجویف رحم زنان
 دوست پستان ایشان هم بود و تازه و در هر حیوان عد و پستان بعد و تجویف رحم وی بود و
 بعد و بچه در شکم حجت تعدد آن تجویف بود در جمل حیوانات و منفعت آلات مخصوصه نسا حجت تولید
 فرزند پرودن و تلمذات ضروریه از ان واضح ترست حاجت به تقریر نیاشد و الله اعلم
 و اما از جهه مختلفه رحم بر آنکه گرمی تن لبی و داخل محل و حدت و گرمی حیض و طست و در
 یا زردی یا تیرگی آن و غلبه سوسه درشت یا سیاه برعانه و محل و اما در وقت مبض و غطی
 آن و کثادگی عروق تن و شکلی لب در زنگینی بول و شکلی بر از و کثادگی نفس و غلگی میل خلیها
 دلیل گرمی مزاج بود و اما در این احوال به سفیدی مائل بودن حیض و شکلی توام و یا سرد و ایت
 آن و بری رنگ بشره و درازی پشت و سردی اسافل در غیره نشان سردی رحم بود و در قیقه
 و به سیاهی رطوبت در محل و اسقاط جنین در بزرگی دلیل تری مزاج رحم بود و صد این حالات
 و سبزی رنگی و خشونت خارج محل علامت خشکی مزاج آن باشد و از هر چه که آن مرکب این احوال
 دال گردد و الله اعلم و اما امراض مخصوصه بعورات و اسباب و علامات و معالجات
 آنها و شوار پذیرفتن حمل و بچه مگر فتن که آنرا عقر گویند سبب اینها یا که سنی مردون
 بود یا که سنی هر دو بران جهت تولید جنین و فاکتند زیرا که تکون اعصافه بچه با هر بار از
 ماده سنی مردون است و یا فساد طبیعت سنی بود چون غلبه سردی یا گرمی یا سردی یا رقیقه
 یا غلیظی یا غلگی آن و یا خامی آن بود چون سنی پیر و کودک نرسیده تر مزاج و سنی کثیر الجماع
 و مست و یا فساد مزاج سنی بود چون سنی مردم مستقیم و عقاد آن بعضی سوم و اشتباه

و خوف از اعضا به تخصیص اعضای بینه برین جهت عقد العقار دلائق که موقوف بر مزاج موافق است
 حاصل نشود و یا سوز المزاج رحم بود و بدان جهت منی و طست فاسد شود و تولید تقذیه جنین
 را قابل نباشد و این اغلب از سوز المزاج باره واقع شود و یا عدم دخول لطفه بود و در رحم
 بواسطه سده در رحم از گوشت زانبری و یا ثولوی یا روئیدن قرصه که آنجا بوده با بواسطه
 گرمی رحم از محاذات منفذ سر قضیب در حین انزال و یا بواسطه اعوجاج قضیب یا بواسطه
 بهم آمدن رحم از هر آنی بران و یا بواسطه نرسیدن قضیب به رحم از سبب کوتاهی و یا
 نزدیکی مرد با زن و یا بواسطه استعلاء زن یا عدم میل و بدین جهت عقد واقع نتواند شدن چنانچه
 مرد که منظر قوت عاقله است مادام که با طوبیت منی زن که منظر قوت منقده است متعلقه نگردد
 حاصل نشود حالتی بسبب به فعل اغنیه در شیر نظیر در سر جنین صورت بند و یا سبب ضعف اقتدار
 رحم بود و قبول منی و تصرف در آن موافق چون بواسطه رحم و با داخل آن و در دم صلب کننده در آن
 دسره منافذ تقذیه جنین و در دام حیض و حصول بطوبی لغز افنده در رحم و مزاحمت پدید آید
 یا در دم کننده اعضای مجاور کوفته شدن از عظم و طول آلت مصوبت حرکت آن دشواری بود
 بودن طبع برغ مرضی یا عرضی و یا سرد شدن منی بود در حین نفی رحم بواسطه زیاده بودن
 در انژی آلت از غایت طول مقرر آن که مقدار عرض بازده انگشت متوسط است و کسب
 منی و برودت درین میانست و بدین جهت قوت عاقله آن نقصان پذیرد و یا عدم اختلاط
 هر دو منی بود قبل از قبول کیفیات رحمی که شرط عقد است بواسطه سرعت نزول و بازگشت
 و یا استعلای آن با میل حرکت و یا وقوع حرکتی عینت در حین جذب بازگشتن منی مرد بر آن
 در هر نوبت سباشرت و اشیاء این حالات و بدانکه عاقله نسبت برود بود اثر پیری ویر بود بر
 آید زیرا که تحلیلای منی که ذکر را بود از کشیدن حمل داعی من آن در درازان او را نه یا شد و غذا
 او پرورش فرزند در شکم و شیر دادن بوی صرف نشود و لیکن امراض را قابلتر بود بواسطه باقی
 ماندن فضلات طمش در بدن و حال بود برعکس اینها باشد البته ازین جهت بود علامات آنچه
 سبب آن می منی بود تا بر سابقه از منقضات منی چون ریاضتهای قوی و حوزون یک
 و فاقد النسل و انشال این احوال بران اجتناب کند صاحب آن احساس آن

نیز تواند کردن و آنچه سبب آن کیفیات غیر لائمه منی بود علامات سوره المزاج برین یا عضو صاف
 آن دآلودن و قوام منی چنانچه در انزج مختلفه این اعضا بران ایامی شده بر کیفیت گواهی دهد
 و کدوک و پیرے و سقم مزاج را علامت آفت عضو پیش بود و اسباب منع دخول منی چنانچه
 عند الحس ظاهرست دلیل آن حال باشند آن با بجای سده باشند زن دانسته سیرے بخود
 بر دار و بان خواب کنند اگر بعد خواب در طلق و درهن خود لم دیوی آن در یا بر سده نباشند
 و اگر بخلاف این سده باشند تقیین آن بر دیگر علامات کنند و گفته اند که جهت تحقیق سده نخود
 خوشبوی کنند و منی بران بروی فرد کنند و زن بران نشیند و علامات چنانچه دنباله قمع به نم
 رحم رسد و لحظه مکث کند اگر بوی آن در طلق و منی درهن خود در یا بر سده نباشند و اگر
 بخلاف این بود سده یا شد و علامات بواسیر در بحث حیض گفته شده و آنچه از با سوره در نم
 رحم افتد هم بدست توان در یافتن و آنرا که بادی غلیظه در رحم بود در وقت مجامعت آواز
 آن محسوس گردد و درم صلب کند محسوس شود و بطبات لغز انده قبل از مباشرت
 بسیار دیده شود و زن آن حال را نیک دانند و مزاجت پی از زیرگی شکم به فریب معلوم گردد
 و عدم علامات دیگر اسباب هم بران اشتباه کند و طول و قصر و عظم آنست و مشغول بودن
 طبع به مرض و غم و خوف و سرعت انزال را دلیل دیگر بکار نیاید همچنان که استقلار زن با یازن
 باید که آب هر دو را جدا بگیرد و در آب انرا زنده هر کدام که به سر آب ایستد تصور از جانب آن بود
 و بول هر دو را جدا بر علف کاه بویا حلف کند و زیر ناز بول هر کدام که علف خشک شود تصور از
 جانب او بود و خمول منی دلالت بر خای و برد کند و خشکی علف دلالت کند بر گرمی جذب بول
 و از ان مزاج اعضا و یرن معلوم گردد فی الجمله علامت نیکی منی آن بود که سفید و لزوج
 و منی براق بود و گس بران نشیند و از ان خورد و بوی آن مثل بوی طلع یا بوی یا سیمین بدست
 مالیده تازه باشد علاج آنجا که سبب کمی منی بود ترک اسباب آن بایر نمودن و چیزهای که
 منی را زیادد ساله از مرطوباتی که در بحث تقویت باه گفته شد بکار بایر داشتن و آنجا که سبب
 سوز کیفیت منی بود از تعدیل مزاج تن داد و عیة و آلات باید که شیرین با استعمال اصناد آن کیفیت
 چنانچه در سوره المزاج بسین شده و آنجا که سبب خامی منی کدوک باشد صبر بایر کردن تا رسیده شود

وشی نیز اصلاح پذیر نباشد آنجا که سبب سقم و یا اعیاد و سبب و یا آفت عضو رئیس و یا سوراخ مزاج
 بر آن بود نخست در ازاله آن بر ستور باید که شیدن انگاه ادویه که بر حل اجانت کند استعمال نمود
 و دریم چند مرتبه صبح گرم مزاج را که بس که خداینها متعدد کرد و فرزند نمایی شود و در آخر در سن کولت
 زن مرطوبه خواستند بچه شد متعدد تا سن پیری و آنجا که سبب شد منفرد در رحم بود به
 گوشت زایید و تولول ممکن است که رسانیدن بجز زایل آدمی بلوغ بر آن موضع مکرر او
 جاروب کردن چنانچه در تولول گفته شد و نفعی عظیم یابند و اگر کنجاسی سیله در آن باشد
 نهادن سیل سرب و ایما در آن نمایند و به ترتیب قوی تر ساختن سیل چنانکه بحال لائق رسد
 تر پیری نیکو بود و آنجا که سبب کرمی تم رحم بود اگر خلقی باشد علاج ممکن نبود و میکن که کرم خرابان
 او را و قنصیب او ابواب بدان رسانیدن فائده دهد و اگر سبب صدمه و دو شب
 و امثال آن افتاده باشد فصد صافن مخالف و حجامت سا قما با بر کردن و مع ذلک
 اگر در خون غلبه بیند فصد اکمل جانب مخالف هم مناسب بود و بعد فصد یا حجامت سهال
 بلغم سبب بکنج و امثال آن باید کردن و کرم نهادن در حرکت عینت و در بودن و تا بکشفه
 در روز بعد سهل هر روز با الاصول با دو درم روغن کرچک و سه درم ایاره فیکر ادا و
 زلفه بر روغن بان نیگرم چرب کرده فرزند ساختن و صناد حلبه کردن و کرم نهادن در حرکت
 عینت و در بودن و بر جانب مخالف آن خواب کردن و آنجا که شب کرمی پشت قنصیب
 بسے حادث چون اخراج شک متا و غیر آن اگر دستکاری را قابل بود اندر که از و
 ز عضله آن بریده در صنفه هموار بسته داشتن و به سر هم اصلاح کردن مناسب بود و اگر قطع مسر
 بود و نشایر آنرا برهما نرم داشتن در صنفه هموار بستن و ایما فائده دهد و اگر چه دیر میسر شود و آنجا
 که سبب سر با شد گریا گرم داشتن تن و محل نفع یابد و آنجا که سبب کوتاهی قنصیب باشد
 ظنیه چیزه گران و ایما بر آن آویختن و درین کرم بالیدن بالین زن و بلند ساختن پایا
 آنرا چند آن بطرف پهلوی او باز پس بردن که تم رحم بیشتر آید فائده دهد و بتدریل بزبان
 کوتاه و باریک ادسله بود و اگر کوتاهی از جهت فریبی لازم باشد و الا بر نملیات را که
 برالند و همیشه تساقده داشته دخول کردن گاهه فائده رسانند بشرط بطور ازال

و آنجا که پیشتر بزن مزاحمت رحم کند همین سبب فائزۀ لاغر ساختن او له بود اگر چه زنان
 این معنی را نمیگیرند و آنجا که سبب استیلائی زن باشد حکمت عدم اقتدار زوج بران
 در صین قرب انزال هر دو مرد را به بالای خود کشیدن در انهای او را محکم گرفته بخود نیک
 نزدیک آوردن و داشتن در تمام فائزۀ دارد و آنجا که سبب بواسیر رحم بود علاج آن موتون
 بازالا با سوز باشد و آن به عسر نشود و آنجا که سبب باد در رحم بود به طریقی که در
 علاج استقامی طبلی و یا در شانه و سینه و غیره گفته شده رفع باید کردن و آب زنا و ضاد با
 و فرز جای محلل بعد تعلیل ماده مولد ریح بکار داشتن نافع آید و آنجا که سبب درم صلب کیسه
 رحم و یا عضوی که مزاحم رحم است باشد علاج شکل بزیر و در نخاوص اشیا در تحلیل آن تقرب نمودن
 چنانچه در بحث اورام بعضی مبین شده لیکن که نفعی رساند و آنجا که سبب سده منافذ جنین
 بود در داخل رحم دآن دهن رنگهای بود که ستمیه بران متصل میشود و او را در از ماسه مفتوح باید
 نشاندن و فرجهای مفتوح بکار باید داشتن و در غنما سه مفتوح بزربا و نافت و مکرگاه او باید
 داز ترا بیکه در تفتیح سده کند و غیره گفته شده و از آنچه در تدابیر رخ اسقاط در اندون
 نفاس و حیض توان نمودن و آنجا که سبب و ام حیض بود علاج آن چنانچه به محلس مذکور کرد
 باید کردن و آنجا که سبب رطوبت لغزنده در رحم بقی و مسل تن را از بلغم زوج و غلبه
 پاک باید کردن و در آبهای قابض کرم و مساوی غیر باید نشاندن و از دو ابهای گرم قابض
 و عطر چون سنبل و عود و سعد و قرفل و برگ سور و داس و راک و سک و غیره با فایزند و سکر
 سرخ فرزند ترتیب نمودن و شبها استعمال کردن اگر ازین و ابها با کز انگبین و کز یا بلوط شسته
 مندی بسودند بود خوردن غذا های گرم شیرین و بر بالای آن مساجین سفوف مثل حافظه
 و سفرح شاهی و فلاطی و آنچه برینها نزدیک بود و یا از سمیات مقوی مثل ماس و سر و
 برستور رعایت آنها و یا حلوا سه جوز بود در چینی و حلوا سه که زمان آنرا بنجریه
 خوردن و از مولد است بلغم و دور بودن به تقصیر میوه و مرخیات و شیرینیا و بر چربا سه
 گرم و خشک نشستن و از مواضع نناک و سرد خدر کردن علاجی تمام باشد و آنجا که سبب عظم و
 لول ذکر و قوت مرد بود تبدیل لازم باشد و آنجا که سبب اشتغال طبیعت بود بر رفع مرف

از آنکه آنها کافی باشد و اکثر تدبیر آنها مذکور شد آنجا که سبب مرمت انزال باشد علاج بر سوره
 که به مجلس گفته اند باید کردن و آنجا که سبب حرکتی عینف باشد آنچه اختیار سه بود ترک
 آن باید کردن و آنچه غیر اختیاری باشد از مثل عطسه در سرفه بزداید دفع سرفه و عطسه خود را بکار
 باید داشتن میان او دید که با لجاجت بر آستنی اعانت نمایند و طریق استعمال آنها شماره
 حاج را چون هفت روز بعد ظهر صبح کینتقال با غسل آب یا شامند و بعد از آن صحبت از
 سفید بود و بول فیل در حین ابتدای مجامعت با آنکه یا بیشتر از آن یک شربت داری
 آشامیدن نافع بود همچنین تخم سیلیوس را مقدار سی کوفته در غسل آب خوردن و گویند حیوانات
 دیگر را هم فائده میدهند و پیرمایه خرگوش را بعد ظهر با سکه حل کرده به چشم تازه بخورد و برداشتن بعد
 از آن صحبت داشتن سود دارد و همچنین برداشتن زهره آه و شیر و گرگ مقدار دو دانگ
 بے سکه با شایف مثل سنبل و حقیقه الثعلب و چندید ستر و حب البان و حب بلسان برداشتن
 سرفه و مرکب نافع آید و علفی که در بهار های سرد و گل زرد دارد و چون آنرا کوفته بر عضو
 تنه آبله سیکند و آنرا در روی کاهک عاشقان گویند کوفته آنرا در پنجه کرده برداشتن چنانچه
 رسم زمان است چون از حیض پاک شده باشد و بعد چند ساعت صحبت داشتن نبات نافع
 است و گل زرد که آنرا ضرع گویند در مرغزارها بسیار میباشد چون چنجه و آنرا به دست بالند
 نیک تازم شود همچنان بخورد بردارد و صبر کنند مدت و بعد از آن صحبت دارد و بار گیرد باذن الله تعالی
 و چند زنی که تمام آستنی مایوس شده بودند و این عمل کردند و بار گرفتند با مراد الله تعالی و گاه
 بود که رحم ازین در جای علی آبله کند در پیش شود بیج اندیشه از آن نباید کردن که آن نمبر
 دانمی و تنقیه تمام بود رحم را و بدان پاک شود همچنان که باد یا زرا میشود پاک میگردد و در واقع
 که الم کم شود مباشرت باید کردن و طریق چندی که گفته شد و گفته میشود بعد ازین مرعی داشتن فرجه
 که از بیج و آن حیوانات ترتیب کنند بے نافع آید و خوردن و برداشتن زهره ان خشک ساخته
 سگ و گرگ و گفتار درین باب منفی عجیب دارند و شایانی از خشک و زعفران دو برابر آنها
 سوزن کینتقال تریم سوده ساخته باشد بر جم بردارد از سوره بعد از ظهر هم نفع عظیم بخشد و خوب
 است نبات و بیاید داشتن که اختلاف و صحبت و جن از بیابان عظیم است و این حال

موقوف است بر چند امر یکی مرغوبیت صورت دوم حسن سیرت معاشرت مساومت سوم تناسب
 آلت چهارم شدت شوق پنجم موافق فراغت از انزال سمن در طوبت بجز بهرجهانی حکما فرموده اند
 که شناخت با جمیلا اختیار کند و اشتیاقی جانیین صادق باشد صحبت زار نرود در وقت سبب صحبت
 رفیع موافق نکند و از مشغول بودن طبع بغرض سفاسنی یا برغ بول و بر از و غیره حسب المقدور
 بگذرد به خوشبو سے و خوشبو سے و خوشبو سے و ملاعیه و ملاحظه و مساس و غسل و استیاه
 آن ابتدا کند و بعد صدق رعیت برست مقرر عام مشغول شوند در ارسال سنی زوج
 حوز را نگاه دارد چند آنکه زن ابتدا کند و آنرا توان که با دمنافع سفرس نمودن و در آن حال
 زوج فارغ سازد خود را در آن حال انزال سخت بخورد کشته و بداند چند آنکه حرکات
 هم زخم او که شبیه است بحرکات قضیب در همین انزال تمام شود در هم قرار گیرد و نگاه به
 آهنگی بر نیز در زن همچنان دست را نوهارا بر آورده در آنها بهم برآورد و قرار گیرد تا عقد و نهاد
 صورت بندد و جهت از دیا دلزتی برای زیادتی محبت در جهت مذکور گفته اند که غسل زنجیل
 پرورده در آب دهن حل کرده در قضیب بماند لکه طلا کند و بگذارد تا خشک شود نگاه محبت
 دارند چون کر شود این عمل لذت و محبت عظیم حاصل آید و طلا ای کجا بوسیل و آب سرشته
 رقیق و طلیقت بوسیل و آب دهن سرشته رقیق و غسل و طفل پرورده و آب دهن حل کرده
 همین حال دارد و جهت مراعات تناسب همچنین بر از دیا دلزتی و محبت و در تعظیم یکی و
 عشق دیگر سے هم سعی فرموده اند چنانچه در کتب ایشان مذکور است و تاثیر این اختلاط و
 محبت زو جین در حسن سیرت و اختلاط فرزند هم بسیار است و الله اعلم افراد حاصل
 و احتیاس آن بدانکه استفرغی که موجب صحت مزاج زنان است رقتن جیفست
 باعتبار آن قانون طبیعی است و هرگاه این استفرغ از قانون بگردد چنانچه بیشتر رود
 یا باز ایستد با صحت کم شود بے آنکه بنزای جین صرف شود موجب حصول امراض گردد و در آن
 ایشان چنانچه اکثره تغریب دیگر اسباب امراض مذکور شده قانون طبیعی در احوال
 جیف نزد الجا آنست که از پس ده سالگی تا چهارده سالگی پدید آید در ابتدا سے بلوغ
 زنان از آن محل بود و هر ماه یک نوبت ظاهر شود و مدت آن ظهور استقامت روز

بود یا دور و نزدیک آن از سفته و زنگنه و انقطاع کلی آن چنانچه دستور جمله است بیشتر از سی و
 پنج سالگی نباشد و از شصت سالگی بسزایند و هرگاه پدید آید در اوایل غالب تر آید با سنگی
 که شود تا تدریج منقطع گردد چون این احوال بیشتر یا بستر واقع شود و تخلط باشد به مقدار
 که آن باشد وقتی سخت آزار به سینه غیر طبیعی بود و اصحابه بخار آب در او قاشق الحوائج
 تفاوتی به حسب اختلال از چه یافته اند به وقوع متفاوتی در حالت فحش ایشان چنانچه
 که نوبالمان را چنان افتد که بعد از قوع نوبت اول چندین ماه دیگر پدید آید و آب سنگی بر
 دستور قرار گیرد و بعضی را چنان افتد که مدت طشت ایشان بیک روز نیش نباشد و بعضی را
 به روز کشیده مویچه غیر طبیعی و همچنین بعضی را واقع شود که چندین احوال سالها از پس
 شصت سالگی حیض مرتب بر دستور سابق آید فلذا استدلال با اختلال طشت بر حصول
 اسباب غیر طبیعی نسبت به قانون مذکور درست نیاید و چنان معتقد بود که نسبت به قواعد متره
 رانی از حالات حیض او بوقت صحت واقع شود جهت خوب ملاحظه اختلال از جمله عادات
 بسبب اختلاف اوضاع و احوال اصناف در حفظ صحت واقع مرض اما سبب افراط
 حیض یا استلای برن بود از خون و قوت طبیعت در دفع آن برین طریق به واسطه
 اقتدار برین استفراغ معاد یا ضعف عرقی بود در رحم و کثاده شدن سر آن حکایت
 استرخای آن رطوبتی برنی یا جفاف آن بلینی برنی در رسیدن زور سے اندک
 بران و یا گرمی و تری خون بود و کثادگی سر رگمای رحم را بموت قوت و انوع عرقی و یا قوه
 باشد در داخل یا خارج رحم یا با سوری و اسیمه بود در آن محل و یا شقائے باشد از سوراخ المزاج
 یا پس حاصل شده بود واسطه کثرت استعمال قوا بیض در محل و یا شباه آن و یا شقائے بود غشقی
 که زود ولادت و از آله بکارت و یا شباه آن حاصل شده باشد یا ضعف نسج رحم بود به سبب
 ازمان مرضی قوی و یا حکم قوی بود در رحم از خلطی منفرد کننده غلبه سیل دم بران موضع و منفرد
 شدن عروق به محل آن جهت و یا وقوع المی بود از سقطه یا ضربه در رحم علاج آنجا که سبب
 استلای دم بود علامات آن چنانچه سبقت بیان یافتند مراد آنرا بیان گرایی در بعضی
 کامل و حجامت قطن منع آن میرگردد و در اکثر حال بطایعی دیگر مستحسان نگردد

و اگر زیادتی تدریجاً احتیاج افتد فادز هر حیوانی در دفع دادن کفایت باشد آنجا که سبب استرخا
 یا جفاف سردگی بود در رحم و خروج دم با جفاف و بے وج و بودن اندک غشیا ن صدراع
 و علامات لین و بیس رحم و غلبه رطوبات یا بیست عروق من سبب ترا بر
 مرطبه و کثرت استفراغات بران اشهاد کنند و یا سبب گرمی و تیزی خون بود و علامات
 گرمی مزاج بدن و سوزش محل از گذشتن خون بران دلالت کند و یا سبب فرجه داخل
 یا خارج رحم بود و علامات فرجه چنانچه در فرجه اعصابی داخل گفته شد از ظهور مدت و غیره بران
 گواهی دهد از معالجات که جهت خون آمدن از مثانه و بیینی و اسهال خون و قے الدم
 و نضت الدم گفته شده آنچه مناسب مقام بود اختیار باید کرد و لیکن در اینجا در ساین
 آبهای قابض و اشباه آن در داخل رحم نبراقه و سایر غلظت سیمی باید نمودن و اگر آن میسر نشود
 در پیش نهادن و احقان هم فایده رسانند و نهاد برنات و عانه و یا لاترازش ران و قطن و
 کمر گاه باید نهادن و اگر خوردن ادویه زودتر و بهتر نضت رساننده و جهت استرخا عرق
 کبج درگ مورد خشک سوده آب عمل سرشته بر کمر گاه و حر و داف طلا و نهاد کردن بے لته نافع بود
 و عمل و سیاه تخم سوده درگ مورد با هم طلا کردن نیکو بود و آنجا که سبب با سوز رحم بود آمدن
 خون قطره قطره و گاه گاه سیاه و بے نواب غیر نواب حیض بے نواب و بودن اندک صدراع و
 گرانی سرد درواشاد کبید و سپرز و تسکین یافتن اعراض از غالب آمدن و بودن بادمی و بیخه
 در حوالی ناف بدان گواهی دهد علاج آن بازال درواشاد و کبید و سپرز و تسکین یافتن اعراض
 از غالب آمدن بوا سیر میسر گردد و آن امر بے بنایت با خطر و صعب است و بے تخصیص که با سوز
 در فرجه بود چه دستکاری در سایندن و در ابدان نیکو نتواند آنچه بر نم آن بود از بر برن آن
 که از صعب اختلاط عقل و بطلان آواز پذیر آمد جهت بودن اعصابی الخلقه و اغلب سبب
 تولید ماده این مرض بوا سیر رحم و وقوع آن عینی عظیم بود که از جانب فراق فرزند بر نشان
 رسد و بسیار افتد که با سوز رحم استخوان زهار را پوشتاند و صنایع سازد و با شند که عانه
 را سوراخ سازد و ترا بر س که در نیاب فی الجمله نافع بود فصد با سلیق است و حجامت برن
 در وی را نماند تنقیه برن از ماده سوداوی و بلینیانی که در با سوز مقعد گفته شده

و از همان نوع شربت با غذا یا میسور آن بکار بردن و از همان نوع ترا بر سرعی داشتن و در منع این
 خون با تمام کوشیدن فصد مرین بود یکی را این مرض بود و جهت بستن خون او قرص کبریا
 و اشباه آن برد و اندک شکر شد و دیگر را همان علاج کرد مذکور شد و بران بماند و آنجا که سبقت
 اشتقاق رحم بود از سور المزاج یا بس و ترا بر سابقه و علامات سور المزاج خشک هم بدان گواهی
 در بر سببهای مناسب اصلاح باید کردن چون مرهم اسفید لاج و قوتیایه مغسول سرشته و هرگاه
 این شقاق در ظاهر رحم باشد اجزای مرهم را با پیس تازه بزرگوفت از ان مشانی بزرگ ساخته
 از پیش بکار دارد و در تعدیل و تبدیل مزاج تن در رحم کوشده چون فرس گردد از ترا بر فروغ
 اسما آنچه مناسب باشد اختیار باید کردن و چیزها سے حابس و مغرے دادن و در ان نشاندن
 تا بالای ناف و هم ازین نوع چیزها بر حوالے ناف و کمرگاه همانا کردن و آنجا که سبقت شقاق
 بود که از زرد ولادت یابی اصولے هاسے قابلہ افتاده باشد چون از چله بگذرد و باقی بود
 و فرس گردد بهین نوع مذکور عمل باید کردن و زمان آخر اگر فرس گردد گویند که پشت
 او سست شده و جهت این در حمام قوابض گرم و غیره بر کمرگاه طلا کنند چنانچه سبقت بیان
 یافت سفید آید و زرد و مرغ بر پشت و کمرگاه طلا کنند و بر بالاسے آن مورد سوده و اشال
 آن و با کج سوده یا شمشیدن و در تنے قرار گرفتن و آب سرد نشستن تاغ آید و مجرب
 است و اگر آرد عدس بر بالای زرده طلا کرده باشند و کرباسی خام بر بالاسے آن بر کمرگاه
 بچسباند و بگذارد تا بران خشک شود تاغ بود و حلوا سے که در پشت آرد و بعضے آدویه قابضه
 عطری پزند و خوردن مناسب منفعت عجیب دارد و چندان بدان صحت یافت اند بیان آن
 بگیزند پوست درخت زرد را بگویند و زم بترند و آنرا یاد و برابر آرمیده آیمتھ در روغن بریان کنند
 و در شتاب برافکنند بهستور تا حلوا می تری شود و در حین بزداشتن اندکے مصطکی و دارچینی
 سوده برافکنند و هم نیک خلط کنند و برد از نرد آنجا که سبب رفع پیکاده بود او را بر خاکستر زرد
 نشانند و فادز هر جوانی در دفع سایده دادن و تسکین فرمودن بسیار سودمند بود و جالینوس
 گوید در جمیع انواع انراط حیض خوردن عصیر خرد تولد و تخم آن و در ان نشستن و بران حقه
 کردن از جابنین و خوردن شیرے که جنت الهمید سوده در ان جو شمشیده بود

یا نیکو آهین تاب کرده باشند هر صبح سه دقیقه با قرص طباشیر کافوری نیم کافوری نافع بود و حواص
 که استعمال آن درین ابواب نافع است گاهی که قطع آن جائز باشد همان است که در
 رفتن خون از اعضای داخلی و خارجی گفته شده مراراً و تریا بیر هم از غذا و شراب و دوا مائل
 ساختن مواد بجانب مخالفت و غیر ذلک هم قریب برانها اختیار کنند باید کردن و آنجا که سبب
 ضعف و تحلیل و تشنج رحم بود در تقویت مزاج این یا بید که شیرین باغذیه مناسب و برادست
 خوردن ادویه مقویه و استعمال حملات و شیانات و احتقانات و آبرنها و صفادها و
 و روغنهای قابض مقوی عضو کردن و از تریا بیر که جهت تحلیل تشنج و استرخاش اعضا
 معصبانی چون معده مثلاً و غیره با گفته شده و آنچه مناسب بود اختیار نمودن و آنجا که سبب
 حله قوی باشد و خاریرین و در غده پیوسته و آرزوی حرکت و مجامع قضیب و امثال آن آرزو
 شدن از ان فعلها و دیدگی ظاهر مزاج بدان گواهی دهد سخت ملاحظه باید کردن تا موجب
 حله خلط صفراوی است یا خلط سوداوی لزلع چنانچه شود هر قوا تین بران دلالت نماید پس
 اول تنقیه آن خلط باید کردن انگاه اصلاح حال عضو کردن بموم روغنهای که در جرب
 و حکام عام خارج و بعضی اعضای درونی گفته شده و از تریا بیر حرب آلات بول بعضی اختیار
 نمودن و درین تنقیه قصد و حجامت ران و کمر گاه و قطن و شیب ناف و استعمال و
 سهلات غیر حاده پس نیکو بود در آب سداون و درون و اشتباه آن و در طبع بزرگ شلغم
 نشستن و بعد از آن به قرد طی های که گوی جرب کردن و لعاب خطمی با گل سرشوسه بر ناف
 و درون مزاج طلا کردن و چیزها به مرطب و خشک خوردن و قی بسیار کردن عظیم نافع
 آید و جهت تشخیص اخلاط خرقه سفید باید که بخورد بردار و در سایه خشک سازد و در اول آن
 دریا برو مناسب آن تریا بیر کنند گاه بود که این حکم هم گرمی سنی زن بود و آنجا که کثرت سجات
 و استعمال ادویه که جهت شبنم کادیب و غالب شرط گفته شده فائده دهد و تعدیل مزاج ادویه
 سنی ایشان به سرد است نافع آید و گفته اند که طلا کردن نمز رحم به اقا قیاد و عصاره برگ
 لیمه التیس و گل و صندل و شیاف ما میثاد و بوش در بنیدی با سر کرد و غشکل یا با عصاره برگ کاه
 یا عصاره برگ خرمن نافع بود و در جمله این حکما و در سنی از ان باشد و حقه در قوا بعضی شراب بخته

هم نافع آید و گل مرثوم یا گل ازمنی فقط پیوسته غالب استغ از جمله بود و نقصاره یا حنسیه
 کرده بسیار ممکن حکم و سیلان باشد و در اکثر امراض زنان اعتماد بر جانب سجا ریت
 عجایز بیشتر بود و آنجا که سبب سقط یا ضرب بود اول نفسد با سلیق باید کردن و بعد از آن در برابر
 از آنکه کوفلی رحم بر ستور کشیدن انگاه منخ خون بجز ایندن حوا بس مذکوره از نادر هر دو عصاره
 خزوله و غیر با کردن و آسایش و آرامش جستن و اما سبب اقباس طمث و غیر
 وقت آبستنی اغلب سده بود و در منفذ رحم با در عودت که تقدیر جستن می کنند در رحم و
 دفع فضلات دم که ماده حیض است بر آنست و موجب سرد منفذ رحم یا درم عصب
 مجاور با پیوسته و بار و میسر کردن گشته بر آن منفذ از قرص و غیر آن و یا بر آمدن نوله
 و اشباه آن و یا بر وی که از خارج بر آن رسد و این حال هندیان را در زستان بسیار افتد
 چون هنوز بهبوی این ممالک معتاد نباشند و موجب سرد عروق یا غلبه کردن سورا المزاج
 بار و سافج بود بر بدن که یا جامد مواد بر آن نقل پذیرد آید و غلبه سورا المزاج حار خارج است
 که با حراق آن رطوبات دم آن حل کند و یا سورا المزاج سافج گرم و خشک که به خشکی عرق را
 نیک سازد و جمله این نوع سبب عرقی مردم بنایت لاغرا افتد نگاه بود که بجهت غلگی
 گوشت و غلبه مضم آن مرخون متولد راه و عدم حصول فضل بر آن جهت حیض باز ایستد
 و یا سبب کمی خون و احتیاج بدن فضل پذیرد و حیض باشد علاج آنجا که سبب
 درمی بود علاج درم بر ستورش باید کردن و آنجا که سبب غالب پیه باشد و لاغر
 کردن او بر ستور باید کشیدن و میان بسته و پیاده بر کوه و تلمارفتن نباشتا پیه را کم
 سازد و به شریکه گوشت و چربی بنایت کم خوردن آنجا که سبب رویدن چیزی بود بر منفذ
 رگ علاج کشادن ادلا بود و مرصه های متوقع از آنجا دیگر کیفیتها و مراعات خوردن آنجا
 در ریاضت و غیره تدارک باید کردن و تدارک آنجا که سبب برودت خارجه بود
 گرم کردن و تغیر فضل سرد تدارک پذیرد و آنجا که سبب سورا المزاجات باشد بر ستور
 که مراراً بسین شده در تعدیل و تبدیل مزاج و فریه ساختن باید کشیدن و بعد دفع تربیر
 آن اورا حیض بادویه و استعمال که مذکور می گردد کردن و آنجا که سبب

فلک گوشت بود و دام که از آن ریوی در مرضی نباشد نباید کافتن مهر گاه به یقین دانند که سفرته
از آن حاصل میشود نخست در لاغر کردن اگر مصلحت و اندامی کنند بعد از آن ترا بر سه که بسین
میشود بکشایند و مادر کشودن سعی نکند ممکن بود که به قصد و حجامت در باصت و اشتباه آن تزارک
دفع مضرات آن نمایند و آنجا که سبب خون بود باید دیدن اگر از تقصیر جگر است علاج
جگر باید کردن و از اگر غلبه باصت است و کم یافتن غذا و غلبه استفراجات است بخلان
آن عمل باید نمودن با جمله طریق کشادن حیض آنست که اول مزاج دیدن و محل راستند
و قابل آن استفراغ گردانند بر فم سوانع چنانچه بران اشارتے نے جمله شد بعد ماده
را جبت رو اینها هر روز بصبا به نرم ابتدا از بیخ بران کرده به تخصیص در آیاتے که حیض دے
در ان ایام میبوده و یا بعد از او دید که در ان تفتی و تلینے و تلینے باشدے خوراندند و در ان
میشاوند شبها به فرزند بکار میدارد و درین اثنا با گاهے حرکتے عینف زور آورد و یا سواری
میکند و اگر محملات و ملینات و منقحات جو شایند در مقصد کنند و متی بران سر او استوار
فرد کنند و لوله قمع را بنجود گیر و چنانچه به فم رحم رسد و در تے بران صبر کنند تا فم آید و در طویاتے
که سبب سد حیض شحم و یا لحم بود این اعمال سخت موافق آید و به تقدیم ترا بر دیگر بسیار احتیاج
نیوفتد و بے گاه بود که به تکرار تا صد ما بعض یا صافن محتاج شوند و شفے بختد میان او و
که در نیاب مستعمل است فردا تا بزرگستی انیسون حرن خردل ثوم جن طلیت و ج جذبیدستر
جوز سداب فلفل زیره سدر و ماس سلیمتہ دار چینی مصطلک شبت بادیان طلیتہ جنازی ملوخیای
خلمی گندمای پخته تخم گندما پایز پخته و خام تخم مرز و چوبہ با، اصل طلیتہ اهل طلیتہ نخود و بیج
شاهوت طلیتہ اکلیل بابونه کرب پخته و طلیتہ آن و پیو دند و در و غنما و گفته اند اگر ششم
خنظل بخورد ببلول قمع آنرا به فم رحم رساند در روز حیض بکشاید و همچنین چون افریون سوده
اور پر کرده بخورد در او د و لخط بران صبر کنند تا فم آید ثابت گویر زنه را هفت سال احتیاج
حیض شده بود سیانی ساختم جت او را تر و سنج برسی اهل و سداب خشک و سوز
جله را به زهره گاد سرشته چند بار برداشت بکشد و اگر اشنان و عاقر قرصا
و شونیز و سداب تر و قریون حبسه را سادسی بگیرند و بگویند و یله سرشته شیان

و بر دارد بقاییت نافع بود یکی را حیض بند شده بود و از وعده گذشته و از بچه گرفتن در گمان
 بود یکی فرمود که جناری را در زیر خاکستر گرم در لسته تر چیده نماید تا نیکو بپخته شد انگاه آنرا نرم
 کرده بر دهن خروغ آلائیده و بنجد برداشت نیم گرم و پایا را فرموده که به پشت باز چسبیده بر
 بلندی بندد و سه شب چنین کرد بکشود چنانچه از اطش را نیز علاج کردند و مجرب گفت که تسبیح
 را چون از گلستان افروز پر کنند و دو سه روز همچنان بگذارند و مرآت حیض خوردند و دهن
 بای نرم به پست ز بار نرم دارند البته حیض بکشا برود و تجربه بیست سیلان الرحم این
 یعنی بود که بیست رطوبتی از رحم غیر از مذی میرود و منوی با عفن غیر منوی و بزرگ و غیر آن
 که رفتن خرقه سپید آسان باشد و سبب سیلان رطوبت ایشان چون با غلبه شہوت بود و با آری
 و غلبه آن باشد یا حکم بود که بدان حبت و غذای لذتی دائمی باشد و چون به شہوت
 بود تخلخل نسج رحم و استرخا و دوعیه منتهی سبب آن شده باشد و سبب سیلان رطوبت عفن
 ضعف قوت با ضمیر رحم و بی تعفن بود و عروق آن و عجز با سکه از حفظ آن و ضعف
 طبیعت و قوت و اندک از اخراج آن یکبار همچو حیض علامات در اکثر سیلان رحم عفن
 تنگی کند و اشتهای طعام کم بود و هرگز متغیر باشد و آواز لرزان و پشت با سه چشم تبسج باشد
 که بعضی را اکثر اوقات چشم در دکنده علامت غلبه و گرمی منی حدت در وقت آن و گرمی آن
 اعضاء بعد با شرت کم یافتنی آن باشد و تقدم مرضی صعب و مزمن و حدوت سیلان
 با آن و کشادگی سر رحم و شیب بر آمدن آن و سستی ملوس جرم رحم بر استرخا و
 تحلیل نسج آن گواهی دهد علاج آنجا که سبب سیلان منی گرمی و تیزی و غلبه آن باشد با شرت
 غذا و تغلیل رطوبات بدن بر یا فانات تواتر نعی و سهلات را کم باید ساختن انگاه چیزهای
 سرد کننده و ادویه خشک کننده منی بپوشیده باید خوردن و صفا کردن و حمل نمودن
 و احتقان کردن از آنچه در برابر کرمب لغوظ گفته شده و اصل در همین مرصها در امت
 و دای مصلح مزاج بدن و عضو است بخصوصها و مخدرات و سکانات در بنیاب نافع بود
 و آنجا که سبب حک بود بطریق که در افراط حکمت سبب حک گفته شده علاج باید کردن
 در آنچه بپوشیده بر کرده و آنجا که سبب سیلان رطوبت عفن استرخا تحلیل نسج

زخم بود همان نوع که در افراد حیض استرغای بران اشارت شده عمل باید نمودن لیکن اینجا چون
 عفونت فصلات طمشی موصوفه عضو است در تنقیه نخست سعی باید کردن سهل و در دفعه و حجامت
 آنچه مناسب وقت مزاج و در جمله سالانه در قی منافع و برادست حسب الشفا و ایشاه آن تا حد تخذیر
 بقدرت عظیم سفید آید و همه غذا با تریاتی باقتد باید اختیار کردن رجا این حالتی بود شبیه به
 آلبستی در اکثر امراض چون بزرگ شدن شکم و پستان درنگ گردانیدن سر پستانها
 و آرزوهای سهل و احتیاس حیض و بهم آمدن فرم رحم و بدین سبب از زمان به فرزند امیدوار
 شوند و نباشد گاه بود که این حالتها بچهار سال و تا پنج سال کشد اکثر در او از هر چه در زادن
 پدید آید بجای بچه رطوبتی چند و بادهاست بسیار ببردن آید و شکم خالی گردد و فرقی میان این
 علت و آلبستن است که اینجا شکم صلب تر بود و تن سست تر باشد حرکتی که بچه
 را می باشد اینجا نباشد و دست و پایا تهیج بود و همچو در سورا القینه زنی تا چهار
 سال این داشت و یراق فرزند بر ستر گرفته بود بعد چهار سال آب و باد چند وضع گردد و خلط
 شد و گاه باشد که چیزی همچو گوشت پاره بردن آید با رطوبتی که در دلالت ظاهر میشود و آن را
 رجا گویند و موجب این جمله قوت رحم بود در استیلامی غلبه آب زن و ضعف قوت عاقد
 منی مرد سبب پیری و غیره و اشتغال کردن رحم بران آنها جهت علوق و قدر نیافتن و واسطه
 سوانح و مانع بران چند آنکه طبیعت دفع آن طلبید به سبب عجز از تحصیل مقصود و غلبه بخار
 و بدی کیفیات ماده آن علاج تنقیه متوالی بود و بمسهلات و برادست و تلطیف غذا و دستور
 های علاجی که در سورا القینه و احتیاس طست گفته شده اکثر آنها ترا بر این علت بود و اکثر اعلم
 جمع شدن آب و در رحم علاست این آن بود که حیض بازالیت در دور حیض
 حرکت شکم تر افکند و در راق اندک باشد در می و حالتی شبیه باستقرار زنی پدید آید
 و گاهی رطوبتی از رحم پدید آید و سبب این هم از ان نوع تو اند بودن که در رجا گفته شد
 علاج ادویه که به جهت ادرا در حیض گفته شد اغلب اینجا نافع آید و در تنقیه و تفتیح باید که شیرین
 و ضادها که در استقامتی نقی بکار آید استعمال باید کردن و ترا بر سورا القینه و خفیفه از ترا بر
 استقامتی زنی رعید استنش دگویند چون سفید حوال کردن نافع آید جمع شدن باد

غلیظ در رحم این حالتی بود شبیه باستقای طبعی با قراقر و محسوس در میان بود و باشد
 حرکت آن از طرف دیگر محسوس گردد و متدرکند و متدرکند آن بیشتر در زهار و کیش را بنا بود
 باشد که بر آن فرود آید و باشد که بر آن فرود آید و باشد که بجا سبب معده بر آید از تکمیل تسکین یا بر باز
 خود کند و بسیار بود که صاحب آن درین علت تا آخر عمر بماند و علاج قبول نکند به تخصیص که باد
 در میان نوبهار رحم باشد سبب این علت صفت مزاج رحم باشد آن علت از ضرب
 باسقط یا زور ولادت و قابل افتد باشد که از سرمای که به فم رحم رسد و سوز المزاج سرد بر آن
 استولی گردد و ضعیف شود و تحلیل ماده سبب ریج نوزاد کردن و خوردن چیزها با باد انگیز برین ممانت
 مانده ممکن بود که باد بواسیر یا بنجا انتقال کند و بر این آن از محبت باشد علاج جمله ترا بر سر
 که در ریج شانه گفته شده و بعضی از این ریج معده و استقفا طبعی سین گشته اینجا نافع آید لیکن آسما
 چیز یا در تحلیل چکانیدن حاجت بود و در رحم باید چکانیدن نمودن تحقیق با ریج و احتقان
 چیزهای با دشمن و محلل که را بیست منفعت رسانند و با دمای با سوزی را هم بدستورش تدبیر باید
 کردن انقلاب رحم سبب باز کردن رحم یا تیبی و قوتی عظیم بود که بر جسم رسد از زور
 ولادت و تهور قابل و صیحو قوی و ضرب و سقط و چیزه گران برداشتن و امثال اینها و یا خوشه
 عظیم بود که بیکبار برود رسد از مری یا سمعی و با غلبه رطوبت لغز انزده بود که ر و ابط است سازد
 و از آن لغز انزده باشد که ر و ابط آن به قرضه جز نزه حوزده گردد و آن بالضرور فرود آید علامت
 این علت گاهی که تمام بیرون نبتاده باشد آنست که از اندر زهار و معده و پشت و حوالی
 آن در وی عظیم باشد و چنان در یابد که گویند چیزی در عارضی جمع شده و ایستاد و اندک
 گران میکند و قابل و صاحب علت آنرا باگشت نوزاد در یافتن و صاحب آنرا خولی سبب بیست
 حادث گردد و باشد که این در و شب آید و باشد که ر عشته تولد کند باسد که اول و بر از باز گیرد
 بست ذکاتی که تمام در باصن ان ظاهر گردد و اعراض منفرد رحم ناپدید شود و چون غیر از این
 باشد منفرد رحم را توان دیدن کشاده و فرود آمده علاج آنجا که معض کند شده باشد با صاحب
 آن بر بود و یا را الطهای آن از جانبی حوزده شده باشد بجا می باز ایستادن آن ممکن نباشد
 و آنجا که بخلاف این حالها باشد نخست و در بار سبب مضمون مستوی از شغل پاک باید کردن آنرا

بر طرف شود به بول و بسبب سوت بیرون آید بعد از آن باید فرمودن تا به پشت باز خسید و قابله بر
 صول را نهی او را از هم باز گیرد و از پنجم مرغزی پاکیزه بر نشان پلئیه بچرد رحم را بدان پلئیه آهنگل
 و احتیاط تمام بجای باز برود و آنرا برود و پاره پنجم دیگر را بعصاره افاقیا دیابو شراب گل که چیره
 قابلین مناسب در آن جوشیده باشد تر کرده بر فرم رحم نهند و پنجم دیگر را به سرکه مزوج و تر کرده بر
 فرج و زهار او نهند و با اینا مرین را نماندیم که در بر پهلوه خسید و در اوقات این اعمال احتیاط
 کند تا روزی عطسه داغ نشود و بعد از این محجر آتش بر حوالی ناف و کمر پیوسته می نهند و عطرها
 خوشبوی میو یا نهند و نفس خود پیوسته باز میکشد تا بدین جیلهما رحم بجای خود بار آید و از بویا
 کریمه که رحم از آن گریزان است و از هر چه تعب آورد از دور میباید شد و در بر همین شکل می باشد
 روز سوم پشتمار را بدل کند آنرا به پشمی که آنرا به شراب که برگ سر و گل سرخ و نار پوست
 و افاقیا و غیره در آن جوشیده باشد تر کرده باشد در فرم سوده رحم او نهند و تا ممکن بود بهمان
 شکل به پهلوه خسیده باشد و همچنان هر ساعت محجر نهند و پیوسته عطری قوی می بود و غذا شور با
 های قابلین کم ترشی میوز و از آب سرد و یا چیزهای نرم لغزنده برهنه میکند و نهادن با
 قابلین می نهند که باز در تخم سرخ بر حوالی ناف و پشت رطوبت چند آنکه معلوم شود که فی الجمله قرار یافت
 آنگاه با احتیاط در آبهای قابلین مذکور تا بان می نشیند و یا بر نهادن با نظر نهادن قابلین بکارداشتن
 بر رطوبت و ناف و حوالی آن جهت احتیاط اقتصاری نماید و بچردان سگ و گرگ را خشک کرده
 سوده بر روزدادن سفید بود و آنجا که رطوبت لغزنده باشد ترا کیسه که مناسب آن بود آن لازم
 باشد و در قابلین محفقات رطوبت داخل بایر ساختن واجب بود رقیق این تشکی سفند فرج بود
 چنانچه منع دخول کند و سبب این باغشای قوی باشد بی سفند که بر بدن فرج از اصل مخلوق شده
 یا بواسطه رسیدن قرصه پیدا مره و صاحب این علت را که اصلی بود در تقا گویند و زمان با مصطلاح
 خویش روی بند خوانند و رقیق غشای بود گاه بود که آن مقدار بدرون باشد حشفه را مانع نشود باشد
 که بگردد مجامعت آن مقدار باز پس رود که نصف قضیب در آن درگاه این علف رقیق با آنرا
 پیدا آید بواسطه رسیدن گوشتی چنانچه سفند خروج حیض نماید انواع مرصهای ایشانرا به سبب
 انتشار ماده حیض در بدن دست بر زنی فرج کینز می رسد و این سفند فرج کینز

بعد رسیدن ریشن بالکل سرد و شد و آن کینه ضعیف مریض بود سالما تندرست بود بهتر و بیشتر
از اوقات ماضی علاج در جمله این جزد شکاری چاره نماند اول بجا فتن بود و رقیق غشاس
و غلب آن بود که نارسته شود و منع بستن آن بعد شکافتن با دخال میل اسرب و حفظ آن دامن
و تیریح قوی تر ساختن میل تا بعد لائق گمان بود اگر چه صعب باشد و گوشت را بعد شکافتن
با دخال بته بر شراب قابض دروغن زیست فایز کرده منع بهم رستن باید کردن و مرهم این
بزرگ اسرب نیک باشد و دستور این شق کردن بر جان استاد نیکو دانند و آنجا که سفید حاصل
نشود از آفتاب سرور و طشی بیم بود پیوسته تنقیه دار تیاض تدرک آن باید نمودن و الله اعلم
اما سر حسم این اغلب گرم بود و سبب آن یا سقطه بود یا ضرب یا غلیظه مجامعت عسر
ولادت یا زور قابل در ان بهمین یا احتباس طمث یا سنی یا ناقص یا رسیدن سر کاجس کننده
بر او و مانع تحلیل بدان محل عکاست آن تب لازم و مشغریه در اکثر اوقات بوه و گرانی و درد
محل و ضربان درم بر آمدگی آن از خارج یا داخل باشد که سبب شاکت سده کرب
و غلیان و خواق رنج دارد و باشد که سبب شاکت دماغ صدای یا فوج و درد گردن اصل
و درون چشمها حادث گردد و باشد که سبب مجاورت مزاحمت آن باد و ده و شانه بول و باد
دراز جیس شود و از سواد لون رو زبان عرق اطراف خالی باشد و گاه بود که آواز نتواند کردن
در وقت مرض و باشد که عتشی و یا تشنج حادث گردد و هر گاه و بیله شود این اعراض اشتداد یا بد
پنهان پدید سرطانی و بوقت نفع و انحطاط امراض کم شود چنانچه مرار بدان ایرا شده و چون طلب
گردد و طشت گاهی توان در یافتن و در دم کم باشد و بول دراز جیس شود و تن و ساقها لاغر شوند
و ضعف غلیظه کند و باشد که شکم بزرگ شود همچو شکم سستف درم هر گاه در جانب پیش رحم یا در
م رحم بود در دو و ضربان در ز بار پدید آید و در دم رحم بسیار باشد هر گاه درم در جانب تقاسه
رحم بود در دو و ضربان در قطن پدید آید چون در قمر رحم بود در دو و ضربان بان باز دهد و بهر حال
ریشن بر جانب درم خفتن نماند و در جمله برعکس و نشستن بر شواری توانند و اما در درم بلننه
چنانچه مرار گفته این امراض از حی و ضربان امثال آن بود و در گرانی در آمدگی محل درم آن
گاهی و هر دو کمتر از آن بود که در درم گرم و دلس ظاهر است مانده و حوالی آن عضله ای شکم

منزلی باشد ضعف و علامات بلغم ظاهر بود علاج تدبیر آن همان نوع باید کردن که در درم مسوده
 در روده و مثانه و خصیه گفته شده و بخصوص رعایت چنان باید کردن که هرگاه درم در قمر رحم بود
 حملات را بیشتر چون از داخل فرج بکار دارد و هرگاه در جانب پیش رحم بود حملات را از بار
 بیشتر نهند چون در جانب پشت بود از تخلیل با احتقان بیشتر کوشند چون در قمر رحم بود حملات
 بزنان و حوالی آن بیشتر بکار دارند و احتقان بسیار کنند و بزنانه بر درون رحم نیز سازند علاج
 این نوع صعب نزار جل بود جهت صعوبت سایندن و ابدان در تخلیل درم رحم جازمی بچسته
 و لغاب شکل و طبع و ظمی و درق بچسته آنها دروغن پدید درین خروج و درم درق خشک گندنا بچسته
 هر یک خاصیتی بس نیکوست گاهی که از اوقات استعمال نمایند مضادات احتقانات آبرنما
 محل زود به صلاح آورد این مرض را و منع خواب بین علت بغایت نافع بود و بدیهه قمر رحم چون در عظم
 است شکافتن اگر تواند مناسب بود درم قمر رحم را در رات سبک نماید الله اعلم احتقان رحم
 این ملتی بود شبیه پیشه و صرع و سبب این یا حبس شدن حیض بود بعضی آن در سیدن بخار عفن مباح
 و دل و مجاب سبب مشارکت و یا جمع شدن بود در اعیان حوالی آن مزاکم و سرد شدن آن و تسخیل
 گشتن کیفیت می در سیدن بخار آن بر دل و باغ و مجاب چنانچه در بحث صرع برین معانی اشارت
 شده اینحال اغلب زنان را افتد که نوسیده دیگر شدند و این آباء آن و قبل الحیض و یا زنی را که کز
 باشند از شوخی مرتی جدا مانده و به پارسائی گذرانیده احتیاطی که از احتیاس طشت افتد اسلم
 از آن بود که از احتیاط منی افتد آنجا که سیمت ماده بیشتر بود معرفت آن بحجاست بیشتر سرد و تنگی
 سفن غلبه کند و ملک باشد علامات هرگاه این علت خواهد افاد نخت اندیشهای بد و خیرگی
 چشم و کندی حس در سردار و طینن و خفقان تنگی پرید آید و در قرب وقوع مرض باشد که چنان
 در یا بد که چیز مثل حرکت مورچه یا بادی در زیر پوست از رحم یا زمار و بطرف بالا بری آید و در وقت
 حد و علت رنگ متغیر گردد و در لبها چشم در وی حرکات اراده پرید آید و از آن تو اندر کردن اگر ماده غلیظ
 باشد خواب و غلبه کند شبیه بیات با تیان و کسلان بود در حال مرض بخواب کرده مانده باشد
 که بی بلغمی برانزد و آگاه شود و اگر ماده سوخته باشد تنگی غالب بود در حال نوبت چشم در وی آسرخ باشد
 بی نور چشمی عالی نبود وقوع علت با عدم حیض و بعد استفراغ منی عدم حیض و غلبه میل جماع و جدا شدن

رطوبتی از رحم در حین علت و فائزه یافتن از ان دلالت کند بر بودن مرض ستوی فرق میان این
 علت و صرع بران کنند که اینجا زنان خائیدن آه از بلند کردن و بسیار لرزیدن و کفک بر لب
 آوردن نباشد و از حالت غشی خالی نبوذ و باشد که در ان اثنا بعضی سخنان گوید و تشنج این بسیار
 نوی علاج آنجا که سبب بسته شدن حیض بود سخت اورا ان بدستورهای که سبقت بیان یافته
 باید کردن انگاه تقویت بر رحم و دماغ و دل و حجاب بقویات چنانچه طریق آنها اکثر مذکور شده
 کردن و از ترابیری که در صرع گفته شده آنچه مناسب بود اختیار نمودن و غذاهای سبک تر بآنها
 دادن و آنجا که اکثر مذکور شده که سبب احتباس منی بود و استفراغ آن بوجه لائق باید کردن با گره
 نشسته در این حالت واقع شود و ترا می مملک پیدا کرد و اورا بعد بقیته بشومی و او نزدیک صحت یافت
 و اگر این نوع میسر باشد در تخفیف و تقلیل سعی باید کردن با استعمال مسهل در یا منق و تقلیل آب
 و غذا و و غده کردن قابله نم رحم و فرج اورا با انگشتان چوب کردن و اشتهای آن و مالیدن جنابین
 اسافل اورا لعنف و خورائیدن فادر هر حیوانی مکرر و در غیر محل مرضی و غذاهای ربانی منقست کلی
 بشود و در حین علت مطلقاً بویائیدن چند میسر شود بر رحم طلا کردن و از داخل اگر توان استعمال
 کردن اندک فائزه دهد و بعضی بویای برویگر هم مثال بوی چراغ کشته و چهار شنبه در از منقید باشد
 و بسیار نیکو مضرب و ازین ران تا بمقدم بستن بود آب گرم نهادن و نمک و خردل کوفته مالیدن و مجمه
 آتش بر روی رانها و ساقها انگذدن نافع باشد و گفته اند که شیخ آن مقدار یک بندق بزوغن حب الفار
 چرب کرده به نرم رسانیدن و همچنین عالیه رار رسانیدن مفید بود و ترابیری که در صرع بیماری و غیره
 گفته شده اغلب حبت شوم هم سودمند بود و در طبائنهایی محلل نشستن و بران احقان کردن هر دو
 فائزه و همچنین در کردن سواری مستول طبع و شایفا که ماده را بقا مائل سازد و الله اعلم کمی شیر
 سبب آن یا کمی خون است در بدن بواسطه مرض سابق یا غلبه استفراغ - انزوت یا افراط
 حیض یا کم یافتن یا بدی جوهر غذای یا سیل خون به درمی و یا ضعف کرد و تولید آن دنیا سبب
 بدی جوهر خویش است که به پستان می آید بواسطه غلبه خلطی بران و یا کسب کردن آن کیفیت نامالائت
 را در بدن یا سبب تصور مزاج پستان است که بواسطه بیس خشک غلیظه سازد و یا بواسطه غلبه بر سبب
 آنجا که سازد و قبول مضرم و استعمال نیست از ان برده گاه باشد که از حبت غلیظی خون طبیعت از مضرم

واز شیر ساخته آن عاجز آید چنانچه بسیار افتد که بسبب آن لاغری غلبگی خون باشد علامات
 آنچه سبب آن ماده کمی شیر بود بدم اسباب آن دلیل باشد آنچه سبب آن بری جوهر خون بود
 علامات غلبه هر خلطی و سوء المزاجات بدنی شاگرد آن گردد اما شیر صفاوی زرد و در قیق و گرم و حار
 طعم و بوی بود و شیر بلغمی سپید بود فام و آبناک شور طعم یا ترش یا طعم و شیر سودا و س غلیظ و تیره
 و کم بود باشد که از جهت غلیظی همچو رشت بیرون آید و شیر نیکو تنگ توام و معتدل باشد و طعم و بوی
 آن خوش باشد چنانچه دستور شیر حیوانات تندرست است و آنچه سبب تصور مزاج پستان است
 لاغری و سخی گوشت در جنگلی دلیل بر سستی و حرارت مزاج و زحاده بزرگ و ظهور کبودی رنگهای
 آن نشان غلبه سردی و تری مزاج آن باشد و آنچه سبب استلار در دم بود علامات آن بدان اشتباه
 کند علاج تری بر این حال بعینه تری بر دفع لاغری است و دستور اصلاح هر سبب از این اسباب
 مراراً به تقریب بسین شده و اعتماد تمام در تحصیل این مقصود بر خدا بود و آنچه از اغذیه در بیابان
 و مجربست ترب شکنجه گو سفند و گاو دست و نامای پاکیزه که تخم در آن بادیان بود و آرد نیاس که
 که در قاق آن شیر کرده باشند و ترش باشد و بجزات شیر و شیرینج و سوزنای حیوانات و پستان حیوانات
 بسیار شیر که قبل از دو شیرین فوج کرده باشند و همچنان بخته خرچک بریان در شیشه شیر و فالوده
 قندی و فرنی دروغ با آن و دروغ شیرین و گوشت ماهی تازه در روغن گاو و گوشت مرغ و فرج و
 بره و تر تازه و شیر شتر کم ترشی و خریزه و نخود و باقلای ترد و بورانی و زلف اسپت و برغنث
 و شاخ بادیان و ساق شقائق و اسفناخ بجزات یا قرد و طیار دان و آتش و هندوانه شیرین قبل
 از طعام و نارلس و با بجمله هر چه می و خون را زیاد می سازد و به صلاح می آورد و شیر را نیز زیاد می
 گرداند و اصلاح میکند و هر چه بر آنجا مسرست برینجا مسرست است و استعمال هر غذای از این اغذیه
 و غیره با حساب هر مزاجی گاهی که هم برین اغذیه تعدیل مزاج جویند بر طیب متعلق بود آنکه کیفیت
 مزاج خویش عالم باشد هم ازین مرامات تو اند کردن تعدیل این اغذیه جهت هر مزاجی باد و به هم جانز
 بود بلکه لازم دانند علم بسته شدن شیر در پستان آنجا که سبب گرمی مزاج باشد روغن آینه
 طلا کردن و موم روغن بنفشه یا با کشنیز تر و ساق خرقد در باون بایر ماییدن نیک و صناد کردن
 و گاهی سرکه در روغن گل هم آینه طلا کردن و آنجا که سبب سردی باشد موم روغن قسط

دیا چیز سے وہاں سوسن طلا بایر کردن و صناد طلب کوفته دور روغن گل دسر که هم نافع بود و اگر فودنج
 را نیز با چوب عقیقه شود و یا سوم روغن صناد کسند سفید باشد و خوردن چیزها سے پر بادیا نه و شاخ
 ترآن و تخم آن هم سود دارد و در خراطین کوفته طلا کردن بے نیک بود و آرد وجود کرب و طلب
 و تخم کتان بچته صنادی سفید باشد و در جلد از خوردن چیزها سے که متوی آن مزاج بود پرین
 بایر کردن و پیرمایه و چیزهای که شیر را می بندد چون فادز هر دایه ما به دار تا بیداردن و لیکن
 پشیرمایه را در سرکه حل کرده طلا کرده سود دارد و لبیلر باشد که شیر بسته متعفن گردد
 آنجا سلق را بایر بچتن تا مہر شود و آترا با منزان و آرد با طلا بایر کوفتن غالب در
 روغن گل بر چکانیزه صناد کردن و آرد کعبه و عسل و آرد با طلا و نان تنگ نیکو بسم
 کوفته صناد کردن سفید بودن و صناد را هر روز و سه نوبت تازه کردن تا زود تر تحلیل
 کند و آب نیک گرم را هر ساعت سه دوسه تو بان تر کرده تکبیر کردن نافع آید و تیزاب
 نرم مالیدن سودا اللہ اعلم کوفلی گوشت پستان از ضرب و امشباہ آن بگیرند ماش
 سوزیم نیکو بگیرند یا آب برگ سرد برشند و صناد کسند نافع بود اما س پستان علامات
 اما س اعضا سے ظاہرہ و اسباب آن همان است که مراراً بین شده علاج آنجا
 که اما س گرم باشد تکبیر کردن به سرکه مزوج آب گرم نافع آید و تصفیر به سببین مخلوط
 بر روغن گل و آرد با طلا سفید بود و بکوفته عنب الثلب که بر روغن گل چرب کرده
 باشد نیکو آید انگور آرزوم کرده مالیدن پیوسته سفید بود چون از سه روز گذرد
 و صنادها که در بسته شدن شیر گفته شد نهادن فائزہ بخشد در او آخر صناد کوفته تخم کتان به سرکه
 سرشته نیکو بود و اگر چنبرم خطمی دم درم مردود درم زعفران را بر زده تخم مرغ سرشته طلا
 کسند نافع بود در جلد اوقات تیزاب نرم مالیدن فائزہ و ہر نهایت چون اما س سرد باشد تخم کرفس
 کوفته صناد کردن بچین با بونہ کوفته و آب بادیان سرشته یا آب کرفس نافع آید و تیزاب کار سے
 بے سفید بود و صنادهای گرم که در بسته شدن شیر سردی گفته شد جلد سفید بود و آنجا که درم
 صلب بود اول روغن بنفشہ زردہ تخم مرغ بسم آینه طلا کردن سود دارد و بعدہ آوزا بر روغن گل
 زہرہ گاو آینه طلا کردن سفید آید و اگر قطره ان قدر پیر یا آن بیاضیزہ آفوسے باشد

و در وی سرکه و برگ بازو کوفته ضمه کردن بسی نیکو بود و همچنین برگ شفتالو با برگ سداب کوفته
 نهادن و آنجا که در دم دیله شود تخم کتان که کهنه و اصل السوس و سیعه تر و پشنگ بزور بل کبوتر و
 نظردن و شادنج جله سادی بکوبند و بر و غنکلی و مغز سان گاو و غیره و مستحج به سرشند و ضمه کنند
 و اگر به تیزاب گرم کرده آزار بر ستور و طلسوراخ کنند زود تر و بهتر بود آنجا که قرصه سوختگی خورد زود
 در پستان واقع شود اگر طاقت سوزش تیزاب باشد اولی آن بود که به تیزاب آزا پاک کنند
 و به صلاح آورند به مرهمه سه لاق که در قرصه بچه واکله گفته برد یا نند و الا بگیرند اعفص سپرز
 سیله از هر یک چهار دیک من جز سرد نیم من سماق جله را در یک من مشراب قابض کنند
 و میت روز بکنند از بعد آتش نرم بنزد و بچوب سردی جنبانند چند آنکه به نصف آید پس بالند
 و صاف بیا لایند و به توام آورند فی الجمله و به پر مرغ بران فرح طسلامی کنند سفید آید با مر اشتر
 قماله و آنجا که نور سیرگازرا پستان به وقت بلوغ کرده کند و در و گیر و فصد باید کردن
 و طهام کم و لطیف وادن و صندل و افاقیا و اشباه آن طلا کردن تا سرطان نشود و آنجا
 که سلعه در پستان پدید آید برگ شفتالو و برگ سداب تر کوفته ضمه کردن نافع بود و آنجا که خواه
 در او اهل بلوغ که پستانرا حفظ کنند از بسیار بزرگ شدن طلیح عفص و عصا را سه قابض
 پیوسته طلا کردن نافع بود و سفال یک جوی سوده آب طلا کردن و اشباه این نوع محققانه
 سودمند آید و بر بسته داشتن آن دانه بسیار منفعت و پر در او در حیض و منی آزار کوچک دارد
 و الله اعلم حصول آلبستی اما در ابتدا چنان بود که انزال مزدوزن با هم اتفاق
 افتد بر حسب تمام و زمان رازان حالت دلزت سستی محکم پدید آید و اندک پیشه در زمان
 خود ریا بد مرد چون بر خیزد و ذکر خود را در محل بر خورده هیچ آلودگی منی بر ستور سابق نیابد زن
 بعد فزاع هر چند سعی کند از منی هیچ باز گردد و بعد ازین فم رحم هم آید و بالا و وزن را و آرزو
 مباشرت کتسر شود و در حین مجامعت اندک در و منی از رحم نیاف باز در و منی مرد
 بزودی باز گردد و محل از قاعده بیشتر و خشکتر و نیکتر شود و بعضی قوسه تر بوده و پیوسته
 حرارتی مثل حرارت حمام زده می باشد و حیض مطلقاً نباشد و این اغلب مجز و با
 اندک پدید آید پستانرا محل خود و این کم باشد و نخیان و کرب و نار یکی چشم و ددارد

کاست و خفقان و آرزوهای برپا شود چنانکه با کتر اینها بعد یکماه و یا بیست روز یا دو ماه چهل
روز و قریب برین ایام رنگ چهره تیره شود و سر پستان بسیار سیل کند و گویا برود سه پدید آید
و پسیدی چشم بزرگی یا کبودی زنده و تکم بزرگ گردد و بعد چهار ماه اکثر اعراض چون دل سوزش
در کب و تاریکی چشم و در او را لاحق یا بد و جنبیدن بچو در درون محسوس گردد و آنجا که
در ابتدا اشتباه افتد که علوق حاصل شده است یا نه تحقیق آن بهمان طریق که هست
تفتیش سه رحم گفته شد باید گردن و گفته اند که در وقت خواب دو اوقیه غسل بآب باران
یا آب سرد بجزوز نواگر بعد از آن پیچیده و در وسط خود دریا بر حاله با مشدورند
بل آستن در اول بزوقت مائل باشد در وسط قاروره آلو چینه و پیر پنبه زده نماید
در آخر بجزمت مائل شود و گاه باشد که بول او صافی و با توام بود بر سر آن همچو حساب
بجز سه ایستاده باشد در میان آن همچو چه پیدا بود و چون بجنبانند بالاتر و شیب تر
رود و گفته اند که زرا و نذر بسیار میند و به غسل به سرشند و بر ناشازن آزا به پشته بنز کوز بر
دارد و تا پیشین بیخ کوزد اگر در آن اوقات طعم دهن خود را شیرین یا بدگمان بریزی
ببین غالب گردد و اگر طعم دهن خود را تلخ یا بدگمان بر مادگی جبین بیشتر شود و مجربست و اگر
بیخ تیز تر غالب در طعم دهن نیابد حاصل نباشد و الله اعلم و اما تدبیر احوال حوامل
بر اندکی و فقیان ایشان را مادام که با فرطی مضربیا سجا بد بیشتر از چهار ماه در من آن
که شیرین بانکه بر میسر نشود مضرب باشد جهت دفع کردن طبیعت مواد طمغه مالمه بنم
معدره را هر گاه را معدت مصغف وز در آوردن بسیار شود و یا چهار ماه در گذشته
باشد تسکین دادن لازم بود و طریق این علاج همانست که در بحث امراض معدی
ذکر باشد و همچنین طریق علاج و آرزوهای برایشان و آنجا که خفقان رنج دارد و تجرع
آب گرم و گلاب گرم در باصنت معتدل فائده دهد و اگر کمزور تر بریست احتیاج افتد حقیقی
از آنچه در محلش همینست اختیار باید کردن و آنجا که باد سه در معدره در روده میگردد
و از این سبب کرمی و سفوف مقوی و اشتباه آن اندک بر بالای طام خوردن
خوردن سودمند آید و تغلیل غذا و حرکت هم نیکو بود و آنجا که در می پشت پایا ظاهر گردد

دروغن گل و سرکه بهم آمیخته طلا کردن مناسب بود و همچنین طین قیولیا و نمک با سرکه و شراب
 و سرکه طلا کردن و منادیرگ کرنب پخته و طلائی حفض با آب کرنب و صبر و صندل و زعفران و آبنب
 بے سفید بود و آنجا که خارش جوشته در درون و بیرون فرج یا شکر لهاب خطمی
 و گل سرشوی طلا کردن و دروغ و عصیر عنب الثقلب و هندوانه و کاسنی که گل سرشوی
 در آن حل کرده با شکر نشستن در درون و بیرون آنرا بدان آلائیدن فائده بخشد و آنجا
 که عضلات پشت و شانه و شکم بسبب بھارات و گرانی حمل متلی و کشیده شود و اعیای قومی
 در آن موضع پدید آید و غمگن طلا باید کردن و دک یک نمودن و از پیشک بزور آرد و جو الی
 خمیر کردن و نانی پختن و گرم در لته نماده تکمید کردن و دیدیم چند حامله را این حال در
 شبها حال پریشان و صعب شد چنانچه بخاری هر لحظه بریشان بر آمدی که گمان میکردند که از
 خود نخواهد رفت و خونی عظیم و اضطراب از آن مینمودند و تا این زمان مذکور تکمید کردی
 و غذای لطیف و ادوی دروغن گل طلا کردن و عضلات پشت و دوش و نعلها و شانه
 را محکم کردی مالیدن چنانچه در ذات الجنب بدان اشارت شده و آنرا در رے رگ
 گرفتن گویند برین تدبیر به صلاح آمدند و من بعضی را فادز هر حیوانی دروغ و ادم نافع آید و حکم
 غذا های لالی جمله آنرا پسز آیدند و آنحال بطلاستے در باب زین بود و فرزند اشتها یافته
 بود و آنجا که بے محل و بے دستور خونی ظاهر شود در طبع عدس و گلزار و هلیله و انجیر خشک و سرکه
 و مجرور نشستن و برعانه طلا کردن نافع بود و اگر تسکین نیابد ازین آنچه که از جهت افراط
 بعضی گفته شد بکار داشتن و آنجا که جفت خلط زایدی و یا مرضی یا استفراغی محتاج شود
 به تخفیف فصد و سهل باید که البته قبل از چهار ماه و بعد هفت ماه این تدابیر نکنند که خلاص
 عظیم است بچرا و بعضی فصد و حماست عالی و شرط او مناسب بود و عومن سهل و ملین شیر
 خشک که آنرا چهار شربت گویند و اشال آن و آنجا که دلاوت بدرے و صوبت میشود
 او را تابان و در طبع کرنب و شبت و حلیله و تخم گمان و جازمی و خطمی باید نشانیدن
 و ازین طبع بار و عن خروع یا کبجد یا شبت آمیخته از بر پشت و تیگاہ و ز بار و کر گاہ
 و دکش را ناسه او مالیدن و فراموشان یا چند گاه برود پس بر قدمانشیند

و یکبار از جای بر جبهه زودت چنین کند نگاه قاقله و لهاب تخم کتان باروغن بادام یا با شیر
 کهنه یا با پیله و مرغ یا باروغن خفته آینه پویش بر نم روی میالد در رحم می چکاند در صین
 آمدن روز ولادت میفرمانند تا نفس نیگور بجزوزاگر در بر یا با س خود روز کند مثل این مسلمان
 چون با یاها متعلق است و تجارب ایشان در بناب بسیار است و خوب میدانند
 در سینه خون کردن مناسب می نماید لیکن این صفت آزادین امر نیگور یا فته اند و چهار
 درم پوست خیار مشبوسمون در طبع مرکب یا در جلاب و اوان آب و همچنین خوردن حسو
 با س پر حلیه باروغن مرغ و بادام و برگ پرگ و غلی و آتش میدن حلیت و چند بیدستر
 در جبین و شکله اشبع بر یک از مطبوخی مناسب و لغز انده بنایت مانع بود و من چندان
 با فرمودم مقدار تک با قلهای بزرگ سرگی با نصف آن زعفران سوده در طبع حلیه خوردن
 و بزودی خلاص شدن بیاورد همچون برب بی از الما بگیرند چند بیدستر و میوه در یک
 شتال و مسادات دار چینی و ابل نیم شتال و جله را گوشت و به عمل سرشته بخورند
 و در آب گرم و یا در عسل یا در شراب کنه فایز کرده عطسه آوردن و بمعطات بی
 نفع بود و به خود چشم ماهی و زبل کبوتر و سنگ پست و سم خرد اسپ و موس
 سرد زیز و فایز و بهر گفته اند که اگر فن مقتطیس در دست چپ و بستن زیر زان
 راست و اصطرک افریقه هم بران فایز عظیم دارد و در این کم میا زو بنامیت و گفته اند
 که این احتیاط نیگورین باب امیت که چون ابتدا س اتار وضع در یاقتندی الحال
 بحام رود در خام کشت نیگور کند و لهما با در و غنما س بسیار آسمانیز بکار دار و چنانچه
 زکود شده آب گرم بسیار بریزد و اسافل خود را نرم و گرم دارد و در محلی که برای آن
 گرمی مایل بود بوضع اشتغال کند و خود را از بول و براز خالی کند قبل از غلبه در دو
 اگر قبض باشد در حمام بجهت نرم شکم را فرود آورد و شور با س چرب دزم بزور
 بخورد از آب سرد سردیاد و تر شیبها در ان صین حذر کند و برود صیر نماید و من زیاد
 تا ممکن بود کند و باقی اعمال که سابقا گفته شد میکنند مادام که او را از روز مقرر خود آمدن
 فرزند نباشد و آنکیست زود کردن نکنند و اگر عسر او را از جهت خوف اوست

که خود را بهم میزند و او را وسط نمودن این حال او را قبل از آن باید که او را بیل از آن خوت
 بیرون آورد و اگر عسر از جهت بیل بچو بود بطریق غیر لائق قابل از بیل هموار سازد اگر بعضی
 اعضا نه بر وجه لائق باشد بیرون آرد باشد از قابل با حقیاط باز پس کند اگر تواند الا او را
 بر پشت خوابانند و با هتگی پایا سے او را کشاده داشته بیا لارد چنانچه سرین
 او از جا سے خیل برداشته شود و انگاه بچینا خندا بچو باز بجای پس رود باز او را بتا ندر
 بر دے در افتاده نکیه زیاده تا بچو به سر فرود آید و قابل بدست آن احوال را در یاد را اگر
 بچو برود پایا سے هموار آید رخ نماید کردن که گوشت بیشتر و خطر تر باشد اگر یک پایا سے یک
 دست بیرون کند بر دوسخ لازم بود و بهترین اوضاع آن بچو به سر فرود آید و قبل از سه عضو
 دیگر ظاهر نشود و دے بچو بجانب پشت مادر باشد و بسیار بود که بسبب عسر و ولادت سطر می
 مشیم بود آن پرده آست که در رحم برگرد جنین تنگن میشود و جهت حفظ آن همچو کیسه
 گرم کرده اند اما صلب نزد بهتر از آن هنگام چاره نماید جز آنکه قابل با انگشتان چپ آنرا
 کشیده دارد و بدست راست یا پاکی آنرا پاره سازد و هر گاه در دو آثار زادن از چاره
 روز بگذرد و بچو بیرون نیاید باید دانستن که مرده است و تدریجاً آن باید کردن زیرا که
 گذاشتن آن موجب هلاک مادر شود و به جهت تعفن پذیرفتن آن در سیدن بخار آن بر دل
 اولی آن بود که اعضای آن ظاهر باشد و دست قابل بر آن رسد قطع کردن آنرا به تحلیل
 تمام بیرون آورد به شرط آنکه از آن فعل آسبیده باشد و زرد و الا تریخ رحم کند چنانچه گفته شد
 و قوت حامله را به شور یا با سے نرم پر قوت نگاه دارد و بویها و بخورها که مذکور شد در تسهیل
 دارند و در دمانند آن در لهاب طلبه و بند و قیله نو سے از کافور یا چونی از شاخ قوس
 اشنان یا ارطینا یا سداب یا بچ کیزک یا چند پر مرغ به قطران آلائیده یا روغن بلبلان
 یا آب خنظل یا به طبع آن به فرمائید تا بخورد دارد و شبانی که از بخور مریم وقت طبعیت
 سازند فرزند کردن آن نیکو بود و سه درم اشنان فارسی گفته در طبع طلبه و اشنان آن
 دادن سفید آید بر یا سیدن چند و مرکی و خورائیدن آن مانع بود و سردی که از خرن
 سیاه و سیرج دز را و ندر حرج و بخور مریم و حسب مار زیون و شخم خنظل و اشنان

جمله کوفته بختی زهره گاد سرشته ساخته باشند نباتت فوت بود بر عانه و ناف نهادن شخم حقل و قسط و
 بزرگ سداب زهره گاد سرشته نهادن عظیم نافع آید آنها که بعد از آن بچه ششمه که زنان آنرا جفت
 گویند بر آید باید که قابل آنرا بدست نگاه دارد یا پایی کفش بر آن بندد و نگذارد که باز پس رود
 که از آن خفقان و احتقان رحم منکب پذیرد آید آنرا بزدر نشاید بیرون آوردن که از آن بیم
 انقلاب رحم بود و تر بر آوردن هم نزدیک آوردن بچه مرده بود و بویا برودم گرفتن آب
 خاکستر خوردن و فتح اندک و عطسه در آن آب نافع بود و اگر بدینها نشود صاحب ملت است
 آنرا با برخوا باندن و چیزی بر آن بسته بگذاشتن و از فریقات مذکوره دادن تا بهر ارجا شود
 و آنجا که بعد ولادت در نفاس که چون دستور ولادت است مائل شود منقبت بخلاف دستور
 و عادت و یا صحنه شود از آن اسلے حادث گردد و علاج آنها از همان انواع باید کردن که در
 افراط حیض و احتباس آن گفته شده لیکن در منع افراط چیزی که آنرا تمام باز دارد نشاید دادن
 که مسخر باشد مگر آنکه از حد رد گذرد و جهت رفع احتباس فاسد محض کنند بزرگ بخورد و داشتن چای پنجه
 دستور است بسیار مفید بود و همچنین گز انگبین و برگ بلوط در این تسکین می کنند با اینها جهت
 و نفاس زینیه بست پنج روز بود یا سی روز و نفاس با دین پنج روز بود با جمله و بعضی باشند
 که ایشانرا نفاس نبود و یا اندک باشند و آن علاج مستغنی بود و آنجا که حامله را عادت بوده
 باشد که بچه او قبل از وقت بیفتد بر آن رفع تقویت عادت و منع آن حالت چنان باید
 اندیشیدن که سخت اسباب آنرا باز جویند در زائده آن می کنند آنگاه در غیر اوقات
 محل تقویت اعضا به تخصیص رحم و دماغ بول در گده می کنند و در حین حمل از مسخرات چهل
 مسقطات باز میدارند و اسباب این عادت اسقاط یا با در رحم بود که مانع آید از فراط گرفتن
 رحم جنین را پروردن آن و فکون آن امراد نماید بر دفع آن با رطوبت غالب و لغز انده
 بود از جهت سوراخهای بارده درین رگهای رحم که آنها را انقزال جسم گویند و سیه در رحم
 بر آن متصل باشد و واسطه بود و غذا گرفتن و جنین را از آن عسروق و جهت این اتصال
 ششمه بر آن عسروق نباتت ضعیف بود در حین بزرگی و گرانی جنین حفظ آن توان
 و به منسل و احد از آن رطوبات اندک که بپس از خارج بیفتد و با سوراخها

باشد در رحم گرم یا سرد که با حراق یا اجها و منی جنین را مالیدن و غذا یافتن بسبب وقوع
 شود و طبیعت رحم همیشه حفظ آن نکند و با غایت سخاوت حامله و کثرت احتیاج بدن او بود به
 صرف خون در تغذیه بدن و ضعیف ماندن جنین و طبیعت دفع آن طلبیدن جهت گزاف
 ازان و یا کشادگی رحم که در جنین گرانی جنین آزار تو از نگاه داشتن و جسد در خارج
 را ازان منع نیکوتر از نمودن و یا علاج دستهای اعصاب تن بود و تدبیر دفع اغلب این اسباب
 همان است که در بحث عقده گفته شده و فالجی علاج پذیرد نبود و بحقیقت این علاج اسقاط
 همان علاج دستور پذیرفتن است و هرگاه که این حالات بر طرف شود اعضاءم ریه تقویت
 یا بند ما دام که امری دیگر که حمل مضرت ساخت نشود اسقاط نیز فتنه امور می که به عمل مضرت
 ضایع شدن جنین است مقدار و غیره مقدار اسقاط را ضربه را ضربه است سقطه و تیه و جماع بسیار
 و سهل و مضرت بد نیست ماه پیش از چهار ماه و میوه قوی و دیدن با مضرت در سریع و خوف
 عظیم و عم غلیم و یا فتن آن و غلبه کثرت در حمام در میان آب با نرم کننده و مرغی است اول بسیار
 حوزدن چیزها می تیز و غلبه کثرت استلای بدن و پر کردن سده با فراخ و حوزدن سموم ضعیف
 و او در سمیه زیاکار و یا سخت سرد و یا سخت تیز و یا سخت ترش و غلبه احتقان و اذاری بسیار
 در سنگی و تشنگی و تب تیز و در صعب در صفا می قوی تمام و یا مخصوص بر جسم
 و جمله آلتینا از جنین حالات دور بودن واجب بود و احوال آن چون احوال دیگر
 که حامله است میسر نیست و به حقیقت تدبیر مردویکی است و مع ذلک با طبیعت مخالف یک
 دیگر از به تقدیر الله تعالی و علامت افنادن بچه آنست که پستانها بیکبار خرج شود و شیر آن
 سیلان کند و خون همچو آب از محل رحم ظاهر گردد و هرگاه بچه بزرگ بود همچو اعراض ولادت
 پذیرد و آنجا که دو بچه باشد و یکی را آفتی رسیده بود و واقع میشود پستان جانب مخالف بحال
 حوزد با نوزاد آنجا که بچه مرده باشد در درون طبیعت بحیث نفرت ازان خواهد که دفع کند شکم
 سخت کران شود و هرگاه حامله از پهلوی به پهلوی گردد چنان پذیرد که گرنگی در درون او بر طرف
 می طلبد و نان او بعد از آنکه گرم بود سرد شود و لاغر می سخت در پستان پذیرد و از رحم
 آید زرد و بر بوسه روان شود و سپید بای چشم مکرر گردد و نباشد که کنار ای گوش و بینی

بعد از آنکه سرخ میبود اندر سفید شوند و آنچه دلالت کند بر ضعف جنین مندر بود به ستوط سقم بدن حامله
 و آبرن حیض باوقات خود حرکت نکردن جنین بعد چهار ماه و یا اندک حرکت کردن بدشش ماه ظهور
 در جنینهای بسیار از فرج و بدون یا در رحم و اندک علم اما تدریجاً منع نمودن آبستن گاو به سطلت
 رنگ در آن باشد مثل سیم آفت حامله و غیر ذلک آنست که بگذارد که منی بر جسم در آید و اگر
 افتخار آنقدر بیرون کشند اما منع در آبرن به چند وجه تواند بود یکی آنکه در حین انزال
 رویان خود را باز کشند تا نطفه به فرم رحم نرسد دوم آنکه مرد منع انزال کند چنانکه
 بعضی میگویند سوم آنکه قبل از دخول زن چیزی که سد نفوذ رحم کند و دفع کنند یعنی
 دماغ جلی بود در ستم رحم آنها مثل چه یا شبانی که از کرب و شرم قتل و هزار
 نشان و فاقه نسل و جفت الحیدر در یونکر انگلیس و قطران و زهره گاو و پرورد و در
 ناز و چرک گوش حیوانات و حیض در حنف توت و سرگین نیل و سقمون و سفید اب
 جویع یا بعضی سازد اما بیرون کردن از رحم هم بخیزد و به سرگردو یکی آنکه بعد از انزال
 آن حال جبراً شوند زن بزود تمام بر نیزد و عطسه و تنگی چند و صیحه چند توسته بکند و هفت قدم
 با فرم عقب باز جسد محکم دوم آنکه دوا که آزا بازگرداند در فرم رحم بندش نشاند
 و نبات و پنبات و نمک بزرزد و پوزد انشال اینها از اینجمله برداشتن آن بدر حیض
 بود و بعضی اجزایه حب مذکور اهرم این خاصیت واقع است سوم آنکه بر سر پاسبان نشیند
 و نبات حوزد اما گشت لحنی ناب و هر دو باله و چرخه بود می بود در زیر حوزد بخورد سیکند از آنچه
 است سرعت زادن گفته شده و چیزه سرلی می حوزد و آنجا که بر مینا اخراج نیاید و طوق
 حاصل شده چاره باشد جز آنکه بیله یا چوبی سخت بچوبی تراستیده به تخفیف از پنج چاره
 فرس که در رحم فرستد و کس آزا بر لیسانی بران بسته دارد تا به بالا زود و سبب و اکثر
 اوقات زود آزا همچنان بگذارد و مبالغه و تمیل در دفع بیشتر فرشاد و میل و غیره کند و در آن
 آن به سازد و یک دو هفته برین منجم بگذارد از آنجا جنین اندک اندک آبرن گرد و تاباشگی
 تمام کنایه و پاک شود و بعضی قدره که اندر ابرسم چند محکم بچوبی و قدره ریسمان
 آن چند روز بمیل سائیده بر دالند و بگذارد از آنجا خشک نشود آن گاه در

رحم فرستد تا حیض آمدن گیرد و پاک شود این عمل سفرته نرارد و اگر کافذ به بالا رود پاک
 نباشد جهت آنکه زردی نرم شود و بیرون آید و ازین عمل بهتر نیست و بخوردن ادویه نمادون
 هم گاهی می افتد و در اثنا می کافقن رحم باید که خود را از سرما حفظ کند و قطعا جمله چیزها سے قابض
 و ترش و سرد یا و آب سرد و هندوانه و شقلاوه و چیزها سے بادناک و جراثیم کوزد و هرگز در
 در میان حمام رود و شکم در رحم را بلجا با درد و غنای نرم ترخ بکند و چیزها سے نرم کنایه
 و عملات خورد مثل کاجیهای کهنه دارد المرح پر پیاز و گزنه و خاخری و زرد چوبه و دوسب
 بار و عن جروج و بادام دانه آن گوشت رعنهای جوان یا بل آن و از حرکت بیفتن
 و جماع پر حذر باشد و ملائیمه فایده و پر و زنان زاینده و استسقا کرده را هم این توابیر باید کرد
 تا حله اقل ترخ که بدان محتاج نباشد و جهت منع تشنگی و کم خوردن آب زاینده را در ایشان
 و دفع گاو شیرین علاج نیکوست و در ایشان را هم که تا هفت روز بعد ولادت میباشند
 نافع بود و خربزه هم بجای آب نیک بود و در خلوصه از طعام و در عدم خلوصه و ناشاد و سرد و
 شتری تازه هم موافق آید و جلا با هم بسیار مناسب باشد و کشاده داشتن نفاس به فرود
 تو نیز و کز انگبین و استباه آنها آن در در آنسین نیکو و هر دو اگر این روایات نکند و بخلاصت
 این اعمال جرات نمایند دفع انواع امراض رسته و حیره بود چنانچه بر عالم یا حوال
 بدنی مخفی نیست و هرگاه بحال صحت باز آرد بر ستر معاد عمل باید نمودن الله اعلم بالصواب

باب بیست و دوم در بیان امراض پشت و مفاصل و پایها و

اسباب و علامات و مسالجات آنها در پشت و تنیگا

آنها سبب در پشت یا سوراخ المزاج سرد ساده بود یا مادی دور حوالی فقر با از داخل یا خارج
 و یا مادی بود غلیظ در آن حرور این بیشتر افتد و اکثر دفع نمیرد را یا باد بود یا سیر یا استسلا
 و سومی بود در رگ بزرگ که در پشت بر رانی کشیده است و یا رنج و ماندگی بسیار بود از روزه
 یا از غلبه حرکت یا از کثرت جماعت و یا مرض اعصابی مجاور بود چنانچه در اعراض آنها

گفته شد این قسم خارج مجتهد باشد اما سبب در تیبگاه در اغلب اوقات یا با غلیظ بود یا بلغمی خام
در آن حدود علاج آنجا که سبب سوء المزاج سرد بود سردی محل خوردن و گرانی یافتن اکثر در فطن
و نافع بودن چیز باس گرم بالفعل و یا لا تز باده شدن در سکون و در شب و در سردی بر آن
دالت کند تبدیل مزاج بایر کردن پیوسته بلا در یافت درس و کسبی سجون خرقانی و اشپاه
اینها از منقوبات و سعدلات و بقدهای گرمی فرا ما لیدون در روغن اسب است در روغن زنبیل
و درین الراحة و امثال گرم کرده و پشت بر آتش داشتن بر روغن و نک چرب کرده بر برگرد و غنما
در بست ماییدون سرد و او را آنجا که سبب بلغم غلیظ بود و گرانی محل ظهور قوت و حج آب استگی
ازک و دشواری بر فاشتن و بر و محل و بودن آن اغلب در فطن سن و سخته و
زیاده شدن سکون در سردی و بجز درن سیه با د آب سرد و نشفت ناکردن محل روغن
که کیران مالک بران اشتها و کذب بدسته مکر و اسهال ماده باعمال مذکوره اصلاح بایر کردن
و نیز آب در بجهت و جودار ماییدون درین هر دو قسم بنایت سودمند بود و غرضه کردن
گامی نسکین یافتن و باز خوردن ظهور شدوی اقوی در حرکت و کم شدن در آخر حرکت
بران گواهی دهد و غذای با دشمن بایر خوردن و غنما با د کاهاس با دشمن بکار در ختم
در روغن زیره و در غنما سیه خور ماییدون و دوا هاسه منوی مذکور خوردن و مع ذلک
با دوا سیراب استوار است که سبب شده تحلیل خوردن و منق غرق را به بعضی از زرا بر ماییدون یا
راتی اصلاح کردن و آنجا که سبب استلای عرق پشت بود و بودن حج بر ازین پشت بان
نشارت کند بایر کردن که سبب آن استلای باز ایستادن حین یا منقاس با حس منی است استفراغ
انما بایر کردن و اگر بزیره تر بر سیه احتیاج افتد فصد بایلیت بایر کردن و غذا کم ساختن بایر
آن عرق بر طول دو طرف مهره پشت و بعد تر بین روغن محلی چون روغن مصطکی و یا مسکن
بودن روغن گل باشد که از بر خوردن شغل معده واقع شود و آنجا که خوردن و گفند و سفوف
منوی درس و امثال آن خوردن نافع بود و حرکت غالب آب استگی سواری سود دارد و آنجا
که سبب قوت تعب باشد بعد از سبب آن چنانچه گفته شد بران گواهی دهد و نسکین و کت معتدل
و انراحت و زلیب و خوردن غذای مناسب که در اعیان گفته شد و به سفر تخ دیو یا سیه

خوش اصلاح ایبر کردن و از جماع و محملات قویه و تمهید نودن جوانی را در کرگاه نزدیک
 قطن بمقدار کف دستی در محکم کرد و در میان دو نشانه هم همین مقدار محل در دیگر دیاتی پشت
 بسلاست بود و در کرگاه چنان بود که بر حمت توانستی بر خاستن و کشتن و در میان شانها
 چنان بود که گردن و سینه راست توانستی بر کشیدن و داشتن و انواع ترمیر گرمی فزایگر و دیگر
 محملات بهمانند نافرزه زیاده تراشت و کهنه شده بود چوگی و سیده و جال او دید فرمود تا محل
 در در ابرینه ساخت اول بر محل کرگاه او که در او بیشتر بود به سر باکی نیز تمامی آنرا آخر شب
 چنانکه ازک فونی از آنها بیرون آمد و سم نسی را ساییده یاب و به پر سر بران مالید و گذاراشت تا خشک
 شده ساعتی را آن محل درم کرد بمقدار نصف سبی پس آنرا بر روغن گاؤ چرب کرد و گذاراشت
 روزی دیگر از آن زخمها زرد آبی ازک ترایدن گرفت و پنبه کهنه بران بسته داشتن میفرمود
 و هر روز به آن روغن چرب میفرمود هفته را درم و در آن و آمدن زرد آب تمام نسکین
 و کبیره آن محل بالاین را هم همین نوع علاج کرد و بعد نسکین در دبا و اسهل صیالی قوی
 داد و در اثنای این معالجات او را بر بخی چرب درم پنجه میداد و در مدت بیست روز صحت
 تمام حاصل کرد و دیگر عود نکند و البته علم میل کردن مهره پشت آنچه بجانب بیرون آید از
 حدیه خوانند و آنچه بجانب درون و در آنرا قفس گویند و آنچه به یک پلویس کند آنرا التوا خوانند
 و سبب آن بیشتر رطوبات لغز انتره بود و در محل ربط مهره یا رطوبات غلیظ یا بادی غلیظ در
 موضع و آنرا فرسود گویند و باشد که از درمی و اسطخ در صفاق حدیه پدید آید و مهره را
 از محل خود بجهت دیگر و باشد که ضربه یا سقطه سبب آن میل شود و این مرض که در کان را بسیار
 از جهت غلبه تولد ماده خام و غلیظ و سفید در بدن ایشان بواسطه کثرت استلا و جهت نرمی
 زواید بر اسه ایشان و التبراط گفته که هرگاه خداوند بر بیا سرشته مریض را قبل از بلوغ
 این مرض از غیر سقطه و ضربه واقع شود و ملک بود بواسطه انتقال مواد آن مرض سابقین حادث
 شد از آنرا می بزرگ و مرض از آن مواد علل ماست شاید موادی که اسباب این طلت است
 همان نوع است که در دره پشت گفته شده و تعاقب ضربه و سقطه شاید بود بر سینه آنها و در
 باص و جمی و ال بود در دم چنانچه حرار را گفته شده و در جلا سابقا بار یک شود و جهت ننگ شدن

منفذ خدای آن علاج استخوان که سبب رطوبت افلیج آورده اند و از آنچه در علاج افلیج در جو گفته مشهوره
 یعنی جهت آن اختیار باید کردن در یک وزیره بسنن فایده دهد و استخوان که سبب بلغم غلیظ تشنج
 کننده باشد نوعی در تشنج بلغمی گفته شده عمل کردن نافع آید و استخوان که سبب باطن غلیظ باشد علاج کز از
 سفید بود و با بجم در تمامی اقسام استفراغ و تحلیل خلط و باد و سبب علت باید کردن چنانچه
 در اطریق آن معلوم شده بعد از تعدیل مزاج نمودن و بدست مجرب استنباط آن مسره را بجا
 باید بردن و از دستور باسی که در هر مقامی مذکور شده آنچه بنا سبب باشد بر می باید داشتن
 و الله اعلم در دوسرین و عسرق النساء فرق میان این دو مرض آنست
 که در یک همین در سربین باشد در بران نشود و تیار دیگر آنکه در عرق النساء
 بر درازی آن رگه کشیده باشد و درین جهت با سم آن رگ که محل است موسوم
 بود بے ذکر حال دعوام این مرض را رگ قیفه گویند و سبب هر دو ماده مفصلی بود که در درون
 موضع ریزد و بسا نکند لیکن ماده در سربین در مفصل درک بود ماده عسرق النساء در
 مفصل درک و درین عرق بود و در پیری پین که گفته است تا بنید زانو محیط مشهوره فرو
 آید هر چند گفته گردد و ماده آن فرود تر آید و باید پاشند و انگشتان پاس هم رسد و گاه
 بود که ماده آن که درین درد مذکور شد بے آنکه در مفصل بوده یا مشهوره و بدینجا انتقال کرده
 و سبب میل مواد و رگ اغلب ضعیف آن بود و بسیار نشستن بر چیز پاس مصلب و باشد
 که ماده و جرح بر آنجا انتقال کند و این در پیری آید و اگر ماده سبب آن بلغم ماده سبب
 آن بلغم خام بود و این مرض اغلب مقدمه عرق النساء باشد علامات و دلیل هر اخطی چنانچه
 در آن مذکور شده ظاهر بود بسیار بود که درین ایام دو مرض چون گفته شود سر استخوان
 از حقه بیرون خیزد و ساق در آن بار یک شود و هر دو خدا و تر عرق النساء راست
 شدن و خم شدن و شواهد تر بود و بر از وی رطوبات مخاطی بسیار باشد علاج تدبیر این
 بر دو وجه تدبیر و ج الفاصل بود لیکن اینجا چون ماده در عورت و محفوظ تر است در تدبیر
 این مرض با ملاحظه و اهتمام بیشتر باید و طریق کلی در علاج این نوع امراض زمنه گاهی که از باشد
 آنست که نخست ماده و آنرا با جزوین در تحلیل آن که شیره تفابین و بقایا سے آنرا

از محل تخلیل کنند بجللات قوس که ماده را از عن بکشد نگاه عضو را تقویت نماید تا دیگر منفصله را قبول نکند و آن عادت از و زائل شود و آنجا که گفته شده باشد استفراغ حاجت نمود و در تخلیل باید که کشیدن بر ستور یک بعد تنقیه مذکور میگردد اما آنجا که در اوائل ماده و سوسه غالب یا بندها بر ضد باسلیق از جانب مخالفی باید کردن و در روز زده فرمودن و یا چیزی قلیل لطیف و اولن بعد چون در دوازده جانب وحشی ران و ساق فرود آورده بود یا از عرق النساء فصد کردن و چون از جانب اسن فرود آورده باشد ضد باسلیق صافن کردن و بعد بلندی یکبار از رگ که بر پشت پاسه نهاده است میان بصر و حفر فصد کردن و بعضی گفته اند که فصد این عرق بهتر از فصد عرق النساء بود و بعضی گفته اند که بعد فصد این عرق یا از باسلیق صواب باشد و جایگینوس گوید که فصد صافن و با بعضی درین مرض انفع است از فصد عرق النساء و بعضی انفع از صافن است و بعضی بمریان گفته اند که اولی آن بود که در روز قبل از فصد هر روز یک نوبت حقه کز و در سوسه ام سهل فایده عظیم رساند و بعضی گفته اند که در سوسه اگر چیزی سحج آدر زده کنند نافع بود زیرا که بسیار واقع شود که در دوسه عرق النساء سحج و اسهال خون واقع شود صحت یا بند چنانچه در آبله فنگ و بعد این تنقیها تیزاب کار بسته باید کردن بر تمامی رگ با بر حقه ران در عرق النساء غیره باید کردن در حقه ران برود و مرد و روهنهای سوزن یکبار یا بر فغات از هر دو مرض در ان اثنا با از مولدات ماده مرض و مصنفات عضو بقدر امکان حذر کردن و گفته اند که مجرب ماده را از قعر محل بیرون کشیدن و بعد از ان محل را بمقراض ریش ساختن تا دفع شود یا شرط کردن بر ستور حماست خون بسیار از ان کشیدن زیاد و از فاعده علاجا باید کردن از مطلق این علتها بر سوسه که خشک کننده ماده خام کننده آن بود از داخل با خارج نشاید کردن استنانت بمقویات عضو بدن بعد تنقیه لازم و نافع بود و قبل از ان ضرر بود و مقویات همان است که مراراً ذکر شده و در اوست آنها هم بیج این علتها را نکند و اگر بعضی دو ایا باشد که در ان هم جذب ماده از محل و تخلیل آن تقویت عضو باشد از خارج بکار داشتن آنرا فوژی عظیم باید دانستن بلکه جز آن استعمال کردن خطا بود و آنچه نفع و جمعیت این خواص در دوسه تجزیه رسیده است تیزاب در بر سیاق طلیت است

در اوسه آبله فرنگ و هین مسن و هین المفاصل عورتی را علت بود بمیل این دفع گردید و در بطن
 آن در در هم پیدا کرده و آن بعد و هفته بوج الورک منتقل شد و بران محل از سرین اندک
 می هم طایر بود و عجایز انواع روغنهای محلل که در ادجاع چین استعمال می کنند چون
 روغن اسپست و روغن شبت و روغن ناسخو و روغن سیاه تخم و روغن کرچک و روغن
 بیره و روغن حلیت و روغن تخم گندنا و غیره میمانند و ضار داهی محلل بکار داشتند و زرباد
 بود و در و اشال آن طلا سیکردند و گاهی جهت تسکین وجع محذرات نیز استعمانت بمنزله
 دافع نمی آمد و ببرت یکبار کشید و او نهایت ضعیف شد چنانچه از حرکت باز ماند در آن مساق
 و بسے لاغر شده بود و از ضعف و درد سخن توانستی گفتن منسودم تا بر موضع وجع درم
 نیز اب نالیدند و قدر سه فادز هر حیوانی در گلاب ساییده بر و خورا نیدند بعد ساعتی چشم
 باز کرد و از ناله بر آسوده انگاه هر روز دو وقت فادز هر سیدادند و تیزاب نیز می مالیدند
 و از بار شسته مرغ میخورانیدند و بهین در سه روز قوت و درد درم تسکین یافت و خلاص
 شد و بر بے علاج عرق النسا جان سے کرد که تمامی آن پای ماؤن را در بین و تیرنج نیکو دند
 و بعد ریسمانی قومی بر انگشت کلان آن پای می بست و در بعضی را بران انگشت از
 بطنی برمی آید چنانکه سر مرصی از زمین مقدار شیر به برشته میشد سه چوب بران ایسان
 بر و در بعضی را از در و لخته عشقی میشد و انگاه او را فرودی آورد و میگذاشت بهین تبریر آن
 در مرغ میشد اما درین گاه که بے احتیاط واقع شود استرخای در نیند انگشت پای بر برمی آید
 و همچنان بجرکت مابذ و نخفے کم تجربه این علاج کرد و این تصور بر برآمد و حکمای میند طریقی در
 نشستن مقرر کرده اند که آن ملازمت در مرض عظیم نافع است و آنچه آن بود که مرصی مرغ نشیند
 و بر زمین و تریخ محل و سر پای غیر ماؤن چنانکه بکش ران متصل بود بعد سران پاسے
 و آن را بزود بکشد و بیاورد و بر بالای ران غیر ماؤن چنانکه بکش ران متصل بود همچنان قرار
 ببرد و السلام و در جمله این نوع امراض در آب مساوین بعد ترهین بر و غنایه مناسب
 بعد از آن هم روغن مالیدن نافع بود اگر در آب زنی نشیند که مملات قومی و گوگرد در آن
 بشوید هم نیکو بود و در طبع سبب گرفتار در دبا و کلان سیاه و عکله و پر کرک و کلس که

در صحرایا میزدود سرسبز دارد و دوم در از و صندل و غیره نشستن بجه مقید و مجرب است
 و اگر دوسه ازینا با هم جمع کنند نافع آید و گفته اند که چون بر این علاج با موثر افتد بر روز یکبار
 یا ششگانه لفظ سفید با شراب ریحانی بخورد صحت یابد بیان شانی تابع در کنگلی مرض دیگر
 کسبنج و جاد شیر و از دست و عقل و اشتن و زنجبیل و سوسن و شقایق و تخم خنظل و تخم خنظل
 و جندوز رنبا و دست و پا چیز هیچ در برگ سداب و اینون و تخم بادیان بوده و تا نیز ساد است
 جله را بسا سوده با هم سرشند شیان سازند و الله اعلم و حج المقاصل سبب منفعل و
 بند پای زانو دست با دنگشتان سبب ضعف این اعضا بود بواسطه سوزن المراج
 سانج بار و این بیشتر افتد و یا حار که جذب مواد بر آنجا کند و سبب قاعل درین مرض
 سوزن المراج تمام بدن بود و یا از اعضای ریمه فقط که بدان جهت ماده موجه متولد گردد و بوجه
 منفع گردد و این سوزن المراج یا ساد یا شد یا بادی ماده آن یا بلغم و موره بود این بیشتر افتد
 و یا بلغم خام باشد یا خون بود یا صفر باشد یا بادی بود و گاهی هم از سودا واقع شود و
 اینها فله مضموم دوم با سوم باشند و این مرض امانت می نماید خوردن غذا با
 ناموافق سول داده است و بدی مضموم درک ریاضت و حرکت عینف بر سر سیرت و جلا
 و حمام بر استلا و اعتیاس خون بواسطه طشت و شرب خمر آب و میوه بر ناستنا و در
 خوردن بجه ترتیب و بنار باشد که بجه خشمی عظیم خنظل بگذارند در دهان عین حرکت ناموافق
 کرده شود و آن ماده ماده در بندگاه بریزد و بهما نیز این مرض لیرات به نرزد و آن ماده در بندگاه
 و بعد تسکین در هر چندگاه نمود کند و سبب دیر زمان این علت آن بود که در مقاصل کجا
 سواد صحت است بی اختلاط با جزای اعضا را تا بدان جهت متاثر شدن از دومی عمل طبیعی
 و بعد بود چون در مقاصل و تر و غفروت استخوان متاثر در با است و مضموم این اعضا
 ضعیف بود در نوع ایشان مرفله را بر بر میسر گردد و بسیار باشد که ماده آن در بندگاه تخم
 شود و بندگاه صحت گردد و انگشتان سطر در هم پیچیده شود و با کوز بانند و باشد که در میان بندگاه
 انگشتان گوشت فزونی بر آید و این از ماده دومی افتد و تخم از ماده بلغمی و سودا
 و سبب سواد صحت حرکت مقاصل کلل است مواد راننده ابله و حج و نفوذ مواد مضموم

درین مواضع صلیبه و برتر میسر گردد و اکثر مردمی را که مفاصل افتد اول نقرس پدید آید و این علت
 بیشتر پیران و ناقمان مردم صیق و سوداوی را افتد علامات شناختن هر ماده و سوره المزاجی
 بوزن و لمس و ضربان و گرانی و تند و حراج صاحب و ضرب یا غن از دوای موافق در احت
 یافتن از دوای متعاد طبع و قوت و ضعف آن در اوقات روز و شب و بقا در دره و ابتدا و فصل
 و سینه و سن آسان بود چنانچه مر را را تقدم بیان یافتند و اینچنین دلالت کند بر سبب ترکیب ماده
 است که از گرم فقط سرد فقط منفع نیاید و اگر می و نشت منفع یا بد و نشت دیگر از سردی منفع
 شود و کسانی را که مزاج گرم بوده باشد و ترا بر بار دور طبع چون خوردن میوه بسیار واقع
 شده باشد این ماده در مرکب بسیار بود که ماده این علت فاسد شود و همچو سده و علامت
 آن بان باشد که وجع یا حکه یا سوزش بود و از چیز های گرم و ملاست سغیر شود و از
 چیز های خنک راحت یا بد و آنجا که ماده ریجی بود خفت محل و انتقال درد از محل بران
 دال گردد و تقدم تناول و الطعم و نوا که با دیگر هم بر آن گواه باشد و آنجا که این ماده از
 حرارت و حدت بر تپا باشد که در استخوان در رود و آنرا نابه کند و این را الجبارج الشوک
 گویند علاج آنجا که مرض انزک در بعضی مفاصل بود که شده و عرض آبله فرنگ نباشد بقیه
 کردن بسیار و در دست خوردن بلا در بات یا زینجات یا رس و مالبدین محملات که در عرض
 گفته شده بزودی اصلاح یا بد و آنجا که عرض آبله فرنگ و باد آن بود بهمان نوع که در عارض
 بین سنت علاج پذیرد و آنجا که مرض قومی و نو بود اگر سبب سوره المزاج ساده باشد سخت
 تعدیل باید کردن بر ستور س که مرار انزک کرده بعد از آن تسکین و حج و تحلیل ماده نمودن
 و چون سوره المزاج بدن یا اعضای رئیس مقدمه مرض باشد در تعدیل آنرا اول سعی باید
 کردن بعد از آن تجدیر ماده مرض پر داختن چنانچه بیمن می گردد و نگاه بود که در تعدیل ساده
 مار آن با استفراغ انزک خون و صفرا محتاج شود و در تعدیل بارو آن با استفراغ
 انزک بلغم و اگر سبب ماده باشد اول قطع آن با استفراغات مقرر و منع آن غلبه نیتن آن عضو
 باید کردن و نگاه در تحلیل باقی از محل که شیدن دور هر تند میرسد چند چیز مرعی باید داشتن
 آنجا که ماده دم باشد چنان رعایت باید کردن که بعد دو سه روز قصد کنند

و در آن ایام مریض بچیز قلیل و لطیف مناسب خوردن چون در دست راست باشد
 و کمال دست چپ را بگشاید و برعکس در زانوی راست باشد با سلیق دست راست را بگشاید
 و اگر در زانوی چپ باشد با سلیق دست چپ را بگشاید و اگر در هر دو پایسه بود از هر دو
 با سلیق یکبار فصد کنند و اگر در هر دو دست بود از هر دو اکمل به یکبار فصد کنند و خون بمقدار
 قوت بردارند و بعد سه روز یا دو روز از آن قی فرمایند حضور صا که در در پایسه باشد
 و اگر برین هم تسکین نشود سه لائق هم دهند در یک از ایام بجران به تخصیص در هضم بازدهم
 و چهاردهم غذا و شربت سور المزاج و سوس می دهند چنانچه در امراض و موسه مراراً مذکور شده
 و در باقی اخلاط هم برین قیاس باید کردن و درین اشتباه بطول آب سرد و بالاطلاعی
 رادع فی الجمله منع رنجین ماده غالب محل باید کردن و آنجا که ماده صفر باشد چنان عایت
 باید کردن که سخت بر داعی قوی منع ماده می کنند و شربت با سه مناسب می خوانند و انتظار
 نفع می کشند و یعنی ما و در اکم و بخلاف مائل بسیار و چون نفع برید آید سهل صفر آید پسند
 لیکن در جلد سودا کرم چون پسته یا در و اتفاق افتاده باشد یا تشنگی غالب و ارنی در سهل
 دادن و در غذا و شربت ملاحظه جانب آن باید نمودن و مسکنات آنها در تداوم بکار باید
 داشتن و آنجا که ماده بلغم خام بوده از اجتهاد نفع ماده که کشند بیالتمه بخور ایندن کالکین عملی
 بر نشتا با آب راز یا ز و اشباه آن در اوع و در در اندر و به نفع تمام استفراغ کنند و این قسم
 چون عسر تراست استفراغات این قوی تر باید وقتی قبل از سهل و بعد از آن مکرر بیالتمه
 باید کردن و آنجا که ماده آن مرکب از بلغم و صفر بود هم سخت تر بر نفع باید کردن بخور ایندن
 چیزهای مرکب که مناسب هر دو صند بود چنانچه در سطر العیب و عن غیر خالصه و اشباه
 آن مذکور شده و قی بسیار باید فرمودن و بعد نفع سهلی که هر دو خلط را دفع کند دادن و آنجا
 که ماده از سوداوی خالی باشد از سفجات و سهلات سودا هم استعمال باید کردن و هر گاه
 نفع دیر حاصل شود ما را الاصول بار و عن خرد و چند روز باید دادن و آنجا که با سهال ماده
 دفع نشود مدرات قوی بعد از آن باید دادن و چنانچه در بحث امراض کرده و شانه همین شده
 و بسیار بود که بمرات محض رفع نماید و حاجت بسهل میساید آن ای طیب مجرب منوط است

و بعد ازین تنقیحاً تحلیل تنقیح ماده و تقویت مصنوعه تسکین و حج باید کردن با لیدن تیزاب و روغن
 که در وجع الورک و عرق النسا مذکور شد و قبل از تحلیل ماده و بضع مقویات عضو مجرب و ملیات
 و عملیات بکار نشاید داشتن زیرا که مفاصل بزود آن دو ایامی ماده بمرکت آمده و دفع کنند از خود
 و آن ماده باز گردد و در بدن طبعیان کامل بسیار گردد و اذنان حال بهم حدوث انواع امراض
 باشد و اگر با اعضا رسیده تخصیص دل و دماغ زود هلاک گردد و این نوع خطا از طبعیان جاہل
 بسیار واقع شده است در اوج قوی هم قریب برین نعلی کند و از مسهل صغیر هم جهت سحر یک
 کردن آن مواد را و دفع نام کردن در اول مرض منع کرده اند چون محل مرض عصبانی واقع است
 از هر چه بجنبس مضر است مثل ترشیا و لبنیات و سردیها تا ضرورتی کلی نباشد پرهیز باید فرمودن
 و حرکت قوی چون سبب وجع و جذب ماده است بحمل ازان حذر باید نمودن و طریق حکما
 بند در علاج این چنین امراض آنست که در ابتدا چون وجع غالب بود طبیعت برغ آن
 مشغول شود و سختی در تسکین وجع که شد با استعمال سکناات از خارج نه بخدزات که بجنبس
 مضر از خلط راهم مفروده و خام می کنند بلکه بچربی که ماده را از عضو بخارج می کشد و تحلیل می کند
 و آن ذلک تقویت عضو هم مینماید همچو تیزاب فاروقی تدبیر و سیف مود که سور سجان در آن هلاک کرده
 ادلی بود زیرا که سور سجان را در دفع و تحلیل فضلات ازین اعضا خاصیتی نیکوست و تسکین
 تسکین سهل غلط سبب و مهند سبطه قوی میریج الحر که تا از عود آن بزودی ایمن شود و بعد ازین
 پرهیزی که تقویت عضو کند و دیگر قبول آن ماده نکند چون دهن الا دجاجه مال بولون بران
 و دست نمودن فرمایند چند آنکه عود آن از مود بگذرد و تا چار فضل بران بگذرد و عود نکند و درین
 اوقات مرادست خوردن مقویات بدن و مصلح مرض بر بالای فزاسه مناسب مقرر در این
 چون مرض کتد و اندک بود بجللات مذکور تحلیل آن نایند و در بجا گاهی که امتداد سبب
 هم نمی آورد و هم اسهال کند و کند با یک مکرر و مهند ایشان اخلاط غلیظ دارند سبب و جهاے
 بزنی و مهند و جهت دفع مفران مینا در ملیات مفراد اخل ساخته و مهند و گاهی که ماده
 خونی سبب باشد و مرض نود توے افتاده بود فصد هم تجویز کنند و اگر سنگی نیک مهند
 و آن این نوع ترا میرا بسیار بستر از ترا بسیر یونایتان یا مستم شخصی را

مفاصل کهنه شده بود و انگشتهای دست او هر یک مقدار بادزنگ خوردن شده بود و اندک کسور گشته و لون آن بسیاری مائل بوده و ماده آن از سودا دیتے خالی بنویز و بر او دست مالیدن و هین المفاصل انگشتان او بحال اصلی رسیده و او مرد و او کم الخمر بود و اکثر اوقات غذا با سے غلیظ خوردی اما در اوقات علاج از آنها پر میز خوردی و گاه سسے ماده غلیظ هم خوردی عور سے در بهار شیر دماست و ریواس و چناله با هم خورده بود و در بندها سے سردست و انگشت پیدا کرده بود و بسیار صعب بنویز و مرتے گذشت و او از دو اها سے گرم مثل زنجبیل پرورده و دوار الشک و غیره خوردی تمام صحت نمی آمد فرمودم تا تخم بنیز تره را سایند و به گلاب آعشته بر لته کنیز بر تاسے بنز گاه با عضو مؤلف بچید چند روز این بردا دست بنویز و صحت یافت و چند شخص دیگر اتی بسیار میفرمودم و ازین دوا می بستند و بر میز سے کردند و زود سے صحت یافتند و چند مریض را که این علت کهنه شده بود ابله فرنگ فرمودم مالیدن و بر ستر عرف کردند و صحت یافتند و چندین را که ریح الشوک داشتند هم برین نوع علاج کردم و گاه سے در ریح الشوک تیزاب مالیدن فرمودم عظیم نافع آمد و طبعیها سے که در عرفی الیها گشته شد در آن بسیار شستن هم آزموده است بخصیص که بعد از آن بر دهنها سے تر کردند هین کنند و آب مساوی هم بی فائده و بدو همچنین امراض مزمنه بریر علاج بنویز و اگر تسکین باز رود و عود کند همان او و سسه که حکما سے یونان استعمال آنهارا درین مرض نافع یافته اند اما سسه صفر اها ناست که در امراض صفر او سے تر کرد شد اما چون شربت سے از از اسفوی بیکر دم تا بندرم سور بنجان کنند برین مرض اشغ آید و اما سسه بلغم بگیر فر سور بنجان و بوزیران و تخم خنظل از هر یکے دانگے غار بقون از هر یکے نیم درم تر بر یک درم و جمله کبوسند با یک درم مقل در آب گرم حل کرده به شربت و بر بند این یک شربت بود و مردم قوی مزاج را دیگر سے را بگیرند تخم را از یانه اصل سوسن اصل بادیان تخم کاسنی از هر یکے سه درم تر بر سفید سور بنجان از هر یکے دو درم و جمله را بچوشانند و در ظل آب نالمقی بماند نگاه آنرا صاف کرده سے درم تر بنجین اضافه کنند و بر بند مردم قوی سے مزاج را و حب منتن و ایارج لونا ذیایا هم پسندیده

با هم پسندیده اند در مطبوخی مناسب سورنجان و تصرفات درینا لاین هرگز اسبج و عقدا ر قوت
 در شخصه و آن برای طیب و نامستقل بود و کسانی را که از خوردن دو انفرت باشد بجهت بیابان
 رفتن باشد و مجرب است اما مسهل صفر او بلغم مرکبه بود ازین سهلات که جهت آنها مذکور شد
 لیکن اجزای سهل بلغم بیشتر باید اگر سهلات بلغم را بصیر و تقوی یا تقوی ساز نیز بیکو بوده یا رجات خود
 کافی بود درین مقصود لیکن در مطبوخ سورنجان ادلی بود و اما مسهل سوداها است
 که در امراض سوداوی گفته شده مقوس به سورنجان بیان ادویه که مالمبدن
 آنها را نافع یافته اند در روغن زیت که افنی در این جو شیده بود غسل آب نارسیده بعد
 بیرون آمدن از حمام و دالے این علت بود که بعضی از رنگهای ساق و قدم سلطه و بر خاصه
 نود و یا شد که گره بران پذیرد و اغلب در ساق حدوث شود و سبب این مرض کشاد شدن
 رگ بود و در بعضی ماده غلیظ در آن و اکثر ماده این مرض چون سودا و سبب باشد و یا خون
 بلغمی و گاه بود که چون صرف باشد بے اخلاط غلیظ و دیگر هر یک را بعلامات آن چنانچه
 را را بسین مشاهده بشود شناختن و طهارت غلیظ خوردن بسیار و بر ابتلا حرکت کردن
 کردن که بر پایا زور آورد و درین مرض اعانت کنند ازین جهت پیکان و حلالان را
 بسیار افتد و گاه بود که از انتقال ماده مرضی لطال و یا غیر آن پذیرد و این علت چون گفته
 گردد علاج بریز قبول کند و باشد که اجاناً بسبب حرارت عارضه عفو نسته بجا ده آن
 یابد و آن جهت ریش گردد علاج طریق اصوب در تداوم این مرض آنست که برهنه کنند
 از چیزهای سودا انگیز و مولدات بلغم غلیظ و از هر چه خون را غلیظ می سازد و کم خوردن
 بیشتر از مضموم و حرکت و جماع نکنند و در خفتن پایا را بر بلند می نهاده و از زود بسیار هم بر پایا
 نشیند بلکه دامن او را ز کرده نشیند و با ده آن را به قصد با سلین هر دو دست محکم
 کنند و هم بجهت مخالفت مائل سازند و مرا دست که در تن کردن مرعی دارند چنانکه یک روز
 در میان تن می کنند هم قریب برین منفعت یا بند و در حج بهتر نفع یا بند و بعد ازین تداوم تنقیه
 ماده را یا یا ریح فیکر او حجر ارمنی و بلنج ایتون و یا حب آن و ایتون نیم درم روغن کارو
 کنند نافع بود و چون مرض مستحکم شده باشد چاره نبود جز آنکه پوست را بشکافند

درگ را بید کنند و بر رازی شوق سازند و بدست بالند تا خون غلیظ از آن بسیار برود و ماده از
 سنفغ کرده و در برن منتشر نگردد انگاه اصلاح آن کنند و اگر اسن نه باشد و از عود تر سنفغ
 و یا بار دیگر ماده بر آنجا میل نکند لیکن درین تدبیر ساق صنیف و لاغر شود و چون ماده
 آن سودا دس بوده باشد از قطع آن بیسم انتشار آن ماده بود و برن و پیر بر آورند
 امراض سودا دس از آن دانند علم دار الفینسل این علتی بود که ساق و سر پا سنفغ
 سلب شود چنانچه شبیه کرد و پائے پیل و سبب آن غالب آمدن خون سودا دس
 حاویا یعنی بود و عروق آن موضع و منفوذ کردن آن از رگ بگوشه و تشریب کردن گوشه
 پائے آن ماده را و ضعف جذب محل ماده را و استلا از اغذیه مولده سودا و زور کردن بر پا
 در سیرے جمله برین علت افانت کنند ازین نیز برین جهتها حالان و سفا یا ن
 را بسیار واقع شود و کسب این علت را علاج کردن دشوار بود و این بیشتر ریش گرد
 جست بودن ماده این صلب تر و تیز تر از ماده دوامی و گاه بود که کاکله سنج شود و چنانچه
 حسرت آنکه پائے را از زانو بر نوازند گاه و قدم اگر حوزه در سر پائے باشد علاج
 صنفغ این علت را علاج قوی دوا س با بر کردن دقوے آزا بعد تر از تنقیه بعد تیز اسب
 کاری قوے اصلاح ممکن بود و دوا عنها بسیار و مکرر نهادن بر اطراف پائے خصوصاً بر
 عروق و محلهای که دانند که ابتدا از آن محل بنیاد شده بود نافع بود فی الجمله شرف
 این وجع صعب بود از جنس وجع المفاصل که در سر پایی پدید آید و مردمان فاسق را بسیار
 افتد و ابتدا س آن گاه از انگشتان شود به تخفیف از انگشت بزرگ و این بیشتر با ش
 و گاه از پاشنه شود و یا از شیب قدم یا از یک پلو س آن د باشد که عام شود در تمام
 سر پا یا لا بر آید و در بران همه برسد و ماده شرف در رباطات مفاصل قدم دیا و عشا
 محیط بران مفاصل باشد و برین جهت زود تروج مفاصل عود کنند چه به جنبانیدن
 عضو و دام حرکت و فشار دگی آن و عدم صلابت محل چنانچه در وجع المفاصل واقع است
 سبب حرکت سرعت بقول دزدول ماده گردد بلا شبهه و ماده و اسباب حدوث این عر
 همان است که در وجع المفاصل گفته شد و شناختن هر ماده بدلا یلی که همس آنجا

بر آن اشارت شده میسر کردن این علت مردم خصی و کدوک را نباشد و زمان را نیز در افتد و منقرس
را پوست خصیه در از گرد و علاج طریق تریبیر این مرض همان است که بتفصیل در وجع الفاصل
مذکور شد لیکن طریق هندیان اولی و آزموده است و حضرت خداوندی سلطان
حسین با بقدر سبب بزرگان را بدین نوع علاج کردند و در تریبیر علاج یافتند و تقویت بخورد
نقیه در وجع قوس در اول این مرض همان وحشت آورد که در وجع الفاصل مذکور شد و انقدر
اعلم در ویاسته غیر منقرس سبب آن یا ضرب و سقط بود آنجا که مایه داخل ارسنه را در آب
حل کرده طلا کردن و آرایش جستن و حب الشفا و اشغال آن بر بالاسه طام دادن فائده
و دریا سبب فشارده شدن در موزه بود و اما بعد از آنکه آب سرد بسیار بر آن ریخته
باشند همین طلا فائده بخشید و یا سبب ریختن ماده بود بر آن محل از احوالی بدن و آنجا تنه
کردن و طلا کردن در وجع گلی فائده رساند اگر زیاد و کهنه شود به تیزاب باید مالیدن
و در وجع محلل و مسکن تریبیر نمودن و الله اعلم بالصواب

باب بست و سوم

در بیان سموم و ادویه زیانکار و حیوانات سمی گزنده و تریاق است مطلقاً و طریق خوردن
بعضی سمها در اوهاست مضر جهت حفظ صحت در رفع مرض احتیاط از در دو سموم دار حیوانات
سمی و موزی و علاج کسایتکه زهره بر ایشان دارد شده باشد بخوردن غیر آن بد آنکه
سم آپذیر است که چون بوی از وجود دارد شود بر بدن فاسد شود مزاج روح و یا مزاج جلد
بر آن را بنجا صیغه که از اثر صورت نوعیه است خواه به کیفیت ممد آن باشد خواه نه باشد
و تریاق چیز است که چون بوی از وجود دارد شود بر بدن بنجامیت دفع سمیت سوم نماید
از بدن خواه به کیفیت ممد آن باشد خواه نیاشد خواه در سموم مقدم بوده باشد خواه موخر
و از بنجیت موسوم بود بقا و زهر حیوانی یعنی معلوم باسم و بنا برین اصطلاح هر سه بنجامیت
دفع ضرر است دیگر میگردند نسبت بدان تریاق فاروق بود و آنچه این افعال به کیفیت غالبه
کنند از اسم و تریاق نگوئیم بلکه آنرا از جمل ادویه زیانکار یا نافع و مقوسه مد کسبیر

ولیکن در عرف الجا هر چیزی که چون دارد شود بر بدن فساد می عظیم کند خواه بنا صیت و خواه کیفیت
 غالبه و خواه برود این فساد خواه که نسبت بزاج تمام بدن باشد و خواه نسبت بزاج روح
 تنها و خواه نسبت بزاج عضو مخصوص از اسم گویند زیرا که هر کیفیت که به مرتبه را برسد
 فعل سم آن ظاهر میشود و تریاق در مقابل این بود یعنی آنست که چون دارد شود بر بدن سموت
 بدن و دفع سموت و مغزت سموم کند خواه بنا صیت و خواه به کیفیت غالبه و خواه برود
 سموت خواه که نسبت با تمام بدن باشد و خواه نسبت با روحی از ارواح ثلاثه و خواه
 نسبت با عضو از اعضا و هر یک از این سم و تریاق سرنوع بود بنات و سموتی و
 حیوانی اما سموم حقیقه بنات که هندیان جلا از اس و بس و موراد کیدار و بنوت
 نامند آنچه مجرب است افعال آن یازده است هندی و به طریقی که بجلا سے هند تحقیق هر یک
 کرده و نام نداده و بیان حالات آن نموده اند اینها شبت میشود سنگیای بنی است در
 لون و بیات بشاخ آهوبره ماند و آن در گوهر کیدار است که بیان هند و خطا سے
 واقع است میباشد و قوت اعلا سے آن بر تیرا است که اگر ترس آن کند عرق تن بدن
 آلوده شود و یا بر زبان رسانند در ساعت سزایت کند و هلاک سازد بواسطه شکست شدن
 روح ملاتی جلا از آن و قرار کردن بطرف سبدا و نشا سے خود که آن دل ست و فاسد ساختن
 روح حیوانی را از دل و یا قرار نمودن روح از کیفیت آن و مختص شدن یا بیرون رفتن
 از دل چنانچه در از اطراف صفائی دانسته شده و حکما سے هند استخوان قوت بران
 کنند که بر ساخ گاو شیر و ارد و قلیق کنند و برو مشند اگر بجای سے شیر خون آمدن گیر و بنا صیت
 بقوت بود و لا بهترین سنگیای آن بود که بوزن گران باشد و چون به مشکنند درون آن سیاه
 و براق و صلب بود و گاه باشد که درون آن مائل به سرفخی نیز یا سفیدی تیره یا زردی
 بود و نقاط سیاه دارد و باشد که بر روی آن چیز سے بچو بحق طلق یا کافور پدید آید و منخ
 آن اقوی از زرد و سفید باشد و زرد اقوی از سفید بود و از جمله سموم بنات و غیر بنات سے
 سنگیای سیاه اتو سے باشد و گویند که اگر آنرا بر رکاب مانند از بدن موزه را کب
 سزایت کند و این قسم گلیاب بود و آنچه یا بند حکما و سلاطین هند به کس سے هند و

در زمين قرن السبل نوعی از این است و لعل که بعضی آنرا بلبل گویند صمغ اینست و گویند صمغ
 چنک است و گویند بلبل مو صمغی بود که در دی سی برودید و یا این صمغ اینجا حاصل میشود کمالا
 کوهت یعنی سیاه کلی و آن نیجه بود که کل نبات آن به سیاهی گواید و در هیئت دلون مشبیه بجز
 به نقش یا سیاه بود و اعلاهی آن نیز در کوه کیدار پربت شود و در قوت قریب بود بگل سنگ
 او هم در دفایت قوت باشد و بهترین او آن بود که براق در دن و صلب و گران وزن باشد
 بچنک نیجه است در هیئت و نامواری ظاهر مشبیه بجز در دلون در دن آن
 شکره بود در دن او به سیاهی گراید و نبات او بقدر در اعی متوسط بر آید و برگ آن
 برگ حس مانند گل دس سرخ باشد که زرد بود یا به نفس و اعلاهی آن در کوه کیدار و سرحد
 عنت که چک یا بند بهترین است که بوزن گران باشد و از دن و صلب براق صمغ مانند
 بود و اثر قوی او بر تب است که اگر مقدار از زنی بجز زرد در یک لحظه هلاک گرداند به تعفن روح
 و تن دریم که زنی از صفت کشته آن صفت دارد و دانگ خورد و یک لحظه زبان در دن و حلق
 او را سرخ کرد و تن او گرم گشت و بعد چند ساعت بار بجال خورد آمدنی آنکه تر یانه خورد
 با جادوئی بوده باشد او را سم همیشه که حکما سے یونان و اتباع ایشان آنرا از جمله سموم
 نوبه عد کرده اند اینست و چون بوسه بچنک ملگ نیست دوست برو می توان بردن
 و بیشتر تر یا قمت میشود در ترکیب و نعلجات این استعمال بوده و آنچه برین مالک می آورند
 بر است و دو مهیا و پاختک و پنچساین این هر سه از اصناف بچنک ضعیفند
 و دانگ و یا ندرم از اینها کشته بود و به تعفن روح دور لون و هیئت مشبیه به بچنک
 باشد و از غیر مواضع مذکوره نیز یافته سے از دیار هند موهاوت نیجه است
 که سفید شکر می رنگ و تیره و طولانی غیر مزوی و در کوه با سے و جالے کشید از اعلا سے
 آن یا بند آنرا یعنی محسوده هم گویند و لیکن که بیج نوعی از محسوده است باشد و آن
 همان جریه بود سے و از جمله سموم نباتی این استون قبول نمی کنند و این حال
 شترست با آنکه رده حیثیت محض عمل میکنند بلکه بیشتر مضرت او بحیثیت عالیه است
 زیرا که هر چه از نباتات بنجامیت مضه است و میکند قبول استون میکند و یک از این کشته بود

سوزش درون و غلبه حرارت و افراطی و اسهال سحج و تشنج خشک و تحلیل روح بلد و ایضاً
 زرد چوبه مانند کاهی آنرا در میان زرد چوبه زار یا بند و بنا بر آنست که زرد چوبه را تا چشیدن
 تیز نکند بلع و متقل آن نکنند و این در قوت بچھناک قوی و کلاکت بود و جوگیان گویند که زین
 را چون در جوت کرده طبع کنند در بیان عصیر برگ تا توره منعقد شود و حنطه مشتے ازان کسب
 کنند که در طرح سفید بود و العمدۃ الی الرواسے سنثا و ادسنثوا ہم گویند یعنی زنجبیل
 مانند آنرا گاہے در میان زنجبیل ہم یا بند و بنا برین زنجبیل را تا چشیدن تیز نکند بلع و متقل
 کنند و این در قوت مانند بچھناک متوسط باشد و بیاید و استقن که در زینے کسینگیاد کلا
 کوت و بچھناک اعلا میر ویدر بیچ گاہے دیگر نمیسر ویدر الا جد و ارد آن سینز پمزد و زاع
 دور تر برمی آید و کز در کز و سم پمزد در کرد حکام و خاک آن محل پسیا ہے مل بود
 و چنان نماید که گویا چربست و در موسم گل این سما بیچ جو ان گردان نگرود که هر کدام بوسے
 آن بشنوزند ملاک شنوزن مگر جو انے که آزا سوش میش گویند آن جو ان در حوالے اینها جاسے گرد
 و ازان بیجا خورد بیچ مسفر تے یا بر شیخ گوید مرغیت بجرسے آزا آسمانے گویند و قتل الرعد
 ہم گویند جهت آنکه از آذر معد آسمان بسیر و اکثر خرق چون سم پیش بر دیو خورند
 غذا سے او شود و بیچ مسفر تے یا بر جوگیان و حکیمان ہند متما خوردن این سموم عادت
 کرده باشند و بافتون نیز سمیت اینا را بہ ہندز ایشان نیز بد آنجا ر و ندر وقت کل وقت
 رسیدن آنها و آنجا پختن خواهند چسند و مسفر تے یا بند و جوگیان دم گرفته گل آنا
 را چسند و در طبیعت مطلق بیش میان حکمای یونان و ہند خلافت است ہندیان جہا
 را سرد سیدار ندر مرتبہ را بوجہت بعضے آثار و فساد اینا را تا بچ خواص اینامی شنا شد
 و حکمای یونان بیش را گرم خشک دانستہ اند و مرتبہ را بوجہت بعضے آثار گوہر آن بجر گو
 روح یافته اند چون تجربہ حکما سے ہند درین سموم بیشتر سمیت آنکہ دوا می ملک ایشان
 اعتماد در استعمال اینا بر قول ہندیان بایر کردن دانستہ علم در طعم بیچک ازین اصناف ترک
 تلخی و تیز سے و سوزنگی بنا شد الا در موات کہ آن سوزانندہ باشد و لیکن جلد اینا را احد
 کنندہ باشد و فی الفور از خوردن اینا حوضا بچھناک بعد حذر اشندن اعضای دل بیابا س

و غشی و دوار پدید آید و چشمها بیرون خیزد و باشد که رومات کند و باشد که صرع گیرد و گویند
 که از بوی آن نیز صرع برافتد و هر که از این آفات خلاص شود کم بود که اندر دق و سل افتد
 و جمله اصناف بیش دافع صرلس اکثر حیوانات اند چون بآب ساییده بران بالند و یا به ترتیب
 کرده بخوراند و حکما به هندی حفظ قوت و نگار داشت جمله این سموم در میان کعبه غالب
 پوست کنند و از حکمی به مجرب شنیدم که گرفتن این سموم قویه چنان بود که در دقتی که این
 بیچاره سید نماز و نود و در آن صین علفها به آن مواضع تمام خشک شده باشد و باد
 آنها را برده و محل آنها معلوم نباشد و نیز نتوانند خوب تر از این یافتن شبها به تاریک
 در آن موضع سیر کنند هر جا که سمی قوی باشد از آن موضع با شمع ظاهر گردد و قدری خاکستر
 بر آن محل ریخته و در تبران خلاصت آن محل را بکنند و آن بیخ را بر آرزو به احتیاط آزا
 بر آورند و اما دواها به زبان کار نیاتند که آنها را از جمله سموم مکرده اند بپلان
 در شتره مشهور است طبیعت آن گرم و خشک بود در چهارم درجه از بوی عسل که در میان
 پوست و مغز است بینی دروسه ورم کند و عسل در روغن و مغز او بهر جا که تن که رسد
 ورم کند و ریش گردد چون بخورند ز پیش و حرارت و سوزش درون پدید آید و در بیماریها
 حاره افکند و باشد که اندرون را ریش سازد و در انتقال از وی کشته بود اگر از این
 مضرات خلاصی یا بند و سواس حادث شود جهت آنکه اخلاط را بسوزاند و بهترین مسه است
 که فریب بود و تازه در عسل ذکر آن شیخ گوید که عجیب شخصی را دیدم بلا در تنهاری خوراند و بخورد
 و مضرت نیافت و عجب است که شیخ را معلوم نبود که این حال بعبادت بلا در خوردن پیدا میشود
 بلکه در اکثر سموم ممکن است چنانچه به تقریب همین گردد انتشار الله تعالی کعبه پیش یعنی آنچه
 بیش در میان آن حفظ کرده باشند خاصیت بیش دارد ولی کمتر قریب بدان اعراض از
 خوردن مسه ظاهر شود اگر بیشتر یا بیش بوده باشد قوتش بیش بود و آنچه با افسه بوده باشد
 افسه باشد اقیون معروف است طبیعت آن سرد و خشک بود خوردن آن عذر
 و مغز و گی اخلاط و ارواح و فواق و تاریکی چشم و پریشانی حواس و تنگی نفس و گرفتگی زبان
 و گرانی خواب چون سبابت آورد و خارش در همه پوست تن احداث کنند

و چشمها بغور در رود پس از آن گزار و عنق سرد آبرار و هلاک سازد و در دم از وی کشته بود :-
 تخمیز تام و اخار حرارت در روز چند شخص در عراق هلاک خود مقدار مذکور را خوردند و از عقاب
 آن قدری روغن کجنداشا میدند تا دیگر قبول علاج نکند و چنین بود این خاصیت عجب است
 و سرکه و جذبات ترش و ترشها هم از عقاب بر باشند و قویج بر احداث کنند و ایفون تریاق
 بس از سموم حیوانی و نباتی و معدنی بود بنا برین بعضی آنرا تریاق مطلق گویند و در اکثر کتاب
 ایفون کنند جهت آنکه تریاق است و تقویت برین دارد و حفظ قوت ادویه سالها بسیار
 میکند جویز ما مثل آزاد برین مالک تا قوره و تا قولا گویند و هندیان و تور گویند و آن تختم
 نباتی است شبیه به نبات بادبجان در هیئت ولون در بر هم چسبیدگی همچو تخم بادبجان بود و به
 غلاف او همچو غلاف بادبجان بود در ولون و خشونت و لیکن تا قوره تمام تخمها بود مجمع در ولون
 همان غلاف او و بادبجان را تخم در ولون بود و غلاف یکسر و غلاف تا قوره گرد بود و قوی همچو سپوله
 جویز و کل او در ولون و هیئت همچو گل کدو بود و لیکن اندک سطر تر بود و تا قوره آنچه هندی
 بود برتر باشد آنچه سیاهی گزاید و در دم از وی کشته بود و به فرد سیر اینند کشته بود
 و به فرد سیر اینند حرارت غریزی و از خوردن و سه زوال عقل و خیالات باطله و خواب
 کران پرید آید و هزیان گوید و حرکات مجنانه کند چون خواهد که بر او رود و بهر منتد و نیک
 تواند نشستن و موش و سوز بسیار بنیزد و خواهد بگیرد و خنایه سه هرزه کند سخن نیکو تواند گفتن
 و چشمها سرخ و تاریک شود و بالجماله حالی سکر و جنون طاری شود و بسیار دست بجامه و فرسش
 و دیوار برد و خواهد که چیزها گیرد و سلق و تور بر طبع ایفون بود و لیکن روغن کجند و غیره و ترشها مادی
 مضربا شد و تریاق لسع جانوران بود چون برگ و عصاره برگ او طلا کند بوشش بود و قوی
 صفت است ما البطم والراحمه طبیعت آن گرم است در چهارم درجه از خوردن و سه
 تاس و سوزش اعضا و فواق پرید آید و باشد که اسهال عظیم کند و در دم از وی
 بس روز بکشد به تفریح سعه و اسهال و تریاق ایفون بعضی از سموم سرد و بعضی از حیوانات
 بود نیز لیس پنج نوع از مجرده است در کوه های کشمیر بسیار باشند و آن دوزخ بود یکی
 سیاه و یکی سفید شکر و بهیئت طولانی غیر مخروطی و مقابل سر جبار بود و در جسم آسایه

دے گرم خشک بود در چهارم درجه و مقدار نیم نخودی از وی کشته باشد با سهال منفرد و تنه
 و سوزش و حرارت درون و غشی و تشنج خشک سفید و بر آخر سوم درجه بود و دانگے از دے
 هم کشته بود با سهال و تنه منفرد و غشی و تشنج خشک و حکماے هند سیاه آزاد و مسلمات
 و غیر با استعمال به کثرت غلبه حدت او و سفید او اکثر سوم را یعنی با سهال دفع کند و بجا صفت
 با هم متفاوت نماید در وقتے که میزنے را میگرد و فقتر و دے خود را بستر از دور قلابے در آن
 یکشند و میگزارند تا خشک شود و بردارند چون بر سرد و دے و بینی تمام درم کند ما ذریون
 سیاه ما ذریون از تیمعات است در آن دو نوع بود یکے را برگ آن بزرگ باشد در قن شبیه
 برگ زیتون در ساق نبات و دے مجتمع شده بعضی همچو سرے پن دآن بازگشته و آن
 در او یہ ستمل بود و دیگرے را برگ آن کوچک باشد و غلیظ و گرد و به سیاهی مائل بپنهان
 سردار بر سردے بعضی جمع آوره و این رودے بود در درم از تروپ خصوصاً آنچه دور
 از آب باشد بکثرت حرارت و سوزش درون و تنه و سهال منفرد و غشی و تشنج و طبیعت
 بطلان آن گرم و خشک بود در چهارم درجه و لیکن به مقادیر چون قدرے از آن با شراب
 یا شامندے ہوا را بے نافع بود و گریز چون سنگ و خاک ما ذریون بجز زہد ہلاک شود نہ
 شبرم از تیمعات است و شالہاے او ستمد و از زمین بر آید و برگ آن بہ برگ
 طرخون و بید کرچک باشد مانند آنچه ساق آن سبز از آب دور بود اوقے باشد و د
 درم از دے ہم کشته باشد یعنی با سهال منفرد و حرارت و سوزش درون و غشی و تشنج
 و طبیعت سردے گرم و خشک باشد در چهارم درجه با شراب یا شامندے ہوا را نافع آید بطلان
 آن عظیم سفید بود با بخرضاد نیکو باشد سقمونیہ عصاره محمودہ است و محمودہ را بعضی
 بزرگ گویند و آن از تیمعات معروفه است طبیعت سقمونیہ گرم و خشک است و آخر سوم درجه
 لیکن گرمی رودے غالب بود از خوردن وی تشنگی عظیم و غشیان و اضطراب و حرارت و سهال
 منفرد و ضعف دل و سردہ و جگر بر آید و عرق سردے آرد و گویند جگر را بگذارند و نیم
 درم از وی کتندہ باشد و عصاره نبات ہر بے و ما ذریون و شبرم را ہمین مغزات
 بود لیکن عصاره ہر بے اوقے بود اگر چہ بزرگے شربت تیمعات یا لایبند چہ تا نکہ

مقدار نیم دانگ گرفته شود و قوت آن زیاده از مقدار مذکور از اعصارات بود بسیار را دیدیم که
 برگ محمود را بوقت میگذرد و قوت آن به شراوی آلایند چنانچه مقدار سه نخود از آن مشیر گرفته میشود
 آنرا میخوردند و در اسهال بسیار می کنند و به سلامت خلاص می شوند و شش می یابند لیکن گاهی
 هم محتاج میشود تا آنکه مزاج افراط آن کنند بکثرت مثل دونه گاو و دونه گاو و دونه گاو و دونه گاو
 و غیر اینها از تریاکات و شرب و طلا می کنند و نیز می گیرند عقرب را بنایت نافع آید شربت
 از سقمونیای شتر از دانگ نادر و دانگ و دونه گاو که به فارس
 آن را خرز بهر گویند و چهار پایان آن را بخلط خورند و در سخت در شکم گیرند و بیاماسد
 و نیز طبیعت آن گرم باشد در سوم درجه و خشک بود و دوم درجه از خوردن گیاه و تخم گردان
 بر ناسته تنفس گشتن و تنگی نفس و سردی در شکم و پیش عظیم پیدا شود و بیشتر یک درم از دونه
 کشنده بود و به تخصیص آنچه آب که خورده باشد و آنچه بری باشد تا دونه بود و گل و همین خاصیت
 دارد و آبیکه در کنار او باشد بسیار هم زیانکار باشد بکلیج از ترس انواع بودیکه
 از دونه بعضی جا یا کاک ما شقان گویند برگ و شاخ آن نیز برگ و شاخ نامخواه شبیه باشد
 اما احتیوی در برگ آن است و گل دونه زرد است و نبات دونه از شیر به بلندتر
 نشود و چون نبات دونه بر سوزانک خاری بجای گل آن پیدا شود و طعم آن نیز سوزاننده
 است چنانکه از تازه آن قدری اگر بکوبند و در عصاره بنزدند و یک ساعت آبله کند و غالب
 از عصاره آن اگر با شامند مجاری و اعصاب درونی را ریش کند و حرارت و سوزش
 بریدارد و هلاک سازد طبیعت آن گرم و خشک درجه سوم درجه آن صفا و عفن دونه لیس حیوانات
 همه بود سداب بر طبیعت آن گرم و خشک باشد در سوم درجه از بسیار دونه
 سوزش و حرارت اندر تن افتد و چشمها بیرون خیزد و رنگ سرخ شود و بول و غائط بار گیرد
 و هلاک سازد و در تریاق اکثر مسموم بود شرباد طلا و صناد آبریزیک اطباء آنرا بزرگ الیج گویند
 و نبات آن نیم وزاع بر آید و به رنگا سه پن دارد و این تخم در غلافها بود آن غلافها چون
 حتما بود در غلافها و دیگر رفیق و بهیست قدما و این تخم سرخ و سفید و سیاه بود
 بخت تفاوت نبات دونه طبع سرد و خشک بود در ششم درجه و سیاه دونه

از جلا آخرا باشد و بعد سرخ و سه و گل سیاه وی سرخ بود و گل سرخ وی زرد بود و گل سفید
سفید باشد با شکر سه و از خون اینها چشمها سرخ شود و سستی اندامها و خارش تن و دوار پیدا
شود و زبان سیاه گردد و بیاسید و کفک بر لب می آید و اعراض جنون ظاهر شود و ازین جهت
بسیار جایها آزرنگ دیوانه گویند و باشد که آخر جنون هلاک کند و عصا ره ورق او را نیز بز
این خواص باشد قنط مشهور بود بهنگ قلندر آن جهت کثرت میل ایشان بخوردن
آن و با صطلاح ایشان اسرار گویند طبیعت آن سرد و خشک بود و آ حسنه
سوم درجه از بسیار خوردن آن قریب بحالات بزرالینج ظاهر گردد و بسیار بود که هلاک
کند و اقوی آن هندی بود و صفتی که از پوست آن بسیار سازند اگر چه در لون و بهیت و طبع
ویری بوسه قریب به قنط لیکن در خواص و اغفال و مغزای بران مرتبه نباشد و شاید بران
مختم ازین قنط است **یروج الصنم** بیخ نبات تفاح است بعضی عوام نمک گویند
گل او سرخ بود و نبات او در مرغزار بسیار دید و بعضی را اطراف سر او که در شب زمین است
چون نمک باشد و بعضی خصه بود در هم پوست و هر یک از شب و دشاخ شده باشد و در دشاخ
آن دیگر در رفته چون پایهای دو شخص که در هم بودند طبیعت جمله سرد و خشک بود و در او اثر بسوم
درجه لیکن سر سه و سه کمتر باشد و از وج وی اعراض احتقاق رحم و جنون پدید آید و باشد که
برسیان ماند و نریان گوید و باشد که مدت در آن کیفیت بماند و بعضی را قریب سالی هم دیده شد
که در کیفیت آن بودند و بعد از آن بجلاج صحت یافتند و با بجملا در وضع خلطه عظیم میکنند و اگر بسیار
خوردند هلاک میسازند و گویند بیخ آزر که کند یکسال بیشتر زنده نماند برین بیخ آزر بعد ظهور شدن
از شب خاک برسیان سنگ بند زده می کنند تا به کند و بعضی سخن از بیخ جفت شده که به نیت محبت
کنند و باشد بالفرض محبت کند آن سنگ را بنان خوانند و باشد از که بشخصه که محبت او مطلوب است
بست خوراخند اثر سه ازان خلاص محمود پدید آید خصوصاً که ساعت دیگر اثر الطر عایت کرده
باشند و بعضی در ساعت مرغ در و مرغ بطالع که مناسب مرغ بود و حل در هفتم افتد به خرم
تا نوبت بخورات مرغ کنند و ادعیه لایق بر فعد خوانند صائم و نماز نگاه به نیت خصم
آزر پرستور اول بر کنند و در آویزند هر گاه خشک شود عدو دفع شود به نیت حق همچنین نافع

آید و میروج طلا اکثر لسوع بود شوکران به است بری مشهور است آن بیج نباتی بود شنبلیله
 راز یا نه بری و در حوالی یزد و سخت بسیار شود و گویند شوکران تخم این نباتی بود که بیج آنرا سخت
 نامند طبیعت آن سرد و خشک بود در آخر سوم درجه از خردن و سه سخت اطراف سرد
 شود و تاریکی چشم و دوار پذیرد پس بشیخ و جناب مصعب کشید و هلاک کند شیخ آنرا از جسد
 انواع بیش عدد کرده است و نزد من بعید مینماید بهت اتفاق جلا اطبا سه این دیار برگره
 بیش سردی و بیس شوکران و قول شیخ مقوی قول حکمای هند است در طبع پس گردانند
 مشهور است در میان و طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم درجه و شتال از وی بخورند خارش
 در همه تن آفند و بیابا سازد و هلاک سازد خریق سیاه عسردق صفا کم برگ و سیاه رنگ
 بود که از نزدیک اصل و سه گیرند طبیعت آن گرم و خشک در آخر سوم درجه از آن چنان یاد
 خورند اسهال با فراط کند و گلو بگیرد و درم از و سه به شیخ خشک هلاک سازد چکنک
 تخم درختی بود بد بو و بلند بقدر یک ذراع و نیم و تا در ذراع در کنار بعضی آنها بسیار در
 دیگر او شبیه برگ قنب بود و شاخ و سه به شاخ عود و سه و بزرگی مائل بود و بیج آن اکثر
 اکثر زرد باشد طبیعت آن گرم و خشک بود در اول و چهارم درجه گیرم نیم از وی کشنده باشد
 و فطری و اعراض آن همچو فعل و اعراض خریق سیاه بود و گاه باشد که چندان قه آورد که باز نتوان
 داشتند و بعضی گفته اند که جملنگ تخم بر سیاه است و تر بر زرد پوست چغ و سه است و
 آبی که این شجره در کنار آن بسیار روید و بر سفز باشد و جملنگ هندی افومی بود از غیر هندی صمغ
 سداب برمی که آنرا تقی گویند حرارت وی زیاد از حرارت نبات و سه بود و از
 خردن و سه همان امراض پدید آید و باشد که با در خشک افتد و زبان بیابا سرد و بکشد لثان
 و تخفیف آن نیز زیاد از نبات خود بود لیکن بهت لطوبت فضل که در او هست اجزای ویرا ویر
 نیانند اما بعد از ساعتی سوزش و حرارت او در گلو و دهن پدید آید و وقت این صمغ تا سالی بیشتر
 نباشد میوزج آنرا بعضی عوام کشک کادولیان گویند بهت آنکه کادولیان آنرا گیرند و فرود
 دور هیبت کیشش که یک مانند مازدون از زردی بیابا گراید و لایح بر دست چسبیده
 باشد و اندر که چهار و هر طبیعت او گرم و خشک بود در سوم درجه و از خردن

اوریش نشانه و اعراض فزارج جوزده پیر آید گویند تریب بیست در جازده کشته و
 بود کندی و خربق سیاه و عرطیثا و عصاره قنار الحمار و غار سیقون سیا و شتر
 مستعمل و تر بزر دو سیاه

طبیعت این جگرم و خشک است در سوم درجه از خوردن متفش گشتن و تاسه سه گشتن پیر
 آید باشد که چندانی آید که نتوان باز داشتن و باشد که اسهال عظیم کند و باشد که خناق آرد
 و اگر بیشتر خوردند بهوش سازند قوت را قطع کنند و عرق سرد آردند و به تشنج هلاک سازند
 و کندیش نیجه بود حار و خربق را غرطینت گویند که نوعی از بخوردیم باشد صنفی از آن
 صنوف شویبان و حلواگران بکار دارند جهت سفید ساختن و صفت آن چون با شراب
 و حلوا باشد مانند لیس هوام و تسکین و حج آنها را مانع آید و قنار الحمار را بعضی جایا سفید
 گویند و باران شبیه میاز کند بود و لیکن کوچک تر باشد گویند که خربق سفید را چون سنگ نیک
 بخوردند بهریند کنکر و ارد چیره بود و بخوردی سیاه در میان ساق و برگ کنکر یا بنید و در وقت
 خشکی آن طبیعت آن گرم بود در سوم درجه و خشک بود در اول چهارم درجه یک درم
 از دس کشته بود با فراط اسهال و نفع و سوزش در بدن و تشنج خشک و خناق و سرفه
 در اول حال حرارت و اضطراب و صفت غلبه کند پوست خرد در حث شامه موت
 چون از تشنج آن بسیار بخورد و اسهال دنی سرفه آرد و به تشنج خشک بکشد و باشد که شکم
 باد بگرد و میا مسدود اعضا خرد شود و زبان کران و خناق افتد به کشته اند که از دس لیس
 رتلا را مانع آید و گویند آن تریاق شوکران است و چپ چرک که از در حث توت روان
 بود سفید و در آخر سرخ شود و نوع را مانع آید شراب و طلا و بسیار خوردن آن با خطر بود و
 حمل آن ملک جنین باشد خالق الذریب و خالق النسم این هر یک گیا به
 اندک چون گرگ آن یک بخورد و پلنگ این یک را بخواند بهریند بر خوک و بوز و سنگ
 هم آزموده اند و به خناق هلاک شده اند از خوردن این تفسن اخلاط و اعصاب
 پیر آرد و هلاک سازد و خشک اندک کام و دهن و زبان و حلق و قصبه شش
 نبضه پیر آید و آماس کنند و دهن خشک میشود ازین دس دودس آید پس

زبان بسته گردد و علاج اندر بناگوش پیدا شود و قراقرود و اندر شکم افتد و رسته و تشنج خشک
 میخورد و او می تخمبست تلخ طعم بهیست چون بسیار از آن مجوز تر قبضه و در دس عظیم
 در شکم پدید آید و کثیر طبیعت آن گرم و خشک باشد در سوم درجه و چون مقدار از آن
 با شراب یا شامند اکثر سموم را نافع بود و بر بسوع طلا کردن هم مفید آید رنگ نو عی از نوشا در
 بود که در جنگلهاست بنزد میورد در طبیعت مشابه بلویا بود اما پوستی مرجانے و سخت دارد
 و شیر آن سیاه یا شیره مغزده سفید بود همچو لوبیا یک گرم از دس مجوز تر نفس کشتن و تی با نوا
 و دار و سرد و بیوشه و تاسه و ضعف آورد و باشد که باشد فطر مشهور به باد و غ بود و آن چند
 نوع باشد و طبیعت جله سرد بود و سوم درجه در بود و در دوم درجه آنچه سیاه یا سبز
 یا طماوسی باشد در مرمیوانات سے رسته باشد یا در میان بوسید و در خان مغز یا در مواضع
 عفن و جای که پوست سلوک بسیار ریخته باشد سخت بر بود و علامت صفت اخیر آن باشد
 که چون دست بدان کند رطوبت لزوج لزوج عفن از آن بدست چسپیدن چون آنرا بکنند و بنند
 زود سفید و متعفن گردد و گر میا بر آورد و خون این صنف متخا و صنف النفس آورد و با در شکم
 و سده افکنند و نواق دعوق سرد و غشی پدید آید و در رنگ گون زرد شود و بلز اند و باشد که به حذر
 نام و با سکت ملاک کند و صالح آنرا که مجوزند اگر از خام آن بسیار خوردند میزند آورد و عنب الثعلب
 مشهور به انگور سگ بود و بیج آنرا ترب رو باد نامند آنچه انگور باس زرد بود و مستعمل بود و به نسبت
 بزرگرا صفا نش کم مضرت رساند و بسیار تنفع و بزرگ غیر از زرد بعضی را از دنی خالصتے قریب با نون
 باشد و چهار شقال از تر این صنف کشته بود تخمیر اعضا و اخار و روح و اختلاط و گاه بود که تے
 خون و اسهال مغالطی آورد و صج کند و کمتر از چهار شقال اعراض جنون آورد و گویند جلاصفا
 دس سرد تر بود در آخر دوم درجه لیکن صنف آخر او برودت بر تبه زیاد بود و از بسیار
 خوردن صنف صالح دس تنگی نفس و اختلاط عقل و برد اطران و دوار پدید آید و عرفان
 طبیعت آن گرم است در دوم درجه و خشک است در جداول گویند که چون سه چهار شقال از آن
 مجوز تر بفرج بسیار هلاک کند صمغ زیتون بر می در طبع زیتون و فساد قریب بود یعنی سداب
 بر می لیکن در اضرا بدان مرتبه باشد هشمان معدون است طبیعت آن گرم بود

گرم بود و در دوم درجه خشک در سوم و صنف آخر تیزتر باشد گوینده درم از ایشان بجز نر
 بیشتر و اعراض آن قریب یا اعراض انجوره باشد سورسجان بیخ معرف است و آن سرخ و سیاه
 سفید بود و بهترین آن سفید آن باشد ظاهر آداب طبیعت آن جلد گرم و خشک بود در سوم
 درجه و از رطوبت فضیلیه خالی نباشند و سرخ و سیاه آنرا میس و حرارت بیشتر بود از خوردن اینها
 اعراض خرب انظر بر آید و منک باشد بجماق صعب و شریب از سفید و س از نیم درم تا
 یک درم و تا یک مثقال بود و خطل در عربستان بسیار باشد و بنده وانه و مانده پوست و س
 در آخر زردی گراید و طعم و س نهایت تلخ باشد خوردن آن کرب و اسهال مفرط آورد باشد
 و هلاک سازد و آنچه مفرود از شحم آن دود و انگ از وی کشنده باشد و یک دانگ از تخم و س
 یک دانگ از پوست وی هم کشنده باشد و عربان بادویه بخوردن آن متعادله و بجای سیوه خوردند
 و مضرت نیابند و خطل گزندگی عقرب و انفی را نافع آید و شرب او طلاست و از بیخ وی یک درم بود و عصا
 برگ کشینز طبیعت آن سرد و خشک است در دوم درجه نیم رطل از آن بجز نر در او و خطلاط
 عقل بر آید آورد و بیشتر تری بر هلاک کند چون از آن خلاص یا بندد و قوت ر خوب است
 از وی عظیم در یا بندد این خاصیت در بسیار خوردن کشینز و خفتن در کشینز را و بسیار بود
 در آن آن هم باشد عصا ره موم لفظی ترکی است و آن باقی بود که شاخهای آن بندید دارد
 و لیکن بندمای آن اگر بشکند از هم جدا نشود و هیچ برگ ندارد و اکثر در کوستان و در آب روید و یار
 بجز عشب الشلب زرد آورد و نامهور و یک آنرا بسیار خورد و بعضی صیاد آن عصا ره آنرا بر نر
 و پیکانها بر آن پالانید و چون اندک از آن پیکانها شکار سے را مجروح سازد شکار مائے
 است گردد و پیوسته بواسطه مراتب سمیت آن پس آنرا بکشند و محل رسم آنرا بر نر و بکلیند
 و باقی را بجز نر مضرت نکند و بهر حیوان و آدم که آن پیکانها برسد همین حال بود و گو سفند
 چون از آن بجز دوازده بجز و بیایا سدد و هلاک شود و همت لبلفظ کشیرے گیاهے را
 که بر گامے آن باریک بود و در از و کوچک و شاهنامه بسیار و گلے دارد و کبود و بیست
 همیشه بار و همواره گل آن روی در آفتاب دارد و بر و طرف که آفتاب برود و س آن
 گاه هم برود و بیخ آن مقدار جردار سے بزرگی باشد سفید یک خوب و آن در کوه با سے

کثیر بود بسیار آن آنجا بیخ آزار بریزد چون سرشیم شود و تیرا بران بیایند و برشکار ز نزد رسا
 نینفند و هلاک شوند بگزارند تا تمام سرد شود و چون سرد شد تمام زهرها از بران اودار گشته یا
 خون در محل زخم جمع شود و کندی پیدا آید از آنیکو از آنجا بریزد بانی گوشت آزار بخورد هیچ
 مضرت نکند و بعد بچین استخوان قوت و پخته شدن آنچنان کنند که نیش پاک بخصوص فرود
 تا قطره خون روان شود پس محل زخم را پاک کنند و قدری از آن بر سر قطره نندنی الحال
 خون را بازگردانند و بر طرف زخم برود چون مرمیاید که مسرایت کند ما بنجایم جو شود و حرکت
 می کند و اگر فی الحال بشویند از پوست نیز مسرایت کند سوزش و خارش حرارت عظیم دارد
 و پیدا کند و درم کند و اگر خ سازد و اگر علاج نکند هلاک سازد و اگر فی الحال آن عضو را بشویند
 و جرب سازد ترانغ بود و ترایفات مفید آید بران محل مالیدن پوست کربنج از خوردن
 سوخته آن پوست زبان و دلبان بیامسد و سرقه عظیم در معده و ایدر آید و هلاک
 کند و به زخم این خاصیت در زخم مخصوص از برنج توان خوردن در دستمال و مسریت
 آب برنج زار از صدر کتاب معلوم شده و بعد نیست که بیخ ترده را هم این مسریت
 بود آزار و در حنت گویند زخمی از کنار است برگ او چهار پایان را بکشد و چون نثره
 او را مردم غالب خوردند همچو اعراض خرز زهره پدید آید و باشد که به کثرت به سینه سخت مضر باشد
 و تفتاح آن بود در سوم درجه عصا ره اطراف آنرا چون با غسل لعن کنند مقادمت نماید با هیچ سوم
 و لسوع نیز قطن نامشهور است با پنول و اسپوش طبیعت آن سرد تر بود و در دوم درجه گویند
 و در سوم از منق آن چون چهار پنجم بود زخم است و غمناک سازد و تکی نفس دند و تا سه
 و حذر پدید آید و در دست آن مسریت کتر کند جهت آنکه از جهت ظاهر آورد و بلند اند و بیرون رود
 نسخ غلبه تاثیر او کند و گویند سردی دسه در سوم درجه بود چیهال و نر چینی و حب اسلاطین
 ناسند و بقلط در هرات حب اللوک گویند بنایت شبیه تخم بیدار بخورد چون یک مغز آنرا
 درست بخورد بنایت افراط و رتبه و اسهال کند و بیشتر آرد و مغز به کشته افراط اسهال و
 قه و تشنج خشک در میان مغز او چیزه شل و دیگر بود از آن سبج مملک پدید آید من
 شخصی از اهل اسباق را دیدم که هیچ سسل در بدن تاثیر نیکرد و بجه که از چیهال درست

فزیب بهیست عدد یکبار بخورد و بعد عوس و هیچ عملی و اثری ظاهر نشده این بنیاید عجب است
 پیار موش آزار غنصل و اسفیل گویند موش چون آزان بخورد ببرد و یکی صنفی آزان غیر مستعمل
 باشد و بنیاید گرم بود در سوم درجه تر بود در دوم درجه و شریک مزاج اعضا بود چون بیشتر ک پیاز
 ماکولی طلای کردی مسج هوام را نافع آید و گویند خوردن طبع آن دبا آنچه گفته ضاد کردن منع عقب
 در تملک سفید آید بنیاید آنچه بعضی آزار کند گویند بر روی برگها و شاخها و کس خار با
 بنیاید باریک و سفید و غالب باشد و بهر جا که تن که سرد و موش آید درم کند طبع همچو غنصل
 بود از بسیار خوردن و کس همان اعراض پذیرد آید لیکن با این سرد غلبه کند و در هر مجاری
 بیشتر باشد و الله اعلم اما سموم حقیقه معدنی خاک بیش خاصیت آن قریب بنیاید
 مس بود بندرم از کس کشنده باشد و بعضی روح و از خوردن آن همچو اعراض و سم الفار پذیرد
 آید سم الفار تازی مرگ موش گویند آن خاکی سپید سنگ مانند بود و سود منست و بوی
 شک و تراب مالک هم گویند بعضی گویند که آن بیمار مسه مضر بود و از خوردن آن سوزش
 درون و گرانی اعضا و حدر بر آید و چشما مسخ و تن گرم و رنگ افروخت گردد و باشد
 که سخی و خون و اسهال کشته گردد و همه تن بیاسد و در دوم از کس در یک روز
 بکشد و بعضی روح و بدن و هر موش که آزان از کس بخورد ببرد و بوی آن موش را هر موش
 که بشنود بگریزد و الا ببرد سیماب مصعد و شکر و مصعد هر دو در یک حال بود
 از خوردن اینها اعراض سم الفار پذیرد لیکن اینجا پیش نماند و در ده و عشر بول بیشتر باشد
 و نیمه درم از اینها کشنده بود و قطع طبع را و گویند نفوذ تام مفسد در اجرام عضو
 بواسطه ثقل و جدت تصید و گویند بعضی روح و مضر غیر گشته و بسته کتر بود
 و بیمار مصدی که در گرد از منقره گیرند هم قریب برین فعال کند و بعضی آزار هر سم الفار گویند
 حج احمد گویند سنگی است همچو سبوزن دانگی از کس کشنده بود و بعضی دواعض
 باصنات بیش نزدیک باشد و زعم من آن کیمون زرنج است بقوت تر زرنج مصعد
 از خوردن این اعراض سیماب مصعد پذیرد و هسمان مقدار از این همان مضر است
 کند آنچه غیر مصعد بود بران قوت نباشد و یک بر دیگر این مرکب است

از زنج زرد و لوزه آب نارسیده و زنگار و زین و نوشادر که زین را در صلابت باینها خاک
 و عیار ساخته باشند در انال که شبیه است بر یکدیگر بر بالاسه و یکدیگر بود فرد کرده باشند مصعد
 ساخته و بدین مناسب موسوم بدین اسم شده است از خوردن این مصعد امراض مفرد است
 آنها ظاهر گردد و بدتر از آنها دانشا علم اماد و انانازیان کار مصعدنی که آنها را از
 جمله سموم عد کرده اند اسفیداج رصاصه مشهور طبیعت آن سرد
 و خشک بود در دوم درجه و درم چون از وی بجز ندره و فواق و اختلار را عقل
 پدید آید زبان و لب سفید و مغز سرد همه تن سرد شود و تنگی نفس در دل پیدا آید و انور
 حلق عفو هستی بود چنانچه گویا باز خورده است و اگر کشند باشند اگر به نوسادر مصعد
 سازند سم شود و سکی بود سفید و صفایحی که از ان کج بیرون آزند از خوردن آن امراض
 استعلاج پدید آید همان طبع دارد و پنجه وی بدستور آخر باشد چیمین از بسیار خوردن اینها
 زبان گران گردد و اندامها آماس کند بول و غایط باز گردد و با شد که اطلاق با فرط افتد
 و اندر معده و اسماگرانی و منخ پدید آید و سچ شود و مقعد باز گردد و منخ تنگ و لون بشده
 رصاصه گردد و باشد که به خنق کشد و باشد که اعراض ایلاوس ظاهر گردد و بپاک سازد
 و هر یک را نیز چون مصعد سازند سم شود و طبع جمله سرد و خشک بود در دوم یا سوم درجه یعنی سرد
 زیاده از خشکی باشند و اسنگ و سونس رصاصه از بسیار خوردن اینها زبان
 گران گردد و اندامها آماس گیرد و لون و غایط باز گردد و اطلاق با فرط افتد و معده و اسماگرانی
 و منخ پدید آید و سچ شود و مقعد باز گردد و منخ تنگ و لون بشده رصاصه گردد و باشد که بخنق
 کشد و باشد که اعراض ایلاوس ظاهر شود و بپاک سازد و هر یک را نیز چون مصعد سازند سم شود
 و طبع جمله سرد و خشک بود در دوم و سوم درجه و نیز بعضی سردی زیاده از خشکی باشد آهک
 تاره توره مستعمل از خوردن آهک در معده و جس بول و خون شکم و در شستی
 زبان و حلق تولد کند و باشد که اطراف سرد شود و غشی افتد چون یا زنج مرکب خوردن از
 عدت آن فرسوح و سواد در دو سوزش صعب در شکم پدید آید و آهک به طبع گرم و خشک بود
 در دوم درجه زنج در سوم و حرارت و اسراق و متفرج مرکب زیاده از بیسط بود باشد

از چهار خوردن اینها صداع و تشنگی دلزده پدید آید و گرم کند و سوزش سنت در حلق و شکم معده
 و روح اسعا حادث شود و قوی بسیار افتد و هلاک کند به تحلیل روح و طبیعت آن گرم و خشک
 بود در چهارم درجه حریر و سوزش خبیث آن از خوردن اینها صداع و تشنگی حلق و دهن
 و در و شکم پدید آید و از زعفران سوزش درون نیز حادث شود به تخصیص اسچا نرسر که ساخته
 باشد ریزه الماس از خوردن آن سوزش در پیش درون مسج و اسهال خون حادث
 شود و روده را سوراخ کند و بکشد زجاج و شب از خوردن اینها سرفه عظیم و فیض و تشنگی و شش
 و مجاری پدید آید و باشد که بسبب اسچا طبیعت جلا اصناف زجاج گرم و خشک در سوم درجه
 نیز آب قاروتی و صابون کردن از خوردن اینها در ساعت حلق و مسده و
 مجاری معده و اسعا بسوزد و در پیش گردد و سوراخ شود و هلاک سازد و الا بر بلنج
 آن قوی و اسهال عظیم افتد و از خوردن اینها قوی و اسهال و سستی حادث شود و لیکن زهر
 خورده و السوع و معضوض را بعضی نافع آید و جذب سم نموده تبی و اسهال دفع کند و اگر نیز آب
 نیز بر محل عض و لسع مانند جذب کند و بگذارد که منتشر گردد و به تفریح دفع کند و بهتر از داغ بود
 در عضها و انشا علم اما سموم حقیقیه حیوانی بر کسی بود که آزادی گیر و وطن
 آن چنان بود که بچاک و ماه سیاه به ختر و غنی به ستانند چنانچه داب است و از آن بجا و
 خزان در ساعت هلاک شود و قوی الحال او را نگون سازد و آویزند و طرغی در شیب
 دهن دینی او نهند و وقت روغن کشیدن هم از بوسه آن حذر بکنند که مملک بود و از
 خوردن هماری اعراض بیش قوی ظاهر شود و آسما که طبع قوی الحظه استعمال آن کند
 سوش بیش از خوردن گوشت آن اعراض نسج و بادها که بد ظاهر شود مثل درم عام
 در کتفه اعضا شسته و اضطراب عظیم و غیره و بیشتر آن در یک ساعت بکشد و از یک تریاق
 بیش و ما ذان بر بود و طلای زهره و خون او و همانا گوشت او و جمع بسوع بود و معضوض را نافع بود
 زهره مار و پلنگ خوردن از اینها از لسع و عض اینها زود تر بکشد و کسی که زهره افنی
 خورده باشد از دهن و بینی خود بوی صیدور یا بدودر چشمامی او همچو زردی بزقان پدید آید
 و اگر زهره پلنگ را بایول سوش صنم کرده خورند خلاصی بسلامت ممکن نباشد زهره

سگ آبی و بیضه مار گویند که چون یکس از ان بجزند بعد از یک هفته بیزند اما دو آبا
 زبان کار حیوانی که آسن را از جمله سموم عدد کرده اند و در هیچ حیوانی بود چون
 زنبوری سبغ در او را خربار بر سر علفها بسیار جمع شوند و آب دهن و بول آنها بر جا
 تن که برسد آبله کند و ریش گردد و از خوردن آن در و سه پیدا شود که از دهن تا مشانه
 را ریش کند و قضیب و حوالے بیاماسد و در دیگر دو آب تا خشن دشوار گردد و بول آنچه
 آید خون بود و پارها سے گوشت و اسهال سمجھے و غشے و اختلاط عقل و صفت و اضطراب
 سخت پیدا آید و هلاک کند و آن تریاق عض بخت کلب و سباع دیوانه بود و شرابا ارب
 بحسری حیوانی باشد صد نرنگ را و به سرخی زنده اندر انرا ما سے و اجزای
 او بود همچو گوشت برگ اشنان از خوردن گوشت و خون آن غش تنگ شود و چشم
 سرخ گردد و سرفه خشک میکند و خون برمی اندازد و بول باز گیرد و آنچه آمد خون بود تا برنگ
 به نفس در و معدده و گرده و تے صفر احوادث شود و غایطه مخاطی آید و عرق می کند و علامت
 خاص تری آنست که از ماهی ترسد و گوشت ماهی تو اندر خوردن و هر که خلاصی یابد در سل
 افتد حسر یا حیوانی است که بعضی جایا آنرا آفتاب پرست گویند از آنکه همواره رو سے
 در آفتاب دارد و از حرکت آفتاب رنگ رنگ بر آرد و لخته بزرگتر از غطافه بود و از صفات کربا
 است چون بگذرد کسی را مفرت سخت نکند و گوشت این جانور گویند کشنده است و از
 خوردن آن در ددل خیزد و قی منفراط و در شیخ گوید بیضیه او هم قاتل ست فی الساعه جرد نوچه
 اندموش دریائی است از خوردن گوشت و خون او زبان بیاماسد و سیاه گردد و در دوزخ
 پدید آید و چشم تاریک شود و غارش در همه تن تو لده کند و طبع آن تریاق لسع هوام بود
 شرباب و طلا سارا مند زار سلامند نیم گویند آن نوسے از کرباسه است
 که دنبال او بوده و کرباسه را کلس بود از خوردن آن در و معدده خیزد و شکم آماس کند هر سال
 است تقا و کز از و حبس بول پدید آید و گویند زبان بیاماسد و استر خا و زوال عقل حادث
 شود و باشد که بر تن او جا سے جا سے سیاهی می آید و عنفن سے گردد و اگر کسی را بگذرد
 هم قریب بدن امراض ظهیر یابد و باشد که خذرا عضا پدید آید و لرزه کند و به آسن

آن عضو عفن شود و بوقند چندی ستر مشهور بنجایه قنر و قنر زری و آتش بچکان بود آن
 خصیه نوعی از سنگ آبی است که آنرا قنر گویند و آن زرد بود و سیاه بود و غیر باشد و زرد او
 اسلم باشد و طبیعت جمله گرم و خشک بود در سوم درجه و گویند خشکی آن در دوم باشد و گرمی تا
 چهارم و چون از سیاه و یا انبر آن بسیار خوردن نشانه سراسام پدید آید و گلو بگیرد و اندر
 روز بکشد و در اشربه از صالح آن تا دو درم استعمال کنند و بسیار آن مینزد مضر باشد
 و آن زریاق خفای خربق و امثال آن باشد چون بیاضا مانند طلا کنند همچنین نافع بود لیس
 هوام صنفدع سبز همیشه و سرخ و ریاض از خوردن اینها و خون اینها رنگ
 رو سے تیره شود و بزودی گراید و تن بیاضا سند و متزل شود و تنگی نفس و تارکی چشم پدید
 آید و بوی دهن ناخوش گردد و حرقتی در دهن و حلق می باشد و باشد که به تشنج ادا کند و باشد
 که اسهال تولد کند و باشد که اختلاط عقل و عشی حادث شود و باشد که بقی سنی بر اندازد
 اگر سلاست یا بردانها بنیگند و گویند که صنفدع سرخ قصد گزیدن حیوانات و مردم
 کند و گزیدن او آسان عظیم کند و زود بکشد صنفدع تر و از خوردن آن و خون آن اشتها
 لحام برود و آروغ ترش می آید و رنگ روی او تپاه شود و پیش کشتن و تنه دور و دل
 و اماش شکم و ساقا حادث شود و گویند چون مطلق صنفدع را با زیت نیک برزند و بجزند
 زریاق میش هوام و مرض جزام و شکافته آن بستر هر لحظه تازه جمله سورا سفید آید گرمی
 سبز که در جوف صنوبر بود از خوردن آن بیاضا سرد و در دهن و حلق
 پدید آید و بجمده در دهن فرو دس آید و در همه تن سوزش و حرارت افتد و ضعف عظیم
 آورده طرف و تنب ابل از خوردن آن ناسه و بیوشی و ضعف سخت پدید آید
 و هلاک کند و جهت گزیدن بار نافع آید و موزه و وزک - حیوانی بود که جاک و متعش
 و منقوط بسیت سفید بجزه اندر فالیزا انزوبانی کند از خوردن آن قریب با عارض اراج
 پدید آید جهت عضو خردن آن نافع آید و گوشت متعفن اینچه بر پانله بوده باشد که از
 نوز تازه بر آورد و نمک پودشایند عفن شده باشد خوردن آن ناسه و سفید آورده باشد
 که کروز تا دور و ز بیوشش انگند و باشد که طلت سات آورده و کشته و اینچه گوشت آن ماهی

پنجه باشد که شب بازده نفس شده باشد از خوردن آن اعراض قطری بر آید و آنچه گوشت ماهی مغز
 باشد را بمنزله باشد عرق دواب از بسیار خوردن آن رنگ روی برود و آماسس کند و از همه
 تن عروق کننده آید به تخصیص از بغل و کشن دان چرک گوشش حیوانات از خوردن
 آنها رنگ بشود سبز شود و پیشانی امتداد اطراف بیاماسد و باشد که بکشد و چرک گوش
 پلنگ سخت کشنده باشد و همچنین چرک گوش مسج دیوانه و از دواب شتر سخت اغز باشد
 خون گاؤ که تازه باشد که نیک آشنامیدن آن در مجاری طعام درد خیزد و زبان مسج
 شود و نفس تنگ گردد و همچو پاردهای خون بسته از آنکه ترش شده در میان دندانها بر آید و گوش
 کشتن و تاسه صعب و اضطراب آورد و باشد که بخنای و کرا از کشتن و خوردن گوش از عذاب
 آورد و فساد خون و بواسیر آورد و انواع بیدار از نواقصه براسه قلب بفریاد برست سفیر
 ترش شده بعد از آنکه ترش شده بوده باشد و مغز مزاج بود و مرگشتن و غشی پیش
 نم سوده آورد و باشد که همیشه اسهال گوشت مار از خوردن آن صنف و غشی و غشی
 با فرط سوز و دردم و گرختی اعضا و اضطراب بر آید و آنچه هر آن افوی بود ضرر آن
 بیشتر و زود تر بود و بکشد و نهاد گوشت هر ماری بر لیس آن مغزت آنرا کم کند و غشی برنگ
 و بیست پنجال زمان نکاری باشد بر سنگها بر مرانی یا بند از خوردن آن غشی و ضرر و غشی
 با فرط و درم اعضا و صنف حادث شود و هلاک کند به نفسن - اما حیوانات سس گزنده
 گزنده که سم آنها اثره نام بود - مار بر آنکه جلار آن سبب صنف و فوت سس صنف
 باشد یک صنف آنست که سم ایشان قوی بود بر تبه که بر که رسد بکشد و پیشتر از سه ساعت
 عملت نبرد و اصحاب تجارب گفته لیس آن صنف را علاج نباشد الا به قطع حضرت فی الحال
 قبل الاقشار و بسیار بوده اند که برین تر بر نیز خلاصی نشده اند و انخاص این صنف چند
 مستم باشد که مستم سوم بلکه و آن مار سه باشد که بر سه اوسه فرع بود شبیه به تاج و
 بعد مقدار دو برابر باشد و مراد چشمتا سه اوسه و رنگ او سیاه و زرد بود مار گران آنرا
 اسم و اصل گویند یعنی امون میشود و دیگر کار نمیکند و این ملک ماران باشد و شاه ماران
 نیز خوانند و ادت سم آن بر تبه است که هر چه بر دزدیک شود از هوای نفس او سوزد

در گرد سوراخ اوج گیاه نرود بر هیچ حیوان در حوالی مقام او نرود و هر که بنام او نرود یک شود
 از یک تیر بزباب و در نظر آن مار بر او افتد از دور و یا آواز او بشنود و پلاک شود و هر حیوانی
 که بگذرد در ساعت بدن او منوش بگذارد همچو صدید عسالی از وران گردد و فی الحال بمیرد
 و گزید سوری بر بگذرد نیزه برین مار رسد و فی الفور او اسب هر دو بر نرود و گزید در
 بگذرد اسب را گزید اسب و سوار در ساعت مرود نوز با الله منها و مقام این مار بزرگشان
 باشد و کم بود ناگاه پزیرد و در وقتی از سالی حرکت کند و در اوقات هیچ احدی بدان
 صراحت نرود و نتواند آن را بر سرست از نیکه تحقیق این چنین نظری چگونه کرده باشد
 شتم دیگر موسوم بصفاف باشد جهت مشابهت رنگ آن بزرگ خطان که از ابر سنوک گویند
 در ازی او نزدیک بگزی بود و دم او در قرب دو ساعت بکش خست فواق پدید کند و حذر
 شود و اندام او سرد گردد پس سبات و خفقان و در عظیم پدید آید و چشم باز نوزان کردن شتم
 دیگر موسوم به براق و براق بازی آب و دهن را گویند آن را بدان جهت برین نام خوانند
 چون کسی را بینه نوزان گزیده دندانها بر هم فشارد و در هر را از دهن بیدار و آن آب
 دهن او بر هر که آید پلاک شود در یک دو ساعت و او دیگر باشد و رنگ او خاکستری بود و بزودی
 زنده از گزیدن او سخت تداوت و منطی پدید آید و گردن به چید همچو صاحب که از محل لس
 دردی سخت میکند پس از آن چنین حرکت باطل شود و همچو سکوت بنفید و شتم دیگر موسوم
 به پراخ چشم بود جهت آنکه چشمهای او سخت تابنده روشن باشد و در ازی او سه گز و چهار
 درع و پنج گز بود و پوست او درشت و خشک باشد و لون او خاکستری گون بود و بزودی گز آید
 و هم اند دو ساعت بکش از گزیدن او همچو اعراض گزیدن بزاق پدید آید و شتم دیگر موسوم
 به قره بود یعنی شاخدار بدان جهت که بر نوز او و بلندی بود همچو در سردی آن از
 یک گز تا دو گز بود و لون چون یک بود و بر شکم او فلوسهای صلب باشد و دندانهای او راست
 و دراز باشد و در زمین نناک جای گیرد و از گزیدن آن سخت تن گران شود و پشت چشم
 یا با سردی او زوال عقل پدید آید و غشی کند و شتم دیگر موسوم به بار دوس و سوز روی
 جزو بلفظ یونانی و آن در خشکی و آب هر دو باشد آنچه در خشکی باشد با شتم موسوم دوم موسوم بود

و آنچه در آب بود با سم اول مرسوم بود و از دیگر ماران که تا ماه تر باشد و گردن او پس بود و از گردن
 او حرارت سخت پذیرد پس محل زخم سرد مناکل شود و قی صفرا آنگذره کند و صنف مستولی
 شود و از سه ساعت بگذرد اگر کسی از آن خلاص شود در بیماریا یافت که خلاص نیاید
 و قسم دیگر دو سرداشته باشد و آن از حوالی مصر بود و چند قسم و گرم بود که با سم مخصوص
 باشد یعنی سخت بزرگ و بعضی کوچک تر و بعضی سر سخی و بعضی اشقر و بعضی رنگ انگبین
 و بعضی را در زمانا بود همچو ضاده و بعضی مانند ارضی باشد که در نفعان کشنده از جلا اینهاست
 و صنف دوم - آنست که زهر آنرا بسیار قوی نباشد و به مجرد ضاد با سم باطلا
 تر یاقی و علاج تر به مصلح باز آید و به ترا میرات قوی احتیاج نیوفتد مثل مارها که اکثر در آب
 و علف زار باشد و از آن جلا بعضی ماران بزرگ باشد که بمقدیر پنج گز و بزرگتر و آنها را قندک
 ذرع بود و آنها را راتین گویند و از جبهه و در او به بسیار باشد و مندی اعظم جله بود و بعضی ازین
 بزرگتر نفعان گویند چشماهی این مار بزرگ بود و از زهر رنگ او هر چیزی برود آنرا باشد
 چون زخمندان و از هر سوسه دندان زهر بود و دهان او سخت فراخ باشد و او در آن دراز
 دارد چنانکه چشماهی او را به پوشد و برگردن او قلوها باشد و گرد آن سوی باشد همچو بال
 حیوانات و آدم و حیوانات را جنس در کشت و زود بود و یک قسم ازین دریا به بود جز
 آن نیز همچو جراثیم صحرای باشد و صنف سوم آنست که سم آنرا ملته
 باشد چنانچه گاه بود که بعضی را به سه روز رسد و بعضی را به هفت رسد و بعضی را بیشتر
 بعضی را در سنگاری هم شود و اکثر آن علاج پذیر باشد و نزد اشخاص این صنف هم خبیث قسم بود
 یک قسم موسوم با منی باشد آن ماری بود زرد و سیاه و شکم و چشماهی او سرخ بود و سرد است
 باشد و گردن او بار یک و بلند و سرفه مند او کوتا و قوی بود چنانکه گویی دم برید و است
 و ازین جهت او را کله دم گویند و قدر او مقدار یک ذرع و نیم تا دو ذرع بود و همیشه
 او چون قلاب بود چون بگز و نشان دود تران او پدید باشد و از آن موضع سخت صدیر
 پذیرد و همچو غسال گوشت تازه و باشد که سخت از آن رطوبتی آنگ آب شنبلیله به
 روغن زیت پس رطوبتی آید نگاری دور و آن بموضع را به انزاع باز و از زردن محل

آناسی سرخ و گرم پدید آید و شتر با از آن پدید آید چنانکه از سوختگی برمی آید پس گردد بان خشک
 شود سوزش و حرارت آنرا احتیاطاً قدرت پ گرم در نافض پیدا شود و عرق سرد گردد و دلون بشود
 به سبزی زرد و پیچ پدید آید و نفس ستواتر ضعیف گردد و منقش کشتن و فوان و قی صفرا تو لدر کتو
 و بول و شتوار بیرون آید و شب گران میشود و از سخت و غشی بکیند و چند مار دیگر بود که در لوان
 مخالفت امنی از چنان بعضی سیاه تر از بعضی زرد و تر و بعضی به سرخ و بعضی سفید و سبز هم باشند
 و اما در هیت و فعل قریب بر انا آنرا از آنها را هم از مسم امنی دانسته اند و یک مسم دیگر موسوم
 بسقطه بود یعنی تشنه کننده و این مار سه بود که یک شترست و بر تن او نشانی است سیاه
 باشد و سر او کوچک و گردن او قوی بود و تن او از گردن تا بر بنال به باریکی باشد آید و در بنال بزرگ
 رود و از میان نگاه بشت تا بر بنال او به سیاهی زرد و از گردن سوزش حرارت در شکم افتد
 و تشنگی غلبه کند و از آب سبز نشود و آنچه می خورد به برق بیرون می آید نه قبول در گما پر شود
 و تن او بیا سوسوم دیگر ماری بود که از گردن آن منافذ و مسام تن کشاده گردد خون آید
 گیرد تا بحدیکه اگر فرجه بوده باشد درست شده و دیگر باره خون از آن روان شود به سرفه و قی
 خون بر آید و از بینی و گوش و چشم نیز خون آید و جایگاه گردن بیا سوسیه شود پس طویلی
 آنراک می آید و در معده و اسهال و عسر البول و صین النفس و استرخای اعضا حادث شود
 و آواز منقطع شود و حالی همچو ملت لیان مابیت پدید آید و باشد که گرانند و در آنجا بیگنند
 و هلاک شود و اولان این مسم مختلف بود سیاه باشد و سفید منقطه بنقطه سیاه در یک رنگ و سرخ
 و مخطط و در انمی جمله همچو مسم بود و ذمیت باشد ششتر رفتن بر زمین همچو ششتر در خان بود و
 باد و در آنمای او در آن باشد و چنان مسم دیگر موسوم بچینه و آن ماری باشد که هم سوس
 و کتاه در درخت شود و هر که را بنیز خوشستن را براد آنرا زرد و بگرد و بعضی باشد که هم سوس
 پیش جلد هم سوسوی پس سرد و میان او هموار بود لوان آنها سرحی گرانند گردن آنها
 اعراضی گردیدن امنی پدید آید و مسم دیگر موسوم به تیر مار بود آن ماری باشد بار یک دراز
 همچو نیز مقدار یک ذرع و نیم و ذرع بسیار دیده اند که خود را بر پهلوی حیوانات زده و همچو نیز از
 پهلوی دیگر بیرون رفته شخصی درین حکایت کرد که دیدم که بزنگ ابریشم در بار خود ران

و از آن نرف الدم بر آید تا بر ششم در دهن او بود و بزور او را در پا ره کرده بود از سر تا دم از
 گزیدن آن هم قریب به ماراضی اعراض پذیر آید و آن گزیدن و قسم دیگر موسوم به بلوطیه بود
 آنکه در حلیکه بلوط بسیار باشد مادی دارد هرگز را بگزید پوست باز گزارد و آن که اورا امت
 علاج کنند هم پوست باز گزارد و ازین مار پوست خوش آید و هر که اورا بکشد این پوست در
 گیرد و اعراض لس آن گزیدن چون اعراض گزیدن اغنی است و قسم دیگر اغنی موسوم بجادر
 سبب است مشابه رنگ او بزرگ گاورس و اعراض لس آن نیز همچو گزیدن اغنی است و قسم
 دیگر موسوم بزغشا بود و این مار سبب باشد زگیل بزنگهای مختلف از گزیدن آن و جگر و دوا خود
 شود و بر زود روز بکشد و قسم دیگر موسوم به کفچه بود و حبت آنکه سرد چاه او بین باشد و میان
 سرد و دوا چاه بود و گردن بلند شبیه کفچه و چون بر او رود سرد سین را سخت بلند برداشته
 رود و چنانکه گوی ایستاده میرود و از گزیدن آن نیز همچو اعراض اغنی است یعنی پذیر آید و در صحنه
 از چنپال حوالی نزد ماری بود مقدار یک شیر و از سر تا بزم یک اندازه و رنگ صندل
 صورت بود و کور چون بر سر راهها خند خنار و کسی در عی خفته است و آن مار را مدار گویند
 موسوم بر صغی که آن نام دارد و حبت غلغلی آن در آن محل و بعضی آنرا کور مار گویند و حبت آنکه
 کور است از گزیدن آن اعراض لس اغنی بر ظاهر شود و زود تر از آن بکشد و قسم دیگر هم موسوم بسور یا بود آن
 ماری باشد بزرگ در ریائی و گزیدن همچو گزیدن اغنی بود و قسم دیگر هم در ریائی بود که از گزیدن آن
 درد سخت گیرد و مسوع سر مایا برود و حذر شود و هلاک گردد با سمی مخصوص بود و قسم دیگر موسوم به ساحل
 بود و آن ماری بود سخت سیاه باشد در جایهای دور از آب و سنگسنا ماری در از و از گزیدن
 اعراض اغنی پذیر آید و بعضی زود تر از اغنی کشند باید دانستن که زهر ماران اگر چه
 در یک طبقه باشند به حسب اوضاع مواضع اوقات و احوال متفاوت باشند چنانچه زخم
 مار ماده برتر از مار نر بود و حبت آنکه دندانهای نیش ماده چهار و بیشتر بود و نر را که دو نیش بود
 بود و در طبقه اغنی نر گویند که به بعضی اقوی باشند و مار جوان برتر از پیر بود و گرسنه برتر از سیر بود
 و در یک صنف بزرگتر و در از تر آن برتر از خرد و کوتاه باشد و آنچه در مواضع خشک بود برتر از آن
 باشد که بنزدیک آب میباشد و آنچه در میان سنگ و کوه جای دارد و برتر از آن بود که در زمی

و همواری و شست جای دارد و آنچه بتان و آخر بهار گزید برتر از آن بود که بر یک فضل گزید و آنچه
سیاه بود برتر از سرخ باشد و سرخ برتر از زرد بود و زرد برتر از سفید باشد و سفید برتر از
بزرگ باشد و خاکستری میان سرخ و سفیدی بود یعنی برتر از سرخ باشد و آنچه یک زخم
زخم دیگر از صنف تر از زخم اول باشد و آنچه در خشکیها گرمی روز گزید برتر از آن بود که
در میان آب اتفاقاً و یا در وقت خنکی و آخورد ز شب گزید و آنچه زده بود برتر از آسوده باشد
و آنچه در وقت جفت گرفتن گزید برتر از اوقات فراغت آن باشد و آنچه نیش بر شریان
با عصب یا رگ رسد برتر از آن باشد که بر پوست و گوشت چسبد و آنچه با اعضا سه رتبه
زودیک بود برتر از آنکه باشد و زود و زود حکما در مجربان هنوز هم مار سیاه برتر باشد از دیگر
انگها و هر چند سیاه تر باشد برتر باشد و زهر مار مطلقاً نزد ایشان سردست جهت تخم زهر خراب
بودن و کم در کردن و بگره های قوی علاج یافتن و نزد حکما سه یونان و اتباع ایشان
هم مار در فایت گرمست جهت سرعت نفوذ و احراق و تعینات قویه سر میوه و تولید حرارت
زهر مار بیشتر در زهره و دندان و کله و قریب دهن باشد و انتر علم الؤاع عقرب
از دم سه نوع بود یکی آنکه دم برداشته دود آن سخت لون به سفید باشد نه صفت
باشد سکره و زرد و شیر و کبوتر و غیر نکش و سیاه و دود ناک و دویجی دودک باشد که بعضی را
قالب تن زرد بود و دنباله سیاه باشد و این نوع که دم انزیرین مالک بسیار بود در وقت طلوع
شعاع شمایی حرکت و قوت ایشان بشتر باشد و از جمله اصناف و سه ماده بزرگتر
بود از زود لیکن نیش ماده باریکتر باشد و بعضی عقربها و نیش باشد و از زخم او و نشان پیر
بروز از جمله اینها زهر سیاه برتر باشد و زرد و سفید صیحت زرد و هره و نیال بعضی را بیشتر
زرد و بعضی را کمتر و اغلب شش هره داشته باشند از هر که زدم بیشتر در بیش دم او باشد مطلقاً
از دم که بود از گزیدن برین نوع همه تن گرم شود و جا نگاه زخم سرخ گردد و آماس دود
نزد و پندار که برف برومی بیاید و گاه بخلد پو غلیدن موزن و لهما اختلاج کند و توان و ش
قالب شود و بقی چیزه لزوج بر آید و لرزه و استر قاپیر آید و همه تن و باه اندر شکم افتد
و آن او بگرد و قراط برومی افتد: تخصیص که زخم بر سافل بوده باشد و نسی لب همان کونی افتد

و در چشم او رطوبت میآید و گوشه چشم می افتد مقعده بیرون خیزد و قنصب آماس کند و اگر زخم
 بالاسه نیده باشد در پیخورد دست آماسی پذیرد و باخرین زبان سطر شود و دندانها بر هم
 نشینند و این هنگام این علاج بود جالینوس میگویی که اگر زخمی از دور شربان افتد غشی آرد
 و اگر بر عصب افتد شنج کند و اگر بر روده عفت پذیرد آرد و نو عید مگر عقرب پرور بود و آن در شتر
 و حوزه بسیار بود و گاهی از زمین برخیزد و با دانهها بجای دور بر دوزخ آن گویند همچو عقرب
 باشد نوع سوم بر اجزای بود جهت آنکه در رفتن دم خود را بر زمین کشد و شکل تن او همچو
 شکل برگ انگدان باشد و بجزستان و عسک بسیار باشد گویند زهر او گرم بود در حال که زنده
 در او بسیار باشد و یکروز یا سوم روز در سخت پذیرد آید و لون او بگرد و باشد که بر فغان شود
 و زبان بیابان و جاکه زخم ریش کرده و بول خون شود و باشد که شکم باد گیرد و هلاک شود سخت
 خفقان کنند و به غشی انجامد و سبب آنکه در اول در دوزخ او صعب نبود و تورا برادر اهل
 نباید کردن که زهر او بر باشد و چون مستولی گردد بریر علاج پذیرد حضور صا در او آخر گویند که زخمی
 هست در بای آن نوعی مخصوص است از گزیدن آن شکم بر آمانند همچو اشتفا و بخواست آرد
 بادار و در حکما بریند هر جمیع اصناف عقرب را گرم دانسته اند جهت غلبه دج و حرارت و علاج پذیرند
 سردیاد و حکمای دنان زهر غیر حرارت را سرد دانسته اند جهت سردیافتن و درختی و قبول علاج
 گر سیاه و حتی رجوع این اجزای بود بخواص سوم بیطبیعت آنها چون چنین باشد استدلال
 نیکو تا بر اینها و در مار و نه در بیش دیگر با انواع عکلیوت لطفاً آن بسیار است
 سسی و سی آمانا که پایا در از دارند و انز خانان مقام دارند یا در چوبسار یا در بر و
 دیوار بای خانه و روی آبهادام نند سسی معتد با نزارند و کبک مفرته زسانند و آنچه غیر اینها بود
 در صحرای کم آب و زمین در سنرا زها و خرابها و شورتانها جای دارند اکثر سم بردارند و مفرت
 رسانند و این نوع را زوتلیا گویند و آن اصناف با سسی خاص موصوف بود جالینوس میگویی
 روئیلیا یازده گونه است و بدترین آنها مفرست که موسوم بر تیلیا در از دارد و ازین جمله
 بعضی سفید و کوشک و کوهک بان بود بر پشت او نقطه های در فشان باشد همچو ستار باد از جهت
 موسوم بود کوهک و بعضی رز و دز برگ و در از باشد زغنی دار چون بر او رود گویا سر او کرده باشد

و این را بعضی جایا و مالک خوانند و بعضی بر آنکور سیاه مانده و کوچک بزرگ بود و هر دو در اعلیای
 ناسه و بفارسی آنکور نرگ گویند و بعضی دهان بر میان سر باشد و پایای او کوتاه بود و سیل و بیسه
 پشت بود و هرگاه خواهر کسی را بر نرگ طوبی از دهان بنیزد و بعضی بر شکل مورچه باشد گردن
 او سرخ و سر سیاه و پشت او منقط به نقطه های او ان بود و آنرا الملیله گویند و سم آن ضعیف
 بود و بعضی بزبور مانده و آنرا زبوریه نامند و بعضی مقابل دانه کر سینه بود و دهان آن خرد و شکم
 سرخ و دست و پایای آن سفید باشد و آنرا کر سینه گویند و بعضی دو چهره مانده و آنرا دو چهره گویند
 و بعضی بزرگ و فرخنده شکم و آنچه خاکستر لون و موی دارد بود آنرا بعضی جابا بوسه و فندک گویند
 و او درین موراجی گرد سار و اکثر بر او آن سوراخ از دام لهاب خود تند و بعضی کوتاه
 دست و پای بود و بجهت سوزن بود و گس بگیرد آنرا فندک گویند و بعضی سخت سیاه بود و بعضی
 دو دناک باشد و گویند که یک صنف از وی باریک و سبز رنگ بود و دوزیر گردن او چتره
 بود چون سوزنی دور گزیدن جلا اینها سوزنی غالب و در سخت پدید آید و باد در شکم
 گیرد و عرق سرد کند و سرما یابد و موضع گزیدن آن بیابان سرد و بیمار در سردی شود و در آخر
 بزه شود و به سبزی میزند و در اکثر حذر نیز حادث شود و خواب نیاید باشد که از رتبلاد در دل
 خیزد و عقیان و صدراع سخت پدید آید و تمامی تن را فرا هم کشد که راست نتوان شدن و غشی
 افتد و هلاک کند و از گزیدن سیاه فقط رعشه نیز افتد و آنها گران شود و از گزیدن کوبه
 گرانی سرد استرغای همه تن حادث شود و از گزیدن غلیبه گز از دوسری همه تن و بزرگی بول
 و محفوظاتی میرادتی پیدا آید و از منقطع شود ازین سیاه و دوناک در دوسره و قی ستواتر و
 در دوسره سرفه پیوسته پدید آید و بزودی کشد و از گزیدن زرد مویس ناک رعشه پدید آید
 و از گزیدن دیوچه آلبا بر آید و زبان سنگین شود و از گزیدن زنبوریه که از دوسبات و
 صفت ناز پدید آید و گزیدن کر سینه آواز منقطع شود و نوط بر او و بزرگی بول و سردی
 همه تن پدید آید و از گزیدن قی مویس و از همین حالات نیز ظاهر گردد و جنده را بعضی سخت برداشته
 اند و من هرگز نبرم و نه شنیدم که از این مفرته سخت رسیده باشد تا ما از غلیبه مفرته بسیار
 تا هر مینود و عمومی دارد و در خراسان عمده و لک کسی را گزیده گویند کم علاج پذیرفته است

و نزد من آنست که علاج صواب نیافته اند و الا جلا اینها را ملتے هست تا سه روز و هشت روز
 و بسیار را علاج کرده ایم که رتیلا ملک گزیده بود و بر آنکه کینوز عنکبوتی هست در از پاسه
 از گزیدن او باد در شکم افتد و فراسا ر بوض و بز و اطراف پریدار و جوانسه غیبش من دارو
 و پاپای سفید و لیکن یکے بر پیش سراد و دوز و نیست یکے به پیش سراد و آرد چون خطمی آن
 دیگر راست بر او شفاط شده و ازین پس بران مانز که آزاد و دهاست و چهار پا و آن و گر
 راست بوض دوز و بی در خطست بیفزونی و معزیت گزیدن آن هر دو چون معزیت گزیدن
 کزدم است تر بود انواع است سرخ باغی و صحرای زرد و نورچه میان و زرد باغی و صحرای
 و سیاه مورچه میان در آن که چک و بز و گز و بز سیاه و مرز بزرگ که بر تن او دانه هاست تشنج
 او صغف پایا و زانو پا پریدار گزیدن آن و باشد که هلاک کند نگاه باشد که جای صلب شود
 در پیش کرده و آنچه بر حیوانات سموم و می مرده نشسته باشد زخم آن برتر باشد و آنچه زخم
 آن بر عصب افتد درون آن صعب تر بود ساس جانور سے بود سرخ بمقدار دانه از آن
 و سیت شکم و هیت دست و پاپای ایشان همچو پچه عنکبوت بود و بدوی باشد مثل کافیلوس
 و شکم او بنایت نرم بود چنانچه دست چون بران رسدنی الحال منحل شود و این حیوان
 در عمارات کهستان بسیار باشد و تخصیص کنه عمارات اکثر در شقفت خانهای چوب است
 و در دیوارها جای گیرد و شب حرکت بسیار کند و در جامه در رود و همچو پیش تن را بخورد
 هر جای که دم و آب دهن برسد و یا بگردد و درم کند صلب خاش سخت میکند و لوله و غیره میاید
 آید و باشد که تب و قی آورد و اشتهای طام برود چون علاج کند بریری آن در مابحال خود
 باز آید و اقل آن منفته باشد و انشا الله حشرجه حیوانی است که بود و سبزی مائل مقدار ترشی
 و شبیه بود که سخت کوچک و بوی آن نیز شبیه بود و بوی کاره دهلک باشد و انزام آن نیز
 نرم باشد و آن نیز در شقفت خانهای کنه بود و در زیر دیوارها جای گیرد و شب در جامه درود
 و تن را بخورد و بزعم نوعی از ساس بدست اندر بسطام از جبال دار المرز بسیار باشد از گزیدن
 آن درم و خارش تن و تب و لوله و صغف پریدار و قی صغف و بیوشی حادث شود و باشد
 که بیاری برود بری گشرد و انشا الله علم سپس کر کس حیوانی است چون سبیش و

وکنه سخت که چک جاکینوس گوید از کویچکه آن آزار بر تو ان دیدن ولیکن مضرست آن بزرگ باشد
و آن نیز در بعضی جایا باشد همچنان مقام گیرد که در خرجه معلوم شد و بزعم من آن نوع حسنه
پرست از گزیدن آن از شانه و مقدره و ازین دندارنا خون روان شود و بقی نیز خون برمی آید
و بر سر نیز چون برمی اندازد و باشد که از دست بشود و الله اعلم بلیک اندر ناص و نوزان
و قلاب سردم او سمیت بسیار باشد و بر عفتو برسد متعفن آن ز حسم باشد البته آن
مصرف هلاک شود و این خاصیت عجیب است و اعراض آن قریب با اعراض لس ماران متوسطه
السم باشد و تا خون و دوزخم خالی است از سمیت نباشد لیکن بسلاست نمایند باشد
و الله اعلم سگ و یوانه سبب دیوانگی سگ سوزنن اخلاط یعنی سمن شدن آن بود بواسطه
گرمی و عفتو است هوا یا بواسطه خوردن حیوان سمی اشیاء آن دیا خوردن آبهای عفن و مردها
و مستغفات و یا بواسطه بدن سگ و یوانه بگز و علاست جز آن می آست که احوال طبیی و مختلف
شود و باشد که تن او لحمی برآساید شود و چیزه کم خورد آب نکند و قرار نگردد و چشمهای او
سرخ بود و اگر تشنه شود و خواهد آب خورد و از آب تبرسد و مفرست کند و باشد که بلرزد
و از زه اندر پوست رویش او افتد و چشمش تاریکی کند و زبان از دبان آویخته بود و بیرون
و لعاب کفناک از دهن او بچکد و از بینی او برمی آید و گوشتها در آویخته بود و سرد پیش انگنده
و تورا آدرده و بیک طرف برده باشد و دوم در میان کشیده از همه چیز در ششم در رسان باشد
و آواز نکند و نتواند مگر تیز و عفت بسیار کند و بدان مانده که گوی او را تشنه باشد و رفتن او
چون رفتن مسان بود و چند گامی که رود بسرد آید و هر چه پیش راه او آید خوردن بران نیز هر
بفرس حله کند صاحب خوردن آفتا شد و مسان که او را بنیند بگزیزند و اگر ایستد باز خوردن آن سگ
با مجال قرار نباشد و لهذا ما پیش او بریم زنده و دلیل بر خاک می افتد بسیار باشد که چون یکبار
بآبی رسد تبرسد و بلرزد و برسد و برای که رود بطرفهای دیگر سل کند و در گزیدن آن اگر چه
در اول اندک جزا است پر بر کت با شزار دیگر جزا است و یک بعد از چند روز آنرا شها برآید
و چشمهای او سوساس و اختلاط عفتل و تشنج اطراف و اختلاط ابروان و قواق خشکی دهان و
تشنگی پرید و خوابهای اشعه و هوانا که بنید بر خود بلرزد و از روشنائی بگزیزد و از امام و تشنج

نجات روی و پس روی او ریش گردد و آواز او گرفته شود و یا خرد گردید و از آب ترسد و هر گاه که
 آب بیز می خیال سگ در آب می بیند و از آن سخت تنفر و گریه میکند و همچنین از همه اجزای
 گریزان باشد و گاه بود که اعتقاد کند که آب پلید است و باشد که در خاک می غلطد و باشد که به شهرت
 مباشرت منی از وی جدا شود و تشنج و کزاز او کند و عرق سرد آید و غشی کند و هلاک شود و باشد که قبل
 از آن گاهی از غایت عطش آب طلبد و چون بیارند سرباد کند و نخورد و گاه باشد که به جملها
 آب در حلق او چکانند و در حلق او چکانند و هلاک شود و باشد که گاه بانگ سگ کند و باشد
 که آواز منقطع شود و امززش بیشتر حالها بول او رقیق باشد که سیاه شود و گاه باشد که باز گیرد
 و در ستانه او پیدا آید و طبع او اگر خشک بود و گاه بود که ستانه و مجاری بول او درد و سوزش
 عظیم میکند و چیزه ببول آدمی آید به شکل سگ کوچک و این حال اسیدوار بود اگر چهل عدد
 از آن بیاورد ببول خلاص او بسیار مجرب است و عجب تباها حال او است که بر گزیدن مردم صحت
 و هرگز بگذرد همچو او دیوانه شود و طعام و شراب که از وی بماند هر که بخورد هم دیوانه شود و دیدیم که بسیار
 حیوانات و شباع را گزیدند بعضی را نفس و آب دهن با در سید بے آنکه گزید همه دیوانه شدند
 و چند اسب را دیدیم که گزیدند بعد هفته دیوانه شدند و خراط فریاد بے اختیار او شنیدند و زینکند
 و خود را بر نران میگزیدند و بر می حسپند تا مردند و مصرت تو دیوانه گزید باشد و باشد که چون
 در آینه نظر کند خود را نشناسد و باشد که بجای خود سگ در آینه بنزد و نرسد بر آنکه هر که از آب ترسد
 علاج او آسان تر بود و بعد از آن کم خلاص گردد و اگر در ستانه بگیرد و سگ بچه آید ببول علاج
 یا بر دالا آنجا که زخم نباشد و بی نفس آن اعراض ظهور یافته باشد علاج پذیر بود و اگر چه از آب ترسد
 و آنرا که در گزیدن خون بسیار از جراحت رود باین اعراض بر بود و کمتر ظاهر شود و علاج بهتر پذیرد
 و هرگز او را در بول او خون گردد و از ترسیدن آب این شود و از نجات در اسب عظیم رسانند
 و بعضی دو هفته ترسد و آب و بعضی بعد از چهل روز ترسد و بعضی از پس چهار ماه و بعضی از
 پس شش ماه و بعضی از پس چهارده ماه و بعضی از پس هفت سال بر حسب صفت و وقت سم
 به قبول طبیعت و حفظ و مدار آن و مغلوب کشتن و مدد یافتن سم و بعضی ترسیدن او را بعد هفت
 سال شیخ کرده اند و این نیکو نیست حجت آنکه هر چه تاثیر آن پس از چهل روز چهار ماه ظاهر توان ترسیدن

بیشتر از آن نیز مملت توان یافتن بسیار سوسمان را دیده ام دهم شنیده ام که بعد از علاج هر سال
 همان وقت باز اثر سے از مضرّت آن سم ظهور مییافت دیگر علاج میکردند و سالها بر همین نحو می
 گذشت و اکثر سم آن در چهل روز بگذرد چون گزیدن سگ دیوانه با غیر دیوانه شبیه شود خواه
 که تحقیق کنند باید که چیزی خوردنی بر آن جراحت بنزند ساعتی بعد از آن پیش مرغ گرسنه
 اندازند اگر نخورد و مضرّت نماید یا بخورد باید دانست که دیوانه بود و الا نه و اگر چیزی
 از آن جراحت می پالاید قدر سے همان یا گزشت بر آن بیالانید و نزدیک سگ دیگر اندازند
 اگر مضرّت کند و نخورد باید دانست که دیوانه بود و الا نه و آنجا که زخمی نبوده باشد شکل بود
 احتیاط بسیار باید و الله اعلم گرگ دیوانه علامات آن و اعراض گزیدن آن همچنان
 بود که در سگ گفته شد لیکن سم گرگ بدتر باشد از چهل روز در بگذرد و اکثر بکتر از چهل روز
 کشته میشود بجای سگ گرگ بنید و بر اسد قبل از خوف از آب یعنی خلاصی باشد
 بعلاج گفتار دیوانه و شغال دیوانه در و باه دیوانه و راسوس دیوانه
 علامات اینها اعراض گزیدن اینها قریب با اعراض گزیدن سگ دیوانه بود و در
 آب از اینها بنید و ترسد و تخصیص بزرگ اینها با وجود امکان جنون دیگر حیوانات
 هم مضرّت از آنها است که اهل تجربه جنون اینها را بی آنکه حیوان دیگر اینها را گزیده
 باشد و بواسطه آن شده باشند دیده اند در حیوانات دیگر نیز دیده اند و باید دانست که این
 جانوران دیوانه زود می بنیزند بمجموع و عطش و اضطراب و سمیت ماده خورد و جنون آدمی
 نه اینچنین است اما تریاقات بناتی مطلقاً آنچه معتد از مضرّت معتد بها عاوس
 باشد اینها بسین میگرد و مخفی نماند که خصوصیت فعل هر تریاقی و طریق استعمال آن
 بجز دیگر بقریب معالجات و غیره مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی جدوار بفارسی
 ماده پر دین گویند آن چهار نوع بود بنفشه سیاه و سفید زرد و بهترین جمله بنفشه بود که چون
 باب برنگ بسایند و کاغذ سے سفید بر آن بیالانید بنفشه گزیده شود و باید که هر دو
 و صلب اندرون گران وزن بود و بنایت تلخ بود و صفت آن که هر چیزی که تلخ
 باشد از ترباتی خالی نبود هر چند تلخ تر بود تر یا صفت آن زیاده باشد

و اعلامی آن در حوالی بیش اندر که کید پرست و دید و سیاه خطائی بهتر بود از زرد و سفید بندوی
 و کشمیری بهتر باشد از زرد و جردار به سفیر را درون به سپیدی گرایند که چک بود و بسیار صلب
 نباشد و جردار اعلا تر باق جمیع سوم بود و بدین سبب هندیان آنرا تر بے گویند بعضی نادانان
 مطلق بے بیس و نفع جردار در جردار نامها به تفصیل مذکور است و بعد از یک شقال از جردار
 سفرج نیکو بود و کتر از آن هم سفرجی کند و حکمای هندی بے را با هم صلایه کرده میدهند اسهال
 نیکو میکند و در علاج دامیل و طواعین دوبا با و سوم اعتماد تمام بر خوردن جردار کند طبیعت جردار
 گرم بود و سوم درجه خشک در دوم درجه در جاج ابن بیطار آورده که در چلیپای انزلی
 از جردار سیاه باشد که آنرا نسله گویند طعم آن تلخ است و از عفونته عالی نیست برگ
 نبات آن بگزینة الثعلب مانند با این نبات دیگر میردیر شیرین طعم و بیج او یا بیج آن بهم برفته
 چنانکه گویا اثر یک جلد و آنرا طوره گویند و آن سم قوی است و تریاق آن همین نسله است
 که با او باشد چنانچه بعضی از حیوانات گاهی بخلط نبات طوره را بچرخند و حس سسم درمی یابند
 و فی الساعه میروند و از گیاه تله میخورند و خلاص میشوند زراوند بیخه است و آن دو نوع بود یکی
 دراز است و آنرا طول نامند و گویند که آن امیر است و دیگر گرد است و آنرا حرج نامند گویند
 آن ماده ایست و حکمای هند و حرج را صفتی از جردار زردار و طبیعت مطلق زراوند قریب است
 نیکو دار و در اوست خوردن آنرا هم نفعی قریب به نفع در اوست جردار بود و همچنین در بعضی عفونات بود
 درم از زراوند بیاتنا مند و قدری ضاد کنند عظیم مانع بود و لیس هوام را و یا اکثر سوم برابر کنند و در تقطیع
 و تنطیف در حرج زیاده و از طویل بود و زراوند مشهور است و طبیعت آن گرم و خشک بود و سوم
 درجه نبات شکنده باد باشد و مقوی روح طبعی و مفرح قلب است جهت نشی هوام منفعت بردار
 دارد و بر تخمیل سودمند است طبیعت آن گرم بود و در آخر سوم درجه و خشک بود و در دوم
 درجه و از طریقه فضلیه عالی باشد و در تریاق سوم هوام شکنده قوت سمیت همیشه بود
 چون با آن سخن کنند آنرا بکشند سلیمت صمغ نباتی کم منفعت طبیعت و سه گرم است در سوم
 درجه و خشک و در دوم درجه چون بخورند مقادیرت کند با سوم و نطفه کردن بر نس انقی و غیر
 مانع بود در تشخیص تازه دمی و سهل غلط از جردار بود و در شربتی از دمی از درمی بود

ناشغال و فو قرآزاد نیار و دیه گویند و طبیعت آن گرم خشک است در سوم درجه خوردن طلا
 کردن لس عقرب را نافع آید و مار از بوی آن بگریزد و استعمال از نباتات و تخم هر دو بود سیر
 اسبجستانی بود گرم و خشک کفتره مزاج باشد در سوم درجه یا چارم از نباتات است آن
 در بحث سیاه رویه ایا شده و گویند که قوت قوم بری بیشتر است ولیکن هندیان نباتانی
 را بکار نرفلفل گرد سیاه و سفید بود سیاه آن اقوی باشد و طبیعت جلد گرم و خشک است
 تا آخر سوم درجه چون آنرا با سم پیش سخن نیکو کند سمیت آنرا بشکند و قوت آنرا کم نسازد این
 خاصیت هیچ دوا می رانست الا فلفل در زنجبیل واقع است چنانکه گفته شد ازین جهت
 که حکمای هند چون رس میار و اول آنرا با فلفل سخن میکنند و دیگر گویند که دین گشته میشود و طلا کردن
 آن با سرکه فوس عقرب و زنبور عظیم نافع است و جرب و اکثر لسوع را با سرکه یا خمر یا آب لیمو یا غوره
 یا حامض یا اترج نافع پوست هیچ کبیر طبیعت آن گرم و خشک است در آخر دوم درجه
 گویند که آن پادزهر پیش است و در شاخ تازه و برگ غنچه گل و بار کبر هم تریاقه نیکوست جهت
 سموم و بسج و بجز پوست کبر جهت ضرر اکثر بهوش استرخاص پیدا آید مرکی صفت است سعوت
 و کثیر الاستعمال طبیعت آن گرم و خشک بود در دوم درجه بهترین غیر شوش باشد که رنگ
 آن به سفیدی به سرخی گراید و خوش بوی بود در دوم درجه با صفا و آن تریاق عفونات بود و آنشاید
 با شراب یا فلفل جهت لس عقرب و زنبور عظیم نافع آید و همچنین مالیدن محلول آن در سرکه و
 اشابه آن مخلصه سره و آن اصناف بود در شبانگاه و ولایت شام خوب آن یافت شود و
 بهترین آن بود که برگ و بسیار دانه و تلخ و از آب دور باشد زبایت آن بر تبه آنست که چون
 از مقدار نیم درم ازان تا یک درم یا یک مثقال بجز در مدت یکسال هیچ زهره بر آنکس مؤثر نمیشود
 به شخص سم مار و حشرات و در شیردان که او محل یا به سیرست بت شود همچو خوب و از نیزه
 که در میان فادزهر گاه همی باشد گویند که از خوب دوا و خلصات انستین شیشه است
 شبیه بر منه برگ برگ سترماند و بعضی آنرا شیخ رومی گویند و آن سوسه و درمی و منطی و خراسانی
 بود و بهترین آن سوسه بود که بوی صبر کند طبیعت آن گرم بود از اول درجه و خشک
 در دوم درجه و گویند در سوم درجه چون با شراب یا شامند نشس منتن و عصب را

نافع آید و با سرکه خنک خطرناک را مفید آید و مضر شوکران کم سازد و مستعمل از وی تا دو درم باشد
و آن در بول بود و اسهال صفر واقع کند و گرم شکم بکشد و عصاره آن گرم تر بود و در جمیع این
افعال اقوی باشد افسیون بزربادیان رومی است طبیعت آن گرم و خشک است در اول سوم
درجه و نافع بود جهت مضر اکثر سموم و لسوع چون باختر یا شامند و مستعمل از وی یک درم و نیم
مورد طبیعت آن سرد است در اول درجه و خشک است در دوم و از حرارت لطیفه هم خالی است
و رحمت وی در هر موضعی که بسیار باشد عفونت هوای آن موضع آید که راه یا بر طبع برگ و
عصاره ثمره و طبع آن چون یا شامند نش ریتلا و عقرب را نافع آید به تخصیص با شرباب
آذریون نوعی از آن جوان رزدست و لیکن شاخها بسیار دارد و مقدار بلند شود و هموزاد را
نباشد مستدر به برگ او طولانی بود با رغبت و گویند یک صنف او را لون سرخ باشد طبیعت او
گرم و خشک است در سوم درجه و خوردن او سه مضر است جمیع سموم و لسوع را نافع است
و عظیم مقوی قلب است شربت از وی بگردم باشد حلیست صمغ انجذانت و آن دو
نوع باشد یکی سخت منتن و آنرا انجذان منتن گویند و منتن آن قریب به منتن سیر بود و دیگری
طیب که منتن آن کمتر بود و آن را انجذان منتن گویند و منتن اقوی بود و هندیان و اتقانیان بر خنک
و لماتیان این را هینگ گویند و بعضی انگوزه گویند و بیشتر در اطعمه بجای سیر استعمال کنند و بعضی
معتقدند نافع وی باشد طبیعت جمله گرم بود در اول چهارم درجه و خشک بود در دوم درجه
لطوخ آن عض قلب و منش هوام را عظیم نافع آید و بازیت مطلق کردن و با شرباب شامند
همچنین نافع آید و مضر سهام سموم را دفع کند و در ورق نبات و سه که انجذانت آنرا بعضی
گاده گویند و در هیچ آن مخدوشیت قریب هم بدین منافع باشد بهترین حلیست آن بود که به
سرخ گرایرد صفات باشد شبیه ترا علی قلیسوم نباتی است که در اول بهار بر آید و به
خوش دارد و گلهای آوزر در در بود و بر سردی مجتمع شده و بعضی آنرا بوسه دادن
گویند طبیعت آن گرم بود در اول درجه و خشک بود در دوم درجه چون با شرباب یا شامند
جهت جمیع سموم نافع آید و از افزایش آن هوام بگریزند و بر سانج سوسن آسمان گون
است و بعضی آنرا بیخ بنفشه گویند طبیعت آن گرم و خشک بود در آخر دوم درجه

و بهترین می آن بود که صلب و کثیف و خوشبوی بود از آنکه به سرخی گزاید از آنچه تری خالی
 باشد و بیدن و عطسه آورد و مستعمل از وی نصف اوقیه بود تا هفت در حیات چون با شراب
 بیانشا منجمد سموم و لسوع را نافع آید و سهل آب زرد و سره بلغم باشد و تخم دی را هم تریب منفعت
 می در سموم و لسوع و عصاره تخم و بیخ سوسن باغی را هم این مناسب بود بیشتر بار و عن آن
 تریان بیخ فطر و کشتیز بود تخم تریخ آنچه در میان تریخ ترش بود و از آنچه در میان تریخ شیرین
 بود طبیعت جمله گرم است و در اول درجه خشک کننده مزاج است با سوم درجه یک دم
 از آن با شراب بیانشا منجمد است کثیر با جمیع سموم و نافع آید در نوش به تخصیص نش عرق
 و طلای آن هم نافع آید و پوست تریخ که بر روی گوشت می است تریاقت تریب تریب تخم
 می گویند که عصاره آنرا آشنا میداند و کوفته آنرا ضامد کردن برنش امینی عظیم نافع آید و پوست
 تریخ از مفرحات قلب بود و تریخی می آنرا حاض اترج گویند نافع بود لیس مار و حرارت سببش
 و کرس و ساس و حرچه را شربا و طلا و مسفت جنسیاه و تیر بار نافع نماید بلسان و حب
 و روغن آن بلسان در خست اندر مصر در موضعی که آنرا عین الشمس گویند میرود و در بیخ
 موضع دیگر نیز دیده و گویند آن محل قصر فرعون است و رقی می بوی می شبیه است به سداب
 بسنایی لیکن می به سفیدی مائل تر باشد و بزرگی درخت می بمقدار شجره حنظل بود و حب
 البلسان بار این شجر بود چون شوامی طلوع کند پوست این درخت را با سنی تیز زخم کند از آن
 رطوبت ترشح کند از آنکه آنرا به پنبه از آنجایی سترند و جمعی کنند چنانچه در مدت دو ماه تریب
 بر طلا حاصل شود از جمله آن اشجار و در ساله دو سه رطل بیشتر یا بنیادین روغن بلسان
 باشد و مستعمل غالباً این اجزا بود عصاره ورق می نیز در تریات گاه به داخل سازند و
 عودی در تریاقت قوی باشد از جمله این اجزای روغن اقوی و احرا و الطیف بود و نگاه حب و
 آنگاه عود می و حرارت روغن بلسان تا سوم درجه باشد پیش جلد دوم درجه بود و بهترین
 روغن بلسان آن بود که آنرا منشرش ساخته باشند روغن دیگر و علامت خالص و سه
 آن است که چون بر زبان زنده اند که زبان را بگردد و در بوی می بیخ حرقه نباشد و نرم
 و سرخ الا سخلال بود چنانچه در آب فی الحال حل کرده در آب چنان آید که گوی شیر است

و اگر چسب در آن بیالایند و بشویند هیچ از اثر آن در آن بشوید و اگر کثیر از آن در شیره زیند
 شیر را به میزد و گویند چون کثیر از آن با شیر یا قیاسند حضرت شوکران و خان المزد و امثال آن
 بار دارند و اکثر خوش را نافع آید به شخص عرق برادر و حسب عود آن همین فایده بخشده گویند هر که
 با اکثر سموم متداولست کثیر کار جوئی بزبان هندی تجوی را گویند نبات آن بر روی زمین
 پس باز میشود بهمانه یکسان و ساق نبات وی بنیابت ضعیف بود و برگ های آن لیز و جاس
 در مقابل یک دیگر باشند و به نصف عدس مانند و در میانک بسیار روید و اکثر در زمین های
 ریگ بوم و در از آب و نزدیک آب و اقوی آن بود که در از آب روید و سرخی در نبات
 لونه باشد طبیعت جلا آن گرم و خشک بود و در اول سوم در و عصیر آن دیان درق ورق
 آن چون با شراب بیاشانند اکثر بیوش را نافع آید و طلا کردن عصیر هم مفید بود و اگر با شر
 بیاشانند سهل اخلاط بریاشند و سموم را از بدن برانند بخت گره بزبان هندی
 نام گیاه است شبیه به نبات حنا و بادروج و اعلائی آن در جنگلهای بلند یافته
 ضعیف آزاد گیلان در مرغزارها یا بند و اوان بعضی جهت صباغی رنگ سیاه گیرند طبیعت
 آن گرم و خشک بود در سوم درجه و آشناییدن عصیر و سحوق آن در شراب و طلا کردن عصاره
 آن جمیع گزیدن حیوان را مفید بود کالاجهر از زبان هندی یعنی سیاه شیطرج و این
 شیطرج سیاه برق و برگ بود و اندر هندی یافته شود و پوست چوب خشک آنرا جهت
 آتش کمانیدن با آتش بزرگ نگاه دارند و هندیان آنرا جارس گویند یعنی اروس که در
 جنگاه سیدارند و جارا درین ملک جنبا گویند و آن علف را جهت غلبه شهرت این پوست را
 با سم آن پوست باز خوانند و شیطرج مرطب آن بود طبیعت شیطرج مطلقا گرم و خشک
 است در سوم و سیاه را گرمی و خشکی در آخر این درجه باشد و نبات حاره و حرق بود چون با شر
 بیاشانند جمیع نفوس و لسوع را نافع آید و عصاره وی طلا کردن مفید آید جنبطیا نبات است
 در قتل کوههای بلند در محله که سایه و نمناک بود و روید و عظیم آن بمقدار یکدراغ آب و نیم دروغ
 باشد و ورق آن شبیه لورق جز و لسان الحمل باشد و ساق او مجنون و املس و با عقد
 بزرگ بخلط اصعبی باشد و لون آن به سرخی تیره گراید یا بزرده و سیاهی و لون بکسر

بکسر آن بزردی ز نوزد مشتمل سابق و عروق می بود و بهترین آن می بود و تخصیص آنچه در قطن اسیان
 شامه یا نیز طبیعت جمله آن گرم بود و در سوم درجه خشک بود و در دوم درجه و خوردن آن عظیم
 نافع آید لیس معترب را و در سوم با غرض کلب کلب و اشغال آن را سفید بود و چون طبیعت آن
 آن گرم است در سوم درجه خشک است در اول و دوم درجه چون با انجیر و سرداب
 کوفته بخورد و جهت مسج مسموم نافع آید و یا پیاز و نکضه و گردن عض کلب کلب باشد و روغن
 آن بخورد و تنها و با طعام مضرت بلا در و چون سائل و شوکران و حجریات سے و در راج
 و نوزده و درک کم کند و با انجیران مضرت خون گا و با نوزد از نریس از طبیعت گرم است
 در سوم درجه اول در طوبت فضلا هست آن آب را بانگ و شراب برگزیدگی سگ
 دیوانه و اشغال آن نظول کردن نافع آید و خوردن سیاه خام ضرر باد سوم و عفونات
 هوا باز دارد و همچنین مضرت آب هاسه بر راپر سیاه و شان در کنار آبها
 به تخصیص قنوات و چشمه سارها بسیار رویده به کشیز روید به کشیز نو برآمده
 ماند لیکن ساق برگ هاسه آواز سحرخی به سیاه گراید و به غایت صلب
 باشد و برگ آن سبز بود و بیج گل و بار نیس در دو ساق و بیج ندارد و طبیعت
 در حرارت و پیوسته فریب متعادل باشد و یک درم و نیم از برگ آن ساییده
 با شراب بیاشامد زندهش مار و هوام و عصنا را نافع آید و پنجگشت درختی است
 که برگ هاسه آن بیج بیج با هم بود و بیج بیج کتاشه و هاسه آرد و شبیه به فلفل سفید
 لیکن سخت تر و کم طعم تر از فلفل باشد و بعضی بار آنرا فلفل گویند فارسی گویند هندیان
 پنجگشت را سیماسی نامند و درین ممالک مشهور بقافله الفل بود و گویند جهت تسمیه است
 آنست که خوردن و سه منی را خشک کند و برین جهت نسل منقطع شود یک درم از ورق
 آن بیاشامد زگریدن مار و سم صفیغ را نافع آید و نهادن آن عضو سباع دیوانه را
 سفید آید و از دود آن هوام بگیرد و طبیعت سم هاسه گرم در اول درجه خشک در سوم
 درجه و تخم در انفع است بی باشد جوده نوحه بود از در سنه لیکن از آن خوشبو باشد و در خواص او
 بود طبیعت و شمی آن گرم خشک است دوم درجه طبیعت حلی گرم است سوم درجه خشک دوم درجه

طبع آن جلد نافع بودنش هرام شراب و طلا به تخصیص نش عقرب را هر ک طلع بود در که مهستانا بیا
 رو بر نزدیک آبا و ساق آن مقدار و در نزع شود و ضحامت نشل عصا سه بود و چون خشک
 سفید بود و برگها سه آن پن بود و بسیت برگ خیار و تخم آن بسیت تخم لاله که سه بود بود
 تخم و علف آن قریب به بود و تیار ویه باشد بلکه اوقه بود و علف تازه آن در بهار آن
 در دکن پرورند و با طام جوزند طبیعت تخم آن گرم و خشک بود و در سوم در چه یک در م
 ازان بیاشامند اکثر لسوع را نافع آید و در اچینی طبیعت آن گرم و خشک است در سوم
 در چه سفر ح قلب و مغز سه قوطی برنی بود و با اسبیر گفته ضما دیکو بود و لس عقرب را و خوردن
 سه مضر سوم هرام را دفع کند در متویات نافع آید بار خیار چون تازه بود با شراب بیاشامند
 نش هرام و خشرات را عظیم نافع آید و با تخم گفته ضما و کردن نش و عض حیوانات را نافع باشد
 طبیعت آن سرد است در اول در چه و خشک است در سوم در چه رفته مشهور است آنچه
 رطب بود چون با او ویه به خوردن با جمیع سوم مساوست کند و نک برنش افنی و حیوانات سه
 طلا کردن نافع آید حب الرشا و تخم تره تیز است و آزار حرن هم گویند طبیعت آن گرم
 و خشک است در سوم در چه خوردن آن با عمل ضما و کردن نافع آید برنش هرام را و از دود سه
 بگزیند تره خشک برمی خشک بنامست شو که برگ آن شبیه است برگ خرفه و بری
 آزار شاهانه در از بود و بر زمین گسترده شده و پیش برگ با سه وی ماری صلب و تیز از
 و ماری صلب آورد و بستانی را شاهانه از زمین برخاسته باشد و بر شاهانه سه و سه
 ترازنج شاهانه بود و برگ سه پن تر بود و خار سه تزدورق وی نماده بود و چیزها بران
 رسته باشد همچو سه بار یک و مجتمع چون سه سبزه و بای صلب یا آن بود طبیعت سرد سه
 مطلقا گرم و خشک است در اول در چه لیکن بری را افزون تر باشد از تری چون دو در م
 ازان با شراب بیاشامند نش افنی را نافع بود و دو در م تخم با شراب سوم مقاله را سفید آید حاصل علف
 است ترش طعم و برگها سه پن و در و برگ و قوی و بعض جایا آزار ترشاله گویند آنچه
 از آب و در روید بهتر باشد خوردن آن لس عقرب را سفید آید و چون تخم آنرا خورد و باشد
 اگر عقرب بگزیند هیچ مغز نکند و طبیعت آن گرمی مائل بود و تر باشد در دوم در چه

تر و درخت گرم طبیعت آن سرد و خشک باشد چون بیانشا سلسه بیلار مانع آید طبع حشوق آنرا
 و نیز بکجا هوامند تلخ بود آنرا نوعی از کاسنی دانسته اند طبیعت آن سرد تر بود چون بجزند با اکثر سموم
 مقاومت کند و صفا دوی نافع بود جله لسوع را بخصیص لسع عقرب برده صفا دگاستی هم ازین منفعت
 تمام بخشید کرب انواع است مشهور چون برومی و دیگری طبیعت جله گرم است اول درجه
 خشک است در دوم درجه و عصاره آنرا چون با شراب یا مستنافع آید نهوش و عضو من را که آن
 سفارسی گندنا گویند و بعضی جایاتره خوانند آن انواع بود بری و منبلی و شامی و بهترین منبلی بود
 طبیعت آن گرم است در سوم درجه و خشک در دوم درجه عصاره خام پنجه آن خوردن
 نهوش را نافع آید مثل ارزق صغریه است معروف و منقل و نوع بود صغریه عربی و آنچه که بود
 آن نره شجره دوم است که آنرا سجامی بزند و آن دیگر با غیر عملی اند و بهترین متکلمها ارزق صغریه
 تلخ طعم و بیض و جو شویس باشد و سریع الاصلاح بود که طبیعت بر سردی و خشکی مائل
 باشد و طبیعت دیگر با گرمی و خشکی مائل بود چون یک مثقال مثل ارزق بیانشا منجست
 لسع هوام نافع آید و مثقال سهل عظیم بود سیر نباتی معروف است طبیعت آن گرم
 و خشک است در سوم درجه خوردن و بولیدن آن مقاومت کند با عفونات و جت لسوع
 عظیم نافع آید و صفا دنگو بود لسع زبوز را و شریجه از دوسه دو درم باشد با سکنجین نامانخواه
 کئی معروف است طبیعت آن گرم و خشک بود در سوم درجه طبع آن بر لسع عقرب ریزند
 در دسا کن کند و خوردن وی نهوش هوام نافع آید و هندیان نامانخواه را اجزاین گویند و نبات
 مستقد باشد صد انب بستانی نباتی معروف است طبیعت آن گرم و خشک است
 در سوم درجه چون بکدرم از تخم آن به شراب بیانشا سلسه با جمیع سموم مقاومت کند من قیل
 و سن بیدیا انجیر و جوز کوفه خوردن جت نهوش و صفا کردن بسه مفید آید کچند بسلس گرم
 و خشک است در اول درجه خوردن و عن آن نافع بود ضرر بلاد و مزاج و امثال آنها را و
 گویند جت گرمی یا رشا خدر مفید بود و مالیدن روغن بری بر درم و جراحت بلاد و مزاج
 بزودی اصلاح آورد تخم سر و گوی اهل که آنرا ادرس گویند طبیعت آن گرم است در
 اول درجه خشک است در دوم درجه چون دو درم از آن با شراب بیانشا سلسه هوام با

نافع آید و از بخور تخم سردی کوهی دبار سرد مطلقاً هوام بگیرد و تخم سرد را که مطلقاً با همه سموم
 سفاقت نماید برتری سمیت شو نیز بود و طبیعت آن گرم بود در آخردوم درجه و خشک
 بود در سوم درجه چون با شراب بیاثنا منجبت نش هوام نافع آید سیاه تخمه مستعمل طبیعت
 آن گرم و خشک است در سوم درجه یک دو تخم از آن بیاثنا منجبت لسع رتبل نافع بود مفرز
 سموم را کم کند عصب عصاره عوزه انگور که شب بر ایتاب مانده صاف شده باشد یک گره
 از آن در کشنده ناشناگزی که اکثر هوام را نافع آید به تخم صیس ساس و حشرجه و سپس و گرس
 و زنبور در از او عصاره آن تریاق اکثر سموم بود و زرد از تر بنی رسد و در اعضا سفود کند و منغ
 سفود سموم کند و هر تریاق که با او منم کرده خورند آزار زد و بدل و اعضا در و اح رسا نند و تاثیر
 آزار زد و تر پدید آید و سرکه آزار برهنوش طلا کردن نافع آید خصوصاً که برگل پاکیزه خشک
 چکانند و در لسع زنبور رانی الحال تسکین دهد و خوردن بعد از دویه جالیه قوت آنها را تسکین کند
 مشهور است و آن انواع بود بهترین آن قیصره و وجود آن است طبیعت آن سرد و خشک
 است در سوم درجه تریاق بسمای گرم و مفرح دل و منوم و تلمط روح باشد و بالخاصه خورند
 آن طبع پیری پدید آرد و منی را خشک کند و شهور را ضعیف سازد و لیمو پوست و تخم او گرم
 و خشک بود در دوم درجه و ترشی او سرد و خشک بود در دوم درجه در جله اجزای او تریاق
 نیکو بود نسبت با اکثر سموم و در پوست تریاقیت بیشتر باشد و مقوی قلب بود و ترشی او تریاقیت
 بیشتر از تخم او باشد و قبل از وقوع سموم خوردن هم نافع باشد بار و او بنجیست بزرگ
 برگ نبات آن به برگ زرشبیه بود و نبات آن همچو زرد در خان رود باران همچو خوشه انگور
 سیاه کوچک دانه بود و این پنج را در تری چون قطع کنند رطوبت غلیظ چون سسزنگ با زرد
 بردن آید لیکن بر لوی باشد و لون آن بنج از سفیدی بزردی گراید خصوصاً در جن خشکی و از
 بنج تر تب صلب تر و عظیم تر باشد و نبات آزا کره البیضا خوانند و صنف دیگر بود که لون آن سفیدی
 و سیاهی بزند در رنگ ورق و نبات آزا هم از سبزی بسیاری گرایده برگ باس آن بیشتر
 و قوی تر باشد و آن مستعمل نباشد طبیعت جله گرم و خشک بود در سوم درجه یک در همی با دو درجه
 ازینها با شراب بیاثنا منجبت بود جهت نش افنی و لسع جمیع هوام با سرکه شاید طلا کردن

عظیم سفید بود قبل از سم مداومت خوردن بالعادة خرز هر سه سم حشرات در حیوانات کم سازد
 و در ذسم حیوانات را تسکین دهد چون سرچار شقال ساییده با لبن حلبه بخوراند و در پنج
 عقربی بخیست مشهور از حیال شام بسیار گیرند و عقده است شبیه برم و درون دس سفید
 بود و درون اغیری و صلب و زبرین باشد و در طعم اندک مرار باشد از عطریه خالی باشد
 دی گرم و خشک در سوم درجه نافع بود از جمیع سموم و اسوع شراباً و صناداً به تخصیص با انجیر و نفع
 و نفوی سخن دل و جگر و معده بود در عفونات سفید آید تا غایتی که تعلیق دی نیز فائده و در حب
 الغار بود به شکل فندقه کوچک پوست آن سیاه و تنگ بوده و مغز آن خوش طعم بود
 باشد و برگ آن بزرگ موردانند و طبیعت آن گرم و خشک است در دوم درجه با شراب
 یا شامند سلسه عقرب را نافع آید و تریاق سوم مشروب را و تازه ادصنادیکو باشد جهت سلسه زنبور
 سبیل فودج پودنه را گویند مشهور است در کنار آبا بسیار بود و کینوع ازان در کهها شود و
 برگ و طعم آن بزوفاماند قوت آن بیشتر از نری بود طبیعت جلد گرم و خشک است در سوم
 درجه چون با شراب یا شامند جهت نوش و صناد کنند عظیم نافع آید و طلا کردن آن کمی کند در اسوع
 و اگر بیشتر خورند مضر هم قاتل باز دارد و در ترضین و افزایش آن هوام بگیرند و گویند چون
 سلامت بودنه جلی با مطبوخ بخورند عض سباع را نافع آید و نفع طبیعت آن قریب است
 به طبیعت فودنه آن نوعی است از فودنه و بحقیقت فودنه است بنالی و بسیار را دیدیم که فودنه
 را در بستان نشانید و تربیت کردند مکرر چند سال باز میکنند و می نشانند چند آنکه نفع است
 بسیار خوردن آن عض سباع را نافع آید و از بوی آن هوام بگیرند و عصاره آن خوردن
 سوش را نافع آید ترب تخم او قوی از بیج و برگ باشد طبیعت تخم دی گرم است در سوم درجه
 نفع آن کوفته در حزمیت اکثر سموم و نوش نافع آید و عصاره پوست ترب همین نفع است و دارد
 و آب ترب بر عقرب ریزند و بر دو کسب بسیار ترب خورده باشد عقرب بگز دست نکند و بر
 آن نیز قرب برین نافع باشد تخم شلیم طبیعت آن گرم بود در سوم درجه چون نفع آن
 در خرم یا شامند اکثر سموم قاتل و نوش را دفع کند و قبل از در در سم سنخ نماید و قسطم
 بر سه کاچه بود در صحرا دور از آب میرود و تخم دی کوچک نزار بستانی باشد

و گل دی کم رنگ بود بزودی مایل چون برگ و بار تازه آن با شراب یا شامندگزی عقیق
 را عظیم را نافع بود و بعضی آدها کرده اند که اگر کینج از بار برگ آن در دهن نگاه دارد و مادام
 که آن در دهن او باشد هیچ وج نیاید چون بپزند و ج عود نماید باز در آزار افتد گویند و آن
 صفت شبیه بکندر نیات آن به نبات باد رنگ مانند طبیعت وی گرسست در دوم درجه
 و خشک کننده مزاج است در سوم درجه چون با شراب یا شامند سفرت سم با بم دمار و عقیق
 دفع کند و از بوی دودی هوام بگزیند و بهتر آن بود که تازه و پاک و گران بوسه باشد و اگر
 از اندکی تخم و نبات وی بادی بود شاید ریونندنی مشهور است او بهترین صفتی آن بود که چون
 بشکنند درون وی به سر می زند و متخلل باشد و طعم و طعم وی تلخ بود و با نیک قبض و در وی طباع
 مختلفه جمع است یک مثقال از آن با شراب جسته نوش و عضو ضایع آید و از زیاده
 بتانی آن گرم و خشک بود در دوم درجه و بری آن گرم خشک بود در سوم درجه و بر او قوی
 باشد و طبع بادیان مطلقا نافع بود جسته نوش و کوفته ج آن طلا کردن نافع بود عرض کلب را
 شیخ ارمنی آزار دهنده ترک گویند طبیعت آن گرم است در دوم درجه و خشک در سوم
 درجه چون بجزند سفرت که مایه سکر را کم کند و کماز با نیک بشد و بر آورد و گزندی عقیق در تیلان نافع
 آید و سفرت سموم کم کند سیب آنچه شیرین باشد مایل بجمارت بود و خوردن آن لیس الهی
 را نافع آید و جمله سیب را گویند که ضرر سموم را کم بسازند و خوردن و طلا کردن عصاره و درق
 آن لیس را سفید بود و سیب شیرین از مفرحات متویات قلب بود و نفع از نیمت باشد
 و آنچه هر چون با جود سرداب قبل از ورود سموم جوزند سفرت سم از بار دارد و نفع شیرین
 نافع بود و عقیق در تیلان را طلائی آن در اعضا نهایت سفید بود همچنین عصاره و درق آنچه کوفته
 خام آن را طلا و صفا کردن نافع باشد و بزعم من نیم درم شیرین بجز خام با شراب آشنا میدن جهت
 اکثر سموم و نوش نافع بود که هر سه بری از توهمات است شیرین از چون با حمز یا شامند
 لیس عقیق در تیلان نافع آید و حقیقتا زمی نوعی بود از ملو خیار در فرس بعضی ملو خیارانان
 کلاغ اشترک گویند در نباتین قرب آنها بسیار بر آید برگ وی و گل دی چون برگ و گل خنملی
 باشد اما بس که یک تر بود و لون وی از سفیدی و کبودی بگلگوسه زنده خیار زنی رنگ سی بود

و افوی از ملو خیار باشد طبیعت جمله سردی و تری مائل بود و برگ آن از اجون بازیت بر لسج نوبه
 ضنا و کند در وساکن سازد و تخم آنرا جمت سموم چون بیاشا مندی کند منقصت و در ولس رتیللا
 بنایت نافع آید غار سیقون سفید بعضی گویند غار سیقون مطلق بجنیت و بعضی گویند در میان
 درخت شکون میشود بر سبیل عفونت و از جنس بوسیده میان اشجار و بهترین دمی آن بود که لون
 آن نیک سفید بود و در ملامت و تری یکسر و خفت و تفتت بوده چید باشد و طعم دس است که
 نیز باشد و قبضه و حرارتی از آن بزدان دریا بند و در ابتدای ذوق از ک حلاوتی هم نم نشود
 و آنچه صلب باشد یا لون دگر داشته باشد نیک باشد طبیعت دمی گرم است در اول درجه خشک
 است در دوم درجه شریب از وی جمت اسمال سودا و بلغم تا دورم باشد چون ضنا و کند بر لسج
 هوامی که سم ایشان سرد باشد نافع آید و یکم از آن با شراب بیاشا مندی اکثر هوام را سفید آید
 و اشرا علم اما تریا قات معدنی مطلقاً آنچه معتد است از معتد با عاری باشد پس میگردد طین مختوم
 گلک است سرخ رنگ زرها ساخته و هر بر زده از جانب رنگ آورند و علامت خوبی وی آنست
 که خالص باشد و وی سببت از آن آید و در زبان چسبان بود و بر محل که خون از دورد به باشد خون
 را و بند و یک درم چون با شراب بیاشا مندی سموم قتل است و کذب جمع نوش را نافع بود شراب
 و طلا مع اسخل و اگر پیش از انتشار سم در بدن بوزند چندان فی آورد که دفع شود و قبل از درد
 و سم سخا نیز آن کند طین ار سنی معروفست طبیعت آن سرد است در اول درجه خشک است
 در دوم درجه نافع بود با شراب رقیق یا مزج جمت و با عفونات حمیات و بانی و بیسه نافع آید
 زنف الدم و سفنت الدم و قروح عفنه و سل و عفونت اعصارا با ایامات لائقه و مطبوقات
 شاسبه و با سر که پیش عقرب در بنور طلا کردن فی الحال تسکین دهد لفظ سفید و سیاه آن مشهور
 است و کثیر الاستعمال سپید آنرا حدث و نفوذ بیشتر باشد طبیعت لفظ گرم و خشک است با
 چارم درجه بر جمع لسوع کمر اطلاق کردن عظیم نافع آید و میانی معروفست طبیعت آن گرم بود
 در دوم درجه و وجه از آن با طبع باشد و اجزان بیاشا مندی سموم نافع آید و قیراطی با جسیر
 بیاشا مندی جمت لسع عقرب سفید بود و قیراطی بار و عن گاو هم بلطوخ نافع آید و پوره زر گری
 طبیعت آن گرم و خشک بود و در آخر دوم و گویند بیس او تا سوم درجه رسد و زدن محرق

و غیر محرق او جهت خنای و قطرب و امثال آن نافع بود و بعض کلب کلب را چون با آب رومی
 بیاشامند مصرت ذرا بچ بار دارد و با بخندان مصرت خون گا و طرس را نافع نماید حجر یا ذره هر
 زهره را پنج از هند و ختن آورند و بچو نم و برنگ زرد باشد یا انجیر بهتر باشد چون دوازده شنبه از آن
 بیاشامند مانع اثر آن باشد و افنی دو شنبه از آن بخورد و میردنی الساعه در مواضع عضو باشد
 و طلا کنند بصلاح آید بر لیس عقرب نند در ساکن شود فی الساعه خاک لانه حسن کدو حسن کدو
 کویک و کبوترنگ و کوتاه دم از کوهستانها بسیار بوزدی سنگها و کوه های بلند خانه سازد از گل
 هیت گبندی در گل آن گبند راه آمد و شد او باشد همواره خنق و فریاد کند و گوشت حیوانات مخترات
 و دانه جمل خورد و بهترین خاک لانه آن بود که کتنبه باشد و استخوان مار در آن یا بند چون آن خاک را
 آب آغشته کنند و آب را از جهت عضو سباع دیوانه بخورد و خوش آب باغ کند و بر کشادن بول آمدن بچه را
 و هند چون او اهل خوزند اکثر آن بود که به صلاح آورد و چنانچه پنجه نماید خوردن پنجه گبند کبریت آرزو گویند
 و آن انواع بود مرغ و سفیدترین مرغ بود و اعلاهی آرزو از کوه و ما و دیگرند طبیعت جلد گرم و خشک
 باشد و در سوم در چه چون گرم کرده بر محل لسوع یا شند عظیم نافع آید و با آرد عجن کرده و یا بول آغشته
 یا با عسل منم کرده و یا با زیل خشک انسانی باب دیابا ملک البطم گذاشته بر لسوع بنزد نفایت مفید
 و لسوع را در آب گوگرد نشستن بیه نافع نماید و اندک علم اما تریاقات حیوانی مطلقاً آنچه معتقدند از
 مصرت معتد به عادی باشد اینجا بسین گردد و با دالز هر تریسی معروف است بهترین آن بود که بزرگ
 باشد و بیست دوان زیتون بود چون با آب برنگ ساینده بچو شیر سفید رنگ باشد که ساییده شود و اگر سوز
 نماید بر زرد و زرد در دهان آن بر آید و دانگ از وی ساییده و با شیر یا گلاب حل کرده با دفع یا خمر یا آب
 یا آب لیمو بیاشامند اکثر سوم و لسوع را دفع کند اگر کسی هر روز بر نیم دانگ از آن خوردن عادت کند
 هرگز هیچ سعه بر او موثره آید و در تقویت قوی منی خوردن رفتن از اعضا و دفع عفونات شانی عالیله
 مسک بخت علی که حاصل میشود اصناف است تبتی و چینی و خرخری و هندی و بکر و بهترین
 تبتی غیر منقوش بود بخت آن که آهوسه آن سبیل و غیره بچو دوسه ذلک و آنچه زرد رنگ و سبب
 بوی باشد بهتر بود و آنچه در نان آهوی گیرند بهتر از آن بود که خورد در صحرای زمان ریحانه باشد طبیعت
 جلد گرم و خشک است در سوم درجه دو گویند خشکی او زیاد است و مطلق او تریاق سوم تریاق است

بتخصیص پیش و لعل و فرون السبل باجماع حکما بول یعنی پشایب مرد و وزه دارا چون سالی
 چند جهت نشانی بران میریزند بنیابت نافع بود و با نظر در بر همه عضوها مالیدن طلا کردن سفید
 آید و کینه از آتش سیدن جهت ارنج بجمی و اکثر سموم نافع بود و حکمای هند گویند هر که اجزائی بگذرد
 بول در بیانی آن سس باشد چون بیانشند و طلا کفنده و آنما که بخوردن سموم معقودان بول ایشان
 اکثر سموم و لسوع بود شراب و طلا زبل گویند چون زبل خردس بیانشند جهت سمی که خوردن باشد فی الساس
 یعنی آوردن زبل کینه سفید شده سگ تریاق لسع خرچ ساس سپس و کرسی باشد و اگر پیشتر سم خوردند
 از کزیدن ایشان حضرت نیابند و زبل آه و سگ باختر بیانشند جهت سموم نافع آید و صفاد لسوع بود
 زبل قیس و ایل به سر که بخت با شراب بر لسوع طلا کردن سفید آید مس خراطین چیز آهن مانند بود
 که از گرم خراطین کشند چون دودانگ آب بسابند و بخوردن جهت سم نیش نافع بوده اگر دطام سموم بران
 جوش بر آرد و قوت سم آن بشکند شاخ کرگدن چون طرنی از ان بسابند زهر خورده و مسویع و مسقط
 در ان آب و دطام و شراب حوز و عظیم سفید آید و دطام سموم درین طرن کنند جوش بر آرد و قوت
 آن بشکند الفحی پیزمایه بود که از شیردان حیوانات خواره گیرند طبیعت آن جله گرم و خشک
 باشد و گویند تازه آن در جله تریاقی نیکو بود نسبت با اکثر سموم کس که شوکران یا زهر بول نشان
 آن خورده باشد بنیابت نافع آید به تخصیص انفعله جدی در سموم بزرگین اوقوی بود بعد مایه آه
 بره جاتری و شربتی ازینا درین ابواب سه آلوسات بوده ازده قیصر اطو دفع صرزدانما
 که استعمال نباشند و از خواص انفعله اینست عقد شیر و اخلاط رقیقه و منع سیلان طوبات
 و تحلیل خون و شیر که در معده و غیره مابسته شده باشد و سمیت پیدا کرده اند تر از چیزه
 بود زرد و بخر و مربع التقت که احیاناً در زهره گاوی باشد بوقت پری ماه و اجزای آن چون
 از مراره حاصل شده بنیابت طعم تلخ بوده و طبیعت آن گرم و خشک است در آخر سموم درجه
 دودانگ باد و حبه زردی بیانشند نافع آید لسع عقرب در تیل او زهر بود با او سر که ساینده
 مالیدن هم نافع بود و با شراب یا شیر خوردن جهت اکثر سموم ماده سفید آید و زهره گاوی
 نیز زرب برین صنایع بود خون قیس و گوژن اسج گیاه مخلصه تریاقات حوزه است
 خون او تریاق و نیکو بود اکثر سموم و لسع را چون یک لعلقه باختر بیانشند و اینچسب

مار خورده تر یا قیت خون او بیشتر بود و طلائی جمیع منوش نافع آید و آنچه مار خورده بود بنابر طلائی
 آن نافع آید و بزعم من اکثر زهر خورده را سفید آید به تخفیف کس را که حیوانات سے خورده باشد
 قضیب اهل گویند که سحوف خشک آزا چون جهت لسع افعی یا شامند نبات نافع بود و همچنین
 پنجه آزا چرک چشم اهل در پیش دو چشم و دندانک است که چون آب از چشم آورد
 و در آنجا مستعد گردد به تخفیف درد فنی که مار خورده یکد انگ یا دو انگ از آن یا شامند نافع آید جمیع
 لسوع را سلاخه چون بون گو به رنگ میریزد آن مجتمع شده غلیظ دست گرد و آزا سلاخه گویند چون
 جهت نرو یا شامند عظیم نافع آید و طلا کردن آن هم مفید آید لکن جامع طبایع مختلفه بود از حرارت
 غالبه مایه و حرارت معتدل و دو سوت و بروت معتد به و جفته و غالب ترین شر در زریا قیت شیر
 که است از مخلصه شایه شاز تر یا قیا قیو بعد از آن شیر گا و کوهی که تر با قات خود بود و شیر گا و کوهی
 که از تر با قات جیو تبهره شیر آدمی که بسوم قویه معاد باشد بعد از آنچه بیشتر از گلبای تریاقی خورده و مطلق
 بیشتر نافع بود زهره مار خورده و گزنه و انگور کزیده و زراچ خورده و ارنج بجرمی خورده کسان
 را که داردهای زیا کار خورده باشد مثل سنج دشو کران سیاه و زریخ شیر گا و زرد سفید باشد و
 علاج اکثر زهر خورده و مسوع و منوش بران کنند و تحقیق طریق آن بجل خوردن کورا نشا اشد تمام
 تخم گوشت بز که دگا و گو به که از تر با قات چر ز تر یا قیو نیکو دارند جهت اکثر سموم و لسوع گویند
 و خوردن گوشت بره فابری جهت لسع حیات و عقارب نبات نافع آید و با شراب عض کلب کلب
 را سفید آید و گوشت صمدع و پیه که یکک و زیت پخته باشند جهت لسع اکثر هوام نافع بود
 و چون سگم آن بشکافند و گرم بر محل لسع نهند عظیم فائده دهد و ذکر اربسه سفید آید و گوشت
 افعی را بر زخم افعی بنزد نافع آید و گوشت اکثر حیوانات گزنه را بر زخم ایشان بستند عظیم
 نافع بود و خوردن گوشت مار جهت گزندگی او نافع بود همچنانکه جگر حیوانات دیوانه جهت عض
 ایشان و گویند که گوشت نمکسود این عرس که آزار را سوت خوانند با شراب آشا میدن اکثر
 سموم را سفید بود و گوشت حیوانی که آزا خار پشت گویند جهت اکثر سموم و لسوع سفید آید و نجات
 تمام دارد و گوشت قنفذ که آزا خار پشت گویند جهت اکثر سموم و لسوع سفید آید پنجه و حام و طبع گوشت
 مایه یا شامند ضرر جمیع سموم منوش مشروب را کم سازد و تشهید طبیعت عسل گرم و خشک

نشک است در دوم در چه چون جفت عضل کلب کلب لعن کنند باغ آید باز و عن کل یا تا نشاندنش
 هوام را سفید آید و بخت بیانشا منجم منجم را نافع آید و اگر بران فی کنند اکثر زهر با بر آورده بر
 سوم که آرایش خانه نخل است چون بر زخم بیکانای سموی طلا کنند جذب سم آن کند و هفت در
 سکه تازه رود عن گاو و گوسفند تازه و پیه آن و پیه خرگوش و قنفذ و گوزن و بزگویی و آه و سوس
 مار تریاتی نیکوست جفت سوم و شوع هوام چون بخورند و بر زخم گزندگی آنها به نهند و اینچنان خورند
 اجزای او و عن او باشد و الله اعلم دار و باهی مضر جفت حفظ صحت در دفع مضر
 بر آنکه این نوع تری چون از حکمت حکمای هندست بطریق که ایسان فرموده اند آنجا تفر میشود
 و از جمله سموم و ادویه مضره است و منفعت مداومت آن به تجربه پیوسته در حکمت یونان نیست و دستور
 آن در بین ممالک هند اندک و میگردد و آن شمش و است بچنک و بلاد و زبرج و زبرج و توره
 اما طریق خوردن بچنک بعضی آنها سه نوع بود که آنکه سمیت آن را با منون به بندند
 و بنویان منون را منتر گویند و من جوگی را دیدم که بچنک اعلی را با منون چنان ساخت که
 کس آنرا خوردی گویا خاک بود و هیچ تاثیر از آن ظاهر نشد و این طریق بسیار اعتماد را نشاید
 جفت آنکه دعای شرائط بسیار است مثل درست خواندن و توجه تمام کردن دار استاد
 بر رسیدن دوم رخصت سازدن و از خوردن و فوت سم شناختن و پاک تنجیر در آن باب حاصل
 کردن و مع ذلک هر سه را که بستند هر گاه خواهند که با منون دیگر بنویان کشودن و سمیت آنرا بکوت آورد
 اگر چه بر تباران گذشته باشد اگر کسی را خصم دانا باشد بران مطلع شود که آنرا بکوت آورد و مراعات
 این جمله شکل است و شترهای که در نیاب از نادان گرفته ام در رخصت دم و سندر ستانیده و بخرتیه نموده
 اینست منون پس که شتری بنویا سره بره کنگا کوری ایسری انگلیا لاک او سکتی انگلیا سره
 دیگر سه سیل تناب جلی کیس انگ مس با نیس بکلا اسک کمار کی بدیارد و دانسر مادسه
 دیوکی بدیارد سکی کاکوت پچاس بچنک و سیا جنبک امینی پس سنگی یارون بارون سه
 با مارون از ده و سا مارون کلندر بیت مارون سیا و سمیت کیا منست تا نبر کو بر بنا بقی سو سکی سب
 پس تا شری پس فوت این منتر تا غایتی هست که اگر بر چوب و طحالی خوانند مکرر بدینند که بدین سما
 نزار اسوم کرده باشند از آن طعام بخورد مضرست یا بد اگر کسی را ازین سموم خورائیده باشند



این افسوسناک بران آب و بار بر شیر و اشباه آن بخوانند سه کرت اگر هفت کرت بر تند به مشرق
و بخوانند و بر و نیز میخوانند و میگردند توجه سم از تن او بیرون آید و صحت یابد چون الله تعالی دوم
آنکه در ابریاقیات مناسب بکشند و آنکه میوزند و آنکه بکشند و آنکه می بویند تا بقدر ارتفاع
آید این طریق بس معتد بود سوم آنکه از خالص آن میوزند و بتدريج زياده می سازند
چنانچه در تمامی مدید بقدر اعتدال بیاید و آن هنگام چون عادت شده باشد سفرست نکند و قوت
عظیم بشود و هرگاه از آن منتفع نیکی یابند و خواهند که زیاده نخورند همچنان بتدريج خوانند ساختن و این
تدريج آرزوی بوده تواند که مقدار قوت آن سابق معلوم شده باشد الا در سم قوی قلبل و کثیر آنرا
تفاوتی باشد احتیاط در نیاب آنست که اولاسم را بریاتی بکشند و آنرا عادت کنند و بعد از آن
آنکه از خوردن بریاتی آن کم میکنند و بران بدت عادت میکنند چنانکه عادت بدان سیره باشد
که در خالص آن شروع تواند کرد و آن هنگام این تدبیر مذکور بود و شنیدم که سیدی در هندی عادت
بچنانک خالص را برینجا رسانیده بود که هر صبح بکفالت خوردی دست شستی چنان فریفته بود که در حرکات
عاجز بود و هر جا در تن او شکند و گوشت و پوست او پیدا شده بود و پوسته آمارا مراعات کردی
تا خراب نشود چون از سکر بازی آمد طعام چرب بسیار خوردی و با شربت بسیار کردی عسر طویل
یافت با سلاست و قوت و حواس و بران که حکمای هند میرشے را که می کنند آنرا با بریاتی
مناسب سخن کرده سفوفی می سازند و جمله سفوفات را ایشان رس می نامند و بیان انواع
رس در باب ترکیب خوانند انشاء الله تعالی و قانون خوردن رس بچنانکه در بر آن
چنان بود که ابتدای خوردن این یک گوش پاک کن بود و در مزاج را بر نشاند و خوردن را با جان
را بر سیر طعام مناسب و یا خوردن گوش پاک کن باید مقدار از نصف دان عدسی باشد و هفت برین
نسخ بعد از آن بتدريج آنکه آنکه زیاده میکنند تا سالی را به نیم دانگ رس در مدت ازین تجاوز
نباید کرد و اگر در اقل مقدار مقرره اجمال نکنند بکردن در میان خوردن و طبیع زنجیر و آب استگی
خونی کنند و باید که در اوقات ملائمت را به تشارب چیزهای که بکلی دفع خاصیت و قوت آن
سینکند بخورند مثل فادر بود و در و امثال آنها و در نه حذر کنند که سیست آنرا در حرکت می آورند
مثل کبوتر و بوز و نار جیل و همچنین از چیزهای که با خاصیت با آن مغز اند چون خوردن باد بچنانک

و همچنین از چیزهایی که سبب آنرا میسر سازند مثل خوردن لبلب و سایر شربت های سخت گرم و همچنین از
 چیزهایی که فی الجمله مانع است و سکنده قوت آنند مثل ترشهای سخت ترش و شیرینهای دتره
 های تیز طعم و خریزه شیرین البته از بهر آنکه چهل روز حذر واجب است بعد از آن اگر توانند ایام را
 که آن بهتر بود و شفقت آن بیشتر و زودتر اگر در راه راه گاه مادت مستقیم و نیکو شده باشد استعمال
 آنرا را زیاده سفر نمی باشد پس بدین جهت من بعد هفت ماه بدو است این در دمه خود
 را علاج کرده بودم و هم بر آن بودم و هر چه خواستی آنها خوردی و تفاوت نشد با این دو بعد
 العاده میزد که سخت شیرین نباشد و چیزهایی که ترش و شیرین مردم گرم مزاج را مانع
 باشد و ترک جله سردیاد و تریا مردم سرد مزاج را واجب بود و مردم سرد و خشک مزاج را سردیاد
 شیرین موافق آید و ترشها و سردیاد میفرود مردم گرم مزاجان از هر سوره اند که جائز بود
 و باید که رس خوار از حرکت عینت و نفس در مواضع سرد و گرم در گریه و آفتاب گرم دانند تحلیلات
 سفره داد و دیه تویسه سله و غیر سله و ضد و حماسه و اکثر استغناات و جوع و عطش حذر کنند
 و طماهای چرب و نرم خورد و به تخفیف شیرین که غذای بس موافق است ایشان را و همچنین
 طماهای بردن گاو گوسفند و دنبه با دام دو گشته است چرب جوان و از املا بر حذر باشند و در
 گریه روز غسل با آب سرد کردن و در گرما به معتدل گاه در آمدن لطف مناسب بود و از بهر
 در نما حذر اولی بود و افزای آن نهایت مضربا شد و بعد العاده بسیار سفرت نکند بلکه در او
 است قدرت عظیم در آن آب حاصل گردد و باید دانستن که چون رس و اشباه آن را
 جهت رفع مرض خوردن اولی آن بود که بعد از آنکه ماده مرضی کند و غلیظ و یا سرد شده باشد خوردن
 به کیفیت تیز مردم آن شود و نیز چون مرضی قرار یافت ماده ساکن شده تحلیل نیکوی نبرد
 و از انتقال برض دیگر این میشود الا چون ماده گرم رقیق بود هر گاه طبع قوت کند بکن که بر عفتو
 دیگر نینجه شود اما طریق خوردن بلا در چنان بود که به نشد بلا در را و کبیر پوست کنده و یا
 ناکنده بریزند چند آنکه پوشیده شود بعد این را با هم در باون دق و سخن نیکو کنند و در
 عین امتیاط کنند که قبل از غلط با کبیر دست با بردن آن آلوده نشود و بسنی را نیز از
 بی آن حفظ کنند تا دم نکنند و چون نیکو غلط مزاج یافت همچنین نکت مجسوع را سازند

و هر روزه تا یک هفته و بیشتر و اگر طبع در اول ازین کمتر مقدار احتمال کند کمتر خورد و اگر هر روز احتمال
 کند کمتر نسبت کند و بعد هفته یک نصف خورد و هفته دیگر دو ثلث خورد و اگر هر روز احتمال نکند
 کمتر نسبت کند و بعد هفته یک نصف خورد و هفته دیگر دو ثلث خورد و تمام خورد تا به اول
 روز ازین زیاد و تا ساز نماند اگر شفت در میانید و کثافت باشد بنهاده اگر زیاد و طلبند چله دیگر را برد
 بلا در رساند چله دیگر را به سه بلا در و ازین درنگزد و اگر دانند که طبع زیاد می طلبند و مغزت نیکند
 به ترتیب نکرده تا هفت بلا در توان خوردن و هر که آن مقدار شفع نرساند و اسه دیگر باید
 خوردن و آنچه مذکور شد غایت احتیاط است و الا من دیدم شخصی را که دو چله برد بلا در رسانید
 بود و شفع عظیم می یافت اما گاهی بچیزهای محکم کردی و آخر الامر در سردی هوا مراد است نمودن
 دور کردی هوا ترک کردن و قانون پر میزان قریب است به قانون پر میزان چنانچه معلوم اما
 روغن جوز کهنه و شترتها با این بغایت نافع آید و چیزهای شور و ترش و تیز و دیه سنبلت و همه
 مغز اند و سیوها و جویات تر با نافع شفع و بعد قبل از عادت تمام طریق خوردن زربنج چنان
 است که بر سبیل تریج از اقل با کمتر خورد و بمجا طعت مصلحی و ابتدا از مقدار ماش یا عدس
 نقل کند هفته همین قدر هر روز بر نشا فرزند و بعد از آن هر هفته یک عدد اضافه کند تا چنان شود
 که مدت را بگذرد و ازین درنگزد و مانند زربنج زرد و جوی غیردق بدین ترتیب مخصوص است
 و بعضی بحسب احتیاط آنرا با لیلیه سیاه که مصلح است برابر سخن نموده خورد و ابتدا از مقدار نخود
 کنند و در دو سال بمقدار دو درم قرار دهند و اگر در آخر تدریج لیلیه را کم کرده بر طرف کنند شفع
 آن زیاد بود و پر میزان نیز قریب به پر میزان باشد اما حرکات اینجا بدان مرتبه سفر بود و
 ملیات اینجا مطلق جائز نباشد و شترتها و غذا های خشک همه با این مغزت کنند و تریاقات و
 روغنهای مصنوع خوردن جائز بود و شترتها می نافع و چند شخص را دیدم که انواع عطرها و اشکنه مثل
 قویج کنند و سرعت از نال و لاغری و قلت اشتهای طعام و سوء هضم و لگنتهای لسان و سستی اعضا
 و مقدمات مالینولیا جلا آنرا از بروج صرف خوردن بر طرف شود و مدت دو سال همه فرجه شدند
 اما طریق خوردن زربنج هم اعتماد کردن است ابتدای آن از مقدار ماشی بود و اختتام آن
 در دو سال بریدم باشد و پر میزان هم به ستور به ستور بچین بود و سن جوگی را دیدم که سم القار را برد

کرده بود یکدم در چنان میوزد این دو پنج امراض تجنیه مرسته را بر یکیند زودی اما طریق خوردن
 جزو مائل و نوع بود یکی آنکه صرف از عادت کنند چنانچه دستور خوردن ایون است دیگر آنکه
 ادویه مقویه با آن ضم کنند که جزو غالب آن باشد و این نوع انفع باشد و در دست این ترکیب از هر
 خاص باشد لیکن چربا و شیرینها با این انفع باشند و چیزهای سرد و خشک حسب غلبه شکل شود و سرد
 های سرد تر غلیظ بلغم فشرده از هر صده پدید آورند و از آن وحشت رسد و مساجین آن بعضی در
 فراز این مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی اما طریق خوردن ماری نوع بود یکی آنکه پنجه گوشت
 آنرا بتدریج عادت کنند بر سنور مارگیران دم آنکه بر سنور حکمای یونان در مساجین کنند و بر آن
 در دست نیامند سوم آنکه بر سنور یعنی سازند از اصول نافه مقوی میسازند مثل بیج بلبرک و بیج مارچه
 و بیج کبر و بیج فاشرا و بیج جوز مائل و بیج شیطیح سیاه و بیج سمناء جله کوفته و از غلفهای مقوی
 نافع مثل شبت و بنگره و کالاجره از کنار جوتی و سمناسه پودینه کوبیده و فناء الحمار و اسفند
 برگ برگ جله بکوب و در آنها مقوی حافظ مزاج چون ناسخا و سیاه تخمه ستمل و جوز مائل
 و ایسون و زیره و تخم تبرک تخم بنگره از هر صبه اجزای آن برابر کنند و ازین جله را در محلی کرده
 در زمین دفن کنند و بعد شش ماه که جمیع آن اجزا خاصیت طعم و قوت خود با آب باز داشته باشد
 و سه عدد ماری سیاه اندر آن خم اندازند و سر آنرا بگذارند تا هفت سال که اول محل قوت آسمان است و
 این هنگام اجزای مار و ادویه جله تحلیل یافته یکصورت آبی گرفته باشند پس این آب را با لایله صاف
 کرده در ظرف چینی نگاه دارند هر روز از آنکه میخورند تا بقدر یک شربت آب نیکورسانند و بعضی تا دوازده
 سال که محل بلوغ کودکانست خم را حفظ کنند آنگاه صاف کنند و خوردن و این را قوت زیاد و یا بند
 و بعضی استخوان قوت و دفع این شقیع بدان کنند که ریج را با آب تنه نیم سخته کرده درین خم اندازند
 همراه مار در هر چند گاه دانهای آن ترنج را به پیله اگر سخی و بزرگ شده چون دانه انار رسیده باشد
 و الا بعد از رسیدن آن هم بر سبیل عادت خوردن و قوت های عظیم در پانصد و در وقتی که چون
 جوگیان کلب میکنند و شربت و غذای ایشان دائم ازین آب و دانه باشد بر همین این قریب برین
 زینج باشد انشاء الله اما طریق احتیاط از ورود سموم و از حیوانات سمی موزمی ادلی است که
 بر سمی قوی عادت کنند تا از حکم مغزت نیامند و بعضی هم برتر باشند و اگر این تر بر سر نشود بخوردن

بچسبک فقط عادت کنند که آن ضرر اکثر سموم و منوش و بعضی با را باز دارد و اگر این نیز بیشتر باشد با
 قوی عادت کنند مثل جدوار و فادز هر حیوانی و معدنی و معجون الطین فاروقی و اسبابه اینها و اگر تر با آرزو
 معتد باید که قوت آن در قی باقی بود چون مخلص هم شاید مع ذلک استونهای زهر بند چنانکه سابق مذکور
 شده بر هر طعامی و شرابی غیر معتد باید و طعم هر طعام و شراب را اول نیک باید کردن نگاه خوردن و لیکن بعد
 آنکه خورنده عالم باشد بنظم و فعل سموم و هر چه سخت ترش یا تیز یا شور یا شیرین باشد اعتماد بر آن نباشد
 خوردن که این کیفیات طعم هم را میپوشند و مذاق سلیم و متقل مستقیم چون زره از طعام سموم بپوشد و الا
 لحظه تامل بکنند و دور یابد از دور بودن گس و زنجبور و مورد و گرد با اشغال آن از مالکوت هم توان با
 سمومیه آنرا که هم تسهیم باشد خود بدینجا باید رفتن و چیزی از اینجا نباید خوردن و جوئیان داناکه بدین
 مالک می آیند چون بر الجاد مردمی که بر ایشان حسد میریزند از ایشان طمع کمیادارند این نیستند
 درین باب احتیاج بلغ کنند چنانکه بعد از حذر از غیر معتد و حصول عادت بسوم قوی و خواندن افسون
 زهر بند بر اطعمه هیچ غذایی بی سیر خام بسیار بخورد و در اکثر آن لفلل ساییده هم غالب کند
 آنکه سیر خام و لفلل را که مقام اکثر سموم و لسوع ناسد و حشرات نیز از بوی سیر عظیم تنفر باشد
 و آنجا که در مقام حیوانات است سبب باشد ساکن نباید شدن و در فصول که وقت قوت حرکت و
 مسافت حشرات است سکون در مواضع بلند مانع یا مواضع که آب گرد بر کردان گذرد یا مواضعی که کج
 نیار کرده باشند مناسب بود در آن مقام چیزی که حشرات از بوی او گرد بر زمینجا و در بخار تنه که
 حیوانات از آن نفرت کنند لازم آید خصوصاً در شبانگاه که حرکت اکثر حشرات در آن بیشتر است
 و گویند کسی که مژه مار با خود نگاهدارد هیچ مار بزد و مسرت سانس و هیچ حیوانی سبب گرد او نگردد و اگر بیشتر احتیاج
 باید چیزی بر تن خود ببالد که حشرات از آن نفرت کنند و گرد بر زهر و اگر حیوانات مثل مژه خانگی و گرد
 به طادس و دیر بر و تعلق و کلنگ و مرغان سفید و گوزن و ماخورد و خار پشت و اسود در مقام خود
 نگاهدارند از آن حشرات از آنها گریزان باشند و هر چه ظاهر شود ایشان دفع آن کنند و دعوات افسونا
 که در بستن حشرات و دفع مسرت آنها مؤثر و مجرب باشد خواندن واجب بود به تخصیص در وقت خواب
 و شبانگاه مسفت آن بیشتر باشد و او عمیه بیسبب است آیه الکرسی چون بوقت آرام خلق بخوانند
 مسرت نیست فقط از مسرات و بلیات مسرت که تمام باشند بر گرد خود در مقام خود و بر مسند بلفظ

و چون الله تعالی از جمیع آفتاب و آمان باشند از امتزاج آنها آنچه از نوره و مستور است نیست زرد
 و یک است میان بسته به نقل است سنگ زرد سفال کزوی هست سخته کرد در دویوان بختی
 یعنی با فرد این بوقت بنام علی بناد علی بوقت آرام خلق سه فده بخوانند به نیت حفظ از سفراط هر که
 در استهای خود بر بند سه دم و دستها را بر هم زرد محکم سه نوبت چنانچه نوبت شود خواب کنند چنانچه از عقرب
 یک زرد این شود خصوصاً دیگر حشرات عمراً و منفعت این را در انواع جسد با تجربه نموده ایم و
 این هم واکسی با خلاق تمام تجربه نکنند و را هموم این با در نیاید و دیگر نیست در می ران در می آن ساق
 نکا دیو بیس که ابا و اگر بر حشرات و حیوانات سفیر خیزهای سموم از قوت آنها و از مزاج که بعضی آنها را
 دست میدارند نمانند نیکو بود مرگم که از ان بجز زرد پلاک شوند و دیگر با از ان نوع که بوی آن مرده
 شوند بگریزند و الا تمام بریزند در موش این تجربه بسیار کرده افزود اگر بوی هم در یابند و نوزد بکلی
 را بخوار فرمایند و گویند از تریاقات خردل ما را را بکشند و در شرب گفته شد که آب آن عقرب را
 بشود آبی که خطل در آن آمیخته باشند کبک را بکشند چون بر گش بر زمین بریزد کمان بران جمع شوند
 اگر پی خار پشت پر چوبی مالند نند هم جمع شوند و اکثر اجبار سفیر موش را بکشند و در کنند و زنج گس
 بکشند و اگر زنج در شیر بادوغ یا پیرس کنند کیمان بران جسع شوند همه بنیزند و جان سردیپ
 لب گفته شد در بحث سموم بیان اودی که حشرات و جانوران موزی از بوسه آن بگرینند
 بر دیاز پوست تیس و شاخ تیس و اهل و طلبست و پودینه و نفع ششک و ایون و سرکه و گز
 در سرکه حل کرده و تیزاب فاروقی بوره ساخته و جده و گندنا و آنچه بر بوی آن سکنینج بود چند قطرات با
 بر برگ خار ایشم و خردل کرده و نوشاد در یاز بروج در سرکه حل کرده بیان اودی که از ماران حشرات
 از زبان بگریزند خوب ابارنج سوسن مطلقاً بر اسپست و هرون بشم و سوی زرد گاود و گوسفند مطلق
 اصل و سرود و سکنینج و حب القار برگ می جده و نخلکشت و ایون شوند و در و مانا و بیج انگدان سیاه و
 بوی پوست بینه مرغ و یا خار پشت و زبر البیج و پودینه کوهی سبز حلیت بیج بزرگ و نیار و بی شاخ حیوانات
 از او بیاز کبریت پشک بریزند و بیج و تخم سلیم و خردل بیان اودی که بر خرد مالند برای حشرات و
 و زیات از بوی آنها سفرت کند و بگریزند و زرد گز گوش در سرکه دروغن زیت گداخته میاید روغن
 ببت حل کرده بزرگ صغیر تازه کوفته اندر روغن زیت آغشته و چوشانیده و همچنین با زهر یا سبب لقا

یا حب العرو یا بزرگ سما لویا بیج امدان یا حب البلسان یا بیج ترب یا بیج حوت هر یک تنهایی
 خلط کرده و کوفته اندر روغن زیت جوشانیده و اگر روغن گاودوگوسفند تنها باشد همیشه و یکبار
 شوزو گویند سون الحیدر بخورد مانند کوفته امفی سس نکند و عصاره خبازی یا خطمی یا تخم آن بر خود
 زبوز نکند و کسیکه زبان خود بدندان گرفته باشد زبوز که یک اورا بگذرد اثره کند و این را بجز کرده
 اند و الله اعلم اما طریق علاج کسانی که زهر برایشان دارد شده و باشد بخوردن
 و غیر آن طریق کلی درین باب الطبای ذمان و ابتاع ایشان آنست که چون دریا بند که سم
 دارد شده پیش از آنکه قوت آن در بدن بر آگنده شود و بدل رسد قی فرمایند کراخچرهای باقی کوش
 سم را بشکنند و جذب و سغ انتشار آن بکنند و طبیعت را یاری دهد بر دفع آن بر سبیل استفراغ مثل طبع
 شبت بار و روغن شیزا قدر سه بوداده و گداز کرده و طبع ابجزه بار و روغن گاودا یا مسکه و یا تریاق گل
 مختم اندر شیر حل کرده و بلیدی خروس با آب گرم و مسکه و طبع بزرگان با حب الفار و مسکه یا روغن
 شیر در چهار درم باز زده یک درم بر اندر شراب حل کرده و اشیا آنها بعد استفراغ زنی شیر تازه
 بسیار بخوردن مسرت باقی زهر را بشکند و تدارک بعضی فسادات آن نماید و زهر را بجز بکشد
 آن شیر را بگیرد فرمایند و باشد که عوض شیر مسکه تازه غالب خوراند و گویند که آن نیز مسرت سوم
 را باز در روغن تخم صها سه ماده و حریم و اکال محرق و مقلع و محفف را و آنجا که بعد ادا و نفا
 افتد و گمان باشد غذای تریاق مناسب و غالب دهند و یا بجهت نلبه تریاقات قوت سم باز بکشند
 و باشد که غذا را نیز باقی فرمایند و عظیم نافع آید و آنجا که منم شود که قوت هم باخشا اساتل رسیده
 است احتقان فرمایند هم بمثل این طبعیها سه نکر و آنجا که اضطراب صعب و تاس بسیار بر روی
 رون بیخ ذرد و روغن گل دهند و بران قی فرمایند و اگر به تسکین بیشتر حاجت آید گلاب کافور و شیره خرفه و اسپنول
 و شیره صندل اضافه کنند و بردل و جگر و دماغ نیز ازین نوع طلاهای تریاق نهند و به سخمای بصیرا
 های بلند در امید بسیار نرو بیج حال نگذارند که در خواب و دیافرد آرا محبت آنکه ازین حال سم بیشتر اثر
 کند و سستی غالب شود و آنجا که بیوشی میکند یا غافل میشود یا سوزی صرع میکند یا در دهن او میدرند
 و او را نیکومی جینانند و بفرقه سخن می آگاند و بلعها و غیر آن مشغول میدارند و رقم صده او را میمانند
 برای مسکن او را مسطر و مروح میدارند و جویها و خانههای عطرد تریاق و لیاها عنبر و شک غیره آلوده میسازند

و اگر اولاً افراطی رتی و یا اسهال بسبب فعل سم یا تریاق منید سم تریاقی حایس منخ آن می کنند بعد
 نقانی الجمله تسکین مابقی سم تریاقی قوی مینمایند و اگر زخمی از مینشی سموم و یا ضربت حیوانی و حشراتی
 رسیده باشد سختت بر محل زخم تریاقات وضع کنند و بجز و علن و اشباه آن سم را بی الحال هم از زخم
 بکشند و کم سازند و بجز اینون تریاقات تدارک مابقی نمایند و گاهی داغ را عدیل جلد دانند و همان اصلاح
 کنند و در سم حشرات بدگامی قطع را از جمله علاجاتشاند و اما طریق کلی نزد حکما سه هند است
 که سخت تحقیق نمایند که سم دارد و از چه نوع است اگر انواع نیش یا سم مار است جلا آنرا با منون وضع
 کنند چنانچه همواره منون آن سم میخورانند و بر شیر گاؤرز و میسرند و میخورانند و چاروی از هفت شاخ
 علف بلر بر هم بسته از مرطوبت پایی او میکنند و منون میسرند و بعد از آن بر زمین میزنند چنانچه در بستن
 پتیاره مذکور شد بکم حضرت ربانی زهر با شیر آینه مابقی و اسهال و از زخم بیرون آید زود هر چند
 سموم بیوش شده باشد و آس کرده برین زهر بود ازک زمانی او را بنیزانند و بحال اصلی بار آورند
 و بعضی که سمیت را سم قوی یا بنده آثامی تریاقات خورانند و بر زمینها نیز ماکند و او جای ایشان است
 که اگر زهر خورده و مار گزیده سه روز باشد که مرده باشد او را بنیزانند و میگویند کسی که زهر مردتاسه در حذر
 شده بیوش است و تمام زده است چون از آن مرگ بگذرد و دیگر قابل اصلاح نباشد از کبار جو گیاهان شنیدیم
 که در اول حال چون منون بر سموم بیوش شده میخورانند و ستورش است که برگردا کرد او را بوجوب مندل
 میکشند و بر سر او چادر میکشند و از بیرون نشسته نشسته روئین میوازند و منون آب انگ و با منول میخورانند
 ساعتی را بر میخیزد می نشینند همچون مجنون سخته می گوید از زبان انگاه در منون آن سم را یا آن مارا
 که زخم زده سوگند میدهند و می پرسند که کدام زهر یا از کدام مار بی و چرا و بچ نوع برین شخص وارد شده
 آن از زبان سم میگویند که من فلاختم بچ نوع وارد شده ام و برین سخن که خودش است و جبهه چه بوده
 اکنون در منون التماس میکند که بر او می رود آن شخص بیوش می آید و گاه است که سم مار سه از رو او از
 غایت غضب برین عوض می طلبد تا ازینجا بیرون رود آنرا بگزید چهار پایی معین بدو حواله می کنند و بدو نقل
 می کنند فی الساعه این شخص بر میخیزد و این حیوانی می افتد و هلاک میشود من چندین مار و عقرب و دگ
 گزیده را دیدم که با ذون محض خلاص یافتند و چندین را دیدم که بعلاج مذکور خلاص شدند و بسیار نیش
 خورده را دیدم که منون و شیر و جدوار از خلاص شدند و منون مینشس خورده همان است

که سابق در تبریز خوردن نیش مذکور شد و اما افسون ما زگزیده اینست من من او برود نزا کارش
 مار الک مرت کر مار من مکر من احر جبار حرا کمال دست ابکاری الک ملیا پر کبودانها و هر سینه دو اسه
 که جاکنیا ملین جاکفت آد منس جاگری ماما بگری سیدین جمهری تو زنگری بی کل جودی سرکی اندر سخی باب خنا
 اوست سکر باینه او منس حیله بون او منس جاگری ایسر که انکیلا که مابو که انکیا بری و اما افسون
 عقرب سیاه گزیده اینست بی کالاجی دیوه کشتی زهر و بی توره توره جاوی ایسر مادیو که سذر لا که داین
 افسون براد اتم بر کار و پولاد میجو اندر برز خم گزوم میدر مندو کار در افرو میکشند و هر نوبت که تمام شد سکر
 سیدر مندو کار در اسکر بر زمین میزند عدد ملاق مقرر است و آنجا که افسون گریکو باشد و یا سحر الط
 بعضی مفقود یا موانع موجود باشد و علامات هم طور تریاتی میاید شیر کا دخام تازه به تخصیص از گا زون با فرا
 میدر بند و بعد لحظه هراتی میفرمایند و ملاحظه رنگ و قوام و بو آن میکنند اگر عظیم تغییر است تکرار میفرمایند
 چند آنکه شیرنی الجمله لجال جزو باشد باز آید و گس از ان سفرت کند و مضرت نیابد اگر شیر همین حکم دارد و انگاه
 تریاقات قوی در شیر کرده و هند مثل مشک و شیر خام و جد و رو فاد زهر و سنجاک و سیاه و فلفل و زنجبیل
 و اشباه اینها پنجه مناسب سموم بود و آنجا که بغذا حاجت آید همین شیر دهند چند آنکه در ما بند که زهر برین
 شد و آنجا که در اشغال یا بند سکه گاو سه تازه بسیار دهند و آنجا که وقت باقی بود و سم تمام دفع
 نشده باشد اندک هر بے مر بے در شیر گادی برهند یا با سال یا سخی آنرا بیدون برود آنجا که حرا سته
 و سوزش دره روان باشد و دفع تازه گادی خبک کرده و دهند یا تریاتے قوی و بدان قی فرمایند و آنجا
 که زخمی باشد از حیوانی سه یا حشرانے بدان موضع سخت تریاک یا لند مثل سنجاک و غیره و فلفل و اشباه اینها
 اگر زخم آنک بود آن محل را گاهی بسریخ یا چند انگاه ببالند و گاهی زلور با فلفل و انگاه تریاقات ببالند
 و آنجا که منوش باشد مثل رس و فلفل و زنجبیل پرورده در مینی او دهند و او را بر ستور مذکور بیاک بندد
 او را در مقامی مریخ گاه دارند و هوای آنرا بر ستور مذکور و خوش و مناسب سازند و لباس او تریاقات
 آلاینده دارند و او را آب و شیر و طام در شاخ کز گدن دهند یا در پوست کز گدن یا در شاخ گاو که سه
 یا در پوست آتما در میان شیر گاو یا گویند نشانند بر گردد اگر در میان بول کند بهتر بود و اگر شیر آن
 مقدار نیابد در میان بول گاو مطلقا یا بز مطلق یا هر دو بول آدمی مجموع نشانند و گاه بود که آبرنی
 ترتیب کنند از طبیع علمهای تریاتی مثل اسجدان و سیر کوفته و سنگره و کالاجیر و سداب و پرسیا و شان

و جده و کزد مکار خوئی و لبرک و اشباه اینها و انزرا و انزرا آبرن نشانند و در هر چند ساعتی انزرا را گزرا
 و اگر گرم دارد از سعد نیات بود و شیر و مسکه با لنگه کند و قوی از تریاق قوی دهند مراعات قوت دل و حفظ الحارث بعد
 نمایند و اگر عرض سابع دیوانه باشد آن محل به تیغ بازند و بچنک بران مالند و با مسون خور ایندن برات از
 تریاقات مسلمات سودا تا چهل اورا مراعات کند و زخم اورا نکند از آنکه در سمت شوند بعد از آن تا سال او را بریزند
 احتیاط نمایند سرمای بر راه سسل سودا دهند و از اعظم ایشان منقولست که کجلی ساخته اند که میل در چشم میسوزند
 که کشند صحت یافت هر چند سی قوی بوده باشد چون اجزای آن با تمام معلوم نشده و الله اعلم اینست و سگور
 علاج مسومین بمصنوفین از روی کلیه هر که این دستور را امرعی دارد یا آنکه تریاق و هر سی را بخصوصه چنانکه ذکر
 کردیم مستحضر بود و علاج جلد بر آسان بود اما چون این علاج امری بنیابت عظیم القدره و التبه به تفصیل تر بر هر سی
 و هر مسوعی و هر مصنوفی چنانچه تجارب خاص بدان رسیده باشد مذکور گردد تا بر طالبا ان استخراج هر یک وقت
 ضرورت آسان تر بود و الله اعلم علاج نیش خورده بهمان طریق است که مذکور شد لیکن از او بیافع
 آن آنچه بی آزموده قوی است سکن است و فاو از هر سعدنی و شیر و سیر و بنجیل و سوس و جوارزمی و قهوه پوست را
 سوس و پوست کبر دلیمن مخموم همچون آن تریاق اربو و تخم سیر تخم ترنج و حلیتست زرا و تر و قرضل و تریاق کامل
 و تریاق الطین حدیدی علاج فریون خورده و آنچه بدان مانند از صنوع حاده فرمودست همین
 که شیر دروغن گاو و شواک چرب دادند در آب سرد نشانند و هر لحظه روغن گل یا کافور و گلاب دادند و یا
 کافور و گلاب دادند و صند خشک بر دل و جگر نهادند و جودار و فاو از هر حیوانی و غیره دروغ تازه گاوی و دان
 پس چوبست و سیب انار ترش و لیمو و کشکاب جمله مناسب بود و بجز اینها نمی توانک یا استدلال حفته کردن باغ
 آید علاج سقمونیا خورده و آنچه بدان مانند ازین نوعیات همچون علاج فریون خورده بود و بهر شیئا قابض
 چون آب انجلی و سیب ساق و دروغ ترش مغز آن زد شکسته کرد و علاج چپال خورده و آنچه
 بدان مانند از مسلمات قوی فی فرمودنست بر روغن گاو و مسکه و شور یا پخته چرب و برنج چرب نرم بخت
 و گرمی دادن کفهایست و پامی و شکم را بر روغن گاو و مسکه و شور یا پر کردن جودار یا فاو از هر اشغال آن دروغ
 تازه گاوی و دان صحت از اطاسمال علاج جهنمک خورده آنچه بدان مانند از چیزهای خنق آورنده
 فریب است بجلع چپال خورده لیکن بعد روغن دادن نیزه دانستون و چند ناسید روان آید و نمک
 گرم کرده بر شکم نادن و صفا کردن مناسب بود با جودار یا چرب پیر تازه با عمل نیک بود و حفته در حین

لازم آید و آنجا که تشنج خشک باشد علاج تشنج خشک کنند علاج و فلی خورده و آنچه بدان مانند از خان نیز
 بجز برای چرب و شیرین حذر باید کرد و بچسبند و تخمومی و طبعی می تریاتی نیکوست مزاجها را و طبع خرد
 بنندی و حله مناسب است و جدوار و فادز هر بسے سفید باشد و بنید آبن تاب کرده و جنبش الحیدر
 و شیر یا یا از بنید بعد از احتقان بلعبات نافع آید و فراسیون و کرفس و ستر و اشال آنجمله را از بنید بعد از احتقان
 بلعبات نافع آید و فراسیون و کرفس و ستر و اشال آنجمله را از بنید بعد از احتقان بلعبات نافع آید و فراسیون
 چرب موافق آید علاج ایفون خورده و آنچه بدان مانند از آنچه از محذرات و مقدمات فی فرمودست
 بر روغن گو سفندی یا گامی و بوره و نمک بعد از آن عسل آب و چیزهای چرب و شیرین چون بز و عنقا
 ز کور و حسد هاست شیرین همه نیکو بود و جندید ستر و بنیدن از عفران و شک از طها ما و شربت اداون
 و شیر شیز و جز و سزا نافع آید و شراب کسن و شیرین یا فلفل و دار چینی سفید بود و تریاق الطین و ستر و
 و لیطس و جندید ستر و عفران و جدوار بسے سفید آید از جلاب و لوز سرده و کبکینج و حلیمت
 و منقح و سداب و ابیز و خردل همه موافق بود و گاه بود که احتقان گرم مکرر باید کردن بخصیص در
 علاج بزرالبنج و شوکران خورده آن هنگام از بسے فراغ حقه بر ساعت و شراب شیرین یا فلفل
 و شیر و استنشین دادن و صواب بود آنرا که بهوشه بسیار بوده درس از که در بینی دیدن مناسب
 بود و پیوسته اورا مالیدن موافق باشد و عرق آورنده دادن لازم بود و تیزاب فاروقی بر میان
 سردیشانی کفنا سے دست و پای مالیدن نافع باشد علاج بلا و خورده و آنچه بدان مانند از
 از چیزهای ریش کنند چون کبکینج و اشباه آن آست که بر روغن کبجد یا روغن لوز در آب گرم می فرمایند
 و بر تمام اعضای او ازین روغنها مالند و شورهای چرب و برنج چرب برین روغنها سفیدند و روغن کبجد
 اسفغ بود و هر روز دو نوبت خورایند جدوار و فادز هر روز دوغ گامی ساینده بس سفید بود و در ماب
 شور شمارا بر طرف کنند و شحفه جت عظیم آت تناسل قدس روغن بلا در بران مالیده بود و در روز دوم گرم
 بود و بولش نمیدشد و اضطراب بجز بیکر و من و را فرودم تا قدر روغن کبجد بر ساعت بران میالند و هر روز نوبت
 میخورد و با جلیل فرستاد و برنج چرب بر روغن کبجد میخورد و جهت حرارت دوغ تازه گاو سے میخورد و بولش
 فرود می کشد و درم رفع شد اما چرا هست در ریش آن مدت تا به صلاح آمد و پوستها از واقف و مقصود
 او منعکش شد جهت طلب منفوس و بواسطه شوم علاج ممد خورده و آنچه بدان مانند بر عید اشتن

و دستور کلی است و اگر زخم مارچه باشد بجز کبکشنه و زور بر انگند بعد از تریاقات غالب بالند و شستن آن موضع
 در ابل حال سفید علاج رنگارنگ خوردن و آنچه بدان مانند از معدنیات باد و مرقه الکال بجز
 علاج فریبون بود الا آنکه اینجا عرض ترش شیونی و بند و در لایهای تریاتی بیانه کنند علاج سم الفار
 خورده و آنچه بدان مانند از اجزای که سفاری اندر بگوهر خویش با بدن آنست که در قی فریبون
 پیزهای جرب و شیرین بار العسل بوده بشیر جدید در ایا فایان و هر بیانه کنند و اگر باخامقنی سده حقهنا سه
 زبانی کنند مکرر غذا های جرب خورد و هر سه در هم شراب گنید نافع است و آنجا که شکم با و گیرد و یا
 جس شود حب صبیال یا ستمو نیایا برنی و هند از مار العسل آنجا که سم کنند علاج جنت خورده و آنچه
 بدان جنت الحمدید و آنچه بدان مانند از اجزای حضرت همین نوع است که در تشنج گفته شد لیکن
 در جنت و سجالات این چون سقرن شده باشد در بدن حاجت آید که هر روز تریب یکسال تقاطیس سرد
 و هند انگاه اسهال فرماید و باشد که چوب جرب بود تقاطیس هند اسهال آورد و بر طلا های نرم و خشک
 لازم آید جهت آماس بیانه لمبات خورایدن و بدان حقه کردن نافع آید وسطی نرم با شیر دادن هم بر این
 علاج زهر مار خورده و آنچه بدان مانند از حیوانات مملک بر دستور علاج مار بود علاج زهر مار
 خورده و آنچه بدان مانند از حیوانات محرق و مرقه ستر شخصی کم دانش از مریدان شنیده بود که
 کسی را سنگ دیوانه گردد و زاریج سود سیدار و شیشه در خواب دید که او را سنگ دیوانه گردیدن علی الصباغ بر ناست
 و زاریج خشک کرده تا چینیخ خود از آن دست پایا یا تا انداخته تا میزد و فرود در ساعت ربان بظن
 و کاشش درم گردد و بولش بند شد و حرارت در و سوزش در اندر و نش پدید آید و با ستر اضطراب
 و بیوشی میکرد و فرسودم تا جزار بسیار ساییده فرسود در مطلقش ریختند فرسود با کلنگین
 در چکانیدند ز بار و شانه اشش مالیدند و گاهی در فوج گاد سه تازه سه خورایدند و شیر
 سیدار و نر دماست کا و شیر گاد سه با طهام سیدار و نر و هر چند از جود از میخورد و سوشش کشود و در
 کم شد اما بد تا ضعف داشت و آخر الامر پوست از آنست سر تا پاس و بعد از آن به وقت آمد
 از بنیز از و بعضی علتهای کند داشت مثل قویج و ضعف سده و در و پشت و امشباه اینها
 جلا برین فعل بر طرت شد و اگر ایدل جنت شانه ضد اسلیق کنند هم مناسب بود و لمبا با سه
 جنگ سفید آید و تکیه و سیر مناسب باشد و حقه به لمبات که جود در آن باشد

عظیم موافق آید و طبع اجزای شراب بنفشه و میوه با سه چرب همه نافع آید و حسب الصفت بر باین آینه
 نیکو بود و فادز هر حیوانی در شیر بسیار نافع آید علاج از تب بجمی خورده و آنچه بدان
 مائز از حیوانات منقل و مورم مزاج و مفید آنست که بدارت و تنقیه بسبب قوسه از پستان
 حیوانات شیر نزد طبع بر طمان نری و گوشت خارشپت و خون مار و خون بط و بول کهن
 انسانی و گوشت را سوجلا سوده آرد و جدید آرد و فادز هر و انفع خراگوش و آه و در شیر یا شرا
 موافق بود و چیز ای که شش و مثانه با قوت و بد و حجاب را پیوسته حسب سوال در دهن و شستن
 و نغذای چرب و در شراب خوردن بر دهن با دام و حسب الشفا و حافظه الصفت و تریاق کامل و شیر
 حلکده تمام باشد علاج نارگزیده همان است که در تو این کلیه معلوم شد و اسلم تداوی بران
 سخت بر باشد و نافع آن اگر در آن خطر باشد چنانچه بون او سله از مردن باشد
 و اگر هم مار را املتی بود یا قطع را مانعی باشد سر طرف بالا سه زخم هر ساعت واجب بود تا از
 بر سرایت نتواند زد و در آن حکماه بجز زهر آزا کشیدن در تریاق نیکو در حال خوردن ایندن
 بعد ز بول بران عمل انگندان و چند آنکه تمام زهر کشیده شود که ز لواز کشیده آن خون هلاک نمی شود
 بعد از آن شیر خام بسیار کوفته با دونه کا و طلا کردن و بر محل مسح و بر بالا و شیب او نند و چند
 کس را در میم که از سسم نار بدین نوع خلاص یافتند شیر خام بسیار با حشر خوراییدن بود و سینه
 بود از همه علاج پریاز و گندنا و خردل خوراییدن بنایت مفید باشد و تریاق کامل و شربل کافنی
 در رمی افتاده باشد و آبی که خورده نار ذکر کردیم و در شقال تخم ترنج بوج انگدان و پادز هر جزو دار
 و پادز هر سمدنی و تریاق فاروق و تریاق الطین و سیر و دوس و کوراجونی جرمی و سهل مزنی و قیض
 ابل فلفله و حسب اللسان و گوشت آید و تفاح و گوشت خرد و خون سنگ پشت و سپر ز گور خرد
 و سیر و پیل و تریاق العصور و شمار دبه و انفع جذبی و خراگوش و خون تیس و مراره آن و گوشت لبا
 این جلا سفرد و کب خوردن بنایت آزموده است صناد اهل و حسب الفاد با بورد و عبر کنه شود گوشت
 انفی و غیره و صفت شکم شکافته و کلاغ و مرغان شکم شکافته و سرگین سوخته بز و سیر صحرای کوفتی نافع
 و یا شراب و بیاز و گندنا کوفته و محصل کوفته با سرکه و با دونه یا شراب جلا نافع است مفرد و مرکب
 و طلا رس و آب سیر و طینت و عصاره گندنا و جدید آرد به سرکه سرشته با جمل لفظ سیاه و گل مخوم

بسرکه حل کرده و خون نپسین و بزکوبی یا جوز کریم و فلفل بسرکه مرشته روغن لمبانی روغن بادرنوعن عقرب
 روغن و زرع پیدیا روپی را سود تیزاب فاروقی و بهمال و بول سوزا و امثال آن و سیکس بسرکه حل کرده
 زرد و زرد و بیج کبر با شراب و سرکه حل کرده و عصا و مخلصه قبطی طرح آب خردل و تخم تره تیزه کوفته در سرکه
 خوب و تیزاب در عصا و کتند و حذر و فاد زهر در بول ساینده و زهره گادو کوب و عصا و سبکه و عصا
 دود و بیج حلا آنها سفرد و سرکه سفید آید و شیر گاو و زرد با فراط خوردن مجرب است علاج مار و کرم
 گزیده آست که در ساعت فلفل ساینده در سرکه حل کرده با لند اگر توانست که سخت از محل لس
 زهر را بکشد بسیار با بجمه و امثال آن یکشند و اگر ممکن بود اول بالاتراز محل زخم را با بند زرد تا زهر بالا
 زرد و سرایت بحد تن نکند و بعد و سرخام کوفته بسیار بخورد از پی آن بخله خرد و بند و کرم بوشانند تا حرق کند و اگر
 رسن یا فلفل یا جودار هم دهند هم بنایت نافع بود و اگر بزخم انوک بچسبناک آب سوده با لند در ساعت نفع کند
 کتند بر باشد بسیار آزموده ام و بهترین بود و فلفل و سرکه و مکیدن بسیار و هر لحظه آن آب از دهن در
 انگندن علاجی نموده ام و گویند شخصی را عقرب بر جمل موضع تن او را گزید و او بکرم خنظل تازه خورد
 و اندک مالید در ساعت صحت یافت و عرب که هر کس خنظل تر یا نند کرم بیج آنرا بجای آن سید بند تاغ
 می آید و ایون بیج مجرب است علاج انگور که گزیده آست که بالاتراز محل نشن را با بند زرد و زخم
 او از تریاقات که در بخت نادر و عقرب گزیده نکند و شد با لند و شیر گادی سید بند و تری سیر مایند و اگر
 بعد خوردن شیر او را در جوال نشاند چنانکه یکدست بر او را از جوال بیرون باشد و در آویزند و آرتا آب
 سید بند و صحرمانند باقی بشیر آید بهتر بود و اکثر تریاقات خورا ایندن نافع بود و آبرزن و گریاب و عرق دره
 سفید آید بسیار را با لیدن جودار فقط و خورا ایندن آن نافع علاج کرم و اگر در اول او را از محل
 لس توانست بچسبید کشیدن چنانچه در عقرب غیر کوفته شد بعد و چیزه مالیدن او او له شخصی
 مجرب را دیدم که چندین دنگ گزیده را برین استون علاج کرده است و نب و بیاعتدی عترت
 عترت و دو اسما و لنگه کرم منی چنانکس حق حق و بهمان دستور که در استون عقرب گفته شد این
 اول بود علاج زرد و زهر گزیده آب عوزه بر گل چکانیدن مالیدن و با سرکه بر گل چکانیدن چنانک
 مالیدن نافع اشیاست و سرکه کوفته بستن هم سفید است فی العوز و کسکه زبان خود برندان گزیده
 باشد حکم دارد و زرد و زهر ک زرد او را اگر دانه کتند مجرب است که کوفته چدر را که در ساعت

گزیده بود گفت چنین کرد در لخته در و بر طرف شده و گویند در حال سگفت کشید خشک خورند و در
 شود و یک گرم تخم بنگ و یک گرم تخم مرغ گوشه بین صفت دارد و شبانی از پنج بردارند بیس نافع آید آب
 جباری طلا کردن خاصیت عجیب دارد و اینون شاه آن بعصاره خرفه و غیر آن طلا کردن
 سفید آن در آن موضع را در آب گرم داشتن لخته بنگ انگاه در آب شور و سرکه نماید و نیش
 فی الحال درد ساکن کند و آزموده است و مگس گشته طلا کردن نافع است علاج خرچ و ساس
 و نیش کرکس بالیدن و حوز اینون تریاقات است از آنچه در مار و عقرب دانستند آنها
 ساق و حوزه عظیم نافع آید و آب حوزه اسهال فرمودن نافع آید و تب را نفع کند و آزموده است
 اندر سیر شستن و بول و ذبل گا و تمام تن شستن بسیار نیکو بود و بولهای دیگر سفید آید با
 اشترخاره و آب غظل و آب خاکستر شستن نافع آید در کوهستان رسد از بل و خشک
 سگ در آتش ترش کرده سفید بود و همان صلح میاید و قبل از لس مانع حضرت آن باشد
 و تریان کامل در آب حوزه یا لیمو خوردن بجا است و عمیره طغفای تریانی بر تن بالیدن
 موافق است علاج پلنگ گزیده قریب است ببلج مار گزیده و اصلح مراعات زخمهاست
 آن تریاقات و بجه تا چهل روز لازم آید از سوش در برن مرمت او را پس باید داشتن که سیادا
 ایران زخمها بول کند و از سوز چه نیز حفظ باید کرد که بسیار بر او نرود و اعذاب کنند و فساد بگل پلنگ
 بر زخم او سفید باشد و خوردن آن با تریانی نافع آید و ناممکن باشد او را نیاگر داشتن که در خواب
 رود و خواب پلنگ بیند که زود هلاک شود و دافع کردن محل زخم را در اول بقیله مناسب بود علاج
 سیاه گزیده که آزار سم میباشد که قریب است ببلج پلنگ و او را سمیست و اصلح زخم کانی
 است علاج سگ و لوانه گزیده آنست که بر است را نکلزار نرود تا درست شود تا چهل روز
 بجز در متصل زخم آزاری گشزد چنانکه در یا بند که کم شود و محل آنرا افزاخته کنند بخارجه مناسب
 و نازک کنند هر روز برادی تیز و سوزان تریانی طلا و فساد چنانکه در بحث مار گزیده مذکور شد بسیار
 و از آن تریاقات سوزانند و سهل سودا هر دو سه روز میبندند و حب هر بله به سنگ سلیمانی
 یا در مطبوخ انقیون هم مناسب است و مردمی که خون بسیار دارد و فصد کردن نجایت
 مناسب است بشرطیکه نکلزار نرود که نظر او بر آن خون افتد و آب و طعام او را در پوست همان

همان سنگ یا پوست گنقار یا پوست آهو باید دادن که در طرفی که قوانین کلیه مسین شده اگر در حال
 محل زخم را داغ کنند بقیه لغایت صواب بود از آب رسیدن ایمن شود روز اول در روز دوم
 داغ کردن هم منفعت دارد و بعد از آن مفید میزد داغ سرد پستانی قریب بمیان دو برده هم نافع بود
 در حیوانات خود آزموده است که چون حیوان دیوانه گردد آنرا بر میان دو برده حیوان داغ نیکو کند
 از دیوانه شدن ایمن گردد و اگر تیزاب در بر ساعت آن موضع مخصوص را در صورتی که
 کند که چرک دریم بسیار از آن برود چنانچه ذریل گفته شده بغایت نافع آید و اگر مرصع را طاقت نباشد
 سبب الشفا بزرگ او را بهوش سازند اول و انگاه این عمل کنند و جگر سنگ یوانه را قبل از خوردن از
 آب خوردن عظیم نافع آید بعد از آن نیز دیده اند که فزع را بر روی بنیر یا به سنگ هم سخت مفید آید و شراب
 و آب مخزنج بنام صدف شیر و شراب همچنین بود او را همراه گرم باید داشتن چنانچه عرق کند از سردی
 حفظ باید کردن دیگر مانند آن که سم را در برن نشتر سازد و زیاق العنق در بناب عظیم آزموده است
 و دومی فرایحی هم جبت حبس بول و آوردن همچنان مفید است و بیان آن در آجزای آن همچون
 الفرفانی کرده خواهد شد و ادلی آن بود که چون در آب و شراب خواهند که دهند لوله نصف کنند و از
 از سوم و غیره آن و کبر آنرا در دهن او کنند و از جای دور آب در دهن او کنند که او بنیزد و بهج حال
 آب و اما لغات و آینه و چیزهای روشن که در دهن او نمانند در نظر او نباید آوردن که سنگ در آن
 بیند و خوف کند در مرض بیشتر شود و گفته اند بحسب رفق و منع احتراق اخلاق و اگر از آب مستغ
 باشد از سوم و عقیده طر فهای مخزوف سازند و آب کنند و او را حکم کنند تا آنرا فرو برد و نگاه بود که
 گاهی با کراهت در سه آب از لوله آنرا که در حلق ریختن و یا سهل توان دادن و از
 حرارت هلاک نگردد و بجز در فم معده او نهادن می خشک باید نمودن در میان سرخا و نشاد
 سرکه در دهن گل و آب کاسنی طلا کردن تا عطش او کسر نشود و آنجا که صغفه در منانه نهم شود و
 آب زن باید نشانند و بعد از آنکه دومی ضرایح یا زیاق العنق حزمه باشد چنانکه در
 آب زن بول کند و آبرن اندر گرما به فاطر ادلی بود چندانکه را دیده اند که بعد از ترسیدن
 آب هم خلاص شده اند بعللاج لیکن آنها را آدمی گزیده بود و دیوانه ساخته و متن چنبرین را
 دریم که در چلم چیل بچه با بول کردند و خلاص یافتند بعد از آنکه از آب ترسیده بود و تن

انزکے شخصے راخوردیوانه گزیریبی ماہراواناچل رورسملات سوداوسرته روزیک نوبت
 سیدادوترباقات بجز ایندورچلم چل کرده خوزدازسیه ذکر او بیرون آمد وصحت یافت
 و بسیار بجزبه شده که سگ دیوانه گزیره را چون در او اکل از میان پائے شخصے که اوران
 حال بوده وصحت یافته گزیراینده اندر بسولت بچه کرده وصحت یافته و آبیکه خاک لایه کنه
 او حسن و کدو در و آغشته باشند خورایندن در قزع از آب و بچم کردن و عنبه و
 عظیم نافع آید و مشغول داشتن مریض بلیمها و چیزهای و بچمناک خوردن و بر زخم مالیدن
 عظیم نافع است و مشغول داشتن مریض بلیمها و چیزهای نشاط انگیز بنایت نافع است و نقل
 هود و مقام بسیار مناسب است و سگ کشتن چنانکه اورا معلوم شود هم مفید است و سهل
 سنگ سلیمانی و فتمون و قلوس و هلیله سیاه بنایت موافق است اگر توان دادن دگر بند
 جنیانادجم سرطان سخت نافع است و شیاف جنز و ماخواته با هم سرشته بیسه مفید است
 و دل سگ دیوانه بریان کرده خوردن بسیار نافع است و در غن محرب و در غن راج
 بر زهار بالیدن حسب الم بنایت نکو بود اگر از بول هر روز معنی قدرے برناشتا بد بخوراند
 مناسب باشد علاج گرگ دیوانه گزیره و امثال آن هم بللاج سگ دیوانه
 گزیره نزدیک است و در جلا اینها ایون نافع آید و بجز به پیوسته که از پنجاه که صاحب
 این بلاد آخر میکند نافع آید اگر هفت عدد کسی بجزود یا بیشتر بعد از عرض قطعا بر دوشتر
 نیاید هم اینها و این همچون طاعون خوردن است و الله اعلم بالصواب

باب بست و چهارم

در بیان بعضی تراکیب که عمده انزدر در معالجات و در کتب اطباء ممالک این مسطور نیستند
 یا آنکه سفت آنها نسبت بامراض فی الجمله عمومی دارد و بعضی از آنها در حفظ صحت نیز دخل
 تمام دارند و مستند جلا آنها بحکمت اهل هند است و این قرابادین مشتمل است بر معاصین و
 سفوفات و سملات و اشربه و ادیان و نیز ابامامها چین حسب الشفا این سجون از فرقا
 حضرت است مطلقه العالی چون اکثر استعمال آن بطریق حسب است بدین موسوم گشته

اجزای ترکیب آن بگیرند زنجبیل یک خردا و زنجبیلی دو خردا و جوز مائل سه خردا و جلده را در ق
 و حل نرم کرده با دو برابر آن عمل معجون کنند و نگاه دارند و هرگاه خواهند بکار درازند وقت
 آن تا عطر طبیعی باقی بود معجون فرقیانی هم از محرمات حضرت است و جهت نسبت و بفرقان
 آنست که اجزای بر سبیل تین و تبرک بوده و سوره کلام الله تعالی تالیف یافته و الله اعلم
 اجزای ترکیب آن بگیرند اصل سوسن اکلیل الملک انیسون مرزنگوش بابونج حلیلت
 جده دنیا رویه باد شیر فلوسوک نیم سوخته را زیانج سداب عود سبیل زرنشک خشک
 تخم نیک از ریزه که مارچه ناخواه زهره خروس حفت بلوط لسان الثور پوست ترنج
 عود بلبلان صبر ستراشنه تخم کاهو فودنج هنری زبدالحی زعفران پوست سنگ پشت
 محرق پر سیاوشان صمغ عربی بزر خروس عظیم تخم کثیر مردم تخم زبیره از هر یک دو درم در
 ذهب ورق نقره سبدرج شب عقیق مس کشته سرب کشته سیاه کشته و سنیر و زه یاوت
 ریزه لعل ریزه کربابی فادز هر جوانی فادز هر سعدنی مروارید ریزه حبه ارشد لاجورد
 حبه البقر از هر یک دو درم و نیم ابر ساج بنفشه پنیسرایه خرگوش درونج عقرنی
 زراوند طولی سرکی دارچینی رزینا و زراوند حصرح عاقر قرحا زرد چوب
 سبیل حب الفار عنبر اشب فلفل قرمفل جوز مستقر سوسیاس بلبله از هر یک سه درم
 جذبیر ستر اسطوخودوس سرطان هنری محرق انیسون یادرنجوبیه زنجبیل سنا صندل
 سفید کاشراشک سفید ابریشم محرق قشراصل کبر حلیا دار فلفل لحن آوار نادانیا زاسین
 یعنی تخم حواص مصطلکی کشیز خشک سبگره آبلج حرن از هر یک سه درم و نیم جوز بوا
 ده عدد ابرنج خشک ده عدد حبه و اردو پنچ و مانع و دوله خراطین خشک چهار درم
 فار بقون نجبدرم ذرا پنچ خشک عدس منقر از هر یک شقال ریونجینی ده درم
 جنش الهمدیر بر عرق مشک بیدکینین عنصله از هر یک بیست درم تا اوزه و عرق حصر
 از هر یک صد شقال و در برابر جلا احوار را بدستور صلابه کنند بمرق بیدنگا هر ارند
 و ذرا پنچ را دست و پایی انگنده با عدس و تخم حروع که بیدنگر و زعفران و سبیل
 و لیل و دارچینی و ذرا سیون از هر یک سدس و ذرا پنچ تا یک شقال باشد سائیده

و بخته و با آن نیک ضم کنند و بوق خر بگویند و سرش زعفران ساخته شک کنند و نگاهدارند
 و دو ارالزار بچ این بود انگاه باقی ادویه را خوب بگویند و زم و بنیزند با یک دیگر حلط و منج
 کنند و منج کنند پس با این دو ترکیب مذکور ضم کنند و با هم بسیار سخن کنند چندانکه تمام با هم نگو
 آینه شوند و تبرها آنچه باشد جله کیش شود بعد از بسل بنزد و در ظرف تلسی ضبط کنند و در زیر جو
 نگاه دارند و بعد شش ماه استعمال نمایند و شربت جند فذقی کو یک تریاقی نیکو دارد و در حفظ
 صحت و قوامی بدنی اثری کلی دارد و قوت این دوا هم بمرطبی برسد مفرح شاهی
 از مختصات مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند فاذ هر حیوانی درم جردار یا نرزه
 درم زعفران پنجم ابریشم محرق با در بنجویه هفت درم زبیره لعل شش درم گاو زبان
 درم عنبر اشب و دو درم شک یک درم صندل سفید و در و پنج عقربی از هر یک
 چهار درم آله مقشر و زرباد از هر یک سه درم و نیم گل سرخ هشت درم عنق بید
 آنقدر که جله با آن سرشته گردد و پس جله را بدستور گرفته و بخته بوق بید سرشند
 و هم شک کرده در شربت شب شیرین بچون کنند و نگاه دارند و شربت متقالی بود حافظ
 این ترکیب از مختصات مصنف است اجزای ترکیب آن بگیرند پیل و ارجینی
 بادیان جوز بوا از هر یک یک جز و شک یک جز و مصلی دو جز و کندر یک جز و نیم جوز
 ماش برابر مجموع جله را گرفته و بخته بسل بچون کنند و هر گاه خواهند بکار برند شربت مقدار
 نخودی بزرگ بود بزرگان را دقت این دوا هم بمرطبی برسد تریاق العوض هم از مختصات
 مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند جند بید ششم سرطان پنجاه سیاب کشته
 از هر یک یک جز و زریخ پیرایه سگ پیرایه آهوسرطان محرق فلفل قرمقل و ارجینی شک
 از هر یک دو جز و جله یا نا جگر سگ دیوانه از هر یک شش جز و زعفران دانگ و نیم انون
 عشر جله ذرا بچ دست پامی انداخته بیست عدد ماش مقشر مقابل ذرا بچ خاک لانه حسن
 که دانه برابر مجموع سخت ذرا بچ را با ماش مقشر و انون و قرمقل و زعفران و دارجینی
 نیکو بگویند و با هم بنیزند خاک لانه حسن که در آد آب گرم کیش آغشته کنند نگاه صاف
 آنرا بردارند و آن بخته ذرا بچ بران نمیز کنند پس سیاب پنجاه و فلفل و زریخ و شک را با هم

بگویند و به بیز نوزم آزا و نیز بچب مذکور بر شند انکا پیر یاها و سرطان محرق و جگر سنگ و خطیانا و چشم
 سرطان را با هم بگویند و نوزم به بیز نوز با آب مذکور به سر شند پس جلا را با هم بسیار و حق و سخن کنند انگاه
 جلا را خشک ساخته بخون بزمار خود بر شند و قرصها در سایه خشک کنند و نگاهدارند شربت یک
 شقال بود با خمیر آب گرم یا شیر گاو یا تنها هر روز تا چهل روز بکنند تریاق کامل از مخزعات
 مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند سیاب کشته بزنج بچناک از هر یک جزو زاده و فرسخ فاذم
 حیوانی صدنی مرکی زنجبیل فلفل قرمقل لوبه شک تخم مردگشت امنی و خون کشت از هر یک
 دو جزو فراسیون پنج انگدان تخم ترنج گوشت مخلصه قصب ایل المیجوری انچه تر گرش
 از هر یک سه جزو هر حیوانی جد و ابرج کیندر چینی خطیانا از هر یک چهار جزو و جوز تا مل نصف مجموع
 خون تین ثلث مجموع اول گوشتها را نوزم بگویند قصب ایل را همچنان خشک بچوب سای زنده
 و در آشها بگویند پس تخمها را با آن بگویند قصب ایل را همچنان خشک انگدان و زنجبیل را نوزم
 بگویند و با آنها منم کرده و حق کنند و بیز نوز سیاب و بچناک و بزنج و فلفل و شک را با هم سخن
 کرده بخون کشت صلا به کنند انگاه باقی اجارا دو به را سخن و بجلل کنان آن منم کنند و بسیار با هم
 نوزم بسیار بکنند بکل کنند جلا بخون تیش به سر شند و چندان سخن و صلا به کند که با هم خشک شود
 انگاه جلا را بسل سجون کنند و در ظرف قلمی کرده در شب چون نگاهدارد و بعد شش با استعمال
 نماید شربت از نیم درم بود یا یک درم و نیم فوت دی بویطبی رسد تریاق الطین بگیرند گل ارمنی
 ده درم فاذم حیوانی بچندرم سیاب کشته ده درم بچناک یک درم جلا را ساییده با هم خون بزمار
 خود به سر شند و قرصها کرده بسایه خشک کنند نگاهدارند شربت و دو انگ از آن بود اجزای
 ترکیب آن از مخزعات مصنف مزید العمر اجزای این ترکیب بگیرند بلاد در یک
 جزو کچد سفید و جزو فلفل و قرمقل و دار چینی از هر یک سه یک جزو خشک نصف جزو سه
 بلبله لیلی از هر یک چهار جزو و جوز تا مل نصف مجموع اول بلاد در کچد را با هم سخن نمایند و انگاه
 باقی را کوفه و بچینه با آن منم کند و بسل سجون کند شربت چند فتر و تی بود و هر روز در بر طعام
 دیر و در ناستا کورا چولی بر سه این جنیت از مخزعات اهل هند و حکمی که این ترکیب
 کرده کورا چولی نام داشته و بری حب را گویند چون هر سخن ایشان دارند گونه است لفظ بر

را موز داشته مجموع را نام این حسب داشته آنرا و اجزای آن زبان خود مضموم آورده برین وجه نظم برین بس گذرنا
 ز بهر تار ز پلاز کما تکلفا - اصبیال بنگره بنیون بری جو سب ردگ کا موری کور ای جوی بری بری برین را
 گویند و بس بچاک را گویند و گندگ را گویند یعنی دیگر دهر تا ز برین ج را گویند و تر بلا یعنی اطریفل صغیر آن
 مجموع فلفل و زنجبیل و زرد چوبه است و نکندار یعنی تنکار اصبیال و بنگرا معلوم است بنیون بر
 یعنی شصت و چهار و بیارت باز گویند روگ یعنی علت کا یعنی را موز یعنی بر و ترکیب آن
 بگیرند از سفرد هر دو اسے یک جزو الا بنگرا که آن عصاره آن باید گرفتن آن مقدار که حاصل
 او بی بران سرشته شود پس سیاب را با بهر تار و گندگ سخن و صلایه و تشویه کنند چندانکه تمام
 خاک شود نگاه بیش را از ترکیب آب بنگره به سرشته و جها سازند هر یک بمقدار خود سیاه
 و بوقت حاجت جی بر بالای طعام چرب خوردند و در معنی با هر چه مناسب بود خوردند و تها نیز
 توان خوردن و عاقل صحت با این بر بهر چنان باید کردن که با رس و زرنج منفرد شده
 و اگر خواهند که اسهال کمتر کنند صبیال کمتر کنند و اگر بنگره بیایند درین ملک عوض آن برگ
 که یک کنند حلوانی بلا در هم از مخزومات اهل هند اجزای ترکیب آن بگیرند و در عن
 بلا در یک جزو در عن کجند و برابر آن و آرد میدهند خوب بران برشته اند مقدار که در سنور است
 پس غسل مصفی بران بزند بمقدار کفان نگاه فلفل و زنجبیل و دار چینی و بادایان و جوز بودا و قفل
 از هر یک یک جزو ساییده و بخت بران نیکو هم آوردند و هر روز و شقال میخوردند و حلوانی
 جوز مائل هم از مخزومات حکمائے هند اجزای ترکیب آن بگیرند تا دوره نیم من و نیکو
 بگویند و زنج من شیران از نرد قدر سه آب در شیر کنند و نرم میچوشانند چندانکه آب برود پس آنرا با لای
 و نای زنده چون بنزد و بدسترسکه آنرا بگیرند و نصف آن صفره بیض خام باد و بمقدار غسل
 سرشته از آرد میدهند حلوانی چون از آتش برخواهند داشتن عشر بمجموع دار چینی و جوز و لوان
 و بادایان کوفته و بخت بران ریزند و کینشال زعفران سوده بران خلا کنند و نگاه دارند هر روز
 ده شقال میخوردند و زیاد که برتر است طبیعت سلق است میخون الجنت هم از مخزومات
 اهل هند اجزای ترکیب آن بگیرند جنت الحدریده جزو بلبله و بلبله و آله از هر یک
 سه جزو پس سفید مقرر و زنجبیل و فلفل و جوز بودا و قفل از هر یک یک جزو مصلکی و

مرکبی و تخم شمشاد از هر یکی چهار جزو صبیال بخته و پاک کرده عشر حب تا نوره نصف مجسوع
 جله را کوفته و بخته نیکو خلط کرده بسل به سرشند بر سفوزنگا بهار دو شترتبه دو شقال بر نانشا گویند
 وقت جوانی و سیاهی موئی نگا بهار دو معجون سیاه از مخمرات مصنف اجزای
 ترکیب آن بگیرند سیاه ده ورم سفوف بقوی چیدرم خا و فلفل و زنجبیل از هر یکی
 دو ورم کوفته بخته سیاه را با ناکش و بسمل و معجون سازند شترتبه مقدار نخودی برش
 عشا از مخمرات مصنف بنایت سفید بود اجزای ترکیب آن بگیرند چیدرم جله را
 مصطلک کند و در چینی از هر یکی دو شقال فلفل شقال زعفران ربع جزو سے ایون
 نیرم جله را کوفته و بخته بسل به سرشند سفوفات کبسی این سفوفات از مخمرات مکه سے اهل
 است و کس اتم خشت الحدیر است چون اعظم اجزای آن این دو سے محبت است
 بدان موسوم گشته اجزای ترکیب آن بگیرند خشت الحدیر آنقدر که خواهند دورت
 شقال کوفته و بخته ضم کنند و با هم بسیار خلط نمایند نگاه در هر یک شقال و نیم مقدار یک
 گوش پاک کن سرد رس ضم کنند و در هر ده شقال یک مغز صبیال بخته و پاک کرده ضم کنند
 و بسیار با آن بگویند و سخن کنند و جله را با هم به بیزند و نگا بهار دو شترتبه ازان دو انگ
 بود نمایند تا یک درم هر روز یک وقت یا بد وقت مردم ضعیف مزاج را و بر سر طعام
 مردم محروم مزاج را و اما همی مردم قوی مزاج را و بر دآز نانشا آست بود و وقت خواب
 هم نیکو آید و بعد العاده بیشتر هم توان خوردن و از دو ورم زیاد نشود آن سینر بد و دونه
 توان خوردن بهر نیز آن بچو پر نیز بزیج بود و رس دو نوع بود یکی رارس گویند و دیگری را
 هارس و هر رس سه نوع بود صغیر و کبر و جله آن از مخمرات حکما سے هند است اجزای
 سرد رس و ترکیب آن بگیرند فلفل گرد و زنجبیل از هر یکی دو شقال بیش تو
 شقال فلفل دراز و بیج بک که آزا هند یا ان کپور سے گویند و اطر فیل صغیر از هر یک شقال
 عاقر قراکب شقال سه شقال نوشادر عنبر مخلول شقال زیره و نانشا از هر یکی ثلث
 شقال جله را با هم سخن نیکو کنند و بکل نمایند از لته سفت و نگاه دارند و بعضی گوگرد و زنج اجزای
 سرد رس وسط و ترکیب آن بگیرند بچاک چوب دو شقال و شک و پوست

تخم مزج و فلفل گرد از هر یک که مشش شقال بلبله بزرگ و زنجبیل دیره ارمنی از هر یک
 یک شقال و نیم عاقرقرا جله رادق و سخن نیکو کردن از منخل سفت بگذارند نگارارند و بعضی
 گوگرد زبرج و شونیز دیره از هر یک نیم درم صنم کنند اجزای سرد رس صغیر و ترکیب آن
 بگیرند بچنک اعلا و قنقل از هر یک یک شقال زنجبیل دو شقال فلفل کرد سیاه سه شقال جله
 را با هم دق و سخن نموده از لته نیم سفت بگذارند نگاه دارند بعضی بجهت قوت باو از اذویه
 با هم چیره با این صنم کنند و باید که در حین کوفتن سحر م قبل از خلط بینی و دست را آلوده شدن
 بگردان نگاه دارند و سحر را اولاد همراه فلفل سخن نیکو کنند نگاه باو بگیرد ویه که سحر بران کشته گردد
 بعضی بجهت مزج قوت آن فلفل ضکم کنند و آن خلط است چه فلفل چه کاسیت آزا بشکنند و
 قوت آزا کم کنند نیست لیکن بعد الماده مختار اند آجا که قوت او را زیاده طلبند فلفل کمتر کنند و سحر
 را بیشتر و اگر سحر ضعیف بعد الماده مختار اند آجا که قوت او را زیاده طلبند فلفل کمتر کنند و سحر را بیشتر
 و اگر ضعیف یا کینه باشد اجزای قنقل کم باید کردن اجزای سرد رس و ترکیب آن بگیرند
 اجزای سرد رس کبیر و شکر طبله بچنک را یک شقال و نیم کنند و فلفل را سه شقال سازند و باقی
 بحال خود باشد و از احتیاط شقوله از هر یک یک سنج مجموع صنم کنند با هم دق و بجل کنند نگاه دارند
 و شربت بسیار باشد از سرد رس لیکن برهنه آن همان بود و دستور خوردن همان و بعضی پیش را
 اول بنیزند نگاه داخل جله بسیار زد و گویند که آن اسلم است سفوف مقوی و اجزای
 ترکیب آن از مخمرات مصنف بود بگیرند و چینی و بادبان و مصطلکی از همه برابر و حبله
 رادق و سخن نیکو نموده بنیزند نگاه دارند و جهت اطفال گاه به یک جزو نبات اضافه کنند و سحر
 آن مقدار که یک نوبت به سره انگشت بردارند تمام بود و کورت برداشتن نیز بعضی را
 جایز است و اطفال را نصف آن کافی بود سفوف الاطفال از مخمرات مجربان بسیار
 ما اجزای ترکیب آن بگیرند بلبله زرد و مصطلکی و غلات بیرونی پسته از هر یک یک جزو
 بادبان و پوست ناهنج و پوست انار شیرین از هر یک نیم جزو جله را با هم سخن و بجل بار یک
 کرده نگارند گاه به آب و گاه به در آب و گاه به در عصبه فواکه نافه بوقت حاجت بخورند
 و اگر جهت رغبت اطفال نصف جله مقدار اضافه کنند شاید دیگر سردار سنگ و بادبان

وقتند از هر یکی دو دانگ سایده در آب خیار بارنگ و سیب ترش برهند و این یک شربت
 بود و الله اعلم اما مسهلات حب صبیالے از مخمرات حضرت است مذللہ العالی
 اجزای ترکیب آن بگیرند صبیال بخته و پاک کرده آنچه خواهند بود بر منزه یک
 بلبله سیاه کو یک که آنرا بوزنگ گویند کوفته و بخته با آن نیکو بکنند و برابر مجموع آرد و برنج سفید با
 آن نیکو خلط کنند و جله را با آب لیو یا عود به بسیار روغن و سخن کنند در باون سنگین انگاه جها
 سازند هر یک بمقدار نخودی کلن کلان در سایه خشک کرده شربتے جی بود و این حب باسهال
 و غیره رطوبت فاضله صدره و اخلاط لزج و بلغم شور و صفراوی مے و قلیل سودا دفع کنند و دوا نیک
 و و شتاب حل کرده بر بالای نخود آب دادن نیکو تر کند حب ستمو نیا از مخمرات است
 مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند از حب صبیال مذکور آنچه خواهند بود بر منزه
 هر چه یک عدد بر بے مریض کرده بکنند و آب لیو سه رشتہ جها سازند که یک از اول
 شربتے جی بود و در اسهال جله اخلاط فاسده قوی بود و صنعت این بیشتر از جها باشد چنانچه
 جسد و مفاصل بلاغم زدیده و سوداوی مخمره را مے کشد و به سولت دفع میکند و تنه بیشتر
 آرد و از آنها قوی مسهل مسم از مخمرات مصنف بگیرند روغن حبیبال مدوم
 موم سفید یک درم و بر سر آتش نرم ما اندران گذارند و نیم درم بلبله سیاه سوده و یک
 دانگ هر بے کوفته و نرم بخته اندران ریزند و یک هم بر آرد و شربتے یک گوش کن پاک
 بود نوعی دیگر از مخمرات مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند سفیر مے که بر بے اندران
 ترتیب کرده چنانچه عمل خود آن مذکور گردد و آن سفیر را بنیزند و بعد بر سوره سکمه آن را
 بگیرند و در برده درم از آن سه درم موم سفید بگیرند و در بر سه درم نیم بلبله سیاه و یک
 منز صبیال ترتیب کرده کوفته و بخته بریزند و بسم نیک خلط کنند سر مے گوش پاک کن بود
 اسهال و نے با سراط آرد و از هر خلطے فاسد ننتے نیک دفع کنند قوی مے قوسے
 از مخمرات حکما سے هند اجزای ترکیب آن بگیرند روغن حبیبال مدوم
 سکمه شیرین که هر بے در دو جز سفید و یک درم صانی بگردم جسد را بر آتش نرم بگیرند و
 نگدارند شربتے نصف گوش پاک کن باشد و او لے آن بود که این سفیر و طهارت بر منزه

سفر نان مالیده بلع کنند و بدانکه این مقدار در تیر و طیها بجهت احتیاط مقرر شده و الا بعضی در قمی
 مزاج هستند که طبع ایشان بیشتر ازین طلبد سهل حب النیل از مخزومات مصنف اجزای
 ترکیب آن بگیرند حب النیل هندی رشتاد دانه و آنرا شب در روغن بادام بخیانتند و صلیح
 برآورد و نیم جلا را بسایند و یک دانگ زنجبیل دو دانگ ریونز چینی و نیم درم گل خشک همه سوده و بچینه
 با آن خلط کنند و در آب بیکرم بیانشانند جلد یک شربت بود و اگر گل ننگند در گلاب بیانشانند بلیسم
 لزوج و آب زرد و سودا بیاورد و سهولت سهل سنگ سلیمانی هم از مخزومات مصنف اجزای
 ترکیب آن بگیرند سلیمانی سنگ که از کاشان می آورند و کاسه را ابران رنگ نیکو میکنند
 از اجزای ریشی گویند از که لاجوردی نماید درم بلبله سیاه بزرگ پنجم درم جلا را کوفته و بچینه
 اذر و روغن بادام مالیدن آن مقدار که بکعب اجزای آن برسد انگاه بتانند حب صبیال
 و با بر شقال از آن یک حب سخن کنند و جلا را بسمل چهار سیر بسهند شربت از آن دو درم بود و فای
 را و یک درم صنفار احب ساخته و یا در مطبوخ افتیمون با سهال سودا و اخلاط لزوج دفع کنند و
 اسهل بود از سهالات ماسه و سنگ و منه که در خیال این ملک یا بند همین نوع عمل کنند بلکه بترو
 در حب سهل آن نیز همین نوع باشد و اگر لاجورد یک و نیم آن در چهار کنند هم تو سه باشد
 سهالات اجزای ترکیب آن بگیرند رب بلبله سیاه ده درم با افتیمون پنجم درم رب
 دو درم و نیم جلا را بسایند و بسمل بسهند از یک درم بود تا دو درم اندر گلاب سهال شود
 اخلاط غلیظ و صفرا سه محی و محرکه بکند و اگر یک درم ستمو یا شومی با مجموع صم کرده بسمل با آب
 لیوبه بسهند در سه و نیم در یکنجین بزور سه و امثال آن بر سهند صغرای محرکه برانند و نبات
 مصلح مزاجها سه سودای طین مقبوله هم از مخزومات مصنف اجزای ترکیب
 آن بگیرند عناب بیست عدد و آله سه بخارا و غیر آن سه عدد و اینخربنج عدد و گسرخ دو
 درم بنفشه را و جوش دهند انگاه آترا یا لایند و ده درم فلوس حیار شنبدران حل کنند و
 یا لایند با مقدار نیم تا شش بزرگ روغن بادام بران ریونز شیری بود تمام خلط لزوج سودا
 سوخته و صفرا می محرکه بیاورد و درم سودا سه را عظیم موافق بود و اگر یک درم افتیمون در
 مرهبت همراه گل بنفشه در آن بجوشانند سهله نیکو شود و سودا و صفرا نیز دفع کند حار سرت

شکل سحرسان اجزای ترکیب آن بگیرند آلودی بخار ابرسه ترندی سه شربت در آب
 آغشته کنند و شیر خشک بیست شقال در گلاب آغشته کنند و بوقت صبح نوره آلود بر دست مالند
 و یا لایند از شیر خشک را نیز با لایند و بران خلط کنند و بجزند این یک شربت بود چله را باید که
 از یک پیاله زیاده باشد و اگر چهار درم سنا کمی درین گلاب با شیر خشک آغشته کنند صندل هم
 مختصرات مصنف اجزا سهال و سه زیاده شود و کدو کان و محو در آنرا عظیم نافع آید ملین تحک
 هم از مختصرات مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند عیسر غوره یک پیاله و سبت درم برنجین
 در آن آغشته کنند و صاف ببالایند و بجزند یک شربت بود در طوبات معده و اسهال براند اما
 شربت نفع شرف صنغیر از مختصرات اهل ملک رسه اجزای ترکیب
 آن بگیرند اصل سوسن ده عدد بمقدار شیری پوست بیخ کاسنی توده درم پوست بخیادیان
 زمبست درم بیخ کرفس پنجم غناب بیست یک عدد و ارد و سیب دبی از هر یک یک عدد بیخ
 درم نارنجی نفع و طب یکدسته آب یک انار شیرین که یک یک انارزش که یک سرکنیم یا شمشیر
 و الیج که نیکو چاشنی شود اول بنمایانیکونه در سه آن آب افزانند و بچشانند و بعد ساعتی خواب بخورند و زیاده
 پوست نارنج بنیازند و بعد از ساعتی نفع در انگند و بعد نیم ساعت که بچشانند چله را صاف کنند
 و باقی اجزا را بنیازند و چاشنی کرده بقوام آورند و در ظرفی کاسنی نگاهدارند شربت بود نفع شرف
 بگیر از مختصرات حضرت مظلله العالی اجزای ترکیب آن بگیرند پوست بیخ کبره درم
 پوست بخیادیان سی درم پوست بیخ کاسنی بیست درم اصل پرورش ده عدد بمقدار شیری بزباد
 سی درم بزنا سخاوه بز کاسنی و سیاه تخمه از هر یکی پنجم نفع تروا شبه سرخ با نروده درم
 سیب و ارد و شقال و آلودی از هر یک سه عدد و مارالامان و سرکه پس از هر یکی یک پیاله
 سماق نیم پیاله شده و مقدار که چاشنی شود بقوام آید اول اصول را نیکوب و پنج من آب
 خواسان بچشانند ساعتی نیک بعد میوه های معشره آلود و زرشک و عناب و سپستان و موز
 و انجیر بچشانند ساعتی نیک بعد میوه های مالیده چله را با لایند نگاه نفع و تخمها در انگند
 و بچشانند بعد از ساعتی نیک انگاه و دشاب سماق و سرکه بریزند و اندک بچشانند نگاه چله را
 با نرودک ببالایند و شد و شد بر نهند و بقوام آورند چون از آتش بر سیدار نرودق نفع

سه درم در آن ریزند و بهم بر آردند و خشک ساخته نگاهدارند در آشنای جوشیدن هر گاه آب کمی
 کنند یعنی اضافه کنند بکنجین اطفال از مخمرات مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند و آنرا
 بگردم کرده دو درم شبت سه درم جله را در آب بجوشانند ساعتی بنگه یا لابند انگاه پنج درم
 پوست بخیابان و بگردم سبج کرفس در بجه پوست نارنج دوده کشته دشس انزان انزان
 و ساعتی بجوشانند و نصف بی شیرین و نصف سبب و در رنگ و اندک نفع ترا نذرند چون
 پخته شود سرد کرده در آنجا انزانند و بقوام آورند و بقدر شمد قند هر دو بمقدار سرد که
 باید احتیاج یا لابند نیست همچنان نگاه دارند بقایت مفید است و طعم مرعوب طبع ایشان
 دارد بکنجین اصولی از مخمرات مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند پوست سبج کاشی
 پوست بخیابان و پوست سبج کرفس و اصل سوسن و شبت و شونیز و کرده و اوچینی
 و ناخواه از هر یک یک جزو پنج تا نوره پنج جزو غناب برابر یک جزو گل سبج برابر دو جزو و
 نفع تو نصف یک جزو پوست ترنج و نارنج از هر دو یک جزو نیم عصاره بی ترش و زرشک
 و نارنج سرد که از همه سادی یک دگر لیکن آن مقدار که آب او در ترش کند و قند آن مقدار
 که چاشنی شود بر ستور که در نفع شرف کبیر گفته شد بجوشند و یا لابند بقوام آرند به شربت سه قابل
 و در حسین فرد گرفتن مصطلکی سوده آن مقدار که چاشنی شود بر آن ریزند اندک اندک طعم مصطلکی
 پدید آید شربت هم لطف بهمت پنهان و نام عظیم مفید شربت مود اطفال هم از مخمرات
 مصنف چون تب و سرفه و اسهال با هم انداخته عظیم مانع آید ایشان را در بجه آزموده است
 اجزای ترکیب آن بگیرند و در نیم پخته یک جزو تخم مورد و پخته شده و آنرا دو جزو هر دو را
 نیم کوفته بجوشانند چند آنکه غل شود انگاه آنرا بدست بالند و یا لابند و بقوام آرند بعضی اندک
 کلابی اضافه کردند مانع بود شربت خستخاش اطفال از مخمرات مصنف اجزای
 ترکیب آن بگیرند خستخاش در دست نیم خشک بسیت پنج عدد و نیلوب کند و بالمت آن لجه استس
 که آنرا در می شبکه گویند و در من آب فرغار کنند و شباه و آنرا بجوشانند چند آنکه غل شود تا یک شربت در
 ماند صاف کنند بقوام آورند و تمام فوی شربت زیره از مخمرات اهل عراق اجزای
 ترکیب بگیرند زیره نیم من و در یک من سرد که نیم من فرباب غشته کنند یک شب صباغ از آن است

بالند و صاف بیالایند و در ظرف بچوشانند تا به نیمه آید آنگاه غسل برهند و بتوام غلیظ آورند و به سینه
 اهل بود جهت پتهای نایه نیم لعلقه جوزند عظیم نافع آید شربت مصطلکی از مخمرات اهل رس
 اجزای ترکیب آن بگیرند آب انارین و آب سیب و آب بهی و آب امرو و آب زرشک
 از هر یک یک جزو و گلاب یا یک جزو نیم آب هندوانه و چند شاخ نفع و نیم جزو بادیان در ظرف و
 سنگین بچوشانند تا به نیمه آید پس قند برهند و بتوام آورند در صین بر دانشن برابر و جزو مصطلکی سوده
 بران ریزند و هم زنده نگاهدارند شربت عظیم نیم لعلقه بود گوارش دیگر از مخمرات مصنف
 اجزای ترکیب آن بگیرند آب هندوانه شیرین آب انار شیرین آب انار ترش برابر جله
 در ظرف سنگین بچوشند تا بتوام آید در یک من از ان بوزن خراسان و سیر مصطلکی سوده و یک سیر
 قند مثل سوده و بخیه برافکنند و هم برزند نیک نگاهدارند شربت پنج انگشت از ان بود گوارش فواید
 از مخمرات مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند عصب سیرین عصاره جزوه شیرین عصاره
 امرو و شیرین عصاره زرشک عصاره جوزه عصاره حاض ترنج عصاره حاض لیمو آب رمانین از هر یک جزو
 مندل سوده با سنا صفا آن گلاب آغشته شده سه جزو جله را در ظرف سنگین با هم بچوشانند لحظه یک قند
 آن مقدار نند که زود بتوام غلیظ آید و بسته گردد بر ستور جوارش در وقت ریختن بر نیخته در ده درم
 مصطلکی سوده خلط کنند و بریزند اما او همان درین اراحه از مخمرات حضرت مدظلہ العالی
 اجزای ترکیب آن بگیرند باوند و قیثوم و جدده و اسفند نیر و گل سرخ خشک از هر یک
 بیت درم نو پنج نرمی و خا از ده درم تخم شبث و سیاه دانه و قنار الحمار از هر یک پانزده درم
 حب البیل مشث و درم قشر اصل جوز قشر اصل کبر از هر یک هفده درم جوز نال و اصل مخلصه از هر یک
 اسپیدرم تخم مخلصه پیدرم جله رانیگوب در پنج من آب بچوشانند پس تمهارا در افکنند و ساعتی نیکو بچوشانند
 و در آخر گل رانیگوب و ساعتی بچوشانند پس حب البیل رانیگوب و باقی غلظتها را در افکنند و غیر گل بچوشانند
 و در آخر گل رانیگوب و دو جوشی برهند و بیالایند و آب بایر که یک من ماند و با شید و انگاده و سیر و عن
 زیت و ده سیر و روغن کرچک و ده سیر و روغن کچیز و ده سیر شمش تلخ بر افکنند و نرم بچوشانند
 تا آتبار و در روغن ماند آنگاه پنج درم گل قیثوم کوفته در ان ریزند و نگاهدارند سمن
 و من از مخمرات مصنف اجزای ترکیب آن بگیرند خراطین کیمین تلخ یک من

نبات و اجزیه نیکو کوفته دوسن دروه من آب نیز خند چندا که نرم گردد و در او شود پس آنرا بیا لایند و بیاد
 درنگس نیکو کوفته و در سیر و تخم اجزیه و شبت بر د تخم خرفوع نیکو کوفته پنج سیر کرب یک سیر زفت سه
 شیر خرسه من در انگند چندان بجز شانه که بآب تا یک من آید آنرا صاف یا لایند و سه سیر روغن
 بلادر بخته گرفته بپزند سیر روغن کجند آسخته انزان ریزند و نرم می جو شانه تا آب برود
 روغن با نذو این بر بعضی مالند و نذو دست نمایند در مواضع گرم فزاید کند و اگر بر تمام تن مالند همچنین ناف
 بود و یادها و در مایه و بر تحلیل کند مجرب است و همن المفاصل از مخترعات مصنف
 اجزای ترکیب آن بگیرند مار سیاه و یا معنی را سردوم انگننده و پارو در شکم
 کفند و او را بر روغن شبت انزانند و بعد در آفتاب نایسان چهل روپه پرورد آنکه در آب
 شبت بجز شانه و بیا لایند و روغن کجند بر انگنند و نرم می جو شانه تا آب برود و روغن با لند
 هم نیکو بود و این روغن تحلیل اکثر در مایه صلب کند به تخصیص از مفاسل و همن الا و جاع
 از مخترعات حکمای هند اجزای ترکیب آن بگیرند علف پنج تاوره کوفته و تاوره نیکو کوفته یک
 من در آب بدستور بچوشان چون نیک بخته شود و بالای دی آن آب تخم تاوره کوفته در آن انزارد
 و ساعتی بچوشان و دیگر بالای پس قدری روغن پنبه دانه در انگنند و نرم بچوشان تا آب و
 در روغن را نگاه دارد و اکثر در دهارا نسکین و هند چون فایز مالند و او را آینه فرنگ
 از مخترعات حکمای فرنگ و مجربان ایشان اجزای ترکیب آن بگیرند زمین
 و مصلی و ترب از هر یکی سی درم کند و مردار سنگ و نونیا و سفیداج از زرد صغ آواز هر یکی
 بیست درم زاج سفید پوست نارنج و همتوره و لبیا و صغ سرد از هر یکی ده درم چنانچه
 بچاه درم زمین را بجا خاک کنند و او را با سه دیگر جله را کوفته بخیته آنرا نیکو با آن خلط کرده یا روغن
 گل در روغن پنبه چوک در روغن زیت در روغن و بزوبه سرشند و ستیوام قیر و طی چنانکه زمین
 زنده نشود نگاه دارد و دیگر از مچرات اهل عراق و خراسان و آذربایجان اجزای
 ترکیب آن بگیرند سیاه چهل درم مصلی سه درم کند و بیست درم مردار سنگ ده درم
 خا بچاه درم صغ سه و پنجم عدد فرستنی یا بازده درم جله را بهان و ستور در روغن
 مذکور به سرشند نگاه دارد زمین روغن مغز زرد آو تلخ را بجا سه و پنج در روغن

گل فرسودم و اضع بود بر آب و گاه بود که جهت مالیدن بر ریشها صلب آن زنگار نیز اضافه
کنند و تویامی هندی هم بعضی اضافه کنند تا غلظت روغن خشک پخته از محرمات اهل
بوان طریق آن بگیر آب نارسیده و بشکن و پار با سوز بمقدار جوی باد اینها
را در کوزه جداگانه بانه مسکن و در روغن زیت کهنه انگن که جوی تمام روغن بخورد
آبی بکوب در قرح و اینق و تقطیر کن بر ستور آن و آن مقطر را نگا بر ارد سده باشد رو
سرو در او استرخا و مانع بود و الله اعلم اما تیز ابا س قار و می از نخرعات
سباکان بود و فاروق بر آس آن که بند که منقره و طلا از هم جدا میکند اجزای ترکیب
آن بگیر مساوی دو آتشین اسطبله و در برابر آن زاک سوز با آن گرم کن و جسد
را بکوب در قرح کن آن مقدر که نزدیک قرح را شغل کن و چهارم دیک خالی
ماند و بر دیگران حکمت بر بار کن چنانکه دستور است در گردن زرع آنجا که مل ابل این است
که بکل آلوده بر آن بیج باندازه دهن این تادر تقطیرات بیرون بر آید و محل وضع لوله
این هم در دهن قابل از یک طرف به گل بناید گرفتن تا هو بسیار داخل نکند و از یک طرف
باز گذاشتن تا دیگر بند نشود پس متصل آتش نرم در دیگران کن چنانکه تقطیر نیاید شود انگاه
اندک تیز کن را که بچوش بریزد و شیشه را نشکند و با هتگی آبا مقطر گردد چون آبا تمام گردد
بخار زوی در درون او پدید آید هنگام آتش را بتدریج بیشتر بایز کردن چنانکه رنگ بنجا
سرخ نماید و وضع و قابل را با آب بردارد و نگاه دارد پس امتحان قوت آن کن چنانچه قدری
در ظرف شیشه کن و در زیر خاکستر گرم کن و سوزنی آبی را در آن انداز اگر فی الساعه جوش بخار
آن پدید آید در سوزان اثر تمام کرد آنرا تمام حل ساخت بنایت خوب است و الا فکر حادث ساختن
آن بایز کردن و آن بر چند نوع است یکی آنکه باز داد و نوزع کرده تکرار تقطیر آن کنند و وقت
ظهور بخار آتش نیکو دهند دیگر است آنکه نمک طعام تقطیر کنند و یک مقدار از تقطیر آن در چهار مقدار
از آن تیزاب بریزند با هم تقطیر کنند به منقره آزا بریزند و تصفیه کنند چنانچه ذکر آن کرده شود چون
نمک و آب کم داده مقطر شود تیزاب آن چنان کنند که نمک بر تیزاب گرم کرده با حیاط بریان کنند
چنانچه خلیه تا شش شود انگاه در ظرف سفالین نزنند در موضعی نمناک دفن کنند و بعد بر تیزاب بر آید

و تقطیر کنند تا آب خپله حاصل شود و دیگر سے از انواع سجد بر آب آست که چون نرمی آن از
 باشد از خامی و کمی جزو حاد چنانچه در بیان گفته شد از تصفیه باید کردن چنانکه قدر سے نفوس
 خالص در بر وقت بگذارد و بهانه آنرا برداشته از بلندی چنان در تقاریر بر آب نرم ریزند از آنکه از آن
 حباب ریزند ریزه شود این وقت است که براده نشود و الا براده بتزود بده این ریزه باراشک
 کرده در قدر سے از آن تیزاب ریزند در قابله باید که یک نصف آنرا بگل حکمت گرفته باشد از این
 پلو پس آن پلو سے گل گرفته را بر سر خاکستر گرم هندی یا تیزاب گرم شود و در سقره بیشتر اثر کند
 و جمله را حل سازد بدهه آنرا تمام در آن باقی تیزاب سرد ریزند و نیک بختیار نرود به نهند هر چیزیکه در
 جمله آن باشد مثل همچون جزات بریده شود و غلیظ آن نشیند و صاف آن بر بالا با نره آن صاف
 را بگیرند در نهایت حدت باشد و این هنگام تیزاب حاد حاصل شد قدر سے سیاه در و باید بختن
 که آن غذای او باشد ضعیف نشود و بدان مرگردد اکنون چون بدست و اعصاب سرد سرخ
 کند دردی بول را سفید کند و هر جا خواهد که حاد استعمال کنند همچنین بالند و اگر نرم خواهد
 با آب صاف آنرا نرم کنند آن مقدار که خواهد که با چهار برابر آب نیک نرم و اگر جست یا
 بعضی صرع یا اجار نافه جهت معالجات درین حل کنند منقبت تام در نوسه و دیگر
 از مراره تیز از مختصات منصف طریق اخذ آن بگیرند از اج سیاه طار سے آنرا برین
 بوشان در مقدار سے آب بر سقره آنرا بنه تا منققد شود همچون قرصه انگاه ازین زاج دوازه
 درم و از شبث نصف و از لیمیا دو مینیت درم در قوع آن مناسب کن چنانچه همین شد و بر
 و یکدان حکمت پلند بر سقره تقطیر و بعد از دور و زرد ترک آتش بر آرد که در سردی بخوردی خود
 سقط گردد و بدهه آنرا بردارند نگاه دارد و قوع قوع و اگر خواهی سقره تصفیه کن و الا نر سے
 آنهم قدر سے سیاه در آن ریزد و با سقره بتزود و خواص آن بوقت استعمال سمنات و تعویلات
 مسکن اگر خواهد و الا مختار سے

باب بیست و پنجم

در بیان بعضی الفاظ غریبه که ستارن اطباست و اوزان مذکوره در طب خصوصاً آنچه درین کتاب آمده

و طریق تربیت بعضی ادویه از طبع و احراق و سخن و تقیه و پروردن و غسل کشتن و کشیدن روغن
گرفتن رب و امثال اینها و اگر چه بعضی ازین جلد در ابواب سابق بتفریب معلوم شد -
اما الفاظ غریبه طلال عبارت است از دوای سخت آبناک که اکثره بران بیالاینند بر عضو
افکنند و گاه بود که همچنان بر عضو مانند همچون طلاسه مندل سوده بر سر مبت صداع گرم -
صناد عبارت است از دوای بارطوبت فی الجملة که اکثر از اینهمان بر عضو نهند و آنرا حجه معتدیه
و تماسک ایز باشد -

دگاه بود بر لته کنند تا بر عضو قرار یابد همچون صناد گل و برگ مورد و زیره با آب سماق سه شته بر شکم
جهت رفع اسهال صفا کما و عبارت است از دوای خشک کم رطوبت آنرا گرم کرده اکثره لته
کنند بر عضو نهند و گاه بود که عضو را برهنه بران نهند و لته بر بالای نهند آن نیز تا پریشان نشود
همچون کما و ریگ گرم و زیره در استفا قطول عبارت است از دوای که اندر آب پخته
طبع آنرا بر عضو معلوم با بستگی ریزند و یا بر بخار آن سیدارند چون روی بر بخار غلغله نخته جهت نزاله
و یا در آن کشند سوط عبارت است از دوای خشک یا تر که بر بینی بالا کشند و یا دوای خشک
را با گشت درون بینی مالند چنانچه رس راجت ز کام تنقو خ عبارت است از دوای که بر بینی
در و نهند و بخار آن قیرو طی دم روغن بوده باشد که دوای مهم در آن کنند لیکن توام آن بر همان
بود نشوق عبارت است از دوای تر که به بینی کشند قسطور عبارت است از دوای که قطره
قطره بر عضو در چکانند عطوس عبارت است از دوای که میویند یا در و نهند در بینی تا عطسه آوره
بخور عبارت است از دوای که بر آتش بنهند و تن و جامه و شام را برود و بخار آن سیدارند و نخله
عبارت است از دوای چند تر و خوشبو به هم کرده که نزدیک خود سیدارند تا بو به آن مشنوند
و لغتی بر شام و اعضای راس بهالند مروح عبارت است از آب گرم دروغنی بهم آمیخته
تا بر عضو نهند و بدان بشنوند نرم گردد آن فعل را نریخ را گویند نطوخ عبارت است از دوای
اشیای که ظاهر عضو را بران بیالاینند و مالیدن بهم ازین قبیل است و ترهین آن به طبع برادرین
گویند تنقو خ عبارت است از آبی که دوای مثل اثمار خشک در آن خیسایند و باشند چند ساعت
سغون عبارت است از دوای خشک که آنرا سخن کرده باشند بدان مالند چلوب عبارت است

ازدوای که آنرا برودشیدن و یا عصیر یا اندر کیسه یا لکه آنگندوبه آهنگی مالیدن گیرند لعوق عبارت
 است ازدوای غلیظ القوام یا لزج است که آنرا همچنان می لیند و میخوردند فرور عبارت است
 ازدوای خشکی تر بر سوده که آنرا زخمها پاشند غرور عبارت است ازدوای آبناک که برهن
 نکا برارند و لخته بخلق آنرا می جنبانند بواس منفش حقه عبارت است ازدوای آبناک
 که از راه پس اندر ریزند شیان عبارت است ازدوای که بهسیت استخوان زیتوسازند
 بوقت ضرورت از راه قفا بردارند فرز چه عبارت است ازدوای که بهسیت شبان
 سازند و زمان از راه پیش بردارند حمل عبارت است ازدوای که کوفته و سینه و شسته
 زمان از طرف بردارند فتول عبارت است ازدوای که آنرا به ابریشم یا بلبله آلایند مردان
 یا زمان از راه پس بردارند و اما اوزان در هم شش دانگ بود آنکه که آنرا اثنی عشر
 شش جبه بود اما اوزان جبه دو جو متوسط ششال یکدرم و ربع درمی بود قیراط
 نصف دانگ بود قیراط به دو نیم دانگ بود خمس درم دانگ و جبه ثلث سداس جوی بود
 تقریباً ربع در هم دانگ و نصف بود و زخم قریب ششال بود یک من و بیست و پنجاه هفت
 درم و سبع درم بود که مجموع آن چهل سیر برات میشود سیر شش درم دو دانگ بود آن چهار
 ششال دو دانگ میشود گویند که سیر شش درم و نیم بود گویند شش درم و سبع یکدرم
 بود در ظل بغدادی بیت سیر بود طبعیه از عمل و آنچه بدان ما نواز اثر به چهار ششال بود و از
 دار و کیششال یا یکدرم سکر چه که بعضی آنرا پیا گویند شش سیر و ربعی بود بوزن زر هفت ششال
 و نیم بود بوزن سوم ده درم سنگ و سبع درم سنگ بود بندقه در حنّه بود و سطل دو سیر بود و قیر
 یا یلان مصریه چهل و هشت جو دست با قلاب یونانیست بیست و چهار جو دست
 برمه دو قیراطیست جوزه مطبقه با قلاب مارند در حنّه است و نزد بعضی چهار ستان
 است خوزا بوله سه قیراطیست کیله ششصد درم و کسری بود قیر بیست و پنج من راست
 یکتره در ایست خرتوله شامیه یک قیراط است و الله اعلم طریق بعضی ادویه بختن
 و بعضی صبیال چنان بود که پوست آنرا در کوزه چنانچه مغزها درست برآید پس آن مغزها
 را در صرد آب نیکوتر کنند و سرگین گاو تازه در گرد آن گیرند آن مقدار که از هر طرف دو انبساط

سنگشت زبل بود انگاه آزا در شب خاکستر کنند و بر بالای آن آتش کنند چنانکه برون زبل در گذرد
و لختی برون نرسد آزا بطرف دیگر گردانند و همچنان آتش کنند تا از آن طرف نیز برون زبل در گذرد
انگاه آزا بردارند و پرده را بر آورند و مغزها را پریاک از میان آن بردارند و با آن آب گرم بشویند و
بر مغزها را از طول چنانچه تصفیه است بدو بشکافند و پرده در میان آن هست و شاخ آزا پاک از
میان مغزها بیرون کنند و مغزها بکار دارند و بهترین مس چنانکه بودس را قطعهها سازند و سر تخم مرغ را سوراخ کنند
و سفیده آزا بردارند و قدر غسل جالی در آن مح کنند و نیک بهم زنند و آن پارهای مس را در میان
آن کنند و سر تخم بگیرند و در سبب آتش نرم بچنه کنند و نگاه دارند که رس ازین سازند خشکی آن کمتر
بود و این انز که قوت میس را کمتر سازد و پتهای بسیار را بقوت چنین نرم میرواق بود و اکثر جوگیان
بچنه استعمال کنند بهترین مربی چنان بود که تازه آزا قطعههای خود بسازند و در میان شیر گوسفند
یا گاو نرم بچنه نشاندند چنانکه لختی نرم شود و اکثر طعم آنها در شیر در آید و انگاه بر آورند و در سایه خشک
کنند و بکار دارند و آنچه سخت با قوت بود و دوت در شیر تازه جو شاخند و در آن را بران به
سازند طین سقمونیای چنان بود که بجه یابی شیرین را سر بردارند و میان خالی کنند و سقمونیای
را در آن جوف بکنند و سر آزا محکم به بندند چنانچه هیچ سفیدی نبود و بعد آزا در خمیر گندم بسپاری
انگشتی و در مغز گرم در شب خاکستر کنند چنانکه آن سبب بابی بچنه شود و هنوز پوست آن
سوخته باشد آزا بردارند و سقمونیای از میان آن بیرون کنند و در سایه خشک سازند و بکار
دارند سوختن خرچک چنان بود که خرچک زنده را آنچه خواهد در دیگر سی سفید کرده سر آزا
محکم سازند و آتش می کنند چنانکه از حرارت دیگر خرچک سوخته گردد و اگر در یک مسین نماند
در ظرف آهینن هم توان کرد اگر آن هم نماند در کوزه بچنه که صغصم از گل ساخته باشند
کنند و سر آزا محکم کرده در کوزه خلاص آن مقدار آتش دهند که دانند که سوخته شود و هنوز
بکلیس یافته بردارند سوختن عقرب و آنچه بدان مانده چنان بود که آن را در شب
لایق مقدار آن کنند و در گل حکمت گیرند و در هوا گرم میان آتش نهند شش ساعت در آن
اگر قبول نمیکنند فبا و الا با زاماده کنند و احتیاط کنند مکلس نشود که قوت آن بیرون سوختن
شاخ و آنچه بران مانند بطریق سقم اولی بود سوختن ایر لیشم چنان بود که بر شرم

را بر روی طبق سخت گرم کنند و بر ششم برابر آن میگردانند تا بگوشتک شود و بوسه آن قریب
 بیویهای خیز بریان که میماند باشد چون بسیارند سخن کرده و انگاه بردارند سوختن صدق چنان
 بود که آنرا بر انگشت نافه نهند و با همسنگی با در آن میگردانند تا از وضع خود بگردد و آثار سوختگی قریب
 بکاهش شدن در آن بر پدید آید سخن نیکو قبول کند انگاه بردارند خشک کرده بکار درازند سائیدن
 سنگها چنان بود که آنچه صلب بود با آتش آرزو تا بندد در آب یا در آب آهک اندازند چند زیت
 تا چنان شود که شقوق پیدا کند و بر روی منظر گردد انگاه سخن کنند و آنچه صلابه کردن باشد
 از جواهر صلیب و غیره صلیب بعد از سخن با آب عرق با باغیر آن بر سر سنگ ساق صلابه نماید
 بر آتانیک سوده شود سخن طلا چنان بود که درون بوت بردار سنگ بینداید و طلا را اندازد
 بگذارد و کراتانیوسه آن مزک طلا شکنده گردد پس سخن کنند اگر براده سازند یا نیک کنند
 در طبق طبع کنند و در صینی صلابه کنند تا نیک نرم شود انگاه در بوت کنند و بر سر آتش
 نهند تا گرم شود و درینجا برود و طلا بماند و خاک نرم هم نیکو بود سخن سفتره چنان بود که بوت
 را به سفیداب قلسی بیندازند و سفتره را چند کرات اندازانند از نماند تا شکنده گردد پس سخن کنند
 و اگر برستور نکر طبع کنند هم نیکو بود سخن باقی جسد با در کشتن اجاد مذکوره طبع لاجورد
 چنان بود که نرم سائیده آرزو آب صلابه کنند تا نیکو نرم و هموار گردد انگاه آرزو خشک کرده
 بر روغن سندر و س به سرشند و عجلت سازند انگاه آهسته آهسته در آب گرم میمالند
 و آنچه از وی د آب می آید بگیرند هر گاه دیدند که در روغن د آب خیره بر نمی آید و خیره کما
 آن خیره ظاهر نیست دست باز دارند و آن آب را نشانی کنند و لاجورد را خشک کرده
 بکار دارند و ازین جلا آنچه از سر آب آن گیرند نیکو بود نیمه آینه فرنگ آنچه منقوش بود هم
 برستور لاجورد باشد و آنچه از جلا غیر منقوش باشد صلابه نیکو در آب آن گرفته کانی بود حبت
 استوائی برین قیاس بود در ساز سنگها طلا منقوش بخلاص بود آنچه چنان باشد که سخت طلا
 را بطرقه چندان برود و سندان بگرداند که همچون کاغذ تنگ گردد و در اثنا کوفتن هر لحظه
 بیاید و تنگ آرزو تا منقوش تا بهتر فرمان برود و بجزه کوزه بگیرند از گل سرخ و سفتره که قوت آتش
 داشته باشد و آبر را نرم بکنند یا سوس آن نمک طعام و آن در قمار با آب تر کنند

دهر دوروی آزا باین آجز و نمک سوده پالا بند و در نوزده قدر از ان پاشند و یک درق را
 می نهند و از ان سوده قدری بران میزنند و نیز چند آنکه ظرف پر شود و نگاه که ظرف پر شود سر آزا بگل
 حکمت بگیرند و دیگرانی سازند با نوزده نوزده و کوزه را بر سر آن دیگران نهند چنانکه از هر ظرفی
 سفیدی بود که آتش اوزان بیالایر آید و برگرد آن همچنان گسندند و زنده فراخوز آن مودسه
 سفید در ان بگذارند و یکشان روز در ان دیگران آتش کنند چنانکه از سوراخها سبالا
 کوزه بیرون آید نگاه آزا بر آورد و در قمارا بشویند و بگویند نازک سازند و بکار دارند چنانکه
 معلوم شد منقره ملیحه معشوش بر د پاس بود و آن چنان ست که گاهی به بند دور جوز آن از خاکستر
 کوزه آهنگری دیا از آجر خاکستر استخوان سوخته منقره را اندران گذارند و نصف آن سرب
 پاک اندران منقره گذارند دوم بران میدنند از بالا چنانکه سرب یا جمله سوخته گردد و منقره صاف
 شسته بجزج اندر آید در گاه و بیگاه همچون شانه منقره از میانگاه سرب بر آورد همچون برده
 سفید برومی دی پر بر آید و بسته گردد آزا بر دارند و سخن نموده بکار دارند بیضه سیاه
 چنان بود که آزا از لته سفت بگذارند تا هر خاکه و بر سه که اندر وی باشد در لته با بند و بخت
 آزا بکار دارند بیضه مس اگر بد بسنور منقره میسر باشد پر درون اجساد به تخمبض تو تیا بالوع
 بود اما پنجه در غوره و اشباه آن پر در نوزده عصاره آن بگیرند و تو تیا می سوخته را نیکوب در ان
 ریزند و در آب نگاهدارند چهل روز سیرانرا بکر پایی هفت تو بسته دارند تا کرده و ریزند و در آب
 نگاهدارند و ظروف چینی یا بدیشینه بعد چهل روز بر آرد نوزده شیشه و همچنان خشک ساخته
 سخن خوب و نرم بخت نگاهدارند از آن پنجه در جنوبات پر در نوزده شلغم یا در نوا که مثل سبب آید که
 سر آزا بر دارند میان خالی کنند از نوزده که اتویا س نیکوب در ان کنند و سر آزا به نهند و در خمیر
 گبرند و در شیب آتش پنجه سازند و بر آرد نوزده خشک کنند و بجن و بجل کرده نگاهدارند از آن پنجه
 در نوزده حیوانات چون موش پر در نوزده پنجه بود که در میوه گفته شد شستن از حجار آن پنجه
 از حجار شستن آن مقرر در دستور بود لا جور دست دوسه و سیلوی خطای و حجر ارسنی
 و تو تیا و آن پنجه بر نوزده یک بود و علی انها بود الاحمال چنانست که در مصلحه آنها نوزده گشت شستن
 سنگرف و در برنج و سرخ چنان بود که بر سنگ سمان و سنگا س هموار و صلب یا در

چینی هموار با آب فقط صلایه بسیار کنند و در ظرفهای هموار درون درون پاک آنها را در آن آب
 بسیار بشویند و نشانه کنند و آنچه سراب آنها باشد گرفته خشک سازند و بکار دارند ششستین
 گل که انوران آبک بود چنان است که آنرا در آب قلیه آغشته کنند و یکساعت در تسخیر یا بعد
 آزای جیباوند در ظرفهای پاک سراب آن میگردد و اند پس خشک کرده بکار دارند ششستین
 پولاد و آهن و مس چنان بود که بطرف تنگ سازند و به آتش سرخ می کنند و در بول گاومی
 افکند چنانکه سخن قبول کند انگاه سخن کرده بکار دارند کشتن قلعی و سرب هم بدین نوع
 نوع بود ولیکن آنها را کتر فائده یافتن تا نگذاردند کشتن طلا و سرب چنان بود که صفای ساز
 وزاج سیاه را به سرکه بر سرشند و بر هر دو زردی آن طلا کنند و بر ستر خلاص آتش
 دهند و بعد بردارند جمله سیاه و سرخ الاکسار و خشک گشته بود آن را در آب نمک بشویند
 و سخن کرده بکار دارند نقره ششستین که آنرا صفای سازند و به سرکه و کبریت یا لایند
 در بوت کوزه زرگری نرم نرم و بر او میدزدند چنانچه تا فائده شود ولیکن نگذارند بدین فعل خشک
 و سرخ الاکسار شود آنرا بر که بسیار بشویند و سخن کرده بکار دارند آنچه در سخن هر یک
 سابق گفته شد هم نوع در کشتن است لیکن این طریق اولی بود کشتن سیاه چنان بود که
 در بوت گرم می کنند نیک اند که گوگرد را بر آن می پاشند و در چینی میریزند و بهر سخن و در آخر هم
 در چینی بر روی خاکستر گرم تاده سخن میکنند چنانکه تمام خاک شود و هیچ ریزه ازان نماند اگر
 در ادل باد او دهاست خشک سوده در چینی کرده سخن می کنند چنانکه با آنها تمام خاک میشود هم نوع
 از کشتن بود اندک آب و اشباه آن اندران کنند و صلایه میکنند چنانکه آنها تمام خاک شود
 هم شاید کشتن جنش الحدید چنان بود که آنچه آهن بود بگیرند و ازان کوره حاد
 آنرا چندین کت تابند و اندر سرکه آنرا از نو بعد ازان برد عصاره نفع می افکنند آن مقدار
 که ریزه ریزه شود و برفق و مرار این تدبیر کنند تا زرد ریزه نشود و اگر اول در عرق شونیز کرده
 انگاه آنرا به چینی سخن کرده بکار دارند کشیدن روغن نهجیاد و نوع بود یکی آنکه
 نیکوب کرده در آب بچوشانند بسیار انگاه آنرا صاف کرده روغن بر افکنند و به چوشانند نرم
 تا آب برود و روغن باز ماند و این ضعیف بود دیگر آنکه نهجیاد را نیم قطع سازند در

و کجی گلیس نکند و سرش بر بندد و ز آنرا بگل حکمت محکم کند پس ته دیگر را بسنج قوی سوراخها
 را بر محاذی آن طرف آبی یاسی بندد و آنچه در ظرف چکد روغن آن بود و بنوت بود پس اگر در ته
 داشته باشد با برع آن روغن کبوتر غیره استعمال نوان نمودن و کشیدن روغنهای آنچه
 منزه نیکو دارد و جز بدستور مشهور باید کشیدن و آنچه منزه معتبره دارد و صلب است
 بر آن نوع مذکور باید کشیدن لیکن بزور چون جوز مائل و بزنگ و اشباه اینها را به غیر روغن
 کشند فزیره و اسبابه آزاد کتب طبعی طریقیش بسین است اما در آتش کردن بسیار احتیاط
 باید کرد که روغن نهمها سوخته نشود کشیدن روغن جو یا چنان بود که بگیرند چوب نیم خشک
 را در آن در گیر اندوزی صفحہ آئینین یا بسین نندرتو بته روغن مانند ازان بر روی
 صفحہ ظاهر گردد و آزاد با گشت بر دار نمود بکار و از ز کشیدن روغن بلادر چند نوع بود کجی
 آنکه نیم شکسته اندر جتر کنند و بدستور مذکور در نهمها روغن گیرند و دیگر آنکه ابره را گرم کنند
 نیک بلادر را بر آن میگیرند تا ازان روغن بچکد دیگر آنکه بلادر را نیم شکسته کنند و بر صفحہ
 از احتیاط نندودست باون را گرم کرده بر آن زور کنند تا ازان روغن بر صفحہ ظاهر شود و در
 اینادست و اعصار از آلائش آن دیمی را از ز کشیدن بوی آن حفظ باید کرد و اگر کبوتر
 بدستور کجی بند نبایت نرم و از نیک آب بر آن بزندد و رنگ قوی اندازند و شکلی کنند روغن
 با سلاست ازان گرفته شود کشیدن روغن از صفحہ چنان بود که آنها را نیک کنند
 و غالب اندر آب طبع کنند تا آنچه چیزی کند بر سرد اندر جتر کنند و بدستور روغن کشند و
 کشیدن روغن مار سحره بطور چوشانیدن به شتر طیکه سرد و دم و زهره او را بیرون کنند و به
 او را بگردانند و اگر در بلع او روغن افکنند و چوشانند تا آب برود و دهن با ندم نیکو بود صفت
 کجی چیزی مار و اگر در روغن پروردند دست بدستور عقرب و ذرا ریح هم نبایت تو سه
 بود و اکثر روغن مار را ازین گویند کشیدن روغن منقبشه چنان بود که بگیرند زرد و تخم مرغ
 بچینیکو نرم کنند قدری نوشاد بر آن ریزند و در فلیته کنند که نیکو بگل حکمت اندوده باشد
 و قدری سوی تالیف بر سر فلیته نند و فلیته را سرنگون برد گیران بیان کنند در شب
 فلیته طرفی نند بدستور جتر از بالای آن آتش میکنند تا آنچه بود در ظرف شیب جمع شده گردد

و تخم نیز توان چنین کشیده و به تقلیل نیز توان از قرح و اینمق جمله نیکو بود گرفتن آب بلبله جان بود
 که بستاند صد عدد و بلبله و بشکنند و اندر شیشه کرده تمام اندوزی آب ریزند مقدار بلبله و آب گرم
 نهاده و هر روز صد بار آنرا بخنند چندانکه طعم و قوت در نگه بلبله اندران آب آید نگاه بیا لاین
 و صاف آنرا در شیشه و با قناب سیدار نیز چنانکه کرد در آن زود و گاه گاه میخنند و بچوبه بسیار
 بهم بریزند چندانکه بقوام عمل شود پس آنرا خشک میازند نگاه سیدار نیز چوبه بود چون مبر
 و از کف انزین مقابل بسیار از دس بلبله عمل کند گرفتن آب امر و لیمو است باه
 اینها جمله برین دستور مذکور بود در بلبله امارب و اگر گرفتن آن بوجه دیگر است چنانچه
 در کتب مسین است در ب عبارت است از غلیظ ساختن عصا ره چیز با خواه با قناب بود
 چنانچه گفته شد خواه با قناب چنانچه در رب فوکه مقرر است و الشرا علم بالصواب

خاتمه الطبع

شکر و احسان آن حکیم علی الاطلاق را که انسان خاکی بیند لاز عدم وجود آورده و نعمت بیوده
 آن سرور اینها علیه الصلوة والسلام را که از امراض جهالت و ضلالت باز داشته براه نیک همزنی
 نموده صلی الله علیه و آله و صحابه سلم البرة الاثقیاء سلم اما بعد بر سر کتاب التوران سخن و ما هران من
 پوشیده مانده که درین زمان مجتهد عزمان کتاب مستطاب بی برل و این نسخ عجیب شفا بخش مرعیان
 و آسایش دهنده علیلان المسی مجربات حکیم علویجان سرود به خلاصه التجارب که آنرا حضرت
 مولاناها و الدوله در سکن طرشت مروی زار جمع فرموده و سابق ازین این نسخه داده از کار
 چند بار در مطبع منشی نول کشور موسوم با دوده اخبار واقع لکهنه طلیه طبع در بر کشید اکنون
 در مطبع منشی نول کشور واقع کاپنور به سرپرستی معنی القاب عالیجناب منشی بر آن
 صاحب مهارت کمالک مطبع دام اقامه ماه اکتوبر ۱۹۰۹م با رسم از زیور انطباق آراسته و میراسته گردید

قطعه تاریخ طبع از موشخ کامل منشی بھواندیرال معنا عاقل کھنڈ مطبع ہذا
 در فن طب حکیم علوی خان
 سال تاریخ طبع او عاقل
 گفت خوب این کتاب خوش سلوب
 بی تکلف نوشت نسخ خوب
 ۱۳۲۳

فتوحات واقدی - علیہ الرحمۃ کا ترجمہ اردو میں

۱ - حصہ - میں مغازی الرسول -

۲ - حصہ - میں فتوح الشام -

۳ - حصہ - میں فتوح مصر -

۴ - حصہ - میں فتوح البچم -

یہ مجموعہ عربی کتاب میں مصنفہ حضرت واقدی

تھا جس کا ترجمہ اردو میں بے بیارت سلیم علم نم فرمایا

مترجمہ مولوی بشارت علی خان وسید محمد حسین

ترجمہ فقط مغازی الرسول - موسوم

ببخاری مادقہ -

ترجمہ فتوح الشام وفتوح مصر بکجانی

ترجمہ فتوح البچم سے بہ غزوہ عرب -

حدیثہ الاولیاء اولیاء اللہ کا ذکر ہر

قسم کا مولفہ مولوی غلام سرور -

تذکرہ خلفاء منظرہ - خلاصہ فتوح الشام

والمصر والہجیم مولفہ مکیم امانت علی -

کتاب قصہ جہات منشر

الف لیلمہ - مشہور افسانہ ہزار اور ایک

رات کا ۶ جہان ہوا اس کا ترجمہ اردو میں منشی

لو طارام شایان نے بے بیارت و لکھیپ کیا -

عالمی ہجرت - افسانہ از منشی جعفر علی ٹکلی شیون

پانچ و بہار قصہ چار درویش زاسیرا من دہلوی

یہ سے ہے بہت سہی مصنفہ فخرۃ العزیز

قرصاحب غلبی تین جلد میں

جلد میں احوال انبیا کا باستاد رواذ از

علیہ السلام تا حضرت مسی علیہ السلام بہت

رح و لبط کے ساتھ -

جلد - میں خاص احوال باہرات پیغمبر

الزمان حضرت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ

سلم و بیان معجزات و غزوات -

جلد - میں بیان آیت و اثبات امت

یہ اثنا عشر رضوان اللہ تعالیٰ عنہم بہترین

قرآنی و احادیث سرور و جہانی -

سرخ احوال انبیا و رسول اردو

مجلس الانبیا - موسوم بہ روضۃ الاصغیا

مولوی محمد طاہر -

سب القصص - بسوط کتاب ذکر حالات

یا و اولیاء میں مرتبہ مولوی فخر الدین دو طہ میں

جلد - میں حالات آفرینش از محمدی

تا قصہ اسکندر فیاقوس -

جلد - میں ذکر تمام حضرت ختم المرسلین

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم -

سرخ حبیب اللہ - احوال حضرت از و آثار

وفات مصنفہ مولوی عنایت احمد -

L

آرائش محفل - قصہ طمانی با تصویر عید خیر کاغذ سفید

ایضاً - با تصویر دیگر مراتب حسب بالا -

ایضاً - بغیر تصویر -

داستان امیر حمزہ - با تصویر ہر پارہ فرمسل

بندہ مترجم مولوی مہدیشہ نظر ثانی مولوی نقد حسین

طلسم ہوش ربا - داستان امیر حمزہ بعبارت

رنگین سحر آرا از سید محمد صہب جاہ -

مفتول جفا - از حافظ امیر الدین -

افسانہ دلپذیر از مولوی احسان اللہ

چرا کوئی ترجمہ ۱۹ از قصہ سکسپیر مصنف کتب انگریزی

نظر مرصع - از محمد عوض -

بستان حکمت - اردو انوار سیلی از فقیر محمد

خان گویا -

قصہ سید پوش - از عنایت اللہ تخلص قیس

فسانہ عقول - از سید غلام حیدر خان

بہادر کنشرا اسٹنٹ کشنر -

فسانہ آزاد جلد اول - کاغذ گندہ از پندرٹ

رتن ناقہ مضمون نگار اودہ اخبار -

فسانہ آرا جدید - مجموعہ ذخیرہ چہ چینی کبابی

من ابتدای ماہ جولائی ۱۳۲۴ تا اواخر اکتوبر ۱۳۲۵

آئینہ عقول - بقلم و ہاشم از سید غلام حیدر خان بہادر

جادہ تشخیر - قصہ دلچسپ روش فسانہ عجیب و بعبارت

ازال از نواب محمد حیدر علی خان بہادر -

سنگاسن ہنسی نثر -

پتیال کھسی - با تصویر -

گل بکاؤلی - از نشی ناپوند

طوطا کہانی - از میان حیدر بخش -

قصہ گل و صنوبر - از بیم چند -

طوطی نامہ - مع قصہ ہوایم ادم از ستاہ غلام

ایک روسی زمیندار کا قصہ - ترجمہ

انگریزی سے مترجمہ سٹریٹری فائون صا

نورتن - قصہ مشور از میان محمد بخش بہادر

قصہ اکبر گل - از تخلص مامی -

سیر مقبول - فسانہ نادر بعبارت شستہ از سید

غلام حیدر خان بہادر -

قصہ گوپی چند بھرتی - از عبد اللہ

قصہ عابد و شیطان - نظم موقت آمیز

کتب قصص نظم درسی غیرہ فارسی

مثنوی زلیخا زلیخا کے ناظم ہر دی

مثنوی یوسف زلیخا کی فردوسی -

مثنوی لیلی مجنون خسرو -

مثنوی ہشت بہشت -

مثنوی لیلی مجنون - ہاتھی -

ظفر نامہ ملا ہاتھی - خاندان تیموری کی

فتوحات ملکی مانند سکندر نامہ -

Lithographed copy of an old medical MS.
in Persian.

